

کشف الاسرار و عدّة الابرار

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

جلد سوم

تفسیر سورهٔ المائده الی آخر سورهٔ الاعراف

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

بسعی و اهتمام: علی اصغر حکمت

کشف الاسرار وعدة الابرار

(جلد سوم)

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سورة المائده تا آخر سورة الاعراف

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

به سعی واهتمام: علی اصغر حکمت



مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۷۶



کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار (جلد سوم)
تألیف : ابوالفضل رشیدالدین‌المیبدی
به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت
چاپ پنجم : ۱۳۷۱
چاپ ششم: ۱۳۷۶
چاپ و صحافی : چاپخانهٔ سپهر ، تهران
تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه

ISBN: 964 -00-0344-1 (Vol.3)　　ISBN: 964 -00-0341-7 (10 Vol.Set)

شابک ۱-۰۳۴۴-۰۰-۹۶۴(جلد سوم)　　شابک ۷-۰۳۴۱-۰۰-۹۶۴(دوره ۱۰ جلدی)

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال

بسمه تعالی

مقدمه

الحمدلله الذی خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور [1]

اینك لمعه‌ای دیگر ازلمعات نور که ازافق عزت وسماء جلالت برارض قلوب اهل معرفت تابش یافته، وجلوه‌ای دیگر ازجلوات سرور که صحیفهٔ رخسارارباب حکمت راآرایش داده، پرده ازرخسار شاهد قرآنی برداشته ، واسرارنهانی کشف کرده ، وابرارراعدت وزادی فرا بارنهاده : « **الیوم اکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً**»[2]

کلماتی چند که قلم پاك عارفی پرسوزو گداز درششمین مائه ازهجرت خیرالانام بربیاض دل ازسواد دیده نشانده ، وسخنانی چون گوهرشاهوار که دست صدق سالکی از اهل نیاز ، اکنون که سدهٔ چهاردهمین است از گنجینهٔ غیب بر بساط شهود فشانده :
«**تکون لنا عیداً لاولنا وآخرنا وآیة منك وارزقنا وانت خیرالرازقین**»[3]

این مجلد ثالث است از اقسام عشرهٔ کتاب حیّ دادار که پیراحرار درآن کشف اسرار کرده‌است، واینك بتوجهات علیّه والطاف خفیّهٔ اعلیحضرت امام زمان که شاهنشاه عالم وجود است حجاب اختفا بر کشوده ، وشاهد بازارشده . دخیرهٔ اخیارآمده و عدت ابرار کشته . خداوند قدیم وبخشندهٔ کریم براین بندگان ضعاف منت نهاد تاآنکه بعهد خود وفا کردند وپیمان خود بپایان آوردند : «**واذکروا نعمة الله علیکم ومیثاقه الذی واثقکم به اذقلتم سمعنا واطعنا**»[4] :

۱ـ سورة الانعام آیهٔ۱ ۲ـ سورة المائده آیهٔ۳ ۳ـ سورة المائده آیهٔ ۱۱۴
۴ـ سورة المائده آیهٔ ۲.

حقا که در زمان برسد مژدهٔ امان　　　　گر سالکی بعهد امانت وفا کند

واین‌مجلد مشتمل‌است برسه سورهٔ مبارکهٔ المائده والانعام والاعراف، ودرسه نوبت ترجمه وتفسیر وتأویل، که هریك عالمی‌است ازعوالم موالید جهان، و گنجی‌است شایگان ، ونعمتی رایگان .

این مجلد را چون مجلدات دیگر فضیلتی مخصوص است ، که در آیاتی چند مشعر بولایت‌امیرمؤمنان وپیشوای‌شیعیان علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام مفسر درضمن بیان مأثورات‌وروایات‌مختلف، اقوال‌بزرگان‌شیعه رانیزبیان کرده ، وباقتضای‌مقام‌رشتهٔ کلام‌را بذکرفضایل‌آن‌حضرت کشیده [1] ، طبلهٔ عطار گشاده ، وداد سخن داده است.

مزیت دیگراین‌مجلد درآنست که ازحیث‌عدد صفحات وشمار اوراق بر دیگر اقران خود افزونی دارد ، ودرمطاوی‌آنهاآنقدر ذخایرثمین‌وخزاین گرانبها ازاحادیث و روایات و اخبار واشعار وحکم ومواعظ ونصایح ومعارف ایراد فرموده تا تشنگان را از زمزم دانش وخردسیراب سازد، وخستگان را ازشمیم فرهنگ وادب بنوازد .

نخبهٔ اشعار از مثنویات و رباعیات بسیارلطیف که ازهریك‌شعلهٔ جانی‌فروزان، و در طی آن برق معرفتی تابان است گاه‌بگاه بمناسبت مقام چون مهرفروزنده از بساط فلك درخشان‌است ، وبسیاری ازآن جمله را ازکلمات حکیم بزرگ‌ابوالمجد مجدودبن آدم السنائی‌رحمةالله علیه که قریب‌العهدبمصنف‌است برگزیده، و کمال ذوق‌وحسن‌قریحهٔ خویش را عیان فرموده است .

هم در این مجلد چون دیگرمجلدات بسیاری ازکلمات و لغات اصیل فارسی

۱ــ رجوع شود به صفحات ۱۴۹ تا ۱۵۱ ذیل تفسیر آیهٔ «انما ولیکم‌الله و رسوله والذین‌آمنوا...» سورة‌المائده آیهٔ ۵۵ ونیزصفحات ۱۸۰ تا ۱۸۳ ذیل تفسیر آیهٔ «یاایها الرسول بلغ‌ماانزل‌الیك...» سورة‌المائده آیهٔ ۶۸. ونیز نگاه کنید بجلددوم ازهمین‌تفسیر ذیل‌آیهٔ مباهله «فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و انفسناو انفسکم...».

که درآن ایام هنوزدرممالك خاوری ایران معمول ومتداول بوده بکاررفته و تا کنون از برکت این کتاب در این دیار باقی مانده و بر خزانهٔ ثروت ادبی مردم فارسی زبان افزوده است .

اگرخداوند جهان‌توفیق رفیق‌سازد که پس ازپایان کتاب فهارسی چندمشتمل بر ذکر اعلام و احادیث و اشعار ولغات دراین کتاب برنگاریم هرآینه مفاتیح خزاین فرهنگ و ادب که دراین گنجینهٔ بزرگ نهفته‌است بدست خواهدآمد: « **و عنده مفاتح‌الغیب لایعلمها الاهو، ویعلم ما فی‌البر والبحر وما تسقط من‌ورقة‌الا یعلمها ولاحبة فی‌ظلمات الارض ولارطب ولایابس‌الافی‌کتاب مبین**»[1]

ودراین کتاب‌صواب‌خواننده را دونفع کثیر و دوخیرعظیم حاصل‌است : یکی مثوبات دینی، دیگری معلومات ادبی . درباب اول احکام الهی و مواعظ ربانی و ارشاد بصواب و نهی از منکرات و امر بمعارف آنچنان است که خوانندهٔ دانا را ذخیرهٔ عقبی حاصل‌آید ، و در قسمت دوم از عبارات منسجم و الفاظ منتخب ، و جمل دلکش و کلام عذب، وسجع‌مطلوب‌وسبك‌مرغوب بشیوهٔ شیخ‌الاسلام انصاری قدس سره باسلوب‌منثورات قرن پنجم‌حلیهٔ نگارش یافته ، چون عقد لئالی در خورآن‌است که از آن گوش و گردن محبوبهٔ‌جان‌را بیارایند، وباقلم نور برعارض‌حور برنگارند : « **فاستبقوا‌الخیرات‌الی الله مرجعکم جمیعاً**»[2]

منت فراوان بر ما ازانعام رادمردانی است که ما را درفراهم ساختن وسایل و تهیهٔ لوازم وتسهیل امر و تشریح صدر یاری فرمودند لاسیّما رئیس دانشمند دانشگاه طهران که‌درپیکرنگاری‌شاهدشیرین‌علم تیشهٔ فرهادی‌دارد ، ودرصناعت‌طب‌پیشهٔ استادی، همواره مارا براین‌کار بزرگ ومشکل خطیر که‌برعهده گرفته‌ایم تقدیر وتحسین فرموده است، وهمچنین سروران‌عظام‌واستادان کرام دانشکدهٔ علوم معقول‌ومنقول که دالّ برخیر

۱ـ سورة‌الانعام آیهٔ۵۹. ۲ـ سورة‌المائده‌آیهٔ ۴۸.

بوده‌اند ، بتشویق ما بر خاسته، ودل شکسته را مرهم لطف نهاده ، و خاطر خسته را شفا داده‌اند ، و منطوق آیهٔ شریفهٔ « **وعدالله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و اجرعظیم** »[1] شامل حال فرخ مآل ایشان است.

از گروه‌جوانان‌دانش‌پژوه یکی آقای **جعفر شعار** است که‌طلب‌دانش‌شعاراو و کسب هنردثار اواست. این‌شاب فضیلت مآب‌ودبیر فرخنده تدبیر‌مارا درتصحیح جزوات وتطبیق صفحات وتهیهٔ فهارس وتنظیم‌جداول یاری‌ومعاضدت فرمود، و نیزکار کنان چاپخانه‌های طهران‌همه‌بنوبت‌خود دراین‌عمل‌ثواب وکارخیرسعی‌جمیل کرده‌اند واجرجزیل‌برده‌اند .

از درگاه حق جل وعلا مسألت آنکه مؤلف و شارح وکاتب و ناشر و طابع و مصحح ومحرك ومشوق‌همه‌رامشمول عنایات کریمهٔ خود فرماید، که الحق همگی‌مدلول کریمهٔ « **فاستبقوا الخیرات الی الله‌مرجعکم‌جمیعاً** » میباشند، و این‌بنده‌نویسنده‌را نیز بپاس خاطر آن جمع نیکان وخیل بر گزیدگان قرین‌عفو وغفران فرماید؛ **وها انا ذا اقدّم الی القاریء الکریم ، هذا الکتاب القویم ، تنزیلا من رب رحیم ، و قد بذلت جهدی فی‌جمعه واستکتابه وتصحیحه علی قدرالوسع ، ولایکلف الله نفساً الاوسعها ، وهذه بضاعتی المزجاة القلیلة ، « وعین‌الرضا عن کل عیب کلیلة »، وانا العبد المستعین من‌رحمة ربه علی‌اصغر الشیرازی المدعو بالحکمة ، فی بلدة طهران فی‌یوم التاسع و العشرین من شهررجب المرجب فی سنة ۱۳۸۰ للهجرة. وکان ذلك عیداً سعیدا بمبعث الرسول‌علیه‌السلام .**

۱ـ سورة‌المائده آیهٔ ۹

بسم الله الرحمن الرحيم

٥ - سورة المائدة - مدنية

١ - النوبة الاولى

قوله تعالی : « **بسم الله الرّحمن الرّحیم** »بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **یا ایّها الّذین آمنوا** »ای ایشان که بگرویدند ، « **اوفوا بالعقود** » تمام بسپارید و نگه دارید پیمانها که بندید باخدائی عز و جل و با خلق. «**احلّت لکم** » حلال کرده آمدشمارا و گشاده، « **بهیمة الانعام** » چهارپایان بسته زبان، «**الّا مایتلی علیکم** » مگر آنچه برشماخوانند[که حرامست]« **غیر محلّی الصید** » نچنان که حلال دارنده باشید(۱) صیدرا ، « **وأنتم حرم** » آنگه محرم باشید (۲)، « **انّ الله یحکم مایرید** [۱] » الله آن بندد و آن گشاید که خواهد .

« **یا ایّها الذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند ، « **لاتحلّوا شعائر الله** » حلال مدارید و حرمت مشکنید نشانهای دین حق را ، « **ولا الشهر الحرام** » و نه ماه حرام، « **ولا الهدی** » ونه قربانی [که بمنی برند،] « **ولا القلائد** » ونه قلادها [که در گردن هدی افکنند]، « **ولاآمّین البیت الحرام** » و نه قاصدان بیت الحرام را، «**یبتغون**» که میجویند[درروزی خویش] ، « **فضلاً من ربهم** » فضل خدای ایشان درین جهان ، « **و رضواناً** » و خوشنودی وی در آن جهان ، « **و اذا حللتم** » و چون از

---

۱ و ۲ ـ نسخهٔ الف : بید .

حرام بیرون آیید [وحلال شوید (۱)]، « **فاصطادوا** » [اگرخواهید] صید کنید [که دستوری هست] . « **ولایجرمنّکم** » و شما را بر آن مداراد و بآن میاراد ،«**شنآن قوم أن صدّوکم**» دشمنی قوی که شما را بر گردانیدند ،« **عن المسجد الحرام** » اززیارت مسجد حرام ، « **أن تعتدوا** » که اندازه در گذارید [وافزونی جوئید] ، «**وتعاونوا**»و هم پشت و هم دست (۲) و یکدیگر را یارباشید (۳) ، «**علی البرّ والتقوی**» بر نیکی و پرهیز کاری ، « **ولاتعاونوا** » ویکدیگررا یارمباشید (٤) ، «**علی الاثم والعدوان**» بر بدکاری وافزونی جوئی، « **و اتّقوالله**» و پرهیزید [ازخشم وعذاب] خدای، « **انّالله شدیدالعقاب** [۲] » که الله سخت عقوبت است.

« **حرّمت علیکم** »حرام کرده آمد برشما ،« **المیتة**» مردار، « **والدّم** »وخون، « **ولحم الخنزیر**» وگوشت خوك ، « **وما اهلّ لغیرالله به**» و آن چیز که در کشتن آن معبودی جز از الله نام برند ، « **والمنخنقة** » و خوه کشته(٥) ، « **والموقوذة** » و بسنگ زده ، « **و المتردّیة** » و ازبالائی درافتاده ومرده ، « **والنطیحة** » وبسرو(٦) کشته، « **و ما اکل السبع** » وآنچه سباع ازوچیزی خورده باشند،« **الاّماذکیتم** » مگر آنچه نامرده یابید وبکشید ، « **وماذبح علی النصب** » وآنچه برانصاب کشتند بتان را، « **وأن تستقسموا** » وآنچه بچیزی بازی (۷) ، « **بالأزلام** » برتیرها ، «**ذلکم فسق**» این همه برشما حرام اند ،«**الیوم یئس الذین کفروا من دینکم** » امروز کافران نومید شدند ازباز گشتن شما از دین اسلام ، « **فلا تخشوهم** » از فتنه کردن ایشان مترسید ، « **واخشونی**» و ازمن ترسید ، « **الیوم اکملت لکم دینکم**» امروز روز سپری کردم

---

۱ ـ نسخهٔ الف : شید . ۲ ـ نسخهٔ الف : هام پشت وهام دست ۳ـ نسخهٔ الف : بید .
٤ ـ نسخهٔ الف: مبید . ٥ ـ خوه بروزن و معنی خفه است (برهان قاطع) .
٦ ـ سرو ، بضم اول یعنی شاخ ۷ ـ نسخهٔ ج : وآنکه چیزی بازی .

شما را دین شما ، « **وأتممت عليكم نعمتي** » و بسر بـردم شما را نعمت خویش در دین خویش، « **ورضيت لكم الاسلام ديناً** » وپسندیدم شما را اسلام بدینی،«**فمن اضطرّ** » هر که بیچاره ماند [فرامردارخوردن]، «**في مخمصة**» در گرسنگی و نایافت طعام وبیم مرگ [وبخورد] ، « **غير متجانف لاثم** » بی آنکه تعرض معصیت کند، « **فانّ الله غفور رحيم** [٣] » الله آمرزگار است و مهربان .

النوبة الثانية

این سورة المائده صدو بیست آیتست بعدد کوفیان ، ودوهزاروهشتصدوچهار کلمه، ویازده‌هزارونهصدوسی وسه‌حرف است . همه‌درمدینه از آسمان برسول‌خدافروآمد، گفته‌اند مگر یك آیت : « اليوم اكملت لكم دينكم » که این درحجة‌الوداع فروآمد، که رسول خدا در **عرفات** بود برناقهٔ عضبا . و درخبراست که رسول خدا درخطبهٔ **حجة الوداع** گفت:«یاایها‌الناس‌ان سورة‌المائدة من آخر القرآن نزولا، فأحلوا‌حلالها‌وحرّموا حرامها». گفت: این سورة المائده درآخرعهدما فروآمد ، حلال آن حلال دارید ، وحرام آن‌حرام دارید، و فریضهای آن بشناسید. **بوميسره** گفت:درین سورة‌هشتده (١) فریضه است که در دیگر سورتها نیست : تحريم الميتة والدم ولحم الخنزير و ما اهل لغير الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردية و النطيحة وما اكل السبع وماذبح على النصب والاستقسام بالازلام و تحليل طعام الذين اوتوا الكتاب والمحصنات من الذين اوتوا الكتاب والجوارح مكلبين وتمام الطهور و اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم ، والسارق والسارقة فاقطعوا ، ماجعل الله من بحيرة ولاسائبة ولاوصيلة ولاحام .

ابوسلمه گفت: رسول‌خدا (ص) چون ازمدینه بازگشت به **علی** (ع) گفت:

١ـ نسخهٔ ج : هجده .

« یا علی ! اشعرت انه نزلت علیّ سورة المائدة و نعمت الفائدة ؟! ». وروایت **ابی کعب** است از رسول خدا که : هر که سورة المائدة برخواند ویرا بعدد هرجهودی و ترسائی که دردنیا است ده نیکی بنویسند ، و ده بدی از دیوان وی بر گیرند ، و ده درجه در بهشت ویرا بیفزایند . و دراین سورة نه آیت منسوخ است چنانکه رسیم بآن شرح دهیم ، و شانزده (١) جایگه گفت دراین سورة که : « یا ایها الذین آمنوا ».

« بسم الله الرحمن الرحیم »ـ روایت است از **شعبی** و **میمون بن مهران** که در ابتداء اسلام هرچه مینوشتند افتتاح بدین کردند که « بسمك اللهم »، تا آنکه که « بسم الله » فرود آمد ، پس « بسم الله » مینوشتند ، و برین اقتصار میکردند ، تا آیت آمد که : « قل ادعوا الله اوادعوا الرحمن » پس همه درهم پیوستند و بنوشتند : « بسم الله الرحمن الرحیم ». **جابر بن عبدالله** روایت کند که مصطفی (ص) بمن گفت : یا جابر! افتتاح بنماز چون کنی ؟ گفتم که : بگویم « الحمد لله رب العالمین ». گفت : یا **جابر** ! اول بگو : « بسم الله الرحمن الرحیم » . و درخبر است که **عایشه** زنی را فرمود که جامه‌ای بردوزد چون دوخته بود باوی گفت : « أذكرت الله حین بدأت فیه ؟ » چون آغاز کردی بسم الله گفتی ؟ گفت : نه. گفت: بازشکاف ، وبنام خدا ابتدا کن . ودرخبر است از **مصطفی** (ص) که هیچ نبشته که بر آن نام خدا بود ، برزمین نیفتد که نه رب العالمین کسی را نینگیزد که از زمین بردارد ، و حرمت آن نگه دارد ، پس آنگه او را باین سبب دربهشت آرد . قال رسول الله (ص) : « اکتبوها فی کتبکم ، واذا کتبتم تکلموابها » ، وقال **ابن عباس** : « اذا کتبتموهافاقرؤهافانها هی الشافیة من کل داء »، و تفسیر و معانی وفضائل آیت تسمیت بشرح ازپیش رفت .

قوله تعالی: « یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود »ـ **ابن جریح** گفت این برخصوص اهل

---

١ ـ نسخهٔ ج : شازده .

کتاب‌راست ، ومعنی آنست که ـ ای‌شما که بکتابهای‌پیشین ایمان‌آوردید، عهدی که‌باشما کرده‌ام ، وپیمانی که بسته‌ام در کار محمد (ص) و درنبوت وی ، آن عهدو پیمان بجای آرید، وبوفاء آن باز آئید ، وبیان این عهدآنست که رب‌العالمین گفت : « وان أخذالله میثاق الذین اوتواالکتاب لتبیّننه‌للناس» الآیة. جمهورمفسران‌بر آنند که: این‌خطاب بر عموم است، مؤمنان امت **محمد** را میفرماید۔ که عهدها وعقدها که باخدا و باخلق کنید وفا کنید و بسر برید . اما عهد که باخدا کنید نذراست و توبه وسو گند و امثال آن ، و عهد باخلق عقدها است و وعدها و شرطها در مبایعات و معاملات ومنا کحات، و عهد ذمی و مستأمن هم از این بابست . روی **انس‌بن مالك** قال : قل ما خطبنا رسول‌الله (ص) الّا قال :«لاایمان لمن‌لاامانةله ، ولادین لمن‌لاعهدله».وعن **علی** (ع) قال‌النبی(ص): «من عامل الناس فلم یظلمهم، وحدثهم فلم یکذبهم، ووعدهم فلم یخلفهم، فهوممن کملت مروءته ، وظهرت عدالته، و وجبت اخوته، و حرّمت غیبته» .

«احلت لکم بهیمة الانعام » ـ این باز سخنی دیگراست که در گرفت . میگوید: خوردن گوشت بهیمة الانعام شما را حلال است و گشاده ، واین ازبهرآن گفت که اهل جاهلیت آنرا برخود حرام کرده بودند. جای دیگراز این گشاده‌تر گفت : « قل‌من‌حرّم زینةالله التی اخرج لعباده والطیبات من‌الرزق؟» . جای دیگر گفت : «وحرموا ما رزقهم الله افتراء علی الله قد ضلوا » . و انعام شتر است و گاو و گوسفند ، بدلیل آنکه گفت : « و من الانعام حمولةً و فرشاً » . پس تفصیل آن باین سه بیرون داد ، گفت : «ثمانیة ازواج من الضأن اثنین » الی آخر الآیتین. **شعبی** گفت : «بهیمة الانعام » بچه است در شکم ، چون مادر را بکشند و بچه درشکم مرده یابند آن حلال است. **مصطفی** (ص) گفت : « ذکوة الجنین ذکوة امّه ». **ابن عباس** ماده گاوی دید کشته، وبچه داشت در شکم . **ابن عباس** بآن بچه اشارت کرد ، گفت :« هذامن بهیمة الانعام التی‌احلت‌لکم».

کلبی گفت : « بهیمة الانعام » وحش بیابانی‌اند : آهو وخر گور و گاو کوهی ، وهرچه صیدآن مباح است . اما تاشتردرآن نبودآنرا انعام نگویند ، که ـ نعم ـ باصل‌نامیست شتر را ، وآن دیگر تبع‌اند ، وبهیمه بسته زبان بود، یعنی استبهم علیها المنطق و کذلك سمیت العجماء ، لان‌المنطق استعجم علیها فلم تفصح به. وبهیمه وانعام هردویکسان‌اند اما چون بلفظ مختلف بودند اضافت روا داشتند همچون حق‌الیقین ، وحق هم یقین‌است، و انمااضیف الیه لاختلاف اللفظین.

« الّاما یتلی‌علیکم »ـ یعنی غیرمانهی‌الله عزوجل عن‌اکله مماحرم‌علیکم‌فی‌القرآن یقرأ علیکم ، و ذالك فی قوله : « حرمت علیکم المیتة والدم و لحم الخنزیر» الی قوله « و ما ذبح علی‌النصب » ، و کذلك فی قوله تعالی‌وتقدس : « ولا تأکلوا ممالم یذکراسم الله علیه و انه لفسق » . میگوید:بهیمة الانعام شما را حلال است مگرآنچه در قرآن‌بر شما حرام کردند درین دوآیت که گفتیم . آنکه گفت : «غیرمحلّی الصید وأنتم حرم » نچنانکه درحال احرام چیزی ازین صید که گفتیم حلال دارید که‌آن هم حلال نیست ، محرم را حلال نیست که‌صید بر کند، اما صید بحر رواست ، و شرح این درآخر سورة بیاید بجای‌خویش . یقال : رجل حرام و حرم و محرم ، وحلال وحل ومحل(۱) مرد را و زن را حرام گویند . « ان الله یحکم مایرید » یثبت و یبرم ما یرید ، و یمنع و یحرم مایرید .

مردی بود درروز گارخویش اورا **کندی** گفتندی ، رای اهل زندقه‌داشت.اصحاب وی او را گفتند : اعمل لنامثل هذاالقرآن . مثل این قرآن ازبهرما بساز . گفت : آری بسازم چیزی مثل آن . پس روزگاری خود را درحجاب داشت ، و عزلت گرفت ، ودرین

(۱) «حرم» بکسر اول وسکون دوم ، «محرم» بضم اول و کسر سوم ، «حل» بکسر اول و تشدید دوم و «محل» بضم اول و کسر دوم وتشدید سوم .

اندیشه بماند. آخرروزی برون آمد، گفت: من نتوانستم و کس خود طاقت آن ندارد که مثل قرآن بیارد. من درمصحف نگه کردم، و درین آیت که درابتداء سورةالمائده است اندیشه کردم، وباندازهٔ دوسطرهم امراست بوفا، هم نهی است ازدروغ وغدر، وهم تحلیل برعموم، وهم استثنا ازجمع، وهم اختیارازقدرت، وهم اثبات حکم. این معانی دردوسطر جمع کرده، و این درطاقت هیچ بشرنباشد، که جمع این معانی جزدرمجلدی نتوان کرد.

«یاایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائرالله» ـ سبب نزول این آیت آن بود که: مردی بود او را **حطیم** میگفتند، نام وی **شریح بن ضبیعة بن هند بن شرحیل البکری**، پیش رسول خدا آمد، و گفت: الی ماتدعونا؟ ما را به چه میخوانی یا **محمد**؟ گفت: «الی شهادة أن لااله الاالله و اقام الصلوة وایتاءِ الزکوة». جواب داد که: این نیکست و لکن مرا درقبیلهٔ خود امیرانند و سروران، وبی رأی ایشان کاری نکنم وعقدی نبندم. اکنون روم و این حدیث برایشان عرض کنم. اگر ایشان مسلمان شوند من باایشانم وهمه را پیش توآرم. این بگفت، وبیرون شد، و رسول خدا پیش از آن بایاران گفته بود که: «یدخل علیکم رجل من **ربیعة** یتکلم بلسان شیطان»، وآن ساعت که بیرون شد، **رسول** (ص) گفت: «لقد دخل بوجه کافر، وخرج بعقبی غادر، ومالرجل بمسلم». این مرد که درآمد مسلمان نیست. بروئی کافرانه درآمد وبپائی غادرانه بیرون شد، وبراه درچون میشدبچرندگان اهل **مدینه** دررسید، و همه‌را درپیش گرفت، وبه **یمامه** راند، وبراه‌در این رجز میگفت: شعر

باتوا نیاماً وابن هند لم ینم	بات یقاسیها غلام کالزلم
خدلج الساقین ممسوح القدم	قدلفها اللیل بسواق حطم
لیس براعی ابل ولا غنم	ولا بجزار علی ظهر وضم

هذا اوان الشد فاشتدی زیم

مسلمانان براثر وی برفتند، تا واستانند، نتوانستند، وعاجز باز گشتند. دیگر سال چون رسول خدا و مسلمانان بقصد عمره بیرون آمدند، آواز تلبیهٔ **حطیم** شنیدند که از **یمامه** می آمد درغمارحجاج **بکر وابل**، وتجارتی عظیم باوی، وآن سرح‌مدینه که رانده بود هدی خانهٔ کعبه ساخته، وقلائد در گردنهای آن افکنده. مسلمانان گفتند: یارسول الله هذا الحطیم خرج حاجاً، فخل بیننا و بینه. ما را بدو باز گذار تا داد خود از وی بستانیم. رسول خدا سروا زد، گفت: «انه قلد الهدی». او قلاده در گردن هدی افکنده است امن خود را. یاران گفتند: این چیزی است که ما در روزگار جاهلیت میکردیم و عادت داشتیم. ایشان فاپس میگفتند، و **مصطفی** (ص) جواب ایشان میداد، تا رب‌العالمین آیت فرستاد: «یاایها الذین آمنوا لاتحلوا شعائرالله». دراول چنین فرمود پس بآخرمنسوخ گشت. بعضی مفسران گفتند: این درشأن **قریش** فروآمد و **خزاعه** و **بنی کنانه** و **بنی عامر بن صعصعه** که ایشان درجاهلیت در ماه حرام و غیرآن غارت و قتل روا میداشتند، و قومی سعی میان **صفا** و **مروه** نمیکردند، و وقوف بعرفات از شعائردین نمیشمردند. پس چون مسلمان شدند رب‌العالمین ایشانرا خبر کرد که این همه ازشعائردین‌حق است، ونشان اسلام است، نگر تاحرمت نشکنید، وشعائردین‌اسلام بجای آرید، وباین قول شعائر مناسك حجاست. **قتبی** گفت: «شعائرالله» ای علامات دینه، واحدتها شعیرة، وهی کل شیء جعل علماً من اعلام طاعته. **عطا** گفت: شعائرالله حرمات الله، اتباع طاعته، و اجتناب سخطه. و گفته‌اند: تفسیر شعائر خود درآیت مفسر است.

«ولاالشهر الحرام ولاالهدی ولاالقلائد»ـ ماه‌حرام چهارند: ذوالقعده، وذوالحجه و محرم و رجب. معنی آنست که درین ماههای حرام قتل و قتال حلال مدارید. جای دیگر ازین گشاده تر گفت: «یسئلونك عن الشهرالحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر».

ابن زید گفت: این بدان آمد که کافران درماه حرام تغییر و تبدیل میکردند، چنانکه رب‌العزة گفت: «یحلونه عاماً و یحرمونه عاماً»، وقصه آنست که: **بوثمامة جنادة بن عوف بن امیه** از **بنی کنانه** هرسال درسوق **عکاظ** بایستادی، و گفتی: الاانی قد احللت المحرم و حرمت صفر، احللت کذا وحرمت کذا. آنچه خواستی حلال کردی، وآنچه خواستی حرام کردی، و عرب آن ازوی میگرفتند، و میپذیرفتند، تا رب‌العالمین آیت فرستاد که «انماالنسیء زیادة فی‌الکفر» الآیة.

«ولاالهدی»ـ هدی وهدی آن بدنه است که بمنی برند. آنرا بدنه‌نام کردند بدانت آنرا وسمن آنرا. «ولاالقلائد»ـ این رادو معنی گفته‌اند، یکی آنست که: قلائدبمعنی مقلد است یعنی آن هدایا که قلاده در گردن آن می‌افکنند، وعادت اهل جاهلیت آن بود که‌هر که ازحرم بیرون آمدی شاخی از درختان حرم بگرفتی، یا پوست آن باز کردی، و بر گردن شترخود افکندی تا هرجائی که رسیدی، ایمن(۱) بودی، و کسی تعرض وی نکردی، و هر که قصد حرم داشتی همچنین چیزی در گردن شتر افگندی ازین موی گوسفند یا پشم شتر. و درخبراست که **مصطفی** (ص) نعلین درافگنده بود، یا پس چیزی در کوهان بدنه میزدند تاخون برآمدی، هر که دیدی دانستی که این‌هدی‌است، آنرا حرمت داشتی. معنی دیگرآنست که قلائد عین قلاده است نه مقلدات، وآن شاخ درخت حرم بود که می گرفتند در جاهلیت، و در گردن شتر می‌افگندند امن خود را. رب‌العالمین نهی کرد از آن درخت گرفتن و آن تقلید کردن.

«ولاآمّین البیت‌الحرام»ـ یعنی: ولاقاصدین‌البیت الحرام. آمین وحاجین‌وقاصدین بمعنی یکسانند، واین آن‌بود که درعرب‌چون‌نه‌ماه‌حرام بودی‌پیوسته‌جنگ کردندی(۲) و حرب میان ایشان قائم بودی، و ازیکدیگرشان امن نبودی، مگر کسی که هدی

---

۱ ـ نسخهٔ ج: آمن. ۲ ـ نسخهٔ الف: کردندید.

سوی کعبه راندی، ونشان آن برخود یا برشتر کردی از آن قلائد، که بآن نشان امن یافتی، و کس قصد وی نکردی. پس چون اسلام درپیوست، روزکاری مسلمانان را همان میفرمودند مصلحت مؤمنان را، پس بآخر منسوخ کشت باین آیت که رب العزة کفت: «فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم»، وبآن آیت که کفت: «فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا». اکنون هیچ کافر ومشرك را روا نیست که حج کند، یاخویشتن را بقلائد و هدی ایمن کرداند.

«یبتغون فضلاً من ربهم و رضواناً» ـ سیاق این سخن بروفق عقیده و کفت کافران است، نه از آنکه ایشان را در رضوان حق نصیبی است. یعنی که ایشان میکویند که: باین حج، رضاء حق میخواهیم، ورب العزة از ایشان راضی نه، تا آنکه که مسلمان شوند، پس طلب رضاء حق. وروا باشد که «یبتغون فضلا» برعموم نهند، و«رضواناً» برخصوص مؤمنان را باشد، که مشرکان درابتداء اسلام پیش ازنسخ حج میکردند، و قصد ایشان باین حج طلب روزی دنیا بود، وقصد مسلمانان درحج کردن هم طلب فضل است درین جهان، وهم رضوان حق درآن جهان.

« و اذا حللتم فاصطادوا » ـ امراباحت و تخییراست، میکوید چون ازحج وعمره فارغ کشتید، وحلال شدید، دستوری صید کردن هست، اکرخواهید صید کنید، واکر خواهید مکنید، همچنانکه کفت: « فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض»، «کلوا من ثمره اذا اثمر»،« فاذا وجبت جنوبها فکلوا منها». وطا دراصطیاد همچون طاست دراصطبار و اضطجاع و اضطباع و اضطرار.

«ولایجرمنّکم شنآن قوم» ـ شنآن بسکون نون قراءت **شامی** است و **بوبکر**. باقی بفتح نون خوانند، وفتح قوی تر که این مصدراست، ومصدربیشتربوزن **فعلان** آید همچون طیران ولمعان ونزوان، واختیار **بوعبیده** و **بوحاتم** اینست. « ان صدوکم» ـ بکسر الف

قراءت **مكی** و**بوعمرو** است بر معنی استقبال، یعنی « لایجرمنکم شنآن قوم انصدوکم»، و قراءت باقی بفتح الف است یعنی ـ لایحملنکم بغض قوم علی الاعداء، لأنهم صدوکم عن المسجد الحرام فیمامضی، لأن الصد کان قدتقدم من المشرکین قبل نزول هذه الآیة، لانها نزلت بعد عام **الحدیبیة** . «ولایجرمنکم» ای ـ لایحملنکم، یقال جرمنی فلان علی أن صنعت کذا، ای حملنی . میگوید : بعض اهل **مکه** بسبب آنکه شما را ازمسجد حرام باز داشتند سال **حدیبیه** ، شما را بآن میاراد که اندازه در گذارید ، وبرحجاج **یمامه** افزونی جوئید ، و آنچه محرم است حلال گردانید .

« وتعاونوا علی البر والتقوی» ـ گفته‌اند : بر وتقوی اینجا اسلام وسنت است، واثم وعدوان کفروبدعت ، واز **مصطفی**(ص) پرسیدند که بر و اثم چیست ؟ جواب داد که : « البرّ ما انشرح له صدرك، والاثم ماجاءك فی صدرك» وبروایتی دیگر گفت : «البرّ حسن الخلق ، والاثم ماجاء ك فی نفسك وکرهت ان یطلع علیه الناس»، وگفته‌اند: هرمعروفی که الله تعالی بربنده فریضه گردانیده است ، یابنده بطوع خود درآن شروع کرده ، و بجای آورده ،آن بر است ، وهرحدی که خدای تعالی درشریعت نهاد ، وهراندازه که پدید کرد چون بنده برآن اندازه بایستد ، وآن حدود بجاآرد، آن تقوی است . و اثم حدود شرائع ازجای خودبگردانیدنست، وعدوان ازحق بیرون شدن وبرخود و برخلق خدا ستم کردن . پس تحذیر کرد وگفت : «واتقوالله»ولا تستحلوا محرماً ،« ان الله شدیدالعقاب » اذا عاقب. عقوبت و عقاب آنست که باجائی گردد برعقب جنایت او ازپاداش بد .

« حرمت علیکم » ـ این آیت « مایتلی علیکم » است که در اول سورة یاد کرد و شرح این چند کلمات در سورة البقره رفت ، تا آنجا که گفت : « والمنخنقة » ، منخنقه آن شتر یا گاو و یا گوسفند است که بخوه کشته شود ، چنانکه رسن در گردن وی افتد تابمیرد ، یادر دام صیاد رشتهٔ دام درحلق وی افتد وبمیرد وبکارد نرسد ، وموقوذه آنست

که بچوب میزنند ویرا تابمیرد ، یاصیادآنرا بسنگ یا بتیر که آلت جارحه نبود میزند تابمیرد ، و متردیه آنست که ازبالای بزیرافتد، یادرچاهی افتد تابمیرد وبذبح نرسد ، و نطیحه آن گوسفند است که دیگری او را بسرو میزند تابمیرد.

« وماا کل السبع » ـ وهرچه سبعی ناآموخته‌آنرا بکشد، وپاره‌ای ازآن بخورد ، باقی حرام است . عرب این همه حرامها حلال میداشتند ، و میخوردند ، رب‌العالمین مسلمانانرا ازآن باز زد ، و خوردن‌آن برایشان حرام کرد، آنکه گفت : «الاماذ کّیتم»ـ مگرچیزی که بدان دررسید هنوزجان دروی مانده ، وبکشی کشتنی تمام، و کشتن‌تمام آن است که اوداج ببرد، وخون براند ، ومذبوح‌بچشم بنگرد، وبدست وپای ودنب‌تحرك کند . **مصطفی** (ص) گفت: «ان‌الله‌تعالی کتب الاحسان علی کل‌شیء فاذا قتلتم فأحسنوا القتلة ، واذا ذبحتم فاحسنوا الذبح، ولیحدّ احدکم شفرته ولیرح ذبیحته». وعن **عکرمة** ان رجلا اضجع شاةً وجعل یحد شفرته لیذبحها ، فقال النبی(ص) :«ترید أن تمیتها موتاً قبل ان تذبحها ».

فصل فی‌الذکوة

بدان که حیوان اندرین معنی بردوضرب‌اند : یکی مقدورعلیه که دست توآسان بذکوة آن رسد ، ودیگر غیرمقدورعلیه که ذبح آن نتوانی ، و آسان بدان نرسی . اما آنچه مقدور علیه است شتر است‌و گاو و گوسفندومانندآن ، ذکوةآن جمله‌درحلق‌است ودربر، چنانکه مصطفی(ص) گفت: «الذبح فی‌الحلق واللبة لمن قدر، ولاتعجلوا‌الانفس‌حتی تزهق ». و کیفیت این ذکوة آنست که کارد تیز کند وروی ذبیحه فراقبله کند، چنانکه حلق ذبیحه و روی کشنده برابر قبله بود ، وحلقوم و مری و ودجین ببرد. اگر بجائی کاردسنگی‌باشد که گوشهٔ‌آن تیزوبرنده باشد،یاچوبی‌تیز یا نی، روا باشد، کهمصطفی(ص)

گفت : « ماانهرالدم و ذکراسم الله علیه فکلوا الاماکان من سن اوظفر، اماالسن فعظم واماالظفر فمدی الجثة». اما آنچه غیرمقدورعلیه باشد بردوضربست: یکی وحشی بیابانی چون‌آهو وخر گوش و مانند آن ، ذکوة آن بعقرباشد، هرجای که زخم وجرح بروی توان کرد ذکوة بدان حاصل شود ، بشرط آنکه بچیزی محدد آن زخم بروی آرد که **مصطفی**(ص) گفته‌است دربعضی اخبار: « واذا اصبت بحده فکل، واذا اصبت بعرضه فلا تأکل فانه وقیذ»، وباید که بقصد وی‌بود که اگرصیدی دراحبولهٔ صیاد افتد ودرآن احبوله کارد بود ، وصید را مجروح کند ، و عقرحاصل شود آن صید حلال نیست ، که فعل قصد درمیان نیست . ضرب دوم حیوانی انسی است که وحشی شود، ورمیده گردد ، یا درچاه افتد ، و ذکوة آن بحلق نتوان کرد کـه دست بدان نرسد ، ذکوة آن ضرب همچون ذکوة صید و وحش بود بهراندامی که طعنه بروی‌توان زد بر باید زد، و ذکوة بدان حاصل شود .

« و ماذبح علی‌النصب » ـ گفته‌اند که : نصب واحد است ، و جمع آن انصاب ، همچون عنق و اعناق ،وگویند که نصب جمع است، و واحدآن نصاب ، وبرجمله نصب عبارت‌ازآن‌چیزاست که نصب کنند، و مفسران را دراین اختلاف اقوالست. قومی گفتند: سنگها بودبنزدیك بتان قربان‌نهاده، چون‌ازبهربتان قربان کردندی(۱)، خون‌آن‌قربانی برآن سنگها می‌ریختند، وگوشت بر آن می‌نهادند تعظیم بتانرا ، و تقرب کردن بدان. آن گوشت‌میخوردند و بدرویشان میدادند . قومی گفتند : انصاب خود عین بتان‌اند که پنداشته‌بودند، برنام آن قربان میکردند . تقدیرسخن‌آنست که: وماذبح علی‌اسم‌النصب. **ابن‌زید** گفت : « وماذبح علی النصب » و «مااهل لغیرالله به » هردویکسانند . **قطرب** گفت: علی بمعنی‌لام‌است یعنی و ماذبح للنصب ، ای‌لاجل النصب، کقوله : «فسلام لك»،

۱ـ نسخهٔ الف : کردندید .

ای ـ علیك، « ان اسأتم فلها » ای فعلیها.

« وأن تستقسموا » ـ ان درمحل رفع است ، یعنی فحرم علیکم الاستقسام بالازلام، وهو أن یطلب علم ماقسم له من الخیر والشر من الازلام . استقسام آنست که آن قسمت که الله کرده درغیب ازخیر و شر وی ،علم آن باین ازلام جوید ، واین آن بود که درجاهلیت چوبها ساخته بودند ومانند تیرها دربیت‌الاصنام نهاده ، بربعضی نوشته که: امرنی ربی ، و بربعضی: نهانی ربی ، وبربعضی نوشته که: یسلم، وبربعضی: لایسلم ، وبربعضی: یرجع ویغنم، وبربعضی: لایرجع ولایغنم . پس چون یکی‌را ازایشان کاری پیش آمدی یا قصد سفرداشتی درآن بیت‌الاصنام شدی وآن تیرها زیرجامه‌پوشیده کرده، یکی بیرون آوردی، وآن نبشته که برآمدی برآن حکم کردی از امرونهی ، وگفته‌اند: این استقسام بالازلام آن بود که جانوری میکشتند میان قومی بقمار، و آنکه چوبی فرامیگرفتند و نامهای ایشان برپهلوهای آن مینوشتند، پس‌می بگردانیدند برمثال آن‌قرعهٔ‌چوب که فالگیران بگردانند. هرنام که برآمدی ازقسمتهای آن جانورفرا آنکس دادندی ، استقسام آن بود، واین فال که مردم میزدند بقرعهٔ چوب ازجمله کبائر وفسق است ، باید که دانی و از آن پرهیز کنی . **سعید جبیر** گفت : ازلام سنگ‌ریزهای سپید بودند که می‌بزدند وبرآن حکم میکردند. **مجاهد** گفت: ازلام کعاب‌اند که مقامران ونردبازان دارند. **سفیان بن وکیع** **گفت : شطرنج است، که این هم ازجملهٔ فسق است .**

امیرالمؤمنین **علی** (ع) بقومی‌بگذشت که شطرنج میباختند ، بانگ برایشان زد و **گفت: «ماهذا التماثیل‌التی انتم لها عاکفون؟»** گفتند: یا **اباالحسن** ! اللعب‌بالشطرنج **هو حرام ؟ فقال : « نعم هوالقمارالاصغر »** . وسئل **ابوبکرالصدیق** عن‌الشطرنج ، **فنهاه وکرهه وشدد فیه.** وسئل **عمربن‌الخطاب**عن‌الشطرنج، **فقال : وأی شیء هو ؟ فوصفوا له،**

فقال: «هو القمار بعينه» . وسئل **عثمان بن عفان** عنه، فقال : «هذا من عمل الجاهلية حرام على المسلمين». وسئل **على بن ابى طالب** (ع) عنه، فقال: «هو التماثيل والاباطيل ، وهو عمل الجاهلية ، وهو حرام حرمها الله ورسوله». وسئل **ابن عباس** عنه، فقال :«هو القمار بعينه وهو حرام» ، وسئل **ابوهريرة** عنه، فقال: «تسألنى عن لعب المجوس، الناظر اليها كالزانى».وسئل **سعيد بن جبير والحسن بن ابى الحسن البصرى** عنه ، فقالا : «الذى يلعب بالشطرنج ، هو فاسق ، لايقبل شهادته (١) ولايسلم عليه» .وسئل **الاوزاعى** عن اللعب بالشطرنج، فقال: «هو خبيث، معه شياطين، وصاحبه ملعون، لانه يشتم الرب ويفترى، ويكذب ويؤخر الصلوة ويذهب بها نور وجهه ، لانه يقول قتلت الشاه ، و انما الشاه هو خالقه عز وجل ». وسئل **سفيان الثورى** عنه ، فقال : «هو لعب المجوس، وهو اباطيل ، لايشتغل بذلك الا كل عيار شطار وهو لعب كان يلعب به قوم **لوط** ، ومن جلس على الشطرنج يلعب به فان الملكين الموكلين به يلعنانه حتى يفرغ منه ، فاذا قال قتلت الشاه قالا له : قتلك الله وعذبك » .

وسئل **احمد بن حنبل** عنه ، فقال: «هو التماثيل والاباطيل، مارأيت احداً من العلماء يلعب به ولا احد من السلف رخص فيه». وقيل **لكعب الاحبار**: ماتقول فيمن لعب بالشطرنج؟ فقال : «اللعب بالشطرنج حرام ، والذى يلعب بالشطرنج ملعون ،و انما الشطرنج هو كيد الشيطان و اول من لعب بالشطرنج كان **ابليس** ، و اول من لعب به من الآدميين **نمرود بن كنعان** الكافر، ثم لعب به **فرعون** الذى كان يقول: «انا ربكم الاعلى»، قال : ومن جلس عند من يلعب بالشطرنج ، فقد اشترك مع **ابليس** وفعله». قيل لكعب : يا **ابا اسحق** فما تقول فيمن يلعب بالشطرنج على شبه ادب لا على طريق القمار؟ فقال : «ملعون ورب الكعبة». ثم قال كعب : « الا اخبرك بما هو اعجب من ذلك ؟ لقد مر نبى من الانبياء على رجلين يلعبان بالشطرنج ، فقال لهما: انكما لو جلستما على عبادة الاوثان كان احب الى مما انتما فيه،

١ــ نسخهٔ الف : شفاعته.

لقد کفرتما بقولکما : قاتلت الشاه . اماعلمت یا عبدالله ان‌الشاه هورب‌العالمین ؟ ! فمن‌قال قتلت الشاه فقد کفربالله، ومن قال مات شاهك فکأنه‌یستهزیٔ برب‌العالمین ، فقد نهیتکما عن لعب الشطرنج ، فانی اخاف ان‌ینزل علیکما عذاب من‌السماء . قال: فلم ینتهیا عن ذلك حتی نزل علیهما عذاب من‌السماءِ فاهلکهما و صارا الی النار » .

این آثار واخبار که برشمردیم دلالت میکند که شطرنج باختن فسق است ، و شطرنج بازفاسق. و مذهب اصحاب حدیث وسیرت اهل ورع و دیانت اینست . اما بعضی فقها از متأخران اصحاب شافعی‌آنرا رخصت داده‌اند بسهٔ شرط ، گفته‌اند : اذا لم یکن فی‌الصلوة نسیان ، وفی‌المال خسران، وفی‌اللسان طغیان ، فهو انس بین‌الخلان . ومذهب راست و دین پسندیده و اختیار علمای اهـل سنت و دیانت طریق اصحاب حدیث است چنانکه بیان کردیم .

قوله : « ذلکم فسق » ـ ای خروج عن‌الحلال الی الحرام ، وخروج من‌طاعةالله و رکوب لمعصیته ، وهوحرام لأن الازلام لاتبین شیئاً والله‌سبحانه علام الغیوب لا الازلام والنجوم . روی عن **ابی‌الدرداء** : قال رسول‌الله (ص) :« من تکهن او استقسم او تطیر طیرة ترده عن سفره لم‌ینظر الی‌الدرجات العلی من‌الجنة یوم‌القیامة».

« الیوم یئس‌الذین کفروا من‌دینکم » ـ این آیت بعد ازفتح **مکه** آمد . میگوید: کافران اکنون‌نومید گشتند ازباز گشت شما ازدین اسلام ، واین‌ازبهر آن گفت که‌کافران مسلمانان را پیش از آن رنج مینمودند و فتنه میکردند تـا از دین اسلام باز گردند . میگوید: اکنون که اسلام فراخ گشت ، ومسلمانان انبوه گشتند ، وکارآنان بالا گرفت ایشان نومیدشدند ازفتنه کردن مسلمانان. «فلاتخشوهم واخشونی» ـ شما که مسلمانانید در متابعت دین **محمد** و درنصرت کردن وی ازمشرکان مترسید بلکه از من ترسید که خداوندم ، و ایمن باشید که بردین اسلام پس ازین هیچ دین غالب نبود : « لیظهره

علی‌الدین کله ولو کره‌المشر کون ».

« الیوم اکملت لکم دینکم»- این آیت روز آدینه فروآمد، روز عرفه بعد ازنماز دیگر **مصطفی** (ص)درحجة الوداع درشهور سنهٔ عشره برموقف‌ایستاده برناقهٔ عضبا(۱) **طارق‌بن شهاب** گفت : مردی جهود فرا **عمرخطاب** گفت : شما آیتی میخوانید در کتاب‌خویش، که‌اگر آن آیت‌بما فروآمدی، آن روز که فروآمدی‌ماراعیدی عظیم‌بودی. **عمر** گفت: کدام است؟ گفت : «الیوم اکملت لکم دینکم» **عمر** گفت : من دانم که این آیت کدام روز برچه جایگه فروآمد . روزجمعه فروآمد روزعرفه ، وما که یاران بودیم بارسول خدا بعرفات ایستاده بودیم ، وبحمد الله این هردو روزما را عید است و تابقیامت مسلمانانرا عید خواهد بود . **هرون‌بن عنتره** روایت کرد ازپدر خویش ، گفت : آنروز که این‌آیت فروآمد **عمرخطاب** بگریست. رسول خدا گفت: یا **عمر** چرا میگریی ؟ گفت : یارسول الله ! ازآن می گریم که مادر دین‌خویش‌تا امروز برزیادت بودیم، اکنون آیت آمد که دین سپری گشت و تمام شد ، و بعد از کمال جز نقصان نبود . رسول خدا گفت: «صدقت‌یا **عمر**» ، پس‌ازآن رسول خدا هشتاد ویك روز بزیست .

ابن‌عباس گفت: رسول خدا درحجة الوداع آنگه که براه در بود ، این‌آیت بوی فروآمد : « یستفتونك‌قل‌الله یفتیکم فی‌الکلالة » ، واین‌آیت را ایت‌صیف نام کردند. پس چون در مکه شد این‌آیت فروآمد که « الیوم یئس الذین کفروا من دینکم » ، پس چون در عرفات بایستاد دست بدعا برداشته این آیت فروآمد که: « الیوم اکملت لکم دینکم» . معنی آنست که امروزآن روزاست که دین شما تمام کردم، احکام دین وشرایع اسلام بسربردم. فرائض وسنن،حلال و حرام پیدا کردم ، که پس ازین هیچ‌آیت حلال وحرام حدود و فرائض واحکام‌ازآسمان فرونیـامد .

روایت کرده‌اند از **عـایشه** که معراج رسول (ص) پیش ازهجرت بود بهجده

۱- شیخ‌طبرسی‌درتفسیر مجمع‌البیان نقل‌میکنند که‌این‌آیه پس ازنصب علی(ع) بامامت از طرف حضرت رسول در روزغدیرخم نازل‌شد وپس ازنزول‌آیه پیغمبرفرمود: « الله‌اکبر علی‌اکمال‌الدین واتمام‌النعمة ورضاالرب برسالتی‌وولایةعلی‌بن‌ابی‌طالب من‌بعدی...».

ماه ، و نماز پنجگانه شب معراج فریضه گردانیدند ، و پیش از آن چهار رکعت بیش نبود: دو بامداد و دو شبانگاه ، وقتی‌معین برآن ننهاده ، پس‌ازهجرت به **مدینه** زکوة واجب کردند ،و روزهٔ ماه رمضان بعد ازهجرت اندر سال دوم واجب کردند اندر شعبان، و فریضهٔ حج درسنهٔ تسع بود، وفیه اختلاف العلماء ، وغسل جنابت همچنین . پس‌چون رسول خدا حجة الوداع کرد،این‌آیت فروآمد: «الیوم‌اکملت‌لکم دینکم» ، وپس از آن حلال و حرام نیامد . و گفته‌اند : کمال دین‌آنست که رب‌العالمین هرچه پیغامبران وامم پیشینه را داد ازعلم حکمت ، آن همه این امت را داد ، وبرایشان بیفزود ، وشرایع انبیا منسوخ کرد ، وشریعت این امت تابقیامت بپیوندد ، و فسخ وتغییردرآن نشود ، و این امت بهمهٔ انبیاء بگرویدند، وتصدیق کردند ، وتفریق‌میان ایشان نیفکندند ، چنانکه دیگران کردند ، و حسنات این امت مضاعف گردانیدند ، و در ثواب بیفزودند که‌بادیگرامم نکردند. اینست‌معنی کمال دین که‌درآیت گفت . **ابوحفص‌حداد** گفته : کمال‌دین در دو چیزاست : درمعرفت خدا و در اتباع‌سنت **مصطفی** (ص) .

«و أتممت علیکم نعمتی» ـ میگوید : نعمت خود برشما تمام کردم ، و وعده که کرده بودم از فتح مکه وقهر کفار ونصرت بردشمن ، وفا کردم ، و بسربردم . ازین پس مشرکان را نیست که‌باشما حج کنند، «الالایحج‌بعدالعام مشرك، ولایطوفن بالبیت‌عریان». و گفته‌اند: کمال دین وتمامی نعمت‌آنست که : حج کردن آنروز که این‌آیت‌آمد باروز عرفه افتاده بود ، حکم بمحل خود رسیده ، وفریضه بوقت خود باز گشته، همچون‌آنروز که رب‌العزة آسمان و زمین آفرید، ونسیء که کافران نهادند باطل کرد . وخبر درست است که**مصطفی** (ص) آنروز گفت:«ان‌الزمان‌قد استدار کهیئة‌یوم‌خلق‌السموات‌والارض. السنة اثناعشرشهراً، منها اربعة حرم ، ثلاثة متوالیات : ذوالقعدة و ذوالحجة والمحرم ،و رجب، شهرمضرالذی‌بین جمادی وشعبان» .

«و رضیت لکـم الاسلام‌دیناً» ـ ای اخترت لکم الاسلام، فلیس دین ارضی عندالله عزوجل من‌الاسلام ، یقول الله عزوجـل : « ومن یبتغ غیرالاسلام دیناً فلن یقبل منه» .
میگوید:آن دین کـه شما را پسندیدم وشما را بدان فزودم اسلام است، و اصل‌آن پنج چیزاست ، چنانکه **مصطفی** (ص) گفت : « بنی‌الاسلام علی‌خمس: شهادة أن‌لااله‌الاالله، وأن محمداً رسول الله ، و اقام الصلوة و ایتاء الز کوة والحج‌وصوم رمضان» .

روی **عمر بن الخطاب** ، قال: «بینما نحن‌عندرسول‌الله (ص) اذطلع علینا رجل شدید بیاض‌الثیاب ،شدیدسوداء الشعر،لایری‌علیه‌اثر السفرولایعرفه‌منا احد، حتی‌جلس‌الی النبی(ص) وأسند ر کبتیه الی‌ر کبتیه ، و وضع یده علی فخذیه ، فقال‌یا **محمد** اخبرنی‌عن الایمان، فقـال : « الایمان ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله والیوم الاخر. تؤمن بالقدرخیره‌وشره » ، فقال: صدقت‌فأخبرنی‌عن‌الاسلام. قال :«الاسلام‌أن‌تشهد أن‌لااله‌الاالله، وأن‌محمداً رسول الله، وتقیم‌الصلوة وتؤتی‌الز کوة ، وتصوم‌رمضان، وتحج‌البیت‌ان‌استطعت الیه‌سبیلا». قال: صدقت ، فأخبرنی‌عن‌الاحسان .قال:«الاحسان‌ان‌تعبدالله کأنك تراه، فان‌لم تکن تراه فانه‌یراك » . قال: فأخبرنی عن‌الساعة . قال:« ماالمسؤل‌عنها بأعلم‌من‌السائل» . قال : فأخبرنی عن اماراتها . قـال : « ان تلدالامة ربتها ، و أن تری الحفاة العراة الصم البکم‌ملوك‌الارض ». قال : ثم انطلق، فلبثت ملیاً ، ثم‌قال لی :«یا **عمر** أتدری من‌السائل؟» قلت : الله ورسوله اعلم . قال : « فانه **جبرئیل** اتاکم یعلمکم دینکم ».

«فمن اضطرفی مخمصة» ـ این‌سخن راجـع است‌با اول آیت ، چون محرمات یاد کرده‌بود، و گفته که:« ذلکم فسق »، برعقب‌آن گفت :« فمن‌اضطرفی مخمصة». اگر کسی باضطرار و بیچارگی بجائی رسد که از گرسنگی بیم جان بود ، او را رخصت است که مردار خورد ، باین‌شرط کـه گفت « غیرمتجانف لاثم ». همانست که جای دیگر گفت : « غیرباغ ولاعاد » ، بشرط آنکه قدر ضرورت خورد ، وبیش از کفایت وبیش ازسد رمق

نخورد و ننهد ، واگرسگ یابد و مرداریابد ، سگ نخورد مردار خورد ، اگرسگ مرده یابدوجانوردیگرمرده‌یابد، سگ نخورد وآنراخورد، واگرسگ‌یابد وخوك یابد، سگ خورد وخوك نخورد ، واگرمردم مرده یابد و جزاز مردم یابد، مردهٔ مردم نخوردحرمت را ، و گفته‌اند : « غیرمتجانف لاثم » ای غیرمتعرض‌لمعصیة ، وهوأن‌یکون عاصیاً بسفره، اویأکل فوق الشبع .

آنکه گفت : « فان الله غفور رحیم »ـ اینجا مضمریست، یعنی: فأکل‌فان‌الله غفور یغفرله ما اکل مما حرم علیه ، رحیم باولیائه حیث رخص لهم . ختم آیت برحمت و مغفرت از آن کرد که آخر این مضطر حرام خورده است اگرچه‌بعذرخورده‌است ، پس بحقیقت نه حلال خواراست اما معذور است و نزدیك الله مغفور است .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم»ـاسم‌جلیل، جلاله کبریاؤه، کبریاؤه سناؤه ، ومجده عزه ، و کونه ذاته ، ازله ابده، وقدمه سرمده . عظیم فی‌ملکوته ، ملیك فی‌جبروته، مهیمن‌صمدی‌الذات، متوحد سرمدی الصفات :

ملیك فی‌السماءِ بـه افتخاری عزیزالقـدر لیس لـه خفـاء

نام خداوندی که بهیچ چیزوهیچ کس نماند ، بهیچ کاربهیچ وقت درنماند . دشمن پروراست و دوست نواز ، عیب پوش است و کارساز . یاد اوآئین زبان ، و دیداراو زندگی جان ، ویافت او سرور جاودان . پادشاه است بی‌سپاه ، واستوار است بی گواه ، از نهـان آگاه ، ومضطر را پناه . خداوندی که بعلم نزدیك‌است ، و از وهم دور،جویندهٔ او کشتهٔ باجانست ، ویافت او رستاخیزبی‌صور ، پس نه جوینده مغبون است و نه مزدور معذور . جوینده درگرداب حسرت و یاونده حیران در موج نور،همی گویند ازسرحیرت بزبان دهشت :

قد تحيرت فيك خذ بيدى یا دليلا لمن تحير فيكا .

پیر طریقت گفت: الهی! همه‌ازحیرت بفریادند، ومن بحیرت شادم ، بیك لبیك در همه‌ناکامی برخود بگشادم . دریغا روزگاری که نمیدانستم که لطف ترا دریازم(١) الهی ! درآتش حیرت آویختم چون پروانه درچراغ ، نه جان رنج تپش دیده ، نه دل‌الم داغ . الهی! درسر آب‌دارم دردل‌آتش ، درباطن ناز دارم درظاهر‌خواهش. دردریائی نشستم که آنرا کران نیست ، بجان من دردی است که آنرا درمان نیست ، دیدهٔ من برچیزی آمد که‌وصف آنرا زبان نیست :

خصمان گویند که این سخن زیبا نیست خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست.

«یاایها‌الذین‌آمنوا . . . »ـ روایت کنند از **جعفر بن محمد**(ع) که درین کلمات چهارخصلت‌است که رب‌العالمین‌امت را بدان گرامی کرده ، وایشان را بدان نواخته :یکی آنکه نداست ، دیگر کنایت ، سوم اشارت ، چهام شهادت . یاای نداست ، ها کنایت ، الذین اشارت ، آمنوا شهادت . ندا کرامتست ، و کنایت ازرحمت ، و اشارت بمحبت ، و شهادت‌بمعرفت: «ناداهم قبل ان ابداهم ، وسماهم قبل أن‌رآهم». در کتم عدم بودند که ایشان‌راندا گرامی کرد، دردایرهٔ وجودنیامده‌بودند که‌بنام‌نیکوخواند:« سماکم‌المسلمین من قبل » ، عیب میدید و با عیب میپسندید . جرم میدید وباجرم میخرید . پاکان عالم علوی را میدید ، وآلودگان عالم سفلی را میگزید، که «انین‌المذنبین‌احب‌الیّ من زجل المسبحین» .

مثال‌کارآدمی بردرگاه بی‌نیازی باعنایت ازلی،کارآن کودك است که‌مادر اوراجامهٔ نودوخت ، گفت هان وهان‌ای کودك! تااین لباس‌آرایش‌ازآلایش نگه‌داری . کودك‌ازخانه بدرآمد ، باکودکان ببازی مشغول شد ، جامه‌آلوده کرد، وبا جامهٔ‌آلوده قصد خانه کرد،

١ـ نسخهٔ‌الف : دریاذم.

وبگوشه‌ای بازمیشد درمانده‌وحیران، همی گفت مادر را که مرا خواب میآید. مادر دانست که کودك‌را ترس‌عتاب مادراست، گفت: ای‌جان مادر! بیا که ما ترا بدر آنکه فرستادیم که آب‌وصابون بدست بنهادیم ، که مادانستیم که ازتوچه آید . حال آدمی همین‌است چون آن نقطهٔ دولت و صفی مملکت را از کتم عدم بحیز وجود آوردند ، فریاد از جان پاکان و مقدسان بر آمد، وتیرهای‌انکار درعالم‌جعلیت میکشیدند که : « اتجعل فیها من یفسدفیها »؟ قومی‌را می‌آفرینی که لباس « الیوم اکملت لکم دینکم » بدود معصیت وغبار شرك سیاه کنند! وپردهٔحرمت‌ازجمال‌چهرهٔ ایمان بردارند! خطاب آمد که: آری آنچه تعبیهٔصدف‌این اسرار است مادانیم ، « کرمنا بنی‌آدم» ، ایشان عزیز کردگان الطاف عزت‌آمدند ، ما ایشان‌را بلباس‌عصمت وطیلسان‌امانت بعالم‌آلایش وقتی‌فرستادیم که‌آب مغفرت باصابون رحمت‌بدست‌نهاده بودیم.

« یاایها‌الذین آمنوا » ـ یامن‌دخلوا فی‌امانی، وماوصلتم‌الی امانی‌الابسابق‌احیانی، یامن خصصتهم ببری و مشاهدتی ، لاتکونوا کمن اعمیتهم عن‌مشاهدتی ومطالعـة بری ! بندگانرا بنداءِ کرامت‌برخواند، آنکه فرمان داد که : « اوفوا بالعقود » بوفای‌پیمان باز آیید ، وعقدی که بستید وعهدی که کردید برسر آن عهد باشید . بندهٔ من ! برابرتو دو پیمانست : یکی اجابت ربوبیت‌ما، دیگرتحمل امانت ما . دراجابت ربوبیت مخالفت‌مکن. درتحمل امانت خیانت مکن . اکنون که بخدائی‌ما اقرار دادی،کاربردیگری‌حوالت‌مکن ودرحلال و حرام‌اشارت‌جز فرا شریعت مکن .

« احلت لکم بهیمة الانعـام » ـ حیوانات بعضی حلال‌است و بعضی حرام . بعضی کشتن آن رواست و آنرا جرمی نه ، بعضی کشتن آن نه رواست وطاعتی درمیان نه ، تابدانی که صنع او را علت نه ، وحکم اورا مرد نه ، ودریافت آن‌بعقل راه نه.

«ان‌الله یحکم مایرید » ـ حکم کند چنانکه خود خواهد ، وآن‌خواهد که خود

بداند . نه کس را برعلم وی اطلاع ، نه برخواست وی اعتراض ، نه ازحکم وی‌اعراض:

شهریست بـزرگ و من بـدو درمیرم.

تـا خود زنم و خود کشم و خود گیرم .

وفـی بعض‌الکتب: « عبدی یرید وأرید، ولایکون الا مارید . فان‌رضیت بماارید کفیتك ماترید ، وان لم‌ترض بماارید اتعبتك‌فیماترید ، ثم‌لایکون الامایرید ». وفی‌معناه انشدوا :

سیکون الذی قضی سخط العبد ام رضی

فدع الهم یافتی کل هم سینقضی .

« یاایهاالذین آمنوا لاتحلوا شعائرالله» ـ معالم شریعت‌است ، و محاسن طریقت ، و امارات حقیقت ، و دلالات قدرت و حکمت . میگوید : هرچه نشان مـا دارد حرمت دارید ، وبتعظیم درآن نگرید ، وبفرمانبرداری پیش شوید ، تابرخوردار گردید .

« واذاحللتم فاصطادوا »ـ اشارتست که بنده همیشه درتحت امرحق مانتواند بود ، پیوسته بار وجودمانتوانـد کشید . ساعتی درراداء حـق ربوبیت ، ساعتی دراستجلاب حظ عبودیت . وقتی چنین ، وقتی‌چنان، تابنده بیاساید وزندگی کند میان این وآن ، ازاینجا گفت**مصطفی** (ص) : « حبب‌الی من‌دنیا کم ثلاث: الطیب والنساء وقرة عینی‌فی‌الصلوة».

پیر طریقت گفت : الهی! چون از یـافت تو سخن گـویند ، از علـم خویش بگریزم ، برزهرهٔ خویش‌بترسم ، درغفلت(١)آویزم ، نه درشك باشم‌اما خویشتن درغلطی افکنم، تا دمی برزنم .

« وتعاونوا علی‌البر والتقوی »ـ میگوید: دربر و تقوی همه دست یکی‌دارید . هم پشت وهم‌روی باشید(٢)وهرجای که‌مسلمانان درامرونهی ودربر وتقوی‌جمع‌آیند، خودرا

١ـ نسخهٔ ج : عقلت . ٢ـ الف : هام پشت وهام روی بید .

درمیـان جمع و جماعت افکنید ، تابرحمت حق توانگرشوید . **مصطفی** (ص) گفت : « الجماعة رحمة ، و یدالله علی‌الجماعة » . **عبدالله مبارك** گفت : بمشعرحرام رسیدم، خوابی عظیم برمن غالب شد ، فریشته‌ای را دیدم که گفت : ای **عبدالله** سیصدهزارخلق در موسم‌اند ، و حج یك کس پذیرفتند . گفتا بردلم صعب آمـد این سخن . دلتنگ و اندوهگن شدم . هاتفی آواز داد که : ای **عبدالله** دلتنگ مشو کـه دیگران را جمله بطفیل‌وی بیامرزیدند تابدانی که برکت جمع‌عظیم است ،آخریك صاحب دولت برآید درمیان‌جمع که کیمیاء (١)هدایت بود، همه‌را برنگ خود کند .

« وتعاونوا علی‌البـّر والتقوی» ـ همه‌را بر بر وتقوی‌میفرماید، اما قومی را راه اثم و عدوان درپیش‌می‌نهد، و از برو تقوی برمیگرداند ،کار نه‌آن دارد که برخواند ،کارآن دارد که کرا درگذارد ، و کرا پسندد . مقبولان حضرت دیگرانند ، و مطرودان قطیعت دیگر. باردادگان « ادخلوهابسلام » دیگرند ، ومحرومان «اخسئوا فیها» دیگر. میگوید جـل جلاله : «اناالله لااله الاانا . خلقت‌الخیروقـّدرته ، فطوبی لمن خلقته‌للخیر، واجریت الشر علی‌یدیه» . «وتعاونوا علی البرّ والتقوی» ـ گفته‌اند که : براینجا موافقت شرع‌است درامیدنجات عقبی، و تقوی مخالفت‌نفس‌است درطلب‌رضای مولی، و اثم‌مخالفت شرع‌است درطلب حطام دنیا ، وعدوان موافقت نفس‌است درمعصیت مولی. گفته‌اند: معاونت بربرّ و تقوی آنست که خود برجادهٔ دین براستقامت روی ، وسیرت برطریقت پسندیده داری ، تادیگران برتو اقتدا کنند، و برسنن صواب براتباع تو راست روند ، و معاونت براثم و عدوان‌آنست که راه کژ گیری، وسـّنت‌بد نهی، تادیگران برراه‌تو روند، وخلق‌بد گیرند. اینست که مصطفی(ص) گفت : « من‌سن‌سنةً حسنةً فله اجرها واجرمن‌عمل بما الی یوم القیامة، ومن سن‌سنةً سیئةً فعلیه وزرها و وزر من عمل بها الی یوم‌القیامة» .

١ـ نسخهٔ ج : آزمایش .

« حرّمت علیکم المیتة » ـ مردار اگرچه خبیث است و محرم، آخر بوقت اضطرار قدری ازآن مباح است، و از مردار ها یکی گوشت برادر مسلمان است که بروجه غیبت خورند ، بهیچ حـال آنرا رخصت نیست لا اضطراراً ولا اختیاراً . پس این مردار از آن صعب‌تر، و تحریم این ازآن‌عظیم‌تر، یقول‌الله تبارك وتعالی : « لایغتب بعضکم بعضاً ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتاً فکرهتموه » . و گفته‌اند حیوانی که مأکول اللحم بود ویرا دوحالست : یکی آنکه چون بشرط شریعت کشته شود پاك بود ، گرفتن آن مباح، وخوردن آن حلال ، وچون خود بمیرد پلید باشد ، وخوردن آن حرام . ازروی اشارت میگوید : این نفس آدمی چون بشمشیر مجاهدت برطریق ریاضت بروفق شریعت کشته شود، یعنی که مقهور دین ومأمور شرع گردد ، و زیربارطاعت معبّد ومذلّل شود ،آن نفس که برین ضعف باشد پاك بود ، قرب او مباح است ، و صحبت او حلال ، دیدار او روح دل ، صحبت اوشادی جان ، وهر آن نفس که درظلمت غفلت خویش بمیرد تادرکاردین ویرا حس نماند ، ودرحدود شرع کوشش نکند ، این نفس بمنزلت آن مردار است که جرم اوپلید و قرب او حرام .

« والمنخنقة والموقوذة والمتردّیة والنطیحة »ـ درتحت هرکامه‌ازین کلمات اشارتی است برذوق جوانمردان طریقت ، وبرمذهب سالکان راه حقیقت : « منخنقه » اشارتست بکسی که خود را دربند آرزوها کند، وسلاسل حرص بردست و پای خویش نهد، و رسن طمع در گردن خویش افکند ، تا کشتهٔ حرص و شهوت شود . حرامست بر سالکان و مریدان ، راه این چنین کس رفتن ، ومتابعت چنین کس کردن . و« موقوذة » اشارتست بآنکس که درحبس هوا و أسر شیطان بماند ، کوفتهٔ هوا جس نفس و وساوس شیطان گردد ، تا دل وی درآن زخم وحبس بمیرد، مردار طریقت گردد، وصحبت وی حرام شود . و« متردیة » اشارتست بآنکس که دروادی تفرقت افتد، وهلاك شود ، و راه حقیقت گم کند. و«نطیحه»

اشارتست بآنکس که بامثال واشکال خویش از بهر دنیا مردار منازعت کند، وسرو زندتاخصم وی چیره شود، و زیرزخم مردارخوار مردار گردد . و« ماا کل السبع » آنست که طلاّب دنیا سرفراآن کنند ،آن مرداراست وجویندهٔ آن همچون سگ، مردار بجز سگ نخورد .

و مـاهی الاجیفة مستحیلـة علیهـا کلاب همّهن اجتذابهـا.

آنکه گفت : « الاما ذ کیتم ». درشرع ظاهر میگوید: ازین محرمات که یاد کردیم هرچه ذکاة شرعی درآن حاصل شود ، وشرع آنرا مباح گرداند مباح است و خوردن آن آن حلال ، همچنین درراه طریقت هرچه زاد راه آخرت بود وضرورت معاش بود ازمتاع دنیوی ، گرفتن و داشتن آن دردین رواست ، وطلب آن مباح ، وزادراه دین از راه دین است . یقول الله تعالی: « وتزوّدوا فانّ خیرالزاد التقوی » .

« وماذبح علی النصب»ـ هرچه برهوای طمع کنند نه بروفق شرع ، ذبح علی النصب آنست ، و هواء نفس معبود خود ساختن و برمراد آن رفتن نه کار دینداران است و نـه حال مؤمنان. یقول الله تعالی و تقدّس : « افرأیت من اتّخذ الهه هویه » .

« وأن تستقسموا بالازلام ذلکم فسق»ـ هرمعاملتی ومصاحبتی که نه براذن شرع و موافقت دین رود ، ومقصود درآن تحصیل دنیا و مراد نفس بود، آن عین قمار است، صورت آن مکروخداع، وحاصل آن فسق و فساد ، وسرانجام آن عقوبت و عذاب .

« الیوم اکملت لکم دینکم» الآیةـ**جعفر بن محمد**(ع) گفت: «الیوم»اشارتست بآن روز که **مصطفی** (ص) رابخلق فرستادند وتاج رسالت برفرق نبوت وی نهادند، و شادروان شرع او گرد عالم درکشیدند ، وبساط رحمت بگسترانیدند . دودشرك با طی ادبارخود شده ، و رسوم و آثار کفرمندرس و مضمحل گشته ، و ازچهار گوشهٔ عالم آواز کوس دولت **محمد**عربی علیه افضل الصلوات برآمده که : « وقل جاء الحق وزهق الباطل » :

صلّی الاله علی ابن **آمنة**الذی جآءت بـه سبط البنان کریمـاً

قل للذی یرجو شفاعة احمد صلوّا علیه و سلموا تسلیماً
ای منظر تو نظاره گاه همگان پیش تو در افتاده راه همگان
ای زهرهٔ شهرها وماه همگان حسن تو ببرد آب وجاه همگان

هنوز شب بشریت‌را وجود نبود که آفتاب نبوت او در سماء سمو خود استوار داشت که : « کنت نبیاً وآدم بین‌الماءِ والطین » . ای مهتر! جمال بنمای تا همهٔ وجود آفتاب شود. یا سیّد صدف رحمت بگشا ، تا این‌مفلسان کنار پر ازجوهر کنند :

آن روی چرا به بت پرستان نبری جلوه نکنی کفر ز دلشان نبری

یا سیّد ! جمال مجبولی توجز درادراج «لعمرك» یاد نکنیم . قبلهٔ اولین و آخرین جزحلقهٔ چاکران تو نسازیم. ای سیّد ! اگر آن آفتاب که در دل تواست‌اراده باز دهیم ، نه درروم چلیپا ماند نه درعالم کفرو زنّار :

رحمتی کن بردل خلق وبرون آی ازحجاب تا شود کوته ز هفتاد دو ملت داوری .

« وأتممت علیکم نعمتی»ـ این‌خطاب باصحابهٔ مصطفی است ، میگوید : اتممت علیکم نعمتی ، بأن خصصتکم بین عبادی بمشاهدته‌صلی الله علیه و سلم ، وجعلتکم حجة لمن بعدکم من‌الأمم الی‌یوم القیامة» وگفته‌اند که :« الیوم اکملت‌لکم‌دینکم » اشارتست بروز اول درعهد ازل ، میگوید : درازل این دین برشما تمام کردم ، وکارشما بساختم ، وشما را بداغ خود گرفتم ، نه چیزی است که نوساخته‌ام، که‌دیر است تاپرداخته‌ام ، اما امروز تمام کردم، که دانستهٔ‌خود برشما اظهار کردم ، و کردهٔ خود وانمودم . « وأتممت علیکم نعمتی »ـ وتمامی کار آنست که فردا درحظیرهٔ قدس رضاء خود ترا کرامت کنم .
«و رضیت لکم الاسلام دیناً » ـ و شایستهٔ وصال حضرت خود گردانم، و همسایگی خود بپسندم ، ونیز درنواخت بیفزایم، و گویم : « عبدی ! رضیت بك جاراً فهل‌رضیت‌لی‌جاراً ؟» وگفته‌اند: کمال دین تحقیق معرفتست درهدایت حال ، واتمام نعمت تحصیل‌مغفرت‌است

در نهایت کار ، منت مینهد بر مؤمنان که من باول معرفت دهم ، و بآخر بیامرزم ، و این خطاب با جماعت مؤمنان است ، و شك نیست در مغفرت جماعت مؤمنان ، اگر شك است درآحاد و افراد است که بر ایمان بمانند یانمانند ، امابرجمله مؤمنان آمرزیده‌اند. گفته‌اند : این اسلام پسندیدهٔ الله است ، و « رضیت لکم الاسلام دیناً » بوی اشارت است برمثال سرائی‌است که راه گذرآن برچهار درگاه است ، و ازپس‌آن درگاهها چهارقنطره است ، وپس آن قنطرها درجات و مراتب است ، تادرگاهها و قنطرها بازنبرند بدرجات و مراتب نرسند . اول‌درگاهی که‌برراه گذرآنست اداء فرایض است . دوم اجتناب‌محارم. سیوم تکیه کردن برضمان الله درکار روزی . چهارم صبر کردن بربلاهـا و رنجها . چون بدین درگاهها گذشتی قنطزها پیش آید : اول قنطرهٔ رضا ، بحکم الله رضا دادن و آنرا گردن نهـادن ، واز راه اعتراض برخاستن . دوم قنطرهٔ توکل است ، برخـدا اعتماد داشتن واورا بپناه و پشت خود گرفتن و وکیل خود شناختن . سیوم قنطرهٔ شکر است ، نعمت الله برخود بشناختن ، وآن نعمت درطاعت وی بکاربردن . چهارم قنطرهٔ اخلاص است دراعمال ، هم درشهادت، هم درخدمت و هم درمعرفت . شهادت در اسلام و خدمت در ایمـان ومعرفت در حقیقت . چون قنطرها بازبریدی ازآن پس درجات است و مراتب ، هر کس را چنانکه سزاست ، وچنانکه الله او را خواست . اینست که رب العزّة گفت : « لهم درجات عند ربّهم و مغفرة و رزق کریم » .

۲ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **یسئلونك** » میپرسندترا، « **ماذا احلّ لهم** » که چه چیزایشان را حلال و گشاده کردند از صید ، **قل** [ای رسول من] بگوی : « **احلّ لکم الطیبات** » حلال کردندشما را پاکها [و کشتها از بهیمة انعام] ، « **وما علّمتم** » وخوردن صید آن

سبع که‌صید کردن در وی‌آموخته‌اید ، « **من‌الجوارح** » ازین ددان و پرندگان‌شکاری، « **مکلّبین** » درآن حال که می درآموزید وآموخته فرا صید میگذارید ، « **تعلّمونهنّ** » در آن ددان می‌آموزید ، « **ممّاعلّمکم‌الله** » از آنچه الله درشما آموخت ، « **فکلوا ممّا امسکن علیکم**» میخورید ازآنچه‌شما را صید کنند [وازآن نخورند]، «**واذکروا اسم الله علیه** » وخدایرانام برید چون آنرا فراصید گذارید، « **واتقّوا الله** » و ازخشم و عذاب خدای‌پرهیزید، « **انّ الله سریع الحساب** (۴) » الله آسان توان است زود شمار.

« **الیوم احلّ لکم الطّیّبات** » امروز حلال کردند شما را این پاکها از بهیمهٔ انعام ، «**و طعام الّذین اوتواالکتاب** » کشته و صید اهل کتاب ، « **حلّ لکم** » شما را حلال است ، « **و طعامکم** » وکشته و صید شما ، « **حلّ لهم** » ایشانرا حلال است، « **والمحصنات من المؤمنات** » و داشتگان وکوشیدگان اززنان گرویدگان[شما را حلال‌اند وپاك]، «**والمحصنات من‌الّذین اوتوا الکتاب من‌قبلکم**» وآزاد زنان‌اهل کتاب تورات و انجیل ، « **اذا آتیتموهنّ** » آنکه‌که ایشان را دهید « **اجورهنّ** » کاوینهای ایشان ، « **محصنین** » پاکان درعقد نکاح و خویشتن‌داران،« **غیر مسافحین** » نه زانیان و پلیدکاران ، « **ولامتّخذی اخدان** » ونه دوست گیرندگان ،« **و من یکفر بالایمان** » و هرکه بایمان کافرشود ، « **فقد حبط عمله** » بدرستی که کردار وی تباه گشت و نیست شد ، « **و هوفی‌الاخرة من‌الخاسرین** (۵) » و او درآن جهان از زیانکاران است .

« **یا ایّها الّذین امنوا** » ای ایشان که بگرویدند ، « **اذا قمتم الی الصلوة** » چون از خواب برنماز خیزید[خوابی که چشم و دل پر کند]، «**فاغسلوا وجوهکم** » رویهای خود بشوئید ، « **و ایدیکم** » و دو دست خویش ، « **الی المرافق** » تا هر دو

وارن (۱)، « **وامسحوا برؤسکم** » و سرهای خویش را مسح کشید ، « **و ارجلکم** » و دو پای خویش [بشوئید] ، « **الی الکعبین** » تا هر دو بژول (۲) . « **وان کنتم جنباً** » و اگر جنابت رسیده باشید (۳) ، « **فاطّهّروا** » غسل کنـید ، « **وان کنتم مرضی** » واگر بیماران باشید (۳) ،« **اوعلی سفر** »یا درسفر باشید (۳)، « **اوجاء احد منکم من الغائط** » یایکی از شما ازغایط میآید، « **اولمستم النساء** » یازنان را پاسید، « **فلم تجدوا ماء** »وآبی نیابید ، « **فتیمّموا** » آهنگ کنید ، « **صعیداً طیّباً**» زمینیو خاکی پاك را ، « **فامسحوا بوجوهکم وایدیکم** » ورویهای خویش و دستهای خویش بپاسید ، « **منه** » ازآن خاك [پاك آزاد] ، « **مایرید الله** » نمیخواهد خدای، «**لیجعل علیکم من حرج** » کـه بـرشما تنگی نهد، « **ولکن یرید لیطهّرکم** » لکن میخواهد که شما را پاك کند، « **ولیتمّ نعمته علیکم** » ونعمت طاعت برشما تمام کند ، « **لعلّکم تشکرون (۶)** » تامگر آزادی کنید .

النوبة الثانية

قولـه تعالی : « یسئلونك ماذا احلّ لهم » الآیة ـ **ابورافع** روایت کند کـه **جبرئیل** (ع) فروآمد ، بردر سرای پیغامبر (ع) بایستاد و دستوری خواست تا درشود . رسول (ع) او را دستوری داد . **جبرئیل** همچنان ایستاده بود ، وتوقف همیکرد ، تـا رسول بیرون آمد ، و گفت: یا **جبرئیل** ترادستوری دادیم، چرا درنیائی ؟ **جبرئیل** گفت: دراین خانه سگ بچه‌ای است، وما که فرشتگان ایم درهیچ خانه نرویم که درآن سگ باشد

۱ـ وارن بەوزن قارن آرنج را گویند که بندگاه ساعد و بازو است و بعربی مرفق خوانند (برهان قاطع) . ۲ ـ بژول بضم اول، بروزن ومعنی بجول است که استخوان شتالنگ باشد ، وبتازی کعب خوانند (برهان قاطع) . ۳ ـ نسخهٔ **الف** : بید .

یا صورتگری، وبهذا روی **علی بن ابی طالب** (ع) أنّ النّبیّ (ص) قال: «الملائکة لاتدخل بیتاً فیه صورة ولا کلب ولا جنب». وروی **ابوهریرة** قال: قال رسول الله (ص): «اتانی **جبرئیل** (ع) فقال اتیتك البارحة فلم یمنعنی ان اکون دخلت الا انّه کان علی الباب تماثیل، وکان فی البیت قرام ستر فیه تماثیل، وکان فی البیت کلب، فمر برأس التمثال الذی علی باب البیت فیقطع فیصیر کهیئة الشجرة، ومر بالستر فیقطع فیجعل وسادتین توطئان، و مر بالکلب فیخرج»، ففعل رسول الله (ص).

بورافع میگوید: چون **جبرئیل** این سخن بگفت، رسول خدا بمن فرمود که درخانهای **مدینه** بگرد، وهرجا که سگ بینی بکش. گفتا: سگانرا چندانکه یافتم کشتم. رسول خدا حرام کرد داشتن آن و فروختن وبهای آن ستدن. و ذلك فیما روی ابوهریرة، قال: قال رسول الله (ص): «لایحلّ ثمن الکلب، ولاحلوان الکاهن، ولامهر البغی».
و روی **جابر**، قال: «امرنا رسول الله (ص) بقتل الکلاب حتی أن المرأة تقدم من البادیة بکلبها، فنقتله». پس جماعتی آمدند وچنان نمودند که ایشان را بسگان حاجت است، ازبهر صید و زرع وماشیه، و بتعریض گفتند: ماذایحلّ لنامن هذه الأمّة التی تقتلها؟ رسول خدا ایشان را جواب نداد، انتظار وحی همیکرد، تا **جبرئیل** فروآمد واین آیت آورد: «یسئلونك ماذا احلّ لهم». پس رسول خدا دستوری داد داشتن بعضی سگان را تامردم انتفاع بدان همیگیرند، و دونوع ازآن بقتل مخصوص کرد یکی کلب عقور، دیگر سیاه همرنگ(١)، وذلك فی قوله (ص): «اقتلوا منها کل اسود بهیم»، وقال: «علیکم بالأسود البهیم ذی النقطتین، فانّه شیطان». اکنون سگ داشتن ازبهر زرع وصید وماشیه رواست و بیرون ازآن نه رواست، لقول النبیّ (ص): «من اتخذ کلباً الاّ کلب ماشیة اوصید او زرع انتقص من اجره کل یوم قیراط». وقال (ص): «مامن اهل بیت یرتبطون کلباً الا نقص

١ ـ نسخهٔ الف: هامرنگ.

من عملهم کل یوم قیراط الا کاب صید او کلب حرث او کلب غنم ».

« یسئلونك ماذا احل لهم » - **سعید جبیر** گفت : این آیت درشأن **عدی بن حاتم** **وزید بن المهلهل** آمد، که گفتند : یارسول‌الله انا نصید بالکلاب والبزاة ، فمنه‌ماندرك ذکوته ، ومنه مایقتل ، فلاندرك ذکوته ، وقدحرّم‌الله‌المیتة ، فماذی یحل‌لنا ؟ » گفتند : یارسول الله ! پیوسته شکار کنیم‌بسگان و بازان، و صیدی که درافتد ، باشد که زنده‌یابیم و بدست خویش چنانکه شرع فرموده کشیم ، و باشد که کشته یابیم ، وبذکوة نرسد ، ومعلوم آنست که رب‌العزّة مردار حرام کرده ، اکنون حلال ازآن کدام است ، وحرام کدام؟ رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد :

« یسئلونک‌ماذا احل‌لهم‌قل‌احل‌لکم الطیبات »- ای رسول من ! ایشان راجواب ده که هرچه طیبات است شما را حلال است ، و طیبات آنست که تحریم آن در کتاب وسنت نیامده است ، و عرب آنرا پاك دارد . هرچه بعرف و عادت عرب پاك است ، و عرب آنرا خورند ازطیبات است ، وهرچه بعرف و عادت ایشان پاك نیست و نخورند از خبائث است ، و رب‌العزه میگوید : « ویحل لهم الطیبات ویحرم علیکم الخبائث ». شتر و گاو و گوسفند و خرگور و اسب و آهو و گاو دشتی وخرگوش و روباه و کفتار و سوسمار ، که عرب خورند ، ویربوع وقنفذ و چرز (۱) و ملخ ، این همه از طیبات است که عرب آنرا صید کنند و خورند ، ونصوص بدان آمده است .

« وما علمتم من الجوارح » - یعنی: وصید ماعلمتم من‌الجوارح، هرچه صید کند از ددان و پرندگان، آن را جوارح گویند یعنی کواسب ، و جوارح آدمی از آن نام

---

۱ - پرنده‌ایست که‌اورا بچرغ وباز وامثال آن شکار کنند ، وبعربی حباری گویند وترکان‌توغدری (برهان قاطع) .

کردند که کواسب وی انـد، «اجترحوالسیئات» ای اکتسبوها، «و یعلم ماجرحتم بالنهار» ای اکتسبتم. «مکلبین» - علی الخصوص سگ‌داران اند که بسگ صید کنند، و مراد باین جمله شکار یانند، لکن سگ بذکر مخصوص کرد که این عام تراست، و صید بسگ بیشتر کنند.

«تعلّمونهن» - یعنی تؤدبوهن لطلب الصید، آن شکاری باید که آموخته باشد چنانکه صید که گیرد نگه دارد صیاد را، و از آن نخورد، کشته یازنده، و چون صیاد آنرا فرا صید کند فرا شود، و چون برخواند اجابت کند، و چون باز خواند باز ایستد. روی **عدی بن حاتم** قال: قال لی رسول الله (ص): «اذا ارسلت کلبك فاذکر اسم الله، فان امسك علیك فأدرکتـه حیاً فاذبحه، وان ادرکته قد قتـل، ولـم یأکل منه فکله، و ان اکل فلاتأکل، فانما امسك علی نفسه، وان وجدت مع کلبك کلباً غیره، وقدقتل فلاتأکل، فانك لاتدری ایهما قتله، و اذا رمیت بسهمك فاذکراسم الله، فان غاب عنك یوماً، فلم تجدفیه الا اثرسهمك فکل ان شئت، وان وجدته غریقاً فی الماءِ فلاتأکل». وروی أن **اباثعلبةالخشنی** جاءالی النّبی(ص): فقال یا رسول الله انارضنا ارض صید، فأرسل سهمی و أذکراسم الله، وأرسل کلبی المعلم، واذکراسم الله، وأرسل کلبی الذی لیس بمعلم. فقال النّبی(ص): «ما حبس علیك سهمك، وذکرت اسم الله فکل، وماحبس علیك کلبك المعلم وذکرت اسم الله فکل، وما حبس علیك کلبك الّذی لیس بمعلم، و أدرکته ذکوته فکل، وان لم تدرك ذکوته فلا تأکل».

«فکلـوا ممّـا امسکن علیکم» - ای صدن لکم، «واذکروا اسم الله علیه» یعنی عند ارسال الجوارح. خلاف است میان علما که کلب معلم چون یك بار اتفاق افتد که از فریسهٔ خود چیزی بخورد بعداز آنکه بارها صیاد را نگه داشته باشدواز آن نخورده، وطبیعت اصلی دست بداشته، این یك بار که از آن بخورد باقی حلال است یا حرام؟ یك قول **شافعی**

آنست که حلالست، وباین یك دفعه که ازآن چیزی خورد حرام نگشت، ومعنی امساك ازآن برنخاست، وقول دیگر آنست که حرام است، واین موافق مذهب **ابوحنیفه** استو بناءِ مسأله برآنست که ترك اکل بنزدیك **شافعی** نه ازشرائط امساك است، و بنزدیك **بوحنیفه** از شرایط امساك است، وهم چنین خلاف است درفریسهای پیش، بنزدیك **شافعی** همه حلال‌اند قولا واحداً، وبنزدیك **بوحنیفه** همه حرام‌اند، اما فریسهٔ باز اگرچه از آن بخورد حلالست باتفاق.

ثمّ قال: «واتقوالله» ای فی اوامره ونواهیه، «ان الله سریع الحساب».

«الیوم احلّ لکم الطیبات» - این یوم آنروز عرفه است که **مصطفی** (ص) بموقف بود، واین طیبات هم بهیمة الانعام است.

«وطعام الذین اوتوا الکتاب» - ذبائح اهل **تورات و انجیل** است. «حلّ لکم» ای حلال لکم. میگوید: ذبائح جهودان و ترسایان شما را حلالست که مسلمانانید، و همچنین ذبائح هرکس که دردین ایشان شد پیش از مبعث **مصطفی** (ص). اما آنکس که ازدینی دیگر وادین (۱) ایشان شود بعد ازمبعث مصطفی(ص)، ذبیحهٔ وی حلال نیست، و ذبائح ترسایان عرب هم حلال نیست که مصطفی(ص) گفت: «مانصاری العرب باهل الکتاب، لاتحلّ لنا ذبائحهم». امّا اطعمهٔ ایشان بیرون از ذبائح، علما درآن مختلف اند. بیشتر برآنند که حلالست همچون ذبائح گفتند: طعام لفظی است که برهمهٔ مأکولات افتد.

اما کتابی که بوقت ذبح نام دیگر برد، نه نام الله، درآن ذبیحهٔ وی دوقول است: بیك قول حرام است، لماروی ان **ابن عمر** قال: «لاتأکلوا ذبائح النصاری، فانّهم یقولون باسم **المسیح**، وانهم لایستطیعون ان یهدوکم قدأضلوا انفسهم»، و بیشترین علما برآن قول اند که حلالست. **شعبی و عطا** گفتند: اذا ذبح النصرانی، وقال باسم **المسیح**، فانّه

۱ - نسخهٔ ج: فادین = بادین

لايحرّم ، لان‌الله تعالى قدأحلّ ذبائحهم ، وهو يعلم مايقولون .

« وطعامكم حلّ لهم » ـ يعنى وحلال لكم‌ان تطعموهم‌طعامكم. میگوید : شما را حلال است و گشاده، که ایشان را طعام دهید. وبدان که طعام درقرآن بر چهار وجه است. یکی ازآن‌مطعوماتست کـه مردم‌آنرا پیوسته بکار دارنـد، وذلك فی‌قـوله تعالی : « وأطعمهم من‌جوع » ، « و هویطعم ولایطعم» ، « فاذا طعمتم فانتشروا » . وجه دوم طعام است بمعنی شراب، وذلك فی‌قوله تعالی : « ومن لم يطعمه فانّـه منّی » ای من‌لم‌یشربه. وجه سیوم طعامست بمعنی تملیح‌السّمك، چنانـکه گفت : « احل‌لکم‌صیدالبحر » یعنی تملیح‌السّمك منفعة‌لكم . وجه چهارم طعام است بمعنی ذبائح ، چنانکه درین‌آیت گفت: « وطعام‌الّـذين اوتوا الـكتاب حلّ لـكم وطعامـكم حل‌لهم » .

« والمحصنات من‌المؤمنات والمحصنات من‌الّـذين اوتواالـكتاب من قبلكم » ـ یعنی: و أحل‌لكم نكاح حرائـرالمسلمات و حرائرالـكتابيات. احصان ایدر بمعنی‌حریّت است . میگوید : شمارا حلالست و روا که آزادزنان مؤمنان و آزاد زنان اهـل کتاب تورات و انجیل بزنی کنید ، مسلمانان را رواست که آزاد زنان اهل کتاب بزنی کنند ، امـا نکاح کنیزکان کتابیات روانیست بمذهب **شافعی** ، که ربّ‌العـزّة گفت : « و من لم يستطع منكم طولاً أن ينكح المحصنات المؤمنات فمن ماملكت ايمانكم من فتياتكم المؤمنات » . این‌آیت دلیل‌است که ایمان درنکاح کنیزکان‌شرط است، واین مسأله‌خلاف عراقیان است، که بنزدیك ایشان نکاح کنیزکان کتابیات‌رواست، وبقول ایشان محصنات درین‌آیت عفائف‌اند نه حرائر، یعنی که نکاح عفائف رواست، اگرآزادند واگر کنیزك مؤمناتند یا کتابیات ، ونکاح فواجر روانیست نه ازمؤمنات ونه از کتابیّـات ، نه کنیزك ونه آزاد ، واین قول **سدی** است وقول اول‌درست تراست، وبیشترین علما وفقها برآنند.

« اذا آتیتموهن‌اجورهـنّ » ـ یعنی مهورهن ، « محصنين» ای متزوّجين كما

امر الله ، « غیرمسافحین » محالبین بالزّنا ، « ولامتخذی اخدان » مسرّین بالزّنا بهن .
چون الله تعالی نکاح زنان اهل کتاب حلال کرد ، آن زنان گفتند : این نکاح را حلال نکرد بر مسلمانان مگر که اعمال ما نیزپسندید ، وازما خشنود گشت ، رب العالمین این آیت فرستاد :

« ومن یکفر بالایمان فقدحبط عمله » ـ نچنان است که ایشان میگویند ، که نکاح ایشان ایشانرا از کفر بیرون نیارد، وبایشان سودنکند، که هر که کافرشود بایمان ، عمل وی تباه است. درین کلمت سه وجه گفته اند : یکی آنست که هر که کافرشود بایمان یعنی که ازایمان بازبرد، چنانکه تصدیق کرد تکذیب کند. دیگروجه آنست که : ومن یکفر بشیء ممایجب به الایمان من صفات الله واسمائه وکتبه ورسله وملائکته والیوم الاخر والقدر کله خیره وشره ومانطق به الکتاب والسنة الصحیفة من الغیب کالجنّة والنار والعرش والکرسی والحجب والحوض والمیزان والصراط . سدیگر وجه **مجاهد** گفت : و من یکفر بالایمان یعنی ومن یکفر بالله، «فقد حبط عمله وهوفی الاخرة من الخاسرین» ممّن خسر الثواب .

« یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة» الایة ـ علمادرحکم این آیت مختلف اند، وظاهر آیت چنان مینماید که درهر نمازی وضومیباید کرد ، اما قومی گفتند که: این آیت اگرچه ازروی لفظ عام است بمعنی خاص است، ودرقرآن ازین عمومات ومجملات فراوان است که آنرا حاجت بتخصیص وتفسیر وبیان است، وسنّت **مصطفی** مبیّن آنست، کما قال الله تعالی : « وأنزلنا الیك الذکر لتبیّن للناس مانزل الیهم » . یکی از آن عموم که سنّت آنرا مخصوص کرد اینست که رب العزة گفت : «اذاقمتم الی الصلوة فاغسلوا » یعنی اذا قمتم الی الصلوة محدثون ، یعنی من النوم او من غیره، ودلیل برین تأویل آنست که از **ابن عباس** پرسیدند حکم این آیت ، وی جواب داد که « لاوضوء الا من حدث » ،

و كذلك روى **ابن عمر** : «أن النبی(ص) صلّی الظهر و العصر و المغرب و العشاء بوضوء واحد».

قومی گفتند: این تشدید در ابتداء اسلام بود، اما بعد از آن منسوخ گشت، و بتخفیف بدل کردند، لما روى **عبدالله بن حنظلة** : «ان النبی(ص) امر بالوضوء عند كل صلوة فشق ذلك عليه ، فأمر بالسواك ، ورفع الوضوء عنه ، الا من حدث » ، و روى **سليمان بن بريدة** عن ابيه أن رسول الله (ص) كان يتوضأ لكل صلوة، فلما كان يوم فتح **مكة** صلى الصلوات كلّها بوضوء واحد، فقال عمر انّك فعلت شيئاً لم تكن تفعله ، فقال عمداً فعلته يا عمر » .

قومی گفتند: سیاق این آیت بر طریق ندب است واستحباب ، نه بر طریق حتم واعجاب، ولهذا قال **عكرمة** : «كان **علی**(ع) يتوضّأ لكل صلوة ويقرأ هذه الاية». وروایت کنند از **ابوغضیف الهذلی** که **عمر** را دید که هر نمازی را وضو میکرد، گفت یا **عمر** چنین میباید کرد؟ هر نمازی را وضو واجب است؟ **عمر** گفت : نه، که یکی کفایت باشد مادام که حدثی نیفتد ، لکن من از بهر آن میکنم که از رسول خدا شنیدم : « من توضّأ على طهر كتب الله له عشر حسنات ، ففی ذلك رغبت يا ابن اخی» .

قومی گفتند که: این آیت از بهر آن آمد که رسول خدا را عادت بود که در هر عمل که کردی ، وضو فرا پیش آن داشتی، تا آن حد که یاران گفتند : چون اراقت کردی بروی سلام کردیم، جواب نداد ، تا آنگه که وضو کرد ، وسخن گفتیم ، همچنین جواب نداد تا وضو کرد. و روی **حنظلة بن الراهب** : «ان رجلاً سلم على النبی(ص)، و هو يبول ، فلم يردّ عليه حتى تيمم، وقال: انه ما منعنی ان ارد عليك الا انی لم اكن متوضئاً» . پس رب العالمين اورا درین آیت دستوری داد که در وقت حدث ترا این افعال مباح است، چون بر نماز خیزی وضو کن نه بر کاری دیگر . « اذا قمتم الى الصلوة » ـ يعنى اذا اردتم القيام الى الصلوة ، كقوله تعالى: «فاذا قرأت القران فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم» ، يعنى فاذا اردت ان تقرأ القرآن فاستعذ بالله . میگوید : چون خواهید و عزم کنید که بر نماز خیزید ،

« فاغسلوا وجوهکم » رویهای خویش بشویید. و حدّ روی ازقصاص موی‌سراست تاطرف زنخ، تا بامنبت دو گوش. آب مطلق درین موضع محدود براندن در وضوفرض است ، و محاسن کشیده که ازین موضع در گذشته باشد **شافعی** را در شستن آن دوقول است: بیك قول واجب نیست، واین موافق مذهب **ابوحنیفه** است ، وبقول دیگرواجب است ، وآن قول صحیح است و مذهب اصحاب ، مگر **مزنی** که اختیار وی قول اول است .

« و ایدیکم الی المرافق » ـ قومی گفتند : مرافق درتحت غسل نشود ، که الی بمعنی حدّ وغایت است، چنانکه آنجا گفت : « ثمّ اتمّوا الصیام الی اللیل» ، و این درست نیست وفتوی عامهٔ علما برآن نیست . عامهٔ علما برآنند که مرافق در تحت غسل شود ، و الی بمعنی مع‌است ، کقوله تعالی : « ویزدکم قوّةً الی قوتکم » ، ای مع قوتکم ، « ولا تأکلوا اموالهم الی اموالکم » ، ای مع اموالکم ، « فزادتهم رجساً الی رجسهم » ، « من انصاری الی الله» . و روی **جابر** : « ان النبی(ص) کان اذا توضأ ادارالماء علی مرفقیه». دو دست با هردو مرفق بشستن در وضو واجب است ، ازبهرآنکه اقامت مصالح‌تن بر دو دست میگردد، و دو دست بدو مرفق میگردد تا برفق بمصالح خویش برسد.

« وامسحوا برؤسکم » ـ مذهب **مالك** و **مزنی** مسح‌همهٔ سر کشیدن‌واجبست در وضو، ازبهرآنکه‌این «با» معنی تعمیم نهند، چنانکه جای دیگر گفت تعالی وتقدس: « فامسحوا بوجوهکم‌و ایدیکم‌منه » ، واین مذهب درست نیست، وتعمیم باطلست،لماروی **المغیرة بن شعبه**: «ان النبی(ص)مسح بناصیته، وعلی‌عمامته». **ابوحنیفه** گفت: قدر واجب مسح ربع سراست . **ابـویوسف** گفت: مسح نیمهٔ سر. **شافعی** گفت : چندانکه‌اسم‌مسح برآن افتد کفایت باشد وفرض گذارده‌شود. گفتا واین‌با باء تبعیض‌است، چنانکه گویند: مسحت یدی بالمندیل ، فانه یسمی ماسحاً ، وان‌کان‌مسح بعضه.

اما کمال‌مسح بمذهب **شافعی** درتکرار است، ومذهب **ابوحنیفه** دراستیعاب، و

حجت **شافعی** آنست که رسول‌خدا وضو کرد، ومسح سر سه‌بار کشید، بیك روایت آنکه چون فارغ شد گفت: « هذا وضوئی، و وضوء الانبیاء قبلی، و وضوء خلیلی **ابراهیم** (ع)».

قوله : « و ارجلکم الی الکعبین »- **مکی و ابوعمر و حمزه و ابوبکر**« و ارجلکم» بخفض‌لام خوانند، باقی بنصب‌خوانند، آنکس که‌بنصب خواند گوید: عطف‌است بر« وجوهکم و ایدیکم»، و گوید: درآیت‌تقدیم وتأخیر است، تقدیره: فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی‌المرافق، و ارجلکم الی‌الکعبین ، و امسحوا برؤسکم ، و دلیل این تقدیم و تأخیر،هم‌ازجهت‌خبرواضح‌است، هم ازجهت‌نظر، اما خبر آنست که **مصطفی**(ص) گفت : « لایقبل‌الله صلوة امرئ حتی‌یضع‌الطهور مواضعه ، فیغسل‌وجهه ویدیه ویمسح برأسه ، و یغسل‌رجلیه». وقال**جابر**:«امرنا رسول‌الله ان‌نغسل‌ارجلنا اذا توضأنا للصلوة». و روی «ان **عثمان** توضأ فأفرغ علی یدیه ثلاثاً ، فغسلهماثـم مضمض ، و استنثر(١)، ثم غسل وجهه ثلاثاً ، ثمّ غسل یده‌الیمنی الی المرفق ثلاثاً ، ثم غسل یده‌الیسری الی المرفق ثلاثاً ، ثمّ مسح‌برأسه ، ثمّ غسل رجله‌الیمنی ثلاثاً ، ثم‌الیسری ثلاثاً ، ثم‌قال رأیت‌رسول‌الله(ص) توضأ نحو وضوئی هذا ، ثمّ قال: من توضأ وضوئی‌هذا ثم یصلی‌رکعتین‌لایحدث نفسه‌فیهما بشیء غفر له ماتقدم من ذنبه». وعن **عبدالله‌بن‌عمر**، أن النبی (ص) رأی قوماً، واعقابهم تلوح لم یمسّها‌الماء ، فقال : « ویل للاعقاب من‌النار ، اسبغوا الوضوء ». وروی**انس** ان رجلا اتی‌النبی(ص) ، وقد توضأ وترك علی قدمیه مثل موضع‌الظفر، فقال رسول‌الله:« ارجع فأحسن وضوءك ».

اما دلیل نظری‌آنست که : رب‌العزة درشستن پای حدی پدید کرد، گفت : «الی الکعبین»، همچنانکه درشستن دست حدی بنهاد، گفت: «الی المرافق». چون درتحدیدهر هردویکسان کرد، دلیلست که‌درحکم هردویکسان‌اند، پس حکم‌دست غسل‌است، حکم

١ــ استنثر: استنشق‌الماء وادخله فی‌انفه، ثم استخرجه بنفس‌الانف(المنجد).

پای نیز غسل باید بخلاف مسح ، که درمسح هیچ حد ننهاد ، نه درتیمم، که گفت: «فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه»، و نه دروضو، که گفت: «فامسحوا برؤسکم». اگر حکم هر دو پای مسح بودی نه غسل ، پس تحدید درآن نبودی ، که درمسح تحدید نیست، چنانکه بیان کردیم . و نیز در خبر است که **مصطفی** (ص) گفت در صفت مؤمنان : « انهم یحشرون فی القیامة غراً محجلین من آثار الوضوء » . فردا درقیامت امّت من میآیند رویهای ایشان سپید ودست وپایشان سپید ازآثار وضوء . غراً سپیدی روی است، محجلین سپیدی دست وپای ، رسول خدا دست و پای را بهم جمع کرد درثواب ، وهردو بهم برابر کرد درآن روشنائی و سپیدی که از آثار وضو باشد . این دلیل است که امروز در سرای حکم هر دو بحکم برابرند ویکسان .

اما ایشان که « ارجلکم » بخفض خوانند ، گویند : عطف بر رؤس است ، اما مراد باین مسح غسل است، که مسح درلغت مسح بود و غسل بود . عرب گویند : فلان مسح للصلوة ، ای توضأ ، ودرپارسی گویند که: مسح کرد یعنی وضو کرد، واین ازبهر آنست که آنکس که آبدست کند ناچار آب براعضاء خویش ریزد ، و دست بدان بمالد تا غسل حاصل شود. پس چون معلوم شد که مسح هم غسل بود وهم مسح، گوئیم درسرمسح است بعینه، که تحدید باآن نیست ، و در رجلین غسل است، که تحدید دلالت میکند برغسل . **ابوعبیده واخفش** گفتند : « و أرجلکم » خفض است برطریق جوار نه بحکم عطف ، چنانکه جای دیگر گفت : « فیأتیکم عذاب یوم الیم » . موضع الیم رفع است که صفت عذابست، وخفض آن برطریق جواراست، همچنین موضع « ارجلکم » نصب است که عطف بر وجوه است، وخفض آن برطریق جواراست، واین چنین درقرآن ودرلغت بسیار است، و در اعراب رواست .

اما واوها که درین آیت است، علما درآن مختلف‌اند که واوترتیب اند یا واو

جمع؟ قومی گفتند : بمعنی ترتیب وتعقیب‌اند ، وازینجا ترتیب در وضو واجب دیدند : اول روی شستن، پس هردودست بشستن، پس مسح سر کردن، پس هر دو پای بشستن . وضو برین ترتیب واجب دیدند، وخلاف این باطل دانستند. و اختیار **شافعی** آنست، و حجت وی آنست که **مصطفی** (ص) گفت برقول خدای‌عزّوجلّ: « ان‌الصفا والمروة من شعائرالله، ابدؤا بما بدأالله به». این‌دلیلست که واوترتیب‌واجب کند، وبدایت بلفظ، بدایت بفعل واجب کند ، و کذلك قیل **لعبدالله‌بن زیدبن‌عاصم**: کیف‌کان رسول‌الله یتوضأ؟ فدعا بوضوء ، فأفرغ علی‌یده‌الیمنی ، فغسل یدیه مرّتین ، ثمّ مضمض و استنثر ثلاثاً، ثمّ غسل وجهه ثلاثاً ، ثمّ غسل یدیه مرّتین مرّتین الی‌المرفقین ، ثمّ مسح‌رأسه بیدیه ، فأقبل بهما ، وادبربدأ بمقدم رأسه، ثمّ ذهب بهما الی قفاه ، ثمّ ردهماحتی رجع‌الی‌المکان الّذی بدأ منه، ثمّ‌غسل‌رجلیه .

رسول خدا وضو برین ترتیب کرد، وپس ازین صحابه و تابعین وسلف صالحین الی یومنا هذا، همه چنین کردند ، وبخلاف این هیچ کس نقل نکرد، دلیلی روشن است که این ترتیب که در وضو واجب دیده‌اند . ومذهب **مالك** آنست که اگر ترتیب بعمد دست بدارد ، آن وضو بکارنیست، و اعادت باید کرد ، و اگر بنسیان دست بدارد ، بروی اعادت نیست، واختیار **مزنی** اینست .

اما مذهب **بو حنیفه** و **سفیان** آنست که ترتیب دروضو سنّت است نه واجب، اگر بعمد یا بنسیان دست بدارد بروی اعادت نیست ، و بر وفق مذهب ایشان «واو» موجب ترتیب نیست، که واو بمعنی جمع است ، همچنانکه درآن‌آیت گفت : « انما الصدقات للفقراءِ والمساکین » الایة . قالوا: لاخلاف أن تقدیم بعض اهل‌السهام علی بعض فی‌الاعطاء جائز، فکذلك هیهنا .

* * *

امّا ما وردمن الاخبار فی فضل الوضوء فقد روی عن النبی (ص) أنه قال: «من توضأ فأحسن الوضوء خرجت خطایاه من جسده ، حتی تخرج من تحت اظفاره» ، وقال: « اذا توضأ العبد المؤمن او المسلم، فغسل وجهه، خرج من وجهه کل خطیئة نظر الیها بعینه مع الماء اومع آخر قطر الماءِ ، فاذا غسل یدیه خرج من یدیه کل خطیئة بطشتها یداه مع الماءِ اومع اخر قطر الماء حتی یخرج نقیاً من الذّنوب»، وقال: «تبلغ الحلیّة من المؤمن حیث یبلغ الوضوء»، وقال : « الّطهور شطر الایمان ، والحمد لله یملأ المیزان، و سبحان الله و الحمدلله یملآن ما بین السموات والارض ، والصلوة نور ، والصدقه برهان، والصبر ضیاء ، و القرآن حجة لك او علیك». و عن **عبدالرحمن بن سمرة** ، قال:« خرج علینا رسول الله، و نحن فی مسجد **المدینة** ، فقال لقد رأیت البارحة عجباً، رأیت رجلا من امتی سلط علیه عذاب القبر، فجاءه وضوءه ، فاستنقذه من ذلك»، وعن **انس** قال : قال لی النبی(ص):« یا بنی! اسبغ الوضوء یزد فی عمرك، ویحبك حافظاك . یا بنی! ان استطعت ان لاتزال علی وضوء فانه من اتاه الموت ، و هو علی وضوء ، اعطی الشهادة » ، وقال (ص) : « استقیموا ، ولن تحصوا ، و اعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة ، و لایحافظ علی الوضوءِ الا مؤمن . »

« وان کنتم جنباً فاطهروا »ـ ای: اغتسلوا. تطهّر و اطّهر یکی است . روایت کنند از **علی**(ع) که گفت: ده مرد ازین دانشمندان جهودان بر **مصطفی** آمدند، و گفتند: یامحمد لماذا امر الله بالغسل من الجنابة ؟ ولم یأمر من البول والغائط ، وهما اقذر من النطفة؟ یا محمد ! چونست که الله تعالی جنابت رسیده غسل فرمود وازوی نطفهٔ پاك بیامد، ومحدث را نفرمود ، وازوی غائط پلید آمد. رسول خدا گفت : ازآنکه **آدم** (ع) چون ازآن درخت منهی بخورد، وشهوتی ولذتی بباطن وی رسید ، ودرعروق وی روان گشت ، فرزند **آدم** چون صحبت کند اززیرهر تائی موی او شهوتی حرکت کند. رب العالمین غسل که واجب

کرد تطهیر وتکفیر آنرا واجب کرد. و گفتند: یا **محمد** چرا ازجملهٔ اعضاء چهار عضو مفرد کرد دروضو کردن؟ گفت: ازبهر آنکه **آدم** چون خواست که‌ازآن‌درخت بخورد روی بدان‌آورد ودرآن نگرست. رب‌العالمین روی شستن واجب کرد کفارت‌آنرا، پس بپای فراآن رفت، واول قدمی که بنافرمانی برداشتندآن بود. رب‌العزة پای شستن بفرمود تا کفارت‌آن باشد. پس دست فرا کرد وبگرفت وبخورد، دست شستن فرمود تطهیر آنرا. پس چون تاج وحلل ازوی بپرید دست زلّت رسیده برسر نهاد. خدای تعالی مسح فرمود طهارت‌آنرا. پس چون **آدم** این فرمان بجای‌آورد، وعضوها را طهارت داد خدای ویرا توبت‌داد، وگناهان وی بیامرزید، و بر امت من‌فرض کرد تا کفارت گناهان ایشان‌باشد از وضو تا بوضو، احبار چون این از **مصطفی** شنیدند همه صدق زدند، ومسلمان شدند.

ودرفضیلت غسل مصطفی (ص) گفت درآن‌حدیث معروف : «رایت‌البارحة عجباً، رأیت رجلا من امتی والنبیون قعود حلقاً حلقاً، کلما دناالی‌حلقة طرد، فجاءه اغتساله من الجنابة وأخذ بیده، فأقعده الی جنبی». وفی‌حدیث **انس**قال : قال‌لی رسول‌الله(ص) :«یابنی! بالغ فی‌الغسل من الجنابة، فتخرج‌من مغتسلك ولیس علیك ذنباً ولاخطیئة». قلت بابی وأمی فماالمبالغة؟ قال :«تبلّ اصول‌الشعر، وتتقی‌البشرة».

«وان کنتم مرضی اوعلی‌سفر اوجاء احد منکم من‌الغائط اولمستم النساء فلم‌تجدوماء فتیمموا صعیداً طیباً فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه» ـ ای من الصعید. شرح این در سورةالنساء رفت.

«مایریدالله لیجعل علیکم» ـ فیمافرض علیکم من‌الوضوء و الغسل والتیمم، «من حرج» ای ضیق. میگوید: الله نمیخواهدبرشما تنگی دردین، بلکه‌دین برشمافراخ کرد، باین‌رخصتها که‌داد، وآسانی فرمود.«ولکن‌یریدلیطهرکم» من‌الاحداث‌والجنابات والذّنوب والخطیآت، لکن میخواهد که شماراپاك گرداند باین وضو وغسل که فرمود از

حدث وجنابت ازروی ظاهر، هم ازمعصیت ازروی باطن، « ولیتم نعمته علیکم » وتانعمت خود برشماتمام کند بروشن داشتن راه دین ودرآموختن کار دین، وقیل : بانجائکم من النار، و ادخالکم الجنة ، یدل علیه ماروی ان رجلا سمع البنی (ص) یقول : اللهم انی اسئلك تمام النعمة. فقال: او تدری ما تمام النعمة ؟ قال:لا. قال: «النجاة من النار ودخول الجنة». وقیل :«ولیتم نعمته علیکم» فیما اباح لکم من التیمم عند عدم الماء وسائر نعمه الّتی لاتحصی ، لعلکم تشکرون الله علیها .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « یسئلونك ماذااحلّ لهم قل احلّ لکم الطیّبات » الایة ـ تفسیر محرّمات ومحلّلات ازشرع پرسیدند، و تکیه بر فتوای شرع کردند ، دانستند که پاك آنست که شرع پاك کرد، وپلیدآنست که شرع پلید کرد . راه آنست که شرع نهاد، چراغ آنست که شرع افروخت، وتخم آنست که شرع ریخت. بی شرع روشن هیچ کس بکارنیست، بی شرع دین هیچ کس پذیرفته نیست .

اگر نز بهر شرعستی در اندر بندد گردون
وگر نز بهر دینستی کمر بگشایدی جوزا

شرع ایشانرا جواب داد که حلال آنست که پاك است، و پاك آنست که زبان بر ذکر دارد، ودل درفکر آرد، وجان با مهر پردازد. وبدان که دل را دوصفت است: یکی صفوت دیگر قسوت. صفوت ازخوردن حلال بود، قسوت ازخوردن حرام خیزد . مرد که حرام خورد دلش سخت شود ، چنانکه رب العزة حکایت کرد ازقومی که : « قست قلوبهم وزین لهم الشیطان ماکانوا یعملون». پس زنگ بی وفائی بر آن نشیند، چنانکه گفت :« کلا بل ران علی قلوبهم». پس غاشیهٔ بی دولتی درسر وی کشید که :«قلوبنا غلف » ، پس شهرهٔ زمین

وآسمان گردانید که : « اولئك الذين لم يرد الله ان يطهر قلوبهم » . و او که حلال خورد دلش صافی گردد تا ازمهرخود با مهرحق پردازد، وازیاد خلق با یادحق پردازد. همه او را خواند ، همه اورا داند. اگر بیند بوی بیند ، اگرشنود بوی شنود ، اگر گیرد بوی گیرد، و الیه اشار النبی (ص) حکایة عن الله عزّ وجلّ : « فاذا احببته ، کنت له سمعاً یسمع بی، و بصراً یبصر بی ، ویداً یبطش بی».

بندهٔ خاص ملك باش که با داغ ملك

روز ها ایمنی از شحنه و شبها ز عسس

« وماعلمتم من الجوارح مكلبين » ـ آن سگ شکاری بیك مرادخود که بگذاشت، وطبیعت خود که دست بازداشت، تا آن صید خواجهٔ خویش را نگه داشت، لاجرم فریسهٔ وی حلال گشت، واقتناء وی درشرع جائز، ونجاست وخساست وی درمنفعت وی مستغرق، ونیزشایسته قلادهٔ زرین گشت، وپای تخت ملوك . ازروی اشارت همیگوید که :

آزاد شو از هرچـه بکـون انـدر

تـا باشی یـار غـار آن دلبـر

سگ خسیس بیك ادب که بجای آورد خست وی بعزت بـدل گشت، پس چه گوئی درین جوهر حرمت اگرادب حضرت بجای آرد، وخود پرستی را با حق پرستی بدل کند ، و مراد خود فدای حکم ازل کند. کمتر نواختی که از حضرت اورا پیش آید آنست که درفراغت بروی بگشایند ، تا بلذت خدمت رسد، باز حلاوت قربت تو بیابد، باز سرور معرفت ، بازروح مناجات، بازبرق محبت، باز کشف مشاهدت ، بازشغلی درپیش آید که ازآن عبارت نتوان، تاآنکه همه زندگانی شود درآن .

پیر طریقت گفت: «مسکین او که عمری بگذاشت واورا ازین کار بوئی نه، ترا ازدریا کسان چیست که تراجوئی نه ! »

« الیوم احلّ لکم الطّیبات ». **یوسف بن الحسین** گفت: الطیبات من الرزق مایبدولك من غیر تکلف ولااشراف نفس، طیبات رزق آنست که ازغیب درآید و برضای حق آید، بجان ودل قبول باید، وزاد راه دین را بشاید، و گفته‌اند: طیبات رزق آنست که صفت طهارت یافته وعین نظافت گشته. وطهارت دوقسم است: یکی از روی ظاهر یکی ازروی باطن، ورموز هردوقسم درین آیت روان است که رب العزة گفت:

« یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم » الایة ـ طهارت ظاهر سه فصل است: یکی طهارت ازنجاست. دوم طهارت ازحدث وجنابت، سیوم طهارت ازفضولات تن، چون ناخن وموی وشوخ وغیر آن، وهریکی را ازین سه فصل شرحی و بیانی است بجای دیگر گفته شود ان‌شاءالله، وطهارت باطن سه وظیفه است: اول طهارت جوارح ازمعصیت، چون غیبت ودروغ وحرام‌خوردن وخیانت کردن ودرنامحرم نگرستن، چون این طهارت حاصل شود بنده آراستهٔ فرمان برداری وحرمت داری گردد، و این درجهٔ ایمان پارسایان است نشان وی آنست که همواره ذکرحق او را برزبان است و ثمرهٔ وعده دردل، وتازگی منت درجان، پیوسته درعیادت بیماران، و زیارت گورستان، و بدعاءِ نیکان شتابان، و فرابهشت یازان. وظیفه‌دوم طهارت دل است ازاخلاق ناپسندیده چون عُجب‌وحسد و کبر و ریا وحرص‌وعداوت‌ورعونت. عُجب آئینهٔ دوستی خراب کند. حسد قیمت مردم ناقص کند. کبر آیینهٔ دل تاریك کند. ریا چشمهٔ طاعت خشك کند. حرص حرمت مردم نهد. عداوت آب الفت بازبندد. رعونت میخ صحبت ببرد. بنده‌چون ازین آلایشها طهارت یافت، درشمار متقیان‌است. نشان وی آنست که ازرخصت بگریزد، ودرشبهت نیاویزد، پیوسته ترسان ولرزان واز دوزخ گریزان، بلقمه‌ای وخرقه‌ای‌راضی، جهان بجهانیان باز گذاشته، وخودرا در بوتهٔ اندوه بگداخته. ایمان مایهٔ وی، تقوی زاد وی، گور منزل وی، آخرت مقصد وی. با اینهمه پیوسته بزبان تضرع میزارد، و

میگوید : الهی! هر کس برچیزی، ومن ندانم که برچه‌ام ، بیمم همه آنست که کی پدید آید که من که‌ام ؟ الهی ! پیوسته در گفت و گویم ، تاوا ننمائی(۱) درجست وجویم ، از بیقراری درمیدان بی‌طاقتی میپویم، درمیان کارم، اما بوئی نمیبویم الهی! مرکب وا ایستاد ، وقدم بفرسود ، همراهان(۲) برفتند ، واین بیچاره را جز تحیر نیفزود :

قد تحیرت فیك خذبیدی　　　یا دلیلا لمن تحیر فیکا

وظیفهٔ سیوم طهارت سراست ازهرچه دون حق ، یقول‌الله عز و جل: « قل‌الله ثم ذرهم». این طهارت امروز حلیت ایشانست که فردا جام شراب طهور در دست ایشان است. امروزنورامید در دلشان‌می‌تاود وفردا نورعیان درجان. امروز ازشوق‌آب جگر در دیده روان ، وفردا آب مشاهدت درجوی ملاطفت روان. امروز صبح شادی ازمطلع آزادی برآمده ، وفردا آفتاب عنایت درآسمان معاینت ترقی گرفته. نشان این‌طهارت آ ست که مهردنیا بشوید،ورسوم انسانیت محو کند، وحجاب تفرق‌بسوزد، تا دل در روضهٔ‌انس‌بنازد، وجان درخلوت عیان باحق پردازد. نکو گفت آن جوان مرد که : آخرروزی ازین طبل برآیدآوازی ، و ازآن کریم باشد واجان (۳) محب رازی ، عجب‌کاری و طرفه بازاری ! اینست مؤانست من غیر مجانست ، چون همجنسی (٤) نیست این انس چیست ؟ چون هم‌کفوی (٥) نیست این مهر چیست ؟ چون تو اورا ندیده‌ای این بی طاقتی چیست ؟ چون شراب در عنب است این هستی چیست ؟ چون انتظار همه محنت است این شادی دل چیست ؟ چون دیدهٔ سر ازو محجوب است این وجد چون‌آتش چیست ؟ چون این طریق همه بلاست در میان بلا این لذت چیست ؟

۱ـ نسخهٔ الف : وانمایی. ۲ـ نسخهٔ الف : هام‌راهان . ۳ ـ نسخهٔ ج : فاجان= باجان.
٤ـ نسخهٔ الف : هام جنسی . (٥) ـ هام کفوی.

هر چند بر آتشم نشاند غم تو

غمناك شوم گرم نماند غم تـو

« فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی‌المرافق» ـ چنانـکه در طهارت ظاهر روی شستن بفرمان شریعت واجب است ، در طهارت باطن باشارت حقیقت آب روی خویش نگاه داشتن، و در طلب خسایس (۱) پیش دنیاداران بنریختن واجبست ، و چنانکه در آن‌طهارت دست شستن واجب‌است درین طهارت دست ازخلایق بشستن وکاربحق سپردن واجبست ، و چنانـکه مسح سر واجب است سر بگـردانیدن از خـدمت مخلوق ، و از تواضع هرخسی وناکسی پرهیز کردن واجبست ، وچنانکه پای شستن فرض است ، بر کارخیرپای نهادن ، وبرطاعت الله رفتن واجبست .

و گفته‌اند : تخصیص این اعضاء چهارگانه بطهارت ازآن جهت است که‌آدمی شرف و فضل که یافت بر دیگر جانوران ، باین اعضا یافت . یکی صورت رویست کـه دیگـران را برین صفت نیست . ربّ العالمین منـّت نهاد و گفت : « و صوّرکم فأحسن صورکم» . دیگرهردو دست‌اند که‌آدمی بدان طعام خورد ، و همهٔ جانوران دیگر بدهن خورند. ربّ العـزة منـّت نهاد و گفت : « ولقد کـرّمنا بنی‌آدم » یعنی بالیدین الباطشتین الصـّالحتین للاکل وغیره . سیوم سر است که درآن دماغ است ، ودر دماغ عقل است ، و در عقل شرف دانائی است که دیگران را نیست . ربّ العالمین منـّت نـهاد و گفت : « لایات‌لاولی‌الالباب » . چهارم دوپای‌اند بـرقامت راست زیباکشیده تا بدان میروند و دیگران را پای‌برین صفت نیست، یقول‌الله تعالی : «لقد خلقنا الانسان فی‌احسن تقویم» .

چون این نعمت بر فرزند آدم تمام کرد طهارت این جوارح ازوی درخواست شکرآن نعمت‌را . و گفته‌اند: طهارت سبب‌آسایش‌است وراحت پس ازاندوهان ومحنت،

۱ـ خسائس‌الامور: محتقراتها (المنجد) .

چنانکه درقصهٔ مریم است. بوقت ولادت **عیسی** چون آن چشمهٔ آب پدید آمد طهارت کرد و از اندوه ولادت و وحشت غربت برست. وسبب دفع وساوس شیطان است که **مصطفی** گفت « اذا غضب احدکم فلیتوضّأ ». وسبب کشف بلا ومحنت است، چنانکه در قصّهٔ **ایوب** پیغامبر است. و ذلك فی قوله تعالی: « ارکض برجلك هذا مغتسل بارد و شراب »، وگفته‌اند: سر طهارت درین اعضاء چهارگانه (١) بی هیچ آلایشی که در آن است، از دو وجه است: یکی آنکه تا مصطفی (ص) فردای قیامت امّت خود وا شناسند، و ازبهر ایشان شفاعت کند، ونشان آن بود که رویها دارند روشن و افروخته از روی شستن، و همچنین دست و پای و سر ایشان سپید و روشن و تازه از آب طهارت، و به یقول النّبی (ص): « ان امّتی یحشرون یوم القیامة غرّاً محجلین من آثار الوضوء ».

وجه دیگر آنست که بندهٔ مملوك چون فروشند، عادت چنان رفته که او را بنخاسی برند، ودست وپای و روی و سر برمشتری عرضه کنند، واگرچه کنیزك باشد شرع دستوری دهد که بر رویش نگرند، وموی ش بینند، ودست وپایش نگرند. فردا **مصطفی** (ص) نخاس قیامت خواهد بود، و حق جلّ جلاله مشتری، پس بنده را فرمودند تا امروز این اعضا را نیك بشوید، وتا تواند آب از آن نسترد، و در تجدید طهارت بکوشد، تا فردا در اعضاءِ وی نور افزاید، وچون اورا بنخاس خانهٔ قیامت عرضه کنند، دست وپای و روی و سر وی روشن بود و پسندیده.

« فان لم تجدوا ماء فتیمّموا صعیداً طیّباً » ـ حکمت در آنکه طهارت از آب یا از خاك گردانید بوقت ضرورت نه با چیزی دیگر، آنست که رب العالمین آدم را از آب وخاك آفرید تا آدمی پیوسته از آن برآگهی بود، وشرف خویش در آن بداند، وشکر این نعمت بجای آرد، و **آدم** (ع) ازین جهت بر **ابلیس** شرف یافت که ابلیس از آتش بود،

(١) نسخهٔ ج: چهارگانی.

وآدم ازخاك ، وخاك به ازآتش، که آتش عیب نمای است وخاك عیب پوش . هرچه‌بآتش دهی عیب آن بنماید. سیم سره ازناسره پدیدآرد . زر مغشوش ازخالص پیدا کند. بازخاك عیب پوش است. هرچه بوی دهی بپوشد، عیب ننماید. ونیزآتش سبب قطع است، وخاك سبب وصل . باآتش بریدن و کشتن است، با خاك پیوستن‌وداشتن است . **ابلیس** ازآتش بود **لاجرم** بگسست. **آدم** ازخاك بود **لاجرم** بپیوست . و نیزطبع‌آتش تکبّراست برتری جوید ، طبع خاك تواضع است فروتری خواهد . برتری ابلیس را بدان آورد که گفت : « اناخیر » . فـروتری‌آدم را بدان آورد که گفت : « ربّنا ظلمنا انفسنا » . ابلیس گفت : من و گوهرمن ،**آدم** گفت : نه من بلکه خدای من.

حکمتی دیگر گفته‌اند درتخصیص‌آب وخاك اندرطهارت، گفتند که: هرجائی که‌آتش درافتد زخم‌آن‌آتش بآب وخاك بنشانند ، ومؤمن را دوآتش درپیش‌است : یکی آتش شهوت در دنیا ، دیگرآتش عقوبت درعقبی. رب‌العالمین‌آب وخاك سبب طهارت وی گردانید ، تا امروزآتش شهوت بروی بنشاند ، وفرداآتش عقوبت .

و بدان که ابتداءِ طهارت ازآن عهد معلوم گشت که اندرخبرآمده ازامیرالمؤمنین **علی بن ابی طالب**(ع) ازرسول خدا (ص) گفت : چون فرشتگان حدیث **آدم** وصفت وی شنیدند ، گفتند : « اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفك الدماء » ؟ بعد ازآن ازیـن گفت پشیمان شدند ، وازعقوبت الله بترسیدند، زاری کردندوبگریستند ، وازخدای عـزّوجلّ خشنودی خواستند. فرمان‌آمد از الله که خواهید تاازشما در گذارم ، و گرانی این گفتار ازشما بردارم ، وبرشمارحمت کنم ، دریائی‌آفریده‌ام زیر**عرش** مجید ، وآنرابحرالحیوان نام نهاده‌ام . بدان دریا شوید ، و بدان‌آب رویها ودستها بشویید وسرها را مسح کنید ، وپایها را بشویید . فرشتگان فرمان بجای‌آوردند . امرآمد که هریکی ازشما تابگوید: « سبحانك اللهم و بحمدك، اشهدان لااله‌الا انت ، استغفرك وأتوب الیك». ایشان‌بگفتند،

وفرمان آمد که توبهای شما پذیرفتیم ، وازشما اندر گذاشتیم . گفتند : خداوندا ! این کرامت ما راست علی‌الخصوص ؟ یا دیگران‌ما را در آن انبازند؟ گفت : شماراست ، وآن خلیفت را که خواهم آفرید، وفرزندان وی تاقیام‌الساعة . هر که این چهار اندام راآب رساند چنانکه شمارا فرمودم، اگراززمین تاآسمان گناه دارد ازوی در گذارم ، و اورا خشنودی ورحمت خود کرامت کنم .

وبروفق این معنی خبردرست است از**علی مرتضی** (ع)، گفت: هرچه ازرسول خدا (ص) بشنودمی اللّهمرا بدان‌منفعت‌دادی. یقین علم‌وصلاح عمل از آن بدانستمی، واگر خبری‌من نشنوده بودمی، و کسی مراروایت کردی آنکس‌را سو گند دادمی. چون‌سو گند یاد کردی بر وی‌اعتماد رفتی(۱) ، و **ابو بکر** صدیق مرا روایت کرد، وراست گفت. اورا سو گند ندادم ازآنکه‌وی‌همیشه‌راستگوی بود . گفت: ازرسول خدا(ص) شنیدم که گفت: هربندهٔ مؤمن که گناهی کند، پس‌ازآن گناه‌آبدست کند، وآب تمام بجای رساند،وچون فارغ شود دو رکعت نماز کند ، الله تعالی آن گناه ازوی در گذارد ، و از وی عفو کند ، و بیان این خبر در قرآن مجید است : « و من یعمل سوء او یظلم نفسه ثم یستغفرالله یجدالله غفوراً رحیماً » .

۳ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**و اذکروا نعمةالله علیکم**» یاد کنید نعمت‌خدای ونیکوکاری وی برخویشتن ، و « **میثاقه** » وپیمان وی ، «**الّذی واثقکم به**» آن پیمان که با شما بست ، « **اذقلتم** » آنگه که گفتید : « **سمعنا و اطعنا** » شنیدیم و فرمانبرداریم ، « **واتّقوالله** » و بپرهیزید ازخشم وعذاب خدای ، « **انّالله علیم‌بذات الصدور**(۷) » وبدانی که خدای دانا است بآنچه در دلهاست .

۱ـ نسخهٔ الف : رفتید .

«یا ایها الّذین آمنوا» ای ایشان که بگرویدند! **«کونوا قوّامین»** بحق گفتن بپای ایستید، **«للّه»** خدایرا، **«شهداء»** گواهان باشید(۱)، **«بالقسط»** بداد و راستی، **«ولا یجرمنّکم»** وشمارا برآن مداراد وبدان میاراد، **«شنآن قوم»** دشمنی گروهی، **«علی ان لا تعدلوا»** برآنکه راست نروید و راست نگویید، **«اعدلوا»** راست گوئید وراست روید، **«هو اقرب للتقوی»** این چنین نزدیکتر بود بپرهیزکاری [و از جور ومیل دوری]، **«واتقوا الله»** وبترسید ازخشم خدای، **«انّ الله خبیر بما تعملون[۸]»** که الله دانا است بآنچه شما میکنید.

«وعد الله» وعده داد خدای، **«الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات»** ایشان را که بگرویدند وکارهای نیك کردند، **«لهم مغفرة»** ایشانرا آمرزش است، **«و اجر عظیم[۹]»** ومزد بزرگوار.

«والّذین کفروا» وایشان که کافر شدند، **«و کذّبوا بآیاتنا»** وبدروغ داشتند سخنان ما، **«اولئك اصحاب الجحیم[۱۰]»** ایشانند که آتشیانند.

«یا ایها الّذین آمنوا» ای ایشان که بگرویدند، **«اذکروا نعمة الله علیکم»** یاد کنید و یاد دارید نعمت الله بر خویشتن، **«اذ همّ قوم»** آنکه که آهنگ کرد گروهی، **«ان یبسطوا الیکم ایدیهم»** که دست بگشایند ودست گذارند بشما ببدی، **«فکفّ ایدیهم عنکم»** بازداشت الله دستهای ایشان از شما، **«و اتّقوا الله»** وبترسید از[خشم] خدای[وعذاب خدای، ونسپاسی ننمایید(۲)]، **«و علی الله فلیتوکل المؤمنون[۱۱]»** و چنین(۳) باد که با خدا باد کارسپردن وپشتی داشتن گرویدگان.

«ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل» خدای پیمان ستد از بنی اسرائیل، **«و بعثنا»** وفرستادیم، **«منهم»** ازایشان، **«اثنی عشر نقیباً»** دوازده نقیب، **«وقال الله»**

۱ــ نسخهٔ الف: بید. ۲ــ نسخهٔ الف: ونسپاس مبید. ۳ــ نسخهٔ الف: ایدون.

وخدای گفت : «**انّی معکم**» من باشماام [بآگاهی و یاری دادن ونگه داشتن]، «**لئن اقمتم الصلوة**» ار نمازبپای دارید بهنگام ، «**و آتیتم الزکوة**» وزکوة دهید ازمال، «**و امنتم برسلی**» وبگروید بفرستادگان من ، «**و عزّرتموهم**» و ایشان راشکوه دارید و یاری دهید ، «**وأقرضتم اللّه**» و وام (۱) دهید خدای را ، «**قرضاً حسناً**» وامی(۲) نیکو ، «**لأکفّرنّ عنکم سیئاتکم**» بهمه حال از شما گناهان شما ناپیدا کنم ، «**و لأدخلنّکم جنّات**» ودرآرم شما را در بهشتهائی ، «**تجری من تحتها الانهار**» میرود زیر درختان آن جویها ، «**فمن کفر بعد ذلك منکم**» هر که نعمت پـو شد ونسپاس گـردد پس آن از شما ، «**فقد ضلّ سواء السّبیل**[۱۲]» گم گشت از میان راه راست .

«**فبما نقضهم میثاقهم**» بشکستن ایشان پیمان خویش را ، «**لعنّاهم**» بـر ایشان لعنت کردیم ، «**وجعلنا قلوبهم قاسیةً**» و دلـهای ایشان سخت کـردیم ، «**یحرّفون الکلم عن مواضعه**» سخنان من دربعثت **محمد** میگردانیدند ازجای خویش، «**ونسوا حظّاً**» وفراموش کردند بهرهٔ خویش، «**ممّا ذکّروا به**» ازآن پند که ایشانرا داده بودند ، «**ولاتزال تطّلع علی خائنة منهم**» و توهمیشه [یا **محمد**] مطلع باشی برخیانتی که ازایشان آید ، «**الاّ قلیلا منهم**» مگراندکی ازایشان، «**فاعف عنهم**» درگذار از ایشان ، «**و اصفح**» و روی گردان ، «**انّ اللّه یحبّ المحسنین**[۱۳]» که خدای دوست دارد نیکوکاران را .

«**ومن الّذین قالوا**» و ازیـنان که گفتند : «**انّا نصاری**» ما ترسایانیم ، [و خویشتن را نصاری نام کردند] ، «**اخذنا میثاقهم**» از ایشان هـم پیمان بستدیم ، «**فنسوا حظّاً**» بگذاشتند بهرهٔ خویش ، «**ممّا ذکّروا به**» از آن پند که ایشان را

۱ـ نسخهٔ الف : افام . ۲ ـ نسخهٔ الف : افامی .

داده بودند، « **فأغرينا** » برآغالیدیم و انگیختیم، «**بينهم**» میان ایشان، «**العداوة و البغضاء** » دشمنی وبزومندی (١) ، «**الى يوم القيمة**» تا روز رستاخیز، « **وسوف ينبّئهم الله بماكانوا يصنعون**[١٤] » و خبرکند الله ایشانرا فرداکه آن چیست که میکنند ایشان امروز.

النوبة الثانية

قوله تعالی وتقدس: « واذکروا نعمةالله علیکم »ـ این خطاب باصحابهٔ رسول است وبا جملهٔ مؤمنان امت تا بقیامت. صحابه با رسول‌خدا بیعت کردند، ودین و کتاب و سنت‌دربذیرفتند، ازآنکه آیت‌آمد، بود : « فاتقواالله ما استطعتم واسمعوا وأطیعوا ». ربّ العزة ایشان را درین‌آیت فرمود که قرآن وسنت بشنوید، وطاعت دارباشید، و امر ونهی برکار گیرید، و بآیات وکلمات وصحف وکتب ما ایمان آرید، و رسولان را که فرستادیم استوار گیرید، وآنچه گفتند وازغیب خبردادند، از احوال قیامت و بهشت و دوزخ و غیرآن، همه قبول کنید، وبجان و دل آنرا تصدیق کنید. مؤمنان‌آن همه در پذیرفتند، و گفتند: « سمعنا و اطعنا ». رب‌العالمین ازسمع و طاعت ایشان حکایت باز کرد، و گفت: « و قالوا سمعنا و اطعنا ».

اکنون درین‌آیت ربّ العزةآن نعمت وآن‌میثاق وآن قول‌با یادایشان‌میدهد ومیگوید: یاد داریدآن نواخت که من برشما نهادم، تا نعمت اسلام برشما تمام کردم. همان است که جایها درقرآن منّت برنهاد و گفت: « و اتممت علیکم نعمتی »، « ولأتم نعمتی علیکم »، « ولیتم نعمته علیکم »، این همه نعمت اسلام وایمانست، که الله تعالی برمؤمنان تمام کرده است.

١ـ کذا.

« و میثاقه الّذی واثقکم به اذقلتم سمعنا و اطعنا » ـ یاد داریـد آن پیمان که الله با شما بست، وشما گفتید: « سمعنا و اطعنا » . **مجاهد** گفت: این میثاق آن عهداست که ربّ العزة روز میثاق برفرزند **آدم** گرفت ، آنکه کـه ایشان را از صلب آدم بیرون گرفت، وهمه بربوبیّت الله اقرار دادند ، وسمعاً وطاعةً گفتند. امروز درسرای حکم هر که بالغ شود وبرموجب آن اقرارعمل کند. و ایمان آرد مؤمن است و از اهل سعادت و نجات. وهر که بعد ازبلوغ ایمان نیارد وعمل نکند، نقض آن عهد کرد، و درشمار مؤمنان نیست . اما اطفال مشرکان که ببلوغ نرسیدند . وزمان عمل درنیافتند ، ازابن عباس پرسیدند که حال ایشان چیست ؟ گفت : ایشان برمیثاق اول اند ، خدای داند که عمل ایشان چه بودی اگر روزگار زندگانی دریافتندی (۱) .

آنکه گفت : « و اتقوالله » این تهدید است برنقض عهد، میگوید : بترسید از خشم خدا، و نقض عهد مکنید ، و پس از آنکه بالغ شدید ایمان آرید ، و عمل کنید . « ان الله علیم بذات الصدور » و بحقیقت دانید که خدای آگاه است از آنچه در دل شماست ازایمان یا ازشك یا ازنفاق یا ازوفاق . این کلمتی جامع است ، هرچیزرا که دردل بود از سرّ، یا درافتد ازظنّ ، یا بر گذرد ازخاطر، خدای بهمه داناست وازهمه آگاه .

« یا ایها الّذین امنوا کونوا قوامین لله »ـ تقومون لله بکل حق یلزمکم القیام به. میگوید : ای شما که مؤمنانید قیام کنید ، برایستادگی نمائید خدای را بهرحقی که شما را لازم آید که بدان قیام کنیدو بپای ایستید، و گفته اند : « کونوا قوامین لله » ای قوالین لله. سخن که گوئید خدایرا گوئید ، وبحق گفتن حق را بپای ایستید .

« شهداء بالقسط » ـ تشهدون بالعدل فی الغضب والرضا والفقر والغنی والشدة والرخاء . گواهی که دهید بداد وراستی دهید. نزدیك را چون دور ودشمن را چون دوست،

۱ـ نسخهٔ الف . دریافتندید .

درغضب و رضا وفقروغنا ودر دشخواری و آسانی یکسان .

« ولایجرمنکم شنآن قوم علی ان لاتعدلوا » ـ مؤمنان را میگوید : مبادا که عداوت شما با کفارمکه ، وبغض شمامر ایشان را ، شما رابرآن دارد که در گواهی دادن عدل وراستی بگذارید، ومحرمی ازایشان حلال دارید، بلکه دوست ودشمن را، آشنا وبیگانه را، گواهی یکسان دهید. « اعدلوا هواقرب للتقوی» ای الی التقوی . « واتقوالله ان الله خبیر بما تعملون » . « وعدالله الّذین امنوا وعملواالصالحات » ـ ای قال لهم، لأن الوعد قول، « لهم مغفرة » ای تغطیة علی ذنوبهم ، « و اجرعظیم » ای جزاء علی ایمانهم . « والّذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئك اصحاب الجحیم » مضی تفسیره .

«یاایهاالّذین امنوا اذ کروا نعمت الله علیکم اذ همّ قوم ان یبسطوا ایدیهم عنکم» الایة ـ **قتاده** گفت این آیت برسول خدا فروآمد ، و وی در هفتم غزا بود به **بطن نخل** فروآمده، کافران مکرساختند ، واتفاق کردند که چون **محمد** ویاران وی درنمازشوند ، وسر بسجود نهند ، ما برایشان حمله بریم ، که ایشان نماز دوست دارند، ونماز بنگذارند. درین همت بودند که ربّ العالمین **جبرئیل** را فرستاد بنمازخوف ، ودریـن آیت منت بر ایشان نهاد که دست دشمن ازشما کوتاه کردم وشما را ازمکر ایشان خبردادم **جابر بن عبدالله** گفت که : رسول خدا (ص) دربعضی سفرها بمنزل فروآمد، ویاران همه متفرق گشتند ، ورسول خدا سلاح که داشت ازخود باز کرد ، وازدرختی درآویخت، و در سایهٔ آن درخت بنشست. اعرابئی بیامد ، وشمشیررسول بر گرفت ، وروی برسول نهاد، و گفت: من یمنعك منی؟ رسول خدا گفت : « الله یمنعك منی ». سه باراین سخن باز گفت . پس اعرابی شمشیر در نیام کرد. و هراسی برروی افتاد ، و یاران فراهم آمدند ، و **جبرئیل** در آن حال این آیت آورد .

مجاهد و **عکرمه** و **کلبی** و **مقاتل** گفتند : سبب نـزول این آیت آن

بود که **قریظه** و **نضیر** با رسول خدا عهد داشتند که قتال نکنند، و یکدیگر را در دیات یاری دهند. رسول ایشان را در دیات ایشان یاری دهد، و ایشان رسول را در دیات مسلمانان یاری دهند. پس دو مرد معاهد از **بنی سلیم** بدست مسلمانان کشته شدند. اولیاء مقتول دیت طلب کردند. رسول خدا برخاست و به یهود **بنی النضیر** شد و **ابوبکر** و **عمر** و **عثمان** و **علی** و **عبدالرحمن عوف** با وی بودند. درپیش **کعب اشرف** شدند، و بنی‌النضیر آنجا حاضر. رسول خدا با ایشان استعانت کرد بدیت دومرد، برمقتضای آن عهد که ازپیش رفته بود. ایشان درپذیرفتند. ورسول خدا ویاران را درخانه بنشاندند، وخود بخلوت بازشدند، ومکر ساختند. گفتند اگر هرگز بر وی ظفریابیم، امروز وقت آنست. کیست که این‌کاررا شایسته است؟ **عمرو بن جحاش بن کلیب** گفت: این‌کارمنست، ومن مردآنم. آسیا سنگی‌عظیم بسروی‌فرو گذارم، وشمارا ازوبازرهانم. رفت با جماعتی واین‌مکرساخته. رب‌العالمین **جبرئیل** را فرستاد، ورسول را ازآن مکر ایشان خبر کرد. رسول(ص) برخاست و بیرون شد، وعلی(ع) رابر جای خود بداشت‌بردرآن سرای، وخود سوی **مدینه** رفت، پس ایشان نیزبیرون‌آمدند، و ازپی رسول برفتند. رب‌العالمین درمیان این قصه‌آیت فرستاد. آنکه برعقب این‌آیت خبرداد از **بنی اسرائیل**: همچنانکه این‌قوم عهد رسول‌رانقض کردند، وپیمان شکستند، بنی اسرائیل که پدران ایشان بودند عهدی که باخدا بسته بودند نقض کردند، و پیمانی که داشتند بشکستند، و ذلك فی قوله تعالی: «ولقد اخذالله میثاق بنی‌اسرائیل» یعنی فی‌التورات، الاّ یشرکوا به‌شیئاً، و بالایمان بالله و ملائکته و کتبه و رسله و احلال ما احل‌الله‌لهم و تحریم ماحرم الله علیهم.

«و بعثنا منهم اثنی‌عشر نقیباً» ـ النقیب، الرئیس علی‌القوم لانه ینقب‌عن امورهم، یبحث عنها، ویستخبرها، و یبین‌وجوهها. این دوازده نقیب از دوازده سبط بودند از

اولاد **یعقوب** ، ازهرسبطی‌نقیبی، وعدد اسباط‌فراوان‌هزاران بودند. **موسی** چون خواستی که با **بنی‌اسرائیل** بیعتی کند ، با ایشان بیعت کردی (۱)وعهد با ایشان بستی (۲) تا از هر نقیبی ازسبط خویش بیعت‌ستدی(۳) وبا ایشان عهد بستی(٤). و گفته‌اند این‌میثاق آنست که الله تعالی وعده داد **موسی** را که دیار **شام** و زمین مقدسه بموسی و قوم وی سپارد ، و جباران را که سکان آن زمین‌اند هلاك کند ، پس چون بمصرآرام گرفتند ، الله تعالی ایشان را فرمود که به **اریحای** (۵) شام روید ، و باجباران جنگ کنید، که من خدای شماام ، شما را نصرت دهم . وموسی را فرمود تا از دوازده سبط ازهر سبطی نقیبی بر گزینند، که پیش رود، و کیل‌در قوم خویش باشد، وایشان را بروفاء عهد وامتثال‌فرمان داد . **موسی** آن نقیبان را بر گزید ، وچون بزمین **کنعان** رسیدند، ایشان را بجاسوسی بفرستاد . تا احوال جبابره‌بازدانند . **عوج عنق** برایشان رسید. گویند: این **عوج** بالای عظیم داشت چنانکه دست وی بقعردریا رسیدی، وماهی بگرفتی، وبحرارت قرص‌آفتاب آنرا بریان کردی وبخوردی ، و گفته‌اند که : بروزگار طوفان **نوح** که همهٔ روی زمین آب گرفت ، وبهر کوهی وبالائی که درزمین بودآب بر گذشت ، بدو زانوی **عوج** بیش نرسید ، و**نوح** اورابر کشتی ننشاند ، و گرد عالم میگشت ، وسه هزارسال عمروی‌بود، وبروزگارموسی اورا هلاك کردند: پس چون‌آن نقبا بر **عوج** رسیدند، عوج ایشان را بگرفت، وبخانه برد، وبا اهل خویش گفت : اینان‌اند که بجنگ ما آمده‌اند. چه بینی اگرمن ایشان را بیك بار درزیر پای نهم ، وخرد کنم. اهل‌وی گفتند : ایشانرا مکش، تا باز گردند، وقوم خودرا بگویند که چه دیدند، وازشما خبر دهند. پس چون از دست **عوج** رهائی‌یافتند، بایکدیگر گفتندوعهدبستند که: با **بنی‌اسرائیل** **قصهٔ عوج** نگوئیم

۱و۲و۳و٤ـ نسخهٔ الف :کردید، بستید، ستدید، عهدبستید. ۵ ـ **اریحا بروزن مسیحا** نام دهی‌است درولایت شام (**برهان قاطع**) .

که ایشان بترسند، ومرتدشوند، وازقتال باز کردند. بلی باموسی وهارون بگوئیم ، تا ایشان تدبیرکار کنند. پس باز گشتند، آن عهد نقض کردند، وهر نقیبی قوم خودرا ازقتال نهی کردند وبترسانیدند، مگر کالب بن یوفنا ، و یوشع بن نون کالب نقیب سبط یهودا بود و یوشع نقیب سبط یوسف . این است قصهٔ دوازده نقیب وشکستن پیمان ایشان .

« وقال الله انی معکم »ـ یعنی مع النقبا ، وقیل مع بنی اسرائیل فی النصر لکم والدفع عنکم . اینجا سخن تمام گشت ، آنگه گفت : « لئن اقمتم الصلوة » یا معشر بنی اسرائیل بحدودها وفروضها واوقاتها ومعانیها و خشوعها، « وآتیتم الزکوة » المفروضة علیکم فی اموالکم ، « و آمنتم برسلی » کلهم « و عزّرتموهم » ای نصرتموهم ، و قیل اعنتموهم بالسیف . و التعزیر الادب فی غیرهذا الموضع ، « و اقرضتم الله قرضاً حسناً » ای صادقاً من کل انفسکم ، و هی کل نفقة یبتغی فیها وجه الله ، من النوافل و الفرائض ، « لأکفرن عنکم سیئاتکم و لأدخلنکم جنات تجری من تحتها الانهار» .

ثم قال: « فمن کفر بعد ذلك منکم »ـ ای بعد العهد والمیثاق ، « فقد ضل سواء السبیل » ای اخطأ قصدالطریق. گویند ازاین دوازده نقیب پنج ملك بخاستند که خدایرا عزّ وجلّ طاعت داربودند : داود و سلیمان و طالوت و حرقیما و پسر وی، و ازآن هفت دیگرسی ودوجبار بخاستند که ملك ازاهل حق بقهر بستدند ، و تباهکاری کردند ، و طاغی گشتند .

« فبما نقضهم میثاقهم »ـ « ما » صلت است، توکید قصه را درافزود ، تقدیره : فبنقضهم میثاقهم . این پیمان شکستن آن بود که ایشان را گفته بودند« و آمنتم برسلی و عزرتموهم » مراد بآن محمد بود ، ایشان را ایمـان دادن بـدو و تعزیر و نصرت او فرموده بود، و ازیشان پیمان ستده ، پیمان شکستند وبـوی کافر شدند ، « لعنّـاهم» یعنی چون پیمان بشکستند برایشان لعنت کردیم ، پس آن لعنت که برایشان بود بکافر شدن

ایشان بعیسی‌مریم. و گفته‌اند: این لعنت جزیت بود که برایشان نهاد، وقومی‌رامسوخ کرد. «و جعلنا قلوبهم قاسیة» - و دلهاشان سخت کردیم، و بقراءت **حمزه** و **علی**: «و جعلنا قلوبهم قسیة»، دلهایشان بهرج(۱) کردیم و نفایه و ناسره.

«یحرفون الکلم عن‌مواضعه» - ای یغیرون کلام الله عن جهته من آیة الرجم و نعت النبی وصفته. **ابراهیم نخعی** گفت: تحریف آن بود که درسخنان خدا که بایشان فروآمده بود، این‌کلمات بود: «یا ابناء احباری، یا ابناء رسلی». ایشان بنوشتند که یا ابناء ابکاری. ودرآثار بیارند که بنی اسرائیل بکلمه‌ای‌کافر شدند که بتصحیف برخواندند: قال الله تعالی لعیسی‌فی‌الانجیل: «انت نبیی، وانا ولّدتك»، ای ربیتك، فحرفته‌النصاری، و قرؤا: انت نبیی و انا ولدتك. «ونسوا حظاً مما ذکّروا به» - ای ترکوا نصیباً مما امروا به‌فی کتابهم من اتباع محمد (ص) و اقامة الحدود. «و لاتزال تطلع علی خائنة منهم» ای علی خیانة منهم، کقوله تعالی: «لیس لوقعتها کاذبة» ای کذب، و خیانت اینجا(۲) معصیت است‌بآن نقض‌عهد ها که کردند، چنانکه **کعب اشرف** کرد، آنگه که به‌**مکه**، شد و به **ابوسفیان** برساختند که‌بجنگ‌**محمد** شوند، ونیز روز **احزاب** نقض عهد کردند، ومشرکان راپشتی دادند درحرب **محمد**، وآنروز که به **بنی النضیر** شدند بطلب دیت. نقض عهد کردند، و مکر ساختند.

رب‌العالمین منّت مینهد برمصطفی (ص) که ما پیوسته ازاسرار ایشان تراخبر میدهیم، وآن نقض عهد که میکنند، وبرتومکرمیسازند، با تومیگوییم، تا بر اسرار ایشان‌مطلع میشوی آنگه گفت: «الا قلیلا منهم» مگراند کی که این‌نقض‌عهدنکردند، چون **عبدالله سلام** و اصحاب وی. «فاعف عنهم و اصفح ان الله یحب المحسنین» -

---

۱- بهرج بفتح اول وسوم باطل و کذب و ردی ازهرچیز، ومباح، ودرم ناسره، معرب ازنبهرهٔ فارسی (منتهی‌الارب). ۲- نسخهٔ الف: ایدر.

اول ایشانرا فرمود که این نقض عهد ایشان ومعصیت ایشان در گذار وعفو کن. پس بعاقبت این عفووصفح منسوخ شد بآیت سیف.

« و من الّذین قالوا انا نصاری اخذنا میثاقهم» ـ میگوید: چنانکه ازجهودان در **تورات** عهد وپیمانی ستدیم، ازترسایان در **انجیل** هم پیمان ستدیم باتّباع محمد، و نبوت وی پذیرفتن، وبنعت وصفت وی اقراردادن، وهمچنانکه جهودان نقض عهد کردند ترسایان هم نقض عهد کردند. رب العالمین گفت: « فأغرینا بینهم العداوة و البغضاء الی یوم القیمة » ـ ما عداوت وبغض درمیان جهودان وترسایان افکندیم. جهود دشمن ترسا وترسا دشمن جهود تا بقیامت، و گفته‌اند: این عداوت خود میان ترسایانست، و«بینهم» ضمیرترسایانست، **نسطوریه و یعقوبیه و ملکانیه** همه دشمن وخصم یکدیگرند، در طلب ملك وجاه عداوت یکدیگردردل گرفته، ودرخون یکدیگرشده. و گفته‌اند: این عداوت وبغضاء هواهای مختلف است درمیان ایشان، وجدال دردین، ذکره **النخعی** رحمه‌الله. **معویة بن قره** گفت: «الخصومات فی الدین تحبط الاعمال»، در دین خصومت کردن، ودر جدال آویختن، عمل باطل کند. روایت کنند از **علی** (ع) که گفت: « ایاکم والخصومات فانها تمحق الدین »، و قال النبی (ص): « اجتنبوا اهل الاهواء فان لهم عرّة (١) کعرّة الجرب »، وقال **الحسن**: « ایاکم وهذه الاهواء المتفرقة المتباعدة من الله، التی جماعتها الضلالة، و مستقرها النار، و قال **الفضیل بن عیاض**: « نظر المؤمن الی المؤمن جلاء للقلب، ونظر الرجل الی صاحب البدعة والهواء یورث العمی »، و عن **الاوزاعی** قال: «بلغنی ان الله تعالی اذا اراد بقوم شراً الزمهم الجدل، ومنعهم العمل» « وسوف ینبّئهم الله بماکانوا یصنعون » یعنی ینبّئهم فی الاخرة بما کانوا یصنعون فی الدنیا من التکذیب

١ ـ العرة بالفتح: الخلة القبیحة، العیب. العرة بالضم: الجرب. الجرم. مایعتری الانسان من الجنون، یقال « به عرة » ای جنون (المنجد).

بالنبی (ص) و اخفاء نعمته. این سخن بر طریق تهدید گفته است، چنانکه کسی را گوئی: آری بخبر کنم ترا و آگاه شوی.

النوبة الثالثه

قوله تعالی: «واذکروا نعمة الله علیکم» ـ رب العالمین جل جلاله و تقدست اسماؤه، و تعالت صفاته، و توالت آلاؤه و نعماؤه، درین آیت مؤمنان را مینوازد، ودوچیز با یاد ایشان میدهد: یکی نعمت که برایشان ریخت، دیگر پیمان که با ایشان بست. نعمت چیست؟ وپیمان چیست؟ نعمت دل گشادن است، و هدی دادن، وچراغ آشنائی در دل افروختن، و دل را خلعت معرفت پوشانیدن، و میان دل ومیان دشمن ازعظمت حصار ساختن. میگوید رب العزة جل جلاله که: یاد کنید این نعمت که من بشما دادم. ازمن آزادی کنید، وشکر گوئید، تا مستوجب زیادت نعمت گردید: «لئن شکرتکم لأزیدنکم»، دیگر میثاق است که با یاد ایشان میدهد، میگوید: یاد دارید پیمان و عهد که پذیرفتید، وامرونهی که برداشتید. دانید که چه پذیرفته‌اید، و چه برداشته‌اید. باری که هفت آسمان وهفت زمین و کوهها بر نیارستند داشتن، شما دلیری کردید، وبرداشتید. آسمانها وزمینها ازآن برمیدند، ازبیم توانی وتقصیر بگریختند، وبخداوند خویش زینهار خواستند، شما برداشتید، وخداوند خویش را بطاعت پاسخ کردید.

قومی گفتند: این میثاق آن پیمان است که رب العزة با توبست. سود و زیان تو بخرید، و بهشت بعوض بتو داد، و قرآن بر توحجت کرد، گفت: «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم». خدای تعالی بخرید ازمؤمنان تنهای ایشان، تا خدمت کنند، بروز گرم روزه دارند، بشب تاریك نماز کنند، بزمستان سرد آبدست تمام کنند، بجان عزیز و بمال نفیس حج و غزا کنند، بیماران را عیادت کنند، درویش حقیررا بپرسند، «و

(٢) ... [illegible] ایشان ... [illegible] ... بخشند ... [illegible]

[illegible] ... ، گر ... [illegible] ... باز ... [illegible]

چون ایشان این عهد بجای آرند ایشان را ... [illegible] ... لهم الجنة ... [illegible]

جهان باشند نگوذارم. بدم مرگ یاری دهم. در گور تلقین و بشارت دهم. در قیامت سپید

روی انگیزم. از فزع اکبر ایمن گردانم. عیبها پوشانم، و گناهان اندر گذارم. خصمان

خشنود کنم، واز حوض کوثر آب دهم، وبرصراط جواز دهم، وذربهشت جای دهم. رضوان

خود درتوپوشم. حجاب بردارم. دیدارباقي کرامت کنم.

آنکه گفت: «و من اوفى بعهده من الله»؟ کیست درهفت آسمان وهفت زمین

بوفای عهد بازآمده تر ازخدای، وافی تر وکافي تر از الله، درقول راست تر ودرفعل قوی

تر از الله، آنکه ازبندگان گله کرد که من بوفای عهد بازآمدم، وایشان بوفابازنیامدند:

«و ما وجدنا لأكثرهم من عهد» لزبی وفائی وبی عهدی ایشان گله میکند، میگوید:

با همه وفا کردم، بیشترین ایشان بی وفا یافتم. همه را نعمت دادم، اندکی شاکر یافتم.

همه را پند دادم، اندکی پندپذیر یافتم. همه را خواندم، اندکی مجیب یافتم. آنکه ایشان

را پند داد وبتقوی فرمود، گفت: «و اتقوا الله ان الله عليم بذات الصدور» بپرهیزید ازخشم

وعذاب ... [illegible] ... باز آئید بوفای ... [illegible] ... وفائی ... [illegible]

... ایها الذین آمنوا ... [illegible] ... گواهی ... [illegible] ...

«كونوا قوامين لله شهداء بالقسط» ... [illegible] ... میگوید: بندگان ... [illegible] ... گواهی ... [illegible]

بهرمن، تا من نیز گواهی دهم ازبهرشما. گواهی دهید امروزکه آفریدگار و پروردگار

شما منم، تا فردا شما را گواهی دهم که بندگان وگزیدگان من اید. و ذلك في قوله

تعالى: «و الله شهيد على ما تعملون»، بوفا وعهد بازآیید، تا بوفا وعهد شما بازآییم،

«و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم» بانابت از برمن بلز آیید(۱) تا بشارت از بر شما واز آیم (۲) «و أنابوا الی الله لهم البشری». و هو المشار الیه بقوله تعالی «هل جزاء الاحسان الا الاحسان». «و عدالله الذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم مغفرة و اجر عظیم» ـ این آیت ردّ است بر دو گروه: گروهی که گفتند: معصیت طاعت باطل کند، و گروهی که گفتند: عذاب کردن بیگناه درحکمت جائز نیست، واین هردو خلاف حق است، ونه طریق سنت است. معصیت طاعت باطل نکند که رب العزة مؤمنانرا بستود، وبعمل صالح موصوف کرد، آنگه وعدهٔ مغفرت داد، وآنکس که سزای مغفرت بود بیگناه نباشد. پس با گناه عمل صالح از وی بنیفتاد. ونیز بیان کرد که: بنده اگرچه با عمل صالح است، محتاج عفو و مغفرت است، واگرچه پاکدامن است، نیازمند رحمت است، که نجات دررحمت ومغفرتست نه درطاعات و اعمال. **مصطفی** (ص) گفت: «لو عذبنی الله و **ابن مریم** لعذبنا ابداً، و هو غیرظالم». وقال **الحسین بن منصور**: «من جوزالتخلیق من غیرعلة جوز التعذیب من غیر زلة». آنکس که بخواند بی علت، اگر براند بی‌زلّت، کس را برصنع وی چرا نیست، ودرحکم وی چون نیست. خداوندا! درراستی کار تو تهمت نیست، وصنع ترا علت نیست. درماندیم در مقامی که راه واپس نیست و ازپیش یارا نیست(۳) در دریائی که آنرا کران نیست. خداوندا! رهی را دریاب، که رهی را بیش ازاین طاقت نیست. بپیوند و ببخشای که مقتضای کرم جزاین نیست. **فتح شخرف** از اسرافیل مصری پرسید استاذ **ذوالنون** که: هل تعذب الاسرار قبل الزلل؟ **اسرافیل** سه روز زمان خواست. روزچهارم گفت: مرا جواب دادند بشنو اگرروا بود ثواب بیش ازعمل، هم روا بود عذاب بیش از زلل. این بگفت و زعقه‌ای(٤) زد. ودرشورید، وازدنیا برفت.

۱ـ نسخهٔ الف: وازآیید. ۲ ـ چنین است در نسخهٔ الف و ج ۳ـ نسخهٔ الف: درمقامی که پیش واراه نیست واز پیش یارگی نیست. ٤ـ زعقه یعنی صیحه (المنجد).

پیر طریقت گفت: «آن در یک خواستن زندگانی بود که اگر بوقت جواب دادی هم برجای برفتی»(۱).

«و لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیباً» - بو بکر وراق گفت که: «در بنی اسرائیل نقبا بودند پیشروان و گزیدگان ایشان، و در همه حال مرجع قوم با ایشان، و درین امت ابدالاند و اوتاد جهان که دلهای ایشان چون دلهای پیغمبران. مصطفی(ص) گفته: «یکون فی هذه الامة اربعون علی خلق ابراهیم و سبعة علی خلق موسی و ثلاثة علی خلق عیسی و واحد علی خلق محمد». و بوعثمان مغربی گفته: «البدلاء اربعون و الامناء سبعة و الخلفاء من الائمة ثلاثة، و الواحد هو القطب، والقطب عارف بهم جمیعاً، و یشرف علیهم، ولا یعرفه احد، وهو امام الاولیاء» خیار خلق اند این قوم، و مصابیح دین و اعلام یقین، ملوک طریقت و امناء شریعت. رب العالمین ایشان را از جهانیان بر گزیده، و به ربطهٔ «یحبهم و یحبونه» ایشان را بر بسته، و «و الزمهم کلمة التقوی» ایشان را استوار کرده، در وادی عنایت شمع رعایت ایشان را افروخته، در دبیرستان ازل ایشان را ادب صحبت در آموخته. ای جوانمرد! کار نه کرد بنده دارد، کار خواست الله دارد. بنده بجهد خویش نجات خویش کی تواند؟ چون الله بنده بخیر خواهد دل او را بنظر خویش بیاراید، تا حق از باطل وا شناسد، معلم فراخ کند، تا دیده قدرت در آن جای یابد. بینا کند تا بنور منت می بیند. شنوا کند تا پند ازلی می نیوشد، راست دارد تا گمان و شک در آن نیامیزد. بعطر وصال خوش کند تا در آن مهر دوست روید. بنور خویش روشن کند، تا ازو با وی نگرد، بصیقل عنایت بزداید تا در هرچه نگرد او را بیند:

آنرا که بلطف خویش حق بگزیند ... بر باطن او گرد جفا ننشیند

نیک و بد اغیار ز دل بر چیند ... در هر چه کند نظاره حق بیند

۱- نسخهٔ الف: برفتیی.

٤ ـ النوبة الاولى

قوله تعالى: «يا اهل الكتاب» اى اهل كتاب، «قد جاءكم» آمد بشما، «رسولنا» فرستادهٔ ما، «يبين لكم» پيدا مى‌كند شما را، «كثيراً مما كنتم تخفون» فراوانى از آنچه شما پنهان مى‌داشتيد، «من الكتاب» از كتاب، «و يعفوا عن كثير» و فرو مى‌گذارد فراوانى، «قد جاءكم» آمد بشما، «من الله» از خداى، «نور» روشنايى، «و كتاب مبين (١٥)» و نامهٔ پيدا،

«يهدى به الله» راه مى‌نمايد بآن خداى، «من اتبع رضوانه» كسى را كه پى خشنودى وى مى‌برد، «سبل السلام» براههاى سلامت، «و يخرجهم» و بيرون مى‌آرد ايشان را، «من الظلمات» از تاريكيها، «الى النور» با روشنايى، «باذنه» بخواست خويش، «و يهديهم» و راه مى‌نمايد ايشان را، «الى صراط مستقيم (١٦)» براه راست.

«لقد كفر الذين قالوا» كافر شدند ايشان كه گفتند: «ان الله هو المسيح ابن مريم» كه خدا عيسى مريم است، «قل» گوى، «فمن يملك من الله شيئاً» آن كيست كه پادشاه است بر چيزى از خداى، «ان اراد» اگر خداى خواهد، «ان يهلك المسيح ابن مريم» كه عيسى مريم را هلاك كند، «و امه» و مادر وى را، «و من فى الارض جميعاً» و هر كه در زمين كس است، «و لله» و خداى راست، «ملك السموات و الارض» ملك آسمان و زمين، «و ما بينهما» و هر چه ميان آن هر دو، «يخلق ما يشاء» مى‌آفريند آنچه خواهد، «و الله على كل شىء قدير (١٧)» و خداى بر

«وقالت اليهود و النصارى» جهودان و ترسایان گفتند: «نحن ابناء الله و أحباؤه» ما پسران خدایيم و دوستان وی‌ایم. «قل» بگو [ای محمد] «فلم يعذبكم بذنوبكم» پس چرا شما را می عذاب کند خدای بگناهان شما؟ «بل انتم بشر» بلکه [نه پسرانید و نه دوستان] که گروهی مردمانید «ممن خلق» از آنچه او آفرید، «يغفر لمن يشاء» وی آنرا آمرزد که خود خواهد، «و يعذب من يشاء» و عذاب کند او را که خود خواهد، «ولله ملك السموات و الارض» و خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین، «وما بينهما» و هرچه میان آن هردو، «و اليه المصير (١٨)» و با وی است بازگشت هر کس.

«يا اهل الكتاب» ای اهل کتاب، «قد جاءكم رسولنا» آمد بشما فرستادهٔ ما، «يبين لكم» پیدا میکند شما را، «على فترة من الرسل» بسستی و گسستگی از رسولان، «ان تقولوا» تا نگوئید: «ما جاءنا» بما نیامد، «من بشير» هیچ بشارت دهنده‌ای، «ولا نذير» و نه هیچ بیم نماینده‌ای، «فقد جاءكم بشير و نذير» آنك آمد بشما رسولی که هم بشارت و هم بیم، «والله على كل شيء قدير (١٩)» و خدای بر همه چیز تواناست.

«و اذ قال موسى لقومه» موسی گفت قوم خویش را: «يا قوم اذكروا نعمة الله عليكم» ای قوم یاد کنید و یاد دارید نعمت خدای برخود، «اذ جعل فيكم انبياء» که در میان شما پیغامبران فرستاد، «وجعلكم ملوكا» و شما را پادشاهان کرد، «وآتيكم» و شما را داد، «ما لم يؤت» آنچه نداد هیچ کس، «احدا» هیچ کس را «من العالمين (٢٠)» از جهانیان.

«يا قوم ادخلوا الارض المقدسة» ای قوم در روید در زمین مقدس، «التی

کتب الله لکم» آنچه خدای شما را [داد وارزانی داشت و شما را] نبشت وبهره کرد، «**ولا ترتدّوا علی ادبارکم»** و از فرمان برداری برمگردید بپس باز، «**فتنقلبوا خاسرین (٢١)»** که باز گردید باز پس بتری پس سودمندی زیان کاران گردید.

«قالوا یا موسی» گفتند: یاموسی! «**انّ فیها قوماً جبّارین»** در آن زمین قومی‌اند جباران، «**وانّا لن ندخلها»** وما در آن زمین نشویم، «**حتی یخرجوا منها»** تا آنکه که ایشان بیرون آیند از آن، «**فان یخرجوا منها»** اگر بیرون آیند از آن، «**فانّا داخلون (٢٢)»** ماپس درشویم.

«قال رجلان» دومرد گفتند: «**من الّذین یخافون»** از آن خدای ترسان، «**انعم الله علیهما»** که نیکوئی کرده بود خدای با ایشان، «**ادخلوا علیهم الباب»** که ای قوم از در آن زمین بر اهل آن زمین درشوید، «**فاذا دخلتموه»** که چون شما در شوید ازدر، «**فانّکم غالبون»** شما ایشان را بازمالید و کم آرید، «**وعلی الله فتوکّلوا»** و پشت بخدای باز کنید، «**ان کنتم مؤمنین (٢٣)»** اگر گروید گانید.

«قالوا یا موسی» جواب دادند که یا موسی «**انّا لن ندخلها ابداً»** ما در آن زمین نرویم هرگز، «**ماداموا فیها»** تا آن جبّاران در آن زمین باشند، «**فاذهب انت وربّك»** تو روبا خداوند خویش، «**فقاتلا»** و کشتن کنید با ایشان، «**انّا ههنا قاعدون (٢٤)»** که ما ایدر نشستگانیم.

«قال ربّ» موسی گفت خداوند من! «**انّی لااملك»** من پادشاه نه‌ام، «**الّا نفسی»** مگر برخویشتن، «**واخی»** و برادرخویش، «**فافرق بیننا»** جدائی افکن میان ما، «**وبین القوم الفاسقین (٢٥)»** و میان این قوم بیرون شدگان از فرمان برداری.

«قال» گفت خدای: «**فانّها محرّمة علیهم»** آن زمین بر ایشان حرام

ساختم [وحرام کردم بر آن زمین که ایشان را بیرون گذارد ازخود] ، «اربعین سنة» چهل سال ، « یتیهون فی الارض » تا سامان گم کرده می‌باشند و راه نیابند بیرون شدن را ، «فلا تأس» ، پس تو اندوه مبر، «علی القوم الفاسقین (۲٦)» برین گروه که ازطاعت داری بیرون شدگانند .

النوبة الثانية

قوله تعالی: «یا اهل الکتاب» ـ این خطاب با جهودان وترسایان است . ربّ العزّة ایشان را بایمان وتوحید میخواند ، و پذیرفتن رسالت محمد (ص) واظهار نعت و اتّباع سنّت وی. میگوید : رسول ما با شما آمد ، تاآنچه شما پنهان میکنید ازآیت رجم و نعت و صفت **محمد** که در **تورات** و **انجیل** است وی پیدا و روشن کند بعد از آنکه ازبسیاری که پنهان کرده‌اید در گذرد، وعفو کند وشمارا بدان نگیرد، وجزا ندهد. آنکه صفت **محمد** (ص) کرد وقرآن که کتاب وی است ، گفت : «قد جاء کم من الله نور»،نور اینجا پیغامبر است ، چنانکه جای دیگر گفت : « نور علی نور» ای: نبی مرسل بعد نبی ، واز بهر آن او را نور نام کرد که چیزها روشن گرداند ، و حقیقت هرکار و هر چیزا بهر کس نماید ، چنانکه نور هرجای که بود روشنائی دهد ، گفتار و کردار دلها را روشنائی افزاید .

«و کتاب مبین»ـ اینجا **قرآن** است که در آن بیان حلال و حرام است ، و روشنائی دل و جان است ، ونجات خلق در پذیرفتن آن وکار کردن بآنست . **مصطفی** (ص) گفت: «ان هذا القرآن من الله ، وهوالنّورالمبین ، وهو الشّفاء النّافع ، فیه نبأ من قبلکم ، و خبر من بعد کم ، وحکم ما بینکم ، وهوالفصل لیس بالهزل ، من ترکه من جبّارقصمه الله ، ومن ابتغی الهدی فی غیره اضلّه الله ، وهوحبل الله المتین ، و هو الذکر

المتمسّکین به و هو الصراط المستقیم، من قال به صدق، و من عمل به اُجر (۱)، و من حكم به عدل، و من دعا اليه هدى الى صراط مستقيم». و قال (ص): «ان هذا القرآن سبب، طرفه بيد الله عزّ و جلّ، و طرفه بايديكم، فتمسّكوا به فانكم لا تضلّون و لن تهلكوا بعده ابداً». [illegible]

و قال **ابن عباس**: ضمن الله عزّ و جلّ لمن قرأ القرآن ان لا يضلّ فی الدنيا ولا يشقى فی الاخرة، لقوله تعالى: «فمن اتبع هداى فلا يضلّ ولا يشقى»، و قال **ابن مسعود**: من احبّ ان يعلم انّه يحبّ الله و رسوله فلينظر، فان كان يحبّ القرآن فانه يحبّ الله و رسوله. و قيل لجعفر بن محمد (ع): لم صار الشعر و الخطب تملّ اذا اعيدت و القرآن يعاد و لا يملّ؟ قال: لان القرآن حجة على اهل الدهر الثانى كما هو على اهل الدهر الاوّل، فلذلك ابداً هو غضّ جديد. [illegible]

[illegible] يهدى به الله، يعنى بهذا الكتاب المبين من اتبع رضوانه [illegible] تصديق محمدا (ص) سبل السلام اى دين الله عزّ و جلّ [illegible] و هو الذى شرع لعباده و بعث بها رسله [illegible] خداى تعالى [illegible] و آن [illegible] پسندد [illegible] تصديق [illegible] آورد [illegible] خداوند عزّ و جلّ [illegible] مصطفى (ص).

باين قول «سلام» اينجا (۲) نام خداوند است عزّ و جلّ، و درست است از مصطفى (ص) كه گفت: «اللهم انت السلام و منك السلام تباركت يا ذا الجلال و الاكرام». و مصطفى (ص) روزى عائشه را گفت: «هذا جبرئيل يقرأ عليك السلام»، فقالت عائشة: «لله السلام و منه السلام و على جبرئيل السلام». و «سلام» در نام خداوند عزّ و جلّ نفى عيب است [illegible]

(۲) [illegible]

باشد که سلام اندرین آیت بمعنی سلامت بود یعنی سبل السّلامة الّتی من سلکها سلّم فی دینه ودنیاه ، راه نماید خدای او را راهی که سلامت دین و دنیای وی در آن باشد .

« ویخرجهم من الظلمات الی النور» ـ واو را ازظلمات کفر بنور ایمان درآرد، «باذنه» یعنی بأمره وتوفیقه وارادته ، « ویهدیهم الی صراط مستقیم» ـ صراط نامی است راه را ، دیدنی ، ونادیدنی ، دیدنی خود محسوس است ، ونا دیدنی اسلام و سنّت است.

«لقد کفر الّذین قالوا ان الله هوا لمسیح بن مریم» ـ این درشأن ترسایان **نجران** فروآمد ، و ایشان فرقهٔ **یعقوبیه** اند گفتند : **عیسی** پسر خداست : رب العزة گفت جل جلاله: **یا محمد** ایشانرا گوی : «فمن یملك» ای من یقدر ان یدفع من عذاب الله شیئاً اذا قضاه ؟ کیست آنکس که چون خدا برسرخلق عذابی قضا کند ، چیزی ازآن عذاب دفع تواند کرد ؟ اگر خواهد که **عیسی** را ومادر وی را وجملهٔ اهل زمین را عذاب کند ، که تواند که آن باز دارد ؟ پس خدائی را کی شاید آنکس که عذاب ازخود و دیگران دفع نتواند ؟ آنکه گفت : « ولله ملك السّموات و الارض و ما بینهما» یعنی ما بین هذین النوعین من الاشیاء . گفته‌اند که خزائن آسمان باران است ، و خزائن زمین نبات. میگوید : هر دو ملك وملك ماست، وهرچه میان هر دوآفریده ، ازبندگان و غیرایشان. «یخلق ما یشاء» ـ این دفع آن شبهت است که ترسایان را افتاد درکارعیسی وآمدن وی ازمادر بی‌پدر. میگوید: آنرا که خواهدآفریند ، چنانکه خواهد برمشیّت وارادت خویش ، اگر خواهد بی‌پدرآفریند چون **عیسی** ، واگر خواهد بی‌پدر ومادر آفریند چون **آدم** ، وی برهمه چیز قادر است وتوانا .

« و قالت الیهود و النصاری نحن ابناء الله و احبّاؤه» ـ سخن درین آیت متداخل است . ترسایان ابناء گفتند، وجهودان احبّا . ترسایان گفتند که: عیسی پسر خداست، ومادر وی ازماست، خبرازجماعت بیرون داد هرچند که مراد بآن عیسی است،

وجهودان گفتند : «نحن اولياء الله من دون الناس» ما خاصّه دوستان خدائیم، بیرون‌از همه مردمان . ناس اینجا **مصطفی** (ص) است وعرب ، و گفته‌اند که ترسایان از آنجا گفتند که « نحن ابناء الله » ، که عیسی (ع) گفته :« اذا صلّیتم فقولوا یـا ابانا الّذی فی السماءِ تقدّس‌اسمك» ، واین بمعنی قرب است وبرّو رحمت ؛ یعنی ای خداوندی که با نیکان بندگان بمهربـانی ونزدیکی چنانی که پدر مهربـان بر فرزند ، و آنکه با مسلمانـان میگفتند : والله ان کتابنا لقبل کتابکم و ان نبیّنا لقبـل نبیکم ، ولا دین الا دیننا ، ولا نبی الا نبینا ، وانّـا نحن اهل العلم القدیم ، فلیس احد افضل منّـا . و روا باشد که اینجا ضمیری نهند ، یعنی نحن ابناء رسله . رسول خدا ایشانرا بیم‌داد و بعقوبت حق بترسانید ، ایشان گفتند: ما پسران پیغامبران او ایم . مـا را عذاب نکند. ربّ العزّة گفت : یا **محمد** ایشان را گوی : اگرپسران پیغامبران خدائید ، پس چرا پدران‌شما را که‌اصحاب‌سبت بودندعقوبت کرد، و ایشان را بگناهان‌خویش فراگرفت .

«بل‌انتم‌بشرممّن‌خلق»ـ نه چنانست که شما گفتید ، که شما گروهی مردمانید چنانکه آفریدگان وی از فـرزندان **آدم** . «یغفر لمن یشاء» ـ آنرا کـه خواهد از آفریدگان خویش بیامرزد . اگر خواهد جهود را ازجهودی و ترسا را ازترسایی توبه دهد ، و او را بیامرزد . « و یعذّب من یشاء » و اگر خواهد او را برآن کفر بمیراند و او را عذاب کند . «ولله ملك السّموات والارض وما بینهما» من‌الخلق ، «والیه‌المصیر» المرجع فی الاخرة .

«یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبیّن لکم»ـ یعنی اعلام‌الهدی و شرائع الدین . «علی فترة من الرّسل» ـ از میلاد **عیسی** (ع) تـا بمیلاد **محمد** (ص) گفته‌اند که ششصد سال بود ، وبروایتی پانصد وشصت سال ، وبروایتی چهارصد وسی واندسال ،

و تا بروزگار **عیسی** پیغامبران پیوسته آمدند ، پس یکدیگر، تا برفع عیسی ، پس از آن بریده گشت ، وروزگارفترت بود تا بوقت بعثت محمد (ص) . قومی گفتند پس عیسی سه پیغامبر دیگر از **بنی اسرائیل** بودند ، و ایشانند کـه ربّ العـزّة در سورة **یس** قصهٔ ایشان گفت : «اذ ارسلنا الیهم اثنین فکـذّبوهما فعـزّز نا بثالث» .

«ان‌تقولوا ماجاءنا من بشیرولا نذیر»- یعنی لئلا تقولوا . **محمد** را که بشما فرستادیم بآن فرستادیم تا فردا نگوئید که بما هیچ بشیرونذیرنیامد . آنکه **مصطفی** (ص) بشماآمد ، هم بشیراست و هم نذیر ، بشیر بالجنّـة نذیر من النار، بشیربالمؤمنین ونذیر للجاحدین . مصطفی (ص) را درقرآن بیست نـام است ، بده فـائده در دو قـرین یکدیگر، دونام تصریح‌است وآنرا اسم علم گویند ، وهومحمد واحمد، یقول اللّٰه‌تعالی : «محـمّد رسول اللّٰه» ، «یأتی من بعدی اسمه احمد» . ودونام تعظیم است ، وهوالرسول و النبی ، یقول اللّٰه تعالی : «یـاایّـها النبی » ، «یـا ایّـها الرّسول». ودو نام شفقت است و مهربـانی ، وهوالرؤف‌والرحیم ، لقوله تعالی : «بالمؤمنین رؤف رحیم » . و دونام است بشارت ونذارت را ، وهوا لبشیر والنذیر ، لقوله تعالی : «انـّا ارسلناك بالحـقّ بشیراً و نذیراً» . و دونام است دعوت وهدایت را ، وهوالداعی والهادی ، لقوله تعالی : « وداعیاً الی اللّٰه باذنه» ، «ولکلّ قوم هاد » . و دونام است نفع امـّت را ، وهوالـنّور والـسّراج ، لقوله تعالی : «قدجاءکم من اللّٰه نور» ، و قال تعالی: « وسراجاً منیراً» . و دو نام است ظهور حـجّت را بر دشمنان ومعاندان ، و هوالبرهـان و البیـّنة ، لقوله تبارك وتعالی : «قد جاءکم برهان من ربـّکم» ، و قال تعالی : «حتی‌تأتیهم البیـّنة رسول من اللّٰه» . ودو نام تکریم است خصوصـیّت ویرا ، وهوالعبد والکریم ، لقوله تعالـی و تقدس: «اسری بعبده» ، وقال تعالی: «انـّه لقول رسول کریم » . و دونام است بر طریق‌اشارت از محض معرفت ، وهوالمـزمـّل والمـدثـّر ، لقوله تبارك‌وتعالی : «یا ایـّها المـزمـّل» ، «یاایـّها

المدّثر». و دو نام‌است برسبیل کنایت‌درعین مباسطت اظهارعزّت‌وی‌را وهوطه و یس.

روی **ابوذر**، قال: قلت : یا رسول‌الله هل سمّاك الله عزّوجلّ فی شیء من الکتب ؟ قال : « نعم یا **باذر** اسمانی الله فی **التوراة**، **یحید**، وفی **الزبور**، **الماحی**، و فی **الانجیل**، **احمد**، وفی‌القرآن **محمداً** » . قلت: یا رسول الله لم سمّیت **یحید**؟ قال : «لانّی احید بأمّتی عن النّار» ، قلت : لم سمّیت الماحی ؟ قال: «محا الله عزّ وجلّ بی الا وثان عن **جزیرة العرب** ». قلت : لم سمّیت‌احمد ؟ قال : «حمدنی‌الامم کلها» . قلت: لم سمّیت محمداً ؟ قال : «أنا محمود فی‌اهل‌السموات ، ومحمود فی‌اهل‌الارض» .

« واذ قال موسی لقومه اذکروا نعمة الله علیکم اذجعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکاً» ـ در بنی اسرائیل پیغامبران در سبط **لاوی** بودند ، وملوك در سبط **یهودا**. و گفته‌اند : «جعل فیکم انبیاء » آن هفتاد مرد بودند که **موسی** ایشانرا برگزید ، و با خود بمناجات برد، وایشان را صاعقه رسید ، پس ازآن صاعقه زنده گشتند ، و پس از **موسی** و **هارون** پیغامبران بودند « وجعلکم ملوکاً» یعنی تملکون انفسکم بعد تبعید **فرعون** ایّاکم. میگوید : پس‌ازآنکه زیردست **فرعون** بودید ، وشمارا بندگی گرفته ، اکنون شما را آزاد و برنفس خود پادشاه کرد ، و از زیردستی و بندگی وی رهایی داد . وقیل: «وجعلکم‌ملوکاً» ای اغنیاء ، شما را توانگر کرد تا ازیکدیگر بی‌نیاز گشتید .

مردی فرا **عبدالله عمر** گفت : السنا من فقراء المهاجرین ؟ نه ما از جمله درویشان مهاجرانیم ؟عبدالله گفت ترا هیچ زن هست ؟ گفت : هست . گفت : هیچ مسکن داری که در آن نشینی ؟ گفت : دارم . گفت پس تو از توانگرانی . آن مرد گفت : من خادم نیزدارم . عبدالله گفت : فانت من‌الملوك ، توازجملهٔ ملوکی ، وباین معنی **مصطفی** (ص) گفت : «من اصبح معافی فی بدنه ، آمناً فی سربه عند قوت یومه ، فکأنّما حیزت

له الدنيا . يكفيك ابن آدم منها ماسّد جوعتك ، ووارى عورتك ، فان كان لك بيت يواريك، فذاك، وان كانت دابّة تركبها فبخ فلق الخبز وماء الجر و مافوق الازار حساب عليك ». و عن **ابی سعید الخدری** ، عن النبی (ص) قال : « کان **بنواسرائیل** اذا کان لاحدهم خادم وامرأة و دابة یکتب ملکاً» ، و قال **ابن عباس و مجاهد و الحسن** : من کان له بیت وامرأة وخادم فهوملك . **ضحاك** گفت : بنی اسرائیل را ملوك از آن گفت که خانهای فراخ داشتند ، و آب روان در آن ، قال : و من کان مسکنه واسعاً ، وفیه ماء جار فهو ملك . **قتاده** گفت: ملك ایشان آن بود که خدم وحشم ساختند، و ازفرزندان آدم اول کسی که حشم ساخت ایشان بودند . « وجعلکم ملوکاً» یعنی و جعل فیکم ملوکاً ، «وآتیکم مالم یؤت احداً من العالمین» من فلق البحر والمنّ والسّلوی وتظلیل الغمام وغیر ذلك .

« یا قوم ادخلوا الارض المقدسة » ـ یعنی المطهّرة . سمّیت مقدسة لانّها قدّست من الشرك و جعلت مسکناً للانبیاء ، ویتقدّس فیها من الذنوب . گفته‌اند: زمین مقدسه زمین **شام** است سر تاسر آن . **مصطفی (ص)** گفت : «طوبی للشام » . قیل لأی ذلك یا رسول الله ؟ قال:«لان ملائکة الرحمن باسطة اجنحتها علیها»، و قال(ص): « اللّهم بارك لنا فی شامنا ، اللهم بارك لنا فی یمننا » . قالوا : یا رسول الله و فی نجدنا ؟ فقال : « هنالك الزلازل والفتن ، و بها یطلع الشیطان » ، و قال (ص) : « ستخرج نار من **حضرموت** تحشر الناس». قلنا یارسول الله ماتأمرنا؟ قال:«علیکم بالشام، سیصیر الامر أن تکونوا جنوداً مجندة ، جندبالشام، وجندب**الیمن** ، وجند **بالعراق** »، فقال رجل: یا رسول الله خر لی ان ادرکت ذلك . قال :« علیکم بالشام ، فانها خیرة الله من ارضه، یجتبی الیها خیرته من عباده . یا اهل الاسلام علیکم بالشام فان صفوة الله من ارضه الشام ، فان الله قد تکفل لی بالشام و اهله» .

مجاهد گفت : زمین مقدسه آن بقعه است که **طور** بر آن است . **کلبی** گفت : زمین **دمشق** و **فلسطین** و بعضی **اردن** است ، و قال **عبدالله بن مسعود** : قسم الخیر عشرة اجـزاء ، فجعل منه تسعة بالشام ، و واحد بالعراق ، وقسم الشر عشرة ، فجعل منه تسعة بـالعراق و واحد بالشام (قال) و نزل **حمص الشام** سبع مـائة من اصحاب رسول الله (ص) ، فیهم سبعون بدریـاً الّتی کتب الله لکم ، یعنی کتب فی اللوح المحفوظ انّها مساکن لکم ، و قال **السدی** : ای امرکم الله ان تدخلوها .

گفته‌اند : این فرمـان به **بنی‌اسرائیل** پس غرق فرعون بود ، که ایشانـرا فرمودند که از زمین **مصر** بزمین **قدس** شوند ، و زمین قدس آنکه بقیه **عمالقه** داشت قومی بودند با شخصهای عظیم ، وبالاهای بلند ، وبطشتها وقوتها ، و کس دیده‌اندازشان که پنج تن از بنی اسرائیل در کف دست بگرفته بود ، و زمین قدس زمینی بود بانعمت فراخ و میوهای نیکو . **وهب منبه** گفت : انار بود ، چنانکه پنج تن از بنی اسرائیل در زیر پوست نیم انار میشدند ، و انگور بود ، چنـانکه یك خـوشه به بیست کس بر میگرفتند ، و درآن زمین **اریحا** ست که هزار دیه دارد ، درهر دهی هزاربستان، درآن میوهای الوان .

« ولا ترتدّوا علی ادبارکم » ـ ای لا ترجعوا کفاراً ، « فتنقلبوا خـاسرین » .
میگوید : طاعت دارید و فرمان برید ، وپس ازآنکه ایمان‌آوردید بکفر باز مگردید ، که زیان‌کاران باشید . وقیل « لاترتدوا علی ادبارکم» ای لا ترجعوا وراءکـم بترککم الدخول . میگوید : روید درزمین **قدس** و نبادا کـه به پس باز گـردید ، و در نشوید ، که آنکه زیانکار گردید . **کلبی** گفت : **ابراهیم خلیل** (ع) بر کوه **لبنان** شد . ویرا گفتند : در نگر یا ابراهیم چنانکه دیدهٔ تو بآن‌رسد ، آن زمین مقدس است ، وبعد از تو بمیراث بفرزندان تو دادیم . .

«قالوا یا موسی ان فیها قوماً جبارین» ـ چون آن دوازده نقیب که **موسی** ایشان را بجاسوسی فرستاده بود بـاز گشتند ، و آنچه دیده بودند بـا موسی بگفتند ، موسی ایشانرا گفت : این‌کارپنهان دارید ، آنچه دیدید بربنی اسرائیل اظهار مکنید که ایشان چون‌آن بشنوند ، بددل شوند و بترسند ، وازقتال باز ایستند . ایشان رفتند و بر خلاف قول موسی هر کس بـاقرین خود بگفتند . بنی‌اسرائیل چون‌آن بشنیدند ، همه آواز برآوردند ، وگریستن در گرفتند ، گفتند : یا لیتنا متنا فی‌ارض **مصر** ولیتنا نموت فی‌هذه البریة، ولا یدخلنا الله ارضهم ، فیکون نساؤنا واولادنا و اموالنا غنیمة لهم . پس رفتند ، وخود را پیش روی ساختند ، تا با زمین‌مصر روند . اینست که‌رب العالمین گفت: « قالوا یـا موسی ان فیها قـوماً جبارین و انـّا لن ندخلها حتـی یخرجوا منها فان یخرجوا منها فانا داخلون» . چون ایشان همت کردند که باز گردند ، **موسی وهارون** هر دو بسجود در افتادند ، وخدایرا عزوجل ثنا گفتند ، و در وی زاریدند، وآن‌دو مرد دیگر گفتند کـه رب العالمین از ایشان خبر داد :« قال رجلان» یکی **یوشع بن نون ابن افرائیم بن‌میشی بن یوسف** ، و دیگر **کالب بن یوفنا** داماد **موسی** بخواهر وی **مریم** . و گفته‌اند : یوشع از سبط **ابن یامین** بود ، وکالب از سبط **یهودا** .

« من الّذین یخافون » ـ ای یخافون الله فی مخالفة امره « انعم الله علیهما » بالتوفیق والیقین . این دو مـرد گفتند که : در روید از در این شهر ، و باك مدارید ، و مترسید ازین جباران که ایشان جسمهای قوی دارند، و دلهای ضعیف، وپشت بخداوند خویش باز کنید اگر مؤمنان‌اید ، ویقین دانید که خدای تعالی شما را نصرت دهد ، که الله **موسی** را وعدهٔ نصرت داده ، و وعدهٔ خود با پیغامبران خویش خلاف نکند . ایشان همچنان بر سرمخالفت و معصیت خویش میبودند ، ومیگفتند : « یا موسی انا لن ندخلها ابداً مادامو فیها فـاذهب انت و ربك فقاتلا انا هیهنا قاعدون » ای فاذهب انت

فقاتل و ربك فی‌الدفع عنك و النصر لك علیهم ، «انا هیهنا قـاعدون » - انا لانستطیع قتال‌الجبارین. و قال بعضهم:کان **هرون** اکبرمن‌موسی و کان‌محبباً معظماً فی‌بنی‌اسرائیل، و کأنهم قالوا فـاذهب انت و کبیرك ، یعنی هرون، فقاتلا ، کقوله تعـالی: «معاذالله انه ربی احسن مثوای » - ای سیدی و کبیری .

روی ان النبی (ص) قال لاصحابه **یـوم الحدیبیة** حین صد عن‌البیت : «انی ذاهب بالهدی، فناحره عند البیت». فقال **المقداد بن اسود**: اما والله لانقول کما قال قوم **موسی**: «اذهب انت و ربك فقاتلا انا هیهنا قاعدون» ، ولکنا نقاتل عن یمینك و شمالك ومن بین یدیك ومن خلفك ، ولوخضت بحـراً لخضنا معك ، ولو تسنّـمت جبلا لعلوناه معك ، ولو ذهبت‌بنا الی برك الغما دلتابعناك . فلما سمعها اصحاب رسول‌الله (ص) بایعوه علی ذلك ، ورأیت‌رسول‌الله اشرق وجهه لذلك وسره . موسی چون‌آن عصیان ایشان دید وسر درنهادن در طغیان خویش ، دعـا کرد ، گفت : «رب انی لااملـك الا نفسی واخی» ، یعنی واخی ایضاً لایملك الا نفسه ، و قیل معناه :لااملك الا نفسی ، ولا املك الا اخی ، واین ازبهر آن گفت که‌برادر وی مطیع وی بود، وکان یملك طاعته. موضع اخی بر قول اول رفع است و برقول دوم نصب .

« فافرق بیننا و بین القوم الفاسقین » - ای بـاعد بیننا و بین القوم العاصین الّذین عصوا ان یقاتلوا عدوّهم ، ای لاتجعلنی وأخی‌فی جملتهم . پس وحی آمدبموسی که یا موسی ! اکنون که عصیان نمودند ، و تو ایشانرا فاسقان نام کردی ، ایشانرا عذاب فرو گشایم ، و همه را هلاك کنم ، و دمار بر آرم مگر آن دو بندهٔ فرمـانبردار **یوشع وکالب** . موسی بزارید در الله ، و گفت : خداوندا زینهار ایشانرا هلاك مکن ، واین یکبار دیگر ایشانرا بمن بخش . بار خدایا ! درگذار وعفو کن از ایشان ، بـاشد که ازصلب ایشان فرزندانی‌آیند که از فرمانبرداری بنگردند . رب العالمین گفت : یا

موسی [illegible] اما [illegible] ایشان [illegible] که در زمین [illegible] شوند،
و [illegible] ایشان [illegible] ساختیم، و حرام کردیم [illegible] زمین که ایشان را از خود بیرون
نکنند تا چهل سال بر آید. گفته‌اند که [illegible] بود [illegible] فرسنگ
بطول، [illegible] فرسنگ [illegible] آن تیه میان
فلسطین [illegible] مصر [illegible] تا شبانگاه، و شبانگاه
هم بآن منزل [illegible] بودندی، [illegible] روز [illegible] شب [illegible]
از [illegible] شب تا بامداد [illegible] بامداد [illegible] موسی [illegible]،
و موسی [illegible] المن والسلوی [illegible] آن جامها که [illegible]
ایشان [illegible] تا آخر عمر [illegible] کودک [illegible] جامه [illegible]،
و چنانکه [illegible] و چون آب خواستند موسی دعا کرد تا
دوازده چشمه از آن سنگ [illegible] روان گشت، فذلک قوله:
«قد علم کل اناس مشربهم» [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] در
[illegible] یوشع بن نون و کالب بن یوفنا،
[illegible] موسی [illegible] یوشع را خلیفه خود
کرد بر بنی اسرائیل. چون مدت چهل سال بسر آمد یوشع لشکری فراهم کرد از
بنی اسرائیل از فرزندان ایشان که معصیت نکرده بودند، [illegible] خاسته بودند، به
[illegible] جنگ [illegible] رب العالمین جل جلاله [illegible] فتح [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] کشته [illegible] که روز آدینه
جنگ [illegible] آفتاب [illegible] آن جباران [illegible]،
و روز شنبه ایشانرا دستوری جنگ نبود، ترسیدند که اگر فائت شود، آن نفر باقی

بمانند، وبیست ایشان عاجز کردند. دست برداشت یوشع و کفت: «اللهم ازدد الشمس علیّ». آنکه کفت: بار خدایا! آفتاب درطاعت تو، ومن درطاعت تو، بازآر این آفتاب، تا تمام ببرم فرمان برداری تو. آفتاب بفرمان حق بازآمد، و یك ساعت درآن روز بیفزود، تا آن جباران همه کشته شدند، و زمین شام یك سر بنی اسرائیل را مسلم کشت.

توار یخیان کفتند: عمر موسی صد وبیست سال بود. بیست سال در ملك افریدون، و صد سال درملك منوچهر، وبروایتی دیکر عمر موسی هشتاد و نه سال بود، و عمر هرون هشتاد و هشت سال، بیك سال هرون پیش از موسی برفت. عمر بن میمون کفت. هر دو درتیه فروشدند، و وفات هرون چنان بود که موسی و هرون هر دو درغاری نشسته بودند، ناکاه فرمان حق بهرون رسید، کالبد وی از روح خالی کشت. موسی ویرا دفن کرد. آنکه به بنی اسرائیل باز شد، وایشانرا از آن کار خبر کرد. بنی اسرائیل او را دروغ زن کرفتند، کفتند: هرون را بکشتی که ما ویرا دوست میداشتیم، وبا وی انس داشتیم. موسی در خدا نالید از آن کفت ایشان. رب العالمین بموسی وحی فرستاد که ایشان را بر بالین قبر هرون حاضر کن، تا من او را بینکیزم، وجواب دهد. رفتند، وموسی دعا کرد. آنکه کفت: یا هرون بیرون آی ازقبر خویش. هرون ازخاك سر برزد، وخاك ازسر خویش می افشاند. آنکه کفت «یا هرون انا قتلتك؟» قال: «لا، ولکن متّ»! قال: «فعد الی مضجعك». فانصرفوا.

از وجهی دیکر نقل کرده‌اند وفات هرون، و هو الاصح: روی جابر بن عبدالله. قال: قال رسول الله (ص): «خرج موسی و هرون حاجین او معتمرین، فلما کانا بالمدینة مرض هرون فخاف علیه موسی ان یموت بالمدینة فتشتبه الیهود. (قال) فنقله الی احد، فمات باحد، فقبره باحد». این خبر دلالت کند برقول ایشان که کفتند موسی

وهرون هر دو ازتیه بیرون‌شدند، وفتح اریحا وقتل‌جباران بدست‌موسی بود، و یدل علیه ایضاً اجماع العلماء ان عوج بن‌عنق (۱) قتله موسی (ع) ، وأما وفاة موسی فالصحیح فی ذلك ما روی ابوهریرة ، قال: قال‌النبی (ص) : « جاء ملك الموت‌الی موسی لیقبض روحه». میگوید: ملك‌الموت برموسی‌رفت‌تامعالجهٔ قبض‌روح وی کند بفرمان‌حق. موسی گفت: «ماجاء بك؟» بچه آمدی؟ چه ترا آورد اینجا بنزدیك من ای برید حضرت؟ گفت: آمده‌ام تا قبض روح تو کنم. (گفتا) لطمه‌ای بر روی وی زد ، دیدهٔ وی بسر افکند . ملك الموت بحضرت احدیت باز گشت . گفتا: بار خدایا خود می‌بینی که‌موسی دیدهٔ من چه کرد . وی مرگ می‌نخواهد ، و مرا قبض روح وی میفرمائی . بار خدایا ! اگر نه کرامت وی بودی ، وآنکه میدانم که بندهٔ عزیز است بردرگاه تو ، من‌کاری دشخوار ازین مرگ بسر وی فروآوردمی . رب العزة آن دیدهٔ وی بوی بازداد ،آنگه گفت: بازگرد واورا مخیر کن میان مرگی و زندگانی ، وبا وی بگو : دست خویش برپشت گاو نه ، چندانکه عدد مویها است در زیر دست تو ، ترا زندگی میدهم اگر میخواهی . بازآمد ، وپیغام خدای بگزارد. موسی گفت : «ثم ماذا بعد هذا البقاء؟» پس ازین بقا ، پس ازین روزگار زندگی چه خواهد بود؟ گفت : مرگ . گفت پس هم اکنون اولی تر . آنگه گفت : بار خدایا ! اگر ناچار است ، باری بزمین مقدسه خواهم . پس در زمین مقدسه رفت ، در صحرائی میشد ، سه کس را دید که گوری میشکافتند ، ولحدآن میپرداختند . موسی آنجا بر گذشت ، درآن گورنگرست ، گفت : این از بهر که راست میکنید؟ گفتند : از بهر مردی که قد و بالای وی همچون قد و بالای تو است . اگر تو فرو شوی تا اندازهٔ آن بدانیم نیکو بود . موسی فرو شد ، و خویشتن را درآن لحد فرو کشید . بفرمان الله‌آن گور فراهم شد. مصطفی (ص) گفت :

---

(۱) نسخهٔ الف : عوج بن عناق .

«لو كنت ثمّة لأريتكم قبره الى جنب الطريق بجنب الكثيب الاحمر».

بروايتي ديگر گفته‌اند که: موسی صومعه‌ای ساخته بود، واز خلق عزلت گرفته، وبعبادت الله مشغول گشته. مادر داشت و عیال و فرزندان، و هر چهل روز ایشانرا زیارت کردی. روزی ملك الموت خود را بوی نمود، سلام کرد، وجواب شنید. موسی بدانست که ملك الموت است، گفت: «جئت تقبض روحي؟» آمدی تا قبض روح ما کنی؟ گفت آری، ما را فرستادند تا قبض روح تو کنیم اگر خواهی. موسی سر بر زمین نهاد، گفت: خداوندا! چندان زمان ده که مادر را وعیال را باز بینم، وایشان را وصیتی کنم. وی را زمان دادند، و بر مادر آمد وزودتر از آن بود که هر بار وعدهٔ زیارت بودی. گفت: ای جان مادر! چونست که این بار زودتر آمدی، ونه بوقت خویش آمدی؟ گفت: یا اماه! باضطرار آمدم نه باختیار. روز کار عمرم برسید، واجل دررسید، اینك برید مرگ بر پی ما، وراه حیات فرو گرفت بر ما، آمدم تا شما را وداع کنم، که نیز شما را تا بقیامت نه بینم. مادر گفت: ای پسر! نگر تا بقیامت ما را فراموش نکنی، اگر خود ببهشت بری. موسی گفت: بدان شرط که وصیت من بر کار گیری. خدای را طاعت دار باشی، و درویشان را نوازی، و فرزندانم را نیکو داری. این سخن بگفت، آنگه بگریست وزاری بنالید. فرمان آمد از حضرت عزت که این گریستن از بهر چیست؟ از بهر آمدن است بحضرت ما؟ موسی گفت: بار خدایا! دلم باین ضعیفکان و عیالکان مشغول است. فرمان آمد: یا موسی! عصا بر زمین زن. آن عصا بر زمین زد، زمین شکافته شد، سنگی پدید آمد، عصا بر آن سنگ زد، سنگ شکافته شد، از میان آن سنگ کرمکی بیرون آمد، برگی سبز در دهن داشت. خدای گفت: یا موسی! این کرمك را درین موضع ضایع نگذاشتم، فرزندان ترا ضایع چون کنم؟ آنگه با ملك

الموت در مناظره آمد. گفت: جان من از کدام عضو برخواهی داشت؟ گفت: از دست.

ن گفت: [illegible] که [illegible] و [illegible] گفت [illegible] گفته [illegible] که الوحی

[illegible] محق [illegible] گفت: [illegible] گفت [illegible] عبدالله [illegible] گفتم ای [illegible] گفت:

[illegible] موسی [illegible] گفت [illegible] گفتم [illegible] . [illegible]

[illegible] . [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] خالق [illegible]

[illegible] آسمان [illegible] آواز [illegible] کلمهم الله [illegible]

[illegible] ب الطور [illegible] که [illegible] بن نون [illegible] گفت [illegible] کیف [illegible]

الموت [illegible] گفتند [illegible] قوم [illegible] گفتند [illegible] موسی [illegible] ایشان

[illegible] ، [illegible] ایشان [illegible] عذاب [illegible] پیغامبران [illegible] عذاب [illegible] ،

[illegible] آن [illegible] که [illegible] موسی [illegible] هارون [illegible] ایشان [illegible] ایشان

[illegible] خوش [illegible] ، چنانکه آتش که طبع وی [illegible] بر ابراهیم (ع) خوش [illegible]

[illegible] آن [illegible] [illegible] . [illegible]

[illegible] «فلا تأس علی القوم الفاسقین» [illegible] ظاهر آنست که این خطاب با موسی است،

و روا باشد که این خطاب با محمد (ص) [illegible] ای لا تحزن [illegible] محمد علی قوم [illegible]

شأنهم المعاصی و مخالفة الرسل [illegible] [illegible]

[illegible]

النوبة الثالثة

[illegible]

[illegible] قوله تعالی: «یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیراً» الی قوله

«و یعفوا عن کثیر» ـ این آیت وصف رسول خداست، و دلیل علم و حلم وی از آن پیداست،

فاظهار ما ابدی دلیل علمه، والعفو عمّا اخفی برهان حلمه. آنچه [illegible] ایشان [illegible] اظهار

[illegible] کرد [illegible] ، [illegible] و علم [illegible] ، و آنچه عفو کرد

[illegible] ایشان [illegible] داشتند و [illegible] خلاف [illegible]

خبر داشت ، و پرده از روی کار بر نداشت ، آن دلیل بر خلق عظیم و حلم کریم وی . و نشان کمال حلم وی آنست که روزی در مسجد مدینه نشسته بود ، اعرابیئی در آمد از قبیلهٔ بنی سلیم ، و در میان جامهٔ خویش سوسماری پنهان کرده بود ، و با رسول خدا سخن درشت گفت ، چنانکه اجلاف عرب گویند بی محابا ، گفت : یا محمد به لات و عزی که من هرگز کس از تو دروغ زن تر ندیده‌ام ، نه از مردان نه از زنان . یا محمد بلات و عزّی که در روی زمین بر من از تو دشمن تر کس نیست . عمر خطاب حاضر بود ، از آن ناسزای که میشنید خشم گرفت ، برخاست ، گفت : یا رسول الله ! دستوری ده تا این دشمن خدا و رسول خدا بتیغ خویش سر بردارم ، و پشت زمین از نهاد وی پاك گردانم . یا رسول الله ! آرام و سکون در دل عمر کی آید ! و در تو سخن ناسزا از زبان بیگانه میشنود ؟ ! رسول خدا از مك فرا عمر گفت که : یا عمر ساکن باش ، و او را یك ساعت بمن فرو گذار . آنگه روی فرا اعرابی کرد ، گفت : ای جوانمرد ! این سخن بدین درشتی چرا میگوئی ؟ نمی‌دانی که من در آسمان و زمین امینم ؟ ! و پسندیدهٔ جهانیانم ؟ ! و دست مؤمنانم ؟ ! و تیمار بر ایشانم ؟ ! مرا زشت مگوی ، که نه خوب بود . اعرابی از آن درشتی لختی را کم کرد ، گفت : یا محمد ! مرا ملامت مکن بر آنچه گذشت . بلات و عزّی که بتو ایمان نیارم ، تا این سوسمار براستی تو گواهی ندهد ! رسول خدا در آن سوسمار نگرست . سوسمار بتواضع پیش آمد ، وسرك میجنبانید که : چه فرمائی یا محمد ؟ رسول گفت : «یا ضبّ من ربّك ؟» ای سوسمار خدای تو کیست؟ سوسمار بزبان فصیح جواب داد که : خدای من جبّار کائناتست . خالق موجوداتست . مقدر احیان واوقاتست . دارندهٔ زمین و سماوات است . فرمان وسلطان وی در آسمان و زمین و برّ و بحر وفضا وهوا روانست . آنگه گفت : «ومن انا یا ضب؟» ای سوسمار ! من که ام که ترا از وین پس سندیم ؟ گفت : «انت رسول رب العالمین ، و خاتم النبیین ، و

سید الاوّلین والاخرین » . تو رسول خدائی بجهانیان ، خاتم پیغامبران ، سرور وسالار عالمیان ، ودرقیامت شفیع عاصیان ، ومایهٔ مفلسان .

اعرابی چون این سخن بشنید در شورید . پشت بداد تا رود ، رسول خدا گفت : یا اعرابی ! چنانکه آمدی می باز گردی ؟ و بدین خرسندی ؟ ! گفت : یا محمد نه چنانکه درآمدم باز میگردم ، که بدان خدای که نجز وی خدای نیست ، که چون درآمدم بر روی زمین در دلم از تو دشمن تر کسی نبود ، وا کنون که همی باز گردم بروی زمین از تو عزیز تر مرا کس نیست . پس رسول خدا بروی اسلام عرضه کرد ، و مهری از اسلام بر دل وی نهاد . آنگه گفت : یا اعرابی ! معیشت تو از چیست ؟ گفت : بوحدانیت الله ونبوت تو یامحمد که دربنی سلیم ازمن درویش تر کس نیست . رسول خدا یازانرا گفت : که دهد ویرا شتری تا من او را ضامن باشم بناقه‌ای از ناقه‌های بهشت ؟ عبدالرحمن عوف برپای خاست ، گفت : یا رسول‌الله فداك ابی وامی ، برمن است که ویرا دهم ماده شتری ، بده ماهه آبستن ، از بختی کهتر ، واز اعرابی مهتر ، سرخ موی آراسته چون عروسی همی‌آید خرامان . رسول گفت : توشتر خویش را صفت کردی ، تا من آنرا که ضمان کرده‌ام نیز صفت کنم . شتری است اصل آن از مروارید ، گردنش از یا قوت سرخ ، دوبنا گوش وی از زمرد سبز ، پایهاش‌از انواع جواهر ، پالانش ازسندس واستبرق . چون بروی نشینی ترا همی برد تا بکنار حوض من . پس عبدالرحمن شتربیاورد ، وبوی داد . آنگه مصطفی گفت : یا اخا سلیم خدایرا عزّ و جلّ بر تو فریضه‌هائی است چون نماز و روزه و زکوة و حج ، و نخستین چیزی نماز است ، تا ترا چندان بیاموزم که بدان نمازتوانی کردن . اعرابی پیش رسول نشست ، وسورة الحمد و سورة اخلاص ومعوذتین آموخت ، رسول بیاران نگرست ، گفت : چه شیرین‌است ایمان ومسلمانی ! چون باهیبت است این دین حنیفی ! دین پاك وملت راست ، و کیش درست!

آنکه اعرابی را نشانیدی ... و گفت ... خدای ... باشی ...
نعمتهاش را شاکر ، و بر بلاها صابر ، ... مشفق و مهربان ...
... «قد جاءكم من الله نور و کتاب مبین» ... اشارتیست که تا نور توحید از موهبت
الهی ... مصطفی (ص) ... بیان کتاب و سنت پنهان نگردد
از آنکه ... نور ... توان دید ... روشنائی ... توان یافت ... دیده‌ای که ... (۱)
... دارد ... از ... چشم ... روشنائی آب ... دارد! ...
... و ما انتفاع اخی الدنیا بمقلته ... اذا استوت عنده الانوار و الظلم ...
... پیر طریقت گفت : «قومی را نور امید ... می تاود . قومی را نور عیان در جان
ایشان ، در میان نعمت ... گردان ، و از ... جوانمردان عبارت نتوان» ...
... «يهدي به الله من اتبع رضوانه سبل السلام» الآية ... نور ... کتاب و سنت ...
... کسی بیند که ... توتیای ... در دیده ... کشیده ...
... تا ... آن ... اوی ... سلامت ... ببیند ...
قول ... کند ... و چرت ... کوید ... خویشتن ...
... (۲) ... فلذلك ... قوله عز و جل ...
... بینه ...
... قالت اليهود و النصارى ... ابناء الله و احباؤه ...
... آنجا ... کفتند ... کتاب ... و لهن ...
... جز ... ان ... و ...
... آن ...
... که ... نیم ... که ...

---

۱ ... ۲ ...

که بیگانگانید . و درین آیت مؤمنانرا که اهل محبت‌اند بشارتست ، وامان از عذاب ، بآنچه گفت : « فلم یعذبکم بذنوبکم » ، میگوید اگر دوستانید پس چراتان بگناهان بگیرد ، و عذاب کند . دلیل است که هر که مؤمن بود و محب ، او رابگناهان‌نگیرد ، و عذاب نکند .

« یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم علی فترة من الرسل» آلایة ـ این باز منتی دیگر است که بر مؤمنان مینهد ، ونعمتی عظیم که با یاد ایشان میدهد ، که پس از روزگار فترت و پس ازآنکه اسلام روی در حجاب بی‌نیازی کشیده بود ، و جهان ظلمت کفر وغبار بدعت گرفته ، و باطل بنهایت رسیده ، رسولی فرستادم بشما که دلهای مرده بدو زنده گشت ، وراههای تاریك بوی روشن شد . رحمت جهانیان است و چراغ زمین و آسمان، پدر یتیمان ، ودل دهندهٔ بیوه زنان ، ونوازندهٔ درویشان ، وپناه عاصیان . **عائشهٔ** صدّیقه گفت : شبی چیزی همی دوختم . چراغ فرو مرد ، و سوزن از دستم بیفتاد ، ونا پدید گشت . رسول خدا (ص) در آمـد ، وبنور وی و صورت زیبا و چهرهٔ با جمال وی همه خانه روشن گشت ، وبدان روشنائی سوزن باز یافتم . **عائشه** گفت: پس گریستنی برمن‌افتاد ، گفت: یا **عائشه** : ایدرجای شادیست نه‌جای گریستن. چرا میگریی ؟ گفتم : یا **محمد** بدان بیچاره میگریم که فردا در قیامت از مشاهدهٔ کریم تو باز ماند ، و روی نیکوی تو نبیند . آنکه گفت : یاعائشه! دانی که در قیامت ازدیدارمن که بازماند ؟ آنکس که امروز نام من شنود ، وبرمن درود ندهد ، وبه **موسی کلیم** وحی‌آمد که : یا موسی ! **بنی اسرائیل** را بگوی که دو سترین خلق من بمن ، و نزدیکترین ایشان بمن‌آنست که **محمد** را دوست دارد ، وویرا راستگوی دارد ، اگر او را بیند یا نبیند .

« واذ قال موسی لقومه یا قوم اذکروا نعمة الله علیکم»ـ فرق است‌میان امتی

که یادنعمت بزبان **موسی** از ایشان‌می‌درخواهد که : «یا قوم اذکروا نعمة‌الله علیکم»، ومیان‌امتی که یادخود بیواسطهٔ مخلوق از ایشان می‌درخواهد که: «فاذکرونی اذکرکم». آنان اهل نعمتند ، واینان سزای محبت . آنان‌اسیران بهشتند ، واینان امیران بهشت . آنان اصحاب جودند ، واینان ارباب وجود .

«وجعلکم ملوکاً» ـ این خطاب هم با مؤمنان امت است بر عموم وهم با صدّیقان امت برخصوص . مؤمنان را میگوید : جعلکم قانعین بما اعطیتم ، والقناعة هی الملك الاکبر ، و صدیقان را میگوید : جعلکم احراراً من رقّ الکون و ما فیه . اگر قناعت گوییم معنی ملك بی‌نیازی است ، از آنکه پادشاه را بکس حاجت و نیاز نباشد، وهر کس را بدونیازو حاجت بود ، همچنین درویشان که قناعت کنند بکسشان نیاز نبود ، وهر کس را بدعا وهمت وبرکت ایشان نیازبود ، وتا پادشاه برجای بود وملك وی مستقیم ، نظام‌کار عالم برجای بود . چون پادشاه نماند رعیت ضایع شوند ، و نظام‌کار عالم گسسته گردد . همچنین تا اولیاءِ خدای برجای‌اند ، وبرکت ودعا و همت ایشان برجای بود ، خلق خدای درآسایش و راحت باشند . چون دعا و همت ایشان بریده گردد ، ازآسمان عذاب‌آید ، وخلق هلاك شوند. واگر گوئیم معنی ملك‌آزادیست از رّق کون ، پس این صفت صدّیقان ونزدیکان باشد ، که عالی همت باشند ، چنانکه ملوك بهر دونی فرونیایند ، وباکونین خود ننگرند، وجزصحبت وقربت مولی نخواهند. ملوك تحت اطمار صفت ایشان، سکوت نظار غیّب حضار حلیت ایشان ، بتن با خلق‌اند وبدل با حلق .

مصطفی (ص) از اینجا گفت : «اظلّ عند ربی یطعمنی و یسقینی». بتن با خلق‌اند گزاردن شریعت را ، وبدل با حق‌اند غلبات محبت را. چون غلبات محبت‌آمد محبت در محبوب پیوست ، که نیز از وی جدا نگردد . همی بزبان توحید از حقیقت

تفرید این خبر دهد که :

عجبت منك و منّی افنیتنـی بك عنـی
ادنیتنی منـك حتی ظننت انك و انی .
در قصهٔ تو بتا ! بسی مشکلها است من با تو بهم میان ما منزلها است !

بو یزید ازینجا گفت : چهل سالست تا من با خلق سخن نگفته‌ام ، هر چه گفته‌ام بـا حق گفته‌ام ، هر چه شنیده‌ام از حـق شنیده‌ام . و یقال : « جعلکم ملوکاً» لم‌یحوجکم الی‌امثالکم، ولم یحجبکم عن‌نفسه بأشغالکم، وسهّل سبیلکم الیه فی عموم احوالکم.« وآتاکم مالم یؤت احداً من العالمین» اتاکم قلوباً سلیمة من‌الغلّ والغش و اعطاکم سیاسة النبوة وآداب الملك .

«یـا قوم ادخلوا الارض المقدسة» ـ شتان بین امة وامة ! اسرائیلیان را گفتند که : درین زمین مقدسه شوید که برشما نوشتیم ، وفرض کردیم . ایشان راه‌آن باصعوبت وشدت دیدند ، بترسیدند ، وسر وازدند ، گفتند : « انا لن ندخلها ابداً ماداموا فیها » . بازامت **احمد** را گفتند : « ولقد کتبنا فی‌الزبور من بعد الذکر» الآیة ، ما در کتاب اوّل چنان نبشتیم که شما درین زمین نشینید ، و جهانداران بـاشید (۱) . پس چون در وجودآمدند ، راه زمین برایشان گشادند ، وآنرا نرم وذلول کردند . چنانکه ربّ العزة گفت : «جعل‌لکم الارض ذلولا فامشوا فـی مناکبها و کلوا مـن رزقه» ، زمین شما را مسخر است ، چنانکه خواهید روید ، وآنچه خواهید خورید ، که برشما تنگی نیست ، ونعمت از شما دریغ نیست .

پس ازآنکـه **بنی اسرائیل** سر وازدند ، **موسی** بحضرت بـاز شد ، گفت : «ربّ انی لاأملك الا نفسی وأخی فافرق بیننا وبین القوم الفاسقین». فرق است میان وی

۱ـ نسخهٔ الف : بید .

ومیان **مصطفی** (ص) که شب معراج چون بحضرت اعلی رسید، و آن راز وناز دید، و از جنـاب جبروت سلام وتحیت در پیوست که : «السلام علیك ایها النبی و رحمةالله و برکاته» ، درآن ساعت امـّت خود فراموش نکرد ، وشفقت برد ، وایشانرا ازآن نواخت بهره داد، گفت : «السـّلام علینا و علی عبادالله الصـّالحین» ، وچون این ثنا ازحق بیافت که : «آمن الرسول بما انزل الیه من ربـّه» ، امـّت را نیزدرآن گرفت ، گفت : «والمؤمنون کلّ آمن بالله » ، ودر آخر عهد که ازین سرای حکم نقل کـرد ، **همه سخن وی بـا جبرئیل** حدیث امـّت بود ، وغـّم وهمّ وی درکار امـّت بود . فردا درقیامت چون سر از خاك بر آرد ، همه پیغامبران در خویشتن فرو مـانند که « نفسی نفسی » و وی گوید : « امـّتی امـّتی » .

۵ـ النوبة الاولی

قوله تعالی «**و اتل علیهم**» بر ایشان خوان : «**نبأ ابنی آدم**» خبر دو پسر آدم ، «**بالحقّ**» براستی و پیغامبر ، «**اذقرّبا قربانآ**» آنکه که قربان کردند هر دو ، «**فتقبّل من احدهما** » بپذیرفتند قربان ازیکی ازایشان دو ، «**ولم یتقبّل من الاخر**» و نپذیرفتند از آن دیگر ، «**قال**» گفت :«**لأقتلنّك** » لابد ترا بکشم ، «**قال**» جواب داد : « **انّما یتقبّل الله من المتّقین (۲۷)** » الله که کردار پذیرد ، از پرهیزکاران و راستان پذیرد .

«**لئن بسطت الیّ یدك**» ار چنانست که دست گذاری بمن ، «**لتقتلنی**» تامرا کشی ، «**ما انا بباسط یدی الیك**» من آن نه ام که دست گذارم بتو ، «**لأقتلك**» تا ترا کشم ، « **انّی اخاف الله**» من می ترسم ازخدای ، « **رب العالمین(۲۸)** » خداوند جهانیان .

«**انّی ارید**» من میخواهم ، «**ان تبوء باثمی و اثمك**» که بآن بازآئی که گناه مرا بری و گناه خود ، «**فتکون من اصحاب النّار**» تا از دوزخیان باشی از اهل آتش، «**وذلك جزاء الظالمین** (۲۹) » وپاداش ستمکاران اینست .

«**فطوّعت له نفسه**» ، بفرمان آورد وخوش منش کرد و دلیر تن وی او را ، «**قتل اخیه**» کشتن برادر خویش را ، «**فقتله**» و بکشت او را ، «**فأصبح من الخاسرین** (۳۰) » تا از زیان‌کاران شد .

«**فبعث الله غراباً**» بینگیخت‌الله کلاغی را ، «**یبحث فی الارض**» تا درزمین خاك برمی‌انگیخت«**لیریه**» ، تادر وی‌نماید[ودر وی‌آموزد] .«**کیف یواری**» که‌چون پنهان کند ، «**سوأة اخیه**» جیفهٔ برادر خویش را . «**قال**» گفت[آن کشندهٔ برادر]: «**یاویلتی**» ای وای برمن ! «**اعجزت**» نا توان بودم و کم آمدم ، «**ان اکون مثل هذاالغراب**» که من چون‌این کلاغ بودمی [وآنچه وی دانست من دانستمی] ، «**فأواری سوأة اخی**»وعورت‌برادرخود پنهان کردمی ، «**فأصبح من النادمین**(۳۱) » ازپشیمانان‌شد [پشیمان‌ازحسرت نه ازتوبت] .

«**من اجل ذلك**» از بهر دلیری وی بر خون برادر ، «**کتبنا**» [تهدید] نوشتیم [وفرض کردیم] «**علی بنی اسرائیل**» برفرزندان **اسرائیل** : «**انّه من قتل نفساً**» که هر کس که تنی کشد، «**بغیر نفس**» بی‌قصاص‌تنی[که کشته‌بود]، «**او فساد فی الارض**» یابی تباهکاری که در زمین کرده بود ، «**فکأنّما قتل الناس جمیعاً**» همچنان بود که همه مردمانرا بکشته بود ، «**ومن احیاها**» و هر که تنی زنده کند، «**فکأنّما احیا الناس جمیعاً**» همچنان بود که‌همه مردمانرا زنده کرده بود ، «**ولقد جاء تهم**» وآمد به‌بنی اسرائیل ، «**رسلنا**» فرستادگان ما ، «**بالبیّنات**» به‌پیغامهای روشن ، «**ثمّ انّ کثیراً منهم**» پس آنکه فراوان از ایشان ، «**بعد ذلك**» پس آن

[بیان که فرستادیم] ، «**فی الارض لمسرفون** (۳۲)» درزمین بگزاف میروند وگزاف میکنند.

«**انّما جزاء الّذین یحاربون الله و رسوله**» پاداش ایشان که جنگ میکنند با خدای و رسول وی ، «**ویسعون فی الارض فساداً**» و در زمین بتباهی و نا ایمن داشتن میکوشند ، «**ان یقتّلوا**» آنست که ایشانرا بکشند ، «**اویصلّبوا**» یا بردار کنند ، «**او تقطّع ایدیهم**» یا دستهاشان ببرند ، «**وأرجلهم**» یا پایهاشان ، «**من خلاف**» یکی ازراست یکی ازچپ ، «**اوینفوا من الارض**» یا نفی کنند ایشانرا از زمین ، «**ذلك لهم خزی فی الدنیا**» آن ایشانرا خزی است و رسوائی در این جهان ، «**ولهم فی الاخرة**» و ایشانراست در آن جهان ، «**عذاب عظیم** (۳۳)» عذابی بزرگوار.

«**الّاالّذین تابوا**» مگرایشان که بازگشتند بتوبه ، «**من قبل ان تقدروا علیهم**» پیش‌ازآنکه شما قادر شدید برایشان ، «**فاعلموا انّ الله غفور رحیم**(۳۴)» بدانید که خدای آمرزگاراست ومهربان.

النوبة الثانية

قوله تعالی و تقدّس : «و اتل علیهم نبأ ابنی آدم بالحقّ» ـ این دو پسر **آدم** یکی **هابیل** است ودیگر **قابیل**، وقیل قاین وهو الاصح و **آدم** را علیه‌السلام چهل فرزند بود به بیست بطن بیامده ، هر بطنی پسری و دختری مگر **شیث** که مفرد آمد بی‌هم بطنی (۱) که با وی بود ، واوّل فرزند که آمد ویرا ، قابیل بود ، و توأمهٔ وی **اقلیمیا**، دوم هابیل، وتوأمهٔ وی **لوذا** ، وآخرفرزندان **عبدالمغیث** بود، وتوأمهٔ وی **امة المغیث**.

۱ ـ نسخهٔ الف : بی‌هام بطنی .

پس ربّ العالمین درنسل آدم برکت کرد ، وبسیار شدند فرزند فرزندان ، چنانکه آدم چهل هزار ازیشان بدید ، پس از دنیا بیرون شد . ودرمولد قابیل وتوأمهٔ وی اختلافست علما را ، قومی گفتند : در **بهشت** بود پیش ازآنکه بزلّت درافتاد ، و **حوا** درآن ولادت هیچ درد زه ورنج طلق واثر نفاس ندید ، از آنکه در بهشت قاذورات نبود . پس چون بزمین آمد بهابیل وتوأمهٔ وی بار گرفت ، وبولادت ایشان رنج و نفاس دید ، چنانکه زنان بینند . قومی گفتند : ولادت‌ایشان دربهشت نبود که هم درزمین بود ، پس ازآنکه از بهشت بیرون آمد بصد سال ، پس چون بحدّ بلوغ رسیدند ، فرمان آمد از حق جلّ جلاله بآدم که خواهر هابیل بزنی بقابیل ده ، وخواهر قابیل بهابیل ، و درشرع وی روا بود که پسر این بطن ، دخترآن بطن دیگر بزنی کردی . یا دختر هر بطنی که خواستی، مگر توأمهٔ خویش که هم بطن (٢) وی بود ، این یکی روانبود.

آدم این پیغام ملك جلّ جلاله با **حوا** بگفت ، و حوّا با هردوپسر گفت . **هابیل** رضا بداد وپیغام خدایرا گردن نهاد ، و **قابیل** خشم گرفت ، و فرمان نبرد ، و گفت: این‌آدم میکند نه خدای میفرماید ، و من خواهر خود بزنی بهابیل ندهم ، که خواهر من نیکوتراست ، وکانت اجمل بنات‌آدم . من او را خود بزنی کنم ، و من بدو سزا ترم ، که‌ولادت ما در **بهشت** بوده ، و ولادت ایشان در زمین ، ومرا و خواهرم را بر ایشان‌فضل وشرف است، وبدان رضا ندهم که بوی دهند . آدم گفت : حلال نیست که تو ویرا بزنی کنی . خواهر هابیل ترا حلال است ، وفرمودهٔ خدای است . جواب داد که : این رای تواست نه فرمودهٔ خدای ، ومن نشنوم ، وفرمان نبرم .

آدم گفت : اکنون هریکی قربانی کنید ، هرآنکس که قربانی وی‌پذیرفته آید **اقلیما** زن وی باشد . وهابیل شبان بود ، گوسفندان داشت ، وقابیل برزیگر بود

١ـ نسخهٔ الف : هام‌بطن .

کشاورزی کردی. **هابیل** رفت وآن نرمیشی نیکو پسندیده فربه که‌درمیان **گله معروف** بود، و نام وی **زریق**، این نرمیش بیاورد وپارهٔ روغن وشیر چندانکه حاضر بود، و **قابیل**رفت‌وازآن خوشهای ردیّ بی مغز (۱)چیزی‌جمع کرد، وآورد. هردوبر کوه شدند، وآن قربانی‌خویش برسر کوه نهادند، **وآدم** با ایشان بود، وقابیل در دل‌داشت که‌اگر قربانی من پذیرند یا نپذیرند، خواهر خود بزنی بوی ندهم، وهابیل رضا وتسلیم دردل داشت. پس آدم دعا کرد تا آتشی سفید از آسمان فرو آمد، و نخست فرامیش هابیل شد، و بوی بوی فرا داشت، آنکه با قربانی‌وی کشت و بخورد، و فرامیش قابیل شد، وویرا ببوئید آنکه فرا قربان وی شد، ونخورد، همچنان بگذاشت تا مرغان و ددان بخوردند، ودرآن روزگار نشان قبول قربان این بود، آتش برین صفت ازآسمان فرو آمدی و صاحب قربان را ببوییدی، آنکه با قربان‌وی کشتی، اگر بخوردی مقبول بودی، واگر نخوردی مردود بودی، وگفته‌اند: آن نرمیش که هابیل قربان کرد، وپذیرفته‌آمد، خدای تعالی‌آنرا ببهشت بازداشت روزگار دراز، تا آنروز که **ابراهیم خلیل** را ذبح فرزند بخواب نمودند، وآن کبش فدای وی شد.

و دراین‌قصهٔ تزویج بنات آدم مرپسران ویرا، هیچ کس از علما خلاف نکرد مگر**جعفر صادق**(ع) که گفت: معاذالله که‌آدم دخترخود به‌پسرخود داد، که اگر این روا بودی وآدم کردی مصطفی (ص) همان کردی، ورروا داشتی، که دین هردویکسان بود. اما ربّ العزّه جل جلاله چون خواست که نسل آدم در پیوندد، حورائی از بهشت بزمین فرستاد، بصورت انسی، ودر وی رحم آفرید، و با آدم وحی آمد که این حورا بزنی بهابیل ده، ودختری را از اولاد جانّ صورت انسی داد، وآدم را فرمود که ویرا بزنی بقابیل ده، پس قابیل خشم گرفت و با آدم گفت: من پسر مهینم، و هابیل

۱ـ نسخهٔ الف: مزغ.

پسر کهین، چرا حورا بویدادی ومن بدوسزاوار تربودم ؟!. آدم گفت : «یا بنی ان الفضل بیدالله» ، این فضل خداست ، اورا دهد که خود خواهد . قابیل گفت : این رأی، توبود نه فرمودهٔ خدای. گفت : اکنون قربانی کنید هر یکی ازشما ، تا آنکس که قربان وی پذیرفته بود ، فضل وشرف ویرا بود ، وحورا سزای وی بود .

پس چون قربان‌هابیل پذیرفته آمد ، وقربان قابیل‌مردود ، قابیل را حسد آمد بر برادر ، وبغی کرد با وی ، وآن حسد وبغی و کینه دردل میداشت ، تا آنروز که آدم به مکه میشد بزیارت خانهٔ کعبه ، وآدم (ع) چون خواست بمکه شود آسمانرا گفت : «یاسماء احفظی ولدی» یا آسمان فرزند من گوش دار ، وامانت من نگه دار . آسمان سر وازد، ونپذیرفت ، آنگه گفت: «یا ارض احفظی ولدی» زمین همچنان سروازد. آنگه گفت : «یا جبال احفظی ولدی » ، کوهها نیز سر وازدند . پس بقابیل سپرد ، قابیل در پذیرفت ، اینست که رب العالمین گفت : «انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض والجبال فأبین ان یحملنها واشفقن منها و حملها الا نسان» یعنی قابیل ، «انه کان ظلوماً جهولا» حین حمل امانة ابیه ، ثم خانه .

پس‌چون‌آدم غائب گشت ، قابیل‌برهابیل‌شدآنجا که گله برچرا داشت. گفت : «لأقتلنك یا هابیل» من‌آمدم تا ترا بکشم یاهابیل ، که قربان من رد کردند ونپذیرفتند، قربان تو پذیرفتند ، و خواهر من که با جمال وحسن است بتو میدهند ، وخواهر تو که بی‌جمال است وبی‌حسن، بمن میدهند . فردا مردم درین سخن گویند ، و فرزند تو بر فرزندمن شرف‌آورد، وفضل‌جوید. هابیل گفت: من‌پاکدل بودم‌بی‌خیانت وبی‌حسد، ازآنست که قربان من بپذیرفتند ، وترا این صفا و پاکی نبود ، بلکه حسد و بغی‌بود، ازآن نپذیرفتند ، « و انما یتقبل الله من المتقین » و خدای که قربان پذیرد از ایشان پذیرد که پرهیزکار و پاکدل باشند . پس بدانست که ویرا خواهد کشت . زبان

تضرّع و نصیحت بگشاد . **عبدالله عمر** گفت : نه از آنکه عاجز بود از کوشیدن با وی ، که این ازوی قوی‌تر بود ، لکن پرهیزکاری و پارسائی ویرا نگذاشت که دست بوی باز کند ، وبا وی بکوشد . گفت : یا برادر از خدای بترس و مرا مکش . می بینی که **آدم** از یك زلّت چه‌دید ! تو ازقتل من خود چه‌خواهی‌دید ! اگر مرا بکشی‌خوار وذلیل شوی درمیان مردم ، واز هر کس و هرچیز بترسی.درآثارآورده‌اند که آن ساعت که ویرا بکشت ، ندا آمد از آسمان که : « کن خائفاً ابداً یا **قابیل** ، لاتری احداً الا خفت منه حتّی‌تراه یقتلك».

آنکه گفت : «لئن بسطت الیّ یدك لتقتلنی ماانا بباسط یدی‌الیك لاقتلك»ـ اگر تو دست بمن گذاری تا مرا بکشی ، من دست بتو نگذارم ، و ترا نکشم ، که من ازخدای ترسم نه ازآنکه نشکیبم ، یا با توبرنیایم ، «انّی ارید ان تبوء باثمی‌و اثمك». اگر کسی گویدچون‌الله گفت : «ولا تزر وازرة وزرأخری» پس چگونه گناه وی بر دارد، واین مناقض آن مینماید . جواب آنست که این اثم هر دو با کشنده میشود یعنی بالاثم الّذی من قبلی فی‌قتلك ایّای و اثمك الّذی تقدم . میگویدآن گناه که پیش ازین قتل کردی ، واین گناه که بسبب قتل من کردی هردو باخود ببری . وآنچه گفت : من میخواهم ، این نه ارادت تمنّی است ، که این طلب سلامت است ، و از کینه خواستن فرو نشستن ، وکار بحق سپردن ، وقیل «انی ارید» معناه لاارید ، لقوله « یبینّ اللّه لکم ان تضلوا» ای لا تضلّوا .

«فطوّعت له نفسه قتل اخیه » ـ ای فطاوعته نفسه فی قتل اخیه . نفس وی او را فرمانبردار شد، وبطوع پیش آمد در آن قتل ، وهیچ سروانزد ، تا او را بکشت . گفته‌اند که‌اوّل راه بقتل نمی‌برد ، ونمیدانست که چگونه میباید کشت . **ابلیس** بیامد، و در وی‌آموخت که بگذار تا د خواب شود ، چون درخواب شد ، سنگی بوی داد که

این سنگ برسروی زن. چنان کرد بفرمان ابلیس ، و اورا بکشت ، و **هابیل** آن روز بیست ساله بود که کشته شد ، ودرآن حال زمین خون وی فرو خورد ، چنانکه آب فرو خورد . رب العالمین آن زمین بلعنت کرد ، وسباخ (۱) کردانید ، تا هرگز نبات نروید پس ازآن روزهرگزمین هیچ خون فرو نخورد ، ازآنجاست که امروز خون برسر زمین بیندد ، وهیچ چیز ازآن بخاك فرو نشود . پس چون ویرا کشته بود ، ندانست که باوی چه باید کرد ، و چون دفن باید کرد ؟ ویرا بر پشت خویش کرفت ، و هشتاد روز با خود میگردانید، وبروایتی‌سه‌روز ، از بیم آنکه ددان بیابان ومرغان او را بخورند. پس‌از آن رب العالمین دو کلاغ بنیگیخت ، تا با یکدیگر جنگ کردند ، ویکی کشته شد. آن کلاغ دیگر بمنقاروچنگ خویش حفره‌ای بکند ، وآن کلاغ کشته را درآن حفره زیرخاك پنهان کرد ، و **قابیل** درآن مینگرست .

آنکه کفت : « یا ویلتی اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب فأواری سوأة اخی» . آنکه پشیمان شد چنانکه الله کفت « فأصبح من النادمین» . کویند پشیمان نه بدان شد که چرا او را بکشتم، بدان پشیمان شد که چرا چندین روز اورا داشتم ، و در خاك پنهان نکردم ، و کویند پشیمانی وی بر فوات برادر بود نه بر کناه خویش ، آن ندامت نه توبه بود که میکرد ، که آن تحسر بود بر نایافت برادر . و آن پشیمانی که عین‌توبت است ، ومصطفی (ص) برآن اشارت کرده که « الندم توبة » آن خاصهٔ امّت **احمد** است ، وهیچ امت دیگر را نبود .

پس ندا آمد ازآسمان که : «یا قابیل ما فعل اخوك» ؟ برادر تو چه کرد ؟ و کجاست ؟ جواب داد که : من ندانم ، ونه بروی من رقیب بودم . کفتند : «قتلته لعنك الله» ؟ او را بکشتی ، رو که لعنت بر تو باد. **قابیل** بترسید از آن آواز ، و ازمیان خلق

(۱) سباخ بکسر اول جمع سبخه بفتحتین ، زمینهای‌شوره ناك (آنند راج) .

بگریخت، و با وحش بیابان بیامیخت، و در آن وقت وحش بیابانی با آدمی متأنس بودند، ووحشی نبودند. چون روزی چند برآمد گرسنه شد. طعامی نمی‌یافت. آهوی بیابانی را بگرفت، و سنگ بر سروی میزد تا بکشت آنرا، و بخورد. رب العالمین آنروز موقونه درشرائع‌حرام کرد، ووحش بیابانی ازو نفرت گرفتند. وپس‌ازآن با (۱) بنی‌آدم انس نگرفتند.

پس قابیل ترسان ولرزان دست خواهر خویش گرفت **اقلیمیا**، واورا بزمین **عدن** برد از دیار **یمن**. **ابلیس** اورا گفت: تو ندانی که آتش چرا قربان **هابیل** بخورد، وقربان تونخورد، از بهرآنکه وی خدمت وعبادت‌آتش کرد، تو نیزآتشی بساز، تاترا وجفت ترا معبود بود. آن بیچارهٔ بدبخت فرمان ابلیس برد، و آتشگاهی بساخت. اوّل کسی که آتشگاه ساخت، وآتش پرستید، وی بود. ربّ العزّة فرشته‌ای بر وی گماشت، تا پای راست وی با سرین چپ وی بست، وپای چپ وی با سرین راست بست، واستوار کرد واورا محکم ببست، آنگه اورا درآفتاب گرم‌افکند، وهفت حظیرهٔ آتش گرد وی در آورد، وهشتاد سال او را چنین عذاب کرد، پس از آن وحی‌آمد از حق‌جلّ جلاله، که: «اخسفی به»، **قابیل** را بزمین فرو بر، زمین اورا تا بهردو کعب فرو برد. **قابیل** فریاد کرد، ورحمت خواست. ربّ‌العزّة گفت: «ویحك انما اضع رحمتی علی کلّ رحیم»، من رحمت بر رحیمان کنم «الراحمون یرحمهم الرحمن، ارحموا من فی‌الارض یرحمکم من فی‌السماءِ». دیگر باره فرمان آمد بزمین که ویرا فرو بر، تا بنیمهٔ تن فرو شد. سدیگر فرمان آمد بزمین که او را فرو بر، فروشد، و تا بقیامت فرو میشود.

وگفته‌اند که: این‌آلات لهو و فسق که در دنیاست چون طبل و نای وبربط و

۱ـ نسخهٔ الف: وا.

چنگ وامثال آن ، ونیز خمر خوردن و زنا (۱) وفاحشها و آتش پرستیدن همه آنست که اولاد **قابیل** بدید آوردند ، و جهان ازیشان پر از فساد گشت تا بروزگار **نوح** . پس رب العالمین ایشانرا بیك بار بطوفان غرق کرد ، ونسل ایشان بریده شد ، ونسل **شیث** پیوسته گشت. **مصطفی** (ص) گفت : «لاتقتل نفس مسلمة الا کان علی ابن آدم کفل من دمه لانّه اوّل من سنّ القتل» ، وقال (ص) حین سئل عن یوم الثلثاء ، فقال : «یوم دم». قالوا : و کیف یا رسول الله ؟ قال : «فیه حاضت حوّاء وقتل ابن آدم اخاه» .

ابن عباس گفت : چون **هابیل** بدست **قابیل** کشته شد ، آنروز در درختان خار پدیدآمد ، ومیوها بعضی ترش گشت ، وطعمها بگردید ، و روی زمین دیگر گون گشت . آدم به **مکه** بود ، گفت : «قد حدث فی الارض حدث» امروز در زمین حادثه‌ای پدیدآمده‌است ، ندانم تا چه بوده ؟ براثر آن برفت تا آن احوال بدید ، واین چندکلمت بزبان سریانی بگفت ، وبعضی فرزندان وی نقل با عربیت کردند :

تغیرت البلاد و من علیها و وجه الارض مغبر قبیح
تغیر کلّ ذی طعم و لون و قلّ بشاشة الوجه الصّبیح
و مالی لا اجود بسکب دمع و هابیل تضمّنه الضریح
و جاءت سهلة و لها رنین لهابلها و قابلها یصیح
لقتل ابن النبیّ بغیر جرم فقلبی عند قتلته جریح

و پس از آن آدم روزگاری دراز بگریست ، و اندوهگن میبود بر فراق هابیل ، و نمیخندید ، تا ربّ العزّة ویرا گفت : «حیّاك الله وبیّاك» ای اضحکك ، پس ازآن بخندید، ودل وی خوش گشت ، و از پس قتل **هابیل** پنجاه سال بر آمد ، و عمر **آدم** بصدوسی سال رسید ، **شیث** آورد ونام وی **هبة الله** . ربّ العزّة عبادت خلق درساعت

۱ـ نسخهٔ الف : زنار .

شب وروز ویرا درآموخت، وپنجاه صحیفه با وی فرو فرستاد، و وصی **آدم** بود، وپس از وی خلیفه‌وولی عهد وی، و نور **مصطفی** (ص) از حوّا با وی انتقال کرده، و این خصوصیت از میان فرزندان یافته، و درآن قصه‌ایست معروف بجای خود گفته شود ان شاء الله تعالی.

«من اجل ذلك کتبنا علی بنی‌اسرائیل»ـ درین «اجل ذلك» مخیری، خواهی با «نادمین» بر، یعنی پشیمان شد ازبهر آن، ورخواهی ابتدا کن.

«من اجل ذلك کتبنا» ـ ای من سبب فعل **قابیل** فرضنا و اوجبنا، «علی بنی اسرائیل» ازبهر آنکه قابیل درخون برادر شد، واورا بکشت، ما بر بنی‌اسرائیل فرض کردیم. واین حکم بر همه خلق فرض کرد اما **بنی اسرائیل** را بذکرمخصوص کرد، که ایشان اهل **تورات** اند و بیان این حکم‌اول در تورات فروآمد، و بر دیگران که واجب شد هم بتورات واجب شد. میگوید: واجب کردیم بر ایشان که هر کسی که تنی بکشد، «بغیر نفس» یعنی بغیر قود (۱)، «اوفساد» یعنی بغیر فساد «فی الارض» بی‌قصاص یابی انبازی که درخون کشته‌ای داشته بود با کشنده‌ای، یا پس احصان زنائی کرده بود، یا از دین بر گشته بود، «فکأنما قتل‌الناس جمیعاً» همچنان بود که همهٔ مردمان کشته بود، یعنی باستحقاق عقوبت ودوری ازمغفرت، نه باندازهٔ عذاب ومقادیر عقوبت، که‌اندازه‌آن الله داند، چنانکه خود خواهد بقدر گناه عقوبت کند یا عفو کند. «یفعل‌مایشاء» و «یحکم‌ما یرید».

«ومن احیاها فکأنما احیا الناس جمیعاً» ـ و هر که تنی زنده کند یعنی او را ازدست کشنده‌ای رها کند، یا از غرقی وحرقی و هدمی برهاند، یا ازضلالتی و کفری بازآرد، همچنان بود که همهٔ مردمان زنده کرده بود، یعنی مزد وی چندان باشد که

۱ـ قود محرکة، کشنده‌را باز کشتن (منتهی‌الارب).

همه مردمان رهانیده باشد. **ابن عباس** گفت: «من قتل نبیاً او اماماً عدلا فکأنما قتل الناس جمیعاً، و من شد علی عضد نبی او امام عدل فکأنما احیا الناس جمیعاً». **قتاده و ضحاك** گفتند: «عظم الله اجرها وعظم وزرها، فمعناها من استحل قتل مسلم بغیر حقه فکأنما قتل الناس جمیعاً، لأنهم لایسلمون منه، ومن احیاها فحرمها، و تورع عن قتلها، فکأنما احیا الناس جمیعاً، لسلامتهم منه». قال رسول‌الله (ص): «من سقی مؤمناً شربة من ماء، والماء موجود، فکأنما اعتق سبعین، و من سقی فی غیر موطنها فکأنما احیا نفساً، و من احیاها فکأنما احیا الناس جمیعاً».

«ولقد جاءتهم رسلهم بالبینات» ـ بما بان لهم صدق ماجاؤهم به، «ثم ان کثیراً منهم بعد ذلك فی الارض لمسرفون» ای مجاوزون حد الحق.

«انما جزاؤا الذین یحاربون الله و رسوله» ـ این آیت در شأن قاطعان است و راهزنان، ایشان که راهها ببیم دارند ومکابره درخون ومال مسلمانان سعی کنند، و آنچه گفت که باخدا ورسول بجنگ‌اند، آنست که در نا ایمنی راهها انقطاع حج است وعمره وغزو وزیارت وصلات ارحام وامثال آن. **مقاتل** گفت و **ابن جبیر** که: این در شأن قومی **عرینان** (١) فرو آمد که آمدند برسول خدا و بر اسلام بیعت کردند، و در دل نفاق و کفر میداشتند، پس گفتند: ما در **مدینه** نمیتوانیم بودن، و از وباء مدینه میترسیم، وآب وهواء آن ما را سازگار نیست. رسول خدا ایشان را بصحرا فرستاد، آنجا که شتران صدقـات ایستاده بودند، گفت: روید و ابوال و البان آن بکار دارید، و از آن بخورید، تا صحت یابید. ایشان رفتند، و رعاة را کشتند، و شتران را جمله براندند، و مرتد گشتند. خبر بمدینه افتاد، ولشکر اسلام تاختن بردند، و ایشانرا گرفتند و

١ـ عرینة بضم اول و فتح دوم بطنی است از بجیلة، منهم العرینون المرتدون، یعنی گروهی که ارتداد آوردند درعهد رسول ص ـ (منتهی الارب)

آوردند. رسول خدا فرمود: تا دستها و پایهاشان ببرند، وداغ برچشمهاشان بنهند، ومیل در کشند، ودرآفتاب گرم بیفکنند (۱) ایشانرا، تا بمیرند. **جبرئیل** آمد درآن حال، واین آیت آورد، گفت: یا **محمد** ملك میگوید جل جلاله، که: جزاء ایشان آنست که ما درین آیت بیان کردیم، نه آن مثلت که توفرمودی. پس رسول خدا مثلت نهی کرد، وشرب بول بعد ازآن منسوخ گشت.

کلبی گفت: این درشأن **ابو بریدة الاسلمی** آمد، وهو **هلال بن عویمر**، که با رسول خدا عهد بست که یاری وی ندهد، ودشمنان را نیز بروی یاری ندهد، و مسلمانانرا ازخود ایمن دارد، ومسلمانان نیزازخود ایمن دارند، وهر کس که بر**هلال** بگذرد، وقصد مصطفی (ص) واسلام دارد، **هلال** اورا منع نکند، وراه بوی فرونگیرد. پس قومی از **بنی کنانه** بطمع اسلام قصد رسول خدا کردند. اصحاب هلال بر ایشان افتادند، وهلال خود حاضر نبود، و ایشانرا کشتند، ومال بردند. رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد، میگوید که: جزاء ایشان که راه زنند، و در زمین تباه‌کاری کنند، و بنا ایمن داشتن راهها میکوشند، «أن یقتّلوا» آنست که: هر که کشتن کرده بود و مال نستده، اورا بکشند، اگر چه ولی دم عفو کند عفو سود ندارد، که طریق آن طریق حد است نه طریق قصاص، و درست آنست که تکافؤ درین قتل شرط نیست، «او یصلبوا» وآنکه کشتن کرده بود ومال ستده، اورا بکشند،وبردار کنند، سه روز پیش ازقتل یا پس از قتل، چنانکه رأی امام باشد. «او تقطع ایدیهم و ارجلهم من‌خلاف» وآنکه مال ستده بود و کشتن نکرده، دستی وپائی ازآن وی ببرند، یکی از راست ویکی ازچپ، و باید که مال کم از نصاب‌سرقت نبود. «اوینفوا من‌الارض» و آنکه کشتن نکرده بود و مال نستده اما با ایشان بود، و ایشانرا انبوه‌دارد وقوی،

۱ـ نسخهٔ الف: بیو کنند.

و ایشانرا پشتیوان بود ، ویرا نفی کنند . نفی آن بود که او را بترسانند و میجویند تا میگریزد ، و جائی قرار نگیرد ، فاما یتوب او یحصل فی‌ید الامام، فیقیم علیه‌الحد . چون در دست امام افتد حد قطاع طریق بروی براند . این مذهب **بو حنیفه** است ، وبنزدیك وی بناء این عقوبات برمحاربت است نه بر مباشرت فعل ، قال : وهذا الردیء المعاون محارب معنی وان لم یکن مباشراً صورة .

اما بمذهب **شافعی** بر تعزیر اقتصار کنند ، که از وی مباشرت فعل نبود ، و نه حقیقت محاربت ، حضور مجرد وتکثیر سواد حدی لازم نکند ، بلکه تعزیر کفایت باشد . قول **حسن و ابن المسیب** آنست که «او» درین آیت بمعنی اباحت است و تخییر، یعنی که امام درین عقوبات مرقاطع طریق را مخیراست ، آن یکی که خواهد میکند ، و معنی نفی حبس است در زندان ، که هر کرا در زندان کردند گوئی که ویرا از دنیا بیرون کردند .

«ذلك لهم خزی فی‌الدنیا»ـ ای هوان و فضیحة فی‌الدنیا ، «ولهم فی‌الاخرة عذاب عظیم» ـ این عذاب‌کافران است علی‌الخصوص آن قوم **عرینان** که آیت در شأن ایشان فروآمد ، اما مسلمانان چون‌ازیشان جنایتی‌آید ، وحد شرعی برایشان برانند، آن‌ایشانرا کفارت گناهان باشد ، ودر آن جهان‌ایشانرا عذاب نبود، وذلك فی‌قوله (ص): «من اصاب ذنباً اقیم علیه حد ذلك الذنب فهو کفارته» ، وروی : «من اصاب حداً فعجّل عقوبته فی‌الدنیا ، فالله اعدل من ان یثنی عبده‌العقوبة فی‌الاخرة ، ومن‌اصاب حداً فستره الله علیه ، وعفا عنه ، فالله‌اکرم من ان یعود فی‌شیء قد عفا عنه»

« الا الّذین تابوا» ـ یعنی تابوا من‌الشّرك ، ورجعوا من الکفر ، وآمنوا و اصلحوا ، «من قبل ان تقدرواعلیهم» فتعاقبوهم.« فاعلموا ان الله غفور رحیم» لاسبیل‌علیهم بشیء من الحدود الّتی ذکرها الله فی‌هذه الایة ، و لا تبعة لاحد قبله فیما اصاب فی‌حال

کفره لافی مال ولافی دم . میگوید : مگر ایشان که توبت کنند از شرك و کفر ، ودر اسلام آیند پیش ازآنکه دردست شما افتند ، وایشانرا عقوبت کنید ، کس را بر ایشان راهی نه، وحدی برایشان لازم نه. اسلام‌آن همه ازایشان‌برداشت ومغفرت الله درایشان رسید ، لقوله تعالی : «ان ینتهوا یغفر لهم ماقد سلف» ، وقال النبی (ص) : «الاسلام‌یهدم ما قبله » .

این‌حکم مشرکان است ، ایشان که توبه کنند از محاربت وباسلام درآیند ، اما مسلمانان که از محاربت وراه زدن توبه کنند علما درآن مختلف‌اند ، واحوال درآن مختلف است : اگر پس از آن توبت کند که در دست امام افتاده باشد ، و بروی ظفر یافته ، آن توبت هیچ‌حکم از احکام شرع ازوی باز ندارد ، وتغییر درآن نیارد ، وگر پیش ازآن‌توبت کند، حقوق آدمیان‌چون‌ضمان اموال ووجوب‌قصاص، هیچ چیز(۱) ازوی اسقاط نکند . اما حقوق الله تعالی بردوضربست : بعضی ازآن بمحاربت مخصوص است ، و هوانحتام القتل والصلب وقطع الید والرجل ، این همه بیفتد (۲) ، و بعضی آنست که بمحاربت مخصوص نیست چون حد زنا و حد شرب خمر ، این دوقولی باشد : بیك قول بیفتد ، وبیك قول نه .**سدی** گوید: اگرمحاربی بزینهارآید وتوبت کند پیش از آنکه امام را برو دستی بود، یاکسی برو ظفر یابد ، خود بازآید و توبت کند، و امان جوید ، اورا توبت پذیرند ، و امان دهند، و بجنایات گذشته اورا نگیرند . گفتا : و دلیل برین قصهٔ **علی الاسدی** است ، مردی محارب بود راهزن ، فراوانی ازخون ومال مسلمانان در گردن وی، وائمه وعامه پیوسته درطلب وی بودند، وبر وی ظفر می نیافتند.آخر روزی کسی را دید که این‌آیت میخواند : « قل یا عبادیَ‌الّذین اسرفوا علی انفسهم».آن بردل وی‌اثر کرد، وهمچون مرغ نیم‌بسمل‌باری چند درخاك‌بغلطید، سلاح بیفکند، وبرخاست

۱ـ نسخهٔ‌ج : هیچیز ۲ـ نسخهٔ‌الف : بیوفتد .

و در **مدینه** شد اندر میانهٔ شب، بوقت سحر غسلی برآورد، وبمسجد رسول خدا شد، وبا مسلمانان نماز بامداد بجماعت بگزارد، آنکه فرا پیش **بوهریره** شد، وجماعتی یاران **مصطفی** (ص) حاضر بودند، گفت: یا **باهریره** منم فلان مرد گنهکار، جئت تائباً من قبل ان تقدروا علیّ، و الله عزوجل یقول: «الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم». **بوهریره** گفت: راست گفتی، کس را بر تو دست نیست، و کس را بر تو تبعت نیست. پس بوهریره دست وی گرفت، و پیش **مروان حکم** برد، که روزگار امارت وی بود، وقصهٔ وی بگفت. **مروان** اورا بنواخت، و گفت: کس را برتو دست نیست. پس آن مرد بغزا شد، و در **بحر روم** غرق گشت رحمه الله.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «و اتل علیهم نبأ ابنی آدم بالحق» الایة ـ قصهٔ دو برادر است از یك پدر، یکی صاحب دولت، بربساط ولایت، درمنزل قربت، نسیم مشاهدت یافته، و از یاد خود با یاد حق پرداخته، وآن دیگر برادر از بی‌دولتی درمغاك وحشت و مذلّت افتاده، و گرد بیگانگی بر رخسار تاریك وی نشسته، ونامش سر جریدهٔ اشقیا گشته. چه توان کرد! کار نه بآنست که از کسی کسل آید، وز کسی عمل، کار بآنست که تا خودچه رفت در ازل! مثال آن دوبرادر ازیك پدر، دوشاخ است ازیك درخت، یکی شیرین ویکی تلخ. تلخ هم از آن آب خورد که شیرین خورد، و تلخ را جرمی نبوده که تلخ آمد. شیرین را هنری نبوده که شیرین آمد. آن بارادت آمد واین بمشیت. نه آنرا علت بود نه این را وسیلت.

پیر طریقت گفت: «الهی! آنرا که نخواستی چون آید، واورا که نخواندی کی آید. ناخوانده را جواب چیست؟ وناکشته را ازآب چیست؟ تلخ را چه سود کرش آب

خوش‌درجوار است، وخارراچه حاصل ازآن کش بوی گل در کنار است. آری نسب نسب تقوی‌است ، و خویشی خویشی دین ». مصطفی (ص) **سلمان** را نسب‌تقوی درست کرد ، و او را در خود پیوست، گفت:« **سلمان** منا اهل‌البیت، من‌ارادأن ینظرالی‌عبد نوّرالله قلبه فلینظر الی سلمان » ، و **بولهب** عم رسول بود ، ببین تا ازنسب قریش و قرابت رسول او را چه سود بود ! تا بدانی که کار توفیق و عنایت دارد نه نسب و لحمت .

« لئن بسطت الیّ یدك لتقتلنی ما انابباسط یدی الیك لاقتلك »- **هابیل** گفت: مر برادر خویش را که: اگرتومرا بکشی،من ترا نکشم، که ترا حسد دادند، ومراتقوی. تقوی مرا نگذارد که ترا کشم، وحسد ترا برآن دارد که مرا کشی. تومقهوری از روی قدرت وعزت ، ومن مجبورم از روی لطافت و رحمت :

توچنانی که ترا بخت چنان‌آمد من چنین ام که مرا سال چنین‌آمد

ممشاد دینوری از بعضی‌سلف نقل کرده که: گناه**آدم** ازحرص بود، و گناه پسر وی **قابیل** ازحسد، و گناه **ابلیس** از کبر. حرص‌حرمان‌آرد، وحسد خذلان ، و کبر اهانت ولعنت. حرمان درماندن است ازبهشت ، وخذلان بازماندن است ازدین ، و اهانت راندن ازحضرت، وآدم (ع) هرچند که ازبهشت بازماند، وبظاهرآن عقوبتی مینمود، اما از روی‌حقیقت تمامی‌کارآدم بود، وسبب کمال معرفت وی، که ازحضرت‌عزت خطاب‌آمد که: یاآدم ! ما میخواهیم که ازتومردی سازیم . توچون عروسان برنگك و بوی قناعت کردی . مردان بدین صفت نباشند ، ودل درناز ونعم نبندند: « اومن ینشؤ فی الحلیة» ؟! کار مردان دیگر بود و کار بناز پروردگان دیگر .

چون زنان تا کی نشینی برامید رنگك وبوی

همت اندر راه بند و گام زن مـردانه وار.

« کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفساً بغیر نفس او فساد فی‌الارض‌فکأنما

قتل الناس جمیعاً » ـ این همچنانست که **مصطفی** (ص) گفت : « من سنّ سنّة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیامة، ومن سنّ سنّة سیئة فعلیه وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامة».

« و من احیاها فکأنما احیا الناس جمیعاً » ـ اشارتست که هر که بنده را از ظلمت کفر بنور ایمان آرد ، یا از ظلمت بدعت بنور سنت آرد ، یا از جهل با علم آرد ، همچنانست که ویرا زنده گردانید ، و چون ویرا زنده گردانید چنانست که همهٔ مردمان را زنده گردانید ، و حقیقت زندگانی خود علم است و ایمان وسنت ، زیرا که زندگی زندگی دلست، ودل بروح ایمان و سنت زنده است :

سنی و دیندار شو تا زنده مانی زانکه هست
هرچه جز دین مردگی وهرچه جزسنت حُزن

« انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله » الایة ـ محاربان خدا و رسول ایشانند که پیوسته با تقدیر با جنگ‌اند ، درمحنت اندر شکایت و در نعمت اندر بطر. بتن زنده، بدل مرده، بروز بطال، بشب بیکار، وبهمت همه زیانی را خریدار. عمر بر باد ، وبزیان بود خود شاد. نه ازخصمان باك ، ونه گناهان درياد ، عیش چون عیش فرعونان ، و ظن چون ظن صدیقان ، و الحمدلله الملك الدیان :

طیلسان **موسی** و نعلین **هارون** چه سود
چون بزیر یك ردا **فرعون** داری صد هزار !

پیر طریقت جوانمردی را پند میداد ، ونصیحت میکرد که : « ای مسکین ! تا کی میروی و رداءِ مخالفت بردوش ! دیراست تا اجل ترا میخواند یك بار با او (۱) نیوش. ای عاشق برشقاوت خویش، برخود بفروخته مایهٔ خویش ، پیش از دیدار **عزرائیل**

۱ـ **نسخهٔ الف** : واو.

یك روز بیدار کرد، پیش از هول مطلع یك لحظه هشیار کرد . شعر :

پیش از آن کین جان عذرآور فروماند زنطق
پیش از آن کین چشم عبرت بین فروماند زکار
تا کی از دارالغروری سوختن دارالسرور
تا کی از دار الفراری ساختن دارالقرار!

٦- النوبة الاولی

قوله تعالی « **یا ایّها الّذین امنوا** »ای ایشان که بگرویدند، « **اتّقوا الله** » بپرهیزید ازخشم وعذاب خدای ، « **وابتغوا الیه الوسیلة**» و بوی نزدیکی جویید ، « **وجاهدوا فی سبیله** » وباز کوشید با دشمن وی ازبهر وی، « **لعلّکم تفلحون**(۳۵)» تا مگر برراه پیروزی بمانید .

« **انّ الّذین کفروا** » ایشان که کافر شدند ، « **لو أنّ لهم**» اگر ایشان را بود، « **مافی الارض جمیعاً** » هرچه در زمین چیز است همه ، « **ومثله معه** » وهم چندان با آن ، « **لیفتدوا به** » و خواهندی که خودرا بآن باز خریدندی (۱) ، « **من عذاب یوم القیمة** » از عذاب روز رستاخیز، « **ما تقبّل منهم**» نپذیرندی از ایشان ، «**ولهم عذاب الیم**(۳٦)» و ایشانراست عذابی درد نمای .

« **یریدون** » میخواهند ، « **أن یخرجوا من النّار** » که بیرون آیندی (۲) از آتش، « **و ما هم بخارجین منها** » و ایشان از آتش بیرون آمدنی نه‌اند ، « **ولهم عذاب مقیم**(۳۷)» وایشانراست عذابی پاینده .

« **والسّارق و السّارقة**» دزد اگر مرد است و اگر زن ، « **فاقطعوا**

۱- نسخهٔ الف: وخواهندید که خودرا بازخریدندبآن . ۲- نسخهٔ الف : بیرون آیندید.

ایدیهما » دست ایشان ببرید [که دزدی کنند] ، « **جزاء بما کسبا** » پاداش بآن‌دزدی که کردند ، « **نکالاً من‌الله** » نکالی است از الله [که دیگران را بآن تنکیل از دزدی می باز دارد] ، « **و الله عزیز حکیم** (۳۸) » و خدا توانای است دانای راست دان .

« **فمن تاب من بعد ظلمه** » هر که توبه کند پس از آن دزدی که کرد ، « **وأصلح** » وکار خود راست کند [و حق که برده است باز دهد] ، « **فانّ الله یتوب علیه** » الله ویراتوبت دهد وازوی توبت پذیرد ، « **انّ‌الله غفور رحیم** (۳۹) » که خدای آمرزگار است مهربان .

« **الم تعلم** » نمیدانی ، « **انّ الله له ملك السّموات والارض** » که الله را است پادشاهی آسمان و زمین ، « **یعذّب من یشاء** » عذاب کند اورا که خواهد ، « **ویغفر لمن یشاء** » و بیامرزد اورا که خواهد ، « **والله علی کلّ شیء قدیر** (۴۰) » و الله بر همه چیز تواناست .

« **یا ایّها الرّسول** » ای پیغامبر! « **لایحزنك** » اندوهگن مکناد ترا ، « **الّذین یسارعون فی‌الکفر** » اینان که میشتابند بکفر ، « **من الّذین قالوا** » ازین منافقان که گفتند بزبان ، « **امنّا** » بگرویدیم ، « **بأفواههم** » این گفت زبان است بدهنهای ایشان ، « **ولم تؤمن قلوبهم** » و دلهای ایشان هنوز ناگرویده ، « **ومن الّذین هادوا** » و ازینان که جهود شدند ، « **سمّاعون للکذب** » دروغ شنوان اند ، و دروغ پذیران ، « **سمّاعون** » جاسوسان وسخن گیران‌وسخن جویان ، « **لقوم‌اخرین لم یأتوك** » سخن‌میبرند باغایبان خویش که‌بتو نمی‌آیند ، « **یحرّفون الکلم** » سخن می بگردانند ، « **من بعد مواضعه** » پس‌آنکه‌الله نهاد آنرا بجای خود ، « **یقولون** » میگویند [با یکدیگر بیائید تا بر**محمد** شویم و حکم زنا از دین وی طلب کنیم] ، « **ان اوتیتم‌هذا** » اگرشما را درین حکم حد دهند نه رجم ، « **فخذوه** » گیرید و

پذیریدآن حکم را ، « **وان لم تؤتوه** » واگرچنانست که شما را حد ندهند فرود از رجم ، « **فاحذروا** » از پذیرفتن آن پرهیزید ، « **و من یرد الله فتنته**» و هر که الله فتنهٔ دل وی خواهد ، « **فلن تملك له من الله شیئاً** » بدست تو[که رسولی] از خدای ویرا هیچ چیز نیست ، « **اولئك الّذین** » ایشان آنند ، « **لم یرد الله**» که الله مـی نخواهد، « **ان یطهّر قلوبهم**» که دلهای ایشان پاك کند ، « **لهم فی الدّنیا خزی** » ایشانراست در دنیا رسوایی و فرومایگی ، « **ولهم فی الاخرة عذاب عظیم**[۴۱] » و ایشانراست درآخرت عذابی بزرگوار.

« **سمّاعون للکذب** » دروغ نیوشان‌ودروغ پذیرانند ازیکدیگر، « **اکّالون للسّحت** » رشوت خواران ، « **فان جاؤك** » اگر بتو آیند [بتحکیم ، و از تـو حکم خواهند] ، « **فاحکم بینهم** » حکم کن میان ایشان ، «**او أعرض عنهم** » یـا روی گردان‌ازایشان [ومکن اگرنخواهی] ، « **و ان تعرض عنهم** » و اگر روی گردانی از ایشان [ونکنی] ، « **فلن یضرّوك شیئاً** » نگزایند(۱) ترا هیچ چیز، « **وان حکمت** » و اگر حکم کنی میان ایشان ، « **فاحکم بینهم بالقسط** » حکم کـن براستی و داد ، « **انّ الله یحبّ المقسطین**[۴۲] » که الله راستکاران و داد دهان دوست دارد.

« **و کیف یحکّمونك** » وترا حاکم چون پسندند، « **وعندهم التّوریة** » وکتاب **تورات** بنزدیـك ایشان ، « **فیها حکم الله** » حکـم خـدا براستی در آن ، « **ثمّ یتولّون من بعد ذلك** » و میبرگردند از کار کردن بـآن ، « **و ما اولئك بالمؤمنین**[۴۳] » وهرگز گرویدگان نه‌اند بآن .

---

۱ ـ گزاییدن : گزیدن ،آفت رسانیدن ،آسیب رساندن ، صدمه زدن (فرهنگ نظام).

النوبة الثانية

قوله‌تعالی وتقدس: « یا ایها الّذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة» ـ معنی توسل تقرب است ، یقال : توسلت الی فلان ای تقربت الیه ، وگفته‌اند : معنی وسیلت محبت است، « ابتغوا الیه الوسیلة » ای تحبّبوا الی‌الله، میگوید : ای شما که مؤمنانید، دوست خدا باشید، وبوی تقرب کنید ، ونزدیکی جویید باخلاص اعمال، واجتناب محارم، واحسان باخلق، وگفته‌اند: وسیلت درجهٔ عظیم‌است دربهشت‌ساخته‌از بهر **مصطفی**(ص)، و فی ذلك یقول النبی (ص) : « سلوا الله لی الوسیلة ، فانها درجة فی الجنة ، لاینالها الا عبد واحد ، و أرجوا ان اکون انا هو» ، و عن **علی بن ابی طالب**(ع) ، قال : « ان فی‌الجّنة لؤلؤتین الی بطنان العرش ، واحدة بیضاء ، و الاخری صفراء ، فی کل واحدة منهما الف غرفة ، فالبیضاء هی الوسیلة لمحمد (ص) و اهل بیته ، والصفراء لابراهیم (ع) و اهل بیته . ونظیرهذه الایة قوله تعالی وتقدس : « اولئك الذین یدعون یبتغون الی‌ربهم الوسیلة ایهم اقرب». یقال: و سل یسل وسیلة ، فهوواسل ، وجمع الوسیلة وسائل. وسائل آن وسائط است که میان رهی و مولی پیوستگی را نشانست ، وسبب اتصال بنده بمولی آنست. « و جاهدوا فی‌سبیله » ـ ای فی طاعته ، «لعلکم تفلحون» ای‌تظفرون بعدوّکم وتسعدون فی‌آخرتکم .

« ان الذین کفروا لو أن‌لهم ما فی‌الارض جمیعاً ومثله معه » ـ ای ضعفه معه ، « لیفتدوا به » ای لیفادوابه انفسهم. «من عذاب یوم القیمة ماتقبل‌منهم». قال‌النبی (ص) : « یقال للکافریوم القیامة : ارأیت لوکان لك مثل الارض‌ذهباً لکنت تفتدی بـه ؟ فیقول : نعم . فیقال قد سئلت‌ایسرمن ذلك ».

« یریدون ان یخرجوا من النّـار و ماهم بخارجین منها » ـ همانست که جای

دیگر گفت حکایت از دوزخیان : « ربنا اخرجنا منها » خداوند کارا ! بیرون آر ازآتش، وبرهان ازعقوبت. جواب ایشان دهند پس از هزارسال : « اخسئوا فیها و لا تکلمون » . جای دیگر گفت : « انکم ما کثون » این خطاب باکافرانست ، وقضیت کفر ایشان که جاوید در دوزخ بمانند و هرگز بیرون نیایند . و دلیل برین‌ابتداءآیت است که گفت : « ان‌الذین کفروا». اما مؤمنان‌اهل‌معصیت‌اگرچه بگناهان‌خویش‌در دوزخ شوند، جاوید درآن نمانند وبیرون‌آیند، لقول‌النبی(ص): «لیصیبن اقواماً سفع من‌النار بذنوب‌اصابوها عقوبة ، ثم یدخلهم الله الجنة بفضل رحمته فیقال لهم الجهنمیون ». و فی روایة اخری: «یخرج قوم من‌امتی من‌النّار بشفاعتی یسمّون‌الجهنمیین» و روی: «اذا فرغ‌الله من‌القضاء بین عباده ، و اراد أن یخرج من‌النّار من‌اراد ان یخرجه ممّن کان یشهد ان‌لااله الاالله، امرالملائکة أن یخرجوا من‌کان یعبدالله، فیخرجونهم، ویعرفونهم بآثارالسجود، وحرم‌الله علی النّار ان تأکل اثرالسجود ، فکل ابن آدم تأکله النار الا اثرالسجود ، فیخرجون من‌النّار قد امتحشوا و عادوا حمماً، فیصبّ‌علیهم ماء الحیوة . فینبتون کما تنبت الحبّة فی حمیل السیل» .

این اخبارصحاح دلیلهای روشن‌اند که از مؤمنان هیچ کس در دوزخ نمیماند. گرچه گنهکار و بدکردار بود ، چون اصل توحید و مایهٔ ایمان بر جای بود اگرچه اندکی باشد، ربّ العالمین چون خواهد که ایشان‌را برهاند ، وکرم خود بخلق‌نماید، قومی را برگمارد ازین مؤمنان مخلصان تا درآن عرصهٔ قیامت جدال درگیرند ، و از بهرآن برادران که درآتشند سخن گویند . درخبراست که گویند : «ربّنا اخواننا کانوا یصومون معنا ویصلّون‌ویحجّون، فادخلتهم النّار» ! خداوندا برادران ما که با ما نماز کردند ، وروزه داشتند ، وحج کردند ، اکنون ایشان را بدوزخ فرستادی ! ربّ العزة گوید : روید ، وهر که را بصورت‌شناسید ، بیرون‌آرید که صورتها شان بر جاست .

آتش صورت ایشان نخورد. ایشان روند، وخلقی بسیار بیرون آرند. پس رب العالمین ایشانرا گوید: «ارجعوا» بدین قناعت کنید، باز گردید، هر کرا در دیوان وی از خیر یك مثقال ببینید، بیرون آرید. ایشان روند، وبحکم فرمان قومی را بیرون آرند، پس با نیم مثقال آید، پس با همسنگ (۱) یك ذرّه آید. پس گویند: ربّنا لم نذر فیها خیراً. خداوندا نمی‌بینیم در دوزخ کسی که‌در وی هیچ‌خیرمانده‌است. پس ربّ العالمین گوید: شفعت الملائکة، وشفع النبیّون، وشفع المؤمنون، ولم یبق الا ارحم‌الراحمون، فیقبض قبضة من النار، فیخرج منها قوماً لم یعملوا خیراً قطّ، قد عادوا حمماً، فیلقیهم فی نهر فی‌افواه الجنّة، یقال له نهر الحیوة. فیخرجون کما تخرج الحبة فی حمیل السیل، فیخرجون کاللؤلؤ فی رقابهم الخواتم، فیقول اهل الجنة هؤلاء عتقاء الرحمن، ادخلهم الجنة بغیر عمل عملوه.

«والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما»ـ این‌در شأن **طعمة بن ابیرق** فرو آمد که‌آن‌درع دزدید، وقصهٔ وی درسورة **النساء** رفت، ورفع آن برمعنی جزاء است، یعنی: من سرق فاقطعوه. وروا باشد که خبرابتدائی باشد که درآن مضمر است، یعنی: فیما فرض علیکم والسارق والسارقة فاقطعوا. میگوید: درآنکه بر شما فرض کردند حکم دزدان است، وآن حکم آنست که دستهای ایشان ببرید، یعنی که مرد را دست راست ببرید، و زن را دست راست‌چون دزدی بر ایشان روشن (۲) شود، و این‌آنکه باشد که دزد عاقل بود، وبالغ، وباختیار خویش، نه مکره وملتزم حکم اسلام، نه حربی و نه مستأمن، بیك قول، و آنکه درحرزمسلمان شود یا ذمی ثابت العصمة، وکالائی که درشرع متقوّم بود، از حرز خویش بیرون‌آرد: زر وسیم وخزّ و بزّ و امثال‌آن از اندرونها در خانه‌های دربسته، یا حارس برآن نشسته، و کفن از گور، وبیرون‌از کفن نه، وچارپای

۱ـ نسخهٔ الف: هام سنگ. ۲ـ نسخهٔ ج: درست

از اصطبل ، و میوه از خرمنگاه که گوشوان بر آن نشسته ، و گوسفند از گله ، وشتر از قطار، چون شبان وجمّال بیدار باشند ، ودر آن می‌نگرند ، وآوازایشان بدان میرسد، و آن چیز که بیرون آرد از آن حرز ، قیمت آن کم از دانگی و نیم زر باشد بمذهب **شافعی** ، یا ده درم سفید بمذهب **ابوحنیفه** ، یا سه درم بمذهب **مالك** .

وحجّت **شافعی** خبر صحیح است ، قال النبی (ص) : «لاتقطع ید السارق الا في ربع دینار فصاعداً» ، وآنکه درآن شبهتی نبود که نه مال فرزند بود یا فرزند فرزند ، ونه مال پدر بود یا اجداد وی ، ونه مال هم جفت بود بیك قول ، وآنکه یك نصاب بیك بار ، تنها، بی شریکی از حرز بیرون‌آورده ، یا دو نصاب بدو کس ، چون این شرایط در وی مجتمع گشت ، دست راست وی ببرند ، از آنجا که مفصل کف است . پس اگر باز آید دوم بار پای چپ وی ببرند . اگر باز آید سیوم باردست چپ وی ببرند . اگر بازآید چهارم بار پای‌راست وی‌ببرند، لما روی **ابوهریرة**أن‌النبی(ص) قال فی‌السارق : «ان‌سرق فاقطعوا یده ، ثمّ ان سرق فاقطعوا رجله ، ثمّ ان سرق فاقطعوا یده ، ثمّ ان سرق فاقطعوا رجله» . پس‌اگر پنجم بار دزدی کند ، درست‌آنست که بروی قتل نیست، ودر شرع بروی جز از تعزیر حدّی نیست . پس چون حدّ بروی راندند تاوان آنچه دزدیده است بروی واجب‌است ، اگر درویش باشد ، و اگر توانگر . امّا بمذهب کوفیان تاوان بروی نباشد مگر که آنچه دزدیده بود خود برجای بود که بخداوند خویش باز دهند، واگرصاحب مال‌آن مال بدزد بگذارد بصدقه یا بهبه ، بعد ازآنکه با امام افتاد ، وحدّ واجب شد ، آن حدّ بنیوفتد . بدلیل خبر**صفوان بن امیه** که رداء وی بدزدیدند . **صفوان** دزد را بگرفت ، وپیش رسول خدا برد . رسول بفرمود تا دست وی ببرند . صفوان گفت : یا رسول‌الله اورا نه بدین آوردم ، آن ردا بصدقه بوی دادم . رسول خدا گفت : «فهلاّ قبل أن تأتینی به» ؟ وبعد ازآنکه بربنده حدّ واجب شد اگر

قطع باشد واگر غیر آن، روا نباشد که در آن شفاعت کنند، وبا سقاط آن مشغول شوند، لما روی عن **عائشة** ان **قریشاً** اهمّهم شأن المرأة المخزومیّة التی سرقت، فقالوا من یکلّم فیها رسول الله (ص)؟ ومن یجری علیه الا **اسامة بن زید**، حبّ رسول الله، فکلّم **اسامة**، فقال رسول الله: «الشفع فی حدّ من حدود الله»؟ ثمّ قام فاختطب، ثمّ قال: «انّما اهلك الّذین قبلکم، انّهم کانوا اذا سرق فیهم الشریف ترکوه، واذا سرق فیهم الضعیف اقاموا علیه الحدّ، وایم الله لوأن فاطمة بنت **محمد** سرقت لقطعت یدها»، و روی انّه قال (ص): «من حالت شفاعته دون حدّ من حدود الله، فقد ضادّ الله، ومن خاصم فی باطل هو یعلمه، لم یزل فی سخط الله حتی ینزع».

«جزاء بما کسبا» بقول **کسائی** نصب علی الحال است، وبقول **زجاج** مفعول له، ای لجزاء فعلهما، وبقول **قطرب** مصدر است، و کذلك اعراب قوله: «نکالا من الله والله عزیز حکیم». «فمن تاب من بعد ظلمه وأصلح فان الله یتوب علیه» - این توبه و اصلاح عمل بعد از قطع است وردّ مال، یعنی که چون حدّ خدای بروی براندند، ومال که برده است باز داد، بآن مخالفت شرع وارتکاب محظور دین که ازوی بیامده، اگر توبت کند ودرخدا زارد. ونیز نکند، وعمل خویش باصلاح آرد، خدای آمرزگار است و توبت پذیر و بخشاینده.

ودلیل براین، خبر **ابن عمر** است. گفتا: در عهد رسول خدا زنی دزدی کرد، واورا بگرفتند، وبحضرت رسول خدا بردند. رسول بفرمود که: «اقطعوا یدها» دست وی ببرید. قوم آن زن گفتند: یا رسول الله! اورا می‌بازخریم به پانصد دینار. رسول خدا بدان التفات نکرد، گفت: «اقطعوا یدها». پس دست ببریدند. آنگه آن زن گفت: یا رسول الله هل لی من توبة؟ مرا توبت هست از آنچه کردم؟ گفت: «نعم»، ترا توبت هست، وتوامروز پاکی از گناهان، چنانکه آنروز که از مادر زادی. درآن حال این

آیت فروآمد که : «فمن تاب من بعد ظلمه وأصلح فان‌الله یتوب علیه‌ان‌الله غفور رحیم».
«الم تعلم انّ الله له ملك السموات والارض» ـ خزائن السموات ، المطر و الرزق ، وخزائن الارض النّبات . «یعذّب من یشاء» من مات منهم علی کفره ، «ویغفرلمن‌یشاء» من تاب منهم علی کفره ، وقیل : یعذب من یشاء علی الذنب الصغیر ، و یغفر لمن یشاء الذنب‌العظیم ، و « والله علی کل شیء قدیر » من التعذیب و المغفرة .

«یاایّها الرسول‌لایحزنك‌الّذین یسارعون فی‌الکفر» ـ ای لایحزنك مسارعتهم فی‌الکفر ، اذ کنت موعود النصر علیهم ، میگوید : یـا **محمد** : نبادا کـه شتافتن این منافقان وجهودان بکفر ، ترا اندوهگن کند بعدازآنکه الله‌تعالی وعدهٔ نصرت برایشان داد ، این نصرت زود بود. تو اندوهگن‌مباش ، اگرچه پشتی‌دارند بیکدیگر، که‌ایشان راکاری از پیش نشود ، وقوت نبود . «من الّذین قالوا آمنا بأفواههم ولم تؤمن قلوبهم»ـ این حجت‌است بر **مرجیان** که میگویند : ایمان قولست ومجرد اقرار ، بی‌تصدیق‌دل. رب العالمین‌ایشانرا دروغ زن کرد ، وایشانرا مسارعان در کفر گفت . چون تصدیق دل با گفت زبان نبود .

«ومن الّذین هادوا » ـ این سخن را دو وجه است : یکی آنکه : من الّذین قالوا ومن الّذین هادوا ، آنگه جهودان‌را صفت کرد: «وهم‌سماعون». دیگر وجه‌آنست که «ولم تؤمن قلوبهم» تم الکلام ، آنکه گفت : « ومن الّذین هـادوا» سخنی مستأنف . «سماعون للکذب» یعنی قـائلون له ، لقوله : «سمع الله لمن حمده» ای قبل‌الله حمده و اجاب ، وبپارسی گـویند : این سخن ازوی مشنو یعنی مپذیر ، ماسمع فلان کلامی ای ماقبله . میگوید : این‌جهودان دروغ شنوان ودروغ پذیرانند ، یعنی‌ازدانشمندان خویش، که ایشانرا میگویند که **محمد** نه رسول است . «سماعون لقـوم آخرین لم یأتوك» ـ **سفیان عیینه** را پرسیدند که جاسوس را درقرآن ذکری هست ؟ این‌آیت را برخواند:

«سماعون لقوم آخرين لم يأتوك». میگوید : این جهودان **بنی قریظه** و **نضیر** بجاسوسی بنزدیك تومی آیند ، و سخن میگیرند ، و با غائبان خویش میبرند ، آنان که بنزدیك تو نمی آیند ، وایشان جهودان **خیبر**ند . این همانست که جای دیگر گفت : «واذا خلا بعضهم الی بعض» ، « واذا خلوا الی شیاطینهم» .

«یحرفون الکلم من بعد مواضعه» - یعنی یغیرون القرآن من بعد وضع الله اياه مواضعه ، این آنست که خدای تعالی گواهی دادن **محمد** را بپیغامبری در **تورات** بجای تصدیق بنهاد، و حدود بر جای تقریر و تنفیذ بنهاد . جهودان آن شهادت برجای تکذیب بنهادند،وحدود برجای تعطیل وتبدیل بنهادند. «یقولون ان اوتیتم هذا فخذوه» - این درشأن دوجهود آمد از اشراف **خیبر**. مردی وزنی زنا کرده بودند،ومحصن بودند، وآن زنا بر ایشان درست شده . جهودان خواستند که حدّ از ایشان بیفکنند ، تا مسلمانان شماتت نکنند. درمیان ایشان اختلاف افتاد درآن کار. یکدیگررا گفتند: بیایید تا باین پیغامبر عرب شویم، واین حکم پیش او بریم، اگر اودردین خویش حکم کند درایشان بحدّ فرود از کشتن، آنرا بپذیریم ، وآن حدّ که درتورات است فرو گذاریم ، و گوئیم که : بحکم پیغامبر کار کردیم . « و ان لم تؤتوه فاحذروا » واگر چنانست که شما را ازدین **محمد** حدّی ندهند فرود از کشتن ، از پذیرفتن سخن محمد پرهیزید.آمدند بر رسول خدای وپرسیدند. رسول(ص) گفت : رجم است ایشانرا ، سنگسار کردن و کشتن. ایشان گفتند که : درتورات این نیست ، که درتورات **تحمیم** است، روسیاه کردن وبرشتر بگردانیدن. رسول خدا گفت ایشانرا : « فأتوا بالتورية » تورات بیارید. تورات بیاوردند، و **عبدالله بن سلام** حاضر بود و **ابن صوریا** تورات خواندن گرفت ، چون بآیت رجم رسید ، دست برآن نهاد . **عبدالله بن سلام** گفت که: دست برآیت رجم نهاد .

رسول گفت ایشان را : بآن خدای که به **طورسینا** ، **موسی** را از خود سخن

شنوانید،وتورات‌داد،وبآن‌خدای که **بنی اسرائیل**را دریا شکافت، واز **فرعون و قبطیان** برهانید، که شما در تورات زانی محصن را چه می‌یاوید ؟ گفتند که : رجم . رسول خدا فرمود : تا ایشانرا اسنگسار کردند ، وبسنگ بکشتند، قال ونزل فیه : « یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیراً ممّا کنتم تخفون من الکتاب و یعفوا عن کثیر » .

آنگه **ابن صوریا** گفت : یا **محمد** خواهم که از تو سه چیز بپرسم اگر دستوری دهی ؟ رسول خدا ویرا دستوری سؤال داد . اول گفت : اخبرنی کیف نومك؟ مرا خبر ده که‌خواب توچونست ؟ رسول (ص) گفت : «تنام عینی وقلبی یقظان » . قال : صدقت . اخبرنی عن‌شبه الولداباه ، لیس فیه من شبه امّه شیء ، اوشبه امّه لیس فیه من شبه ابیه شیء . مرا خبرده از فرزند که گاهی بپدرماند ، و بمادرنماند هیچ چیز ، و گاه بود که بمادر ماند ، و شبه وی دارد ، و شبه پدر ندارد هیچ چیز . رسول خدا گفت : «ایّهما علا ماؤه ماء صاحبه، کان‌الشبه له» هر که را آب وی‌بیالاافتد ازمردوزن، فرزند شبه وی گیرد. قال: صدقت ، اخبرنی‌ماللرجل من الولد ؟ و ماللمرأة منه؟ مرا خبرده که فرزند را ازمرد چه بود ؟و از زن چه بود ؟ درین یکی توقف کردیك ساعت .آنگه روی رسول سرخ گشت، وعرق برپیشانی‌آورد ، و گفت:« اللحم والظفروالدّم والشعر للمرأة ، والعظم والعصب والعروق للرجل». قال : صدقت .

ابن صوریا چون‌جواب مسائل شنید، مسلمان گشت ، گفت : اشهد أن‌لااله الاالله و هذا رسول‌الله النبی‌الامّی‌العربی‌الّذی بشر به المرسلون. پس‌جهودان باز گشتند مفتون ومخذول، رب العزة گفت جلّ جلاله : « ومن یردالله فتنته » ـ ای ضلالته و کفره، « فلن تملك له من‌الله شیئاً » لن تدفع عنه عذاب‌الله. این بر**معتزله وقدریه** حجتی‌روشن است که رب‌العزّة ضلالت و کفر ایشان بارادت خود برد. ونفع وضرآن در دفع ازرسول خود بگردانید. « اولئك الّذین لم یردالله ان یطهرقلوبهم » ـ ای یصلح قلوبهم ویهدیهم ،

« لهم فی‌الدنیا خزی » للمنافقین بهتك السر، ولليهود بالقتل و النفی ، « ولهم فی الاخرة عذاب عظیم» دائم کثیر.

« سمّاعون للکذب »ـ یعنی یسمعون منك لیکذبوا علیك، فیقولوا سمعنامنه کذا و کذا لما لم یسمعوا ، این هم صفت جهودانست . « اکالون للسحت » ـ حاکمان و دانشمندان ایشانند که حرام خواران و رشوت خواران بودند ، رشوت میستدند ازآن سادة خویش، تا بدان نبوت **محمد** (ص) ازعامهٔ خودپنهان میداشتند. سحت درلغت‌عرب استیصالست ، و اسحات همچنان ، «فیسحتکم بعذاب» بفتح‌الیاء وضمّه، ازین باب‌است. آن رشوت را سحت نام کرد که آن بترینه ارتشا بود درجهان که مرتشی خورد . سحت بضّم حا قراءت **مکی** و **بصری** و **علی** است ، بقی بسکون‌حا خوانند، و معنی هر دو لغت یکسانست. **اخفش** گفت: « کل کسب‌لایحل فهوالسحت »، وقال**الحسن** : «اذا کان لك علی رجل دین، فما اکلت فی بیته فهوالسحت » ، وقال **عمر** و **علی** و **ابن عباس** : « السحت خمسة عشر: الرشوة فی الحکم ، ومهرالبغی، وحلوان الکاهن ، وثمن الکلب و القردة والخمر و الخنزیر و المیتة و الدم ، و عسب الفحل و اجرالنّائحة و المغنّیة والساحر، و اجر صورالتماثیل ، و هدیة الشفاعة » ، و قال رسول‌الله (ص) : « لعنة‌الله علی‌الراشی و المرتشی » .

« فان جاؤك فاحکم بینهم او أعرض عنهم » ـ ایـن آیـت دلالت میکند کـه مصطفی (ص) مخیّر بود درحکم کردن میان اهل کتاب چون ازوی حـکم خواستند ، و لهذا قال تعالی : « و ان تعرض عنهم فلن یضروك شیئاً » . علماء دین درحکم ایـن‌آیت مختلف‌اند، یعنی که حـکم تخییرچنانکه مصطفی را بود امروزحاکمان اسلام راثابت‌است یا منسوخ، و بیشترین علما برآنند که حـکم تخییرثابت است حکام اسلام‌را، اگرخواهند حکم کنند میان اهل کتاب و همهٔ اهل ذمت را ، واگرخواهند نکنند ، و ازآن اعراض

نمایند، واین قول **نخعی** است و **شعبی و عطا و قتاده**، اما قول **حسن و مجاهد و عکرمه و سدی** آنست که این‌تخییرمنسوخ گشت، وحکم کردن واجبست، لقوله‌تعالی: «و ان احکم بینهم بما انزل الله»، وآنچه گفت: «بما انزل الله» دلیل است که حکم اسلام ومسلمانان برایشان کنند، همچنانکه گفت: «و ان حکمت فاحکم بینهم بالقسط» یعنی بحکم‌الاسلام.

«ان الله یحب المقسطین» ـ معنی قسط عدلست. عرب گویند: اقسط ای ازال‌الجور وعدل. مقسطان دادگرانند، وصح فی‌الخبر «ان المقسطین عندالله یوم القیامة علی منابرمن نور عن یمین الرحمن عزّوجلّ، وکلتا یدیه یمین، هم الذین یعدلون فی حکمهم‌واهالیهم وما ولوا. مصطفی (ص) درغزاءِ **حنین** غنیمت قسمت میکرد. مردی بود نام وی **حرقوس بن زهیر**، گفت: یا رسول‌الله اعدل فانك لم تعدل. رسول‌خدارا چهرهٔ مبارك سرخ شد، اثرآن سخن در روی پدیدآمد، گفت: «ان لم اعدل فمن الذی یعدل، و **جبرئیل** عن یمینی، و **میکائیل** عن شمالی؟» فقال عمر: یا رسول‌الله ائذن لی اضرب عنقه. فقال: «دعه فانی لا احب‌ان یقال ان **محمداً** یقتل‌اصحابه». «و کیف یحکمونك و عندهم التوریة» ـ سیاق این سخن برطریق تعجیب است، میگوید: این جهودان ترا چگونه حاکم کنند، وحکم توچون پسندند! «وعندهم التوریة فیها حکم‌الله»! وآنکه **تورات** سخن‌من بنزدیك‌ایشان، وحکم من درمیان، رجم درآن‌روشن! وخود میدانند، واینك ترا حاکم میسازند، نه ازآنست که برتو وثوق دارند، که آن طلب رخصت است که میکنند، نه بینی که پس‌ازتحکیم ازتوبرمیگردند! وحکم تو بر رجم می نپذیرند. اینست که گفت: «ثم یتولون من بعدذلك». آنکه گفت: «و ما اولئك بالمؤمنین» این ازآنست که ایشان مؤمن نه‌اند، وهرگزمؤمن نبودند: «من طلب غیر حکم‌الله من حیث لم یرض‌به فهوکافر بالله».

النوبة الثالثة

قوله تعالی و تقدّس : « یا ایها الّذین آمنوا»ـ اینت نداء کرامت ، و اینت خطاب بالطافت . اینت نظم برآفرین ، و بردلها شیرین ، آشنائی را سبب ، و روشنائی را مدد . ایمن کردن‌از دوری ، واجابت را دستوری. میگوید : ای‌شما که مؤمنانید ، و رسالت را شنیدید ، وگردن نهادید ، وواسطه پسندیدید ، «اتقوالله» بترسید از خدای ، بپرهیزید از خشم او . و بیندیشید ازو ، که همه ازو : « قل کلّ من عندالله» . در عالم بمهربانی وبنده نوازی که‌چنو امید عاصیان بدو ، درمان بلاهاازو ، فخر کردن نه مگر بنام او ، و برآسودن نه مگربنشان او ، رستگی و پیوستگی نه مگر بهدایت و رعایت او، اینست که گفت‌جلّ جلاله : «وابتغوا الیه‌الوسیلة» وسیلت نزدیکیست ، و نزدیکی سبب پیوستگی ورستگی است . وسیلت‌آن وسائط است که میان بنده ومولی دوستی را نشانست ، وسبب اتصال میان ایشان عیانست . آن چیست که وصلت و اتصال بـآنست ؟ بزرگ داشتن امر ، وشکوه داشتن‌نهی، وشفقت بر خلق ، وخدمت حق ، و کوشیدن در ابواب نوافل ، وعمارت کردن جان‌ودل . کوشیدن درانواب نوافل بسه چیزتوان : یکی نظر الله بیاد داشتن ، دوم روزگار خود ازضایعی دریغ داشتن ، سیوم درویشی خویش در موقف عـرض بشناختن . و چون نظرالله یاد داری ازمتقیانی . چون روزگار خود را از ضایعی دریغ‌داری ازعابدانی . چون درویشی خویش درموقف عرض بشناسی ازخاشعانی. عمارت دل بسه چیز توان: بشنیدن علم ، وکم آمیختن با خلق ، وکوتاهی امل . تا در سماع‌علمی درحلقهٔ فریشتگانی . تا ازخلق برکناری ، درشمارمعصومانی . تا با کوتاهی املی‌ازجملهٔ صدیقانی .

« وابتغوا الیه الوسیلة »ـ میگوید : بخدای‌نزدیکی جوئید شما که عابدانید

بفضائل،شما که‌عالمانید بدلائل، شما که‌عارفانید بترك وسائل ، وسیلت عابدان چیست : «التائبون‌العابدون»الی آخره . وسیلت عالمان چیست : «اولم ینظروا فی‌ملکوت‌السموات والارض» . وسیلت‌عارفان‌چیست : « قل‌الله ثم ذرهم» . وسیلت‌عابدان‌معاملت‌است . وسیلت عالمان مکاشفت است . وسیلت عارفان معاینت‌است. وسیلت عابدان راستی است. وسیلت عالمان دوستی است . وسیلت عارفان نیستی است . وسیلت عابدان یـادی است بنیـاز . وسیلت عالمان یادی است بناز . وسیلت عارفان یادی است نه بنیاز نه بناز ، و قصهٔ آن دراز .

پیر طریقت ازینجا گفت: « الهی ! گر کسی‌ترا بجستن یافت ، من‌بگریختن یافتم . گر کسی ترا بذکر کردن یافت ، من ترا بفراموش کردن یافتم . گر کسی ترا بطلب یافت، من خود طلب ازتویافتم . الهی ! وسیلت بتوهم توئی . اول تو بودی وآخر توئی. همه توئی وبس ، باقی هوس» .

وگفته‌اند : وسیلت سبق عنایت است ، که ربّ العزّة گفت : « سبقت لهم منا الحسنی» ، ورحمت که درازل بـر خود نبشت: « کتب ربکم علی نفسه‌الرحمة». بی رهی رهی را بنواخته ، وسپاه عنایت درپیش داشته ، ورحمت برخود نبشته .

پیر طریقت گفت : «الهی! آنروز کجا باز یابم که تو مرا بودی، ومن نبودم. تا باز بآن روز نرسم میان آتش ودودم . اگر بدو گیتی‌آنروزیابم من برسودم . ور بودتو خود را دریابم ، به نبود توخود خشنودم ».

«وجاهدوا فی‌سبیله» ـ این خطاب با غازیان‌است ، وآنجا که گفت : «وجاهدوا فی‌الله» خطاب با عارفان است . جهاد غازیان بتیغ است با دشمن دین . جهاد عارفـان بقهر نفس است با خویشتن . ثمرهٔ غازیان فردا حور وقصور ، وعارف دربحرعیان غـرقهٔ نور . جهاد غازیان ازسرعبادت رود ، وبوقت مشاهدت نظارهٔ ابدکنند ، لاجـرم ایشانرا

گفت: «لعلکم تفلحون» یعنی فی‌الابد، و جهاد عارفان از سر معرفت رود، و بوقت مشاهدت نظارهٔ ازل کنند، تا رب العزة درحق ایشان میگوید: «هواجتباکم».

«ان الّذین کفروا لوأن لهم ما فی‌الارض جمیعاً» الایة ـ الیوم یقبل من‌الاحباب مثقال ذرة وعداً، لا یقبل من الاعداء ملء الارض ذهباً، کذا یکون الامر.

«یریدون ان یخرجوا من‌النار» الایة ـ آتشیان دوقسم‌اند: قسمی ایشان که هرگز ازآتش بیرون نیایند، و درشدن ایشان بآتش تعذیب راست نه تطهیر را، و این‌آیت در شأن ایشان است. قسم دیگر آنست که در شدن ایشان بآتش تطهیر راست نه تعذیب را، وحال ایشان بر تفاوت است: قومی زودتر بیرون آیند، وقومی دیر تر، برحسب حال، وبراندازهٔ کردار، وبازپسین کسی که بیرون‌آید، **هنّاد** است، وقصهٔ وی معروف، وفی ذلك ما روی ان النبی (ص) قال: «آخر من یخرج من النار رجل اسمه **هنّاد**، وهوینادی من قعر جهنم یاحنان یا منان»، گفت باز پسین کسی که از دوزخ بیرون‌آید، مردی بود نام وی هناد. گویند پس از همه خلق به پنج هزار سال بیرون آید، وبروایتی به پانصد سال. **حسن بصری** گفت‌کاشك من اوبودمی در آن قعر دوزخ. هناد میگوید: یا حنان یا منان، معنی منان‌آنست که ای خداوند منت بسیار، ترا بر من منت فراوان است، ومهربانی تمام. عجبا کارا! مردی که چندین‌هزار سال در دوزخ است گوئی از نعمت مواصلات در آن در کات بجان او چه می پیوست که این تسبیح میگفت: یا حنان یا منان. اسرار این لطائف بمثالی بیرون توان داد. آن طباخه که تو اورا بخانه بری، تا ازبهر تونان پزد، آن خمیر خام درتنور گرم کند، ودرآن‌استوار نگیرد (۱)، اما دلوی همه بآن قرصکها بود، هرساعتی رود، ودرآن نگرد، که نباید که بسوزد. گوید این پختن را در تنورآوردم نه سوختن را، که خام شایستهٔ خوردن

۱ـ نسخهٔ الف: بگیرد.

نیست ، وسوخته سزای خوان نیست . پس چون روی آن قرصها سرخ گردد ، وباطن آن پخته شود ، زود فرو گیرد ، و بردست عزیز نهد ، وتا خوان ملوك می‌برد ، و تحت هذا لطیفة حسنة . پس جملهٔ امم که اهل سعادت باشند درسرای سعادت حلقه بندند ، و انبیا واولیا همه‌آرزوی دیدار کنند ، وجملهٔ ملائکه درنظاره ، ومیگویند : بارخدایا ! کریما! مهربانا ! وعدهٔ دیدار کی است ؟

صد هزاران با نثار جان و دل در انتظار

وان جمال‌اندر حجاب و وعدهٔ دیدارنیست.

وجلال لم یزل و لایزال گوید : ازامت محمد یك گدا در قعر حبس مالك مانده ، تاوی نیایدرؤیت شرط‌نیست، تاآن گدا **هنّاد** نیاید دیدار ننمایم . **حسن بصری** که گفت : کاشك من‌او بودمی ، علما در آن مختلف‌اند که حسن چرا گفت ؟ قومی گفتند که : هناد را بیرون آمدن یقین است ، وحسن میگوید : آن من یقین نیست . قومی گفتند : **حسن بصری** درنگرست ، انبیا واولیا و صدیقانرا دید ، دست بسرمائدهٔ عزّت دراز کرده ، و درانتظار بداشته ، وانتظار **هنّاد** میکنند ، گفت : باری بایستی که من‌او بودمی تا انتظار من کردندی (۱). پس فرمان آید از جناب جبروت که **یاجبرئیل** ! رو در میان آتش ، وهنّاد را بجوی . گفته‌اند که : **جبرئیل** چهل سال درمیان آتش ویرا میجوید ، و نیابد . مالك گوید : کرا میجوئی؟ گوید : **هنّاد** را. گوید : یا **جبرئیل** هو هیهنا کالحممة، او اینجایست‌همچون آلاس سیاه . بیا تا اورا در آن زاویه با تونمایم. **جبرئیل** آید ، وویرا بیند ، سر بزانوی حسرت نهاده .

اگر بدوزخ آتش چو عشق بودی تیز

گرفته بودی آتش ز تف خویش گریز.

۱ــ نسخهٔ الف : کردندید .

جبرئیل یك دوبار کوید : یا هنّاد ! جوابش ندهد، وبا خود میگوید : اهل غرفه‌ها را کوئید که باحور وقصور ممتع باشید ، که ما را دراین زاویهٔ اندوه با نام دوست خوش است . **جبرئیل** کوید : یا هنّاد سراز زانو بر کیر ، و از من بشنو که من پیك ملك‌ام . آخرسر بر کیرد وسلام را علیك کوید . آنکه کوید : یا جبرئیل ! دیدارنمودند؟ جبرئیل کوید : نه ، هنوز دیدارننمودند. کوید : رو بسلامت. و سر وا زانو نهد ، کوید: ما را درین کوشهٔ سرای اندوه با نام اوخوش است ، وهمی کوید : یا حنان یامنان ! و هربار که ازسرسوز خویش این کلمت کوید ، آتش دویست ساله راه ازوبکریزد ، والله المنجی من عذاب الجحیم .

٧- النوبة الاولى

قوله تعالی « **انّا انزلنا التّوریة** » ما فروفرستادیم تورات‌را ، « **فیها هدی ونور** » درآن [**تورات**] راه نمونی است و روشنائی ، « **یحکم بها النّبیّون** » تا حکم میکنند بآن پیغامبران ، « **الّذین اسلموا** » ایشان که کردن نهاده‌اند خدایرا بر دین راست، « **للّذین هادوا** » اینانرا که بر کشتندازراه، « **والرّبّانیّون والاحبار** » و ربّانیان ودانشمندان ایشان ، « **بما استحفظوا من کتاب الله** » بآن کتاب خدای که فرا ایشان سپرده بودند ، « **وکانوا علیه شهداء** » و ایشان برآن کواهان بودند ، « **فلا تخشوا النّاس** » شما [کهامّت محمدید] ازایشان مترسید، «**و اخشونی**» و از من ترسید ، « **ولاتشتروا بآیاتی ثمناً قلیلا** » [و چون ایشان‌مکنید] وبسخنان من بهای اندك مخرید ، « **ومن لم یحکم بما انزل الله** » و هر که حکم نکند بآنکه الله فرو فرستاد ، « **فأولئك هم الکافرون** (٤٤) » کافران ایشانند .

« **وکتبنا علیهم** » و نبشتیم بر (١) ایشان ، « **فیها** » در آن تورات ،

١ـ نسخهٔ الف : ور.

« **انّ النفس بالنفس** » که در قصاص تن برابر تن است ، « **والعين بالعين** » و چشم بچشم ، « **و الانف بالانف** » و بینی بر بینی ، « **و الاذن بالاذن** » وگوش بگوش، « **و السّنّ بالسّنّ** » و دندان بدندان : « **والجروح قصاص** » و همه خیمهاراقصاص همچنان ، « **فمن تصدّق به** » هر که قصاص ببخشد، وعفو کند ، « **فهو كفّارة له** » آن عفو سترنده است گناهان این عفو کننده را ، « **ومن لم يحكم بما انزل الله** » و هر که حکم نکند بآنچه خدای فرستاد ، « **فأولئك هم الظالمون**(۴۵) » ایشان ستمکارانند برخویشتن .

« **وقفّينا على آثارهم** » و پس ایشان فرا داشتیم برپیهای ایشان ، « **بعيسى بن مريم** » و پدیدآوردیم عیسی مریم، « **مصدّقاً لما بين يديه من التّورية** » گواهی استواردارآنرا که پیش وی فرا بود از**تورات** ، « **وآتيناه الانجيل** » و ویرا انجیل دادیم ، « **فيه هدى ونور** » در آن راهنمونی است و روشنائی ، « **ومصدّقاً لما بين يديه من التّورية** » وگواهی استوار دارآنرا که پیش وی فرا بود از تورات ، « **وهدى وموعظة للمتّقين**(۴۶) » و راه نمونی و پندی پرهیزگاران را .

« **و ليحكم اهل الانجيل** » و اهل **انجيل** راگوی تا حکم کنند ، « **بما انزل الله فيه** » بآنچه الله فرو فرستاد درآن ، « **و من لم يحكم بما انزل الله** » و هر که حکم نکند بآنچه خدای فرو فرستاد ، « **فأولئك هم الفاسقون**(۴۷) » فاسقان ایشانند .

« **وأنزلنا اليك الكتاب بالحقّ** » و فرستادیم بتو قرآن براستی ، « **مصدّقاً لما بين يديه من الكتاب** » گواهی استوار دارآنرا که پیش‌آن فرا بود از کتاب ، « **و مهيمناً عليه** » وگوشوان و استوار بر سرهر کتاب که پیش ازآن(۱)آمد،

۱ـ نسخهٔ الف : پیش فا .

« **فاحكم بينهم** » حکم کن میان ایشان ، « **بما انزل الله** » بآنچه الله فرو فرستاد ، « **ولاتتّبع اهواء هم** » و برپی بایست ایشان مرو ، « **عمّا جاءك من الحقّ** » [که ترا بر گردانند] ازآنچه بتوآمد از راستی ، « **لكلّ جعلنا منكم** » هریکـی را از شما کردیم ونهادیم ، « **شرعة و منهاجاً** » شریعتی ساخته وراهی نموده ، « **ولوشاءالله** » و اگر الله خواستی ، « **لجعلكم امّة واحدة** » شما را همه یك گروه کردی (۱) ، « **ولكن ليبلوكم** » لكن بیازمـاید شما را ، « **فيما اتيكم** » در آنـچه شما را داد ، « **فاستبقواالخيرات** » پس شما بنیکیها شتابید ، [بشکر آنکه یـافتید] ، « **الى الله مرجعكم جميعاً** » بازگشت همگان با خداست ، باوی گردید ، « **فينبّئكم** » تا شما را خبر کند ، « **بماكنتم فيه تختلفون** (۴۸) » بآنچه درآن مختلف بودید .

« **وأن احكم بينهم** » و [آن نیز (۲) فرمان فرستادیم که] حکم کن میان اهل کتاب ، « **بما انزل الله** » بآنچه الله فرو فرستاد « **ولاتتّبع اهواءهم** » وبایست ایشانرا پی مبر ، « **و احذرهم** » و از ایشان پرهیز ، « **ان يفتنوك** » که ترا تبـاه نکنند وبنگردانند (۳) ، « **عن بعض ما انزل الله اليك** » ازآنکه الله فـرو فرستاد بر تو ، « **فان تولّوا** » ار پس بر گردند ، « **فاعلم** » بدان ، « **انّما يريد الله** » که میخواهد الله ، « **انيصيبهم ببعض ذنوبهم** » که بایشان رساند ، و ایشانرا بگیرد بگناهان ایشان ، « **و انّ كثيراً من النّاس** » وفراوان ازمردمان‌اند « **لفاسقون** (۴۹) » ، که از فرمان خدای بیرونند .

« **افحكم الجاهليّة يبغون** » حکم اهل جاهلیت جویند ! « **ومن احسن من الله حكماً** » کیست‌از الله نیکو داوری‌تر ، « **لقوم يوقنون** (۵۰) » گروهانی‌را که برایمانند بی گمان .

۱ـ نسخهٔ الف : کردید ۲ـ نسخهٔ الف : انیز ۳ـ نسخهٔ الف : بنه‌گردانند .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « انّا انزلنا التوریة » ـ یعنی علی **موسی**(ع) ، « فیها هدی» ای بیان الحکم الّذی جاؤا یستفتونك فیه من الرجم ، «ونور» یعنی و بیان انّ امرك حق یا **محمد** ، و حکمك صدق . میگوید : یا **محمد** ما **تورات** بموسی (ع) فرو فرستادیم و حکم رجم که جهودان از تو میپرسند ، در آن تورات بیان کرده‌ایم ، و نیز وانمودیم و بیان کردیم که : فرمان تو وحکم تو درآن مسألهٔ رجم وغیر آن حق است و راست . « یحکم بها النبیّون » من لدن **موسی** الی **عیسی** ، از روزگارموسی تا بروزگار عیسی پیغامبرانی که بودند همه همان حکم کردند . آنگه صفت آن پیغامبران کرد ، گفت : « الّذین اسلموا » ، و این نه آن اسلام است که ضد کفر باشد ، که پیغامبران خود باصل مسلمان بوده‌اند ، و حاجت بدان نباشد که گویند مسلمان گشتند ، بلکه این اسلام بمعنی تسلیم و انقیاد است ، یعنی انقادوا لحکم التوراة ، وسلّموا لما فیها من احکام‌الله، و ترکوا تعقیب ذلك بکثرة‌السؤال ، حکمی که خدای کرد در تورات تسلیم کردند ، و گردن نهادند، وپذیرفتند ، وازآن بنپیچیدند ، وپنهان نکردند ، وسؤالها نکردند. این همچنانست که حکایت کرد از **ابراهیم و اسمعیل** علیهما السلام : « ربّنا واجعلنا مسلمین» یعنی مسلمین لامرك ، منقادین لحکمك بالنیة و العمل . جای دیگر گفت : « اسلمت لربّ العلمین » یعنی سلّمت لامره ، و هم ازین بابست : « و له اسلم من فی السموات والارض » . وروی ان النّبی(ص) اذا اوی الی فراشه . قال: «اسلمت نفسی الیك» .

«للّذین هادوا» ـ یعنی تابوا من الکفر ، و هم **بنو اسرائیل الی زمن عیسی** ، میگوید :آن پیغامبران که صفت ایشان تسلیم وانقیاد بود همین حکم کردند بنی‌اسرائیل را که از کفر توبت کرده بودند ، تا بروزگار عیسی (ع) . «والرّبّانیّون و الاحبار بما

استحفظوا من كتاب‌الله وكانوا عليه شهداء» ودانشمندان وعالمان از اولاد **هرون** كه‌علم تورات ايشانرا درآموختند، وحفظ آن ازايشان درخواستند، وميدانند كه ازنزديك خدا است وبرآن گواهند، همان ميكنند كه پيغامبران‌ميكنند. «ربّانيّون» عام تراست از احبار، كه همه ربّانيان احبارند ونه هر حبرى ربّانى باشد، و در اشتقاق آن قول اختلاف است. قومى گفتند: ازحبر گرفته‌اند، الّذى يكتب به، والاحبار كتبة العلم. قومى گفتند: حبر وحبر بمعنى جمال است وهيئت، ومنه الحديث: «يخرج رجل من النّار، ذهب حبره وسبره» يعنى حسنه واثره، فكان الحبر هوالمتناهى فى‌العلم، فهو ردّ على المتعلم احسن العلوم، ويحسن العلم فى‌عين المتعلم بحسن بيانه، حتى يفرح به قلبه، فيكون محبوراً به مسروراً، فسمّى بذلك خبراً. و يقال: حبر بالشىء حبراً فرح به، ومنه قوله تعالى: «فى روضة يحبرون».

«فلاتخشوا النّاس واخشونى» ـ اين‌خطاب با جهودان است. ميگويد: لاتخشوا النّاس فى‌اظهار صفة محمّد (ص) فى التّوراة، والعمل بالرجم، واخشونى‌فى كتمان ذلك، از مردمان مترسيد و نعت و صفت مصطفى وبيان رجم كه در تورات است ميوشيد، واز من كه خدا ام بترسيد اگر بپوشيد. «ولا تشتروا بآياتى» باحكامى وفرائضى، «ثمناً قليلا» من عرض الدّنيا، «ومن لم يحكم بما انزل الله فأولئك هم الكافرون» ـ اينجا دو قول گفته‌اند: يكى آنست كه: خلق را ميگويد برعموم: هر كه حكمى ازاحكام خداى كه پيغامبران بدان آمده‌اند و بيان كرده‌اند، ورسول خدا (ص) آنرا تقرير كرده، و خلق را بدان خوانده جحود آرد، و رد كند، يا باطل شناسد، وى كافراست وازاسلام بيرون، ازبهرآنكه هر كه حكم پيغامبررا رد كند، پيغامبررا دروغ زن گرفت، وهر كه پيغامبر را دروغ زن گرفت كافر است. قول ديگر آنست كه: در شأن **بنى اسرائيل** آمد، على الخصوص ايشان كه حكم خدا تغيير كردند، ودليل برين خبر مصطفى است كه

گفت درین آیت: «و من لم یحکم بمـا انزل الله فأولئك هم الکافرون» و الظالمون و الفاسقون، قال فی الکافرون کلّها .

«و کتبنا علیهم فیها» ـ ای فرضنا علـی بنی‌اسرائیل فی التوراة، «انّ النفس بالنفس»، میگوید فرض کردیم اندر تورات بـر بنی اسرائیل قصاص اندر تن واندر اطراف . امّا قصاص اندر تن واجب نشود الّا بچهار رکن : یکی قاتل، و شرط آنست که مکلّف باشد ومختار ، که بر کودك وبر دیوانه قصاص نیست، وفعل ایشان درقتل حکم خطا دارد بیك قول ، پس دیت قتیل بر عاقلهٔ ایشان باشد، وهمچنین اگر ایشانرا شریکی باشد بالغ عاقل در آن قتل بنا براین دوقول کنند . امّا سکران و مکره دو قولی است، و مکره که دیگری را بزور فرا قتل دارد بروی قصاص است قولا واحداً ، اگر چه سلطان بود . رکن دوم قتیل است ، و شرط آنست کـه بعصمت اسلام معصوم باشد ، یا از اهل ذمّت وعهد بود ، اما حربیو مرتد که نه معصومند، و نه ازاهل ذمّت وعهدند قتل ایشان قصاص واجب نکند . رکن سیوم مساوات است میان قاتل و قتیل در فضائل ، وفضائل که مانع قصاص است درجانب قاتل متغیر است نه درجانب قتیل . اگر مسلمانی کافری را کشد بروی قصاص نیست ، امّا اگرکافر مسلمان را کشد بـروی قصاص است ، وهمچنین اگر آزاد بنده کشد بروی قصاص نیست ، واگر بنده آزاد کشد بروی قصاص است ، واگر پدر یا جد ، وان علا ، یا مادر یاجدّه وإن علت ، فرزند را کشند ، برایشان قصاص نیست ، و اگرفرزند ایشانرا کشد بروی قصاص است . رکن چهارم سبب است . هرفعلی که عمد محض باشد وازهاق روح کند ، قصاص ازآن واجب آید. اگر یکی یکی‌را بدست دارد استوار، و دیگری او را بکشد قصاص بر کشنده‌است نه بردارنده ، که از هاق روح بفعل وی است نه بفعل دارنده ، امّا اگر کسی حـلقوم ومری کسی ببرد ، یا حشو وی بیرون کند ،آنـگه دیگری سروی ازتن جدا کند قصاص

برآن اوّل است ، نه برین که سر از تن جدا کرد که ازهاق روح بفعل آن بودست نه بفعل این . امّا قصاص دراطراف میان دو کس رود که قصاص درتن میان ایشان رود، وشرط آنست که مساوات در آن نگه دارند ، هم درمحل ، وهم درصفت ، وهم درخلقت . امّا مساوات درمحل آنست که راست براست برند ، وچپ بچپ ، و انگشت بانگشت برند ، وسطی بوسطی برند، ومسبحة بمسبحة ، وانامل بانامل، ولب بلب، بالا به بالا، زیرین به زیرین، نه بالا بزیرین برند ونه زیرین به بالا ، وهمچنین دندان و دیگر اعضا که آنرا مفصلی پیداست . ومساوات درصفت آنست کـه صحـّت وشلل وعیب وهنر در آن معتبر دارند. دست صحیحه بدست شلاّء نبرند ، ونه چشم روشن بچشم پوشیـده . ومساوات در خلقت آنست که دست پنج انگشت بدست چهارانگشت نبرند، ونه شش انگشت به پنج انگشت ، که درخلقت متساوی نه اند ، وشرح این احکام بتمامی از کتب فقه طلب باید کرد ، که کتب تفسیر بیش ازاین احتمال نکنند .

«والعین بالعین» ـ یعنی تفقأ بها ، «والانف بالانف» یعنی یجدع به ، «والاذن بالاذن» تقطع بها ،« والسّن بالسّن» یقلع به . آنکه گفت : « والجروح قصاص» یعنی جراحتها درآن قصاص رود ، یعنی که جارح را باندازهٔ جرح وی قصاص کنند . هرچند که این لفظ برعموم گفت ، امّا مخصوص است باعضا کـه قصاص درآن ممکن بود ، و آنرا حدی فاصل پیدا بود ، چون شفتین و انثیین ودست و پای وزبان وامثال آن . امّا بریدن گوشت اندام وشکستن استخوان وامثال آن که اندازهٔ آن نتوان دانست ، و آنرا حـدّی ومفصلی پیدا نه ، درآن قصاص نرود ، بلکه درآن ارش بود یا حکومت .

«والعین بالعین» وما بعدها، هرپنج حرف **کسائی** برفع خواند ، و عطف بر موضع نفس باشد ، یعنی: و کتبنا علیهم فیها وقلنا لهم النفس بالنفس والعین بـالعین ، و مثله قوله : «انّ الله بریء من المشرکین و رسوله» رفـع علی المعنی، و هوالله ورسوله

بریئان من المشرکین. **شامی و مکی و ابوعمر** «والجروح» تنها برفع خوانند، و وجه آن همانست که گفتیم. باقی قرّاء هر پنج حرف بنصب خوانند یعنی: و انّ العین بالعین والانف بالانف الی آخره.

«فمن تصدّق به» ـ ای بالقصاص، «فهو کفّارة له» یعنی للمجروح و ولیّ القتل، ای من عفا و ترك القصاص کان ذلك کفّارة لذنوب المجروح. میگوید: هر کس که ویرا دعوی بر کسی بپای شود درین باب بحدّ آن قصاص ببخشد، فالعفو کفّارة لذنوب العافی. آن عفوسترنده است گناهان این عفو کننده را، وقیل کفّارة لجنایة هذا الجانی فلا یقتصّ منه، عفو این مدّعی کفّارتست جنایت این کشنده را یا زننده را، یعنی درین گیتی.

و در عفو قصاص خبر **جابر بن عبدالله** است. قال قال رسول الله(ص): «ثلاث من جاء بهنّ مع ایمان بالله دخل الجنة من ایّ ابواب الجنّة شاء، وزوّج من الحورالعین حیث شاء، من ادّی دیناً خفیّاً وعفا عن قاتله و قرأ دبر کلّ صلوة مکتوبة عشر مرّات قل هوالله احد»، فقال **ابو بکر** او احدیهنّ یارسول الله؟ قال: «اواحدیهن»، و روی: «من تصدّق بدم فما دونه کان کفّارة له من یوم ولد الی یوم تصدّق به»، و روی: «من تصدّق بجسده بشیء کفّر الله عنه بقدره من ذنوبه»، وقال: «ما من مسلم یصاب بشیء بجسده فتصدّق به الا رفع الله عزّ وجلّ به درجةً و حطّ به عنه خطیئةً»؛ و روی انّه جیء بقاتل الی رسول الله، فقال «ص» لولیّ المقتول: اتعفو؟ قال: لا. قال: اتأخذ الدّیة؟ قال: لا. قال: اتقتل؟ قال: نعم. قال: اذهب. فلمّا ذهب دعاه، فقال له مثله، فأجابه بمثل ما اجاب. ثمّ قال رسول الله: اما انك ان عفوت عنه فانّه تبوء باثمك واثم صاحبك. قال: فعفا عنه. «ومن لم یحکم بما انزل الله» ـ فی التوراة من امر الرّجم والقتل والجراحات، «فأولئك هم الظّالمون».

«وقفّینا علی آثار هم» ـ ای جعلناه یقفو آثار النّبیین الّذین اسلموا، یعنی

بعثناه بعدهم علی اثرهم. میگوید: **عیسی مریم** را پس آن پیغامبران فرا داشتیم، «مصدّقاً لما بین یدیه من التّوریة» یعنی یصدّق احکامها، ویدعو الیها. این «مصدّقاً» صفت عیسی است، یعنی که احکام **تورات** را تصدیق میکند، وخلق را برتصدیق آن میدارد وبر آن میخواند، وآن دیگر که گفت: «ومصدّقاً لما بین یدیه من التّوریة» آن صفت **انجیل** است یعنی که درانجیل ذکر تصدیق تورات است، وحکم این موافق آنست، وبرین وجه حکم تکرار ندارد، ودرقرآن خود بحمدالله تکرار بی‌فائده نیست، «وهدی وموعظة» ای هادیاً وواعظاً «للمتّقین» عن الفواحش والکبائر.

«ولیحکم»ـ قراءت **حمزه** بکسر لام است ونصب میم، ومعناه: آتیناه الانجیل فیه هدی ونور لان یحکم اهل الانجیل بما فیه. باقی بجزم خوانند برمعنی امر، یعنی ولیقض اهل الانجیل بما انزل‌الله فیه، چنانست که ربّ العالمین حکم رجم وقصاص و بیان نعت **مصطفی** و توحید در **تورات** فرو فرستاد، واهل تورات را فرمود احبار و ربّانیان ایشان که آنرا قبول کنند، وبدان حکم کنند، ودرانجیل فرو فرستاد، واهل انجیل را فرمود قسّیسین ورهبانان ایشان که بپذیرند وبدان حکم کنند، و در قرآن بامّت **محمّد** فروفرستاد، ایشانرا فرمود تا قبول کنند، وازآن حکم کنند. پس گفت: «ومن لم‌یحکم بما انزل الله فأولئك هم الفاسقون» ازینان هر که حکم نکند بآنچه الله فرو فرستاد فاسق است، از فرمان بیرون، وبرخدای عاصی. مؤمنان ومسلمانان امّت محمّد بجان ودل قبول کردند، و گردن نهادند، وپذیرفتند. ربّ العزّة ازایشان باز گفت: «واذا یتلی علیهم قالوا آمنّا به انّه الحقّ من ربّنا انّا کنّا من قبله مسلمین». امّا اهل تورات بدان‌کافر شدند، که محمّد را صلّی الله علیه وسلّم دروغ زن گرفتند، و حکم کتاب خدای نپذیرفتند، واز توحید بر گشتند، تا ربّ العزّة ازیشان (۱) حکایت

(۱) نسخهٔ ج: ازشان.

باز کرد که : «وقالت الیهود عزیز ابن‌الله وقالت النّصاری المسیح ابن‌الله». **شعبی** گفت: « ومن لم یحکم» اول درمسلمانان است، ودیگر درجهودان ، سدیگردرترسایان.

«وانزلنا الیك» یـا **محمّد** «الکتاب» یعنی القرآن ، «بالحقّ» ای بالعدل ، «مصدّقاً لما بین یدیه من‌الکتاب» یعنی من الکتب ، التوراة و الانجیل والزبور وسائر الکتب . میگوید : یا محمّد این قرآن بتو فرستادیم براستی و درستی ، موافق **تورات و انجیل و زبور** وهر کتاب که از آسمان فرستادیم . «ومهیمناً علیه» ـ یعنی قاضیاً و شاهداً ورقیباً وحافظاً وأمیناً علی الکتب الّتی قبله . میگوید : این قرآن حاکم است ، برهمه کتابها حکم کند، وهیچ کتاب برین حکم نکند ، و گوشوان (۱) و استوار دار هر کتاب است ، و گواه راست و امین برسر همه ، یعنی هر چه اهل کتاب از تورات و انجیل وغیرآن خبردهند برقرآن عرض دهید اگر درقرآن یابید بپذیرید وتصدیق کنید ، واگـر نه ایشانرا در آن دروغ زن دارید . و اصل مهیمن مؤیمن است ، فقلبت الهمزة هاء ، کما یقال : ارقت الماء وهرقت . **ابن قتیبه** گفت : اسمی‌است مبنی ، ازامین برگرفته، چنانکه بیطره از بیطار برگرفته‌اند ، ودربعضی روایات‌است که **عمر** گفت: هیمنوا علی دعائی، ای‌آمنوا . وگفته‌اند مرغ که گرد آشیان خویش برآید ، و فراسر بچهٔ خویش پرد ، واو را درزیر پر گیرد تا ویرا نگه دارد هیمن الطّائر گویند ، وربّ العزة باین‌معنی مهیمن نام است ، یعنی : هوا الرقیب الرحیم بعباده ومجیرهم وحافظهم فی جمیع احوالهم .

«فاحکم بینهم بما انزل‌الله» ـ این دلیل است که اهل کتاب چون ازمسلمانان حکم خواهند حکم اسلام وقرآن وشریعت‌اسلام برایشان برانند . «ولا تتّبع‌اهواء هم»ـ این هم دربیان حکم رجم آمده است ، یعنی : لاتأخذ بأهوائهم فی الجلد ، «عمّا جاءك من الحقّ» من العلم یعنی الرجم .

۱ـ نسخهٔ ج : نگهبان .

«لکلّ جعلنا منکم شرعةً ومنهاجاً» ـ میگوید : اهل ملّتهای مختلفه را هر یکی شریعتی است ساخته ، وراهی نموده : اهل **تورات** را شریعتی ، واهل **انجیل** را شریعتی، واهل **قرآن** را شریعتی ، کهاندرآن شریعت آنچه خواهد حلال کند ، وآنچه خواهد حرام کند . اصل دین یکی است وشرایع مختلفه . والشریعة و الشرعة فی اللغة هوالطریق الظاهر الّذی یوصل منه الی الماء الّذی فیه الحیوة ، فقیل الشریعة فی الدین هی الطریق الذی یوصل الی الحیوة فی النعیم ، وهی الامور الّتی یعبدالله عزّوجلّ بها من جهة السّمع، والاصل فیه الظهور ، یقال : شرعت فی الامر شروعاً اذا دخلت فیه دخولا ظاهراً ، و المنهاج الطریق المستقیم المستمر الواضح یعنی من کثرة مادیس بان واتضح .

«ولو شاء الله لجعلکم امّة واحدة» ـ این مشیت قدرتست . میگوید : ولوشاء لجمعکم علی الحقّ ، اگرخدای خواستی همه را بردین حق جمع آوردی ، که بدان قادراست وتوان آن دارد . این همچنانست که جای دیگر گفت : «ولو شئنا لاتینا کلّ نفس هداها » ، وقیل معناه : ولوشاء الله لجعلکم علی ملة واحدة فی دعوة جمیع الانبیاء ، اگر الله خواستی شما را در دعوت همهٔ انبیا یك گروه کردی دریك ملّت ، تا دو تن در دین خویش مختلف نبودندی ، لکن بیازماید شما را درآنچه شما را داد از کتاب وسنّت تا مهتدی ضالّ بیند ، و صالح فاجر ، وعالم جاهل ، وشکر کنند برآنچه خدای تعالی ایشانرا داد «فاستبقوا الخیرات» قیاماً بشکره، بشتابید یا امّت **محمّد** بشکر نعمت،ویافت امن وعافیت، تا نعمت بپاید وبیفزاید، ورنه بگریزد وآسان آسان بازنیاید . امیرالمؤمنین **علی** (ع) گفت : « احذروا نفارالنعم فما کلّ شارد بمردود » . و قال : «اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلاتنفروا اقصاها بقلّة الشکر» . معنی دیگر گفتهاند : «فاستبقوا الخیرات» بشتابیدیا امّت **محمّد** بنیکیها و کردارهای پسندیده ، پیش ازآنکه فائت شود بمرگ، والیه اشارالنبی (ص) : رحم الله امرءاً نظر لنفسه و مهّد لرمسه ، مادام رسنه مرخی، وحبله

علی غاربه ملقی ، قبل أن ینفد اجله، فینقطع عمله .

«والی الله مرجعکم جمیعاً فینبّئکم بما کنتم فیه تختلفون» ـ باز گشت شما که امّت محمّد اید، وایشان که اهل کتاب پیشین وشرایع مختلفه بودندهمه با خدای است، با وی گردید ، وشما را خبر کند بآنچه درآن مختلف بودید و جدا جدا گوی .

«وأن احکم بینهم بما انزل الله » ـ این «ان» معطوف است با سر سخن که گفت : « و انزلنا الیك الکتاب» ، یعنی: و أنزلنا الیك ان احکم وأن. نیزفرستادیم بتو فرمان که حکم کن میان اهل کتاب بآنچه خدای فرو فرستاد ، «ولاتتبع اهواء هم» وبر پی بایست ایشان مرو درآن حکم که ازتومیخواهند. گفته‌اند : سبب نزول این آیت آن بود که رؤساءِ جهودان با یکدیگر گفتند که تا رویم و محمّد را درفتنه افکنیم (۱) واز آن دین که برآنست بر گردانیم . آمدند و گفتند : یا محمّد تودانی که اگر ما اتّباع تو کنیم، مردمان همه اتّباع تو کنند، وپس روتو باشند ، اکنون بدان که ما راخصمان‌اند وترافع وتحاکم بر تومی‌آریم. اگر تو مارا برخصمان ما حکم کنی ما بتو ایمان‌آریم. مصطفی (ص) سر وازد، و ازشنیدن سخن ایشان بر گشت . رب العالمین درآن حال‌این آیت فرستاد که : یا محمّد میان اهل کتاب حکم کن بموجب قرآن و شریعت اسلام چنانکه بتو فرو فرستادیم ، ومراد ایشان خلاف آنست تو برپی مراد ایشان مرو ، «و احذرهم‌ان یفتنوك عن بعض ما انزل الله الیك» ـ یعنی فی‌القرآن من القصاص والرجم، بپرهیزازایشان ، نباید که ترا بگردانند از حکم قصاص و رجم که خدای در قرآن بتو فرو فرستاد . « فان تولّوا » اگر بر گردند این جهودان از ایمان و حکم قرآن ، پس بدان که الله میخواهد که آن بر گشتن ایشان سبب عقوبت ایشان گرداند ، «أن یصیبهم ببعض ذنوبهم» ـ بعض اینجا بمعنی کلّ است، یعنی که در دنیا ایشانرا بگناهان‌ایشان

۱ــ نسخهٔ الف : او کنیم.

عقوبت کند ، ودرآخرت جزا دهد ، پس عقوبت ایشان در دنیا جلا ونفی بود ازخان و مان بیفکندن (۱) و آواره کردن ، و عذاب آخرت خود بر جاست ، « وان کثيراً من الناس لفاسقون» ـ ای وان کثيراً من اليهود لكافرون .

«افحکم الجاهليّة يبغون» ـ يعنى ايطلبون فى الزانيين حكماً لم يأمرهم الله به ؟ وهم اهل الكتاب ، كما يفعله اهل الجاهليّة ، میگوید : این جهودان ازتو حکمی میخواهند درحقّ زانیین که الله آن نفرموده است ، وایشان اهل کتاب خدا اند ! و کتاب داران اند ، یعنی چرا آن کنند که اهل جاهلیت کنند ، که کتاب ندارند ، وحکم اهل جاهلیت آن بود که حکم رجم چون برضعفاءِ ایشان واجب گشتی الزام کردندی ، وچون براقویا واجب گشتی آن‌حکم برایشان نراندندی ، وشرفی‌را که درنسب داشتند یا توانگری‌را یا قوتی‌را که در ایشان بود رجم بتحمیم بدل میکردند ، روی سیاه میکردند، وپشت بـا پشت برستور مینشاندند ، و ایشانرا بفضیحت میگردانیدند ، و آنکه آزاد میکردند . «تبغون» بتا قراءت **شامی** است ، و معنی آنست که : تو که رسولی ، وشما که مسلمانانید جهودان طمع میدارند که شما حکم جاهلیت جوئید از بهر هـواء ایشان ، و درین قراءت «تبغون» مخاطبه باهؤمنان است ، امّا عتاب با جهودان است وذمّ ایشانست، یعنی : أن تبغوا حكم الجاهلية من اجلهم. باقی‌بیا خوانند یعنی داور جاهلیت خواهند پسندید این جهودان ، وآن آنکس بود که درزمان جاهلیت تحمیم اونهاده بود . آنکه گفت : « و من‌احسن من الله حکماً لقوم یوقنون » این لام بمعنی « عند » است ، یعنی عند قوم يوقنون بالله وبحكمته وهم أمّة **محمّد** (ص) .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « انّا انزلنا التورية فيهاهدى ونور » ـ هم مدح است وهم‌تشریف

۱ـ نسخهٔ الف : بیو کندن .

وهم‌تعظیم. مدح بسزا ، وتعظیم نیکو، وتشریف تمام. مدح جلال الوهیّت ، تعظیم کلام احدیّت ، تشریف بندگان در راه خدمت . مدح با ذات میگردد ، و تعظیم بـا صفات ، تشریف با افعال . جلال خودرا خود ستود ، و تعظیم صفات خود خود نهاد . دانست‌بعلم قدیم که نهاد بشریّت وعجز عبودیت هرگز مبادی جلال الوهیّت درنیابـد ، وبشناخت کمال احدیّت نرسد ، وعزّت قرآن باین عجز گواهی میدهد که : « وما قدرواالله حق قدره » ، و مصطفی (ص) که سیّـد خافقین و جمال ثقلین است چون بربساط قربت بمقام معاینت رسید ، گفت : « لا احصی ثناء علیك ، انت کما اثنیت علی نفسك » :

ترا که داند که ، ترا تو دانی تو ترا نداند کس ، ترا تو دانی بس .

آبی وخاکی را نبود، پس‌بودی راچه زهرهٔ‌آن بود که حدیث لم‌یزل ولایزال کند ! صفت حدثان بسزای مدح قدم چون رسد ؟ !

پیر طریقت ازاینجا گفت :« خدایا نه شناخت ترا توان ، نه ثناءِ ترا زبان ، نه دریای جلال و کبریاءِ ترا کران ، پس ترا مدح وثنا چون توان ! »

« انّـا انزلنا التوریـة فیها هدی ونور » ـ در **تورات** راهنمونی هست ، امـا راهبران را ، ودر تورات روشنائی هست امّا بینندگان را. همانست که جای دیگر گفت: « وضیاء و ذکری للمتقین ، الّذین یخشون ربهم بالغیب ». بارخواهان رابار است و راه جویان را راهست . « یهدی به‌الله من اتبع رضوانه سبل السلام » ـ خوانندگان تـورات بسی بودند لکن روشنائی‌آن بردل **عبدالله سلام** و اصحاب وی تافت. سه چیزرا که در ایشان بود خدمت بر سـنّت ، معرفت بر مشاهدت، ثنا درحقیقت ،و بر سرآن همه‌عنایت ازلـیّت ، ودیگرانرا که این نبود جز ضلالتشان نیفزود ، « ولایزیدالظالمین الاخساراً» .

« و الربّـانیـّون و الاحبار بما استحفظوا من کتاب الله » ـ تـورات را بـه **بنی اسرائیل** سپردند ، و حفظ‌آن بایشان باز گذاشتند ، لاجرم حق‌آن ضایع کردند ، ودرآن تحریف وتبدیل‌آوردند، چنانکه گفت عزّجلاله : « یحرفون الکلم عن مواضعه».

باز امّت **احمد** را تخصیص دادندبقرآن مجید، وایشانرا بدان گرامی کردند، وربالعزة بجلال وعزّ خود، وتشریف وتخفیف ایشانرا، واظهار عزت کتاب خویش‌را، حفظ آن در خود گرفت، وبایشان باز نگذاشت، چنانکه گفت: «انّا نحن نزلنا الذکر و انّا له لحافظون»، و قال تعالی: «و انّه لکتاب عزیز لایأتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه». لاجرم پانصد سال گذشت تا این قرآن درزمین میان خلق است با چندان‌خصمان دین که در هرعصری بودند، هر گز کس زهرهٔ آن نداشت، وقوت نیافت، وراه نبرد بحرفی ازآن بگردانیدن، یا بوجهی تغییر وتبدیل درآن آوردن. نظیرش آنست که موسی (ع) آنکه که به **طور**میشد بمیعاد حق، **هرون** رابر بنی‌اسرائیل‌خلیفه کرد، وذلك فی قوله: «اخلفنی فی‌قومی». چون بازآمد، **موسی** ایشانرا گوساله پرست دید. باز **مصطفی**(ص) درآخرعهد که میرفت، یکی ازیاران گفت: یا رسول الله چه باشد که اگرخلیفتی گماری بر سر این قوم، تا دین‌خدابرایشان تازه دارد، و نظام این‌کارنگه دارد. رسول خدا گفت: «الله خلیفتی علیکم» خلیفت من بـر شما خداست که نگهبان و مهربان و یـکتاست. لاجرم بنگرپس از پانصد واند سال رکن دولت شرع محمدی که چون عامراست! وشاخ ناضر! وعود مثمر! هرروز که برآید دین تابنده تر، واسلام قوی‌تر، ودین داران برتر. **مصطفی** (ص) گفت: «ان الله عزّ وجلّ یبعث لهذه‌الامّة علی رأس کلّ مـائة سنة من یجدّد لها دینها»، وقال(ص): «یحمل هذاالعلم من کلّ خلف عدّوله ینفون عنه تحریف الغالین، وانتحال المبطلین، وتأویل الجاهلین».

آنکه درآخر آیت گفت: «ومن لم یحکم‌بما انزل الله فأولئك هم الکافرون»، ودرآیت دیگر گفت: «و من لم یحکم بما انزل الله فأولئك هم‌الفاسقون». اما فی‌الاول فقال: «ولاتشتروا بآیاتی ثمناً قلیلا»، ثـمّ قال: «ومن لم یحکم» یعنی لم یکن جحداً، والجاحدکافر، دلیله‌قوله: «ولاتشتروا بآیاتی ثمناً قلیلا»، و امّـا فی‌الثانی فقال تعالی:

« و کتبنا علیهم‌فیها أن النفس بالنفس » ، ثمّ قال : « و من لم یحکم بما انزل الله »یعنی جاوز حدّالقصاص و اعتبارالمماثلة، وتعدّی علی‌خصمه ، ثم قال:« فأولئك هم الظالمون » لانـّه‌ظلم بعضهم علی بعض ، وفی الثالث قال تعالی : « ولیحکم اهل‌الانجیل بما انزل الله فیه ومن‌لم یحکم‌بما انزل‌الله فأولئك‌هم الفاسقون» اراد به‌معصیه‌دون الکفر ودون‌الجحود .

قوله تعالی:«لکلّ جعلنا منکم شرعة ومنهاجاً»ـ شرعت شریعت‌است، ومنهاج‌حقیقت. شرعت آئین شرعست ، و منهاج راه بسوی حقّ . شرعت آنست که **مصطفی** آورد ، و منهاج چراغی است که حقّ فرا دل داشت . شرعت بـر پی شریعت رفتن است ، منهاج بنورآن چراغ راه بردن است . شرعت آن پیغـام است که از رسول شنیدی، منهاج‌آن نور است که درسر یافتی . شریعت هر کس راست ، حقیقت کس کس راست . «فاستبقوا الخیرات» استباق الزاهدین برفض الدنیا ، واستباق العابدین بقطع الهوی ، و استباق العارفین بنفی المنی ، واستباق الموحّـدین بترك الودی ، ونسیان الدّنیا والعقبی .

۸ـ النوبة الاولی

قوله تعالی«**یاایّها الّذین آمنوا**» ای ایشان که بگرویدند ، « **لاتتّخـذوا الیهود والنّصاری اولیاء** » جهودان و ترسایـان را بدوستان مـدارید ، [و بدوستی مگیرید] ، «**بعضهم اولیاء بعض**» ایشان دوستان یکدیگرند، « **ومن یتولّهم‌منکم**» وهر کـه ایشانـرا همدل دارد، و بدوستی گیرد ازشما ، « **فانّه منهم**» وی ازایشانست. « **نّ الله لایهدی القوم الظالمین** (۵۱) » که الله راه نمای نیست آنکس را که [در علم خدای]کافر است .

«**فتری الّذین فی‌قلوبهم مرض**» می‌بینی منافقـان را که در دل بیمـاری [یقین] دارند، «**یسارعون فیهم**» درصحبت جهودان‌میشتابند[وفردارانا آمده مینگرند]،

«يقولون نخشى» میگویند میترسیم ، **«أن تصیبنا دائرة»** که مگر روزی بما دائره‌ای رسد ، **«فعسى الله أن يأتي بالفتح»** مگر که الله فتح آرد گشادکار [وپیروزی رسول خویش را] ، **«اوأمر من عنده»** یاکاری ازنزدیك خویش ، **«فيصبحوا على ما اسرّوا في انفسهم»** منافقان درآنچه پنهان میداشتند درنفس خویش ، **«نادمين (٥٢)»** پشیمانان گشتند [وبدلها پشیمانی خوردند].

«ويقول الّذين آمنوا» و مؤمنان میگفتند : **«اهؤلاء الّذين اقسموا بالله»** اینان آنند که سوگند میخوردند بخدا ، **«جهد ايمانهم»** بهر سوگند که دانستند وخواستند وتوانستند، **«انّهم لمعكم»** که‌ایشان [در نوائب ودوائر] باشمااند، **«حبطت اعمالهم»** باطل شد کردارهای‌ایشان **«فأصبحوا خاسرين (٥٣)»** و[درآن جهان] زیان‌کارانند .

«ياايّها الّذين آمنوا» ای ایشان که بگرویدند ، **«من يرتدّ منكم عن دينه»** هر که ازشما بر گرداز دین خویش ، **«فسوف يأتي الله بقوم»** آری الله قومی آرد ، **«يحبّهم»** که خدای ایشانرا دوست دارد ، **«ويحبّونه»** و ایشان الله را دوست دارند، **«اذلّة على المؤمنين»** مؤمنان رانرم‌جانب وخوش‌باشند، **«اعزّة على الكافرين»** برکافران سخت وبزور و نا بخشانیده ، **«يجاهدون في سبيل الله»** باز میکوشند [با دشمنان خدا] ازبهر خدا ، **«ولا يخافون لومة لائم»** و نترسند از زبان زدن ملامت کنندگان ، **«ذلك فضل الله»** آن فضل خداوند است ، **«يؤتيه من يشاء»** آنرا دهد که خود خواهد ، **«والله واسع عليم (٥٤)»** و الله فراخ توان است دانا .

«انّما وليّكم الله ورسوله» خداوندوکارساز ویارشما و همدم (١)شما الله‌است‌و رسول وی ، **«والّذين آمنوا»** و پس مؤمنان ، **«الّذين يقيمون الصّلوة»** آنان

١ــ نسخهٔ الف : هام دل .

که نماز بپای میدارند، « **ویؤتون الزّکوة** »وزکوة مال میدهند، «**وهم راکعون** (۵۵) » وایشان پشت خم دادگان .

«**ومن یتولّ الله و رسوله**» و هر که خود راخدای گزیند و رسول وی، « **و الّذین آمنوا**» وایشان که گرویده‌اند ، «**فانّ حزب الله هم الغالبون**» سپاه خدا اند که غالبان ایشان اند .

النوبة الثانية

قوله تعالی : «یا ایّها الّذین آمنوا لاتتّخذوا الیهود والنصاری» - هر چند که حکم این آیت برعموم است که البته هیچ مؤمن را نیست که با جهودان وترسایان موالات گیرد ، چنانکه آنجا گفت: «لایتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین» ، جای دیگر گفت : «لاتتخدوا عدوی وعدوکم اولیاء» ، امـا علی الخصوص نزول این آیت را سببی هست، وعلما درآن مختلف‌اند. **عطیّة بن سعید العوفـی** و **زهری** گفتند : سبب آن بود که روز **بدر** چون آن هزیمت وشکستگی برکافران افتاد ، جماعتی مسلمانان با قومی جهودان که نزدیکان ودوستان ایشان بودند میگفتند ایمان آرید ، پیش از آنکه شما را روزی دیگر چون روز بدر پیش آید ، وآنکه خود هیچ برجای نمانید . **مالك بن الضیف** که ازجهودان بود جواب داد که : شما بدان غره گشتید که جمعی ازقریش بکشتید ، ازآنکه ایشان را درجنگ وتدبیر آن علم نبود ، و سازآن کار نداشتند ، اگر ما را روزی پیش آید بینید که شما را برما دست نبود، وما به‌آئیم .

عبادة بن الصامت الخزرجی گفت : یا رسول الله مرا دوستان انـد ازین جهودان گروهی که عدد ایشان فراوان است، وشوکت ایشان وقوت ایشان تمام است، و سلاح ایشان بسیار ، اما از ایشان (۱) یاری نمیخواهم و دوستان نمیگیرم ، و موالات

۱- نسخهٔ ج : ازشان .

ایشان نمیخواهم ، که یار و دوست من جز خدای و رسول نیست . **عبدالله ابی سلول** گفت : من باری موالات جهودان و دست با ایشان یکی داشتن وبا ایشان پناهیدن فرو نگذارم ، که از دوائر و نوائب میترسم ، روزگار وحال و دولت گردان است ، نباید که حال برما بگردد وما را بایشان حاجت بود. رسول خدا گفت : اگر حاجت بود ترا بـا ایشان حاجت بود نه **عباده** را ، و موالات با ایشان تراست نـه ویرا . **عبدالله** منافق گفت : پس من این می پذیرم ، و روا میدارم . پس رب العالمین در شأن ایشان ایـن آیت فرستاد .

سدی گفت : نزول این آیت بعد ازواقعهٔ **احد** بود ، قومی مسلمانان ازمشرکان بترسیدند . یکی گفت : من برجهودان روم ، و از ایشان امان خواهم ، تـا ایمن گردم . دیگری گفت : من بزمین شام شوم . از ایشان زینهار و پیمان ستانم . رب العالمین این آیت فرستاد ، وهر دورا ازآن موالات جهودان وترسایان باز زد، آنکه گفت : « بعضهم اولیاء بعض » ـ این جهودان و ترسایان و منافقان دوستان یکدیگرند ، نصرت میدهند یکدیگررا، وبرمخالفت مسلمانان دست یکی میدارند، **بوموسی اشعری** ، **عمرخطاب** را گفت : مرا دبیری نصرانی است . عمر گفت : قاتلك الله ! الا اتخذت حنیفاً ، اما سمعت قول الله : « لاتتخذوا الیهود والنصاری اولیاء » ؟ **بوموسی** گفت : مرا با دین وی چه کار، مرا دبیری وی بکار است نه دین وی . **عمر** گفت : « لا اکرمهم اذ اهانهم الله، ولاأعزهم اذ أذلّهم الله، ولا ادینهم اذ اقصاهم الله » .

« و من یتولّهم منکم فانّه منهم » ـ فی معصیة الله وسخطه و عذابه یوم القیامة ،

هر که ایشانرا گزیند ، و یاری دهد ، و بدوستی گیرد ، فردا در قیامت با ایشان است در سخط و عذاب خدا. « ان الله لایهدی القوم الظالمین » هرچه درقرآن ازاین لفظ است در ظالم ودر فاسق، معنی آنست که الله سازندهٔ کارایشان نیست. وجهی دیگر است که هر چه درآن لایهدی است معنی آن ظالم و فاسق، وجز ازآن کافر است. میگوید: راهنمائی

نیست آن کس را که در علم‌الله کافری راست یعنی: الکافرین فی‌علمه .

« فتری الّذین فی قلوبهم مرض »ـ مرض ایدر شك است، ونفاق در دین ، و در شأن **عبدالله ابی سلول** است‌واصحاب وی. «یسارعون فیهم» یعنی فی‌موّدة اهل‌الکتاب و معاونتهم علی المسلمین بالقاءِ الاخبارالیهم . میگوید : این منافقان درصحبت جهودان میشتابند ، وبا ایشان موالات میگیرند، ومیگویند که : از گردش روزگار میترسیم که بر**محمد** جای شکستگی افتد، وکار وی بسر نشود ، یا خشك سالی وقحطی درپیش‌آید، و بنعمت ایشان ما را حاجت بود ، یا ازدشمنی رنجی رسد که بمعاونت ایشان محتاج باشیم ، پس با ایشان انبوه باشیم(۱) وبا ایشان پناهیم روز حاجت را. تمّ کلامهم، اینجا سخن ایشان تمام شد .

« فعسی الله أن یأتی بالفتح » ـ واجب است از خدای تعالی بر وعده‌ای که مؤمنانرا داده است، که مسلمانانرا برکافران ظفر دهد و نصرت کند برمخالفان دین ، و فتح‌آرد یعنی‌فتح **مکه** ،« او امرمن عنده » یاکاری برسازد ازنزدیك خویش، وآن سه‌چیز است : تذلیل جهودان و کشف منافقان و هزیمت مشرکان . « فیصبحوا علی‌ما اسروا فی انفسهم نادمین » پس چون الله تعالی مؤمنان را فتح و نصرت داد ، و جهودان خوار گشتند ، آن منافقان ازآنچه دردل داشتند که با ایشان موالات کنند و خبرها بایشان افکنند، پشیمان شدند، ومؤمنان گفتند : « اهؤلاءِ الذین اقسموا بالله جهد ایمانهم » این جهودان‌آنند که سوگند میخوردند با منافقان که ما با شمایم . « حبطت اعمالهم » آن امیدهای منافقان وآن پناهیدن ایشان باطل شد . و اگر گوئی « هؤلاء » منافقان‌اند ، و « معکم » کاف ومیم جهودان اند، وجهی دارد ، و قول پیشینه به است که کاف و میم بر منافقان نهی و « هؤلاء » برجهودان . و رواباشد که « هؤلاءِ » منافقان باشند و « معکم »

۱ـ نسخهٔ الف : بیم .

مؤمنان ، یعنی که مؤمنان گفتند آنگه که سرّ منافقان آشکارا شد که : ایـن منافقان ایشانند که سوگندان یاد کردند بایمان مغلّظه که ما مؤمنانیم ، و یار ایشانیم برهر که مخالف ایشان است، رب العالمین گفت: « حبطت اعمالهم » بطل کل خیرعملوه بکفرهم، « فأصبحوا خاسرین » صاروا الی النّـار وورث المؤمنون منازلهم من الجنة .

« یقول الّذین امنوا » ـ بی واو قراءت **حجازی و شامی** است ، باقی همه بواو خوانند ، ویقول بنصب لام **ابو عمرو** خواند ، ویقول عطف است بر عسی ان یأتی، یعنی : و عسی ان یقول. باقی برفع لام خوانند بر استیناف، ای : ویقول الّذین امنوا .

قوله : « یاایـّهاالذین امنوا من یرتدّ منکم عن دینه »ـ **مدنی و شامی** یرتدد بتخفیف خوانند دال اول بکسر و دال دوم ساکن، باقی بتشدید خوانند بیك دال، ومعنی هردو یکسانست ، دولغت است بیك معنی، تخفیف و اظهار لغت اهل **حجاز**، و تشدید و ادغام لغت **تمیم** ، و مثله قوله : « و من یشاقق الـرّسول » ، و قوله « و من یشاقّ اللّه » .

و این آیت اشارت فرا اهل ردّت است، ایشان که پس ازوفات **مصطفی** (ص) مرتد گشتند، و این دلیل است براعجاز قرآن وصحّت نبوت مصطفی که اخبار ازغیب است، وچنانکه خبرداد چنان آمد .

وبر جمله اهل ردّت یازده نفر بودند: سه درعهد **مصطفی** در آخر عمروی ، و هفت درعهد **ابوبکر** صدّیق، و یکی درعهد **عمر خطاب**. اما آن سه نفر که مرتد گشتند بروزگار مصطفی(ص) درآخرعهد وی، **بنومدحج** بودند، و رئیس ایشان **اسود الکذاب** بود، مردی کاهن مشعبذ که در **یمن** وطن داشتی ، و دعوی پیغامبری کرد ، و عمّال رسول خدا را از **یمن** بیرون کرد. پس خدای تعالی ویرا هلاك کرد بدست **فیروز الدیلمی** ، و ذلك انـّه بیـّته و قتله علی فراشه، فقال النبی(ص) وهو **بالمدینة** قتل **الاسود** البارحة رجل مبارك . قیل : و من هـو؟ قال : **فیروز** ، ودر روایت دیـگر گفتند : فاز **فیروز** ،

فبشّر صلّی الله علیه وسلم اصحابه بهلاك **الاسود** . فرقهٔ دوم **بنوحنیفه** بودند در **یمامه** ورئیس ایشان **مسیلمة بن حبیب ابوالمنذر الکذاب الحنفی** که دعوی پیغامبری کرد **اندریمامه** ، وبرسول خدا نبشت : من **مسیلمة** رسول الله الی **محمد** رسول الله ، امابعد فان الارض نصفها لك ونصفها لی. و رسول خدا جواب نبشت : «من محمد رسول الله الی مسیلمةالکذاب ، امّا بعد فانّ الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین » .

پس رسول(ص) ازدنیا بیرون شد ، وکار **مسیلمه** در **یمامه** بالا گرفت یکچندی، آنکه در عهد **ابوبکر** صدیق بدست **خوّات** و **وحشی** کشته شد ، تا **وحشی** میگفت پس از آن : قتلت خیر الناس فی الجاهلیة ، وقتلت شرّ النّاس فی الاسلام . و فرقه سیوم **بنواسد** بودند و رئیس ایشان **طلحة بن خویلد** . این **طلحة** در حیات **مصطفی** در آخر عهد وی دعوی پیغامبری کرد ، وپس ازوفات مصطفی روزگاری درآن ردّت بماند و **ابوبکر** صدیق **خالد ولید** را بالشکری بجنگ وی فرستاد، وی بهزیمت شد، روی به **شام** نهاد ، ودر **بنی‌حنیفه** گریخت ، پس مسلمان گشت وحسن اسلامه . اماآن هفت گروه که پس ازوفات مصطفی درخلافت **ابوبکر** صدّیق مرتد گشتند یکی **فراره** بود، رئیس ایشان **عیینة بن حصن**. دوم **غطفان** امیرایشان **قرة بن سلمه**. سیوم **بنوسلیم** سر ایشان **العجاه بن عبد یالیل** . چهارم **بنو یربوع** مهتر ایشان **مالك بن نویره** . پنجم طائفه‌ای از **بنی‌تمیم** وسرایشان زنی بود که اورا **سجاحه بنت المنذر** میگفتند دعوی پیغامبری کرد وخود را بزنی به **مسیلمةالکذّاب** داد. ششم فرقه **کنده** بود رئیس ایشان **الاشعث بن قیس** . هفتم **بنوبکر بن وائل** بودند در زمین **بحرین** ، وپیشروایشان **الحطیم بن زید** بود . امّاآن فرقت که در عهد **عمرخطاب** مرتد گشتند **جبلة بن ایهم الغسانی** بود واصحاب وی. واخبار اهل ردّت وقصهٔ ایشان درتواریخ مشهوراست، وشرح آن اینجا احتمال نکند .

«فسوف یأتی الله بقوم یحبّهم و یحبّونه» ـ این قوم **ابو بکر** صدّیق است و **خالد ولید**، وسپاه اسلام وغازیان امّت که با اهل ردّت جنگ کردند ودین حقّ را نصرت دادند. چون **ابو بکر** صدّیق بقتال ایشان بیرون آمد، ولشکر جمع کرد، ساز جنگ بساخت، **عمر خطاب** گفت: کیف تقاتل النّاس وقد قال رسول الله (ص): «امرت ان أقاتل النّاس حتی یقولوا لااله الا الله، فاذا قالوا عصموا منّی دماء هم و اموالهم الا بحقّها، وحسابهم علی الله». فقال **ابو بکر**: هذا من حقّها، والله لاقاتلنّ من فرق بین الصلوة والزکوة، والّذی نفسی بیده لومنعونی عقالا او عناقاً ممّاکانوا یؤدونها الی رسول الله، لقاتلتهم علیها. قال **عمر**: فلمّا رأیت الله شرح صدر **ابی بکر** لقتالهم، عرفت انّه الحقّ. قالوا: وأمّر علی النّاس **خالد بن الولید**، و قال: اذا غشیتم داراً من دور النّاس، فسمعتم فیها اذاناً للصلوة، فأمسکوا عنها، وان لم تسمعوا اذاناً فشنّوا الغارة.

مجاهد گفت: این قوم اهل **یمن** اند که **مصطفی** (ص) ایشانرا گفته: «اتاکم اهل الیمن هم الین قلوباً وارقّ افئدة، والایمان یمان والحکمة یمانیة». وگفته‌اند که: رسول خدا را ازین آیت پرسیدند، **سلمان** ایستاده بود، دست مبارك خود بر دوش وی نهاد، گفت: «هذا و ذووه، ولو کان الدّین معلّقاً بالثریا لناله رجال من ابناء **فارس**، وفیهم نزلت: و ان یتولّوا یستبدل قوماً غیرکم ثم لایکونو امثالکم».

و من الاخبار الواردة فی المحبّة ماروی **انس بن مالك** عن النبیّ (ص)، قال: «ثلاث من کن فیه وجد طعم الایمان: من کان الله ورسوله احبّ الیه ممّا سواهما، ومن کان یحبّ المرء لایحبّه الا الله، ومن کان أن یلقی فی النار احبّ الیه من ان یرجع الی الکفر، بعد اذ أنقذه الله منه». و قال (ص): «من احبّ لقاء الله احبّ الله لقاءه، ومن کره لقاء» الله کره الله لقاءه». وقال: «انّ الله اذا احبّ عبداً دعا **جبرئیل** فقال: انّی

احبّ فلاناً فاحبّه، قال:فیحبّه جبرئیل، ثمّ ینادی فی السّماءِ فیقول: انّ الله یحبّ فلاناً فاحبّوه ، فیحبّه اهل السّماء ، ثمّ یوضع له القبول فی الارض» . و عن **انس** انّ رجلا قال یا رسول الله متی السّاعة ؟ قال : «ویلك و ما اعددت لها» ؟ قال : ما اعددت لها الا انّی احبّ الله ورسوله . قال : «انت مع من احببت» ، وقال : «انّ الله عزوجل اذا احبّ عبداً القی حبّه فی الماء ، من شرب من ذلك الماء احبّه» ، و قال : «اذا احبّ الله عبداً حماه الدّنیا کما یظلّ یحمی احدکم سقیمه الماء ، واذا احبّ الله عبداً استعمله»، قیل : یا رسول الله و کیف یستعمله ؟ قال : «یحبّب الیه طاعته و یوفّقه لها» . وفی بعض کتب الله : «عبدی ! أنا وحقّك لك محبّ ، فبحقّی علیك کن لی محبّاً» .

قوله : «اذلّة علی المؤمنین» ـ یعنی بـاللین و الرّحمة ، «اعزّة علی الکافرین» بالغلظة . همانست که جای دیگر گفت : «اشدّاء علی الکفّار رحماء بینهم» . یقال دابّة ذلول بیّنة الذّل (بکسر الذّال)، اذاکان لیّناً سهل القیاد ، و الذّل بکسر الذّال خلاف الذّل بالضم ، لانّ الاول اللین والانقیاد ، و الثّانی الهوان والاستخفاف . میگوید : مؤمنانرا متواضع‌اند فروتن ونرم پهلو وچرب‌سخن ، کقوله تعالی: «وعباد الرّحمن الّذین یمشون علی الارض هوناً» با مؤمنان چنین‌اند امّا برکافران درشت‌اند وتند وتیز، چنانکه ددان بیابان‌درفریسهٔ خویش‌افتند، ایشان درکافران و بی دینان افتند، وباایشان بکوشند ، اینست که رب العزة گفت : «یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم»، نه چون منافقان‌اند که مراقبت‌کافران میکنند وازملامت ایشان میترسند. قال **ابوذر**:« اوصانی رسول الله (ص) بسبع : بحبّ المساکین والدّنوّ منهم ، و أن اصل رحمی و ان جفونی، و أن انظر الی من هو دونی ولا انظر الی من هو فوقی ، و أن اقول الحق و ان کان مرّاً ، و ان لااخاف فی‌الله لومة لائم ، و ان لااسئل النّاس شیئاً ، و أن استکثر من قول لاحول ولا قوّة الا بالله» « ذلك فضل الله» ـ ای محبّتهم لله ولین جانبهم للمسلمین،

و شدتهم علی الکافرین تفضّل من الله علیهم ...

« انّما ولیّکم الله ورسوله» ـ ای انّما والیکم وموالیکم ومتولیکم الله و رسوله . ولی و مولی درلغت عرب هر دو یکیست. یقول تعالی : «الله ولی الّذین آمنوا »، وقال فی موضع آخر : «ذلك بأنّ الله مولی الّذین آمنوا»، و معناهما واحد ، وفی الخبر : «من کنت مولاه فعلّی مولاه» یعنی فی ولایة الدّین، وهی اجلّ الولایات(۱) . گفته‌اند: ولایت اینجا بمعنی اتصال است : «الله ولیّ الّذین آمنوا» و «مولی الّذین آمنوا» لانّه جلّ وعزّ قد وصلهم برحمته وهو یلی امورهم ، ویختصّهم بالرّحمة دون غیرهم . میگوید : مؤمنان‌اند که برحمت الله مخصوص‌اند ، وبا خدای پیوند دوستی‌دارند ، وخدای‌کار ساز وهمدل(۲)

---

۱ ـ شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان نقل میکند که « ولی » در آیهٔ « انما ولیکم الله و رسوله . . . » کسی است که بر خلق ولایت داشته بامور آنان قیام‌کند و واجب الاطاعه باشد . مفهوم آیه اینست کـه کسی که عهده‌دار مصالح شماست و بتدبیر امور شما میپردازد همانا خداوند و پیغمبر اوست‌که پیغمبر نیز بامر الهی باین کار قیام میکند و نیز ولی کسانی هستند که ایمان آوردند . پس ازآن « آمنوا » را توصیف کرد وفرمود : آنانکه نماز را بشرایط آن میگزارند و زکات میدهند در حالیکه راکعند . این آیه از روشنترین دلایل برصحت امامت بلافصل‌علی(ع) است زیرا چنانکه گفتیم ولی دراین مورد بمعنی اولی‌بتدبیراموروواجب الاطاعه است چنانکه لغت نیز این را تأیید میکند ، ومراد از« الذین‌آمنوا » نیزعلی (ع) است، بنابراین نصّ برامامت علی‌ثابت‌میشود . وجائز نیست‌که ولایت بمعنی ولایت دین (ترض) یامحبت تعبیرشود زیرا درآغازآیه اُ نما آمده وآن اختصاص رامیرساند، ودر صورتیکه بمعنی مذکور باشد اختصاص در آن نخواهد بود ، چه خداوند مـی فرماید : « والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض » . و اما اینکه منظور از «الذین‌آمنوا» علی(ع)است، بنابروایتی‌است که ازطریق‌عامه وخاصه وارد شده‌است وآن‌اینکه حضرت علی درحال رکوع انگشتر خود را بسائل بخشید ، و جمع بودن الذین آمنوا بـا این قول منافاتی‌ندارد زیرا اهل لغت‌گاهی‌مفرد را بمنظور تفخیم و تعظیم بصورت جمع‌بیان کنند» . برای اطلاع بیشتربه تفسیر مجمع البیان‌ذیل‌آیهٔ مذکور رجوع شود .

۲ـ نسخهٔ الف : هام دل .

و یار ایشان ، و همچنین «من کنت مولاه فعلیّ مولاه» . میگوید : هر که مرا در دین واعتقاد با وی، پیوند است ودوستی ، علی را با وی پیوند است و دوستی ، واین شرف و فضل **علی** (ع) را گفت .

و من فضائل علی (ع) ما روی **عمران بن حصین** انّ النبیّ (ص) قال : « انّ علیاً منّی و انا منه ، و هو ولیّ کل مؤمن بعدی » . و عن **ابن عمر** قال : «آخی رسول الله (ص) بین اصحابه ، فجاء **علیّ** تدمع عیناه ، هذا علی ولیّکم ، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، فقال آخیت بین اصحابك ولم تؤاخ بینی وبین احد؟ فقال رسول الله (ص) : « انت اخی فی الدّنیا والاخرة » ، وقال : «انت منّی بمنزلة **هرون من موسی** الا انّه ، لا نبیّ بعدی» . وروی **الرّضا** عن آبائه عن علی (ع) قال :« قال لی رسول الله (ص) : لیس فی القیامة راکب غیرنا ، ونحن اربعة ، فقام الیه رجل من **الانصار** فقال فداك ابی و أمی انت و من ؟ قال : أنا علی **البراق** ، و اخی **صالح** علی ناقة الله الّتی عقرت ، وعمّی **حمزة** علی ناقتی العضباء ، و اخی **علی** علی ناقة من فوق الجنة . و بیده لواء الحمد ینادی : لا اله الا الله ، **محمّد** رسول الله » . و قال (ص) : « اذا کان یوم القیامة نودیت من بطنان العرش : نعم الأب ابوك **ابراهیم الخلیل** ، ونعم الاخ اخوك **علی بن ابی طالب** » ! و عن **ابی سعید الخدری** قال : نظر رسول الله (ص) فی وجه علیّ بن ابی طالب فقال : « کذب من یزعم انّه یحبّنی و هو یبغضك» . **علیّ مرتضی** ابن عم **مصطفی** شوهرخاتون قیامت **فاطمهٔ زهرا** که خلافت را حارس بود ، و اولیا را صدر وبدر بود چنانکه نبوت بمصطفی ختم کردند خلافت خلفاء راشدین بوی ختم کردند . خاتمت نبوّت و خاتمت خلافت هر دو بهم از آدم بمیراث همی‌آمد عصراً بعد عصر ، تا بعهد دولت مصطفی خاتمت نبوت بمیراث بمصطفی رسید ، و خاتمت‌خلافت بعلی مرتضی رسید . رقیب عصمت و نبوت بود ، عنصر علم و حکمت بود ، اخلاص (١) و صدق و یقین

١ـ نسخهٔ ج : اخلاق .

و توکل وتقوی و ورع شعار و دثار وی بود ، حیدر کرّار بود ، صاحب ذوالفقار بود ، سیّد **مهاجر** و **انصار** بود . روز **خیبر** مصطفی گفت : « لأعطینّ هذه الرایة غداً رجلا یفتح الله علی یدیه، یحبّ الله و رسوله ، و یحبّه الله و رسوله » . فردا این رایت نصرت اسلام بدست مردی دهم که خدا و رسول را دوست دارد ، وخدا ورسول او را دوست دارند. همه شب صحابه در این اندیشه بودند که فردا علم اسلام و رایت نُصرت لا اله الا الله بکدام صدیق خواهد سپرد . دیگر روز **مصطفی** گفت : « این **علی بن ابی طالب** »؟ گفتند : یا رسول الله هو یشتکی عینیه ، چشمش بدرد است . گفت: اورا بیارید . بیاوردند. زبان مبارك خویش بچشم اوبیرون آورد شفا یافت ، و نوری نو در بینائی وی حاصل شد، ورایت نصرت بوی داد . **علی** گفت : « یا رسول الله اقاتلهم حتی یکونوا مثلنا » ایشانرا بتیغ چنان کنم که یا همچون ما شوند یا همه را هلاك کنم . رسول گفت : یا علی آهسته باش ، و با ایشان جنگ بر اندازهٔ ناکسی و بی قدری ایشان کن ، نه بر قدر قوت و هیبت خویش ، «یا **علی** ادعهم الی الاسلام و أخبرهم بما یجب علیهم من حق الله فیه ، فوالله لان یهدی الله بك رجلا واحداً خیر لك من أن یکون لك حمر النعم» .

« انّما ولیّکم الله و رسوله » ـ **جابر بن عبدالله** گفت : این آیت در شأن مسلمانان اهل کتاب فرو آمد : **عبدالله سلام و اسد و اسید وثعلبه** ، که رسول خدا ایشانرا فرموده بود که با جهودان و ترسایان موالات مگیرید ، و ذلك فی قوله : « لاتتخذوا الیهود والنّصاری اولیاء » . پس **بنی قریظه ونضیر** ایشانرا دشمن گشتند، و سوگند یاد کردند که با اهل‌دین‌محمد نه‌نشینیم ، و نه سخن گوئیم ، و نه مبایعت و مناکحت کنیم .

عبدالله سلام بر خاست ، واصحاب وی بمسجد رسول خداآمدند وقت نماز پیشین ، و آن **قصّه** باز گفتند ، و از قوم خویش شکایت کردند که چنین سوگندان یاد

کردند بهجرت ما ، وا کنون نه با ایشان می‌توانیم‌نشست ، ونه‌با یاران تو یا رسول‌الله، که خانه‌های‌ما بس دوراست از مسجد ، و پیوسته اینجا نمی‌توانیم بود . ا کنون تدبیر چیست ، که مادر رنجیم . همان ساعت جبرئیل آمد ، و این آیت آورد . رسول خدا بر ایشان‌خواند . ایشان گفتند : رضینا بالله و برسوله و بالمؤمنین اولیاء . گفته‌اند که : آن ساعت که این آیت فروآمد ، یاران همه در نماز بودند ، قومی نماز تمام کرده بودند ، قومی‌در رکوع‌بودند، قومی در سجود، ودرمیانه درویشی‌را دید که درمسجدطواف‌میکرد، و سؤال میکرد . رسول‌خدا او رابخودخواند ، گفت: « هل‌اعطاك احد شیئاً » ؟ هیچ کس هیچ چیز بتو داد ؟ گفت :آری‌آن‌جوانمرد که در نماز است انگشتری سیمین بمن‌داد . گفت : در چه حال بود آنکه بتو داد . گفت : در رکوع بود ، اندر نماز اشارت کرد بانگشت ،وانگشتری ازانگشت وی بیرون کردم . چون بنگرستند **علی مرتضی** بود . رسول خدا آیت بر خواند ، و اشارت بوی کرد : « و یؤتون الزکوة و هم‌را کعون »، و برین وجه آیت از روی لفظ ا گر چه عام است از روی معنی خاص است ، که مؤمنان را بر عموم گفت ، و **علی** بدان مخصوص است ، و روا باشد که بر عموم برانند .

و معنی رکوع نماز تطوع بود یعنی که : و هم یصلّون من النوافل . اقامت صلوة یاد کرد، وآنکه را کعون جدا کرد شرف‌تواضع پیدا کردن را. و رکوع درقرآن جایها از دیگر ارکان نماز مسمّی است ، و درآن دو وجه است : یکی آنست بر مذهب عرب که جزئی از چیزی یاد کنند ، وبآن کل خواهند ، که از رکوع سخن گوید نماز خواهد برین‌وجه ، چنانکه **مریم** را گفت : « و ارکعی » ، وچنانکه گفت: «وقوموا لله» قیام یاد کرد، و گفت: « واسجدوا لله »سجود یاد کرد ومراد نمازاست. دیگروجه‌آنست که عرب پیش ازاسلام سجود میکردند و قیام ، معبود خویش را ، و رکوع نشناختند . رکوع اسلام درافزود. جائی که رکوع مجرد یاد کنند برآن وجه است، چنانکه گفت :

« و ارکعوا » ، و گفت : « و اذا قیل لهم ارکعوا » ، و آنجا که گفت حکایت از **داود** : « و خرّ راکعاً » معنی آن ساجد است در تفسیر، وازبهر آن راکع خواند که ساجد پیشتر بر کوع شود پس بسجود، ورکوع در لغت عرب انحناء ظهر است .

« و من یتولّ الله و رسوله » ـ هر که پذیرفتاری خودرا و دل خودرا ونازیدن خود را خدایرا گزیند و اورا دوست ویار پسندد و رسول را و مؤمنانرا ، « فان حزب الله هم الغالبون » یعنی انصاردین الله هم الغالبون . غالبان ایشانند که مؤمنانند وانصار دین خدا اند ، یعنی عبدالله سلام و اصحاب وی ،که ایشان غالب آمدند ، و جهودان و ترسایان مغلوب ،که ایشانرا کشتند ، و گروهی ازخان ومان واوطان آواره کردند .

النوبة الثالثة

قوله: « یا ایّها الّذین امنوا لاتتخذوا الیهود والنصاری اولیاء »ـ جلیل وجبار، خداوند بزرگوار، دانای بر کمال، عزیز وذوالجلال، به نداء کرامت بندگانرا میخواند، و از روی لطافت ایشانرا مینوازد، و بنعت رأفت ورحمت روی دل ایشان از اغیار باخود میگرداند ، و میگوید : بیگانه را بدوست مگیرید ، و دشمن را بصحبت خود مپسندید . دوست که گیرید ، و یار که گیرید خدای را پسندید ، در کار خدا دوست گیرید ، ودر دین خدا یار پسندید. حقائق ایمان که جوئید ازموالات اولیاء الله جوئید و معادات اعداء دین. **مصطفی** (ص) گفت : « اوثق عری الایمان الحبّ فی الله والبغض فی الله » . و دشمنان دین که معادات ایشان فرض است یکی شیطان است و دیگر نفس امّاره ، و نفس از شیطان صعب تر ، که شیطان در مؤمن طمع ایمان نکند ، از وی طمع معصیت دارد ، باز نفس وی اورا بکفر کشد ، و از وی طمع کفر دارد . شیطان بلا حول بگریزد ، و نفس نگریزد . **یوسف صدیق** آن همه بلاها بوی رسید از چاه

افکندن ، و ببندگی فروختن ، و در زندان سالها ماندن ، و از آن هیچ بفریاد نیامد ، چنانکه از نفس امّاره آمد ، گفت: « انّ النفس لامّارة بالسوء »، و **مصطفی** (ص) گفت: « اعدی عدوّك نفسك الّتی بین جنبیك ».

« یا ایّها الّذین امنوا من یرتدّ منکم عن دینه » - درین آیت اشارتی است دانایانرا ، و بشارتی است مؤمنانرا . اشارت آنست که این ملت اسلام و دین حنیفی و شرع محمدی را کوشوان و نگهبان (۱) خداست ، و پیوسته برجا است ، چه زیان دارد این دین را اگر قومی بر گردند و مرتد شوند. اگر قومی مرتد شوند رب العزة دیگرانی آرد که آنرا بجان و دل باز گیرند، و بناز پرورند، معالم امر وقواعد نهی بایشان محفوظ دارد ، و بساط شرع بمکان ایشان مزیّن دارد ، رقم محبت برایشان کشیده که « یحبّهم و یحبّونه » ، بخط الهی صفحهٔ دلشان بنگاشته که « کتب فی قلوبهم الایمان »، چراغ معرفت در سر ایشان افروخته که « فهوعلی نورمن ربّه » . الهیّت مربی ایشان، وحجر نبوّت مهد ایشان ، ازل و ابد در وفای ایشان ، میدان لطف مستودع نظرایشان، بساط هیبت مستقر همت ایشان . همانست که جای دیگر گفت : « فان یکفربها هؤلاء فقد وکّلنا بها قوماً لیسوا بها بکافرین ». ومصطفی (ص) گفت : « لاتزال طائفة من امّتی علی الحقّ ظاهرین ، لایضرّهم من خالفهم حتی یاتی امرالله ».

و بشارت آنست که هر که مرتدّ نیست وی درشمار دوستانست ، واهل محبت و ایمان است. هر که در وهدهٔ ردّت نیفتاد، او را بشارتست که اسم محبّت بروی افتاد . یقول الله تعالی : « من یرتدّ منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبّهم و یحبّونه » . نخست محبت خود اثبات کرد وآنگه محبت بندگان، تا بدانی که تا الله بنده رابدوست نگیرد، بنده بدوست نبود .

---

۱ - نسخهٔ ج : نگهبان و نگهدار.

واسطی گفت: « بطل جهنم بذکر حبّه لهم بقـوله : یحبّـهم و یحبّونه ، و أنّی تقع الصفات المعلولة من الصفات الازلیة الابـدیة » ! **ابن عطاء** را پرسیدند کـه محبت چیست ؟ گفت: اغصان تغرس فی‌القلب فتثمرعلی قدرالعقول. درختی است درسویداءِ دل بنده نشانده ، شاخ بر اوج مهر کشیده ، میوه‌ای باندازهٔ عقل بیرون داده .

پیر طریقت گفت:« نشان یافت اجابت دوستی رضاست . افزایندهٔ آب‌دوستی وفاست . مایهٔ گنج دوستی همه نور است . بار درخت دوستی همه سرور است . هر که از دو گیتی جدا ماند ، در دوستی معذور است. هر که از دوست جزاء دوست جوید نسپاس است ، دوستی دوستی حق است، و دیگر همه وسواس است . « یحبّهم و یحبّونه » عظیم کاری وشگرف بازاری که‌آب وخاك را بر آمد ، که قبلهٔ دوستی حق گشت ، ونشانهٔ سهام وصل، چون که ننازد رهی ! و نزدیکتر منزلی بمولی دوستی است! آن‌درختی که همه بار سرورآرد دوستی است.آن تربت که ازوهمه نرگس انس روید دوستی است .آن ابر که همه نور بارد دوستی است. آن شراب که زهر آن همه شهد است دوستی‌است آن راه که خاك آن همه مشك و عبیر است دوستی است. رقم دوستی ازلی است ، و داغ دوستی ابدی است » .

تا دوستی دوست مـرا عادت و خوست
از دوست منم همه و از مـن همه دوست .

بنگر دولت دوستی که تا کجا است ! بشنو قصهٔ دوستان که چـه زیبا است ! میدان دوستی یك دل را فراخ است . ملـك فردوس بـر درخت دوستی یـك شاخ است . آشامندهٔ(۱) شراب‌دوستی ازدیدار برمیعادست. برسد هر که صادق روزی بآنچه مرادست. بداود وحی‌آمد که : **یاداود** هر که‌مرا بجوید‌بحق‌مرا یابد ، وآنکس که دیگری‌جوید

۱ـ نسخهٔ الف : آشمنده .

مرا چون یابد . یا داود زمینیان را گوی: روی بصحبت و مؤانست من آرید، و بذکر من انس گیرید ، تا انس دل شما باشم. من طینت دوستان خود از طینت **خلیل** خود آفریدم ، و از طینت **موسی کلیم** خود و از طینت **محمد حبیب** خود . یا **داود** من دل مشتاقان خود را از نور خود آفریدم وبجلال خود پروردم . مرا بندگانی‌اند که من ایشانرادوست دارم ، و ایشان مرا دوست دارند : « یحبّهم و یحبّونه » . ایشان مرا یاد کنند و من ایشانرا یاد کنم : « فاذکرونی اذکرکم ». ایشان ازمن خشنود و من از ایشان خشنود : « رضی‌الله عنهم و رضوا عنه » . ایشان در وفاء عهد من ومن در وفاء عهد ایشان : « اوفوا بعهدی اوف بعهدکم ». ایشان مشتاق من ومن مشتاق ایشان : « الاطال شوق الابرار الی لقائی ، و أنا الی لقائهم لاشد شوقاً » .

« انّما ولیّکم‌الله و رسوله » ـ قال **ابوسعیدالخراز** رحمه‌الله: اذا اراد‌الله ان یوالی عبداً من عبیده فتح علیه باباً من ذکره ، فاذا استلذ الذکر فتح علیه باب القرب ، ثم رفعه الی مجلس الانس، ثم اجلسه علی کرسی التوحید ، ثم رفع عنه الحجب، و أُدخله دارالفردانیة ، و کشف عنه الجلال والعظمة ، فاذا وقع بصره علی‌الجلال و العظمة ، بقی بلاهو ، فحینئذ صارالعبد فانیاً ، فوقع فی حفظه سبحانه ، وبریٔ من دعاوی نفسه » . **بوسعید خراز** گفت : چون خدای تعالی خواهد که بنده‌ای بـر گزیند ، و از میـان بندگان اورا ولی خود گرداند ، اول نواختی که بر وی نهد آن باشد که ویرا بر ذکر خود دارد، تا ازکار خود باکارحق پردازد ، و از یاد خود با یاد حق پردازد ، و از مهرخود با مهرحق آید . چون با ذکر ومهرحق آرام گرفت ، اورا بخود نزدیك گرداند . نشان نزدیکی حلاوت طاعت بود ، و کراهیت معصیت ، و عزلت از خلق ، و لذت خلـوت . پس اورا درمجلس خلوت بربساط انس بر کرسی توحید نشاند. آزاد ازخلق، وشاد بحق، وبی قرار درعشق، حجابها برداشته ، و در میدان فردانیّت فروآورده ، ومکاشف جلال و

عظمت کشته ، ازخود بیگانه ، و باحق یگانه ، در خود برسیده ، و بمولی رسیده ، همی گوید بزبان بیخودی : بر خبر همی رفتم جویان یقین ترس یانه ، و اومید برین مقصود ازمن نهان، ومن کوشندهٔ دین، ناگاه برق تجلی تافت از کمین ، از ظن چنان روزبینند، واز دوست چنین بجان. شنوسخن آن **پیر طریقت** که نیکو گفت : ای میهمن اکرم ! ای مفضل ارحم ! ای محتجب بجلال ومتجلی بکـرم ! قسام پیش از لوح و قـلم ، نمایندهٔ سور هدی‌پس از هزاران ماتم ! باداکه باز رهم روزی از زحمت **حوا** و **آدم** ! آزاد شوم از بند وجود وعدم. ازدل‌بیرون کنم این‌حسرت وندم . با دوست برآسایم یکدم. درمجلس انس قدح شادی بر دست نهاده دمادم .

تا کی‌سخن اندرصفت و خلقت آدم — تا کی جدل اندر حدث و قدمت عالم !
تا کی تو زنی‌راه برین‌پرده و تا کی — بیزار نخواهی شدن از عالم و آدم !

۹- النوبة الاولى

قوله تعالی « **یا ایّها الّذین امنوا** » ای ایشان که بگرویدند ! « **لاتتّخذوا** » مکنید و بدست مگیرید ، « **الّذین اتّخذوا دینکم هزواً ولعباً** » ایشانرا که دیـن شما بافسوس و بازی گرفتند ، « **من الّذین اوتواالکتاب من قبلکم** » ازیشان که کتاب دادندایشانرا پیش‌ازشما ، « **والکفّار** » وآن‌کافران [که‌با خدای شرك‌آرند] ، « **اولیاء** » مشمارید ایشانرا بدوستان [و همدل(۱) میندارید]. « **و اتّقوالله** » و پرهیزید ازخشم‌و عذاب خدای ، « **ان کنتم مؤمنین** (٥٧) » اگر گرویدگان‌اید .

« **واذا نادیتم الی الصّلوة** » وچون بنماز خـوانید ، « **اتّخذوها هزواً و لعباً** » بانگ نماز را بافسوس و بازی‌آرند ، « **ذلك بأنّهم** » آن بآنست که ایشان ، « **قوم لایعقلون** (٥٨) » قومی‌اند که حق درنمی یابند (۲) .

۱ــ نسخهٔ الف : هام دل.
۲ــ نسخهٔ الف : درنمی یاوند .

« **قل** » [یا محمد] گوی : « **یا اهل الکتاب** » ای خوانندگان تورات و انجیل! « **هل تنقمون منّا** » در چه چیز بر مامی کین دارید و آنرا از ما نمی‌پسندید، « **الّا أن امنّا بالله** » مگر آنکه ما گرویده‌ایم بخدای، « **و ما انزل الینا** » وبآنچه فرو فرستاده آمد بر ما ، « **وما انزل من قبل** » و آنچه فرو فرستاده آمد از پیش ، « **و أنّ اکثرکم فاسقون** (۵۹) » وبیشترشما فاسقان و ازطاعت بیرون شدگان‌اید .

« **قل هل انبّئکم** » گوی شما را خبر کنم ؟ « **بشرّ من ذلك مثوبة** » به بهتر ازآن‌ثواب، « **عندالله** » نزدیك‌خدای، « **من لعنه‌الله** » آنکس که الله لعنت کرد بر وی،« **و غضب علیه** » وخشم گرفت بروی، « **و جعل منهم القردة والخنازیر** » و ازیشان کبیان کرد و خوکان « **و عبدالطاغوت** » و طاغوت پرستیدند « **اولئك شرّمکاناً** » اینان اند که بر بترینه جایگاه‌اند ، « **واضلّ** » و بی راه تر بربی‌راهی‌اند، « **عن سواء السّبیل** (۶۰) » از میانهٔ راه راست .

« **و اذا جاؤکم** » و آنکه که بشما آیند ، « **قالوا امنّا** » گویند که بگرویدیم ، « **و قد دخلوا بالکفر** » و[چون درآمدند] با کفردرآمدند، « **وهم قد خرجوا به** » و [چون بیرون شدند] با کفر بیرون شدند ، « **و الله اعلم بما کانوا یکتمون** (۶۱) » و خدای داناتراست بآنچه نهان میدارند .

« **وتری کثیراً منهم** » و فراوانی بینی ازیشان ، « **یسارعون فی الاثم والعدوان** » که می شتابند دربزه و افزونی جستن ، « **و اکلهم السّحت** » وخوردن رشوت « **لبئس ماکا وا یعملون** (۶۲) » بدا که‌آنست که ایشان میکنند !

« **لولا ینهیهم** » چرا بازنزند ایشانرا « **الرّبّانیّون و الاحبار** » رهبان و دانشمندان « **عن قولهم الاثم** » از گفتن ایشان دروغ ، « **وأکلهم السّحت** » و خوردن‌ایشان رشوت، « **لبئس ماکانوا یصنعون** (۶۳) » بدا که‌آنست کدایشان میکنند.

« و قالت الیهود » جهودان گفتند : **« یدالله مغلولة »** دست رازق بسته است ، **« غلّت ایدیهم »** دست ایشان ببستند ، **« ولعنوا بما قالوا »** ولعنت کردند بر ایشان بآنچه گفتند ، **« بل یداه مبسوطتان »** بلکه دو دست او گشاده است ، **« ینفق کیف یشاء »** نفقت میکند چنانکه خواهد **« ولیزیدنّ »** و بخواهد افزود ، **« کثیراً منهم »** فراوانی را ازیشان **« ما انزل الیك من ربّك »** آنچه فرو فرستاده آمد برتو ازخداوند تو، **« طغیاناً و کفراً »** ناپاکی و کفر، **« وألقینا بینهم العداوة و البغضاء »** و بیفکندیم میان ایشان دشمنی و زشتی (١) **« الی یوم القیمة »** تا روز رستاخیز، **« کلّما اوقدوا ناراً »** هر که که آتشی افروزند ، **« للحرب »** جنگ را **« اطفأ ها الله »** خدای آن آتش را فرو میکشد **« ویسعون فی الارض فساداً »** و همواره در زمین بتباهی میشتابند [و دلها از حق باز میگردانند] ، **« والله لایحبّ المفسدین (٦٤) »** و الله تباهکاران را دوست ندارد .

النوبة الثانية

قوله‌تعالی : « یا ایّها الّذین امنوا لاتتخذوا الّذین اتخذوا دینکم هزواً ولعباً» این در شأن دوجهودآمد که جائی خالی نشسته‌بودند، بانگ نماز شنیدند، خنده کردند، وبافسوس‌سخن گفتند . رب‌العالمین گفت: « ایشان که دین‌شما را بافسوس وبازی گرفتند بدوست مگیرید، وبا ایشان موالات مکنید و درجمله سه قوم بودند که بافسوس‌سخن میگفتند، و مسلمانانرا میرنجانیدند: مشرکان عرب و منافقان واهل کتاب رب‌العالمین حوالت استهزا با مشرکان کرد ،آنجا که گفت : « انا کفیناك المستهزئین » ، و در صفت منافقان گفت : « انما نحن مستهزؤن »، ودرصفت اهل کتاب گفت:«الّذین اتخذوا دینکم

١ ـ نسخهٔ الف : زشتودی .

هزواً و لعباً من الّذین اوتوا الکتاب من قبلکم و الکفار اولیاء » . و الکفار مجرور قراءت **ابوعمرو و کسائی** است معطوف بر « من الّذین اوتوا الکتاب » ای: و من الکفار. باقی بنصب خوانند، معطوف بر « الّذین اتخذوا دینکم » ای: و لاتتخذوا الکفار اولیاء. آنگه گفت: « و اتقوالله ان کنتم مؤمنین » پرهیزید ازخشم وعذاب خدا در موالات این کافران اگر بحقیقت گرویدگانید و بوعد و وعید وی ایمان دارید.

« و اذا نادیتم الی الصّلوة » - یعنی بالاذان و الاقامة. چون مسلمانان بانگ نماز میگفتند، و بر نماز میخاستند جهودان میگفتند: قد قاموا لاقاموا، قد صلّوا لاصلّوا، رکعوا لا رکعوا، سجدوا لاسجدوا. این سخن برطریق استهزا میگفتند و میخندیدند، تا رب العزة در شأن ایشان این آیت فرستاد.

سدّی گفت: مردی ترسا در **مدینه** آواز مؤذن شنید که میگفت: « اشهد انّ محمداً رسول الله ». آن ترسا گفت: حرق الکاذب، سوخته باد دروغ زن. رب العزّة این سخن هم در آن ترسا اجابت کرد. چاکری داشت، و یك شب آتش بر افروخت اندر خانه، و ترسا و کسان وی همه خفته بودند. شرری از آن آتش در جامه افتاد، ترسا و کسان وی هر چه در خانه همه بسوخت. و گفته‌اند: کافران چون آواز مؤذّن شنیدند که بانگ نماز میگفت حسد بردند برسول خدا و بمسلمانان، و آنرا عظیم کراهیت داشتند. آمدند برسول خدا و گفتند: تو دعوی نبوت میکنی، وبدعتی نهادی که انبیا ننهادند که پیش از تو بودند، و اگر درین خیری بودی ایشان بدان سزاوار تر بودندی (۱) از کجا برساختی و چرا نهادی این آوازدادن بدین ناخوشی؟ رب‌العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: « ومن احسن قولا ممّن دعا الی الله و عمل صالحاً » یعنی که اگرکافران این آواز ناخوش میدانند بدان اعتبار نیست، که هیچ گفتار ازین

۱ـ نسخهٔ الف، بودندید.

نیکوتر و هیچ آواز ازین خوشتر نیست، که خلق را بر خدای میخوانند، و بحق دعوت میکنند. «اتخذوها» ـ این ها والف بیك وجه با نماز میشود، از بهر آنکه چون بربانگ نماز استهزا کنند بر نماز کرده باشند. دیگر وجه آنست که: اتخذوا الدّعوة هزواً ولعباً. «ذلك بأنّهم قوم لایعقلون» ـ مالهم فی اجابتهم لو اجابوا الیها! و ما علیهم فی استهزائهم بها!

فصل فی بدو الاذان و ذکر فضائله و آدابه

عبدالله بن زید الانصاری گفت: مسلمانان چون به **مدینه** آرام گرفتند نماز میکردند، و بانگ نماز خود نمی‌شناختند و نمی‌دانستند. با یکدیگر مشورت کردند که سببی باید که ما را فراهم آرد نماز را، و نشانی بود وقت نماز را. قومی گفتند: علمی بربام مسجد برپای کنیم بوقت نمازتا مسلمانان چون آن بینند یکدیگر را خبر دهند، وبنماز آیند. رسول خدا آنرا نپسندید. قومی گفتند: آتشی برافروزیم، ومسلمانانرا بدان آگاهی دهیم. قومی گفتند: قرنی سازیم چنانکه جهودان ساخته‌اند. قومی گفتند: ناقوس سازیم چنانکه ترسایان کرده‌اند. **مصطفی** (ص) هر دو کراهیت داشت، از آنکه هر دو شعار جهودان و ترسایان بود. **عبدالله زید** گفت: آن شب بخفتم. بخواب نمودند مرا مردی که جامهٔ سبز پوشیده بود، و ناقوسی داشت. گفتم ای بندهٔ خدا! این ناقوس بمن دهی؟ گفت: تا چه کنی. گفتم تا مردم را باین برنماز خوانم. گفت: ترا بچیزی به ازین دلالت کنم. گفتم: آن چیست؟ بر بالائی ایستاد و گفت: الله اکبر، الله اکبر. همی گفت تا بانگ نماز تمام کرد. پس از آن موضع تحول کرد، پاره‌ای فرا تر شد. یك قعده بنشست. آنکه بر خاست، و اقامت گفت هر کلمه‌ای یك بار مگر کلمهٔ اقامت که دوبار بگفت. (گفتا)چون بیدار شدم، رسول‌خدارا

از آن خواب خویش خبر دادم. گفت: یا **عبدالله** این کلمات **بلال** را درآموز، تا وی بانگ نماز کند، که آواز وی بلند تر است. بلال در مسجد بانگ نماز گفت. **عمر خطاب** بشنید در خانهٔ خویش، بر خاست بیرون آمد، گفت: یا رسول الله این آواز که **بلال** داد، و این بانگ نماز هم بر این **صفت** مرا نیز بخواب نمودند. رسول خدا از آن شاد گشت، و خدایرا عزوجل حمد گفت.

و بدان که بانگ نماز سنتی مؤکد است و شعار اسلام، و تعطیل آن روا نیست. و گفته‌اند که: فرض کفایت است و ترجیع در آن سنت، و تثویب در بانگ نماز با مداد سنت، و طهارت در آن سنت، که مصطفی (ص) گفت: «حقّ و سنة ان لایؤذّن لکم احد الا هو طاهر»، و قیام در آن سنت، که رسول خدا **بلال** را گفت: «قم فناد»، و در اذان ترسل سنت است، یعنی آهستگی و گسستگی، و در اقامت ادراج سنت است، یعنی پیوستگی و سبك گفتن، لقول **النبیّ** (ص) لبلال: «اذا اذّنت فترسّل، و اذا اقمت فاجدر، واجعل بین اذانك و اقامتك قدر ما یفرغ الآکل من اکله و الشارب من شربه، و المعتصر اذا دخل لقضاء حاجته، ولا تقوموا حتی ترونی». هر که بانگ نماز شنود مستحب است جواب دادن آن همچنانکه مؤذن میگوید وی میگوید، الا در حیعله، که بجواب آن گوید: لاحول ولا قوة الا بالله، و بجواب تثویب گوید: صدقت وبررت، وبجواب لفظ اقامت گوید: اقامها الله و ادامها مادامت السّماوات والارض.

و اگر در نماز بود، آن ساعت که بانگ نماز شنود، چون سلام باز دهد، بقضا باز آرد، و اگر قرآن خواند جواب اذان باز دهد، آنگه بر قرآن خواندن باز شود، وچون ازبانگ نمازفارغ شد درود بمصطفی دهد، لقوله(ص): «اذا سمعتم المؤذن فقولوا مثل‌ما یقول، ثم صلّوا علیّ فانّه من صلی علیّ مرّة صلی الله علیه بها عشراً». پس

گوید هم مؤذن و هم شنونده : « اللّهمّ ربّ هذه الدّعوة التّامة و الصّلوة القائمة آت محمداً الوسیلة و الفضیلة ، و ابعثه المقام المحمود الّذی و عدته » ، که **مصطفی** (ص) گفت : هر کس که این بگوید ، حلّت له شفاعتی یوم القیامة. و در میان بانگ نماز سخن گفتن ناشایست است، و بر داشتن آواز وایستادن بر جای عالی و استقبال قبله از شرائط آنست ، و انگشت در هر دو گوش نهادن از هیآت آن . و پس از بانگ نماز شام بگوید : « اللّهمّ هذا اقبال لیلك و ادبار نهارك و اصوات دعائك ، اغفرلی » ، که رسول خدا **امّ سلمه** را چنین فرمود . و میان بانگ نماز و اقامت دعا فرو نگذارد که مصطفی گفت : « انّ الدّعاء لایردّ بین الاذان و الاقامة ، فادعوا »، و چون نداء الصلوة شنود ، گوید : مرحباً بالقائلین عدلا و بالصّلوة مرحباً و اهلا .

و مؤذن باید که مردی مسلمان عاقل باشد که‌ازکافرو دیوانه درست نیاید ، که نه اهل عبادت‌اند ، و زن را کراهیت است مگر اقامت ، که ویرا رواست ، و مستحب و اولی تر آنست که مؤذّن آزاد باشد و بالغ و عدل و امین ، که در خبر است : « یؤذّن لکم خیارکم » . **عمر خطاب** یکی را گفت : من مؤذّنوکم ؟ فقال موالینا او عبیدنا . قال : انّ ذلك لنقص کبیر . و بیشترین علما موذّنی کردن فاضل تر داشته‌اند از امامی کردن ، لقول الله تعالی : « و من احسن قولا ممّن دعا الی الله » ؟ و لقول النبی (ص) : « الائمة ضمناء ، و المؤذّنون امناء ، فارشد الله الائمة و غفر للمؤذّنین» ، و معلومست که حال امین تمامتر است از حال ضمین . و قال (ص) : « ثلاثة علی کثبان المسك یوم القیامة : عبد ادّی حق الله و حق مولاه ، و رجل امّ قوماً و هم به راضون ، و رجل ینادی بالصّلوات الخمس کل یوم ولیلة » ، و قال (ص) : « المؤذّن یغفرله مدی صوته ، و یشهد له کل رطب و یابس » ، و قال : « من اذن سبع سنین محتسباً کتبت له براءة من النّار » ، وقال : « تعجب ربّك من راعی غنم فی راس شطیّة للجبل ، یؤذن بالصلوة ،

ويصلي ، فيقول الله عزوجل : انظروا الى عبدی هذا يؤذّن ويقيم الصّلوة ، يخاف منی ، قد غفرت لعبدی ، و أدخلته الجنة »، وقال عمر: « لو كنت مؤذّناً لما باليت ان لأاجاهد ولا احجّ ولا اعتمر بعد حجّة الاسلام » .

« قل يا اهل الكتاب هل تنقمون منّا»ـ **ابن عباس** گفت : نفری از جهودان برسول خداآمدند **ابویاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع و اشیع** وامثال ایشان، و پرسیدند از رسول خدا که از پیغامبران مرسل کدام‌اند کـه ایمان به ایشان میباید آورد ؟ رسول گفت : « او من بالله و مـا انزل الينا و ما انزل الـى ابراهيم و اسمعيل و اسحق ويعقوب والاسباط وما اوتی موسی و عیسی ». چون نام **عیسی** شنیدند نبوّت ویرا جاحد شدند وانکار نمودند و گفتند : ایمان نیاریم بآنکس که بوی ایمان آرد وسو گند یاد کردند ، و گفتند : والله که ندانیم بترازین دین که شما دارید . رب العالمین بجواب ایشان این آیت فـرستاد : « قل يا اهل الكتاب هل تنقمون منّا » ای هل تکرهون و تنکرون منّا الا ايماننا و فسقكم ؟ این خلاصهٔ سخن است یعنی شما کراهیت میدارید ایمان ما ، ومیدانید که ما برحقیم ، و این کراهیت‌شما از آن است که شما فاسق گشتید و بر دین باطل بماندید ، بسبب آن ریاست که یافته‌اید ، و رشوت میستانید ، و مـال بدست می‌آرید .

« و انّ اكثركم فـاسقون » ـ واو زيـادت است ، معنی آنست : لفسقكم نقمتم علينا الايمان . اگر کسی سؤال کند ، گوید : چون تواند بود کسی که دین حق شناسد ، و حقیقت و صدق آن داند ، آنکه دین باطل گیرد ، و حق بگذارد ، این بعقل چون راست آید ؟ جواب آنست که مثل ایـن در مشاهده بسی دیده‌ایم و شنیده ، کسی که داند بتحقیق که قتل گناهی صعب است و کبیره‌ای بزرگ ، مـرد را بدوزخ برد و بعقوبت در افکند ، و آنکه در آن میکوشد و می کند شفاء غیظی را یا سلب مالی را، و

همچنین ابلیس مهجور دانست که الله تعالی ویـرا بآن معصیت که کرد بگیرد و عقوبت کند، و آنکه همی کرد، و هـواء خویش بر طاعت حق ایثار میکرد، و ازین جنس اگر بر شماریم فراوان است و آن همه بارادت و تقدیر خدای جهانست.

« قل هل انبّئکم بشرّ من ذلك » ـ این ذلك اشارتست فرا تصدیق مؤمنان و هدی الله ایشانرا بنزدیك خدا، و این آیت جواب جهودان است کـه گفتند ندانیم دینی بتر از دین شما. رب العالمین گفت: یا **محمد** ایشانرا جواب ده کـه: خبر کنم شما را به بتر ازآنکه شما مؤمنان را میپندارید بپاداش نزدیك خدا. « مثوبة » نصب علی التفسیر است. « من لعنه الله » این من دو وجه دارد: یکی آنکه محل آن خفض است بر بدل شرّ، و بدیگر وجه محل آن رفع است بر اضمار هو، یعنی: هومن لعنه الله، و برین وجه معنی آنست که: چون این آیت آمد که « قل هل انبّئکم بشرّ من ذلك » جهودان گفتند: من هم؟ **مصطفی** (ص) گفت: « من لعنه الله » یعنی: هومن لعنه الله.

« و غضب علیه وجعل منهم القردة والخنازیر»ـ قردة از جهودان است وخنازیر از ترسایـان، قردة از صیادان شنبهاند به **ایله**، و خنازیر از مکذ بانند بمـائده، و « عبد الـطّاغوت » پرستندگان گوسالهاند. طاغوت اینجا عجل است. **حمزه** تنها « و عبد الطّاغوت » خواند بضّم با، و طاغوت بخفض برسبیل اضافت. و عبد بر مثال حذر و فطن بناءِ مبالغت است بـر معنی عـابد، یعنی: ذهب فی عبادة الطّاغوت کلّ مذهب. باقی قـرّاء عبد بفتح باودال خوانند، وطاغوت بنصب، ومعطوفست بر ماتقدّم، یعنی: من لعنه الله و من عبد الطّاغوت. « اولئك شرّ مکاناً » ای مکانة و منزلة، « و اضلّ عن سواء السبیل » ای عن قصد السبیل طریق الهدی.

« واذا جاؤکم قالوا آمنّـا »ـ درمیان جهودان منافقانی بودند که درپیش رسول

خدا میشدند و می گفتند: نحن نعرف صفتك و نعتك، آمنّا بأنّك رسول الله. بزبان این میگفتند، و در دل کفر میداشتند. رب العالمین گفت: «دخلوا بالکفر و هم قد خرجوا به» ای دخلوا وخرجوا کافرین، والکفر معهم فی کلتی حالتیهم. «و الله اعلمُ بماکانوا یکتمون» فی قلوبهم من الکفر.

«وتری کثیراً منهم» ـ من الیهود، «یسارعون فی الاثم والعدوان» یبادرون الی المعصیة والظلم، «و أکلهم السحت» یأخذون من الرشی علی کتمان الحق. «کثیراً منهم» از بهر آن گفت که: نه همه آن بودند که در اثم و عدوان مسارعت نمودند، قومی آن کردند، وقومی شرم داشتند، و ازآن وا ایستادند. رب العزة گفت: «لبئس ماکانوا یعملون» بد چیزی است که ایشان میکنند که در حکم رشوت میستانند، و حرام میخورند، وظلم میکنند. رّبانیان واحبارراعتاب کرد. رّبانیان علماءِ ترسایان‌اند، و احبارعلماءِ جهودان. **ضحّاك** گفت: در قرآن صعب تراز این‌آیتی در خوف نیست، که رب العزة آنکس که منکر پیش گرفت و باك نداشت، وآنکس که نهی نکرد وباز نزد، هردو را ذّم برابر کرد. گناهکاران و مرتکبان منکر را گفت: «لبئس ماکانوا یعملون»، و تارکان نهی منکر را گفت: «لبئس ماکانوا یصنعون».

ومصطفی (ص) گفت: «والّذی نفسی بیده لیخرجنّ ناس من امّتی من قبورهم فی صورة القردة والخنازیر بما داهنوا اهل المعاصی وهم یستطیعون». وأوحی الله تعالی الی **یوشع بن نون**: انّی مهلك من قومك اربعین الفاً من خیارهم، وستین الفاً من شرارهم. قال: یا رب هؤلاء الاشرار، فما بال الاخیار؟ قال: انّهم لم یغضبوا لغضبی، وکانوا یؤاکلونهم و یشاربونهم. و در آثار بیارند که الله تعالی دوفریشته فرستاد باهل شهری تا آن قوم را هلاك کنند، و آن شهر را زیر و زبر کنند. مردی را دیدند که در نماز بود، ایشان بآسمان بحضرت عزّت باز شدند، تا الله چه فرماید. الله گفت:

باز گردید وهمه را هلاك كنید ، و آن مرد را نیز با ایشان هلاك كنید ، كه هر گزچون منكری دید از بهرما روی ترش نكرد . وجمعی كودكان درمیان شهری خروسی را گرفته بودند ، وپرهای وی میكندند ، وآنرا تعذیب میكردند . پیری را دیدند در كنار ایشان كه آنرا میدید و نهی نمیكرد و انكار نمی‌نمود ، تا رب العزة آن قوم را عقوبت كرد ، وآن شهر را بزمین فروبرد . اگر كسی پرسد چه فرق است میان عمل وصنع ؟ جواب آنست كه صنع فعلی بود كه در ضمن آرایش و نیكوئی بود ، و ازینجا گویند : ثوب صنیع ، و فلان صنیعة فلان ، اذا استخلصه علی غیره ، وصنع الله لفلان ای احسن الیه . پس‌صنع بكمال تر است از عمل ، از بهر این‌معنی ربّانیان و احباررا یصنعون گفت، و عامهٔ مردم را یعملون ، چندانكه ربانیان را بر عامه مردم فضل است صنع را بر عمل فضل است .

« وقالت الیهود » ـ این آیت در شأن جهودان فروآمد **فنحاص بن‌عازورا** و اصحاب او، كه الله ایشانرا روزی فراوان و نعمت تمـام داده بود . پس چون در اللهكافر گشتند ، و **مصطفی** را دروغ زن گـرفتند ، و در نعمت الله كـفران آوردند ، و ذلك فی‌قوله « الم ترالی الّذین بدّلوا نعمة الله كفراً »! ربّ العزة آن نعمت از ایشان واستد، و بروزگار قحط ونیاز افتادند . این **فنحاص** و اصحاب وی گفتند : « یدالله مغلـولة » ممسكة عنّـا الرزق، دست رازق بسته است و روزی باز گرفته، و این كنایه از بخل است، یعنی كه برما بخیلی كند ، و چنانكه پیش ازین روزی میداد نمی‌دهد . این همچنانست كه جای‌دیگر گفت رسول خودرا : « ولا تجعل یدك مغلولة الی‌عنقك » فتنفق‌دون‌الحق، « ولا تبسطها كلّ البسط » فوق الحق. و روا باشد كه برمعنی استفهام نهند یعنی: اید الله مغلولة عنّـا حیث قترالرزق علینا ؟

رب العالمین ایشان را جواب داد : « غلّت ایدیهم » ای امسكت عن‌الخیرات

و قبضت عن الانبساط بالعطیّات. دست ایشان است که از خیرات و عطیات فرو بسته است، که هر گز ازیشان کسی را نبینی که نفقه فراخ کند بر خویشتن یا بر کسی مگر اندکی. معنی دیگر «غلّت ایدیهم» یعنی یوم القیامة. «ان الاغلال فی اعناقهم» جزاء این کلمهٔ کفر ایشان آنست که فردا در قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند، و دستهای ایشان وا گردن‌بندند،«و لعنوا بماقالوا» بوعدوا من رحمة الله، وعذبوا بالجزیة فی‌الدنیا، و النّارفی العقبی. و این سخن از جهودان بس عجب نیست پس از آنکه از ایشان حکایت می باز کنند که: «قالوا یا موسی اجعل لنا الهاً کمالهم الهة»، و قال: «انّ الذین اتخذواالعجل سینالهم غضب من ربّهم» الایة. وعن **ابن‌عباس** قال: قال‌النبی (ص): «من لعن شیئاً لم یکن للّعنة اهلا رجعت‌اللعنة علی الیهود بلعنةالله ایّاهم».

آنکه گفت جلّ جلاله: «بل یداه مبسوطتان» اثبت‌الید ونفی الغلّ. ید صفت را اثبات کرد و غلّ را نفی کرد، و این ردّ است بر **جهمیان** که صفت را منکرند، و تأویل باطل نهادند. علماء سلف و ائمّهٔ اهل سنت گفتند که: آنچه جهودان گفتند «یدالله مغلولة»، «ید» راست گفتند، اما «مغلولة» دروغ گفتند، که رب‌العزة ایشانرا در غلّ دروغ‌زن کرد نه در ید، گفت: «بل یداه مبسوطتان». این همچنانست که قومی را گفت: «و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباء نا و الله امرنا بها». راست گفتند که: وجدنا علیها آباء نا، اما دروغ گفتند که: و الله امرنا بها، که رب‌العزة ایشانرا درین دروغ زن کرد نه درآن، گفت: «قل انّ الله لایأمر بالفحشاء».

فصل

بدان که مردم‌درین مسألهٔ ید برسه گروه‌اند: گروهی **معتزله**‌اند و **قدریه** و **اثناعشریهٔ را فضه**. اینان گفتند: یدالله ید قدرة و قوة و نعمة، و گروهی دیگر

مجسمه اند **کرامیه** و **هشامیه** . وهشامیه طائفه‌ای از رافضیان‌اند، امام ایشان **هشام بن الحکم**، گفتند که ید خدا ید جارحه است، و این سخن روی بکفر دارد که **مصطفی** (ص) گفت : « من شبه‌الله بشیء من المخلوقین فقد کفر » . سیوم گروه علماء سنت‌اند و قدوهٔ امت نقلهٔ اخبار و حملهٔ آثار، گفتند: ید خدا ید صفت است، و ید ذات، ظاهر آن پذیرفته، و باطن تسلیم کرده ، و حقیقت آن در نایافته، و از راه چگونگی و تصرف و تأویل بر خاسته ، و تهمت برخرد خویش نهاده ، و اعتقاد کرده ، که ازهمنامی همسانی (۱) نیست، و بخیال گردآن گشتن روی نیست، معلوم هست اما تخیل نیست، مسموع هست اما معقول نیست .

قومی گفتند ید ید قدرت است ونعمت، واین محال است وباطل، که رب‌العزة گفت: « بل یداه مبسوطتان » ، دو ید گفت باز گسترده و گشاده، و معلوم است که قدرت یکی است نه دو ، و نعمت نه خود یکی‌است که بسیاراست ، لقوله تعالی: « و ان تعدّوا نعمةالله لاتحصوها » ، ودرقصهٔ **آدم** گفت : « ما منعك ان تسجد لما خلقت بیدی». اگر معنی ید قدرت بودی ابلیس را بودی که گفتی: چنانکه **آدم** را بقدرت بیافریدی مرا نیزبقدرت بیافریدی، چه شرف دارد برمن؟ چون ابلیس بجواب آن تفصیل باسخنی دیگر گشت ، و فرق کرد میان آتش و گل ، گفت: « انا خیرمنه خلقتنی من نار وخلقته من طین». معلوم گشت که این تخصیصی بود که جز آدم را نبود، که ویرا بهر دو ید صفت خویش آفرید و ید صفت حق بوی رسید ، و آن دو ید اینست که گفت : « بل یداه مبسوطتان » .

اهل تأویل گفتند : « بل یداه » یعنی رزقاه رزق موسّع و رزق مقتور، رزق حلال و رزق حرام، و این تأویل محالست وباطل، که رب‌العزة گفت : « مبسوطتان» ، و

۱ـ نسخهٔ الف : هام نامی هام سانی.

معلومست که رزق مقتورمبسوط نبود، ونیز گفت تعالی وتقدس:« لما خلقت بیدی»، مقتضی تأویل آنست که لما خلقت برزقی، واین محض کفرباشد. و **مصطفی** (ص) گفته : « ان المقسطین علی منابر من نور عن یمین الرحمن، و کلتا یدیه یمین ». هل یجوز أن یقال معناه عن رزق الرحمن، وکلتا رزقیه یمین ! این چنین سخن جز محال وباطل نبود. اگر گویند در لغت عرب سائغ است و روان ید بمعنی نعمت وقوت، گوئیم این مسلّم است، اما درسیاق سخن متکلّم پدیدآید که‌معنی‌آن چیست. اگر گوید: لفلان عندی‌ید أکافیه، اینجا معلوم شود که نعمت میخواهد که مکافات‌آن بشکر کنند ، و اگر گوید : فلان لی ید و عضد وناصر، دانیم که معنی‌آن‌نصرت و تقویت ومعونت‌است نه حقیقت ید. اما اگر گوید : ضربنی فلان بیده ، واعطانی‌الشیء بیده، و کتب لی بیده ، هر عاقلی داند و دریابد که اینجا نه نعمت میخواهد که دست میخواهد ، که بدان نویسند، و بدان عطا دهند، وبدان زنند. ودرلغت عرب گویند: بید فلان امری ومالی، بیده الطلاق و العتاق و الامر و ما اشبهه .

وهم ازین بابست آنچه درقرآن گفت : « تبارك الّذی بیده الملك» ، و قوله : « بیدك الخیر » ، « قل ان الفضل بیدالله » ، و معلوم است که این طلاق و عتاق و امر و فضل وخیرو ملك نه چیزیست که بر دست نهاده است ، امّا عرب در کسی جائز دارند این کلمات واین اضافت، که خداونددست بود ودست گیرنده در وی روابود، نه بینی که روا باشد که گویند : بیدالساعة کذا ، و بیدالقرآن کذا ، وبیدالعذاب کذا ، وبیدالقریة کذا ، ازبهرآنکه ید بحقیقت ازاینها درست‌نباشد، امّا لفظ «بین یدیه» برهر دو افتد هم بر خداوندان دست وهم برچیزها ، که‌آنرا دست نبود، چنانکه گوئی : بین یدی الساعة ، « و بین یدی عذاب شدید » ، بین یدی کذا و کذا ، ازبهرآنکه معنی بین یدیه امامه و قدامه باشد، اما بید کذا و کذا الا خداوند دست را نگویند، وقرآن بلغت

عرب فروآمده است، هرچه در لغت عرب سائغ است وجائز ، روا باشد که بر وفق آن تفسیرقرآن گویند ، وهرچه درلغت عرب محال بود تفسیرقرآن در آن روا نبود.

« ولیزیدن کثیراً منهم » ـ ای من الیهود ،« ما انزل الیك من ربّك طغیاناً و کفراً » بانکارهم وتکذیبهم . کثیراً مفعولست ، « ماانزل الیك من ربّك » فاعل است، طغیاناً و کفراً مفعول ثانی است. میگوید : این قرآن طغیان و کفرجهودان میافزاید، چندانکه قرآن فرود آید وبدان‌کافر میشوند، ایشان را کفر وطغیان میافزاید. « و ألقینا بینهم العداوة و البغضاء » ـ یعنی بین **الیهود** و النصاری . میان جهودان و ترسایان عداوت افکندیم، هرگزهیچ جهود ترسایان را دوست ندارد ونه هیچ ترسا جهودان را . جهود مذهب ترسایان درعبادت مسیح دشمن دارد ، و ترسا مذهب جهودان درکافر شدن مسیح دشمن دارد . این همچنانست که گفت . « تحسبهم جمیعاً و قلوبهم شتّی » .آنکه گفت : « الی یوم القیمة » تا روز رستاخیز این عداوت خواهد بود ، واین دلیل است که مذهب جهودی و ترسائی تا بقیامت پیوسته خواهد بود.

« کلّما اوقدوا ناراً للحرب اطفأها الله » ـ ای کلّما اجمعوا امرهم علی حرب رسول‌الله (ص) فرق الله جمعهم ، و أفسد تدبیرهم . این دلیل است که دین اسلام برهمه دنیا غالب است وقاهر، وکید دشمن‌آن باطل، وعلم‌آن همیشه ظاهر، چنانکه جای‌دیگر گفت: « لیظهره علی الدین کله »، « و یسعون فی‌الارض فساداً » یجتهدون فی رفع‌الاسلام و محو ذکرالنبی (ص) من کتبهم ، « و الله لایحب المفسدین » یعنی الیهود .

النوبة الثالثة

« یا ایّها‌الّذین امنوا لاتتخذوا الّذین اتخذوا دینکم هزواً و لعباً » الایة ـ هر که مسلمان است بار احکام اسلام بروی نه گران است. هر که صاحب دین است شعار

دین بردل وی شیرین است. موحد را نعمت توحید شاهد دل ودیده و جانست. مؤمن پیوسته بر درگاه خدمت بسته میان است. هرطینتی را دولتی است، وهرفطرتی راخدمتی است، وهر کسی را منزلتی. عبادالرحمن دیگرند وعبیدالشیطان دیگر. مقبولان حضرت دیگرند ومطرودان قطیعت دیگر. یکی درحضرت راز ببانگ نمازشاد شود، وچون گل بربار بشکفد، پیوسته منتظر آن نشسته، و از بیم فوت آن بگداخته! درویشی را دیدند برپای ایستاده، وسردر انتظار فروبرده، گفتند: ای درویش آن چیست که در انتظار وی چنین فرو شده‌ای؟ گفت: طهارت کرده‌ام و وقت راز درآمده، انتظار بانگ نماز میکنم. این چنین کس را برابر کی بود با آنکس که از شربت کفر و معصیت چنان مست شده باشد که فرق نکندمیان بانگ نماز وبانگ رود ونای، ووصف الحال وقصهٔ ایشان اینکه رب‌العالمین گفت: «و اذا نادیتم الی‌الصلوة اتخذوها هزواً ولعباً».

حکایت کنند که پیری‌جائی‌میگذشت. کسی‌بانگ نمازمیگفت. آن پیرجواب وی میداد که و الطعنة واللعنة، پاره‌ای فراتر شد. سگی بانگ میکرد، و جواب وی تسبیح وتهلیل‌میگفت. پیر را گفتند: این چیست؟ جواب مؤذن را چنان و جواب سگ چنین؟! پیر گفت: آن موذن مبتدع است، اعتقاد وی پاك نیست، و دین وی راست نیست، بانگ نماز ودیگربانگها را بنزدیك وی فرق‌نیست، ازین‌جهت اورا جواب چنان دادم، وازسگ‌نه‌بانگ سگ شنیدم که تسبیح شنیدم. بحکم این‌آیت که رب‌العزة گفت: «و ان من شیء الا یسبح بحمده».

وفی قصّة المعراج أن رسول الله (ص) قال: «فلمّا انتهینا الی الحجاب، خرج ملك من وراء الحجاب، فقلت لجبرئیل من هذا الملك؟ فقال: والذی اکرمك بالنبوة مارأیته قبل ساعتی هذه. ثمّ قال الملك: الله اکبر، الله اکبر، فنودی من وراء الحجاب: صدق عبدی انا الله اکبر. فقال الملك: اشهد ان لا اله الا الله، فنودی من

وراءِ الحجاب : صدق عبدی انا الله لا اله الا انا . فقال الملك اشهد أنّ **محمداً** رسول الله ، فنودی : صدق عبدی، انا ارسلت محمداً رسولا. فقال الملك : حیّ علی الصلوة، فنودی : صدق عبدی ، و دعا الیّ عبادی. فقال الملك : حیّ علی الفلاح، فنودی : صدق عبدی ، افلح من واظب علیها . فقال رسول الله : فحینئذ اکمل الله تعالی لی الشرف علی الاولین و الاخرین .

و روی **ابوهریرة** انّ النبی (ص) قال : « اذا قال المؤذن: الله اکبر ، غلقت ابواب النّیران السبعة ، و اذا قال : اشهد ان لااله الاالله ، فتحت ابواب الجنان الثمانیة ، و اذا قال: اشهد ان **محمداً** رسول الله ، اشرفت الحورالعین ، و اذا قال: حیّ علی الصلوة تدلّت ثمارالجنة ، و اذا قال: حیّ علی الفلاح ، قالت الملائکة: افلحت و أفلح من اجابك ، و اذاقال: الله اکبر، الله اکبر، قالت الملائکة :کبرت کبیراً و عظمت عظیماً ، و اذا قال : لااله الاالله، قال الله تعالی : بها حرمت بدنك و بدن من اجابك علی النار.

و روی **ابو سعید** عن النبی (ص) قال : « اذاکان یوم القیامة جیء بکراسیّ من ذهب مشبکة بالدر والیاقوت، ثم ینادی المنادی : این من کان یشهد فی کل یوم ولیلة خمس مرات ان لااله الاالله و أنّ **محمداً** رسول الله ، فیقوم المؤذنون وهم اطول الناس اعناقاً، فیقولون: نحن هم ، فیقال لهم: اجلسوا علی الکراسی حتی یفرغ الناس من الحساب، فانّه لاخوف علیکم ولا انتم تحزنون .

« قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منّا » الایة ـ ای **محمد** آن بیگانگان را بگو که برما چه عیب مینهید وچه طعن کنید، مگر که عیب میشمرید آنچه ما بغیب ایمان دادیم ، وکارها بحق تفویض کردیم ، و نادیده ونادر یافته بجان و دل بپذیرفتیم! ما این کردیم و شما نافرمان گشتید وسر کشیدید ، وخویشتن را از ربقهٔ بندگی بیرون بردید. عیب هم برشما است ، و طعن در شما است ،که برشما غضب و لعنت خداست ،

ابعدکم عن نعت التخصیص و أضلّکم ومنعکم عن وصف التقریب و طردکم .

« لولا ینهیهم الربّانیون و الاحبار » ـ باری ایشان که ربانیان‌اند و احبار، در میان شما اخیار، بدانش مخصوص‌اند و بدریافت موصوف ، چرا نادانان را باز نزنند ، و بدانش خویش لهیب آتش جهل ایشان به ننشانند . ویـل لمن لایعمل مـرّة ، و ویل لمن یعلم و لایعمل الف مـرّات .

فائدة ـ علم آنست و طریق عالم چنان است که برزبان نصیحت راند ، ودر دل همت دارد ، تا جاهل را ازجهل و عاصی را ازمعصیت باز دارد ، وبیراه را براه بازآرد . چون این نباشد ثمرهٔ علم کجا پیدا آید ، و شرف علم چون پدیدآید ! و آنجا که این معنی نبود لاجرم ربّ‌العزة هر دو را در ذمّ فراهم کرد ،آن نادان بدکردار وآن دانای خاموش،آنرا گفت: « لبئس ماکانوا یعملون » ، و این را گفت : «لبئس ماکانوا یصنعون».

« و قالت الیهود یدالله مغلولة » الایة ـ اگـر مـوحـّدان و سنـّیان بنادانـی یکدیگر را روزی غیبت کنند ، یا زبان طعن در یکدیگر کشند ، پس از آنـکه در راه توحید راست روند ، و تسلیم پیشه کنند، امید قوی است کهآنرا درگذارند و عفو کنند چنانکهآن **پیر طریقت** گفت: «در توحید تسلیم کوش، هرچه ازعقل‌فرو رود باك نیست. در خدمت سنت کوش، هرچه ازمعاملت فروشود باك نیست. در زهد فراغت کوش، اگـر گنج قارون دردست‌تواست باك نیست. ازمولی مولی‌جوی، ازهر که باز مانی باك‌نیست». اما صعب ومنکر آنست که درآفریدگار منزه مقدس‌سخن گوید بناسزا، وآنچه مخلوق را عیب شمرند برخالق بندد، چنانکهآن بیگانگان گفتند : « یدالله مغلولة ».

ودر اخباربیارند که: روزقیامت قومی را ازعاصیان امت **احمد** بدر دوزخ‌آرند، و ایشانرا توقف فرمایند. فریشتگان برایشان حلقه کنند وایشان‌راملامت کنند، گویند: ای بیچارگان‌و ای ناپاکان! چه‌ظنّ بردید که درکاردین سستی کردید، ومعصیت‌آوردید ،

ما که‌فریشتگانیم وبقوت وعظمت جائی رسیدیم که اگرفرماید هفت آسمان وهفت زمین بیك لقمه فروبریم، باین همه یك چشم زخم زهره نداشتیم که نافرمانی کردیم، وشما با ضعف خویش چندان جفا ومعصیت کردید، وتا دراین سخن باشند قومی ازکافران درمیان ایشان افتند. عاصیان اهل توحید چون‌کافرانرا بینند، در ایشان افتند، همی زنند، و بدندانشان همی خایند، و میگویند: اینان خدایرا ناسزا گفتند، و بوحدانیت وی اقرار ندادند و سر کشیدند. فرمان آید از رب العزة بفریشتگان که دست از این قوم بدارید، وبه بهشت فرستید، که هرچند که عاصیان‌اند، بجان و دل در مهر و دوستی ما مردان‌اند. اگر کردار بد داشتند مهر ومحبت ما بردل داشتند، جفاء ایشان بوفا بدل کردیم، و قلم عفو بر جریدهٔ جریمهٔ ایشان کشیدیم.

«بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء» ـ عن **ابی هریرة** قال: قال رسول‌الله(ص): «یدالله ملای، لایغیضها نفقه سحاءاللیل والنهار، ارأیتم ما انفق منذ خلق السموات والارض فانّه لم ینقص مافی یدیه، وکان عرشه علی‌الماء و بیده المیزان یخفض ویرفع». و عن **ابی موسی الاشعری** قال: قال رسول‌الله (ص): «انّ الله تعالی باسط یده لمسیء اللیل لیتوب بالنهار، ولمسیء النهار لیتوب باللیل، حتی تطلع‌الشمس من مغربها». وقال(ص): «ینزل الله عزوجل فیقول: من یدعونی فأجیبه؟ ثم یبسط یدیه فیقول: من یقرض غیر عدوم و لاظلوم».

۱۰ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**ولوأنّ اهل الکتاب امنوا**» واگر خوانندگان تورات بگرویدندی(۱)«**واتّقوا**» و ازخشم وعذاب‌خدا بپرهیزیدندی(۲)«**لکفّرنا عنهم**»

۱ـ نسخهٔ الف: بگرویدندید. ۲ـ نسخهٔ الف: بپرهیزیدندید.

ما بستردیمی از ایشان و بپوشیدیمی (١) « **سيّئاتهم** » بدها و گناهان ایشان «**ولأدخلناهم**» وما درآوردیمی (٢) ایشانرا « **جنّات النّعيم** (٦٥) » در بهشتهای ناز .

« **ولو أنّهم اقاموا التّورية** » و اگر ایشان تورات بپای دارندی [و بحق کردار آن بپای ایستادندی(٣)] ، « **والانجيل** » و اهل انجیل انجیل را [بپای دارندی و بکردار آن بپای ایستادندی (٤)] ، « **وما انزل اليهم من ربّهم** » و آنچه بدیشان فرو فرستادند از خدای ایشان [در کار **محمد** و تصدیق وی] «**لأكلوا من فوقهم** » از زیر خود بخوردندی ، « **ومن تحت ارجلهم** » و از زیر پای خویش بخوردندی . « **منهم امّة مقتصدة** » از ایشان گروهی است میانه و بچم نه بد، « **و كثير منهم** » و فراوانی از ایشان ، « **ساء مايعملون** (٦٦) » بدا آنچه ایشان میکنند .

« **يا ايّها الرسول** » ای پیغامبر فرستاده ! « **بلّغ ما انزل اليك من ربّك** » میرسان آنچه فرو فرستاده آمد بتو از خداوند تو، « **وان لم تفعل** » و اگر نرسانی [و چیزی باز گذاری] « **فما بلّغت رسالته** » همچنانست که هیچ چیز(٥) ازپیغامهای وی نرسانده باشی ، « **و الله يعصمك من النّاس** » و الله نگه دارد ترا از مردمان، « **انّ الله لايهدى القوم الكافرين** (٦٧) » که الله راهنمای ایشان نیست که درعلم وی کفر را اند .

« **قل** » گوی [یا محمد] « **يا اهل الكتاب** » ای کتاب داران من (٦) و خوانندگان آن ، « **لستم على شىء** » برهیچ چیز نیستید ، « **حتّى تقيموا التّورية**» تا آنکه که بپای دارید [شما که اهل توراتاید] تورات را ، « **والانجيل** » و [شما که اهل انجیل اید] انجیل را ، « **و ما انزل اليكم من ربّكم** » و شما که اهل

١- نسخهٔ الف: ما بسترديد ازايشان و بپوشيديد. ٢- نسخهٔ الف: وما درآورديد.
٣و٤- نسخهٔ الف: دارنديد... ايستادنديد . ٥- نسخهٔ ج : هيچيز. ٦- نسخهٔ ج : ای اهل کتاب من .

قرآن اید قرآن را « **و لیزیدنّ کثیراً منهم** » و فراوانی را ازایشان بخواهد افزود ، « **ما انزل الیك من ربّك** » آنچه فرو فرستاده‌آمد بتو از خداوند تو ، « **طغیاناً و کفراً** » گران‌کاری و کفر، « **فلاتأس علی‌القوم الکافرین** (۶۸) » نگر تا اندوهگن نباشی بر گروه ناگرویدگان.

« **انّ الّذین امنوا** » اینان که بگرویدند [از عرب] « **والّذین هادوا** » و ایشان که جهود شدند [تورات در دست] ، « **والصّابئون** » و اینان که میان دو دین اند [و زبورشان در دست] ، « **و النّصاری** » و ترسایان [که انجیل‌شان‌دردست]، « **من امن بالله** » هر که از اینان بخدای بگروید ، « **والیوم الاخر** » و بروز رستاخیز ، « **وعمل صالحاً** » وکارنیك کرد ، « **فلاخوف علیهم** » برایشان بیم‌نیست، [فردا]، « **ولاهم یحزنون** (۶۹) » و نه اندوهگن باشند هرگز.

« **لقد اخذنا میثاق بنی اسرائیل** » پیمان ستدیم از بنی اسرائیل ، « **وارسلنا الیهم رسلا** » و بایشان فرستادیم رسولانی ، « **کلّما جاءهم رسول** » هرگه که بایشان آمد فرستاده ، « **بمالاتهوی انفسهم** » بچیزی که ایشان در آن ناکام بودی وبا نبایست ، « **فریقاً کذّبوا** » گروهی را ازفرستادگان دروغ زن گرفتند، « **و فریقاً یقتلون** (۷۰) » وگروهی را میکشند .

« **وحسبوا** » و چنان پنداشتند « **الاّ تکون فتنة** » که ایشانرا آزمایش نخواهد بود ، « **فعموا وصمّوا** » تا کورشدند و کر شدند ، « **ثمّ تاب الله علیهم** » آنگه الله ایشانرا با خود خواند، وآگاهی‌داد و قومی را توبت داد « **ثمّ‌عموا وصمّوا کثیرمنهم** » باز کور شدند و کر فراوانی ازایشان « **و الله بصیر بمایعملون** (۷۱) » و الله بینا است بآنچه می کنند .

النوبة الثانية

« ولو أنّ اهل الکتاب آمنوا » ـ یعنی بمحمد (ص) ، « واتقوا » الیهودیة والنصرانیة ، میگوید : اگرجهودان وترسایان ایمان‌آوردندی ، ورسالت ویرا تصدیق کردندی ، و ازجهودی و ترسائی بپرهیزیدندی ، ما آن جهودی و ترسائی بستردیمی ، و باسلام بپوشیدیمی ، چنانکه گوئی خود هرگز جهود و ترسا نبوده‌اند . و معنی تکفیر همین‌است یعنی سیّئات بحسنات بپوشند وچنان‌انگارند که خود سیّئات نکردند . از اینجا گفت مصطفی (ص) : « التّائب من الذنب کمن لا ذنب له ، » . آنکه گفت : «ولادخلناهم جنّات‌النعیم» بآن تکفیر قناعت نکنیم که‌ویرا بجنات‌النعیم‌درآریم. جنّات النعیم یك بهشت است از بهشتهای هفتگانه ، که رب العزة برای مؤمنان آفریده .

روایت کنند از **ابن عباس** که گفت : « خلق الله الجنان یوم خلقها فضلی بعضها علی بعض ، و هی سبع جنان : دارالجلال و دارالسّلام و جنّة عدن ، و هی قصبة الجنّة و هی مشرفة علی الجنان کلها ، وجنة المأوی و جنة الخلد و جنة الفردوس و جنّات النعیم . امّا دارالجلال خلقها الله من النور کلها مدائنها و قصورها و بیوتها و ابوابها و جمیع اصناف مافیها من الثّمار المتدلّیة و الانهار المطّردة و الاشجار النّاضرة و الرّیاحین العبقة و الانوار الزّاهرة و الازواج المطهّرة . و خلق دارالسلام من الیاقوت الاحمر کلها ازواجها و خدمها و آنیتها واشربتها و قصورها و خیامها وجمیع مافیها . وخلق جنة عدن من زبرجد کلها علی هذه الصفة . وخلق جنة المأوی من الذهب الاحمر بجمیع مافیها علی هذه الصفة . و خلق جنة الخلد من الفضة البیضاءِ بجمیع مافیها . وخلق جنّة الفردوس من اللؤلؤ بجمیع مافیها . وخلق جنات النعیم من‌الزمرّد بجمیع مافیها . والجنان کلّها مائة درجة ، ما بین الدرجتین مسیرة خمس مائة عام» .

رب العزة جلّ جلاله این بهشتها را ازبهر مؤمنان آفریده وساخته وپرداخته، و در بعضی اخبار آورده‌اند که بدوازده ماه بیافرید، و اگر خواستی بیك طرفة العین بیافریدی، و بروایتی روز پنجشنبه آفرید، و بروایتی روز آدینه. و درست آنست که این بهشتها بالای هفت آسمان‌اند، آنجا که عرش مجید است در هوای آخرت، و رسول خدا شب معراج در آن شده و بعضی غرفه‌ها و قصرها دیده و نشان داده.

« ولو انّهم اقاموا التّورية و الانجيل » - این آیت جواب آن تنگی روزی است بر ایشان، و جواب آن حال که ایشان را در آن قحط بودی. میگوید: اگر اهل تورات تورات را، واهل انجیل انجیل را، واهل قرآن قرآن را بپای دارندی و بحق کردار آن برسیدندی، « لأكلوا من فوقهم » يعنى من بركات السّماءِ و هو المطر، « و من تحت ارجلهم » و طئوه من امر الدنيا اى ما عجّل لهم. رب العالمين جل جلاله در این آیت ایمان و تقوی و طاعت الله بر وفق کتاب و سنّت سبب فراخی روزی و توانگری کرد، و نظیره قوله: « ولو أنّ اهل القرى آمنوا و اتّقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والارض»، وقوله: « استغفروا ربّكم انّه كان غفّاراً. يرسل السماء عليكم مدراراً » الاية. ثمّ استثنى طائفة، فقال: «منهم» يعنى من اهل الكتاب، «امّة مقتصدة» اى جماعة مؤمنة عادلة في القول والعمل. والاقتصاد هو الاعتدال في القول والعمل من غير غلوّ ولا تقصير، و اصله القصد.

« و كثير منهم ساء ما يعملون » - اى بئس ما يعملون ممّن لم يسلم. گفته‌اند که: این امّت مقتصده چهل و هشت کس بوده‌اند: **نجاشی** و اصحاب وی، **بحیراء راهب** و اصحاب وی، **سلمان فارسی** واصحاب وی، **عبدالله سلام** واصحاب وی و رهطی از **شام**. ایشان‌اند که رب العالمین بر ایشان نواخت خود نهاده و ستوده، و بعدل و راستی صفت کرده. و آن قوم دیگر که مسلمان نبودند، و بید کرداری

ایشانرا یاد کرد و گفت: «ساء مایعملون» **کعب اشرف** بود و **کعب اسید** و **مالك بن الضیف** و **ابویاسر** و **حیی بن اخطب** و **اهل روم**.

«یا ایّها الرسول بلّغ ما انزل الیك من ربّك» ـ مفسّران گفتند که رسول خدا از غائلهٔ مشرکان و جهودان ایمن نبود، واز کرد بد و مکر ایشان می‌اندیشید و باین سبب عیب دین ایشان وسبّ بتان وطعن کردن درایشان مجاهره نمیکرد (۱)، ونیز آیت آمده بود: «ولا تسبّوا الذین یدعون من دون الله فیسبّوا الله عدواً بغیرعلم»، واین پیش فتح **مکّه** و بسط اسلام بود، پس چون فتح مکّه برآمد، و اسلام قوی گشت، ومسلمانان انبوه گشتند، رب العالمین جلّ جلاله بفرمود تا اظهار تبلیغ رسالت کند، ومعایب بتان هیچ باز نگیرد، وازکافران نترسد، گفت: «یا ایها الرسول بلّغ ما انزل الیك من ربك» ای اظهر تبلیغه، لقوله تعالی: «فاصدع بما تؤمر».

پس رسول (ص) گفت: «یا ربّ کیف اصنع و أنا واحد، اخاف ان یجتمعوا علیّ»! فأنزل الله تعالی: «وان لم تفعل فما بلّغت رسالته والله یعصمك من الناس». در این سخن نوعی تهدیداست، میگوید: مراقبت ایشان بکن، وازآنچه بتو فروفرستادیم هیچ چیز(۲) بازمگیر نارسانیده، که اگر بعضی نرسانی همچنانست که هیچ نرسانیدی،

۱ـ شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان (چاپ صیدا ج ۲ ص ۲۲۳) ذیل همین آیه گوید: بنا بروایات مشهوری که از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام نقل شده است خداوند بحضرت محمد (ص) امر کرد که حضرت علی (ع) را بولایت نصب کند و بمردم اعلام نماید، ولی رسول خدا میترسید که مردم او را بجانب داری از پسر عموی خود متهم کنند و بطعنه برخیزند، پس خداوند آیهٔ «یا ایها الرسول بلغ ...» را بوی وحی کرد و او راباعلام ولایت تشجیع نمود، و حضرت روز غدیر خم دست علی (ع) را گرفت و گفت: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه». میبدی مؤلف تفسیرحاضر نیزاین قول را بتفصیل جزء اقوالی که نقل کرده درسطور بعدی آورده است. ۲ـ نسخهٔ ج: هیچیز.

کقوله تعالی : « نؤمن ببعض و نکفر ببعض» . اخبر انّ کفر هم بالبعض محبط للایمان بـالبعض . در این آیت ابطال مذهب گروهی‌است که گفتند : رسول خدا در بعضی وحی کتمان کرد از جـهت تقیت ، و **عایشه** گفت : من حدّثك ان **محمداً** (ص) کتـم شیئاً من الوحی فقد کذب ، والله عزوجل یقول : « یاایها الرسول بلّغ ما انزل الیك من ربّك وان‌لم‌تفعل‌فما بلّغت رسالته» ازال‌عزوجل التوهـّم ان‌البنی(ص) کتم‌شیئاً من‌الوحی‌للتقیة .

قومی گفتند : این آیت در معنی جهاد و قتال مشرکان آمد که رسول خدا در بعضی اوقات حثّ بر جهاد کمتر میکرد ، بسبب آنکه گروهی منـافقان درآن کراهیت مینمودند ، و کسلانی‌میکردند ، رب العزة در قصهٔ ایشان‌گفت : « فـاذا انزلت سورة محکمة و ذکر فیها القتال» الایة . پس چون رسول‌الله در حثّ جهاد سستی نمود خدای تعالی آیت فرستاد که : « بلّغ ماانزل الیك من ربك» یعنی فی‌امر الجهاد ، « وان‌لم‌تفعل فما بلّغت‌رسالته » . قومی گفتند این در قصهٔ تخییر زنان **مصطفی** فروآمد که چون‌آیت تخییر آمد رسول خدا بر زنان عرضه نمیکرد از بیم آنکه ایشان دنیـا اختیـار کنند و ندانند . پس رب العالمین‌آیت فرستاد که : « بلّغ ما انزل الیك من ربك » فی‌تخییرهن، و قیل : نزلت فی‌امر **زینب بنت جحش** ونکاحها ، وقیل : نزلت فی‌قصة **الیهود** ، ای: بلّغ ما انزل الیك من ربك من الرجم والقصاص ، و قیل : نزلت فی **علی بن ابی طالب** ای : بلغ ما انزل الیك من ربك فی فضل علی بن ابی طالب .

چون این آیت فروآمد **براء عازب میگوید** که از حجّة الوداع باز گشته بودیم . رسول خدا و یاران درموضعی فروآمدند که‌آنرا **غدیرخم** میگفتند . آنجابزیر درخت فروآمدند ، ورسول بفرمود تا ندا کردند که : **الصلوة جامعة** ، ورسول خدا دست **علی** (ع) گرفت، و گفت : « الست اولی بالمؤمنین من‌انفسهم؟ » **قالوا** : بلی یارسول‌الله .

قال : « الست اولی بکلّ مؤمن من نفسه ؟ » قالوا : بلی . قال : « هذا مولی من انامولاه. اللّهمّ وال من والاه ، وعادمن عاداه » . قال: فلقیه **عمر** فقال هنیئاً لك یا **ابن ابی طالب** اصبحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنة . **نافع وابن عامر وعاصم** بروایت**ابو بکر** « رسالاته » بلفظ جمع خوانند . باقی قرّا « رسالته » خوانند بلفظ واحد .

« و الله یعصمك من النّاس » ـ **انس مالك** گفت : رسول خـدا را روزگاری پاسبانی (۱) میکردند ، گفتا و از **عائشه** شنیدم که : شبی بـا رسول بودم ، و رسول را خواب نمی گرفت ، گفتم یا رسول‌الله ماشأنك ؟ چه رسید ترا که نمی خسبی ؟ گفت : « الا رجل صالح یحرسنی اللیلة » ؟ مردی صالح نبـاشد که امشب مرا پـاسبانی کـند ؟ گفتا در آن سخن بودیم کـه آواز سلاح شنیدیم . رسول گفت : « من هذا » ؟ کیستند اینان که سلاح دارند؟ جواب دادند که ما ایم **سعد بن ابی‌وقاص** و **حذیفه** ، آمده‌ایم تا ترا پاسبانی (۱) کنیم . پس رسول خدا بخفت چنانـکه غطیط وی می‌شنیدیم ، گفتا: و درآن حال این آیت فروآمد : « والله یعصمك من النّاس » . رسول خدا درآن خیمه بود از ادیم ساخته ، سر بدر فرا کرد ، و گفت : « انصرفوا ایها النّاس ! فقد عصمنی الله ، فلا ابالی من نصرنی و من خذلنی ».

وروایت کنند از **ابوهریره** که گفت : رسول خدا ببعضی غزاها بمنزلی فرو آمد در سایهٔ درختی ، و شمشیر که داشت از شاخ آن درخت بیاویخت . اعرابئی جلف فرا رسید . رسول را خالی دید ، و شمشیر از درخت آویخته . شمشیر برداشت و قصد رسول خدا کرد ، ورسول خفته . چون فرانزدیك وی شد رسول ازخواب درآمد . اعرابی گفت : من یمنعك منّی ؟ آن کیست که این ساعت ترا حمایت کند ومرا از تو بازدارد؟ رسول گفت : خدا مرا از تونگه دارد . دست اعرابی ناگاه بلرزه افتاد ، وشمشیر ازدست

۱ـ نسخهٔ الف . پاسوانی .

وی بیفتاد ، وسر خویش بر آن درخت همی زد تا دماغ وی همه بیرون افتاد ، و هلاك گشت . رب العالمین بروفق آن آیت فرستاد که : « والله یعصمك من النّاس » .

اگر کسی گوید که کافران رسول خدا را می‌رنجانیدند پیوسته ، که دندان رباعیهٔ وی می‌شکستند ، و پیشانی وی مجروح میکردند ، و این منافی عصمت است . جواب آنست که این همه پیش از آن بوده که این آیت آمد . رب العزة خواست که بدایت کار **مصطفی** با رنج و بلا و اذی دشمن بود ، چنانکه دیگر پیغامبران را بوده ، و مصطفی در آن صبر کند ، چنانکه ایشان کرده‌اند ، پس از آنکه این آیت آمد : « والله یعصمك من الناس » الله او را معصوم داشت از دشمنان ، و کرامت وشرف وی پیدا کرد ، و کس را از ایشان بر وی دست نبود ، و هیچ اذی از ایشان بوی نرسید . « انّ الله لایهدی القوم الکافرین » ـ ای لایهدیم الرشد و هم کافرون ، و قیل لایجعلهم مهتدین و قد کتب علیهم انّهم کافرون .

« قل یا اهل الکتاب لستم علی شیء حتی تقیموا التوریة و الانجیل » ـ گفته‌اند که : در قرآن هیچ آیت نیست صعب تر از اینکه میگوید : شما بر هیچ چیز نیستید ازکاردین ، وهیچ بدست ندارید ، تا آنگه که عمل کنید درآنچه در تورات است شما که اهل توراتاید ، و عمل کنید در آنچه در انجیل است شما که اهل انجیل اید ، و عمل کنید در آنچه در قرآنست شما که اهل قرآن اید . « و لیزیدنّ کثیراً منهم » یعنی کفارهم ، « ما انزل الیك من ربّك طغیاناً وکفراً » ، یقول : اذا لم یؤمنوا زادهم کفرهم بما انزل الیك من ربك طغیاناً الی طغیانهم ، و کفراً الی کفرهم . « فلا تأس علی القوم الکافرین » این نه نهی است از حزن ، که این در قدرت آدمی خود نیاید ، لیکن تسلیت **مصطفی** و نهی از تعرض حزن .

« انّ الذین آمنوا و الذین هادوا والصابئون و النصاری » ـ سبق تفسیره .

« من آمن باللّٰه و الیوم الاخر و عمل صالحاً » آمن الیهود من یهودیته ، والنصرانی من نصرانیته والصابیء من صابئیته ، و المنافق من نفاقه ، فآمنوا بالبعث من بعد الموت ، « فلا خوف علیهم » حین یخاف اهل النار ، « ولاهم یحزنون » حین یحزن اهل النار .
اگر کسی گوید : چه فرق است میان فعل و عمل ؟ جواب آنست که فعل احداث چیزی است و در وجود آوردن پس ازآنکه نبود ، و عمل آنست که در آن چیز حادثی فرا دیدآرد که بآن متغیر گردد . اگر کسی گوید : « فلا خوف علیهم ولاهم یحزنون » چون متصور بود و اهوال رستاخیز ناچار بایشان گذر کند ؟ جواب آنست که هرچند هول قیامت بایشان گذرد امّا عارض بود نه پاینده ، که عاقبت آن نجات و نعیم ابد بود، و ازینجاست که گفت : « لایحزنهم الفزع الاکبر » فزع اکبر عذاب قطیعت است ؟ حزن دائم ، و ایشانرا آن نبود .

« لقد اخذنا میثاق بنی اسرائیل » ـ کلّ نبی بعثه اللّٰه الی قوم فآمنوا فذلك اخذ میثاقهم ، « و ارسلنا الیهم رسلا » یعنی الی **الیهود** ، « کلّما جاءهم رسول بما لاتهوی » اهواءهم التی هم علیها « فریقاً کذّبوا » مثل **عیسی** و **محمّد** علیهما السلام، « و فریقاً یقتلون » مثل **زکریا** و**یحیی**. تکذیب، جهودان و ترسایان هر دو کردند ، و قتل جز فعل جهودان نبود . **ابن کیسان** گفت : پیغامبران مرسل دو گروه بودند : گروهی اصحاب کتب و شرایع ، چون **نوح** و **ابراهیم** و **داود** و**سلیمان** و **عیسی** و **محمّد**، هرگزهیچ بیگانه را بر قتل وأسر ایشان دست نبود، وگروه دیگر نه‌اصحاب کتب وشرایع بودند، بلکه‌امرمعروف ونهی منکر کردند. دشمنانرا برقتل‌ایشان‌دست‌بود همچون **یحیی** و **زکریا** و امثال ایشان ، که در عهد ایشان بیك روز هفتاد پیغامبر کشته شدند بدست‌جهودان ، و در خبر است که « ثم یقوم سوق بقلهم‌من‌آخرالنّهار» .

« و حسبوا الا تکون فتنة » ـ قرأ اهل **البصرة** و **حمزة** و **الکسائی** : « الا

تکون » بضم‌النون، علی معنی‌انه لاتکون فتنة . الفتنة الا بتلاء والاختبار، یقول : ظنّوا ان لایبتلوا ولا یعذبهم الله. جهودان پس مـرگ موسی (ع) در زمـانی متطاول که پیغامبری دیگر نیـامده بود چنان دانستند و پنداشتند که ایشانرا فـرو گذاشتند، و بهٔپیغامبری دیگر ایشانرا بنخواهندآزمود تا استوار گیرند یا نه . پس الله تعالی عیسی را بایشان فرستاد . قومی بعیسی بازکافر شدند ، و کورو کر گشتند، یعنی بآنچه شنیدند عمل نکردند تا همچنان بود که نشنیدند و ندیدند چون کوران و کران . پس چون عیسی را بآسمان بردند ، « تاب الله علیهم » ای ارسل الیهم محمداً (ص) یعلّمهم ان الله قد تاب علیهم ان آمنوا وصدّقوا . مصطفی را پس ازآن بایشان فرستادند ، وایشانرا خبر داد که اگر ایمان آرید وتصدیق کنید الله شما را توبت داد وباز پذیرفت . ایشان هم تصدیق نکردند ، و فراوانی از ایشان کافر شدند ، و باز کور و کر شدند ، « عموا و صمّوا » اذ کفرو ابعیسی ، « ثمّ عموا و صمّوا » اذ کـفروا بمحمّد (ص) ، « والله بصیر بما یعملون » فی تعامیهم‌وتصاممهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « ولو أنّ اهل الکتاب آمنوا و اتقوا » الایة ـ این آیت از روی اشارت بیان فضیلت امت محمد است و شرف ایشان بر اهل کتـاب ، از بهرآنکه رب العالمین مغفرت ایشان بر تقوی بست ، و تقوی در مغفرت و رحمت شرط کرد . مقتضی دلیل خطاب آنست که هر کرا تقوی نیست ویرا مغفرت نیست . باز در حق امت گفت: « هو اهل التقوی و اهل المغفرة » یعنی اهل ان یتقی ، فـان ترکتم التقوی فهو اهل لان یغفر . میگوید : اوست جل جلاله سزای آنکه از وی ترسند ، و در بندگی او تقوی پیش گیرند . پس اگـر تقوی نبود او سزای آنست که بیـامرزد بفضل خویش و

رحمت خویش. اینست سزای خداوندی و مهربانی و بنده نوازی. آنچه کند بسزای خود کند نه باستحقاق بنده.

در بعضی کتب خداست: «عبدی! انت العوّاد الی‌الذنوب، و أنا العواد الی المغفرة، لتعلم انا انا وانت انت، «قل کلّ یعمل علی شاکلته»، ونیز جای دیگر در حق این امت گفت: «فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد» ظالم را که تقوی نیست و سابق که در عین تقوی است هر دو دریك نظام آورد، و بابتداء آیت رقم اصطفائیت کشید که: «اصطفینا من‌عبادنا»، و درآخر آیت «جنّات‌عدن» کرامت کرد، گفت: «جنّات عدن یدخلونها» تا بدانی که خدای را در حق امت **محمد** چه عنایت است، و ایشانرا بنزدیك وی چه کرامت!

«ولو أنّهم اقاموا التورية والانجیل» الایة ـ لوسلکوا سبیل الطاعة لوسّعنا علیهم اسباب المعیشة حتی لوضربوا یمنة ما لقوا غیر الیمن، وان ذهبوا یسرة ما وجدوا الا الیسر. عجب آنست که عالمیان پیوسته دربند روزی فراخ‌اند، و درآرزوی حظوظ دنیا، و آنکه راه تحصیل آن نمی‌دانند، و بتهیئت اسباب آن راه نمی برند، و رب العالمین درین آیت ارشاد میکند، و راه آن می‌نماید، میگوید: اگر میخواهی که نواخت و نعمت ما روزی فراخ از بالا و نشیب و از راست و چپ روی بتو نهد تو روی بطاعت ما آر، و تقوی پیشه کن. تو روی درکار و فرمان ما آر، تا ماکار تو راست کنیم: «من‌کان‌لله کان الله له، من انقطع‌الی الله کفاه الله کل مؤنة، ورزقه من‌حیث لایحتسب.» همانست که رب العزة گفت جل جلاله: «و من یتّق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لایحتسب ومن یتوکل علی‌الله فهو حسبه»، جای دیگر گفت: «و أن لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقاً لنفتنهم فیه».

«یا ایها الرسول بلّغ ما انزل الیك من ربّك» ـاز ندائهای **مصطفی** درقرآن

اين‌شريف تر است، كه بنام رسالت باز خواند ، و درجهٔ نام رسالت در شرف مه از نام نبوت است . رسالت قومی راست علی الخصوص در میان انبیا . هیچ رسول نیست که نه نبی است اما بسی نبی باشد که وی رسول نبود ، چنانکه انبیا را بر اولیا شرف‌است رسولان را بر انبیا شرف است . نبوّت آنست که وحی حق جل‌جلاله بوی پیوست . رسالت آنست که آن وحی پاك بخلق گزارد . پس آن وحی دوقسم گشت : یکی بیان احکام شریعت و حلال و حرام ، دیگر ذکر اسرار محبّت و حدیث دل و دل آرام . **جبرئیل** هر گه که بیان شریعت را آمدی بصورت بشر آمدی ، و حدیث دل در میان نبودی ، گفت : « هو الذی انزل علیك الکتاب » ، « اولم یکفهم أنّا انزلنا علیك الکتاب یتلی علیهم » ؟ !

« یاایها الرسول بلّغ ما انزل الیك من ربّك » - یا محمّد احکام شرایع دین بخلق رسان ، و هیچ وامگیر ، که آن نصیب ایشان است ، اما حقائق رسالت و اسرار محبت نه بر اندازهٔ طاقت ایشان است ، که آن مشرب خاص تواست ، ما چنانکه بدل تو باید رسانیدخود رسانیم ، پس جبرئیل فروآمدی روحانی نه بر صورت بشر،همی‌بدل پیوستی ، و آن رازو ناز با دل وی بگفتی ، فذلك قوله تعالی : « نزل به الروح الامین علی قلبك » ، و برای این گفت : « اوتیت القرآن ومثله معه » . چندانکه از عالم‌نبوّت بزبان رسالت با شما بگفتیم ، از عالم حقیقت بزبان وحی با ما بگفتند ، و بودی که ازوراء عالم رسالت بی‌واسطهٔ جبرئیل سروی ازغیب شربتی یافتی، مست‌آن شربت گشتی، گفتی : « لی مع‌الله وقت لایسعنی فیه ملك مقرب ولا نبی مرسل » . ازخود قدمی فرا تر نهادی ، گفتی: « لست کأحد کم ، اظل عند ربی ویطعمنی ویسقینی» . او سید صلوات‌الله و سلامه علیه همه دل بود ، و آن دل همه سر بود ، وآن سر همه وحی بود ، و کس را برآن اطلاع نبود ، و چنانکه وی بود حق او را بکس ننمود .

ای ماه بر آمدی و تابان گشتی
گرد فلك خویش خرامان گشتی
چون دانستی برابر جان گشتی
ناگاه فرو شدی و پنهان گشتی.

« یاایها الرّسول بلغ ما انزل الیك من ربك » - انی اغفر للعصاة و لاابالی، وارد المطیعین من شئت ولاابالی. « والله یعصمك من‌الناس » - مردی بود از **بنی هاشم** نام وی **رکام**، و **درعرب** ازوی جاهل تر ودرقتل وقتال مردانه تر کس نبود. رسول خدا را صعب دشمن داشتی، و او را بدگفتی، و مسکن وی دربعضی از آن وادیهای **مدینه** بود. گوسفندان داشت و شبانی کردی. رسول خدا روزی ازخانه **عائشه** بیرون آمد. روی بصحرا نهاد، و تنها میرفت، تا بآن وادی رسید که **رکام** در آن مسکن داشت. رکام چون **مصطفی** را دید با خود گفت: ظفریافتم و همین ساعت خلق را ازو باز رهانم. فرا پیش آمد و گفت: یا **محمد** آن توئی که **لات** و **عزی** را دشنام دهی، و دعوت بدیگر خدای میکنی؟ رسول گفت: آری من میگویم که **لات** و **عزی** باطل است، ومعبود خلق خدای آسمانست. و این **رکام** مردی بود که در همه عرب هیچ کس بمصارعت دست وی نداشتی، وبا وی بر نیامدی. گفت: یا محمّد بیا تا دستی بر آزمائیم در مصارعت. من **لات** و **عزی** بیاری گیرم و تو اله عزیز خود بیاری گیر، تا خود کرا دست بود. پس اگر تومرا بیفکنی ده سر گوسفند از این خیار گلهٔ خویش بتو دادم. این عهد بستند. رسول خدا بسّر درالله زارید که: خداوندا! مرا برین دشمن نصرت ده. دست فراهم دادند، ورسول خدا رکام را بیفکند، وبرسینهٔ وی نشست. **رکام** گفت: یا محمد این نه تو کردی که اله عزیز تو کرد، که او را خواندی و بیاری گرفتی، و **لات** و **عزی** مرا خوار کردند و یاری ندادند. رسول خدا از سینهٔ وی

برخاست . دیگر باره گفت : ای محمّد یك بار دیگر برآزمائیم . اگر مرا بیفکنی ده گوسفند دیگر بتو دهم . رسول او را گرفت و بر زمین زد از اول بار صعب تر وقوی‌تر. رکام گفت : یا محمّد درعرب هرگز کس نبود که مرا برزمین زد . این نه‌کار تواست که از جائی دیگر است. سوم بار باز آمد و در خواست کرد ، و همچنان بر زمین افتاد . رکام بدانست که باوی برنیاید، تن بعجز فرا داد ، و گفت: یا محمّد اکنون گوسفندان را اختیار کن که عهد همانست که کردم . رسول گفت : یا رکام مرا گوسفند بکار نیست ، اما اگر باسلام درآئی ، وخویشتن را از آتش برهانی ، ترا به آید ، اسلم تسلم . رکام گفت : اگر آیتی بنمائی مسلمان شوم . رسول گفت : خدا برتو گواه است که اگرمن آیتی نمایم تو مسلمان شوی ؟ گفت : آری مسلمان شوم . درختی بود بنزدیك ایشان ، رسول خدا بآن درخت اشارت کرد درخت شکافته شد بدو نیم فرا پیش مصطفی آمد ، و تواضع کرد . رکام گفت : اگر بفرمائی تا این درخت بجای خویش باز شود ، چنانکه بود ایمان‌آرم . رسول بفرمود تا درخت بجای خویش باز شد . پس گفت : « یا رکام اسلم تسلم » ای‌مسکین مسلمان شو تابرهی . رکام گفت: یا محمد نخواهم که زنان و کودکان مدینه عجزوضعف من باز گویند ، و بر من عیب کنند ، و گویند : محمّد او را بیفکند ، از وی بترسید ، و در دین وی شد . چندانکه خواهی ازین گوسفندان اختیار کن و باز کرد از من ، که ایمان نیارم . رسول خدا از وی هیچ چیز نپذیرفت و باز گشت . **ابوبکر وعمر** مگر آن ساعت در خانهٔ **عائشه** رفته بودند ، و رسول را طلب کردند . **عائشه** گفت : رسول بآن صحرا بیرون شد ، روی بوادی رکام نهاد ، ایشان جلافت و عداوت وی با **مصطفی** (ص) شناختند . از پی رسول بیرون آمدند . چون رسول باز گشت، ایشانرا دید که میشتافتند . گفتند : یا رسول‌الله چرا تنها باین وادی آمدی، پس ازآنکه دانستی که جای رکام کافر است، و پیوسته در قصد تواست . رسول خدا

بخندید، گفت: «یا **ابابکر** الیس یقول الله عزوجل: والله یعصمك من الناس»؟ تا در عصمت و حفظ الله باشم کس را بر من دست نبود. آنکه رسول قصه‌ای که رفته بود باز گفت، و ایشان تعجب‌همی کردند، ومیگفتند: اصرعت رکاماً یا رسول‌الله؟ والذی بعثك بالحق مانعلم انّه وضع جنبه انسان قطّ. فقال النبی (ص): «انی دعوت ربی عزوجل فأعاننی علیه، وان ربی اعاننی ببضع عشر ملکاً و بقوة عشرة».

۱۱- النوبة الاولی

قوله تعالـی: «**لقد کفر الّذین قالوا**» کافر شدنـد ایشان کـه گفتند: «**انّ الله هو المسیح ابن مریم**» که خدای عیسی مریم است، «**و قال المسیح**» و گفت عیسی: «**یا بنی اسرائیل**» ای فـرزندان یعقوب، «**اعبدوا الله**» خدای را پرستید، «**ربّی و ربّکم**» خداوند من و خداوند شما، «**انّه من یشرك بالله**» هر که انباز گیرد با خدای، «**فقد حرّم الله علیه الجنّة**» الله حرام کرد بر وی بهشت، «**و مأویه النّار**» و جای وی آتش، «**و ماللظّالمین من انصار**[۷۲]» و ستمکاران را هیچ یاران نیست.

«**لقد کفر الّذین قالوا**» کافر شدند ایشان که گفتند: «**انّ الله ثالث ثلثة**» که الله سدیگر سه است، «**و مامن اله**» و نیست خدای، «**الّا اله واحد**» مگر یك خدای یکتا، «**و ان لم ینتهوا**» و اگر بـاز نه ایستند، «**عمّا یقولون**» از اینکه میگویند، «**لیمسّنّ الّذین کفروا منهم**» بایشان رسد کـه بـر کفر خویش بپائیدند از ایشان، «**عذاب الیم**[۷۳]» عذابی دردنمای.

«**افلایتوبون**» باز نگردند، «**الی الله**» با خدای، «**و یستغفرونه**» و از وی آمرزش نجویند؟ «**و الله غفور رحیم**[۷۴]» و الله آمرزکاراست وبخشاینده.

« **ما المسيح ابن مريم** » نيست پسر مريم ، « **الّا رسول**» مگر فرستاده ، « **قدخلت من قبله الرّسل** » كه گذشت پيش از وى فرستادگان فراوان ، « **و أمّه صدّيقة** » و مادر وى زنى بود پارسا ، « **كانا يأكلان الطّعام** » دوطعام خواره بودند، « **انظر** » در نگر، «**كيف نبيّن لهم الايات** » چون دشمنان‌خودرا سخنان روشن‌پيدا ميكنيم « **ثمّ انظر انّى يؤفكون** (٧٥) » پس در نگر چون ايشان را [از دريافتن و پذيرفتن حق] مى بر گردانند !

« **قل** » گوى [يا محمد] « **اتعبدون من دون الله** » مى پرستيد فرود از خداى ، « **مالايملك لكم ضرّاً و لانفعاً** » چيزى كه بدست وى نه گزند است و نه سود ، « **والله هوالسّميع العليم** (٧٦) » و خداى اوست كه شنواست و دانا .

« **قل يا اهل الكتاب** » ترسايان را گوى كه اى خوانندگان انجيل ! « **لاتغلوا فى دينكم** » مبالغه مكنيد(١) دردين‌خويش، « **غير الحقّ** » درمخالفت حق، « **ولاتتّبعوا اهواء قوم** » وبرپى هوا وخوش‌آمدقومى مرويد، « **قدضلّوا من قبل** » كه بيراه شدند پيش ازاين(٢)، « **و أضلّوا كثيراً** » و بيراه كردند فراوانى مردمانرا ، « **و ضلّوا عن سواء السّبيل** (٧٧) » و بيراه شدند ازشاهراه راست.

« **لعن الّذين كفروا** » لعنت كردند برايشان كه‌كافرشدند، « **من بنى اسرائيل** » از فرزندان يعقوب ، « **على لسان داود** » برزبان داود [درزبور]، «**وعيسى ابن مريم**» و بر زبان عيسى [در انجيل] ، « **ذلك بما عصوا** » آن بآن بود كه سر كشيدند و نافرمانى كردند، « **وكانوا يعتدون** (٧٨) » و در مراد خويش اندازه‌ها درمى‌بگذاشتند.

« **كانوا لايتناهون** » يكديگر را باز نمى‌زدند « **عن منكر فعلوه** » از ناپسندى كه‌ميكردند« **لبئس ماكانوا يفعلون** (٧٩) » بد چيزى‌وبدكارى كه ميكردند!

١ـ نسخهٔ الف : ژرف درمشيد. ٢ـ نسخهٔ الف : از پيش فا .

«**تری کثیراً منهم**» از ایشان فراوانی بینی «**یتولّون الّذین کفروا**» که باکافران همساز وهمدل (۱) میباشند، «**لبئس ماقدّمت لهم انفسهم**» بد چیزی که ایشان تنهای ایشانرا پیش فرا فرستادند، «**أن سخط الله علیهم**» که از کرد ایشان آن آمد که خشم گرفت الله برایشان، «**و فی العذاب هم خالدون**[۸۰]» و درعذاب او اند جاودان.

«**ولوکانوا یؤمنون بالله والنّبیّ**» و اگر گرویده بودندی بخدای و رسول، «**وما انزل الیه**» وبآنچه فروفرستاده آمد بوی، «**ما اتّخذوهم اولیاء**» ایشانرا به‌دوستان نداشتندی وهمدل(۲) بنگرفتندی، «**ولکنّ کثیراً منهم فاسقون**[۸۱]» لکن فراوانی ازایشان فاسق بودند وازطاعت بیرون.

«**لتجدنّ**» تو یابی، «**اشدّ النّاس عداوة**» صعب ترین مردمان بعداوت، «**للّذین امنوا**» ایشانرا که مؤمنان اند، «**الیهود**» این جهودان، «**والّذین اشرکوا**» و پس آن کوران، «**ولتجدنّ اقربهم مودّة**» ویابی نزدیکتر ایشان بدوستی، «**للّذین امنوا**» ایشانرا که مؤمنان اند، «**الّذین قالوا**» ایشان که گفتند: «**انّا نصاری**» که ما ترسایانیم، «**ذلك**» آن [نزدیك دلی ترسایان بمؤمنان]، «**بأنّ منهم**» بآنست که از ایشان «**قسّیسین و رهباناً**» قسیسان و رهبان است، «**و أنّهم لایستکبرون**[۸۲]» و بآنکه ترسایان برخلق گردن نکشند.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «لقد کفر الذین قالوا ان الله هوالمسیح ابن مریم» - **کلبی** گفت: این آیت درشأن ترسایان **نجران** آمد: **سید** و **عاقب** و اصحاب ایشان از فرقهٔ **یعقوب**

۱- نسخهٔ الف: هام ساز وهام دل. ۲- نسخهٔ الف: هام دل.

که گفتند : المسیح ابن مریم هوالله ، و اصل سخن ایشان همانست که مثلّثه گفتند ، و در آیت دیگر آنرا شرح دهیم. مسیح ازبهر آن نام کردند که : دست بهیچ آفت وعاهت رسیده نبودی که نه در حال آن آفت زائل گشتی ، وبصحت بدل شدی . **ابراهیم نخعی** گفت : مسیح صدّیق باشد ، و قیل : لانه کان امسح الرجل لا خمس له ، وشرح این در سورة آل عمران رفت .

« انه من یشرك بالله فقد حرم الله علیه الجنة » ـ این سخن جائز است که از کلام عرب بود، و جائز است که ابتدائی باشد از کلام حق. میگوید : هر که شرك آرد در عبادت خدای خویش ، وآنگه توبه نکند ، و بر شرك میرد ، الله بهشت بروی حرام کرد ، و از بهشت بازداشت. این شرك اکبراست که ضد توحید و ایمانست ، ومعنی این شرك الحاق شریك است بمعبود بی همتا ، ویرا بچیزی از خلق خویش مانند کردن ، یابنده را بیش ازفعل استطاعت دانستن ، چنانکه اعتقاد **قدریان** است ، و این محض شرك اکبر است ، و عین مذهب کوران . هر که ازین شرك برست از آتش دوزخ ایمن گشت .

مصطفی (ص) **معاذ** را گفت : « یا معاذ ! هل تدری ما حق الله علی عباده و ما حق العباد علی الله » ؟ هیچ دانی که حق خدا بر بندگان چیست وحق بندگان برخدا چیست ؟ **معاذ** گفت: خدا داناتر باین وبس. رسول بوی گفت : یا معاذ حق الله علی العباد ان یعبدوه ، و لایشرکوا به شیئاً ، وحق العباد علی الله ان لایعذب من لایشرك به شیئاً».
و عن **عبادة** عن النبی(ص)، قال : « من شهد ان لااله الاالله ، وحده، لاشریك لـه ، و أن **محمداً** عبده و رسوله ، و ان **عیسی** عبدالله و رسوله و ابن امته ، وکلمة القاها الی مریم و روح منه ، و الجنّـه والنّـار حق ، ادخله الله الجنّـة علی ماکان من العمل » .
« لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة » ـ جمهور ترسایان از **ملکائیه** و

نسطوریه و **یعقوبیه** به تثلیث همیگویند، و تثلیث آنست که گویند: الالهیة مشترکة بین الله و **مریم** و **عیسی**، و کل واحد من هؤلاء اله، و الله احد ثلاثة آلهة. یبیّن هذا قوله تعالی للمسیح: «ءانت قلت للناس اتخذونی و أمی الهین من دون الله»؟! و لابد أن یکون فی هذه الایة اضمار و اختصار، لان المعنی: انهم قالوا ان الله ثالث ثلاثة آلهة، فخذف ذکر الالهة، لان المعنی مفهوم، ولا یکفر من یقول ان الله ثالث ثلاثة اذا لم یرد الالهة لانه ما من اثنین الا والله ثالثهما بالعلم، کقوله: «مایکون من نجوی ثلثة الاهو رابعهم»، وقال النبی (ص) لابی بکر: «ماظنّك باثنین الله ثالثهما»؟ والّذی یبین انهم ارادوا بالثلاثة الالهة قوله فی الرّد علیهم: «وما من اله الا اله واحد».

هیچ کس الله را جفت نگفت مگر ترسایان، وفرزند سه طائفه گفتند: قومی از جهودان که «عزیر ابن الله» گفتند، و قومی از کفرهٔ عرب که فریشتگان را دختران گفتند، و ترسایان عیسی گفتند، و نیز مادر او را جفت گفتند، و فرق انباز گویان فراوان اند، و فی الخبر: «ما احد اصبر علی اذی یسمعه من الله، یدعون له الولد، ثمّ یعافیهم و یرزقهم».

«و ما من اله الا اله واحد» ـ و این «من» تحقیق توکید است یعنی ما اله الا اله واحد، «وان لم ینتهوا» یعنی ان لم یتوبوا عن مقالتهم، «لیمسّنّ الذین کفروا» ای ثبتوا علی کفرهم. مسّ و لمس هردو بمعنی متقاربند، وفرق آنست که لمس ملاصقه است که باوی احساس بود ناچار، ومس جائز است که با وی احساس بود وجائز است که نبود. اما درین موضع ناچار احساس است که عذاب چون بحیوان رسد لابد حس آن بیابد، ودر وی اثر کند. ثم دعاهم الی التوبة، فقال: «افلا یتوبون الی الله» من النصرانیة؟ و «یستغفرونه» من الیهودیة؟ هذا امر بلفظ الاستفهام، کقوله: «فهل انتم منتهون» ای انتهوا. «والله غفور» للذنوب، «رحیم» بهم حین قبل منهم التوبة. استغفار درین آیت

بمعنی توحید است ، کقوله : « استغفروا ربکم » ، لان من وحّده فقد باء بمغفرته ، هر که الله را یکتا دانست خویشتن را بآمرزش آورد .

« ما المسیح ابن مریم الا رسول قدخلت من قبله الرسل » ـ رسالت و نبوت عیسی نه چیزی بدیع است ونه بیشینه‌کاری ، بلکه پیش ازوی رسولان بودند و گذشتند، و در منزلت و معجزت عیسی و رسولان همه یکسان بودند . هر که عیسی را دعوی الهیت کند ، چنانست که همه را دعوی الهیت کرد ، پس چنانکه ایشان رسولان بودند نه خدایان ، عیسی هم رسول است نه خدا . « وأمّه صدّیقة » جای دیگر گفت : « وصدقت بکلمات ربها و کتبه» . **کلبی** گفت : صدّیقی وی آن بود که چون **جبرئیل** آمد و گفت: « انما انا رسول ربك لاهب لك غلاماً زکیّاً » صدّقت جبرئیل و صدّقت بعیسی انه رسول الله.

« کانا یأکلان الطعام » ـ ای کانا یعیشان بالطعام والغذاء کسائر الادمیین ، و کیف یکون الهاً من لایقیمه الا اکل الطعام؟ ! و قیل : کانا یأکلان الطعام ، کنی عن الذرق بالذوق ، یأکلان اشارة الی مایرمیان به . این کنایت است ازقضاء حاجت آدمی، و هومن احسن الکنایات وادقها ، لان من اکل الطعام کان منه الحدث والبول ، فکنی عن ذلك بألطف کنایة بالاختصار والنهایة .

« انظر کیف نبیّن لهم الایات » ـ ای : کیف نظهرمافی الانسان من العلامات الدالة علی انه لیس باله . « ثم انظر انی یؤفکون » من این یکذبون بعد البیان ؟ یقال لکل مصروف عن شیء مأفوك عنه ، و قد افکت فلاناً عن کذا ، ای : صرفته عنه ، وقد أفکت الارض اذا صرف عنها المطر ، والافك الکذب لانه صرف الخبر عن وجهه ، والمؤتفکات المنقلبات من الریاح وغیرها، لانها صرفت بقلبها عن وجهها . « انّی یوفکون» یعنی یصرفون عن وجه البیان ، و یعمون عن الدلالة .

« قل » یا **محمد** للنصاری : « اتعبدون من دون الله ما لایملك لکم ضرّاً ولا نفعاً » ؟ یعنی المسیح. ترسایان را میگوید که : چه پرستید **عیسی** را ! که در وی ضرر ونفع نیست ، نه در دنیا و نه در آخرت ، اگر نپرستید شما را گزندی نتواند ، واگر پرستید سودی بر شما نتواند ، « والله هوالسمیع » لمقالتهم فی عیسی وأمّه ، « العلیم » بفعالهم .

« قل یااهل الکتاب لاتغلوا فی‌دینکم » ـ غلو دردین آنست که از اقتصار در گذرند ، مابین طرفی‌القصد مذموم . افراط چون تفریطاست هردونکوهیده . «غیرالحق» معنی آنست که لاتسلکوا غیرالقصد، در راه میانجی روید نه از سزا دون ونه از اندازه افزون. غالیان در دین‌سه‌قوم‌اند : ترسایان‌درکار **عیسی** (ع)، و رافضیان‌درکار **علی** (ع)، و خوارج‌درکارتشدید. رافضیان درغلو ملحق‌اند بترسایان ، وموسوسان در طهارت و درنماز در نمطی‌اند از سیرت خوارج . « ولا تتبعوا اهواء قوم » ـ الاهواء هی المذاهب التـی تدعوا الیها الشهوة دون الحجة ، و در قـرآن چند جایـگه ذکر اتباع اهواء است هم برسبیل ذمّ ، و ذالك فی‌قوله تعالی : « ولا تتبع‌الهوی فیضلك عن سبیل‌الله » ،« واتّـبع هویه فتردی » ، « وما ینطق عن الهوی » .

« ولا تتّبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل » ـ قـوم اینجا (۱) پدران واسلاف ایشان‌اند ، میگوید : برپی هواء پدران خویش مروید ، که بیراه شدند ، و دیگران را بیراه کردند ، واین پدران واسلاف ایشان سه فرقت بودند از ترسایـان **نسطوریان و یعقوبیان و ملکائیان** . قومی گفتند که : **عیسی** اوست . قـومی گفتند که : پسر اوست. قومی گفتند که : انبـاز اوست ، وهرچند که همه‌کافران در ضلالت و گمراهي‌اند ، امّـا تـرسایان را علی الخصوص دو ضلالت گفت : « قد ضلوا من قبل و أضلوا کثیراً و ضلوا

۱ـ نسخهٔ الف : ایدر .

عن سواءِ السّبيل » ، پيشين آنست که به **موسی** کافربودند ، و پسين آنست که **عيسی** را پسر خواندند . وجهی ديگر است پيشين « ضلّوا »آنست که عيسی را پسرخواندند و پسين آنست که **مصطفی** را دروغ زن خواندند .

« لعن الذين کفروا » ـ اين آيت در تغليظ است در تـرك امر معروف و نهی منکر و تشديد برعلما ، تا خلق را پند دهند ، و باز زنند ، ودر حق گفتن از خلق باك ندارند ، و فرا ظالم گويند که مکن و معنی لعنت ، راندن است و دور کردن از رحمت الله ، ولعنت بر زبان داودآن بود کـه اصحاب‌السبت ماهی گرفتند روز شنبه در مخالفت فرمان ، **داود** گفت : « اللهم انّ عباداً قد خالفوا امرك وتركوا قولك فالعنهم واجعلهم آية ومثلا لخلقك ، فمسخهم‌الله قردة» ، ولعنت بر زبان **عيسی** آن بود که قومی که مائده خوردند ايمان نياوردند ، و در کفر بيفزودند ، تا عيسی گفت : « اللهم انك انت وعدتنی من کفر منهم بعد مايأكل المائدة ان تعذبه عـذاباً لاتعذبه احداً من العالمين . اللهم العنهم کما لعنت‌اصحاب السّبت» . پنج هزار مرد بودند که درميان‌ايشان زنی و کودکی نه ، بدعاء عيسی همه خنازير گشتند . و گفته‌اند : **داود** بقومی بر گذشت که برمنکری جمع آمده بودند ، داود ايشانرا نهی کرد . ايشان گفتند : نحن قرود مـا نفقه . **داود** گفت : « کونوا قردة » فمسخهم الله قردة . وان قوماًکانوا يجتمعون علی **عيسی** يسبـّونه فی امـّه ، قال الله ان يجعلهم خنازير ، فذلك لعنهم علی لسان داود وعيسی بن مريم .

وعن **عبدالله بن مسعود** قال : قال رسول‌الله (ص) : «لما وقعت بنو اسرائيل فـی‌المعاصی ، نهتهم‌علماؤهم فلم ينتهوا ، فجالسوهم فی‌مجالسهم و واكلوهم و شاربوهم فضرب الله قلوب بعضهم ببعض ، فلعنهم علی لسان **داود وعيسی بن مريم** ذلك بماعصوا وكانوا يعتدون » ، ثمّ قال (ص) : « كلاّ والذی نفسی بيده حتی تأخذوا علی يد الظالم فتأطروه علی الحق اطراً» قوله تأطروه ای : تعطفوه .

«کانوا لایتناهون عن منکر فعلوه لبئس ماکانوا یفعلون» ـ قال النبی (ص) : « ان الله لایعذب العامة بعمل الخاصة حتی یروا المنکر بین ظهرانیهم، وهم قادرون علی ان ینکروه ولاینکروه ، فاذا فعلوا ذلك عذب الله العامة والخاصة» . وفی روایة اخری : « ان الناس اذا رأوا منکراً فلم یغیروه یوشك‌ان یعمّهم الله بعقابه» . وقال(ص) : «اذاعملت خطیئة فی‌الارض، من‌شهدها فکرهها کان کمن‌غاب‌عنها، ومن‌غاب‌عنها فرضیها ، کان کمن شهدها»، وقال: «مثل‌المداهن فی‌حدودالله والواقع فیها مثل‌قوم‌استهموا سفینة‌فصار بعضهم فی‌اسفلها وصار بعضهم‌فی‌اعلاها،وکان‌الذی‌فی‌اسفلها یمرّ بالماءِ علی‌الذین‌فی‌اعلاها،فتأذّوا به فأخذ فأساً ، فجعل ینقراسفل السفینة ، فأتوه فقالوا : مالك ؟ فقال : تأذیتم بی‌ولابد لی‌من‌الماءِ فان اخذوا علی یدیه انجوه ونجّوا انفسهم ، وان ترکوه اهلکوه واهلکوا انفسهم» . و قال : « یجاء بالرجل فیلقی فی‌النار فتندلق اقتابه فی‌النار ، فیطحن فیها ، فیجتمع اهل‌النّارعلیه ، فیقولون‌ای فلان! ماشأنك ؟ الیس کنت تأمرنا بالمعروف وتنهانا عن‌المنکر ؟! قال کنت‌آمرکم بالمعروف ولا آتیه، و أنهاکم عن المنکر وآتیه » .

« تری کثیراً منهم » ـ یعنی من **الیهود** ، « یتولّون الذین کفروا » من مشرکی العرب من **قریش** . این درشأن **کعب اشرف** فرو آمد که به **مکه** شد باشصت مرد راکب بر **بوسفیان** و مشرکان عرب بر دشمنی رسول خدا ، و شرح این قصه از پیش‌رفت. « لبئس ما قدّمت لهم انفسهم » ـ ای‌بئس ماقدموا من‌العمل لمعادهم فی‌الاخرة. « سخط الله علیهم » و خلودهم فی‌النّار . و درین‌آیت آمیختن با اهل باطل و خوش زیستن با ایشان وازایشان نابریدن (۱) و روی برایشان گران ناداشتن (۲) کفر شمرد. چنانکه جای دیگر گفت : « انکم اذاً مثلهم » . در خبر است : « القوا الفسّاق بوجوه مکفهرة » . « ولوکانوا » یعنی الیهود « یؤمنون بالله » انّه واحد لاشریك له « و النبی »

۱ـ نسخهٔ الف : بنه بریدن . ۲ـ نسخهٔ الف : گران نداشتن .

محمّد (ص) « وما انزل اليه » من القرآن « ما اتخذوهم اولياء » يعنى مشركی**قريش**، « ولكن كثيراً منهم» يعنى من اليهود « فاسقون » .

« لتجدنّ » يا محمّد « اشدّ الناس عداوة للذين امنوا اليهود» ـ اين جهودان **قريظه** و **نضير** و **فدك** و **خيبر** اند ، و ديگر جهودان بايشان ملحق اند كه راه ايشان رفتند واقتدا بعمل ايشان كردند . ميگويد : هيچ كس را با مؤمنان آن عداوت نيست كه جهودانرا (١) . وازينجاست كه **مصطفى** (ص) گفت : « ماخلا يهوديان بمسلم الا همّا بقتله . « والذين اشركوا » ـ مشركان **مكه** اند ، و ديگر مشركان عرب كه برمنهاج و سنت ايشان رفتند ، و اقتدا بعمل ايشان كردند .

« ولتجدنّ اقربهم مودة للذين امنوا الذين قالوا انا نصارى» ـ اين همه ترسايانرا ميگويد ، كه بعضى را ميگويد كه برسول خدا ايمان آوردند و با **جعفر بن ابى طالب** از زمين **حبشه** و **شام** بر رسول خدا آمدند . وقصّه آنست كه در بدايت اسلام كه اسلام هنوز قوى نگشته بود ، ومسلمانان اندك بودند ، وباكافران مى بر نيامدند ، وكافران قصد مسلمانان ميكردند ، وايشانرا درفتنه مى افكندند ، رسول خدا قومى را فرمود تا هجرت كردند بزمين **حبشه** ، و گفت : « ان بها ملكاً صالحاً لايظلم ولا يظلم عنده احد ، فاخرجوا اليه حتىّ يجعل الله للمسلمين فرجاً ». **نجاشى** نامى است ملوك ايشانرا همچون كسرى و قيصر ملوك **عجم** و **روم** را ، پس يازده مرد برفتند و چهار زن يكى **عثمان عفان** و اهل وى ، **رقيه بنت رسول الله** ، و **الزبير بن العوام** و **عبدالله بن مسعود** ، و **عبدالرحمن بن عوف** و**ابوحذيفة بن عتبه** و اهل وى **سهلة بنت سهيل بن عمرو** و **مصعب بن عمير** و **ابوسلمة بن عبدالاسد** واهل وى **امسلمة بنت ابى اميّه** ، و **عثمان بن مظعون** ، و**عامر بن ربيعه** واهل وى **ليلى بنت ابى حثمه** ، و**حاطب بن**

١ ـ نسخهٔ ج : جهودان .

عمرو ، و **سهیل بن بیضاء**. این جماعت سوی بحر شدند، و کشتی بمزد گرفتند ، و بزمین **حبشه** شدند ، و در ماه رجب بود پنجم سال از مبعث رسول (ص) و این هجرت را هجرة الاولی میگفتند .

پس **جعفر بن ابی طالب** از پس ایشان شد با جماعتی مسلمانان ، و جملهٔ مهاجران زمین حبشه هشتاد و دومرد بودند بیرون از زنان و کودکان . چون **قریش** را خبر شد که ایشان بزمین حبشه شدند ، **عمروعاص** را با یکی دیگر پیش **نجاشی** فرستادند با تحفهای نیکو ، تاآن مسلمانانرا بچشم نجاشی زشت کنند . رب‌العالمین آن کید وفعل ایشان بر ایشان شکست ، و مسلمانانرا از ایشان معصوم داشت ، و خائباً خاسراً هردو ازایشان باز گشتند ، وتمامی این قصّه درسورةآل عمران روشن گفته‌ایم . پس مسلمانان آنجا مقام کردند روزگاری دراز ، ونجاشی ایشانرا گرامی داشت تا رسول خدا از **مکّه** به **مدینه** هجرت کرد ، و شش سال از هجرت بگذشت . پس رسول نامه نبشت بنجاشی بردست **عمرو بن امیة الضمری** که **ام حبیبه بنت ابی سفیان** ازبهر من بخواه ، و امّ حبیبه با شوهر خویش هجرت کرده بود بحبشه ، و شوهرش فرمان یافته. نجاشی کنیزك‌خویش **ابرهه** را بر امّ‌حبیبه فرستاد، وویرا خبرداد ازخطبه رسول خدا . امحبیبه‌شاد شد، وپیرایهٔ زرینه وسیمینه که برخود داشت **به ابرهه** داد **وخالد بن سعید بن العاص** را وکیل خود کرد ، تا او را بزنی برسول خدا دهد، و نجاشی از بهر رسول خدا نکاح می‌پذیرفت ، و نجاشی او را بخواست بمهر چهار صد دینار ، و از مال خویش وزن کرد ، وبوی فرستاد بدست ابرهه . **ام حبیبه** پنجاه دینار باابرهه داد ، ابرهه نپذیرفت، گفت‌ملك مرا فرمودست که‌هیچ مستان، وآنچه ستده‌ام نیز رد می کنم. آنگه ابرهه گفت : یا ام‌حبیبه مرا خود زر وسیم فراوان است ، وحاجت بدین نیست . چون بررسول خدا رسی سلام من بدو رسان . و **نجاشی** زنان خویش را فرمود تاعود و

عنبر فراوان بامّ حبیبه فرستادند .

پس نجاشی امّ حبیبه را **وجعفر** را ومسلمانانرا با کرامی تمام باز گردانید . چون باز مدینه‌آمدند ، رسول خدا به **خیبر** بود ، وفتح خیبر برآمده ، چون بمدینه‌باز گشت درپیش **امّ حبیبه** شد . امّ حبیبه سلام‌آن کنیزك **ابرهه** برسانید . رسول جواب داد ، آنگه گفت : « لاادری ابفتح خیبر اسرّام بقدوم **جعفر** »، فأنزل الله تعالی : «عسی الله ان یجعل بینکم وبین الذین عادیتم منهم مودة » یعنی **اباسفیان** بتزویج امّ حبیبه . و پس از قدوم **جعفر** ، نجاشی پسر خویش با شصت مرد بر **مصطفی** (ص) فرستاد ، و بوی نامه نبشت که : یارسول الله اشهد انك رسول‌الله صادقاً مصدّقاً ، وقد بایعتك و بایعت ابن عمك و أسلمت لله رب العالمین ، وقد بعثت الیك ابنی ، وان شئت آتیك بنفسی ، و السلام علیك یا رسول‌الله . وجمله مسلمانان که وفد **نجاشی** بودند ، واز زمین **حبشه** و **شام** آمده بودند با **جعفر** و غیر وی هفتاد مرد بودند ، و بروایتی هشتاد ، و بروایتی چهل : سی ودو ازحبشه وهشت رهبان اهل شام . چون بمدینه‌آمدند رسول خـدا سورة یس تـا بآخر برایشان خواند . ایشان خوش بـگریستند ، رب العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد .

« و لتجدنّ اقربهم‌مودة للذین امنوا الذین قالوا انّـا نصاری ذلك بأنّ منهم قسّسین و رهباناً » ـ روی **سلمان** ان النبی (ص) قرأ ذلك« بأن منهم صدّیقین ورهباناً». سریـانیان دانشمندان خویش را کشیش خوانند ، قسیس تعریب اوست . قومی از اهل عربیت گفته‌اند که آن از تقسّس گرفته‌اند از تتبع علم و طلب آن ، و رهبـان جمع راهب‌است، ورهبانیة اعتزالست‌ازتزوج وتنعم . « وانّـهم لایستکبرون » یعنی عن‌الایمان بمحمّد(ص) و القرآن. قال **عروة‌بن الزبیر** ضیّعت النصاری الانجیل ، وأدخلوا فیه ما لیس منه ، و کان الذی غیّـر ذلك اربعة نفر **لوقاس** و **مرقوس** و **بلحیس** و **مینوس**

و بقی قسیساً علی الحق والاستقامة والاقتصاد ، فمن کان علی هدیه و دینه فهو قسیس .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح بن مریم » ـ سموم قهر بود که از میدان جلال در عالم عدل برنهاد . آن بی‌حرمتان بی‌سرمایگان تافت ، و ایشانرا در قید شقاوت کشید ، تا دل ایشان نهبهٔ شیطان گشت ، و بزبان بیگانگی گفتند : المسیح بن مریم . باز تاریکی کفر وحیرت وظلمت شقاوت بیفزود ، قدم برتر نهادند در کفر ، و گفتند : « ثالث ثلثة » آری چه توان کرد منادی عدل بود که در ازل بانگ بیزاری برایشان زد ، ودروهدهٔ نبایست ایشانرا داغ قطیعت نهاد ، وبصائر ایشان معلول ومدخول کرد تا دیدهٔ تمییز نداشتند و فرق ندانستند میان ربوبیت و عبودیت . لاهوت بناسوت فروآوردند ، وجلال قدم با صفت عدم برابرنهادند ، واین مایه ندانستند که : « لم یکن ثم کان » دیگراست و « لم یزل ولایزال» دیگر . **عیسی** نابودهٔ دی ، بیچارهٔ امروز ، نایافتهٔ فردا ، جوان دی ، کهل امروز ، پیر فردا ، مردهٔ پس فردا چگونه برابر بود با خدای بی‌همتا ، معبود یکتا ، خدائی را سزا ، نه متعاور اسباب ، نه متعاطی طلاب ، نه محتاج خورد و خواب ، هرگز ماننده کی بود کرده بکردگار ، آفریده بآفرید کار ، عیسی نبوده و پس ببوده ، وآنکه محتاج طعامی وشرابی و خوابی و قضاء حاجتی گشته ، با این عیب وعار چگونه توان گفت که خدا ست .

ونیز گفت : « لایملك لکم ضراً ولا نفعاً » ـ نه در دست او جلب نفع ، نه در توان او دفع ضرّ ، نه کسی را سود تواند ، نه گزند از کسی باز دارد . این چنین کس خدائی را چون شاید ! خدا اوست که خالق همه اوست ، سود و زیان ، بند و گشاد ، نیك وبد ، امر و نهی همه در توان اوست . نافذ درهمه مشیت اوست، روان برهمه امر

اوست . بود همه بارادت وعلم اوست . مخلوق نبود ووی در ازل خالق بود ، مرزوق‌نبود ووی راز بود ، نه بمرسومـات مسمی است که خود در ازل متسمی است . در آسمان و زمین خود اوست که‌چنانکه دراوّل آخراست ، درآخر اوّل است ، نه متخائل درظنون نه محاط درافهام ، نه منقسم در عقول ، نه مدرك دراوهام . شناخته است امـا بصفت و نام همه ازو برنشانند ، براین علم بنور معرفت و کتاب وسنت والهام ، طوبی آنکس که از در تصدیق درآید که ویرا از سه شربت یکی دهند : یا شربتی دهند که دل بمعرفت زنده شود ، یا زهری دهند که بآن نفس امـاره کشته شود ، یا شرابی دهند که جان از وجود مست و سر گشته شود . یا هذا ! عقل معزول کن تا بر خوری ، خدمت صافی دار تا بهره بری. شرم همراه دار تا بار یابی ، برمرکب مهرنشین تا زود بحضرت‌رسی، همت یگانه‌دار تا اول دیده ور دوست بینی . مسکین او که عمری بگذاشت واورا ازیـن‌کار بوئی نه ! ترا از دیار کسان چیست که ترا جوئی نه !

« قل یا اهل الکتاب لاتغلوا فی‌دینکم » ـ غلو در دین آنست که در صـواب بیفزایند، وتقصیر آنست که چیزی درباید ، نه‌آن ونه این، نه افراط نه تفریط ، چنانکه شیطان در تفریط ظفر یابد ، درافراط هم ظفر یابد . جادهٔ سنت راه میانه است . راه که سوی حق میشود راه میانه است : « وعلی الله قصد السبیل » ، « وابتغ بین ذلك سبیلا». راه میانه از تعطیل پاك است ، و از تشبیه دور، راه تشبیه بکفر دارد چنانکه راه تعطیل ، هر که الله را مانندهٔ خویش گفت ، او الله را هزار انباز بیش گفت ، وهر که صفات الله را تعطیل کرد ، اوخودرا دردو گیتی ذلیل کرد. راه میانه وطریق پسندیده‌آنست که گوئی از صفات الله نام دانیم ، چونی ندانیم . در کوشیم که دریابیم نتوانیم ، ور بعقل گرد آن گردیم‌ازسنت درمانیم ، هرچه خدا ورسول گفت بریی‌آنیم ، فهم ووهم خود کم کردیم، و صواب دید خود معزول کردیم ، و باذعان گردن نهادیم ، و بسمع قبـول کردیم ، راه

تسلیم‌سپردیم ، ودست درین حجت زدیم که : «وأمرنالنسلم لرب‌العالمین »، وبزبان‌تضرع بنعت تسلیم همی گوئیم : « ربّنا آمنابما انزلت واتّبعناالرسول فاکتبنا مع الشاهدین».

« ولا تتّبعوا اهواء قوم قد ضلّوا من قبل » الایة- میگوید : برحذر باشید از آن قوم که بر پی هوی و دل خواست خویش‌اند که ایشانرا نه نور بصیرت است ، نه چراغ معرفت ، نه اعتقاد بر بصیرت ، نه سخن بربیّنت ، نه طریق کتاب وسنت . الله ایشانرا داور، وخصم‌ایشان پیغامبر ، ومنزل‌ایشان سقر . رای ابلیس رای ایشان، ودوزخ سرای ایشان ، « خذوه فغلوه » در شأن ایشان .

مصطفی (ص) گفت:«جانبوا الاهواء کلها، فان‌اولها وآخرها باطل. اجتنبوا اهل الاهواء فان‌لهم عرة کعرة الجرب» . و عن **ابی بکر** الصدیق قال: قال رسول‌الله(ص): « قال ابلیس : اهلکت النّاس بالذنوب ، أهلکونی بلا اله الا اللهو الاستغفار ، فلما رأیت ذلک‌اهلکتهم بالاهواء ، وهم یحسبون أنهم مهتدون» . عن **سعید بن المسیب** ، قال: صعد **عمر بن‌الخطاب** المنبر، فحمد الله و أثنی علیه، ثم قال : « ایها الناس اسمعوا من‌مقالتی، و عوا ما اقول لکم ، ارفعوا ابصارکم الیّ ، الا ان اصحاب الرای اعداء السنن ، اعیت علیهم الاحادیث ان یحفظوها ، و تفلتت منهم فلم یعوها ، فاستحیوا ان‌ساء لهم ان‌یقولوا لاندری ، فعاندوا السنن برأیهم، فضلوا و أضلوا عن سواءالسبیل ، و الله ما قبض‌الله نبیه ، و لارفع الوحی عن خلقه حتی بین لهم سنن نبیهم (ص) ، و حتی اغناهم عن‌الرای ، ولو کان الدین یؤخذ بالرأی لکان باطن الخفّ احق لمسح من ظاهرها ، و ایاکم و ایاهم فانهم قد ضلوا و اضلوا عن سواء السبیل » .

« لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل » ـکافران را بزبان پیغامبران بلعنت یاد کرد ، و مؤمنان را بی واسطهٔ پیغامبران برحمت و ثناء خود یاد کرد، « هوالذی یصلی علیکم » ، ور نیز عتاب و قهربودی ، و سیاست و جنگ بودی ، چون خود گوید همه

خوش‌بود ، همه فضل وشرف بود ، فکیف که خود گفت، وهمه ثناء و رحمت گفت، و لقد قال قائلهم :

لئن ساءنی ان نلتنی بمساءة — فقدسرّنی انّی خطرت ببالك
ار دستت از آتش بود — ما را زگل مفرش بود
هرچه از توآید خوش بود — خواهی شفا خواهی الم

١٢- النوبة الاولی

قوله‌تعالی : « **و اذا سمعوا** » و چون شنوند، « **ما انزل الی الرّسول** » آنچه برسول فرو فرستادند [از قرآن] ، « **تری اعینهم** » تو بینی چشمهای ایشان « **تفیض** » که‌آب می ریزد « **من‌الدمع** » از اشك ، « **ممّا عرفوا من الحقّ** » از آنچه بشناختند از حق ، « **یقولون** » همی گویند : « **ربّنا** » خداوند ما ! « **امنّا** » ما بگرویدیم ، « **فاکتبنا مع الشّاهدین** (٨٣) » ما را درگواهان خویش نویس .

الجزء السابع

« **و مالنا** » و چه رسید ما را ، « **لانؤمن بالله** » که بنگرویم بخدای « **و ماجاءنا من الحقّ** » و بآنچه بما آمد از راستی ، « **ونطمع** » و امید میداریم « **ان یدخلنا ربّنا** » که درآرد ما را خداوند ما ، « **مع القوم الصالحین** (٨٤) » با گروه نیکان .

« **فأثابهم‌الله** » بایشان داد خدای « **بما قالوا** » بآنچه گفتند « **جنّات** » بهشتهائی ، « **تجری من تحتها الانهار** » میرود زیر درختان آن جویهای روان ، « **خالدین فیها** » جاویدان درآن « **وذلك جزاء المحسنین** (٨٥) » وآنست پاداش نیکوکاران .

« **والذین کفروا** » و ایشان که بپائیدند بر کفرخود « **وکذّبوا بآیاتنا** » و دروغ زن گرفتند رسانندهٔ سخنان ما ، « **اولئك اصحاب الجحیم** (۸۶) » ایشان‌اند دوزخیان و کسان آتش .

« **یا ایّها الّذین امنوا** » ای ایشان که بگرویدند ، « **لا تحرّموا** » حرام مکنید ، « **طیّبات ما احلّ‌الله لکم** » این پاکها که الله شما را حلال کرد ، « **و لا تعتدوا** » و از اندازه در مگذارید ، « **انّ الله لایحبّ المعتدین** (۷۸) » که الله دوست ندارد از اندازه در گذرندگان .

« **وکلوا** » و میخورید « **ممّا رزقکم الله** » ازآنچه الله شما را روزی کرد ، « **حلالا طیّباً** » گشادهٔ پاك « **واتّقوا الله** » و پرهیزید از خشم و عذاب خدای « **الّذی انتم به مؤمنون** (۸۸) » آن خدای که باو گرویده‌اید .

« **لا یؤاخذکم الله** » خدای شما را نگیرد ، « **باللّغو فی ایمانکم** » بلغو که در میان سوگندان شماست « **ولکن یؤاخذکم** » لکن شما را که گیرد ، « **بما عقّدتم الایمان** » بآن گیرد که‌بزبان سوگند خوریدوبدل درآن آهنگ‌سوگند دارید ، « **فکفّارته** » کفارت آن سوگند و سترندهٔ لائمه از سوگند خواره ، « **اطعام عشرة مساکین** »طعام‌دادن‌ده‌درویش‌است، « **من اوسط ماتطعمون اهلیکم** » ازمیانهٔ آن طعام که اهل خویش را میدهید ، « **اوکسوتهم** » یا پوشیدن ده درویش ، « **او تحریر رقبة** » یا آزاد کردن گردنی بردهٔ مسلمان « **فمن لم‌یجد** » هر که ازین سه هیچیز نیابد ، « **فصیام ثلثةایّام** » سه‌روز روزه دارد ، « **ذلك** » این چهارآنچه گردید « **کفّارة ایمانکم** » کفّارت‌سوگندان‌شما است[وسترندهٔ بزگان‌شما]« **اذا حلفتم** » که سوگند خورید [وازآن بازآئید] ، « **و احفظوا ایمانکم** »و سوگندان‌خویش رامیکوشید[ازگزاف وبیداد] ، «**کذلك یبیّن الله لکم ایاته** » چنین که هست(۱) پیدا

(۱) نسخهٔ الف : چنین هن .

میکند خدای شمارا سخنان خویش ونشانهای پسند خویش، « **لعلّكم تشكرون** (٩٨) » تا مگر آزادی کنید .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « و اذا سمعوا ما انزل الى الرسول » الايـة- این آیت در شأن **نجاشی** استنام‌وی **اصحمه** ، وهوبالحبشية عطية، ملك‌حبشه بود والی‌زمین‌مهاجرةالاولی. و **نجاشی** اول ترسا بود ، پس مسلمان شد، واین آیت درشأن اوست وقوم او کەمسلمان شدند ازاهل‌ولایت او، چون قرآن بشنیدند چشم ایشان دیدند که‌آب می‌ریخت ازشادی وبیداری‌آنچه بشناخته بودند ازحق ، که ازقرآن‌آن شنیدند راست که درانجیل خوانده بودند ، و گفته‌اند که این درشأن و فد **یمن** آمد که بر **ابوبکر** صدیق آمدند، و گفتند: اقرأ علينا القرآن، قرآن برما خوان . ابوبکر چیزی از قرآن برایشان خواند. ایشان ازسر صفاء وقت و سوز دل خوش بزاریدند وبگریستند. ابوبکر صدیق که ایشانرا چنان دید، اورا خوش‌آمد، گفت: هکذا کنا، فقست‌القلوب . پس رب‌العالمین درشأن ایشان آیت فرستاد . « واذا سمعوا ما انزل الى الرسول » یعنی القرآن « ترى اعينهم تفيض من‌الدمع مما عرفوا من الحق » . و **مصطفی** (ص) ایشانرا گفته : «ارق الناس اهل اليمن» .

« يقولون ربّنا امنّا فاكتبنا مع الشاهدين » - یعنی مع امّة **محمّد** (ص) الذين يشهدون بالحق همی گویند خداوندا ما ایمان‌آوردیم، ما را در این لمّـت محمد نویس ، ایشان که گواهی بسزا وراستی دهند. همانست که جای دیگر گفت :«لتكونوا شهداء على الناس ». معنی دیگر«فاكتبنا مع‌الشاهدين » یعنی مع من شهد من انبيائك و صالحی عبادك بأنه لااله الا انت. ما را درجملهٔ آن پیغامبران و نیکمردان نویس کـه گواهی میدهند بخداوندی و یکتائی تو .

« ومالنا لانؤمن بالله » ـ قوم **نجاشی** که مسلمان شدند چون باز گشتند با دیار و وطن خویش ،کافران ایشانرا ملامت کردند ، و زبان درایشان نهادند که : ترکتم ملة عیسی ودین آبائکم ! دین پدران خویش و ملت عیسی بگذاشتید ! ایشان جواب دادند که:« وما لنالانؤمن بالله و ماجاءنا من الحق » این«مالنا» درلغت‌عرب در جای « لم » نهادند . میگوید : چرا ایمان نیاریم وچه رسید ما راکه بنگرویم بخدا وبآنچه بماآمد از رسول وقرآن ؟ !« ونطمع ان یدخلنا ربنا مع القوم الصّالحین » ای مع امة محمّد (ص) . این قوم صالحان امت محمداند که جای دیگر میگوید : « ان الارض یرثها عبادی الصالحون » ، « فاثابهم‌الله بماقالوا » الایة . رب العالمین جزاء ایشان بهشتها داد بآنچه گفتند که : « اکتبنا مع‌الشاهدین » ، ونیز گفتند : « ونطمع ان یدخلنا ربنا مع القوم‌الصالحین »، وبآن گفتارایشان اخلاص پیوسته بود ، که بآخر گفت : « وذلك جزاء المحسنین» ای المخلصین . این دلیل‌است که‌اخلاص قرین قول وعمل می‌باید تا مستحق ثواب گردد . آنکه صفت کافران و مآل و مرجع ایشان نیز بگفت : « والذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئك‌اصحاب الجحیم » ـ الجحیم النّار الشّدیدة الوقود . یقال : جحم النّار اذا زاد فی ایقادها ، وجاحم الحرب اشدّ مواضعها .

« یاایها الذین آمنوا لاتحرموا طیبات ما احل الله لکم » ـ این آیت در شأن **عثمان بن مظعون** آمد که رهبانیت بر دست گرفته بود ودرسرای خود سرب ساخته بود ، ودرآن می‌بود . بروزچیزی نمی‌خورد ، وبشب خواب نمیکرد، و گوشت نمی‌خورد، وبا اهل خود نمی‌بود ، و این **عثمان بن مظعون** الجمحی ازمهینان و بهینان صحابه بود . رسول خدا ویرا برادر خواند ، وچون از دنیا بیرون شد ، **مصطفی** (ص) بخانهٔ وی شد ، ویرا مرده دید ، او را بوسه داد . چون **عثمان** این رهبانیت بر دست گرفت ، قومی ازصحابه را از وی آرزوی آمد ، وبوی پیوستند در خانهٔ وی ، ودر موافقت سیرت

وی . **ابوبکر** صدّیق از ایشان بود و **عمروعلی وعبدالله بن مسعود و المقداد بن الاسود الکندی وسالم مولی ابی حذیفة بن عتبه وسلمان الفارسی و ابوذر و عمار** ، ایـن جماعت در خانهٔ وی درآن سرب می بودند ، بروز روزه می‌داشتند ، و بشب قیام میکردند ، وبرجامه خواب نمی‌خفتیدند(۱) ، و گوشت وچربش نمی‌خوردند، وگرد زنان نمی گشتند ، وبوی خوش بکار نمی‌داشتند ، وپلاس می‌پوشیدند ، ویکبارگی از دنیا ولذّات‌دنیا اعراض کردند ، و همّت کردند که درزمین سیّاحی کنند ، ورهبانیت بردست گیرند ، و تنهای خود را خصی گردانند .

روزی زن **عثمان مظعون** نام وی **خوله** درحجرهٔ **عائشه** شد ، ورسول خدا حاضر بود ، از عائشه پرسید که : آن زن کیست ؟ عائشه ویرا خبر کرد، گفت : «مالی اراها باذّ الهیئة » ؟ چونست که ویرا ناساخته و ناآراسته می‌بینم و پژمرده ؟ **خوله** قصّهٔ **عثمان** و آن جماعت **مصطفی** را بازگفت : رسول خدا خشم گرفت ، برخاست ، وبدر سرای عثمان شد ، وایشانرا ازآن نهی کرد ، و گفت : « انی لم اومربذلك ، ان لأنفسكم عليكم حقاً ، فصوموا و أفطروا و قوموا وناموا ، فانی اقوم و انام واصوم و أفطر وآكل اللحم‌والدسم وآتی‌النساء ، و من رغب عن سنتی فليس منی » . پس رسول‌خدا مردمانرا جمع کرد ، و ایشانرا خطبه‌خواند وگفت : «مابال اقوام حرموا النساء والطعام والطيب والنوم و شهوات الدنيا ؟ اما انی لست آمركم ان تكونوا قسيسين و رهباناً ، فانه ليس فی‌دينی ترك اللحم والنساء ولااتخاذالصوامع ، وان سياحة امتی الصوم ورهبانيتهم الجهاد. اعبدوالله‌ولا تشركوا به شيئاً وحجّوا واعتمروا وأقيموا الصّلوة وآتواالزكوة وصوموا رمضان واستقيموا يستقم لكم ، وانّما هلك من كان قبلكم بالتشديد ، شدّدوا علی‌انفسهم فشدّد الله عليهم ، فأولئك بقاياهم فی‌الديارات والصوامع » . رسول خدا ایشانرا ازآن نهی

۱ـ نسخهٔ ج : نمی‌خفتند .

کرد، وبر وفق آن آیت آمد که : «یاایها الذین امنوا لاتحرموا طیبات ما احل الله لکم».

زید بن اسلم روایت کند ازپدر خویش که : **عبدالله بن رواحه** رامهمانی رسید ، وشغلی را از خانه بیرون شد . اهل وی طعام پیش مهمان ننهاد ، و انتظار **عبدالله** کرد . چون باز آمد ، گفت : چرا طعام بمهمان ندادی و ازبهرمن او را باز داشتی ؟ گفت : طعام اندك بود میخواستم که تو نیز در رسی ، وبا یکدیگر بخوریم . عبدالله گفت : اکنون که چنین کردی ، آن طعام برخود حرام کردم . اهل وی گفت : اگر تونخوری من نیز برخود حرام کردم . مهمان گفت : اگر شما نخورید برمن نیز حرام گشت . **عبدالله** گفت : یا فلانه دانی چه کنی ؟ طعام بیارتا با یکدیگرموافقت کنیم ، وبنام خدا دست فرا کنیم ، وبکار بریم . با مداد **عبدالله** رفت ، وبا رسول خدا گفت که: ما شب چنین کردیم . رسول گفت: « احسنت یا عبدالله » درآن حال **جبرئیل** آمد ، واین آیت در شأن وی فروآورد .

و روایت کنند از **ابن‌عباس** که مردی گفت : یا رسول‌الله انی اصبت من‌اللحم فانتشرت ، و أخذتنی‌شهوة فحرمت اللحم . فانزل‌الله هذه الایة : « یا ایها الذین امنوا لا تحرموا طیبات ما احل‌الله لکم » . یعنی‌اللذات التی تشتهیها النفوس و تمیل الیهاالقلوب، ممّا احل لکم من‌المطاعم‌الطیبة و المشارب اللذیذة ، « و لاتعتدوا » لا تجاوزوا الحلال الی الحرام . و گفته‌اند : اعتدا اینجا خصی کردن است خویشتن را وقطع‌آلت تناسل . رب‌العالمین گفت: مکنید که‌این‌اعتداست ، ازحدود واندازهٔ شرع در گذشتن، والله تعالی ایشانرا که این کنند دوست ندارد .

و فی الخبران **عثمان بن مظعون** اتی النبی(ص) فقال: ائذن‌لی‌فی‌الاختصاء ، فقال رسول‌الله (ص) : « لیس‌منا من خصی ، ولا اختصی ، ان خصاء امتی الصیام » . فقال : یا رسول الله ائذن لنا فی‌السیاحة ، فقال : « ان سیاحة امتی الجهاد فی سبیل‌الله » . قال :

يا رسول الله ائذن لنا فی‌الترهب ، فقال : « ان ترهب امتی الجلوس فی المساجد انتظار الصلوة » .

« فکلوا مما رزقکم الله حلالاً طیبا » ـ **عبدالله مبارک** گفت : الحلال ما اخذته من وجهه ، و الطیب ما غذی ونما ، فاما الجوامد والطین والتراب و ما لایغذی فمکروه الا علی‌جهة التداوی . « و اتقوالله الذی انتم به مؤمنون » ـ روی عن **عائشة** و **ابی موسی الاشعری** ان النبی (ص)کان یأکل الدجاج والفالوذ ، وکان یعجبه الحلواء و العسل ،و قال : «ان المؤمن حلو یحبّ الحلاوة ، و قال: فی بطن المؤمن زاویة لایملاها الا الحلواء » ، و روی : ان**الحسن** کان یأکل الفالوذ ، فدخل علیه **فرقد السبخی**، فقال: « یا **فرقد**! ما تقول فی هذا » ؟ فقال : لا آکله و لا احب اکله ، فأقبل الحسن علی غیره کالمتعجب ، و قال : « لعاب النحل بلباب البرّ مع سمن البقر، هل یعیه مسلم » ؟ و جاء رجل الی **الحسن** ، فقال : ان لی جاراً لایأکل الفالوذ . قال : فلم ؟ قال : یقول سمن البقر لانؤدّی شکره ، فقال الحسن : فیشرب الماء البارد . قال : نعم. قال: «ان جارک جاهل ان نعمة الله علیه فی الماء البارد اکثرمن نعمته علیه فی الفالوذ» .

قوله : « لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم » ـ **ابن عباس** گفت : چون این آیت فرو آمد که « لاتحرموا طیبات ما احل الله لکم » ایشان گفتند : یا رسول الله ما سوگند خورده بودیم بر آن کار که پیش داشتیم ، اکنون کفّارت سوگندان ما چیست ؟ رب العالمین کفارت آن پدید کرد: « فاطعام عشرة مساکین » الی آخره ، اما نخست بیان سوگندان کرد، و لغو وتحقیق ازهم جدا کرد ، گفت: «لایؤاخذکم الله باللغوفی ایمانکم». لغو یمین برجمله آنست که در زبان گوینده میرودازسوگندان بی‌عزیمت برعقدسوگند خوردن، عرب به آن بس گوینده اند : لا والله بلی والله، و در سورة البقره بشرح ترازین گفته آمد .

«ولکن یؤاخذکم بما عقّدتم الایمان» **ابن کثیر و نافع و ابوعمرو وحفص** عن **عاصم** عقّدتم بتشدید خوانند بمعنی مبالغت بی ارادت تکثیر. **حمزه و کسائی و ابوبکر** عن **عاصم** بتخفیف خوانند وهوالاصل. **ابن عامر** بالف خواند عاقدتم، وهوایضاً للواحد، کقوله: عافاه الله، و عاقبت اللص. «بما عقدتم الایمان» ای قصدتم و تعمدتم وأردتم، و نویتم، کقوله: «بما کسبت قلوبکم. «فکفارته» یعنی فکفارة ما عقدتم من الایمان اذا حنثتم، اطعام عشرة مساکین. کفارت آن سوگند که دروغ کنند طعام دادن ده درویش است هردرویشی را یك مدّ، والمدّ رطل وثلث، این مذهب **شافعی** است، ومذهب **ابوحنیفه** آنست که اگر گندم دهد هر درویشی را نیم صاع بدهد، و اگرجو دهد یا خرما یا مویز یك صاع تمام بدهد، ومذهب **شافعی** لابد حبوب دهد نه قیمت آن دهد ونه آرد ونه نان ونه تغدیت و نه تعشیت، که بنزدیك وی اعتبار بنص است، و ازنصّ تجاوز نکند، اما **ابوحنیفه** قیمت آن روا دارد وهمچنین بجای حبوب آرد ونان ما تغدیت وتعشیت جائز دارد، که بنزدیك وی اعتبار بمنفعت و مصلحت است، وبقول شافعی کفارت الا بآزاد مسلمان محتاج نباید داد، وبقول **بوحنیفه** کفارت علی الخصوص بیرون از زکوة باهل ذمّت روا باشد که دهند. ودلیل شافعی قول خداست جل جلاله: «ولاتؤتوا السفهاء اموالکم»، قال: والکفر من اسفه السفه، یقول الله تعالی: «الا انهم هم السفهاء». ودلیل ابوحنیفه آنست که گفت جلّ وعزّ: «ویطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً»، قال: والاسیر لایکون الا من الکافرین.

«من اوسط ما تطعمون اهلیکم» ـ میگوید: از میانهٔ آن طعام که اهل خویش را میدهید، نه نفیس تر طعام توانگران، و نه خسیس تر آن، نه بهینهٔ طعام توانگران، ونه بترینهٔ طعام درویشان. و قیل: «من اوسط ما تطعمون اهلیکم» یعنی المد لان هذاالقدر وسط فی الشبع. «او کسوتهم» ـ **شافعی** گفت: هرچه نام کسوت بر

آن‌افتدچون ازار و ردا و پیراهن روا باشد. **ابوحنیفه** گفت: جامه‌ای باید جامع که کسوت را بشاید، وعمامه روا نباشد که کسوت را نشاید.

«اوتحریررقبة»- برده‌ای باید مؤمن، که‌جای‌دیگرمقید گفت: «فتحریر رقبة» و **شافعی** این براصل خودبنا کرد که: یحمل‌المطلق‌علی‌المقید، ونیز درخبراست: «اعتقها فانها مؤمنة» و **بوحنیفه** رقبهٔ‌کافره روا بیندمگر درکفارت قتل، و رقبهٔ خرد و بزرك و نرینه و مادینه درآن یکسانست، اما اگر عیبی دارد که ویرا ازعمل باز دارد، چون نابینائی درچشم و گنگی در زبان و شلل در اعضا روا نباشد، و اگر عیبی بود که ویرا ازعمل مقصود باز ندارد، چنانکه اعور بود یا یك انگشت ندارد وامثال این جائزباشد. وسوگند خواره که کفّارت میکند درین هرسه مخیراست، که رب العالمین بلفظ تخییر گفت، اما فاضلترآنست که نفع‌مردم بیشتردرآن است، اگر در روزگار قحط وجدوبت باشد که مردم را حاجت بقوت وطعام بیشتربود طعام اولی‌تر و نیکوتر، که قوام حیات درین طعام است، و مردم را بدان حاجت است، و اگر روزگار خصب بود و فراخی، و مردم از قوت وطعام درنمانند اعتاق و کسوت فاضل تر. پس اگر ازین سه درماند و درویش باشد، چنانکه ازقوت‌خود وعیال وی دریك شبانروز هیچ‌چیزبسرمی نیاید، روزه دارد سه روز پیوسته یا گسسته، و پیوسته تمامتر و نیکوتر، وبیك قول شافعی واجب. فذلك قوله: «فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام».

«ذلك»- ای الّذی‌ذکرت «کفارة ایمانکم اذا حلفتم» علی‌یمین، فرأیتم غیرها خیراً منها. چون‌سوگند خوریدکاری را که کنید و نا کردن به، یا نکنید و کردن به، ازسوگند خود بازآئید، وآن کنید که بهتراست و نیکوتر، پس آنگه‌آن سوگند را کفارت کنید. روی **عبدالله بن سمرة** قال: قال رسول الله (ص): یا **عبدالرحمن بن سمرة** لاتأل الامارة فانّك ان اوتیتها عن مسئلة وکلت الیها، و ان اوتیتها عن غیر

مسئلة اعنت علیها ، و اذا حلفت علی یمین فرأیت غیر ها خیراً منها فکفّر عن یمینك ، وآت الّذی هوخیر.

« و احفظوا ایمانکم » ـ وسوگندان خویش را میکوشید ، بگزاف و بیداد مخورید ، و نام الله عرضه مسازید ، مانع ازخیر وصلة ارحام ، و چون خوردید یاد دارید ونگه‌دارید، وآنرا آزرم دارید ، وجوررا سوگند خوردن گناه است ، وراست داشتن آن گناه ، و ازآن بازآمدن واجب ، و کفارت فریضه ، وجزبنام خدا وصفات وی و سخنان وی سوگند نیست . قال **الشافعی** : من حلف بغیرالله فهویمین مکروهة ، و أخشی ان تکون معصیة. قال النبی(ص): «لاتحلفوا بآبائکم ولا بالانداد »، و قال : « من حلف بغیر الله فقد أشرك » ، و روی : « فقد کفر » . قوله : کفر، تأویله انّه اذا حلف بغیر الله ، وهویعتقد تعظیم ما حلف به کتعظیم الله فقد کفر بذلك . « کذلك یبین الله لکم آیاته لعلکم تشکرون».

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول » الایة ـ درین آیت اشارتست که ایمان شنیدنی است و دیدنی و شناختنی و گفتنی و کردنی. سمعوا دلیل است که شنیدنی است، « تری اعینهم تفیض من الدمع » دلیل است که دیدنی است ، « مما عرفوا » دلیل است که شناختنی است ، « یقولون » دلیل است که گفتنی است. آنکه درآخر آیت گفت : « و ذلك جزاء المحسنین » ـ این محسنین دلیل است که عمل درآن کردنی است اما ابتدا بسماع کرد که نخست سماع است، بنده حق بشنود، اورا خوش آید، درپذیرد، و بکاردرآید وعمل کند. رب العالمین قومی را می پسندد که جملهٔ این خصال در ایشان موجود است. گفته‌اند که : سه چیز نشان معرفتست ، و هرسه ایشان را بکمال بود : بکا و دعا ورضا . بکا برجفا و دعا برعطا و رضا بقضا . هرآنکس که دعوی معرفت کند ،

واین سه خصلت دروی نیست، وی در دعوی صادق نیست، و در شمار عارفان نیست، و در میان جوانمردان ودینداران اورا نوائی نیست .

پیر طریقت گفت: « معرفت دو است: معرفت عام و معرفت خاص. معرفت عام سمعی است ومعرفت خاص عیانی . معرفت عام ازعین جود است ، و معرفت خاص محض موجود . معرفت عام را گفت : « و اذا سمعوا ما انزل الی الرّسول » . معرفت خاص را گفت : « سیریکم آیاته فتعرفونها » . « و اذا سمعوا » اهل شریعت را مدحت است ، « سیریکم آیاته» اهل حقیقت را تهنیت است . هر که از شریعت گوید ، گر هیچ با پس نگرد ملحد گردد . هر که ازحقیقت گوید ، گرهیچ با خود نگرد مشرك گردد .

« و مالنا لانؤمن بالله و ماجاء نا من الحق » ـ این جوانمردانی را بیامد که جانهای ایشان محمل اندوه است ، و دلهاشان منزل درد. سریر اسرار عزّت دین در ازل در پردهٔ اطوار طینت ایشان نهادند ، وآفتاب معرفت از شرفات مجد دولت ایشان بتافت. گفتند : پس ازآنکه جمال عزت قرآن بردلهای ما تجلی نمود ، چونکه ننازیم! ودرراه عشق اوجان چرا نبازیم ! عجب دانی چیست؟ عجب آنست که هر که گرفتار این حدیث است شاد بدان است که روزی درسرا نیست :

ما را غم آن غمزهٔ غماز خوش است

و ز چون تو بتی کشیدن ناز خوش است.

در هر دوری و درهر قرنی این بار درد واندوه دین را حمالی برخاست ، و در هیچ دور اندر طبقهٔ اولیا طرفه تر ازآن جوان خراباتی نخاست که در روزگار **جنید** و **شبلی** بود . پیرزنی را فرزندی بود واو را ناخلف می‌شمردند و ازاعجوبهای تقدیر خود خبر نداشتند ، ندانستند که این خلف وناخلف نقدی‌است که بدست تقدیر در دارالضرب از ـ زده‌اند ، وکس را برآن اطلاع نداده‌اند . آن پسر را همه روز درخرابات می‌دیدند

دام دریده و آشفته روزگار، و آن مادر وی شب و روز دست بدعا برداشته، و درخدای می‌زارد و می‌نالد که: بار خدایا! هیچ روی آن دارد کـه این جگر گوشهٔ ما را ازین گرداب معصیت بیرون‌آری، وازجام بیداری او را شربتی دهی! تا دل ما فارغ گردد. گفتا: هاتفی‌آواز داد که: ای پیرزن‌خوش باش، که ما این پسر را درکار دل پـردرد تو کردیم، وآنکه دانهٔ شوق بردام محبّت برای صید او بستیم. تا پیر زن درین اندیشه بود، جوان از خواب در آمد آشفته وسر گـردان نعره همی کشید و همی گفت: این ربی این ربی؟ کجات جویم ای ماه دلستان، از کجات خوانم ای دلربای دوستان. این ربی این ربی؟ ای‌مادر خدای من کو؟ دلگشای و رهنمای من کو؟ مرهم خستگی من کو؟ داروی درماندگی من کو؟ آه! کجا بدست آید امروز این چنین خراباتی، تـا بغبارنعل قدم‌اوتبرك گیریم، وآنرا کحل دیدهٔ خویش سازیم! نیکو گفت‌آن جوانمرد که گفت:

در زوایای خرابات از چنین مستان هنوز
چند گوئی مرد هست و مردهست‌آن مرد کو؟
بر درختی کین چنین مرغان همی دستان زنند
زان‌درخت امروز اصل وبیخ وشاخ و ورد کو؟
از برای انس جان اندر میان انس و جان
یك رفیق هـم سرشت هـم دم هم درد کو؟

همچنان همی بود تا دیگر روز، هرساعتی سوخته تر وواله تر. دیگر روز مادر او را پیش مشایخ شهر برد، گفت: این پسرم را درمان بسازید، واین درد را دارو پدید کنید. ایشان درماندند، گفتند: این دردی بس محکم است و جایگیر، تدبیر آنست که او را به **بغداد** بری پیش پیران طریقت **جنید** و **شبلی**، که اوتادجهان

ایشانند . آن پیر زن به بس رنج وتعب او را درپیش گرفت ، وبه بغداد برد پیش مشایخ طریقت . **جنید** درونگرست ، قابل نظر ربوبیّت دید ، بباطن آن جوان نظری کرد ، خورشید دولت دید که از زیر ابر بشریت وی می‌تافت . گفت : یا ضعیفه او را بمکّه باید شد پیش **بوالعباس عطا** و **ابوبکر کتانی** که پیران جهان امروز ایشان‌اند ، و درمان این درد هم ایشان دانند . آن پیر زن او را فرار راه کرد ، وسر ببادیه در نهاد بهزاران مشقّت به **مکه** رسیدند پیش آن شاهان طریقت . ایشان چون او را دیدند ، گفتند : عجب جوانی است این جوان ! که نسیم صباءِ دولت فقر ازسر زلف وی می‌دمد! اورا بکوه **لبنان** باید برد که قوام دهر آنجااند . مادر گفت : خیز جان مادر ! چیزیست هرآینه درین زیر گلیم ! پای برهنه و سربرهنه و شکم گرسنه‌روی دربیابان نهادند تا رسیدندبکوه **لبنان** :

جبالیّ التألف ذوانفراد
غریب الله مأواه القفار

پویان ودوان‌اند وغریوان بجهان در
در صومعه و کوهان در غار و بیابان

یکچند در آن صحرا همی گشتند ، تا بکنارهٔ چشمه رسیدند . شش کس را دیدند ایستاده ، ویکی درپیش نهاده. چون آن جوان را دیدند استقبال کردند ، گفتند : دیر آمدی، نماز کن برین‌مرد که وی غوث جهان بود ، و چون از دنیا بیرون می‌شد وصیت کرد که خلیفهٔ من در راه است ، همین ساعت رسد ، اورا گوئید تا برمن نماز کند، و مرقع من در پوشد ، وبجای من بنشیند . آن جوان رفت ، وغسلی کرد ، ومرقع شیخ در پوشید ، وانوار خدای بر نقطهٔ دل وی تجلّی کرد ، و مشکلات شریعت و اسرار طریقت نهماربردل وی کشف گشت، فرازآمد ، و آن شیخ را غسلی بداد بروی نماز کرد ،

و او را در خاك نهاد ، و بجای وی نشست . پیر زن چون ویرا چنان دید آهی کرد ، و جان بداد :

هر مرحله‌ای که بود راهی کردیم
وز آتش دل آتشگاهی کردیم
در هر چیز بتا ! نگاهی کردیم
دیدیم در آن نقش تو آهی کردیم.

آری جان وجهان کشش این‌کار کند ، وجذبهٔ الطاف این‌رنگ دارد. جذبة من الحق توازی عمل الثقلین .

« یاایها الذین آمنوا لاتحرموا طیبات‌ما احل الله لکم » ـ نشان سعادت بنده آنست که بر حدّ فرمان بایستد (۱) ، و از اندازهٔ شرع در نگذرد . اگر مباحی بیند بخضوع و خشوع پیش شود ، وبجان و دل در پذیرد ، و گر محظوری بیند بایستد (۱) و در آن تصرف نکند، و جحود نیارد . هوای ودل خواست خویش درباقی کند ، و خودرا بدست زمام شریعت دهد :

اگر نز بهرشرعستی درآندر بندی گردون
و گرنز بهر دینستی کمر بگشایدی‌جوزا.

« و کلوا مما رزقکم‌الله حلا لاطیباً » ـ حلال طیّب آنست که بی‌طلب ازغیب در آید ، وهرچه از غیب آید بی‌عیب آید. بجان ودل قبول باید کرد، ورازق را درآن نهمار شکر باید کرد . خبر درست‌است که رسول خدا (ص) **عمر خطاب** را عطا داد . عمر گفت : اعطه افقر الیه منی ، فقال (ص) : « خذه فتموّله ، وتصدق به ، فما جاءك من هذا المال وانت غیر مشرف ولاسائل، فخذه، و مالا فلاتتبعه نفسك » ، و قال **نافع** کان

(۱) نسخهٔ ج : بیستد .

المختار یبعث الی **ابن عمر** بـالمال فیقبله ، و یقول : لا اسأل احـداً شیئاً ، ولا اردّ مارزقنی الله . و گفته‌اند : حلال طیب آنست که آنچه خورد بر شهود رازق خورد ، اگر بدین رتبت نرسد بر ذکروی خورد ، که **مصطفی** (ص) گفت : « سمّ الله و کل بیمینك و کل ممایلیك » . و زینهار که بغفلت نخوری که خوردن بغفلت درشریعت ارادت حرام است وتخم طغیانست، و اهل غفلت را میگوید عزّ جلاله : « یتمتعون و یأکلون کما تأکل الا نعام والنّـار مثوی لهم » .

«لایؤاخذکم‌الله باللغوفی‌ایمانکم » ـ جوانمردان طریقت درغلبات وجدخویش تجدید عهد و تاکید عقد را که سوگندی یاد کنند که : وحقك لانظرت الـی سواك ولا قلت‌لغیرك‌ولا خلت‌عن‌عهدك . این‌سوگندها بحکم توحید لغواست، وازشهوداحدیّت سهو ، که بنده را چه جای‌آنست که خود را وزنی نهد ، یا کسی پندارد ! یا گفت خود را محلّی داند ! تا برو سوگند نهد ! بلکه سزای بنده آنست که احـکام ویرا بحسن رضا استقبال کند ، اگر خواند یا راند درآن اعتراض نیارد ، وازآن اعراض نکند ، و در حقایق ، وصلت و هجرت نگوید . آنچه دهد گیرد ، وآنچه آید پذیرد ، و بحقیقت داند که مهربان بر کمال اوست ، ومقدر ومدبر بهمه‌حال اوست .

پیر طریقت گفت : « ای نزدیکتر بما ازما ! ومهربان تر بما از ما ! نوازندهٔ مایی‌ما ، بکرم‌خویش‌نه بسزاء ما ، نه‌کار بما ، نه بار بطاقت ما ، نه‌معاملت در خورما، نه منت بتوان ما، هرچه کردیم تاوان برما ، هرچه تو کردی‌باقی برما (۱) . هرچه کردی بجای ما بخود کردی نه برای ما » .

و چنانکه کفارت در شریعت بزبان علم معروفست اما العتق‌واما الاطعام واما الکسوة فان لم یستطع فصیام ثلاثة ایام ، همچنان کفارت طریقت بزبان اشارت سه قسم

۱ ـ نسخهٔ ج: ورما .

است : بذل الـروح بحکم الـوجد ، او بذل القلب بصحّة القصد ، او بذل النفس بدوام الجهد ، فان عجزت فامساك و صیام عن المناهی والمزاجر .

۱۳- النوبة الاولى

قوله تعالى : « **یاایهاالذین امنوا** » ای ایشان که بگرویدند ! « **انّما الخمر و المیسر** » می و قمار، « **والانصاب والازلام** » و سنگها و تیر ها ، « **رجس من عمل الشیطان** » زشتی و ناراستی ازکار دیو است ، « **فاجتنبوه** » بپرهیزید از آن ، « **لعلّکم تفلحون** (۹۰) » تا پیروز مانید .

« **انّما یرید الشیطان** » میخواهد دیو « **ان یوقع بینکم** » که در میان شما افکند « **العداوة والبغضاء** » دشمنی وزشتی(۱) « **فی الخمر والمیسر** » درآشامیدن می و باختن قمار، « **و یصدّکم عن ذکرالله وعن الصّلوة** » و شما را باز دارد از یاد خدا و از نماز، « **فهل انتم منتهون** (۹۱) » ازآن باز ایستید و گردآن مگردید .

« **و اطیعوا الله** » و خدایرا فرمان برید « **و اطیعوا الرسول** » و رسول را فرمان برید « **و احذروا** » و پرهیزید [از خوار داشتن فرمان و سست نگرستن فرا نهی] « **فان تولّیتم** » ار پس بـر گردید از پذیـرفتن ، « **فاعلموا** » بـدانید : « **انّما علی رسولنا البلاغ المبین** (۹۲) » کـه آنچه برفرستادهٔ مـا است رسانیدن آشکار است .

« **لیس علی الّذین امنوا** » نیست برایشان که بگرویدنـد ، « **و عملوا الصّالحات** » ونیکیها کردند ، « **جناح** » تنگئی و بزه‌ای، « **فیماطعموا** » درآنچه چشیده بودند[ازمی] « **اذا ما اتّقوا وامنوا** » چون‌ازکفر بپرهیزیدند و بگرویدند

۱ـ نسخهٔ الف : زشتودی .

« **وعملوا الصّالحات** » و نیکیها کردند ، « **ثمّ اتّقوا و امنوا** » پس [از تکذیب رسول] بپرهیزیدند و اورابراست داشتند ، « **ثمّ اتّقوا وأحسنوا** » پس ازمحارم ومناهی پرهیزیدند وبترك آن نیکوئی بکفتند،« **و الله یحبّ المحسنین** (٩٣) » وخدای دوست دارد نیکوکاران را .

« **یا ایّهاالذین امنوا** » ای ایشان که بگرویدند ! « **لیبلونّکم الله** » هرآینه بخواهد آزمود الله شما را « **بشیء من الصّید** » بچیزی از صید [در حرم و احرام] ، « **تناله ایدیکم** » که بآن رسد دستهای شما ، « **و رماحکم** » ونیزه‌های شما ، « **لیعلم‌الله** » تا به بیند الله « **من یخافه بالغیب** » که آن کیست که از وی نادیده ویرا خواهد ترسید؟ « **فمن اعتدی** » هر کس که ازاندازه درگذارد [ودلیری کند] . « **بعد ذلك** » پس آنکه نهی شد ، « **فله عذاب الیم** (٩٤) » اورا عذابی‌است درد نمای .

« **یا ایّها الذین امنوا** » ای ایشان که بگرویدند « **لا تقتلوا الصّید** » صید را مکشید، « **وأنتم حرم** » وشما محرمان باشید ، « **ومن قتله منکم** » وهر که صید کشد از شما ، « **متعمّداً** » بقصد ، « **فجزاء مثل ماقتل من‌النّعم** » پاداش او آنست که همتای آنکه کشت بکشد ،[و بدرویشان بدهد] « **یحکم به** »حکم کند در آن[جزاء صید]«**ذوا عدل** » دومرد پارسا که شایستهٔ فتوی باشند ، « **منکم** » از اهل ملت شما ، « **هدیاً بالغ الکعبة** » قربانی که بکعبه رسد، [وبمنا کشند تاوان صید را] « **او کفّارة طعام مساکین** » یاآن جانور را قیمت کنند و بر سعر آن طعام دهند به درویشان ، « **اوعدل ذلك صیاماً** » یا برابر آن روزه دارد [بهر مدی روزی] ، « **لیذوق وبال امره** » تا بچشد گرانی پاداش کار خویش ، « **عفا الله عمّا سلف** »

در گذاشت خدای ازآنچه پیش ازین(۱) بود ، « **ومن عاد** » وهر که با صید کردد در حرم یا در احـرام ، « **فینتقم الله منه** » خـدای کین ستانـد ازو ، « **و الله عزیز ذو انتقام** (۹۵) » وخدای سختگیراست واکین(۲) ستانی .

« **احلّ لکم** » حلال کرده آمد و گشاده شما را « **صیدالبحر** » صید دریـا « **وطعامه** » وطعام‌آن، « **متاعاً لکم** » تا شمارا زادبود وبرخورداری، « **وللسّیارة** » و راه گذریانرا، « **وحرّم علیکم** » وحرام کرده‌آمد برشما وبسته« **صیدالبرّ** » صید خشك زمین « **مادمتم حرماً** » تا آنکه که محرم باشید، « **و اتّقواالله الّذی الیه تحشرون** (۹۶) » و پرهیزید از [خشم و عذاب] آن خدای که شما را انگیخته با او خواهند برد .

« **جعل الله الکعبة** » خدای کعبه ساخت « **البیت الحرام** »آن خانهٔ بـا آزرم با شکوه « **قیاماً للناس** » امن مردمانرا و پـایندگی ایشانرا در دین خـویش ، « **والشهر الحرام** » و ماه‌حرام، « **والهدی** » وقربان که‌بمنا برند، « **والقلائد** » و قلائد که درگردن ایشان کنند ، « **ذلك لتعلموا** » این آنراست تا بدانید ، « **انّ الله یعلم ما فی‌السّموات ومافی الارض** » که خدای میداند هرچه درآسمانست و در زمین ، « **و انّ الله بکل شیء علیم** (۹۷) » و خدای بهمه چیزداناست .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « یـا ایهاالذین‌امنوا انـما الخمر والمیسر » ـ روایت کـنند از **عمرو بن شرحبل** که گفت عمر خطاب دعا کرد و گفت : **اللهم بیّن لنافی الخمر بیانـاً شافیـاً** ، بار خدایا ! در کار خمر ما را بیانی ده شافی ، آیتی روشن و حکمی

۱ـ نسخهٔ الف : پیش فا . ۲ـ واکین = باکین

پیدا . رب العالمین آیت فرستاد که درسورةالبقرةاست : « یسئلونك عن‌الخمر والمیسر ».
این‌آیت برعمر خواندند. عمررا آن آیت سیری نکرد ، گفت : بارخدایا ! بیانی ازین شافی‌تر خواهم. دیگر باره آیت آمد که در سورةالنساء است : « یاایها الذین‌امنوا لاتقربوا الصلوةوأنتم سکاری». بر عمر خواندند، عمر گفت : هنوز درمی‌باید ازین‌شافی‌تر و روشن‌تر خداوندا ! انما مهلکة للمال مذهبة للعقل، بیّن لنافیها بیاناً شافیاً ، فنزل قوله : « یا ایهاالذین امنوا انما الخمر والمیسر» ، تا آنجا که گفت : « فهل انتم منتهون » . عمر گفت : انتهینا انتهینا ، و بطریقی دیگر ازین روشن تر و گشاده تر درسورةالبقره بیان کرده‌ایم ، و اعادت شرط نیست .

اگر کسی سؤال کند که هرچه حرام کردند بیکبار حرام کردند مگر این خمر، که بچنددفعت حرام کردند، حکمت درآن چیست ؟ جواب آنست که هرمحرمی‌را چون حرام کردند وقتی عوضی بجای‌نشست، همچون سفاح که حرام گشت‌رب‌العزة نکاح بجای‌آن نهاد ومباح کرد . مردارحرام کرد ذبایح درمقابل‌آن مباح کرد ، ربا حرام کرد بیع بجای‌آن نهاد ومباح کرد . خون حرام کرد گوشت حلال کرد ، لاجرم آن محرمات که عوض‌آن پدید کرد ترك‌آن بر ایشان گران نگشت، بیك بارحرام کرد، ومردم را از آن باز زد. باز خمرمعشوقهٔ نفسها بود، و سبب طرب ونشاط بود، ومردم فرا خوردن آن خو کرده بودند، و بطبع آنرا می‌دوست داشتند ، رب‌العالمین دانست که ترك‌آن بی‌عوضی و بی‌بدلی که بجای آن بیستد برایشان دشخوار بود، بفضل و لطف خود وبرداشت حرج را ازایشان، تحریم‌آن بتدریج فراپیش ایشان برد. از اول عیب‌آن بگفت، واثم‌آن‌ظاهر کرد ، گفت : « قل‌فیهما اثم کبیر »، پس بسبب‌آن از نماز باز زد ، گفت : « لا تقربوا الصلوة و أنتم‌سکاری ». پس بعاقبت حرام کرد تا ترك‌آن بتدریج برایشان‌آسان گشت .
سبحانه ما ارأفه و الطفه بعباده !

ومن الوعید الوارد فی الخمر ما روی عن **عثمان بن عفان** قال : قال رسول الله (ص): « ان الله لایجمع الخمر والایمان فی جوف امرئ ابداً »، و عن **ابی هریرة** قال : قال رسول الله (ص) : « مدمن الخمر کعابد الوثن »، و عن **ابن عباس** قال : قال رسول الله (ص): « اجتنبوا الخمر فانها مفتاح کل شر، ولایموتن احدکم و علیه دین ، فانه لیس هناك دینار ولادرهم ، وانما یقتسمون هناك الحسنات والسیئات ، فآخذ بیمینه وآخذ بشماله». و عن **علی** (ع) قال : قال رسول الله (ص) : « من شرب الخمر بعد ان حرمها الله علی لسانی، فلیس له ان یزوج اذا خطب ، ولا یصدق اذا حدث ، ولا یشفع اذا شفع ، و لا یؤتمن علی امانة، فمن ائتمنه علی امانة فاستهلکها فحق علی الله ان لایخلف علیه »، وعن **ابی هریرة** عنه (ص) : « ریح الجنة توجد من مسیرة خمس مأة عام ، ولایجد ریحها مختال ولا منان ولا مدمن خمر» .

فصل

خمر عنبی خام باتفاق حرام است اندك وبسیار آن ، و نجس است ، وخوردن آن حد واجب کند ، اما **شافعی** گفت : تحریم این خمر نه عین خمر راست، که علتی و معنی راست ، وآن معنی آنست که شرابی مسکر است ، و اصل خبائث است ، و مایهٔ فساد ها ، پس هر شرابی که مسکر بود بدان ملحق بود ، و اندك وبسیار آن حرام ، و **ابوحنیفه** گفت : تحریم خمر عین خمر راست نه علتی را ، که هرچه بیرون ازخمر است قدر مسکر حرام است، گفتا : ومطبوخ که دوسیك ازآن بشود ، وسیکی بماند ، خوردن آن مباح است ، و حد واجب نکند ، تاآنگه که مستی آرد ، و هر نبیذ که از گندم وجو وعسل وقصب شکر کنند. مطلق گفت که مباح است الا قدر مسکر، ونقیع میویز وخرمای ناپخته بنزدیك وی حرام است ، اما حد واجب نکند الا قدر مسکر، ودلیل **شافعی** روشن

استازجهت خبر رسول ، وذلك قوله (ص) : « ان من‌العنب‌خمراً ، وان من‌التمر خمراً، و ان من‌العسل خمراً ، وان من‌البر خمراً ، وان من‌الشعيرخمراً » ، وقال : « کل‌مسکر خمر، و کل‌خمرحرام » . **مصطفى** (ص) نام خمربرین چیزها افکند ، وچون همه‌خمر است همه درتحت این‌آیت شود که : « انماالخمروالمیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل‌الشیطان فاجتنبوه » ، شرح دادن این مسأله درین موضع بیش‌ازاین احتمال نکند، ودرسورة البقره مستوفی گفته‌ایم .

میسرقماراست ، واصله من‌الیسار، وقیل مشتق من‌الیسر وهوالسعة و الامکان ، یقال: رجل‌یسر وقوم ایسار یتسعون فیتقامرون، ومیسر عرب‌آن بود که‌درجاهلیت‌مردی فراپیش‌آمدی و گفتی: این اصحاب‌الجزور؟ پس‌نفری فراهم‌آمدندی ، وشتری‌خریدندی، وهریکی را در آن نصیبی کردندی ، پس قرعه بزدندی ، هر کس کـه سهم وی بیرون آمدی ازبهای‌آن اشتر بری گشتی ، و نصیب وی در گوشت بماندی ، همچنان قرعه می زدندی تایك کس بماندی وبهای شتر جمله برآن کس لازم بـودی ، و اورا درآن شتر نصیب گوشت نبودی ، و آنگه گوشت شتر برآن قوم بسویت قسمت کردندی . این بود قمارعرب، که رب‌العزة درین‌آیت حرام کرد . وقال **ابن‌عباس** : المیسر القمار حتی لعب الصبیان بالکعاب والجوز. وسئل **القاسم بن محمد** عن‌الشطرنج اهو میسر؟ وعن النرد أهو میسر؟ فقال : کل ما صدّ عن ذکرالله وعن الصلوة فهو میسر . وتفسیرانصاب و ازلام در اول سورة بشرح گفتیم .

« رجس من عمل الشیطان » ـ رجس نامی است چیزی را که نجس وقذر بود ، واز شرع دور، ساخته وآراستهٔ شیطان بربنی‌آدم. رب العالمین گفت : « فاجتنبوه » این همه ساخته وبرآراستهٔ شیطان است و هلاك دین شما ، ازآن بپرهیزید وحذر کنید تا رستگار شوید .

« انما یریدالشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی‌الخمر والمیسر » - این بیان علت تحریم خمر وقماراست . میگوید : شیطان عداوت و کینه و بغض یکدیگر درمیان شما افکند چون خمرخورید وقمار بازید ، وشما را بازدارد ازذکرخدا که سر همهٔ طاعات است ، واصل همهٔ خیرات ، و از نماز که‌کلید سعادت است وپیرایه شهادت و مایهٔ دیانت . « فهل انتم منتهون » ؟ هل درین موضع برجای تغلیظ است نه برتخیر، چنانکه جای دیگر گفت : « فهل انتم شاکرون » ؟ « فهل انتم مسلمون » ؟ و در خبر است : « هل انتم تارکوا اصحابی لی » ؟ یعنی هل انتم تارکون اذاهم. وهم ازین‌بابست آنچه گفت : « هل لك الی ان تزکی » ؟ میگوید : مرا سپاس دارهستید ؟ هر چند که صورت استفهام‌دارد اما معنی امراست، واین نوعی است از انواع امر ، ودر لغت رواست و روان .

« و أطیعوا الله و اطیعوا الرسول » - چون بیان محرمات و منهیات کرده بود ، طاعت خدا ورسول در پس آن داشت ، یعنی که فرمان بردارباشید واین اوامر و نواهی بکار دارید ، وازمحارم بپرهیزید . « و احذروا » ای احذروا المحارم والمناهی ، « فان تولیتم » عن‌الطاعة « فاعلموا انماعلی‌رسولناالبلاغ المبین» فلیس علیه الا البلاغ ، و التوفیق و الخذلان الی الله ، فان اطعتم والا فاستحققتم العذاب .

« لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح » - سبب نزول این آیت آن بود که قومی از صحابه درآن روزها که خمرحرام کردند از دنیا بیرون شده بودند، وایشان می‌خورده بودند بتازگی ، ودرشکم‌ایشان می‌بود. مسلمانان برایشان بترسیدند، و از حال ایشان رسول خدا را پرسیدند . این آیت در شان ایشان آمد . میگوید : بر ایشان تنگی نیست ، وایشانرا بزه نیست درآنچه چشیده بودند از می‌پیش از تحریم . این طعموا شربوا است چنانکه جای دیگر گفت : « ومن لم یطعمه فانه منی » . شراب

مطعوم است اما نه مأكول است . « اذا ما اتقوا » يعنى الكفر بالله ، « وآمنوا و عملوا الصّالحات » سجدوا لله واجتنبوا وقربوا ، « ثم اتقوا » تكذيب رسوله ، و صدقوه ، « ثمّ اتقوا » اتيان المحارم الّتى عرفوا حرمتها ، « و احسنوا » فى تر كها ، و قيل اذا ما اتقوا المعاصى والشرك ، ثم اتقوا ، داموا على تقويهم ، ثمّ اتقوا ظلم العباد مع ضمّ الاحسان اليه . و قيل : اذا ما اتقوا الشّرك وآمنوا صدّقوا ، ثم اتقوا الكبائر و آمنوا ازدادوا ايماناً ، ثمّ اتقوا الصغائر حذروا و احسنوا تنفلوا . قال **على بن ابى طالب** (ع) : « ان **عثمان** من الّذين آمنوا وعملوا الصّالحات ثمّ اتقوا وآمنوا ثم اتقوا وأحسنوا » ، « والله يحبّ المحسنين».

در روزگار **عمر** ، **قدامة بن مظعون** مى‌خورد. عمرخواست كه‌ويرا حد زند **قدامة** گفت : شما رانيست كه مرا حد زنيد ، كه الله ميگويد : « ليس على الذين آمنوا و عملوا الصالحات جناح فيما طعموا » ، و من از جملهٔ مؤمنانم ودر **بدر** بوده‌ام . عمر گفت راه غلط كردى ، و گمانت خطاست ، كه رب العالمين گفت: « اذا ما اتقوا و آمنوا»، وتقوى آنست كه آنچه خدا حرام كرد ، ازآن بپرهيزى، و گردآن نگردى . **على بن ابى طالب** گفت : يا عمر! من ازنزول اين آيت خبردارم ، چون رب العالمين خمر حرام كرد، جماعتى از **مهاجر** و **انصار** بيامدند و گفتند : يا رسول الله برادران ما و پدران ما كه در **بدر** بودند ، ودر **احد** كشته شدند ، ايشان درآن حال مى‌همى‌خوردند، چه گوئى در ايشان ؟ و چه حكم كنى از بهرايشان ؟ رسول خدا توقف كرد ، تا **جبرئيل** آمد ، و آيت آورد : « ليس على الذين آمنوا وعملوا الصالحات جناح » الايه . پس عمر بفرمود ، و **قدامه** را حد مفترى بزدند ، و گفتند : ان شارب الخمر اذا شرب انتشى ، و اذا انتشى هذى ، واذا هذى افترى ، فيقيم عليه حدّ المفترى ثمانين جلدة .

« **ياايها الذين آمنوا ليبلونّكم الله بشىء من الصيد** » ــ اين « من» تبعيض

است از دو وجه: یکی آنکه اینجا صید برمیخواهد نه صید بحر، و دیگر وجه آنکه صید است در حال احرام نه درحال احلال. «تناله ایدیکم» ـ آن صید که دستهای شما بآن رسد ازخایهٔ مرغ یا بچه که ازآشیانه برنخاسته، «و رماحکم» یا بآن رسد نیزه‌های شما، و بر قیاس نیزه تیر وسنگ و کمند و جز از آن از این کبار صیدچون خر گور وگاو دشتی و شتر مرغ وامثال آن. می گوید: شما را بخواهد آزمود، یعنی که شما را برآن قادر خواهد کرد، وآن پیش شما خواهدآورد، و فائدة البلوی اظهار المطیع من العاصی، و الا فلاحاجة له الی‌البلوی. واین در سال **حدیبیه** بود که رسول خدا را از **مکه** باز داشتند، وهم آنجا قربان کرد صدتا اشتر، چنانکه در قصهٔ حدیبیه است، ومرغان ووحش بیابان فراوان روی بایشان نهادند، وازآن همی خوردند، و با رحال ایشان همی درآمیختند، وایشان هم درحرم بودند وهم در احرام.

«لیعلم الله» ـ ای‌لیری الله، لانه قد علمه، «من‌یخافه بالغیب» ای یخاف‌الله الذی لم یره فلایتناول الصّید وهو محرم، «فمن اعتدی بعد ذلك» ای من اخذ الصید عمداً بعد النهی و هو محرم، «فله عذاب الیم» یضرب ضرباً وجیعاً، ویسلب ثیابه، و یغرم الجزاء، و حکم ذلك الی الامام فهذا العذاب الالیم.

«یاایها الذین‌آمنوا لاتقتلوا الصید وأنتم‌حرم» ـ این‌آیت درشأن **ابوالیسر** فرو آمد، نام وی **عمرو بن مالك الانصاری**، در سال **حدیبیه** محرم بود احرام بعمره گرفته، بخر گوری رسید، او را طعنه‌ای زد بیفکند، وبکشت. این‌آیت فروآمد: «لاتقتلوا الصید وأنتم حرم». رب العالمین دراین آیت حرام کرد بر محرم که احرام بحج گرفته باشد یا بعمره که صید برّ گیرد و کشد یا تعرّض آن کند بهیچ وجه. و بدان که صید دو است: یکی صید بحر، دیگرصید بر. هر چه صید بحراست‌خوردن آن همه حلال است، و گرفتن آن محرم را رواست، و آنچه صید برّ است، آنچه

گوشت آن حرام است کشتن آن حلال است مگر یربوع ، وهرچه گوشت آن حلالست صید کردن آن حرام است.

« فمن قتله منکم متعمداً » ـ میگوید : هر که صیدی کشد از آنچه گوشت وی حلالست متعمّداً ای ذاکراً لاحرامه ، قاصداً الی قتله، اومخطئاً فی قتله، ناسیاً لاحرامه . بیشترین علماچون **شافعی** و **مالك** و **ابوحنیفه** و اهل **شام** و **عراق** جمله بر آنند که این جزاء صید درعمد ودرخطا یکسانست . **زهری** گفت : نزل القرآن بالعمد، وجرت السنّة فی الخطاء ، و ذلك قوله(ص) : «فی الضبع کبش اذا اصابه المحرم » ، و لم یفصل بین متعمد وغیره ، فاجری علی العموم . و گفته‌اند : ضمان صیدهمچون ضمان مال است، لانه یجب فی الصغیر صغیر و فی الکبیر کبیر کضمان الاموال ، و معلومست که ضمان مال ، عمد وخطا درآن یکسانست ، ضمان صید همچنانست.

« فجزاء مثل ما قتل من النعم» ـ **عاصم وحمزه وکسائی** « فجزاء» بتنوین خوانند ، و « مثل » برفع ، باقی باضافت خوانند بی‌تنوین . و معنی جزا فدا است . و بدان که صید بر دو ضربست : یکی آنست که آنرا مثل نیست ازنعم ، همچون عصافیر وقنابر ومادون الحمام ، هرچه کم از کبوتر باشد ویرا ازنعم مثلی نبود ، جزاء وی آنست که آنرا قیمت کنند ، وآنکه آن قیمت بدرویشان نباید داد بلکه صرف کنند باطعام ، و آن طعام بدرویشان تفرقت کنند ، هر درویشی را مدّی ، یا پس روزه دارد بجای هر مدّی روزی ، وضرب دوم ازصیدآنست که آنرا مثل است ازنعم ، جزاء وی مثل آنست وآن بر دوضربست : ضربی آنست که صحابه درآن حکم کرده‌اند : فی النعامة بدنة ، وفی حمار الوحش بقرة ، و فی الغزال عنز ، وفی الارنب عناق ، وفی الیربوع جفرة . و ضربی آنست که صحابه درآن حکم نکرده‌اند ، دومرد دانشمند عدل از اهل خبره باید که درآن نظر کنند ، وهرچه شبهی دارد بآن صید ، وبآن نزدیکتر بود ، آنرا واجب

گردانند. اینست که رب العزة گفت : «یحکم به ذوا عدل منکم» ـ یعنی من اهل دینکم، «هدیاً بالغ الکعبة» ـ لفظه معرفة ، ومعناه نکرة ، تقدیره بالغ الکعبة . «او کفارة طعام مساکین» قراءت **مدنی وشامی** «کفارة» بی‌تنوین است ، طعام بخفض میم . باقی بتنوین خوانند وبضمّ میم . «اوعدل ذلك صیاماً» ـ ای مثل ذلك من الصیام . «صَیاماً» منصوب علی التمییز ، وعدل و عدل بفتح عین و کسر عین بقول بصریان یکسانست ، و گفته‌اند : بکسر عین مثل باشد از جنس خویش ، و بفتح عین مثل باشد از غیر جنس وی .

«یحکم به ذوا عدل منکم» ـ چون دو عدل حکم کردند و جزاءِ آن پدید کردند ، وی مخیر است میان سه چیز : اگر خواهد آن مثل بیرون کند ، و بدرویشان دهد ، واگر خواهد آن مثل را قیمت کند با درم ، وآن درم باطعام صرف کند ، وطعام بدرویشان دهد ، هر درویشی را مدی ، واگر خواهد روزه دارد هر مدّی را روزی ، که رب العزة بلفظ «او» گفت ، وذلك یوجب التخییر .

اما مذهب **بوحنیفه** در جزاءِ صید آنست که : هر که صیدی کشد در حال احرام ، بروی قیمت آن واجب شود اگر آن صید مثل دارد یا ندارد ، پس آن قیمت اگر خواهد بدرویشان دهد ، واگر خواهد صرف کند با چهارپائی قربانی ، و گوشت آن بر درویشان تفرقه کند ، واگر خواهد آن قیمت باطعام کند ، و هر درویشی را نیم صاع بدهد ، واگر خواهد روزه دارد هر نیم صاع را روزی ، ودر موضع تقویم صید علما مختلف‌اند . قومی گفتند : آنجا که صید گیرد و کشد هم آنجا قیمت کنند در هرشهری و هر موضعی که باشد . قومی گفتند : لابد بمکه باید و بمنا ، که رب العزة گفت : «هدیاً بالغ الکعبة» ، وقال تعالی : «ثمّ محلها الی البیت العتیق لیذوق وبال امره» ای جزاء ذنبه . «عفا الله عمّا سلف» من قتل الصید قبل التحریم ، و من عاد الی قتل ـ

الصيد محرماً حكم عليه ثانياً ، و هو بصددالوعيد ، « ينتقم الله منه فـي‌الاخرة ، « و الله عزيز » ای منیع فی‌ملکه ، « ذوانتقام » من اهل معصيته .

« احلّ لكم صيدالبحر » ـ هرچه‌آبی است گوشت آن حلالست ، و گـرفتن آن حلال، ودر چهارچیز خلافست : یکی مردم‌آبی ، قومی گفتند از علما که : گوشت او مکروه است حرمت صورت را ، و دیگر ضفدع ، گفتند که خوردن آن مکروه است دو معنی را : یکی آنکه زهر داراست ، وقومی گفتند : از جهت خبر « فانه اکثر خلـق الله تسبيحاً » ، و درخبراست که « نقيقه تسبيح » ، و سدیگر مار گفتند که مار بحـری زهر داراست چون مار برّی ، و کژدم همچنان. چهارم فیل است، گـوشت آن حـرام ، لانه اشبه الخلق بالخنزير. قال **الماستوی** ان لحم الفيل حلال، لانه مائی ، وهو داخل فـی مذهب **مالك** و **داود** : ان ذوات الارواح كلها حلال ماخلا الخنزير، بدليل قوله‌تعالی: « قل لا اجد فيما اوحی الیّ محرماً» الی قوله « او لحم‌خنزير » ، وهوقول **ابن‌عباس** و **ابن عمر** و **ابی هريرة** و **عائشة** و **عبيدبن عمير**من‌التابعين،وهومذهب **مالك** و**داود** .

قومی ازعلما این تقسیم‌برقاعدهٔ دیگر نهاده‌اند. گفتند : هرچه‌آبی است برسه وجه است : ماهيان اند و اجناس آن ، همه حلال‌اند ، و ضفادع اند و اجناس‌آن ، همه حرام اند ، و هـر چه باقیست درآن دو قول است : يك قول همه حـرام اند ، و به قال **ابوحنيفه** ، و بدیگر قول همه حلال‌اند ، و به قال اكثرالعلماءِ من اصحابه، و الدليل عليه قوله (ص) : « هوالطهورماؤه ، الحل ميتته » ، و قال **ابوبكر** الصديق : « كل دابة ماتت فی‌البحر فقد ذكاها الله لكم » ، و قال بعضهم : ماكان مثاله فی‌البر حـلالا فهوحلال فی البحر، وماكان مثاله فی‌البر حراماً فهو حرام فی‌البحر. قالوا : وأراد بـالبـحرجميع المياه والانهار ، لان العرب سمی النهر بحراً ، و منه قوله تعالی : « ظهر الفساد فی البر و البحر » .

قوله : « و طعامه متاعاً لکم » ـ قال **سعید بن جبیر** صیده‌کان‌طریاً ، وطعامه المليح منه . **ابن‌عباس** گفت : صیده ما اصطدناه بأيدينا ، و طعامه مامات فيه. گفت: صید بحر آنست که بدست خویش صید کنیم ، و طعام آنست که هم درآب بمیرد ، وموج آنرا بر کنار افکند ، وآنچه **مصطفی** (ص) گفت : « ماجزرالماء عنه فکل ، و ماطفاً فيه فلاتأکل »،آن نهی تنزیه است نه نهی تحریم . قال **ابن‌عباس** : اشهد الی **ابی بکر** انّه قال : السمك الطافی حلال لمن اراد اكله . و سبب نزول این آیت آن بود که قومی از **بنی‌مدلج** گفتند : یا رسول‌الله ما صید بحر کنیم، و گاه گاه دریا موج زند، وماهیان از قعر دریا باآب بساحل افتند . پس آب بجای خویش بازشود ، وماهیان بی آب بمانند، وبرخشك زمین بمیرند، چون ماآنرا مرده یابیم خوریم یا نخوریم ؟ حلال است یاحرام؟ قال : فأنزل الله تعالی : « احل لکم صیدالبحر وطعامه متاعاً لکم وللسیارة » .

جابر بن عبدالله گفت : رسول خدا ما را بغزائی فرستاد، و **ابوعبیدهٔ‌جراح** را برما امیر کرد ، و با ما هیچ زاد نبود مگر صاعی خرما ، در انبانی کرده ، که که ابوعبیده هریکی‌را ازما ازآن‌خرما یکی‌بدادی ، و کنا نمصها کمایمص‌الصبی ، ونشرب علیهاالماء فتکفینا یوماً الی‌اللیل ، گفتا : باین دشخواری ورنج روزگار بسرمی بردیم تا بساحل دریا رسیدیم ، دابه‌ای را دیدیم مرده برساحل دریا ، برمثال کوه پاره‌ای ، و آنرا عنبر میگفتند . بوعبیده گفت : بخورید ازین دابه، که شما را حلالست. یك‌ماه بر آن موضع نشستیم ، و ازآن خوردیم ، واز عظیمی که بود از چشم خانهٔ وی خروار ها روغن بیرون کردیم ، و **بوعبیده** سیزده کس را درچشم خانهٔ وی نشاند ، تا باز گویند که چه عظیم دابه‌ای بود! پس از آن زاد بر گرفتیم ، وآمدیم به **مدینه** ، و رسول خدا را ازآن خبر کردیم ، فقال (ص) : « هو رزق اخرجه‌الله لکم ، فهل‌معکم‌من‌لحمهاشیء » ؟ فأرسلنا الی رسول‌الله شیئاً منه ، فأکله .

« متاعاً لکم وللسیارة » ـ یعنی منفعة لکم ، یعنی للمقیم والمسافر یبیعون منه ویتزودون منه . پس دیگرباره تحریم صید برمحرم بازآورد ، گفت : «وحرم علیکم صیدالبر ما دمتم حرماً » ـ ای محرمین ، فلایجوز للمحرم اکل الصید اذا صاد هو، اوصید له بأمره ، فاما اذا صاد حلال بغیرامره ولا له فیجوز له اکله، و اذا قتله المحرم فهل یجوز للحلال اکله ؟ قال الشافعی : «یجوز، لانه ذکوة مسلم ، وعند **ابی حنیفة** لایجوز، وأحله محل ذکوة المجوسی. قال **جابر** : سمعت رسول الله (ص) یقول : « صید البر لکم حلال مالم تصیدوه اویصد لکم.« و اتقوا الله الذی الیه تحشرون» فی الاخرة ، فیجزیکم باعمالکم.

« جعل الله الکعبة البیت الحرام » ـ عرب هرخانه‌ای که مربع باشد آنرا کعبه گویند ، و اصل آن از ارتفاع است .کعب آدمی ازآن کعب گویند که از پای فرا رسته بود ، و ارتفاع گرفته ، وقیل للجاریة اذا قاربت البلوغ ، وخرج ثدیاها قدتکعبت. خانهٔ مربع کعبه گویند ، لارتفاعها من الارض ، و نتوء زوایاها ، و این خانهٔ **کعبه** را **بیت الحرام** گفت ، و تفسیراین درآن خبراست که **مصطفی** (ص) گفت روز فتح **مکه** : « ان هذاالبلد حرمه الله یوم خلق السماوات و الارض ، فهوحرام بحرمةالله الی یوم القیامة ، وانه لن یحل القتال فیه لاحد قبلی ، ولم یحل لی الا ساعة من النهار ، فهو حرام بحرمةالله الی یوم القیامة لایعضد شوکه ، و لاینفر صیده ، ولا یلتقط لقطته الا من عرفها ، ولایختلی خلاه الا الاذخر» ، وفی روایة اخری : « من جاءنی زائراً لهذاالبیت ، عارفاً لحقه ، مذعناً لی بالربوبیة حرمت جسده علی النار» .

« قیاماً للناس »ـ ای قواماً لهم فی امر دینهم، یقومون الیه للحج ، وقضاءالنسك، و امر دنیاهم ای صلاحاً لمعاشهم من التجارات ، وما یجبی الیه من الثمرات . « والشهر الحرام » ـ بلفظ جنس گفت ، و مراد بآن ماههای حرام است ، وآن چهار اند : واحد فرد ، وهورجب، و ثلاثة سرد : ذوالقعدة و ذوالحجة والمحرم . « و الهدی و القلائد » ـ

هدی قربانست که بمنا برند، و قلائد آنست که در گردن ایشان کنند، و این آن بود که مرد چون ازحرم بتجارت بیرون میشد درماه حرام، درکارخویش نظر کردی اگردانستی که باز گردد پیش از آنکه ماه حرام بگذرد، همچنان ایمن بیرون شدی، وهیچ نشان برخود وبر راحلهٔ خویش نکردی ،واگر دانستی که می‌بازنگردد درماه حرام، امن‌خویش را نشان برخود کردی و بر راحلهٔ خویش . ونشان‌آن بود که پوست درخت حرم باخود داشتی ، و بر راحلهٔ خویش افکندی ، تا هرجائی که رفتی ایمن بودی، و کس تعرض‌وی نکردی. اینست که رب‌العالمین گفت : « والهدی و القلائد » ـ یعنی کل ذلك‌کان قیاماً للناس وأمناً فی‌الجاهلیة .

« ذلك لتعلموا ان الله یعلم ما فی‌السموات و ما فی‌الارض و أن الله بکل‌شیء علیم » ـ وجه تأویل این‌آیت وآخر آن باول دربستن‌آنست ، که رب‌العالمین این‌تعظیم که نهاد خانهٔ خویش را ، وحرم‌واحرام را ، ازآن نهاد تاآنرا بزرگ دارند ، وحرمت آن بشناسند، وآزرم‌آن‌بزرگ دارند ، وبدانند که چون جانور بی عقل درو می‌نیازارند، درآزردن مسلمان‌درحرم چه وبالست ! وچون فرمود که درحرم گفتار میازارید ازآنست که تا دانند که در آزار مسلمان در حرم چیست ؟ و دیگر الله دانست که نمازگر را از وجهت بدّ نیست و از قبله ، و کعبه قبله ساخت ، و دانست که حج را هنگامی باید،آنرا هنگامی ساخت . ودانست که هدی را نشان‌آزرم باید ، نشان ساخت ، و درجمله حرم جای امن ساخت ، ازآنکه عرب در جاهلیت بس ناپاك وخون ریز بودند و بدفعل ، راه ببیم داشتند ، و مال بناحق می بردند ، و بجای یك کس جمعی را می کشتند ، طلب ثار را . رب العزة چون از ایشان این فعل میشناخت و میدانست کعبه حرم ساخت ، و ماه حرام ، و هدی و قلائد پدید کرد ، و تعظیم آن فرمود ، تا ایشانرا بر مال و بر نفس خویش امن پدیدآمد ، وهر جای که نشان درخت حرم دیدند ، سر بر خط فرمان

نهادند، و تعظیم آنرا دستهای بیداد وغارت کوتاه کردند. ودانست رب العزة که اگر ایشانرا بعادت جاهلیت خویش فرو گذارد جهان خراب گردد. ومردم کشته شوند، و متاجر باطل گردد، رب العزة گفت: این همه بدان کردم تا شما بدانید که هرچه در آسمان وزمین است ازمصالح بندگان ومرافق ایشان من می‌دانم، و بهمه چیزی داناوتوانام.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «یاایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر» الایة ـ قال النبی (ص): «الخمر جماع الاثم وأمّ الخبائث» خمر اصل خبائث است و کلید کبائر، مایهٔ جنایات، و تخم ضلالات، ومنبع فتنه. عقل را بپوشد، ودل را تاریك کند، و چشمهٔ طاعت خشك کند، وآب ذکر بازبندد، و در غفلت بگشاید. نفس از خمرمست شود، از نماز باز ماند. دل از غفلت مست شود، از رازباز ماند.

پیر طریقت گفته بزبان وعظ مرین غافلانرا که: «ای‌مستان پر شهوت! وای خفتگان غفلت! شرم دارید از آن خداوندی که خیانت چشمها میداند، و باطن دلها می‌بیند: «یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور». آه! کجاست درّهٔ عمری و ذوالفقار حیدری؟ تا در عالم انصاف برین مستان بی‌ادب حدّ شرعی براند، و این غافلان خفته را بجنباند؟ خبر ندارد آن مسکین که خمر میخورد، که چون قدح بردست نهند عرش و کرسی در جنبش آید، و از حضرت عزّت ندا آید که: «و عزّتی و جلالی لاذیقنّهم الیم عذابی من الحمیم والزّقوم».

میسر قمار است، و در قمار خانه کسی که پاکباز و کم زن بود، او را عزیز دارند، ومقدم شناسند. اشارت است بطریق جوانمردان که: ابدانهم مطروحة فی‌شوارع التقدیر یطأها کل‌عابری سبیل من الصادرین‌عن عین المقادیر. خود را در شاهراه تقدیر

بیفکنند تا زیرهرخسی‌پست شوند ، وازبند هرزنگی بیرون آیند ، وخودرا ناچیزشمرند.

تا تو اندر بند رنگ وطبع و چرخ و کوکبی

کی بود جائز که گوئی دم قلندر وار زن

« وأطیعوا الله وأطیعوا الرسول و احذروا» الایة ـ مرد بـاید که در راه شرع همگی وی عین فرمان گردد، ویك چشم زخم دروقت فرمان تأخیر ومخالفت روا ندارد . چنانکه حکایت کنند که یکی از خلفا وقتی بر وی مسأله مشکل شده بود کس فرستاد به **شافعی** تاحاضر شود . چون کس خلیفه پیش شافعی رسید ، او را دید که دستار را می‌پیچید . گفتا : فرمان امیر المومنین است که بیائی . **شافعی** دندان فـراز کرد ، و موافقت فرمانرا آنچه از آن دستار نا پیچیده مانده بود فرو درید ، وبپایان نبرد ، کـه در فرمان خلیفه تأخیر روا نیست . عجباکارا ! در فرمان مخلوق موافقت شرع را چنین ایستاده بودند ، باری بنگر تا درهمه عمر یك نفس در فرمان خدا و تعظیم وی راست رفته‌ای یا نه ؟

« لیس علی‌الذین آمنوا و عملواالصالحات » الایة ـ چون اغلب روزگار مرد در تعظیم امرو نهی بسر می‌شود، و معظم‌احوال وی در ادب صحبت ودر خدمت برسنت بود، در یك نفس و دریك لقمه بـا وی مضایقت نکنند ، هر که مایهٔ ایمان دارد ، و تقوی شعار خود گرداند ، چنانکه گفت : « اذا ما اتقوا وآمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و آمنوا » یعنی اتقوا المنع وآمنوا بالخلف . با درویشان مواسات کنند ، و دست انفاق و صدقه بر ایشان گشاده دارند ، و ازمنع وبخل بپرهیزند، و دانند که هرچه در راه خدا هزینه (۱) کنند ، خلف آن در دوجهان بازیابند ، چنانکه گفت : « وما انفقتم من شیء فهو یخلفه » این خود صفت عوام است ، وبیان مراتب احوال ایشان . باز صفت

۱ـ نسخهٔ ج : نفقه .

اهل خصوص کرد ، و تقوی و احسان ایشان یـاد کرد : « ثم اتقوا و أحسنوا » ای اتقوا شهود الخلق وأحسنوا ، ای شهدوا الحق، فالاحسان ان تعبدالله کأنك تراه ، کما فی الخبر. « والله یحب المحسنین » اعمالا والمحسنین آمالاً والمحسنین احوالاً .

« یاایـّها الذین آمنوا لاتقتلوا الصید وأنتم حرم » ـ صید برمحرم حرام کرد از بهر آنکه محرم قصد زیارت کعبه دارد . اشارت میکند که هر که قصد خانهٔ ما دارد ، و روی بکعبهٔ مشرف مقدس نهد ، و در جوار حضرت ما طمع کند ، کم از آن نبود کـه صید بیابانی ازو در زینهار و امان باشند، که وی خویشتن را درین قصد که پیش گرفت در غمار ابرار واخیار آورد، وصفت ابرار اینست که : لایؤذون الذّر ولا یضمرون الشر. و گفته‌اند که احرام دونوع است : احرام حاجی بتن ، واحرام عارف بدل، حاجی تابتن محرم است صید بروی حرام، عارف تا بدل محرم است طلب وطمع واختیار بروی حرام . و نشان احرام دل سه چیز است: با خلق عاریت و با خود بیگانه ، و در تعلق آسوده . و ثمرهٔ احرام دل سه چیز است امروز ، وسه چیز فردا : امروز حلاوت مناجات و تولد حکمت و صحـّت فـراست ، وفردا نور مشاهدت و نداءِ لطف و جام شراب .

« جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاماً للناس» الایة ـ در آثار بیارند که چهار هزارسال آن کعبهٔ معظم را بتخانهٔ آزری ساخته بودند ، تا از غیرت نظر اغیاربخداوند خود بنالید که: پادشاها ! مرا شریف ترین بقاع گردانیدی، ورفیع ترین مواضع ساختی. بیت الحرام نام من نهادی، وامن و امـان خلق درمن بستی . پس ببلاء این اصنام مبتلا کردی . از بارگاه جبروت بدو خطاب رسید که : آری چون خواهی که معشوق صدو بیست وچهار هزار نقطهٔ طهارت باشی ، وخواهی که همهٔ اولیا وصدّیقان و طالبان را در راه جست خود بینی ، وآنرا که خواهی بناز در کنار گیری ، وصد هزار ولیّ وصفیّ را جان و دل در راه خود بتاراج دهی ، کم ازآن نباشد کـه روزی چند در بلاءِ این اصنام

بسازی، وصفات **صفا** و **مروه** را در بطش قهر غیرت فرو گذاری. سنت ما چنین است. کسی را که روزی دولتی خواهد بود، نخست او را از جام قهر شربت محنت چشانیم. خواست ما اینست، وبرخواست ما اعتراض نه، و حکم ما را مردّ نه، وصنع ما را علّت نه: «نفعل ما نشاء ونحکم ما نرید».

١٤- النوبة الاولى

قوله‌تعالی: «**اعلموا**» بدانید: «**أنّ الله شدید العقاب**» که الله سخت‌عقوبت است‌سخت گیر، «**وأنّ الله غفور رحیم**(۹۸)»وبدانید که‌خدای‌آمرز کاراست‌و بخشاینده.

«**ما علی الرّسول**» نیست برپیغامبر فرستاده، «**الاّ البلاغ**» مگررسانیدن پیغام، «**و الله یعلم**» وخدای میداند، «**ماتبدون**» آنچه پیدامی نمائید، «**وما تکتمون**(۹۹)» وآنچه پنهان‌می‌دارید.

«**قل**» بگو [یا محمد]! «**لایستوی الخبیث والطّیّب**» همسان نیست پلیدوپاك، «**ولو اعجبك**» و هرچند که‌ترا شگفت‌آید، «**کثرة الخبیث**» فراوانی پلید، «**فاتّقوا الله**» و پرهیزید ازخشم و عذاب خدای، «**یا اولی الالباب**» ای زیرکان و خردمندان، «**لعلّکم‌تفلحون**(۱۰۰)» تاجاوید پیروزمانید.

«**یا ایّهاالّذین امنوا**» ای ایشان که بگرویدند، «**لاتسئلوا**» مپرسید «**عن اشیاء**» از چیز هائی «**ان تبد لکم**» که اگر شما را جواب آن پیدا کنند، «**تسؤکم**» آن جواب شما را اندوهگن کند، «**وان تسألوا عنها**» و اگر ازآن بپرسید، «**حین ینزّل القران**» اکنون که قرآن فرو میفرستند، «**تبد لکم**» جواب‌آن شما را پیدا کنند، «**عفا الله عنها**» خدای شما را از آن بی نیاز کرد، و آن‌ازشما در گذاشت، «**والله غفور حلیم**(۱۰۱)» والله آمرز کار است بردبار.

« **قد سألها** » پرسید ازچنانها ، « **قوم من قبلکم** » گروهی پیش از شما ، « **ثمّ اصبحوا بها کافرین**(۱۰۲) » آنکه بآن جواب که شنیدند کافر شدند .

« **ماجعل الله** » خدا واجب نکرد ونفرمود « **من بحیرة** » ازآن نهاد وسنت جاهلیت که شتررا گوش میشکافتند ، « **ولا سائبة** » ونه آن شتر که فرو می گذاشتند ، و ازبار برنهادن وبرنشستن آزاد میکردند ، « **ولا وصیلة** » ونه آن شتر که با همتای خویش می پیوست ، وآنرا نمی کشتند(۱) « **ولاحام** » ونه آن شتر که پشت خویش را حمی کرد « **ولکنّ الّذین کفروا** » لکن ایشان که کافر شدند ، « **یفترون علی الله الکذب** » دروغ می گفتند برخدای و ناراست میساختند « **و اکثرهم لایعقلون**(۱۰۳) » وبیشتر ایشان آن بودند که صواب درنمی یافتند .

« **و اذا قیل لهم** » وچون ایشان را گفتندی « **تعالوا الی ما انزل الله** » بازآئید بآنکه الله فروفرستاد « **والی الرّسول** » و بارسول وی آئید « **قالوا** » گفتند: «**حسبنا**» بسنده بود مارا ، « **ما وجدنا علیه آباءنا** » آنچه پدران خویش برآن یافتیم « **اولوکان اباؤهم** » باش و اگر پدران ایشان ، « **لایعلمون شیئاً** » هیچ چیز نمی دانستند ، « **ولا یهتدون**(۱۰۴)» و نه فرا راه حق می دیدند .

« **یا ایّها الّذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند « **علیکم انفسکم** » بر شما بادا تنهای شما ، « **لایضرّکم** » نگزاید و زیان ندارد شمارا ، « **من ضلّ** » بیراهی هر که گم گشت ازراه ، « **اذا اهتدیتم** »چون شما برراه راست بودید ، « **الی الله مرجعکم جمیعاً** » با خدایست بازگشت شما همه ، « **فینبّئکم بما کنتم تعملون**(۱۰۵)» و خبر کند شمارا بآنچه میکردید .

« **یا ایّها الّذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند « **شهادة بینکم** »

۱ـ نسخهٔ الف : می بنه کشند.

گواهی که بود درمیان شما « **اذا حضر احدکم الموت** » هر که که حاضر آیدبیکی از شما مرگ « **حین الوصیّة** » هنگام وصیت کردن « **اثنان ذوا عدل منکم** » آن گواهی باید از دو گواه استوار از اهل دین شما « **او اخران من غیرکم** » یا گواهی دوتن از اهل جزاز دین شما « **ان انتم ضربتم فی الارض** » اگرچنان بود که درسفر باشید ، « **فأصابتکم** » ونا گاه بشما رسد ، « **مصیبة الموت** » مرگ رسیدنی ، « **تحبسونهما** » ایشانرا هر دو فرا سوگند پناوید « **من بعدالصّلوة** » پس نماز دیگر ، « **فیقسمان بالله** » تاآن دو گواه سوگند خورند بخدای « **ان ارتبتم** » اگر بگواهی ایشان‌درشك باشید « **لانشتری به ثمناً** » که با سوگند بدروغ بهای اندك نمی خریم‌ازدنیا ، « **ولوکان ذاقربی** ».و اگرچند که خویشاوندی بود « **و لا نکتم شهادةالله** » و گواهی که خدایرا بآن قیام میباید کرد پنهان نمیداریم « **انّا اذاً لمن الاثمین** (۱۰۶)» ما پس ازبزه‌کاران باشیم اگرچنین کنیم .

« **فان عثر** » اگر برافتند « **علی انّهما استحقّا اثماً** » برآنکه ایشان هر دو خیانت کردند ، و بزه‌کار شدند ، « **فآخران یقومان مقامهما** » پس برخیزد دوتن دیگر بجای آن دو گواه [که دروغ گفتند] ، « **من الّذین استحقّ علیهم الاولیان** » دو گواه که اولیترند بگواهی ، ونزدیکترند بایشان که آن دو گواه پیشین که مستحق نام خیانت شدند،بدان‌شدند که با ایشان‌خیانت کردند ، « **فیقسمان بالله** » سوگندبخورند بخدای « **لشهادتنا احقّ من شهادتهما** » که گواهی ما دوتن‌راست تراست‌از گواهی ایشان‌دوتن،« **وما اعتدینا** »وماانداز‌ه‌راستی‌درنگذاشتیم ، « **انّا اذاً لمن الظّالمین** (۱۰۷)» و اگردر گذاشتیم آنکه ازستمکارانیم بر خویشتن .

« **ذلك ادنی** » این چنین نزدیکتر بود و اولی تر« **ان یأتوا بالشّهادة علی وجهها** » که گواهان بروجه خویش وبر راستی بگزارند « **او یخافوا ان تردّ ایمان**

بعد أيمانهم » و از ردّ اليمين ترسند که سوگند از مدعی علیه با مدعی گردانند ، «**و اتقوا الله**» و ازخشم و عذاب خدای بپرهیزید ، « **و اسمعوا** » وبفرمان وی نیوشید، « **و الله لايهدى القوم الفاسقين**(١٠٨)» وخدای راه نمانیست گروهی را که درعلم او از طاعت وفرمان بیرون شدگانند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: « اعلموا » ـ بدان که معنی علم دانش است ، ومحل آن دل است، و اقسام آن سه است : علم استدلالی ، و علم تعلیمی ، وعلم لدنیّ . اما استدلالی ثمرهٔ عقل است ، وعاقبت تجربه ، وولايت تمييز ، که آدمیان بآن مکرّم اند، واليه الاشارة بقوله: « ولقد کرمنا بنی آدم » ، وعلم تعلیمی آنست که خلق از حق شنیدند در تنزیل ، واز **مصطفى** شنیدند در بلاغ ، وازاستادان آموختند بتلقين ، که دانایان در دو گیتی بدان عزیزند بر تفاوت ودرجات ، واليه الاشارة بقوله : « والذين اوتوا العلم درجات » . وعلم لدنی علم حقيقت است ، وعلم حقیقت یافت است ، واین علم عارفان وصدیقان است على الخصوص ، و هو المشار اليه بقوله : « وعلّمناه من لدنّا علماً » . و گفته‌اند که انواع علم ده‌اند : اوّل علم توحید ، دوم علم فقه ، سيوم علم وعظ ، چهارم علم تعبير ، پنجم علم طب، ششم علم نجوم ، هفتم علم کلام، هشتم علم معاش، نهم علم حکمت ، دهم علم حقیقت .

علم توحید حیات است ، وعلم فقه داروست ، وعلم وعظ غذاست ، وعلم تعبیر ظنّ است ، وعلم طب حیلت است ، و علم نجوم تجربت است ، وعلم کلام هلاك است ، و علم معاش شغل عامهٔ خلق است ، وعلم حکمت آئینه است ، وعلم حقیقت یافت است. علم توحید را گفت جلّ جلاله : « فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون » ، « هل يستوى الذين يعلمون والذين لايعلمون». علم فقه را گفت : « ليتفقّهوا فى الدّين » .

علم وعظ را گفت : « کونوا ربانیین» ، « لولاینهیهم الربانیون » ، « لعلمه الذین یستنبطونه منهم » ، واصل این علم وعظ تهدید است بی‌تقنیط ، ووعد است بی‌امـن ، ودلالت است برمعرفت . وعلم تعبیر را گفت : « وقال‌للذی ظن » . اصل او ظن است وقیاس وخاطر، امّـا چون ببود حقیقت است آنرا می گوید : «قد جعلها ربی حقاً » . وعلم طب را گفت: « علّم الانسان مالم یعلم » ، واصل آن تجربت است وحیلت ، وآن مبـاح است ونیـکو و عفو . **شافعی** گفت : «العلم علمان‌علم‌الادیان و علم الابدان» .

و علم نجوم را گفت : « وبالنجم هم یهتدون » ، و آن چـهار قسم است : یك قسم واجب ، وآن علم دلائل قبله است ، و معرفت اوقـات نماز ، و دیـگر قسم مستحب است ونیـکو ، وآن علم شناختن جهـات (۱) و طرق است رونده را در بر و بحر، آنرا میگوید : «لتهتدوا بها فی ظلمات‌البر والبحر » . قسم سوم مـکروه است ، وآن علم طبایع است بکواکب و بروج . چهارم قسم حرام است ، واین علم احکام است بسیر کواکب ، وآن‌علم زنادقه و فلاسفه است .

اما علم کلام آنست کـه گفت جلّ جلاله : « وان الشیاطین لیوحون الـی اولیائهم ». جای‌دیـگر گفت : « زخرف‌القول‌غروراً » ، همانست که گفت : « و ان یقولوا تسمع لقولهم » ، وآن بگذاشتن نص کتاب وسنت است ، وازظاهر با تکلف وبحث شدن است ، واز اجتهاد بـا استحسان عـقول وهوای خود شدن است ، و دانستن این علم‌عین جهل است . **شافعی** گفت : «العلم با الکلام جهل والجهل بالـکلام علم » . وعلم معاش را گفت : « یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا »، همانست که گفت : « ولم یرد الا الحیوة الدنیا ذلك مبلغهم من العلم » ، وآن علم کسبها است بداتش ورغبت میـان عامه خلق ، کس است بـرمیانه ، و کس است بحرص ، وآن علم عـادتست . اما علم حکمت را الله

۱ـ نسخهٔ ج . جهان .

گفت جلّ جلاله : « وما يعقلها الا العالمون » . وعلم حقيقت را گفت : « وعلّمناه من لدنا علماً » ، همانست كه گفت : « على مالم تحط به خبراً » . وشرح اين هر دونوع‌علم جاى ديگر گفته شود ان شاء الله .

و آنچه مصطفى (ص) گفت : « طلب العلم فريضة على كل مسلم » ، علما مختلف‌اند كه از اين انواع علوم كدامست . متكلم گفت : علم كلام است ، كه معرفت حق تعالى بدان حاصل مى‌آيد. فقها گفتند : علم فقه است ، كه حلال از حرام بوى جدا ميشود . اصحاب حديث گفتند : علم كتاب وسنت است كه اصل علوم شرع آنست . صوفيان گفتند : علم احوال دل است ، كه راه بندگى آنست ، وسعادت بنده در آن‌است، اما اختيار محققان آنست كه اين خبر بيك علم مخصوص نيست ، و اين علمها همه نيز واجب نيست بلكه هرچه بنده را بدان حاجت است ، در وقت حاجت واجب است ، پس معنى خبر آنست كه طلب علمى كه بنده را بعمل آن حاجت است واجب است. نخست علم معرفت خداست ، واعتقاد اهل سنت . پس علم نماز و طهارت ، آن مقدار كه فريضه است ، وآنچه سنت است علم آن نيز سنت است ، و چون فراماه رمضان رسد روزه داشتن در ماه رمضان فريضه است ، واگر نصابى مال ويرا حاصل شود چون يك سال تمام بسر شود ، بر وى واجب است كه بداند كه زكوة آن چند است ، وفرا كه مى‌بايد داد ؟ و شرط آن چيست ؟ وعلم حج همچنين آنگه كه فرا راه خواهد بود بر وى واجب است كه بداند وبشناسد اركان وفرائض وشرائط آن ، وهمچنين هركار كه فرا پيش وى آيد چون نكاح و تجارت و مزدورى وپيشه‌ورى آنگه كه فرا پيش گيرد بر وى واجب است كه است بداند شرائط آن ، و حلال و حرام آن ، و بيرون از اين آنچه بدل تعلق دارد واجب است بر هرمسلمان كه بداند كه حسد و ريا و عجب وحقد و عداوت و گمان بد بمسلمانان بردن اين همه حرام است . پس معلوم شد كه هيچ مسلمان از علم مستغنى

نیست ، وهمه علمها نیز واجب نیست ، بلکه با حوال واوقات می بگردد چنانکه بیان کردیم، والله اعلم .

« اعلموا انّ الله شدیدالعقاب » ـ یعنی : لمن عصاه فیما امره و نهاه ، « وأن الله غفوررحیم » لمن تاب وأناب . درین آیت معتدیان را درصید نومید نکرد ، وایشانرا بتوبه امید داد ، آنکه گفت : « ماعلی الرسول الا البلاغ » یا **محمد** ! بر پیغامبر جز رسانیدن پیغام‌نباشد. توپیغام برسان . معتدیانرا ازعقوبت ما بیم ده ، وتائبانرا بمغفرت و رحمت ما بشارت ده ، وایشانرا گوی که : ما نهان وآشکارای شما دانیم . آنچه بزبان گوئید دانیم ، وآنچه دردل دارید بخلاف‌زبان‌هم دانیم .

« قل لایستوی الخبیث والطیب » ـ **کلبی** گفت : خبیث اینجا حرام است ، و طیّب حلال ، همچنانکه در سورة النساء گفت : « ولا تتبدلوا الخبیث بالطیب » . **سدی** گفت: خبیث مشرك است و طیب مؤمن ، همچنانکه در سورة الانفال گفت : «لیمیز الله الخبیث من الطیب » ، وقال تعالی : « حتی یمیز الخبیث من الطیب » یعنی حتی یمیز اهل الکفر من اهل الایمان . میگوید : حلال وحرام هرگز چون هم نبود ، و برابر نباشد ، که حرام بدانجام است ، وحلال نیك سر انجام . « ولو اعجبك کثیرة الخبیث » یرید أن اهل الدنیا یعجبهم کثرة المال و زینة الدنیا ، « ومـا عندالله خیر وأبقی » ـ معنی‌آنست که یـا **محمد** ! اهل دنیا را خوش آید و شگفت آید کثرت مال و زینت دنیا، لیکن‌آنچه‌بنزدیك‌خداست نیکوتر و پاینده‌تر. « فاتقوا الله یا اولی‌الالباب لعلکم تفلحون» ـ این خطاب با اصحاب **محمد** (ص) است. میگوید: از خشم‌خدا بپرهیزید ، وحلال بحرام مدارید تا بفلاح ابد رسید .

« یاایها الذین آمنوا لاتسئلوا عن اشیاء » ـ این آیت در شأن قومی‌آمد که از رسول خدا فراوان چیزها می‌پرسیدند ، تا رسول خدا روزی خشمگین بر خاست ، و

بمنبر برشد ، وخطبه خواند ، گفت : « سلونی فوالله لاتسئلوننی الیوم فی مقامی هذا عن شیء الا اخبرتکم به » . یاران بترسیدند که مگر کاری عظیم افتاد . **انس** میگوید که : براست و چپ می نگرستم ، قومی را دیدم از یاران که می گریستند ، واز بیم آن حال می‌لرزیدند . مردی از **بنی‌سهم** حاضر بود ، او را **عبدالله‌بن‌حذافه** میگفتند ، و در نسب وی طعن میزدند ، برخاست و گفت : یا رسول‌الله من ابی ؟ فقال (ص) : « ابوك **حذافة‌بن قیس**». **زهری** گوید که : مادر این عبدالله حذافه پس از آن رو فرا پسر کرد ، و گفت : ما رأیت ولداً اعق منك قطّ ! اکنت تأمن ان تکون امّك قد قارفت ما قارف بعض نساء الجاهلیة فتفضحها علی رؤس النّاس ؟ قال : والله لوالحقنی بعبد اسود للحقت به .

مردی دیگر از **بنی عبدالدار** برخاست ، گفت : من ابی ؟ رسول‌خدا گفت : « ابوك**سعد**» ، فنسبه‌الی‌غیر ابیه. مردی دیگر برخاست گفت: یا رسول‌الله ! این أنا ؟ من کجاخواهم‌بود یعنی‌در بهشت‌یا دردوزخ ؟ رسول گفت: « انت‌فی‌الجنّة». دیگری‌برخاست، همین گفت‌جواب‌همان‌داد. سدیگری برخاست ، همان گفت، وهمان‌جواب شنید . چهارم برخاست‌همان‌سؤال کرد، جواب‌شنید که: « انت فی‌النار». مرد دلتنگ‌وشرمسار گشت . **عمرخطاب** حاضر بود ، برخاست ، گفت : یا رسول‌الله‌استر علینا سترالله علیك .آنگه پای‌رسول ببوسید ، و گفت : رضینا بالله ربّاً و بالاسلام دیناً و بمحمّد نبیاً و بالقرآن اماماً . انّا یا رسول‌الله حدیث عهد بجاهلیّة و شرك ، فاعف عفا الله عنك . گفت : یا رسول الله ما بجاهلیت و شرك قریب العهدیم . صلاح‌کار خود و اسرار دین خود ندانیم. در گذار و عفو کن . رسول خدا آن سخن ازعمر بپسندید ، وویرا خیر گفت . پس درآن حال **جبرئیل** آمد ، واین آیت آورد : « یاایها الذین آمنوا لاتسئلوا » .

وگفته‌اند : این آیت بدان آمد که رسول خدا روزی گفت : « ایها النّاس انّ

الله تعالى کتب علیکم الحج ». مردی از **بنی اسد** برخاست و هو **عکاشة بن محصن** و قیل هو **عبدالله بن جحش**، گفت : افی کل عام یا رسول الله ؟ رسول خشم گرفت ، بیندیشید ساعتی ، آنگه جـواب داد ، گفت : « لا،ولوقلت نعم لوجبت و لما قمتم بها». آنگه گفت : « ذرونی مـا ترکتکم فانمـا هلك من کان قبلکم بکثرة سؤالهم، و اختلافهم علی انبیائهم ، فاذا امرتکم بشیء فأتوامنه ما استطعتم ، و اذا نهیتکم من شیء فاجتنبوه » ، وقال (ص) : « اکبر المسلمین فی المسلمین جرماً من سأل عن شیء لم یحر م فحرّ م من اجل مسألته ».

و صح انه(ص)نهی عن قیل وقال و کثرة السؤال و اضاعة المال ، وأنه (ص) کره المسائل وعابها. وسئل رسول الله عن اللحمان یأتی بها اقوام لاندری ماهی ؟ اذکر اسم الله علیها ام لا ؟ فقال: « ان الله حرم حرمات فلاتنتهکوها ، وحدّحدوداً فلاتعتدوها ، وسکت عن اشیاء لا عن نسیان فلاتبحثوا عنها ، کلوها وسمّوا الله».

« وان تسألوا عنها » یعنی عن اشیاء « حین ینزل القرآن » فیها « تبد لکم » ای تظهر لکم . میگوید : اگر بپرسید از چیز ها چون قرآن فرو فرستند ، وآنرا مبین کنند،آن برشما دشخوار بود، وطاقت ندارید ، که قرآن که فروآید بالزام فرضی فروآید که برشما سخت بود، یا بتحریم چیزی که شمارا حلال بود. پس مپرسید، وآنچه گذشت ازآن مسائل که شما را ببیان آن حاجت نبود،آن ازشما درگذاشتند و عفو کردند . باین قول « عفا الله » ضمیر مسائل است و روا باشد که « عنها » ضمیر اشیاء نهند یعنی : عفاالله عن تلك الاشیاءِ حین لم یوجبها علیکم .

وعن **عبیدالله بن عمیر** ، قال : ان الله احل وحرم، فما احل فاستحلوه ، وما حرّ م فاجتنبوه ، وترك بین ذلك اشیاء لم یحرمها ، فذلك عفو من الله . وکان **ابن عباس** اذا سئل عن الشیءِ لم یجیء فیه امر، یقول هو من العفو ، ثمّ یقرأ : « یا ایها الذین آمنوا

لاتسئلوا عن اشياء » الاية . « واللّٰه غفور حليم » ای ذوتجاوز حين لايعجل بالعقوبة . « قد سألها » ای الايات « قوم من قبلكم » يعنی قوم **عيسی** حين سألوا المائدة « ثم كفروا بها و قالوا انّها ليست من الله ، وقوم **صالح** سألوا الناقة ثم عقروها ، فقال تعالی: « ثم اصبحوا بها كافرين » . فاهلكوا .

وسأل رجل عن **ابن عباس** : هل تحت هذه الارض مـن خلق ؟ قال : بلی . قال له: اخبرنی ماهو ؟ فقال: لواخبرتك كفرت ، معناه ـ والله اعلم ـ لواخبرتك انكرت . « ماجعل الله من بحيرة » ـ اين آيت تفسير آن آيت است كه آنجا گفت· « وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام » الاية ، وآن آيت كه برعقب گفت : « وقالوا هذه انعام »، و آن آيت كه درسورة النحل است : « ويجعلون لما لا يعلمون نصيباً » الاية .

بحيره درنهاد وسنت جاهليت آن بود كه ماده شتری چون پنج بطن بزادی ، و پنجمين بچه نر بودی ، ايشان گوش آن مـاده شتر بشكافتندی و فروگذاشتندی تا بمراد خويش بسر آب و گياه شدی ، و نشستن برآن و كشتن و خوردن آن بـر خود حرام كردندی . وسائبه آن بود كه چون كسی از ايشان بسفر بودی يا بيمار بودی، نذر كردی و گفتی : اگرمسافر بسلامت باز آيد ، يا بيمار به شود ، ناقتی سائبة ای مخلاة . پس چون نذر واجب شدی ، آن شتر كه نذر درآن بود فروگذاشتندی . وآزاد كردندی از نشستن و بار برنهادن . ودر وصيلة خلافست از وجوه ، و اختيار قول **سعيد مسيب** كرده‌اند ، وی گفته است كه وصيله آنست كه ماده شتر كه بچه ماده زاديد ، و پس آن باز در شكم ديگرهم ماده زاديد، گفتندی : وصلت اختها ، وگوش وی بريدندی بت را . و حامی آن بود كه شتر نر را نـامزد كردندی كه هر كه كه از ضراب وی چندين شكم زاده آيد ، پشت او از بار برنهادن وبرنشستن آزاداست. چون آن عدد تمام شدی ـ و بيشتر آن ده شكم ميبود ـ گفتندی: قدحمی ظهره، پشت خويش حمی كرد ، نه برنشستندی، نه بار

بر نهادندی، نه بکشتندی، نه خوردندی.

روی **علی بن ابی طلحة** عن **ابن عباس**، قال: البحیرة والحامی من الابل، والسائبة والوصیلة من الغنم. این سنّتها ونهادهای جاهلیت که **عمرو بن لحی الجندعی** پدر **خزاعه** نهاد، **مصطفی** (ص) **اکثم خزاعی** را گفت: «یا **اکثم**! رأیت **عمرو بن لحی** یجر قصبه فی النار، وهو اول من غیّر دین **ابراهیم**، و بحر البحیرة، و سیب السائبة، و وصل الوصیلة، وحمی الحامی، وانت اشبه النّاس به یا **اکثم**». فقال اکثم: ایضرنی شبهه یا رسول الله؟ قال: «لا انت مؤمن، وهو کافر»، وقال **زید بن اسلم**: قال رسول الله (ص): «انا اعرف اول من سیب السوائب، و غیّر دین ابراهیم» قالوا: ومن هو یا رسول الله؟ قال: «عمرو بن لحیّ احد **بنی کعب**، لقد رأیته یجر قصبه فی النار، یوذی ریحه اهل النار، وانی لاعرف اول من بحر البحائر و وصل الوصیلة وحمی الحامی». قالوا: و من هو؟ قال: «رجل من **بنی مدلج**، کانت له ناقتان، جدع آذا نهما، و حرم البانهما، ثم شرب البانهما بعد ذلك، ولقد رأیته فی النار، وهما تعضانه بافواههما، و تخبطانه بأیدیهما».

مشرکان این سنّت در جاهلیت نهادند، واسلام آنرا باطل کرد، ورب العزة این آیت بابطال آن فرو فرستاد، گفت: «ماجعل الله من بحیرة» یعنی: ما جعل الله حراماً من بحیرة ولاسائبة ولم یجعلها دیناً ارتضاه، و دعا الیه، ولم یخلقها حیث خلقها بحیرة. «ولکن الذین کفروا» وهم **قریش و خزاعة** و مشرکو العرب «یفترون علی الله الکذب» بقولهم انّ الله امر بتحریمها، «واکثرهم لایعقلون» خصّ اکثرهم بأنهم لایعقلون، لانهم اتباع فهم لایعقلون، ان ذلك کذب وافتراء کما یعقله الرؤساء.

«واذا قیل لهم» یعنی مشرکی العرب، «تعالوا الی ما انزل الله» فی کتابه من تحلیل ماحرموا من البحیرة والسائبة والوصیلة و الحامی، «والی الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه اباءنا» من امر الدین، وانّما امرنا ان نعبد ما عبدوا. یقول الله تعالی: «اولو

كان آباؤهم» يعنى و ان كان آبـاؤهم ، «لايعلمون شيئاً» من الدين ، «ولا يهتدون» له فيتبعونهم . درين آيت ذم اهل تقليد است ، وشرح آن در سورة البقره رفت .

« ياايها الذين آمنوا عليكم انفسكم» ـ مفسران گفتند : اين آيت در شأن كسى آمد كـه امـر معروف و نهى منكر كند ، و از وى نپذيرند . **عمر عبدالعزيز** گفت : «لايضر كـم من ضل» يعنى من لم يقبل «اذا اهتديتم» يعنى اذا امرتهم ونهيتم . در همه قرآن هدى بمعنى امرمعروف ونهى منكر همين است ، ودليل برين آنست كه **ابن عمر** را گفتند : لوجلست فى هذه الايام فلم تأمر ولم تنه! فان الله تعالى قال: «عليكم انفسكم لايضركم من ضل اذا اهتديتم» . فقال ابن عمر : انّها ليست لى ولا لاصحابى ، لان رسول الله (ص) قال : «الا فليبلغ الشاهد الغائب» ، فكنّا نحن الشهود ، وانتم الغيّب ، ولكن هذه الاية لاقوام يجيئون من بعدنا ان قالوا لم يقبل منهم .

و قال **ابو امية الشعبانى** : سألت **اباثعلبة الخشنى** عن هذه الاية ، فقال : سألت عنها رسول الله (ص) فقال : « ائتمروا بالمعروف و تناهوا عن المنكر ، حتى اذا رأيت دنيا موثرة وشحّاً مطاعاً وهوى متّبعاً واعجاب كل ذى رأى برأيه، فعليك بخويصة نفسك، وذر عوامهم فان وراءكم اياماً ايام الصبر ، اذا عمل العبد بطاعة الله لم يضره من ضل بعده وهلك، واجر العامل المتمسك يومئذ بمثل الذى انتم عليه كأجر خمسين عاملا». قالوا: يا رسول الله كأجر خمسين عاملا منهم ؟ قال : « لا ، بل كأجر خمسين عاملا منكم » .

وعن **عبدالله بن مسعود** فى هذه الاية : قولوها ماقبلت منكم ، فاذا ردّت عليكم فعليكم انفسكم، والدليل عليه ايضاً ماروى **قيس بن ابى حازم**، قال: قال **ابو بكر الصديق** على المنبر: انكم تقرؤن هذه الاية: «ياايّها الّذين آمنوا عليكم انفسكم» وتضعون غير موضعها، ولا تدرون ماهى ، فانى سمعت رسول الله (ص) يقول : «ان الناس اذا رأوا منكراً فلم يغيّروه عمّهم الله بعقاب ، فـأمروا بالمعروف وانهوا عن المنكر ولا تغتروا بقول الله

عزوجل: «علیکم انفسکم» ، فیقول احدکم علیّ نفسی ، والله لتأمرنّ بالمعروف ولتنهونّ عن المنکر ، لیستعملن الله علیکم شرارکم ، فیسومنّکم سوء العذاب ، ثم لیدعونّ الله خیارکم، فلا یستجیب لهم» .

مفسران گفتند: اوّل این آیت منسوخ است وآخر آیت ناسخ . **بوعبید** گفت : در کتاب خدا هیچ آیت نیست که درآن آیت هم ناسخ است وهم منسوخ مگر این آیت ، وموضع منسوخ تا اینجاست که گفت : «لایضرکم من ضل» ، و ناسخ اینست که گفت : «اذا اهتدیتم». قال : والهدی هیهنا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر. **سعید بن جبیر** گفت : این آیت در شأن اهل کتاب فرو آمد . میگوید : «علیکم انفسکم لایضرکم من ضل» من اهل الکتاب .

کلبی روایت کند از **ابوصالح** از **ابن عباس** که رسول خدا از جهودان و ترسایان و گبران **هجر** جزیت پذیرفت،وازمشرکان عرب جزاز اسلام نمی‌پذیرفت یاپس شمشیر.منافقان طعن کردند که این کار **محمد** بس عجب است. میگوید: مرا بآن فرستادند تا خلق را بردین اسلام دعوت کنم، و اگر نپذیرند قتال کنم. اکنون جزیت ازاهل **هجر** پذیرفت ، وقتال ازایشان برداشت ، وایشانرا بر کفر خود فروگذاشت، چرانه باایشان همان کردی که با مشرکان عرب کرد ؟ برین وجه طعن همی کردند وملامت ، تا رب العالمین بجواب ایشان آیت فرستاد : « علیکم انفسکم » ای اقبلوا علی انفسکم فانظروا ما ینفعکم فی امرآخرتکم، فاعملوا به، لایضرکم من ضل من اهل **هجر** اذا ادوا الجزیة، ولایضرکم ملامة اللائمین اذا اهتدیتم انتم . و گفته‌اند که : چون کافران گفتند : «حسبنا ما وجدنا علیه اباءنا » رب العزة مؤمنان را گفت : علیکم انفسکم ، ولاتعتدوا بآبائکم. **زجاج** گفت : « علیکم انفسکم » معنی آنست که : الزمکم الله امر أنفسکم، « لایضرکم من ضل اذا اهتدیتم » ای لایؤاخذکم الله بذنوب غیرکم. « الی الله مرجعکم» فی‌الاخرة

« جميعاً » الضال والمهتدی، « فينبئكم بما كنتم تعملون » يجازيكم باعمالكم.

« يا ايها‌الذين امنوا شهادة بينكم» - این آیت درشأن **تميم بن اوس الداری** آمده و **عدی بن بدا** و **بديل بن ابی ماريه**. این **بديل** مسلمان بود ، و **تمیم** و **عدی** ترسا بودند ازترسایان **بنی لحم** . از **شام** تجارت میکردند بمکه.چون مسلمانان بهجرت بمدینه شدند ، ایشان تجارت خود با **مدینه** افکندند، هنگامی درراه بودند که با **شام** میشدند، **بديل بن ابی ماريه** را مرگ آمد درراه، وصیت خویش درمال خویش بنوشت، وآنچه داشت از مال خویش بایشان سپرد ، و ایشانرا بر وصیت خویش گواه گرفت ، پس بمرد ، و ایشان مال وی بردند بشام . ازآن لختی بر گرفتند ، و لختی بازسپردند. ورثه گفتند : درین مال لختی می‌درباید . رسول خدا ایشانرا هردو باین‌آیت سوگندداد که خیانت نکردند ، ووصیت تبدیل نکردند . سوگند خوردند که نکردیم. ایشانرا گذاشت،ودعوی ورثه رد کرد.این‌آیت درشأن ایشانست. میگوید: ای شما که‌مؤمنان‌اید، «شهادة بينكم‌اذا حضراحدكم‌الموت» يعنی‌مقدماته و اسبابه. چون مخائل‌و نشان‌مرگ بریکی ازشما پیدا شود، وخواهد که وصیت کند ، در وقت وصیت دو گواه عدل باید که حاضر شوند .

« شهادة بينكم » هرچند بلفظ خبر گفت ، امـا بمعنی امراست، يعنی : ليشهد اثنان ذوا عدل منكم. بصريان گفتند : تقدیرآیت آنست که : شهادة بينكم شهادة اثنين ، و قيل : شهادة بينكم فيما امركم ربكم و فرض عليكم ان يشهد اثنان ذوا عدل منكم .

درمعنی « منكم » و « من غيركم » دو قول است : یکی آنست: منكم من اهل دينكم، «او آخران من غيركم » ای من غيراهل ملّتكم . قول دیگر: منكم من‌اهل الميّت .

و درصفت‌اثنان دوقولست: یکی آنست که دو گواه‌اند که گواه باشند بروصیت موصی. دیگرآنست که دو وصی‌اند ، ودرحال سفر علی‌الخصوص تاکید امر را دو وصی

گفت ، و دلیل برین قول آنست که درسیاق آیت گفت : « فیقسمان بالله » ، ومعلوم است که گواهانرا سوگند لازم نیاید ، ونیز آیت در دو وصی آمد که خیانت کردند دروصیت، و رسول خداایشانرا سوگند داد، وبراین قول‌شهادت بمعنی حضورباشد ، کقوله تعالی: « و لیشهد عذابهما طائفة » ای ولیحضر. « تحبسونهما من بعدالصلوة» ای صلـوة العصر. نماز دیگرمیخواهد تغلیظ یمین را ، که‌آن وقتی عظیم است ، ولهذا قال : «حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی». قیل هی‌صلوةالعصر، واهل‌ادیان‌آنرا بزرگ‌دارند، وتعظیم نهند ، و علی‌الخصوص اهل کتاب بوقت طلوع‌آفتاب وغروب‌آن عـبادت کنند ، و آن ساعت از گفت دروغ وسوگند دروغ نیك پرهیز کنند .

« لانشتری به » یعنی بالحلف الکاذب « ثمناً » من الدنیا ، یعنی یقولان فـی یمینهما لانبیع الله بعرض من الدنیا ، « و لوکان ذا قربی» ای ولوکان‌المیت ذا قرابة منا، « ولانکتم شهادة الله » ای الشهادة الّتـی امرالله باقـامتها ، « انـّا اذاً لمن الاثمین » ان کتمنا ها .

«فان عثر» ـ این آیت باز در شأن‌آنست که پس ازآن بردست **تمیم‌الداری** و **عدی** جامی پدیدآمد سیمین منقش بزر ازجملهٔ‌کالائی که بفروختند، و ورثهٔ **ابن ابی ماریه** درآن افتادند . عرب گویند : عثرت علی کذا ، ای اطلعت علـیه، و وقفت علیه . پارسی گویان گویند که . برافتادم‌برفلان‌چیز، یعنی که واقف شدم. اخذمن عثارالساقط علی‌الشیء ، یری‌مالم یکن یری ، ومنه قوله : « و کذلك‌اعثرنا علیهم » ای اطلعنا .

« فان عثرعلی انهما» خانا و «استحقا» ان یلزما اسم‌الخیانة و الاثم. میگوید: اگر برافتد که ایشان هردو بآن‌آوردند خویشتن را ، و سزا گشتند که ایشان‌را خائن خوانند ، وبزه‌کار دانند بآن خیانت و بـزه که کردند ، یعنی **تمیم** و **عدی** کـه خیانت کردند ، « فآخران یقومان مقامهما » دو کس دیگـر از ورثهٔ میت بجای‌آن دو وصـی

برخیزند . این خاست‌اینجا (١) نه خاست پای‌است که‌خاست نیابت‌است، یعنی ینوبان، واین آخران، میگویند **عبدالله بن عمرو بن العاص** بود و **مطلب بن ابی وداعة السهمیان** .

« من الذین استحق علیهم‌الاولیان» ـ اولیان تثنیهٔ اولی‌است : یقال‌هذا الاولی بفلان ، ثم یحذف من الکلام فلان فیقال : هذا الاولی . وهذان‌اولیان. و درمعنی اولیان دو قول گفته‌اند : یکی آنست که : الاولیان بالمیت من الورثة . دیگر قول آنست که : الاولیان بالشهادة ممّن کان من‌المسلمین ، وهی شهادة الایـمان . **زجاج** گفت : الاولیان موضع آن رفع است ، از بهرآنکه بدل آن ضمیر است که در « یقومان » است ، یعنی فلیقم الاولیان بالمیت مقام هذین الخائنین، وآنکه ضمیر « استحق » معنی وصیت باشد، چنانکه گویند: استحق‌علی زید مال بالشهادة، ای لزمه ووجب علیه‌الخروج منه. وبرین قول « من الذین » صفت خائنین باشد ، و خلاصهٔ سخن‌آن بود : فلیقم الاولیـان مقـام الخائنین الذین‌استحق علیهما ما ولیاه من امرالشهادة والقیام بها ، ووجب‌علیهماالخروج منها. و روا باشد که « علیهم » بمعنی فی بود، وضمیر« استحق » معنی اثم باشد ، و« من الذین » صفت «آخران» بود ، و برین قول تقدیر سخن اینست . فآخران اللـذان همـا من‌الذین استحق فیهم وبسببهم الاثم ، ویقومان مقامهما .

قراءت **حفص عن عاصم** «استحق» بفتح تاوحا، یعنی فآخران من‌الذین‌استحق الاولیان منهم وفیهم الوصیة الّتی اوصی بها الی غیراهل بیته‌یقومان مقامهما ، وقیل‌معناه استحق علیهم الاولیان ردّ الایمان . قراءت **ابوبکر** از **عاصم وحمزه ویعقوب** الاولین بجمع است ، یعنی : فآخران من‌الاولین الذین استحق فیهم وبسببهم الاثم، و انماقیل‌لهم الاولین لانهم الاولون فی‌الذکر فی‌قوله : « یا ایهاالذین امنوا شهادة بینکم»، و فی‌قوله :

---

١ نسخهٔ الف: ایدر.

« اثنان ذوا عدل‌منکم » . « فیقسمان بالله » یعنی یحلفان بعد صلوة العصر، « لشهادتـنا احق من شهادتهما » ای یمیننا احق من یمینهما واصح‌لکفرهما و ایماننا، «وما اعتدینا» فیما قلنا، «انا اذاً لمن‌الظالمین» . چون این‌آیت فروآمد دو کس‌از ورثهٔ میت برخاستند **عبدالله عمروعاص ومطلب بن ابی وداعه** بعدازنماز دیگر نزدیك منبر، وسوگند خوردند که‌آن دو نصرانی خیانت کردند ، ودروغ گفتند . پس‌آن جام سیمین از **تمیم و عدی** باز ستدند ، و باولیاءِ میت دادند . پس **تمیم داری** بعد از آن مسلمان شد ، وبا رسول خدا بیعت کرد ، و گفت: صدق‌الله و رسوله انااخذت‌الاناء فأتوب الی‌الله وأستغفره، و **عدی بن بدا** نصرانی مرد .

« ذلك ادنی» ـ این ادنی اولی است، واین ولی و دنوّ قربست . میگویـد، این چنین نزدیکتر بود و اولی تر ، که گواهان بر وجه خویش و بر راستی بگزارنـد « او یخافوا » ای اقرب‌الی ان یخافوا، « ان‌تردّ ایمان» علی‌اولیاء المیت بعد ایمان‌الاوصیاء فیحلفوا علی خیانتهم و کذبهم فیفتضحوا ، ثم وعظ المؤمنین‌ان یعودوا لمثل‌هذا ، فقال: « واتقوالله» ان‌تحلفوا ایماناً کاذبة اوتخونوا امانة ، « و اسمعوا » الموعظة، « والله‌لایهدی القوم‌الفاسقین»لایرشد من‌کان‌علی‌معصیة . درین‌آیت که «شهادة بینکم»، علما سه‌فرقه‌اند: قومی گفتند که : این‌آیت نه منسوخ‌است، واهل ذمت را درین هیچ‌چیز نیست، و«اخران من غیر کم » معنی‌آنست که من غیر قبیلتکم ، و گفتند که : گواهی نا مسلمان بهیچ‌کار نیاید، وقومی گفتند که: این دراهل‌ذمت است ، و «من غیر کم» یعنی من غیراهل‌دینکم، اماآیت منسوخ است، و گواهی‌نامسلمان بهیچ‌کار نیست. قومی گفتندـ و کثرت‌درین‌است و بیشترین‌علماء برین‌اندـ که‌آیت نه منسوخ‌است، و«من غیر کم» من‌غیراهل دینکم‌است، اما گفتند که علی‌الخصوص درسفراست که گواه ازاهل ذمت یابند، وازمسلمان نیابند.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « اعلموا ان الله شدیدالعقاب و ان الله غفور رحیم »ـ شدیدالعقاب للاعداء، غفور رحیم للاولیاء. شدیدالعقاب دشمنانرا قهراست وسیاست،غفوررحیم دوستانرا نواخت است و کرامت . دریك آیت قهرولطف جمع کرد ، تا بنده میان قهرولطف درخوف و رجا زندگی کند ، درقهر نگرد خائف شود ، باز لطف بیند راجی گردد. خوف حصار ایمان است و تریاق هوا ، وسلاح مؤمن . رجا مرکب خدمت است و زاد اجتهاد وعدّت عبادت ، و گفته‌اند که : ایمان ویقین بنده دو پردارد یکی خوف ، دیگر رجا . هرگز مرغ بیك پر کی تواند پریدن. همچنین مؤمن در خوف بی رجا یا در رجاء بی‌خوف راه دین نتواند بریدن. مثل ایمان‌راست چون مثل ترازو است ، یك کفهٔ آن خوف است، و دیگر کفه رجا ، و زبانه دوستی ، و این کفه ها بعلم آویخته . چنانکه ترازو را از کفه ناچار است، خوف و رجا ازعلم ناچاراست ، ازین‌جهت « اعلموا » درسر آیت نهاد. خوف بی‌علم خوف **خارجیان** است ، رجاءِ بی‌علم رجاء **مرجیان** است. دوستی بی‌علم دوستی **اباحتیان** است.

«ما علی الرّسول الّا البلاغ» ـ یا **محمد** بر تو جز پیغام رسانیدن و دعوت کردن‌نیست ، وراه نمودن وباردادن جزکار ما نیست . «لیس لك من‌الامر شیء» ، « انك لاتهدی من‌احببت». یا**محمد**! تو **بوجهل**را میخوان، یا **ابراهیم**! تو**نمرود** رامیخوان، یا **موسی**! تو **فرعون**را میخوان ، یا **عیسی**! تو **قارون** را میخوان . شما میخوانید که بر شما جز خواندن نیست ، من‌آنکس را بار دهم که خود خواهم . ای‌خواستگان ازل! قدم دولت در سرا پردهٔ عشق نهید ، که دیراست تا این توقیع برمنشور ایمان شما زدند که: «وألزمهم کلمة‌التقوی» ، وای نا خواستگان ازل ! گلیم لعنت بر دوش ادبار خویش

گیرید، که دیراست تااین نقش نومیدی برنقد نبهرهٔ شما زدند که: «لم یرد الله ان یطهر قلوبهم». یا محمد! به در **بوجهل و بوطالب** چند روی، چند سال است تا تو در کنار ایشان، وایشان ترا نمی‌بینند: «تریهم ینظرون الیك وهم لایبصرون». رو گرد دل **سلمان پارسی** برآی، واگر درد دین میجوئی از دل وی جوی، که پیش از آن که تو قدم در عالم بعثت نهادی، چندین سال است تا سرگردان گرد عالم درطلب تو می گردد، و از هر کسی نشان‌تو می‌پرسد. هیچ ذرّه نماند ازذره‌های عالم که از وی نشان تونجست، هیچ کاروان نماند که از وی خبر تو نپرسید، هیچ باد نماند که از آن باد نسیم وصال تو نبوئید:

با دل همه شب حدیث تو میگویم بوی تو زهر باد سحر می‌جویم

«قل لایستوی الخبیث والطّیب» ـ بزبان شریعت خبیث حرام است وطیب حلال، و بزبان حقیقت هر آن کسب که از یاد کرد و یاد داشت حق‌خالی بود، خبیث آنست، وهر کسبی که در ابتداء آن نام حق رود، ودرمیانه شهودحق بود، وختم آن بمحمّد، وشکر کند، طیّب آنست. **عائشهٔ صدیقه** فرمود تا پیراهنی بدوزند. مگر آنکس که می‌دوخت آن ساعت‌غافل بود ازذکر حق. عائشه را غفلت وی معلوم گشت، بفرمود تاآن دوخته بازشکافت، گفت: این خبیث است، وخبیث ما را نشاید. و گفته‌اند هرمال که حقّ خدا ازآن بیرون کنند، وزکوة آن بدهند طیّب آنست، وهرچه حق خدای بیرون نکنند خبیث است وبرشرف هلاك. **مصطفی** (ص) گفت: «ما تلف مال فی‌البّر والبحر الابمنع الزکوة منه»، وگفته‌اند که: خبیث‌آنست که در دنیا بر سرهم نهی، وآنرا ادّخار کنی، ودست انفاق وخیرازآن فروبندی، وطیّب آنست که فراپیش خودداری، بخیر خرج کنی، وآن جهان را ذخیره‌ای‌سازی. «ما قدّمنا ربحنا وماخلّفنا خسرنا» اینست، وقدمضی ذکره.

« یا ایها الذین امنوا لاتسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم » ـ میگوید گرد مقامات بزرگان مگردید، و تعرّض احوال ایشان مکنید، و منازل ایشان مپرسید، که آنکه رتبت خویش ازآن قاصر بینید، ونومید گردید، و نومیدی تخم حسرتست، ومایهٔ عطلت. یکی بازاری پیش **جنید** درآمد، گفت: ای پیر طریقت اگر بندگی اینست که شما بدست دارید، پس ما چه داریم، وچه امید دربندیم، که جای نومیدی است. پیر گفت: لشکرامیران همه‌خاصکیان وندیمان نباشند، سگبانان و ستوربانان نیز باشند، ودرمملکت همه بکار آیند، وبجای خویش باندازهٔ خویش همه زندگی کنند:

گر چه خوبی تو سوی زشت بخواری منگر

کاندرین ملك چو طاوس بکار است مگس.

عزیز شناس حال آن درویش که در مناجات گفته: الهی! ارض بی‌محباً، فان لم ترض بی‌محباً فارض بی‌عبداً، فان لم ترض بی‌عبداً فارض بی کلباً.

گرمی ندهی بصدر حشمت بارم باری چو سگان برون درمیدارم!

«یاایها الذین آمنوا علیکم انفسکم» الایة ـ زبان تفسیر آنست که شرح دادیم، و زبان اشارت بر ذوق اهل ارادت آنست که ای مؤمنان! زینهار نفس خویش مقهور دارید، پیش ازآنکه شما را مقهور کند، آنرا بطاعت مشغول کنید، پیش ازآنکه شما را بمعصیت مشغول کند. **بوعثمان** را ازین آیت پرسیدند، جواب داد که: علیك نفسك ان اشتغلت باصلاح فسادها وسترعوراتها شغلك ذلك عن النظر الی الخلق والاشتغال بهم.

حسین منصورحلاج مرید خویش را وصیت کرد، گفت: علیك نفسك ان لم تشغلها شغلتك. وقال **محمد بن علی**: «علیك بنفسك ان کفیت النّاس شرّها فقد ادّیت اکثر حقها». طبع نفس آنست که پیوسته با دنیا آرام گیرد وبمعصیت شتابد، و معصیت را خرد شمرد، وبطاعت کاهلی کند، وعجب آرد، وریاء خلق جوید، ودر وی

هم شرك است هم ریا وهم نفاق. چنین گفته‌اند: النفس مرائیة فی‌الاحوال کلها، منافقه فی‌اکثر احوالها، مشرکة فی بعض‌احوالها. **بویزید بسطامی** گفت: اگر خداوند عزوجل‌در آن جهان گوید مرا که: آرزوئی کن، من‌آن خواهم که دستوری دهد تابدوزخ اندرآیم، واین نفس را عقوبت کنم که در دنیا ازوبسی به‌پیچیدم و رنجیدم.

مصطفی (ص) گفت: «اعدی عدوك نفسك التی بین‌جنبیك». این از آن گفت که با هر دشمنی چون بسازی، از شرّ وی ایمن گردی؛ و با نفس خویش چون بسازی هلاك شوی، و هر کس را که نیکو داری بقیامت از توشکر کند، واگربدداری شکایت کند. حال نفس ضدّ این است، چون ویرا اندرین سرای نیکوداری، بدان سرای ترا خصمی کند، و اگر در این سرای بدداری، بدان سرای شکر کند. مصطفی (ص) گفت: «من مقت نفسه فی‌ذات‌الله امنه‌الله من عذاب یوم القیامة»، و قال (ص): «یا علی اذا رأیت الناس یشتغل بعضهم بعیوب بعض فاشتغل انت بعیوب نفسك، واذا رأیت الناس یشتغلون بعمارة الدنیا، فاشتغل انت بعمارة القلب». گفته‌اند که: دل در نهاد آدمی برمثال کعبه‌است، ونفس برمثال مصطبه، وهر دوبرابر یکدیگرند، درشبانروزی چندین بارآن نفس‌اماره درسرا پردهٔ دل شبیخون برد، وآن‌دل چون مصیبت رسیده‌ای هربار بتظلم بدرگاه عزت شود، هربار از جناب قدم بدواین خلعت‌فرستند که: «ان لله تعالی فی کل یوم ولیلة ثلاثمائة وستین نظرة فی قلوب العباد».

۱۵ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**یوم یجمع الله الرّسل**» آنروز که باهم آردخدای‌فرستادگان خویش‌را، «**فیقول**» وگویدایشانرا: «**ماذا اجبتم**» شما را چه پاسخ کردند؟ «**قالوا**» جواب دهند و گویند: «**لاعلم لنا**» ما را بجواب این دانش نیست، «**انّك انت**» توئی

تو **«علاّم الغيوب(١٠٩)»** که دانای غیبهائی، آگاه از پوشیده‌ها و گذشته‌ها و نامده‌ها .

«اذقال اللّه» [یاد کن و بدان] آنگه که الله گفت : **«یا عیسی بن مریم اذکر»** ای پسر مریم یاد کن و یاد دار **«نعمتی علیك»** نعمت من و نیکوکاری من بر خویشتن ، **«وعلی والدتك»** و بر مادر خویش **«اذ أیّدتك»** که نیرو دادم ترا **«بروح القدس»** بجان پاك از دهن **جبرئیل** [تا بآن نیروی بی‌پدر ازمادر در وجود آمدی] **«تکلّم النّاس»** سخن میگفتی با مردمان **«فی المهد»** در گهواره [در ساعت زادن] **«وکهلاً»** و ببزرگی و کهولت[با مردمان بازسخن گوئی]، **«واذ علّمتك»** ویاد کن که در تو آموختم **«الکتاب و الحکمة والتّوریة والانجیل»** دین و دانش و تورات و انجیل ، **«واذ تخلق من الطّین»** و یاد کن آنچه میکنی و می‌سازی از گل **«کهیئة الطیر»** برسان مرغ **«باذنی»** بدستوری من، **«فتنفخ فیها»** بازدهن‌خویش می‌دمی در آن، **«فتکون طیراً باذنی»** تا مرغی میشود بدستوری من ، **« وتبریء الاکمه والابرص باذنی»** ودرست‌میکنی‌نابینای مادرزاد را ومردم پیس را بدستوری من، **«واذ تخرج الموتی باذنی»** و مردگانرا از گور زنده بیرون می‌آری بدستوری من. **« واذکففت بنی‌اسرائیل عنك»** و یاد کن آنگه که بازداشتم وباز کردم ، بنی-اسرائیل را از تو ، **«اذ جئتهم بالبیّنات»** آنگه که بایشان آمدی بسخنان درست ومعجزه‌های روشن ، **«فقال الّذین کفروا منهم»** کافرشدگان ایشان گفتند : **«ان هذا الاّ سحر مبین(١١٠)»** نیست این مگر جادوئی آشکارا .

«واذ اوحیت الی الحواریّین» ویاد کن آنگه که پیغام کردم و در دلهای حواریان دادم : **«ان آمنوا بی وبرسولی»** که بگروید بمن وبفرستادهٔ من ، **«قالوا آمنّا»** گفتند که بگرویدیم **« واشهد بأنّنا مسلمون(١١١)»** وگواه باش که ما گردن نهادگانیم و مسلمانان .

«**اذ قال الحواریّون**» یاد کن که حواریان گفتند: «**یا عیسی بن مریم هل یستطیع ربّك**» تواند خدای تو «**ان ینزّل علینا**» که فرو فرستد برما «**مائدةً من السّماء**» خوردنی‌ازآسمان؟ «**قال**» گفت عیسی: «**اتّقوا اللّه‌ان کنتم‌مؤمنین(۱۱۲)**» از خشم خدای بپرهیزید اگر گروید گان‌اید [بروتحکم مکنید و چیزی مخواهید که ازآن بلاخیزد].

«**قالوا نرید ان نأکل‌منها**» گفتند میخواهیم که‌ازآن بخوریم، «**و تطمئنّ قلوبنا**» و دلهای ما آرام افزاید بآن «**و نعلم ان قد صدقتنا**» و به بینیم که تو راست گفتی با ما که ازو بما پیغامبری، «**و نکون علیها من الشّاهدین(۱۱۳)**» و بر آن گواهان باشیم‌خدایرا و ترا.

«**قال عیسی بن مریم اللّهم ربّنا**» عیسی گفت خداوند ما! «**انزل علینا مائدة من‌السّماءِ**» فرو فرست بر ما مائده‌ای از آسمان «**تکون لنا عیداً**» تا ما را آن مائده عید بود [روزی نامدار وکاری نامور] «**لاوّلنا واخرنا**» ما را که پیشینیانیم و ایشانرا که‌پسینیان باشند «**و آیةً منك**» ونشانی بوداز تو «**و ارزقنا**» وروزی ده‌مارا، «**وانت‌خیر الرّازقین(۱۱۴)**» و تو بهتر روزی دهانی.

«**قال‌اللّه**»خدای گفت: «**انّی‌منزّلها علیکم**» من فرو فرستندهٔ آنم برشما «**فمن یکفر بعد منکم**» و هر که‌کافر شود بعد ازآن از شما «**فانّی اعذّبه**» من ویرا عذاب کنم، «**عذاباً لااعذّبه احداً من العالمین(۱۱۵)**» بعذابی که کس‌را عذاب نکردم از جهانیان بآن عذاب.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «یوم یجمع‌اللّه الرسل» - ای اذکر یوم یجمع‌اللّه الرسل، وهو یوم القیامة، فیقول اللّه ماذا اجابکم قومکم حین دعوتموهم الی طاعتی و توحیدی. این

سؤال توبيخ است، یعنی که ازپیغامبران سؤال کند تا امترا بدان توبیخ کند ، چنانکه جای دیگر گفت : « و اذا الموؤدة سئلت بأی ذنب قتلت » انما تسئل لیوبخ قاتلوها .

« قالوا لا علم لنا » ـ در معنی این آیت قولها است : یکی آنست که روز قیامت پنجاه موقف‌است ، هرموقفی هزارسال ، ذلك فی‌قوله : « فی‌یوم‌کان مقداره خمسین الف سنة » . در بعضی ازآن مواقف این سؤال هیبت رود که وقت فزع واظهار سیاست و زفیردوزخ بود ، پیغامبران بزانو درآمده ، وعقلها مدهوش گشته ، و جانها بچنبر گردن رسیده ، چنانکه گفت : « اذ القلوب لدی الحناجرکاظمین » . از بیم و فزع و سیاست آن ساعت ایشانرا هیچ‌جواب نیاید ، گویند : « لاعلم لنا » ، پس‌آن‌ساعت در گذرد ، وعقلها بجای خویش بازآید ، و پیغامبران برقوم خویش گواهی دهند ، واز تصدیق و تکذیب امت خویش خبر دهند ، و ذلك فی‌قوله : « ویقول الاشهاد هؤلاءِ الذین کذبوا علی‌ربهم » جای دیگر گفت: « ثم انکم یوم‌القیمة عند ربکم تختصمون » یرید یخاصمهم الرسول ، و یقول رسولنا (ص) فیما روی عن بعض المفسرین : « هؤلاءِ قومی و عشیرتی قمت فیهم اربعین سنة لم یسمعوا منی کذباً ، ولم یعلموا منی سحراً و کهانة ، و کانوا یحبوننی و یسمّوننی‌الامین ، فلمّاکان بعد اربعین سنة جئتهم بالبرهان الساطع و الضیاءِ اللامع ، و دعوتهم الی مافیه رشدهم وشرفهم فی‌الدنیا والاخرة ، فکذّبونی وهجرونی وأبغضونی و همّوا بقتلی واخرجونی » .

و اگر کسی گوید : پیغامبران را فزع چون بود ؟ و رب العزة میگوید : « لایحزنهم‌الفزع الاکبر» ، جای دیگرمیگوید : « لاخوف علیهم ولاهم یحزنون» . جواب آنست که فزع اکبر دخول جهنم‌است ، ولا خوف علیهم چنانست که گویند بیمار را : لاخوف علیك ولا بأس علیك مما یدل علی النجاة من تلك الحال . وقیل : « لاعلم لنا » یعنی لاعلم لنا بباطن امرهم ، و بما غاب عنا ممّن ارسلنا الیه ، انت الله تعلم بباطنهم ،

فلسنا نعلم غیبتهم ، انت علام الغیوب .

قال **ابن جریح** فی قوله « ماذا اجبتم » ای ماذا عملوا بعد کم ؟ یعنی هل علمتم ماذا عملوا وأحدثوا بعد کم ؟ قالوا : « لاعلم لنـا » ای انت الله تعلم الغیب ، ولا علم لنا مع علمك . قال **ابوعبید** : و یشبه هذا حدیث النبی (ص) انـّه قال: «یردعلیّ قوم الحوض فیختلجون ، فأقول: أمتی! فیقال : انك لاتدری ما احدثوا بعدك» ؟

« اذ قال الله یا عیسی بن مریم » ـ یعنی یقول الله فی الاخرة یـا عیسی بن مریم ، کقوله « و نادی اصحاب الاعراف » ای وینادی ، وهذا لا یجوزالا فی اخبار الله ، لانها حق، فالمستقبل منها والحاضر والماضی واحد ، لانـّه حق لاشك فیه . روز قیامت رب العزة با **عیسی** کوید : « اذکر نعمتی » ای منتی علیك و علی والدتك . نعمتهای خود با یاد وی میدهد . یکی آنست کـه : « ایـّدتك بروح القدس » . دیکر آنست که : « تکلم الناس فی المهد و کهلا » الی قوله « واذ تخرج الموتی باذنـی » شرح آن در سورة آل عمران رفت .

« واذ کففت بنی اسرائیل عنك » ـ یعنی عن قتلك اذنصبوا الخشبة لیصلبوك . میکوید که : یاد کن آنکه که بنی اسرائیل ازتوبازکردم ، که ترا برآسمان بردم ، وشبه تو بر دیکری افکندم ، تا بجای تو دیکری را کشتند . « اذجئتهم بـالبینات » ـ یعنی العجائب التی کان یصنعها من امر الاکمه والابرص والموتی والطائر . « فقال الذین کفروا منهم » یعنی الیهود « ان هذا الا سحرمبین » یعنی ماهذا الذی یصنع **عیسی بن مریم** من العجائب الا سحرمبین . **حمزه و کسائی** « ساحر مبین » خـوانند ، یقول : مـاهذا یعنی عیسی الا ساحر مبین .

مفسران کفتند : ان عیسی (ع) یخطب یوم القیامـة علی رؤس الخلائق بهؤلاء الکلمات ، و یخطب ابلیس علی اهل النار بهذه الکلمات : « ان الله وعدکم وعد الحق و

وعدتکم» الایة . آنچه برشمرد درین آیت بیان نعمت است که خدای تعالی بر **عیسی** کرد ، واما نواخت که برمادر وی کرد آنست که : اصطفاها واختارها و طهرها من‌الاثم، واختارها علی نساء العالمین ، وجعلها زوجة محمد (ص) .

« و اذ اوحیت الی الحواریّین » ـ وحی‌اینجا بمعنی الهام است ، یعنی: الهمتهم و قذفت فی‌قلوبهم التصدیق ، کقوله تعالی : « فاوحی ربك الی النحل » ای الهمها ، و در قرآن وحی است بمعنی کتاب ، چنانکه در سورة مریم گفت زکرّیا را : « فأوحی‌الیهم » ای کتب الیهم کتاباً ان سبّحوا ، و وحی است بمعنی امر ، چنانکه گفت : « و اوحی فی کل سماء امرها » ای‌امر فی کل سماء امرها ، و درسورة انعام گفت : « یوحی بعضهم الی بعض » ای یأمر بعضهم بعضاً، « وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم » یعنی یأمرونهم بالوسوسة و التزیین ، و وحی است بمعنی قول ، چنانکه گفت : « بان ربك اوحی لها » ای قال لها ، و وحی است بمعنی اعلام در خواب ، چنانکه گفت: « و ماکان لبشر ان یکلمه الله الا وحیاً » ، ووحی‌است آنچه **جبرئیل** (ع) فرو می آورد از آسمان ، از نزدیك خداوند جل‌جلاله بمصطفی (ص) ، چنانکه گفت : « انا اوحینا الیك کما اوحینا الی‌نوح»، « و اوحی الی هذا القران » و نظائر این در قرآن فراوان است . واصل الکلمة انه کل شیء دللت به من کلام او کتاب او اشارة اورسالة فهو الوحی .

« واذ اوحیت الی الحواریین » ـ حواری الرجل خاصته و خلصانه ، و منه قول النبی (ص) **للزبیر** : «انه حواری» ، یعنی انه الذی استخلصه من النّاس ، و منه الدقیق الحواری لانّه اخلص لبّه من کل‌مایشوبه . وشرح این کلمه در سورة آل‌عمران رفت . ویقال: اوحی‌الله الیهم علی لسان رسولهم « ان آمنوا بی » ای صدّقوا بی ، **بأنی‌واحد** لیس معی شریك ، و برسولی **عیسی** انه نبی و رسول ، قالوا : **آمنا بماجاء من‌عندالله** ، و نشهد **ان الله** واحد لاشریك‌له ، و أنك رسوله ، و « اشهد » یاعیسی « **باننا مسلمون**» ای مخلصون بالتوحید .

« اذ قال الحواريون يا عيسى بن مريم » ـ وجه اين مسألت حواريان از **عيسى** (ع) آنست که ايشان زيادت يقين و تثبيت در ايمان خواسته‌اند ، چنانکه **ابراهيم** گفت عليه السلام :« رب ارنى كيف تحيى الموتى » ، و روا باشد، که اين مسألت پيش از آن رفت که از عيسى آيات و عجائب ديدند و شناختند از ابراءِ اكمه وابرص واحياءِ مردگان .

« هل يستطيع ربك » ـ اين از آن جنس است که گوينده‌اى گويد کسى را که : توانى که مرا پيغامى بجائى برى ؟ توانى که مرا مسألت جواب دهى ؟ اين کس که اين ميگويد داند که او زبان و پاى دارد . اين استطاعت نامى است ايجاب را پيغام . معنى آنست که مرا اين ارزانى دارى؟ واجب دارى ؟ حواريان از آن خداى شناس تر بودند که خدائيرا از چيزى عاجز داشتندى ، وقومى از وحشت ظاهر اين کلمه بپرهيزيدند ، خواندند که : « هل تستطيع ربك » ؟ **كسائى** از آنست ، ودراختيار ايشان ودر کلمه‌اى که گزيدند کم شغل نيست از آنکه در قراءت اول ، که پارسى آنست که : از خدا طوع وطاعت توانى خواست ، برتأويل اجابت توانى خواست ، اين طاعت اينجا بمعنى اجابت است . **ابووائل** گويد **شقيق بن سلمة الاسدى** : نعم الرب ربنا ! لوأطعناه ماعصانا . معنى ما عصانا اى ما ابى علينا . واز صحابه مردى را است در دعا : «اللهم احفظنى بالاسلام قائماً ، واحفظنى بالاسلام قاعداً ، واحفظنى بالاسلام راقداً ، ولا تطع فىّ عدواً حاسداً »، اى لاتجب . واجابت از آن طاعت خوانند که دعا در لفظ فرمان بود .

« ان ينزل علينا مائدة من السماء » ـ مائده نامى است طعام را اگر خوان بود وگرنه ، وخوان نامى است پيرايهٔ طعام را اگر بدان طعام بود يانه . يقال : مادنى يميدنى، اى اعطانى ، وهى فاعلة بمعنى مفعولة . قال : « اتقوا الله ان كنتم مؤمنين » يعنى

اتقوالله ولاتقترحوا الایات، ولاتسئلوا شیئاً لم تسئله الامم قبلکم ، ولا تقدموا بین یدی‌الله و رسوله .

روی **عمار** عن النبی (ص) قال : « انزلت المائدة من‌السماءِ علیها خبزو لحم، و أمروا ان لایخونوا ، ولایدّخروا ، ولا یرفعوا ، فخانوا ، وادخروا ، ورفعوا ، فمسخوا خنازیر » . چون **عیسی** گفت: ازخشم خدا بپرهیزید ، وبراو تحکم مکنید ، واقتراح آیات مکنید ، ایشان گفتند : نرید ان نأکل منها ، ما میخواهیم که از آن مائده بخوریم ، و ما رابصدق تو یقین‌افزاید. این « تطمئن » معنی‌آنست که: لتزداد طمأنینة . همچنانکه **ابراهیم** گفت : « لیطمئن قلبی » و« نعلم » ایـن علم بمعنی رؤیت است . یعنی که ما به‌بینیم‌صدق‌تو بآنچه گفتی که‌من رسول خداام، « ونکون‌علیها من‌الشاهدین» لله بالوحدانیة ،وذلك بالنبوة، و قیل: « ونکون‌علیها من الشاهدین » لك‌عند بنی‌اسرائیل اذا رجعنا الیهم .

و قصهٔ مائده آنست که روایت کرده‌اند از **عطا بن ابی رباح عن سلمان الفارسی** ،گفتا : ایشان که مائده خواستند حواریان بودند ، و پنج هزار مرد دیگر از قوم **عیسی** با ایشان . عیسی‌ایشان را روزه فرمود سی روز روزه داشتند ،آنکه بعد از آن مائده خواستند ، گفتند : یا عیسی! انا لوعملنا لاحد فقضینا عمله لاطعمنا طعاماً ، و انا صمنا و جعنا ، فادع الله ان ینزل‌علینا مائدة من السماءِ . عیسی بسان زاهدان جبه‌ای در پوشید از موی گوسفند بـافته ، وبمحراب عبادت شد دست برهم نهاده و سر در پیش افکنده ، و برقدم تواضع بایستاده ، و گریستن در گرفته ، همی گوید : « اللهمّ انـزل علینا مائدة من‌السماء تکون لنا عیداً لاولنا وآخرناوآیةمنك‌وارزقنا وانت خیرالرازقین». چون **عیسی**دعا کرد سفره‌ای‌سرخ رنگ‌ازآسمان فروآمد درمیان میغ، بالای‌آن میغ، وزیرآن میغ، همچون‌مرغی پرنده از هوا در آمد ، همه درآن می‌نگرستند ، چشمها در

آن اعجوبه خیره بمانده ، وهواءِ عالم از آن مائده خوشبوی گشته ، و **عیسی** زبان‌شکر بگشاده که : « اللهم اجعلنا لك من الشاکرین . اللهم اجعلها رحمة ، ولا تجعلها عذاباً. اللهم اسئلك من العجائب فتعطینی . اللهم اعوذ بك ان تکون انزلتها غضباً و زجراً . اللهم ربنا اجعلها عافیة و سلاماً ، ولا تجعلها مثلة ». همی‌آمد تا پیش عیسی بزمین رسید .

عیسی و حواریان بسجود در افتادند ، و جهودان در آن عجائب می‌نگرستند، و از حسد میگداختند ، وانکار می‌نمودند . **عیسی** در آن نگرست . دستار خوان دید بر سر آن فرو گرفته . عیسی گفت : کیست ازما پرهیزکارتر و پاك تر و در عبادت خدای تعالی تمامتر ؟! **شمعون الصفاء** که مهتر **حواریان** بود گفت : انت اولی بذلك یا **روح‌الله** وکلمته . عیسی وضو تازه کرد ، ودو رکعت نماز کرد با خضوع وخشوع و با گریستن بسیار ، آنکه گفت : بسم الله خیرالرازقین ، ودست فرا کرد ، دستار خوان از سر آن باز گرفت ، ماهی بریان کرده دید ، ماهی فربه نیکو خوشبوی بی‌خار وبی‌فلوس، ماهئی که طعم همه خوردنیها در آن موجود بود ، دسته‌های تره بیرون از گندنا گرد آن نهاده و درسروپای آن نمك وسرکه نهاده . دیگر پنج رغیف دید و پنج اناربرآن‌نهاده، بریك رغیف زیتونی نهاده ، وبر دیگری عسل ، و با سوم روغن گاو ، و با چهارم‌پنیر ، وبا پنجم قدید .

شمعون گفت : **یا روح‌الله** ! امن طعام الدنیا هذا ام من طعام‌الاخرة ؟ این از طعام دنیا است یا از طعام‌آخرت ؟ **عیسی** گفت : نه از طعام دنیا نه از طعام آخرت. طعامی است که رب العزة بکمال قدرت خویش وبجلال عزّ خویش نوآفرید ، چنانکه خواست آنرا که خواست ، و کس را نیست و نرسد که چون و چرا کند ، و از وی واخواست کند ، بیش ازین میرسید ، و بخورید آنچه خواستید ، تا خدای شما را نعمت خویش‌وفضل خویش بیفزاید . **حواریان** گفتند : یا روح‌الله ! اگر ازاین اعجوبه

که پیداآمد آیتی دیگربنمائی امروز نیکوتربود. **عیسی** گفت: « یاسمکة احی باذن الله » ای ماهی زنده شو بفرمان خدای. ماهی زنده گشت، و برخود بجنبید، هم برآن صفت که در میان آب بود. قوم فراهم آمدند، و از آن حال بترسیدند، و کراهیت نمودند.

عیسی گفت: شما چه قومایدکه آیات وعجائب در خواهید! آنگه چون پدیدآید ازآن کراهیت نمائید! ما اخوفنی علیکم ان تعاقبوا و تعذبوا. سخت می‌ترسم برشما ازعذاب وعقوبت. یا سمکة! عودی کما کنت باذن الله. فعادت السّمکة مشویّة کماکانت. گفتند: یا روح‌الله تو اولیتر که ابتدا کنی، وازین مائده بخوری. عیسی گفت: معاذالله که من خورم، بلکه آنکس خوردکه طلب کرد و خواست. **حواریان** بترسیدند، گفتند: نباید که فروآمدن این مائده عقوبت و مثلت را است و سخط الله. و هیچ ازآن بنخوردند.

پس عیسی درویشان را و عاجزان و نابینایان و بیماران و مجذومان و دیوانگان و بلا رسیدگان را بخواند و گفت: «کلوا من رزقکم الذی رزقکم ربکم، و ادعوه ان یشقیکم، فانه ربکم، واحمدوه فیکون لکم المهنّأ ولغیرکم البلاء». ایشان درافتادند هزار وسیصد مرد و زن ازین درویشان وبیماران وبلا رسیدگان، وبخوردند. همه ازگرسنگی سیر گشتند، واز بیماری شفا یافتند، و از عیبها وبلاها پاك گشتند. عیسی پس ازآن درآن سفره نگریست، هم برآن صفت دیدکه‌ازآسمان فروآمده بود هیچ نقصان در وی نیامده. و گویند هر درویش که آنروز از آن مائده بخورد توانگر گشت، که تا زنده بود نیز درویش نگشت، وهربیمار که‌ازآن بخورد تا زنده بودبیمار نگشت، پس آن سفره برسان مرغی بر پرید، هواگرفت و بآسمان باز شد، و ایشان درآن مینگرستند، تا ازچشم ایشان غائب گشت.

حواریان چون آن حال دیدند پشیمان گشتند، وتحسّر خوردند، بعداز آن چهل روز آن مائده پیوسته گشت، هر روز بامداد فروآمد وخاص وعام ودرویش وتوانگر وبیمار وتندرست از آن میخوردند، وباز دیگر بآسمان بازمیشد، تا ربّ العزة بعیسی وحی فرستاد که : اجعل مائدتی و رزقی للفقراءِ دون الاغنیاءِ . این مائدهٔ من و روزی که از آسمان فرو فرستادم تا درویشان خورند نه توانگران. پس این حال بر توانگران صعب آمد، وفتنه و شك در دلهای ایشان افتاد، و دیگرانرا نیـز بشك افکندند و گفتند : اترون المائدة حقاً تنزل من السّماءِ ؟ **عیسی** گفت : اکنون که فتنه در دل خود راه دادید و بشك افتادید، عذاب را ساخته باشید، و رب العـزّة بعیسی وحی فرستاد که من با ایشان شرط کرده‌ام که هرآنکس که کافرشود بعد ازنزول مائده، اورا عذاب کنم، فلذلك قوله : « فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذاباً لااعذبه احداً من العالمین ».

عیسی گفت خداوندا ! بندگان تواند : « ان تعذبهم فانهم عبـادك و ان تغفر لهم فانك انت العزیزالحکیم ». پس‌از آن رب‌العالمین‌عذاب فرو گشاد وسیصدوسی‌وسه مرد را از ایشان ممسوخ کرد، خنازیر گشتند، شب در خانهٔ خویش با اهل و عیـال خفته و بامداد خوکان بودند. در مزبلها میگشتند، و نجاسات و قـاذورات میخوردند. **عیسی** ایشان را دید، یکان یکان می‌شناخت، ومیگفت : تو فلانی، ونام تو فلان. ایشان میگریستند و بسر اشارت میکردند، وعیسی میگفت : « قد کنت احذرکم عذاب الله ». پس عیسی از خدای در خواست تا ایشانرا هلاك کند، بعد از سه روز هلاك گشتند، و کس جیفهٔ ایشان بازندید. این آن مثلات است که رب العزه امت **محمد** (ص) را بدان می‌ترساند، میگوید : « ویستعجلونك بالسیئة قبل الحسنة وقد خلت من قبلهم المثلات».

قتاده گفت : مائده قوم **عیسی** را چنان بود کـه من و سلوی قوم موسی را . بامداد و شبانگاه ازآسمان فروآمدی، وخوردندی. **حسن** گفت : والله ما نزلت‌المائدة

ولو نزلت لكانت الى يوم‌القيامة لانه قال لاولنا واخرنا و نحن منهم . **حسن** گفت: ایشان مائده خواستند امّا چون این شرط شنیدند که : « فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه » آلایة، استعفا خواستند ، گفتند : لانریدها . و قول درست آنست که مائده فروآمد ، و بر آن طعام بود ، چنانکه شرح دادیم . قال **وهب بن منبه** کانت مائدة یجلس علیها اربعة آلاف ، فقال اشراف القوم من وضعائهم هؤلاء یلطّخون علینا ثیاباً فلو بنینا بناء نرفعها فلا تصل ایدیهم الینا ، فبنوا دکاناً فجعلت الضعفاء لاتصل الی شیء منها ، فلمّا خالفوا امر الله رفعها عنهم . و گفته‌اند . آنروز که مائده فرو آمد روز یکشنبه بود ، قوم عیسی آنرا عیدی ساختند ، اینست که خدای تعالی گفت : «تکون لنا عیداً لاولنا واخرنا» یعنی نتخذ الیوم الذی تنزل فیه عیداً نعظمه نحن و من یأتی بعدنا . وانماسمی العید عیداً لانه عوّاد ینتظر عوده ، ویعتاد معاده ، وقیل معناه عائدة فضل من الله علینا ونعمة منه جل ثناؤه لنا .

« وآیة منك » ـ ای وتکون‌المائدة آیة و دلالة علی‌توحیدك ،و صدق نبیك. و در شواذ خوانده‌اند : « و انه منك » ، میگوید : و آن از تو بود نه از ارزانی ما. «وارزقنا » ـ دراین دوقول گفته‌اند : یکی آنست که : واجعل‌ذلك رزقاً لنا ، دیگر آنست که: وارزقنا الشکرعلیه . پس‌رب‌العالمین دعاءِ **عیسی** اجابت کرد ، گفت : «انی‌منزلها علیکم » . **مدنی وشامی وعاصم** بتشدید خوانند ، باقی بتخفیف ، و اختیار **بوعبید** و **حاتم** تخفیف است ، لقوله : « انزل علینا مائدة من السماءِ ».

« فمن یکفر بعد منکم » یعنی بعد انزال‌المائدة ، « فانی اعذبه عذاباً لااعذبه احداً من العالمین » ـ جائزاست که‌این‌عذاب در دنیا بود ، وذلك انهم مسخوا خنازیر، جائز است که درآخرت باشد ، لقوله‌تعالی : « لااعذبه احداً من العالمین ».

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « یوم یجمع‌الله الرسل » الایة ـ صفت روز رستاخیز است، ونشان فزع اکبر ، آنروز که صبح قیامت بدمد ، وسرا پردهٔ عزت بصحراءِ قهاری بیرون آرند، وبساط عظمت و جلال بگسترانند . این هفت آسمان علوی که برهواءِ لطیف بی‌عمادی بریکدیگر بداشته ، وبقدرت نگه داشته ، ترکیب آن فرو کشایند ، همه برهم زنند ، وبرهم شکنند ، که میگوید جل جلاله: « اذا السماء انشقت » . واین هفت فرش مطبق را توقیع « تبدل الارض غیرالارض » بـر کشند ، و ذره ذره از یکدیگر بـرفشانند ، و بباد بی‌نیازی بردهند ، که میگوید: « ودکت الارض دکّاً دکّاً ». واین خورشید روان که چراغ جهانست ، ودلیل زمان و مکان است ، بسان مهجوران حضرت رویش سیاه کنند، در پیچند وبکتم عدم باز برند، که میگوید : « اذا الشمس کوّرت.» ، واین نجوم ثواقب را وکواکب زهرا را همی بیك بار بر صورت برگ درخت بوقت خریف فرو بارانند ، و درخاك‌مذلت بغلطانند ، که میگوید : « واذا النجوم انکدرت ».

فرمان آید که ای دوزخ‌آشفته ! برگستوان سیاست برافکن، بعرصات حاضر شو ، که دیراست تا این وعده داده‌ایم که : « وبرّزت الجحیم لمن یری » . ای فرادیس اعلی! طیلسان نعمت برافکن ، ودرموقف کمر انقیاد برمیان بند ، که دوستان منتظرند ، از راه دور دراز آمده‌اند ، میخواهیم کـه راه بـایشان کوتاه کنیم (۱) : «وازلفت الجنة للمتقین غیر بعید » . ای **جبرئیل** تو حاجب باش . ای **میکائیل** تو چاوش حضرت‌باش. ای زبانیهٔ سرای عقوبت سلاسل واغلال برسر دوش نهید . ای غلمان و ولدان همه تاج خلد بر سرنهید . ای کروبیان و مقربان درگاه در حجب هیبت کمر سیاست بر مـیان بندید ، وصفها بر کشید . نخست مادر وپدر **سید** را (۲) بقعردوزخ اندازید . پسر **نوح**

۱- نسخهٔ ج : نزدیك گردانیم. ۲ ـ نسخهٔ ج : خویشان سید را .

را غل شقاوت بـر گردن نهید ، و بدوزخ بـرید. پدر **ابراهیم خلیل** را بنعت دنبال بریده‌ای بدرك اندازید. **بلعم باعورا** را بیارید، وآن نماز وعبادت وی به باد بردهید ، و غاشیهٔ سگی در سر صورت او کشید ، و باسفل السافلین اندازید ، و سگ **اصحاب الکهف** بیارید ، وبردابرد ازپیش‌اوبزنید ، و قلادهٔ منّت بر گردن وی نهید ، وبزنجیر لطف ببندید ، و در کوکبهٔ نواختگان او را بدرجات رسانید . این چنین است اگـر خواهیم بداریم ، ورخواهیم برداریم : « یفعل الله مایشاء و یحکم مایرید » .

صد هزار و بیست و چهار هـزار نقطهٔ نبوت و عصمت و سیادت آن ساعت بزانو درآیند ، و علمهای خود از آن فزع و هیبت فـراموش کنند ، و گویند : «لاعلم لنا » . هزاران هزار مقربان درگاه و قدسیان ملأ اعلی همه زبان تضرع و تذلل گشاده که : «ماعبدناك حق عبادتك» . آن ساعت تیغ سیاست از غلاف قهر بیرون کشند ، همه نسبها بریده گـردانند مگر نسب رسول (ص) . همه خویش و پیوند از هم جدا کنند ، همه رخسارهای ارغـوانی زعفرانی گردد . بسا مـادر که بی فرزند شود، بسا فرزند که بی مادر ماند : « یفرالمرء من اخیه وامه و ابیه و صاحبته و بنیه » .

آدم صفی آن ساعت فرا پیش‌آید : ، گوید : بارخدایا ! **آدم** را بگذار ، و با فرزندان تودانی که چه کنی . **نوح** گوید : خداوندا ! درین فزع و سیاست طاقتم برسید . هیچ روی‌آن دارد که برضعیفی ما رحمت کنی ، که مابخود درمانده‌ایم ، پروای دیگران نیست ، و **موسی‌وعیسی** بفریاد آمده که : بار خدایا ! بربیچارگی ما رحمت کن ، آیا که در آن ساعت حال‌عاصیان و مفلسان چون بود ، وکار ایشان چون آید . همی درآن وقت و آن هنگام مهتر عالم و سید ولدآدم در میان جمع گوید :خداوندا ! پادشاها ! مشتی عاصیان اند این امّت من ، گروهی ضعیفان اند ، لختی بیچارگان و مفلسان اند . خداوندا ! اگر در عملشان تقصیر است ، شهادتشان بجای است .

اگر در خدمتشان فترت است عقیدهٔ سنتشان برجاست . اگر کارایشان تباه است فضل توآشکار است . خداوندا ! بفضل خود جرم ایشان بپوش ، بلطف خودکار ایشان بساز . برحمت خود ایشانرا بنواز ، که خود گفته ای : « لا تقنطوا من رحمة الله » .

« اذ قال الحواریون یا عیسی بن مریم هل یستطیع ربك ان ینزل علینا مائدة» الایة ـ سؤال هر کس برحسب حال او، ومراد هر کس براندازهٔ همت او! شتّان بین امة و امة ! چند که فرقاست میان یاران **عیسی** ویاران **مصطفی** ! یاران عیسی چون گرسنه شدند برعیسی اقتراح کردند ، دل عیسی بخود مشغول داشتند ، وازحظ خود با مراعات وی نپرداختند . همه آواز برآوردند که : «هل یستطیع ربك ان ینزل علینا مائدة من السماء». باز امت **محمد** یاران مصطفی(ص) چنان بودند با وی که **ابو بکر** صدیق چون تشنگی و گرسنگی بروی زور کرد ، و درغار مار ویرا در گزید ، بر خود همی پیچید ، وصبرهمی کرد ، وبا خود همی گفت . آیا اگر رسول خدا حال من بداند ورنج بشناسد که پس دلش بمن مشغول شود ، و از بهر من اندوهگن گردد ، و من رنج خود خواهم، واندوه دل وی نخواهم . بر گرسنگی و تشنگی صبر کنم و شغل دل وی نخواهم ، و نیفزایم . لاجرم فردا در انجمن رستاخیز وعرصهٔ کبری نداآید که **ابو بکر** صدیق را دست گیرید ، ودر سرا پردهٔ زنبوری و قدس الهی برید ، تا لطف جمال ما دیدهٔ اشتیاق او را این توتیا کشد که : « یتجلی الرحمن للناس عاماً ولابی بکرخاصاً » . این دولت و رتبت او را بدان دادیم که در دنیا یك قدم برطریق هجرت با **مصطفی** در موافقت غار بر گرفته .

عیسی از امت خویش یاری خواست ، ایشان از وی مائده خواستند . باز مصطفی (ص) از امتخود یاری خواست که : « کونوا انصار الله ». یاران همه تن و جان

و مال فدا کردند. رب العزة آن ازایشان قبول کرد وبپسندید، وباز گفت: «والذین تبوّء الدار والایمان من قبلهم» الایة، وقال تعالی: «یجاهدون فی‌سبیل‌الله ولا یخافون لومة لائم».

قال **عیسی بن مریم**: «اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء» الایة - چون **عیسی** دعا کرد، ومائده خواست رب‌العالمین دعاءِ وی اجابت کرد، و مراد وی درامت وی بداد، گفت: «انی منزلها علیکم» یا عیسی! دریغ نیست که مائده میخواهند، و نعمت که می‌طلبند، ونعمت خود همه برای خورندگان دادم، امّا ما را دوستانی‌اند از امت **محمد** که از ما جزمارا نخواهند، و جزبیاد ما نیاسایند، ورحدیث کنند جزحدیث ما نکنند، ور شراب خورند جزبیاد ما نخورند، ازمهر ما با خود نپردازند، و از عشق ما با دیگری ننگرند:

آنرا که وصال یار دلبر باید ازخویشتنش فراق یکسر باید.

چون عشق **مجنون** روی در خرابی نهاد، پدر وی گفت: یا مجنون! ترا خصمان بسیار برخاسته‌اند، روزی چند غائب شو، تامگر مردم ترا فراموش کنند، و این سوداءِ **لیلی** از تو لختی کمتر شود. وی برفت، روز سوم می‌آمد، گفت: ای پدر! معذورم دار، که عشق **لیلی** آرام ما برده، وهمه راهها بمافرو گرفته است. راه براه‌صلاح خود نمی برم، هرچند که همی روم جزبسر کوی لیلی‌آرام نمی یابم:

بس که اندر عشق تبو من گرد سر برگشته‌ام

بی توای چشم و چراغم چون چراغی کشته‌ام

بس که دیرا دیر و زودا زود و بی‌گاه و بگاه

بر سر کویت سلامی کرده و بگذشته‌ام.

قوله: «تکون لنا عیداً لاولنا و إخرنا» - سمی العید عیداً لان الله تعالی

یعود بالرحمة الی العبد، و العبد یعود بالطاعة الی الرب. یقول الله عزوجل: « و ان عدتم عدنا ». و قیل معناه: انه اعیدالامر الی ابتدائه، ای کماکان ابتداء المؤمن علی الطهارة حین ولد من امه، ففی هذااليوم اعید الی تلك الحالة من الطهارة، ولم یبق علیه معصیة. روی عن **الحسن** انه قال: « اخبرت ان المؤمنین اذا خرجوا یومالعید الی مصلاهم ویضعون جباههم علی الرمضاء نظرالله‌تعالی الیهم بالرحمة، ویقول: استأنفوا العمل فانه قد اعید الی الابتداء ».

النوبة الاولی

قوله تعالی: « **و اذقال الله** » خدا خواهد گفت فردا درقیامت، « **یاعیسی بن مریم ءانت قلت للنّاس** » تو گفتی مردمانرا، « **اتّخذونی و امّی الهین من دون الله** » مرا که عیسی‌ام و مادرم را مریم هر دو خدایان دانید و بخدائی گیرید فرود از الله، « **قال سبحانك** » عیسی گوید پاکی و بی عیبی ترا، « **مایکون لی ان اقول** » نبود مرا و نسزد که گویم « **ما لیس لی بحقّ** » آنچه مرا نیامد و نه سزاست، « **ان کنت قلته** » اگر چنانست که گفتم « **فقد علمته** » توخود دانسته ای. « **تعلم ما فی نفسی** » تو دانی که در نفس من چیست « **ولا اعلم ما فی نفسك** » ومن ندانم که درنفس توچیست، « **انّك انت علّام الغیوب**(۱۱۶) » تو آنی که خداوند غیب‌دانی.

« **ما قلت لهم** » نگفتم این ترسایانرا « **الّاما امرتنی به** » مگر آنچه تو فرمودی مرا که گوی، « **ان اعبدوا الله ربّی و ربّکم** » گفتم‌الله را پرستید خداوند من وخداوند شما، « **و کنت علیهم شهیداً** » و من گواه بودم برایشان، « **مادمت فیهم** » تادرمیان ایشان بودم، « **فلمّا توفّیتنی** » چون روزی اززمین من سپری کردی، « **کنت انت الرّقیب علیهم** » دیدبان برایشان توبودی، « **و انت علی کل شیء**

شهید [۱۱۷] » و تو برهمه چیز گواهی .

« **ان تعذّبهم** » اگرعذاب کنیایشانرا « **فانّهم عبادك** » ایشان رهیگان تواند « **وان تغفرلهم** » واگربیامرزی ایشانرا ، « **فانّك انت العزیز الحکیم** [۱۱۸] » توآنی که توئی توانای دانا .

« **قال الله** » خدای گوید عزوجل : « **هذایوم** » امروز آنروز است ، « **ینفع الصّادقین صدقهم** » که ایشان که دردنیا راست گفتندآن راستگوئی ایشان را سود دارد ، « **لهم جنّات** » ایشانراست بهشتهائی « **تجری من تحتها الانهار** » میرود زیر درختانآن جویها « **خالدین فیها ابداً** » جاویدشان جائیآن ، « **رضی الله عنهم** » خشنود شد خدای از ایشان ، « **و رضوا عنه** » و ایشان خشنود شدند از خدای ، « **ذلك الفوز العظیم** [۱۱۹] »آنست رستگاری و پیروزی بزرگوار.

« **لله ملك السّموات والارض** » خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها « **ومافیهنّ** » و هرچه در آن چهارده طبق ، « **و هو علی کل شیء قدیر** [۱۲۰] » واو برهمه چیز قادر و توانا .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « « و اذ قال‌الله یا عیسی بن مریم » ـ اذ درین موضع بمعنی اذا است ، چنانکه گفت : « ولوتری اذ فزعوا » یعنی اذا فزعوا ، وقال بمعنی یقول است ، چنانکه گفت : « ونادی اصحاب الاعراف » ای ینادی ، وبناء این‌آیت برآن سخن است که گفت جل جلاله : « یوم یجمع‌الله الرسل » یعنی که روز قیامت چون پیغامبرانرا جمع کند ، با **عیسی** چنین خواهد گفت : « « انت قلت للناس»؟ این ناس **بنی اسرائیل** اند ، یعنی که تو در دنیا بنی‌اسرائیل راگفتی که مرا و مادر مرا هردو بخدائی گیرید؟

و رب‌العالمین خود دانا است که عیسی این سخن نگفت ، اما سؤال توبیخ وتقریع‌است، واین تقریع نوعی عقوبت‌است مر آن ترسایان را که بر عیسی دعوئی کردند ، میخواهد که ایشان را در آن عرصهٔ قیامت علی رؤس الاشهاد دروغ زن گرداند ، که عیسی بندگی خویش‌اقرار دهد، و ازآنچه ایشان‌دعوی کردند متبری گردد ، وحجت برایشان لازم‌آید ، این همچنانست که فریشتگان را گوید : « ءانتم اضللتم عبادی هؤلاء » ؟

وظاهر این‌خطاب با عیسی است ، امامراد بدین ترسایانند که حاضرباشند، لکن رب‌العالمین‌نخواهد که ایشانرا اهل خطاب خود کند ، وبا ایشان سخن گوید، که ایشان ازآن خوارترند و کمتر ، این همچنانست که گفت : « و اذا الموؤدة سئلت » خطاب با موؤدات است، ومرادبااین توبیخ وائدات است که گنهکار ایشانند، لکن‌ایشان را اهل خطاب وسماع کلام خود می نکند ، ظاهرسخن از ایشان بگردانید ، و عقوبت توبیخ بماند برایشان .

بو روق گفت : بما چنین رسید که : چون این خطاب بعیسی رسد لرزه بر اندام وی افتد، و از زیر هرتای موی که برتن وی است چشمهٔ خون روان شود ، جواب گوید : « سبحانك » تنزیهاً و تعظیماً لك « مایکون لی » ما ینبغی لی « ان اقول‌مالیس لی بحق» یعنی بعدل، ان اعبد و امی غیرك ، « ان کنت قلته فقد علمته . تعلم ما فی‌نفسی ولا اعلم ما فی‌نفسك » این نفس اینجا (۱) ذات خداوند است عزوجل همچنانکه‌اینجا گفت : « کتب ربکم علی نفسه الرحمة » ، و النفس الانسان بعینه من قوله « خلقکم من نفس واحدة » یعنی آدم ، ونفس الشیء ذاته و عینه ، تقول : جاء فی نفسه ، و لولا نفسه مافعلت کذا و کذا ، یعنی ذاته وعینه .

اهل‌معانی گفتند: نفس در کلام عرب بردووجه است : یکی‌آنست که گویند خرجت نفس فلان ، ای خرجت روحه ، و فی نفس فلان ان یفعل کذا ، ای فی‌روعه (۲).

۱ـ نسخهٔ الف : ایدر . ۲ـ نسخهٔ الف : زوحه .

وجه دیگر آنست که نفس هرچیز حقیقت و جملهٔ آن چیز باشد ، تقول : قتل فلان نفسه ای اهلك فلان نفسه ، لیس معناه ان‌الاهلاك وقع ببعضه ، انما الاهلاك وقع بذاته کلها ، ووقع بحقیقته. پس‌معنی‌آیت‌آنست که : تعلم ما اضمره ، ولا اعلم مافی حقیقتك وماعندك علمه. لباب سخن اینست که : انت تعلم ما اعلم ولااعلم ماتعلم. « انك انت‌علام‌الغیوب» ماکان ومایکون .

« ما قلت لهم الاما امرتنی به » فی‌الدنیا ، «ان اعبدوالله ربی‌وربکم » ـ عیسی این سخن‌ایشانرا گفت، و رب‌العزة سه جایگه از وی حکایت باز کرد: دراین سورة و در سورة مریم‌ودر سورة الزخرف . « و کنت علیهم شهیداً » ـ یعنی علی **بنی‌اسرائیل** بأنی قد بلغتهم‌الرسالة « ما دمت فیهم» ماکنت‌بین اظهرهم ، «فلما توفیتنی» قبضتنی الی‌السماء « کنت انت الرقیب » الحافظ علیهم ، « وانت علی کل شیء شهید » ای شهدت‌مقالتی‌فیهم، وبعد ما رفعتنی شهدت ما یقولون‌بعدی .

روی ان **عیسی** قال : یا رب غبت عنهم ، و ترکتهم علی‌الحق الذی امـرتنی به ، فما ادری ما احدثوا بعدی ؟ و گفته‌اند : وفات درقرآن برسه وجه‌است : وفات موت و وفات نوم و وفات رفع . وفات موت قبض روح است ، و ذلك فی قوله : « فاما نرینك بعض الذی‌نعدهم او نتوفینك » ، و قال تعالی: « قل یتوفیکم ملك الموت » ، وقال تعالی فی سورة النحل : « الذین تتوفیهم الملائکة » . این همه قبض ارواح است دروقت‌انقضاء آجال. وفات نوم قبض ذهن است ، وذلك فی قوله : « و هوالذی یتوفیکم باللیل » یعنی یمیتکم فیقبض من‌الانفس الذهن‌الذی یعقل به الاشیاء ، و یترك فیه‌الروح والحیوة ، فهو یتقلب بالروح الذی فیه ، و یری الرؤیا بالذهن الذی قبض منه . وفات رفع **عیسی** را بود علیه‌السلام، یقول‌الله تعالی : «انی متوفیك ورافعك الی» ای قابضك من **بنی اسرائیل**

و رافعك الی‌السماء .همانست که گفت : « فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم » یعنی قبضتنی الی‌السماء .

« ان تعذبهم‌فانهم عبادك وان تغفرلهم‌فانك انت العزیزالحکیم » ـ **عیسی**(ع) دانست که از قوم وی کس بود که ایمان‌آورد ، خدای تعالی ویرا برایمان بداشت ، و کس بود که هم بر کفرخویش بماند ، و مسلمان نگشت. عیسی هردو فراهم گرفت ، گفت : ان تعذب من کفربك منهم فانهم عبادك و انت العادل فیهم ، وان تغفر لمن تاب منهم وآمن فانت عزیز لایمتنع علیك ماترید ، حکیم فی ذالك . گفت : اگر آنکس که بر کفرخویش بماند، اورا عذاب بعدل کنی، و براستی که راه برایشان روشن داشتی و نرفتند ، و بعد از لزوم حجت‌کافر گشتند ، وآنکس که از شرك باز گشت ، ومؤمن شد، اگر بیامرزی فضل تو است ، و انعام و احسان تو بروی ، که ترا رسد که نپذیری و نیامرزی بعد از آن دروغ عظیم که بر ساختند ، و شرك که‌آوردند . همین است قول **حسن** در معنی‌آیت که گفت : ان تعذبهم ، فباقامتهم علی کفرهم ، و ان تغفرلهم فبتوبة کانت منهم ، یعنی فی الدنیا فان‌التوبة فی الدنیا تنفعهم .

اگر کسی گوید : « و ان تغفرلهم » اقتضاء آن کند که گوید : « فانك انت الغفورالرحیم ، تاسخن متجانس بود ، وآخر لایق اول بود ، پس چه حکمت را گفت : فانك انت العزیزالحکیم ؟ جواب‌آنست که : سیاق این‌آیت نه بر معنی‌آمرزش خواستن است و دعا کردن از بهر ایشان ، که **عیسی** دانست ، و بشك نبود که رب‌العزة کافرانرا نیامرزد ، لقوله تعالی : « انه من یشرك بالله فقد حرم الله علیه‌الجنة » . عیسی این سخن بر وجه شك نگفت ، بلکه بر وجه خضوع و تسلیم وتفویض گفت و اقرار دادن که : لیس الیه من الامر شیء . عبودیت خویش اظهار میکند ، و الوهیت و قدرت و مشیت حق اثبات میکند ، میگوید : اگر عذاب کنی کس را برحکم تو اعتراض نه ، و اگر

بیامرزی ـ وخود نیامرزی ـ بر تو رد نه ، که توئی آن عزیز که هرچه خواهی کنی، و از تو واخواست نه، حکیمی که بحکمت کنی ، در آن پشیمانی نه .

عن **ابن عباس** ان النبی (ص) قال : « یحشر الناس یوم القیامة عراة حفاة غرلا»، و قرأ (ص) « کما بدأکم تعودون » ، فیؤمر بأمتی ذات الیمین و ذات الشمال ، فأقول : اصحابی ! فیقال: انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم بعدك ، فأقول کما قال العبد الصالح: « و کنت علیهم شهیداً مادمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و انت علی کل شیء شهید. ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفرلهم فانك انت العزیز الحکیم » .

« قال الله هذا یوم ینفع» ـ **نافع** ـ یوم بنصب خواند، باقی برفع خوانند. وجه رفع آنست که « یوم » خبر « هذا » نهند ، ومعنی آنست که : قال الله : الیوم یوم منفعة صدق الصادقین، و وجه نصب آنست که هذا کنایت باشد از « ء انت قلت للناس » ؟ یعنی اینکه الله فرا **عیسی** گوید که : « ء انت قلت للناس » ؟ در آن روز گوید که صادقان را صدق بکار آید . نصب یوم برظرف باشد، ومعنی نه آنست که آنروز هر کس که راست گوید ، صدق وی سود دارد، که کافران آنروز همه راست گویند ، و برمعصیت خود اقرار دهند ، و ایشان را سود ندارد ، بلکه معنی آنست که آن روز صادقان در دنیا و صدق ایشان در عمل آنروز سود دارد که روز پاداش کردار است .

کلبی گفت. صدق اینجا بمعنی ایمان است ، یعنی ینفع المؤمنین ایمانهم .

قتاده گفت : فردا درقیامت دو متکلم سخن گویند : یکی **روح الله عیسی** دیگر عدو الله **ابلیس**. **عیسی** گوید : « ما قلت لهم الا ما امرتنی به » الایة . **ابلیس** گوید : « ان الله وعدکم وعد الحق » الایة . **عیسی** گوید: « ما قلت لهم الا ما امرتنی به » الایة ، عیسی در دنیا راستگو بود ، آن صدق وی او را سود دارد . ابلیس در دنیا دروغ زن بود لاجرم صدق وی آنروز سود ندارد ، اینست که الله گفت : « ینفع الصادقین صدقهم » .

آنکه بیان ثواب کرد صادقانرا: « لهم جنات تجری من تحتها الانهارخالدین فیها ابداً رضیالله عنهم و رضواعنه » ـ حقیقت رضا آنست که بنده سر بر تقدیر نهد، وزبان اعتراض فرو بندد ، که برهیچ وجه برحکم خدای اعتراض نکند. **بوعلی دقاق** گفت: « لیس الرضا ان لاتحس بالبلاءِ ، انما الرضا ان لاتعرض علی الحکم والقضاءِ » .

بموسی وحیآمد که: « یا **ابن عمران!** رضائیفیرضاكبقضائی». **بو عبدالله خفیف** گفت : رضا بر دو قسم است: رضاً به و رضاً عنه ،فالرضا به مدبراً و الرضا عنه فیما یقضی . قال رسولالله (ص) : « ذاق طعمالایمان من رضی بالله ربّاً » . وخلاف است میان علماء طریقت و ارباب معارف که رضـا از جملهٔ مقـاماتست ؟ یا از جملهٔ احـوال ؟ خراسانیان برآنند که از جملهٔ مقاماتست ، یعنی که نهایت توکل است و کسب بنده ، وعراقیان برآنند که ازجملهٔ احوال است نه کسب بنده ، یعنی نازله ایست واردی که از غیب بدل پیوندد ؛ ودل بویآرام گیرد . قومی گفتند: بدایت رضا مکتسب است از جملهٔ مقامات ، و نهایتآن نامکتسب از جملهٔ احوال ، و گفتهاند : الرضا سکون القلب تحت مجاریالاحکام، وسرورالقلب بمرالقضاءِ . رویان **عمر بن الخطاب** کتبالی**ابی موسی** : اما بعد، فانالخیر کله فیالرضا ، فان استطعت ان ترضی، والا فاصبر، «ذلك الفوزالعظیم» فازوا بالجنة ، ونجوا مما خافوا .

« لله ملك السموات والارض ومافیهن » ـ اینآیت رداست برترسایان برآنچه گفتنداز زور وبهتان وناسزا درخداوند جهانو جهانیان. میگوید : آسمانوزمینوهرچه درآن است همه مُلك و مِلك خدا است ، همه رهی وبندهٔ اوست ، همه آفریده و ساختهٔ اوست . **عیسی** و فریشتگان و غیر ایشان همـه در ملك اوست ، « و هو علی کل شیء قدیر » وی بر همه چیز قادراست و توانا . **عیسی** را بی پدر بیافرید ، و بر وی دشخوار

نبود . هفت آسمان و هفت زمین راست کرد ، و هرچه در آن بساخت، و اورا در آن حاجت بانباز و یار نبود ، و قیل : « لله ملك السموات والارض » ای خزائن السموات ، وهو المطر و خزائن الارض ، وهو النبات ، « وهو علی کل شیء قدیر » .

عن شهر بن حوشب عن اسماء بنت یزید الانصاریة ، قالت : کنت آخذة بزمام ناقة رسول الله (ص) اذ نزلت علیه سورة المائدة ، فکاد عضد الناقة ان ینکسر من ثقلها .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و اذ قال الله یا عیسی بن مریم » الایة ـ از روی اشارت بر ذوق جوانمردان طریقت این سؤال تشریف است نه خطاب تعنیف ، که مراد براءت ساحت عیسی است و پاکی وی از گفتار تثلیث ، که ترسایان بروبستند ، و بروی دعوی کردند، وعیسی ادب خطاب نگه داشت ، که بجواب ابتدا بثناء حق کرد جل جلاله نه بتزکیت خویش ، گفت : « سبحانك» ای انزهك تنزیهاً عمّا لایلیق بوصفك . پس گفت : «مایکون لی ان اقول مالیس لی بحق » بار خدایا ! چون از قبل تو برسالت مخصوصم ، شرط نبوت عصمت باشد، چون روا بود که آن گویم که نه شرط رسالت بود ؟ ! « ان کنت قلته فقد علمته » ! اگر گفته‌ام ، خود دانسته‌ای ، و واثقم بآنکه تومیدانی که نگفته‌ام.

« تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسك » ـ این ردّ است بر جهمیان در اثبات نفس باری جل جلاله ، وهمچنین مصطفی (ص) گفت درخبرصحیح بر وفق آیت در اثبات نفس: « سبحان الله و بحمده عدد خلقه و مداد کلماته و رضا نفسه » ، و باك نیست از آنکه این نفس بر مخلوق افتد ، و صفت وی باشد ، که موافقت اسم اقتضاءِ موافقت معانی نکند . نفس مخلوق منفوس است یعنی مولود ، من قولهم نفست المرأة ، و مصنوع است ومحدث عاریتی و مجازی ، ساخته باندازه، وبهنگام زنده بجرم ونفس ، وآنکه زاده میان دو کس

محتاج خورد و خواب، گرفته نان و آب، نابودهٔ دی، بیچارهٔ امروز، نایافت فردا، و نفس خالق ازلی وسرمدی بوده وهست، و بودنی بی کی و بی‌چند وبی چون، نه‌حال کرد نه‌حال گیر، نه‌نو نعت نه‌تغییرپذیر، نه‌متعاور اسباب، نه‌محتاج‌خورد وخواب، هرگز کی ماننده بود نفس کرده به نفس کردگار. این مجبور و او جبار، این مقهور و او قهار، این نبود وپس ببود، او هرگز نبود که نبود وهرگز نبود که نخواهد بود.

شیخ‌الاسلام انصاری را پرسیدند: چه گوئی ایشانرا که گویند: ما صفات خدای بشناختیم، وچونی بینداختیم. جواب داد که: صواب آنست که گویند: ماصفات الله‌را بشنیدیم، وچونی بینداختیم، که این می‌باید شنید نه می بباید شناخت، مسموع است نه معقول، مسموع دیگر است ومعقول دیگر، ما درصفات الله‌بر مجرد سمع‌اقتصار میکنیم، و اگر خواهیم که در شیوهٔ اعتقاد درصفات الله از مقام سمع قدم فراتر نهیم نتوانیم، هرچه خدا و رسول گفت برپی‌آنیم. فهم ووهم خود گم کردیم، وصواب دید خودمعزول کردیم، و خودرا باستخذا بیو کندیم، و باذعان گردن‌نهادیم، وبسمع قبول کردیم، و راه تسلیم سپردیم. هرکه‌الله‌را ماننده خویش گفت، او الله را هزار انبازبیش گفت، و هر که صفات الله را تعطیل کرد، او خود را در دو گیتی ذلیل کرد. هرکه اثبات کرد خدایرا ذات و صفات خودرا، درخت بیروزی گشت و نجات. « امنا به کل من‌عند ربنا ». امنا بما انزلت‌و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع‌الشاهدین». تعلم‌مافی‌نفسی ولا اعلم مافی نفسك». خدایا! تو دانی که درنهاد پسر**مریم**چه ترکیب کردی. تو دانی که در احوال وی چه راندی. تو ازاسرار و نعوت وی خبرداری. ویرا درسراپردهٔ غیب تو راه نیست: « انك انت علام الغیوب ».

« ما قلت لهم الا ما امرتنی به » ـ خداوندا! ما کمر امتثال فرمان بر میان داشتیم. رقاب ما در ربقهٔ طاعت بود. بحکم فرمان اداء رسالت کردیم. سخن ما بایشان

این بود که : « ان اعبدوا الله ربی و ربکم » چون صحیفهٔ حیات ما در نوشتی، و نوبت عمر ما بسرآمد، و از عالم فنا با عالم بقا آوردی ، بنده را از حال ایشان آگاهی نبود، تودانی که ایشان چه کردند وچه گفتند ، ازاسرار واحوال ایشان توخبرداری . اکنون فذلك حساب ، و باقی‌کار با دوحرف‌آمد : « ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفرلهم فانك انت العزیزالحکیم» . اگرشان‌عذاب کنی بندگان تواند واگرشان بیامرزی‌بیچارگان تواند . اگرخلعت رضا پوشی‌عاشقان کوی تواند ، و اگر داغ هجر برایشان نهی مصیبت زدگان راه تواند . اگر بفردوس شان فرود آری نواختگان فضل تواند ، ور بزنـدان هجرشان بازداری کشتگان تیغ قهر تواند. خداوندا ! اگرشان عذاب کنی ایشان‌سزاءِ آنند ، وربیامرزی تو سزاءِ آنی . اگر بیامرزی ترا خود زیان نمیدارد که توآن‌عزیزی که گفت و کفرکافران و توحید موحدان بنسبت با جلال عزّ تو یکسانست ، نـه از توحید موحدان حضرت تراکمالست ، نـه از کفرکافران درگاه ترا نقصان . ایشان آن کردند که ازایشان‌آید ، توآن کن که ازتوآید .

سورة الانعام

١- النوبة الاولى

قوله تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربـان « **الحمد لله** » ستایش نیکو خدایــرا « **الّذی خلق السّموات والارض** » که اوبیافریدآسمانها وزمین « **وجعل الظّلمات و النّور** » و تاریکی شب آفرید و روشنائی روز « **ثمّ الّذین کفروا** » پس ایشان که کافر شدند « **بر بّهم یعدلون** [۱] » آمدند و با خدای خویش انباز گفتند.

« **هوالّذی خلقکم** » اوآنست که بیـافرید شما را « **من طین** » از گـل « **ثمّ قضی اجلا** » آنکه درنگ را کیی ساخت « **واجل مسمّی عنده** » و کیی‌است نام‌زد کرده بنزدیك وی « **ثمّ انتم تمترون** [۲]» وآنکه شما که بیگانگان‌اید در شك می پیچید.

« **و هوالله فی السّموات** » و اوست الله نام و درآسمانها است ، « **و فی الارض یعلم سرّکم و جهرکم** » ونهان شما وآشکارای شما میداند در زمین « **و یعلم ما تکسبون**[۳] » ومیداندآنچه میکنید.

« **و ماتأتیهم** » و نمی‌آید بایشان « **من اية من ایات ربهم** » سـخنی از

سخنان خداوند ایشان « **الّاکانوا عنهامعرضین(۴)**» مگر که از آن روی گردانیده می باشند .

« **فقد کذّبوا بالحق** » اکنون که دروغ زن گرفتندکار راست‌وسخن درست، « **لمّا جاءهم** » چون بایشان‌آمد « **فسوف یأتیهم** »آری‌آید بایشان « **انباء ما کانوا به‌یستهزؤن(۵)** » خبرهای‌آنچه افسوس میکنند برآن .

النوبة الثانية

ابن‌عباس گفت : سورة الانعام جمله بمکه فروآمد ازآسمان مگر شش‌آیت : « وما قدروالله حق قدره » تا آخر سه‌آیت ، و « **قل تعالوا** » تا آخر سه‌آیت . این شش آیت بمدینه فروآمد ، وباقی بیکبار اندر یك شب اندر**مکه** بمصطفی فرو آمد ، و هفتاد هزار فریشته باوی ، چنانکه دو کنارهٔ عالم فرو گرفته بودند ، و زجل تسبیح و تحمید ایشان بهمه عالـم رسیده ، و **مصطفی** (ص) آن ساعت بسجود در افتاده ، و میگفت : « سبحان الله العظیم » .

و در خبراست که هر آنکس که این سورة بر خواند ، آن فریشتگان جمله بر وی ثنا کنند ، و درود دهند ، و بثواب عظیم بشارت دهند . **عمر خطاب گفت** : « الانعام من‌نواجب‌اونجائب القرآن » . **علی‌ابن ابی‌طالب**(ع) گفت: « سورة الانعام من قرأها فقد انتهی فی رضا ربه » . **جابر بن عبدالله** گفت : مـن قرأ ثلاث آیات من اول سورة الانعام بعث الله الیه اربعین الف ملك ، و کتب له مثل اعمالهم الی یـوم القیامة ، و نزل ملك من السماءِ السابعة ، و معه مرزبّة (۱) من حدید ، کلما اراد الشیطان ان

۱ــ مرزبه بکسرمیم وسکون راء وفتح زاء وتشدید باء یا تخفیف آن بمعنی کلوخ کوب و آهنکوب حدادان . (منتهی الارب) .

یوحی فی‌قلبه شیئاً ضربه بها ضربة کان بینه وبینه سبعون حجاباً . فاذا کان یوم القیامة قال الرب‌عزوجل : « عبدی! کل من ثمارجنتی ، واستظل بظل عرشی ، واشرب من ماء الکوثر، واغتسل من ماءِ السلسبیل ، فأنا ربك وانت عبدی » .

و در این سورة چهارده آیت منسوخ است چنانکه رسیم‌بآن شرح دهیم ، و آیات‌آن بعدد کوفیان صد وشصت وپنج‌آیت است ، وسه هزارو هشتصد و پنجاه کلمه ، و دوازده هزار و دویست و پنجاه و چهار حرف ، وبیشترین آن حجت آوردن است بر مشرکان عرب، وبرمکذبان بعث ونشور، ازین جهت بیکبار فروآمد که در معنی احتجاج همه یکسانست .

کعب احبار گفت : افتتاح تورات باول سورة الانعام است الی قوله: « بربهم یعدلون »، وختم‌آن بآخرسورة بنی‌اسرائیل، وبیك روایت‌بآخرسورة هود . **مقاتل** گفت: مشرکان عرب **مصطفی** را پرسیدند که : من ربك ؟ گفت : « الاحد الصمد الذی خلق السموات والارض » . مشرکان او را دروغ زن گرفتند بآنچه رب العالمین بجواب ایشان این‌آیت فرستاد ، وخود را بدان بستود ، وصنع خود بروجود دلیل‌آورد .

« الحمد لله الذی خلق السموات و الارض و جعل الظلمات و النور » آفرینش آسمان وزمین وشب وروز دلیل کرد وبرایشان حجت‌آورد که ازمخلوقات ازین عظیم‌تر هیچ چیزنیست . وآنکه‌آسمان فراپیش داشت بذکر، ازبهرآنکه‌آسمان شریف‌تراست اززمین وعالی‌تر، ونیزآسمان پیش از زمین آفریده ، و سماوات بجمع گفت از بهرآنکه هفت‌آسمان‌اند ، وزمین بواحد گفت ، که همه متصل یکدیگرند ، وبقولی‌خود یك زمین است ،آسمانی بدان عظیمی بی عمادی برهوای لطیف بداشته ، وزمین خاکی برسرآبی بداشته ، و آرام گرفته ، وشب وروز بر پی یکدیگر داشته ، و آنرا قوام خلق ساخته ، آسمانها را بدو روز بیافرید ، چنانکه گفت : « فقضیهن سبع سموات فی یومین » .

میگویند روز یکشنبه بود و دوشنبه .

و زمین بدو روز بیافرید، چنانکه گفت : « خلق الارض فی یومین »، ومیگویند روز سه شنبه بود وچهار شنبه ، آسمانها از دود آفریده ، و زمین از کف دریا ، و ذلك فیما روی عن **ابن‌عباس** قال : ان الله عزوجل خلق اول ما خلق نوراً ، ثم خلق ظلمة ، ثم اراد أن یخلق الماء ، فخلق من النور جوهرة ، وهی یاقوتة خضراء ، ثم دعا بها، فلما ان سمعت کلام الرب تعالی ذابت فرقاً منه ، حتی صارت ماء ، وهی ترعد من مخافته ، فهو کذلك یضطرب و یرتعد راکداً اوجاریاً الی یوم القیامة ، ثم قال : ان الله عزوجل خلق الریح فوضع الماء علی متن الریح ، ثم خلق العرش فوضعه علی الماء ، فذلك قوله: «وکان عرشه علی الماء » ، ثم اظهر النار من الماء ، حتی غلی الماء ، و ارتفع دخانه ، وعلاه الزبد، والسماء من الدخان ، فذلك قوله : « ثم استوی الی السماء وهی دخان » .

«وجعل الظلمات والنور» ـ جعل اینجا بمعنی خلق است ، نظیره: « و جعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رأفة » ، وله نظائر کثیرة فی القرآن و غیره ، و در قرآن جعل بیاید بمعنی قول و تسمیت و صفت ، نه بمعنی خلق ، چنانکه گفت : « انا جعلناه قراناً عربیاً » یعنی انا قلناه و سمیناه ، نظیرش آنست که گفت : « و جعلوا لله شرکاء الجن » ، « و جعلوا لله مما ذرء من الحرث » ، « وجعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثاً » . معلوم است که ایشان نیافریدند بلکه نام نهادند ، وصفت کردند ، وهمچنین عرب گویند: جعلت الزانی فاسقاً ، ای سمیته بذلك ، و حکمت علیه و وصفته به . و در جمله بدانکه « جعل » چون بیك مفعول تعدی کند بمعنی خلق باشد ، و چون بدو مفعول تعدی کند بمعنی تسمیت و صفت باشد ، یا بمعنی انزال ، چنانکه گفت : « ولو جعلناه قراناً اعجمیاً » یعنی لوانزلناه بلغة العجم . و این مسأله را شرحی است در اثبات کلام باری جل جلاله و رد برمعتزله ، و درجای دیگر ازین روشن تر گوئیم ان شاءالله.

« و جعل الظلمات والنور » **واقدی** گفت : هرجا که ظلمات ونور گفت در قرآن ، آن کفر وایمان است، مگر درین آیت که ظلمات اینجا تاریکی شب‌است ، و نور روشنائی روز. فراپیش داشتن ظلمات برنور دلیل‌است که نخست شب آفرید ، وپس روز، ویدل علیه قوله : « وآیة لهم‌اللیل نسلخ منه النهار » ، وکذلك قوله : « و أغطش لیلها و اخرج ضحیها » . قومی گفتند : نخست روز آفرید ، و پس شب ، بدلیل قوله : « و اللیل اذایغشی و النهار اذا تجلی» . **قتاده** گفت : ظلمات و نور اینجا بهشت است و دوزخ . **حسن** گفت : کفر است و ایمان ، و درجمله گفته‌اند که : ظلمات اسمی جامع است عین ظلمت را و هرچه بدان ماند از کفر ونفاق و حجتهای باطل ، ونور اسمی است جامع عین نور را وهرچه بدان ماند ازایمان و تصدیق و کلمه حق وحجتهای روشن درست .

« ثم الذین کفروا »ـ ای بعد هذا البیان ، « بربهم یعدلون » ای یجعلون له عدیلا ، فیعبدون الحجارة الموات، و هم مقرون بأن الله خالق ما وصف. عدل‌همتا کردن بود چیزی با چیزی که این‌عدل آن کنی‌وآن عدل این، و درخبر است : « کذب‌العادلون بالله » . **نضرشمیل** گفت : « بربهم » این با بمعنی عن است ، و « یعدلون » از عدول‌است بر گشتن ، ای یمیلون وینحرفون عن الحق. معنی جملهٔ آیت‌آنست که رب‌العالمین خبر داد و بیان کرد که‌آفریدگار آسمان و زمین وشب و روز و نور وظلمت که‌در آن راحت و منافع خلق است منم ، وآنکه این‌کافران می‌آیند و بتانرا که در توان ایشان این صنع نیست ، ما راهمتا می سازند ، و با ما برابر میکنند ، و درین سخن تعجب مؤمنان است بآنچه‌کافران کردند ، یعنی که ای مؤمنان شگفت دارید آنچه ایشان کردند که با ما دیگری انباز گفتند ، و خالق و صانع مائیم . وآنکه « الحمدلله » درپیش آیت نهاد ، یعنی که شما شکر کنید، وآزادی کنید ، ونعمت بر خود بشناسید ، وآنچه‌کافران کردند مکنید .

« هو الذی خلقکم من طین » ـ هرچند که این خطاب با فرزندان آدم کرد ، اما مراد بآن آفرینش **آدم** است که ویرا از گل آفرید ، وفرزندانرا از آب مهین ، چنانکه گفت : « الم نخلقکم من ماء مهین » ؟ **ابن عباس** گفت : خلق الله آدم من ادیم الارض بعد العصر یوم الجمعة فسماه آدم ، ثم عهد الیه فنسی ، فسماه الانسان ، فوالله ما غابت الشمس حتی اهبط الی الارض. آدم را از ادیم زمین آفرید که درآن زمین هم شور بود و هم خوش ، هر که را ازشور آفرید بدبخت آید ، و اگرچه فرزند پیغامبر بود ، و هر که را ازخوش آفرید نیك بخت آید ، واگرچه فرزندکافر بود .

و روی **ابو هریرة** عن النبی (ص)، قال : « ان الله خلق آدم من تراب وجعله طیناً ، ثم ترکه حتی کان حمأ مسنوناً ، ثم خلقه و صوره ، ثم ترکه حتی اذا کان صلصالا کالفخار ، مر به **ابلیس** ، فقال : خلقت لامر عظیم ، ثم نفخ الله فیه روحه » .

و رواباشد که « خلقکم من طین » بر عموم رانند ، و وجهه ما قیل ان الله تعالی اذاب الطین ، وحوله نطفة ، و اودعه الاصلاب، فیکون کل من خلق من نطفة مخلوقاً من طین. « ثم قضی اجلا » ـ این اجل مدت حیات فرزند آدم است آنروز که میرد . « و اجل مسمی عنده » ـ این دیگر اجل مدت درنگ وی است در خاك تا روزقیامت ، و گفته‌اند: اجل اول مدت بقاءِ عالم است یعنی که الله داند که این گیتی چند ماند ، واجل دیگر وقتی است نامزد کرده بنزدیك الله درغیب علم وی ، که این گیتی کی بسر آید ؟ وقیامت کی خواهد بود ؟ و قیل : قضی اجلا ، هوالنوم ، واجل مسمی عنده الموت .

وبدانکه قضا بر ده وجه آید : یکی بمعنی وصیت ، وذلك فی قوله تعالی : « و قضی ربك الا تعبدوا الا ایاه » . همانست که در سورة القصص گفت : « اذ قضینا الی موسی الاجل » یعنی عهدنا الیه و وصیناه بالرساله الی فرعون و قومه . وجه دوم بمعنی اخبار است ، چنانکه گفت: « وقضینا الی بنی اسرائیل الکتاب» ای اخبرنا بنی اسرائیل

فی التوراة ، همانست که در سورة الحجر گفت : « و قضینا الیه ذلك الامر » ای اخبرنا لوطاً ان دابر هؤلاءِ مقطوع مصبحین وجه سوم بمعنی فراغ است ، چنانکه گفت : « فاذا قضیتم مناسککم » ، « فاذا قضیتم الصلوة » ، « فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض » . وجه چهارم بمعنی فعل است ، چنانکه گفت : « فاقض ما انت قاض » ، ای افعل ما انت فاعل ، « انما تقضی هذه الحیوة الدنیا » ای انما تفعل فی هذه الحیوة الدنیا . همانست که در سورة الانفال گفت : « لیقضی الله امراً کان مفعولا » . و در آل عمران و در سورة مریم گفت : « اذا قضی امراً » ای اذا فعل امراً کان فی حکمه ان یفعله ، « فانما یقول له کن فیکون » . پنجم بمعنی انزالست ، چنانکه گفت : « یا مالك لیقض علینا ربك » ای لینزل علینا ربك الموت. همانست که درسورةالملائکه گفت: «لایقضی علیهم فیموتوا» ای لاینزل علیهم الموت . ششم بمعنی وجوب است چنانکه در سورة هود گفت : « و قضی الامر و استوت علی الجودی » ای وجب العذاب فوقع بقوم نوح ، و درسورة مریم گفت. « اذ قضی الامر وهم فی غفلة » . جای دیگر گفت : « وقال الشیطان لما قضی الامر » ای وجب العذاب ونزل ، و لهذا نظائر. هفتم قضی بمعنی کتب است ، چنانکه در سورة مریم گفت : « وکان امراً مقضیاً » ای کان عیسی امراً من الله مکتوباً فی اللوح المحفوظ انه یکون . هشتم بمعنی اتمام است ، چنانکه گفت : « ایما الاجلین قضیت » ای اتممت . همانست که درسورة طه گفت : «من قبل ان یقضی الیك وحیه » ، و در سورةالاحزاب گفت: « فمنهم من قضی نحبه » ای اتمّ اجله ، و در سورة الانعام گفت : « ثم قضی اجلا » ای اتمه ، جای دیگر گفت : « ثم یبعثکم فیه لیقضی اجل مسمی » ای یتم . نهم بمعنی فصل است ، چنانکه درسورة الزمر گفت : « وقضی بینهم بالحق » ای فصل ، و در سورةالانعام گفت : « لقضی الامر بینی و بینکم » ای فصل. وجه دهم بمعنی خلق است، وذلك فی قوله تعالی : « فقضیهن سبع سموات » ای خلقهن .

« واجل مسمی عنده » ـ قومی گفتند درین سخن حذف و اختصاراست یعنی : ثم قضی اجلا، وعلم اجل الاخرة مسمی عنده لایعلمه غیره. « ثم انتم تمترون » نظمه کنظم قوله : « ثم الذین کفروا بربهم یعدلون». معنی مریة شك است وجحد ، کفار مکه را می‌گوید : ثم انتم تشکون فی البعث والنشور ، حجت آنست که برایشان می آرد ، میگوید: بعد ازین بیان چونست که بشك می افتند ببعث ونشور! آنکس که دراول آفرید قادر است که دیگرباره بازآفریند ، قال **عطا** فی هذه الایة : لکل امریء اجل مسمی من مولده الی موته ، و من موته الی بعثه ، فاذاکان الرجل تقیاً صالحاً باراً واصلاالرحمة زادالله فی اجل الحیاة ، ونقص من اجل الممات الی المبعث ، و اذاکان غیرصالح نقص من اجل الحیاة ، و زاد فی اجل البعث ، وذلك قوله : « ومایعمّر من معمّر و لاینقص من عمره الافی کتاب » یعنی فی اللوح المحفوظ، و به قال النبی (ص): « صلة الرحم تزید فی العمر » .

« و هوالله فی السموات » ـ این فی بمعنی علی است که وقف کنی، معنی آنست که بر زبر آسمانها است ، آنگه گفت : « و فی الارض یعلم سر کم و جهر کم » ـ اینجا مقدم موخر است ای : و یعلم سر کم و جهر کم فی الارض . **ابو بکر نقاش** صاحب **شفاء الصدور** درتفسیر خویش آورده که : روا باشد که گویند هوالله فی السماءِ ، وسخن بریده گردانند ، ونه روا باشد که گویند هو فی الارض، وسخن بریده کنند ، بلکه ناچار آنرا پیوندی باید، تا معنی ظاهر گردد ، ازبهر آنکه آسمان را خصوصیتی است که زمین را نیست ، وخصوصیت آنست که الله گفت جل جلاله : « ءامنتم من فی السماءِ » ، و زمین را این خصوصیت نیست، این چنانست که گوئی : الملائکة عندالله، وسخن بریده گردانی، این جائز باشد ، که الله میگوید جل جلاله : « ان الذین عند ربك » ، واگر گوئی: نحن عندالله، وسخن بریده کنی، جائز نباشدتا پیوندی در آن نیاری گوئی نحن عندالله موجودین، نحن عندالله معلومین، که آن تخصیص که فریشتگان راست درمعنی عندیت ، اینجا نیست.

ازاینجا معلوم گشت که « وهوالله فی‌السموات » وقف‌نیکوست ، پس در پیوندی، گوئی : « وفی‌الارض یعلم سر کم وجهر کم ».

اگر کسی گوید : وی در زمین‌است چنانکه درآسمان ، که آسمان هم برزمین است ودرآن پیوسته . جواب آنست که آسمان برزمین نیست که میگوید جل جـلاله : « ویمسك السماء ان تقع‌علی‌الارض » ، فنفی‌ان تکون علی الارض. جای دیگر گفت : « و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بینهما » خبرداد که میان‌آسمان وزمین چیزی است، و این دلیل است که‌آسمان‌نه برزمین است ونه درآن پیوسته . **مقاتل** گفت : «یعلم‌سر کم وجهر کم » ای سر اعمالکم‌وجهرها، « ویعلم ما تکسبون » ای تعملون من‌الخیروالشر. حقیقت‌کسب فعلی است که درآن جلب‌نفع باشد یا دفع ضر، ازاینجاست که صفت کسب خلق را گویند ، وخالق رانگویند، ونه روا باشد که گویند اورا جل جلاله .

« وما تأتیهم من ایةمن ایات ربهم » ـ من‌آیة، این من استغراق‌جنس است که درموضع نفی افتد، من‌آیات‌ربهم، این یکی من‌تبعیض است. میگوید: هیچ‌آیتی و نشانی باین‌کافران مکه نیاید ، یعنی‌آن نشانها که دلالت می کند بر وحدانیت وفردانیت الله ، ازآفرینش‌آسمان و زمین وشب وروز وآفرینش‌آدم از گل وفرزندان ازآب. وقیل الایة هیهنا المعجزة ، وقیل القرآن. « الاکانوا عنها معرضین» ـ مگر که ازآن می بر گردند ، ودرآن تفکر نمی کنند .

« فقد کذبوا بالحق لماجاء هم » ـ حق اینجا قرآن است و پیغامبر و اسلام ، ومارأوا من انشقاق القمر بمکة ، فانفلق فلقتین فذهبت فلقة وبقیت فلقة ، فزعم **عبدالله بن مسعود** انه رأی جراءالجبل من‌بین فلقتی القمرحین‌انفلق . رب‌العالمین گفت : « فسوف یأتیهم انباء ماکانوا به یستهزؤن » ـ انباءآنست که کسی کسی‌را گوید که بخبر کنم‌ترا. لفظی‌است از لفظهای تهدید، وفی‌الخبر: « یا ابن‌آدم عندالموت یأتیك الخبر». « فسوف

يأتيهم » ـ **بوجهل** را میگوید و **ولید** را و **امية خلف** را ، که تکذیب و استهزا می کردند ، رب‌العالمین گفت: آری بایشان رسد جزاءِ آن استهزا و آن تکذیب ، و آن آن‌بود که روز **بدر** ایشانرا همه درچاه بدر کشتند، ومسلمانان‌از اذی ایشان بازرستند.

وبـدان که حق اندر قرآن برچند معنی است: نامی است از نامهای خداوند جل‌جلاله ، وذلك في قوله تعالى : « فتعالى الله الملك الحق » ، میگوید: بـزرگست و بزرگوارخداوند وپادشاه، براستی‌خدا، وبخدائی سزا ، وبقدر خود بجا. جای‌دیگر گفت: « و يعلمون ان الله هوالحق المبين » ، میگوید : مؤمنان دانند که الله خداست براستی ، پیداست خودرا بدرستی، پیداست خرد را بهستی ، پیداست دلها را بدوستی. و گفته‌اند : حق در وصف او جل‌جلاله بمعنی موجود است ، ای هوالموجودالكائن الذى ليس‌بمعدوم ولا منتف . ودرخبر می‌آید که : « السحرحق، والعين حق» ، ای‌كائن موجود ، و كذلك يقال: « الجنة حق، والنارحق ، والساعة حق، والعين‌حق، والبعث حق ، والصراط حق» ، ای موجود ، و رواباشد که حق در وصف الله بمعنی ذی الحق باشد ، چنانکه گـویند : رجل عدل و رضاً، ای ذوعدل و ذو رضاً . ودرقرآن حق است بمعنی صدق، وذلك‌في‌قوله : « فو رب‌السماءِ والارض انه لحق » ، و قال تعالى : « و اقترب الوعد الحق» ، وقال: « و يستنبئونك احق‌هو قل اى وربى انه‌لحق » ای صدق. وحق است بمعنی وجوب، چنانکه گفت : « وكان حقاً علينا نصرالمؤمنين » ، و تقول العرب : حق عليك كذا ، ای واجب، ودرجمله هرچه فعل‌آن نیکوبود ، واعتقادآن درست ، و گفتن‌آن روا ،آنرا حق گویند، يقال : هذا فعل‌حق، وهذاالقول حق ، وهذاالاعتقادحق . وعکس این باطل گویند ، و باطل بمعنی‌معدوم است ، و برزبان اهل اشارت هرچه عقائد است و معارف ، آنرا حق گویند ، و هرچه معاملات است و منازلات،آنرا حقیقت گویند ،واین اصطلاح از خبر **حارثه** بر گرفتند، که رسول‌خدا(ص) مرو را گفت : «لكل‌حق‌حقيقة، فما حقيقة ايمانك»؟ قال: اسهرت ليلى واظمأت‌نهارى، فأشار بالحقيقة الى‌المعاملات من سهرالليل وظمأالنهار.

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « بسم‌الله الرحمن الرحیم » ـ اسم ملیك لایستظهر بجیش وعدد، اسم عزیز لایتعزز بقوم وعدد، اسم عظیم لایحصره زمان ولا امد ، ولایدرك غایة‌ومرد، تعالی عن‌المثل والند، والشبه والولد، وهوالواحد الاحد، القیوم‌الصمد، لم یلد ولم یولد، ولم یکن له کفواً احد . نام خداوندیست باقی و پاینده بی امد ، غالب و تاونده بی‌یار وبی‌مدد ، در ذات‌احد است بی عدد ، درصفات قیوم وصمد ، بی‌شریك و بی‌نظیر، بی‌مشیر وبی ولد ، نه فضل اورا حد ، نه حکم اورا رد ، لم یلد ولم یولد ، از ازل تا ابد. خدائی عظیم ، جباری کریم ، ما جدی نام دار قدیم ، صاحب هر غریب ، مونس هر وحید ، مایهٔ هر درویش ، پناه هردل ریش . کردش همه پاك ، وگفتش همه راست ، علمش بی نهایت ، ورحمت بیکران ، زیبا صنع وشیرین ساخت ، نعمت بخش ونوبت ساز، ومهربان نهانست ، نهان ازدریافت چون ، وازقیاس وهمها بیرون، وپاك از گمان وپندار وایدون، برتراز هرچه خرد نشان داد ، دور ازهرچه پنداشت‌بدان افتاد ، پاك از هراساس که تفکر وبحث نهاد ، تفکر وبحث بعلم وعقل خود درذات وصفات وی حرام ، تصدیق ظاهر و قبول منقول وتسلیم معانی دردین ما را تمام ، این خود زبان علم است باشارت شریعت ، مزدورانرا مایه ، وبهشت جویانرا سرمایه. باز عارفان‌وخدا شناسان‌را زبانی دیگراست، و رمزی دیگر. زبانشان زبان کشف ، و رمزشان رمز محبت . باشارت‌حقیقت زبان علم بروایت است وزبان کشف بعنایت . روایتی برسر عالم رایت‌است ، وعنایتی در دو گیتی آیت . روایتی مزدور است وطالب حور، عنایتی دربحر عیان غرقهٔ نور.

پیر طریقت گفت رضوان خدا بروباد : « ار مزدور را بهشت باقی حظ است ، عارف از دوست در آرزوی یك لحظ است . ار مزدور دربند زیان و سود است ، عارف

سوخته بآتش بی دود است . ار مزدور ازبیم دوزخ درگداز است، سرعارف سرتاسر همه ناز است» :

چندان ناز است ز عشق تو در سر من

تا در غلطم که عاشقی تو بر من

یا خیمه زند وصال تو بر در من

یا در سر کار تو شود این سر من

« بسم الله » عموم خلق راست ، بالله خاصگیان درگاه راست، الله صدیقیان و خلوتیان راست . گویندهٔ « بسم الله » فعل‌خود دید ، و سبب دید ، ومسبب دید. گویندهٔ بالله سبب دید ، و مسبب دید، و فعل خود ندید. گویندهٔ الله نه فعل خود دید ، ونه‌سبب دید، که همه مسبب دید، « قل‌الله ثم ذرهم » اشارت بآنست ، وخدا جویان را نشانست ، یك نفس با دوست به از ملك جاودانست ، یك طرفةالعین انس با دوست خوشتر از جانست ، عزیز آن رهی که سزای آنست ، هم راحت جان، وهم عیش جان ، و هم درد جانست :

هم درد دل منی و هم راحت جان

هم فتنه بر انگیزی و هم فتنه نشان .

« قل‌الله ثم ذرهم »ـ میگوید : بندهٔ من! همه مهرمن بین ، همه داشت من‌بین، بفعل خود منت برما منه، توفیق مابین، بیاد خود پس‌مناز، تلقین مابین از نشان خود گریز، یکبارگی مهرمابین. وزبان حال بنده جواب میدهد : خداوندا ! از علم چراغی ده ، وز معرفتم داغی نه ، تا همه ترا بینم ، همه ترا دانم. خداوندا ! وادرگاه آمدم بنده وار ، خواهی عزیزدار خواهی خوار، آرندهٔ شادی وآرایندهٔ اسرار! ای ربایندهٔ پرکندگی، و دارندهٔ انوار! چشمی که ترا نه‌بیند سیاه است، دلی که ترانشناسد مردار:

چشمی که تـرا دیـد شد از درد معافی

جانی که ترا یافت شد از مرگ مسلّم.

قوله : «الحمد لله الذی خلق السموات و الارض» ـ بدأسبحانه بالثناء علی نفسه، فحمد نفسه بثنائه الازلی، و أخبرعن سنائه الصمدی و عـلائه الاحدی . ستایش خداوند عظیم ، کردگار حکیم، باقی ببقاءِ خویش، متعالی بصفات‌خویش، متکبر بکبریاءِ خویش، باعلاءِ دیمومی‌وسناءِ قیومی، وجود احدی و کون صمدی ، وجه ذوالجلال‌وقدرت‌بر کمال، سبحانه ، هوالله الواحد القهار، والعزیزالجبار، والکبیرالمتعال.

یکی از بزرگان دین و ائمهٔ طریقت گفته : من ذاالذی یستحق الحمد الا من یقدرعلی خلق السموات والارض، وجعل الظلمات والنور ؟ !کرا رسد و کرا سزد که ویرا بپاکی بستایند ، و ببزرگواری نام برند ، مگر او که آفریدگار آسمان و زمین است ، وآفریدگار روزوشب، وآسمان‌چو سقفی راست کرده ، و زمین چون مهدی آراسته ، وروز معاش تراپرداخته ، و شب آرامگاه توساخته . گفته‌اند که : آسمان اشارتست بـآسمان معرفت ، وآن دلهای‌عارفان است ، وزمین‌اشارتست بزمین خدمت ، وآن نفسهای‌عابدان است ، وچنانکه‌آسمان صورت باختران نگاشته ، وبشمس وقمرآراسته ، و نظاره‌گاه زمینیان کرده، آسمان معرفت را بآفتاب علم وقمرتوحید ونجوم خواطرآراسته ، وآنکه نظاره‌گاه‌آسمانیان کرده. هر که که شیاطین قصد استراق سمع کنند ، از آسمان عزت برجم نجم ایشانرا مقهور کنند. اینست که رب‌العزة گفت : «وجعلناها رجوماًللشیاطین». همچنین‌هرکه که شیطان قصد وسوسه کند، بدل بندهٔ مؤمن برقی‌جهد ازآسمان‌معرفت، که شیطان ازآن‌بسوزد. اینست که گفت رب‌العزة : « اذا مسهم‌طائف‌من‌الشیطان‌تذکروا فاذا هم مبصرون » .

و چنانکه دربسیط زمین هفت دریاست که درآن منافع ومعاش خلق است، در

زمین‌خدمت نیز هفت دریاست، که در آن سعادت ونجات بنده‌است. **بوطالب‌مکی** صاحب **قوت القلوب** بجملهٔ آن اشارت کرده و گفته : مناهج‌السالکین‌سبعةابحر: سکر وجد و برق کشف وحیرة شهود و نورقرب‌وولایة وجودو بهاء جمع وحقیقة افراد. گفت این هفت دریااند برسر کوی توحیدنهاده، چنانکه درحق مترسمان هفت در کهٔ دوزخ برراه بهشت نهاده، و تا مترسمان‌و عوام خلق برین هفت درکه گذرنکنند ببهشت نرسند ، همچنین سالکان راه توحید تا برین هفت دریا گذرنکنند ، بحقیقت توحید نرسند .

« وجعل الظلمات والنور » ـ هرجا که جهل است همه ظلمت است، وهر جا که علم است همه نوراست، وآنجا که علم وعمل است نورعلی‌نور است . بنده تا درتدبیر کار خویش است در ظلمت جهل است ، و در غشاوة غفلت ، و تا در تفویض است در ضیاءِ معرفت است ونور هدایت . درآثار بیارند که یا ابن‌آدم ! دوکار عظیم ترا درپیش است: یکی امرونهی بکار داشتن ، این برتونهادیم ،آنرا ملازم باش. دیگرتدبیرمصالح خویش، آن‌درخود پذیرفتیم، و از توبرداشتیم ، دل وازآن مپرداز، « ادبر عبادی بعلمی‌انی‌بعبادی خبیر بصیر».

« هوالذی خلقکم من طین » ـ آدم‌دوچیز بود طینت و روحانیت . طینت‌وی خلقی بود ، و روحانیت‌وی‌امری بود. خلقی‌آن بود که : خمرطینةآدم بیده ، امری‌آن‌بود که : « ونفخت فیه من روحی». « ان الله اصطفی ادم » از جمال امری بود، و «عصی‌آدم» ازآلایش‌خلقی بود . درآدم هم گلزاربود وهم گلزار، و گل‌محل گل بود، لکن‌باهر گلی خاری بود ، گلی چون **ابراهیم خلیل** (ع) ، و خاری چون **نمرود** طاغی ، گلی چون **موسی عمران** ، خاری چون **فرعون و هامان** ، گلی چون **عیسی** پاك ، خاری چون آن جهودان ناپاك ، گلی‌چون **محمد** عربی (ص) ، خاری چون **بوجهل** شقی . که داند سرفطرت‌**آدم** ؟ که شناسد دولت و رتبت آدم ؟ عقاب هیچ خاطر بر شاخ درخت دولت

آدم نه نشست ، دیدهٔ هیچ بصیرت جمال خورشید صفوت آدم درنیافت . چون در فرادیس اعلی آرام گرفت ، و راست بنشست، گمان برد که تا ابد اورا همان پردهٔ سلامت می باید زدن. ازجناب جبروت ، ودرگاه عزت خطاب آمد که : « اومن ینشأ فی الحلیة » ؟ یا آدم ما میخواهیم که ازتومردی سازیم، توچون عروسان برنگ وبوی قناعت کردی :

چون زنان تا کی نشینی بر امید رنگ وبوی

همت اندر راه بند و گام زن مردانه وار.

یا **آدم** ! دست از گردن **حوا** بیرون کن ، که ترا دست در گردن نهنگ عشق می باید کرد ، و با شیر شریعت هم کاسگی می باید کرد . ازسر صفات هستی برخیز، که ترا بقدم ریاضت بپافزار ملامت بآفاق فقرسفر می باید کرد . رو درآن خاك دان بنشین ، بنانی وخلقانی وویرانی قناعت کن تامردی شوی :

جان فشان و راه کوب و راد زی و مرد باش

تا شوی باقی چو دامن بر فشانی زین دمن.

یا آدم ! نگر تا خود بین نباشی ، ودست ازخود بیفشانی ، که آن فریشتگان که برپردهٔ « و نحن نسبح بحمدك » نوای « سبوح قدوس » زدند خود بین بودند، دیده درجمال خود داشتند ، لاجرم باطن ایشان ازبهر شرف تو ازعشق تهی کردیم. ترا ازقعر دریای قدرت از بهر آن بر کشیدیم ، تا بر پردهٔ عصیان خویش نوای «ربناظلمنا انفسنا» زنی :

دور باش از صحبت خود پرور عادت پرست

بوسه بر خاك کف پای ز خود بیزار زن.

« و هوالله فی السموات » ـ بذات درآسمان می گوی ، بعلم هر جای ، بصحبت درجان ، بقرب درنفس، نفس درو متلاشی ، واو بجای جان درو متلاشی . دروجود آنجا که

یابند، در عرفان آنجا که شناسند. نه خبر حقیقت تباه کند، نه حقیقت خبر باطل کند. «استوی» میگوی که بر عرش است باستوا، «وهومعکم» میخوان که با تواست هرجا که باشی. نه جای گیراست بحاجت، جای نمایست برحمت، عرش خداجویانرا ساخته نه خداشناسانرا، خدا شناس اگر بی‌او یك نفس زند زنار دربندد. ای در دو گیتی فخر زبان من! و فردا در دیدار عیش جان من! ای شغل دوجهان من! واساز با خود شغل‌شان من. نه نثاریافت تراجان است، نه‌شناخت‌منت ترا زبان است. بینندهٔ تودردیدارنهان‌است، وجویندهٔ تو نه‌بزمین نه‌بآسمان است.

٢ـ النوبة الاولی

قوله تعالی «**الم یروا**» نمی بینند «**کم اهلکنا**» که چند هلاك کردیم‌و تباه «**من قبلهم من قرن**» پیش از ایشان از گروه گروه «**مکّنّاهم فی الارض**» که ایشان را در زمین جای دادیم و توان، «**مالم نمکّن لکم**» آنچه شما را ندادیم «**و ارسلنا السّماء علیهم**» و فرو گشادیم بر ایشان‌باران «**مدراراً**» هموار بهنگام، «**وجعلنا الانهار تجری من تحتهم**» وجویها روان کردیم زیر ایشان، «**فاهلکناهم بذنوبهم**» هلاك کردیم ایشانرا بگناهان ایشان «**و انشأنا من بعدهم**» ودر گرفتیم ازپس ایشان «**قرناً اخرین**[٦]» گروهی دیگران.

«**ولو نزلنا علیك**» و اگرفرو فرستادیمی: برتو «**کتاباً فی قرطاس**» نامه‌ای درکاغذی «**فلمسوه بأیدیهم**» و ایشان می پاسیدندی بدستهای خویش، «**لقال الّذین کفروا**» کافران گفتندی: «**ان هذا الاسحر مبین**[٧]» نیست این مگر جادوئی آشکارا.

«**و قالوا لولا انزل علیه ملك**» و گفتند که چرا فرو نفرستادند برو

فریشته، « **ولو انزلنا ملکاً** » و اگر فرو فرستادیمی فریشته‌ای « **لقضی الامر** » کار بر گزاردندی، « **ثمّ لاینظرون** (۸) » وایشان را درنگ ندادندی.

« **و لوجعلناه ملکاً** » و اگر آن فروفرستاده فریشته‌ای کردیمی بصورتی، « **لجعلناه رجلا** » آن‌فریشته صورت مردی کردیمی « **وللبسنا علیهم** » وکار برایشان پوشیده داشتیمی آنکه « **مایلبسون** (۹) » آنچه هم اکنون برایشان پوشیده است.

« **ولقد استهزیء برسل من قبلك** » و افسوس کردند با فرستادگان پیش ازتو، « **فحاق** » تا فرا سرنشست « **بالّذین سخروا منهم** » ایشانرا که افسوس کردند ازایشان « **ماکانوا به یستهزؤن** (۱۰) » آنروز وآن‌کار وآن چیز که افسوس میکردند بآن.

« **قل** » بگوی [یا محمد] « **سیروا فی‌الارض** » بروید در زمین « **ثمّ انظروا** » پس درنگرید، «**کیف کان عاقبة المکذّبین** (۱۱) » که سر انجام‌دروغ زن‌ـ گیران چون بود!

« **قل** » بگوی « **لمن مافی‌السّموات والارض** » کراست‌هرچه‌درآسمانها و در زمینهاست؟ « **قل‌لله** » هم تو گوی که خدایرا است، «**کتب علی‌نفسه الرّحمة** » بنوشت برخویشتن بخشودن « **لیجمعنّکم** » بهم می‌آرد شمارا و بهم خواهد آورد شما را « **الی‌یوم‌القیمة** » تا روز رستاخیز، « **لاریب فیه** » گمان نیست درآن، « **الّذین خسروا انفسهم** » ایشان که خویشتن‌را زیانکار کردند[و ازخویشتن درماندندبنومیدی و درعلم‌من زیان‌راانداند] « **فهم لایؤمنون** (۱۲) » ایشان‌آنند که بنگرویده‌اند.

« **وله ماسکن فی‌اللیل والنهار** » و او راست هر هستی که می آرام گیرد درشب و روز، « **وهوالسمیع العلیم** (۱۳) » و اوست شنوا و دانا.

النوبة الثانية

قوله تعالى : « الم یروا کم اهلکنا من قبلهم من قرن » ـ این رؤیت علم واخبار است ،کافران **مکه** را میگوید : نمی دانند وخبر نکرده‌اند ایشانرا که ما پیش‌ازایشان‌از عهد **آدم** تا به **نوح** ، و پس از نوح از **عاد** و **ثمود** و امثال ایشان‌از آن‌جهانیان‌وجهان ـ داران چند هلاك کردیم،پس از آنکه ایشانرا دسترس دادیم ، ودرزمین ممکّن گردانیدیم، با خواستهٔ فراوان وتن‌ها آبادان ، وزندگانی‌دراز، وبطش تمام ، وتمکین دربلاد و اقطار. قرن نامی است گروهی را که دریك عصر باشند بهم مقترن ، پیوستهٔ یکدیگر، و در میان ایشان پیغامبری بود ، یاخلیفه‌ای که‌بجای پیغامبر بود، یاطبقه‌ای‌ازاهل‌علم که مرجع دین درآن با ایشان بود، تا این طبقه وآن گروه برجای باشند پیوستهٔ آنرا قرن گویند، اگر روزگارشان دراز بود یا اندك هردو یکسان بود، ودلیل براین‌قول **مصطفی**(ص) است : « خیر کم قرنی» یعنی اصحابه ؛ «ثم الذین یلونهم»، یعنی التابعین ، «ثم الذین یلونهم» یعنی الذین اخذوا عن التابعین .

و رواباشد که روزگاری بر شمرده آنرا نامزد کنند ، پس اختلافست میان‌علما در کمیت‌آن . قومی گفتند: هشتادسال. قومی گفتند : هفتاد. قومی گفتند : شصت . قومی گفتند : چهل ، و اصحاب حدیث بیشترین برآنند که صدسال بود ، لقول‌النبی (ص) **لعبدالله بن بسر** : « یعیش قرناً » ، فعاش مائة سنة .

« مکناهم فی‌الارض مالم نمکن لکم » ـ حقیقت تمکین راست داشتن آلت وعدت وقوت است . اگر کسی قدرت کتابت دارد ، وآلت وسازآن ندارد ، متمکن نبود، چون ساز وآلت راست شد تمکن‌حاصل شد ، وتعذر برخاست، پس قدرت‌ضد عجزاست ، و تمکن منافی تعذر . وقیل : « مکنا هم فی‌الارض مالم نمکن لکم » ای اعطینا هم من

نعیم الدنیا والامر والنهی من اهلها مالم نعطکم. « وارسلنا السماء علیهم » ـ سماء اینجا باران است. ازبهر آن این نام بر باران نهادند که‌از زبر می‌آید. مـدراراً یعنی متتابعاً ، من‌الدرور،وهو کثرته، من در یدر. مدرار نه‌آنست که شب و روز پیوسته ریزان بود، بلکه بوقت حاجت ازپس یکدیگرچنانکه لائق بود، وسبب نعمت باشد، ریزان بود . و مدرار اسمی است از اسماء مبالغت ، وهو مفعال من‌الدرّ ، یقال دیمة (۱) مدرار اذا کان مطر ها کثیراً داراً ، وهو کقولهم امرأة مذکار، اذاکانت کثیرة الولادة فی‌الذکور، و کذلك میناث فی الاناث .

« فأهلکناهم بذنوبهم » ـ یعنی فعذبناهم بتکذیبهم رسلهم ، ویقال : اهلکناهم بذنوبهم لانهم لم یحذروا الذنوب‌المورّطة و العیوب‌المسخّطة ، حتی اخذوا ، فلم یجدوا خلاصاً و لامناصاً و لامعاذاً و لاملاذاً . قال **ابو هریرة** سمعت النبی (ص) یقول : « انما انتم خلف ماضین ، و بقیة متقدمین،کانوا اکثرمنکم بسطة و اعظم‌سطوة ، از عجوا عنها اسکن ماکانوا الیها ، و غدرت بهم اوثق ماکانوا بها ، فلم یغن‌عنهم قوة عشیرة ، و لاقبل منهم بذل فدیة ، فارحلوا انفسکم بزاد مبلّغ قبل ان تؤخذوا علی فجاءة ، و قد غفلتم عن الاستعداد » .

ثم قال : « و انشأنا من بعدهم قرناً اخرین » ـ ای خلقنا من بعد هلاکهم قوماً اخرین ، فسکنوا دیارهم خیراً منهم ، و بعث الیهم الرسل . این‌آنست که قبطیانرا بآب بکشت بافرعون ، و **بنی اسرائیل** رابجای ایشان نشاند، **گفت** : « کذلك وأورثناها قوماً اخرین . فمابکت علیهم السماء والارض و ماکانوا منظرین » ، و قوم **نوح** را بطوفان هلاك کرد ، و گروهی‌دیگررا ساکنان زمین کرد ،آنست که گفت : «ان فی‌ذلك

۱ـ دیمه ، بارانی است که بطور مداوم وآرام بی رعد و برق ببارد یا پنج یا شش یاهفت روزوشب ادامه داشته باشد . (قطرالمحیط)

لآیات و ان کنا لمبتلین . ثم انشأنا من بعدهم قرناً اخرین »، قومی دیگر را بصیحهٔ **جبرئیل** هلاك كرد ، و دیگرانرا بجای ایشان نشاند ، چنانکه گفت « فأخذتهم الصیحة بالحق فجعلناهم غثاء فبعداً للقوم الظالمین . ثم انشانا من بعدهم قروناًاخرین» .

رب‌العالمین کفار **مکه** را میگوید که :آن بطش و بأس وقوت وملکت ونعمت که آن‌جهانداران را دادیم شما را ندادیم، و آن تمکین که ایشانرا کردیم شمارانکردیم، با این همه چون پیغامبران را دروغ زن داشتند ، و سر کشیدند ، و نافرمانی کردند ، ایشانرا بآن گناه که کردند فرا گرفتیم ، و کشتیم ، و دیگرانرا بجای ایشان نشاندیم ، یعنی که ازشما نیزهر کس که راه ایشان گیرد ، روزایشان بیند . این آیت حجت است بر منکران بعث، ازآن‌روی که‌رب‌العالمین چون‌قادر است که قومی راهلاك کرد، وگروهی دیگر را آفرید ، وبجای ایشان نشاند، قادر است که این عالم رانیست گرداند و دیگر عالمی‌آفریند، وقادراست که هلاك کند ، وباز دیگرباره بازآفریند .

« ولو نزلنا علیك کتاباً فی قرطاس » ـ **مقاتل و کلبی** گفتند: این‌آیت‌درشأن **النضر بن الحارث و عبدالله بن ابی امیه و نوفل بن خویلد** آمد ، که گفتند : یا **محمد** لن نؤمن لك حتی تأتینا بکتاب من السماءِ نعاینه ، و معه اربعة من الملائکة یشهدون علیه انه من عندالله ، و انك رسوله . گفتند : ما ایمان نیاریم ای محمد تاآنکه که کتابی‌آری ازآسمان که‌آنرا معاینه بینیم ، وباوی چهار فریشته که گواهی دهند که آن کتاب ازنزدیك خداست ، وتورسول خدائی. رب‌العالمین گفت : « ولو نزلنا علیك کتاباً فی قرطاس » ای‌فی صحیفة مکتوباً من عندی، فنزل‌من‌السماءِ عیاناً ومسّوه‌بایدیهم، « لقال الذین کفروا ان هذا الاسحرمبین » .

خبر داد رب‌العزة که اگرهمچنانکه خواسته‌اند فروفرستیم ، ایشان گویند: این سحری‌آشکار است و هم نپذیرند ، همچنانکه انشقاق قمردرخواستند، آنگه گفتند:

« هذا سحر مستمر » . قال **عطا** : لقالوا هو سحر لما سبق فیهم من علمی .

« وقالوا لولا انزل علیه ملك » ـ هم ایشان گفتند که چرا از آسمان فریشته فرو نیاید که ما صورت وی به بینیم ، و گواهی دهد برسالت وی ؟ رب‌العالمین گفت : « و لو انزلنا ملکاً » یعنی فی صورته « لقضی الامر » ای لماتوا جمیعاً حین رأواالملك . اگر فریشته‌ای فرو آمدی و ایشان بدیدندی ، همه بمردندی ، وایشانرا زمان ندادندی، که آدمی فریشته را روز مرگ بیند . **قتاده** گفت : « لو انزلنا ملکاً » ثم لم یؤمنوا « لقضی الامر » ای لاهلکوا بعذاب الاستیصال ، و لم یناظروا کسنة من قبلهم ممن طلبوا الایات فلم یؤمنوا . میگوید اگرفریشته‌ای فروآید وایشان ایمان نیارند، ایشانرا **هلاك** کنیم ، و عذاب فرستیم ، بی‌آنکه ایشانرا مهلت دهیم یا با توبه گذاریم ، **همچنانکه** واپیشینان کردیم ،آنکه که آیات درخواستند ، وآنکه ایمان نیاوردند .

« ولوجعلناه ملکاً » ـ یعنی ولوجعلنا المنزل ملکاً لجعلناه صورةالملك رجلا لانهم لایستطیعون ان یروا الملك فی صورته ، لان اعین‌الخلق تحار عن رؤیة الملائکة ، ولذلك‌کان **جبرئیل** (ع) یأتی‌النبی (ص) فی صورة **دحیةالکلبی** ، و کذلك تسور محراب **داود** فی صورة رجلین یختصمان الیه ، ورآهم **ابراهیم** علی صورةالضیفان . « وللبسنا علیهم مایلبسون » ـ ای و لخلطنا علیهم مایخلطون علی انفسهم حتی یشکوا فلایدروا ملك هو ام‌آدمی؟

معنی این دو آیت آنست که اگر ما فریشته در صورت خویش فرستادیمی ، ایشان طاقت دیدار وی‌نداشتندی وبمردندی ، و اگرفریشته‌را درصورت مردی‌فرستادیمی این لبس وشبهت که برایشان است اکنون ، همان برجای بودی ، وپس‌کارآن بریشان پوشیده وآمیخته می‌داشتیمی، ایشانراهمان بودی که‌اکنون، که مردی می‌بینید درصورت خویش، یقال : لبست الامر علی القوم البسهم ، اذا شبهته علیهم واشکلته علیهم ، و کانوا

هم يلبسون على ضعفتهم فى امر النبى (ص) فيقولون : انما هذا بشر مثلكم ، فقال تعالـى : « ولو انزلنا ملكاً » فرأوا الملك رجلا لكان يلحقهم فيه من اللبس مثل مالحق ضعفتهم منه.
پس مصطفى (ص) را تسلى داد، وكافرانرا تحذير كرد ، گفت : « ولقد استهزئ برسل من قبلك ». درين آيت استهزا و سخريت دريك معنى نهاد ، گفت: يا محمد امتهاى گذشته برسولان ما همان استهزا كردند كه اهل مكه با تو كردند ، « فحاق » اى نزل وحل ، و قيل احاط و اشتمل ، اى احاط بهم عقوبة ذلك ، « بالذين سخروا منهم » اى احاط بهم العذاب « ماكانوا يستهزؤن » بالرسل والكتاب ، ويقال يستهزؤون بأن العذاب غير نازل بهم، وقيل معناه : حاق بهم عاقبة استهزائهم .

آنكه گفت: يا محمد « قل سيروا فى الارض» اين مستهزيان را گوى: سيروا فى الارض ، اى سافروا ، ثم انظروا فاعتبروا كيف كان عاقبة المكذبين ، فسترون آثـار وقائع الله بهم ، كيف اهلكهم و قتلهم بالوان العقوبة و النقم مثل عاد و ثمود .

« والذين من بعدهم و ما الله يريد ظلماً للعباد ». كفار مكه را درين آيت تحذير ميكند، وپند ميدهد كه بترسيد وپند پذيريد وعبرت گيريد. باين رفتگان و گذشتگان كه رسولانرا دروغ زن گرفتند ، و استهزا كردند ، بنگريـد كه بچه روز رسيدند وچه ديدند ! شما نيز اگرهمان كنيدهمان عذاب وهمان نقمت بينيد !

و بدان كه نظردرقرآن برچند وجه است : يكى نظر فكرت ، وذلك فى قوله : « ولتنظر نفس ما قدمت لغد » . همانست كه گفت : « فنظر نظرة فى النجوم » اى تفكر فى النجوم وجه دوم نظرعبرتاست ، چنانكه گفت : «فانظر الى آثار رحمة الله» ، « اولم يسيروا فى الارض فينظروا » و «قل سيروا فى الارض ثم انظروا» . سوم نظر انظار است ، چنانكه گفت : « هل ينظرون الاان يأتيهم الله » ؛ « انظرونا نقتبس من نوركم » . چهارم نظررحمت است، چنانكه گفت : « ولا ينظراليهم يوم القيمة » . پنجم نظر حوالت است

چنانکه گفت: « ولکن انظر الی الجبل » . ششم نظر رؤیت است، چنانکه گفت : « الی ربها ناظرة » .

« قل لمن مافی السموات والارض » فان اجابوك و الا « قل الله » یا محمدایشان را بگوی: آنچه درهفت آسمان وهفت زمین است آفریده و ساخته ، ملك و حق کیست ؟ اگر ایشان جواب دهند و الا هم توجواب ده که ملك وملك خداست، که خداوندهمگانست وآفرید کارشان ، وغیرایشانست. از روی جبروت وعظمت سخن در گرفت آنگه بتلطف باز آمد، وخلق را بر انابت و توبت خواند ، گفت : « کتب علی نفسه الرحمة » بر خود رحمت نبشت ، وواجب کرد برخود که رحمت کند برامت **محمد** (ص) .

ومعنی رحمت درین آیت آنست که بتکذیب و کفرایشان زود عذاب نکند ، و خسف ومسخ و تعجیل عقوبت که پیشینان را کرد ایشانرا نکند ، وتوبه بر ایشان عرض کند، یا توبه کنند ، یا پس تاخیرعقوبت کند تا بقیامت. اینست که گفت : « لیجمعنکم الی یوم القیمة ». برین وجه سخن اینجاتمام گشت، پس برسبیل ابتدا گفت: «الذین خسروا انفسهم فهم لایؤمنون »، بحکم آنکه در « لیجمعنکم » همه خلق را فراهم گرفت آشنا و بیگانه، ودر «الذین خسروا انفسهم » بیگانگان و اشقیارا ازایشان بحکم باز برید، گفت: « فهم لایؤمنون» معنی آنست که زیان کارآنروزآنست که مؤمن نیست . ورواباشد که سخن اینجا تمام شود که « علی نفسه الرحمة » ، پس برسبیل استیناف گوید: «لیجمعنکم الی یوم القیمة » ای والله لیجمعنکم ای لیضمنکم الی هذااليوم الذی انکرتموه ، و لیجمعن بینکم وبینه ، رداست برمنکران بعث ، میگوید : و الله که شما را باهم آرد با این روز قیامت که آنرا منکرشده اید وجمع کند میان شما ومیان وی. و روا باشد که الی بمعنی فی باشد : لیجمعنکم فی یوم القیامة اولیجمعنکم فی قبورکم الی یوم القیامة .

اخفش گفت : «الذین خسروا» این الذین بدل کاف ومیم است که در«لیجمعنکم»

گفت، و معنی آنست که : روز قیامت این مشرکان که برخود زیان کردند، که قیامت و بعث را منکر گشتند، ایشانرا زنده گرداند و با هم آرد.

و بدان که « کتب » در قرآن برچهار وجه آید :

یکی بمعنی فرض و واجب، چنانکه در سورة البقره گفت : « کتب علیکم القصاص »، « کتب علیکم الصیام »، « کتب علیکم القتال » ای فرض علیکم ذلك. همانست که درین موضع گفت : « کتب علی نفسه الرحمة » ای فرض واوجب، ودر سورة النساء گفت : « لم کتبت علینا القتال» ؟ ای فرضت واوجبت.

وجه دوم : « کتب» بمعنی « قضی »، چنانکه درسورةالمجادله گفت: « کتب الله لاغلبن ». همانست که درسورةالحج گفت : « کتب علیه انه من تولیه »، ودر آل عمران گفت: «لبرزالذین کتب علیهم القتل »، ودرسورة التوبه گفت : « لن یصیبنا الاما کتب الله لنا » ای قضی الله لنا.

وجهسوم : « کتب » بمعنی « جعل »، چنانکه درسورةالمجادله گفت : « اولئك کتب فی قلوبهم الایمان » یعنی جعل فی قلوبهم الایمان، و درآل عمران ودرسورةالمائده گفت : « فاکتبنا مع الشاهدین » ای فاجعلنا مع الشاهدین، و در سورةالاعراف گفت : « فسأکتبها للذین یتقون » ای اجعلها.

وجه چهارم : بمعنی امر، وذلك فی قوله : « ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله لکم» ای امرکم الله ان تدخلوها. وجملهٔ این معانی متفرع است بر آن اصل که رب العالمین در لوح محفوظ نبشت، و **مصطفی** (ص) گفت : « لما قضی الله الخلق کتب فی کتاب فهو عنده فوق العرش: ان رحمتی سبقت غضبی». وقال **مجاهد** : اول ما کتبه الله عزوجل فی اللوح کتب فی صدره ان لااله الا الله، **محمد** عبدالله و رسوله، فمن آمن بالله وصدق بوعده و اتبع رسوله ادخله الجنة.

« وله ما سکن فی‌اللیل والنهار» - **کلبی** گفت : این آیت بدان آمد که کافران گفتند : یا محمد تومارا ازدین پدران که برمیگردانی ، و بادینی دیگردعوت می کنی، ازآنست که ترا خواستهٔ دنیوی نیست ، وترا بمعاش حاجت است، اگر ازآنچه میگوئی باز گردی ، ما ترا معاش تمام دهیم ، وازهمه بی‌نیاز کنیم . رب العالمین بجـواب ایشان این آیت فرستاد: «وله ماسکن فی‌اللیل‌والنهار» - این عبارتست ازهرچه‌آفریده‌درمکونات ومحدثات، یعنی مااشتمل علیه اللیل والنهار، وقیل مایمر اللیل والنهار.

محمدبن‌جریر گفت : کل ما طلعت علیه‌الشمس وغربت فهومن ساکن اللیل والنهار. و گفته‌اند : خلائق بر و بحر بعضی‌آنست که : یستقر بالنهار و ینتشر باللیل ، و بعضی‌آنست که : یستقر باللیل وینتشر بالنهار. واینجا فراهم گرفت بنظم مختصر ، تا همه درتحت آن‌شود، ودرلفظ ایجاز واختصار بود، واین‌ازآن‌جمله است که **مصطفی**(ص) گفت: « بعثت بجوامع‌الکلم و اختصرلی الکلام اختصاراً » . قـومی گفتند : درین آیت اضماری است ، یعنی وله ماسکن و تحـرك فی اللیل والنهار ، فحذف للاختصار ، کقوله « سرابیل تقیکم الحر » اراد به‌الحر والبرد ، کذلك هیهنا .

ثم قال : « هوالسمیع العلیم » ای السمیع لما یقول العباد ، لایخفی عـلیه شیء من اقاویلهم و حرکاتهم ، وما اسروا وما اعلموا ، العلیم باعمالهم فلایفوته منها شیء ، و العلیم بهم حیث‌حلوا ونزلوا واستقروا فی‌اللیل والنهار، ویقال السمیع لـحزور الجباه و رمزالشفاه ، وجری‌المیاه ، العلیم بخفیات الغیوب .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « الم یروا کم اهلکنا من قبلهم من قرن » الایة .

درجهان شاهان بسی بودند کز گردون ملك

تیرشان پروین گسل‌بود وسنانشان‌خون‌نگار

بنگرید اکنون بنات‌النعش وارازدست مرگ

نیزه هاشان شاخ شاخ و تیرهاشان تارتار

سر بخاك آورد امروز آنکه افسر بود دی

تن بدوزخ برد امسال آنکه گردن بود پار .

جلال احدیت خبر میدهد از کمال عزت خویش ، و بی نیازی وی از خلق خویش ، وراندن حکم قهربرایشان بمراد خویش ، میگوید : این مشرکان مکه‌خود در ننگرند ، وعبرت در نگیرند بحال آن جباران و گردنکشان ، که بروزگار خویش در دنیا ازینان برتربودند ، و بطش ایشان سخت تر، وبجای‌خویش متمکن تر، که مااایشانرا چون هلاك کردیم ! و ازخان و مان و وطن چون بر انداختیم ! خانه‌های پر نقش ونگار بگذاشتند ، و بساطهای تکبر وتجبر درنوشتند ، خستهٔ دهر گشته ، ودر گرداب‌حسرت بمانده ، جهان ازخاك ایشان پر گشته ، ونام ونشان ایشان ازجهان بیفتاده : « هل‌تحس منهم من احد اوتسمع لهم رکزاً » ؟ ای مسکین ! زیر هر قدمی ازآن خویش اگر باز جوئی بسی کلاه ملوك را بیابی. ودرهرذره‌ای ازین خاك اگربجوئی هزاران‌دیدهٔ مدعیان این راه بینی، که این ندا میدهد : « فاعتبروا یا اولی الابصار» :

صاح هذی قبورنا تملا الار   ض فأین القبورمن عهد عاد

خفف‌الوطأ ما اظن ادیم ال   ارض الا مـن هذه الاجساد

و قبیح منا و ان قدم العهـ   ـد هوان الابـاءِ و ا لاجداد

رب‌لحد قد صارلحداً مراراً   ضاحك من تزاحم الاضداد

فاسئل الفرقدین عمّا احسا   من قبیل و آنساً من بـلاد

کم اقاما علی ابیضاض نهار   و أضـاء المدلج فـی سواد

آنکه درآخرآیت گفت : « و أنشأنا من بعدهم قرناً اخرین » یعنی اورثناهم

مساکنهم، و اسکناهم اماکنهم، سنة منا فی الانتقام امضیناها عن اعدائنا، وعادة فی الاکرام اجریناها لاولیائنا.

« ولو نزلنا علیك کتاباً فی قرطاس » الایات ـ سباق و سیاق هرسه آیت اخبار است از کمال قدرت برهر چه خواهد، چنانکه خواهد، بی مشاورت و بی مزاحمت. حکم کرد قومی‌را بضلالت، وفروبست برایشان در رشد و هدایت. اگرصد هزار دلیل پیش ایشان نهد، وچراغ شریعت بزبان‌نبوت در ره ایشان بر افروزد، نه‌آن دلیل‌بینند، ونه بآن راه روند، که نه‌دیدهٔ عبرت دارند و نه دل فکرت، از آنکه در ازل حکم چنان کرده، وقسمت چنان رفته، والعبرة بالقسمة دون‌الاعتبار والحجة.

پیر طریقت گفته: « آه از روز اول! اگر آنروز عنایت بود، طاعت سبب مثوبت است، ومعصیت سبب مغفرت، واگر آنروز عنایت نبود، طاعت سبب ندامت‌است، ومعصیت سبب شقاوت. شکر که شیرین‌آمد نه بخویشتن‌آمد، حنظل که تلخ‌آمده نه بخویشتن‌آمد. کار نه‌بآنست که از کسی کسل‌آید، ولز کسی عمل، کارآن دارد که شایستهٔ خود که‌آمد در ازل. الهی گر در کمین سرتو بما عنایت نیست، سر انجام قصهٔ ما جز حسرت نیست ».

« قل لمن ما فی‌السموات والارض قل لله » ـ سائلهم یا **محمد**! هل فی‌الدار دیار؟ و هل للکون فی التحقیق عندالحق مقدار؟ فان بقوا عن جواب یشفی، فقل‌الله فی الربوبیة یکفی. خدا وبس، دیگرهمه هوس ' الهی! نه از کس بتو، نه ازتو بکس، همه ازتو بتو، همه توی وبس. سبحان‌الله! جهانی پرازچیز وپراز کس! همه بیکبار براندازد دریك نفس! مرا صد دیده درنظارهٔ این‌کارنه بس.

« کتب علی نفسه الرحمة » ـ پیش ازآنکه بآفرینش محدثات و ابداع‌کائنات مبدأ کرد، در دارالضرب غیب‌این سکهٔ رحمت بر نقد احوال و اعمال بندگان زدکه:

« انی اناالله لااله الا انا » ، « سبقت رحمتی غضبی » ، و فردا روزمحشر برسر بازار قیامت سید (ص) این ندا میکند که : پادشاها ! مشتی عاصیان‌اند ! دستورباش تا قرطهٔ رحمت تو درایشان پوشانم ، که تو گفته‌ای : « و ما ارسلناك الارحمة للعالمین ». خداوندا ! روز بازار این گدایان است . ما چون ایشانرا بکمند دعوت میگرفتیم ، بسیاری وعده‌هاشان داده‌ایم. خداوندا ! محمدرا درروی این جمع بی‌عدد شرمسارمکن، وعده‌ای که از رحمت و کرم توبایشان داده‌ام تحقیق کن ، که خود گفته‌ای: « یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله » ، و ازدرگاه جلال نداءِ کرم بنعت رحمت می‌آید که : یا محمد ! کار امت تو ازسه بیرون نیست : یامؤمنان‌اند ، یاعارفان ، یا عاصیان. اگرمؤمنان‌اند در آرزوی بهشت ، اینك بهشت‌ما ، واگرعاصیان‌اند درآرزوی رحمت، اینك رحمت‌ومغفرت ما ، واگر عارفان‌اند درآرزوی دیدار اینك دیدارما . راه بنده آنست که پس‌ازین زبان حمد وثنا بگشاید، وبنعت تضرع وافتقار درحالت انکسار پیوسته میگوید: ای‌نزدیکتر بما ازما ؟ وای مهربان‌تر ازما بما ؟ وای نوازندهٔ ما بی‌ما ! بکرم خویش نه بسزای ما ، نه بکارما ، نه بار بطاقت ما ، نه معاملت در خورما ، نه منت بتوان ما ، هرچه ما کردیم تاوان برما ، هرچه تو کردی باقی برما. هرچه کردی بجای ما، بخود کردی نه‌برای ما.

« وله ماسکن فی‌اللیل‌والنهار » ـ الحادثات لله ملکاً و بالله ظهوراً ومن‌الله بدءاً والی‌الله رجوعاً ، و هوالسمیع لانین المشتاقین ، العلیم بحنین الواحدین . گفته‌اند که‌شب تاریکی عام است گرد عالم در آمده ، و روز روشنائی عام است بهمه عالم رسیده ، و پیش ازآفرینش‌عالم ، وپیش ازآفرینش نوروظلمت نه شب بوده ونه روزبوده ، ودربهشت‌هرچند که‌آفتاب نباشد،اما همه‌روزبود، که روشنائی‌عام بحقیقت‌آنجا بود، وهرچه باالله‌نزدیکتر آنجا نور وضیا تمامتر. **عبدالله مسعود** گفت : ان ربکم لیس عنده لیل و نهار ، نور السموات من‌نور وجهه .

ودرآثار بیارند که رب‌العالمین فریشته‌ای عظیم آفریده ، وشب در یك قبضهٔ او کرده ، وروز دردیگر قبضه ، هر که که آن فریشته یك قبضه فراز کند ، ویکی باز کند، سلطان روزبود ، وچو دیگرقبضه باز کند ، و این یکی فراز کند، سلطان(۱) شب بود . از روی اشارت میگوید : قرص آفتاب را درقبضهٔ ملك نهادم، اما دل دوستان بکس ندادم. ملك را بردل دوستان ماتصرف وقدرت نیست، قرص آفتاب را درقبضهٔ ملك می‌دان ، ودل دوستان درقبضهٔ ملك جل وعلا، که **مصطفی** (ص) گفته : « قلوب العباد بین اصبعین مـن اصابع الرحمن » .

۳- النوبة الاولی

قوله تعالـی : «**قل** » [یا محمد] بگو « **اغیر الله اتّخذ ولیّاً** » جراز الله خدای گیرم « **فاطر السّموات والارض** » کردگار آسمانها وزمینها « **و هو یطعم** » و اوست که میخوراند « **ولایطعم** » و او را نخورانند ، « **قل انّی امرت** » بگو مرا فرمودند « **ان اکون اوّل من اسلم** » که نخست کس باشم که گردن نهـد ، « **ولا تکونّن من المشرکین**[۱۴] » وهان که از انباز گیرندگان نباشی .

« **قل انّی اخاف** » بگو که من می ترسم « **ان عصیت ربّی** » اگر گـردن کشم ازخداوند خویش، « **عذاب یوم عظیم**[۱۵] » ترسم ازعذاب روزی بزرگوار.

« **من یصرف عنه یومئذ** » هر که آن عـذاب از او بگـردانند آن روز ، « **فقد رحمه** » ببخشود الله بروی « **و ذلك الفوز المبین**[۱۶] » وآنست آن پیروزی آشکارا .

« **وان یمسسك الله بضرّ** » و اگر بتورساند خدای گزندی « **فلا کاشف له** »

۱- نسخهٔ ج : شیطان .

باز برنده نیست آن را « **الّاهو** » مگرهم او، « **وان یمسسك بخیر** » واگر بتو رساند نیکی ، « **فهو علی کلّ شیء قدیر** (١٧) » اوآنست که برهمه چیزتوانا است .

« **و هوالقاهر** » اوست فروشکننده و کم آورنده « **فوق عباده** » زبر رهیگان خویش « **و هوالحکیم الخبیر** (١٨) » واوست دانای آگاه .

« **قل ای شیء** » بگوچه چیزاست « **اکبر شهادة** » که گواهی آن مهتر همه گواهیها است ؟ « **قل الله** » بگوکه آن چیز الله است . « **شهید بینی و بینکم** » گواه است میان من ومیان شما « **و اوحی الی** » و بمن پیغام کردند « **هذاالقران** » این قرآن است (١) « **لأنذرکم به** » تا شمارا آگاه کنم بآن ، « **ومن بلغ** » وهرکه رسد « **ء انّکم لتشهدون** » شما می گواهی دهید « **انّ مع الله الهة اخری** » که با الله خدایان دیگرند ، « **قل لااشهد** » بگومن باری گواهی ندهم « **قل انّما هواله واحد** » بگو اوست که خدائی است یگانه ، « **و انّنی بریء ممّا تشرکون** (١٩) » و من بیزارم ازهرچه انبازمیگیرید .

« **الّذین اتیناهم الکتاب** » ایشان که ایشان راکتاب دادیم « **یعرفونه** » میشناسند رسول را « **کما یعرفون ابناء هم** » چنانکه پسران خویش را می شناسند [که زادند] ،« **الّذین خسروا انفسهم** » ایشان که [ازخویشتن در ماندند و] زیان‌کار ماندند « **فهم لایؤمنون** (٢٠) » حق می‌نشناسند ونمی‌پذیرند ونمی گروند .

« **ومن اظلم** » و کیست ستمکارتر برخود « **ممّن افتری علی الله کذباً** » ازآن کس که دروغ نهد برخدای « **اوکذّب بآیاته** » یا دروغ شمارد سخنان وی ، « **انّه لایفلح الظّالمون** (٢١) » هرگزنیك نیاید ونه پیروز ستمکاران برخویشتن .

« **ویوم نحشرهم جمیعاً** » وآنروز که برانگیزیم ایشانرا همه ، « **ثمّ نقول**

١ـ درنسخهٔ الف بجای «است» ، «من» (؟) آمده است .

للّذین اشرکوا » پس گوئیم ایشانرا کـه مشرك بودند « **این شرکاءکم الّذین کنتم تزعمون**[۲۲] » کجااند این انبازان بامن که می گفتید بدروغ.

« **ثمّ لم تکن فتنتهم** » آنکه نبود عذر ایشان که گویند « **الّا ان قالوا** » مگرآنکه گویند « **واللهربّنا** » وبالله‌خداوند ما « **ماکنّا مشرکین**[۲۳] » که ماهر گز انبازگیران نبودیم باخدای.

« **انظر** » درنگریا رسول من ! «**کیف‌کذبوا علی انفسهم** » چون دروغ گفتند برخویشتن ! « **وضلّ عنهم** » وچون گم گشت ازیشان « **ماکانوا یفترون**[۲۴] » آنچه بدروغ دردنیا میگفتند [ومی ورزیدند ودرآن بودند] !

النوبة الثانية

قوله تعالی : « قل اغیرالله اتخذولیاً » ـ نزول این آیت بآن بود که کافران **قریش** رسول(ص) را دعوت کردند با دین‌پدران خویش، رب‌العالمین بجواب ایشان‌این آیت‌فرستاد که: یامحمد ! ایشانرابگو که‌جز ازالله خدای گیرم بمعبودی؟ یا کرد کاری شناسم بکاررانی ؟ یا مـولائی پسندم بنگهبانی ؟ یعنی نـکنم این ، و نپسندم چنین ، که کرد کاروآفرید کار آسمانها وزمین خداست . « فاطرالسموات والارض » ای خالقهما ابتداء وانشاء. وحقیقت فطرت ابتداء خلقت است. **ابن‌عباس** گفت : معنی فطرت نمی‌دانستم، تاآنکه که دواعرابی خصومت گرفتند درچاهی، یکی گفت : انا فطرتها ، یعنی أنشأت حفرها ابتداء ، فعلمت انه مبتدی الخلقة ، ومنه قول النبی (ص) : « کل‌مولودیولد علی الفطرة » .

درین خبراشکالی است وغموضی ، که لابد است کشف‌آن کردن ، وپردۀغموض ازروی‌آن بر گرفتن ، وبیان کردن ، وآن‌آنست که بنزدیك اهل قدر فطرت درین‌خبر

بمعنی دین و اسلام است ، بقول ایشان این مناقض است مرآن راکه **مصطفی** (ص) گفت : «الشقی من‌شقی فی‌بطن امه ، والنطفة اذا انعقدت بعث‌الله الیهاملکاً یکتب اجله و رزقه ، وشقی اوسعید ، و انه مسح ظهر **آدم** ، فقبض قبضة ، فقال : الی‌الجنة برحمتی ، وقبض اخری‌فقال الی‌النار ولاابالی». وبمذهب اهل سنت‌اینجا بحمدالله هیچ‌تناقض‌نیست، ازبهر آنکه معنی فطرت نه اسلام است که ایشان میگویند ، بلکه ابتداءِ خلقت است ، قال الله تعالی : « فاطرالسموات والارض » ای مبدئها ومنشئها ، و قال تعالی : «فطرةالله التی فطرالناس علیها » ای خلقةالله التی خلق‌الناس علیها فی‌الابتداء . وآن فطرت آن عهد است که روزمیثاق برفرزندان**آدم** گرفت ، و گفت: « الست بربکم»؟ ایشان گفتند: « بلی » . اکنون هر فرزند که دراین عالم بوجودآید ، برحکم‌آن اقرار اول‌آید ، ومقر باشد که اورا صانعی ومدبری است، هرچند که اورا بنامی دیگر میخواند ، یا غیر او را می پرستد. دراصل صانع خلاف نیست ، یقول‌الله تعالی : « ولئن سألتهم من‌خلقهم لیقولن الله » . خلاف درصفت می افتد ، بعضی مرصانع را صفت کنند بچیزی که نه سزای وی آنست ، وبعضی غیراورا می پرستند تاسبب تقریب ایشان بود بوی، وبعضی غیر صانع بصانع اضافت میکنند چون‌زن وفرزند. تعالی‌الله عن‌جمیع ذلك علواً کبیراً .

اکنون هرمولود که اندرین عالم ، می گوید برآن عهد ومیثاق وگفتار اول می‌آید، که‌آنروز گفت : بلی، وازینجا گفت **مصطفی** (ص) حکایت از کردگارجل‌جلاله وعم نواله که : « خلقت عبادی حنفاء ، فأحالتهم الشیاطین عن دینهم ، ثم تهوّد الیهود ابناءهم، وتمجّس‌المجوس ابناءهم، ای یعلّمونهم ذلك» . میگوید : من‌بندگانرا برحکم اقرار اول آفریدم، شیاطین ایشانرا ازدین بیفکندند . جهودان مرپسران خودرا جهودی می‌آموزند ، وگبران همچنین پسرانرا گبری می‌آموزند ، وازآن اقرار وعهد می برگردانند . جهود فرزند خویش‌را جهودی‌آموزد، اما جهود نکند، ونتواند ، بلکه خدای

عزوجل ویرا جهود کرد درازل، وترسا ومشرك همچنان .

وبدان که آن بلی گفتن روزمیثاق اقراری مجرد است، که بدان اقرار اندر دنیا حکمی لازم نیاید ، وسبب ثواب نباشد، نه‌بینی که اطفال مشرکانرا اندردنیا حکم پدران ومادران است اندردین کافری؟ که فرزندان را ازایشان جدا نکنند، وچون بمیرد بر وی نماز نکنند ، وچون بدست مالك مسلمانان افتد بحکم بردگی اورا حکم دین مالك دهند، وبروی نماز کنند چون بمیرد بظاهرحکم، ودرکافری ومؤمنی‌وی خدایرا علم‌است وبس، قال‌النبی(ص) « اعلم بماکانوا عاملین » .

« وهویطعم »ـ ای هویرزق‌الخلق، کقوله : «و یبسط الرزق‌لمن یشاء ویقدر». « ولایطعم» ای لایرزق ، کقوله : « ما ارید منهم من رزق وما ارید أن یطعمون » **قتیبی** گفت: معناه ما ارید ان یطعموا احداًمن‌خلقی، لان من‌اطعم احداً من‌عیالك فقد أطعمك.

« قل انی امرت ان اکون اول‌من اسلم » ـ ای اول من اخلص العبادة فیمن‌اهل زمانه، « ولا تکونن » ای : وقیل « ولاتکونن من‌المشرکین » یعنی لاتکونن مع‌مشرکی اهل مکة علی دینهم .

« قل انی اخاف ان عصیت ربی » فعبدت غیره « عذاب یوم عظیم » و هویوم القیامة . «من یصرف» بفتح یا قراءت **حمزه** و **کسائی**است و **ابو بکر** از**عاصم** ، یعنی : یصرف‌الله عنه‌العذاب یومئذ. باقی بضم یا وفتح را خوانند، یعنی : من یصرف العذاب‌عنه یومئذ. میگوید : هر که خدای تعالی‌ازوی‌عذاب بگردانیددرآن روزقیامت، خدای‌تعالی برخود واجب کرد که بروی رحمت کند ، وویرا بیامرزد ، وببهشت فرستد ، « و ذلك الفوزالمبین » یعنی فازوا بالجنة ، ونجوا من‌النار، وهوالظفرالظاهر.

« و ان یمسسك الله بضرّ » ضرّ اینجا بیماری است ودرویشی ودرماندگی‌بهر بلائی. میگوید : اگرازاین انواع بلاچیزی بتو رسد کس را نیست ، ونتواند که‌آن بلا

و رنج بازبرد مگرخدا ، واگرعافیتی رسدترا وراحتی ونعمتی، نگرتاآن ازخلق نه بینی، که‌آفریدگارآن خداست که وی برهمه توانا است . این آیت حث بندگان است بـر شکرنعمت، واعتقاد داشتن، که هرچه‌نعمت است همه موهبت خداست، واسباب آن‌بتقدیر خداست ، ورسانندهٔ آن ازبندگان‌فرا کردهٔ خداست . وهمچنین اگرمحنتی یانقمتی‌رسد، ازحکم خدا وتقدیر وی بیند نه ازمخلوق، وبه قال‌النبی (ص) **لعبدالله‌بن عباس** : « یا غلام! احفظ الله یحفظك. احفظ الله تجده‌امامك. تعرف الی‌الله فی‌الرخاء ،یعرفك‌فی‌الشدة، و اذا سألت فاسئل‌الله ، و اذا استعنت فاستعن بالله . قدمضی القلم بما هـوکائن ، فلو جهد الخلائق ان ینفعوك بمالم یقضه‌الله لك، لما قدروا علیه ، ولوجهدوا ان یضروك‌بمالم‌یکتبه الله علیك لما قدروا علیه ، وان استطعت ان تعمل بالصبر مع‌الیقین فافعل، وان لم‌تستطع فاصبر، فان فی‌الصبر علی ماتکره خیراً کثیراً . واعلم ان‌النصر مع‌الصبر، وأن مع‌الکرب الفرج، وان مع‌العسر یسرا » .

« وهوالقاهر »ـ ای‌القادرالذی‌لایعجزه شیء ، ولایعتاص‌علیه شیء ، ولم‌یزل‌عالیاً لکل شیء ، فهوالقاهر فی‌العلو علی خلقه ، فهو فوق کل شیء ، و علا کل شیء ، فلا شیء اعلی منه. ومعنی‌القهر الغلبة والاخذ من فوق ، تقول اخذتهم قهراً ای من‌غیر رضاهم ، و یقال: القاهر الآمر بالطاعة من غیرحاجة ، والناهی‌عن‌المعصیة من غیر کراهیة ، والمثیب من‌غیرعوض ، والمعاقب‌من غیرحقد ، لایتشفی بالعقوبة ، ولایتعزز بالطاعة. «وهوالحکیم» بالعدل منه. فی کل‌قضاء یکون‌منه فی خلقه، «الخبیر» بما یعمل خلقه، فلایخفی علیه‌شیء من اعمالهم .

«قل ای شیء اکبرشهادة » ـ مفسران گفتند که مشرکان **مکه** از این سران و سالاران **قریش** گفتند : یا **محمد** ! تو دعوی نبوت ورسالت میکنی، ومارا بردینی می‌ـ خوانی که‌ازجهودان وترسایان که کتاب داران‌اند پرسیدیم، وازکار تو بررسیدیم‌و گفتند:

ندانیم اورا ، و نشناسیم ، وذکر وی بنزدیك ما و در کتاب مانیست. اکنون کسی‌را بیار که بررسالت توگواهی دهد، وصدق تو ما را معلوم گرداند. رب‌العالمین بجواب ایشان این‌آیت فرستاد : « قل‌ای شیء اکبرشهادة » یقول ای شیء افضل واعظم شهادة. این را دو وجه است از تأویل : یکی‌آنست که : قل شهادة ای شیء اکبر؟ بگو چه چیز است که گواهی‌آن مهمتر وعظیم‌ترهمه گواهی‌است؟ آنگه گفت : « قل الله » هم توجواب‌ده، وبگوآن چیز الله است . دیگر وجه‌آنست که : « قل ای شیء اکبر» بگوآن چه‌چیز است که مهتر و عظیم تر همه چیزها است ؟ آنگه جواب داد : « شهادة قل الله » یعنی: قل‌شهادة الله . بگو یامحمد ! بگواهی دادن که‌آن مهترچیزی الله است، ودرهردو تأویل این‌شیء الله است، خویشتن را شیء خواند، همچنانکه جای دیگر گفت : « ام خلقوا من غیر شیء » یعنی خلقوا من غیر خالق ؟ یعنی آفریده گشتند بی‌هیچ چیز ؟ خویشتن را درقرآن این دوجای چیزخواند . وجهم صفوان گفت و اصحاب وی که : نه روا باشد که الله را شیء خوانی، و عرب کسی را چیزی خوانند ، چنانکه گویند : ما انت ؟ چه چیزی تو؟ یعنی من انت ؟ که کسی تو؟ واین درقرآن موجود است جایها .

آنگه گفت : « شهید بینی وبینکم » ای فهوشهید بینی و بینکم بأنی رسوله . وگفته‌اند : قل الله الذی اعرفتم بأنه خالق السموات والارض یشهد لی بالنبوة. بگوآن خدای که شما معترفید که‌آفرید کارآسمان وزمین است، بنبوت ورسالت من گواهی‌می‌دهد ، وگواهی‌دادن وی حجتهای روشن است که پیدا کرده ، وقرآن معجز که بمن‌فرو فرستاده ، وشما ازآوردن یك‌آیت مثل آن فرو مانده . اینست که گفت : « و اوحی الی هذاالقرآن » و قدظهرعجزکم عن‌الاتیان بآیة مثله ، ای لأخوفکم یااهل مکة بالقرآن.

« ومن بلغ »ـ ای ومن بلغ الیه القرآن سواکم من العجم وغیرهم من‌الامم .

« ومن بلغ » این « من » معطوفست باکاف ومیم که در « لانذرکم » است . میگوید : تا

آگاه کنم شمارا و هر که رسد، یعنی هر که قرآن بوی رسید محمد رساننده است باو وحجت برو تا روز رستاخیز. قال النبی (ص): «من بلغه القرآن فکأنما شافهته به»، ثمّ قرأ: «لانذرکم به ومن بلغ»، وقال (ص): «یا ایها الناس بلغوا عنی ولو آیة من کتاب الله فانه من بلغته آیة من کتاب الله فقد بلغه امرالله، اخذه اوترکه». وقال **محمد بن کعب القرظی**: من بلغه القرآن فکأنما رأی **محمداً** (ص) وسمع منه. وقال **مجاهد**: حیثما یأتی القرآن فهوداع و هو نذیر، ثم قرأ: «لانذرکم به و من بلغ»، و قال **انس بن مالک**: لما نزلت هذه الایة کتب رسول‌الله (ص) الی **کسری وقیصر والنجاشی** وکل جبار یدعوهم الی‌الله عزوجل: «لانذرکم به ومن بلغ». نظیرش آنست که گفت: «و اخرین منهم لما یلحقوا بهم». جای دیگر گفت: «و من یکفر به من الاحزاب».

«ءانکم لتشهدون ان مع‌الله الهة اخری» ـ استفهام است بمعنی جحد و انکار. آنکه گفت: «قل لا اشهد» یعنی قل ان شهد تم انتم فلا اشهد انا، «انما هواله واحد» لاشریك له واننی بریء مماتشرکون». «الذین اتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم» ـ این جواب ایشانست که گفتند: ما از جهودان و ترسایان پرسیدیم و ترا می‌نشناسند، و گواهی نمی دهند، رب‌العالمین گفت: ایشان محمد را نیك می شناسند، ونعت وصفت وی میدانند، که در کتب خویش خوانده‌اند، ویرا چنان شناسند که پسران خودرا درمیان کودکان، پس هردواهل کتاب را نعت کرد، گفت: «الذین خسروا انفسهم» یعنی غبنوا انفسهم «فهم لایؤمنون» یعنی لایصدقون بأنه رسول.

«ومن اظلم ممن افتری علی‌الله کذباً» ـ کیست کافر تراز آنکه برخدای دروغ بندد؟! و ایشان آنند که الله گفت: «واذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها اباءنا و الله امرنا بها». «او کذب بآیاته» ـ یا دروغ شمارد سخنان وی؟! وایشان آنند که قرآن را گفتند «اساطیرالاولین» است، یامعجزات رسول (ص) راتکذیب کردند، ودین وی دروغ

شمردند ، وایشان جهودان‌اند وترسایان. « انه لایفلح الظالمون » ـ ای لایسعد من‌جحد ربوبیة ربه ، و کذب رسله . « ویوم نحشرهم جمیعاً » ـ قراءت یعقوب بیاء است ، یعنی: یحشرهم الله جمیعاً المؤمن والکافر، والمعبود والعابد ، « ثم یقول‌للذین اشر کوا » ـ آن روز که رب‌العالمین همه را برانگیزد وهمه را باهم‌آرد هم مؤمن وهم‌کافر، هم عامد وهم معبود ، و ایشانرا سؤال‌توبیخ کند ، گوید: این الهتکم التی‌زعمتم فی‌الدنیا انها شرکائی؟ کجا اندآن خدایان شما که دردنیا دعوی کردید که انبازان من‌اند ؟ و گفتید که‌شفیعان شما بنزدیك من‌اند ؟

« ثم لم تکن فتنتهم » ـ ای معذ رتهم، ایشانرا عذر نبود مگرآنکه گویند : « والله ربنا ما کنا مشر کین». **حمزه و کسائی و یعقوب** «لم‌یکن» بیا خوانند، و«فتنتهم» بنصب . **ابن کثیر و ابن عامر و حفص** « تکن » بتا خوانند ، و« فتنتهم » برفع . باقی « تکن » بتا خوانند و « فتنتهم » بنصب . و معنی قراآت همه یکسانست ، وحاصل آن توبیخ‌کافران است برشرك ایشان آنکس که «لم یکن» بیاخواند ازبهر تقدیم فعل است براسم ، واو که « فتنتهم » برفع خواند ، فتنه اسم نهد وقول خبر، واو که بنصب‌خواند فتنه خبر نهد وقول اسم. وپارسی‌فتنه‌آزمایش بود ، وتأویل آن بررسیدن بود. معنی‌آنست که : ثم لم یکن جواب فتنتهم ، ای جواب فتنتنا ایاهم ، پاسخ بر رسیدن ما از ایشان نبود جزآنکه گویند : « و الله ربنا ما کنا مشر کین » ، وآنجا که گفت : « ولا یکتمون الله حدیثاً » معنی‌آنست که : ایشان خواهند که شرك خود از الله نهان دارند، ونتوانند، وپنهان داشته‌نمانند. معنی دیگر: « ثم لم‌تکن فتنتهم » ای لم‌یکن عاقبة افتتانهم‌بالاوثان، وحبهم‌لها، الاان تبرّؤا منها ، وقالوا والله ربنا ما کنامشر کین. **حمزه و کسائی** « ربنا.» بنصب خوانند بر معنی دعا ، یعنی : یا ربنا !

ثم قال : « انظر » یعنی اعجب یا محمد ! این شگفت نگر « کیف کذبوا علی

انفسهم » که چون دروغ گفتند برخویشتن در آن تبرئت وتزکیت که کردند! « وضلّ عنهم » یعنی و کیف ضل عنهم ! « ماکانوا یفترون » ای یکذبون علی الله ان معه شریکاً. قال **مقاتل بن سلیمان** : اذا جمع الله الخلائق یوم القیامة و رأی المشرکون معه رحمة الله و شفاعة الرسول ، یقول بعضهم لبعض : تعالوا نکتم الشرك لعلنا ننجو مع اهل التوحید، فیقول الله لهم : « این شرکاؤکم الذین کنتم تزعمون » ؟ فیقولون : « و الله ربنا ما کنا مشرکین » ، فیختم الله علی افواههم ، وتشهد جوارحهم علیهم بالکفر. فلذلك قوله : « ولا یکتمون الله حدیثاً » یعنی الجوارح . قال الله تعالی : « و ما کنتم تستترون » الایة ، و قال عزوجل : « بل الانسان علی نفسه بصیرة » یعنی کل جوارح الکافر علی جسده بالکفر شاهدة .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « قل اغیر الله اتخذ ولیاً » - ا بعدما اکرمنی بجمیل ولایته اتولی غیره؟! وبعد ماوقع علیّ ضیاء عنایته انظر فی الدارین الی سواه ؟! پس ازآنکه آفتاب عنایت و رعایت ازدرگاه جلال وعزت برماتافت ، وبی ماکارما دردوجهان بساخت، وبمهر سرمدی دل ما بیفروخت، و بزیور انس بیاراست ، واین تشریف داد که درصدر قبول گهی مهد ناز مامیکشند که « لعمرك » ، گهی قبضهٔ صفت بحکم عنایت بیان صیقل آئینهٔ (١) دل ما می کند که : « الم نشرح لك صدرك » ، گهی مستوفی دیوان ازل و ابد حوالت قبول وردّ خلق با درگاه ما میکند که : « ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا » . بااین همه دولت ومرتبت وعنایت ورعایت چون سزد که دلم تقاضای دیگری کند! یا بدنیا و عقبی نظری کند ! لاجرم دنیا را گفت : « مالی و للدنیا » ! عقبی را گفت : « مازاغ البصر و

١- نسخهٔ ج : آینه صیقل .

ماطغی»، نه دنیا ونه عقبی بلکه دیدار مولی.

« فاطر السموات والارض » ـ خدائی که آفریدگار زمین و آسمان است، کردگار جهان و جهانیان است ، دانای آشکارا ونهان است ، نه روزی خوار است ، که روزی گمار بندگان است ، « و هو یطعم و لا یطعم » له نعت الکرم ، فلذلك یطعم ، و له حق القدم فلذلك لا یطعم .

« وان یمسسك الله بضرّ فلا کاشف له الا هو » ـ چنانکه در آفرینش ضر یگانه و یکتا است، در دفع ضرّ هم یکتا است و بیهمتا . اگر عالمیان بهم آیند، وجن و انس دست درهم دهند ، تا دردی که نیست پدید کنند نتوانند ، یا دردی که هست بر دارند بی خواست الله راه بدان نبرند . درد و دارو را منهل یکی دان ، نعمت و محنت را منبع یکی شناس ، کفر وایمان را مطلع یکی بین، در دایرهٔ جمع یك رنگ، درمنازل تفرقت رنگا رنگ ، اینست که آن جوانمرد اندر نظم گفت :

بر دو رخ هم کفر وهم ایمان تراست .

در دولب هم درد وهم درمان تراست.

« و هو القاهر فوق عباده » ـ شکنندهٔ کامهای بندگان است ، وبذات و صفات زبر همهٔ رهیگان است . درویشانرا دولت دل و زندگانی جانست . نادر یافته یافته ، و نادیده عیان است . یك نفس باحق بدو گیتی ارزان است . یك دیدار ازو بصدهزارجان رایگان است . یك طرفة العین انس با اوخوشتر ازجانست ، او که کشتهٔ این کار است ، درمیان آتش نازانست ، واو که ازین کار بی خبر است ، درحبس بشریت در زندان است . الهی ! دیدار تو نزدیك است ، لکن کار تابدان نزدیکی بس باریك است. الهی! هر کس برچیزی ، و من ندانم که برچه ام ! بیمم همه آنست که کی پدید آید که من که ام! الهی! چون او که بریاد است بتوشاد است ، او که بتوشاد است چرا بفریاد است !

آنرا که چو تو نگار باشد در بر گر بانگ قیامت آید او را چه خبر!

« قل ای شیء اکبر شهادة قل‌الله » ـ لاشهادة اصدق من شهادة الحق لنفسه بما شهد به فی الاول ، و ذلك فی قوله : « شهد الله » فهو شهادة الحق للحق بأنه الحق . روز اول درعهد ازل بگفت راست و کلام پاك ازلی خبر داد از وجود احدی و کون صمدی و جلال‌ابدی و جمال سرمدی و ذات دیمومی و صفات قیومی . **بوعبدالله قرشی** گفت : این تعلیم بندگان است و ارشاد طالبان . بلطف خود بندگان را می‌درآموزد که بوحدانیت و فردانیت ما همین گواهی دهید بقدر خویش ، چنانکه ما گواهی دادیم بسزای خویش، و از راه معارضه برخیزید ، تا چون ابلیس مهجور در وهدہ نیفتید ، وقال بعضهم : شهدالله بوحدانیته و أحدیته و صمدیته ، و شهد غیره من الملائکة و اولی العلم بتصدیق ماشهد هولنفسه . خود گواهی داد بخداوندی و بزرگواری و یکتائی خویش که جز وی کسی سزای‌آن شهادت نیست ، و خلق را رسیدن بکنه جلال وعظمت وی نیست، وشهادت خلق جزتصدیق آن شهادت حق چیزی دیگر نیست .

جعفر بن محمد گفت : شهادت خلق را بنابرچهار رکن است : اول اتباع امر ، دوم اجتناب نهی ، سوم قناعت ، چهارم رضا . وگفته‌اند : شهادت خلق سه قسم است : شهادت عام ، و شهادت خاص ، وشهادت خاص الخاص . شهادت عام خروج است ازشرکت . شهادت خاص‌دخول است درمشاهدت. شهادت خاص الخاص نسیم‌صحبت ازجانب قربت ببهانهٔ وصلت . مخلص همه ازو بیند . عارف همه باو بیند . موحد همه او بیند. هرهست که نام برند عاریتی است، هستی حقیقی اوست، دیگرتهمتی است: « قل‌الله ثم ذرهم » ای همه تو وبس، با توهر گز کی پدیدآید کس !

٤ـ النوبة الاولی

قوله تعالی « **ومنهم من یستمع الیك** » و ازیشان کس است که می نیوشد بگوش سر بتو « **وجعلنا علی قلوبهم اکنّة** » و ما بر دلهای ایشان پوششها و غلافها افکنده‌ایم « **ان یفقهوه** » که‌حق را دریاوندی « **وفی اذانهم وقراً** » و در گوشهای ایشان از حق شنیدن گرانی و بار افکندیم (۱) « **وان یروا کلّ اٰیة** » و اگر هر نشانی که‌مانمودیم‌به بینند « **لایؤمنوا بها** » بآن‌هم بنگروند. « **حتّی اذا جاؤك** » تا آنکه که آیند بتو ، « **یجادلونك** » پیکار می کنند با تـو ، و حق را باز میدهند « **یقول الّذین کفروا** » ایشان که کافـر گشتند میگـویند « **ان هذا الّا اساطیر الاوّلین**[۲۵] » نیست این مگرافسانهای پیشینیان .

« **وهم ینهون عنه** » و ایشان از رنجانیدن رسول‌خدا مردمانرا بازمیدارند، « **وینؤن عنه** » وخود ازاستوار داشتن‌وی بازمیایستند، « **وان یهلکون الّا انفسهم** » وهلاك نمی کنند مگر خویشتن را ، « **و ما یشعرون**[۲۶] » ونمیدانند .

« **ولوتری** » و اگر تو بینی «**اذ وقفوا علی‌النّار** » آن وقت که ایشانرا برآتش باز دارند ، « **فقالوا یالیتنا نردّ** » گویند ای‌کاشکی که ما را باز گذارندی ، « **و لانکذّب بآیات ربّنا** » و دروغ زن نگیرید ، با سخنان‌خداوندخویش « **ونکون من‌المؤمنین**[۲۷] » و از گرویدگان بیم (۳) .

« **بل** » باز نگذارند « **بدا لهم** »آشکارا شد ایشان را « **ما کانوا یخفون من قبل** » آنچه پنهان میداشتند پیش از این (٤) « **و لوردّوا** » و اگر ایشانـرا باز گذارندی با دنیا « **لعادوا** » باز گردیدندی « **لمانهوا عنه** » هم باز آنکه گفته‌ـ

۱ـ نسخهٔ الف : اوکندیم. ۲ـ چنین‌است‌درنسخهٔ الف و ج ۳ـ بیم = باشیم.
٤ ـ نسخهٔ‌الف : پیش فا .

بودیم ایشانرا که مکنید ومیکردند « **وانّهم لکاذبون**[٢٨] » و دروغ میگویند که اگر باز گذارندی ما تکذیب نیاریم وایمان آریم .

« **وقالوا** » و گفتند : « **ان هی الّاحیوتنا الدّنیا** » نیست این گیتی مگر همین زندگانی ما این جهانی ، « **و مانحن بمبعوثین**[٢٩] » وما برانگیختنی نیستیم .

« **ولوتری** » و اگر تو بینی ، « **اذ وقفوا علی ربّهم** » آنگه که ایشانرا بازدارند و عرضه کنند برخداوند خویش « **قال الیس هذا بالحقّ** » گوید اینچه می بینید راست نیست؟ « **قالوا بلی و ربّنا** » گویند آری هست بخداوند ما «**قال فذوقوا العذاب**» گوید پس عذاب می چشید « **بماکنتم تکفرون**[٣٠] » بآنچه کافر شدید .

« **قدخسر الّذین کذّبوا** » زیان‌کار شدند و نومید ماندند ایشان که دروغ شمردند ، « **بلقاءالله** » دیدن خدایرا عزوجل و قیامت ، « **حتی اذا جاءتهم الساعة بغتةً** » تا آنکه که با ایشان آمد رستاخیز ناگاه « **قالوا یا حسرتنا** » گفتند یا نفریغا (١) « **علی مافرّطنا فیها** » بر آن تقصیر و فروگذاشت که کردیم در دنیا « **وهم یحملون اوزارهم علی ظهورهم** » و برمیگیرند بار های گناهان خود بر پشتهای خود . « **الا** » آگاه باشید « **ساء مایزرون**[٣١] » بدباری است بار گناه که می کشند !

« **وما الحیوة الدنیا** » و نیست زندگانی این جهانی « **الالعب ولهو** » مگر بازی و شغلی « **وللدّار الاخرة خیر** » و سرای پسین بر راستی که به است « **للّذین یتقّون** » ایشانرا که ازخشم و عذاب خدای می‌پرهیزند « **افلا یعقلون**[٣٢] » هیچ حق در نمی یابند ؟!

١ــ درفرهنگها کلمهٔ نفریغ دیده نشد .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « و منهم من يستمع اليك » - **کلبی** گفت : **بوسفیان و ولید مغیره** و **النضر بن الحارث** و **عتبه** و **شیبه** پسران **ربیعه** و **امیه** و **ابی** پسران **خلف**، این جماعت همه بهم آمدند، وگوش فراداشتند که رسول خدا (ص) قرآن می‌خواند، وآن خواندن وی در دلهای‌ایشان اثرنمی کرد، ازآنکه دلهای‌ایشان زنگار کفر داشت، وحق پذیر نبود. **نضر بن الحارث** را گفتند چه گوئی تو در کار **محمد** ؟ هیچ می دریابی که چه میخواند وچه‌میگوید ؟ واین **نضر** مردی بود معاند سخت‌خصومت وچرب سخن وکافر دل، پیوسته بزمین **عجم** سفر کردی، و اخبار عجم و قصهٔ **رستم** و **اسفندیار** و امثال ایشان جمع کردی، و آن بر عرب میخواندی، یعنی معارضهٔ قرآن میکنم. چون ایشان از **نضر** پرسیدند که چیست آنچه محمد میخواند؟ وی جواب داد: من ندانم. همی بینم که زبان می‌جنباند، و ترهاتی میگوید ازجنس‌آن اساطیر الاولین‌و اخبار عجم که پیوسته من باشمامیگویم. **بوسفیان** گفت :آنچه میخواند بعضی حق‌است وبعضی باطل . **بوجهل** گفت : کلا ولمّا ، همه باطل است وترهات. پس رب العالمین‌در شأن ایشان این‌آیت فرستاد : « ومنهم من يستمع اليك » یعنی‌عند قراءتك القرآن .

« وجعلنا على قلوبهم اكنة » - جمع کنان است همچون اعنّه جمع عنان، و کنان پوشش بود که‌در دل آید، تاقرآن‌بندانند و درنیابند. «ان‌یفقهوه» یعنی‌ان‌لایفقهوه. « وفی اذانهم وقراً » الوقر بفتح الواو الصمم، وبکسر الواوالحمل على‌الظهر. **زجاج** گفت: « ان یفقهوه » در موضع نصب است که مفعول له است، یعنی : و جعلنا على قلوبهم اكنة لكراهة ان يفقهوه. فلما حذفت اللام نصبت الكراهة ، ولما حذفت الكراهةانتقل نصبها الى ان .

اگر کسی گوید: چون پوشش دردل ایشان‌آورد ؟ چرا ایشانرا آورد؟ چرا ایشانرا بدریافت‌آن تکلیف کرد ؟ جواب آنست که این عطا و پوشش نه بدان است که تا ایشانرا از دانستن‌ودریافتن‌آن منع کند، که این برسبیل مجازات و عقوبت کفر ایشان است، که‌ایشان بر کفر مقیم بودند، وبرمخالفت‌ومعصیت مصرّ. دیگر وجه‌آنست که‌این پوشش علامتی بود که بردلهای ایشان پدید کرد، چنانکه چیزی را بداغ کنند ، تا از دیگران باز شناسند. رب‌العزة دلهای ایشان بر آن صفت کرد، تا فریشتگان ایشانرا بدانند، وبشناسند . و گفته‌اند: معنی‌آیت نه‌آنست که ایشان نشنیدند، وفهم نکردند، یا راه‌بدان نبردند، بلکه معنی‌آنست که بدان‌کار نکردند، وفرمان‌نبردند، ودل‌ازاندیشهٔ عاقبت‌آن بگردانیدند، وخود رابمنزلت ایشان‌رسانیدند که ندانند و نشنوند ونه‌دریابند.

« و ان یروا کل‌ایة لایؤمنوابها » ـ وهر آیتی ونشانی که بینند که دلالت کند برصدق نبوت توازآن‌آیات ومعجزات چون انشقاق قمر و دخان وامثال‌آن، ایشان‌آنرا تصدیق نکنند، واستوار ندارند که آن حق است وبفرمان خداست.

« حتی اذا جاؤك یجادلونك » ـ « حتی » اینجا (١) درموضع عطف است نه‌در موضع تاریخ ، یعنی و اذا جاؤك یجادلونك . میگوید: غایت حجت وجدال ایشان عجز و تکذیب است چون در مانند ازآوردن مثل قرآن، که ما گفته‌ایم: « فأتوا بسورة من مثله» ، و برتو دست نیابند ، کهما گفته‌ایم : « والله یعصمك من الناس » ، ونیزقمر بینند که باشارت تو بدونیم گردد ، چون از همه درمانند همین توانند گفت که : « هذا سحر مستمر » ، و گهی گویند : « افتری علی‌الله کذباً » ، و گهی گویند : «ان‌هذا الا اساطیر الاولین » . **محمدبن اسحق** گفت : هرچه درقرآن « اساطیرالاولین » آن همه از گفتار **نضربن‌الحارث** است، و اساطیرجمع است، واحدآن اسطارة ، وقیل : اسطورة، وسطرت

١ ـ نسخهٔ الف : ایدر .

ای کتبت، ومستطر ای‌مکتتب. **کسائی** گفت. هوجمع الجمع سطروسطور، وجمع‌السطور اساطیر .

این‌آیت حجت است بر **قدریه ومعتزله** بآنکه‌اضافت‌فعل شر با خلق میکنند، و وجه‌حجت برایشان‌آنست که‌الله گفت: « وجعلنا علی‌قلوبهم‌اکنة ان‌یفقهوه» جعل‌از دو بیرون نیست، یابمعنی‌خلق‌است یا بمعنی صیّر . اگر بمعنی خلق‌است پس اقرار دادند که الله خالق شرّ است که آن اکنه که ایشان را از فقه می باز دارد ، و آن و قر که حائل است میان ایشان و میان استماع حق ، لامحاله شری است ، و صریح بگفتند که الله خالق‌آنست . و اگر جعل بمعنی صیّر نهند ، در مسألهٔ قرآن ایشانرا لازم آید و قول ایشان بخلق قرآن باطل گردد. پس بهردو معنی برایشان حجت است .

قوله « وهم ینهون عنه » ـ **مقاتل** گفت: این درشأن **بوطالب عبدالمطلب** آمد . نام وی **عبد مناف‌بن شیبه** ، مردمانرا از رنجانیدن رسول‌خدا (ص) باز میداشت، و خود او را تصدیق نمیکرد ، واین آن بود که **قریش** بخانهٔ **بوطالب** گردآمدند ، و گفتند : ای سرور **عرب** وای‌سالار **قریش** ! این برادر زادهٔ تو دین‌نوآورده است، وآئین نو نهاده است ، ومردمانرا از دین پدران می بر گرداند ، یا اورا از این‌کار باز دار ، یااورا بدست ما بازده ، تا خلق را از فتنهٔ وی باز رهانیم ، **بوطالب** گفت : مالی عنه صبر . من این نتوانم، که‌من‌از وی یك ساعت نشکیبم . او روشنائی چشم من است ومیوهٔ دل . ایشان گفتند : هر کدام‌یکی که خواهی ازین جوانان و برنایان (۱) ما اختیار کن ، وبجای وی بپسند ، تا بتو دهیم ، و دست ازو بدار . **بوطالب** گفت : نماز شام که شتران چرنده بمراح خویش باز آیند ، شتربچه‌ای ازمادر خود باز گیرید ، ودیگری را بجای وی بوی نمائید . اگر بوی آرام گیرد ، من نیز **محمد**را بشما دهم ، وبا دیگری آرام

۱ـ نسخهٔ ج : ورنایان .

گیرم ، واگر ناقه‌جز با بچهٔ خویش بنسازد، و جز باوی آرام نگیرد ، پس من سزاترم که بافرزند برادرخویش و میوهٔ دل خویش آرام گیرم و بشما ندهم . پس هفده مرد از اشراف و رؤساءِ ایشان متفق شدند و عهد بستند ، و نبشته ای کردند که **بنی عبدالمطلب** را فرو گذارند ، نه مبایعت کنند با ایشان نه مناکحت نه مجالست و مخالطت بهیچوجه ، تا آنگه که محمد را بدست ایشان دهند. **بوطالب** درآن حال گفت :

والله لن یصلوا الیك بجمعهم حتی اوسّد فی التراب دفینا
فاصدع بأمرك ما علیك غضاضة و ابشر و قرّ بذاك منك عیونا
و دعوتنی وزعمت انك ناصحی ولقد صدقت و کنت ثم امینا
وعرضت دیناً قد علمت بأنه من خیر ادیان البریة دینا
لولا الملامة او حذاری سبة لوجدتنی سمحاً بذاك مبینا

فانزل‌الله سبحانه : « وهم ینهون عنه » یعنی ینهون الناس عن‌اذی النبی(ص)، ویتباعدون عما جاء به من الهدی ، فلا یصدقونه . وقیل نزلت فی‌جمیع‌الکفار من اهل **مکة** ، یعنی وهم ینهون الناس عن اتباع محمد (ص) ، و یتباعدون بأنفسهم عنه ، فلا یؤمنون به .

« وان‌یهلکون‌الاانفسهم» ـ ای ما یهلکون الا انفسهم لأن اوزارالذین‌یصدونهم، علیهم، « وما یشعرون » انها کذلك . پس بیان حال ایشان کرد درقیامت :

« ولو تری‌اذ‌وقفوا علی‌النار »ـ یعنی علی‌الصراط فوق‌النار ، و گفته‌اند «علی» بمعنی« فی» است ، کقوله تعالی: « علی‌ملك سلیمان » ای فی‌ملك **سلیمان** ، ومعنی آنست که : حبسوا فی‌النار ، و « لو » اینجا در موضع تعجیب‌وتعظیم‌است نه درموضع‌شك ، که بی گمان فردا مؤمن عذاب کافر خواهد دید . « فقالوا یالیتنا » ای عند ذلك یقولون یا لیتنا نرد الی الدنیا ، ولانکذب بآیات ربنا بعد المعاینة ، « ونکون‌من‌المؤمنین » ای

مع المؤمنین بتوحیدالله تعالی .

ابن‌عامر و حمزه و حفص از **عاصم**« ولا نکذب» و «نکون» هردو بنصب خوانند، وباقی برفع خوانند هردوکلمه را ، ورفع برمعنی استیناف است ، ای و نحن لانکذب بآیات ربنا و نکون من‌المؤمنین ، رددنا اولم نرد . این‌همچنانست که گویند: دعنی ولا اعود، ای ولا اعود علی کل حال تر کتنی اولم‌تتر کنی . ونصب ، برمعنی صرف است ، ای لیتنا اجتمع لنا الامران ، الرد و ترك التکذیب مع‌الایمان، فیجوز ان یکونوا قالوه علی الوجهین جمیعاً، فاکذبوا علی‌الوجه‌الاول . معنی‌آیت‌آنست که : چون بعذاب رسیدند ومعاینه دیدند آرزو رد کنند با دنیا ، وضمان کنند که پس‌ازآن تکذیب‌آیات و رسل نکنند ، وبا مؤمنان بتوحید یکی باشند ، یعنی که بمشاهده و عیان آن دیدیم که پس‌از آن هر گز تکذیب نتوانیم کرد . رب‌العالمین ایشانرا دروغ زن کرد در آن ضمان که کردند ، و آن تمنی ایشان باطل کرد ، گفت : بل نه چنانست که ایشان را آرزوست، که ایشان‌را هر گز با دنیا نگذارند .

« بدا لهم ماکانوا یخفون من قبل » ـ این‌را دو وجه گفته‌اند : یکی‌آنست که ایشان در دنیا پنهان میداشتند از عامهٔ خویش از وعید رستاخیز و کار بعث و نشور ، تا چون بربعث منکر باشند بر کفر و معصیت دلیر شوند . وجه دیگرآنست که‌ایشان کفر و شرك خود پنهـان میداشتند ، و میگفتند : « والله ربنـا ماکنا مشرکین » ، تا رب‌العالمین جوارح ایشان بسخن آورد ، و بر ایشان گواهی داد بر کفر . معنی آنست که برستاخیز فضیحت ایشان آشکارا شد ، و پردهٔ ایشان بدرید ، اگر ایشانرا بازگذارند با دنیا ، هم با کفر وشرك شوند ، که در ازل قضا برایشان همین رفت ، و شقاوت را آفریده‌اند ، اینست کـه الله گفت :« ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه » یعنی : الی ما نهوا عنه من الشرك والتکذیب ، « وانهم لکاذبون » فی‌قولهم : ولا نکذب بآیات

ربنـا . **مبرد** گفت : بدالهم ماكانوا يخفون من قبل اى جزاء ماكانوا يخفون من‌قبل ، وهذا وجه حسن . اگر كسى گويد : « وانهم لكاذبون » چه معنى را گفت ؟ و ايشان آن فعل نكردند . چيزى كه از ايشان در وجود نيامد ونكردند رب‌العالمين ايشانرا در آن دروغ زن كرد ! جواب آنست كه علم خداى عزوجل بهمه‌چيز روانست ، درآنچه بود ، و درآنچه نبود و خواهد بود ، هر دو يكسانست ، رب العزة ايشانرا دروغ زن كرد بآن علم كه وى راست بايشان وبعاقبت كار ايشان .

واندر اين آيت رد **قدريان** است كـه ميگويند : ان الله لايعلم الشيء حتى يكون . ميگويند : چيزى تانبود علم خدا درآن روان نبود ، واين سخن باطل‌است و محال ، ازبهرآنكه اين فعل از ايشان نبود ، ونخواهد بود ، كه ايشانرا بادنيا نخواهند فرستاد ، ونه‌آن خواهند گفت ، و رب‌العزة بعلم قديم خويش‌خبرميدهد كه اگر ايشانرا بازگذارند با دنيا ، ايمان نيارند ، ازآنكه علم قديم بر ايشان سابق است ، همه ميداند آنچه بود وآنچه نبود ، آنچه كردند وآنچه نكردند .

روى **سعيد بن انس عن الحسن** ، قال : «يعتذر الله عزّ و جل الى **آدم**(ع) بثلاثة معاذير . يقول‌الله : لولا انى لعنت الكذابين وابغض الكذب والخلف ، لرحمت ذريتك‌اليوم من شدّة ما اعددت لهم من‌العذاب ، ولكن حق‌القول منى : لئن كذبت رسلى وعصى‌امرى لأملان جهنم منكم اجمعين. و يا آدم ! اعلم انى لم اعذب فى‌النار احداً منهم الا من علمت فى‌علمى‌انى لو رددته الى‌الدنيا ، لعاد الى‌شر ما كان عليه ، ثم لم يتب، ولم يراجع، ويا **آدم** ! انت اليوم عدل بينى و بين ذريتك . قم عند الميزان فانظر ما رفع اليك من اعمالهم ، فمن رجح خيره على‌شره‌مثقال ذرة فله‌الجنة ، حتى تعلم انى‌لم اعذب غيرظالم» . معناه انى لم اعذب الاظالماً من ولدك .

« وقالوا ان هى الاحيوتنا الدنيا وما نحن بمبعوثين»ـ اين زنادقهٔ امت‌اند ، و

مکذبان بعث و نشور، که نشأة ثانیه مستبعد میدارند، ازآنکه برخلاف عادت روزگار است، و می‌پندارند که بیرون ازین کار که درآنند، و خلاف این عادت نتواند بود، و دلیل برنشأة ثانیه صحت نشأة اولی‌است، اگر اتفاقی بودست از روی طبیعت، چنانکه متبطلان میگویند، هم تواند بود که یکبار دیگرهم برآن اتفاق وطبیعت درست شود، و اگر نه که صحت نشأة اولی بقادری مدبر بوده است که بحکمت پیدا کرد، چنانکه اهل حق گویند، ومذهب راست ودین درست اینست، نشأة ثانیه راهم قادر است ومدبر وحکیم. یقول‌الله تعالی: «کذبنی ابن‌آدم ولم یکن له ذلك، وشتمنی ولم یکن‌له ذلك، فأما تکذیبه ایای، فقوله: لن یعیدنی کما بدأنی، و لیس اول الخلق بأهون علّی من اعادته، واما شتمه ایای‌فقوله: اتخذالله ولداً وانا الاحد الصمد، لم‌الد ولم‌اولد، ولم‌یکن لی کفواً احد.

«ولو تری اذ وقفوا علی ربهم»-ای عرضوا علی ربهم. این عرض اکبراست، چنانکه آنجا گفت: «وعرضوا علی ربك صفاً». عرض دواست: یکی عرض علی‌النار، چنانکه گفت: «ویوم یعرض‌الذین کفروا علی‌النار». دیگرعرض علی‌الجبار، چنانکه گفت: «وعرضوا علی ربك»، «یومئذ تعرضون لا تخفی منکم خافیة»، والعرض‌علی الجبار اصعب من‌العرض علی‌النار، لان‌النار مأمورة لاتعمل شیئاً الا بأمر ربها، وصاحب الامر هوالله عزّ وجلّ. وقد روی‌فی‌بعض‌الاخبار: «ان عبداً یوقف بین یدی‌الله عزوجل، فیسأله ربه عن افعاله و احواله، حتی یتحیرالعبد و ینقطع‌حیاءً من‌الله سبحانه. ثم یقول لارسالك بی‌الی‌النار اهون علیّ من‌حسابك».

و روی ان النبی (ص) قال: «یعرض الناس یوم القیامة ثلاث عرضات، فأما عرضتان فجدال ومعاذیر، واما العرضة الثالثة فعند ذلك تطائرالصحف فی‌الایدی، فآخذ بیمینه و آخذ بشماله». و قیل: «ولوتری اذ وقفوا علی ربهم» ای عرفوا ربهم ضرورة،

کما یقال: وقفت علی کلام فلان ای عرفته ، وقیل: وقفوا علی مسئلة ربهم وتوبیخه ایاهم، یؤکد ذلك قوله : « الیس هذا بالحق » ؟ ای‌هذا البعث ، فیقرون حین لاینفعهم ذلك ، و یقولون: بلی‌و ربنا ، فیقول‌الله: فذوقوا العذاب‌بکفر کم. «قال» که‌در اول گفت، جواب« اذا » است . قالوا جواب سؤالست . «قال» که در آخر گفت جواب‌اقرار است. اول‌خدا گوید: این بعث که می بینید راست نیست ؟ ایشان جواب این سؤال توبیخ دهند ، و گویند : بلی و ربنا ، حق است و راست . پس الله گویـد بجواب اقرار ایشان : پس‌اکنون عذاب میچشید بآنچه کافرشدید ، وحق نپذیرفتید .

« قد خسر الذین کذبوا بلقاءِ الله »ـ یعنی بالبعث الذی فیه جزاء الاعمال . در قرآن‌فراوان بیاید ذکر لقاء الله ، ومراد بآن‌رستاخیز است. وهمچنین درخبر **مصطفی** (ص) بیاید، چنانکه گفت(ص) : « لقاءك‌حق ». جای دیگر گفت : لقی‌الله و هو علیه غضبان . لقی‌الله اجذم . لقی‌الله و علیه اثم صاحب مکس . ما منکم من احد الا وهو یلقی‌الله لیس بینه و بینه ترجمان . لقی‌الله وما علیه خطیئة .

« قد خسر الذین کذبوا بلقاءِ الله » ـ میگوید : زیانکار ونومید شدند ایشان که دروغ شمردند خاستن ازگور ، و شدن پیش خدای جل جلاله تا جزاءِ اعمال بینند . « حتی‌اذا جاءَ تهم الساعة بغتةً » یعنی کذبوا الی‌ان ظهرت الساعة بغتةً فأقلعوا بالندامة فی وقت‌لاینفع‌الندامة . دروغ‌شمردند تاآنگه که‌ناگاه رستاخیز درآمد، وایشان‌پشیمانی خوردند ، در وقتی که پشیمانی سود نداشت ، و گفتند : « یا حسرتنا علی‌ما فرطنا فیها » ! این درقیامت باشد که‌کافران منازل خویش بینند ازبهشت که بمؤمنان دهند. **مصطفی** (ص) گفت درتفسیراین آیت: «یری‌اهل‌النار منازلهم من‌الجنة، فیقولون: یاحسرتنا».وقال (ص) : « لا یدخل النار احد الا رأی مقعده مـن الجنة لو احسن لیکون علیه‌حسرة ». گویند : یاحسرتنا! یا دردا ودریغا ! برآن تقصیر که کردیم اندر دنیا درطاعت خدای و

فروختن ایمان بکفر و آخرت بدنیا .

« وهم یحملون اوزارهم علی ظهورهم » ـ مفسران گفتند : روز قیامت چون کافرانرا از گور برانگیزانند، آن عمل‌خبیث وی بصورت حبشی‌سیاه کریه المنظر که از وی بوی ناخوش می‌دمد ، برابر وی بایستد . کافر گوید : من‌انت ؟ تو کیستی ؟ گوید : انا عملك الخبیث ، قد کنت احملك فی‌الدنیا بالشهوات واللذات، فاحملنی‌الیوم . من‌آن عمل‌خبیث توأم ،که در دنیا ترا باآن شهوتها و لذتها برداشته بودم ، امروز مرا بردار . گوید : من‌طاقت برداشتن توندارم . گوید : ناچار است برداشتن‌من . آنکه به‌پشت وی درآید بآن گرانباری. اینست که‌رب‌العالمین گفت: « وهم یحملون اوزارهم علی‌ظهورهم». « الاساء مایزرون » ای بئس مایحملون !

وحال بندهٔ مؤمن برعکس این باشد ، که چون ازخاك بیرون‌آید ، عمل‌صالح وی بصورتی روحانی خوشبوی برابر وی آید ، و گوید : هل تعرفنی ؟ مرا می‌شناسی ؟ گوید: نمی شناسم ، اما شخصی روحانی می‌بینم ترا نیکو صورت وخوشبوی . گوید : آری در دنیا همچنین بودم . من‌آن عمل صالح توام ، که در دنیا تومرکب من بودی . امروز من مرکب توام. برمن نشین ، وسوی بهشت رو ، اینست که رب‌العالمین گفت : « یوم نحشرالمتقین الی الرحمن وفداً » ای رکباناً . « و ماالحیوة الدنیا الالعب ولهو » ای باطل‌وغرور لایبقی . این دنیا نه چیزیست پاینده وپسندیده ، بلکه رفتنی‌است باطل وفریبنده : « دار الالتواءِ لادار الاستواءِ ، و منزل ترح لامنزل فرح ، فمن‌عرفها لم یفرح لرخاء ، ولم یحزن لشقاء . الا وان الله خلق الدنیا دار بلوی ، والاخرة دار عقبی، فجعل بلوی‌الدنیا لثواب الاخرة سبباً ، وثواب الاخرة من بلوی الدنیا عوضاً ، فاحذروا حلاوة رضاعها لمرارة فطامها، و اهجروا لذیذ عاجلها لکریه آجلها، ولا تسعوا فی‌عمران‌دارقد قضی‌الله‌خرابها، ولا تواصلوها و قد اراداللهٔ‌منکم اجتنابها ، فتکونوا لسخطه متعرضین ،

ولعقوبته مستحقين». الحديث بطوله ذكره النبی (ص).

« وماالحيوة الدنيا الا لعب ولهو » ـ اين‌جواب آن كافران است كه ميگفتند : « ماهی الا حيوتنا الدنيا » ، رب العـالمين ايشانرا در آنچه گفتند دروغ زن كرد ، و حاصل اين دنيا باز گفت كه چيست . « لعب ولهو» جای ديگر گفت : « و زينة وتفاخر بينكم وتكاثر فی‌الاموال والاولاد » ، آنكه گفت : « و للدار الاخرة خيرللذين يتقون » الشرك. قراءت **شامی** تنها ، « ولدارالاخرة » بلام واحدة مع‌الاضافة ، تقديره : ولـدار الساعةالاخرة ، فصار وصفالساعة بالاخرة ،كما وصفاليوم بالاخِر فی‌قوله «و ارجوا اليوم الاخر» . « افلا تعقلون» بتاءِ مخاطبه ، قراءت **نافع** و **ابن‌عامر** و **حفص عن عاصم** . معنی آنست كه : قل لهم يا **محمد** : « افـلا تعقلون » ايها المخاطبون! ان‌الاخرة افضل من الدنيا ؟ !

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و منهم من يستمع اليك » الاية ـ سمع فهم ديگر است و سمع خطاب ديگر . آن بيحرمتان و بيگانگان چـون از سمع فهم و قبول محروم بودند ، سمع خطاب ايشانرا سود نداشت . سمع فهم آنست كه در دل جای گيرد ، و قبول درآن پيوندد ، ويقين درآن بيفزايد . اگر سالها اين طنطنهٔ حروف بسمع خطاب ميرسد تـا قلقلهٔ يافت بسمع جان نرسد ، سودی ندارد . آن **بوجهل** رانده مقهور حكم ازل گشته رفتی وسر برآستانهٔ مسجد رسول خدا (ص) نهادی ، وقرآن از رسول (ص) بسمع ظاهر بشنيدی ، اما دلش يك حرف بخود راه ندادی ، كه قفل نوميدی بر آن زده بودند ، ومهر شقاوت برآن نهاده ، وآن ديگر مطرود مهجور **وليد مغيره** چون قرآن شنيد ، گفت: « والله ان‌لقوله لحلاوةً ، و ان عليه لطلاوةً ، و ان‌اصله لغدق ،و ان اعلاه لثمر » . گفت:

این‌سخن که **محمد** میخواند سخنی‌شیرین وپر آفرین‌است ، بالاش‌چون درخت میوه‌دار، و زیرچون چشمهٔ آب حیات . بظاهر چنین میگفت ، وباطنی داشت خراب که حرفی‌از آن بدل خود راه می نداد ، تا بدانی که اعتبار بباطن است ، وحقیقت این‌کار یافت است وقبول . اگر هزاران کس بعمارت ظاهر مشغول شوند ، آن عمارت ایشان خرابی یك دل جبر نکند ، وبکار نیاید ، واگر یك دل آبادان بود ، پاسبان اقلیمی باشد ، همه را درحمایت عز خویش گیرد .

« وهم ینهون عنه وینأون » ـازروی اشارت خبر میدهد از قومی که دیگرانرا پند دهند ، وخود پند نپذیرند. از روی ظاهر خلق خدای برطاعت میخوانند ، واز روی باطن با حق‌مخالفت میکنند . همانست که گفت جای دیگر: **« لم تقولون مالاتفعلون » ؟** « اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم »؟!

لاتنه عن خلق و تأتی مثله عار علیك اذا فعلت عظیم!

مجاهد گفت :«وهم‌ینهون‌عنه‌وینأون عنه»ـ یعنی‌ینهون‌عن‌الذکر، ویتباعدون عنه . اشارت است بقومی که براه تقوی نروند ، و مردم را نیز از آن باز دارند . خود معصیت کنند، وسبب معصیت دیگران شوند . خودبیراه شوند ، ودیگران را بیراه کنند. « ضلوا من قبل و اضلوا کثیراً ». لاجرم‌فردا هم وزر خود هم وزر دیگران بر گردن ایشان نهند . اینست که گفت‌تعالی وتقدس : « ولیحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم» .

« بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل » ـاشارت است بروز رستاخیز که روز کشف احوال است ، واظهار اسرار . یوم تبلی السرائر وتظهرالضمائر . بسا که در دنیا درشمار زاهدان بودند، و رنگ دوستان و لباس‌آشنایان پوشیدند ، وآنروز داغ شقاوت برپیشانی خویش بینند ، ودر منزل بیگانگان‌شان فرود آرند ، و بسا کسا که تو او را خلیع العذار شناختی ، رهین الاغلال دانستی، در دنیا بی‌سر وبی‌سامان ، بی کس وبی‌نام،

و آن روز از خزائن غیب خلعتهای کرامت آرند بنام وی. قدیسان ملأ اعلی وساکنان جنات مأوی دوچشمی(١) برند وفرومانند درکار وی. این‌چنان‌است که شاعر گوید:

بسا پیر مناجاتی که بی مرکب فروماند
بسا رند خراباتی که زین بر شیر نر بندد!

«ولو ردّوا لعادوا لمانهوا عنه»-لو رد اهل‌العقوبة‌الی‌دنیاهم، لعادوا الی جحدهم و انکارهم، ولو رد اهل‌الصفاءِ والوفاءِ الی دنیاهم لعادوا الی حسن اعمالهم. «ولوتری‌اذ وقفوا علی ربهم»- یا حسرة علیهم من موقف الخجل! و محل مقاساة الوجل! وتذکر تقصیر العمل، فهم واقفون علی اقدام‌الحسرة، یقرعون باب‌الندم، حین لاینفعهم الندم، وحین یقول لهم الحق: «الیس هذا بالحق»!

وا خجلتا من وقوفی باب دارکم یقول ساکنها من انت یا رجل؟!

٥ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**قدنعلم**» ما می دانیم «**انّه لیحزنك**» که اندوهگن میکنند ترا «**الّذی‌یقولون**» آنچه میگویند ایشان «**فانّهم‌لایکذّبونك**» ایشان دروغ زن نه ترا میگیرند «**ولکنّ‌الظالمین**» لکن آن ستمکاران بر خویشتن «**بآیات‌الله یجحدون**(٣٣)» سخنان الله را می‌بازدهند بشوخی.

«**ولقدکذّبت**» بدرستی که دروغ زن گرفتند ایشان «**رسل‌من‌قبلك**» پیغامبران را پیش‌از تو «**فصبروا**» شکیبائی کردند ایشان «**علی‌ماکُذّبوا واوذوا**» بر آنچه ایشان را دروغ زن گرفتند ورنج نمودند «**حتّی‌اتاهُم نصرنا**» تا آنکه بایشان‌آمد یاری دادن ما «**ولامبدّل‌لکلمات‌الله**» وبدل کننده نیست سخنان خدایرا، «**ولقدجاءك**» وآمدبتو«**من نبأ المرسلین**(٣٤)» ازخبرهای‌فرستادگان‌ما آنچه‌آمد.

١- نسخهٔ‌ج: دوحشمی!

« **وان کان کبر علیك** » واگر چنانست که گران شد بر تو و بزرگ آمدترا « **اعراضهم** » روی گردانیدن ایشان و نپذیرفتن « **فان استطعت** » اگر توانی « **ان تبتغی نفقاً فی الارض** » که راهی‌سازی در زمین « **اوسلّماً فی السّماء** » یا نردبانی‌سازی فرا آسمان « **فتأتیهم بآیة** » تا بر آن درآسمان آئی[و ایشان را نامه‌ای ونشانی بری]، « **ولو شاءالله** » واگر خدای خواهد « **لجمعهم علی الهدی** » ایشانرا همه بر راست راهی فراهم آرد « **فلاتکونن من الجاهلین**(۳۵)» نگرتا ازیشان نباشی که نمی‌دانند[که هر که برراه راست است بمن بر راه است، وهر که گمراه است بمن گمراه است] .

« **انّما یستجیب** » پاسخ نیکو که کنند « **الّذین یسمعون** » ایشان کنند که بگوش دل‌میشنوند « **والموتی یبعثهم الله** » و مردگانرا خدای تواند برانگیزاند، و اوست که ایشانرا برانگیزاند« **ثمّ الیه یرجعون** (۳۶)» پس باوی‌برند ایشانرا .

« **و قالوا لولا نزّل علیه آیة من ربّه** » گفتند: چرا فرو نفرستند بر وی نشانی از خداوند وی « **قل انّ الله قادر** » بگوی الله توانـاست و قادر، « **علی ان ینزّل آیة**» بر آنکه‌نشانی فرستد، « **ولکنّ اکثرهم لایعلمون**(۳۷) » لکن بیشتر ایشان نمیدانند [که هدی وضلالت خلق نه درایشان بسته است، که درخواست الله بسته‌است] .

« **ومامن دابّة فی الارض** » نیست هیچ چمنده ای در زمین « **ولاطائر** » و نه پرنده‌ای « **یطیر بجناحیه** » که می‌پرد بدو بال‌خویش «**الّا امم امثالکم** » مگرهمه گروه گروه همچون شمااند، « **مافرّطنا فی الکتاب من شیء** » هیچ‌چیزفرونگذاشتیم درلوح، « **ثمّ الی ربّهم یحشرون**(۳۸)» وپس‌همگانرا باپیش‌خداوند خواهندانگیخت.

« **والّذین کذّبوا بآیاتنا** » وایشان که بدروغ فرا میدارند سخنان ما « **صمّ** » از شنیدن حق و دریافتن آن‌گران اند « **و بکم** » و از اقـرار دادن بآن‌گنگان اند « **فی الظّلمات** » و در تاریکی نادانی اند. « **من یشاالله یضلله** » هر کـه خدای خواهد

ویرا از راه کم کند « **ومن يشأ** » وهر که خواهد، « **يجعله على صراط مستقيم**[٣٩] » ویرا برراه راست دارد .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « قد نعلم انه ليحزنك » ـ **سدی** میگوید : سبب نزول این آیت آن بود که روز **بدر** ، **اخنس بن شريق** و **بوجهل** بیکدیگر رسیدند. **اخنس** گفت: یا **اباالحکم** ! این ساعت منم وتو ، و کس سخن ما نمی‌شنود . براستی با من بگو که : این **محمد** راستگوی است یا دروغ زن ؟ **بوجهل** گفت : اکنون که راستی می پرسی ، والله ان محمّداً لصادق، وما کذب محمّد قط ، والله که **محمد** راستگوی است ، وهر گز دروغ نگفت ، اما چون **بنوقصی** لوا وسقایه و حجابت و نبوت ببرند ، باقی **قریش** را چه بماند ؟ و اگر ما او را تصدیق کنیم ، ما را تبع وی باید بود ، و ما هرگز تبع **بنی عبد مناف** نبودیم. پس رب العالمین درشأن ایشان این آیت فرستاد . و روایت کنند از **علی** (ع) که **ابوجهل** بمصطفی (ص) رسید ، وبا وی مصافحت کرد ، و گفت: انّا لا نكذبك يا محمّد ، ولكن نكذب ما جئت به ، فأنزل الله هذه الآية .

مقاتل گفت: درشأن **حارث بن عامر بن نوفل بن عبدمناف بن قصی** فرو آمد. این حارث بآشکارا تکذیب رسول میکرد ، و بر دیدار کفار ویرا ساحر وشاعر و مجنون میخواند ، باز چون خالی گشت بااهل بیت خویش گفت : ما محمّد من اهل الكذب ، و انی لأحسبه صادقاً . ونیز چون رسول خدا را دیدی گفتی: یا محمّد! مامیدانیم که آنچه تو میگوئی راست است و درست ، وتوخود هرگز دروغ نگفتی ، لکن مامشتی ضعیفان و زیردستان عرب ایم ، ترسیم که اگر اتباع تو کنیم عرب مارا زبون گیرند ، و خوار کنند ، واز زمین خویش بیرون کنند ، وماطاقت آن نداریم. همانست که درسورة **القصص**

گفت : «ان نتبع الهدی معك نتخطف من ارضنا ». رب العالمین درشأن وی این آیت فرستاد: «قد نعلم » ما میدانیم«انه لیحزنك الذی یقولون » بأنك کاذب وساحر ومجنون. ما میدانیم که گفت و طعن کافران ترا اندوهگن میکنند . قراءت **نافع** «لیحزنك» بضم یاء است ، و معنی همانست .

آنکه **مصطفی** را تسلیت و خرسندی داد ، گفت : « فانهم لایکذبونك »ـ یا **سید** ! ایشان نه ترا دروغ زن میگیرند ، که ایشان صدق تو و امانت تو نیك شناخته‌اند بروزگار گذشته ، و اگر چه بظاهر تکذیب میکنند ، بباطن میدانند که تو پیغامبری و راستگوئی ، لکن سخن مرا دروغ میشمارند ، و میدانند که راست است . **نافع** و **کسائی** « یکذبونك » باسکان کاف خوانند ، معنی آنست که : لایجدونك کاذباً ، هر چند که ترا دروغ زن میخوانند، دروغ زن نه‌ای، و ترا دروغ زن نمی‌یابند، و نمی‌توانند که بهیچ حیلت برتو دروغ درست کنند ، لکن ایشان کافران‌اند وستمکاران برخویشتن، که سخنان الله دروغ میشمارند بشوخی ، پس از آنکه دانسته اند که راست‌است . این همچنانست که جای دیگر گفت : « و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلماً وعلواً» . قال **الزجاج**: کذّبته ، اذا قلت له کذبت ، وأکذبته اذا رأیته ان ما اتی به کذب » .

«و لقد کذبت رسل من قبلك» ـ کافران **مکه** در اذی رسول (ص) و در تکذیب وی بیفزودند ، و رب العالمین در تسلیت و تعزیت بیفزود ، گفت : پیش از تو رسولانرا هم تکذیب کردند ، و رنج نمودند به تنهای ایشان. لختی را سوختند و کشتند ، و لختی را پاره بدونیم کردند . ایشان صبر کردند بر آن اذی قوم خویش ، تاآنکه که ایشانرا نصرت دادیم ، و قوم ایشان هلاك کردیم. تو نیز صبر کن یا **محمد** بر اذی قوم خویش.

«و لا مبدّل لکلمات الله ـ ای لامغیّر لکلماته السّابقة بنصر اولیائه ، و هلاك اعدائه، و ذلك فی قوله: « ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون» ، «انا

لننصر رسلنا والذین آمنوا »، « کتب الله لاغلبن انا و رسلی». **الحسین بن فضل** گفت: «لا مبدّل لکلماته» ای لاخلف لعداته. « و لقد جاءَ كَ من نبأ المرسلین » یعنی من حدیث المرسلین ماقصصت علیك من حدیث **نوح** و قومه، و **ثمود** و **صالح** و **ابراهیم** و **لوط** و **شعیب** حین کذبوا و اوذوا ثمّ نصروا.

« و ان کان کبر علیك اعراضهم» ـ رسول خدا (ص) حریص بود برایمان قوم خویش. میخواست که ایشان همه ایمان آرند. هر گه که آیتی می درخواستند، دوست داشتی که الله آن آیت بایشان نمودی، بطمع آنکه تا ایشان ایمان آرند، چنانکه درخواستند تا فریشته از آسمان فروآید، و ذلك فی قوله: «اولا انزل علیه ملك»؟ رب ـ العالمین بجواب ایشان گفت: « ولو اننا نزلنا الیهم الملائکة و کلّمهم الموتی» یا **محمد** اگر این فریشتگان که میخواهند، همه فرود آیند، و مردگان نیز زنده شوند، و با ایشان سخن گویند، تا من نخواهم ایشان ایمان نیارند. آنکه گفت: « فان استطعت ان تبتغی نفقاً فی الارض » ـ اگر توانی که راهی سازی در زیر زمین تا ایشانرا جوی روان برآری در **مکه**، یا مردهٔ گویا بیرون آری از زمین، «او سلّماً فی السماءِ» یانردبانی سازی تا برآن در آسمان آئی، و ایشانرا نامه‌ای بری، یا پاره‌ای از آسمان بر ایشان افکنی، یا فریشته‌ای بری، یا ایشانرا نشانی بری، معنی آنست که: فافعل، اگر توانی بکن. میگوید: یا محمّد توبشری، و ترا دست بدان آیات نرسد که ایشان میخواهند. راه تو آنست که صبر کنی تا الله تعالی از بهر ایشان حکم کند.

آنکه گفت: «ولوشاء الله لجمعهم علی الهدی» ـ اگر خدای تعالی خواستی که همه ایمان آورند، و براه راست روند، بکردی. معنی دیگر: اگر الله خواستی ایشانرا آیتی فروفرستادی، که ناچار بدان ایمان آوردندی، چنانکه جای دیگر گفت: «ان نشأ تنزل علیهم من السماءِ آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین». اما آیاتی فرو فرستاد که مردم را در

آن جای تفکر و نظر بود ، تا ارباب بصائر و خداوندان فکرت درآن تفکر کنند ، و ایمان ایشان درآن بیفزاید ، و ثواب حاصل گردد . ولوکانت نار تنزل علی من یکفر ، او یرمی بحجر من‌السماءِ لآمن کل احد « فلاتکونن من الجاهلین» ای لا تکونن ممن یجهل ان الله علی کل شیء قدیر ، و ان الله هوالهادی لعباده ، و انه قد علم ان عباده کلهم لایهتدون الا ان یشاء الله ان یجمعهم علی‌ذلك .

«انما یستجیب‌الذین یسمعون»ـ ای یجیبك‌الی‌الایمان‌من‌یسمع، و کلهم یسمع لکن یرید من یسمع‌الذکر فیقبله و ینتفع به، اما الکافرالذی ختم‌الله علی سمعه کیف یصغی‌الی‌الحق! «والموتی‌یبعثهم‌الله» فی‌الاخرة، ثم‌الیه یردون‌فیجزیهم بأعمالهم. میگوید: اجابت تو مؤمنان میکنند ، ایشان که بگوش دل می‌شنوند و می پذیرند و کاربند آن می‌باشند، اما کافران **مکه** که برسمع‌ایشان مهرشقاوت نهاده‌اند ، تا دریافت حق درآن نشود ، ایشان اجابت نکنند ، ورب‌العالمین ایشانرا فردا در قیامت برانگیزاند ، وجزاءِ کردار ایشان بایشان دهد . قولی دیگر گفته‌اند: «والموتی یبعثهم‌الله» علی اتّباع امرك ان شاء ان یسلموا . این مشرکان که برصفت مردگانند ، اگر الله خواهد که مسلمان شوند ایشانرا براتباع توانگیزاند ، «ثم الیه یرجعون» من اسلم منهم ومن لم یسلم .

«وقالوا لولا نزل علیه‌آیة من ربه» ـ رؤساءِ قریش گفتند : چرا رب العزة‌آیتی نمی‌فرستد ، یعنی فریشته‌ای که **محمّد** راگواهی دهد بنبوت وی ؟ رب‌العالمین گفت : یا محمّد جواب ده ایشانرا که : الله قادر است برفرستادن این نشان ، اما شما نمیدانید که‌در زیرآن چه بلا است، وذلك فی‌قوله : «ولو انزلنا ملکاً لقضی‌الامر ثم لاینظرون». نظیراین درسورة بنی‌اسرائیل گفت ازین گشاده‌تر(۱) : «و قالوا لن نؤمن لك» الی قوله «رسولا».

۱ـ نسخهٔ ج : روشن‌تر.

« و مامن دابّة فی‌الارض‌ولاطائر»ـ جملهٔ حیوانات که‌آفریده‌اند ازین دو حال بیرون نیست ، اما یدب و امایطیر، یا رونده است یا پرنده ، وهمه گروه گروه همچون شمااند، که همه‌را روزی می‌باید، وداشت می‌باید، وجفت‌می‌باید، ووطن می‌باید . **مجاهد** گفت : « الا امم امثالکم» ای اصناف مصنفة تعرف بأسمائها کما انتم بنی آدم تعرفون بالانس، فالطیر امة ، والسباع امة، والدواب امة، والانس امة، والجن امة. **عطا** گفت: «الا امم امثالکم» یوحّدون ویسبّحون، لقوله : «وان‌من‌شیء الایسبح‌بحمده»، قال : و تسبیحه یاحلیم یاغفور. ودرخبر است که رب‌العزة جانوران‌را چهارعلم داده : صانع‌خویش‌را دانند، وجفت‌خویش را شناسند ، و دشمن‌خویش را دانند ، وروزی خویش را دانند.

زجاج گفت: « الا امم امثالکم »ـ یعنی فی‌الخلق والموت والبعث ، لانه قال : « والموتی یبعثهم‌الله » ثم یصیرون بعد مایقتصّ بعضهم من‌بعض‌تراباً . قال **ابوهریرة** فی هذه‌آلایة: یحشرالله الخلق کلهم یوم‌القیامة: البهائم والدواب والطیر و کل شیء ، فیبلغ من‌عدل‌الله یومئذ أن یأخذ للجماء من‌القرناءِ ، ثم‌یقول: کونی تراباً، فعندذلك «یقول الکافر یالیتنی کنت تراباً ». قال **عطا** : فاذا رأوا بنی‌آدم وماهم‌فیه‌من‌الجزع ، قالوا : الحمدلله الذی لم‌یجعلنا منکم، فلاجنة نرجوا، ولاناراً نخاف، فیقول‌الله لهم : کونوا تراباً، فیتمنی الکافرحینئذ ان‌یکون‌تراباً. وقد روی **ابوذر** قال: «بینا انا عند رسول‌الله(ص)اذا انتحطت عنزان، فقال النبی (ص): اتدرون فیما انتحطتا ؟ فقالوا : لاندری . قال : لکن‌الله یدری ، و سیقضی بینهما » .

« یطیر بجناحیه»ـ ازبسطهای قرآن‌است همچون « قولهم بأفواههم »، « تخطه بیمینك». وعرب‌سخن گاه گاه بسط کنند، تاچیزچیز در افزایند که‌ازآن‌بسرشود، و گاه گاه اختصار کنند ، که دشخوارمفهوم شود. « مافرطنا فی‌الکتاب‌من‌شیء » اراد به‌الکتاب الذی‌عندالله، المشتمل علی‌ماکان ویکون. وقیل: « ما فرطنا» ای ماترکنا فی‌القرآن من

شیء یحتاج العباد علیه، الا وقد بیّنّاه، اما نصاً واما دلالة و اما مجملا و اما مفصلا، لقوله: «ونزلنا علیك الکتاب تبیاناً لکل شیء» ای لکل شیء یحتاج الیه فی امر الدین.

«ثم الی ربهم یحشرون»- هذا دلیل علی أن کل روحانی یحیا و یحشر وان صغر خلقه حتی البقّ والبعوض والقمل والبرغوث، یؤید ذلك قوله: «وهوالذی یبدأ الخلق ثم یعیده» فالخلق عام لکل شیء.

«والذین کذبوا بآیاتنا» یعنی بالقرآن «صمّ» لایسمعون الهدی سماع انتفاع، و«بکم» عن القرآن لاینطقون به، «فی الظلمات» یعنی فی ظلمات الشرك. آنکه بیان کرد وخبر داد که این بمشیت ما است، وهدی وضلالت بارادت ما است: «من یشا الله یضلله» یعنی عن الهدی، منهم **عبدالدار بن قصی**. «ومن یشأ یجعله علی صراط مستقیم» یعنی علی دین الاسلام. منهم **علی بن ابی طالب** و **العباس** و **حمزه** و **جعفر** رضی الله عنهم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «قدنعلم انه لیحزنک الذی یقولون» آلایة ـ این آیت از روی اشارت **مصطفی** را صلی الله علیه وسلم تشریفی واکرامی است ازدرگاه ربوبیت، که ازآن بزرگوارتر نیست، واز دورآدم تا منتهی عالم بیرون ازوی کس را این منزلت ندادند، و این مرتبت ننهادند، که رب العزة میگوید تسکین دل ویرا که: یامحمد! مامی دانیم که ازین بیحرمتان چه رنج بدل تومیرسد، وتو چون اندوهگنی از گفتار بیهودهٔ ایشان! یا **محمد**! مپندار که من نمی‌بینم آنچه برتومیرود، یا نمی‌شمارم آن نفسهای درد آمیغ (١) که ازتو می برآید، یا آن شربتهای زهرآمیغ (١) که هرساعت برطلب رضاءِ ما نوش میکنی. یا محمد! آن نه باتو میکنند، که آن با ما میکنند، و از بهر حدیثما میکنند. پیش از

(١) نسخهٔ ج: آمیز.

آنکه این رقم بر تو کشیدیم . واین علم نبوت بدست توداديم ، بنگر که با توچون بودند! آشنا و بیگانه، خویش و پیوند همه اورا دوست بودند ، و**محمدالامين** میخواندند. امانتها بنزدیك وی می‌نهادند . درمحافل ومجامع اورا در صدر مینشاندند . چون پیك آسمان بنزدیك وی آمد، وجلال وعزت دین اسلام در گفت و کرد وی نهادند، آن کار و آن حال بگشت . دوستان همه دشمن گشتند . یکی میگفت : ساحر است و کاهن. یکی میگفت : کاذبست وشاعر. یکی میگفت : مجنون است وسر گشته :

اشاعوا لنا في الحي اشنع قصة و كانوا لنا سلماً فصاروا لنا حربا.

این همه میگفتند، و **سید** (ص) بر استقامت خویش چنان متمکن بود که آن قبول واین نفور و آن سلامت واین ملامت بنزدیك وی هردويك رنگ داشت ، که هردو ازیك منهل می‌دید. آن کافران ومهجوران ازل پیش ازمبعث سیّد (ص) هر کسی درنهاد خویش شوری داشت ، وتصرفی میکرد ، یکی میگفت: پیغامبر که بیرون خواهد آمد **حکیم بن هشام** (١) خواهد بود . دیگری میگفت : **عبدالله بن ابی** است . سدیگری میگفت : **بومسعود ثقفی** است. رب العالمین گفت : « اهم یقسمون رحمت ربك نحن قسمنا ». این قسمت رحمت وبخشیدن درجهٔ نبوت نه کار ایشان است ، که این خاصیت ربوبیت ما است وکار الهیت ما است . پس چون رب العالمین تاج رسالت برفرق نبوت **محمد** عربی نهاد ، ودر گاه عزت وی حوالت گاه رد وقبول خلق آمد، ایشان همه نومید شدند، زبان طعن دراز کردند . یکی گفت : یتیم است ودرمانده. رب العزة گفت: بمؤمنان رحیم است و بخشاینده. یکی گفت: اجیراست وفقیر. رب العزة گفت : نذیراست و بشیر. یکی گفت : ضالست و غبی. رب العزة گفت : رسول است ونبی:

(١) ظاهراً هشام غلط است وبجای آن حزام بایدباشد ، و اوحکیم بن حزام بن خویلد بن اسدبن عبدالعزی صحابی واز قریش وبرادر زادهٔ حضرت خدیجه بوده است .

هـذا وان اصبح فی اطمار و کان فـی فقر مـن الیسار
آثر عندی مناخی و جاری .

دوست پسند باید نه شهر پسند . فـرمان آمد که : یامحمد ! « قـد نعلم » ما می دانیم که دشمنان ترا شاعرو دیوانه میخوانند. توشاعر ودیوانه نه ای. تو زین عالمی. تو سیّد ولدآدمی. تو رسول کونین وصاحب قاب قوسینی . تو دیوانه نه‌ای . تواسلام را صفائی . تـو شریعت را بقائی . تـو رسول خدائی . این عز ترا بس که ما آن تو ، تو آن مائی :

من آن توام توآن من باش ز دل بستاخی کن چرا نشینی توخجل .

یا محمّد ! اگردشمن ترا ناسزا گوید، ترا چه زیان! من میگویم: « وسراجاً منیراً» ، « بشیراً و نذیراً »، «لیکون للعالمین نذیراً» ، «انّا فتحنا لك فتحاً مبیناً » ، « و ینصرك اللّٰه نصراً عزیزاً » ، «ان فضله کان علیك کبیراً » .

«انّما یستجیب الّذین یسمعون». ابن عطا گفت : ان اهل السّماع هم الاحیاء ، و هم اهل الخطاب والجواب، وان الاخرین هم الاموات ، لقوله تعالی: « والموتی یبعثهم اللّٰه». گفت: اهل سماع زندگان اند، واهل خطاب وجواب ایشان اند، وباقی مردگان اند. وزندگان بحقیقت سه کس اند ، هرچه نه این سه اند درشمار مردگان اند خائف، که زندگی ببیم کند، هموار(۱) از بطش ومکر حق می ترسد. دوم راجی که زندگی باميد کند، پیوسته دل درفضل ولطف خدای تعالی بسته. سوم محب است ، که زندگی بمهر کند، مادام دلش باحق می گراید ، واز خلق می گریزد . واین سه حالت را علم شرط است . خوف بی علم خوف خارجیان است. رجاءِ بی علم رجاءِ مرجیان است . محبت بی علم محبت اباحتیان است ، و جملهٔ این کـار بنا بر توفیق و خذلان است، و توفیق وخذلان نتیجهٔ حکم ازل ونبشتهٔ لوح. رب العالمین

۱- هموار یعنی همیشه ودایم ،=همواره . (برهان قاطع).

گفت : « ما فرطنا فی الکتاب من شیء ». در لوح همه چیز نبشتیم وهمه کار پرداختیم . هر کس را آنچه سزا بود دادیم ، و فذلك هر چیز پدید کردیم . رسول گفت صلی الله علیه وسلّم: «مامنکم من احد الا وقد کتب مقعده من النّار ومقعده من الجنة». قالوا: یارسول الله! افلا نتکل علی کتابنا؟ وندع العمل ؟ قال : «اعملوا فکل میسّر لما خلق له ، اما من کان من اهل السعادة فسییسر لعمل السعادة ، و اما من کان من اهل الشقاوة ، فسییسر لعمل الشقاوة ». ثم قرأ : «فأما من اعطی واتقی» الایة .

٦ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**قل**» گوی یامحمد« **ارأیتکم**» چه بینی « **ان اتاکم** » اگر بشما آید « **عذاب الله** » عذاب خدای « **اوأتتکم السّاعة** » یا بشما آید رستاخیز« **اغیر الله تدعون** » جز از الله خدائی دیگر خواهید خواند ؟ ! « **ان کنتم صادقین(۴۰)** » تا خوانید اگر راست میگوئید .

« **بل ایّاه تدعون** » نخوانید ، بلکه الله را خوانید « **فیکشف** » و باز برد از شما « **ماتدعون الیه** » آنچه ویرا با آن میخوانید که باز برد « **ان شاء** » اگرخواهد « **وتنسون**» و گذارید و فراموش کنید « **ماتشرکون (۴۱)** » هرچه انباز میخوانید .

« **ولقدارسلنا** » وما پیغام فرستادیم « **الی امم من قبلك**» بگروهانی پیش ازتو « **فأخذ ناهم** » تا ایشانرا فرا گرفتیم « **بالبأساء** » ببیم وشمشیر « **والضّـرّاء** » و بتنگی وبد حالی « **لعلّهم یتضرّعون(۴۲)**» تا مگردر زارند.

« **فلولا اذجاء هم** » چرا نه چون بایشان رسید « **بأسنا** » زور گرفتن مـا « **تضرّعوا** » در زاریدندی « **ولکن قست قلوبهم** » لکن سخت گشت دلهای ایشان ، «**وزیّن لهم الشیطان** » و بـر آراست ایشانرا دیو ، و بایشان نیکـو نمـود ،

« **ماكانوا يعملون** (۴۲) » آنچه میکردند .

« **فلمّا نسوا** » چون بگذاشتند « **ماذكّروا به** »آنچه ایشانرا پنددادندبدان، « **فتحنا عليهم** » باز کشادیم برایشان « **ابواب كلّ شيء** » درهای همه چیز ازکامهای ایشان « **حتّى اذا فرحوا** » تا آنکه که شاد بیستادند « **بمااوتوا** » بآنچه ایشانرا دادند « **اخذناهم بغتة** » فراگرفتیم ایشانرا ناگاه « **فاذاهم مبلسون**(۴۴) » وایشان از راحت نومیدان .

« **فقطع** » بریده شد « **دابرالقوم الّذين ظلموا** » دنبال ایشان و بیخ آن گروهی که بر خویشتن ستم کردند « **والحمدلله ربّ العالمين**(۴۵)» که این‌کار را پس آوردی نیست .

« **قل ارأيتم** » گوی‌چه بینید « **ان اخذالله** » اگر بستاند الله « **سمعكم و ابصاركم** » شنوائی شما وبینائی شما « **وختم على قلوبكم** » ومهرنهد بردلهای شما تا ازدانش و آگاهی تهی‌ماند « **من اله غيرالله**» آن کیست آن خدای جزاز الله« **يأتيكم به**» که شما را آن‌شنوائی وبینائی و دانائی بازآرد؟ « **انظر** » درنگر« **كيف نصرّف الايات**» چون میگردانیم سخنان ایشانرا [گاه وعد و گاه وعید و گاه مثل] « **ثمّ هم يصدفون**(۴۶) » آنکه پس ایشان باز برمی گردند از نیوشیدن وپذیرفتن .

« **قل ارأيتم** » گوی‌چه بینید « **ان اتاكم عذاب الله** » اگربشماآید عذاب خدای « **بغتة** » در نهان ناگاه « **اوجهرة** » یا آشکارا « **هل يهلك الاّ القوم الظّالمون**(۴۷) » هلاك کنند مگر گروه ستمکاران برخویشتن .

« **و ما نرسل المرسلين** »و نفرستادیم فرستادگانرا « **الاّمبشّرين** » مگر شادمانه کنندگان بوعد « **و منذرين** » و بیم نمایندگان بوعید « **فمن امن** » هر که بگروید« **وأصلح** »و کردارخودرا نیك کرد « **فلاخوف عليهم ولاهم يحزنون**(۴۸)»

نه بیم است برایشان فردا ونه اندوه.

« **والّذين كذّبوا بآياتنا** » وایشان که دروغ شمردند سخنان ما « **يمسّهم العذاب** » بایشان رسد عذاب ؛ « **بما كانوا يفسقون(۴۹)** » بآنچه‌ازفرمانبرداری بیرون شدند.

« **قل لااقول لكم** » بگو نمی‌گویم شما را « **عندی خزائن الله** » که بنزديك من است خزینه‌های خدای « **ولا اعلم الغيب** » ومن غیب ندانم « **ولا اقول لكم انّی ملك** » و شما را نمیگویم که من فریشته‌ام. « **ان اتّبع** » پی نمی برم « **الاّ مايوحى الیّ** » مگر بآن پیغام که بمن فرستند « **قل هل يستوى** » گوی که یکسان بود هرگز « **الاعمى والبصير** » نابینا و بینا ؟ « **افلا تتفكّرون(۵۰)** » در نیندیشید [درتفاوت میان باطل وحق] ؟!

النوبة الثانية

قوله تعالى «قل ارأيتكم» ـ كاف زیادتست و تاکید را در افزودند، و صلب سخن «ارأيتم»است یعنی: هل رأيتم ، و این کلمه بجای«اخبرونی» نهاده‌اند. میگوید : یا **محمّد** مشرکان را گوی : اخبرونى ان اتاكم عذاب الله ، يعنى الموت . مرا خبر کنید اگرمرگ بشماآید، « اوأتتكم السّاعة» یا قیامت آید بشما . السّاعة اسم للوقت الّذى يصعق فيه العباد ، واسم للوقت الّذى يبعث فيه العباد ، والمعنى اتتكم السّاعة الّتى وعدتم فيها بالبعث والفناء ، لان قبل البعث يموت الخلق كله .آنگه گفت : «اغير الله تدعون» يعنى اتدعون هذه الاصنام والاحجار الّتى عبدتموها من دون الله. « ان كنتم صادقين » ان مع الله آلهة اخرى اخبرونى من تدعون عند نزول البلاء بكم ؟ معنی آیت آنست که اگر بلائی بشما رسد کرا خواهید خواند تا کشف آن بلا کند؟ الله را خواهید خواند یا این بتانرا

که می‌پرستید؟ آنگه استدراك كرد، گفت: «بل ایاه تدعون» نخوانید آن بتانرا، که دانید که ایشانرا قدرت نیست، واز ایشان نفع و ضرّ نیست، بلکه الله را خوانید. «فیکشف ما تدعون الیه»ـ این «ها» در «الیه» با عذاب شود، چنانکه آنجا گفت: «مر كأن لم یدعنا الی ضرّ مسّه». و آنکه اجابت دعا و کشف بلا درمشیت‌خویش‌بست، گفت: «ان‌شاء» اگرخواهد کشف بلا کند، و اجابت دعا کند، «و تنسون ما تشرکون» ای تترکون ما تشرکون به من الاصنام فلا تدعونه.

و بر وفق این‌آیت‌خبر استاز **مصطفی** (ص)، و ذلك ما روی‌فی‌الصّحاح‌ان رسول الله قال لحصین والد **عمران بن حصین الخزاعی** و کان **حصین** یومئذ مشرکاً: «کم تعبد الیوم الها»؟ قال: سبعة، واحداً فی‌السّماءِ وستة فی‌الارض. قال رسول‌الله (ص): «فأیهم تعدّه لیوم رغبتك و رهبتك»؟ قال: الذی فی السماءِ.

«و لقد ارسلنا الی امم من قبلك»ـ اصل الامة الصنف من‌النّاس والجماعة، کقوله تعالی: «کان‌النّاس امة واحدة» ای‌صنفاً واحداً فی‌الضّلال، «فبعث‌الله‌النبیین». معنی امت باصل جماعت است، پس‌آن هنگام که جماعت درآن باشند، و درآن زمان برسند امّت خوانند، چنانکه در قرآن است: «ولئن اخّرنا عنهم العذاب الی اُمة معدودة» یعنی الی سنین معدودة، و کقوله تعالی: «وادّکر بعد امة» ای بعدسنین. وامت بمعنی زمان درقرآن بیش ازین دوجایگه نیست، و مرد امام ربانی‌را است گویند، چنانکه درقرآن‌است: «ان ابراهیم کان امة»، از بهرآنکه پیشرو جماعت باشد، وسبب اجتماع ایشان شود، و نیز گفته‌اند: ازآنکه خلال خیر در وی مجتمع بود، چنانکه در جماعتی مجتمع بود، و از اینجاست که عرب گویند: فلان امة وحده، ای هویقوم مقام امة. و منه‌الحدیث: «یبعث **زیدبن عمروبن نفیل** یوم القیامة امة وحده». و دین را امت گویند که جماعتی وخلقی بآن‌مجتمع شوند، چنانکه گفت: «انا وجدنا آباءنا علی

امة » ای علی دین ، و قال : « و ما کان الناس » یعنی اهل سفینة **نوح** و علی عهد**آدم** « الا امة واحدة » یعنی ملة الاسلام وحدها . و قال فی سورة **النحل** : « و لوشاء الله لجعلکم امّة واحدة » یعنی ملّة الاسلام وحدها ، و در قرآن امت بیاید که مسلمانان امّت محمّد خواهد علی الخصوص ، چنانکه گفت : « کنتم خیر امّة » ، و گفت: «جعلناکم امّة وسطاً » ، وجای بیاید که کافران امت محمّد خواهد علی الخصوص، چنانکه گفت :« کذلك ارسلناك فی امة قد خلت من قبلها امم». جای دیگر بیاید که جماعت علماء خواهد علی الخصوص ، چنانکه گفت: « ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر» . جای دیگر بیاید که همهٔ خلق(١) خواهد ،آدمی و غیر آدمی ، چنانکه گفت : «وما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم» یعنی خلق مثلکم. باقی هرچه درقرآن امت است ، بمعنی جماعت است ، از آن گروه گروه مردم که در سلف گذشتند یا وقتی حاضراند ، یا تا بقیامت خواهند بود ، چنانکه گفت : « و لکل امة جعلنا منسکاً» ، « ان تکون امة هی اربی من امة » ، « و ممن خلقنا امة » ، « منهم امة مقتصدة » « و من ذریتنا امة مسلمة لك » ، « تلك امة قد خلت» .

« ولقد ارسلنا الی امم من قبلك »ـ ای رسل ، فکفروا به، « فأخذ ناهم بالبأساء والضراءِ »ـ بأساء درویشی و بی کامی است، و ضراء بیماری و درد . **زجاج** گفت : بأساء زیان است که بر مال آید، وضراء رنج است که بتن رسد. «لعلّهم یتضرعون» فیؤمنون و یخضعون . رب العزّة جل جلاله درین آیت **مصطفی** را صلی الله علیه و سلم خبر داد که پیش ازتو رسولانرا فرستادیم بگروه گروه از امم، وایشانرا بقحط وشدّت(٢) وبیماری و محنت فرو گرفتیم تا مگر در زارند و توبه کنند ، که دلها بوقت شدت و محنت نرم شود ، و خضوع و خشوع آرد . میگوید : ایشان زاری نکردند ، و از آن کفر خویش باز نگشتند .

١ـ نسخهٔ الف : خلایق .   ٢ـ نسخهٔ الف : بقهرو شدت .

«فلولا اذجاء هم بأسنا تضرعوا» ـ یعنی فهلا اذ جاء هم عذابنا تضرعوا الی الله و تابوا، فیکشف مانزل بهم من البلاءِ، «ولکن قست قلوبهم» (۱) فأقاموا علی کفرهم، «وزیّن لهم الشیطان ما کانوا یعملون» من الکفر والمعاصی فأصروا علیها. و گفته‌اند که: قسوت دل ازترك ذکر خیزد، کسی که ذکر خدای نکند، و پیوسته بباطل گفتن و محال شنیدن مشغول بود دل وی سخت شود چنانکه در خبر است: «لاتکثروا الکلام بغیر ذکر الله، فان کثرة الکلام بغیر ذکرالله قسو القلب»، و قال (ص): «اربعة من الشقاءِ: جمود العین، و قسوة القلب، والاصرار علی الذنب، و الحرص علی الدّنیا». و اوحی الله الی **موسی** (ع): یا موسی! لاتطوّل فی الدنیا املك، فیقسوا قلبك، و قاسی القلب منی بعید، و کن خلق الثیاب جدید القلب تخفی علی اهل الارض، و تعرف فی اهل السماءِ، واقنت بین یدیّ قنوت الصابرین، وصح الیّ من کثرة الذّنوب صیاح الهارب من عدوّه، واستعن بی علی ذلك، فانّی نعم العون و نعم المستعان»! این قسوت دل هرچند دردی صعب است، و دین راآفتی بزرگ، اما مداوات آن سهل است. و در خبر **مصطفی** (ص) است: روی **ابوهریرة**: ان رجلا شکا الی النبی (ص) قسوة قلبه، فقال: «ان اردت ان یلین قلبك فأطعم المسکین و امسح رأس الیتیم».

«فلمّا نسوا» ـ یعنی الامم الخالیة ترکوا ما وعظوا به، «فتحنا علیهم ابواب کل شیء» من النّعمة والسّرور بعد الضّراء الّذی کانوا فیه، وقیل: ابواب کل شیء یعنی المطر من السماءِ، والنّبات من الارض. «حتّی اذا فرحوا بما اوتوا» ـ فرح درین موضع آنست که در نعمت بنازد، و بطر بگیرد، و کفور و ناسپاس گردد. همانست که آنجا گفت: «لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین». جای دیگر گفت: «وفرحوا بالحیوة

۱ ـ نسخهٔ ج: ولکن قست قلوبهم یعنی لم یتضرعوا، ولکن قست قلوبهم فأقاموا علی کفرهم.

الدّنیا». میگوید : چون ایشان را درآن نعمت بطر گرفت و شکر نکردند ، بگرفتم ایشانرا ناگاه ، تانومید و پشیمان وپرحسرت بماندند . و فی‌معناه ما روی **انس**، قال: سمعت رسول‌الله (ص) یقول‌فی بعض مواعظه : «اما رأیت المأخوذین علی‌العزة؟ المزعجین بعد الطمأنینة ؟ الّذین اقاموا علی‌الشبهات، وجنحوا الی‌الشهوات، حتّی اتتهم رسل ربهم، فلا ما کانوا امّلوا ادرکوا ، ولا الی ما فاتهم رجعوا ، قد موا علی ما عجلوا ، وندموا(١) علی ماخلفوا ، ولم یغن النّدم ، وقدجفّ القلم» .

«فقطع دابرالقوم »ـ یعنی‌اصل‌القوم و آخرهم و بقیتهم ، ای استوصلوا بالهلاك فلم یبق منهم احد. دابر هرچیز آخر آن بود ، و قطع‌آن آن بود که از آن چیز هیچیز نماند. یقال: دبرفلان‌القوم یدبرهم، اذا کان‌آخرهم. روی **عقبة بن عامر**، قال: قال‌النّبی (ص) : « اذا رایت الله یعطی العباد ما یسئلون علی معاصیهم فانّما ذلك‌استد راج منه‌لهم، ثم تلا هذه الایة: «فلمّا نسوا ما ذکروا به » الی قوله «والحمدلله ربّ العالمین». این‌حمد درین موضع برآن جای نهاده است که جای دیگر گفت : « ولایخاف عقبیها » ، « الا بعداً لعاد» ،« و قیل بعداً للقوم الظّالمین»، « و قیل الحمد لله رب العالمین» . این سخن کسی باشد که کاری کند وآنرا از خود بپسندد و پشیمان نشود ، و اورا ازآن کار باز آوردنیش (٢) نباشد .

«قل ارأیتم ان‌اخذالله سمعکم و ابصارکم» ـ ای اصمّکم و اعماکم فلاتسمعوا شیئاً ولم تبصروا، « و ختم علی‌قلوبکم » یعنی‌طبع علیها فلم تعقلوا شیئاً، «من اله غیرالله یأتیکم به » ـ ای هل احد یردّه الیکم دون الله ؟ میگوید : اگرالله این شنوائی وبینائی و دانائی‌از شما واستاند ، وآن‌اعضا باطل گرداند ، آن کیست که تواند که بشما بازدهد جزاز الله« یأتیکم به»ـ این ها با معنی فعل شود ، یعنی یاتیکم‌بذلك الّذی اخذه منکم.

١ـ نسخهٔ ج : و اند موا. ٢ـ نسخهٔ الف : پس‌آوردنیش .

و روا باشد که با«سمع» شود ، و دخل ما بعدها فی‌معناه ، کما قال‌تعالی :« والله ورسوله احقّ ان یرضوه» ، و قال تعالی:«تجارة اولهواً انفضّوا الیها» .

و گفته‌اند که : فرا پیش داشتن‌سمع بر بصر دلیل است که سمع بر بصر فضل دارد، همچنانکه آنجا گفت : « ولوشاء الله لذهب‌بسمعهم وابصارهم». نظیرش آنست که الله گفت: « من‌کان عدواً لله وملائکته‌ورسله » نام خویش‌جل‌جلاله فراپیش داشت، که برهمه‌نامها فضل‌دارد وشرف، ووجه این‌سخن آنست که‌هر کرا سمع بود اگرچه‌بصرظاهر ندارد ، ویرا انس دل برجای بود ، که بسخن مردم ونعمتهای‌خوش انس گیرد. باز چون سمع‌نبود اگرچه بصر ظاهر دارد ، ویرا انس دل نبود ، ودانائی ودریافت وی ناقص بود و ازینجاست که رب‌العزة جل جلاله بنایافت (۱) سمع نفی عقل کرد ، گفت : « افأنت تسمع الصم ولوکانوا لایعقلون»، وبا نایافت بصرجزنفی نظرنکرده: « افأنت تهدی‌العمی ولوکانوا لایبصرون » واین دلیلی روشن است برفضل‌سمع بربصر ، وکافران‌را که ذم کرد بنایافت دانائی دل کرد که درسمع بسته است ، نه بنایافت بینائی ظاهر ، و ذلك فی قوله تعالی :« فانها لاتعمی الابصار و لکن تعمی‌القلوب‌التی فی‌الصدور ». جای دیگر اجابت دعوت در سمع بست که دانائی دل باآن‌است ، گفت :« انما یستجیب‌الذین یسمعون » ، « ولو علم الله فیهم خیراً لأسمعهم » ، و فی‌الحدیث : « ان اهل‌النار صم بکم لایسمعون ، لان السماع انس، والله لایحب ان یأنس اهل‌النار» . انظریا **محمد** « کیف‌نصرف‌الآیات» نفصلها من جهة بعد جهة ، فی بیان التوحید وصحة النبوة ، « ثم هم یصدفون » یعرضون عما وضح لهم من‌البیان ، و قام علیهم من‌البرهان .

« قل‌ارأیتکم‌ان اتیکم عذاب‌الله بغتةاوجهرة »ـ لیلا اونهاراً، وقیل: بغتة فجاءة ، اوجهرة معاینة تنظرون الیه حین ینزل ، « هل یهلك الاالقوم الظالمون»ـ الذین‌جعلوا

۱ـ نسخهٔ ج : بانایافت .

لله شركاء. فان‌قيل لم قوبل بالبغتة الجهرة، وانما تقضي‌الجهرة الخفية؟ الجواب‌ان‌البغتة مضمنه معنى‌الخفية، لأنه يأتيهم من‌حيث‌لايشعرون، فيخفى سببه، فحمل‌على‌المعنى. «هل يهلك». هل حرف‌استفهام است، ومعنى‌استفهام طلب‌افهام است(١)، اما درين‌موضع نه حقيقت استفهام است، اگرچه برمخرج استفهام آورده، اين همچنان است كه گويند: قد علمت هل زيد في‌الدار؟ ودرلغت عرب اين معنى فراوان آيد.

وبدانكه معاني «هل» درقرآن مختلف است، ووجوه‌آن فراوان: يكى‌بمعنى دليل وحجت است، كقوله: «هل عندكم من‌علم». يكى‌بمعنى تهديد وسياست، كقوله: «هل‌من محيص». يكى‌بمعنى عيب ومنقصت، كقوله: «هل‌يتبعون الاالظن». يكى‌بمعنى تعيير و ملامت، كقوله «هل‌آمنكم عليه». يكى بمعنى‌شك و شبهت، كقوله: «هل لنا من‌الامر من‌شيء». يكى‌بمعنى‌سؤال و طلب، كقوله: «هل يستطيع ربك». يكى بمعنى عذاب وعقوبت، كقوله: «هل امتلأت». يكى بمعنى ندامت و حسرت، كقوله: «هل الى مردّ من‌سبيل». يكى بمعنى بر وملاطفت، كقوله: «هل لك الى ان تزكى». و بسيار آيد در قرآن بمعنى قد، چنانكه: «هل اتى على‌الانسان»، «هل اتيك حديث الغاشية»، «و هل اتيك حديث موسى»، «هل اتيك حديث ضيف ابراهيم»، «و هل اتيك نبأ الخصم». و در قرآن هل بمعنى «ما» (٢) بسيار بود چنانكه گفت: «هل‌ينظرون الا ان‌تأتيهم الملئكة». «هل ينظرون الاالساعة»، «هل‌ينظرون الا ان ياتيهم الله»، «هل ينظرون الا تاويله»، «فهل على الرسل الاالبلاغ المبين». اين همه بمعنى «ما» اند، وجمله بمعنى تقريراند بنزديك اهل لغت.

«و ما نرسل المرسلين الا مبشرين و منذرين» - پيغامبرانرا كه فرستاديم، بشارت و نذارت را فرستاديم. دوستانرا بشارت مى دهند ببهشت، و بيگانگان را بيم ميدهند(٣) بدوزخ، وبرپيغامبران بيش از تبليغ رسالت برين وجه نيست، اما انزال

١- نسخهٔ الف: «است»راندارد. ٢- مراد ماء نفى‌است. ٣- نسخهٔ ج: مينمايند.

آیت وتوفیق هدایت جز خاصیّت الهیت ما نیست، و کس را باما در آن مشارکت ومعاونت نیست. « فمن امن » ای صدق ، « وأصلح » العمل ، « فلاخوف علیهم » خوف القنوط ، « ولاهم یحزنون » حزن القطیعة .

« والذین کذبوا بآیاتنا » ـ یعنی بمحمد والقرآن، « یمسهم العذاب » یصیبهم، فیخالط ابدانهم ، کما قال: « مسنی الضر » ای بلغ ذلك من بدنی وخالطه. « بماکانوا یفسقون» ای یکفرون .

چون رسول خدا (ص) ایشانرا بیم داد وبترسانید ازعذاب خدای، ایشان ویرا دروغ زن گرفتند ،آنگه برسبیل استهزا عذاب خواستند، گفتند : تا کی گوئی که عذاب می آید ؟ یکی بیار ازین عذاب خدای خویش اگر راست میگوئی ؟ رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد :

« قل لا اقول لکم عندی خزائن الله » ـ یعنی مفاتیح الله بنزول العذاب ، و «لا اعلم الغیب » یعنی غیب نزول العذاب ، حتّی ینزل بکم . و گفته‌اند : این جواب ایشان است که گفتند : «لولا انزل الیه ملك فیکون معه نذیراً اویلقی الیه کنز اوتکون له جنة یأکل منها » . رب العالمین گفت : یا **محمّد** ایشانرا جواب ده که : من نمی گویم که خزینهای خدای که از آن روزی دهد و عطا بخشد ، بنزدیك من است ، و غیب ندانم تا شما را گویم که عاقبت کار شما بچه می باز آید از سعادت و شقاوت ؟ یا شما را چه پیش خواهد آمد از نیك و بد ؟ و نمیگویم که من فریشته‌ای ام که از کار الهی آن دانم که بشر نداند . من بشری همچون شماام . شما را نگویم مگر آنچه بمن گویند ، وبمن فرو فرستند از نامه وپیغام . هرچه گویم از قصهٔ پیشینیان و اخبار آیندگان ، بوحی پاك گویم و از کتاب حق . « قل هل یستوی الاعمی » بالهدی « والبصیر» بالهدی یعنی المؤمن والکافر والضّال والمهتدی . « افلا تتفکرون » فتعلموا انّهما لایستویان؟!

النوبة الثالثة

قولـه تعالی: « قل ارأيتكم ان اتيكم عذاب الله » الايـة ـ اذا مسّكم الضّر فممّن ترومون كشفه؟ او نابكم امرفمنالّذی تؤمّلون لطمه ؟ مسكين فرزندآدم كه قدر اين لطف نميداند! و خطر اين عزت نمی‌شناسد ! درين‌آيت هم اظهار عزت وجلال است و بی‌نيازی خود ازبندگان، هم تعبيهٔ لطف وافضال است ونثار رحمت برايشان. ميگويد: اگر بخداوندی خود از روی عدل بطشی نمايم برين خلقان ، آن كيست كه آن بطش از ايشان باز دارد ، و ايشانرا فرياد رسد؟ و اگر از كمين‌گاه غيب ناگاه علم رستاخيز بيرون آريم ، اين بندگان كجا گريزند ؟ و دست در كه زنند ؟ وكرا خوانند ؟ آنگه بكرم خود هم خود جواب داد كه : « بل ايّاه تدعون » هم مرا خوانيد ، و مرا دانيد ، وكشف بلا از من خواهيد ،كه قادر بر كمال منم . مفضل بانوال منم . دوست و يار نيكوكار نيكو خواه منم .

در اخبار **داود** است كـه : يا داود ! زمينيان را بگوی چرا نه با من دوستی گيريد ، كه سزای دوستی منم ! من آن‌خداوندم كه با جودم بخل نه ، با علمم جهل نه ، با صبرم عجز نه ، در صفتم تغيرنه ، در گفتم تبديل نه . رهی را بخشاينده و فراخ رحمتم . هرگز از فضل وكرم بنگشتم . در ازل رحمت وی برخود نبشتم ، عود محبت سوختم . دل وی بنور معرفت افروختم . زبان حال بنده گويد بنغمت شكر :

مهر ذات تست الهی دوستانرا اعتقاد يادِ وصف تست يارب غمگنانرا غمگسار
دست مايهٔ بندگانت گنج‌خانهٔ فضل‌تست كيسهٔ اميد از آن دوزد همی اميد وار .

يا **داود** ! لويعلـم المدبرون عنی (١) كيف انتظاری لهم ، وشوقی الی ترك

١ـ نسخهٔ ج : اعنی.

معاصیهم، لماتوا شوقاً الیّ ، و انقطعت او صالهم من محبّتی . یا داود ! هذا ارادتی فی المدبّرین عنّی ، فکیف ارادتی فی‌المقبلین علیّ ! یا داود! نعمت از ما است شکر از دیگری میکنند . دفع بلا از ماالست از دیگری می بینند. پناهشان حضرت ما است ، پناه بادیگران‌می‌برند ! آری بروند و بگریزند و بآخرهم بازآیند :

ترا باشد هم از من روشنائی بسی گردی و پس هم با من‌آئی.

یا **داود**! من دوست آنم کو مرا دوست است . من رفیق آنم کو مرا رفیق است. هام نشین (۱) آنم که درخلوت ذکر با من‌نشیند . من مونس آنم که بیاد من انس گیرد. یا **داود**! هر که مرا جوید مرا یابد ، و او که مرا یابد سزد که نبازد.

پیر طریقت گفت: « ای حجت را یاد ، و انس را یادکار، خود حاضری ما را جستن چه بکار! الهی! هر کس را امیدی و امید رهی دیدار. رهی رابی دیدار نه بمزد حاجت است نه با بهشت‌کار» :

مرا تا باشد این درد نهانی ترا جویم که درمانم‌تودانی.

« قل ایاه تدعون »- **جریری** گفت: اندر رموز این‌آیت : مرجع‌العارفین فی اوائل البدایات الی‌الحق ، ومرجع‌العوام الیه بعدالایاس من‌الخلق . عارفان دراول‌کار در بدایت احوال باحق گریزند ، ودل در خلق نبندند ، واسباب نه بینند ، وعامهٔ خلق در اسباب پیچند ، ودل درخلق بندند، بعاقبت چون از خلق نومید شوند بحق بازگردند .

جنید گفت : من‌دعا الخلق فبایاه یدعوا، اذیقول الله تعالی :« بل‌ایاه تدعون» ضمیرحق جل جلاله فراپیش داشت ، ودعوت خلق فاپس داشت، اشارت است که باجابت حق بنده بدعا رسید ، نه بدعاءِ خود باجابت حق رسید. این‌همچنان است که گویند که: عارف طلب از یافتن یافت ، نه یافتن ازطلب . واین مسئله را بسطی است ، و شرح آن درسورة **فاتحه** رفت .

۱- نسخهٔ ج : من هم‌نشین.

« ولقد ارسلنا الی امم من قبلك فأخذناهم بالبأساءِ والضراءِ »ـ **ابن عطا** گفت اخذنا عليهم الطرق كلها ليرجعوا الينا . راهها فروبستيم برايشان يا يكبارگی از كل كون اعراض كردند ، و با صحبت ما پرداختند ، و مهر دل برما نهادند ، و بر وفق اين حكايت مجنون است: اورا ديدند در طواف كعبه بيخود گشته ، و بی‌آرام شده ، و دريای عشق درسينهٔ اوموج براوج زده ، ودست برداشته كه : « اللهم زدنی‌حب ليلی». بارخدايا ! عشق **ليلی** در دلم بيفزای، وبلاءِ مهر وی يكی‌هزار كن .آن پدر وی‌اميروقت بود، گفت: يامجنون ! تراخصمان بسيار برخاسته‌اند . روزی چند غائب شو، مگر‌ترا فراموش كنند واين سودا برليلی كمترشود. **مجنون برفت** ، روز سوم بازآمد ، گفت : ياپدر ! معذورم داركه عشق ليلی‌همه راهها بما فرو گرفته، وجز بسر كوی ليلی هيچ راه نمی‌برم :

هر كسی محراب دارد هر سوئی باز محراب **سنائی** كوی تو !

« قل ارأيتم ان اخذ الله سمعكم » ـ قال **الترمذی** : اخذ سمعكم عن فهم خطابه، وابصاركم عن‌الاعتبار بصنائع قدرته. « وختم‌علی‌قلوبكم» سلبكم معرفته‌هل يقدر احد فتح باب من هذه الابواب سواه ؟ كلا بل‌هوالبدیء بالنعمة تفضلا وفی‌الانتهاءِ كرماً.

٧ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **وأنذر به** »آگاه كن وبيم نمای‌بآن پيغام[كه بتوفرستادند] « **الّذين يخافون** » ايشانرا كه می ترسند « **ان يحشروا الی ربّهم** » كه ايشانرا انگيخته با خدای خويش برند « **ليس لهم‌من دونه** » ايشانرا نيست جز از وی « **ولیّ ولاشفيع** » نه‌ياری ونه شفيعی « **لعلّهم يتّقون** (٥١) » تامگر پرهيزند ازخشم و عذاب خدای .

« **ولا تطرد الّذين يدعون ربّهم** » ومران ايشانرا كه خدای خويش

میخوانند، « **بالغدوة والعشي** » ببامداد وشبانگاه « **يريدون وجهه** » ایشان بکردار خویش وجه خدای میخواهند ، « **ما عليك من حسابهم من شيء** » بر تو نیست از شمار ایشان هیچیز، « **و ما من حسابك عليهم من شيء** » و از شمار توهم برایشان هیچیز نیست « **فتطردهم** » اگر برانی ایشانرا ، « **فتكون من الظّالمين** (۵۲) » از ستمکاران باشی .

« **وكذلك** » و همچنان « **فتنّا بعضهم ببعض** » آزموده کردیم ایشانرا بیکدیگر « **ليقولوا** » تا اقویا گویند : « **اهؤلاء** » این ضعیفان‌آنند « **منّ الله عليهم من بيننا** » که سپاس نهاد الله برایشان ازمیان ما « **اليس الله بأعلم** » الله داناتر دانائی است « **بالشّاكرين** (۵۳) » بآنکه سپاس داران ومنعم شناسان و سزاداران بنعمت که‌اند .

« **واذا جاءك** » و چون بتو آیند « **الّذين يؤمنون بآياتنا** » ایشان که گرویده‌اند بسخنان ما « **فقل سلام عليكم** » گوی از پیغام من سلام بر شما « **كتب ربّكم** ». واجب نبشت خداوند شما شما را « **على نفسه الرّحمة** » بر خویشتن رحمت ، « **انّه من عمل منكم سوءاً** » هر که از شما بدی کند « **بجهالة** » بنادانی « **ثمّ تاب** » آنکه باز گردد « **من بعده** » پس از آن بد که کرد « **وأصلح** » وتباه شدهٔ کار خود باصلاح آرد « **فانّه غفور رحيم** (۵۴) » خدای ویرا آمرزگاراست وبخشاینده.

« **وكذلك** » وچنین است (۱) « **نفصّل الايات** » پیدا می کنیم بسخنهای(۲) خویش نشانهای پسند خویش « **ولتستبين** » وتا پیدا شود « **سبيل المجرمين** (۵۵) » راه ایشان که سر کشیدند پس‌آنکه پیغام شنیدند .

« **قل انّي نهيت** » گوی مرا باز زده‌اند « **ان اعبد الّذين تدعون من دون الله** » که ایشان پرستم که‌شما می پرستید فرود از الله (۳) « **قل** » گوی یامحمد

۱- نسخهٔ الف : وچنین هن. ۲- نسخهٔ ج: بسخنان . ۳- نسخهٔ ج : جزازخدای .

« **لااتّبع اهواءكم** » من بر پس خوش‌آمد وپسند شما نروم « **قدضللت اذاً** » و اگر روم بیراه کردم آنکه ، « **وما انا من المهتدین**(٥٦) » و پس آنکه از راه یافتگان نیستم .

« **قل انّی علی بیّنة** » گوی من بر کاری روشنم و برنمونی راست و پیدائی درست « **من ربّی** » از خداوند خویش « **و کذّبتم به** » و شما آنرا می دروغ‌شمارید!

« **ما عندی** » بنزدیك من نیست و در دانش وتوان من نیست « **ماتستعجلون به** »آنچه شما بآن می‌شتابید[گاه ازعذاب و گاه از رستاخیز]. « **ان الحکم الاّ لله**»کار داشت و کار گزارد نیست مگر خدایرا « **یقصّ الحقّ** » کار راست می‌راند و بداد بر گزارد « **و هو خیر الفاصلین**(٥٧) » و اوست بهترهمه‌کار بر گزارندگان .

« **قل لوانّ عندی** » گوی اگر بنزدیك من بودی و در توان من « **ماتستعجلون به** » این رستاخیز که بآن می شتابید ، و عذاب که می در خواهید ، «**لقضی الامر بینی و بینکم** »کاربر گزارده‌آمدی(١) میان من و میان‌شما « **والله‌اعلم بالظّالمین**(٥٨) » وخدای داناتراست ازمن بگفت ستمکاران و کرد ایشان .

النوبة الثانية

قوله تعالی: « و انذر به الذین یخافون ان یحشروا الی ربهم » الایة ـ این آیات درشأن موالی وفقراءِ عرب فروآمد **عماریاسر** و **ابوذر غفاری ومقداداسود** و **صهیب** و **بلال وخباب** و **سالم** و **مهجع** و **النمرة بن قاسط** و **عامر بن فهیره** و **ابن‌مسعود** وامثال ایشان . رب‌العالمین میگوید : این قوم راآگاه کن بقرآن وبوحی که بتو فروفرستادیم. این « ها » با « مایوحی » شود ، و خوف اینجا بمعنی علم است یعنی : یعلمون انهم یحشرون الی ربهم فی‌الاخرة ، و نظیر این آیت آنست که گفت :

١ـ نسخهٔ الف : آمدید .

« انما تنذر من اتبع الذكر » . معنی آنست که: انّما یقبل انذارك الّذین یخافون ویتقون. میگوید : تهدید تو او پذیرد وسخن تو برو کار کند که تقوی وخوف دارد ، وایشان فقراء **عرب** اند ویاران گزیده، و گفته‌اند:مراد باین آیت مسلمانان‌اند واهل کتاب، ایشان که ببعث ونشور معترف‌اند، واز کتاب خدای خوانده و دانسته، وچون ببعث ومعاد معترف‌اند حجت برایشان روشن‌تر بود وواجب‌تر، ازین جهت ایشانرا بذکر مخصوص کرد . آنکه وصف اعتقاد مؤمنان کرد و گفت:

« لیس لهم من دونه » یعنی:ویعلمون انّه «لیس لهم من دونه ولی ولاشفیع».میدانند که جز از الله ایشانرا یارو دوست نیست ، و در قیامت شفاعت جز بدستوری او نیست چنانکه جای دیگر گفت : « یومئذ لاتنفع الشفاعة الامن اذن له الرحمن» . «لعلهم یتقون» ای یتقون اذا علموا انّه لاشفیع لهم و لا ناصر لهم دونی بمنعهم منی ، فلیتقوا بأعمالهم الصالحة . و قیل : لعلهم یتقون ان یجعلوا وسیلة الی غیری او شفیعاً الی سوای .

« ولا تطرد الذین یدعون ربهم »ـ سبب نزول این آیت آن بود که **بوجهل** واصحاب وی وجمعی از اشراف **بنی‌عبدمناف** بر **بوطالب** شدند و گفتند : می‌بینی این رذّال واوباش وسفله که برپی برادر زادهٔ تو ایستاده‌اند! هرجای که بی‌نامی است بی‌خان ومانی ، راندهٔ هرقبیله ، نا چیز هر عشیره ، او را پس‌رو است، و وی خریدار ایشان . ای اباطالب او را گوی : اگر این غربا و سفله از بر خویش برانی ما که سادات عربیم و اشراف قریش ترا پس روی کنیم و بپذیریم ، اما با این قوم که مولایان وآزاد کردگان مااند، وچاکران و رهیگان اند، نتوانیم که با تو نشینیم ، که آن ما را عاری وشناری(۱) بود . **بوطالب** رفت و پیغام ایشان بگزارد و گفت : لوطردت هولاءِ عنك ، لعل سراة قومك یتبعونك . اگر اینانرا یك چند برانی مگر که صواب باشد ، تا اشراف **قریش** و

۱ـ بفتح اول، عیب بدتر وعارو امر مشهور ببدی(منتهی الارب) .

سادات **عرب** ترا پس روی کنند . رب العالمين بجواب ايشان آيت فرستاد : « ولاتطرد» مران يا **محمد** ! « الذين يدعون ربهم بالغداة والعشیّ » ای يعبدون ربهم . اين درويشان خداشناسان خدا پرستان که بامداد و شبانگاه نماز ميکنند . و اين در ابتداءِ اسلام بود که فرض نماز چهار بود : دو بامداد و دو شبانگاه . پس از آن پنج نماز در شبانروز فرض کردند . و گفته‌اند : «يدعون ربهم » ای يذکرون ربهم و يقرؤن القرآن . « بالغداة والعشیّ »ـ **شامی** «بالغدوة » بواو خوانند اينجا ودرسورة **الکهف** ، و معنی همانست . « يريدون وجهه » ـ اين وجه تعظيم و تفخيم ذکر را در آورد ، و معنی آنست که يريدون الله و يقصدون الطريق الذی امرهم بقصده . همانست که **مصطفی** (ص) گفت بروايت **انس مالك** ، قال : « تعرض اعمال بنی آدم بين يدی‌الله تعالی فی صحف مختتمة ، فيقول: اقبلوا هذا ودعوا هذا ، فتقول‌الملائكة ما علمنا الاخيراً ، فيقول‌الله عزوجل : هذا ما اريد به وجهی ، وهذا مالم يرد به وجهی ، ولا اقبل الا ما اريد بەوجهی » .

« ما عليك من‌حسابهم من شیء »ـ اين جواب آنست که مشرکان و منافقان در فقراءِ مسلمانان می طعن زدند ، و از مجالست ايشان می ننگ ديدند ، و رسول خدا را بدرويشی و بدحالی ايشان می طعن زدند ؟ چنانکه جای ديگر گفت : « ان الذين اجرموا » الاية ، « اهؤلاءِ الّذين اقسمتم » الاية . اين جواب ايشان‌را است ، ميگويد : اگر ايشان اهل عارند بر تو از شمار ايشان هيچ چيز نيست که ايشانرا توانی که رانی ، همچنانکه **نوح** گفت قوم خويش را : « ان حسابهم الا علی‌ربی » ، « و ياقوم من ينصرنی من‌الله ان طردتهم» . اين همه جوابها آنست که ويرا گفته بودند : « مانريك اتبعك الا الذين هم اراذلنا » ، « واتبعك الارذلون » .

« و ما من حسابك عليهم من شیء »ـ يك وجه آنست که اين هاوميم بادشمنان

مصطفی (ص)شود، که‌ویرا میگفتند که: درویش‌است ، ویتیم **بوطالب**‌است، وصنبوراست و باوی فریشته هم بازونیست ، ووی ملك نیست ، و ویرا گنج نیست . و نیز گفتند که : مجنون است وساحر ومفتری و کذاب وصاحب اساطیر .میگوید : از شمار تو برایشان هیچ چیزنیست. دیگروجه: « وما من‌حسابك علیهم » ای‌علی‌اهل‌الصّفّة ، اگرازتو زلتی آید برایشان از بار آن هم هیچ چیزنیست ، « فتطردهم » یعنی ان تطردهم ، « فتکون من الظالمین ». و گفته‌اند : فتطردهم جواب آنست که گفت : « ماعلیك من حسابهم من شیء » ، و « فتکون من‌الظالمین» جواب‌آنست که گفت : « ولاتطردالذین ». یکی‌جواب نفی است ویکی جواب نهی ، ونظم آیت اینست : و لا تطرد الّذین یدعون ربهم فتکون من‌الظالمین ما علیك من حسابهم من شیء وما من حسابك علیهم من شیء فتطردهم .

یقال فی « الحساب » هیهنا ثلثة اقوال : احدها حساب اعمالهم ، کقوله : « ان حسابهم الاعلی ربی » . الثانی حساب ارزاقهم . الثالث من کفـایتهم . تقول : حسبی ای کفانی . « فتطردهم » ای تبعدهم ، و قیل تؤخرهم من‌الصّفّ الاوّل الی‌الاخیر .

و کذلك»ـ این بساط‌سخن‌است که‌عرب‌این‌چنین‌بسیار گویند بی‌تمثیل،ودرقرآن مثل این‌فراوان‌است. « فتنا بعضهم ببعض»ـ فتنه‌اینجاتوهین‌ضعفا وفقراء استدرچشم اقربا واغنیا ، یعنی ابتلینا فقراء لمسلمین من‌العرب والموالی بالعرب من‌المشرکین **ابی‌جهل** و **الولیدبن المغیره** و **عتبه وامیّه وسهیل بن عمرو** . « لیقولوا » یعنی الاشراف « اهؤلاءِ » یعنی الضعفاء والفقراء «منّ الله علیهم من بیننا » بالایمان . این چنان بود که شریف در وضیع‌نگرد که مسلمان شد عارش‌آید که چون وی باشد، و گوید این هن(۱) مسلمان شود پیش از من، و پس من چون وی باشم کلاً و لمّـا ، ننگش آید که مسلمان شود! اینست معنی فتنهٔ ایشان . همانست که جای دیگر گفت : « وجعلنا بعضکم لبعض

۱ـ چنین است درنسخ موجود .

فتنة ليتخذ بعضهم بعضاً سخرياً ». پس آنكه كفت :

« اليس الله بأعلم بالشاكرين» جاى ديكر كفت : بأعلم بما فى‌صدورالعالمين .
« ربكم اعلم بكم ». همه درين خيزاندميكويد : الله خود داند و از هر دانائى دانا تراست كه شاكر نعمت هدايت كيست ، وسزاوار بآن كيست .

و اذا جاءك » ـ جواب‌كافران تمام كرد،آنكه كفت : چون بتوآيند مؤمنان ، يعنى درويشان صحابه كه ذكر ايشان رفت . **عطا** كفت : **ابوبكر صديق** است و **عمرو عثمان و على و بلال وسالم و ابو عبيده و مصعب عميرو حمزه و جعفر و عثمان بن مظعون‌وعمار بن ياسرو ارقم بن الارقم و ابوسلمة بن عبدالاسد.**
« فقل سلام‌عليكم »ـ از پيغام من كوى سلام برشما . پس از نزول اين آيت رسول خدا هركه كه ايشانرا ديدى ابتدا بسلام كردى و كفتى : « الحمد لله الذى جعل من امتى من امرت ان اصبرمعهم و اسلّم عليهم ». وسلام در لغت چهار معنى است نامى است از نامهاى خداوند جل جلاله ، يعنى كه پاك است و منزه ومقدس از هر عيب و ناسزا كه ملحدان و بيدينان كويند . وقيل : معناه ذوالسلامة ، اى الذى يملك السلام الذى هوتخليص من‌المكروه فيؤتى به من يشاء . وجه ديكر مصدر است ، يقال : سلّمت سلاماً، وتأويل‌آن تخلص‌است يعنى كه سلام كنندهٔ تو دعا ميكند تا نفس تو ودين تو از آفات تخلص يابد .وجه‌سوم سلام جمع سلامت است . چهارم نام درخت است،آن درخت كه عظيم باشد و قوى ، و از آفات سلامت يافته .

روى **ابوسعيدالخدرى** ،قال : كنت فى‌عصابة فيها ضعفاء المهاجرين ، وان بعضهم يستربعضاً من‌العرى ، و قارىء يقرأ علينا و نحن نستمع الى قراءته ، فجاء النبى (ص) حتّى‌قام علينا ، فلما رآه القارىء سكت ، فسلّم ، فقال : «ما كنتم تصنعون» ؟ قلنا يا رسول الله قارىء يقرأ علينا و نحن نستمع الى قراءته . فقال رسول‌الله (ص) : « الحمدلله

الذی جعل فی امتی من امرت ان اصبر نفسی معهم »، ثم جلس وسطنا لیعدّ نفسه فینا، ثم قال بیده هکذا فحلق القوم و نوّرت وجوههم، فلم یعرف رسول‌الله (ص) احد. قال: و کانوا ضعفاء المهاجرین، فقال النبیّ (ص) : « ابشروا صعالیك المهاجرین بالنورالتام یوم القیامة، تدخلون الجنة قبل اغنیاءِ المؤمنین بنصف یوم مقدار خمس مائة عام ».

« کتب ربکم علی نفسه‌الرحمة »ـ ای قضی و اوجب علی نفسه لخلقه الرحمة ایجاباً مؤکداً، و قیل: کتب ذلك فی اللوح المحفوظ. میگوید : در لوح محفوظ نبشت و واجب کرد بر خویشتن که بر بندگان رحمت کند. و قیل : هو ما قال النبیّ (ص): «لما قضی‌الله الخلق کتب کتاباً فهو عنده، فوق عرشه: انّ رحمتی سبقت غضبی». آنگه بیان کرد که آن رحمت چیست ؟ گفت : « انّه من عمل منکم سوءً » یعنی کتب انه من عمل منکم سوءً بجهالةٍ . این جهالت درین موضع مذمت است نه کلمت معذرت از کس بد نیاید مگر آن بدوی از نادانیست، که جاهل فرا سر گناه شود واز عاقبت مکروه آن نیندیشد. **ابن کثیر و ابوعمرو وحمزه و کسائی** « انّه من عمل منکم » بکسر الف خوانند، گویند که : « کتب » بمعنی « قال » است، و تقدیره : قال ربکم انه من عمل، وهمچنین « فانّه غفور » بکسر خوانند برمعنی ابتدا، لانّ مابعد الفاءِ حکمه‌الابتداء، لأنّه قال : « فهو غفور رحیم ». **عاصم‌وابن‌عامر** « انّه من عمل » بفتح الف خوانند بر معنی بدل رحمت کأنه قال : کتب انّه من عمل، و همچنین « فانّه غفور » بفتح خوانند برخبر ابتداءِ مضمر، یعنی : فأمره انّه غفور رحیم. و **نافع** اوّل بفتح خواند بر معنی بدل، و ثانی بکسر خواند برمعنی ابتدا.

« و کذلك نفصل‌الایات »ـ نبینها لك مفصلة فی کل‌وجه من امر الدنیا والاخرة.

«ولتستبین سبیل‌المجرمین »ـ این را بر چهار وجه خوانده‌اند، برسه تاویل اهل **مدینه بوجعفر** و **نافع** خوانده‌اند، « ولتستبین » بتاء، سبیل بنصب، مخاطبت با **مصطفی** (ص)

است،معنی آنست که تا روشن فرا بینی‌فرا راه مجرمان، یعنی بشناسی‌کار ایشان، ومعلـوم کنی سرانجام ایشان. دیگروجه «ولیستبین» بیا، سبیل بنصب، قراءت **یعقوب** است، حکایت از **مصطفی** (ص)، یعنی: و لیستبین‌الرسول سبیل‌المجرمین. تا پیغامبر ما روشن فرا سبیل‌مجرمان بیند. وروا باشد که‌رسول(ص) مخاطب‌است‌ومراد بآن امت بود. یعنی: و لیستبینوا سبیل‌المجرمین، ای لیزدادوا استبانة لها. سدیگر وجه «لتستبین» بتاء، سبیل برفع، قراءت **ابن کثیر** است و**ابوعمرو** و**ابن عامر** و **حفص** از **عاصم**. چهارم «ولیستبینوا» بیاء، سبیل برفع، قراءت **حمزه** و**کسائی**است و **ابوبکر** از **عاصم**. «تا» از بهر تأنیث، و«یا» ازبهرتقدّم فعل‌براسم‌درهردو قراءت معنی یکی‌است. میگوید: تا پیدا شود سبیل مجرمان که ایشان سر کشیدند پس‌آنکه پیغام شنیدند. سین‌زائده است درین دو قراءت پسین، بان و استبان، آشکارا شد، چون: علاواستعلی و قام و استقام واخوات این. وسبیل برلغت‌اهل‌**حجاز** مؤنّث‌است، وبرلغت **بنی‌تمیم** مذکّر. «ولیستبین سبیل المجرمین» تقدیره سبیل‌المجرمین من سبیل المؤمنین، الا انه‌کان معلوماً فحذف، کقوله: «سرابیل تقیکم‌الحرّ» یعنی والبرد، فحذف لأن الحر یدل علی البرد.

«قل انّی نهیت ان اعبدالذین تدعون من دون الله» ـ کافران **مصطفی** (ص) را تعییرمیکردند که:دین پدران بگذاشت، وبتانرا بگذاشت‌وخوار کرد، و ما که این‌اصنام‌را می پرستیم بآن می‌پرستیم تا ما را با الله نزدیك گرداند: «ومانعبدهم‌الا لیقرّبونا الی الله زلفی». رب العالمین گفت: یا **محمد**! ایشانرا گوی که جزالله را سزانیست که پرستند، وجزاو خداوندومعبود نیست. مرا نفرمودند که‌اینان پرست. اینان مخلوقان‌اند و عاجزان همچون شما.

«انّ الّذین تدعون من دون الله عباد امثالکم» ـ و شما که بتان می پرستید بهوا می پرستید نه ببینت وبرهان، ومن برآن نیستم که برپی هواءِ شما روم. «قدضللت

اذاً وما انامن‌المهتدین » ـ من پس گمراه باشم اگر این بتان پرستم، وهرگز راه براه هدی نبرم. چرا من پی هواءِ شما باید رفت، و من خود بر بیّنت و برهان روشنم از خداوند خویش، وبرعبادت الله نه بر پی هوا ام که بر بیّنت خدا ام.

« انّی علی بیّنة من ربی و کذبتم به » ـ یعنی بالبیان، و هومعنی‌البیّنة، و شما آن بیان که من آورده‌ام دروغ زن میگیرید. « ما عندی ما تستعجلون به » ـ این جواب **نضر حارث** است و رؤساءِ **قریش** که میگفتند: « ایتنا بعذاب الله ان کنت من الصّادقین ». و **نضر** در حطیم **کعبه** ایستاده بود، و میگفت: بار خدا! اگر آنچه **محمد** میگوید حق است و راست، ما را آن عذاب فرست که او وعده میدهد. رب العالمین گفت: یا **محمد** !ایشانرا جواب ده که: « ما عندی ما تستعجلون به ». چه شتابست که میکنید؟ و نزول عذاب می خواهید؟ آن بنزدیك من و توان من نیست. جای دیگر میگوید: « و یستعجلونك بالعذاب و لولا اجل مسمّی لجاءهم العذاب ». آنکه گفت:

« ان‌الحکم الا لله » ـ حکم خدایراست وجز ویرا حکم نیست، وفرو گشادن عذاب جز بقدرت وعلم وی نیست. چون وقت‌آن برآید فرو گشاید، وآنرا مردّ نیست. « یقص‌الحق » ـ برقراءت **ابن کثیر** و **نافع** و **عاصم**، میگوید: « یقص‌القصص الحق » الله سخن راست گوید، وحدیث راست کند، باقی« یقضی الحق »خوانند، ای: یقضی القضاء الحق. الله کار که گزارد و حکم که کند بداد کند و براستی. « وهوخیر الفاصلین »الذین یفصلون بین‌الحق والباطل.

« قل‌لو انّ عندی »ـ ای بیدی، « ماتستعجلون به » من‌العذاب « لقضی‌الامر بینی و بینکم » و انفصل ما بیننا بتعجیل العقوبة. میگوید: اگر بدست من بودی آن رستاخیز که بآن می‌شتابید، و آن عذاب که می‌خواهید، بسرشما آوردمی، تا شما را

بآن هلاك كردمی، تااین‌مطالبت یکدیگرمیان ما بریده گشتی، ازمامطالبت شما باخلاص عبادت، و ازشما مطالبت ما بتعجیل عقوبت. «والله اعلم بالظالمين» - ای هوأعلم بوقت عقوبتهم، فيؤخرهم الى وقته وأنالااعلم ذلك.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وأنذر به‌الذين يخافون» الاية - خوف اینجا بمعنی علم است، وترسنده بحقیقت اوست که علم ترس داند، ترس بی‌علم ترس خارجیان است، وعلم بی ترس علم زندیقان، وترس با علم صفت مؤمنان وصدیقان. اینست صفت درویشان‌صحابه واصحاب صفّه، هم ترس بود ایشانرا وهم علم، هم اخلاص بود ایشانرا وهم‌صدق. رسول خدا (ص) روزی بایشان بر گذشت. ایشانرا دید هریکی‌کان حسرت شده، و اندوه دین بجان ودل پذیرفته، با درویشی و بی کامی بساخته، ظاهری شوریده، وباطنی‌آسوده، قلادهٔ معیشت و نعمت گسسته، و راز ولی‌نعمت بدل ایشان پیوسته، چشمهاشان چون ابر بهاران، وروبها چون ماه تابان. همه درآن‌صفّه صف کشیده، ونور دل ایشان بهفت طبقهٔ آسمان پیوسته. رسول خداآن سوز و نیازوآن راز ونازایشان دید، گفت: «ابشروا يا اصحاب الصفة! فمن يقى‌منكم على‌النعت‌الذى انتم عليه اليوم، راضياً بمافيه، فانه من رفقائى يوم القيامة».

زهی دولت و کرامت! زهی‌منقبت ومرتبت! از دور **آدم** تامنتهی عالم کرا بود از اولیاء واتقیا این خاصیت واین‌منزلت؟ قدر شریعت **مصطفی** ایشان دانستند، وحقّ سنّت وی ایشان گزاردند. ربوبیت ایشانرا متواری وار در حفظ خویش بداشت، وبنعت محبّت درقباب‌غیرت بپرورد. وایشانرا نزّاع القبائل گویند: **بلال** از **حبش** و **صهيب** از **روم** و **سلمان** از **پارس**. نزّاع القبائل بدان معنی‌اند که از قبیلهاشان بیرون کنند

یا خود از قبیلها وآبادانیها بگریزند ، از بیم آنکه خلق در ایشان آویزند ، و از حق مشغول دارند ، که هر که بخلق مشغول گشت ، ازحق باز ماند .

بوهریره گفت هفتاد کس دیدم ازاصحاب **صفّه** که باهریکی از ایشان نبود مگر کلیمکی کهنه پاره پاره برهم‌نهاده و ابر(۱) گردن‌خود بسته. کس بود که تانیمه‌ساق برسیده ، و کس بود که تا بکعبتین ، وآنکه بهردو دست خویش فراهم میگرفتند ، وبدان عورات می‌پوشیدند، ورسول خدا هر که که فتحی درپیش بودی گفتی:خداوندا ! بحق این دلهای افروخته ، وبحق این شخصیتهای فروریخته ، که ولایت‌کافران برما بگشائی، وما را برکافران نصرت دهی . و گفتی : مرا که جوئید در میان اینان جوئید ، و روزی که خواهید بدعاءِ ایشان خواهید : « ابغونی فی ضعفائکم. هل تنصرون و ترزقون الا بضعفائکم » ، و آنکه موافقت ایشانرا درویشی بدعا خواستی ، گفتی : « اللّهمّ احینی مسکیناً ، وأمتنی مسکیناً ، واحشرنی فی‌زمرة المساکین » . فقالت **عائشة** : لم یا رسول الله ؟ قال : « انهم یدخلون الجنّة قبل اغنیائهم بأربعین خریفاً » . وهم ازبهر ایشان گفت: « حوضی ما بین **عدن** الی **عمان**، شرابه ابیض من‌اللبن وأحلی من‌العسل . من شرب منه شربةً لایظمأ بعدها ابداً ، و اوّل من یرده صعالیك المهاجرین » . قلنا : و من هم یا رسول الله ؟ قال : « الدنس الثیاب ، الشعث الرؤس ، الّذین لاتفتح لهم ابواب السدد ، ولا یزوجون المنعمات الذین یعطون ما علیهم و لایعطون مالهم » .

هنوز رب العالمین‌ایشانرا نیافریده، ودرعالم وجود نیاورده، که بهزار سال پیش از ایشان با پیغامبران **بنی‌اسرائیل** میگوید ، وایشانرا جلوه میکند که: مرا بندگانی‌اند که مرا دوست دارند ، ومن ایشان را دوست دارم ، ایشان مشتاق من‌اند ، ومن مشتاق ایشان . ایشان‌مرا یاد کنندومن‌ایشانرا یاد کنم . نظرایشان بمن است و نظرمن بایشان.

۱ ـ کذا .

عجیب‌کاریست کاردوستان ! وطرفه بازاریست بازار ایشان ! پیش ازآنکه در وجود آرد ایشانرا جلوه میکند ، و چون (١) در وجود آمدند ، در خلوت « و هو معکم» براز و نازشان می پرورد . آنکه بی مرادی و بی‌کامی روزشان بسر می‌آرد، و آسیای بلا برفرق سرشان میگرداند .

پیر طریقت گفت : در بادیه می‌شدم ، درویشی را دیدم که ازگرسنگی و تشنگی چون خیالی گشته ، وآن شخص وی از رنج وبلا بخلالی باز آمده ، وسرتا پای وی خونابه گرفته. گفتا: بتعجّب دروی می‌نگرستم، و خدایرا یادمیکردم . چشم فراخ باز کرد و گفت : این کیست که امروز در خلوت ما رحمت‌آورده ؟ گفتا : درین بودم که ناگاه ازسر وجد خویش برخاست ، وخود را برزمین میزد ، ومشاهده‌ای راکه درپیش داشت جان نثار همی کرد ومیگفت :

من پای برون نهادم اکنون ز میان جان داند با تو و تو دانی با جان
در کوی تو گر کشته شوم باکی نیست کو دامن‌عشقی که بروچاکی‌نیست؟
یك عاشق آزاده نه بینی بجهـان کزباد بلا بر سر او خاکی‌نیست.

« ولاتطرد »ـکافران‌بر **مصطفی** (ص)آمدند ، گفتند : یا محمد! مامی‌خواهیم که‌بتو ایمان آریم ، لکن‌مارا عار باشد با این گدایان نشستن، و آن بوی ناخوش‌خلقان ایشان کشیدن . ایشانرا از خویشتن دور کن ، تاما بتو ایمان آریم . رسول خدا عظیم حریص بود بر ایمان ایشان ، و لهذا یقول الله تعالی : « لعلك باخع نفسك الا یکونوا مؤمنین » . آورده‌اند بیك روایت کـه رسول خدا **عمر** را به پیغام بدرویشان فرستاد تا روزی چند کمترآیند مگر که ایشان ایمان‌آرند. **عمر** هنوز سه گام رفته بود که **جبرئیل** آمد و آیت آورد که : « ولاتطرد » یا **محمد**! مران ایشانرا که من نرانده‌ام . منواز

١ـنسخهٔ الف : و که.

ایشانرا که من نخوانده‌ام. آری مقبولان حضرت دیگرند، ومطرودان قطیعت دیگر! این درویشان خواندگان «والله یدعوا الی دارالسلام» اند، وآن بیگانگان راندگان «اخسئوا فیها ولا تکلّمون». رسول خدا **عمر** را بازخواند. کافران نیز باز آمدند، و گفتند: اگر می توانی باری یك روز ما را نوبت نه، و یك روز ایشانرا، تا بتو ایمان آریم. رسول خدا همت کرد که این نوبت چنانکه در می خواهند بنهد. **جبرئیل** آمد و آیت آورد: «واصبر نفسك مع الذین یدعون ربّهم» الایة ـ با ایشان باش که من با ایشانم. ایشانرا خواه که من ایشانرا خواهانم. کافران چون ازین نوبت روز روز نهادن نومید گشتند بازآمدند و گفتند: اگر نوبت نمی‌نهی روا داریم، وبا ایشان بنشینیم اندی که تو بما نگری نه با ایشان، و اکرام ما را روی سوی ما داری، تا بتو ایمان آریم. **مصطفی** عمر را بخواند و بدرویشان فرستاد، تا دل ایشان خوش گرداند، و رضاءِ دل ایشان باین معنی بجوید، مگر آن کافران ایمان آرند، و مقصود کافران در آنچه میخواستند نه‌آن بود تا ایمان‌آرند، بلکه میخواستند تا دل درویشان بیازارند، مگر از مصطفی نفرت گیرند، واز دین وی بر گردند. چون **عمر** فرا راه بود تا این پیغام ببرد، **جبرئیل** آمد وآیت آورد: «ولا تعد عیناك عنهم» یامحمد! ازین درویشان روی‌مگردان، و چشم از ایشان بر مگیر، که من با ایشان همی نگرم. رسول خدا یکبارگی روی بدرویشان آورد و با ایشان بنشست، و پیوسته گفتی: «بابی من وصانی به ربّی».

«یریدون‌وجهه» ـ **بویعقوب نهرجوری** را پرسیدند که: صفت مرید چیست. این آیت برخواند که: «یدعون ربّهم بالغدوة والعشّی یریدون‌وجهه»، اصبحوا ولاسؤل لهم من دنیاهم، ولامطالبة من عقباهم، ولا همّة سوی حدیث مولاهم. فلما تجرّدوا لله تمحّضت عنایةالحق لهم فتولّی حدیثهم، فقال: ولا تطردهم یا محمّد.

«یریدون وجهه» ـ معنی ارادت خواست مراد است در راه بردن، و آن سه

قسم است : یکی ارادت دنیای محض ، دیگر ارادت آخرت محض ، سدیگر ارادت حقّ محض . ارادت دنیا آنست که گفت عزّ ذکره : « تریدون عرض الدنیا » ، « من کان یرید العاجلة » ، « من کان یرید حرث الدّنیا » ، « وان کنتنّ تردن الحیوة الدّنیا وزینتها » ، ونشان ارادت دنیا دوچیز است ، در زیادت دنیا بنقصان دین راضی بودن ، واز درویشان مسلمانان اعراض کردن ، و ارادت آخرت آنست که گفت تعالی وتقدس : « و من اراد الاخرة » ، « من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه » ، و نشان آن دو چیز است در سلامت دین بنقصان دنیا راضی بودن ، ومؤانست با درویشان داشتن . و ارادت حق آنست که الله گفت جل جلاله : « یریدون وجهه » ، « و ان کنتنّ تردن الله و رسوله » ، ونشان آن پای بدو گیتی فرا نهادن است ، واز خلق آزاد گشتن ، و از خود برستن (١) .

این خود بیان علم است وتحقیق عبارت، امّا بیان فهم بزبان اشارت آنست که **پیر طریقت** گفت چون او را از ارادت پرسیدند، گفتا : « نفسی است میان علم ووقت، در ناحیهٔ ناز ، در محلهٔ دوستی ، در سرای نیستی ، چهار حد دارد آن سرای : یکی با آشفتگان شود ، یکی با غریبان ، سدیگر با بیدلان ، چهارم با مشتاقان . آنگه گفت : ای مهربان فریادرس ! عزیز آن کس کش با تویك نفس . ای یافته و یافتنی ! از مرید چه نشان دهند جز بی خویشتنی! همه خلق را محنت از دوریست ، ومرید را ازنزدیکی ! همه را تشنگی از نایافت آب ، و مرید را از سیرابی ! الهی ! یافته میجویم ! با دیده ور میگویم ! که دارم چه جویم که بینم چگویم! شیفتهٔ این جست و جویم ! گرفتار این گفت و گویم :

تا جان دارم غـم ترا غمخوارم ‌ ‌ ‌ ‌ بی جان غم عشق توبکس نسپارم.

« و اذا جاءك الّذین یؤمنون بآیاتنا » ـ مؤمنان دیگراند و عارفان دیگر .

١ـ نسخهٔ ج : وازخود بازرستن . متن از «الف» است .

مؤمنان نخست در صنایع و آیات نگرند، آنگه از آیات بما رسند. عارفان نخست بما رسند، آنگه از ما بآیات باز گردند. **یا محمد**! آنان که بواسطهٔ آیات بما ایمان آرند، بواسطهٔ خود سلام ما برایشان رسان، و آنکس که بی واسطه ما را شناخت، وبی صنایع ما را یافت، بی واسطه ما خود سلام بدو رسانیم، وذلك فی‌قوله: «سلام قولا من رب‌الرحیم».

پیر طریقت گفت: «الهی! او که ترا بصنایع شناخت، برسبب موقوف‌است، و او که ترا بصفات شناخت، در خبر محبوس است. او که باشارت شناخت، صحبت را مطلوبست. او که ربودهٔ اوست‌ازخود معصوم است». «کتب ربّکم علی نفسه‌الرّحمة»ـ ان وکل بك من کتب علیك الزّلة، فقد تولی بنفسه لك کتاب الرحمة. کتابته لك ازلیة، والکتابة‌علیك‌وقتیّة، والوقتیّة لاتبطل‌الازلیّة. قال **الواسطی**: برحمته وصلوا الی عبادته، لابعبادتهم و صلوا الی رحمته، و برحمته نالوا ماعنده لابأفعالهم، لأنه (ص) یقول: «ولا انا الا ان یتغمّدنی‌الله منه برحمة».

«انه من عمل منکم سوء بجهالة ثمّ تاب من‌بعده وأصلح فانّه غفور رحیم»ـ روی فی بعض‌الاخبار نادیتمونی فلبیّتکم، سألتمونی فأعطیتکم، بارزتمونی فأمهلتکم، ترکتمونی فرعیتکم، عصیتمونی‌فسترتکم. فان‌رجعتم‌الیّ قبلتکم، و ان ادبرتم(۱) عنی انتظرتکم. میگوید: بندگان من! رهیگان من! مرا بآواز خواندید بلبّیك تان جواب دادم، ازمن نعمت خواستید عطاتان بخشیدم. به بیهوده بیرون‌آمدید، مهلت‌تان دادم. فرمان من بگذاشتید رعایت ازشما برنداشتم. معصیت کردید، ستم برشما نگه داشتم. با این همه کرباز آئیدتان بپذیرم، وربر گردید باز آمدن را انتظار کنم: «انا اجود الاجودین و اکرم الاکرمین وارحم‌الرّاحمین».

۱ـ نسخهٔ ج: دبرتکم عنی!

٨ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «**و عنده مفاتح الغیب**» و بنزدیك اوست کنجهای غیب «**لایعلمها الّا هو**» نداند آنرا مگر او «**و یعلم ما فی البرّ والبحر**»ومیداند هر چه در خشك است و هرچه درآب «**و ما تسقط من ورقة**» و بنیوفتد برکی ازشاخی «**الّا یعلمها**» مگرمیداند آنرا[که کی جدا شد و چند کرد بگشت و کجا افتاد وپس آن‌چون‌شد] «**ولاحبّة فی ظلمات الارض**» ونه تخمی‌درتاریکیهای‌زمین‌او کنده(١) یا افتاده که‌رست یا نرست «**ولا رطب ولا یابس**» و نه هیچ تری و نه هیچ خشکی «**الّا فی کتاب مبین**(٥٩)» مگر در نامه‌ای پیدا و پیدا کننده .

«**و هو الّذی یتوفّیکم باللّیل**» و اوست که شما را می میراند بشب «**و یعلم ماجرحتم بالنّهار**» و میداندآنچه میکردید بروز «**ثمّ یبعثکم فیه**»آنکه شما را از آن خواب می بر انگیزاند در دانش خویش «**لیقضی اجل مسمّی**» تاآنکه نامزد کرده شما را سپرده آید، وحق عمرشما بشما گزارده آید «**ثمّ الیه مرجعکم**» آنکه با وی است بازگشت شما «**ثمّ ینبّئکم بماکنتم تعملون**(٦٠)» و پس خبر کند شما را بکرد شما که می کردید .

«**و هو القاهر**» و اوست فرو شکننده و کم آورنده «**فوق عباده**» زبر رهیکان(٢)خویش «**و یرسل علیکم حفظة**» ومی فرو فرستد برشما نگهبانان«**حتّی اذا جاء احدکم الموت**» تا آنکه که بهر یکی ازشما آید مرگی «**توفّته رسلنا**» بمیرانداو را فرستادگان ما «**وهم لایفرّطون**(٦١)» و ایشان نگذارند کهوی‌نفس زند بیش از اندازه .

١ـ نسخهٔ ج : افکنده . متن ازالف است . ٢ـ نسخهٔ ج . بندگان . متن ازالف‌است.

« **ثمّ ردّوا الی الله** » آنگه باز برند ایشانرا با خدای « **مولاهم الحقّ** » آن خداوند ایشان براستی وسزاواری«**الا**»آگاه بید(۱) «**له الحکم**» ویرااستخواست وکاربر گزارد « **و هو اسرع الحاسبین**(۶۲)» و اوست سبکبار ترهمه‌دانایان‌وشمارندگان.

« **قل من ینجّیکم** » گوی کیست که می رهاند شما را « **من ظلمات البرّ والبحر** » ازتاریکهای‌خشك‌وآب‌و درماندگیها در دشتها و کشتیها؟« **تدعونه تضرّعاً وخفیة** » میخوانید او را بزاری در آشکارا و در نهان « **لئن انجیتنا** » میگویند: اگر برهانی ما را « **من هذه** » ازین که‌درآن‌افتادیم« **لنکوننّ من الشّاکرین**(۶۳) » تا باشیم از سپاس داران باشیم .

« **قل الله ینجّیکم منها** » گوی‌الله می‌رهاندشما را از آن« **ومن کلّ کرب** » و از هر تاسائی (۲) و هر اندوهی « **ثمّ انتم تشرکون**(۶۴) » پس آنگه از اسباب با وی انباز می‌آرید .

« **قل هوالقادر** » گوی او توانا است « **علی ان یبعث علیکم** » برآنکه بر شما انگیزد « **عذاباً من فوقکم** » عذابی از زبر شما « **اومن تحت ارجلکم** » یا عذابی از زیر پایهای‌شما « **او یلبسکم شیعاً** » یا شما را در آمیزد ودرهم‌او کند جوك جوك(۳) « **و یذیق بعضکم بأس بعض**» وبچشاند شما رازور ورنج یکدیگر« **انظر کیف نصرّف الایات** » درنگر چون می گردانیم سخنان خویش از روی بروی « **لعلّهم یفقهون**(۶۵) » تا مگر در یابند .

« **وکذّب به قومك** » و قوم تو آنرا می دروغ شمارد و ترا نا استوار « **وهو الحقّ** » و آن راست‌است و درست« **قل لست علیکم بوکیل**(۶۶) » گوی من

۱ـ نسخهٔ ج : باشید. متن‌ازالف. ۲ـ تاسا بمعنی اندوه وملالت (برهان قاطع) نسخهٔ ج : غمی . ۳ـ نسخهٔ ج : جوق جوق.

برشماکارساز وکارتوان و کاردار نه‌ام .

«**لکلّ نباء مستقرّ**» پیدا شدن هر بودنی‌را هنگامی هست« **وسوف تعلمون**»(٦٧) و آری آگاه شید (١)

النوبة الثانية

قوله تعالی : «و عنده مفاتح الغیب »ـ مفاتح خزائن است ، و مفاتیح مقالید . مفاتح جمع مفتح ومفاتیح جمع مفتاح . « وعنده مفاتح الغیب » همانست که جای دیگر گفت : « له مقالید السموات والارض » ، و این خزائن غیب آن پنج علم اند که آنجا گفت : « انّ الله عنده علم الساعة » . روی **ابن عمر** انّ النبیّ (ص) قال : « مفاتیح الغیب خمس لایعلمها الّا الله» .

« انّ الله عنده علم الساعة »الی آخره ـ اینّ آیت جواب آن اعرابی است که پیش **مصطفی** شد ، و معه ناقة ، فقال : ان کنت نبیّاً فأخبرنی عمّا فی بطن ناقتی هذه ذکر هو اوأنثی ؟ و ما الّذی یصیبنا غداً ؟ و متی یمطر السّماء ؟ و متی تقوم السّاعة ؟ و متی اموت؟ فنزلت: « انّ الله عنده علم السّاعة » الایة .

جمعی مفسران گفتند : که مفاتیح غیب آنست که از آدمیان در غیب است از روزی وباران ونزول عذاب و سعادت و شقاوت وثواب وعقاب و سر انجام کار و خاتمت اعمال و انقضاءِ آجال . وگفته‌اند که : درین آیت دلالت روشن است که رب العالمین بحقیقت داند بودنیها را پیش از بودن آن ، یعلم انّه یکون ام لایکون ، و مایکون کیف یکون ؟ وما لایکون ان لوکان کیف یکون؟ قال **ابن مسعود** : اوتی نبیکم کلّ شیء الّا مفاتیح الغیب .

١ـ نسخهٔ ج : وزود باشد که آگاه شوید .

« ویعلم ما فی‌البر » ـ هرچه در بیابان است ودرآبادان، می‌داند. هرچه در خشك زمین است از نبات و تخم و گیاه میداند. و هر چه در بحر زند کی کند، و هر چه در آن هلاك شود همه داند. « ماتسقط من ورقة الّا یعلمها » عدد برگ درختان همه داند. آنچه بر درخت بماند داند، وآنچه بیوفتد داند که کی جدا شد؟ و چند بار گرد خود برگشت؟ وچون بیفتاد؟ برروی افتاد یا برپشت؟ « ولاحبّة فی‌ظلمات‌الارض» هیچ دانه و تخمی در زیر زمین نیفتد که نه الله داند که رست یا نرست. آنچه نرست چون شد؟ و آنچه رست کی رست؟ و چون رست؟ و از آن چه رست؟ و چون شد؟ **ابن عباس** گفت: « فی ظلمات الارض » یعنی فی‌الثّری تحت الصّخرة فی‌اسفل الارضین السبع. هرچه درهفتم طبقهٔ زمین زیر صخره است الله میداند.

« ولا رطب ولا یابس الّا فی کتاب مبین »ـ این از جوامع قرآن است که همه چیز که درجهان است در زیرآنست. هرچه حیوان است رطب‌است، وهرچه موات یابس. **ابن عباس** گفت: « الرّطب‌الماء والیابس‌البادیة». و گفته‌اند: هرچه روید رطب‌است، وهرچه‌نروید یابس. **عبدالله حارث** گفت: این‌درختان ونبات زمین‌است که الله‌داند که چندتر بماند و کی خشك گردد. وعن **نافع** عن **ابن عمر** عن **النبیّ** (ص) قال: « ما من زرع علی‌الارض ولا ثمار علی الاشجار الا علیها مکتوب: بسم الله الرحمن الرحیم. رزق فلان بن فلان، فذلك قوله تعالی فی محکم کتابه: وما تسقط من ورقة الایعلمها ولا حبة فی ظلمات‌الارض و لا رطب‌ولا یابس الا فی کتاب مبین».

جعفر بن محمد گفت: الورقة السقط، والحبّة الولد، وظلمات‌الارض‌الارحام، والرّطب ما یحیی، والیابس ما یقبض، و کلذلك فی کتاب‌مبین. و قیل: الرّطب لسان المؤمن، رطب بذکرالله، والیابس‌لسان‌الکافر لایتحرّك بذکر الله وبما یرضی‌الله. «الّا فی کتاب‌مبین» ـ این را دومعنی گفته‌اند: یکی‌آنست که مثبت فی‌علم الله متقن. هیچ چیز

نیست ازرطب و یابس که نه درعلم خدا مثبت ومحکم ساخته ، واز آن پرداخته . معنی دیگر: « الا فی کتاب » یعنی اثبته الله فی کتاب قبل خلقه ، کقوله : « الاّ فی کتاب من قبل ان نبرأها». میگوید هیچ چیز نیست وبشما نرسد هیچ رسیدنی که نه اللهٔ آنرا اثبات کرده ، وحکم رانده ، و درلوح محفوظ نبشته ، پیش از آفریدن آن ، ویشهد لذلك قول النبی (ص) : « کتب الله مقادیر الخلایق قبل ان یخلق السموات والارض بخمسین الف سنة. قال: وعرشه علی الماءِ ». وروی انه قال : « یا باهریرة جفّ القلم بما انت لاق» ، وروی انّه قال : « انّ اوّل ما خلق الله القلم ، فقال اکتب . قال : ما اکتب؟ قال: القدر ماکان و ماهوکائن الی الابد » . اگر کسی گوید: چه حکمت را در لوح محفوظ نبشت؟ چون خود جل جلاله همه میداند ، و بوی هیچ چیز فرو نشود ، و درنگذرد . جواب آنست که جلال ربوبیت و کمال احدیت خود بخلق بنماید ، تا معلومات الله بدانند، و جلال عزّت وعظمت وی بشناسند ودر ایمان و طاعت بیفزایند ، و بدانند که چون اوراق و حبات ورطب ویابس که درآن ثواب وعقاب نبشته است ، شمردنی و نبشتنی است، اعمال واحوال ایشان که درآن ثواب و عقاب است اولیتر که نویسد وشمارد و فاخواهد(۱)، ونیز تا آن فریشتگان که موکل اند برکائنات و حادثات ، و هر سال آنرا مقابل میکنند و کرده با نبشته موافق بینند، عظمت الله بآن بدانند و عبرت گیرند و در بندگی بکوشند.

« وهوالّذی یتوفیکم باللّیل»۔ یقبض ارواحکم عن التصرف بالنوم ، کمایقبضها بالموت ، کما قال جل ثناؤه : « الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها » . وعن ابن عبّاس قال : قالرسول الله(ص): « لکل انسان ملك اذا نام یأخذ نفسه ، ویردّ الیه ، فان اذن الله فی قبض روحه قبضه، والا ردّ الیه ، فذلك قوله : وهوالّذی یتوفیکم باللّیل» . « ویعلم ما جرحتم بالنّهار »۔ الجرح الکسب ، وهوالعمل بالجوارح. اجتراح اکتساب

۱ـ یعنی واخواهد .

است ، و بیشتردر بد گویندآنرا ، وجوارح در سباع وطیر و در اندامان آدمی این رانام کردند که آن کواسب‌اند ، و جرح شهادت طعن است در آن ، لأنّه من کسب الاثم، والجراحة کالطعنة لأنها تعمل بالجارحة . « ثمّ یبعثکم‌فیه » ای فی علمه بکم و ماتعملون الغد. میگوید : آنکه شما را از آن خواب می‌برانگیزاند در دانش خویش، که میداند که برخیزید چه خواهید کرد ؟ و قیل: « یبعثکم فیه » ای فی‌علمه بکم. « لیقضی اجل مسمّی » یعنی اجل الحیوة الی الموت ، لتستوفوا اعمارکم المکتوبة. تقدیر الایة : و هوالّذی یتوفیکم باللّیل ثمّ یبعثکم فی النّهار ، علی علم بما تجترحون فیه .

ودرین آیت اقامت‌حجّت‌است برمنکران بعث، یعنی که‌چون قادر است که‌ترا پس ازخواب می برانگیزاند ، قادر است که بعد ازمرگ بر انگیزاند . و در **تورات** است که : یا ابن‌آدم کماتنام کذلك تموت، و کما توقظ کذلك تبعث. « ثم الیه مرجعکم» فی‌الاخرة ، « ثمّ ینبّئکم بما کنتم تعلمون» فی‌الدّنیا من خیر او شر، وهذا وعید من‌الله عز و جل .

« وهوالقاهر فوق عباده »ـ این فوقیترا دومعنی‌است ، وآن هردو الله را حق است وسزا : یکی آنکه بملك و توان فوق است وبندگان زیراند ، ازین معنی فرعون گفت : « وانّا فوقهم قاهرون »،ودیگر آنست که الله فوق خلق‌است بذات، چنانکه‌آنجا گفت :« یخافون ربّهم من فوقهم » ویرسل علیکم حفظة من‌الملائکة یحصون اعمالکم. همانست که‌آنجا گفت: « له معقّبات من بین‌یدیه‌ومن خلفه یحفظونه»، وآن‌فریشتگان‌اند بربندگان، گواشوانان ونگهبانان(۱) کردار ایشان برایشان‌میکوشند، وایشانرا از بلاها میکوشند. جای دیگر گفت : «وان علیکم لحافظین » ای یحفظون علیکم اعمالکم . جای دیگر گفت : « وما ارسلوا علیهم حافظین » یعنی : وما ارسل الکفار علی‌المؤمنین

۱ـ متن ازالف .«ج» گوشوانان را ندارد .

محافظین. « حتّی اذا جاء احدکم الموت »ـ عندانقضاء اجله « توفّته رسلنا » یعنی ملك الموت واعوانه . و بر قراءت **حمزه** توفّاه بالف ممالة ، یعنی به ملك‌الموت وحده، کقوله: « یتوفیکم ملك‌الموت » . و گفته‌اند که اعوان ملك‌الموت چهارده‌اند : هفت ملائکهٔ رحمت وهفت ملائکه عذاب، هر که که روح بندهٔ مؤمن قبض کند بملائکهٔ رحمت دهد ، وچون قبض روح کافر کند بملائکهٔ عذاب دهد .

سلیمان بن داود (ع) برملك الموت رسید ، گفت : یا ملك الموت ! چرا میان مردمان عدل نکنی ؟ یکی را روزگاری فراگذاری ، ویکی را بزودی بجوانی میبری؟ گفت: یا **سلیمان** ! این کار بدست من نیست ، و بر من‌جز فرمان برداری نیست. صحیفه‌ای بمن دهند ، نام هر یکی برآن نبشته ، وروزگارعمر و انفاس ایشان شمرده ، و مرا درآن‌هیچ تصرف نه ، چنانکه فرمایند میکنم . ودرآثارآمده که: شب نیمهٔ شعبان آن صحیفه بدست وی دهند ، هر کرا در آن سال قبض روح باید کرد ، نامش در آن صحیفه‌آورده . یکی بعمارت مشغول گشته ، یکی دل بر عروسی نهاده ، یکی با دیگری خصومت در گرفته ، هر یکی‌کاری وبازاری برساخته ، و نام ایشان درآن صحیفه اثبات کرده . **مصطفی** (ص) گفت : « تبنون مالاتسکنون ! وتجمعون مالاتأکلون ! و تأملون مالا تدرکون! کم من مستقبل یوم لایستکمله و منتظر غد لایبلغه !» .

« ثم ردّوا الی الله »ـ یعنی العباد یردّون بالموت الی الله ، یعنی الی‌الموضع الذی لایملك الحکم علیهم فیه الا الله . پس‌آنکه این بندگانرا پس از مرگ بامحشر قیامت برند ، تا الله برایشان حکم کند . « مولیهم الحقّ » آن خداوندی که مولی‌ایشان براستی اوست ، وحاکم بسزا اوست . « مولیهم » اگر برعموم برانی ، معنی‌مولی سیّد است ومالك، تاکافر و مؤمن درتحت‌آن‌شود ، واگرتخصیص کنی برمؤمنان، معنی مولی ولی و ناصر بود ، و کافران در آن نشوند ، که جای دیگر گفت : « ذلك بأنّ الله مولی

الذین آمنوا و أنّ الکافرین لا مولی لهم » . « الاله الحکم »ـ القضاء والامر فیهم دون خلقه ، « وهو اسرع الحاسبین» ـ لأنه لایحتاج الی رویة و فکرة و عقد ید ، و حسابه اسرع من لمح البصر. عن **عائشة**: انّ رسول الله (ص) ، قال: « لیس احد یحاسب یوم القیامة الا هلك». قلت : ا و لیس یقول الله : « فسوف یحاسب حساباً یسیراً ؟ قال : « انما ذلك العرض ، و لکن من نوقش الحساب هلك» .

«قل من ینجّیکم من ظلمات البرّ والبحر » ـ ظلمات البر ظلمة اللیل وظلمة السّحاب وظلمة الغبار ، و ظلمات البحر ظلمة اللیل و ظلمة السحاب و ظلمة الامواج . ظلمات در قرآن بر دو وجه آید : یکی بمعنی اهوال و شدائد ، چنانکه درین آیت است ودر سورة **النّمل**: « امن یهدیکم فی ظلمات البرّ والبحر » یعنی فی اهوال البر و البحر. وجه دوم ظلماتست بمعنی سه خصلت ، چنانکه در سورة **الزمر** کفت : « خلقاً من بعد خلق فی ظلمات ثلاث » یعنی البطن و المشیمة و الرحم. و در سورة **الانبیاء** کفت : « فنادی فی الظلمات » یعنی ظلمة اللیل وظلمة الماء وظلمة بطن الحوت . ودر سورة **النور** کفت : « او کظلمات فی بحر لجیّ » الی قوله « ظلمات بعضها فوق بعض » یعنی به الکفر. یقول: قلب مظلم فی صدر مظلم فی جسد مظلم .

« قل من ینجّیکم من ظلمات البر والبحر »ـ این سؤال توبیخ وتقریع است ، میکوید : یا **محمد** ازین کافران **مکه** درپرس ، یعنی درین سؤال ایشانرا ملامت کن ، و بکوی : «من ینجّیکم »آن کیست که شما را رهاند از اهوال وشدائد بر وبحر؟« تدعونه تضرّعاً وخفیة » ای علانیة وسرّاً . قراءت **عاصم** بروایت **ابوبکر** خفیة بکسر خاء است و معنی همانست . « لئن انجیتنا من هذه »ـ **عاصم و حمزه و کسائی** « لئن انجانا من هذه » خوانند . اینجا قول مضمر است ، یعنی: یقولون لئن انجیتنا . قول فرو کذاشت که آن از « تدعونه » خود بیرون آید . « من هذه » یعنی : من هذه الخیفة ، وقیل : من

هذه البليّة. « لنكوننّ من الشّاكرين » لله ، فی هذه النّعم ، فنوحّده.

« قل الله ینجّیکم منها » ــ **عاصم** و **حمزه** و **کسائی** « ینجّیکم » بتشدید خوانند ، و باقی بتخفیف ، و معنی هر دو یکسانست . « منها » یعنی من تلك الشّدائد والمحن، «ومن کلّ کرب » ای غمّ و بلاء . « ثمّ انتم » یا معشر الکفّار! « تشرکون » فی حال الرخاءِ . این در شأن **قریش** فرو آمد که مسافران بودند در برو بحر . چون ایشانرا درآن خطری پیش‌آمدی ، یا بیم هلاك ، دست دردعا و تضرّع می زدند ، و از خدا باخلاص نجات میخواستند. چون ایشانرا ازآن خطروبیم‌امن پدیدآمدی ونجات ، باز دیگرباره بسر کفر وبت پرستی خویش می باز شدند . رب العزة ایشانرا درین آیت توبیخ میکند ، و از نیك خدائی خود و بدبندگی ایشان خبر میدهد . پس درین آیت دیگر ایشانرا بیم‌داد وخبر کرد که: من‌قادرم وتوانا که بعدازین‌شمارا هلاك کنم، گفت :

« قل‌هوالقادر »ــ این‌آیت بسه بارآمده‌ازآسمان : اوّل این فروآمد که « قل هوالقادر علی ان یبعث علیکم عذاباً من فوقکم » گوی او قادر است که بر شما عذابی انگیزد از زیرشما ،آب ، چنانکه قوم **نوح** را فرستاد ، یا باد ، چنان **عاد** ، یا بانگ ، چنان **ثمود** ، یا ظلة ، چنان قوم **شعیب** ، یا حاصب ، چنان **مؤتفکات** . و درست است خبر از **جابر انصاری** که رسول‌خدا (ص) گفت آنگه که این فرو آمد: اعوذ بوجهك. **جبرئیل** رفت ، و پس‌آن بازآمد ، و گفت : « اومن تحت ارجلکم » یا عذابی فرستد از زیر پایهای شما ، چون‌خسف**قارون** وغرق **فرعون** . رسول‌خدا (ص) گفت: اعوذبوجهك. پس رفت، وبازآمد و گفت : « اویلبسکم‌شیعاً ویذیق بعضکم بأس بعض» که(١) این‌آمد رسول خدا گفت : « هذا اهون » ، و بروایتی « هذا ایسر » . دانست که لابد است ازسه یکی، گفت : این‌آسان‌تر این خلافها وعصبیتها اول‌دراز است، وآخر درد ماهمه‌ازآنست.

١ــ« که» بقرینهٔ موارد دیگر ازهمین کتاب بمعنی«چون»است .

وروی عن ابن عباس انّه قال : العذاب الذی من فوقهم امراء السوء، والّذی من تحتهم عبید السوء « اویلبسکم شیعاً و یذیق بعضکم بأس بعض » الا هواء المختلفة .

قال الکلبی : لما نزلت هذه الایة شقّت علی النبی(ص) مشقّة شدیدة ، فقال : یا جبرئیل ! مابقاء امتی علی ذلك، فقال: انّما انا عبد مثلك، فادع ربك. فقام رسول الله(ص) فتوضّأ وصلّی وسأل ربّه ان لا یبعث علی امّته عذاباً من فوقهم و لا من تحت ارجلهم و لایلبسهم شیعاً و لا یذیق بعضهم بأس بعض . فنزل جبرئیل فقال : ان الله سمع مقالتك و انّه اجارهم من خصلتین ، ولم یجرهم من خصلتین ، اجارهم ان لا یبعث علیهم عذاباً من فوقهم ولا من تحت ارجلهم ، ولم یجرهم من ان یلبسهم شیعاً، ویذیق بعضهم بأس بعض، قال : یا جبرئیل ! فما بقاء امّتی ،قال سل الله لأمّتك ، فقام رسول الله (ص) فتوضّأ وصلی ثمّ سأل ربه ، فنزل جبرئیل فقال : انّ الله یقول : انّا ارسلنا من قبلك رسلا الی قومهم فصدّقهم مصدقون ، و کذّبهم مکذّبون ، ثمّ لم یمنعنا ان نبتلی الّذین زعموا انهم مؤمنون من بعد قبض انبیائهم ببلاء یعرف فیه صدقهم من کذبهم . ثمّ نزل : « الم احسب النّاس ان یترکوا ان یقولوا آمنّا » الی قوله : « ولیعلمن الکافرین » . فقال : لابدّ من فتنة تبتلی بها الامّة بعد نبیّها لیتبیّن الصّادق من الکاذب» .

« انظر کیف نصرّف الایات»ـ یعنی العلامات فی امور شتّی من الوان العذاب.

« لعلهم یفقهون»ـ لکی یفقهوا عن الله ما بیّن لهم ؛ فیخافوه ، و یوحدوه.

«و کذّب به» یعنی بالقرآن، «قومك » یعنی قریشاً «و هو الحق» جاء من عندالله .

« قل لست علیکم بوکیل » ـ این منسوخ است بآیت سیف .

« لکلّ نبا مستقر » ـ یعنی لوقوع کل شأن حین ، کقوله : « و لتعلمنّ نبأه بعد حین » . سیاق این سخن بر سبیل تهدید است ، یعنی : لکلّ خبر یخبره الله وقت و مکان یقع فیه من غیر خلف . « و سوف تعلمون» ماکان منه فی الدّنیا فستعرفونه،و ماکان منه فی الاخرة یبدو لکم یعنی العذاب الّذی کان بعدهم فی الدّنیا والاخرة .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «و عنده مفاتح الغيب» ـ گشايندهٔ دلها اوست. نمايندهٔ راهها اوست. نهندهٔ داغها اوست. افروزندهٔ چراغها اوست. يكى را چراغ هدايت افروزد. يكى را داغ ضلالت نهد. عنايتيان حضرت را چراغ سعادت افروزد. در رحمت گشايد. بساط بقا گستراند. بر تخت رعايت نشاند. بزيور كرامت بيارايد كه: «يحبهم و يحبونه». بازراندگان ازل را داغ شقاوت نهد. در خذلان گشايد. زخم «لا بشرى» زند كه: «نسوا الله فنسيهم». آرى! كليد غيب بنزديك اوست، و علم غيب خاصيّت اوست. هر كس را سزاى خود دادن و جاى وى ساختن كار اوست، **ابن عطا** گفت: كليدها بنزديك اوست، چنانكه خود خواهد گشايد، و آنچه خود خواهد نمايد. بر دلها در هدايت گشايد، بر همّتها در رعايت، بر زبانها در روايت، بر جوارح در طاعت. اهل ولايت را در كرامت گشايد. اهل مهر را در قربت گشايد. اهل تمكين را در جذب گشايد. مؤمنانرا در طاعت گشايد. اوليا را در مكاشفات، انبيا را در معاينات.

بو سعيد خرّاز گفت: اين پيغامبر مارا است على الخصوص: «و عنده مفاتح الغيب» ـ ميگويد: كليد خزينهٔ اسرار فطرت **محمّد** مرسل بنزديك حق است جل جلاله. ربوبيّت او را بنعت كرم درمهدمحبّت اندر قبهٔ غيرت بپرورد، واسرار فطرت و عزّت وى از خلق بپوشيد، تا صد هزار و بيست و چهار هزار پيغامبر همه باين درد بخاك فرو شدند، بطمع آنكه تا ايشانرا بريك سرّ از اسرار فطرت وى اطلاع افتد، و هرگز نيفتاد، و بندانستند، و چگونه دانستندى و قرآن مجيد قصّهٔ وى سربسته ميگويد، و از آن اسرار خبر مى‌دهد كه: «فأوحى الى عبده ما اوحى»:

زان گونه شرابها كه او پنهان داد   يك ذره ببصد هزار جان نتوان داد.

آری ! ما آن خزینهٔ اسرار فطرت و محبّت وی مهری برنهادیم ، وطمعها از دریافت آن باز بریدیم که : « وعنده مفاتح الغیب لایعلمها الاهو » . **حسین منصورحلاج** شمه‌ای از دور بیافت ، فریاد برآورد : سراج من نورالغیب بدا وغار ، وجاوزالسرج وسار :

ای ماه بر آمدی و تابان گشتی	گرد فلك خویش خرامان گشتی !
چون دانستی برابر جان گشتی	ناگاه فرو شدی و پنهان گشتی !

انبیا و اولیا و شهدا و صدّیقان چندانکه توانستند از اوّل عمر تا آخر تاختند ، و مرکبها دوانیدند ، و بعاقبت به اوّل قدم وی رسیدند : « نحن الاخرون السّابقون » . آن مقام که زبر خلائق آمد ، زیر پای خود نپسندید ، بسدرهٔ منتهی ، و جنّات مأوی ، وطوبی و زلفی ، که غایت رتبت صدیقان است خود ننگرید : « مازاغ البصر و ما طغی » . قال بعضهم : من مفاتح غیبه ما قذف فی قلبك من نور معرفته ، و بسط فیه بساط الرّضا بقضائه ، وجعله موضع نظره . **جریری** گفت : «لایعلمها الاهو» ، ومن یطلقه علیها من صفیّ وخلیل وحبیب و ولیّ . **بوعلی کاتب** فرا **بوعثمان مغربی** گفت که : **ابن البرقی** بیمار بود . شربتی آب بدو دادند نخورد ، گفت : در مملکت حادثه‌ای افتاده است تا بجای نیارم که چه افتاد نیاشامم . سیزده روز هیچ نخورد تا خبر آمد که **قرامطه** در حرم افتادند ، و خلقی را بکشتند ، ورکن حجر را بشکستند . **بو عثمان** گفت : درین بس کاری نیست ، من امروز شما را خبر دهم که در **مکه** چیست؟ در **مکه** میغ است امروز ، چنانکه همه **مکّه** در زیر میغ است ، و میان مکّیان و طلحیان جنگ است ، و مقدمهٔ طلحیان مردی است براسپی سیاه ، برسر وی دستاری سرخ . این چنین بنوشتند ، وبررسیدند(۱) راست آنروز همچنان بود که گفت . پس **بو عثمان** گفت : هر که حق را اجابت کرد مملکت ویرا اجابت کرد . **عبدالله انصاری** گفت : « بر عبودیت آن نهند که بر تابد .

۱ـ نسخهٔ ج : بازپرسیدند . متن از « الف » است .

دانستن غیب همه برنتابد و نتواند. بلی بعضی وبعضی چیزی نه همه، که همه الله داند وبس. همی گوید جل جلاله: فلا یظهرعلی غیبه احداً الا من‌ارتضی من رسول ».

« و یعلم ما فی البرّ والبحر » الایة ـ ای هوالمتفرد بالاحاطة بکلّ معلوم قطعاً لایشذ عنه شیء، ولایخفی‌علیه شیء. « وهوالقاهر فوق عباده و یرسل علیکم حفظة »ـ این حفظه کرام الکاتبین اند که بربندگان موکل‌اند، و اعمال ایشان می شمارند و مینویسند، و این فریشتگان بربندگان آشکارا نشوند مگر درآن دم زدن باز پسین. در خبراست که: بنده بآخرعهد که از دنیا بیرون‌می‌شود آن دو فریشته در دیدار وی‌آیند. اگر بنده مطیع بوده گویند: جزاك الله خیراً. ای بندهٔ نیکبخت‌فرمان بردار! بسی طاعت که کردی، و بوی‌خوش و راحت ازآن طاعت بما رسید، و اگر عاصی و بدکردار بوده گویند: لا جزاك الله خیراً. بسی فضائح و معاصی که‌از توآمد، و بسی بوی ناخوش و گند معصیت که‌از آن بما رسید. گفتا: این در آن وقت بود که چشم مرده بهوا بیرون نگرد(١) که نیز برهم نزند.

« حتّی اذاجاء احدکم الموت توفته رسلنا »ـ از داهیهای جان کندن یکی آنست که: ملك الموت را واعوان وی را در وقت قبض روح بیند. اگر بنده مطیع بود بصورتی نیکو بود، و اگرعاصی بود بصورتی منکر. درخبر است که ابراهیم (ع) ملك الموت را گفت: خواهم که ترا درآن صورت که جان گنهکاران وبدکاران ستانی بینم. گفت: یا **ابراهیم**! طاقت نداری؟ گفت: لابد است. پس خویشتن را بدان صورت فرا وی نمود. شخصی دید سیاه منکر، مویها برخاسته، وجامهٔ سیاه در پوشیده، وآتش و دود از بینی و دهن وی بیرون می‌آید، وبوی ناخوش از وی می دمد. **ابراهیم** را غشی رسید. ساعتی بیفتاد، چون بهوش باز آمد، و ملك الموت بصورت خویش بازآمده،

١ـ نسخهٔ ج: بهوا نگرد.

گفت : یا ملك الموت ! اگر عاصی‌را خود عذاب اینست که ترا در آن صورت خواهد دید تمام است ، و همچنانکه عاصی را دیدن وی‌عذابی تمام‌است ، مطیع را دیدن وی بآن صورت نیکو که خواهد بود راحتی و لذّتی تمام است .

و هب منبه گفت : در روزگار پیش پادشاهی بود سخت بزرگ ، ملك وی عظیم ، نعمت وی تمام ، وفرمان وی روان . چون عمر وی بآخررسید ، ملك‌الموت قبض جان و بیکرد. چون بآسمان رسید فریشتگان گفتند : هرگز ترا برهیچ کس رحمت نیامده بجان شدن ؟ گفت : آری ، زنی در بیابان بود آبستن ، کودك بنهاد . درآن‌حال مرا فرمودند که مادر آن کودك را جان بستان . جان وی بستدم ، و آن کودك را در آن بیابان ضایع گذاشتم . برآن مادر مرا رحمت‌آمد از غریبی وی ، و بر آن کودك از تنهائی و بیکسی وی . گفتند : یا ملك‌الموت ! این پادشاه را دیدی که جان وی ستدی آن کودك بود که درآن بیابان بگذاشتی . گفت : سبحان اللّٰه‌اللطیف لما شاء .

« ثم ردّوا الی اللّٰه مولیهم الحقّ » ـ قال بعضهم هی ارجی آیة فی کتاب اللّٰه عزّوجل، لأنه لا مردّ للعبد اعز من ان یکون مردّه الی مولاه .

۸ - النوبة الاولی

قوله‌تعالی:«**و اذا رأیت الّذین یخوضون فی آیاتنا**»وچون(۱)بینی‌ایشانرا که درسخنان ما می خوض کنند،و بفراخ سخنی و بافسوس میروند « **فأعرض عنهم** » روی گردان از ایشان و جدائی جوی « **حتّی یخوضوا فی حدیث غیره** » تا آنگاه که در حدیثی دیگر روند « **واما ینسینّك الشّیطان** » واگر دیو فراموش کند برتو اعراض‌از ایشان«**فلا تقعد** » نگرتا ننشینی(۲) « **بعد الذّکری**» پس‌یادآمدن نهی‌من

۱ـنسخهٔ الف : وکه. متن از«ج»است. ۲ـنسخهٔ الف : نگرننشینا .

« **مع القوم الظّالمين** (٦٨) » باآن گروه ستمكاران برخود .

« **و ما على الّذين يتّقون** » و بر پرهيزگاران نيست « **من حسابهم** » از شمار و از جرم و تاوان خائضان « **من شيء** » هيچ چيز « **و لكن ذكرى** » لكن اين پنداست و عبرت نمودن خائضان‌را « **لعلّهم يتّقون** (٦٩)» تامگراز آن خوض بپرهيزند.

« **و ذرالّذين اتّخذوا دينهم لعباً و لهواً** » گذار ايشانرا كه دين خويش ببازى گرفتند « **و غرّتهم الحيوة الدّنيا** » و فرهيفته(١) كرد ايشانرا زندگانى اين جهان « **وذكّربه** » و پند ده بقرآن و در ياد ده « **ان تبسل نفس بما كسبت** » پيش‌از آنكه تن‌كافر را بسخت تر عذاب سپارند بآنچه كرد درين جهان « **ليس لها من دون‌الله** » واو را نه‌فرود ازخداى« **ولىّ و لاشفيع** » نه يارى ونه‌شفيعى « **و ان‌تعدل كلّ‌عدل**» و اگر تنى‌خويشتن باز خريد بهمه فداى « **لايؤخذ منها** » آن فدا ازو بنستانند « **اولئك الّذين ابسلوا** » ايشان آنند كه ايشانرا فرا دادند فرا سخت تر هلاكى و عذابى « **بما كسبوا** » بآنچه ميكردند « **لهم شراب من حميم** » ايشانرا است شرابى از آب گرم « **و عذاب اليم** » وعذابى درد نماى « **بما كانوا يكفرون** (٧٠) » بآنچه مى كافر شوند .

« **قل** » گوى يا محمد ! « **اندعوا من دون الله** » فرود از خداى چيزى خوانيم « **مالاينفعنا** » كه ما را هيچ بكار نيايد اگر خوانيم « **ولا يضرّنا** » و نگزايد اگرنخوانيم « **و نردّ على اعقابنا** »و بر گردانند مارابا پس‌وا(٢) «**بعد اذ هدينا الله**» پس‌آنكه راه نمود الله ما را **كالّذى استهوته الشّياطين فى الارض** » چون چنان كس كه بنهيب ديو ويرا بسر درآورد در زمين، و از راه بر گرداند « **حيران** » تا فرو مانده و بى‌سامان بماند .

---

١ ـ نسخهٔ ج : فريفته . ٢ ـ نسخهٔ ج : مارا واپس .

« **له اصحاب** »واو را یارانی‌اند از مشرکان« **یدعونه الی الهدی** » که او را می‌باز خوانند با ضلالت که آنرا می هدی و راستی نه پندارند « **ائتنا** » و میگویند او را که ایدر (۱) آی بما « **قل** » پیغامبر من گوی: « **انّ هدی الله هوالهدی** » راه نمودن الله هدی و راست راهی آنست « **وأمرنا** » و فرمودند ما را « **لنسلم** » تا گردن نهیم « **لربّ العالمین** (۷۱)» خداوند جهانیانرا .

« **و أن اقیموا الصّلوة** » و فرمودند ما را که نماز بپای دارید « **واتّقوه** » و ازخشم وعذاب‌خدای بپرهیزید« **وهوالّذی الیه تحشرون**(۷۲) »واوآنست که‌شما را بر انگیخته با وی خواهند برد .

« **وهوالّذی خلق السّموات و الارض** » و اوآنست که بیافرید آسمانها و زمین « **بالحقّ** » بسخن روان و فرمان رسنده بپایان « **و یوم یقول** » و آنروز که گوید: « **کن فیکون** » باش تا می‌بود « **قوله الحقّ**» فرمان وی روان «**و له الملك** » و پادشاهی ویرا « **یوم ینفخ فی الصّور** » آن روز که در دمند درصور « **عالم الغیب والشّهادة** » دانای‌هر پوشیده و آشکارا« **وهو الحکیم الخبیر**(۷۳) » و اوست دانای‌آگاه. دانا بهمه چیز،آگاه ازهمه چیز.

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « واذا رأیت الّذین یخوضون فی آیاتنا » ـ خوض نامی‌است که باطل را گویند ، حق را نگویند ، چنانکه گفت : « و کنّا نخوض مع الخائضین » ، « وخضتم‌کالّذی خاضوا » ، « فی خوضهم یلعبون ». واصل الخوض‌الدخول فی‌الشیء علی تلوّث به ، و قیل هوالخلط، و کل شیء خضته فقد خلطته، و منه خاض الماء بالعسل

۱ـ نسخهٔ ج : اینجا .

خلطه. وخوض در آیات آنست که پیغامبر را وقرآن را دروغ زن گیرند، وبدان استهزا کنند، و باطل شمرند. و این آن بود که کافران مکّه چون از مؤمنان قرآن میشنیدند آنرا طعن میزدند و ناسزا میگفتند. **سدی** گفت: مشرکان با مؤمنان نمی‌نشستند، و در رسول خدا(ص)طعن میکردند، و ناسزا میگفتند. رب‌العالمین ایشانرا از آن نهی کرد، گفت: یا **محمد**! چون‌مشرکانرا بینی که درقرآن طعن کنند و ناسزا گویند، با ایشان منشین، واز ایشان‌روی گردان. وبا مؤمنان‌همین گفت که: چون کافران‌در رسول(ص)طعن کنند واو را ناسزا گویند، با ایشان منشینید، واز ایشان روی بگردانید. «لاتقعدوا» معنی آنست که منشینید(۱)، وآنکس که نشسته بود، این با وی‌هم گویند، امّا «لاتجلس» زشت است درین موضع، که‌آن بر پای ایستاده را گویند.

«وامّا ینسینّك» ـ قراءت **ابن عامر** ینسّینّك است، نسّی ینسّی، و انسی ینسی، بمعنی یکی‌اند، همچون غرّمته و أغرمته. «فمهّل الکافرین امهلهم». و اگر شیطان این نهی ما بر تو فراموش کند، وبا ایشان بنشینی، چون بایادت آید برخیز، ونیز منشین. وتفسیر این آنجا است که گفت: «وقد نزّل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم» الایة. پس مؤمنان گفتند: یا رسول‌الله! هر گاه که ایشان تکذیب آرند، و استهزا کنند، ودر باطل خوض کنند، اگرما برخیزیم ونشینیم پس نتوانیم که در مسجد حرام بنشینیم، و نتوانیم که گرد کعبه طواف کنیم. چون ایشان چنین گفتند رب‌العزّة رخصت داد نشستن با ایشان، بشرط آنکه ایشان را پند دهند وتذکیر کنند، گفت: «وما علی‌الذین یتّقون» الشّرك والکبائر والفواحش من حساب الخائضین «من شیء» ای: من آثامهم «ولکن‌ذکری» ـ نصب علی‌المصدر یعنی‌ذکّروهم ذکری، وروا باشد که موضع‌آن رفع باشد، یعنی: علیکم ذکری، ای علیکم ان تذکّروهم. «لعلهم یتّقون» الخوض اذا وعظتموهم.

۱ـنسخهٔ الف: نشسته مبید. متن‌از «ج»است.

ابن عباس گفت که : مؤمنان گفتند : یا رسول‌الله ! اگرما از ایشان اعراض کنیم ، و ایشانرا بآن خوض بگذاریم ، وباز نزنیم ، ترسیم که گنهکارشویم . رب‌العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد : « و ما علی الّذین یتّقون من حسابهم » ای من آثام الخائضین «من شیء » ، ولکن امری المؤمنین بهجران الخائضین تذکیر للخائضین. « لعلهم یتّقون » الخوض فی الباطل، یعنی اذا قمتم عنهم منعهم ذلك من الخوض والاستهزاءِ، فأنکروا قیامکم عنهم، فیکون ذلك تذکیراً . **سعید جبیر** گفت : چون مسلمانان بمدینه هجرت کردند ، منافقان با مسلمانان می نشستند ، و چون قرآن می شنیدند خوض و استهزا میکردند، چنانکه مشرکان در**مکّه** میکردند. مسلمانان گفتند : برما حرج نیست درین مجالست، که الله ما را درآن رخصت داده ، و از خوض ایشان برما هیچ چیز(۱) نیست . رب‌العزّة در **مدینه** آن آیت فرستاد که درسورة **النساء** است: « وقدنزّل علیکم فی‌الکتاب» الایة ، واین آیت که « وما علی‌الّذین یتّقون » منسوخ گشت .

« و ذرالذین اتّخذوا دینهم » الایة - این لفظی است از الفاظ تهدید و از الفاظ تهاون. در وعید گویند : ذرنی و فلاناً ، و در تهاون گویند : ذرفلاناً فی کذا ، و ذره یفعل کذا ، وقرآن جایها بهر دو ناطق. میگوید : گذار ایشانرا یعنی باك‌مدار از ایشان وخواردار ایشانرا که دین خود ببازی گرفتند ، یعنی : اتخذوا دین الاسلام لعباً ای باطلا ولهواً عنه . « و غرّتهم‌الحیوة الدّنیا » عن‌دینهم الاسلام . **ابن‌عباس** گفت : این در شأن کافران مکّه و ترسایان و جهودان فرو آمد ، که رب‌العزّة هر گروهی را عیدی کرد ، و هر قومی در عید خویش بباطل و بازی و نشاط وطرب مشغول شدند مگر امّت **محمّد** (ص) ، که ایشان عیدخود موسم‌طاعت(۲)ساختند ، نماز جماعت(۳) وذکرفراوان وتکبیر و تهلیل و قربان. رب‌العزّة میگوید : گذار ایشانرا که درعیدخود بباطل وبیهوده مشغول

۱- نسخهٔ ج : هیچیز . ۲- نسخهٔ ج : عبادت . ۳- نسخهٔ ج : بجماعت .

کشتند ، وبزندگانی دنیا غرّه شدند . « وذکّر به » ای بالقرآن ، وقیل : بانذارك و بلاغك . وپند ده اینانرا بپیغام که گزاری و بیم که نمائی . « ان تبسل » یعنی : من قبل ان تبسل نفس بما کسبت . ابسل الرّجل اذا دفع الی اشدّ الهلاك ، پیش از آنکه تن کافررا فراسخت‌تر(۱) گرفتن دهند. وقیل: « ان تبسل نفس» یعنی من قبل ان تهلك نفس بما عملت و تحبس فی النار . قال **قتادة** : هذه الایة منسوخة، نسخها قوله : « فاقتلوا المشرکین » ، و قال **مجاهد** : لیست منسوخة لأنّه علی التهدّد کقوله : « ذرنی و من خلقت وحیداً » .

« لیس لها من دون الله ولی ولا شفیع » ـ در نام خداوند جل جلاله ولی و مولی یکی است ، وآن از ولایت است بفتح واو بمعنی نصرت ، وآنچه در سورة **الرعد** گفت : «وال» ،آن ازولایت‌است بکسر واو ، و آن تملّك‌است . « وان تعدل کل عدل » یعنی: وان تفد نفس کل فداء لایؤخذ الفداء منها . این عدل ایدر(۲) فدااست، از بهر آنکه آن چیز که تن خویش بآن می باز خرند آن چیز همتای تن مینهند ، و عدل آن میکنند، وعدل برابر کردن هرچیز با دیگری بود وهامتا ساختن(۳) ، وهردو چیزازآن عدل‌است وعدیل چون ندّ وندید. میگوید: اگر تنی فردا هر که بود از کافران، خویشتن باز خرید بهمه فدائی . جای دیگر تفسیر کرد ، گفت : « ملء الارض ذهباً » . جای دیگر گفت : « لویفتدی من عذاب یومئذ ببنیه » .

« لا یؤخذ منها»ـ همانست که آنجا گفت : « ولا یقبل منها عدل » . اخذ در قرآن برپنج وجه آید : یکی بمعنی قبول ، چنانکه : « وان تعدل کلّ عدل لایؤخذ منها » ای لایقبل ، ودر **آل عمران** گفت : « وأُخذتم علی ذلکم اصری » ای قبلتم علی ذلکم عهدی. و در سورة **المائده** گفت : « ان اوتیتم هذا فخذوه» ، ای فاقبلوه ، و در

---

۱ ـ نسخهٔ ج : سختر . ۲ـ نسخهٔ ج : اینجا . ۳ـ نسخهٔ ج : همتاساختن .

سورة **التّوبه** گفت: «و یأخذ الصدقات» یعنی: ویقبل الصّدقات، ودر **اعراف** گفت: «خذالعفو» ای اقبل الفضل من اموالهم. وجه دوم «اخذ» بمعنی حبس است، چنانکه در سورۂ **یوسف** گفت: «فخذ احدنا مکانه» یعنی احبس. وجه سوم «اخذ» بمعنی عذاب چنانکه: در **حم المؤمن** گفت: «فأخذتهم فکیف‌کان عقاب» یعنی فعذبتهم، ودر **هود** گفت: «و کذلك اخذ ربك اذا اخذ القری»، و در **عنکبوت** گفت: «فکلا اخذنا بذنبه» یعنی: عذّبنا. وجه چهارم «اخذ» بمعنی قتل، چنانکه در **حم المؤمن** گفت: «و همّت کلّ امّة برسولهم لیأخذوه» ای لیقتلوه. وجه پنجم اخذ بمعنی اسر است، چنانکه در سورة **التّوبة** گفت: «فاقتلواالمشرکین‌حیث وجدتموهم وخذوهم»، و در سورة **النساء** گفت: «فان تولوا فخذوهم».

«اولئك الّذین ابسلوا» ـ یعنی‌حبسوا فی‌النار بما کسبوا من‌الکفر والتکذیب «لهم‌شراب من حمیم» یعنی‌الماء الحارالذی قد انتهی‌حرّه «و عذاب الیم» و جیع «بما کانوا یکفرون».

«قل‌اندعوا» ـ این جواب‌ایشانست که‌رسول خدا را (ص) با شرك‌میخواندند، ومیان خویش ومیان او ممالات میجستند، جایها درقرآن‌ازآن ذکراست، «ودّوا لوتدهن» «ودّوا لوتکفرون» ازآنست، و جوابها است‌آنرا درقرآن، سورة «قل یا ایها الکافرون» ازآنست، واین‌آیت‌ازآن است. «قل اندعوا من دون‌الله» ـ میگوید: شما که‌مسلمانان‌اید جواب‌کافران که شمارا باکفرمیخوانند این‌دهید که: «اندعوا من‌دون‌الله مالاینفعنا» ای لایملك‌لنانفعاً فی‌الاخرة «ولایضرنا»، ولا یملك لناضراً فی‌الدّنیا. «ونردّ علی‌اعقابنا» ـ این اعقاب درقرآن جایها مذکور است گاه بردّ و گاه بانقلاب، وذکرعقب درآن مستعار است، و جمله کنایت است از باز گشتن‌از دین.

«کالذی استهوته الشّیاطین» ـ قراءت **حمزه** «استهویه» بالف مماله برمعنی

جمع شیاطین،» و «استهوته» برمعنی جماعت شیاطین. قال **الزجاج:** «استهوته» زیّنت له هواه، و قال **ابن عباس** : استفزته الغیلان فی المهامه. **ابن عباس** گفت : این مثلی است که رب العالمین زد آنکس را که بردین حق بود ، وداعی ضلالت اورا برعبادت بت میخواند، میگوید : مثل وی مثل آن مرد است که برراه راست میرود با رفیقان پسندیده وهمراهان گزیده ، وغول او را از رفیقان باز برد ، تا از راه بیوفتد ، ودرْ بیابان حیران و عطشان بماند ، وبرشرف هلاك بود، پس آن رفیقان واصحاب او را براه بازخوانند، نیاید، وهمچنان سرگردان وحیران سردر بیراهی نهد تاهلاك شود . این در شأن **عبدالرحمن بن ابو بکر** آمد، پیش ازآنکه مسلمان شد شیطان اورا ازراه هدی باز داشته بود، واصحاب وی پدر ومادر وی بودند ، وبا وی میگفتند که: ایتنا فانا علی الهدیٰ . وهم درین قصّهٔ وی آیت آمد : « والّذی قال لوالدیه انّ لکما »الایة . وی جواب ایشان میدهد که من برهدی و راست راهی ام. رب العالمین گفت : « قل انّ هدی الله هوالهدی » راه اسلام است ، که راه راست است و دین حق. رستکاری درآن است نه در کفر و ضلالت که نمودهٔ شیطان است . معنی دیگر گفته اند : له اصحاب من المشرکین یدعونه الی الهدی عندهم . و این معنی در نوبت اوّل مختصر گفتیم .

« و امرنا لنسلم لربّ العالمین» ـ **قتاده** گوید : هذه الایة حجّة لقّنها الله نبیّه یخاصم بها اهل الاهواء. گفتا : جواب همهٔ متنطعان و معترضان در دین اینست که الله درآموخت: فرمودند ما راکه گردن نهید الله را تسلیم کنید ، واز تسلیم درمگذرید.

« وأن اقیموا الصّلوة»ـ «أن» ازبهر آن گفت که لام در «لنسلم» بمعنی« أن» است، یعنی: امرنا ان نسلم و ان نقیم ، کقوله: « یریدون لیطفئوا» ، وهما بمعنی واحد، و گفته‌اند : اسلام اینجا بمعنی اخلاص است . نخست اخلاص فرمود پس عمل ، تا بدانی که عمل بی اخلاص بکار نیست ، پس تنبیه کرد بر بعث ومجازات ، گفت : « وهوالّذی الیه تحشرون»

تابدانی که آن عمل را جزا خواهد بود، اگر نیك باشد و اگر بد، پس برصنع خود دلالت کرد تا اورا یکتا و بی همتا دانند. گفت:

« وهوالّذی خلق السموات والارض بالحق » ـ این حق را دومعنی است: یکی آنکه به« کن»آفرید، چنانکه گفت: « قوله الحقّ » بسخن راست وفرمان روان، ودیگر معنی: بالوحدانیة، چنانکه جای دیگر گفت: « ربنا ما خلقت هذا باطلا». نه بباطل آفرید ونه ببازی، که بحق آفرید وبیکتائی، وبجدّ نه بعبث و گزاف. وقیل: بالحقّ ای بکلامه، و هوقوله: « ائتیا طوعاً او کرهاً » . « بالحقّ » ـ اینجا سخن تمام شد، پس گفت: «ویوم یقول» یاد کن آنروز که گوید: آخرت آی دنیا شو. آنچه گوید: باش، بود. هرچه الله خبرداد که بودنی است آن در علم الله موجود است، و لامحاله بودنی است، و خطاب « کن» بآن درست. وقیل: ویوم یقول للخلق موتوا فیموتون، و انتشروا فینتشرون دل اللّهسبحانه علی سرعة امرالبعث، و ردّ علی من انکره. «قوله الحقّ » ـ گفته اند که این متصل است بسخن پیش، یعنی: « یقول کن فیکون » . «قوله» ای یأمر فیقع امره، این چنانست که گویند: قد قلت فکان قولك، و باین وجه حق نعت قول باشد. وروا باشد که « کن فیکون » اینجا سخن بریده گردد، پس ابتدا کن « قوله الحقّ و له الملك یوم ینفخ فی الصور » ـ وتخصیص روز قیامت بذکر نه ازآن است که در روز کاردیگران قول وآن ملك نبود، بلکه درهمه وقت وهمه روز بود، اما دیگران برسبیل مجاز در دنیا دعوی ملك میکردند، وروز قیامت آن دعویها باطل گردد، وملوك خاضع شود، کس را دست رس نبود، و در کس نفع و ضرّ نبود چنانکه الله گفت: « والامر یومئذ لله » .

« یوم ینفخ فی الصور » ـ صور نام آن قرن است که **اسرافیل** در آن دمد. روی **عبدالله بن عمرو** عن النبیّ (ص): « انّ اعرابیاً قال ما الصّور ؟ قال: قرن ینفخ فیه » ، و قال (ص): « کیف انعم و صاحب الصّور قدالتقم الصّور بفیه واصغی

سمعه وحنا جبهته ينتظر مغتى يؤمر أن ينفخ فينفخ ». قالوا : يا رسول‌الله! كيف نقول ؟ قال : « قولوا حسبنا الله ونعم‌الوكيل. على‌الله توكّلنا ». ودر بعضی کتب آورده‌اند که: صور چهار شاخ دارد : یکی تا بزیر عرش است . یکی تابثری . یکی تا بمیمنهٔ عالم . چهارم بمیسرهٔ عالم ، چنانکه از عرش تا ثری و از میمنهٔ عالم تا میسره همه در میان این چهار شاخ است روز قیامت . روز حشر و نشر چون الله خواهد که خلق را زنده کند جانهای پیغامبران در آن شاخ آرند که زیر عرش است، وجانهای مؤمنان در آن شاخ که بمیمنهٔ عالم است، وجانهای جملهٔ کافران درآن شاخ که در ثری است ، و جانهای زندیقان ومبتدعان درآن شاخ که بمیسرهٔ عالم است ، وبعدد هرجانی درین شاخها سوراخها است برمثال زنبورخانه ، چون جانها برین سوراخها درآید چنان راست آید که نه‌جان زیادت آید نه جای کم بود ، و چهل سال جانها چنان میدارد پس زمین را بجنباند، چنانکه الله گفت : « اذا رجّت الارض رجّاً » تا خاکهای شخصها از یکدیگر جدا شود، سیاه از سفید ومرد از زن‌جدا شود،آنکه ببحرمسجور فرمان‌آید، دریائی‌است در زیرعرش‌مجید،آب حیات درآن. فرمایند اوراکه ببار چهل سال آن دریاآب بزمین می‌بارد ، تاآن خاکها در زیر زمین‌آمیخته شود ، پس‌آن خاکها بفرمان حق رگ وپی و پوست واستخوان گردد. همان‌شخصها که دردنیا بود ، رب‌العزّة بازآفریند. آنکه زمین ازگرانباری بحق نالد، و فرمان آید که : بارها بیرون نه ، فذلك قوله : « وأخرجت الارض اثقالها ». زمین شکافته شود شخصها از زمین بیرون آید . **اسرافیل** را فرمایند تا درصور دمد ، آن‌جانهای خلق جمله‌ازصور بیرون‌آیند جانهای نیکبختان‌سفید(۱) چون مروارید ، و جانهای بدبختان‌سیاه چون قیر، و همه‌احوال(۲) عالم از آن پر گردد ، و رب العزّة گوید جل‌جلاله : « ليرجعنّ كل روح الى جسده ، فتأتى الارواح، فتدخل

۱ـ نسخهٔ ج : سپید . ۲ ـ نسخهٔ ج : هواء .

فی الخیاشیم ، فتمشی فی الاجساد کمشی السّمّ فی اللّدیغ . « عالم الغیب والشّهادة » ـ این شهادت با غیب قرین درهمهٔ قرآن معنی آن شاهداست وحاضر ، میگوید : دانا بهر غائب وحاضر اوست . « وهوالحکیم » یعنی حکم البعث «الخبیر» بالبعث متی یبعثهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و اذا رأیت الّذین یخوضون فی ایاتنا » الایة ـ قال **ابو جعفر محمد بن علی** : « لا تجالسوا اصحاب الخصومات والاهواءِ ، و الکلام فی الله والجدل فی القرآن ، فانّهم الّذین یخوضون فی آیات الله » . اصل دینداری و مایهٔ مسلمانی دو حرف است : حق را قبول کردن، واز باطل بر گشتن، واوّل ورد وآخر ورد بهردو حرف اشارت است . قبول کردن حق اینست که : « و أمرنا لنسلم لرب العالمین »، واعراض از باطل اینست که: « و اذا رأیت الّذین یخوضون فی آیاتنا فأعرض عنهم» میگوید با اهل هوی وبدعت منشینید ، و سخن خایضان و مجادلان درقرآن مشنوید ، که شنیدن سخن ایشان دل تاریك کند ، و نشستن با ایشان روی توحید گردآلود کند ، و زینهار که بهواءِ خود درآیات و صفات تصرّف نکنید(۱) ، و ازخوض پرهیزید ، کهخوض درختی است بیخ آن بدعت ، ساق آن ضلالت ، شاخ آن لعنت ، برگ آن عقوبت ، شکوفهٔ آن ندامت ، میوهٔ آن حسرت . هر که درآیات خوض کند ، خدا اورا داور، وخصم اوپیغامبر. امروز ازمسلمانان مهجور، ولعنت برسر، وفردا نابینا، ومنزل اوسقر. هر که دین‌داراست واسلام‌را بنزدیك اومقداراست ، و او را به الله(۲) سر وکار است تا بامبتدعان ومتنطعان وخایضان ننشیند، که‌الله میگوید: « فلاتقعدوا معهم » باایشان‌منشینید، « انکم اذاً مثلهم» که پس شما همچون‌ایشان باشید ، ایشان کتاب و سنّت واپس داشتند، ومعقول فراپیش

۱ـ کذا! ودرمواردديگر بمیم آورده است . ۲ـ نسخهٔ ج : باالله .

داشتند. دست در رای و قیاس و کلام زدند، تا در گمراهی افتادند. **مصطفی** (ص) گفت: «من مشی الی سلطان الله فی الارض لیذله اذل الله رقبته یوم القیامة»، وسلطان الله فی الارض کتاب الله وسنة نبیّه(ص). وقال(ص): «من تمسك بسنّتی عند فساد امّتی فله اجر مائة شهید». تمسّك بسنّت راه تسلیم است، و راه تسلیم آنست که الله گفت: «و أمرنا لنسلم لرب العالمین» ما را فرمودند که گردن نهید گردن نهادیم، و نادر یافته پذیرفتیم. از صفات الله آنچه اسامی است دانیم، آنچه معانی است ندانیم، ظاهر یانیم، آنچه ظاهر است شناسیم، آنچه باطن است نشناسیم. ایمان ما از راه سمع است نه بحیلت عقل، وبقبول و تسلیم است نه بتصرف و تأویل. امام ما قرآن، وقاضی سنّت، وپیشوا مصطفی، وهادی خدا. نادر یافته پذیرفته، و گوش فرا داشته، وتهمت برخرد خود نهاده. نه علم از کیفیت آن آگاه، نه عقل را فاز آن(۱) راه. نه تفکّر در صفات، نه شروع در تأویل، نه برصاحب شرع ردّ، ونه عیب برتنزیل، راه تشبیه بکفر دارد، چنانکه راه تعطیل. ربوبیت تعطیل فانی کرد و وحدانیّت تشبیه باطل کرد. خدائی که جز از وی خدا نیست، ودرهفت آسمان و زمین هیچ چیز(۲) وهیچ کس چون وی نیست. «لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر».

۱۰ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: **«و اذ قال ابراهیم لأبیه آزر»** **ابراهیم** گفت پدرخویش را **آزر** **«أتتّخذ اصناماً آلهة»** بتان خود صورت کرده را بخدائی میگیری وخدایان خوانی **«انّی اریك وقومك»** من ترا و قوم ترا می‌بینم **«فی ضلال مبین (۷۴)»** در گمراهی آشکارا.

«و کذلك نری ابراهیم» همچنانکه هست با ابراهیم نمودیم **«ملکوت**

۱ ـ نسخهٔ ج: بازآن. ۲ ـ نسخهٔ ج: هیچیز.

السّموات و الارض » آنچه ازنشانهای پادشاهی‌ما است‌درآسمان و زمین « **و لیکون من الموقنین**(۷۵)» و تابود از بی کمانان .

« **فلمّا جنّ علیه اللّیل** » چون شب در آمد بروی و او می‌خداوند خویش جست‌از زبر « **رآی کوکباً** » ستاره ای‌دید تابان« **قال هذا ربّی** » کفت که خدای‌من اینست«**فلمّا افل** » چون‌نشیب کرفت ستاره «**قال**» کفت‌ابراهیم«**لا احبّ‌الآفلین** (۷۶)» زیرینانرا و نشیب کرفتکانرا دوست ندارم .

« **فلمّا رأی القمر بازغاً** » چون ماه‌را دید برآمده روشن « **قال هذا ربّی**» کفت اینست خدای من « **فلمّا افل** »چون‌ماه نشیب کرفت« **قال لئن لم یهدنی ربّی**» کفت اکرراه ننماید مرا خداوند من « **لأکوننّ من القوم الضّالّین** (۷۷)» من ناچاره ازکروه بیراهان باشم .

«**فلمّا رأی الشّمس بازغة**»چون‌خورشیددید برآمده تابان« **قال هذا ربّی**» کفت اینست خدای من« **هذا اکبر** » که این‌مه است ازستاره وماه « **فلمّا افلت** » چون خورشید نشیب کرفت« **قال یا قوم** » کفت ای قوم !« **انّی بریء ممّا تشرکون** (۷۸)» من بیزارم از آنچه شما بانبازی میکیرید با خدای .

« **انّی وجّهت وجهی** » من دین و کردارخویش پاك کردم وروی دل خویش فرادادم « **للّذی فطر السّموات و الارض** » فرا آن خدای که بیافرید آسمانها را و زمینها را « **حنیفاً** » ومن‌مسلمان پاك دین «**و ما انا من‌المشرکین** (۷۹)» و من از انباز کیران نیستم با الله .

« **وحاجّه قومه**» وحجّت‌جست‌قوم وی بروی در پیکار و دعوی‌حق کردن « **قال اتحاجّونّی فی الله**» ابراهیم کفت: فامن(۱) حجّت‌میجوئید، وخصومت‌سازید،

۱ــ نسخهٔ ج : بامن .

و برمن غلبه بیوسید بحق در خدای « **و قد هدین** » و مرا راه فرا دین حق نمود « **ولا اخاف ماتشرکون به** » ومن نمی‌ترسم از آنچه‌می‌انباز گیرید با او « **الّا ان یشاء ربّی شیئاً** » مگر که‌خدای‌خود بمن‌چیزی‌خواهد از گزند « **وسع ربّی کلّ شیء علماً** » خداوند من رسیده است بهمه چیز و بهر بودنی بدانش خویش « **افلا تتذکرون (۸۰)** » درنیاوید که من نترسم از آن چیز که شما کنید و تراشید و آنکه‌آنرا خدای خوانید!

« **وکیف اخاف ما اشرکتم** » وچون ترسم‌از آن‌چیز که شما بانبازی گیرید(۱) با الله« **ولا تخافون** » وشما نمی‌ترسید « **انّکم اشرکتم بالله** » که می‌انباز گیرید با الله « **ما لم ینزّل به علیکم سلطاناً** » چیزی که الله در پرستش آن شما را نه عذر فرستاد نه‌آنرا سزای خدائی داد « **فأیّ الفریقین احقّ بالامن** » ازما دو گروه کیست‌سزاوارتر بایمنی و بی بیمی « **ان کنتم تعلمون (۸۱)** » مرا پاسخ کنید اگر دانید.

« **الّذین آمنوا** » ایشان که بگرویدند « **ولم یلبسوا ایمانهم بظلم** » و ایمان خود بنیامیختند بشرك « **اولئك لهم الأمن** » ایشانند که بی‌بیمی ایشانرا است « **وهم مهتدون (۸۲)** » و ایشانند که بر راه راست‌اند.

النوبة الثانية

قوله تعالی : « واذ قال ابراهیم لابیه‌آزر » ـ **ابراهیم** برین لفظ بنزدیك قومی علما معرّب است، که پدر ومادر ویرا **ابراهام** نام کرده‌اندچنانکه **ابن عامر** خواند در لختی از قرآن، و در روایت **عبدالحمید بن بکار** ازوی همهٔ قرآن نسّابان بر آنند که: نام پدر ابراهیم **تارخ** است. چنان می‌آید که ویرا دو نام بوده ، و چنین فراوان است ، چنانکه **یعقوب**و **اسرائیل**. و**مقاتل حیّان** گفت : **آزر** لقب است ، و **تارخ** نام .

۱ـ نسخهٔ‌ج : بانباز می گیرید .

سلیمان تیمی گفت: معنی آزر سبّ و طعن است، و هوالمخطیء المعوج فی کلامهم، یعنی: و اذقال ابراهیم لأبیه المخطیء المعوج **مجاهد** و **ابن المسیّب** گفتند (۱): آزر نام صنم است، و موضعه نصب علی اضمارالفعل، کأنه قال: و اذ قال ابراهیم لابیه اتتخذ آزرالهاً، و جعل اصناماً بدلا من آزر. فقال بعد أن قال: «اتتخذآزر الهاً»، «اتتخذ اصناماً الهة». **یعقوب**، آزر برفع خواند بنداء مفرد، یعنی: یا آزر! ای: یا مخطیء و یا معوج! «اتتخذ اصناماً الهة» ـ هر چه از بتان باصورتست، صنم است، وهرچه بی‌صورت وثن. و گویند که پدر ابراهیم بتگر بود، «انی‌اریك و قومك فی ضلال مبین».

«و کذلك» ـ ای کما اریناه‌البصیرة فی دینه، و استقباح ماکان علیه ابوه من عبادة الاصنام، کذلك نریه «ملکوت‌السموات والارض» یعنی ملك الله وماخلق فیهما من الایات والعبروالدّلالات. و «الملکوت» الملك، زید فیه الواو والتاء للمبالغة کالرهبوت للرغبة، والرّحموت للرّحمة. و ملکوت آسمان و زمین که با **ابراهیم** نمودند، بیك قول‌آن بود که از سرب بیرون‌آمد، برآسمان نگرست. آفتاب دید ومهتاب وستارگان وسیرسیارگان، و گردش‌فلك وملکوت زمین دید، ازین کوه و صحرا ودریا و درختان و چهار پایان و پرندگان و امثال آن. بنظر اعتبارو استدلال در آن نگرست. یقین وی بیفزود، که‌آنرا کردگاری است دارنده داننده.

قول **سدی** و **مجاهد** آنست که اورا برصخره‌ای داشتند، وکائنات ازعلی تا ثری بوی نمودند، ومکان خویش دربهشت بدید، فذلك قوله: «وآتیناه اجره فی‌الدنیا» یعنی اریناه مکانه فی‌الجنة. **ابن‌عباس** گفت: **ابراهیم** از الله در خواست تا ملکوت آسمان وزمین بوی نمایند. فرمان آمد به **جبرئیل** تا ویرا برآسمان برد. ویرا اشراف دادند

۱ ـ نسخهٔ ج: مجاهد گفت و ابن‌المسیب.

بر اعمال خلق . یکی را بر معصیت دید ، گفت : « یارب ! ما اقبح مایأتی هذا العبد ! اللهم اخسف به » ، و گفته‌اند که : ابراهیم سخت مشفق و مهربان بود بر خلق خدا ، چنانکه روزی درخود این اندیشه کرد که از من رحیم‌تر و مهربان‌تر هیچ کس نیست . رب‌العالمین اورا برآسمان برد ، واورا اشراف داد برعمل اهل زمین ، وایشانرا برمعصیت دید. برایشان لعنت کرد ، وهلاك ایشان خواست ، وفی‌ذلك ماروی **قیس بن ابی حازم** عن **علی**(ع) قال : قال رسول (ص) : « لمّا رأی **ابراهیم** ملکوت السماء والارض‌اشرف علی‌رجل علی معصیة من‌معاصی‌الله ، فدعا علیه ، فهلك، ثم اشرف علی‌آخرعلی معصیة من معاصی الله ، فدعا علیه ، فهلك ، ثم اشرف علی‌آخر ، فذهب یدعوا علیه فأوحی الله الیه ان یا ابراهیم ! انك رجل مستجاب الدعوة ، فلاتدع علی عبادی فانهم منی علی ثلاث : امّا ان یتوب فأتوب علیه ، وامّا ان اخرج من صلبه نسمة تملأ الارض بالتسبیح ، و امّا ان اقبضه الیّ فان شئت‌عفوت ، وان شئت‌عاقبت » .

« فلمّا جنّ علیه اللّیل »ـ مفسران گفتند : **ابراهیم** در روزگار **نمرود بن کنعان** الجبّار زاد ، و اوّل کسی که تاج برسرنهاد، و مردم را برعبادت خود خواند ، نمرود بود ، ودرهمه جهان ملك داشت . وقتی بخواب دید که ستاره‌ای برآمدی ، و نور آفتاب وماهتاب ببردی . ازآن خواب بترسید. ساحران وکاهنان را جمع کرد ، و تعبیر آن درخواست . ایشان گفتند . یولد فی‌بلدك فی‌هذه السنة غلام یغیّر دین اهل الارض ویکون هلاکك و زوال ملکك علی یده . گفتند : امسال درین شهر کودکی از مادر در وجود آید که زوال ملك تو بردست وی بود . **نمرود** بفرمود تا آن سال هر فرزند که زادند ، او را بکشتند ، ومردان و زنان از هم جدا کرد ، و هر ده زن مردی را بر ایشان موکّل کرد ، تا با شوهر بخلوت نه نشینند مگر در حال حیض . و گفته‌اند : مردان را جمله بلشکرگاه خویش‌برد، وباخود میداشت، وموکلان برایشان گماشته ، تا هیچ کس

از ایشان با اهل خویش در حال طهر نشود، تا این یك سال بگذرد. روزی آزر را بشغلی فرستاد، و برهیچ کس ایمن نبود، چنانکه بر آزر ایمن بود. ازآنکه بتگر بود، و در دین نمرود متعصب. آزر بیامد، وآن شغل بگزارد، وبعاقبت درسرای خویش شد. رب العزّة آن ساعت مهر بروی افکند، وعشقی درسر وی نهاد، دراهل خود نگرست طاقت نداشت که باز گردد، و مباشرتی برفت، ودرآن مباشرت تخم ابراهیم بنهاد.

کاهنان دیگر روز بجای آوردند که تخم ابراهیم درمستقرّ خویش نهاده شد. برخاستند، وپیش نمرود شدند، گفتند: قد حبل به اللّيلة. آن فرزند که تو از وی میترسی، امشب دررحم مادرقرار گرفت. نمرود بترسید. فرزندانرا که می‌زادند میکشت، تا ابراهیم را وقت زادن نزدیك گشت. مادر وی ازشهر بیرون شد واز مردم بگریخت. بجوئی خشك رسید که درآن آب بوده، وگیاه بر آمده. ابراهیم آنجا ازمادر جدا شد، ومادر ویرا درخرقه‌ای بپیچید، ودر میان گیاه رها کرد، وبخانه بازآمد، وپدررا خبر کرد ازآن حال وآن فرزند. پدر رفت، وهمان جا سربی ساخت، و کودك را در آن سرب برد و بخوابانید، وسنگی بر درآن راست کرد، تا کس آنرا نداند، و سباع قصد وی نکنند. پس مادر هرروز میرفت و ویرا شیر میداد، و هر که که مادر بوی رسیدی ویرا دیدی انگشتان خود دردهان گرفته، وازآن شرابی درمی کشید ومیخورد. مادرنیك نگه کرد، ازیك انگشت شیر می‌آمد، و از دیگری آب (۱)، و از دیگری عسل، و از دیگری گاو روغن(۲) واز دیگری خرما. و ابراهیم درآن سرب میبالید. یك روزه را هفته‌ای می‌نمود، و یك هفته را ماهی، و یك ماهه را سالی. پس چون فرا سخن آمد، روزی با مادر گفت: یا امه من ربّی؟ قالت: انا. قال: فمن ربّك؟ قالت: ابوك. قال: فمن رب ابی؟ قالت: اسکت، و ضربته. مادر بخانه بازشد، و با پدر گفت:

۱ـ نسخهٔ ج: آب‌می‌آمد. ۲ـ نسخهٔ ج: روغن گاو.

می‌بینی این کودك ! ترسم که این آن کودك است که کاهنان ازوی خبردادند ، که خدایان را باطل کند ، ودین نو آرد ، وملك **نمرود** زیر و زبر (۱) کند ، وآن قصّه باپدر بگفت . پدربرخاست ، وبآن سرب شد . ابراهیم گفت : یا ابه من ربی ؟ قال : امك . قال : فمن رب امّی ؟ قال : انا . قال : فمن ربك ؟ قال : **نمرود** . قال : فمن رب نمرود ؟ فلطمه لطمةً ، وقال له : اسكت .

ابن‌عباس گفت : چون هفت ساله شد ، ازمادر وپدر درخواست تا او را ازآن سرب بیرون آرند . او را بوقت آفتاب فرو شدن بیرون آوردند . شتران و اسبان و گوسفندان‌را دید ، با پدر گفت : ایشان چه‌اند ؟ گفت : چهارپایان چرندگان. **ابراهیم** گفت : ما لها بدّ من‌أن یکون لها ربّ . ناچار این را خداوندی وآفرید گاری‌است. پس درآسمان و زمین و کوه وصحرا نظر کرد ، گفت : این را ناچار کرد گاری وآفرید کاری است .آنکه گفت : انّ الّذی خلقنی ورزقنی وأطعمنی و سقانی لربی ، مالی اله غیره . پس شب در آمد و مشتری بر آمد ، و بروایتی زهره . چون آن کوکب دید . گفت : « هذا ربی » ، فلذلك قوله عزوجل :

« فلمّا جنّ علیه اللیل رای کوکباً » ـ جنّ علیه غطّی‌علیه . **عرب** گویند : جنّه اللیل ، وجنّ علیه‌اللیل جنوناً ، وأجنّه ، اذا اظلم حتی یستتر بظلمته ، والجانّ والجنّان مار بود ، ازبهرآنکه پنهان رود . وسمّی الجن جنّاً ، لاجتنانهم عن‌اعین‌الناس. «رأی کوکباً » ـ چون شب برو درآمد ، واو خدایرا می جست، و از زبرمی‌جست،آن ستاره را دید زهره یامشتری گفت: « هذا ربّی» . یك قول آنست که این برجهت توبیخ گفته است وانکار بر فعل ایشان . الف استفهام در آن‌مضمر است ، یعنی : اهذا ربی ؟ خدای من‌اینست؟ ومثل این‌خدای تواند بود ؟ هذا کقوله : « افان متّ فهم‌الخالدون »؟!

۱ـ نسخهٔ ج : زیر زبر .

یعنی: افهم الخالدون؟ قول دیگر آنست که این بر سبیل احتجاج گفت برایشان، که ایشان اصحاب نجوم بودند، و تدبیر خلق از آن میدیدند، و آنرا تعظیم مینهادند. **ابراهیم** گفت: هذا ربّی فی زعمکم ایها القائلون بحکم النجوم. هذا کقوله: «این شرکائی»؟ یعنی بزعمکم وقولکم، «وانظر الی الهك» یعنی بزعمك وقولك.

ابراهیم خواست که بتدریج جهل وخطاءِ ایشان بایشان نماید. باوّل آنچه ایشان تعظیم می‌نهادند، آنرا تعظیم نهاد، پس بعاقبت نقص درآن آورد، و عیب افول بازنمود، فقال: «لا احبّ الآفلین». عرفهم جهلهم وخطاهم فی تعظیم النجوم، ودلّ ان ماغاب بعدالظهور کان حادثاً مسخراً و لیس بربّ. و گفته‌اند: مثل **ابراهیم** درآنچه گفت: «هذا ربّی» پس عیب ونقص در آن‌آورد، و گفت: «لا احبّ الافلین» مثل‌آن حواری است که برقومی بت‌پرستان رسید، خواست که ایشانرا بتدریج ازآن فراستاند، اوّل‌آنرا تعظیم نهاد و ایشانرا درآن دین‌خویش براجتهاد داشت، تا ویرا پیشرو خویش کردند، و گرامی داشتند، و بهر چه وی گفت او را مطیع و منقاد شدند، تا روزی که دشمنی عظیم بر سر ایشان آمد، با این حواری مشورت کردند. وی گفت: رای من آنست که همه بهم آئیم، و پیش‌صنم تضرّع نمائیم، تاکار این دشمن کفایت کند، پس همه بهم‌آمدند، و تضرع نمودند، و زاری کردند، واز آن نفعی ودفعی ندیدند، و کار دشمن قوی‌ترمیشد و بالا میگرفت. آخر حواری گفت: من خدائی میدانم که برخوانیم اجابت کند، ودعا کنیم کار آن دشمن کفایت کند، فهلمّ ندعه. قال: فدعوا الله فصرف عنهم ماکانوا یحذرون واسلموا.

«فلمّا رأی القمر بازغاً»- ای‌طالعاً. ازاوّل ماه سه شب هلال گویند، وبعد از آن قمر گویند تاآخرماه. پس بآخرشب چون ماه برآمد همان گفت که با ستاره گفت هم بر آن معنی. «قال لئن لم یهدنی ربی»- این لام خلف قسم است، و لام در

« لأکونن » جواب قسم‌است . «لئن لم یهدنی ربّی » یعنی‌لئن لم یثبّتنی ربی‌علی‌الهدی « لاکونن من القوم الضالّین » .

« فلما رأی الشمس بازغة قال هذا ربی » ـ اینکه « هذه » نگفت ، آنرا سه جواب است : یکی آنست که حکایت از رب میکرد نه از عین خورشید ، که آنرا بخدائی میداشت، ودیگر وجه‌آنست که : هذا الطّالع ربّی . کنایت از صفت کرد نه از اسم . سدیگر وجه‌آنست که عرب براختیارند بر تذکیر وتأنیث چیزی را که در آن علامت تأنیث نیست . « هذا اکبر » یعنی اعظم من‌الزّهرة والقمر . « فلمّا افلت » یعنی غابت ، « قال یاقوم انّی بریء ممّا تشرکون » باللّه من‌الالهة . اورا گفتند: یا **ابراهیم!** چون ازین خدایان بیزار شوی کرا پرستی ؟ گفت : اعبد الذی خلق السموات والارض، « حنیفاً » ای مخلصاً لعبادته ، « و ما انا من‌المشرکین » . « حنیفاً » صفت **ابراهیم** است ، و منصوب است برنعت ، و حنفا مسلمانان‌اند و**حنیفیه** نامی است ملّت اسلام را ، و گفته‌اند که حنیف مسلمان بود مختتن .

و گفته‌اند که : حاجّ و « حاجّه قومه»، المحاجّة والمحاقّة ادّعاء الحقّ .

این آن خصومت و محاجّت است که فرعون وی کرد با وی **نمرود بن کنعان بن ماش بن ادم بن سام** صاحب **مجدل بابل** ، وشرح این محاجه در سورة **البقرة** رفت فی قوله : « الم ترالی الّذی حاجّ » الایة . « قال اتحاجّونّی » قراءت **مدنی و شامی** بتخفیف نون است . باقی بتشدید خوانند . « وقد هدانی » ای عرّفنی توحیده « و لا اخاف ما تشرکون به الا ان یشاء ربی شیئاً » ـ این جواب آنست که همیشه مشرکان مسلمانانرا می‌بیم نمودند و مینمایند از گزند بتان ، چنانکه **هود** را گفتند : « ان‌نقول الا اعتریك بعض الهتنا بسوء » ، و **محمود** را به **سومنات** سدنهٔ **منات**تهدید کردند .

« وسع ربی کل شیء علماً » ـ ای ملأ ربی کل شیء علماً . این همچنانست که جای

دیگر گفت: «ورحمتی وسعت کل‌شیء» ای ملأت. «افلا تتذکرون» ـ تتّعظون، فتترکوا عبادة الاصنام ؟ !

«وکیف اخاف ما اشرکتم» ـ مشرکان **ابراهیم** را می ترسانیدند، و از گزند بتان تهدید میکردند. ابراهیم گفت: «وکیف اخاف ما اشرکتم» چون ترسم من ازین بتان که شما بانبازی گیرید با الله ؟ ! وایشان نا بینایان اندو نا شنوا و نادان و ناتوان، وشما از خدای بینای شنوای گویای دانای توانا نمی ترسید ! وبا وی بتان انبازمیگیرید بی‌عذری وبی‌حجّتی وبی‌آنکه‌ایشانرا سزای‌خدائی است ! «فأیّ الفریقین احقّ بالامن ان کنتم تعلمون» ـ اکنون مرا پاسخ کنید اگردانید، ازآن‌خدای قادر شنوای بینای دانا سزاتر که ترسند یا ازین بتان عاجز نا شنوای نابینای‌نا گویا؟! و که نزدیکتر بایمن شدن و بی بیم بودن آنکه از یك خدای می امن باید یافت یاآنکه از هزاران ؟! آنکه خود پاسخ کرد، گفت: «الّذین آمنوا». اگرمستأنف نهی‌این‌سخن، نه حکایت از **ابراهیم**، هم نیکواست.

«الّذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم» ـ درخبر است که **ابوبکر صدیق** گفت: یارسول‌الله! و أیّنا لم‌یظلم نفسه ؟ جواب داد وی را که: الم ترالی قوله تعالی‌فی قصّة لقمان: «یا بنیّ لاتشرك بالله ان الشرك لظلم عظیم» یعنی که این ظلم ایدر(۱) شرك است، چنانکه آنجا است. و قومی برعموم راندند، وگفتند که: این ابراهیم و اصحاب ویرا است علی‌الخصوص، چنانکه روایت کنند از **علی** (ع) که این آیت برخواند وگفت: «هذه فی‌ابراهیم واصحابه خاصّة، لیست لهذه الامّة».

---

۱ ـ نسخهٔ ج: اینجا.

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و اذقال ابراهيم لأبيه آزر » الاية ـ الاصل منهمك في الجحود ، و النسل متصف بالتوحيد ، و الحق سبحانه و تعالى يفعل ما يريد . اين عجب نگر پدر بتگر وپسر پيغامبر! پدر رانده با خواری ومذلّت ! پسرخوانده با هزاران كرامت ؟ پدر در قبضهٔ عدل بداغ قطعيت برراه نوميدی در لباس بيگانگی ! پسردر سايهٔ فضل در نسيم قرب بر راه پيروزی در لباس آشنائی ! سبحان من يخرج الحیّ من الميّت و يخرج الميّت من الحیّ . فردا درانجمن قيامت درآن عرصهٔ كبری چون **ابراهيم** را جلوه كنند، وبا صد هزار نواخت و كرامت ببازار قيامت برآرند ، **آزر** را بصفت خواری پيش پای وی نهند ، ازآنكه دردنيا چون ابراهيم در شكم مادر بود آزر تمنی كرد كه : اگر مرا پسری نيكو آيد ، او را در پای نمرود كشم ، وبتقرب پيش وی قربان كنم . وی نتوانست كه دستش نرسيد ، ودر حق انديشهٔ خود بجزاءِآن برسيد . اين چنانست كه مصريان چون جمال **يوسف** (ع) ديدند ، بر من يزيد داشته ، هر كس آرزوی آن كردند كه يوسف غلام وی بود . رب العزّة تقدير چنان كرد كه مسأله باز گشت ، و مصريان همه بنده و رهی و چاكر وی گشتند .

« و كذلك نری ابراهيم ملكوت السّموات و الارض » ـ اوّل او را ملكوت آسمان وزمين نمودند ، تا ازراه استدلال دليل گرفت بروجود صانع . در كوكب نگرست گفت : « هذا ربّی » ای: هذا دليل علی ربی ، لأن ربی لم يزل و لايزال ، و هذا قدأفل « لا احبّ الافلين » . پس بآخرجمال حقيقت او را روی نمود ، از راه استدلال و برهان بمشاهدت وعيان باز گشت . روی ازهمه بگردانيد، گفت : « فانهم عدوّ لی الا رب العالمين، » و **جبرئيل** را گفت : اما اليك فلا. اوّل عالم وار شد، آخر عارف وار آمد.

واسطی گوید: خلق عالم بدوه‌می‌شوند ، و عارفان ازو همی آیند. گفتا : اگر کسی گوید که : خدای را بدلیل شناسم ، تو او را گوی دلیل را بچه شناختی ؟ بلی در بدایت از دلیل چاره نیست ، چنانکه بدایت راه **خلیل** بود . چون آن همه دلایل در راه‌خلیل(ع)آمد، کوکب وقمروآفتاب، بهر دلیلی که میرسید دروی همی‌آویخت که: « هذا ربی ». چون از درجهٔ دلایل بر گذشت ، جمال توحید بدیدهٔ عیان بدید . گفت : « یا قوم انی بریء ممّا تشرکون» ، ای: من‌الاستدلال بالمخلوقات علی‌الخالق، فلادلیل علیه سواه . همانست که‌آن مهتر دین گفت : « عرفت‌الله بالله وعرفت ما دون‌الله بنورالله»، و هوالمشارالیه لقوله : « وأشرقت الارض بنور ربها » .

آن‌جوانمرد طریقت اینجا نکته‌ای عزیز گفته ، و روش راهروان‌را و کشش ربودگان‌را بیانی نموده ، گفتا : چون از درگاه احدیّت بنعت‌رأفت ورحمت این‌نواخت به **خلیل** رسید که : « و اتخذالله ابراهیم خلیلا » ، فرمان‌آمد که ای **خلیل** ! در راه خلّت ایستادگی شرط نیست ، از منزل « اسلمت لربّ العالمین » فراتر شو . سفری کن که آنرا سفر تفرید گویند ، « سیروا سبق المفرّدون » . **خلیل** طالبی تیز رو بود . جویندهٔ یادگار ازل بود . نعلین قصد در پای همّت کرد. سفر « انّی‌ذاهب الی ربّی » پیش گرفت. از کمین‌گاه غیب خزائن عزت فرو گشادند ، واز آن درر الغیب وعجائب الذّخائر بسی در راه « انّی ذاهب » فرو ریختند . **خلیل** هنوز رونده بود ، بستهٔ « انّی ذاهب » گشته ، بنقطهٔ جمع نرسیده ، باز نگرست ، غنیمت دید ، بغنیمت مشغول شد . جمال توحید از وی روی بپوشید که چرا بازنگرستی ؟ تاآنکه که استغفار « لا احبّ الافلین » بکرد، و آن درر الغیب همچنان میدید ، و وی باز می ایستاد که « هذا ربّی » ، « هذا ربّی » ، که‌آن درر الغیب بس دل‌فریب وبس شاغل بود ، گفتند : ای **خلیل** ! نبایستی که ترا این وقفت بودی ! در راه «انی‌ذاهب‌الی‌ربی» روی، و آنکه بغنیمت و ذخایر باز نگری.

چرا چشم همّت از آن‌فرونگرفتی ؟ وچرا سنّت « مازاغ البصر » بکارنداشتی ؟! اینست سنّت آن مهترعالم، و خاصیّت **سید** ولد آدم ، که شب زلفت و الفت آیات کبری در راه اوتجلّی کرد ، و او برین ادب‌بود که : « مازاغ‌البصر وماطغی » . ای **خلیل** ! کسی که یادگار ازل جوید ، و راز ولی‌نعمت ، او غنایم و ذخایر را چه کند ؟ !

کسی کش مار نیشی بر جگر زد ورا تریـاق سازد نه طبرزد.

خلیل دست تجرید ازآستین تفرید بیرون کرد ، و بروی اسباب باز زد که : « انی و جهت وجهی للذی فطرالسموات و الارض حنیفاً و ما انا من‌المشرکین » یعنی: افردت قصدی لله ، و طهرت عقدی عن غیرالله ، و حفظت عهدی فی الله لله ، و خلصت وجدی بالله، فأنا لله بالله ، بل محو فی‌الله، والله الله .

النوبة الاولی

قوله تعالی : « **و تلك حجّتنا** » وآن جواب که **ابراهیم** داد حجّت جستن ایشانرا « **آتیناها ابراهیم‌علی‌قومه** » ما تلقین کردیم ابراهیم را برقوم خویش «**نرفع درجات من نشاء** » می‌برداریم درجتهای آنرا که‌خواهیم «**انّ ربّك حکیم علیم** (۸۳) » که خداوند تو دانائی است راست‌دان .

« **و وهبناله** » وبخشیدیم ابراهیم را « **اسحق و یعقوب کلاّ هدینا** » همه را راه نمودیم بایمان « **و نوحاً هدینا من قبل** » ونوح را هدایت‌دادیم از پیش فا (۱)، « **ومن ذرّیّته** » و از فرزندان نوح « **داود و سلیمان و ایوب‌ویوسف وهرون و کذلك نجزی المحسنین** (۸۴) » و همچنان نیکوکارانرا جزا دهیم .

و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کلّ من الصّالحین (۸۵) »همه‌نیك‌ـ مردان شایستگان اند .

۱ـ نسخهٔ ج : پیش از ایشان.

« **و اسمعیل و الیسع و یونس و لوطاً و کلاً فضلنا علی العالمین** (۸۶) » وهمه را افزونی دادیم در نبوّت برجنّ و انس .

« **ومن آبائهم** » و پدران ایشان « **و ذرّیّاتهم** » و فرزندان ایشان « **و اخوانهم** » و برادران ایشان « **و اجتبیناهم** » بر گزیدیم ایشانرا « **وهدیناهم** » وراه نمودیم ایشانرا « **الی صراط مستقیم** (۸۷) » سوی راه راست درست .

« **ذلك هدی الله** » آن راه نمونی الله است « **یهدی به** » راه می نماید بآن « **من یشاء من عباده** » او را که خواهد از بندگان خویش « **و لو أشرکوا** » واگر انباز گرفتندی چیزی را با خدای « **لحبط عنهم** » از ایشان نا چیزو تباه ونیست گشتی « **ما کانوا یعملون** (۸۸) » آنچه می کردند از جهدها و عبادتهای نیکو بزرگ پاك .

« **اولئك** » این پیغامبران که نام بردیم و آنان که نام نبردیم « **الّذین آتیناهم الکتاب** » آنند که دادیم ایشانرا نامه « **والحکم والنّبوّة** » و دین و پیغام « **فان یکفربها** » اگر کافر می شد (۱) بآن « **هؤلاء** » اینان که مشرکان **قریش** اند « **فقد وکّلنا بها قوماً** » برگماشتیم بر پذیرفتن آن و استوار گرفتن بآن گروهی دیگر « **لیسوا بها بکافرین** (۸۹) » ایشان که بآن کافر نیستند .

« **اولئك الّذین هدی الله** » ایشان آنند که الله راه نمود ایشانرا « **فبهدیهم اقتده** » براست راهی ایشان پی‌بر، وپس‌روی گیر « **قل لا اسئلکم** » گوی نمی خواهم از شما « **علیه** » بر پیغام رسانیدن وآگاه کردن « **اجراً** » مزدی نمی‌خواهم خود را « **ان هو** » نیست اینکه ازمن میشنوید « **الّا ذکری للعالمین** (۹۰) » مگرپندی جهانیان را .

« **و ما قدروا الله حقّ قدره** » خدایرا نشناختند سزای شناختن‌وی، وبزرگی

۱- نسخهٔ ج : میشو ند.

وی ندانستند « اذقالوا » که بروی‌دلیری کردند و گفتند « ما انزل‌الله » فرونفرستاد اللّه‌هرگز« علی بشر من شیء »برهیچ‌مردم هیچ‌چیز(١)« قل من‌انزل الکتاب»رسول من! گوی که آن کیست که فروفرستاد این نامه؟ « الّذی جاء به موسی » که موسی آورد « نوراً وهدی للنّاس » روشنائی و نشان راه مردمانرا « تجعلونه قراطیس » آنرا درکاغذها می نویسید « تبدونها » بعضی از آن‌آشکارا میکنید « وتخفون کثیراً » و فراوانی از آن پنهان می دارید « وعلّمتم » و آن کیست کـه در شما آموخت « مالم تعلموا انتم »آنچه ندانستید شما « ولاآباؤکم » و نه پدران شما « قل‌الله » گوی آن فرستندهٔ تورات و آن در آموزندهٔ خدای است « ثمّ ذرهم » پس ایشانرا گذار « فی خوضهم یلعبون(٩١) » تا در بازی خویش فراخ می روند.

« وهذا کتاب » و این قرآن نامه ایست « انزلناه » ما فرو فرستادیم‌آنرا « مبارك » برکت کرده درآن وآفرین « مصدّق الّذی بین‌یدیه » گواه واستوارگیر آن نامه راکه پیش ازآن‌فابود(٢) « ولتنذر » وتا بیم نمائی وآگاه کنی « امّ القری» مردمان مکه را « ومن حولها » وهرکه گرد برگردآن« والّذین یؤمنون‌بالاخرة » و ایشان که گرویده‌اند بروز رستاخیز « یؤمنون به » می‌گروند باین نامه « وهم علی صلاتهم یحافظون » و ایشانند که برهنگام نمازهای خود براستاذ میکنند و هنگامهای آن میکوشند.

النوبة الثانية

قوله‌تعالی : « و تلك حجّتنا آتیناها ابرهیم علی قومه » ـ چون **ابراهیم** بر قوم خود (٣) حجّت آورد که از دو گروه کدام یك (٤) بی بیم تر و با من سزاتر ؟

١ـ نسخهٔ ج : هیچیز . ٢ـ نسخهٔ ج : پیش‌ازآن‌بود . ٣ ـ نسخهٔ ج: وی ٤ـ نسخهٔ ج : کدام یکی .

او که یك خدای را پرستد ؟ یا او که هزاران ؟ او که خداوندی پرستد که قادر است و مالك نفع وضرّ؟ یا او که عاجزی را پرستد بی صفت ؟ ونیز بر **نمرود** حجّت آورد که « ربّی الّذی یحیی ویمیت » تا آنجا که گفت : « فبهت الّذی کفر ». چون این حجّتهای روشن برایشان آورد، ایشان بقول **ابراهیم** اقرار دادند ، وحجّت برخود لازم شناختند . ربّ العالمین گفت : آن حجّت ما فرا **ابراهیم** نموده بودیم، و تلقین کردیم ، و اورا در آموختیم .

« نرفع درجات من نشاء » ـ **زید اسلم** گفت : یعنی بالعلم ، چنانکه جای دیگر گفت : « والّذین اوتواالعلم درجات » . قومی گفتند : این طبقات ثواب است در بهشت ، چنانکه آنجا گفت : « لهم درجات عند ربّهم »، « هم درجات عندالله » ، و گفتند (۱) : این رفع درجات در دنیا است پیغامبرانرا بمعجزات ، ومؤمنانرا بکرامات ، وتوفیق طاعات ، چنانکه گفت : « و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات » . جای دیگر گفت : « نرفع درجات من نشاء و فوق کلّ ذی علم علیم » . **عاصم و حمزه و کسائی** « نرفع درجات من نشاء » بتنوین خوانند . باقی « درجات من نشاء » باضافت خوانند ، وبمعنی هردو یکسان‌اند . « انّ ربّك حکیم » فی امره « علیم » بخلقه .

« و وهبنا له » یعنی لابراهیم « اسحق ویعقوب » . رب العالمین ولد را هبه خواند درقرآن بچند جایگه ، چنانکه گفت: « ووهبنا لداود سلیمان» ، «لأهب لك غلاماً زکیّاً»، « فهب لی من لدنك ولیّا » . « و وهبنا له اسحق و یعقوب » ـ میگوید : ابراهیم را بخشیدیم **اسحق ویعقوب** . یعقوب پسر اسحق بود ، و اسحق پسر ابراهیم از **ساره** ، و ابراهیم را هشت پسر بود . اسحق پدر **عبرانیان** از **ساره**، و **اسمعیل** پدر **تازیان** از **هاجر** ، و آن شش پسر دیگر از **فطورا بنت یقطن** الکنعانیة . و یعقوب پدر **اسرائیلیان** بود .

۱ـ نسخهٔ ج : و گفته‌اند .

« کلّاً هدینا » ـ یعنی للایمان والنبوة، « و نوحاً هدینا من قبل» یعنی: من قبل ابراهیم و ولده . میگوید : پیش از **ابراهیم** و فرزندان وی **نوح** را راه نمودیم ، ونبوّت دادیم . « ومن ذریته » یعنی: ومن ذرّیّة نوح ، واز فرزندان **نوح** . آنکه تفسیر کرد که ایشان که‌اند : داود، وهو **داود بن ایشا** ، هفتم هفت پسر بود ، کهینهٔ ایشان ، کشندهٔ جالوت. وقصّهٔ وی معروف . و **سلیمان** پسرداود از زن **اوریا** زاده بود، وداود و سلیمان از سبط **یهودا** بودند ، و **ایوب** ، میگویند ایّوب از فرزندان **روم بن عیص بن اسحق بن ابراهیم** بود ، و در عصر خویش ملك بود ، وده پسر داشت از دختر **میشا بن یوسف بن یعقوب** ، و در روزگار یوسف بود ، و قصّهٔ وی معروف . و یوسف، وهو **یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم** ، و فیه قال رسول الله (ص) :

ان الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم

یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم.

وموسی ، وهو **موسی بن عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب** و هرون اخوه اکبر منه سناً .

« و کذلك نجزی المحسنین » ـ چنانکه **ابراهیم** را بر توحید و ثبات وی بر دین خویش وحجّت آوردن بر دشمن جزاءِ نیکو دادیم ، و پاداش نیکو کردیم ، که او را بر گزیدیم و فرزندان پاك دادیم ، و درجات وی بر داشتیم ، در نبوّت و در ثواب طاعت با نیکوکاران همچنان کنیم ، و ایشانرا جزاءِ نیکو دهیم .

« و زکریّا ویحیی و عیسی و الیاس » ـ قومی گفتند : **الیاس ، ادریس** است ، و این درست نیست که ربّ العزّة نسبت **الیاس** درین آیت با **نوح** کرد ، و از فرزندان نوح شمرد ، ومعلوم است که نوح از فرزندان ادریس بود . **نوح بن لمك بن متوشلخ بن ادریس** ، الّذی یقال له **اخنوخ** . وقول درست آنست که از فرزندان **هرون**

بود، وهو **الیاس** بن **بشر** بن **فینحاص** (١) بن **العیزار** بن **هرون** بن **عمران**، « کلّ من الصّالحین » .

« و اسمعیل »- وهو ابن ابراهیم « والیسع » **وهب** گفت : یسع شاگرد **الیاس** بود . **کعب** گفت : یسع **خضر** است که **موسی** را علیه السلام معلم بود . **یمان بن رباب** گفت : **یسع** پسر **اسحق** است پدر **روم**. حمزه و **کسائی** و اللّیسع خوانند بلام مشدد. یعنی که نام وی **لیسع** است نه یسع ، امّا الف و لام زیادت در افزودند ومدغم کردند ، چنان است که الف و لام برقراءت **حمزه** و **کسائی** زیادت‌است ، و بر قراءت باقی الف و لام تعریف است . « یونس » وهو **یونس بن متی** ، ویرا دو نام است : **ذوالنون** و **یونس** . گفته‌اند که : **الیاس** و **یسع** و **یونس** در یك زمان بودند ، و پس از ایشان باندك روزگار **زکریا** و **یحیی** و **عیسی** بودند . « ولوطاً » و هو ابن عمّ **ابراهیم** ، و اوّل من آمن به، « و کلاً فضّلنا علی العالمین » - ای فضلنا هم بالنبوّة علی عالمی زمانهم.

« ومن آبائهم »- این « من » تبعیض‌است یعنی: هدینا بعض آبائهم وذرّیّاتهم. میگوید: و از پدران‌ایشان که نامشان درین موضع نبرده‌اند از **آدم** و **هود** و **صالح** و **ادریس** و غیر ایشان ، و نیز مؤمنان که در عهد آن پدران بر ملّت ایشان بودند . « وذرّیّاتهم » - و از فرزندان این هشده (٢) پیغامبر که نامشان درین آیات برده‌اند ، ونام‌آن فرزندان نبرده‌اند، « و اخوانهم » و برادران ایشان که بر دین و ملّت ایشان بوده‌اند . اینجا سخن منقطع شد ، پس گفت : « واجتبیناهم » ای استخلصناهم بالنبوّة ، مأخوذ من جبیت الماء فی الحوض اذا جمعته . « و هدیناهم الی صراط مستقیم » یعنی الاسلام .

« ذلك هدی الله » - ای دین الله الّذی هم علیه . این است دین خدا و ملت

١- فینحاص یا فینحاس نوهٔ هرون بود . ٢- هشده = هجده و هژده .

بسزا که پیغامبران بر آن بودند ، و خدایرا عزّ وجلّ بدان پرستیدند، یعنی دین اسلام وملّت حنیفی. « یهدی به من یشاء من عباده» ـ آنرا که خواهد از بندگان خویش بآن راه نماید، و بر آن دارد ، چنانکه پیغامبران را بر آن داشت ، و بآن راه نمود . و این آیت حجّتی ظاهر است بر **قدریان** ، و وجه آن روشن .

« ولو اشرکوا لحبط عنهم ما کانوا یعملون » ـ قومی ازاصحاب رای باین آیت تمسّک کرده‌اند ، و گفته‌اند (۱) : مرتد چون بدین اسلام باز گردد فرائض طاعت که در حال اسلام گزارده پیش از ردّت ، قضا باید کرد، که آن همه بردّت باطل گشت ، که ربّ العزّة میگوید : « ولوأشرکوا لحبط عنهم ماکانوا یعملون » ـ ، و کذلك قوله تعالی : « لئن اشرکت لیحبطنّ عملك » ، واین مذهب باطل است ، واحتجاج ایشان باین آیت درست نیست ، که آیت مجمل است ، ودرسورة البقرة مفسّر گفته که : « و من یرتدد منکم عن دینه فیمت وهوکافر فأولئك حبطت اعمالهم فی الدنیا والاخرة » میگوید : کسی که مرتد گردد ، و در ردّت بمیرد ، اعمال وی باطل گردد . پس کسی که توبه کند ، و باسلام باز آید، اعمال وی که دراسلام کرده بود حابط نگردد ، و برحال خویش بماند(۲). پس برمرتد که باسلام باز آید جزقضاءِ آن عمل که درحال کفر از وی فائت گشته واجب نیست، و این آیت ایشانرا حجّت نیست، وآیت مجمل جز بروفق مفسّر راندن هیچ وجه نیست . پس بمدح پیغامبران باز آمد و بیان کرد که ایشانرا چه داد ، گفت :

« اولئك الّذین آتیناهم الکتاب » ـ این پیغامبران نامبرده را میگوید ، وآن مبهمان نام نبرده ازآبا و ذریات ، وقومی فراوان که درقرآن نام ایشان برده. « اولئك» ایشان آنند که دادیم ایشانرا کتاب از آسمان فرو آمده ، **صحف ابراهیم وتورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود** . « والحکم والنبوّة » و علم دادیم وفهم وفقه ایشانرا ونبوّت .

۱ـ نسخهٔ ج : کردند و گفتند . ۲ـ نسخهٔ ج : بود .

« فان یکفربها هؤلاءِ فقد وکّلنا بها قوماً لیسوا بها بکافرین» ـ اگر اهل‌مکّه بدان می‌کافر شوند و نپذیرند ما قومی را بر گماشتیم از مهاجرو انصار که‌آنرا بپذیرفتند و تصدیق کردند ، و بجان و دل باز گرفتند . « فقد وکّلنا بها » ای بالایمان بها . این همچنانست که جای دیگر گفت : « والزمهم‌کلمة التقوی » . **مجاهد** گفت این **عجم**اند و **فرس**، که نا دیده بجان و دل قبول کردند ، و بغیب ایمان آوردند وتصدیق کردند . **مصطفی** (ص) درحق ایشان میگوید : « لوکان الدین معلقاً بالثریا لناله رجال من ابناءِ **فارس** » ، وعن **ابن عمر** ، قال : قال رسول الله (ص) : « لله عزّ و جل خیرتان من خلقه فی‌ارضه : **قریش** خیرة الله من العرب ، و **فارس** خیرة الله من العجم » . پس سخن باز باپیغامبران برد ، ودرمدح ایشان بیفزود ، ومصطفی را صلی‌الله علیه وسلم بسنّت وسیرت ایشان اقتدا فرمود ، گفت :

« اولئك الّذین هدی الله » ـ ای هدیهم الله، « فبهدیهم » ای‌بسنتهم و سیرتهم بالصّبر والاحتساب ، « اقتده » ـ **ابن عامر** « اقتدهی » خواند بکسرهاءِ مشبع . **حمزه و کسائی و یعقوب** در وصل «ها»بیفکنند،و دروقف‌بسکون «ها» وقف کنند ، و این « ها » هاءِ وقف گویند ، چنانکه : اخبره تقله ، و هم ازین باب است : کتابیه ، حسابیه ، ماهیه . باقی قراء در وصل و در وقف بسکون ها خوانند. میگوید : یا **محمد!** سیرت‌انبیا گیر، وبر پی‌ایشان رو ، ودر صبر کردن (۱) بر تکذیب‌و اذی دشمن چنانکه ایشان صبر کردند ، تا بمراد رسی، چنانکه ایشان بمراد رسیدند . آنست که گفت : « فصبروا علی ما کذّبوا و اوذوا حتّی اتاهم نصرنا ». مفسّران گفتند فقه این‌آیت‌آنست که هرچه ازپیغامبران درست شود وثابت گردد از اعمال واحکام ، ومعلوم شود که آنرا

۱ـچنین است در نسخ موجود ، ولی‌از سیاق عبارت چنین پیداست‌که واو درآغاز« و در صبر کردن» زائد است .

بپیغامبری دیگر وبکتابی دیگر نسخ نکردند، برین امت واجب است که آنرا دین‌خود دانند، واتّباع آن کنند، برمقتضی اینکه ربّ العزّة فرمود. « فبهدیهم‌اقتده ».

« قل » یا **محمد**! : « لا اسئلکم علیه » ای علی القرآن و تبلیغ الرّسالة « اجراً » ای جعلاً ورزقاً. « ان هو » ای ماهو یعنی محمّد (ص)، و قیل القرآن « الا ذکری للعالمین » موعظة للخلق اجمعین.

« و ما قدروا اللّه‌حقّ قدره»ـ این در شأن **حییّ بن اخطب** آمده از جهودان. بدر صفیة مادر مؤمنان پیش رسول‌خدا آوردند او را، دستهای وی برپشت بسته، بدندان خویش قبای دیبای خویش از بازوی خود میکند، و میگفت:

لعمرك مالأم ابن اخطب نفسه ولکنه من یخذل اللّه یخذل.

رسول‌خدا (ص) سوگند بروی داد که: بآن خدای که **به‌طورسینا** با **موسی** سخن گفت که در تورات خواندی که: «انّ اللّه یبغض الحبر السّمین». گفت: خواندم گفت: آن توئی. او گفت: ما انزل اللّه‌علی **موسی** التوراة، و لا علی **محمّد**القرآن، فأنزل اللّه عز وجل هذه الایة: « و ما قدروا اللّه حق قدره »ـ ای ما علموا عظمة‌اللّه اذا اجترؤا علی تکذیبه، و جحود رسالته، « اذ قالوا »ـ بزرگی خدای نشناختند که بروی دلیری کردند، گفتند: « ما انزل اللّه علی بشرمن شیء » فرو نفرستاد اللّه هرگز بر هیچ مردم‌هیچ چیز(١). **ابن‌عباس** گفت: **مالك بن الضیف** بود که این‌آیت در شأن وی آمد رئیس جهودان و ربانی ایشان. چون این سخن بگفت، با قوم خویش شد. ایشان گفتند: ویلك‌ما هذا الّذی بلغنا عنك؟ چیست اینکه بما رسید که تو گفتی: ما انزل اللّه علی‌موسی التوراة، وما انزل اللّه علی بشرمن شیء؟! جواب داد که مرا بخشم‌آوردند، واز سرغضب گفتم. پس جهودان ویرا معزول کردند، وبجای وی **کعب اشرف** نشاندند.

١ـ نسخهٔ ج: هیچیز.

و بروایتی دیگر از **ابن عباس** آیت مکی است ، و در شأن مشرکان قریش فروآمد ، که قدرت الله را منکربودند ، ومعجزات را رد کردند ، وباین قول معنی « وما قدروا الله» ای: وماآمنوا انّ الله علی کل شیء قدیر . عظمت الله نشناختند ، وجلال و بزرگواری وی ندانستند ایشان که معجزات را ردّ کردند ، و قدرت الله از آن قاصر شناختند . **محمد بن الکعب القرظی** گفت : « و ما قدروا الله حقّ قدره » لم یدروا کیف الله .

« قل من انزل الکتاب الّذی جاء به موسی »ـ ای محمد ! توآن‌جهودان‌را که تنزیل ما را می جحد آرند ، جواب ده : « من انزل‌الکتاب »؟ آن کیست که **تورات** که **موسی** آورد فرو فرستاد . « نوراً » ای ضیاء « وهدی للناس » بیاناً لبنی اسرائیل . آن تورات که روشنائی دلهاست ، و راه نمونی **بنی‌اسرائیل** « تجعلونه قراطیس » ای تکتبونها فی دفاتر مقطعة حتی لا تکون مجموعة ، لتخفوا منها ما شئتم ، ولایشعر بها العوامّ ، فذلك قوله : « تبدونها وتخفون کثیراً »ـ میگوید تورات را در دفترها وقطعها پر کنده می‌نویسید، تاآنچه خود خواهید ازآن پنهان کنید ، چنانکه آیت رجم و صفت و نعت **محمد**(ص) پنهان کردند، **مکّی و ابوعمر** « و یجعلونه قراطیس یبدونها و یخفون » هرسه بیاء خوانند اخبار از غائب ، چنانست که رب‌العزة **مصطفی** را صلی الله علیه و سلم خبر میکند از ایشان که عظمت الله نشناختند ، و برخدا دلیری کردند ، که کتاب را منکرشدند ، وآنکه در تورات تحریف آوردند ، که لختی از آن بپوشیدند . باقی بتاءخوانند برمخاطبه ، چنانکه **مصطفی** (ص) با ایشان این میگوید بفرمان خدا: « و علّمتم یا معشر**الیهود** علی لسان **محمّد** « ما لم تعلموا انتم و لا آباؤکم » فی التّوراة ، فضیّعتموه ولم تنفعوا به . « قل الله» ـ یا **محمّد**!چون‌ایشانرا پرسی که « من

انزل‌الکتاب »؟ اگر ایشان جواب دهند ، و الاّ توجواب ده ، گوی‌فرستندهٔ آن کتاب الله است .

« ثم ذرهم» ـ این کلمهٔ خذلان است میان تهاون وتهدید . گذار ایشانرا تادر بازی خویش می روند . کسی که کاری کند که ازآن نفعی و خیری نبود ، گویند : وی ببازی وهرزه مشغول‌است. مفسّران گفتند : « ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون »ـ همچنانست که جای دیگر گفت : « وأعرض عن الجاهلین » ، « فأعرض عمّن تولّی عن ذکرنا » ، « فأعرض عنهم » . پس آن همه منسوخ گشت بآیت سیف .

«وهذا کتاب»ـای: وهذا القرآن کتاب مبارك انزلناه . این قرآن کتابی مبارك است که ما فرود (١) فرستادیم ، کتابی پرآفرین و پر برکت ، که خیرآن دایم ، ونفع آن تمام ، وبرکت آن فراوان . موعظة خائفان ، و رحمة مؤمنان ، وشفیع عاصیان ، و یادگار دوستان . « مصدق الّذی بین یدیه » ـ یعنی یصدق ما قبله من‌الکتب التی انزلها الله علی الانبیاء ، « و لینذر » یقول: انزلناه للبرکة والانذار. قراءت عامة قرّاء « لتنذر» بتاءِ مخاطبه‌است ، یعنی: لتنذر انت یا محمّد! بما فی‌القرآن، وقراءت ابوبکر تنها بیاء است یعنی: لینذرالکتاب ، بحکم آنکه کتاب سبب انداز است ، اسناد فعل بوی درست است ، وذلك فی قوله : « هذا بلاغ للناس و لینذروا به » ، وقال تعالی :« انّما انذرکم بالوحی » ، وفی معناه قوله : «هذا کتابنا ینطق علیکم بالحقّ » . ورو‌ا باشد که این فعل با الله برند جلّ جلاله یعنی:لینذرالله ، کقوله : « لینذر یوم التلاق » .

« ولینذر امّ القری و من حولها »ـ امّ القری مکّه است، لأنّها قبلة الخلق یؤمّونها ، وقیل: لأنّها اصل القری، ودحیت الارض من تحتها ، وقیل : لأنّها اعظم‌القری شأناً کما سمّی‌الدماغ امّ‌الرأس . « ومن حولها » ـ شهرهای‌دیگر است در روی زمین ،

١ـ نسخهٔ ج : فرو .

یعنی لتنذر اهل مکّه و اهل سائر الافق ، برّها وبحرها . « والّذین یؤمنون بالاخرة » یعنی: یصدّقون بالبعث الّذی فیه جزاء الاعمال، «یؤمنون به» ای: یصدقون بالقرآن انّه جاء من عندالله . ثمّ نعتهم ، فقال : « و هم علی صلاتهم یحافظون » علیها فی مواقیتها لایترکونها .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و تلك حجّتنا آتیناها ابراهیم علی قومه » ـ حجّت خداوند عزوجل برین امّت دوچیزاست: یکی **مصطفی** پیغامبر او صلی الله علیه وسلم، دیگر قرآن کلام او. مصطفی‌را گفت : « قد جاءکم برهان من ربکم ». قرآن‌را گفت: « قد جاءتکم موعظة من ربکم » . مصطفی (ص) چراغ جهانیان ، و جمال جهان ، وشفیع عاصیان ، و پناه مفلسان . قرآن یادگار مؤمنان، وموعظت عاصیان ، و انس جان دوستان. مصطفی حجّت خدا است که میگوید جلّ ذکره : « حتی تأتیهم البینة رسول من الله »، واز آن روی حجّت‌است که بشری استهمچون ایشان بصورت، وآنکه نه‌چون‌ایشان‌بخاصیّت. یا محمّد! از آنجا که صورت است همی گوی : « لست کأحد کم » . کجا بود بشری که بیك ساعت اورا ازمسجد حرام بمسجد اقصی برند ! واز آنجا بآسمان دنیا ! و از آنجا **به‌سدرةمنتهی** وافق اعلی! وبنمایند اوراآیات کبری! و جنّات مأوی وطوبی‌وزلفی و دیدار مولی ! کجا بود بشری نه‌نویسنده و نه خواننده ، و هرگز پیش هیچ معلّم ننشسته ، وآنکه علم‌اولین‌وآخرین دانسته ، واز اسرار هفت‌آسمان‌وهفت زمین‌خبرداده ؟! آری که در کتاب قدم ودر دبیرستان ازل بسی‌بوده ، ولباس فضل پوشیده ، و کأس لطف نوشیده که : « ادّبنی ربّی فأحسن تأدیبی » . از آنجاست که در صحیفهٔ موجودات یك نظر مطالعه کرد ، و این خبر باز داد که : « زویت للارض فأریت مشارقها ومغاربها » .

ساکنان حضرت جبروت و مقدسان ملأ اعلی همی بیك بار آواز برآوردند که : ای **سیّد ثقلین** ! وای مهتر خافقین ! هیچ روی آن دارد که ازآن دبیرستان قدم ، وازآن لوح حقیقت خبری بازدهی ؟! لفظی بگوی که ما نیزطالبان ایم ، سوختهٔ یك لمحت ، و تشنهٔ یك شربت . جواب درد آن طالبان و تشنگان از نطق مقدس وی این بود که : « لایطلع علیه ملك مقرب و لانبی‌مرسل ». آشیان آشنائی و دبیرستان درد ما جز قبهٔ قابِ قوسین نیست، وبرتابندهٔ این شربت جزحوصلهٔ درد ما نیست :

ما را زجهانیان شماری دگراست درسر بجزاز باده‌خماری دگراست!

فرمان آمد که ای پاکان مملکت ! وای نقطهای عصمت ! ای **آدم** ! وای **نوح** ! ای **ابراهیم** ! و **اسحق ویعقوب**! که‌عزّت‌قرآن بهدایت ونبوّت شما گواهی‌میدهد که: « کلا هدینا ونوحاً هدینا من قبل ». ای‌شما که ذریهٔ نوح اید : **داود وسلیمان وایّوب و یوسف و موسی و هرون** ، که جلال قرآن شما را مینوازد که : « و کذلك نجزی المحسنین» . ای **زکریا و یحیی و عیسی و الیاس**! که ازآن درگاه بی‌نهایت خلعت صلاحیت و پیروزی یافتید که « کلّ من الصّالحین » . ای **اسمعیل** ! وای **یسع** ! وای **یونس‌ولوط**! که برجهانیان‌دست شرف بردید باین‌توقیع فضل که‌برمنشور نبوّت شما زدند که : « کلاّ فضلنا علی‌العالمین ». ای پدران وفرزندان ایشان ! آنان که نام بردیم و ایشان که نبردیم ، چه طمع دارید که بروز دولت خاتم پیغامبران خواهید رسیدن ؟ یا غبارنعل مرکب اودر خواهید یافتن ؟! هیهات ! شش هزارسال‌این پیغامبران را پیشی دادند که شما مرکبها برانید، ومنزلها بازبرید ، که آن **سیّد** چون قدم درمملکت نهد ، بیك میدان شش هزارساله راه باز برد ، ودرپیش افتد ، که « نحن الاخرون‌السّابقون ». پس چون مهترقدم درمملکت نهاد ، واز چهار گوشهٔ عالم‌آواز برآمد که : « جاء الحقّ وزهق الباطل »، وبیك میدان منازل ومراحل شش هزار ساله برید ، پیغامبران بشتاب

مرکبها دوانیدند، تا بو که بدو در رسند. **سیّد** بخانهٔ **امّ‌هانی** فرو شد. ایشان برعتبهٔ آن درگاه عین انتظار گشته که‌آواز کوس: «ثمّ دنی فتدلّی» ازقاب قوسین وسرادقات عرش مجید شنیدند.

«ذلك هدی الله یهدی به من یشاء من عباده» ـ این فضل خدا و لطف خدا است، اورا داد که خود خواست، نه هر که رفت بمنزل رسید، نه هر که رسید دوست دید. او رسید که درخود برسید، واو دید که در ازل روز **قبضه** هم او دید.

«اولئك الّذین هدی الله فبهدیهم اقتده» ـ هر که نه درخدمت پیری است یا در بند استادی، یا درمرافقت رفیقی، یا در صحبت مهتری، وی برشرف **هلاك** است بی استاد وبی‌رفیق. خود رست است وازخود رست‌چیزی ناید. **اقتدا** را کسی‌شاید، ومهتری کسی را برازد، که صحبت مهتران وپرورش ایشان یافته بود، وبرکات نظر ایشان بوی رسیده بود. نه‌بینی که رسول خدا (ص) چون **ابوبکر** و **عمر** را ازمیان صحابه برگزید، وبخود نزدیك گردانید، باین شرف که‌ایشانرا داد که: «هما منی بمنزلة‌السّمع والبصر»، چون اثـر نظر و صحبت خود در ایشان بدید، ایشانرا بمنزلت اقتدا رسانید، گفت: «اقتدوا بالّذین من‌بعدی ابی بکروعمر» (۱)، ونیز گفت قومی‌دیگررا که: «طوبی‌لمن رآنی، فازمن اثرفیه رؤیتی» (۲).

«وما قدروا الله حقّ قدره» ـ ای ماعرفوه حقّ معرفته، و ما وصفوه حقّ وصفه، وما عظموه حقّ تعظیمه. کس اورا بسزای اونشناخت. کس اورا بسزای‌اوندانست. «ولا یحیطون به علماً»، «وما اوتیتم من‌العلم‌الاقلیلا» جلّت الاحدیة، فأنـّی بالوجود! وتقدست الصمدیة، فکیف الوصول! یعلم، ولکن‌الاحاطة فی‌العلم به‌محال، ویری، ولکن

۱ـ این‌حدیث در امر خلافت مورد استفادهٔ عامه قرارگرفته است ولی علمای‌شیعه آنرا قبول ندارند. ۲ـ درنسخهٔ الف پس از «رآنی»، «ای» اضافه دارد.

الادراك فی وصفه مستحیل ، و یعرف و لکن الاشراف فی نعته غیر صحیح . صفت و قدر خویش برداشت تا هیچ عزیز بعزّ اونرسید ، وهیچ فهم حدّ او درنیافت ، وهیچ دانا قدر او بندانست .آب وخاك را با لم‌یزل ولایزال چه‌آشنائی ! قدم را با حدوث چه‌مناسبت ! حق باقی در رسم فانی کی پیوندد ! سزا درناسزا کی بندد ! مأسور تلوین بهیئت تمکین کی رسد !

گر حضرت لطفش را اغیار بکارستی عشاق جمالش را امید وصالستی
ممکن‌شودی جستن گرروی‌طلب‌بودی معلوم شدی آخر گر روی سؤالستی

« قل الله ثم ذرهم » ـ اشارتی بلیغ است بحقیقت تفرید ، و نقطهٔ جمع ، همّت یگانه کردن وحق را یکتا شناختن ، و ازغیر وی با اوپرداختن . « قل الله ثمّ ذرهم »ـ دل فا(۱) سوی او دار ، وغیر اوفرو گذار . گرفتار مهر او وا (۱) غیر او چه‌کار ! دنیا و آخرت درپیش این کارهمچون دیوار، دم زدن ازین حدیث‌عارف را نیست جزعیب وعار! قال **الشبلی** لبعض‌اصحابه : علیك بالله، ودع ما سواه ، وکن معه ، و قل‌الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون .

۱۲ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **و من اظلم** » وکیست ستمکارتر بر خود « **ممّن‌افتری‌علی الله کذباً** » ازآن کس که دروغ نهد برخدای« **اوقال اوحی الیّ** » یا گوید که پیغام کردند بمن « **ولم یوح الیه شیء** » وبوی هیچ پیغام نکرده‌اند « **ومن قال** » وازآن کس که گوید : « **سأنزل مثل ما انزل الله** » من قرآن فروفرستم همچنانکه الله فرو فرستاد « **ولو تری** » و اگر توبینی « **اذ الظّالمون فی غمرات الموت** » آنگه که

۱ـ نسخهٔ ج : با .

ستمکاران خویشتن در سکرات مرگ باشند (۱) « **و الملائکة باسطوا ایدیهم** » و فریشتگان دستها گسترده (۲) بایشان بزخم « **اخرجوا انفسکم** » گویند ایشانرا که بیرون دهیدجانهای خویش. « **الیوم تجزون** » امروزآن روز است که پاداش دهند شما را « **عذاب الهون** » عذاب خواری « **بما کنتم تقولون علی الله** » بآنچه میگفتید برخدای « **غیر الحقّ** » از ناسزا و ناراست « **و کنتم عن آیاته تستکبرون(۹۳)** » و از سخنان وی می گردن کشیدید.

« **و لقدجئتمونا فرادی** » بما که آمدید تنها ویگانه آمدید « **کما خلقناکم اوّل مرّة** » وچنانکه شما را اوّل آفریدیم چنان‌آمدید « **و ترکتم ماخوّلناکم و راء ظهورکم** » و به پس باز گذاشتید آنچه شما را داده بودیم از خول و خدم و حشم « **و ماتری معکم** » ونمی بینیم باشما « **شفعاءکم الّذین زعمتم** » آن شفیعان که می‌گفتید بدروغ « **انّهم فیکم شرکاء** » که ایشان در شما بخداوندی انبازان اند « **لقد تقطّع بینکم** » آن تواصل و تعاطف پیوند و مهر که میان شما بود ببرید و پاره گشت « **وضلّ عنکم ما کنتم تزعمون(۹۴)** » آنچه میگفتید بدروغ که درین روز شما را فریادرس‌اند و یار.

« **انّ الله فالق الحبّ** » الله است که شکافندهٔ تخم است [تا نبات ازوی بیرون آید] « **والنّوی** » وشکافندهٔ سفال(۳) است تا از وی درخت بیرون آید « **یخرج الحیّ من المیّت ویخرج المیّت من الحیّ** » می بیرون‌آرد زنده از مرده و بیرون‌آرندهٔ مرده است از زنده « **ذلکم الله** » آن خداوند شما است الله، که آن میکند « **فأنّی تؤفکون(۹۵)** » از وی شما را چون می بر گردانند!

۱ ـ نسخهٔ الف : بیند (بکسر اول وفتح دوم) . ۲ـ نسخهٔ الف : گزارده . ۳ ـ سفال ، پوست گردووپسته وبادام وپوست انارخشك شده وامثال آن‌را گویند (ازبرهان قاطع) .

« **فالق الاصباح** » شکافندهٔ روز است ازشب « **وجعل الليل سكناً** » و کنندهٔ شب جای آرام « **والشّمس والقمر حسباناً** » و خورشید و مـاه را شماری ساخت « **ذلك تقدير العزيز العليم**(٩٦) »آن باز انداخته وساختهٔ اوست که توانائی اسدانا.

« **وهوالّذی جعل لكم النجّوم** » او آنست که شما را ستارگان آفرید « **لتهتدوا بها**» تا شما راه برید بآن « **في ظلمات البرّ و البحر** » در تاریکی دریا و بیابان (١) « **قد فصّلنا الايات** » باز گشادیم سخنان خویش و هویدا کردیم « **لقوم يعلمون**(٩٧) » ایشان را که میدانند .

« **و هوالّذی انشأكم** » و اوآنست که بیافرید شما را « **من نفس واحدة** » از یك تن یگانه « **فمستقرّ ومستودع** » آنکه گاه مستودع باشید (٢) در صلب پدر بودیعت نهاده ،گاه در رحم مادر آرام گرفته « **قد فصّلنا الايات** » باز گشادیم سخنان خویش وآشکارا کردیم « **لقوم يفقهون**(٩٨) » قومی را که می دریاوند.

« **وهوالّذی انزل من السماء ماء** » اوآنست که فرو فرستاد ازآسمان آبی « **فأخرجنا به** » تا بیرون آوردیم بآن « **نبات كلّ شیء** » رستها از خاك از هر چیز « **فأخرجنا منه** » بیرون‌آوردیم از آن خاك « **خضراً** » نباتی سبز « **نخرج منه** » می بیرون آریم از آن خوشهٔ سبز « **حبّاً متراكباً** » تخمی بر هم نشسته و در هم رسته « **ومن النخل** » واز خرمابن « **من طلعها** » از مزغ (٣)آن « **قنوان** » شاخهای سر در آورده « **دانية** » نزدیك بدست چیننده « **و جنّات من اعناب** » ورزان از انگورها « **والزيتون والرمّان** » وزیتون وانار« **مشتبهاً** » چون‌هم‌دررنگ ولون « **وغيرمتشابه** »

١ ـ در نسخهٔ ج : در تاریکی بروبحر دریا وبیابان . متن از نسخهٔ الف . ٢ ـ نسخهٔ الف : بید . متن از «ج » است ٣ ـ= مغز . رجوع شود بحاشیهٔ برهان قاطع مصحح آقای دکتر معین.

ونه چون هم بطعم وذوق « **انظروا الى ثمره** » درنگرید بمیوهٔآن « **اذا اثمر** » آنگه که میوه آرد « **و ینعه** » و بپختن و فرا رسیدن آن . « **انّ فی ذلکم لایات** » درآن نشانهای پیدا است که کردگار یکتا است « **لقوم یؤمنون** » گروهی‌را که میگروند .

النوبةالثانية

قوله تعالی : « ومن اظلم ممّن افتری علی‌اللّه کذباً » ـ این آیه به **مدینه** فرو آمد درشأن **مسیلمة بن حبیب‌الکذّاب ابوالمنذرالحنفی** .کافران اورا **رحمن تهامه** می‌خواندند . دو کس فرستاد از مردمان خویش برسول خدا (ص) . رسول ایشانرا گفت: « اتشهد أن **مسیلمة** نبی » ؟ فقالا : نعم . فقال (ص): « لولا ان الرّسل لاتقتل لضربت اعناقکما ». دو کذّاب خاستند بروزگار رسول خدا ، و دعوی پیغامبری کردند : یکی **کذّاب یمامه،مسیلمه** ، و دیگر **کذّاب صنعا، اسودالعبسی** . رسول خدا گفت : در خواب مرا چنان نمودند که دو سوار زرین در دست من بودی ، و من درآن غمگین و اندوهگن گشته . وحی آمدی بمن که باد در آن دم . باد در آن دمیدمی ، و هر دو از من بپریدندی . پس من تأویل نهادم که : آن هر دو دست او رنجن زرین آن دو کذّاب اند که من در میان ایشان بودم ، و در روزگار ایشان : یکی **کذاب یمامه** ، و دیگر **کذاب صنعا** . **قتاده** گفت: این‌آیت در شأن هردو کذاب فروآمد .

« و من قال سأنزل مثل ما انزل اللّه » ـ این یکی **عبداللّه بن سعدبن ابی سرح‌القرشی** است از **بنی عامربن لوی** هام شیرهٔ (۱) **عثمان عفان** ، لختی از قرآن و وحی بنوشت باملاءِ رسول خدا (ص) ، وگاه گاه از خواتیم آیت که نامهای خداوند است عزوجل ، چیزچیز تبدیل میکرد. « عزیزحکیم » « علیم حکیم» مینوشت،

۱ـ نسخهٔ ج : هم شیره . متن از «الف» است .

و آنچه باین ماند ، و رسول خدا (ص) آنرا میدید و خاموش میبود ، و تغییر نمیکرد .
عبدالله بسکوت رسول (ص) بشك افتاد در ایمان خویش ، که اگر راست میگوید که وحی است چرا تغییر نمی فرماید چون می‌بیند که من تبدیل میکنم ؟ وذلك انّه کان (ص) امیّاً لایکتب. پس مرتد شد ، وبه **مکه** باز گشت و گفت : «سأنزل مثل ما انزل الله». من قرآن فروفرستم یعنی گویم ، چنانکه الله فرو فرستاد .

و گفته‌اند که چون این آیت آمد که :« ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین» رسول خدا املا میکرد ، ووی مینوشت . چون اینجا رسید که : « ثمّ انشأناه خلقاً آخر» **عبدالله** تعجّب کرد ازتفضیل خلقت آدمی بر آن ترتیب وبر آن نظم ، وازسر آن تعجب گفت : « تبارك الله احسن الخالقین » . رسول خدا (ص) گفت : « اکتبها فهذا نزلت ». عبدالله آن ساعت بشك افتاد ، گفت : لئن کان **محمّد** صادقاً ، لقد اوحی الیّ کما اوحی الیه ، ولئن کان کاذباً لقد قلت کما قال ، وازآن پس کافر گشت و بمکّه بازشد . رسول خدا (ص) ویرا گفت : « لاتقبله الارض »، فقال **ابوطلحة** : اتیت الارض التی مات فیها، فوجدته منبوذاً ، فقلت : ماشأن هذا ؟ فقالوا : دفناه فلم تقبله الارض .

عکرمه گفت : این آیت در شأن **النضر بن الحارث** آمد که معارضهٔ قرآن میکرد. در معارضهٔ سوره **والنازعات** گفت : « والطّاحنات طحناً ، و العاجنات عجناً ، فالخابزات خبزاً ، فاللاّقمات لقماً . چون این معارضه با رسول خدا (ص) رسید، ازغثاثت ورکاکت این سخن همه بخندیدند . یکی ازصحابه گفت : هلاّ اتمّ السورة ؟ چرا سورة تمام نکرد ؟ گفتند : تمامی در چیست ؟ گفت : فالخازیات خزیاً . فأضحك الحاضرین و السامعین. واین **نضر حارث** همانست که میگفت: « لو نشاء لقلنا مثل هذا » اگرخواهیم ما نیزقرآن همچنین فرو نهیم وبگوئیم ، و گفت . ومعارضهٔ وی این بود که رفت .

« ولوتری اذ الظالمون » ـ این کلمتی است ازکلمات تعظیم وتعجیب ، نه در

موضع شك. میگوید : اگرتوبینی ای **محمّد** آنگه که این‌کافران ومشرکان درسکرات وشدائد واهوال مرگ باشند ، « والملائکة باسطوا ایدیهم » ـ ملائکه اینجا ملك‌الموت است واعوان وی ، وآن فریشتگان دست بعذاب بایشان فرا داشته ، چنانکه جای‌دیگر گفت : « یضربون وجوههم وادبارهم ». « اخرجوا انفسکم » ـ اینجا قول مضمر است ، یعنی : یقولون لهم اخرجوا انفسکم ای ارواحکم . ایشانرا گویند بتعنیف و کره : بیرون دهید جانهای خویش . **مصطفی** (ص) گفت :آن مرگ که آسان‌تر بود همچون خسك است که درپشم شترآویزد ، چه ممکن بود (۱) که آن بآسانی ازوی بیرون‌آید .

عمرخطاب از **کعب احبار** پرسید که : توجان کندن چگونه دانی؟ گفت : چنانکه شاخی پرخار در درون کسی کنند ، وهر خاری در رگی‌آویزد ، و مردی قوی آن خارمیکشد . ودرخبر است که بوقت وفاة **موسی** (ع) رب‌العزة اورا گفت : خویشتن را در مرگ چون یافتی ؟ گفت : چون مرغ زنده که بریان کنند ، نه قوت دارد که بپرد، نه بمیرد تا برهد . « اخرجوا انفسکم »ـ روا باشد که این‌سخن درقیامت‌با ایشان گویندبرسبیل توبیخ ، یعنی: خلّصوا انفسکم من‌العذاب، ای: لستم‌تقدرون علی‌الخلاص. « الیوم تجزون عذاب الهون»ـ ای‌العذاب‌الذی یقع به‌الهوان‌الشدید . « بما کنتم تقولون علی‌الله غیرالحقّ » من‌انّه اوحی الیکم ولم یوح . « و کنتم عن آیاته تستکبرون » ای تتکبّرون علی‌الایمان بالقرآن . وقیل: عن فریضة الله والقیام بها . قال‌النبیّ (ص) : « من سجدلله سجدة فقدبریء من‌الکبر ».

« ولقد جئتمونا فرادی »ـجمع‌فرید است، کقرین وقرانی ، و ردیف و ردافی . یقال‌فردالرّجل یفرد فروداً فهوفارد ، اذا تفرّد ، و رجل‌افرد وامراة فرداء ، اذالم یکن‌لها اخ . « و لقد جئتمونا »ـ این در قیامت با کافران گویند که شما بآخرت تنها آمدید

۱ـ نسخهٔ ج : گردد . متن از « الف » است .

بی‌مال وبی‌جفت وبی‌فرزند، یگانه بی‌هیچ کس، حفاة عراة غرلا، برهنه بی‌هیچ چیز. « کما خلقناکم اوّل مرّة »ـ هم بر آن خلقت اول که دردنیا آمدید ، یعنی که بعث شماهمچون خلق شما ، ونشأة ثانیه همچون نشأة اولی .

روی عن **ابو هريرة** قال : قال النبی (ص) : « تنشق الارض عنكم ، فأنا اول من تنشق عنه‌الارض ، فتنسلون سراعاً الی ربكم علی سنّ الثّلاثين مهطعين الی‌الدّاعی ، فتوقفون فی موقف واحدسبعين عاماً حفاة عراة غرلا بهماً ، لاينظراليكم ، ولايقضی‌بينكم. فيبكی الخلائق حتّی ينقطع‌الدم ويلحمهم العرق. وروی ان **عائشة** قرأت: « ولقدجئتمونا فرادی كما خلقناكم اوّل مرة » ، فقالت : يا رسول‌الله واسوأتاه ! ان الرجال و النساء يحشرون جميعاً ، ينظر بعضهم الی سوأة بعض ! فقال رسول الله (ص) : « لكلّ امری ء منهم يومئذ شأن‌يغنيه» ، لاينظرالرجال الی الرجال ، ولا النساء الی النساء ، شغل‌بعضهم عن بعض .

« وتركتم‌ما خوّلناكم وراء ظهوركم»ـ ای ملكناكم وأعطيناكم من‌العبيد و المال والمواشی، « ومانری معكم شفعاءكم الّذين زعمتم‌انّهم فيكم شركاء » ای‌فی‌خلقكم شركاء . این جواب **نضر حارث** است و مشركان عرب ، كه میگفتند : « هؤلاءِ شفعاءنا عندالله ». رب‌العزّة گفت: نمی بینم با شما آن شفیعان که بدروغ میگفتند که‌آن ما را انبازان‌اند درآفرینش شما. « لقد تقطّع بينكم »ـ **نافع وكسائی و حفص** از **عاصم** « بينكم » بنصب خوانند ، وهونصب‌علی‌الظّرف باقی برفع خوانند، یعنی تقطّع وصلكم الّذی كنتم تتواصلون به فی‌الدّنيا. میگوید : پاره گشت وببرید میان‌شما . همانست که که جای دیگر گفت : « تقطّعت بهم‌الاسباب » . « وضلّ عنكم » ای : فی‌الاخرة، « ما كنتم تزعمون » فی‌الدنيا بأنّه مع‌الله شريك .

« ان‌الله فالق الحبّ »ـ ای : شاقّه . فلقت الشیء ای : شققته، و كلمنی من

فلق فیه ای من شقه . و گفته‌اند: فلق نامی است همه خلق را ، لأن الخلق کلّه عن انفلاق یکون . واز **علی بن ابی طالب** (ع) آرند که سوگند وی بیشتر این بود : « لاوالذی فلق الحبة وبرأ النسمة » . **مقاتل** گفت : « ان الله فالق الحب » ای البرّ والشعیر والذرة والحبوب کلها. « والنوی» یعنی کل ثمرة لها نوی کالخوخ والمشمش والغبیراء والاجّاص وماکان من الثمار لها نوی ، وفوقه ثمرة ، وهذا یأتی علی کل ما اخرجت الارض .

« یخرج الحیّ من المیّت »ــ می بیرون آرد آدمی زنده و چهار پای زنده از نطفهٔ مرده ، وهمچنین مرغ زنده ازخایهٔ مرده . « ویخرج المیّت من الحیّ » ــ وبیرون آرندهٔ مرده از زنده، یعنی نطفهٔ مرده از حیوان زنده و خایهٔ مرده از مرغ زنده . ویقال : « یخرج الحی من المیت » یعنی السنبلة من الحبة، « ویخرج المیّت من الحی» یعنی الحب من السنبلة . می بیرون آرد خوشهٔ تازه ازدانهٔ خشك ، وبیرون آرد دانهٔ خشك از خوشهٔ تازه ونبات تازه . و قیل : یخرج المؤمن من الکافر ، و الکافر من المؤمن . « ذلکم الله » الّذی فعل هذه الاشیاء التی تشاهدونها ربکم، « فأنّی تؤفکون » ــ فمن این تصرفون عن الحق بعد هذا البیان ؟!

« فالق الاصباح » ــ قراءت **حسن بصری** است ، « فالق الاصباح » یعنی که شکافندهٔ روزاست ازشب . اصباح مصدراست مراد بآن اسم، چنانکه **حسن** خوانده ، وعرب گاه گاه مصدراسم سازند ، چنانکه درصدر سورة **الزمر** است تنزیل یعنی منزّل . « و جاعل اللیل سکناً » ــ**کوفی** « وجعل اللیل » خواند برفعل ماضی، یعنی : جعل اللیل سکناً لخلقه . شب آرامگاه خلق ساخت ، تا در آن بیاسایند از رنجها وتعبها که بروز کشیده‌اند ، ویقال : کلّ ماسکنت الیه من بیت وأهل و وطن ، فهوسکن. وکان من دعاءِ النبی (ص): « اللهم فالق الاصباح وجاعل اللیل سکناً ، اقض عنی الدّین، ومتّعنی بسمعی وبصری، وقونی فی سبیلك» .

« والشمس والقمر حسباناً » ـ ای : جعل الشمس و القمر حسباناً . حسباناً خواهی نعت نه ، خواهی بنزع صفت ، چنانکه آنجا گفت : «الشمس والقمر بحسبان ». اینجا «با» بیو کند(١)، ومعنی همانست . میگوید: خورشید وماه را شماری ساخت . آنرا دومعنی گفته‌اند : یکی آنکه‌خود بشمار می‌روند ، ودیگر آنکه شما را عیارند وقانون. وحسبان مصدر است همچون رجحان ونقصان ، ورروا باشد که جمع حساب بود همچون شهاب وشهبان و رکاب ورکبان . یقول : و جعل‌الشمس و القمر بحساب لایجاوزانه فیما یدوران فی حساب حتی ینتهیا الی اقصی‌منازلهما لتعلموا عدد السنین و الحساب. « ذلك تقدیر العزیزالعلیم » ـ العزیز فی‌ملکه بصنع ما اراد ، العلیم بماقدر من‌خلقه .

« وهوالّذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی‌ظلمات البرّ والبحر» ـ ستارگان آسمان قسمی سیارات‌اند وقسمی ثوابت . سیّارات بر روی فلك سیر میکنند ، و ثوابت همچون قندیلها ازفلك درآویخته . میگوید : این ستارها بدان‌آفریدم تا بآن نمازخویش را قبله سازید ، و رفتن خویش را راه شناسید ، و انقضاءِ فصول سال دانید . « قد فصّلنا الایات»ـ ای قد بیـّنـّا الایات بذلك، ووقفنا العباد علیها، « لقوم یعلمون » ـ یعلمون ما اراد الله بذلك من‌الدلالة علی توحیده ، وأن الله واحد لا شریك له .

« وهوالّذی انشأکم من نفس واحدة » ـ معنی انشاءآفریدن است بابتدا ، بی سببی که آنرا واجب کند ، و بی مثالی و بی عیاری که بوی استعانت کند ، و این جز وصف کردگار قدیم وتوانای‌حکیم نیست، که همه‌را بغیری‌حاجت‌است تابوی استعانت کند . او را جل‌جلاله بکس نیاز نیست ، و حاجت باستعانت نیست . « من‌نفس واحدة» یعنی خلقکم من‌**آدم** وحده ، فانّ **حواء** ایضاً خلقت من ضلع من اضلاعه ، فصار جمیع الناس منه . میگوید : شما را همه از یك تن یگانه آفریدم ، و آن یك تن **آدم** است،

١ـ بیو کند = بیفکند .

که جفت وی **حواء** هم از آدم است ، کـه از استخوان پهلوی وی آفریده . پس هرچه مردم است ، همه از او آفریده . آنکه گفت : « فمستقر » ـ قراء ت **ابن کثیر و ابو عمرو** بکسر قاف است یعنی : فمنکم مستقرّ و منکم مستودع . میگوید : گاه مستقر بید (۱) در رحم مادر ، آنجا آرام گرفته ، و گاه مستودع بید (۱) در صلب پدر ، آنجا بودیعت نهاده . قراء ت باقی قراء بفتح قاف است یعنی : فلکم مستقر ولکم مستودع ، میگوید : شما را از یك تن بیافرید ، و آنکه شما را آرامگاهی است ودیعت جای . گاهی درین ودیعت جای نهاده ، و گاهی در آن آرامگاه آرمیده . ودیعت گاه دنیا است ، آدمی در آن آرمیده تاابد: « الی ربك یومئذالمستقر » . **حسن بصری** را از این آیت پرسیدند. جواب داد که : المستقرّ من مات ، والمستودع انتم ،آنکه گفت : یا ابن‌آدم انت ودیعة فی اهلك ، و یوشك ان تلحق بصاحبك ، وأنشد قول **لبید** :

ولاالمال والاهلون الا ودائـع ولا بدّ یوماً ان تردّ الودائـع

از ابن‌عباس روایت کردند که گفت : مستقر ما قد خلق ، و مستودع عندالله مالم یخلق بعد. مستقر آنست که ویرا آفریدند ، و در دنیا آمد ، و دنیا او را آرامگاه است ، چنانکه گفت : « ولکم فی‌الارض مستقر » ، و مستودع آنست که در علم خدا است که خواهد بود ، و او را خواهد آفرید . **سعید جبیر** گفت : **ابن‌عباس** پرسید که زن خواستی یا ابن جبیر؟ گفتم : لا، و ما ارید ذلك یومی‌هذا . گفتم : نخواستم ، ودرین روز که منم سرآن ندارم که زن خواهم . گفتا : آنکه دست برپشت من زد ، و گفت : اما انه مع ذاك ماکان من مستودع فی‌ظهرك فسیخرج . « قد فصلناالایات » ـ بیّنّاها وفصلنا بعضها من بعض، « لقوم یفقهون » عن‌الله مابیّن لهم .

« و هوالّـذی انزل من‌السماء ماء » ـ رب‌العزة جل جلاله خبر میدهد از صنع

۱ ـ نسخهٔ ج : باشید .

خویش ، و بندگانرا دلالت میکند بر وحدانیت خویش ، و بررهیگان (۱) منت مینهد برین نعمتهای ریزان ونواختهای بیکران . میگوید : اوآن خداوند است که ازآسمان آبی فرو فرستاد ، یعنی باران که درآن آب هم حیات است وهم برکت وهم طهارت وهم رحمت . حیات آنست که گفت : « و جعلنا من‌الماء کل شیء حی » ، برکت آنست که گفت : « و نزلنا من‌السماءِ ماء مبارکاً » ، و طهارت را گفت : « و انزلنا من‌السماءِ ماء طهوراً » ، و رحمت‌را گفت : « ینزل‌الغیث من بعد ما قنطوا و ینشر رحمته» .

« فأخرجنا به » یعنی بالماءِ « نبات کل شیء » این را دو معنی گفته اند : یکی فأخرجنا به رزق کل شیء . جای دیگر میگوید : « و فی السماء رزقکم » روزی شما درآسمانست یعنی‌درآن باران که ازآسمان‌آید ، و بآن نبات زمین برآید ، وخلق از آن روزی خورند . معنی دیگر آنست که : فأخرجنا بالماءِ نبات کل‌صنف من‌النبات. بیرون آوردیم بآن آب نباتی اززمین ازهرصنفی ولونی از انواع حبوب و صنوف اشجار و الوان ثمار . آنگه تفصیل داد ، گفت : « فـأخرجنا منه » یعنی : من‌الماءِ ، و قیل : من‌النبات، «خضراً» یعنی : اخضر . یقال : اخضرّ فهو اخضر وخضر، کما یقال : اعورّ ، فهو اعور وعور . میگوید : بیرون آوردیم ازآن آب و از آن نبات، برگ سبز وخوشهٔ سبز. «حباً متراکباً» ـ رکب بعضه بعضاً فی‌سنبله . تخمی برهم نشسته ، و دانه‌ای درهم رسته ، و آن گندم است و جو و گاورس و کنجید و بزرکتان و امثال آن . بعضی از آن آرد آید طعمهٔ آدمی را ، و تخم بود نبات زمین را ، و بعضی از آن روغن آید هم طعام را وهم روشنائی را ، و تخم بود نبات را و افزودن را . همانست که رب‌العزة گفت جایها در قرآن : « احییناها و اخرجنا منها حباً فمنه یأکلون » ، « فأنبتنا به جنات و حب‌الحصید» ، « والحب ذوالعصف والریحان » . ثم قال :

---

۱ ـ نسخهٔ ج : بندگان .

« ومن النخل من طلعها قنوان دانية »ـ یعنی وأخرجنا من الماءِ ، بیرون آوردیم بآن آب ازدرخت خرما ، «من طلعها» یعنی: اوّل مایطلع منها . طلع آنست که ازمزغ(۱) درخت آغاز کند ، و بیرون آید ، و قنوان آن شاخها است که ازطلع برآمده ، وسردر زیر آورده، ومیوه ازآن رسته، و درهم نشسته ، « دانية »ـ صفت قنوان است ، یعنی که : بزمین نزدیك است و بدست چیننده آسان . **زجاج** گفت : منها دانية و منها بعيدة ، فاجتزء بذكر القريبة عن ذكر البعيدة ، لدلالة الكلام عليه ، كقوله تعالى و تقدس : « سرابيل تقيكم الحرّ » ، و لم يقل : تقيكم البرد ، لأن في الكلام دليلاً على انها تقی البرد ، لأن ما سترمن الحر ، سترمن البرد . و«جنات»ـ ای: اخرجنا بالماءِ جنات ، وهی البساتين . وسمّى البستان جنة ، و كل نبت متكاثف يستر بعضه بعضاً فهوجنة ، مشتق من جننت الشیء ، اذا سترته . میگوید : بیرون آریم بآن آب بستانها ورزانی از این انگورها و زیتون و انار . این دو درخت را از میان میوه‌ها جدا کرد از بهر آنکه از درختان این دو درخت لطیف‌تر است و طرفه‌تر . این دو درخت‌است از میوه دارها که شاخهای آن از برگ هموار پربود . یکی ازخار می‌بیاید ، یکی‌از سنگ . آنکه ازسنگ بیرون آید می روغن دهد، وآنکه از خارمی بیرون آید ازچوب تلخ می‌نوش دهد ، مشتبهاً في الالوان وغيرمتشابه في الطعوم ، مشتبهاً في الطعوم وغيرمتشابه في الالوان. دو انار هام رنگ(۲) یکی‌ترش و یکی شیرین ، برنگ و دانه وپوست چون هم ، یکی چنان و یکی چنین .

« انظروا الى ثمره اذا اثمر و ينعه» ـ این‌نظر استدلال وعبرتست . میگوید: بنظرعبرت درین‌میوها نگرید که اول چون منعقد گردد! وبآخرچون فرا رسد ! قراءت **حمزه و کسائی** « الی‌ثمره » بضمّتين، وهو جمع الجمع، يقال: ثمرة ، وجمع الثمرة ثمار وجمع الثمار ثمر، ومثله اكمة وآكام و اكم . باقی قراء بفتحتین خوانند « الی‌ثمره » ، و

۱ـ نسخهٔ ج : مغز . ۲ـ نسخهٔ ج :هم رنگ .

هوجمع الثمرة ، مثل قصبة و قصب . ومعنی «ینع» پختن است و فرا رسیدن . یقال : ینع الثمر یینع ینعاً وینوعاً، وأینع یونع ایناعاً . وروا باشد که « ینع » جمع یانع نهند مثل تاجر وتجر، ویانع میوهٔ پختهٔ فرا رسیده بود، ودر شواذ خوانده‌اند : « ویانعه » .

« ان فی ذلکم » - یعنی فی هذا الذی ذکر من صنیعه و عجائبه لعبرة لقوم یصدّقون بأن الله خالق کلّ شیء . این آیت دلیلی ظاهر است بر منکران بعث و نشور، میگوید :آن خداوند که ازعجائب قدرت و بدائع فطرت و لطائف حکمت این چنین صنع نماید ، که از یك آب و یك خاك و یك هوا چندین درختان رنگا رنگ و میوهای گونا گون با رنگ با طعم با بوی بیرون آرد ، و قدرت خود در آن بنماید ، قادر است که فردای قیامت خلق را از خاك بر انگیزد ، و مرده را زنده گرداند . اینست که رب العالمین گفت: « کذلك یحیی الله الموتی ویریکم آیاته لعلکم تعقلون » .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و من أظلم ممّن افتری علی الله کذباً » الایة - دروغ نهادن و دروغ بستن برالله جل جلاله بحکم ظاهر و بر لسان تفسیر آنست که شرح دادیم ، و در قصهٔ مسیلمه و عیسی بیان آن کردیم ، امّا بر زبان اهل اشارت و بر ذوق جوانمردان طریقت آنرا سرّی دیگراست ورمزی دیگر، بحکم آن خبر که مصطفی (ص) گفت : « ان لکلّ آیة ظهراً و بطناً » . وحقیقت این سرّ آنست که هر که دعوی معرفت الله کند بحقیقت مفتری است ، که جلال احدیت ازمعرفت آب و خاك پاك و مستغنی است .

پیران طریقت ازینجا گفته‌اند : من ذکر فقد افتری ، ومن صبر فقد اجتری ، ومن عرف فقد ابتری . و جنید گفته : اکبر ذنبی معرفتی ایّاه . مهینه گناه من شناخت وی است ، یعنی که میگوید : وی می‌پندارد ودعوی میکند که او را بسزای او، بحقیقت

حق او، بحدود عزت اوبشناختم، واین شناخت ازآدمی خود می‌ناید، وفهم ووهم اوخود بدان نرسد، و این شناخت جز در علم ربوبیت نگنجد، که بحقیقت اوخود را شناسد، وخود را داند. یقول الله تعالی: «و ما قدروا الله حق قدره». نعت حدثان را بقدم راه نیست. وهرچه از پرکار قدرت بعالم‌جهلیت‌آمد، در اسرتلوین‌است، وتلوینات را بهیشت تمکین راه نیست. هر که راهبر اونظر واستدلال است برپی خود می رود، وهر که برپی خود رود جز مغرور نیست، وهر که آرزومند معرفت است نصیب جوی است، و هر که نصیب جوی است جز خود پرور و خود پرست نیست:

دور باش از صحبت خود پرور عادت پرست
بوسه بر خاك کف پای ز خود بیزار زن.

آدمی نبود پس بود است، و نبود پس بود نیست است، واز نیست‌معرفت هست. چون‌آید کسی که موجود بین‌العدمین بود، هیچ چیز(۱) است، ودر هیچ چیز (۱) همه چیزچون‌آید! نه دولت بحیلت‌آید، نه معرفت بعلّت. نه‌سعادت بعبادت بود، نه معرفت بکفایت. شبلی گفت: ما عرفتموه بعرفانکم، وأدرکتموه بعلومکم وآرائکم، وعقلتموه بأوهامکم وأفهامکم، وقدّرتموه فی عقائدکم وقلوبکم، فهومصروف الیکم مخلوق مثلکم.

«ولقد جئتمونا فرادی» الایة ـ ما دخلت الدنیا الا بوصف التجرد، ولاخرجت الا بحکم‌التفرد، ثم الاثقال والاوزار لایأتی‌علیها حصر ولامقدار، فلا مالکم اغنی عنکم، ولا حالکم یدفع‌عنکم، ولا لکم شفیع یخاطبنا فیکم: «لقدتقطّع بینکم و ضلّ عنکم ما کنتم تزعمون».

«ان‌الله فالق الحبّ والنوی» ـ دانهٔ طعام شکافد، تا ازآن نبات بیرون‌آید، وقوت را بشاید. همچنین دانهٔ دل شکافد، تا جوهر اخلاص روی نماید، و خلاص بنده

۱ـ نسخهٔ ج: هیچیز.

درآن بود .آن یکی سبب قوام نفس بنده ، واین یکی سبب ثبات ایمان بنده ، وهردو را خود پرورانده و روزی رساننده . دل را می پرورد بمشاهدهٔ خود ، نفس را می پرورد بنعمت خود ،وآنکه آن نفس مرکب این دل ساخته ، تا درمیدان عبادت بروی سواری کند ، ومنازل طاعات بوی باز برد ، تا بمقصد « وان الی ربك المنتهی » رسد . اینست روز پیروزی وسعادت بی نهایت و دولت بیکران ، که بنده را بر آمد رایگان ، ریحان افتخار از خار افتقار بردمیده ، و صبح شادی از مطلع آزادی برآمده .

« فالق الاصباح وجاعل اللیل سکناً » ـ اگر بصبح کون اقطار عالم روشن کرد چه عجب ، گر بصبح معرفت اسرار دل روشن کند (١) . یکی از پیران طریقت گفته که : « فالق الاصباح » ای فالق القلوب بشرح انوارالغیوب ، ومنورالاسرار بذکر الاخیار وروح الاخبار .

« وهوالّذی جعل لکم‌النجوم لتهتدوا بها فی‌ظلمات البرّ والبحر»ـ ستارگان سعادت واختران‌آسمان ملّت بحقیقت یاران رسول‌اند . **مصطفی** (ص) گفت : « اصحابی کالنجوم بأیّهم اقتدیتم اهتدیتم » ، ارکان خلائق‌اند وبرهان حقائق . عنوان رضاءِ حق‌اند وملوك مقعد صدق . ائمهٔ اهل سعادت‌اند وانصارنبوت ورسالت ، ومستوجب ترحّم امت. بهر کدام که اقتدا کنی اقتداء درست ، وازهر یکی که دین گیری دین تمام ، راه ایشان راه هدی ، وکلمهٔ ایشان‌کلمهٔ تقوی، ومطلوب ایشان فردوس اعلی ، ومقصود ایشان دیدار ورضاءِ مولی : « مثل اصحابی مثل النجوم من اقتدی بشیء منها اهتدی » .

« و هوالّذی انشأکم من نفس واحدة » ـ از روی اشارت میگوید : شما را بیافریدم از **آدم** ،آن نفس یگانه، که در آفریدگان کس را ندادم‌آن دولت که ویرا دادم ، وآن منزلت ورتبت که ویرا نهادم . خود را جلّ جلاله « احسن الخالقین » گفت ،

١ـ نسخهٔ ج : گرداند .

و آدم را « فی احسن تقویم » گفت . یعنی که : الله است نیکوتر آفرینندگان ، وآدم است نیکوتر آفریدگان . ای آدم ! درخالقیت یگانه منم ، ودر مخلوقان یگانه توئی. همانست که در بعضی اخبار بیارند در صفت خلقت آدم که : رب‌العزه گفت جل جلاله : « احببت شیئاً فخلقته فرداً لفرد » .

« وهوالّذی انزل‌من‌السماءِ ماء » الایة ـ «هو» اشارت‌است‌بذات احدیّت، «الّذی» اشارت است بصفات ربوبیت ، « انزل» اشارتست بصنع الهیت . خداوندی موجود بذات ، موصوف بصفات ، معروف بصنایع وآیات . و گفته‌اند : « هو » اشارتست فرا هست، تا شنونده گوش بدان دارد ، و جوینده بدان راه یابد ، ونگرنده فرا آن بیند . « الّذی » کنایت است ازهست ، تا شنونده آشنا گردد ، وجوینده بینا ، وخواهنده دانا . وآن در قرآن چهل کم یکی‌اند ، بیست ازآن بی واو ، ونوزده باواو .

« انزل من السماءِ ماء » ـ تا بآخرآیت‌همه نشانست که کردگار یکتا است، ودرخدائی بی‌همتا است ، ودر قدرت بی احتیال است ، ودرقیمومیت بی گشتن حال‌است، ودر ملك ایمن از زوال است ، ودر ذات ونعت متعال است . رب‌العالمین بندگان رابرین توحید میخواند . نبینی که‌درآخرآیت میگوید: « انظروا » درنگرید تا بدانید ، وبدانید تا دریابید . اینجا بنظرمی فرماید، جای دیگر میگوید : « و ما یتذکر الا من ینیب » نظرنکند و نپذیرد و یادگارنشناسد مگرآنکس که دل با حق راست دارد ، و نظر وی پیش چشم خویش دارد . اینست اشارت آخرآیت که گفت : « ان فی ذلکم لایات لقوم یؤمنون » بآیات قدرت آنکس راه برد که بآیت صفت ایمان دارد . از الله وی شرم دارد که از نظر وی خبردارد ، واز الله وی باك دارد که الله را برخود قادر داند.

١٣- النوبة الاولى

قوله تعالى : « **و جعلوا لله شركاء** » و خدایرا انبازان گفتند « **الجنّ** » فریشتگان « **و خلقهم** » وفریشتگان را الله آفرید « **و خرقوا له** » و بدروغ وافتعال برو بستند « **بنین و بنات** » پسران و دختران « **بغیر علم** » بی‌هیچ دانش « **سبحانه و تعالی** » چون پاكاست او و برتر « **عمّا یصفون(١٠٠)** » از آن صفت که ایشان می کنند .

« **بدیع السموات والارض** » نوباوه آورندهٔ آسمانها وزمینها « **انّی یکون له ولد** » چون تواند بود اورا فرزندی! « **ولم تکن له صاحبة** » و اورا هر گزجفت نبود « **و خلق کلّ شیء** » وبیافرید هرچیزرا « **وهو بکلّ شیء علیم (١٠١)** » و او بهمه چیز دانا .

« **ذلکم الله ربّکم** » آن الله خداوند شما « **لا اله الاّ هو** » نیست خدا جز از او « **خالق کلّ شیء** » آفریدگار هر چیز « **فاعبدوه** » او را پرستید « **وهوعلی کلّ شیء وکیل(١٠٢)** » واو برهمه چیز توانا است وکار ران .

« **لا تدرکه الابصار** » چشمها درین جهان او را در نیابد وخردها درو نرسد « **و هویدرك الابصار** » واو بهمه میرسد وهمه را می دریابد « **و هو اللطیف** » واو رسیده بهمه چیز بدانش وآ گاهی « **الخبیر(١٠٣)** » آ گاه ازهر چیزبدانائی .

« **قد جاءکم بصائر من ربّکم** » آمد بشما نشانهای روشن پیدا از خداوند شما « **فمن ابصر** » هر که بداند ودریابد « **فلنفسه** » خود را بیند ودریابد « **ومن عمی** » وهر که درنیابد ونا بینا دل شود « **فعلیها** » بروی برآید « **وما اناعلیکم بحفیظ(١٠٤)** » ومن برشما گوشوان (١) نه ام .

١ــ نسخهٔ ج : نگهبان .

« **و کذلك** » و همچنین « **نصرّف الایات** » میگردانیم سخنان خویش از روی بروی « **ولیقولوا** » وخواستیم تا گویند « **درست** » این سخنان راست کرده‌ای با خود « **ولنبیّنه** » و تا آنرا پیدا کنیم « **لقوم یعلمون(۱۰۵)** » قومی را که می‌دانند .

« **اتّبع ما اوحی الیك من ربّك** » بر پی آن رو که فرستاده می‌آید برتو ازخداوند تو « **لااله الاّهو** » نیست خدائی جز او « **وأعرض عن‌المشركین(۱۰۶)** » و روی گردان ومی فراگذار از انباز گیرندگان با من .

« **ولو شاء الله** » واگرالله خواستی(۱) که با او انبازنگیرند « **ما اشركوا** » نگرفتندی(۲) انباز« **وما جعلناك علیهم حفیظاً** » وتو که محمدی برایشان گوشوان نه‌ای ، که ایشانرا ازشرك نگه داری « **وما انت علیهم بوكیل(۱۰۷)** » وكار ایشان‌بتو سپرده نیست ، وبر ایشان وکیل نه‌ای .

« **و لا تسبّوالّذین یدعون من دون الله** » و دشنام مدهید ایشانرا که می‌پرستندفرود ازالله« **فیسبّوا الله** » که‌ایشان‌خدایرا دشنام گویند « **عدواً** » بنادانی و شوخی و دلیری « **بغیر علم** » به بی علمی « **كذلك زیّنا** » همچنان ما بر آراستیم و نیکو نمودیم « **لكلّ امّة** » هرامتی و هر گروهی را « **عملهم** » کردار ایشان « **ثمّ الی ربّهم مرجعهم** » پس آنکه با خداوند ایشان‌است بازگشت ایشان « **فینبّئهم بماكانوا یعملون(۱۰۸)** » تا خبر کند ایشانرا ازآنچه میکردند .

« **وأقسموا بالله** » وسوگندان خوردند بخدای«**جهد ایمانهم**» بهرسوگند که شناختند « **لئن جاءتهم آیة** » اگربا ایشان آید ازآسمان آیتی « **لیؤمننّ بها** » بگروند بآن لامحاله. « **قل** » گوی یا محمد : « **انّما الایات عندالله** » این‌آیات و معجزات[توان فرستادن آن] بنزدیك‌الله است « **و ما یشعركم** » وچه چیز شما را دانا

۱- نسخهٔ الف : خواستید . ۲- نسخهٔ الف : نگرفتندید .

کرد که مؤمنان اید « انّها اذا جاءت لایؤمنون(۱۰۹) » که ایشان چون آیت بینند بنگروند.

« **و نقلّب افئدتهم** » وبر گردانیم دلهای ایشان « **و ابصارهم** » ودیدهای دل ایشان و خرد ایشان « **کما لم یؤمنوا به اوّل مرة** » چنانکه گوئی ایشان آن نه‌اند که روز عرض گفتند: بلی، « **و نذرهم** » و گذاریم ایشان را « **فی طغیانهم** » در افزونی گفت و افزونی‌جست(۱) و افسار گسستن‌ایشان« **یعمهون** (۱۱۰)»، تا بی‌سامان در گمراهی میروند.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: « وجعلوا لله شرکاء الجن»الایة ـ از ایدرفا اقاصیص(۲) گلهٔ اللهاست ازمشرکان عرب، و از منا کیر کفر ایشان که‌در زمان جاهلیّت‌جهال بودند، ودین‌عرب آن وقت سه دین بود: قومی فریشتگان میپرستیدند، که میگفتند: ایشان دختران خدای‌اند، ازآن ایشان را پوشیده میدارد، وقومی بتان را میپرستیدند، وقومی از**خزاعه** ستاره **شعری** می‌پرستیدند. در این‌آیت رب‌العزّة از ایشان گله میکند واز اهل کتابین: جهودان که میگفتند: « عزیرابن الله »، وترسایان که میگفتند: « المسیح ابن الله ». میگوید: « وجعلوا لله شرکاء » ـ خدایرا انبازان کردند یعنی انبازان گفتند، وآن عرب بودند: **جهینه** و **بنوسلمه** و **بنوخزاعه** و غیر ایشان، که میگفتند: الملائکة بنات الله.

وجنّ اینجا فریشتگان اند، سمّوا جنّاً لاجتنانهم عن‌العیون. جای دیگر گفت: « و جعلوا بینه و بین الجنة نسباً » یعنی الملائکة. میگوید: میان الله و میان

۱ـ ج: افزونی گفتن وافزونی جستن. ۲ـ ج: ازینجاباز اقاصیص.

فریشتگان نسب ساختند. **کلبی** گفت: این درشأن زنادقه آمد که **ابلیس** را شریك الله ساختند درآفریدن شرّ، گفتند: الله سبحانه خالق الخیروالنور والناس والدوابّ والأنعام، و ابلیس خالق الشروالظلمة والسباع والحیّات.

« وخلقهم » ـ این‌ها و میم خواهی با کافران بر، یعنی: جعلوا الله الّذی خلقهم وصوّرهم شرکاء، لایخلقون شیئاً، وخواهی با جنّ بر، یعنی: جعلوا الجن شرکاء الله، والله خلق الجن، فکیف یکون مخلوقه شریکاً له. خواهی با هر دو فریق بر، یعنی: و هوخلقهم و خلق الجنّ. « وخرقوا له » ـ ای: اختلقوا(١) وکذبوا و افتعلوا. **نافع** « خرّقوا » بتشدید خواند برمعنی تکثیر ومبالغه. « بنین و بنات بغیرعلم » ـ ای: لم یذکروه عن‌علم، وانّما ذکروه تکذّباً. پس تنزیه نفس‌خویش کرد و گفت: « سبحانه و تعالی » تقدّس وعلا « عمّا یصفون » یعنی یقولون من‌الکذب والبهتان.

« بدیع السّموات والارض » ـ نوکار ونوساز آسمان وزمین بی قالبی وبی‌مثالی وبی عیاری‌از پیش. از نیست هست کننده، وازعدم در وجود آرنده، و بهیچ مثال حاجت نیفتاده. « انّی یکون له ولد ولم تکن له صاحبة » ـ این از بهرآن گفت که‌هرگز عرب جفت نگفتند، چنانکه ترسایان گفتند. این خطاب با عرب است که او را فرزند چون تواند بود؟! و شما میدانید و اقرار میدهید که ویرا هرگز جفت نبود. « و خلق کلّ شیء » ـ ای وهو خالق کلّ شیء. اورا فرزند چون تواند بود و وی آفرید گارهمه چیزاست؟! یعنی که: چون همه آفریده وصنع اوست وهیچ چیز (٢) نه مثل‌ومانند او، که میگوید: « لیس کمثله شیء » و فرزند اقتضاء مثلیّت کند، چون مثلیّت نیست معلوم شد که فرزند نیست.

١ـ در نسخ «اختلفوا» بفاءآمده ولی ازسیاق عبارت پیداست که باید « اختلقوا » باشد بمعنی دروغ ساختند. ٢ـ ج: هیچیز.

« و خلق کلّ شیء » ـ دلیل است که حادثی که در عالم است فعل خدا است و خلق او و اختراع او وصنع او ، جز وی خالق وصانع نه . جز وی محدث ومقتدر نه . بندگان و رهیگان همه آفریدگان وی . افعال واعمال ایشان ، حرفت و صنعت ایشان حرکات وسکنات ایشان ، چه درخیر وچه در شر، همه مخلوق ومصنوع وی ، همه متعلّق بقدرت وی ، که میگوید جل جلاله : « و خلق کلّ شیء » ، «الله خالق کل شیء » ، « والله خلقکم و ما تعملون » ، « الا یعلم من خلق » ؟! بلی ، فعل بنده ازروی اکتساب اضافت وابنده (۱) است ، و ثواب وعقاب درآن بسته است ، چنانکه حرکت بنده ازیك روی خلق خدا است ، واز یك روی وصف و کسب بنده . نتوان گفت که جبر محض است ، که فرق میان حرکت مقدوره و رعدهٔ ضروریه پیدا است، ونتوان گفت که خلق و اختراع بنده است، که بنده عاجز است از دریافت و دانش اجزاءِ مکتسبه و اعداد آن . پس اعتقاد درست وطریق راست آنست که گویند : مقدور است بقدرت الله از روی خلق و اختراع ، وبقدرت بنده ازروی اکتساب، که الله آن قدرت دروی آفریده، ووصف بنده کرده . پس این قدرت وصف بنده است وخلق خدا نه کسب بنده ، وحرکت خلق خدا است ووصف و کسب بنده .

و گفته‌اند : « خالق کل شیء » عام است از روی لفظ ، خاص است از روی معنی ، لأنّه لم یخلق نفسه ولا صفته ، « و هو بکلّ شیء علیم » ـ عام است در لفظ و در معنی ، لأنّه به و بغیره علیم . ازینجا گفته‌اند : هیچ عموم نیست که نه تخصیص درآن شود الاّ قوله تعالی : « وهو بکلّ شیء علیم » .

« ذلکم الله ربکم » ـ درین آیت بندگان را بصنع خود بخود راه نمود ، گفت خدای شما آنست که آسمان وزمین آفرید ، وهمه چیز وی آفرید ، وزن وفرزند نگرفت.

۱ـ ج : بابنده .

آنگه وحدانیت خود بیان کرد، گفت : « لا اله الاهو خالق کلّ شیء فاعبدوه » ای: وحّدوه ، « وهو علی کلّ شیء وکیل » ضامن لکل شیء ، حافظه ورازقه ومحییه ومميته وقیّمه و مدبّره . الوكالة اسم لحفظ الشیء ، و القيام عليه ، والوكيل سمی وكيلاً لأن الموكل يكل امره اليه و الی تدبيره ورايه .

« لاتدرکه الابصار » ـ تفسیراین آیت بردو وجه است : یکی آنست که معنی ادراك دیدار چشم است ، زیرا که دیدن چشم را ادراك بصر گویند ، و شنیدن گوش را ادراك سمع گویند . اگر مراد اینست پس در دنیا خواهد نه در آخرت ، از بهر آنکه خلق در دنیا خدایرا نبینند، و مؤمنان در آخرت بینند ، که میگوید رب‌العزّة جل جلاله : « وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة » ، وقال (ص) : « انکم لن تروا ربکم حتی تموتوا » . **مقاتل** این یك وجه اختیار کرد ، گفت : « لاتدرکه‌الابصار » فی‌الدنیا ، ای لاتراه وهو یری فی‌الاخرة : قال النبیّ (ص) : « انکم سترون ربّکم کما ترون القمرليلة البدر، لاتضامّون فی رؤيته » ، وعن **الحسين بن واقد** عن **مطر**، انّه قال: قضى الله انّه لايراه احد فی‌الدنيا، لأن من‌رآه لم يمت ، ويرونه فی‌الاخرة ، فلذلك لايموتون .

دیگر وجه آنست که معنی ادراك دریافتن است بخرد پس از دیدن بچشم ، و اگرمراد اینست اندرهر دو جهان نشاید ، ورؤیت روا است، وادراك روا نیست ، زیرا که رؤیت برموجود افتد ، و الله موجود است ، و ادراك بر کیفیت افتد و مرورا کیف گفتن روا نیست. ودیدار درعقبی همچون‌معرفت است در دنیا . در دنیا شناسد ودریافت نه ، در عقبی بیند ودریافت نه . روی **ابوسعيد الخدری** قال : قال النبیّ(ص) : «لوأن الجن و الانس والملائكة و الشياطين مذ خلقوا الى ان فنوا ، صفّوا صفاً واحداً ما احاطوا بالله ابداً» . « وهويدرك‌الابصار » ـ میگوید : الله جل جلاله ، بهمه بصرها میرسد ، وهمه را می‌دریابد ، واشارت است که هیچ کس ازخلق خدا بصرها در نیابند، وبحقیقت آن نرسند،

و کیفیت بینائی ندانند ، وتخصیص این دو حدقه در بینائی بیرون از عضوهای دیگرهیچ درنیابند . چون خلق را احاطت و دریافت بصرخویش ورسیدن بکنه آن‌نیست ، چون‌روا باشد که ایشانرا احاطت بود بکنه جلال عزت ، و ادراك لم یزل ولایزال . اگر معتزلی درنفی رؤیت بعموم این آیت تمسك کند ، جواب وی آنست که اگر چه لفظ عام است تخصیص درآن شد ، که الله جای دیگرمیگوید: « وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة ». پس بدنیا مخصوص است نه بآخرت ، چنانکه بیان کردیم . و تخصیص عموم در مذهب اصولیان درلغت‌عرب روا است وروان. جواب ثانی‌آنست که : نفی ادراكِ اقتضاءِ نفی رؤیت نکند ، چنانکه باوّل شرح دادیم . نبینی که آسمان مرئی است ، و مدركِ نیست . آفتاب و ماهتاب هر دو مرئی‌اند ، و ذات ایشان مدرك نیست ، و رسیدن بطول وعرض وحد مساحت آن نیست . این همچنانست که گفت : « و لا یحیطون به علماً » احاطت نفی کرد ، ونفی احاطت اقتضاءِ نفی علم نکند ، فانّه معلوم جل جلاله . همچنین نفی ادراكِ اقتضاءِ نفی رؤیت نکند . جوابی دیگر بعضی متأخران گفته‌اند : لاتدرکه الابصار وانما یدرکه المبصرون .

آنکه گفت : « و هواللطیف » ـ اوست خداوند باریك دان دور دربینش . « الخبیر » دانا بهرکار ، آگاه بهرگاه ، اما معنی لطیف بتحقیق آنست که دقائق مصالح بندگان شناسد ، وغوامض احوال وکار ایشان داند ، مادقّ منها وما لطف . ازکارومصالح خلق هیچ دقیقه وهیچ لطیفه بوی فرونشود . آنکه برسبیل رفق نه برسبیل عنف آن منافع ومرافق ببندگان رساند ، ووراء آن مصالح بایشان نماید . چون رفق در فعل و لطف در علم بهم‌آید ، لطیف برکمال بود ، و جز الله را جل جلاله کمال این‌معنی و سزاواری این نام نیست ، و رب العالمین درقصهٔ لقمان میگوید : « یا بنیّ انها ان تك مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی‌السموات او فی‌الارض یأت بها الله ان الله لطیف خبیر».

خبر داد درین آیت که لطیف آنست که آن داند که کس نداند، و آن تواند که کس نتواند. یکی را پرسیدند ازمعنی لطیف، جواب داد که نمایندهٔ هرچه خواهد، چنانکه خواهد، و سازندهٔ هرچه خواهد از هرچه خواهد، و رسانندهٔ آنچه خواهد بهرچه خواهد.

« قد جاءکم بصائر من ربکم » ـ یقول : یا اهل **مکّه** ! قد جاءتکم بیّنات من ربکم ، وهی القرآن الّذی فیه البصائر و البیان ، « فمن ابصر » ای عرفها وآمن بها واهتدی « فلنفسه » ای فلنفسه عمل و لنفسه نفع ذلك . « و من عمی » فلم یعرفها و لم یصدّقها « فعلیها » ای فعلی نفسه ضرر ذلك ، فان الله عزوجل غنیّ عن خلقه . و فی ذلك ما روی **ابوذر** عن النبیّ (ص) عن الله عزو جل انه قال فی حدیث فیه طول، الی أن قال: « یا عبادی ! لو أن اولکم و آخرکم وانسکم و جنّکم کانوا علی اتقی قلب رجل منکم، لم یزد ذلك فی ملکی شیئاً. یا عبادی ! لو أن اولکم و آخرکم و انسکم و جنّکم کانوا علی افجر قلب رجل منکم لم ینقص ذلك من ملکی شیئاً . یا عبادی ! لو أن اوّلکم و آخرکم وانسکم وجنّکم سألونی ، فأعطیت کلّ انسان منهم ماسأل ، لم ینقص ذلك من ملکی شیئاً الاّ کما ینقص البحر أن یغمس فیه المخیط غمسة . یا عبادی! انماهی اعمالکم احفظهاعلیکم ، فمن وجدخیراً فلیحمدالله، و من وجد غیر ذلك فلا یلومن الانفسه» .

قوله : « وما اناعلیکم بحفیظ » ـ اینجا اضماری است یعنی : قل یا **محمّد** ! و ما انا علیکم . تو گوی یا محمّد ! که من بر شما گوشوان (۱) نه‌ام . همانست که آنجا گفت : « فما ارسلناك علیهم حفیظاً » ، « لست علیهم بمسیطر » . واین پیش ازآن بود که ویرا بقتال فرمود . چون آیت قتال فروآمد این همه منسوخ گشت ، و صار صلی‌الله علیه وسلم حفیظاً علیهم ومسیطراً علی کلّ من تولیّ عنه .

« و کذلك نصرّف الایات » ـ و کما صرّفناه و بیّنّا فی هذه السورة نصرّف

۱ـ ج : نگهبان .

الایات ونبیّنها فی‌غیرهذه السورة من القرآن، ندعوهم بها ونخوّفهم، میگوید: چنانکه درین سورة سخنان خویش میگردانیم از روی بروی، گاه وعدگاه وعید، گاه مثل و گاه قصّه، همچنین در دیگرسورتها میگردانیم ازروی بروی، و ایشانرا بآن تصریف و آن‌بیان بردین میخوانیم، و ایشانرا بثواب وعده می دهیم، واز عقاب بیم مینمائیم.

«ولیقولوا درست» ـ وتا گویندا، یعنی‌خواستیم تا گویند که: تو این‌سخن راست کرده‌ای باخود، وقرآن‌ساخته‌ای. **مکّی و ابوعمرو** «دارست» خوانند، یعنی: با کسی واگفته‌ای، و با کسی بهم ساخته‌ای. و این آن بود که اورا متهم کرده بودند بمردی رومی، اذ کان یلازم رسول الله (ص) ویحدّثه بما قرأ فی‌الانجیل. گفتند: **انجیل** ازو میشنود، وبتازی از آن قرآن میسازد، و ذلك فی قوله: «لسان الّذی یلحدون الیه اعجمیّ». باین قراءت «ولیقولوا» این لام لام عاقبت گویند، معطوفست برمعنی مضمر، تقدیره: لتلزمهم الحجة، ولیقولوا ما یقولون، ویکون عاقبة امرهم الشقاوة التی‌لحقتهم. **ابن عامر و یعقوب** «درست» بفتح سین وسکون «تا» خوانند، وبرین قراءت معنی «لیقولوا» «لئلاّ یقولوا» است. میگوید: بیان آیات میکنیم، و تفصیل‌آن روی بروی میدهیم، تا این ناگرویدگان نگویند که: اساطیر الاولین است، اخبار تقدّمت و انمحت ودرست.

معنی دیگر گفته‌اند قراءت **ابن عامر** را که: هریك چندی میگویند اینان که: کار **محمّد** و دولت‌اوتباه ونا چیز ونیست گشت. هر که که‌تأخّری‌افتادی‌در وحی‌یا قوّت‌دشمن بودی‌درجنگ، گفتندی(۱): «درست»، یعنی‌انمحت‌وبطلت. «درّست» درشواذّ خوانده‌اند، یعنی که: ایشان گویند **محمّد** را این‌درس کرده‌اند وبرو خوانده‌اند، یعنی مردمان دروآموخته‌اند، چنانکه گفت: «وأعانه علیه قوم آخرون». «و لنبیّنه لقوم

۱ـ **الف**: گفتندید.

یعلمون » ـ یعنی اولیاؤه الذین هداهم ، والّذین سعدوا بیمین الحق .

« اتّبع ما اوحی‌الیك من ربك » ـ **مقاتل حیان** گفت : مشرکان اورا واملّت (۱) پدران خویش میخواندند ، ومیگفتند : تو بدین پدران خویش بازآی . اگر آنرا پس‌آوردی بودی ما ترا کفیل‌ایم، ایستاده‌ایم بدان، وبرخود میگیریم . رب‌العالمین‌آیت فرستاد که : « اتّبع ما اوحی الیك من ربك » تو بر پی آن باش که بتو فرستاده‌اند از قرآن ووحی ، وبدان عمل کن ، وکاربند باش .آنکه گفت: « لااله الاهو » ـکلمهٔ توحید درین میان آوردن معنی آنست که : سخن ایشان مشنو ، و ایشانرا برین کلمهٔ توحید خوان که : « لا اله الاهو » . وگفته‌اند : معنی آنست که برپی قرآن رو ،آن قرآن که خدای یکتای یگانه فروفرستاد، ثم قال : « وأعرض‌عن‌المشرکین» ـ از آن‌آیتها است که‌آیت سیف آنرا منسوخ کرده .

« ولاتسبّوالذین یدعون من دون‌الله » ـ **ابن‌عباس** گفت : چون این‌آیت‌آمد که « انکم‌وما تعبدون من دون‌الله حصب جهنم »، مسلمانان‌هنگامی بتانرا بد میگفتند، پس‌آن کافران در برابرآن معبود مسلمانان را بد میگفتند، و مسلمانان را درآن زمان قوّت آن نبود که ایشان را از آن و از داشتندی (۲) و از ایشان کین ستدندی . پس رب‌العالمین این‌آیت فرو فرستاد: « ولا تسبواالذین یدعون من‌دون‌الله ». **سدی** گفت: بوقت وفاة **بو طالب** قومی از **قریش** برخاستند **بوسفیان** و **بوجهل** و **نضرحارث** و **امیّه** و **ابیّ** پسران **خلف** و **عقبة بن ابی معیط** و**عمرو بن العاص** و **اسود البختری**، این جماعت برخاستند ، وبر بوطالب شدند ،گفتند : توسرور عرب وسیّد مائی ، وازبهر حرمت تو ما بسی رنج کشیدیم ازین برادر زادهٔ تو **محمّد** ، و هنوز بر آنست که ما را رنجاند ، وخدایان مارا بدگوید ، تو او را برخوان ، ومیان ما عهدی بند ، که نه اونام

۱ـ یعنی با ملت . ۲ـ ج : بازداشتندی .

خدایان ما برد، ونه ما نام خدای او بریم. سربسر بیفکنیم، واز هر دوجانب سخن بد در خدایان نگوئیم. **بو طالب**، مصطفی را (ص) برخواند، گفت: یا **محمّد**! این قوم تو وبنوعم تو چنین میگویند، و انصاف می دهند، تونیز از ایشان قبول کن، و مراد ایشان حاصل کن. **مصطفی** (ص) روی با ایشان (۱) کرد و گفت: اگر من مراد شما بدهم، شما نیز کلمه‌ای ازمن دریغ مدارید، که اگر بگوئید ملك جهان شما را بود، وعرب وعجم سر برخط شما نهند. **بوجهل** گفت: آن چه سخن است که تو از ما می در خواهی؟ گفت: کلمهٔ «لا اله الا الله» (۲). ایشان چون کلمهٔ توحید شنیدند یکبارگی سر وازدند، و پرکنده(۳) شدند. **بوطالب** گفت: یا محمد! این کلمه ازیشان مخواه، که ایشان ازآن ترسیده‌اند ورمیده، وطاقت گفتن آن ندارند. با ایشان سخنی دیگر گوی، وکاری دیگرخواه. **مصطفی** گفت: یاعمّ! من برآن نیستم که هرگز جزاز این کلمه خواهم گفت، و جز از این بکاری دیگر سر در خواهم آورد. ایشان سخن درشت تر کردند، گفتند: لتکفّنّ عن شتم آلهتنا او لنشتمنّك و لنشتمنّ من یأمرك، فأنزل الله تعالی: «ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله». وعند نزول هذه الایة قال رسول الله (ص): «لاتسبوا ربّکم»، فأمسك المسلمون عند ذلك عن شتم آلهتهم. فرمان آمد که ای **محمّد**! پرستیدگان ایشانرا دشنام مدهید، که ایشان خدای ترا دشنام گویند به بی علمی بردلیری و شوخی. هرسخن که موذی بود بنزدیك عرب آن دشنام است، هرچند که در آن تفحش نیست. قراءت **یعقوب** «عدوّاً» بضمتّین و تشدید واو، والعدو والعدوّ والعدوان والاعتداء والتعدی والعداء مصادر.

و این آیت در ابتداءِ اسلام آمد که هنوز فرمان بقتال نیامده بود، ومسلمانان را قوت نبود. پس ازآن اسلام قوی شد، ومسلمانان انبوه شدند، وآیت قتال آمد، واین

۱- ج: بایشان. ۲- نسخهٔ الف افزوده: «محمد رسول الله». ۳- ج: پراکنده.

منسوخ شد . قال بعضهم : فی هذه الایة دلالة ان علی المحق ان یکفّ عن سبّ السفهاءِ الذین یتسرّعون الی سبّه مقابلة له ، لأنّه بمنزلة البعث علی المعصیة .

« کذلك زیّنّا لکل امة عملهم » - این برآراستن عمل بر ایشان همچون آن مهر است بر دل ایشان ، که گفت : « ختم‌الله علی قلوبهم » ، « بل طبع الله علیها بکفرهم » . جای دیگر گفت : « افمن زیّن له سوء عمله فرآه‌حسناً » ، و معنی‌آنست : کما زیّنّا لهؤلاءِالمشرکین عبادة الأوثان وطاعة الشیطان بالحرمان والخذلان، زیّنّا لکل امة عملهم من الخیر والشر . و قیل : زیّنّا لکل امة ما فرطنا علیهم من الأعمال ، فأخرجنا ها حسنة . کأنه قال : احسنوا المجادلة ، فانّا امرنا کل امّة بأحسن الاعمال و أزینها . « ثم الی ربهم مرجعهم » یعنی فی‌الاخرة ، « فینبّئهم بماکانوا یعملون » - این درموضع تهدیداست، یعنی یخبرهم و یجازیهم بذلك .

« وأقسموا بالله جهدایمانهم» - ای اجتهدوا فی‌المبالغة فی‌الیمین . **کلبی ومقاتل** گفتند : هر که سوگند خورد بالله ،آن جهد یمین بود . مفسران گفتند : کافران **مکّه** از رسول خدا (ص) آیات ومعجزات خواستند ، گفتند : یا محمد ! **موسی** را عصا بود که چشمهای آب ازآن عصا روان شد ، و**عیسی** را مرده زنده کردن بود ، و **صالح** را ناقه بود . تونیز آیتی نمای ، تا برصدق تو گواهی دهد . رسول خدا (ص) گفت : چه خواهید ازآیات ؟ گفتند : این کوه **صفا** را زر گردان، ومردگان ما را بعضی زنده گردان تا باما بگویند که توبرحقی یا بر باطل ، یا فریشتگانرا بما نمای‌آشکارا ، تا ازبهرتو گواهی دهند . رسول (ص) گفت : اگر از آنچه میخواهید لختی بیارم ، برآن هستید که تصدیق کنید ؟ ایشان سوگندان یاد کردند که تصدیق کنیم ، و ایمان آریم ، و مسلمانان نیز بر ایمان ایشان حریص بودند . گفتند : یا رسول الله ! ازخدا میخواه (١)

١- ج : بخواه .

تا ازین آیات لختی فرو فرستد ، تا مگر ایشان ایمان آرند . **مصطفی** (ص) همت کرد که دعا کند ، و آیت و معجزات خواهد ، چنانکه ایشان در خواسته‌اند . **جبرئیل** آمد و گفت: یا محمّد ! الله میگوید : آنچه خواهی بتو دهم ، و آیت نمایم، لکن اگر نگروند، و تصدیق نکنند ، در حال عذاب فرستم ، و اگر آن آیات نخواهی ، در حال عذاب نفرستم ، واگر ازایشان یکی توبت کند بپذیرم . رسول خدا گفت صلی‌الله علیه وسلم : « بل أترکهم حتی یتوب تائبهم ». فأنزل الله عزوجل: « وأقسموا بالله جهد ایمانهم » ای حلفوا لئن جاءهم النبی (ص) بآیة کما کانت الانبیاء یجیء بها الی قومهم ، لیؤمننّ بها. سوگندان یاد کردند که: اگر **محمّد** آیتی آرد بوی بگروند . رب العالمین گفت :

« قل انما الایات عندالله » وهوالقادر علیها ان شاء ارسلها . ای **محمّد** ! گوی این آیات ومعجزات نزدیك‌الله است، اگرخواهد فرستد . « ومایشعر کم » ـ اینجا وقف نیکواست ، یعنی : وما یدریکم ایمانهم ؟ شما ایمان ایشان چه‌دانید ؟ شما غیب ندانید. آنکه برسبیل ابتدا قطعی حکم کرد ، و گفت : « انّها » بکسر الف برقراءت **مکّی** و **ابوعمرو**، « اذا جاءت لایؤمنون » البته ایشان چون آیت ومعجزات بینند هم بنگروند. قراءت باقی « انها اذا جاءت » بفتح الف ، سخن در اول پیوسته ،وبراین قراءت سخن در « انّما الایات عندالله » تمام شد ، پس برسبیل ابتدا گوید : « وما یشعر کم انّها اذا جاءت لایؤمنون » یعنی وما اشعر کم ! چون نیك دانید شما که گرویدگان‌اید که ایشان چون آیت بینند هم بنگروند. وجهی دیگر : و ما یشعرکم لعلها اذا جاءت لایؤمنون . وروا باشد که « لا » صلت نهند وزیادت ، چنانکه گفت: « ما منعك الاتسجد » یعنی : ان تسجد ، « و حرام علی قریة اهلکناها انّهم لا یرجعون » ای : یرجعون الی اهلیهم . **شامی و حمزه** « لا تؤمنون» بتا خوانند خطاب با مشرکان. میگوید : شما که مکذبان اید نیك دانید که چون آیت آید هم بنگروید .

« ونقلّب افئدتهم وابصارهم » ـ بر گردانیم دلهای ایشان ، که بر آنند که اگر آیت بینند بگروند ، تا اگر آیت بینند بنگروند ، که در ازل حکم شقاوت بر ایشان رفته ، ومن اسقطته السوابق لم تنعشه اللواحق . میگوید : دلهای ایشان و دیدهای دل ایشان وخرد ایشان بر گردانیم از پذیرفتن حق ، وایمان آوردن بآیات . « کمالم یؤمنوا به »ـ یعنی بالقرآن وبمحمّد، «اوّل مرّة» اتتهم الایات مثل انشقاق القمر وغیره . میگوید: دلهاشان بر گردانیم تا همچنانکه باوّل بار که انشقاق قمر و امثال آن دیدند بنگرویدند ، بدوم بار که آیات طلب کردند ، ودرخواستند ، چون بینند هم بنگروند . **کلبی** گفت : « کما لم یؤمنوا » یعنی قوم **صالح** و قوم **موسی** و**عیسی** والامم الخالیة بماسألوا من الایات قبلها ، کذلك کفار **مکّة** لایصدقون بها ان جاءتهم . دلیله قوله تعالی « اولم یکفروا بما اوتی موسی من قبل » ؟! **ابن‌عباس** گفت : المرّة الاولی دارالدنیا ، یعنی : و نقلّب افئدتهم و ابصارهم عن‌الایمان لو ردّوا من الاخرة الی‌الدنیا ، فلا یؤمنون کما لم یؤمنوا فی‌الدنیا قبل مماتهم . نظیره : « ولو ردّوا لعادوا لمانهوا عنه » . وجهی دیگر آنست که درنوبت‌اوّل رفت ، وهو اشبه الأقاویل، والله اعلم . « ونذرهم فی‌طغیانهم یعمهون» ای‌فی عتوّهم وضلالتهم یتردّدون لانخرجهم منها .

النوبةالثالثة

قوله تعالی: « وجعلوا لله شرکاء الجن» الایة ـ سدّت بصائرهم و کلّت‌ضمائرهم فاکتفوا بکلّ منقوص ان یعبدوه ، و رضوا بکل مخذول ان‌یدعوه . راندگان حضرت‌اند وخستگان عدل و سوختگان قهر. بتیغ هجران خسته ، و بمیخ « ردّوا » بسته . آری ! کاریست ساخته ، وقسمتی رفته ، نفزوده ونکاسته. چتوان کرد که الله چنین خواسته . صفت آن بیگانگان است که خدایرا نشناختند، و به‌بیحرمتی وناپاکی‌آواز شرك برآوردند،

ودیگری را با وی درخدائی انباز کردند، تا ازراه هدی بیفتادند. امروز درماتم بیگانگی و مصیبت جدائی، وفردا علی رؤس الاشهاد فضیحت ورسوائی، و در سرانجام خشم الهی وعذاب جاودانی.

« بدیع السموات والارض » توحید است. « انی یکون له ولد و لم تکن له صاحبة » تنزیه‌است « وخلق کل شیء وهو بکل شیء علیم» تعظیم است. امّا توحید آنست که درهفت‌آسمان‌وهفت زمین‌خدا است، که یگانه‌ویکتا است. در ذات بی‌شبیه، و درقدر بی نظیر، ودر صفات بیهمتا است. تنزیه آنست که ازعیب پاك است، وازنقصان منزّه ومقدس، وازآفات بری، نه محل‌حوادث، نه حال‌گرد، نه نونعت، نه تغیّرپذیر. پیش ازکی قایم، پیش ازکرد جاعل، پیش ازخلق خالق، پیش ازصنایع قدیر. تعظیم آنست که بقدر ازهمه بر است، و بذات و صفات زبر است. علوّ و برتری صفت و حق اوست، توان بر کمال ودانش تمام نعت عزت‌اوست. نه درنعت مشابه، نه درصفت مشارك. نه در ذات بستهٔ آفات، نه در صفات مشوب علّات. در صنعهاش حکمت پیدا، درنشانهاش قدرت پیدا، در یکتائیش حجّت پیدا. همه عاجزند و اوتوانا، همه جاهل اند واودانا، همه در عددند و او احد، همه معیوبند واو صمد، لم یلدولم یولد، از ازل تا ابد، نه فضل او را ردّ، عزت او پیش وهمها سدّ. « لاتدرکه الابصار و هو یدرك الابصار » نادر یافته شناخته، نا جسته یافته، نا دیده دوست داشته.

نا دیده هر آنکسی که نام تو شنید دل نامزد تو کرد و مهر تو گزید.

پس از نزول این‌آیت کرارسد که دعوی علم کیف، صفت کند؟ یا حق را جل جلاله محاط ومدرك داند. او که دعوی علم کیف کند، دعوی باطل ومدّعی‌مبطل است. واو که ویرا عزّ سبحانه مدرك و محاط داند معطل است. احاطت بکیفیّت و کمّیت قدرت چون توان که‌آنچه آثار قدرت‌است ازمخلوقات، اوهام و افهام مادرآن متحیراست.

نه بینی بعین العیان که آب را رفتن است، والله میگوید درقرآن که : خاك را گفتن است، ونه آب را جان ، و نه خاك را زبان ، دریافتن این بعقل چون توان ! پس جز از قبول ظاهرو تسلیم باطن چه درمان ! ظاهر قبول کن وباطن بسپار، وهرچه محدث است بگذار ، و طریق سلف دست بمدار . زینهار زینهار !که الله میگوید : « لاتدرکه الابصار». یکی از عالمان طریقت میگوید : « لاتدرکه الابصار » سیاست قدم صفت(١) است که ازصحرای بی نیازی جلال خود برسالکان راه جلوه میکند ، میگوید : ما را دیدهای فانی و عقلهای مطبوع در نیابد که درذات و صفات ما پیمانهٔ عقل‌عقلاء » نیست ، وهم وفهم ازما چه‌نشان دهد که منشور صفات ما را توقیع جز « لیس کمثله شیء» نیست. « لم یزل ولا یزال » نعت جبروت ما است ، صفت حدثان را باجلال قدم چه‌کار ! ازل و ابد مرکب قضا وقدر ما است . محو وصحو را با ما چه خویشی ! وحدانیّت وفردانیّت نعت تعزّز ما است . آب و خاك را با ما چه مناسبت ! اگر نه آفتاب جلال « و هویدرك الابصار » از ولایت « لطیف وخبیر » برشما تافتی ، عواصف « لاتدرکه الابصار » دمار ازجان شما برآوردی، وبکتم عدم بازبردی ، لکنّه عزجلاله باللّطف معروف و بالفضل موصوف . ببنده نوازی معروف است ، وبمهربانی موصوف ، بلطف خود وازآمده (٢) بوفاءِ امید داران ، بفضل خود پذیرندهٔ حقیرهای پرستندگان، و بکرم خود سازندهٔکار بندگان دردوجهان .

«قد جاءکم بصائر من ربکم » ـجای دیگر گفت : « قد جاءتکم موعظة من ربکم » . جای دیگر گفت : « قد جاءکم برهان من ربکم » . جای دیگر گفت : « قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین» ،آمد بشما ازخداوند شما چراغی روشن ، پندی‌بلیغ، نوری تمام ، حجّتی آشکارا ، نامه‌ای پیدا . چراغی که دلها افزود ، نوری که روح جان افزاید ، ذکری که سرّ بنده‌آراید. نامه‌ای که بنده بدان نازد ، نامه‌ای! وچه نامه‌ای که

١ـ ج : صفت قدم . ٢ـ ج : باز آمده .

راه بنده بدان گشاده، انصاف وی درآن داده، کار دین وی بدان ساخته، حبل وی بدان پیوسته، دل وی بدان آراسته، عیب وی بدان پوشیده، دین وی بدان کوشیده، گوش وی بکلیدآن گشاده، سعادت وپیروزی خود درآن یافته. نامه‌ای که چراغ دلها است، شستن غمها است، شفاءِ دردها است «شفاء لما فی الصدور». چراغ تنبیه است، چراغ شرم که ازدل ناپاکان تاریکی شوخی ببرد. چراغ علم که ازدل جاهلان تاریکی‌سفه‌ببرد. نامه‌ای که بنده را بآن در دنیا حلاوت طاعت، بدر مرگ فوز وسلامت، در گور تلقین حجّت، درقیامت سبکباری و رحمت، در بهشت رضا ولقا و رؤیت.

«اتبع ما اوحی الیك من ربك» ـ وحی دیگراست ورسالت دیگر. وحی آنست که درخلوت« او أدنی» سرّاً بسرّ بدوپیوست که: «فأوحی الی‌عبده ما اوحی». رسالت آنست که بظاهر بوی فرو فرستادند که: «وهوالّذی انزل علیك الکتاب» یعنی بواسطهٔ **جبرئیل**. پس گفتند: یا محمّد! آنچه بواسطهٔ **جبرئیل** فروآمد بخلق‌رسان: «بلّغ ما انزل الیك من ربك»، وآنچه بخلوت یافتی از وحی ما، سرّ دوستی است گوش دار و برپی‌آن باش: «اتبع ما اوحی الیك من ربك».

«و أقسموا بالله» الایة ـ وعدوا من انفسهم الایمان لوشاهدوا البرهان، و لم یعلموا انهم تحت قهرالحکم، وما یغنی وضوح الادلة لمن لایساعده سوابق‌الرحمة. السبیل واضح، والدلیل لائح، ولکن کما قیل:

و ما انتفاع اخی الدنیا بمقلته اذا استوت عنده الانوار و الظلم.

الجزء الثامن

١٤ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی: «**ولو انّنا نزّلنا الیهم الملائکة**» و اگر ما فرو فرستادیمی بایشان فریشتگان «**و کلّمهم الموتی**» وپدران مردگان‌ایشان زنده شدی و با ایشان

سخن کفتی (۱) « **وحشرنا علیهم کلّ شیء** » وما همه چیززنده و کوینده انکیختیمی وپیش ایشان آوردیمی تا کواهی دادندی (۲) « **قبلا** » قبیل قبیل، جوک جوک(۳) « **ما کانوا لیؤمنوا** » ایشان آن نبودندی که بکرویدندی (۴) « **الّا ان یشاء الله** » مکر که خدای خواسته بودی (۵) « **ولکنّ اکثرهم یجهلون**(۱۱۱) » لکن بیشترایشان آنند که نمی دانند.

« **و کذلك جعلنا** » همچنان کردیم « **لکلّ نبیّ** » هرپیغامبری را « **عدوّاً** » دشمنانی « **شیاطین الانس والجنّ** » شوخان ونا پاکان آدمی وپری « **یوحی بعضهم الی بعض** » فرا تن یکدیکر میدهند « **زخرف القول** » آرایش سخن « **غروراً** » بفرهیب (۶) « **ولوشاء ربّك** » و اکر خواستی (۷) خداوند تو « **ما فعلوه** » آنچه دشمنان وی کردند هرکزنکردندی (۸) « **فذرهم** » کذار ایشانرا« **ومایفترون**(۱۱۲) » وآن دروغها که می ساختند.

« **ولتصغی الیه** » وتا بآن تکذیب و افترا چسبد وکراید « **افئدة الّذین لایؤمنون بالاخرة** » دلهای ایشان که بنمی کروند بروز رستاخیز « **ولیرضوه** » وآنرا تا بپسندند ازخویشتن،آن‌افترا که درآن‌اند « **ولیقترفوا ماهم مقترفون**(۱۱۳) » وتا بکنند آنچه ایشان کنندهٔ آن در علم خدا وخواست او.

« **افغیرالله ابتغی حکماً** » و من جز از خدای داوری و فرمان رانی جویم؟ « **و هوالّذی انزل الیکم الکتاب** » واو آنست که فرو فرستاد بشما این‌نامه « **مفصّلا** » بازکشاده و پیدا کرده احکام‌آن وحکم‌آن ازیکدیکر « **والّذین آتیناهم**

۱- الف : زنده شدید... کفتید . ۲- الف : انکیختید ...آوردید ...دادندید .
۳-ج : جوق جوق . ۴- الف : نبودندید که بکرویدندید. ۵- الف: خواهید.
۶- ج : بفریب . ۷- الف : خواستید . ۸ - الف : نکردندید .

الكتاب » وايشان که ما ایشانرا **تورات** دادیم « **یعلمون** » میدانند « **أنّه منزّل من ربّك** » که این قرآن فرو فرستاده ایست از خداوند تو « **بالحقّ** » براستی و سزا « **فلا تكوننّ من الممترين** (۱۱۴) » تو که محمدی از در گمان افتادگان مباش .

« **وتمّت كلمة ربّك** » تمام شد و سپری ، و بیشی کرد و راست آمد سخن خداوند تو بودنیها را « **صدقاً** » براستی « **وعدلا** » وهمواری براستی وداد « **لامبدّل لكلماته** » نیست بدل کننده گفتهای ویرا « **وهو السّميع العليم** (۱۱۵) » و اوست آن خداوند شنوای دانا .

« **وان تطع** » واگر فرمان بری و مراد نگه داری « **اكثر من في الارض** » آن بیشتر کس که در زمین است « **يضلّوك عن سبيل الله** » ترا ازراه راست بیراه کنند « **ان يتّبعون الّا الظّنّ** »نیستند مگر بر پی برندهای بینداشت« **وان هم الّا يخرصون** (۱۱۶)» ونیستند مگر در دروغی که میسازند .

« **ان ربّك هو اعلم** » خداوند تو میداند واو داناتر، « **من يضلّ عن سبيله** » بآنکس که گم گشته ازراه او«**وهو اعلم بالمهتدين**»(۱۱۷) واو داناتر دانائی است بایشان که راه یافتگان اند بحق .

« **فكلوا** » بخورید « **ممّا ذكر اسم الله عليه** » ازآنچه بر کشتن آن خدایرا یاد کردند « **ان كنتم بآياته مؤمنين** ۱۱۸) » اگر بسخنان او گرویدگان اید .

« **ومالكم** » وچه رسید شما را وچه عذراست ؟ « **الّا تأكلوا** » که نخورید « **ممّا ذكر اسم الله عليه** » ازآنچه بر کشتن آن الله را یاد کردند « **و قد فصّل لكم** » والله خود تفصیل داد وگشاده باز نمود « **ماحرّم عليكم** » آنچه بسته و حرام کرد بر شما « **الّا ما اضطررتم اليه** » مگرآنچه بیچاره مانید فرا آن از خوردن مردار بوقت ضرورت « **وانّ كثيراً** » و فراوانی از مردمان « **ليضلّون** » بیراه میشوند « **بأهوائهم** »

بهواها و بایستهای خویش « **بغیر علم** » بی هیچ دانش « **انّ ربّك هو اعلم** » خداوند تواست که داناتر ازهمه دانایان است « **بالمعتدین** » باندازه در گذارندگان .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « ولوأننا نزلنا الیهم الملائکة » الایة ـ این علمها از آن است که الله بآن متفرّد است، که این چیزهائی است نابودنی . والله میداند که اگرآن بودی چون بودی . ودرین آیت جواب قومی است که ازوی چیزهائی ازمعجزات درخواستند . قومی گفتند : « لولا انزل علینا الملائکة » ؟! قومی گفتند : « ایتو بآبائنا » . جواب داد ایشانرا که : « ولو أننا نزلنا الیهم الملائکة » فرأوهم عیاناً « وکلّمهم الموتی » فشهدوا لك بالصّدق والنبـوّة . همانست که در سورة **الرعد** گفت : « ولو أن قرآناً سیـّرت به الجبال اوقطـّعت به‌الارض او کلّم به الموتی » ، واین‌آن بود که‌کافران **مکّه** از **مصطفی** (ص) در خواستند که اگر پیغامبری کوه **صفا** ازجای خویش روان گردان ، تا زمین مکّه برما فراخ گردد ، و زمین را بریده گردان تا چشمها بیرون دهد ، و ما کشت زار کنیم ، وپدران ما زنده گردان تا برصدق توگواهی دهند . رب العالمین گفت : اگرمن حکم کنم که قرآن بر کوه خوانند وروان گردد ، یا برزمین خوانند وچشمها پدیدآید، یا بر مردگان خوانند تا زنده شوند ، و سخن گویند، بهیچ حال ایشان ایمان نخواهند آورد ، که ایشان در علم‌من همیشه کافران بودند ، ودر ازل حکم شقاوت (۱) بر ایشان رفته . این همچنانست که **نوح** را گفت: « لن یؤمن قومك الا من قدآمن » .

« وحشرنا علیهم »ـ ای : جمعنا علیهم « کلّ شیء فی‌الدّنیا قبلاً » بکسرقاف برقراءت **مدنی** و **شامی** یعنی معاینة ومواجهة، برابر، رویا روی ، ومنه قول‌النبی (ص)

۱ـ ج : شقاء .

حین سأله **ابوذر** اکان **آدم** نبیاً ؟ فقال : « نعم کان نبیاً کلّمه الله عز وجل » . « قبلاً » ای عیاناً ومواجهة . باقی بضمّتین خوانند . « قبلاً » یعنی قبیل قبیل جوك‌جوك (١). قبل جمع‌قبیل‌است ، وقبائل جمع قبیله . عرب ایشانرا که از یك نژاد باشند قبیله گویند .

« ماکانوا لیؤمنوا الا ان یشاءالله » ـ یعنی : الا ان یهدیهم الله ، « و لکن اکثرهم یجهلون » ـ این جهل قدر است . ایشان نمیدانند که هدی و ضلالت بمن است. همچنانکه آنجا گفت : « ولوشاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکونن من الجاهلین » ای: من‌الجاهلین بالقدر .

« و کذلك جعلنا لکلّ نبی عدوّاً » ـ ای اعداء ، و هم فراعنة الانبیاءِ . هر پیغامبری را فرعونی بود بروزگار وی ، چون **نمرود** بروزگار **ابراهیم**، **ولید مصعب** بروزگار **موسی** ، دیگری بروزگار **عیسی** ، **بوجهل** وامثال‌وی بروزگار **محمد**(ص). رب‌العزّة ایشانرا بر سر پیغامبران مسلط کرده ، تا ثواب و درجات پیغامبران بیفزاید بآن رنجها که میکشیدند ، وبلاها که ازیشان می دیدند . و هیچ کس را آن رنج نبود که رسول عربی را بود صلی‌الله علیه و سلم ، میگوید : « ما اوذی نبی مثل ما اوذیت قطّ » ، و دشمنان وی ازآن شیاطین الانس **ولید مغیره** بود **واسود بن عبدالمطلب و اسود بن عبد یغوث و الحارث** بن **قیس بن عدی و العاص بن وائل و ابوجهل بن هشام و العاص بن عمرو بن هشام و زمعة بن الاسود و النضر بن الحارث و الاسودبن عبد الاسود وعتبه و شیبه** ابنا **ربیعه و عقبة بن ابی‌معیط والولیدبن عتبه و ابیّ و امیّه** ابنا **خلف و نبیّه‌ومنبّه** ابنا **الحجاج و عتبة‌بن‌عبدالعزی‌ومعتب بن عبدالعزی** . میگوید : یا محمّد ! کما ابتلیناك بهؤلاءِ القوم ، کذلك جعلنا لکل نبی عدوّاً . همانست که در **فرقان** گفت: « و کذلك جعلنا لکل نبی عدوّاً من‌المجرمین».

---

١ ـ ج : جوق جوق .

آنکه بیان کرد که‌اعدا که اند: « شیاطین الانس والجنّ » ـ شیاطین منصوب است بر بدل ، و روا باشد که مفعول ثانی بود ، ای: جعلنا شیاطین الانس والجن اعداء للانبیاءِ .

و درمعنی این‌آیت علماءِ نفسیر مختلف‌اند. **عکرمه وضحاك وسدی وکلبی** گفتند : شیاطین در جن اند نه در انس ، و شیاطین الانس یعنی التی مع الانس ، و شیاطین الجنّ ای التی مع الجن ، و این آنست که **ابلیس** لشکر خویش که فرزندان وی‌اند دو گروه کرد : گروهی به انس فرستاد و گروهی بجن ، و هر دو گروه دشمنان رسول خدا (ص) ودشمنان دوستان اوأند ، وآنکه هرزمان بریکدیگر رسند ، شیطان که برانس مسلط کرده با آن شیطان گوید که برجنّ مسلّط کرده که : من صاحب خود را بیراه کردم بفلان‌کار وفلان معصیت که بروی‌آراستم ، تونیز همچنین کن، وشیطان الجن با شیطان الانس همین سخن گوید بابتدا چون بروی رسد . اینست که الله گفت: « یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غروراً » . قومی دیگر گفتند که : در انس شیاطین اند چنانکه درجن ، ومعنی شیطان متمرد است ازین شوخ ناپاك ، برمعصیت دلیر ، و برخدا عاصی . چون شیطان الجن از اغواءِ مؤمن درماند ، وعاجز گردد ، دست درشیطان الانس زند ، وفرا سرمؤمن کند ، تا اورا در فتنه افکند ، چنانکه رسول خدا (ص) گفت فرا **بوذر** که « یا **باذر** ! هل تعوذ بالله من شر شیاطین الجن و الانس » ؟ قال : قلت یا رسول الله ! و هل للانس من شیاطین ؟ قال : « نعم ، هم شرّ من شیاطین الجن » ، و قال **مالك بن دینار** : ان‌شیطان الانس اشدّ علیّ من‌شیطان‌الجن، وذلك انی‌اذاتعوذت بالله ذهب عنیّ شیطان الجن ، و شیطان الانس یجیء فیجرّنی الی المعاصی عیاناً .

« یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غروراً » ـ زخرف القول باطله الذی زیّن و وشی بالکذب ، و المعنی انهم یزیّنون لهم الاعمال القبیحة ، فیغرّونهم غروراً . « ولوشاء ربك ما فعلوه » ـ ای یمنع الشیطان عن الوسوسة للجن والانس، والله یمتحن

عباده بما يعلم انه الابلغ في الحكمة ، والاجزل في الثواب ، والا صلح للعباد . « فذرهم » يعني خلّ عنهم ، « ومايفترون » من التكذيب . قيل : نسختها آية السيف .

« و لتصغى اليه » ـ اى : اراد الله لتصغى الى التكذيب والافتراءِ ، «قلوب الذين لايؤمنون بالاخرة » الله خواست كه دلهاى نا گرويدگان بآن تكذيب و افترا گرايد ، « وليرضوه » و تا آن افترا از خويشتن بپسندند ، « وليقترفوا ، » اى ليكتسبوا مَا هم مكتسبون . و گفته‌اند : « ولتصغى » معطوف است بر آيت پيش ، تقديره : يوحى بعضهم الى بعض ليغرّوهم ولتصغى اليه ، و برين معنى لام ناصبه است نه لام امر بر معنى تهديد چنانكه قومى گفتند . يقال : صغوت اليه صغواً و صغوّاً ، وصغيت أصغى بالياء ايضاً ، و أصغى يصغى اصغاء . وأصله الميل الى الشيء لغرض من الاغراض . و معنى الاقتراف الاكتساب، يقال: خرج يقترف اهله، اى: يكتسب، وقارف فلان هذا الامر، اذا وقعه وعمله، وقرفتنى بما ادّعيت علىّ ، اى : رميتنى بالريبة ، وقرف القرحة، اذا قشرمنها ، و اقترف كذباً، اى اختلقه .

قوله : « افغير الله ابتغى حكماً» ـ اينجا قول مضمر است ، يعنى: قل لأهل **مكّة**: افغير الله ابتغى حكماً قاضياً بينى و بينكم ؟ معنى آنست كه : اهل **مكّه** را گوى : هيچ كس را روا باشد كه ازحكم الله بر گردد ، و آنرا نپسندد ، و بدان رضا ندهد ؟ يا هيچ كس دانيد كه حكم وى برابر حكم الله آيد ، تا با حكم وى گرديم در آنچه ميان من و شما است ؟ **كلبى** گفت : يعنى اطلب رباً اعبد ، چنانكه جاى ديگر گفت : اغير الله ابغى ربّاً ؟ ! جاى ديگر گفت : « افغير الله تأمرونّى اعبد » ؟ ! **مقاتل** گفت : افغير الله ابتغى حكماً فى نزول العذاب ؟ !

« وهوالذى انزل اليكم الكتاب » ـ اى القرآن مفصّلا مبيّناً فيه امره ونهيه.
« والذين آتيناهم الكتاب » وايشان كه **تورات** و **انجيل** داديم ايشانرا « يعلمون أنه

منزّل من ربك »ـ **شامی** و **حفص** منزّل بتشدید خوانند، من‌التنزیل. باقی بتخفیف خوانند ، من‌الانزال ، وهر دو یکسانند . یقال : نزّلته و انزلته. میگوید: اهل کتاب از جهودان وترسایان میدانند که : این قرآن منزل است از نزدیك‌خداوند تو. آنگه گفت: « فلا تکوننّ من‌الممترین » ـ « امتراء » تردّد است در رأی ودر سخن، یعنی: لاتکونن من الشّاكّین انهم یعلمون ذلك . **عطا** گفت : « والذین آتیناهم الکتاب » سران و مهتران اصحاب رسول خدا اند : **ابو بکر** و**عمر** و **عثمان** و**علی** و**ابوعبیده** و**سعید بن زید** و**عبیدة بن الحارث** و **طفیل بن الحارث** و **مسطح بن اثاثه** و **وهب‌الغامدی** و **ابوسلمة بن عبدالاسد** و **الارقم بن ابی‌الارقم** و **عمار بن یاسر** و **سعد بن ابی وقاص** و **طلحه** و**الزبیر** و **عبدالرحمن بن عوف** و **سالم مولی ابی حذیفه** و **ابوحذیفة بن عتبة‌بن ربیعه** و **ابن مظعون** و **معمر بن الحارث الجمحی** و **حبش بن حذافه** واخوه و **بلال** و **صهیب بن سنان** رضی الله عنهم .

« وتمّت کلمة ربك »ـ این قراءت **کوفی** و**یعقوب** است . باقی «کلمات ربك» خوانند بجمع ، ومعنی هر دو یکسانست . میگوید : تمام شد و راست‌آمد قول خداوند تو که : پیغامبران‌را ومؤمنان را برعموم نصرت دهم ، چنانکه گفت : « انّا لننصر رسلنا والذین آمنوا » ، و **محمّد** را علی‌الخصوص نصرت دهم روز **بدر** ، و دشمنان‌ویرا هلاك کنم . این وعده که داده بود راست کرد ، و آنچه گفته بود تمام شد و بسر برد ، وآن وعید که دشمن را داده بود ، وحکم تعذیب که برایشان کرد عدل‌بود ، اینست که گفت : « صدقاً وعدلاً » یعنی : صدقاً فیما وعد ، و عدلاً فیما اوعد وحکم ، لا تبدیل لقوله فی نصر محمّد لأن قوله حق . و قیل : « لامبدل لکلماته » ای لا مغیّر لحکمه ، و لاخلف لموعده. « وهوالسمیع » لتضرع اولیائه ، و لقول‌اعدائه ، « العلیم » بما قلوب الفریقین . روی عن النبی (ص) انه قال:« سبق‌القضاء وجفّ القلم بالسعادة لمن آمن واتقی ، والشقاوة

لمن کفر وعصی. وکان قتادة یقول: هو کتاب الله لایزید فیه المقرون ولاینقصون.

« و ان تطع اکثر من فی الارض » ـ گفته‌اند که: این در شأن دانشمندان جهودان است، و بیشتر ساکنان آن زمین در آن وقت ایشان بودند، و ایشان دو قوم بودند. بیشتر ایشان بودند که برپی هواءِ خود برپنداشتی میرفتند، وظنی می بردند، و دروغها برمی ساختند، و قومی در کار رسول خدا یقین بودند، و صدق وی میشناختند، اما بمعاندی برخاسته بودند. اینست که الله گفت: « ان یتّبعون الا الظن وان هم الا یخرصون ». اگر کسی گوید ایشان که بر ظن بودند، و یقین نمی دانستند، تعذیب ایشان برظن روا باشد یا نه؟ جواب آنست که: رب‌العزة بر ظن تعذیب میکند، که میگوید جل جلاله: « وما خلقنا السماء والارض وما بینهما باطلا ذلك ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار ». و جه حجّت آنست که: ایشانرا برظن تعذیب ازآن کرد که در طلب بصیرت از موضع خویش تقصیر کردند، و بر پی هواءِ خود رفتند، و التماس‌بصیرت و طلب حقیقت و یقین بگذاشتند، و بر ظنّ وجهل اقتصار کردند، لاجرم مستوجب عذاب گشتند.

ابن‌عباس گفت: « و ان تطع اکثر من فی الارض » در شأن مشرکان عرب آمد که با رسول خدا و مؤمنان جدال در گرفتند در خوردن مردار، و گفتند: تأکلون ماقتلتم ولا تأکلون ما قتل ربکم! الله گفت: « ان یتّبعون الا الظن » یعنی فی‌تحلیل المیتة، « و ان هم الا یخرصون » یکذبون فی تحلیل ماحرم الله. میگوید: ایشان بر پی ظن میروند درتحلیل مردار، که می‌پندارند که این مردار حلال است، و نه چنانست که ایشان میگویند، که ایشان دروغ میگویند، وحرام کردهٔ خدا هرگز حلال نبود.

« ان ربك هوأعلم من یضلّ عن سبیله » ـ زجاج گفت: موضع « من » رفع است بابتداء، و لفظ آن لفظ استفهام است، یعنی: هوأعلم ایّ الناس یضل عن سبیله،

کقوله : « نعلم ایّ الحزبین احصی لما لبثوا » ، و بقول بصریان موضع « من » نصب است بر نزع خافض، تا اوّل و آخر مقابل یکدیگر بود ، یعنی : هوأعلم بالضال عن سبیله وهوأعلم بالمهتدین. قراء ت **نصیر** از **کسائی** «یضلّ» بضم یاء است، ای : هوأعلم بالمضل عن سبیله .

« فکلوا ممّا ذکر اسم الله علیه » ـ این در جواب قومی است از عرب که چیزهائی از جانوران می حرام کردند خوردن آن از بحیره وسائبه و وصیله وحامی . رب العالمین میگوید : بخورید اگر مؤمنان اید ، آنچه الله حلال کرده است ، و در کشتن آن نام خدا یاد کردند. آنگه تاکید را گفت :

« وما لکم الاّ تأکلوا مما ذکر اسم‌الله علیه وقد فصّل لکم ماحرّم علیکم» ـ چه عذر آرید که نخورید آنچه الله حلال کرد و بر کشتن آن الله یاد کردند ؟ و الله خود تفصیل محرمات داد ، وآن مفصل درسورة **البقرة** گفت ، ودر صدرسورة **ما ئدة** ، و ذلك فی قوله : « حرّمت علیکم المیتة والدم » الایة . آنگه گفت : « الا ما اضطررتم الیه »ـ ای : من اکل المیتة عند المخمصة و المجاعة من غیر بغی و لاعدوان او تجانف لاثم ، وقد مضی شرحه فی‌المائدة . **نافع** و **حفص** از **عاصم** «فصّل» بفتح فا و «حرّم» بفتح حا خوانند . **ابن کثیر** و **ابوعمرو** و **ابن‌عامر** بضمّ فا و ضمّ حا خوانند . **ابو بکر** از **عاصم** و **حمزه** و **کسائی** فصّل بفتح فا خوانند و حرّم بضمّ حا . « الا ما اضطررتم الیه » ـ یعنی دعتکم الضرورة الی اکله مما لایحلّ عندالاختیار .

« وان کثیراً لیضلّون » ـ **عاصم** و **حمزه** و **کسائی** بضم « یا » خوانند ، و معنی آنست که : فراوانی از مردمان یعنی کفار **مکّه** بیراه میکنند بهواها و بایستهای خویش . باقی « لیضلّون » بفتح « یا » خوانند یعنی بی راه میشوند (۱) بهواها وبایستهای

۱ــ الف ، میشند .

خویش، نه بر بصیرتی و بر علمی که ایشانرا درآن است. «ان ربك هوأعلم بالمعتدین». این اعتدا ایدر (۱) آنست که آنجا گفت: «فمن اضطرّ غیرباغ ولاعاد». میگوید: خداوند تواست که دانا است باندازه درگذارندگان.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «ولو أننا نزّلنا الیهم الملائکة» الایة ـ مردودان حضرت را میگوید، و مطرودان قطیعت را که: اگر ما فریشتگان آسمانرا ازین مقرّبان و کروبیان، وسفره و بررة، و رقباءِ قضا وقدر وامناءِ درگاه عزّت بزمین فرستیم، تا آن مهجوران را بما دعوت کنند، و ازما خبر دهند، ومردگان زمین را حشر کنیم، تا بر درگاه ما ارشاد کنند، وجملهٔ حیوانات وجمادات و اعیان و اجرام مخلوقات، وصورت ذات مقدرات، و آحاد و افراد معلومات، همه را منطیق گردانیم، و بایشان فرستیم، تا آیت الهیت ما واعلام ربوبیت ما بر ایشان عرضه کنند، و هرچه خبربود همه ببینند وبدانند تا من که خداوندم نخواهم، و ایشانرا راه ننمایم، ایمان نیارند، وراه بشناخت ما نبرند. مشتی خاك را چه رسد که حدیث قدم کند اگرنه عنایت قدیم وخواست آن کریم بود!

دل کیست که گوهری فشاند بی تو یا تن که بود که ملك راند بی تو

والله که خرد راه نداند بی تـو جان زهره ندارد که بماند بی تو

اعتقاد اهل سنت آنست که تا رب العزة خود را با دل بنده تعریف نکند، و شواهد صفات قدیم در دل بنده ثبت نکند، بنده بشناخت وی راه نبرد. ازینجا گفته‌اند علماء سنت وائمهٔ قدوت که: المعرفة تجب بالسّمع، وتلزم بالبلاغ، وتحصل بالتعریف.

۱ـ ج: اینجا.

آری ! شمعیست تا خود کجا بر افروزد ! جوهریست تا کجا ودیعت نهد ! یقول الله عز وجل : « سرّ من سرّی استودعته قلب من احببت من عبادی » . شناختی باید و آشنائی هردو بهم ، تا نشانهٔ این‌کار شود ، وشایستهٔ این خلعت گردد . دعوی‌آشنائی بی شناخت جحد است، چنانکه ازآن بیگانگان خبرمیدهد که : « نحن ابناء الله واحباؤه». وشناخت بی‌آشنائی عین مکر است ، چنانکه‌آن مهجور درگاه و سراشقیا ابلیس که شناخت بود اورا ، وآشنائی نه ، نهایت و بدایت اوهر دو از عین مکر در قعر کفر بپوشیده بودند . بظاهرصورت ملکی داشت، ونقاب تقدیس بر بسته ، و باطنی خراب . هزاران سال بساط عبادت بپیموده برامید وصل ، چون پنداشت که دیدهٔ املش‌کشاده شود ، یا نفحهٔ وصال درونش وزد، ازسماءِ سموّ برخاك لعنت افتاد که : « وانّ علیك لعنتی » :

گفتم چو دلم با تو قرین خواهد بود مستوجب شکر و آفرین خواهد بود
بالله که گمان نبردم ای جان وجهان که امید (۱) مرا فذلك این خواهد بود

« و کذلك جعلنا لکل نبی عدواً » ـ هر که رتبت وی عالی‌تر بلاءِ وی‌تمامتر! هر که بحق نزدیکتر ودل وی صافی‌تر ، نفس وی بدست دشمن گرفتارتر ! آری بی‌غصهٔ محنت قصهٔ محنت نتوان‌خواند ! بی زهر بلا شهد ولا نتوان یافت! بنگر که **آدم** صفی آن غرس تکریم‌حق، و پروردهٔ تقدیس، چه دید ازآن دشمن خویش ابلیس! یقول تعالی: « فأزلّهما الشیطان‌عنها فأخرجهما مماکانافیه» ، وآن دیگرشیخ پیغامبران وپدرجهانیان **نوح**(ع) از قوم خویش بنگر که چه‌دید ! نهصد واند سال ایشانرا دعوت کرد . هر روز او را چندان بزدند که‌بیهوش شدی، و فرزندان‌خود را برمعادات او وصیّت کردندی(۲) و آن مهتر برین بلیت صبر میکرد ، و امید بایمان ایشان میداشت ، تا او را گفتند : « لن یؤمن من‌قومك الا من قدآمن » . گفت : بارخدایا ! چون امید بریده گشت ، وروی

۱ـ ج : کومید . ۲ـ الف : کردندید .

صلاح پدید نیست ، بودن ایشان در دنیا جز زیادت فساد و سبب خرابی نیست. « لاتذر علی الارض من الکافرین دیّاراً » . و از آن پس **ابراهیم** پیغامبر که شجرهٔ توحید بود ، شب وروز بزانو در افتاده ، وشیبت سفید (۱) دردست نهاده که : « واجنبنی وبنیّ أن نعبد الاصنام » . بنگر که او را ازآن **نمرود** طاغی چه رسید ! و از معانده و مکابرهٔ وی چه مقاساة کشید! وعلی هذا پیغامبران یکان یکان **هود** و **صالح** و **لوط** و **زکریا** و **یحیی** و **عیسی** و **موسی** ، از دست جباران و متکبران و متمردان همه بفریاد آمدند ، ودر حق زاریدند ، ودر آخر همگان **محمّد** عربی و **مصطفی** هاشمی بلاءِ وی تمامتر ، واذی وی ازدشمنان بیشتر ، تا میگوید صلی الله علیه و سلم : « ما اوذی نبی مثل ما اوذیت قطّ » ! آن بیگانگان و بیحرمتان قدر وی مهتر ندانستند ، ودیدهٔ شناخت او نداشتند، قصد جان او کردند، وجفاءِ ویرا میان در بستند . پیران استهزا کردند ، وشاعران هجو گفتند، و کودکان سنگ انداختند ، وزنان ازبامها خاك ریختند ، وآنگه اتفاق کردند ، وبا یکدیگر عهد بستند که اورا برداریم ، ونصرت خدایان خود کنیم، تا **جبرئیل** آمد وگفت : ای **سیّد** ! خیز وشهر بایشان بگذار .آهنگ غربت کن که : طلب الحق غربة. ودرین غربت فرمودن با او سرّی بود که جوانمردی درآن قافیهٔ شعر خویش بازآورده و گفته :

ای یتیمی کرده اکنون با یتیمان کن تو لطف
ای غریبی کرده اکنون با غریبان کن سخا
با تو در فقر و یتیمی ما چه کردیم از کرم
تو همان کن ای کریم از خلق خود با خلق ما
مادری کن مر یتیمان را بپرورشان بلطف
خواجگی کن سائلان را طمعشان گردان وفا .

۱ـ ج: سپید .

« افغیر الله ابتغی حکماً »ــ جز از الله معبودی گیرم؟ کلاّ ! جز از الله خدائی را دانم؟ حاشا ! معبود بی همتا اوست ، که یگانه و یکتا خود اوست . در کردگاری و جباری بی نظیر اوست . درکاررانی و کار خدائی بی شبیه اوست . در بنده نوازی معروف اوست. در مهربانی ومهر نمائی موصوف‌اوست .

پیر طریقت گفت : « الهی ! موجود عارفانی. آرزوی دل مشتاقانی. مذکور زبان مدّاحانی » . چونت نخواهم که نیوشندهٔ آواز داعیانی! چونت نستایم که شادکنندهٔ دل بندگانی ! چونت ندانم که زین جهانی ! چونت دوست ندارم که عیش جانی !

« وان تطع اکثر من فی‌الارض » الآیة ــ وفد خدای از روی عدد اندکی‌اند ، اما با وزن و با خطراند ، و اهل باطل بسیاراند ، لکن بی وزن و بی معنی اند . یك جهان مجاز را یك ذره حقیقت بس . یك عالم بیهوده و باطل را یك نفس خداوندان یافت بس .

یك تبانجهٔ شیر و زین مردار خواران یك جهان

یك صدای صور و زین فرعون طبعان صد هزار !

یا **محمّد** ! اگر تو ایشانرا از روی عدد و کثرت بینی ، ترا بفتنه افکنند ، و اگر با ایشان بسازی، ترا ازحق باز دارند. فرمان ما را گردن نه ، و از ایشان روی گردان : « فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین » .

« فکلوا ممّا ذکر اسم الله » ـ این درحکم تفسیر بذبایح مخصوص است ، واز روی اشارت منع است از خوردن بر غفلت ، و برشره . هرچه بغفلت وشره خورند جز در طبع سبعی قوّت نیفزاید ، و جز هواجس نفس و وساوس شیطان از آن نروید . اصل مسلمانی پاکی سینه است ، و روشنائی دل ، وراه این پاکی و روشنائی پاك داشتن بشره است . چنان باید که حواس ظاهرچون چشم و گوش و زبان پاك بود ، و جملهٔ حرکات

بوزن شرع بود، وراه پاکی حواس پاکی پوست و گوشت بود، چنانکه از حلال رسته باشد، وراه پاکی پوست و گوشت لقمهٔ حلال است، وچون لقمه حلال بود، مرد حلال خوار باید. مادام تا شره و آرزوی غفلت درسینهٔ وی بود، حلال خوار نبود، و راه اسیر کردن آز وشره آنست که چون خورد برسر ذکر بود، وبا آگاهی بود، وبادب طریقت وشرط سنت خورد. اینست که الله گفت: «فکلوا مما ذکر اسم الله علیه ان کنتم بآیاته مؤمنین».

شافعی(رض) گفت که: دوازده مسئله بباید دانست، تا یك لقمه بشرط دین بتوان خورد. چهار فریضه، وچهار سنت، وچهار ادب. آنچه فریضه است حلال خوردن، وپاکیزه خوردن، وروزی گمارخدایرا دانستن، وشکر وی گزاردن. وآنچه سنت است اول «بسم الله» گفتن، و پیش از طعام دست بشستن، و بآخر «الحمد لله» گفتن، و از کرانهٔ قصعه خوردن، و آنچه ادب است برپای چپ نشستن، ودرلقمه کس ننگرستن و از پیش خود خوردن، و پس از طعام دست بشستن. چون خوردن باین شرط بود، فردا درآن حساب نباشد، واورا درآن ثواب دهند، چنانکه درخبر است که: مؤمن را برهیچ چیز (۱) ثواب دهند، تا آن لقمه که در دهن خویش نهد، یا در دهن عیال خویش، والیه الاشارة بقوله تعالی: «کلوا من الطیبات و اعملوا صالحاً».

١٥ـ النوبة الاولى

قوله تعالی: «وذروا ظاهر الاثم و باطنه»ـ گذارید آشکارای حرام وبزه و نهان آن «**انّ الّذین یکسبون الاثم**» ایشان که کار با بزه میکنند «**سیجزون**» بد پاداش دهند ایشانرا «**بما کانوا یقترفون (١٢٠)**» بآنچه میکردند.

١ـ ج: هرچیز.

« **و لا تأکلوا** » ومخورید « **ممّا لم یذکر اسم الله علیه** » از آن چیز که خدایرا نام یاد نکردند بر کشتن آن « **وانّه لفسق** » که خوردن آن حرام است و بیرون شد (١) ازطاعت داری « **وانّ الشّیاطین** » و دیوان « **لیوحون الی اولیائهم** » سخنان آراسته کژ می او کنند (٢) بدلها و گوشهای دوستان خویش « **لیجادلوکم** » تا بآن با شما پیکار کنند « **و ان أطعتموهم** » واگر شما ایشانرا فرمان برید وبایشان پی برید « **انّکم لمشرکون(١٢١)** » شما همچون ایشان با من انبازگیرندگان اید .

« **اومن کان میتاً** » باش آنکس که مردار دل بود بمرگ بیگانگی « **فأحییناه** » ما زنده کردیم ویرا بزندگانی ایمان « **وجعلناله نوراً** » ویرا روشنائی دادیم « **یمشی به فی النّاس** » تا میرود بآن درمیان مردمان « **کمن مثله فی الظّلمات** » او چنان کس است که هرچه از وی باز گویند ، و هر چه ازو نشان دهند همه تاریك . « **لیس بخارج منها** » که هرگز از آن تاریکی بیرون آمدنی نیست « **کذلك** » همچنین « **زیّن للکافرین** » آراسته نمودند کافرانرا « **ما کانوا یعملون(١٢٢)** » آنچه میکنند .

« **وکذلك جعلنا** » و همچنین کردیم « **فی کلّ قریة** » در هر شهری « **اکابر** » مهینان آن در مال و در نام « **مجرمیها** » بدان و بدکاران ایشان « **لیمکروا فیها** » خواستیم تا ایشان در آن بد کنند و بد سازند « **وما یمکرون الاّ بأنفسهم** » ونمیسازند آن بدها مگر بخویشتن « **وما یشعرون(١٢٣)** » ونمیدانند .

« **واذا جاءتهم آیة** » و هرگه که بایشان آید پیغامی و آیتی از قرآن « **قالوا لن نؤمن** » گویند بنگرویم « **حتّی نؤتی** » تا آنگه که ما را دهند ازمعجزات « **مثل ما اوتی رسل الله** » همچنانکه رسولان خدای را دادند از پیش « **الله اعلم** »

١ــ ج : بیرون شدن . ٢ــ ج : می افکنند.

الله داناتر « **حيث يجعل رسالته** » آنجا که پیغامهای خویش می‌نهد « **سيصيب الّذين اجرموا** » آری رسد بایشان که کافر شدند وبجرم مهین مجرم آمدند « **صغار عندالله** » فرودی و کمئی و کمئی وبی آبئی بنزدیك الله « **وعذاب شديد بما كانوا يمكرون(۱۲۴)** » و عذابی سخت بآنچه میکنند از بد ، ومی سگالند ازآن .

« **فمن يرد الله ان يهديه** » هر که الله خواهد که ویرا راه نماید « **يشرح صدره** » باز کشاید دل وی « **للاسلام** » تصدیق و تسلیم را « **ومن يرد أن يضلّه** » و هر که خواهد که ویرا از راه کم کند « **يجعل صدره ضيّقاً** » دل ویرا تنگ گرداند « **حرجاً** » سخت تنگ « **كأنّما يصّعّد في السّماء** » گوئی بآسمان می باز نشیند « **كذلك** » همچنین « **يجعل الله الرّجس** » الله تعالی کژی و نا پاکی و بد سازی مینهد « **على الذين لايؤمنون(۱۲۵)** » بر ایشان که نگرویده‌اند .

« **و هذا صراط ربّك** » این نامه راه خداوند تواست که درآن بوی روند و بوی رسند « **مستقيماً** » راه راست درست پاینده باز کشاده « **قد فصّلنا الايات** » پیدا کردیم این سخنان خود را « **لقوم يذّكّرون(۱۲۶)** » قومی را که پند می پذیرند ، و حق را در یاد میدارند .

« **لهم دارالسّلام** » ایشانراست سرای رستگی و آزادی و تن آسانی « **عند ربّهم** » بنزدیك خداوند ایشان « **وهو وليّهم بما كانوا يعملون** » و وی یار ایشان بآنچه می کردند .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « و ذروا ظاهر الا ثم و باطنه » ـ کردار آدمی دو طرف دارد : یك طرف بدل پیوسته ، آنرا نیت کویند ، و یك طرف بتن پیوسته ، آنرا عمل کویند.

این ظاهر است وآن باطن . برین اعتبار هر چه بنده کند از محظورات و منهیات شرع بدست و پای و زبان وجوارح ظاهر آنرا ظاهرالاثم گویند ، و هرچه بدل بیندیشد ونیت کند از مخالف امر شرع ،آنرا باطن الاثم گویند . رب‌العالمین درین آیت میگوید : هر دو بگذارید ، همان عمل بد که در ظاهر رود، وهمین اندیشه و نیت بد که در باطن بود .

مقاتل گفت : « ظاهر الاثم و باطنه » زنا میخواهد در سر و درعلانیه ، واین بدان آمد که **قریش** از زنا بظاهر می‌پرهیز کردند، وآنرا کراهیت می داشتند، امابباطن درآن بأس وبزه نمی دیدند ، و ازآن ننگ نمیداشتند . رب العزّة گفت: زنابگذارید هم درآشکارا وهم در نهان ،که هر دو بزه‌کاری است . همانست که جای دیگر گفت : « ولا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن » ، و قال النبیّ (ص) : « ما من ذنب اعظم عندالله من نطفة حرام یضعها رجل فی رحم لاتحلّ له ، وما ضجّت الارض من عمل یعمل علی‌ظهرها کضجتّها من سفك دم حرام ، اواغتسال جنابة من حرام ، و من قدر علی امرأة حراماً ، فترکها مخافة الله عز وجل، امنّه الله من‌الفزع الاکبر، وحرّمه علی‌النار » .

و روی **ابو أمامة**: « ان فتی‌شابّاً اتی‌النبی(ص) فقال: یا رسول‌الله ! ائذن‌لی‌فی الزنا . فأقبل علیه القوم فزجروه ، فقال‌النبی (ص): مه مه . ثم قال النبیّ (ص) : یافتی ! ادن منّی . فدنامنه ، فقال : اجلس ، فجلس . فقال له : اتحبه لأمك ؛ فقال : لا والله ، جعلت فداك یارسول‌الله ، ولا الناس یحبونه لأمهاتهم. قال : فتحبّه لابنتك ؟ قال : لا والله یا رسول‌الله! ولاالنّاس یحبونه لبناتهم . قال : فتحبه لأختك ؟ قال : لا والله یا رسول‌الله! و لاالناس یحبونه لأخواتهم . قال : فتحبه لخالتك؟ قال : لا و الله یا رسول الله! و لاالناس یحبونه لخالاتهم . قال : فتحبه لعمّتك؟ قال : لا والله یا رسول الله. قال : ولاالناس یحبونه کما لاتحب . ثم وضع رسول الله (ص) یده علیه ، فقال: اللهم اغفرذنبه، وحصّن فرجه ، وطهّرقلبه . فلم یلتفت بعد ذلك الی شیء » . **کلبی** گفت : « ظاهرالاثم » طواف الرجال

بالبیت‌نهاراً عراة ، وباطنه طواف النساءِ باللیل عراة . پس برسبیل وعید گفت :

« ان الذین یکسبون الاثم » یعنی الشرك « سیجزون » فی الاخرة « بما کانوا یقترفون » یعنی یکسبون فی‌الدنیا. الکسب، فعل مایجتلب به الی‌النفس نفع، اویستدفع به ضر، ولذلك وصف به‌العبد ، ولم یجز أن یوصف به‌الخالق القدیم جل جلاله . والفرق بین الکسب و الخلق أن الخلق فعل الشیء علی تقدیر و ترتیب ، و الکسب فعل الشیء لاجتلاب النفع الی‌النفس .

«ولا تأکلوا ممالم یذکر اسم الله علیه» ـ ازاحکام شرع آنچه باین‌آیت تعلق دارد طرفی بگوئیم برسبیل اختصار . مذهب **شافعی** آنست که تسمیت بر ذبیحه درحال ذبح مستحب‌است وفرض نیست . اگربگذارد تسمیت بعمد یا بنسیان، ذبیحه حلالست ، وحرام نیست ، وبمذهب امام **ابوحنیفه** اگربنسیان تسمیت بگذارد ذبیحه حلالست ، که درحال نسیان بقول وی تسمیت شرط نیست ، اما اگربعمد بگذارد تناول‌آن حرام است ، که در آن حال تسمیت شرط است . و بگذاشتن بعمد روا نیست ، و به قال **سعیدبن‌جبیر** و **عطاء**. اما مذهب **داود** و **بوثور** و **شعبی** و **محمدبن سیرین** آنست که تسمیت درحال ذکرو نسیان هردوشرط است، اگربعمد بگذارد یا بنسیان، خوردن آن ذبیحه حلال نیست . دلیل **شافعی** نصوص اخبار صحاح است ، و ذلك ما روی **البراء ابن‌عازب** ان النبی (ص) قال : « المؤمن یذبح علی اسم الله ، سمّی‌او لم یسم » . و سئل النبی عن من یذبح ولم یذکر اسم الله علیه ناسیاً ، فقال : « اسم الله فی قلب کل مؤمن و علی لسانه » ، وقالت **عائشة** : یا رسول الله ! ان الاعراب تحمل الینا اللحوم و نحن لاندری انهم یذبحون علی اسم الله فی‌الذبح ام لا . فقال (ص) : « سمّوا و کلوا ».

و خصم را نرسد که باین‌آیت تمسك کند که : « ولا تأکلوا ممالم یذکراسم الله‌علیه » ، که‌حمل این‌آیت برمیته است ، وسبب نزول این وسیاق‌آیت دلالت میکند ،

و ذلك ان‌المشر کین‌قالوا : يا **محمّد** ! اخبرنا عن الشاة اذا ماتت، من قتلها ؟ فقال: الله قتلها . قالوا فتزعم ان ماقتلت انت وأصحابك حلال وما قتله الصّقر والكلب حلال ، وما قتله الله حرام . فأنزل الله هذه الاية . و روى **عكرمة** عن **ابن عباس** : ان المجوس فی اهل فارس لمانزل تحريم الميتة كتبوا الى مشر کی **قريش** ، و كانت بينهم مكاتبة ، ان خاصموا **محمداً** وقولوا له : ما تذبح انت بيدك بسكين فهو حلال ، وما ذبحه الله يعنی الميتة فهو حرام ، فنزلت الاية .

« و ان الشياطين » يعنی مردة المجوس « ليوحون الى اوليائهم » من مشر کی **قريش** « ليجادلوكم بالباطل وان أطعتموهم » فی‌استحلال الميتة « انكم لمشر كون ». لأن من احلّ شيئاً مما حرم الله فهو مشرك .

« اومن كان ميتاً فأحييناه » ـ **سدی** گفت : اين درشأن **عمر خطاب** آمده ، و **بوجهل هشام** ، وآنچه ميگويد : « جعلنا له نوراً يمشی به فی الناس » آن خلافت است که اورا دادند تا ميرود با آن درميان مردمان، « كمن مثله » ای صفته‌فی‌الظلمات يعنی **اباجهل بن هشام** ، لايخرج من‌الكفرقطّ ولايؤمن ابداً ؟! **قتاده** گفت: هوالمؤمن معه من الله بيّنة يعمل بها ، و بها يأخذ ، واليها ينتهی ، و هو كتاب الله . « كمن مثله فی الظلمات » وهو مثل الكافر فی‌الضلالة متحيرفيها متسكّع لايجد مخرجاً ولامنفذاً .

ابن‌عباس گفت : اين درشأن **حمزة بن عبدالمطلب** و **بوجهل بن‌هشام** آمد ، وسبب‌آن بود که نجاست پاره‌ای بر گرفت ، و برسول خدا افكند ، واو را ناسزا گفت ، وبرنجانيد ، و **حمزه** هنوز در اسلام نيامده بود ، امّا رسول را دوست داشتی ، و ازآنکه مردی محتشم بود ، ودر ميان **قريش** محترم ودلاور ومردانه ، مکّيان ازبيم وی زهره نداشتندی که رسول خدا را رنجانيدندی ، يا اورا بدگفتندی (١) . آن روز که

١ـ الف : نداشتنديد ... رنجانيدنديد ... بدگفتنديد .

بوجهل او را برنجانيد ، وناسزا كفت ، **حمزه** بصيد بود ، در آن صحرا ازپس آهوئى همى رفت .آهوى روى بازپس كرد و كفت : يا **حمزه** ! ترا شغل ازصيد من مهم‌ترهست. **حمزه** بازگشت تا بمكّه رسيد . او را خبر كردند كه **بوجهل** با **محمد** چنين كرد . خشم كرفت . قصد **بوجهل** كرد . كمانى داشت برسروى زد ، تا او را مجروح كرد ، و كفت : اى نامرد هيچ كس ! ترا با **محمّد** چه‌كار، وچه زهرهٔ‌آن دارى كه‌اورا برنجانى؟ بوجهل ازوى بترسيد بتواضع درآمد ، كفت : يا **بايعلى** ! اما ترى ماجاء به سفّه عقولنا، وسبّ آلهتنا ، وخالف‌آباء نا ؟! فقال **حمزة** : ومن اسفه منكم تعبدون الحجارة من‌دون الله ! اشهد أن لا اله الاالله ،لاشريك له ، وأن محمداً عبده ورسوله . پس رب‌العالمين در شأن ايشان آيت فرستاد :

« اومن‌كان ميتاً »ـ اى‌ضالّا كافراً فهديناه ، « وجعلنا له نوراً» اى‌ديناً وايماناً، « يمشى‌به فى‌الناس » مع المسلمين مستضيئاً بما قذف‌الله فى‌قلبه من نورالحكمة والايمان، « كمن مثله فى الظلمات » ـ « مثل » زيادتست يعنى : كمن هو فى ظلمات الكفر و الضلالة ؟ ! « ليس بخارج منها » ـ ليس بمؤمن ابداً. « كذلك » اى : كما زين للمؤمن الايمان ، « كذلك زيّن للكافرين ما كانوا يعملون » من عبادة الاصنام .

و كفته‌اند : موت وميّت در قرآن بر پنج وجه‌آيد : يكى بمعنى نطفه كه هنوز دربند خلقت صورت نيامده ، چنانكه در سورة **البقرة** كفت : « و كنتم امواتاً فأحياكم » يعنى نطفاً لم تخلقوا فخلقكم ، و جعل فيكم الارواح . نظيرش در سورة **حم المؤمن** كفت : « امتّنا اثنتين » يعنى بالاولى انّا كنا نطفاً فخلقتنا ، و در سورة **آل عمران** كفت : « وتخرج الميت من‌الحى » ـ يعنى النطفة وهى ميته ، و نظيره فى **يونس** وفى **الروم**. وجه دوم موت بمعنى‌ضلالت ، چنانكه درين موضع كفت « او من‌كان ميتاً » يعنى ضالّا عن‌الهدى فهديناهم . **همانست** كه در سورة **الملائكه** كفت : « وما يستوى الأحياء

ولا الأموات »، ودر سورة **النمل** گفت: « فانّك لاتسمع الموتى»، ونظيره فى **الانبياء** .
وجه سوم موت است بمعنى قحط وجدوبت زمين ونارستن نبات، چنانكه درسورة **الاعراف**
گفت: « سقناه الى بلد ميّت» يعنى الارض التى ليس فيها نبات. نظيره فى **الملائكة** وفى
سورة **يس** . وجه چهارم موت است بمعنى زهوق روح بر سبيل عقوبت پيش از استيفاء
رزق خويش دردنيا ، چنانكه قوم **موسى** را افتاد . رب‌العزة ميگويد : « ثم بعثنا كم من
بعد موتكم » . همانست كه گفت : « وهم الوف حذرالموت » ، « فقال لهم الله موتوا ثم
احياهم » . وجه پنجم حقيقت موتست بأجل خويش ، چنانكه گفت : « انك ميّت وانهم
ميّتون » ، « كل نفس ذائقة الموت » ، و نظاير اين در قرآن فراوان است .

« و كذلك جعلنا »- اى كما أن فسّاق **مكّة** جعلنا اكابرها ، كذلك جعلنا
فسّاق كل قرية اكابرها، يعنى رؤساء ها ومترفيها. ميگويد: چنانكه فاسقان **مكّه** را مهينان
وسران و رئيسان كرديم، همچنين در هر شهرى فساق آن شهر مهينان و اكابر كرديم .
« ليمكروا فيها » اى : فى القريه بالمعاصى و صدّالناس عن الايمان . بآن كرديم تا آن
اكابر درآن شهر بدها سازند، ومردم را از ايمان بر گردانند اكابررا باين معنى مخصوص
كرد كه رياست و خواجگى وتنعم بكفر ومكر زودتر كشد ، بدليل قوله تعالى وتقدس:
« ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فى الارض » ، وگفته‌اند كه اين اكابر فراعنهٔ انبياء اند
كه پيوسته مكر ميسازند ، وبدها مى‌سگالند پيغامبران را ومؤمنان را . رب‌العزة گفت :

« و مايمكرون الا بأنفسهم و ما يشعرون »- آن مكر با خويشتن ميكنند ،
ونميدانند كه وبال آن بايشان باز گردد ، وبعذاب وعقوبت رسند . **مجاهد** گفت: اكابر
مكّه مستهزيان **قريش** بودند و مقتسمان، كه شعاب مكه قسمت كرده بودند بر جمعى
رصد كه ايشانرا بر سر راهها نشانده بودند ، و مردمانرا از **مصطفى** (ص) و ايمان باز
ميداشتند. پنج كس بودند : **وليد مغيره** و **عاص بن وائل** و **عدى بن قيس** **واسود بن**

عبدالمطلب و **اسودبن عبدیغوث**. پیوسته مصطفی را برنج داشتندی، و او را اذی نمودندی (١)، تا روزی که **جبرئیل** نزدیك رسول‌خدا (ص)آمد، **عاص وائل** بوی بر گذشت، **جبرئیل** بکعب وی اشارت کرد. **ولید مغیره** بر گذشت **جبرئیل** بساق وی اشارت کرد. **عدی قیس** بگذشت‌جبرئیل بشکم وی اشارت کرد. **اسود عبد یغوث** بگذشت، بروی وی اشارت کرد. **اسود بن عبدالمطلب** بگذشت بسر وی اشارت کرد. آنکه **جبرئیل** گفت: ای **محمّد**! شرّ ایشان از تو کفایت کردم. پس روزی **عبد وائل** برشتر، نشسته بود بصحرا، وتماشا میکرد. جائی فروآمد تاآب‌خورد. پای بزمین نهاد، گفت: مرا مار گزید، طلب کردند مار نیافتند، و آن پایش آماس کرد، تا چندان شد که گردن شتر فریاد همی کرد و میگفت: قتلنی ربّ **محمّد**. و **اسود عبد یغوث** روزی بصحرا بیرون شد. وسموم زد اورا، ورویش سیاه گشت، چون بخانه بازآمد، قوم او نشناختند اورا، ودر سرای نگذاشتند. ازغبن سر بردر همی زد تاهلاك شد، ومیگفت: قتلنی رب محمّد. **ولید مغیره** همی رفت، جامهٔ تکبر برزمین همی کشید خاری در جامهٔ وی آویخت. جماعتی زنان در پیش وی بودند. عارش آمد که درپیش ایشان‌آن خار ازجامه باز کند. همچنان همی رفت، تا پایش مجروح شد، و از آن هلاك گشت، و میگفت: قتلنی ربّ محمّد. و **اسودعبد المطلب** پسر وی بسفرشده بود، چون بازآمد باستقبال بیرون شد، وگرما گرم بود. بسایهٔ درختی باز شد، سربدرخت باز نهاد. جبرئیل بیامد، و سروی بر آن درخت همی زد، ووی همی گفت: ای غلام! این را از من باز دار. گفت: من هیچ کس را نمی بینم. فریاد همی کرد ومیگفت: قتلنی رب محمد، تا آنگه که هلاك شد. **وعدی‌قیس** ماهی شور خورد، و گویند ماهی تازه، وازآن تشنه شد. چندان‌آب بازخورد که شکمش‌ازهم بشد،

١ــ الف: داشتندید ... نمودندید.

وهلاك گشت ، و در آن حال میگفت : قتلنی رب محمد . اینست که رب العالمین گفت : « انّا کفیناك المستهزئین » . قوله :

« واذا جاءتهم آیة » ـ اینها ومیم با اکابر شود میگوید: چون با ایشان آید آیتی یعنی معجزتی که دلالت کند بر وحدانیت خدا ونبوّت مصطفی (ص) چون انشقاق قمر و دخان و امثال آن ، ایشان گویند : « لن نؤمن حتّی نؤتی مثل ما اوتی رسل الله » یعنی النبی (ص) وحده . گویند : بنگرویم ما تا آنکه که ما را نیز آن دهند ازمعجزات که **محمّد** را دادند ، و هر یکی ازیشان این سخن میگفت ، و این آرزو میکرد ، چنانکه رب العزة جای دیگر گفت : « بل یرید کل امریء منهم أن یؤتی صحفاً منشّرة ». **ولید مغیره** همی گفت : والله لوکانت النبوة حقاً لکنت اولی بها منه لأنی اکبر منه سناً واکثر منه مالاً . **بوجهل** همی گفت: زاحمنا **بنوعبدمناف** فی الشرف ، حتی اذا صرنا کفرسی رهان، قالوا: منا نبی یوحی الیه ، و الله لانرضی به ، و لانتّبعه ابداً الا أن یأتینا وحی کما یأتیه . دیگری میگفت : لولانزّل هذا القرآن علی رجل من احدی القریتین **الولیدبن المغیرة** من اهل **مکّه**، و **عروةبن مسعود الثقفی** من اهل **الطائف** .

پس رب العالمین بجواب ایشان گفت :

« الله اعلم حیث یجعل رسالته » ـ الله داند که شایستهٔ نبوت و سزای رسالت کیست . جای دیگر گفت : « اهم یقسمون رحمة ربك » ؟ ! جای دیگر گفت : « و لقد اخترناهم علی علم ». اختیار ایشان بگزاف نکردیم ، که بعلم کردیم ، دانستیم که ایشان اهل آنند ، وسزای آنند ، ودیگران سزای آن نهاند . وقال بعضهم : الأبلغ فی تصدیق الرسل ألایکونوا قبل مبعثهم مطاعین فی قومهم ، لأن الطعن کان یتّسع علیهم ، فیقولون انّما کانوا اکابر و رؤساء فأتبعوا .

« سیصیب الذین اجرموا صغار عندالله » ـ الصغار الذل الذی یصغر الی المرء

نفسه . يقال : صغر الانسان يصغر صغاراً وصغراً. اى: هم وان كانوا اكابر فی الدنيا فسيصيبهم عندالله ذل و هوان فی الدنيا ، « وعذاب شديد » فی الاخرة . وروا باشد كه « عندالله » پيوستهٔ(۱) « صغار » نهند، يعنی :سيصيبهم صغار ثابت لهم عندالله . « بماكانوا يمكرون» ای يلبسون و يكفرون .

« فمن يردالله ان يهديه » ــ يعنی لدينه ، « يشرح صدره » ای يفتحه ويوسّعه وينوّره ،« للاسلام » يعنی: للاستسلام لقبول القدرة، وللتصديق للمغيب، والتسليم للممتنع علی العقل . ميگويد : هر كه الله ويرا بدين خود راه نمايد ، دل وی روشن گرداند ، و باز كشايد، تا گردن نهد پذيرفتن قدرت را، و استوار داشتن را بناديده ، وپذيرفتن چيزی كه خرد آنرا درنيابد. روايت كنند از **ابن مسعود** كه گفت : يا رسول الله ! ایّ الناس اكيس ؟ قال : « اكثرهم للموت ذكراً ، وأحسنهم له استعداداً » . پس رسول خدا (ص) اين آيت بر خواند : « فمن يردالله ان يهديه يشرح صدره للاسلام » . **ابن مسعود** گفت : يا رسول الله ! و كيف يشرح له صدره ؟ قال : « هو نور يقذف فيه . ان النور اذا وقع فی القلب انشرح له الصدر و انفسح». قالوا : يا رسول الله ! هل لذلك من علامة يعرفون بها ؟ قال : « نعم ، الانابة الی دارالخلود ، و التجافی عن دارالغرور ، و الاستعداد للموت قبل الموت » .

« و من يرد ان يضله يجعل صدره ضيّقاً » ــ قراءت **مكی** « ضيقاً » بتخفيف است ، و هما لغتان مثل ميّت و ميت وهيّن وهين.« حرجاً » ــ **مدنی** و **بوبكر** بكسر « را » خوانند ، وباقی بفتح « را » ، ومعنی هردو يكسانست. الحرجة عند العرب الغيضة المتكاوسة الشجر . « كأنّما يصعد » بسكون و تخفيف عين قراءت **مكی** است، و « يصّاعد » بالف وتخفيف عين قراءت **ابوبكر** از **عاصم** ، و « يصّعّد » مشدد بی الف

۱ــ ج : پيوند .

قراءت باقی . یصّعّد یعنی یتصعد ، و یصّاعد یعنی یتصاعد . میگوید : کسی که الله ویرا گمراه کند ، دل وی تنگ گرداند سخت تنگ ، چنانکه ازتنگی ایمان وحکمت درآن نشود ، وخبر بآن نرسد. « کأنما یصعد فی‌السماء » - ای کأنما کلّف‌الصعود الی السماء اذا دعی الی‌الاسلام ، لشدة ثقله علیه . میگوید: چون اسلام برو عرضه کنند ، و اورا با دین حق خوانند ، چنان بروی دشخوار آید ، وکار بروی تنگ شود ، که کسی را تکلیف کنند که بر آسمان می‌باید شد. **زجاج** گفت : کأن قلبه یصّاعد فی‌السماء نبواً عن‌الاسلام واستماع الحکمة ، ای یتباعد فی‌الهرب منه . میگوید. دل وی از اسلام رمیده و دور گردد ، و از آن بگریزد ، گوئی بآسمان می باز نشیند ، از دوری که می‌افتد !

« کذلک » - ای : مثل ما قصصنا علیک« یجعل‌الله الرجس» وهواللعنة فی‌الدنیا والعذاب فی‌الاخرة . وقیل: الرجس الشیطان یسلط علیه وکان النبی (ص) اذا دخل‌الخلأ قال : « اللهم ! انی اعوذ بك من‌الخبث والخبائث الرجس النجس الشیطان الرجیم».

« وهذا صراط ربّك » - ای : هذاالذی انت علیه یا **محمّد** ! دین ربك وطریق ربك الذی یسلك الیه . « مستقیماً » نصب علی‌العطف . **ابن مسعود** گفت : صراط اینجا قرآن است . میگوید : این قرآن آن راه است که بآن بحق رسند ، یعنی که بآن راه روید ، و دست درآن زنید ، چنانکه آنجا گفت : « واعتصموا بحبل الله هو مولیکم » .

« قد فصلنا الایات»-الحق من‌الباطل، والهدی‌من الضلال« لقوم‌یذّکّرون» و هم‌المؤمنون.

« لهم دارالسلام » - السلام هوالله عزوجل ، وداره الجنّة ، یعنی لهم جنّة الله عند ربهم فی‌الاخرة . وقیل : هی دارالسلام لسلامتها من‌الافات ، ومن دخول اعداء الله ، کی لا یتنغّص عیش اولیاء الله فیها ، کما یتنغص بمجاورتهم فی‌الدنیا ، وقیل : لأن من دخلها سلم‌عن‌الرزایا والبلایا. « وهو ولیهم »- یتولی ایصال‌الکرامات الیهم ودفع‌المضار عنهم « بما کانوا یعملون » فی‌الدّنیا من‌الطاعات .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و ذروا ظاهر الاثم وباطنه » ـ بدان كه رب العزة جل جلاله ، وتقدست اسماؤه ، و تعالت صفاته ، و توالت آلاؤه و نعماؤه ، بجلال قدرت و كمال عزت خلق را بيافريد ، وبلطافت صنعت ونظر حكمت و كرم بی‌نهايت ايشان را تربيت كرد ، و نعمتهای بی نهايت هم ازروی ظاهرهم از روی باطن برايشان تمام كرد، گفت: « وأسبع عليكم نعمه ظاهرة وباطنة ». آنگه ازبنده شكر نعمت درخواست، گفت : « واشكروا نعمة الله ان كنتم اياه تعبدون ». اگرشرط بندگی می نمائيد ، شكر نعمت بجای آريد ، و نعمت خداوند خويش‌را در مخالفت او نه در ظاهر نه در باطن بكار مداريد . اينست كه گفت جل جلاله : « وذروا ظاهر الاثم وباطنه ». چنانكه نعمت دو قسم نهاد : ظاهر و باطن، مخالفت‌را دوقسم نهاد: ظاهر وباطن. نعمت‌ظاهر كمال‌خلق است، ونعمت باطن‌جمال خلق . همچنين درمقابلهٔ آن اثم ظاهرمخالفت است كه در جوارح ظاهر رود ، واثم باطن دوست داشتن معصيت است كه دردل رود . اينست كه **سهل تستری** گفت درمعنی آيت : اتركوا المعاصی بالجوارح وحبّها بالقلوب . و گفته‌اند : اثم ظاهر طلب دنيا است واثم باطن طلب بهشت . هر چند كه طلب بهشت بر لسان علم معصيت نيست ، اما در طريق جوانمردان وذوق عارفان طلب بهشت طلب نعمت است ، ودر طلب نعمت باز ماندن است از راز ولی نعمت ، ونازحضرت ، وهرچه ترا از راز ونياز باز دارد ، ايشان شرك شمرند، ومعصيت دانند ، اگرچه درحق قومی طاعت وعبادت بود ، وفی معناه انشدوا :

بهرچه‌از راه باز افتی، چه كفر آن حرف وچه ايمان

بهرچه ازدوست وامانی،چه زشت‌آن نقش وچه زيبا.

« و لا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه » ـ خوردن بشهوت ديگر است ، و

خوردن بضرورت دیگر . خوردن بشهوت اهل غفلت راست بنعت بطالت و مدد قوت رب العزة میگوید : « یأکلون کما تأکل الانعام » ، و خوردن بضرورت اهل قناعت راست بحکم ضرورت بنعت قربت ، وتقویت نفس ازبهر عبادت ، یقول الله تعالی: « فکلوا مما غنمتم حلالا طیباً » ، وراءِ این هردو حالت حالتی دیگر است در خوردن ، که آن حال عارفان است ، و نشان رهروان ، چنانکه **پیر طریقت** گفته : اهل المجاهدات و اصحاب الریاضات ، فطعامهم الخشن، ولباسهم الخشن، والذی بلغ المعرفة لایوافقه الا کل لطیف ، و لایستأنس الا بکل ملیح . یقول الله جل جلاله : « فلینظر ایها ازکی طعاماً فلیأتکم برزق » .

« او من کان میتاً فأحییناه » ـ حیات معرفت دیگر است، وحیات بشریت دیگر. عالمیان بحیات بشریت زنده‌اند ، ودوستان بحیات معرفت . حیات بشریت روزی بسر آید که دنیا بآخر رسد، واجل دررسد ، « اذاجاء اجلهم فلایستأخرون ساعة ولایستقدمون »، و حیات معرفت روا نباشد که هرگز بسر آید ، که معرفت هرگز بنرسد ، روز بروز افزون‌تر وبحق نزدیکتر ، یقول الله تعالی : «فلنحیینـّه حیوة طیبة »

جنید یکی‌را می‌شست ازمریدان خویش. انگشت مسبحهٔ جنید بگرفت ، و گفت: هذا ینقل من دار الی دار . دوستان او نمیرند ، بلی ازسرایشان واسرائی(۱) برند. جنید گفت :آری ! میدانم ، وچنین است ، اما انگشت ما رها باید کرد ، تا ترا بشویم، وسنت‌شریعت بجای‌آرم. **ابو عبدالله خفیف** گفت از **بوالحسین‌مزین** که: درمکّه شدم. **شیخ بویعقوب اقطع** درحال رفتن بود . مرا گفتند که : اگردر تو نگرد شهادت بروی عرضه کن . گفتا : مرا غرّ گرفتند ، که من کودك بودم . بر بالین وی نشستم . در من نگرست . من گفتم : ایـّها الشیخ! تشهدأن لااله الا الله ؟ وی گفت : ایای تعنی؟ بعزة من

۱ـ = باسرائی یعنی بسرائی .

لا يذوق الموت ، مابقى بينى وبينه الاحجاب العزة ! باين مرا ميخواهى وبمن ميگوئى ؟ بعزت او كه هر گزمرگ نچشد كه نمانده ميان من واومگر پردهٔ عزّت .

شيخ الاسلام گفت : پردهٔ عزت او اوست ، كه او خود اوست، و تو تو.

ابوعبدالله خفيف گفت : مردى در الوهيت ميسوخت، وراءِ پردهٔ عزت آمدند تاشهادت برو عرضه كنند . **بوالحسين مزين** بروز كارميگفت: گدائى چون من آمدم كه شهادت بر دوستان او عرضه كنم . **شاه كرمانى** اين آيت برخواند ، گفت: نشان اين حيات سه چيز است : وجدان الانس بفقدان الوحشة ، والامتلاء من الخلوة بادمان التذكرة ، و استشعار الهيبة بخالص المراقبة . ازخلق عزلت ، وبا حق خلوت ، زبان در ذكر ، ودل درفكر . گهى ازنظر جلال وعزت درهيبت ، گهى برامید نظرلطف برسرمراقبت . پيوسته جان برتابهٔ عشق كباب كرده ، وپروانه وار درسوخته ، ودرشب تاريك چون والهان بفغان آمده ، برامید آنكه تا سحرگاه صبح « ينزل الله » برآيد ، و او تعهد بيماران كند ، گويد : اى فريشتگان ! شما گرد دل ايشان طواف ميكنيد ، تا من جراحتها را مرهم مى نهم . زبان حال بنده بنعت افتقار هميگويد :

اى شاخ اميد وصل عاشق ببرآ | اى ماه ز برج بيوفائى بدرآ
اى صبح وصال دوست يك روز برآ | اى تيره شب فراق يك ره بسرآ .

« فمن يرد الله ان يهديه يشرح صدره للاسلام » ـ نشان اين شرح آنست كه بنده را سه نور بسه وقت دردل افكنند : نورعقل در بدايت ، ونورعلم در وساطت ، ونور عرفان در نهايت . آنكه بمجموع اين انوارمشكلها اورا حل شود ، وغيبها بعضى ديدن گيرد. **مصطفى** (ص) گفت : « اتّقوا فراسة المؤمن، فانه ينظربنورالله » . بنور بدايت عيب خود بداند . بنور وساطت زيان خود بشناسد. بنورنهايت نابود خود دريابد . بنور بدايت از شرك برهد. بنور وساطت بخلاف برهد . بنور نهايت از خود برهد :

بیزار شو از خود که زیان تو توئی کم گو ز ستاره کاسمان تو توئی.

« وهذا صراط ربك مستقيماً » - الصراط المستقيم اقامة العبودية مع التحقيق للربوبية. فرقی است مؤیّد بجمع، و جمعی است مقید بشرع. فرق بی جمع جهد **معتزلیان** است ازراه بیفتاده، وبمنزل حقیقت نرسیده، و جمع بی فرق طریق **اباحتیان** است، شریعت دست بداشته، و حقیقتی که نیست پنداشته. گفته‌اند که: فرق بجای شریعت است، وجمع بجای حقیقت. هرشریعت که از حقیقت خالی است حرمان است، وهر حقیقت که ازشریعت خالی است خذلان است. شریعت بیان است و حقیقت عیان، و **مصطفی**(ص) هم صاحب عیان است و هم صاحب بیان، و تا شریعت و حقیقت در بنده مجتمع نشود، دارالسلام ویرا جای ومنزل نشود. رب‌العالمین میگوید: « لهم دارالسلام عند ربهم ». بهرحال که باشند، و بهر صفت که روند، سلام قرین حال ایشان، و رفیق روزگار ایشان. باوّل که درشوند ندا آید: « ادخلوها بسلام آمنین ». پس چون آرام گیرند، فریشتگان همی گویند: « سلام علیکم بما صبرتم ». پس از آن هر سخن که شنوند؛ ازهر کس که شنوند، برسرآن سلام نهاده که: « لایسمعون فیها لغواً ولا تأثیماً الا قیلا سلاماًسلاماً ». و ازین‌عزیزتر که‌پیوسته‌سلام‌حق بایشان میرسد، ودل‌وجان ایشان بآن می‌نازد، چنانکه میگوید: « تحیّتهم یوم یلقونه سلام »، « سلام قولا من رب رحیم ». ویقال: دار السلام غداً لمن سلم الیوم لسانه من الغیبة، و جنانه من الغیبة، و ظواهره من‌الزلة، وضمائره من‌الغفلة، وعقیدته من البدعة، ومعاملته من‌الحرام والشبهة، واعماله من‌الریاء و المصانعة، واحواله من‌الاعجاب والملاحظة.

ثم قال: « وهو ولیّهم» بهذا شرف قدر تلك المنازل، حیث قال: « وهوولیهم » واذا کان هوسبحانه ولیّهم، فان المنازل بأسرها طابت، کیف کانت، وأینما کانت. قال قائلهم:

اهوی هوا ها لمن قد کان ساکنها و لیس فی الدار لی همّ ولا وطر .

١٦ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **ويوم نحشرهم جميعاً** » (١) و آن روز که بر انگیزانیم ایشانرا همه بهم « **يا معشر الجنّ** » و گوئیم: ای گروه پریان! « **قداستكثرتم من الانس** » بس فراوان در دست آوردید از آدمیان « **وقال اولياؤهم من الانس** » و گویند موافقان ایشان از مردمان ، « **ربّنا** » خداوند ما ! « **استمتع بعضنا ببعض** » ما بایکدیگر جهان داشتیم ، و در برخورداری بیکدیگر دنیا را باز گذاشتیم « **و بلغنا اجلنا الذى اجّلت لنا** » و بدرنگی که ما را نامزد کرده بودی رسیدیم [وبر آنکه خواسته بودی ما را آمدیم اکنون حال ما چه ؟] « **قال** » گوید الله ایشان را : « **النّار مثويكم** » آتش بودن گاه شما و جای شما « **خالدين فيها** » جاوید در آن « **الّا ماشاء الله** » مگر آن مقدار که الله خواست که در آتش نباشند « **انّ ربّك حكيم عليم(١٢٨)** » خداوند تو دانائی است راست دان .

« **و كذلك** » و همچنان « **نولّى بعض الظّالمين بعضاً** » بدان را دردست یکدیگر میدهیم وفرا یکدیگر میرسانیم وبیکدیگر می افکنیم « **بماكانوا يكسبون(١٢٩)** » بآن کرد که میکنند .

« **يا معشر الجنّ والانس** » ای گروه پریان و مردمان! « **الم يأتكم** » نیامد بشما پیش ازین « **رسل منكم** » فرستادگانی از شما « **يقصّون عليكم آياتى** » که میخواندند برشما سخنان من « **وينذرونكم** » وشما را بیم می نمودند ومی آگاهانیدند

١- مؤلف بنا باختلاف قراءت « نحشر » آورده است ودر متن قرآن کریم «يحشر» است .

« **لقاء یومکم هذا** » دیدن روز شما این روز شما هن (۱) « **قالوا** » مقرّ آیند و گویند : « **شهدنا علی أنفسنا** » گواهی دهیم بر خویشتن « **وغرّتهم الحیوة الدّنیا** » و فرهیفته کرد (۲) ایشانرا زندگانی این جهانی « **وشهدوا علی انفسهم** » و گواهی دهند برخویشتن « **انّهم کانوا کافرین**(۱۳۰) » که درین جهان کافران بودند.

« **ذلك** » آن [فرستادن رسل وتعزیر دشمنان] « **أن لم یکن ربّك** » ازبهر آنست تا بدانند که خدای تو بر آن نیست و نخواست « **مهلك القری بظلم** » که مردمان شهرها را هلاك کند به بیداد « **وأهلها غافلون**(۱۳۱) » و اهل آن شهرها [از کار خدای واز رستاخیز] غافل ونا آگاه.

« **ولکلّ درجات** » و هر کس را اندازه ای است و پایه‌ای « **ممّا عملوا** » از آنچه میکنند ازنیکی و بدی « **وما ربّك بغافل عمّا یعملون**(۱۳۲) » و خداوند تو از آنچه میکنند نا آگاه نیست.

« **وربّك الغنیّ** » وخداوند توبی نیاز است « **ذوالرّحمة** » با مهربانی « **ان یشأ یذهبکم** » اگر خواهد ببرد شما را از دنیا « **و یستخلف من بعدکم مایشاء** » و تواند که پس شما در زمین نشاندآنچه خواهد از خلق خویش « **کما انشأکم من ذرّیّة قوم آخرین** (۱۳۳) » چنانکه‌شما راآفرید از نژاد گروهان دیگر که پیش‌وا بودند(۳)، و توانست.

« **انّ ما توعدون لآت** » آنچه شما را وعده میدهند و بیم مینمایند آمدنی است « **و ما انتم بمعجزین** (۱۳۴) » وشما آن نه‌اید که پیش شید(٤).

« **قل یاقوم** » گوی ای قوم ! « **اعملوا علی مکانتکم** » همین که میکنید

۱ـ چنین‌استدر نسخ موجود ، و دربیشتر موارد این کتاب«هن»مترادف«است»میباشد.
۲ ـ ج : فریفته کرد. ۳ـ ج : پیش ازین بودند. ٤ـ ج : شوید.

میکنید « **انّی عامل** » که من اینکه می کنم می خواهم کرد « **فسوف تعلمون** » آری آگاه شید (۱) و بدانید « **من تکون له عاقبة الدّار** » کـه پیروزی سرانجام کراست « **انّه لایفلح الظّالمون(۱۴۵)** » ستمکاران برخویشتن پیروزوسودمند نیایند .

« **و جعلوا لله** » و خدایرا کردند و بریدند « **ممّا ذرأ** » از آنچه آفـرید « **من الحرث و الانعام** » از کشت و چهار پای « **نصیباً** » بهره‌ای « **فقالواهذا لله** » میگفتند این یك تیر الله راست « **بزعمهم** » بآن گـزاف گفتن خـویش میگفتند « **وهذا لشرکائنا** » و آن دیگر تیر را میگفتند که آن انبازان ما است با خدای « **فما کان لشرکائهم** » هرچه انبازان ایشانرا بودید (۲) « **فلا یصل الی الله** » بخدای نمی رسیدید (۳) « **وما کان لله** » و هرچه خدایرا بود « **فهویصل الی شرکائهم** » بانبازان ایشان می‌رسیدید (٤) « **ساء مایحکمون (۱۳۶)** » بدکارمیکردند و کژ داوری و ناسزا بخشی .

« **و کذلك زیّن** » وهمچنان برآراست « **لکثیرمن المشرکین** » فراوانی‌را از مشرکان « **قتل اولادهم** » کشتن فرزندان ایشان « **شرکاؤهم** » انبازان ایشان « **لیردوهم** » تا ایشانرا هلاك میکردند « **و لیلبسوا علیهم دینهم** » و دین ایشان بر ایشان شوریده میکردند « **ولو شاء الله** » و اگر خدا خواستی (٥) که ایشان نکنند « **ما فعلوه** » نکردندی (٦) « **فذرهم ومایفترون(۱۳۷)** » گذار ایشانرا و آن دروغ که میسازند .

« **و قالوا** » و گفتند « **هذه انعام وحرث** » آن چهار پایان را وآن کشت

۱ــ ج : شوید .   ۲ و ۳ و ٤ ـ چنین است در نسخ موجود ، و در « ج » در اینگونه موارد بی‌دال آخرمیآورد ، رجوع کنید بترجمهٔ آیهٔ بعد : لوشاءالله مافعلوه .
٥ و ٦ـ الف : خواستید ... نکردندید .

را که خود حرام کرده بودند بتانرا « **حجر** » که آن حرام است و محرم بر خلق « **لایطعمها** » بنچشد آنرا « **الّا من نشاء** » مگر آنکه میخواهیم « **بزعمهم** » بگزاف گفت ایشان « **وأنعام حرّمت ظهورها** » و چهار پایانی که پشتهای ایشان حرام میداشتند بر نشستن « **وأنعام لایذکرون اسم‌الله علیها** » چهارپایانی که بر کشتن آن خدایرا نام نمی بردند « **افتراء علیه** » این همه میکـردند بدروغ ساختن بر خدای « **سیجزیهم** » پاداش دهد الله ایشانرا « **بما کانوا یفترون (۱۳۸)** » بآن دروغها که میگفتند.

« **وقالوا ما فی بطون‌هذه الانعام** » و میگفتند آنچه در شکمهـای این جانوران است ازبار « **خالصة لذکورنا** » حلال است مردان ما را خوردن‌آن « **ومحرّم علی ازواجنا** » وحرام کرده است برزنان ماخوردن آن ، « **وان یکن میتة** » واگر آنچه در شکم آبستن بود مرداری بود « **فهم فیه شرکاء** » خوردن آن مردان و زنانرا حلالست « **سیجزیهم وصفهم** » آری پاداش دهد الله ایشانرا بآن صفت که میکردند [خدای خویش را بتحلیل حرام وتحریم حلال] « **انّه‌حکیم‌علیم(۱۳۹)** » الله دانای‌است راست دان.

« **قد خسر** » زیان‌کارشدند ونومید ماندند « **الّذین قتلوا اولادهم** » ایشان که فرزندان خویش را کشتند « **سفهاً بغیرعلم** » بسست رأیی وبی‌خردی بی‌هیچ دانش « **وحرّموا مارزقهم الله** » وحرام کردند آنچه الله ایشانرا روزی کرده بود « **افتراء علی الله** » بدروغ نهادن برخدای « **قد ضلّوا** » بیراه شدند و گم گشتند « **وما کانوا مهتدین(۱۴۰)** » وبرراه راست‌نبودند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: « ویوم‌نحشرهم جمیعاً یامعشرالجن»ـ یعنی:ثم نقول یامعشرالجن. آنروز که جن و انس را همه برانگیزانیم ، و در موقف قیامت بداریم ، گوئیم : « یا معشرالجن » . « و یوم نحشرهم جمیعاً » یعنی کفارالانس والشیاطین . آنروز که کفار مردم واولاد شیاطین همه بهم آریم، فنقول : یا معشرالشیاطین ! گوئیم: ای گروه شیاطین! ای اولاد ابلیس ! « قداستکثرتم من‌الانس » بالاغواءِ والاضلال . بس فراوان مردم را از راه ببردید ، و عمل بد برایشان آراستید . « و قال اولیاؤهم » ـ یعنی اولیاءَ الجن من کفّارالانس ، آن کفّار مردم که اولیاء شیاطین‌اند وموافق ایشان وبفرمان ایشان اند : « ربّنااستمتع بعضنا ببعض » ـ استمتاع ایشان بیکدیگر آن بود که موافق یکدیگر بودند ، وطاعت یکدیگر داشتند ، کفّار مردم طاعت شیاطین داشتند ، و تعزیر و اضلال ایشان پذیرفتند ، و شیاطین بر کفّار انس آنچه هواها و مراد نفس ایشان بود برایشان آراستند ، تا فعل آن برایشان آسان بود .

کلبی گفت : استمتاع انس بجن آن بود که مردم سفر میکردند در بیابان موحش ، بشب فرو می‌آمدند ، و از طوارق می‌ترسیدند ، میگفتند : اعوذ بسید اهل هذاالوادی من شرّ سفهائه . فریاد میخوانم بسید قوم این وادی ازشر بدان ایشان . باین گفت خودرا درجوار وپناه ایشان می‌داشتند ، وایمن میخفتند ، واستمتاع جن بانس آن بود که میگفتند : لقد سوّدتناالانس حین فزعوا الینا وعاذوا بنا. چون انس بایشان تعوذ میکردند ، ایشان آن برقوم خود شرف میشناختند ، و سرفرازی میکردند ، و در خود بغلط وفرهیب (١) می‌افتادند . اینست که رب‌العالمین گفت : « و انه کان رجال من‌الانس یعوذون برجال من‌الجن فزادوهم رهقاً » .

١ ــ ج : فریفت .

« وبلغنا اجلنا »ـ یعنی قالت الانس: و بلغناالموت الذی اجلت‌لنا ، والظاهر انه البعث والحشر . پس رب العالمین ایشانرا جواب دهد ، و گوید : « النار مثویکم » ای‌مقامکم . « خالدین فیها الا ماشاءَ الله » من‌المقام فی‌الدّنیا والمکث فی‌القبر والوقوف فی‌المحشر. قال **عطاء** : « الا ماشاءالله » یعنی‌الا من شاءالله ، وهم من‌سبق فی‌علم‌الله انهم یسلمون و یؤمنون ، فمنهم من‌آمن قبل‌الفتح مثل **عمیر بن وهب** و **خالدبن‌الولید** و **عمرو بن العاص** و **جبیر بن مطعم** و جماعة ، ومنهم من آمن بعدالفتح: **عکرمة بن عمرو** و **الحارث‌بن‌هشام** و **حکیم‌بن‌حزام** و **سهیل‌بن‌عمرو** و **ضراربن‌الخطاب** و **صفوان‌بن‌امیه** و **عبدالرحمن‌بن‌ابی‌بن‌خلف** و **ابوسفیان‌بن‌حرب** و **ابوقحافه** وغیرهم . وقیل : « الا من شاءَ الله » من‌اخراج اهل التوحید من‌النار. « ان ربك حکیم» حکم‌النار لمن عصاه ، « علیم » لمن‌لایعصیه ، وقیل : «حکیم» حکم‌للذین‌استثنی بالتوبة والتصدیق ، « علیم » علم‌ما فی قلوبهم من‌البرّ .

« و کذلك نولّی بعض الظالمین بعضاً » ـ ای کما خذلنا عصاةالجن والانس ، نکل بعض‌الظالمین‌الی بعض‌حتی‌یضلّ بعضهم بعضاً . وقیل : ننتقم من‌الظالم ، وقیل نسلط الظالم‌علی‌الظالم، یدل‌علیه‌قوله (ص): «من‌اعان‌ظالماًسلطه‌الله‌علیه» ، وقال **ابن‌عباس**: اذا رضی‌الله‌عن‌قوم‌ولّی‌امرهم‌خیارهم،واذا سخط‌علی‌قوم‌ولّی‌امرهم‌شرارهم.وقال **مالك بن دینار**: قرأت فی کتب‌الله المنزلة: ان‌الله جل جلاله‌قال افنی‌اعدائی‌بأعدائی، ثم‌أفنیهم بأولیائی. و عن‌**ابی الدرداء** ، قال : قال رسول الله (ص) : یقول الله‌عز و جل : انا الله لا اله الا انا مالك الملوك ، و ملك الملوك ، قلوب الملوك بیدی » ، الحدیث الی آخره ، ذکرته فی **آل‌عمران** .

« یا معشرالجن والانس » ـ یعنی یا جماعات الجن والانس ! یقال: جاءالقوم معشر معشر وعُشارعُشار، ای: عشرة عشرة . یعنی یقال لهم یوم القیامة فی‌وقت‌حضورهم:

« یا معشر الجن والانس » ، « الم یأتکم رُسل منکم » ـ خلافاست میان علماءِ تفسیر و ائمهٔ دین که جن را رسول فرستادند چنانکه انس را یا نه ؟ **مقاتل** گفت : بعث اللّٰه رُسلا من الجن الی الجن ، و بعث رُسلا من الانس الی الانس ، فذلك قوله « الم یأتکم رُسل منکم » ای من انفسکم ، الجن الی الجن ، والانس الی الانس . **کلبی** گفت : کانت الرسل قبل أن یبعث **محمد** (ص) یبعثون الی الجن والانس جمیعاً. **ابن عباس** گفت : کانت الرسل قبل ان یبعث **محمد** تبعث من الانس ، و أن محمداً بعث الی الانس والجن جمیعاً، فذلك قوله « انی رسول اللّٰه الیکم جمیعاً ». **مجاهد** گفت : الرسل من الانس ، والنذر من الجن ، ثم قرأ « ولّوا الی قومهم منذرین » .

بیشترین علماء برآنند که **ابن عباس** گفت و مجاهد . یعنی که رسولان همه از انس بودند ، و بجن و انس فرستادند ، که **مصطفی** (ص) را بجن و انس فرستادند ، پس باین معنی « الم یأتکم » این کاف ومیم در « یأتکم » خطاب باجن وانس است ، وکاف و میم در « منکم » خطاب با انس است خاصة ، و روا باشد که رسول جن رسول رسول انس باشد ، چنانکه آنجا گفت : « و اذ صرفنا الیك نفراً من الجن » الایة . و سمی اللّٰه عز و جل رسل **عیسی** رسله ، فقال تعالی: « اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما » . **ابن عباس** گفت : رسل الجن هم الذین استمعوا القرآن ، و ابلغوه قومهم ، یعنی الذین « قالوا انا سمعنا قرآناً عجباً » ، فهم بمعنی الرسل .

« یقصّون علیکم آیاتی » ـ یعنی یقرؤن علیکم آیات القرآن ، « و ینذرونکم » ای یخوّفونکم « لقاء یومکم هذا » ، وهو یوم القیامة ، « قالوا » یعنی الفریقین من الجن والانس « شهدنا علی انفسنا » ای اقررنا بالکفر ، « و غرتهم الحیوة الدنیا » ـ این سخن رب العزة می گوید بامصطفی (ص) که: ای **محمد** ! زندگانی دنیا

و دوستی دنیا ایشانرا فرهیفته (١) کرد ، و از دین اسلام بر گردانید ، تا از سر فرهیب (٢) بآخرت آمدند ، و برخویشتن گواهی دادند که : در دنیا کافر بودند . و این آنگه باشد که جوارح ایشان بسخن آید ، و بشرك ایشان گواهی دهد .

« ذلك » ـ ای ذلك قصصنا علیك من امر الرسل و أمر عذاب من کذب بها من الامم ، لانه « لم یکن ربك مهلك القری بظلم » ـ این را دو معنی گفته‌اند : یکی آنست که : بظلم منه علی غفلة من غیر تنبیه و تذکیر ، یعنی : لم یکن لیهلکهم دون التنبیه والتذکیر بالرسل والایات ، فیکون قد ظلمهم. هذا کقوله : « و ماکان ربك لیهلك القری بظلم و اهلها مصلحون» . معنی دیگر آنست که : بظلم منهم حتی یبعث الیهم رسلا ، یعنی: لم یکن لیهلکهم بذنوبهم وظلمهم من قبل أن یأتیهم رسول ، فینهاهم ، فان رجعوا و الا اتاهم العذاب ، کما قال تعالی : « و ما کنّا معذبین حتی نبعث رسولا » .

و قال **علی بن ابی طالب** یوم **خیبر** : أقاتلهم حتی یکونوا مثلنا . فقال : علی رسلك حتی تنزل بساحتهم ، ثم ادعهم الی الاسلام ، واخبرهم بما یجب علیهم من حق الله فیه ، فوالله لان یهدی الله بك رجلا واحداً خیر لك من أن یکون لك حمر النعم.

« ولکل درجات» ـ ای: و لکل امة من المؤمنین والکافرین منازل و درجات ممّا عملوا فی الثواب والعقاب علی قدر اعمالهم فی الدنیا . میگوید : هر کس را درجتی است و منزلتی فردا در ثواب و عقاب ، هم نیکانرا و هم بدانرا . نیکانرا درجات است که در نیکی متفاوت‌اند ، و ثواب ایشان متفاوت ، و بدانرا درجات است که در بدی متفاوت‌اند، وعقوبت ایشان متفاوت .

« و ربك الغنی » ـ یعنی عن عبادة خلقه . « ذوالرحمة » بخلقه فلا یعجل علیهم بالعقوبة « ان یشأ یذهبکم » یعنی اهل مکة « و یستخلف من بعدکم » یعنی خلقاً

١ ـ ج : فریفته . ٢ ـ ج :فریب .

آخر « كما انشأكم » اى خلقكم ابتداء « من ذرية قوم آخرين » يعنى آباءهم الماضين، و قيل : اهل سفينة **نوح** . قال **عطاء** « و يستخلف من بعدكم ما يشاء » يريد به الصحابة والتابعين .

« ان ما توعدون » ـ من العذاب والقيامة « لآت » لكائن، « و ما انتم بمعجزين» يعنى سابقين الله بأعمالكم الخبيثة حتى يجزيكم بها ، ويقال : « بمعجزين » اى بفائتين، يقول لما فاتك : قد اعجزنى ، و كذلك الممتنع عليك ، تقول : قد أعجزنى ، فيحتمل وما انتم بممتنعين من عذابنا اذا حل بكم.

« قل يا قوم اعملوا على مكانتكم » ـ قراءت **عاصم** روايت **ابوبكر** بجمع است : « مكاناتكم » . باقى « مكانتكم » خوانند على التوحيد ، يعنى : سيروا سيركم ، والزموا عادتكم. تهديد است نه دستورى، چنانكه جاى‌ديگر گفت « اعملوا ما شئتم » ، « لى عملى ولكم اعمالكم » ، « لكم دينكم ولى‌دين ». يقول : « اعملوا على مكانتكم انى عامل » على مكانتى . ميگويد : شما همان كه ميكنيد ميكنيد ، و چنانكه هستيد مى باشيد ، كه من اينكه ميكنم ميخواهم كرد (١) ، و چنانكه هستم خواهد بود (٢) . و قيل هى منسوخة ، نسختها آية السيف . « فسوف تعلمون من تكون له عاقبة الدار » ـ **حمزه** و **كسائى** « يكون » بيا خوانند . باقى بتاء معجمه‌از فوق . « من تكون له عاقبة الدار » يعنى‌الجنة ، انحن ام انتم ؟ اينجا سخن تمام شد . پس گفت : يا **محمد** ! « انه لايفلح الظالمون » لايسعد من كفر بالله . و قيل : « لايفلح الظالمون» اى : لايبلغ امانيه . يقال لكل من نال امنيته : افلح اذا اصاب ما اراد .

« و جعلوا لله ممّا ذرأ » ـ از ايدر (٣) حكايت است از نهادهائى كه اهل جاهليت نهاده بودند ميان خويش و ميان الله و ميان بتان ، از نهادهاى بد و بنيادهاى

١ـ ج : خواهم كرد . ٢ـ ج : خواهم بود . ٣ـ ج : ازاينجا .

کثر ، و این آن بود که کفار عرب عادت داشتند که چون تقربی کردندی (۱) یا نذری یا صدقه‌ای دادندی بچیزی از مال خویش ، دو تیر زدندی ، یك تیر را گفتندی که این آن خدای آسمانست ، وآن بدرویشان و مهمانان‌دادندی، وخود از آن بخوردندی و یك تیر را گفتندی که : این بتان را است ، و بخرج بتان و سدنهٔ ایشان کردندی اگر باد یا ستور چیزی‌از بهرهٔ خدا یا بهرهٔ بت او کندی گفتندی: باك نیست که‌خدای آسمان بی‌نیازاست، و اگرچیزی‌ازبهرهٔ بت با بهرهٔ الله افتادی(۲)آنرا می‌بازجای کردند و می باز ستدند ، که بت را حاجت و نیاز است .

سدی گفت: کشته زاری(۳) که ایشانرا بود، بدو قسم می‌نهادند : یك قسم‌الله را ، و یك قسم بت‌را . اگر قسم بت‌راآفت رسیدی، و برنیاوردی ، ازقسم‌الله‌بر گرفتندی، و بخرج بتان و سدنه کردندی(٤)، و اگر قسم الله آفت رسیدی، چنان بگذاشتندی (٥) و گفتندی: اگرخدای‌آسمان‌خواستی قسم‌خود ببر آوردی و ثمره دادی ، و درانعام همین قسمت نهاده بودند ، پس‌آنچه نصیب‌الله بود ، اگر بچهٔ مرده زادی بخوردندی، وآنچه نصیب بت بود بچه مرده که زادی بنخوردندی، و آنرابزرگ‌داشتندی(٦). پس‌الله‌ایشان را ذم کرد باین قسمت که کردند ، گفت : « ساء مایحکمون » ـ اذ یجعلون الدنیة فی القسم لله ، و قیل : « ساء ما یحکمون » حیث صرفوا ما جعلوه لله‌علی جهة التبرّر الی الاوثان ، وقیل معناه : لوکان معی‌شریك کما یقولون‌ما عدلوا فی‌القسمة ان یأخذوا منی

۱ و ۲ـ افعال شرطی‌در این‌دو مورد و در جملاتی که‌میان شمارهٔ ۱ و ۲ قرار گرفته‌اند عموماً درنسخهٔ الف بادال در آخر آنها آمده اند .

۳ـ ج : کشت زاری . ٤ـ الف : بر گرفتندید . . . کردندید .

٥ و٦ این‌فعلهای‌شرطی‌و افعال شرطی دیگری که میان شماره ٥ و ٦ قرار گرفته‌اند در نسخهٔ الف با دال درآخر آنهاآمده اند .

ولا يعطونی. **کسائی** خواند: « بزعمهم » بضم « زا » و باقی قراء بفتح « زا » خوانند، و درین کلمت سه لغت است: الزعم والزعم والزعم، کالفتك و الفتك والفتك، والود والود والود، **شریح قاضی** گفت: ان لکل شیء کنیة، و کنیة الکذب زعم.

« و کذلك » ای: و مثل ذلك الفعل القبیح « زین» بضم « زا » « قتل» برفع، « اولادهم » بنصب « شرکائهم » بخفض، این قراءت **ابن عامر** است، و معناه زین لهم قتل شرکائهم اولادهم، و قراءت عامه « زین » بفتح « زا » است، « قتل » بنصب « اولادهم » بخفض، « شرکاؤهم » برفع، یعنی: زین لهم شرکاؤهم قتل اولادهم. وشرکاء درین موضع شیاطین‌اند که مزینان‌اند فواحش‌را بر آدمیان، چنانکه آنجا گفت حکایت از ابلیس: « انی کفرت بما اشرکتمون من قبل ». و کل ما اطعته فی معصیة الله، فقد اشرکته مع‌الله. و قیل: شرکاؤهم سادتهم و کبراؤهم الذین یطیعون فی معصیة‌الله. از آن است که گویند فردا: « ربنا انا اطعنا سادتنا و کبراء نا، » و گویند: « فهل انتم مغنون عنا من عذاب‌الله من شیء »؟ وقومی گویند: « بل مکر اللیل‌والنهار اذ تأمروننا ان نکفر بالله»، و قومی گویند: « لولا انتم لکنا مؤمنین»، در تخاصم در موقف و در دوزخ « تخاصم اهل النار ». و درقراءت **ابن عامر** شرکاء قرناء بود یاران‌وهام‌دینان(۱) و بنزدیك بیشتر اهل عربیت این قراءت **ابن عامر** نامرضی است که این تقدیم وتأخیر بعید جز شاعران در ضرورت شعر استعمال نکرده‌اند.

« و کذلك زین » این عطف است بر آن فعل بد که ازایشان(۲) حکایت کرده، میگوید: چنانکه برآراست بر ایشان شیاطین آن فعلهای بد و نهادهای کژ، همچنان برآراست برایشان قتل فرزندان از بیم درویشی وعار، آنگه گفت: « لیردوهم » ای: لیهلکوهم فی‌النار، « و لیلبسوا علیهم دینهم » لیخلطوا و یدخلوا علیهم‌الشك فی‌دینهم،

۱ـ ج: همدینان. ۲ـ ج: ازشان.

و کانوا علی دین **اسمعیل** ، فرجعوا عنه . پس خبرداد که هرچه ایشان کنند، همه بمشیت الله کنند ، گفت : « ولوشاءالله مافعلوه » ای لوشاء ان لن یفعلوه مافعلوه ، اگر خدا خواستی که ایشان آنْ نکنند نکردندی (۱) « فذرهم ومایفترون » من‌التکذیب لقولهم فی‌الاعراف: واللّٰه‌امرنا بها ، وقیل: فذرهم وما یفترون من أن للّٰه شریکاً .

« وقالوا هذه انعام »ـ یعنی البحیرة والسائبة والوصیلة والحامی، «وحرث» یعنی الزرع‌الذی جعلوه لاوثانهم، « حجر» یعنی حرام حرموها ، و جعلوها لاصنامهم ، ومنه قوله: « حجراً محجوراً » ای حراماً محرماً ، و اصله‌المنع ، یقال : حجرت علی‌فلان کذا ، ای‌منعته منه، والحجرالعقل‌للامتناع به من‌القبیح. یقال : حِجر و حُجرو حَجر بمعنی المنع بالتحریم ، روایت **خفاف** است از **بوعمرو** « حجر » بضم‌حا . « لایطعمها الا من‌نشاء » ـ وکان مشیتهم انهم جعلوا اللحوم والالبان للرجال‌دون‌النساءِ . « بزعمهم » اختلاف قراءت در آن همان است که درآیت پیش . معنی‌آنست که الله می‌گوید : این تحریم انعام وحرث دروغی است از جهة ایشان ، و نهادی که از بر خود نهاده‌اند . « و انعام حرمت ظهورها » ـکالسائبة والبحیرة والحامی ، « وانعام‌لایذکرون اسم‌الله علیها » ما یذبحونها للاصنام خنقاً او وقذاً . قال **مجاهد** : کانت لهم من انعامهم طائفة لایذکرون اسم الله علیها ، و لا فی‌شیء من شأنها لو رکبوها او ولّدوها او ذبحوها لم یذکرواسم‌الله علیها ، ثم قال : « افتراءً علی‌الله » این همه را میگوید که درین سه‌آیت برفت . میگوید : این همه میکردند بدروغ ساختن برخدای . واین افترا بخدا آنست که جای دیگر گفت : « واذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا والله امرنا بها » .

« وقالوا ما فی‌بطون هذه‌الانعام »ـ میگفتند : آنچه درشکمهای‌آن‌جانوران است ، یعنی آنچه از بحیره وسائبه زاید « خالصة لذکورنا » یعنی خاصة لذکورنا .

---

۱ ـ الف : اگر خدا خواستید .. نکردندید .

میگوید : علی‌الخصوص مردان ما را حلال است ، وزنـانرا نیست ، یعنی که مردان در کار اصنام واوثان قیام میکنند ، وباین‌معنی شرف دارند برزنان، « ومحرم علی ازواجنا » ای نسائنا . هذا ان خرجت الاجنّة حیّة ، و ان کانت میتة اشترك فیه‌الرجال والنساء . **زجاج** گفت : « محرم » با لفظ « ما » شود نه با معنی ، ازبهر آنکه « محرمة » نگفت، و « خالصة » با معنی ما شود نه با لفظ ، و « ما » بمعنی جماعت است ، یعنی : جماعة ما فی‌بطون هذه‌الانعام .

« و ان یکن‌میتة » ــ قراءت **بوبکر** از **عاصم** « تکن » بتاء است ، « میتة » بنصب ، یعنی وان تکن النسمة میتة . قراءت **بوعمرو** و **نافع** و **حمزه** و **کسائی** یکن بیاء است ، « میتة » بنصب ، یعنی : و ان یکن ما فی‌بطون هذه‌الانعام میتة . **ابن کثیر** « یکن » بیاء خوانـد ، « میتة » برفع ، و **ابن عامر** « تکن » بتاء خواند « میتة » برفع ، و باین هردو قراءت رفع « میتة » بآن است که «کان» بمعنی وقع است باحدث ، یعنی : و ان تقع میتة . تانیث با لفظ شود وتذکیر بامعنی . «سیجزیهم وصفهم» ای‌بوصفهم‌الکذب ، لقوله « و تصف السنتهم الکذب » والوصف والصفة واحد ، کالوزن والزنة. « انه‌حکیم » فیما حرم و أحل،« علیم » بماحرموه علی‌انفسهم‌مما لم یأمرهم به. رب‌العزة جل جلاله درین آیت خبر داد که ایشان هم درحکم خطا کردند که نه ازحق جل جلاله پذیرفتند و نه بفرمان وی حلال حرام کردند ، و هم در تمثیل و قیـاس تناقض نمودند، درآن باطل که خود نهادند ، که میان زنان و مردان در خوردن آن فرق کردند .

« قد خسرالذین قتلوا اولادهم سفهاً بغیر علم » ــ این در شأن قومی عرب فروآمده از **ربیعه ومضر** و غیر ایشان ، که دخترانرا زنده درگور میکردند ، و آن شیطان برایشان آراسته بود از بیم درویشی و عار و انفة جاهلیت که درسرایشان بـود ،

چنانکه آنجا گفت . « زیّن لکثیر من المشرکین قتل اولادهم شرکاؤهم» . **قیس بن عاصم المنقری** سید اهل و بر آمد بررسول خدا و مسلمان شد، آنکه درمیان سخن میگفت : انی وأدت تسع بنات لی ، فقال له رسول الله (ص) : « اذبح عن کل واحدة منهن شاة ». فقال ان لی ابلا . قال : « فانحر عن کل واحدة جزوراً ».

و روی فی بعض الاخبار ان **دحیة الکلبی** کان کافراً من ملوك العرب ، فلمّا اراد أن یسلم ، اوحی الله تعالی الی النّبی (ص) بعد ماکان صلّی الفجر : یا **محمد** ! ان الله یقرئك السلام ، و یقول : ان **دحیة الکلبی** یدخل علیك الان و یسلم . قال: فلمّا دخل المسجد ، رفع رسول الله (ص) رداءه عن ظهره ، و بسطه علی الارض بین یدیه ، قال: یا **دحیة** ! هاهنا ، وأشار الی ردائه، فبکی **دحیة** من کرم رسول الله (ص)، ورفع رداءه وقبّله و وضعه علی رأسه و عینیه، فقال: بأبی من له هذا الرداء ، ثم قال : یامحمد! ماشرائط الاسلام اعرضها علیّ. فقال: «ان تقول لا اله الا الله محمد رسول الله» . فقال: یارسول الله ! انی ارتکبت الخطیئة و فاحشة کبیرةً ، فما ذا کفارته؟ ان امرتنی ان أقتل نفسی قتلتها، وان امرتنی ان أخرج من جمیع مالی خرجت . فقال رسول الله(ص): « وماذاك یا **دحیة** ! »قال: کنت رجلاً من ملوك العرب و أستنکف ان یکون لبناتی ازواج ،فقتلت سبعین من بناتی کلهن بیدی .فتحیّر رسول الله (ص) من ذلك حتی نزل **جبرئیل** ، فقال : « یامحمد ! ان الله یقرئك السلام ، و یقول: قل لدحیة: وعزتی وجلالی انك لمّا قلت: لا اله الا الله غفرت لك کفر ستین سنةً ، فکیف لا اغفر لك قتلك بناتك » ! قال: فبکی رسول الله (ص) ، و قال : « الهی ! غفرت لدحیة قتل بناته بشهادة واحدة ، فکیف لا تغفر للمؤمنین صغائرهم بشهادات کثیرة »؟!

« قدخسر الذین قتلوا اولادهم سفهاً بغیر علم » ــ ای بغیر حجة ، کقوله : «هل عندکم من علم » ؟ ای : من حجة . « وحرموا ما رزقهم الله » من الحرث والانعام «افتراءً علی الله » الکذب حین زعموا ان الله امرهم بالتحریم « قد ضلّوا » عن الهدی، « و ماکانوا مهتدین » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « ویوم نحشرهم جمیعاً یا معشر الجن » الایة ـ اشارتست باظهار سیاست و عزت ، وخطاب هیبت با اهل شقاوت ، در آن روز رستاخیز و روز عظمت ، روزی که آتش نومیدی درخرمنهای خلایق زنند ، واعمال و احوال ایشان بباد بی‌نیازی بردهند که : « وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثوراً » . ظالمان وستمکاران خیمهٔ اندوه و ندامت بزنند که : « و یوم یعضّ الظالم علی یدیه » . گردن همهٔ جباران ومتمردان فروشکنند ، وآن عملهای خبیث همچون غُلّی سازند ، و بر گردنهاشان نهند : « انا جعلنا فی أعناقهم اغلالا » ، وآن عوانان نا پاك و ظالمان بی رحمت را بیارند ، و در سراپردهٔ آتشین بدارند : « انا اعتدنا للظالمین ناراً احاط بهم سرادقها » . آفتاب و ماه و سیارات را بدود هیبت روی سیاه گردانند، و این کوس زوال بکوبند که: « اذاالشمس کوّرت . و اذا النجوم انکدرت » . برقدر مایهٔ هر کسی با وی معاملت کنند . قومی را نداءِ بردابرد از پیش میزنند ، و قومی را آواز گیرا گیر در قفا مینهند . قومی چون درّ از میان صدف می افروزند . قومی را باین خطاب کرامت می نوازند که : «لا تخافوا ولا تحزنوا » . قومی را باین تازیانهٔ ادبار زنند که : « اخسئوا فیها ولا تکلّمون » قومی را این خطاب هیبت شنوانند بنعت عزّت و اظهار سیاست که : « یا معشرالجن والانس الم یأتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی » ؟! قومی را این نداءِ کرامت شنوانند بنعت لطف و اظهار رحمت که : « یا عبادی لاخوف علیکم الیوم ولاانتم تحزنون » .

« وربك الغنی ذوالرحمة ـ اشارت بهر دو طرف دارد همان عزّت و سیاست با بیگانگان، همین لطف و رحمت با دوستان . « الغنی » یشیر الی عزّه ، و « ذوالرحمة » یشیر الی لطفه. « الغنی » اخبارعن جلاله ، و « ذوالرحمة » اخبار عن افضاله. فهم فی

سماع هذه‌الایة مترددون بین صحو ومحو ، و بین اکرام و اصطلام ، و بین تقریب و تذویب ، **واسطی** گفت : الغنیّ بذاته ، ذوالرحمة بصفاته ، الغنی عن طاعة المطیعین، ذوالرحمة علی المذنبین .

« ان ما توعدون لآت » ـ آمدنی آمده گیر ، و رفتنی شده گیر ، و این روز روشن تاریك شده گیر ، و غرور دنیا روزی بسرآمده گیر . جوانمردی را دیدند که بی علتی می‌لنگید ، گفتند : چرا می لنگی ؟ گفت : فردا بخارستان خواهم رفت . گفتند : تا فردا ! گفت : فردا آمده گیر ، و این پرده دریده گیر ، و رسوا شده گیر ؟!

تا کی از دارالغروری سوختن دارالسرور

تا کی از دارالفراری ساختن دارالقرار!

ای جوانمرد ! این حیات دنیا باد است ، تا بنگری از دست رفته است . این دنیا همچون خندهٔ دیوانگان است ، و گریهٔ مستان ! دیوانه بی شادی خندد ، و مست بی‌اندوه گرید . دنیا مثال یخ است درآفتاب نهاده ، وبنهیب میگذارد ، یاشکر کـه در دهن نهاده و می ریزد ، آری ! بس‌شیرین است بطعم ، لکن گدازنده بجرم ، تا در دهن نهادی گداخت . دنیا نظاره گاهی خوش است ، حلوة خضرة، لکن تا بنگری گذشت ، و تادل دروبستی رفت . لولا الموت لادعی کل الناس الربوبیة . اگر ذلّ مرگ نیستی، از اطراف عالم‌آواز « انا ربکم الاعلی» برآمدی . این چندین صدرها بینی ازخواجگان خالی شده ، و پس‌ازآنکه‌چون گل بربار بشگفته بودند ، از بار بریخته، و در گل‌خفته. چون که عبرت نگیری و در سرانجام کار خود اندیشه نکنی ؟! رب العالمین میگوید : « فسوف تعلمون من تکون له عاقبة الدار » . آری ! بدانید که این دنیا تا کجا رسد ، و سرای پیروزی وجاویدی کرا رسد ! به‌بینید که درویشان شکسته را برمر کب کرامت چون‌آرند !؟ و خواجگان بی‌معنی را به تازیانه قهر چون رانند ؟!

باش تا کل یابی آنها را که امروزند جزء
باش تا گل بینی آنها را که امروزند خار
این عزیزانی که آنجا گلستان دولت اند
تا ندانی و نداری شان بدینجا خار و خوار
گلبنی کاکنون ترا هیزم نمود از جور دی
باش تا در جلوه آرد دست انصاف بهار

۱۷- النوبة الاولی

قوله تعالی: «**و هو الّذی انشأ جنّات**» او آنست که رزها آفرید و ساخت «**معروشات**» هست از آنکه جفتهٔ آن بسته و کار آن ساخته «**و غیر معروشات**» وهست از آنکه او کنده(۱) و برنداشته «**و النّخل والزرع**» وخرما بنان(۲) و کشت‌زار «**مختلفاً اکله**» جدا جدا طعم آن میوه «**والزّیتون والرّمان**» و زیتون و انار «**متشابهاً**» هامرنگ(۳) «**و غیر متشابه**» ونه هام‌طعم(٤) «**کلوا من ثمره**» میخورید از میوه و بر آن «**اذا اثمر**» چون میوه آرد «**و آتوا حقّه**» و حق آن بدهید «**یوم حصاده**» روز درودن آن «**ولاتسرفوا**» و در گزاف مروید و اندازه در مگذارید «**انّه لایحبّ المسرفین**» (۱۴۱) که الله دوست ندارد گزاف‌کاران را.

«**و من الانعام**» و ساخت ازچهارپایان «**حمولة**» آنها که ببار رسیده‌اند وکار را شایند «**وفرشاً**» و ازآن بچها که آن نیز ببار نرسیدند، یا خود بار را نشایند «**کلوا ممّا رزقکم الله**» میخورید ازآنچه الله شمارا روزی‌داد «**ولاتتّبعوا خطوات**

۱ ـ ج: افکنده. ۲ ـ الف: وخرمابانان؛ ۳ ـ ج: هم رنگ.
٤ ـ ج: هم طعم.

الشّیطان » و بر پی گامهای **دیو** مروید « **انه لکم عدوّ مبین**(۱۴۲) » که او شما را دشمنی آشکارا است.

« **ثمانیة ازواج** » هشت تا که چهار جفت اند هر یك زوج آن دیگر « **من الضّأن اثنین** » ازمیش دو، یکی نر یکی‌ماده « **ومن المعز اثنین** » واز بز دو (۱)، یکی نر یکی‌ماده « **قل** » ای محمد! مشرکان را گوی « **آلذّکرین حرّم** » دو نر حرام کرد الله « **ام الانثیین** » یا آن دو ماده؟ « **امّا(۲) اشتملت علیه ارحام الانثیین** » یا آنچه رحم هردو ماده بر آن مشتمل است از بچهٔ نا زاده نیز (۳) « **نبّئونی** » خبر کنید مرا « **بعلم** » بحجتی « **ان کنتم صادقین**(۱۴۳) » اگر می‌راست گوئید که الله این کرد.

« **ومن الابل اثنین** » و از شتر دو، یکی نر یکی ماده « **و من البقر اثنین** » و از گاو دو، یکی نر یکی ماده « **قل آلذّکرین حرّم** » گوی آن دو نر حرام کرد « **ام الانثیین** » یا آن دو ماده « **امّا(٤) اشتملت علیه ارحام الانثیین** » یا آنچه درشکم شتر ماده است و گاو ماده، ورحم ایشان بر آن مشتمل « **ام کنتم شهداء** » یا شما حاضر بودید « **اذ وصّیکم الله بهذا** » آنگاه که وصیت کرد الله شمارا باین « **فمن اظلم** » کیست ستمکارتر برخویشتن « **ممّن افتری علی الله کذباً** » از آن کس که دروغی سازد برالله « **لیضلّ النّاس بغیر علم** » تا بیراه کنند مردمانرا بی‌دانش « **انّ الله لایهدی القوم الظّالمین**(۱۴۴) » الله پیش ببرند(۵) و صواب نمای گروه ستمکاران برخویشتن نیست.

« **قل** » گوی ای **محمّد**! « **لااجد** » نمی‌یابم « **فیما اوحی الیّ** » درآنچه پیغام دادند بمن « **محرّماً** » حرام کرده‌ای « **علی طاعم یطعمه** » برهیچ چشنده‌ای

۱ـ ج: واز بزینه دو. ۲ـ ج: ام ما. ۳ـ الف: نازادا نیز،
٤ـ ج: ام ما. ٥ـ الف: پیش پیوند (!)

که آنرا چشد « **الّا ان یکون میتة** » مگر که مرداری بود « **اودماً مسفوحاً** » یا خونی ریخته « **اولحم خنزیر** » یا گوشت خوك « **فانّه رجس** » که آن پلید است « **او فسقاً** » یا کشته ای که کشندهٔ آن از طاعت خدا بیرون شد « **اهلّ لغیرالله به** » و آنرا برنام معبود ناسزا کشت « **فمن اضطرّ** » هر که بیچاره ماند فرا خوردن مردار « **غیر باغ** » نه ستمکار « **ولاعاد** » ونه افزونی‌جوی « **فانّ ربّك غفور رحیم**(١٤٥)» خدای تو آمرزگار است ومهربان .

« **و علی الّذین هادوا حرّمنا** » و برایشان که جهود شدند حرام کردیم « **کلّ ذی ظفر** » آنچه ظفردارد ، انگشت پای ناگشاده ، وسنب ناشکافته « **ومن البقر والغنم** » واز گاو و گوسفند « **حرّمنا علیهم شحومهما** » حرام کردیم برایشان پیه آن هردو « **الّا ما حملت ظهورهما** » مگر آنچه در استخوان پشت نشسته بود « **اوالحوایا** » یا برچرب رود « **او مااختلط بعظم** » یا دنبه که در استخوانی پیوسته « **ذلك جزیناهم** » آن پاداش ایشان کردیم « **ببغیهم** » بستمکاری ایشان « **وانّا لصادقون**(١٤٦) » وما می راست گوئیم .

« **فان کذّبوك** » اگرترا دروغ زن گیرند « **فقل ربّکم** » گوی خداوندشما « **ذورحمة واسعة** » با بخشایش فراخ است « **ولا یردّ بأسه** » اما بازندارند زور گرفتن وی « **عن القوم المجرمین** (١٤٧)» از گروه مجرمان .

« **سیقول الّذین اشرکوا** » میگویند ایشان که انباز گرفتند با خدای « **لوشاءالله** » اگر الله خواستی (١) « **ما اشرکنا** » ما انباز نگرفتیمی (٢) با وی « **ولا آباؤنا** » ونه پدران ما « **ولا حرّمنا من شیء** » ونه حرام کردیمی چیزی (٣) « **کذلك کذّب الّذین من قبلهم** » همچنین دروغ زن گرفتند ایشان که پیش ازیشان

١ـ الف : خواستید . ٢ـ الف : نگرفتید . ٣ـ ج : هیچیز .

بودند فرستادکان ما را « **حتّی ذاقوا بأسنا** » آنکه که زور عذاب ما چشیدند « **قل هل عندکم من علم** » کوی بنزدیك شما هیچ معلومی ونامه‌ای ازالله وحجّتی هست؟ « **فتخرجوه لنا** » که آنرا بیرون آرید ما را « **ان تتّبعون الاّ الظّن** » پی نمی‌برید مگر بپندار « **و ان انتم الاّ تخرصون(۱۴۸)** » و نیستند مکر کروهی که دروغ میکوئید .

« **قل فللّه الحجّة البالغة** » کوی آن حجت شمارا نیست ، آن خدای راست حجت تمام درواخ (۱) راست رسیده (۲) بهرجای و بهر کس « **فلوشاء** » واکرخواستی (۳) « **لهدیکم اجمعین(۱۴۹)** » راه نمودی (٤) شما را همکان.

« **قل** » کوی ایشانرا « **هلمّ شهداءکم** » بیارید این خدایان خویش « **الّذین یشهدون** » ایشان که می کواهی دهند « **انّ الله حرّم هذا** » که الله حرام کرد این حرث وانعام« **فان شهدوا** » اکر کواهی دهند« **فلا تشهد معهم** » تو کواهی مده با ایشان « **ولا تتّبع اهواء الّذین کذّبوا بآیاتنا** » وبرپی بایست ایشان مرو که می دروغ شمارند سخنان ما « **والّذین لایؤمنون بالاخرة** » و ایشان که نمی کروند بروز رستاخیز « **و هم بربّهم یعدلون (۱۵۰)** » وایشان که با خدای خویش می هامتا کویند (٥) .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و هوالذی انشأ جنات معروشات » الایة ـ معنی انشاء آفریدن است با بتداء بی‌مثالی ومعیاری ، واختراع آفریدن است بی‌سببی ، وخلق آفریدن است بر

۱ـ درواخ بمعنی محکم ومضبوط ویقین ودرست ومحقق (برهان) درفرهنگها بفتح اول آمده ولی در نسخهٔ ج روی دال ضمه گذاشته شده است . ۲ ـ الف : درواخ رسیده راست. ۳ـ الف : خواستید ٤ـ الف نمودید . ٥ـ ج: خویش همتا میکویند.

تقدیر وترتیب ، وجنّات بستانها است که در آن درخت بود ، و الجنة ماجنّ ای منع ، و المنع علی ضربین مانع فی الخلقة بحائط و نحوه ، و مانع بالّملك الخاص لصاحبه .
« معروشات » ماكان لها عروش كالسقوف. **ضحاك** گفت : این درخت انگور است که بعضی ازآن بردارند اززمین ، وآنرا جفته کنند ، وبعضی‌ازآن هم برزمین بگذارند ، وبر ندارند. اینست معنی معروشات‌وغیرمعروشات. **ابن‌عباس** گفت : معروشات آنست که : درخت‌آن برزمین منبسط گردد ، وناچار آنرا عرشی وسقفی باید ، تا از زمین بر گرفته شود ، وغیرمعروشات‌آن درختان‌است که براصول وساق خویش استواربایستد (١) چون خرمابنان و امثال‌آن ازانواع درختان . وجهی دیگر بعید گفته‌اند که: معروشات‌آنست که‌آدمی‌کارد و رویاند ، وغیرمعروشات‌آنست که دربیابان‌و کوهان خود رست‌بود، وقیل: المعروشات ماحولها حائط ،وغیرالمعروشات مالا حائط حولها .

« والنخل و الزرع » ـ یعنی انشأ النخل و الزرع ، فأفردهما و هما داخلان فی‌الجنات ، لما فیهما من‌الفضیلة . « مختلفاً اکله »ـ یعنی حمله و طعمه . سماه اکلا ، لأنه یؤکل . میگوید : طعم آن میوها مختلف است بعضی نیکوتر و خوشتر ، و بعضی فروتر ودون‌تر، وبعضی ترش، بعضی شیرین، بعضی‌تلخ، بعضی‌خوش، فکلّ نوع من‌الثمرله طعم غیرطعم النوع الاخر، و کلّ حبّ من حبوب الزرع له طعم غیرطعم الاخر.

« والزیتون والرمان» ـ افردهما لما فی‌الزیتون‌من‌المنفعة والاقوات، ومافی‌الرمان من فضیلة‌اللذاذة فی‌الطعم. متشابهاً فی‌اللون، غیرمتشابه فی‌الطعم ، متشابهاً فی‌الطعم، غیر متشابه‌فی اللون . دو انار برنگ یکی ، و بطعم نه ، دو انار بطعم یکی ، و برنگ نه .
« کلوا من‌ثمره اذا اثمر » حین یکون غضاً هذه رخصة للمالك ان یأکل عند ادراکه قبل اخراج حق‌الله منه .

١ـ ج : بثیستند .

« وآتوا حقه » - این« ها » با زرع شود ، وبا نخیل‌شود ، و با الله شود . « یوم حصاده » **نافع و ابن کثیر و حمزه و کسائی** بکسر«حا »خوانند ، وباقی بفتح‌خوانند، ومعنی هردو یکسانست . میگوید : حق آن زرع وآن میوه بدهید ، آن روز که دروید . علما راخلاف‌است که این‌حق کدام‌است. **ابن‌عمروابوالدرداءوسعیدجبیروابوالعالیه و مجاهد وعطا** گفتند : صدقه‌ای است بیرون از زکوة مفروضه ، که روز دروان (۱) بدرویشان دهند . **شعبی** گفت : دسته ای است از آن درووه که بدرویش دهند ، و قیل : هوالتقاط السنبل ، و فیه روی عن‌النبی (ص) ، قال : « ما سقط من‌السنبل » . **مجاهد** گفت : کانوا یعلقون العذق عند الصرام ، فیأکل منه‌الضعیف ومن مرّ .

اما **ابن عباس و انس‌مالك و محمد حنفیه و جابرزید و سعید مسیب و طاوس وقتاده و ضحاك** میگویند : « وآتوا حقه » این حق زکوة مفروضه است ، و **شافعی** و فقها این قول اختیار کرده اند ، و گفتند معنی آنست که : اعطوا زکوته حین ادراکه ، و هو اکمل ما یکون من احواله ، و یقال : حین کیله . **سدی** گفت و **نخعی** و جماعتی که: این سورة **الانعام** مکی‌است، و فرض زکوة بمدینه فروآمد که یعنی‌این صدقه‌ای بود پیش ازنزول زکوة ، پس عشر ونصف‌العشر که فرضیت‌آن بمدینه فروآمد ، آنرا منسوخ کرد . **ابن‌عباس** گفت : نسخت‌الزکوة کل نفقة فی‌القرآن .

« ولاتسرفوا »- ای: ولاتعطوا کله. این‌درشأن **ثابت قیس بن‌شماس** فروآمد، که ویرا پانصد خرمابنان بود ، پربار رسیده . چون این‌آیت فروآمد که : « وآتوا حقه یوم حصاده » ، و مردمانرا دید که هر کس صدقه ای میکرد ، وی رفت و آن همه بیك روز بدرویشان داد ، و از بهر عیال خود هیچ چیز(۲) بنگذاشت ، رب‌العزة گفت : « ولا تسرفوا » همه بدرویش مدهید ، که عیال خود بی‌کام بگذارید . ابدأ بمن تعول ، نخست

۱-الف: درودان . ۲ - ج : هیچیز .

برعيال‌خود نفقه کنید، وآنچه بسرمی‌آیدبدرویشان دهید . **زهری** گفت : « لاتسرفوا » ای لاتنفقوا فی‌المعاصی . قال **مجاهد** : لوکان **ابوقبیس** ذهباً لرجل ، فأنفقه فی‌طاعة‌الله، لم‌یکن مسرفاً ، ولوأنفق درهماً واحداً فی‌معصیة‌الله کان مسرفاً، وفی‌هذاالمعنی‌قیل **لحاتم الطائی** : لاخیرفی‌السرف . فقال : لاسرف فی‌الخیر. قال **عبدالرحمن بن‌زیدالخطاب** للسلاطین یقول : لاتاخذوا فوق حقکم .

«ومن‌الانعام »ـ ای : وأنشأ من‌الانعام، « حمولة » یعنی ما ادرک‌الحمل، واطاق العمل، « وفرشاً » هی‌الصغارالتی لایحمل علیها کالغنم والبقر والابل‌الصغار. «حمولة»آنند که بکار و بار رسیده اند ، و «فرش» آنند که ببار و کار نرسیده‌اند از بچه شترو گاو ، و بار و کار را نشایند از گوسفند .

« کلوا مما رزقکم‌الله من‌الحرث والانعام ولا تتبعوا خطوات الشیطان » ـ این اتباع خطوات آنست که از حموله ، بحیره و سائبه و حامی ساختند ، و از فرش‌وصیله ساختند . « انه لکم عدومبین » بیّن‌العداوة ، اخرج آباءَکم من‌الجنة ، و قال: «لأحتنکن ذریته» . پس تفسیرحموله وفرش کرد، گفت:

« ثمانیة ازواج » ـ هشت تا ، یعنی‌چهارجفت . عرب تا را زوج خوانند ، از بهرآنکه تا وا دوم (۱) است که‌آنرا جفت کند (۲)، « من‌الضأن اثنین و من‌المعز اثنین» این تفسیر فرش است .

«ومن‌الابل‌اثنین ومن‌البقراثنین»ـاین تفسیرحمولة است، والضأن‌ذوات‌الصوف من الغنم ، والمعز ذوات الشعر . قرأ **ابن‌کثیر و ابن‌عامر و ابوعمرو** : من المعز بتحریک‌العین. میگوید : این هشت تا ضأن است نروماده ، وابل است نروماده ، وبقراست نروماده . رب‌العزّة میگوید : این‌مشرکان که این‌انعام برخود حرام کرده‌اند ایشانرا

۱ـ یعنی بادوم . ۲ ـ الف : گویند .

گوی : «آلذکرین » من‌الضأن و المعز « حرّم‌الله علیکم » « ام الانثیین »ـ این وصیله که الله ساخت ازضأن ومعز، وحرام کرد برشما ، هردونرحرام کرده است یا هردوماده ؟ اگرنرحرام کرده است همه نرهای آن باید که حرام‌بود ، و اگر ماده حرام کرده است همه مادهای آن حرام‌باید ، واگرآن حرام کرده است ازضأن ومعز که رحم ایشان‌برآن مشتمل‌است پس‌بچهای ایشان همه حرام است ، که رحم‌برهمه مشتمل است .آنکه گفت: « نبـّؤنی بعلم ان کنتم صادقین»ـ ای : فسـّروا ما حرمتم بعلم ان‌کان‌لکم علم‌فی‌تحریمه، وهوقوله :« ان کنتم صادقین ». میگوید : اگرشما رادرین تحریم علمی‌است ، علم آن بیارید ، وبیان کنید ، واگر میگوئید که این تحریم پدران‌ما حرام کرده‌اند : « وجدنا علیها آباء نا » آن‌پدران از که‌آموختند ؟ واز کجا گرفتند ؟ اگر گوئید که الله فرمود، چنانکه گفت :« والله امرنا بها » پس حجتی بیارید که چنین‌است .

« ومن الابل‌اثنین ومن‌البقراثنین»ـ ودرشترو گاوهمچنین گفت. «قل‌آلذّکرین حرم ام الانثیین» ؟ شترنرو گاو نرحرام کرد ، وآنرا سائبه وحامی ساخت ، یا شترماده و گاوماده‌حرام کرد ، وآنرابحیره وسائبه کرد . «اما اشتملت علیه ارحام الانثیین» یاآنچه رحم ایشان برآن مشتمل است ازبچهٔ نازاد . درجمله معنی‌آیت‌آنست که اگرتحریم از جهت ذکرین‌است همه نرحرام‌اند ، واگر ازجهت انثیین، همه ماده حرام‌اند ، واگر از جهت‌اشتمال رحم‌است ، پس همه آنند که رحم بر ایشان مشتمل بود، همه حرام‌اند .

ابن عباس ازینجا گفت : وهل تشتمل‌الارحام الا علی ذکرو أنثی ؟ فلم یحرمون بعضاً ویحلون بعضاً ؟!

« ام کنتم شهداء اذ وصیـّکم الله بهذا » ـ هل‌شاهدتم الله قد حرم هذا اذ کنتم لاتؤمنون برسوله؟ میگوید: الله را دیدید که این‌تحریم کرد، چون برسول ایمان‌می‌نیارید بآنچه گفت ؟ چون حجت برایشان لازم گشت بیان کرد که این جزدروغ نیست که برالله

بستند، ونهندهٔ این دروغ **عمرو بن لحی** بود که تغییر در دین **اسمعیل** وی آورد، و این سنت تحریم وی نهاد. رب العالمین درشأن وی گفت: «فمن اظلم ممن افتری علی الله کذباً لیضل الناس بغیر علم ان الله لایهدی القوم الظالمین». پس رب العزّة بوحی پاك ذکر محرمات کرد، وتخطئهٔ ایشان کرد در تحریم حرث وانعام، گفت:

«قل لا اجد فیما اوحی الیّ محرماً علی طاعم یطعمه» ـ یعنی علی آکل یأکله مما حرمته. «الا ان تکون» بتاء منقوطة از فوق قراءت **مکی** است و **شامی وحمزه**، یعنی: الا ان تکون الاطعمة اوالنسمة اوالنفس اوالعین میتة. باقی بیاء خوانند، یعنی: الا ان یکون ذلك المحرم اوا لمأکول او الموجود میتة، و قراءت **شامی و بوجعفر** «میته» برفع است و برین قراءت «کان» بمعنی حدوث است، و «میتة» رفع بفعله، یعنی الا ان یقع، او یحدث میته. اصل میت است و هاء را فزودند مبالغت را.

«او دماً مسفوحاً» ـ ای مصبوباً سائلا. درمسفوح چهارچیز مستثنی است: الکبد و الطحال و دم المسك و ماءاللحم الاحمر. «اولحم خنزیر فانه رجس» ـ قذر ونجس، «اوفسقاً» ای مفسوقاً به، یعنی مذبوحاً، اومنحوراً فسق فی ذبحه اونحره، فذبح ونحر علی اسم غیر الله. ونظم الایة: الا ان یکون میتة اوفسقاً فانه رجس. «فمن اضطرّ» ای من دعته الضرورة الی اکله، فأکله، «غیر باغ» ای غیر قاصد لتحلیل ما حرم الله «ولاعاد» ای ولا مجاوز للقصد وقدر الحاجة، «فان ربك غفوررحیم» یغفر لمن لم یتعدّ. «غفوررحیم» درین آیت ازبهر آن گفت که خوردن مردار باصل حلال نیست، وآن قدر که درین آیت مباح است خوردن آن رخصتی است که الله داد برحمت خویش. میگوید: حکم بالرّخصة کما حکم بالمغفرة. اگر کسی گوید: چونست که محرمات درین آیت برسه قسم اقتصار کرد، ودرسورة **المائده** بسیار برشمرده ازمنخنقه وموقوذه وغیرآن؟ جواب آنست که هرچه درین آیت گفت اصناف وانواع میته است. آنجا بتفصیل گفت، واینجا برجمله، که

اسم میته برهمه افتد. اگر گویند: بیرون ازانواع میتات درشرع محرمات بسیاراست ازخبائث وسموم وغیرآن؟ جواب آنست که: **الحسین بن فضل** گفت درمعنی آیت: «قل لا اجد» یعنی فی وحی‌القرآن. فأما وحی السنة فقد حرم اشیاء کثیرة، فمنها ما روی‌ان النبی (ص) حرم یوم **خیبر** الحمرالانسیة، ولحوم البغال، وکل ذی ناب من‌السباع، وکل ذی مخلب من‌الطیر، و نهی عن‌اکل الهر وأکل ثمنها، و قال: «اذا وقعت الفأرة فی‌السمن فان‌کان جامداً فألقوها ومن حولها، وان کان‌مائعا فلاتقربوه»، وعن‌**المقدام بن معدی کرب**، قال: قال رسول‌الله (ص): «الا انی‌اوتیت القرآن ومثله معه، الا یوشك رجل شبعان علی اریکته یقول علیکم بهذا القرآن فما وجدتم فیه من‌حلال فأحلوه، وما وجدتم فیه من‌حرام فحرموه، وان ماحرم رسول‌الله کما حرم‌الله. الا لایحل لکم الحمار الاهلی، ولاکل ذی‌ناب من‌السباع، ولالقطة معاهد الا ان یستغنی عنها صاحبها، و من نزل بقوم فعلیهم ان یقروه، فان لم یقروه فله ان یعقبهم بمثل قراه».

«وعلی‌الذین هادوا» ـ یعنی: رجعوا عن‌دین **موسی** الی ما احدثوا. هدنا الیك ای رجعنا، والعرب یسمی بالمستقبل کماسمی یحیی ویعیش‌ویموت ویعمرویمجدویحمد ویزید ویشکر، وکذلك یهود، وسموا یهود لهیدودتهم عن‌الدین. درین‌آیت بیان کرد آنچه برجهودان حرام است، گفت: «وعلی‌الذین هادوا حرمنا» بریشان حرام کردیم، «کل ذی ظفر» یعنی کل مالیس بمنفرج الاصابع، ولابمشقوق الحافر، کالابل والنعامة الاوز والبط وما اشبه ذلك. این‌قول **ابن عباس** است و **سعید جبیر** و **مجاهد** و **قتاده** و**سدی**، اما اهل معانی گفتند: یدخل فی‌ذلك جمیع انواع السباع والکلاب والسنانیر وسائرمایصطاد بظفره من‌الطیر. قال **ثعلب**: کل مالم یصد فهو ذوظفر و ذومخلب‌ماصاد.

«ومن البقروالغنم حرمنا علیهم شحومهما» ـ پیه گاو و گوسفند برایشان‌حرام کرد، پس بعضی‌ازآن مستثنی کرد، گفت: «الاماحملت ظهورهما» مگرآن پیه که بر

پشت باشد یا بر کتف، « اوالحوایا » یاچرب رود، « اوما اختلط بعظم » یادنبه، و کذلك کلّ شحم مختلط بعظم، یعنی ماتعلق من الشحم بهذه الاشیاء غیرمحرم علیهم، وانّماحرّم علیهم شحوم الکلیتین والثروب. عن ابن عبّاس: انّ رسول الله (ص) کان قاعداً خلف المقام اذ رفع بصره الی السماء، وقال: « لعن الله الیهود ثلاثاً. انّ الله حرّم علیهم الشحوم فباعوها، و أکلوا اثمانها، وان الله لم یحرم علی قوم اکل شیء الاحرم علیهم ثمنه. »

« ذلك » ای: ذلك التحریم « جزیناهم ببغیهم » یعنی عقوبة لقتلهم الانبیاء، و بصدّهم عن سبیل الله کثیراً، وبأکلهم الربا و استحلال اموال الناس بالباطل، فهذا البغی. « وانا لصادقون » فی الاخبار عن التحریم وعن بغیهم. اینست تفصیل محرمات بوحی قرآن، هم آنکه محرم است بر مسلمانان، و هم آنکه محرم است بر جهودان. و **مصطفی** (ص) فرا مشرکان عرب گفت که: تفصیل محرمات بآن پیغام که بمن دادند، وبآن وحی قرآن که بمن گزاردند (۱) همین است. کافران اورا تکذیب کردند و گفتند: فانك لم تصب. رب العالمین گفت:

« فان کذبوك فقل ربکم ذو رحمة واسعة » ـ بتأخیر العذاب عنکم، « ولا یردّ بأسه » ای عذابه اذا جاء الوقت، « عن القوم المجرمین » الذین کذبوك بما تقول. **ابن کیسان** از **ثعلب** پرسید درمعنی این آیت، گفت: جزاء تکذیب رحمت چون باشد؟ **ثعلب** جواب داد که: ذو رحمة واسعة، اذلم یعاجلکم بالعقوبة. **ابن کیسان** گفت: قد عوجل من الامم قبل **محمد**. قال ثعلب: اولست تقرأ: « وما ارسلناك الارحمة للعالمین »؟ فمن رحمته وشرفه و برکته ومقداره عند خالقه انه اخّر عقوبة من کذبه الی الاخرة، لأن عیونهم قد وقعت علی عینه، فلحقتهم برکاته بما اخّرت عنهم العقوبات الی الاخرة، فمنهم من اسلم ببرکته، ومنهم من رفّه فی الدنیا ببرکته صلی الله علیه وسلم.

۱ـ ج: کردند.

« سیقول الذین اشرکوا » - مشرکان عرب چون حجت برایشان لازم گشت، وبدانستند بیقین که آنچه بدست دارند وآنچه باعتقاد کرده‌اند ازتحریم حرث وانعام و غیر آن باطل است، گفتند : « لوشاءالله ما اشرکنا ولا آباؤنا ولاحرمنا » من‌البحائر والسوائب وغیرذلك . مشیت خدا حجت خود ساختند ، واین‌مشیت نه‌آن مشیت اللّٰه‌است درخلق خویش ، چنانکه‌آنجا گفت : « ولوشاءالله ما اشرکوا وماجعلناك علیهم‌حفیظاً»، بلکه مشرکان باین مشیت امرخواستند ورضا ومحبت ، یعنی : ان‌الله رضی‌منا مانحن علیه وأراده منا ، وامرنا به ، ولولم یرضه‌لحال بینناوبینه . دعوی کردند که‌الله مارا فرمود ، و ازما بپسندید این‌تحریم که کردیم ، وپدران ما کردند ، واگر خواستی‌مارا نفرمودی ، و بجای آنکه فرمود باز زدی (۱). وکافران را درین بس حجتی نیست ، که‌ایشان امر بگذاشتند ، ودرمشیت آویختند ، وامرخدا دیگر است، وارادت ومشیت او دیگر . انه جل جلاله مرید بجمیع الکائنات غیرآمر بجمیع مایرید . پس بربنده آنست که فرمان گوش دارد، واتباع آن کند، واورا نرسد که بعداز ورود امر درمشیت‌آویزد. رب‌العالمین گفت: « کذلك کذب الذین من قبلهم حتی ذاقوا بأسنا». چنانکه ترا تکذیب کردند ای **محمد** ! این‌کافران، اسلاف ایشان و پدران ایشان با انبیا همان‌تکذیب کردند . تشبیه اینان با اسلاف بتکذیب کرد ، وتعرض گفت ایشان که : « لوشاء الله » نکرد ، نگفت : پدران‌ایشان دروغ گفتند، چنانکه اینان‌در « لوشاءالله » دروغ گفتند، که اگر معنی این بودی کذب بتخفیف گفتی . چون نسبت ایشان باتکذیب کرد نه با کذب ، معلوم گشت که‌کافران دعوی‌آن میکردند ، که الله ما را باین تحریم فرمود . رب العزة گفت : « قل هل عندکم من علم»؟ یعنی‌علی‌ما قلتم من‌برهان و کتاب منزل؟ « فتخرجوه لنا » ، چنانکه جای دیگر گفت : « قل فأتوا بکتاب من عندالله » . آنکه گفت : « ان تتبعون الاالظن»

۱ - الف : واگرخواستید ... نفرمودید ... باززدید .

ای : ما تتبعون فیما انتم علیه الا الظنّ لاالعلم والیقین ، «وان انتم الا تخرصون» یعنی وما انتم الاکاذبون.

« قل فلله الحجة البالغة » ـ بالکتاب و الرسول و البیان. « فلوشاء لهدیکم اجمعین » اخبارعن تعلق مشیة الله بکفرهم ، وان ذلك حصل بمشیته ، اذلو شاء لهدیکم.

« قل هلمّ شهداءکم » ـ **سیبویه** گفت: « هلم » اصل هاء است ، فضمت الیها « لم» ، وجعلها کالکلمة . پس قومی عرب آنرا تثنیه وجمع گویند : هلم، هلما ، هلموا، هلمی ، هلممن ، وقومی آنرا تثنیه وجمع نگویند، واین فصیح تراست، که این لغت قرآن است ، وباین قرآن فروآمد . یقول تعالی : « هلم الینا »، « و هلم شهداءکم »، و این بمعنی جمع است. و«هلم» متعدی آید ولازم آید. لازم بمعنی تعالوا است، کقوله :«هلم الینا»، و متعدی بمعنی هاتوا . کقوله : « هلم الینا شهداءکم » ای هاتوا شهداءکم وقربوا شهداءکم. « الذین یشهدون ان الله حرّم هذا » الحرث والأنعام .

« فان شهدوا فلا تشهد معهم»ـ ربّ العزّة **مصطفی** را میفرماید که : تصدیق گفت این محرمان واین شهدا مکن، وبصدق ایشان گواهی مده ، که ایشان دروغ زنان اند، و گواهی بدروغ دهند . « ولا تتبع اهواءالذین کذبوا بآیاتنا » ـ یعنی : القرآن الذی فیه تحلیل ماحرموا . « والذین لایؤمنون بالاخرة » ای لایصدقون بالبعث الذی فیه جزاء الاعمال، وهم **الدهریة** من الزنادقة، «وهم بربّهم یعدلون»ـ یشرکون ویجعلون له عدیلاً .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و هوالذی انشأجنات معروشات » الایة ـ دیده‌ای باید پاك ، از غشاوت غیبت نجات یافته ، و از سرمهٔ توحید مددی تمام یافته ، تا نظارهٔ اسرار صنایع ربوبیت درعالم خلقیت ازوی درست آید، وآن آثار رحمت وآیات و رایات قدرت ودلالات

وامارات حکمت بیند درین باغ وبستان، وانواع والوان درختان، تا درهر جزوی ازاجزاءِ مخلوقات ومقدورات صد هزارصنایع وبدایع وودایع بیند نهاده، که یکی بیکی نماند. سهلها معطر، بحر ها معنبر، خاکها منور، باغها مزخرف، گلها ملون. یکی سرخ چون چون خون دل مشتاقان، یکی زرد چون روی زاهدان، یکی سپید چون دل مؤمنان، یکی لعل چون جان عاشقان. این همهٔ تأثیر یك نظرحق است که هرسال یکباربزمین نگرد. چون‌ازآن یك نظر این همه عجائب و لطائف پدیدآید، از سیصد و شصت نظر بدل دوستان گوئی چه اثرنماید، وچه اعجوبه وچه لطیفه پدیدآرد!

«وآتوا حقه یوم حصاده» ـ بندگان‌را میگوید که حق این نعمت بشناسید، وبشکرآن قیام نمائید، وبا درویشان مواسات کنید، تا نعمت بماند، ودرویش بیاساید، ودوستی حق شما راحاصل شود. به **داود** وحی‌آمد که: یا داود! خواهی که بمن‌نزدیك شوی، وترا بدوست گیرم، رو درویشان را بازجوی، شکستگان‌را بنواز، وبایشان تقرب کن، بلقمه‌ای نان، بشربتی‌آب، تا ایشان ترا دوست دارند، وبدل خود راه دهند. ای **داود**! من بردل ایشان اطلاع کنم، هرکه‌را در دل ایشان‌بینم، اورا بدست‌خود گیرم.

«ولاتسرفوا انه لایحب المسرفین» ـ برذوق جوانمردان طریقت اسراف آنست که حظ نفس‌درآن‌است وگرچه‌حبه‌ای بود یا ذره‌ای. بموسی‌وحی‌آمد که یا **موسی!** خواهی که همه‌آن رود که مراد تو بود، حظ نفس خود درباقی کن، ومرادخود فداءِ مراد ازلی کن. توبنده‌ای و بنده را مراد نیست، وحظ خود دیدن سیرت‌جوانمردان نیست، وازخود بازرستن جزکارصدیقان نیست:

تا با تو توئی ترا به خود ره ندهند چون بی‌توشدی زدیده بیرون‌ننهند.

«ومن الانعام حمولة وفرشاً» ـ این باز (۱) نعمتی دیگراست، و بربندگان

۱ـ ج: ناز.

منتی دیگر ، که شما را نه خود باغ و بستان وانواع درختان و میوهای الوان آفریدم و ساختم ، که چهار پایان وجانوران را هم آفریدم ، وشما را مسخر کردم ، ومنافع شما در آن نهادم ، چنانکه جایها درقرآن ازآن منافع خبر داد ، ومنت نهاد ، گفت : « وذللناها لهم فمنها رکوبهم ومنها یأکلون » ، « ولهم فیها منافع ومشارب » ، « والانعام خلقها لکم فیهادفء ومنها تأکلون» ، « و لکم فیها » الایة. جای دیگر گفت : « لترکبوها و زینة » گفتا: ونه خودحیوانات شمارا مسخر کردم ، که جمادات هم مسخرشما کردم : «و سخر لکم اللیل والنهار والشمس والقمر و النجوم مسخرات بامره ». آنکه در افضال و انعام بیفزود ، وهمه فراهم گرفت و گفت : هرچه محدثات است ومخلوقات درآسمان وزمین ، شما رامسخر کردم :« وسخرلکم مافی السموات ومافی الارض جمیعاً منه ». این ازبهر آنست که من خداوندی بی نیازم ، بهیچ چیز وبهیچ کس حاجت ونیازندارم. هرچه آفریدم برای بندگان و رهیگان آفریدم : « هوالذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً ». بندهٔ من ! این همه نعمت ونواخت ازما بین ، وشکر از ما کن . فضل مابین نه فعل خود . عون مابین نه جهدخود. نعمت ما بطاعت ما بکاردار، وشیطانرا خواردار، که او ترا دشمن است وراهزن. اینست که رب العزة گفت : « فکلوا مما رزقکم الله و لاتتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین ».آنکه پس ازین آیت لختی نعمتهای خود بتفصیل یاد کرد ، ومحرمات ومحللات ازهم جدا کرد ، وهر یکی را گروهی نامزد کرد ، که ایشانرا آن روزی کرد: طیبات حلال مؤمنان پاك را ، و خبیثات حرام دشمنان ناپاك را : « الطیبات للطیبین والخبیثات للخبیثین ». آنکه هردو را حوالت با صفت خود کرد ، و درین آیت اشارت کرد که : « فقل ربکم ذو رحمة واسعة ولایرد بأسه عن القوم المجرمین» . گفت: ما را هم رحمت است وهم بأس وشدت. رحمت ازمؤمنان دریغ نیست، وبأس وشدت از دشمنان دور نیست . روزی پاك مؤمنانرا برحمت ما است، ورزق خبیث دشمنانرا از نقمت ما است ، وما

آن کنیم که خود خواهیم، کس را برحکم ما اعتراض نه، وبرصنع ما چون وچرا نه. آنچه کنیم بحجت خداوندی و کردگاری وجباری کنیم، که حجت بالغه بحقیقت ما را است، وحکم روان وعزت بیکران ما را سزا است. اینست که گفت جل جلاله:

«قل فلله الحجة البالغة فلوشاء لهدیکم اجمعین» - قال **النصرابادی**: الخلق کلهم منعهم شدة الحاجة عن معانی رؤیة الحجة، ولوسقط عنهم الحاجات، لکشف لهم براهین الحجة، وقال: رؤیة الحاجة حسنة، ورؤیة الحجة احسن منها.

۱۸- النوبة الاولی

قوله تعالی: «**قل تعالوا**» یا **محمد**! گوی بیائید «**اتل ما حرّم ربّکم علیکم**» تا بر خوانم آنچه حرام کرد خداوند شما بر شما «**الّا تشرکوا به شیئاً**» انباز مگیرید با خدای هیچ چیز را (۱) «**و بالوالدین احساناً**» می وصیت کنم شما را بنیکو کاری باپدر و مادر «**ولا تقتلوا اولادکم**» و فرزندان خویش را مکشید «**من املاق**» ازبیم درویشی وتنگی نفقه «**نحن نرزقکم وایّاهم**» ما روزی دهیم شما را وایشانرا «**ولاتقربوا الفواحش**» وگرد زشتها مگردید «**ما ظهرمنها ومابطن**» آنچه ازآن آشکارا وآنچه ازآن نهان «**ولا تقتلوا النّفس الّتی حرّم الله**» ومکشید تن مسلمانان که الله حرام کرد خون آن «**الّا بالحقّ**» مگر بقصاص یا رجم‌زانی پس احصان «**ذلکم وصّیکم**» این آنست که می وصیّت کند الله شمارا «**لعلکم تعقلون**(۱۵۱)» تامگر دریاوید (۲).

«**و لا تقربوا مال الیتیم**» وگردمال یتیم مگردید «**الّابالّتی هی‌احسن**» مگر بآنچه‌آن نیکوتر «**حتّی یبلغ اشدّه**» تا آنکه که وی ببلوغ خویش رسد وبرشد

۱- ج: هیچیزرا. ۲- ج: دریابید.

خویش « **و اوفوا الکیل** » وتمام پیمائیدچون میسپارید « **والمیزان** » وتمام سنجید که میسپارید « **بالقسط** » بسنگ راست « **لا نکلّف نفساً الّا وسعها** » برننهیم برهیچ تنی مگر توان آن « **و اذا قلتم فاعدلوا** » وچون (١) حکم برید (٢) یا توسط کنید راست بید (٣)، یا گواهی‌دهید راست گوئید « **ولو کان ذاقربی** » اگر همه آن گواهی بر خویش خویشتن می‌دهید « **و بعهد الله اوفوا** » و نذر که با الله کنید بآن وفا کنید، وآنرا باز آئید « **ذلکم وصّیکم به** » این آنست که وصیّت میکند الله شما را بآن « **لعلّکم تذکّرون** (١٥٢) » تا مگرپند پذیرید ودریابید والله را یاد دارید.

« **وانّ هذا صراطی** » وآن قرآن راه منست « **مستقیماً** » راهی‌راست‌پاینده « **فاتّبعوه** » برپی آن ایستید « **ولا تتّبعوا السّبل** » و برپی راهها جفته نا شایسته مروید «**فتفرّق بکم** »که آن راهها شما را جدا و پر کنده (٤) کند « **عن سبیله** » از راه راست و دین او « **ذلکم وصّیکم به** » این آنست که الله وصیت کرد شما را بآن « **لعلّکم تتّقون** (١٥٣) » تا مگر پرهیزیده آئید از عذاب وخشم خدای.

« **ثمّ آتینا موسی الکتاب** » پس بر ایشان‌خوان‌ای **محمّد** ! آنچه **موسی** را دادیم ازتورات « **تماماً علی الّذی احسن** » تمام کردن نعمت خویش‌را برنیکوکاران بنی‌اسرائیل « **و تفصیلا لکلّ شیء** » و تفصیل دادن و روشن کردن هر چیز را از احکام دین که بکار باید « **وهدی ورحمة** » و راه نمونی و بخشایش « **لعلّهم بلقاء ربّهم یؤمنون** (١٥٤) » تا مگر ایشان برستاخیز و شدن پیش‌خداوند ایشان بگروند.

« **و هذا کتاب**» و این‌قرآن نامه‌ای‌است « **انزلناه** » که فروفرستادیم آنرا « **مبارك** » برکت کرده بر فرستادن آن « **فاتّبعوه** » بر پی آن روید « **واتّقوا** » و پرهیزید « **لعلّکم ترحمون** (١٥٥) » تا مگر برشما رحمت کنند.

---

١ ـ الف : وکه. ٢ ـ ج : کنید. ٣ ـ ج : باشید. ٤ ـ ج : پراکنده.

« **ان تقولوا** » پرهیزید از آنچه فردا گوئید « **انّما انزل الکتاب** » نامه که از آسمان فرو فرستادند« **علی طائفتین من قبلنا** » بردو گروه فرستادند پیش از ما سریانیان و عبرانیان ،« **وان کنّا عن دراستهم لغافلین**(۱۵۶) » و ما ازخواندن ایشان ناآگاه بودیم و بزبان ایشان .

« **اوتقولوا** » یا گوئید فردا « **لوأنّا انزل علینا الکتاب** » اگر برما کتاب فرستادندی (۱) [چنانکه بر قوم **موسی و عیسی**] « **لکنّا اهدی منهم** » ما بآن کتاب حق شناس تر و راهبرتر بودیمی(۲) از ایشان « **فقد جاءکم بیّنة من ربّکم** » آنک آمد بشما پیغامی روشن پیدا از خداوند شما « **و هدی ورحمة** » و راه نمونی و بخشایشی « **فمن اظلم** » آن کیست ستمکار تر برخود « **ممّن کذّب بآیات الله** » از آنکس که دروغ شمرد سخنان خدای « **و صدف عنها** » و بر گردد از آن « **سنجزی الّذین یصدفون عن آیاتنا** » آری پاداش دهیم ایشانرا که برمی گردند از سخنان ما « **سوءالعذاب** » عذاب بد « **بما کانوا یصدفون**(۱۵۷) » بآنچه می بر گشتند .

« **هل ینظرون** » درین بازنشستن از ایمان چشم میدارند چیزی را « **الاّ ان تأتیهم الملائکة** » نمیدارند چشم مگر آنرا که بایشان آید فریشتگان میرانیدن را «**اویأتی ربّك** » یا خدای تو آید داوری کردن را « **اویأتی بعض آیات ربّك** » یا خورشید ازمغرب برآید ترسانیدن‌را وبیدار کردن‌را (۳)« **یوم یأتی بعض آیات ربّك**» آنروز که آید چیزی از نشانهای خداوند تو « **لاینفع نفساً ایمانها** » سود ندارد هیچ تن را گرویدن وی « **لم تکن آمنت من قبل** » که نگرویده بود از پیش « **اوکسبت فی ایمانها خیراً** » و یا باگرویدن خویش نماز نکرده بود « **قل انتظروا** » گوی

---

۱ ـالف : فرستادندید. ۲ ـ الف : بودید. ۳ ـ کذا ! ومؤلف‌ازحدود ترجمه خارج شده است .

چشم میدارید « انّا منتظرون (۱۵۸) » که ما چشم دارند گانیم[که بشما چه بود] .

« انّ الّذین فرّقوا دینهم » ایشان که از دین خویش جدا شدند و بی‌دین ماندند « وکانوا شیعاً » و جوک جوک(١) شدند « لست منهم فی شیء » ازایشان در هیچ‌چیز(٢) نه‌ای [تو که رسولی ، و ایشان‌از امت اجابت نه اند ترا] « انّما امرهم الی الله» کارایشان باخدای‌است‌وشمارایشان بروی« ثم ینبّئهم بما کانوا یفعلون (۱۵۹)» تا خبر کند ایشانرا فردا بآنچه میکردند.

النوبة الثانية

قوله تعالی : « قل تعالوا اتل ماحرم »ـ ابن عباس گفت: ازینجا تاآخرسه آیت ازمحکمات‌قرآن اند ام‌الکتاب ، که الله گفت درصدر سورة آل‌عمران .« تعالوا » این‌تعالی اصغاء است‌وحسن‌استماع‌واستقبال‌امر، نه‌آمدن‌بپای، وفی‌معناه قال(٣)الشاعر :

تعالوا نداری جهدنا عن قلوبنا فیوشك أن نبقی بغیر قلوب .

«اتل‌ماحرّم ربکم‌علیکم»ـای‌اقرأعلیکم‌الذی‌حرم‌الله. میگوید: گوش‌فراداريد ونیکو بنیوشید ای شما که تحریم حرث و انعام کردید! تا برشما خوانم‌آنچه الله برشما حرام کرده: « ان لاتشرکوا به شیئا » ای : هوأن لاتشرکوا ، وقیل معناه : حرم ربکم علیکم ان لاتشرکوا ، و«لا» صله است ، کقوله تعالی وتقدس : « ما منعك ان لاتسجد » ای تسجد ، و قیل : اوصی ان لا تشرکوا به شیئاً و بالوالدین احساناً ، یعنی اوصیکم بالوالدین براً .

مصطفی (ص) گفت: «من احبّ ان ینسأ له‌اجله، ویزاد فی‌رزقه فلیبرّ والدیه، ولیصل رحمه» قال ابوالولید : النسء فی‌الاجل‌والزیادة فی‌الرزق قد فرغ‌الله منهما، و

١ - ج : جوق جوق . ٢ ـ ج : هیچیز ١ـ ج : یقول .

لکنه یصح‌الله‌بدنه‌فی بقیة اجله، وهوالنسء فی‌الاجل والزیادة فی‌الرّزق.

« ولا تقتلوا اولادکم » ـ یعنی دفن‌البنات و هنّ احیاء و هی الموؤدة . « من املاق » خشیة الفقر و العار ، یقال : املق الرجل فهو مملق ، اذا افتقر. **مصطفی** (ص) گفت : « من‌کانت‌له انثی فلم یئدها ولم یهنها ولم یؤثر ولده‌علیها ـ یعنی‌الذّکورـ ادخله الله الجنة ». قال: « ومن عال ثلاث بنات‌او مثلهنّ من‌الاخوات ، فأدّبهن و رحمهنّ حتی یغنیهن الله ، اوجب الله له الجنة » . فقال رجل: یا رسول الله ! او اثنتین، قال:« او اثنتین» حتی‌لو قالوا: او واحدة، لقال: واحدة ، و قال (ص) : « من حمل‌طرفة من‌السوق الی ولده کان کحامل صدقة حتـّی یضعها فیهم ، ولیبدأ بالاناث قبل الذکور ، و من رقّ للاناث کان کمن بکی من‌خشیة الله ، ومن بکی من خشیة الله غفرالله له» .

« ولاتقربوا الفواحش ما ظهرمنها و ما بطن » ـ **ابن‌عباس وضحاك وسدی** گفتند : اهل جاهلیت بظاهر زنامستقبح میداشتند ، امـّا در باطن روا میداشتند ، وازآن تحرج نمیکردند . رب‌العالمین درین‌آیت ظاهر و باطن زنا حرام کرد . **مجاهد** گفت : فاحشة ظاهر، الجمع بین الاختین بود که در جاهلیت روا میداشتند ، و همچنین زنی که پدران ایشان بزنی کرده بودند ، نکاح وی روا میداشتند . رب‌العزة دراسلام هر دوحرام کرد ، گفت « ولاتنکحوا ما نکح آباؤکم »، وقال : « ان‌تجمعوا بین‌الاختین ». این‌فاحشة ظاهر است و فاحشة باطن زنا است ، و در جمله هرچه مکروهات است و نا شایست و ناپسندیده در تحت این آیت شود . ظاهر عمل جوارح است و باطن عمل دل ،که آنرا نیت و اعتقاد گویند .

« ولا تقتلواالنفس التی حرم‌الله الا بالحق » ـ و حقها ما قال النبی (ص) : « لایحلّ دم امریء مسلم باحدی ثلاث : کفر بعد ایمان ، و زناً بعد احصان،وقتل نفس بغیر نفس. « ذلکم وصیکم به » ـ ای ذلك‌التحریم امرکم بلزومه والاقامة علیه. « لعلّکم

تفلحون » لكی تعقلوا ما نهیکم عنه وما امرکم به.

« ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن » ـ احسن آنست که در مال وی بصلاح تصرف کند، و در آن قیام نماید، بحسبت یا بمزد بر عدل بنزدیك حاجت، و آمیختن درمال وی بر نصف و اقتصاد برتمول وانتفاع، تاآنکه که یتیم بالغ شود، وبرشد خویش رسد. حدّ اشدّ گفته‌اند که: حد بلوغ است بآن نشانها که شرع بیان کرده بر اختلاف علما با قوت عقل تمام، ورسیدن بآن حال که حسنات وسیئات بروی نویسند. **کلبی و سدی** گفتند: من ثمانی‌عشرة سنةالی ثلاثین سنة. والاشد جمع فی‌قول بعضهم، واحده شدّ، کا الضرّ والاضرّ والشرّ والاشرّ، وفی قول بعض البصریین هو واحد، وهو قوةالشباب عند ارتفاعه، کما ان شد النهار قوة الضیاءِ عند ارتفاعه، و معنی‌الایة: حتی یبلغ اشده، وتونسوا رشده، فتد فعوءحینئذ الیه، کقوله: « فان‌آنستم منهم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم ».

« وأوفوا الکیل» ـ اتموه من غیر نقص، « والمیزان» یعنی وزن المیزان « بالقسط» ای بالعدل لابخس ولا شطط، لازیادة ولانقصان. میگوید: تمام پیمائید وراست سنجید نه زیادة و نه نقصان. آنگه گفت: « لانکلّف نفساً الا وسعها » ـ در کیل ووزن برهر کسی آن نهیم که طاقت دارد. اگردهنده را تکلیف زیادت دادن کنیم، نفس‌وی طاقت ندارد، وبتنگ‌آید، وهمچنین ستاننده را اگرتکلیف کنیم که حق خود را کم کند طاقت ندارد. معنی دیگر گفته‌اند: « لانکلف نفساً الا وسعها » ـ میگوید: چون هر دوبحد طاقت درکیل ووزن عدل بجای آورند، اگراندکی درآن فرو شود که طاقت بدریافت آن می‌نرسد، ایشان را بزه‌ای نیست، که بر هر کسی‌آن نهند که طاقت دارد.

« واذا قلتم فاعدلوا ولوکان ذاقربی » ـ میگوید: اگرشما را میان مردم‌حکم سازند، ومیانجی کنند، بداد حکم کنید و براستی بی‌میل، اگر چه‌آن حکم خویشان

شما را بود یا بر ایشان بود ، ودر گواهی دادن همچنین گواهی راست دهید ، وسخن که گوئید بحق گوئید . «وبعهد الله اوفوا » ـ میگوید: حق شرع در اوامر ونواهی بگزارید ، ودر حدود آن تجاوزمکنید ، و سوگندها که خورید ، و نذرها که کنید ، بوفاءِ آن باز آئید . « ذلکم وصیکم بهلعلّکم تذکرون »ـ التذکر الا تعاظ وأن‌لایغفل قلبك‌عن‌ذکر الله و نهیه .

«و انّ هذا صراطی » ـ **حمزه و کسائی** « و ان هذا » بکسر الف خوانند . باقی بفتح الف خوانند ، و قراءت عامهٔ قراء « وانّ » بتشدید نون است مگر **ابن عامر** تنها ، که وی بتخفیف نون خواند ، وهمچنین عامهٔ قراء « صراطی » بسکون یا خوانند مگر **ابن عامر** که وی بفتح یا خواند ، و **ابن کثیر و ابن عامر** « سراطی » بسین خوانند ، و**حمزه** میان صاد و زا . با قی بصاد خالص . « و أن هذا صراطی » اگر بفتح الف خوانی عطف است بر أن لاتشرکوا ، یا معنی آنست که: و لأن هذا صراطی، و اگر بکسر الف خوانی بر سبیل ابتداء است . اصل سخن « و هذا صراطی » است و « أنّ » تاکیدرا درآوردند. « و أن‌هذا صراطی‌مستقیماً » ـ یرید دینی‌دین‌الحنیفیة اقوم‌الادیان.

« فاتبعوه ولا تتبعوا السبل »ـ یعنی الاهواء المختلفة . عن **عبدالله‌بن مسعود** قال : خطّ لنا رسول الله (ص) خطاً ، ثمّ قال : « هذا سبیل‌الله »، ثم خط خطوطاً عن‌یمینه وشماله ، وقال : « هذه سبل ، علی کل سبیل منها شیطان یدعوالیه » ، وقرأ: « ان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه و لاتتبعواالسبل فتفرق بکم عن‌سبیله » . « ذلکم وصیکم به »ـ ای امرکم به فی‌الکتاب« لعلّکم تتقون» لکی تتقوا السبل .

این‌آیات را وجهی دیگر است در تأویل « لا » که در « لاتشرکوا » است ، و این عارض که در میان این مناهی است از احسان با والدین ، وآن‌آنست که وقف کنی بر « تعالوا اتل ما حرّم ربکم » اینجا وقف است ، پس‌ابتدا کنی « علیکم ان لاتشرکوا

به شیئاً » . معنی آنست که برشما بادا که انباز نگیرید باخدای هیچ چیز(۱)، و برشما بادا که با پدرومادر نیکوئی کنید، و بر شما بادا که فرزند خویش نکشید ، و گرد فواحش نگردید ، و خون ناحق نریزید ، و گرد مال یتیم به بیداد نگردید ، و کیل ووزن و مکیال ومیزان راست دارید ، و گواهی راست دهید ، و بنذور وفا کنید ، وبر پی نامهٔ الله روید . این از آیات محکمات است که درهیچ کتاب از کتب الله ناسخ آن نیامده ، وهیچ چیز (۱) ازآن منسوخ نگشته ، و این احکام برهمهٔ بنی آدم تا بقیامت روان شده ، این معنی را گفت : « وأن هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه »ـ یعنی هذه الایات، لأنها المحکمات التی لم تنسخ فی ملة من الملل .

« ثم آتینا موسی الکتاب تماماً » ـ ایـن ثم بر تعقیب تلاوت است ، یعنی : « تعالوا اتل ماحرم ربکم ». ثم قال : تعالوا اتل ماآتینا موسی الکتاب « تماماً علی الذی احسن » یعنی تماماً علی احسان الله الی موسی بالنبوة وغیرها من الکرامة . میگوید : موسی را کتاب دادیم تمام کردن نعمت خویش را بروی ، وافزودن احسان خویش باوی، یعنی که از اول با وی نیکوئیها کردیم ،که ویـرا پیغامبری دادیم ، و به **فرعون و قبطیان** فرستادیم، و بعصا و ید بیضاء وآیات ومعجزات او را گرامی کردیم. اکنون آن نعمت واحسان تمام کردیم ، که کتاب تورات بوی دادیم، کتابی که درآن بیان احکام دین است و تفصیل هر چیز .

معنی دیگر: « تماماً علی الذی احسن » ـ یعنی اتماماً لنعمتی بالتّوراة علی المحسنین من **بنی اسرائیل** . تمام کردن نعمت خود را برنیکوکاران بنی اسرائیل که ایشانرا وعده داده بودآنجا که گفت جل جلاله : « ونرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض » الی آخر الایتین . رب العزة جل جلاله آن وعده وفا کرد ، وآن نعمت بر

۱ـ ج : هیچیز .

ایشان تمام کرد ، وقیل : معناه تماماً علی احسانه ، ای : احسان **موسی** بطاعاته ، یعنی لیکمل احسانه علی‌الذی یستحق به کمال ثوابه فی‌الاخرة ، وقیل : تماماً لکرامته فی‌الجنة علی احسانه فی‌الدّنیا .

« وتفصیلا لکل شیء وهدی » ای‌التوراة هدی من الضلالة و رحمة من‌العذاب « لعلهم بلقاءِ ربهم یؤمنون » ـ یعنی بالبعث الذی فیه جزاء الاعمال .

« وهذا » ـ یعنی القرآن « کتاب انزلناه مبارك » ـ البرکة النماء و الزیادة ، فهو برکة لمن‌آمن به وعمل بما فیه ، وان من برکة هذاالکتاب ما احله‌الله لنا فیه مما حرّمه علی **الیهود** ، و ما احل لنا فیه من الغنائم التی حرمها علی من کان قبلنا ، وما فیه من‌الزیادة فی العمل و الجهاد و ما علی ذلك من زیادة الثواب . « فاتبعوه » ـ ای : اقتدوا به ، « و اتقوا لعلکم ترحمون » .

« ان تقولوا » ـ معنی‌آنست که : اتقوا ان تقولوا . میگوید : بتصدیق واستوار داشت رسول من وپذیرفتن پیغام من بپرهیزید ازآنچه فردا گوئید : « انما انزل‌الکتاب علی طائفتین من قبلنا وان کنا عن دراستهم لغافلین » ـ ای : ما کنا الا غافلین عن تلاوة کتبهم . این خطاب با اهل **مکه** است ، ومراداثبات حجت است بر ایشان برانزال قرآن بر **محمد** (ص) ، یعنی که تا فردا بقیامت نگویند این کفار عرب که : اگر از ما آن میخواستند که از پیشینیان ، ما را کتاب دادندی‌همچون ایشان ، که‌جهودان وترسایان را **تورات** دادند ، و ما از آن غافل بودیم ، و آن زبان ندانستیم . یعنی که بقیامت این سخن نتوانند گفت ، که ما ایشانرا کتاب قرآن دادیم ، وفرستادیم ، واحکام آن روشن کردیم ، وبأوامر ونواهی فرمودیم .

« او تقولوا لوأنا انزل علینا الکتاب » ـ این جواب کفار**مکه** است که گفته بودند : قاتل الله **الیهودوالنصاری** ! کیف کذّبوا انبیاءهم ! لو جاء نانذیر و کتاب

لكنا اهدى منهم. انكار نمودند، وطعن كردند برجهودان و ترسايان كه تكذيب انبيا و كتاب‌خدا كردند، و كفتند: اگر بما پيغامبرى يا كتابى آمدى، ما بهتر قبول كرديمى(١)، و راست راه تر بوديمى (٢). رب‌العالمين ايشانرا درين سخن دروغ زن كرد، كفت: «فقد جاءكم بينة من ربكم وهدى ورحمة»- هدى من الضلالة، ورحمة من العذاب، ونجاة من المهلكات. آمد بشما قرآن، و در آن كافر شديد، ودروغ شمرديد.

«فمن اظلم ممن كذب بآيات الله»- يعنى: بالقرآن، «وصدف عنها» اى اعرض عنها، فلم يؤمن بها. پس بر سبيل تهديد و وعيد كفت: «سنجزى» اى: فى الاخرة «الّذين يصدفون عن آياتنا سوء العذاب بما كانوا يصدفون».

«هل ينظرون»- اى: ما ينظر كفار **مكة** بالايمان، «الاان تأتيهم الملائكة» قرأ **حمزة و الكسائى**: «الا أن يأتيهم» بالياء، يعنى: الا ان يأتيهم ملك الموت وحده بالموت، «اويأتى ربك» يوم‌القيامة فى ظلل من الغمام. «اويأتى بعض آيات ربك لاينفع نفساً ايمانها» يعنى نفساً كافرة حين لم تؤمن من قبل أن تجىء هذه الاية. «لم‌تكن آمنت من قبل»- يقول: لم تكن صدّقت قبل طلوع‌الشمس من مغربها، اولم تكن كسبت فى ايمانها خيراً. يقول: لم تكن عملت‌هذه النفس قبل‌طلوع الشمس من معربها، فانه‌لايقبل منها بعد طلوعها، و من كان يقبل منه قبل طلوع الشمس، فانه يقبل منه بعد طلوعها.

قوله: «او كسبت فى‌ايمانها خيراً»- دليل على‌ان‌العمل مع‌الايمان مشروط.

روى **ابوهريرة** قال: قال رسول‌الله(ص): «ثلاث اذاخرجن‌لاينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت‌من‌قبل، او كسبت فى‌ايمانها خيراً: طلوع‌الشمس من‌مغربها والدجال ودابةالارض»، وقال (ص): «لاتقوم‌الساعة حتى تطلع‌الشمس من مغربها، فاذا طلعت ورآهاالناس آمنوا اجمعون، و ذلك حين‌لاينفع نفساً ايمانها»، ثم قرأالاية. و قال (ص): «بادروا بالاعمال

---

١ و٢- الف: كرديد... بوديد.

ستاً : الدخان والدجال و دابة الارض‌وطلوع‌الشمس من مغربها وأمرالعامة یعنی‌القیامة و خویصّة احدکم یعنی‌موته ».

و **حذیفة بن اسیدالغفاری** گفت : رسول خدا (ص) روزی بیرون آمد ، و ما جمعی یاران بهم نشسته بودیم ، و مذاکره میکردیم درکار قیامت و شدت وهول آن. رسول خدا (ص) چون دانست که ما حدیث قیامت میکنیم ، گفت : رستاخیز پدیدنیاید، و قیامت برنخیزد تا نخست ده آیت به بینند. ده نشان از نشانهای قیامت دخان است و **دجال** و دابه و طلوع الشمس من مغربها و نزول **عیسی** و **یأجوج** و **مأجوج** و سه خسف یکی بمشرق یکی بمغرب یکی بجزیرهٔ عرب ، دهم نار تخرج من‌الیمن تطردالناس الی محشرهم ، ویروی نار تخرج من قعرعدن تسوق الناس الی المحشر ، و یروی فی‌العاشرة ریح تلقی‌الناس فی‌البحر.

« قل‌انتظروا » یعنی‌احد هذه‌الاشیاء ، « انا منتظرون » بکم احدها ، وقیل‌انها نسخت بآیة‌السیف .

و در بیان آفتاب برآمدن از مغرب خبری جامع است بروایت **عکرمه** از **ابن عباس** از رسول‌خدا (ص)، گفتا : آفتاب که بمغرب فرو میشود ، آن ساعت او را بآسمان هفتم می‌برند ، تا بمستقرخویش رسد زیر**عرش** مجید . پس‌بوقت صبح دستوری خواهد که ازکجا برآیم ؟ فرمان آید که : هم از مطلع خویش برآی از جانب مشرق ، و او را بتازگی هرروز نور دهند و روشنائی . پس بآسمانها ودرجات بهشت گذاره کند و فرو آید ، حیال المشرق فی‌سرعة طیران الملائکة ، تا باین آسمان دنیا رسد . آن ساعت وقت انفجار صبح بود . گفتا : روزگار برین نسق همی رود تا بارادت حق قیامت نزدیك گردد ، و جهان همه کفر و فساد و معاصی بگیرد . منکر آشکارا شود ، و امر معروف بردارند ، تا شبی در رسد که آفتاب برعادت خویش دستوری بازگشتن‌خواهد ،

و قمر همچنان در آفتاب رسد . هر دو سجود کنند ، و دستوری خواهند. دستوری-
شان ندهند ، تاآن شب بسر آید ، و ظلمت‌روز درآن پیوندد ، و این حال‌اول متهجدان
بدانند شب‌خیزان ، که عادت قیام شب داشتند ، و ایشان اندکی باشند در آن
وقت، و در آن زمان‌ایشان بیرون آیند ، و در آسمان نگرند ، و تعجب همی کنند که
این شب را صبح نیست ، و ظلمت را پایان نیست ، بسر ورد خویش باز میشوند ، و باز
بر آسمان می‌نگرند ، و هیچ روشنائی صبح پیدا نه ، تا زمانی در گذرد ، وستارگان
اول شب باز پدیدآیند بمکان خویش ، چنانکه هرشب می دیدند . بدانند که روزی
در ظلمت گذشت و آفتاب نیامد ، همه شب زاری کنند ، و در اوراد خویش بیفزایند ، تا
آن شب نیز در گذرد ، و روز همچنان در تاریکی بآن پیوسته ، تا سوم شب بگذرد ، و
عالمیان همه بدانند ، و غریو و زاری در جهان افتد ، و از هول قیامت بیم در دلها ، و
لرزه براندامها افتد ، و مؤمنان آن روزگار ومتعبدان درهرشهری بمسجدها جمع‌شوند،
و تضرع کنند . چون سه شب گذشت ، رب‌العزة جل جلاله و عز کبریاؤه جبرئیل را
بفرستد ، تا شمس و قمر هر دو بهم از جانب مغرب برآیند ، نور از ایشان واستده ،
که ایشانرا هیچ روشنائی‌نه ، بر آن مثال که هر بار ایشانرا کسوف افتادی سیاه برآیند
همچون دوشتر قرین یکدیگر ، منازع یکدیگر ، تا کدام یکی در پیش افتد . اینست
که رب‌العزة گفت : « وجمع‌الشمس والقمر » .

قال : « فتذهل الامهات عن اولادها والاحبة عن ثمرات قلوبها ، و یجأرون
الی‌الله بالبکاء والصراخ . فأماالصالحون والابرار ینفعهم بکاؤهم یومئذ ، و یکتب لهم
ذلك عبادة ، وأماالفاسقون والفجار فلاینفعهم بکاؤهم یومئذ ،ویکتب ذلك علیهم حسرة » .

پس چون شمس‌وقمر برآن صفت بسرّهٔ آسمان‌رسند ، جبرئیل آید بفرمان
حق جل جلاله ، و ایشان را بازگرداند سوی مغرب ، و در مغرب دری است که آنرا

باب‌التوبه گویند. **عمر خطاب** گفت: بأبی انت و أمی یا رسول‌الله! و ما باب‌التوبة؟ فقال: «یاعمر! خلق‌الله باباً للتوبة، خلف‌المغرب، له مصراعان من‌ذهب مشکلان بالدر والجواهر، ما بین‌المصراع الی‌المصراع الاخر اربعین سنة للراکب المسرع، فذلك الباب مفتوح منذخلق‌الله خلقه‌الی‌صبیحة تلك‌اللیلة عند طلوع‌الشمس والقمرمن مغاربهما، ولم یتب عبد من‌عبادالله توبة نصوحاً منذ خلق‌الله‌آدم الی ذلك‌الیوم الا ولجت تلك‌التوبة فی‌ذلك‌الباب، ثم ترفع الی‌الله».

پس چون باز گردند آفتاب و ماه از میان آسمان بسوی مغرب، نه بمغرب خویش فرو شوند، چنانکه هربار میشدند، بلکه‌بآن در توبت فرو شوند، و پس از آن در فراز کنند، و استوار ببندند، که نیز نگشایند، پس ازآن توبت هیچ کس نپذیرند، واسلام هیچ کس بکار نیاید مگر کسی که پیش ازآن‌مسلمان بوده ومحسن، فذلك قوله: «یوم یأتی بعض آیات ربك لاینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل اوکسبت فی ایمانها خیراً». فقال **ابی بن کعب** بأبی انت وامی یارسول‌الله! فکیف بالشمس والقمر یومئذ؟ وبعد ذلك؟ و کیف بالناس والدنیا؟ فقال: «یا **ابی**! ان‌الشمس والقمریکسبان بعد ذلك الضوء والنور، ثم یطلعان علی‌الناس و یغربان، کماکانا قبل ذلك یطلعان و یغربان، و اماالناس فأنهم رأو ما رأوا من فظاعة تلك‌الایة و عظمها، فیلحون‌علی‌الدنیا حتی‌یجروا فیهاالانهار، و یغرسوا فیهاالاشجار، ویبنواالبنیان، وأماالدنیا فلونتج لرجل منهم لم یر کبه حتی تقوم‌الساعة من‌لدن طلوع‌الشمس من مغربها الی أن ینفخ‌فی‌الصور».

«ان‌الذین فارقوا دینهم» ـ بالف قراءت **حمزه** و **کسائی** است. می گوید: ایشان که‌از دین‌خویش جدا شدند، وبی دین ماندند. باقی «فـرّقوا» خوانند بتشدید، یعنی‌جعلوا دین‌الله وهو واحد دین **ابراهیم** ادیاناً مختلفة، فتهود قوم، و تنصر قوم، و تمجس قوم. و گفته‌اند: «فرقوا دینهم» آنست که دین خویش‌پاره پاره کردند، در

بعضی تسلیم و دربعضی تکلف، دربعضی اتباع و در بعضی مخالفت، در بعضی استسلام، و در بعضی تحریف، و آنچه رب العزة گفت: «جعلوا القرآن عضین» هم برین تأویل است، یعنی: آنرا اجزا کردند. جزئی بپذیرفتند، و جزئی نپذیرفتند، چنانکه قومی گفتند: «نؤمن ببعض و نکفر ببعض»، و آن جهودان اند در آن آیت، تاایشانرا گفتند: «افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض»؟! و این «جعلوا القرآن عضین» مشرکان مکه‌اند، «و فرقوا دینهم» اهل بدع‌اند تا روز رستاخیز. و آنجا گفت: «لاتتفرقوا فیه» نهی است از آنچه مبتدعان کردند از تفریق دین خویش.

«وکانوا شیعاً» - ای فرقاً و احزاباً. روی **طاوس** عن **ابی هریرة**، قال: قال رسول‌الله (ص) فی‌هذه‌الایة: «ان‌الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعاً لست منهم فی‌شیء» و لیسوا منك، هم اهل‌البدع و اهل‌الشبهات واهل‌الضلالة من هذه‌الامة.

و روی **ابوأمامة** عن‌النبی (ص)، قال: «**هم الخوارج**»، قیل: واهل‌البدع فی‌هذه‌الامة کلهم خوارج. روی **زاذان ابوعمر**، قال: قال لی **علی**: یابا **عمر**! أتدری علی کم افترقت **الیهود**»؟ قلت: الله و رسوله اعلم. قال: «افترقت علی احدی و سبعین فرقة، کلها فی‌الهاویة الا واحدة هی‌الناجیة. اتدری علم کم تفرق هذه‌الامة»؟ قلت: الله ورسوله اعلم. قال: «تفرق علی‌ثلاث وسبعین فرقة، کلها فی‌الهاویة الاواحدة هی‌الناجیة». ثم قال **علی**: «اتدری‌علی کم تفترق علیّ»؟ قلت: وانه لتفترق فیك یا امیرالمؤمنین؟ قال: «نعم، تفترق فیّ ثنتی عشرة فرقة، کلها فی‌الهاویة الا واحدة هی‌الناجیة و انت منهم یا **باعمر**».

و قال‌النبی (ص): «لیأتین علی‌امتی کما اتی‌علی بنی‌اسرائیل حذوالنعل بالنعل، حتی ان کان منهم من اتی امة علانیة، لکان فی‌امتی من یصنع ذلك، و ان بنی‌اسرائیل تفرقت علی ثنتین و سبعین ملة، وتفترق امتی‌علی ثلاث وسبعین‌ملة، کلهم فی‌النار الا ملة

واحدة ». قالوا : من‌هم یا رسول‌الله ؟ قال : « ما انا علیه و اصحابی » . درین‌خبر اختلاف روایات است واختلاف الفاظ ، وشرح آن برسبیل اختصار در سورة‌آل عمران رفت .

« لست منهم فی‌شیء »ـ ای‌لیس‌الیك شیء من‌امرهم. « انما امرهم‌الی‌الله» یعنی لم تؤمر یا محمّد! بقتالهم، فلما امر بقتالهم نسخ هذا ، وقیل : لیس علیك من جنایتهم ضرر ، انما امرهم الی‌الله ای یتولی جزاءهم . « ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون » ای یعاقبهم و یجازیهم .

النوبة‌الثالثة

قوله تعالی : « قل تعالوا » الآیة ـ جلیل و جبار ، خدای بزرگوار ، وفادار نیکوکار ، خداوند دادگر ، گشایندهٔ هردر ، آغازکنندهٔ هرسر، از لطیفی ومهربانی که که هست بربندگان، وبنده نوازی وکارسازی وخداوندی خودرا که فرا مینمایدبایشان، درین‌آیت رهیگان را (۱) بتوحید راه می‌نماید ، و بر اخلاق پسندیده میخواند ، و از فواحش و کبائر باز می‌زند ، و آنچه زهر دین ایشان است فرا می‌نماید ، و ازآن پرهیز میفرماید، همچون طبیب مهربان که بسر بیمارشود ، وعلت شناسد ، ودارو داند ، گوید: این خور که ترا سازنده است ، آن مخور که ترا هلاك کننده است . هرچه سازگار بود بدان وصیت کند . هرچه زیان کار بود ، ازآن پرهیز فرماید . رب‌العزة بسعت رحمت خویش با بنده همین میکند . از شرك پرهیز می‌فرماید ، که شرك زهر دین است ، آن زهری که تریاق (۲) مغفرت آنرا سود ندارد : « ان‌الله لایغفر أن یشرك به » .

شرك دوقسم است : شرك جلی ، و شرك خفی . شرك جلی عبادت اصنام است ، و شرك خفی ملاحظهٔ خلق بچشم اعظام . آن یکی از بهشت و درجات محروم گرداند، و این یکی از روح مناجات .

۱ ـ ج : بندگان‌را . ۲ ـ ج : تریاك.

پس آنکه محرمات و فواحش لختی برشمرد ، و ازآن حذر نمود، و باخلاق پسندیده بر طاعت الله فرمود ، گفت: عقوق پدر و مادر بگذارید، و توقیر ایشان بردست گیرید ، و فرزندان را از درویشی مکشید ، و روزی گمار را درضمان استوار دارید ، و در نهان و آشکارا گرد خیانت مگردید، وآبروی خویش بمبرید (١)، واز خوردن مال یتیم پرهیز کنید ، و بچشم تکریم و شفقت بدو نگرید ، و در معاملات خلق برانصاف روید ، و از مظالم و تبعات دور باشید ، و پیمانه و ترازو راست دارید، تا برستاخیر در مقام ترازو نجات یابید. اینستوصیت خداوند بندگان . نیوشید وبکاردارید تا برهید.

اگر کسی گوید : احسان با پدر و مادر در قرآن ثانی توحید ساختن چه حکمت است ؟ جواب آنست که آدمی در وجودآمد اول باختراع وایجاد حق، وآنچه ویرا دربایست بود از خلق و خلق و روزی و غیر آنویرا بیافرید، و آنکه بثانیالحال بتربیت پدر ومادر . پس وجود کمال ویرا دوسبب است : سبب اول اختراع حق سبحانه و تعالی ، و سبب دوم تربیت پدر و مادر . پس چون الله ویرا بیافرید ، برخود رحمت نبشت (٢) ازبهر وی ، وبرمقابلآن شکر ونعمت توحید بروی واجب کرد . این برحمت خویش کرد . همچنین چون مادر و پدر سبب وجود وی بودند ، از راه تربیت و رحمت که الله دردلایشان نهاد ، شکرآن نعمت تربیت برایشانواجب کرد باحسان با ایشان . ازینجا مناسبتی ظاهر گشت میان رحم و رحمت ، مناسبتی معنوی بعد ازمناسبت لفظی، از اینجاست که شکر والدین و احسان باایشان در نظر شرع عظیم است و بزرگ و ثانی توحید ، تا ربالعزة جل جلاله که میگوید : « ان اشکر لی و لوالدیك » ، « الا تعبدو الا ایاه و بالوالدین احساناً » تنبیهی باشد خلق را که ایشان وجود فرزند را سبب آخراند، چنانکه الله جل جلاله سبب اول است .

---

١ ـ ج : مبرید. ٢ ـ ج : نوشت .

« واذا قلتم فاعدلوا » - سخن چون بعدل رود در عاجل و آجل آنرا تبعه‌ای نبود، ولیس ذلك الا ذکر الله عز و جل. **بو سلیمان** گفت: « اذا قلتم‌فاعدلوا» یعنی اذا تکلمتم فتکلموا بذکره. سخن که گوئید سخن خدا گوئید، و کتاب اوخوانید، و حدیث او کنید. پیر **بوعلی سیاه** قدس الله روحه هر که که درویشی سوخته‌ای بر وی‌در شدی، چراغ وی فرا چراغ وی داشتی، و از درد دل بنالیدی، گفتی: مردی ام فارغ. شغلی ندارم. کاری ندانم. سروسامان خود گم کرده‌ام. درغرقاب حیرت دستی می زنم. دستگیری می طلبم. دمسازی میجویم، تا با من حدیث دوست کند، من با وی حدیث دوست کنم، کزحدیث دوست بوی دوست آید:

این دیدهٔ من همه جمالت خواهد طبع دل من بوی وصالت خواهد
بخشای بر آنکسی که‌اندرشب وروز در خواب بآرزو خیالت خواهد.

« وبعهد الله اوفوا » - قال **الجوزجانی**: العهود کثیرة، وأحق العهود بالوفاء الامر بالمعروف والنهی عن‌المنکر، تأمر نفسك بالمعروف، فان قبلت منك، و الا رضتها بالجوع والسهر و کثرة‌الذکر و مجالسة الصالحین لترغب فی‌المعروف. ثم تأمرغیرك، و تنهی نفسك عن المنکر، فان قبلت والاّ فأدّبها بالسّیاحة و التقطع والعزلة و قلة الکلام و ملازمة الصبر لتنتهی، فاذا انتهت فانه‌الناس عن‌المنکر.

« ثم آتینا موسی الکتاب تماماً » الایة - ای **محمد**! پس از آنکه راه شرع نمودی، وآداب واحکام شرع درآموختی، ومحلالات و محرمات روشن کردی، وبامر معروف و نهی منکر فرمودی، بشارت ده ایشانرا که این نعمت بر ایشان تمام کنم. امروز بروح مناجات وحلاوت طاعات، وفردا بنعیم باقی و فضائل درجات. سنت ما چنین است. ماپیغامبران ومؤمنان **موسی** و **بنی‌اسرائیل** را گفتیم: « تماماً علی‌الذی احسن». مصطفی محمد عربی وامّت ویرا گفتیم: « اتممت علیکم نعمتی »، وتمام نعمت آنست

که چراغ هدایت از روزن رسالت بتأیید الهیت در دل شما افروختیم ، تا بصراط مستقیم راه بردید ، ودر سنت و جماعت راست رفتید ، تا از خوض معترضان و جدال مضطران و تأویل **جهمیان** وساختهٔ متبدعان آزاد گشتید . اینست که رب العالمین گفت : « وأن هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه ». براین صراط مستقیم محکم باشید ، وبر پی آن روید ، ومنهج صواب آن دانید ، وسبب نجات آن شناسید ، تا بنعیم باقی وسعادت جاودان رسید ، نه بینی که درآخر ورد گفت رب العزة : « ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعاً لست منهم فی شیء ». ایشان که صراط مستقیم را پی بر نبودند ، و درسنت و جماعت راست نرفتند ، و راههای حیرت وضلالت بر گرفتند ، نه ایشان امت تواند ازروی اتّباع ، نه تو شفیع ایشان . نه ایشان را نور بصیرت ، نه چراغ معرفت ، نه سخن بر بیّنت ، نه اتّباع کتاب وسنت . **مصطفی** (ص) ایشانرا میگوید : « یکون فی آخر الزمان دجالون کذابون ، یأتونکم من الاحادیث بمالم تسمعوا انتم ولا آباؤکم ، فایاکم وایاهم ، لایضلونکم ولایفتنونکم »!

١٩- النوبة الاولی

قوله تعالی : « **من جاء بالحسنة** » هر که نیکی آرد « **فله عشر امثالها** » او را است فردا ده چندان « **ومن جاء بالسّیّئة** » وهر که بدی آرد « **فلا یجزی الاّ مثلها** » پاداش ندهند اورا مگر هم‌چندان « **وهم لایظلمون**(١٦٠) » و بر هردو ازما ستم نیاید.

« **قل** » گوی یا **محمد** ! « **انّنی هدانی ربّی** » من آنم که راه نمود مرا خداوند من « **الی صراط مستقیم** » بر راه راست . « **دیناً قیماً** » دینی پاینده راست « **ملّة ابراهیم** » کیش ابراهیم « **حنیفاً** » آن موحد مخلص پاك « **وماكان من المشركین** (١٦١) » و ابراهیم از انباز گیرندگان نبود با خدای .

« **قل انّ صلوتی** » گوی نماز من « **ونسكی** » و سجود من و قربان من

« **ومحیای و مماتی** » وزندگانی من ومرگی (۱) من« **لله** » خدایرا است« **ربّ العالمین** (۱۶۲) » خداوند جهانیان .

« **لا شریك له** » با وی انباز نیست « **وبذلك امرت** » و بدین فرمودند مرا « **وأنا اوّل المسلمین** (۱۶۳) » ومن اول مسلمانم که گردن نهاد ویرا .

« **قل اغیرالله ابغی ربّاً** » گوی جز از الله‌خداوندی جویم؟ « **و هو ربّ کلّ شیء** » واو خداوند همه چیزی است « **ولا تکسب کلّ نفس الّاعلیها** » و هیچ کس چیزی نکند مگر بر خویشتن « **ولا تزر وازرة** » و بر ندارد هیچ بر دارنده ای « **وزر اخری** » کرد بد تنی دیگر « **ثمّ الی ربّکم مرجعکم** » آنکه با خدای است بازگشت شما « **فینبّئکم** » تا خبر کند شما را « **بما کنتم فیه تختلفون** (۱۶۴) » بآنچه در آن بودید از اختلاف، وجدا جذ (۲) که میگفتید.

« **وهوالّذی جعلکم خلائف الارض** » اوآنست که شما را کرد خلیفتان زمین « **ورفع بعضکم فوق بعض درجات** » و بر داشت شما را زبر یکدیگر بپایها افزونی« **لیبلوکم** » آنرا تابیازماید شما را « **فیما آتیکم** » درآنچه شمارا داد،سپاس‌دار یابد یا ناسپاس « **انّ ربّك سریع العقاب** » که خداوند تو ناسپاسان را زودگیر است « **وانّه لغفور رحیم** (۱۶۵) » وسپاس داران را آمرزگار و بخشاینده .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « من جاء بالحسنة فله عشر امثالها » - قراءت **یعقوب** « **عشر** » بتنوین است ، « **امثالها** » برفع ، ومعناه : **فله حسنات عشر امثالها** ، ای امثال الحسنة

۱- ج : مرگ . ۲- ج : مخالفت .

التی عملها. باقی باضافت خوانند ، ومعناه : فله عشرحسنات امثالها . قومی گفتند : حسنة درین آیت توحید است ، و سیئة شرك ، میگوید جل جلاله : هر که فردا در قیامت توحید آرد ، که در دنیا موحد بوده ، و خدایرا بیگانگی شناخته ، و شرك نیاورده ، عمل وی مضاعف کنند ، یکی را ده نویسند ، وبده جزا دهند ، و هر که شرك آرد که در دنیا مشرك بوده، جزاءِ خود بیند مثل فعل خود ، بسزای‌خود ، وآن جزاء آتش دوزخ است ، وعقوبت جاودان ، یعنی که این عقوبت مثل آن عمل است، که آن‌عمل اعظم‌الذنوب است ، و این آتش اعظم العقوبات ، و ذلك قوله تعالی : « جزاء وفاقاً » ای وافق الجزاء العمل .

قومی گفتند :آیت عام است در حسنات وسیئات ، یعنی: من عمل من‌المؤمنین حسنة کتبت له عشرحسنات ، و من جاء بالسیئة ای الخطیئة فلا یجزی‌الا جزاء مثلها ، لایکون اکثر منها . میگوید : نیکوکار را نیکی مضاعف کنیم ، یکی ده نویسیم ،و بد کردار را یکی یکی نویسیم ، ودرآن نیفزائیم :آنکه گفت :

« وهم لایظلمون » ای: ولا یظلمون فتیلا. الفریقین جمیعاً . نه ازنیکوکارنیکی کاهیم و نه مزد او ، ونه بربد کردارجرم افزائیم نا کرده. ورسول خدا (ص) باین معنی اشارت کرده در آن خبر که گفت : « من صام رمضان وأتبعه بستّ من شوال ، فقد صام السنة کلها ، فأحسنوا ان شئتم » ، و عن **ابی ذر** ، قال : قال رسول الله(ص) : « یقول الله عزوجل من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و ازید ، و من جاء بالسیئة فجزاء سیئة مثلها او اعفو، ومن تقرب منی شبراً تقربت منه ذراعاً ، ومن تقرب منی ذراعاً ، تقربت‌منه باعاً ، ومن أتانی یمشی اتیته هرولة ، و من لقینی بقراب الارض خطیئة لایشرك بی شیئاً ، لقیته بمثلها مغفرة » .

قال **ابن عمر** : الایة فی‌غیرالصدقات‌من‌الحسنات ، فأما الصدقات تضاعف سبع

مائة ضعف، وقال **قتاده**: ذکر لنا ان نبی‌الله(ص) قال: «الاعمال ستة، فموجبة و موجبة، و مضاعفة و مضاعفة، و مثل بمثل، فأما الموجبتان فمن‌لقی‌الله لا یشرك به شیئاً دخل‌الجنة، ومن لقی الله یشرك به دخل النار، واما المضاعفتان فنفقة الرجل علی اهله عشرامثالها، ونفقة الرجل فی‌سبیل الله سبع مائة ضعف، واما مثل بمثل، فان العبد اذاهم بحسنة لم یعملها کتبت واحدة، واذاهم بسیئة ثم عملها کتب سیئة».

و قال **سفیان الثوری**: لما نزلت: «من جاء بالحسنةفله عشر امثالها»، قال النبی (ص) «زدنی»، فنزلت: «مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة» الایة. قال: «یا رب زد امتی،» فنزلت: «من‌ذاالذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضا عفه»؟ الایة. قال: یا رب زد أمتی، فنزلت: «انمایوفی الصابرون اجرهم بغیرحساب»، وقیل: من جاء بالایمان فقد جاء بعشر حسنات، و هی المذکورة فی‌قوله تعالی: «ان المسلمین والمسلمات» الایة، و گفته‌اند: معنی تضعیف آنست که اعمال بنده امروز درسرای عمل یکی یکی نویسند، اما فردا در سرای جزا رب العزة گوید: بنده من! کم تتمنی علی طاعتك من‌الثواب؟ چند خواهی که ترادهم از ثواب عمل خویش؟ چندانکه بنده خواهد رب العزة بفضل خود ده چندانکه بنده خواهد دهد بسزای خود، والله بسزای خودبفضل خود دهد. یکی را ده چندانکه بنده خواهد دهد، چنانکه گفت: «فله عشر امثالها». دیگری را اضعاف مضاعفه دهد، چنانکه گفت: «فیضاعفه له اضعافاً کثیرة»، و حکمت در آنکه «من جاء بالحسنة» گفت، ونگفت «من عمل بالحسنة» آنست که: این‌لفظ شامل است براقوال و افعال و اسرار، و لفظ عمل جز براعمال نیفتد، و حسنات بنده هم قول زبان است، وهم عمل ارکان، وهم نیت دل، وهمه در تحت «جاء بالحسنة» شود، ونیز نه هر که عمل کرد مقبول‌آمد وشایسته، وبقیامت رسیده، و ثواب‌آن یافته. پس‌کار آن دارد که بقیامت برد شایسته وپذیرفته وبوی نجات یافته.

مردی فرا **شیخ الاسلام** گفت: خدای از تو عبادت بپذیراد(۱) . شیخ‌الاسلام گفت: مگوی چنین، که‌او اگرخواهد بپذیرد ، وآنکه بخصمان‌دهد. چنین گوی: خدای تورا بپذیراد (۱) تا از رستگان باشیم . و گفته اند که این‌تضعیف حسنات خاصیت امت **محمّد** است، که ایشان دین که پذیرفتند برضا پذیرفتند نه‌بکراهیت ، و امتهای پیشینه دین بکراهیت پذیرفتند . نه بینی قوم **موسی** که تا کوه بر سرایشان بنداشتند ، دین حق‌و کتاب خدا قبول نکردند ، و ذلك فی‌قوله تعالی : « واذ نتقنا‌الجبل فوقهم » الایة، و نظیر‌الایة قوله « من جاء بالحسنة فله خیرمنها » . قیل : فیه تقدیم و تأخیر ، یعنی : فله منها خیر، وقیل : یعنی بذلك الاضعاف ، وهی‌خیرله ، اذ لامطمع‌للخصوم‌فی‌الاضعاف، و انما طمعهم فی‌عمل‌العبد ، و لان‌الطاعة علی استحقاق العبد ، والاضعاف علی استحقاق الرب، وقیل: « فله خیرمنها » یعنی‌رضوان‌الله ، یقول‌الله تعالی: « ورضوان من‌الله اکبر».

قوله: « قل‌اننی‌هدانی ربی‌الی‌صراط مستقیم» یعنی : دین‌الاسلام. آنکه تفسیر کرد، گفت: « دیناً قیماً » یعنی‌مستقیماً علی‌نهایة‌الاستقامة . **ابن کثیر و ابوعمرو ونافع** « قیّماً » بتشدید خوانند. باقی« قیماً » بتخفیف. قیم‌مصدر است‌همچون کبر وصغر، یعنی دیناً ذاقیم ای ذا استقامة تامة . قیّم بوزن فیعل بناء مبالغت‌است دروصف استقامت ، یعنی بنهایت استقامت است این دین ، و بر کمال راستی . حکم آن ثابت ، شرح آن لازم . نسخ در شرایع‌آن روا نه ، و باطل را بدان راه نه ، و اصل آن سه چیز است : کتاب و سنت واجماع ، کتاب خدا وسنت **مصطفی** و اجماع مسلمانان . کتاب و سنت آنند که رب‌العزة در یك آیت جمع کرد : « وأنزلنا الیك الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم »، و اجماع آنست که گفت جل جلاله : « و یتبع غیرسبیل‌المؤمنین » . این سبیل مؤمنان اجماع است . هر که خرق اجماع کند ، کتاب وسنت را رد کرد ، وهر که کتاب وسنت را رد کرد ، از دین اسلام بیرون شد .

---

۱ ـ الف : بپذیرا .

« دیناً قیماً » ـ **زجاج** گفت: دیناً نصب علی‌المفعول به ، یعنی عرّفنی دیناً ، و قیل معناه : اتبعوا دیناً قیماً والزموه . و « قیماً » نصب علی الوصف . « ملة » نصب علی‌البدل، « حنیفاً » نصب علی‌الحال ، یعنی فی‌حال حنیفیته و استقامته . ودین‌اسلام را بملت **ابراهیم** وصف کردن از آن است تا خلق در آن رغبت بیش (۱) کنند ، که همه اهل دینها در عرب و عجم ابراهیم‌را بزرگ دارند ، و دینی که بوی منسوب‌باشد در آن رغبت نمایند. روی ان‌النبی (ص) کان اذا اصبح یقول : « اصبحنا علی فطرةالاسلام و کلمةالاخلاص وملة ابینا **ابراهیم** حنیفاً وما کان مشرکین » .

« قل ان صلاتی ونسکی » ـ ای عبادتی. **زجاج** گفت: معنی« نسك» اخلاص است درعبادت ، یقال: فلان‌ناسك ای عابد لله عزوجل، غیرمشرك به. ازنسیکه گرفته‌اند، وهی‌النقرةالمذابة المصفاة من کل خلط ، و گفته‌اند : نسیکه قربان است، ونسك ذبایح است‌درحج وعمره . « ومحیای » ـ قراءت عامهٔ قراءبفتح یاء است، مگر **نافع** که بسکون یاء خواند . یقول : هو یحیینی و هو یمیتنی ، وانا اتوجه بصلاتی و سائرالمناسك الی‌الله عزوجل، لا الی غیره . قال **یمان** : محیای بالعمل الصالح، ومماتی اذا متّ علی‌الایمان « لله رب‌العالمین » رب‌الجن‌والانس ، والعالم کلها .

« لاشریك له و بذلك امرت »ـ میگوید : زندگانی من درعبادت وطاعت، و مرگی (۲) من برایمان‌و شهادت، بتوفیق وهدایت خدا است. مرا بدان‌راه نمود ، و مرا بدان فرمود. « وانا اول المسلمین » ـ ومن اول مسلمانم ازاین‌امت ودرین زمان ، وقیل: و انا اول من‌استحق هذاالاسم.

« قل اغیر الله » ـ این آیت جواب است مشرکان **قریش** را که میان خویش و میان وی نصف میساختند در دین ، ومماﻻت میخواستند، که او بایشان گراید بچیزی،

۱ ـ ج : بیشتر . ۲ ـ ج : مرگ .

تا ایشان با او گرایند بچیزی، چنانکه گفت: « ودّوا لو تدهن فیدهنون». میگوید: ای **محمّد**: ایشانرا جواب ده: «اغیرالله ابغی رباً» - ای اتخذ رباً «وهو رب کل شیء» فی السموات وفی الارض. جز ازالله خدائی جویم، ودیگری را بمعبودی پسندم، وبخدائی گیرم ؟! و الله است که خداوند است هرچیز را که آنرا خداوند خوانند، خدای همهٔ خداوندان است، و آفریدگار همگان است، و کردگار جهان وجهانیان است.

« و لا تکسب کل نفس الا علیها » - لا تجنی نفس ذنباً الّا اخذت به. « ولا تزر وازرة وزر اخری» - این جواب **ولید مغیره** است، که گفته بود: اتّبعوا سبیلی احمل اوزارکم. او را جواب دادند که: لایحمل احد جنایة غیره، حتّی لایؤاخذ به الجانی.

« ثم الی ربکم مرجعکم » - این وعید است، « فینبّئکم بما کنتم فیه » یعنی فی الدین « تختلفون » - گفته‌اند: این اختلاف ایشان اختلاف است در کار **محمد** و در قرآن. قومی گفتند: ساحر است. قومی گفتند: شاعر. قومی گفتند: مجنون، ودرقرآن همچنین طایفه‌ای گفتند: « اساطیرالاولین ». قومی گفتند: « ان‌هذا الا سحر یوثر. ان هذا الا قول البشر ».

« وهوالذی جعلکم » - یا **محمد**! «خلائف» الامم الماضیة فی الارض بأن اهلکهم وأورثکم الارض بعدهم. همانست که آنجا گفت: « ان الارض یرثها عبادی الصالحون »، وقیل: « خلائف الارض » ای سکان الارض بدل الجن، وقیل: یخلف اهل کل عصر من کان قبله. خلیفه آمده بود از پس پیشینه‌ای، و خلائف جمع است کصحیفة وصحائف، و سفینة وسفائن، ووصیفة و وصائف.

سه کس آنند که خلافت را نامزدند درقرآن: یکی **آدم**، دیگر **داود**، سدیگر **ابوبکر صدیق**. آدم را گفت: « انی جاعل فی الارض خلیفة ». **داود** را گفت: « انا جعلناك خلیفة فی الارض». **ابوبکر** را گفت: « لیستخلفنهم فی الارض » (۱). آدم خلیفه بود

۱- آیه راجع بخلافت نیست ومؤلف در این مورد تأویل‌دست‌زده است.

ابلیس دروطعن کرد، وحسد برد. خلافت با آدم بماند و ابلیس بلعنت باز گشت: « وان علیك لعنتی » . داود خلیفه بود . جهودان درو طعن کردند . خلافت ویرا بماند ، وجهودان ملعون شدند. « لعن الذین کفروامن بنی اسرائیل » الایة بو بکر خلیفه بود ، رافضیان بروطعن کردند ، خلافت او را بماند ، ورافضی بلعنت بماند درین جهان و درآن جهان ، چنانکه گفت : « لعنوا فی الدّنیا والاخرة(۱).

« ورفع بعضکم فوق بعض درجات » ـ میگوید : شما را برداشت زبریکدیگر بدرجها ، یکی را بدانش ، یکی را بنسبت ، یکی را بمال ، یکی را بشرف ، یکی را بصورت ، یکی را بصوت ، یکی را بقوت . « لیبلوکم » ـ ای : لیبتلیکم فیما اعطاکم ، لیخبرکم فیما رزقکم ، تا شمارا بیازماید بآن نعمت وروزی که شمارا داد ، تا شکور یابد شما را یا کفور ، مطیع یا عاصی . آنگه گفت : اگر عاصی شوید سریع العقاب واگر مطیع شوید غفور رحیم ام . « سریع العقاب » گفت ، واین عقوبت بقیامت خواهدبود ، یعنی که قیامت نزدیك است ، و رستاخیز بزودی خواهد بود ، و لهذا قال تعالی : « انّهم یرونه بعیداً ونریه قریباً » ، وقال : «ما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب» .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « من جاء بالحسنة فله عشر امثالها » ـ فضلا، «ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها » عدلا . ای خداوندی که اگر فضل کنی فضل ترا حد نیست ، ور عدل کنی برعدل تو رد نیست . اگرفضل کنی توازدیگران چه داد وچه بیداد ! ور عدل کنی تو ، فضل دیگران چون باد . ار فضل کنی بفضل سزائی ، ور عدل کنی سزد که نیفزائی . از فضل اوست که حسنات بنده یکی ده شود ، و از فضل او سیئات

۱ـ این آیه ربطی برافضیان ندارد، ومؤلف تأویلی بیمورد کرده است .

بحسنات بدل شود . يقول الله تعالى : « فأولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات » . روى **ابوذر** قال : قلت : يا رسول الله علّمني عملا يقربني من الجنة ، ويباعدني من النار . قال : « اذا عملت سيّئة فأتبعها حسنة » . قال : قلت : من الحسنات لا اله الا الله ؟ قال : « هي احسن الحسنات » . حسنات عابدان ديگر است ، و حسنات عارفان ديگر . عابدان در مقام خدمت‌اند ، و عارفان بر بساط شهود درمقام قربت و انس مشاهدت اند . حسنات هر کس براندازهٔ روش او . حسنات زاهدان همّتی است مه از دنيا ، حسنات مريدان مرادی است مه از عقبی . حسنات صديقان اشتياقيست وا ديدار (۱) مولی . زاهدان را خدمت است بر سنّت ، مريدانرا معرفت است در مشاهدت ، صديقان را ثنا است در حقيقت . اينست نهايت روش سالکان ، و غايت رتبت صدّيقان ، وآغاز جذبهٔ حق . **مصطفی** (ص) برين مقام بود که زبان ثنا بگشاد ، بنعت دهشت گفت : « لا احصي ثناء عليك ، انت كما اثنيت على نفسك » .

« قل انني هداني ربي الى صراط مستقيم » ـ صراط مستقيم را بدايتی ونهايتی است . بدايت سنت وجماعت است ، ونهايت انس يافت ودوام مشاهدت . سنت وجماعت آنست که آيات واخبار صفات نا دريافته بجان ودل قبول کنی ، و بتصديق وتسليم پيش آئی ، وبراسم وظاهر بايستی (۲) ، و بخيال گرد آن نگردی ، واز تکلف وتأويل وتفکر درآن بپرهيزی . بشرط رمت بی زيادت وبی نقصان ، بی قياس وبی تشبيه وبی کتمان ، و رسانيدن آن چنانکه رسيد همچنان .

پير طريقت گفته : هر که ازدر تصديق وتسليم در آيد ، ويرا ازسه شربت يکی دهند : يا شربتی دهند از معرفت ، تا دل وی بحق زنده گردد ، يا زهری دهند که نفس اماره در زير قهر او کشته گردد ، يا شرابی دهند که جان از وجود او مست و سرگشته شود . ازينجا يافت حقيقت وانس صحبت آغاز کند . لذّت خدمت وحلاوت طاعت بيابد . سرور معرفت در پيوندد . بروح مناجات رسد . پس درشغلی افتد که ازآن عبارت نتوان تا آنگاه که همه زندگانی شود درآن :

۱ـ ج : باديدار . ۲ـ ج : بيستی .

یـا حیوة الروح مـالی لیس . لی علم بحـالی
تلك روحی منـك ملأی و سوادی عنـك خـالی

خالی نه‌ای از من و نبینم رویت جانی‌تو که با منی و دیدار نه ای!

« قل ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله » ـ من علم انه بالله، علم انه لله ، فاذا علم نفسه لله ، لم یبق فیه نصیب لغیر الله ، فهو مستسلم لحکم‌الله ، غیر معترض علی تقدیر الله ، ولامعارض‌لأخیارالله ، ولامعرض عن‌اعتناق امرالله . این آیت از **مصطفی(ص)** اشارت است فرا مقام مواصلت ، ومواصلت بحق پیوستن‌است ، وازخود بازرستن ، ونشان این کار دلی است زنده بفکر ، وزبانی گشاده بذکر ، باخلق عاریت ، وباخود بیگانه ، واز تعلق‌آسوده ، وبحق آرمیده .

پیر طریقت گفت : الهی ! تارهی را خواندی ، رهی در میان ملأ تنهاست ، تا گفتی که بیا ، هفت اندام رهی شنواست . ازآدمی چه‌آید ! قدر آدمی پیداست ! کیسه تهی وباد پیماست . این کار پیش از **آدم** و **حوا** ست ، وعطا پیش از خوف ورجاست ، اما آدمی بسبب دیدن مبتلا است . بناز کسی است که از سبب دیدن رهاست ، و باخود بجفاست . گر آسیای احوال گردان است ، چه بود ، قطب مشیت بجاست :

ای دوست بجملگی ترا گشتم من حقا که درین‌سخن نه‌زرق‌است ونه‌فن
گر توزخودی خود برون جستی‌پاك شاید صنما بجـای تو هستم من

« قل اغیرالله ابغی رباً » ـ اسواه اطلب‌حافظاً وراعیاً ووکیلا! وهوالذی کفانی المهم ، و الهمنی‌الرشد ؟ ! چون سزد که دیگری را پرستم ، و خدای همگان اوست ! از کجا شاید که دیگری را خوانم و کافی مهمات اوست ! چرا بکسی طمع دارم ، و بخشاینده(۱) فراخ بخش اوست ! شب معراج با **سید** گفت صلوات الله علیه : یا **محمّد** سمیت نفسی‌معزاً ومذلا، وهم یطلبون‌العزمن‌سوای ! ویطلبون‌الحاجة من‌غیری ! یاسید!

۱ ـ ج : بخشندهٔ

يأكلون رزقي ، و يشكرون غيري ! يا **محمّد** ! لم اكلفهم عمل‌الغد ، و هم يطلبون مني رزق غد !

« وهوالذی جعلکم خلائف‌الارض» ـ این آیت امت **محمّد** را هم تهنیت است، وهم مدحت ، و هم بشارت . تهنیت بسزا ، ومدحت نیکو ، و بشارت تمام . خبر میدهد کردگار قدیم ، و رهی دار کریم ، جل جلاله ، که شما که رهیگان امت **محمّد** اید وارثان زمین‌شمااید ، خلیفتان خلق وبهینهٔ ذریت **آدم** ، امت پیغامبری مهینهٔ خلق‌عالم. ای شما که خلائق اید ! بکتم‌عدم باز شوید ، و بروزنامهٔ خود فرو نگرید ، تا رقم عزل بینید ، که ما در ازل منشورکاینات بنام امت محمد نوشتیم(۱) .

« و لقد کتبنا فی‌الزبور من بعد الذکر ان‌الارض یرثها عبادی‌الصالحون » ـ بندگانی که خورشید فلك ارادت ایشانند ، مقبول شواهد الهیت ایشانند ، مستقر عهد دولت اسلام ایشانند. لختی صدر اول بودند صحابهٔ **مصطفی** ، سرهنگان‌درگاه خدا ، انصار نبوت ورسالت، واشراف دولت‌اسلام ، وملوك مقعد صدق. جوکی(۲) بآخررسیدند، ودر عالم روش سابقان پیوستند . جلال احدیت بصائرایشان را سرمهٔ عنایت کشید ، تا بجمال نبوت ورسالت‌سید انبیا بینا گشتند ، و بر اتّباع سنت مبارك وی کمر بستند ، و بدوستی وی راست رفتند . لاجرم از حضرت نبوت این تحفه یافتند که : « و اشوقاه الی لقاءِ اخوانی!آن صدر اول واین‌جوک(۳)آخر آنند که گفت‌رب‌العزة جل جلاله: « ثلة من‌الاولین وثلة من‌الاخرین » ، و **مصطفی** (ص) بهردو اشارت فرموده ، ولاحقه بسابقه دررسانیده ، و گفته : « مثل امتی مثل‌القطر ،لایدری اوله خیر ام آخره » ؟ والله اعلم .

۱ـ ج : نبشتیم . ۲ـ ج : جوقی . ۳ ـ ج : جوق .

سورة الاعراف

۱ - النوبة الاولی

قوله تعالی

« **بسم‌الله** » بنام خداوند « **الرّحمن** » بخشاینده « **الرّحیم** » مهربان .

« **المص**[1] » منم خداوند دانای راستگوی ، همه چیز دانم ، و حق از باطل جدا کنم .

« **کتاب** » این نامه‌ای است « **انزل الیك** » فرو فرستاده آمد بتو « **فلا یکن فی صدرك حرج منه** » مبادا که دردل تو گمانی بادا ازآن « **لتنذر به** »تا بیم نمائی‌و آگاه کنی بآن « **وذکری للمؤمنین**[2] » و یادکاری است گرویدگان را .

« **اتّبعوا** » پس روید(۱) « **ما انزل الیکم من ربکم** »آنرا که فرستاده آمد بشما از خداوند شما « **ولاتتّبعوا** » وپس رو مبید (۲) « **من دونه** » فرود ازو« **اولیاء** » هیچ معبودان و یاران و دوستان باطل را « **قلیلا ما تذکّرون**[3] » چون اندك پند می‌پذیرید و حق می دریابید !

« **وکم من قریة** » و چندا از شهرهائی « **اهلکناها** » که تباه کردیم، ومردمان آنرا هلاك کردیم « **فجاءها** » بآن آمد « **باسنا** » زور گرفتن ما « **بیاتا** » بشبیخون « **اوهم قائلون**[4] » یا نیم روز خفته و ایشان در غفلت .

« **فما کان دعویهم** » نبود سخن ایشان وخواندن ایشان و بازخواست ایشان

۱ـ ج : پس‌رو باشید. ۲ـ ج : مباشید .

« **اذ جاءهم بأسنا** » آنگه که بایشان آمد زور گرفتن ما « **الّا أن قالوا** » مگر که اقرار (۱) دادند و گفتند : « **انّا کنّا ظالمین(۵)** » که گناهکار ما ایم .

« **فلنسئلنّ** » ناچاره خواهیم پرسید « **الّذین ارسل الیهم** » ایشانرا که پیغام بایشان فرستاده آمد که پاسخ چه دادید « **ولنسئلنّ المرسلین (۶)** » و ناچار خواهیم پرسید فرستادگان را که پیغام رسانیدید و جواب چه شنیدید ؟

« **فلنقصّنّ علیهم** » و ناچار بر هر دو قوم خواهیم خواند گفت و کرد ایشان « **بعلم** » بدانش خویش[که دانسته بودیم که همه چه گفتند ، وچه شنیدند ، وچه کردند هردو گروه] « **و ماکنّا غائبین (۷)** » که نا آگاه نبودیم و نه غائب ونه دور .

« **والوزن یومئذ الحق** » و سختن کردار آن روز بودنی است « **فمن ثقلت موازینه** » هر که گران آمد ازفرمان برداری ترازوی وی « **فأولئك هم المفلحون(۸)** » ایشانند که جاوید پیروز آمدگان‌اند .

« **ومن خفّت موازینه** » وهر که سبك آمد از نافرمانی ترازوی وی « **فأولئك الّذین خسروا انفسهم** » ایشان زیان زدگان‌اند ازخویشتن درماندگان « **بما کانوا بآیاتنا یظلمون(۹)** » بآنچه برخویشتن ستم میکردند که بسخنان‌ما می‌کافرشدند .

« **و لقد مکّنّاکم فی‌الارض** » و شما را در زمین نشاندیم و جای دادیم و دست رس وپایگاه « **وجعلنا لکم فیها معایش** » و شما را درآن روزیها و آرامگاهها ساختیم « **قلیلا ما تشکرون(۱۰)** » چون اندك می سپاس دارید !

النوبة الثانية

روی **ابی بن کعب** قال ، قال النبی (ص) : « من قرأ سورة **الاعراف** جعل‌الله بینه وبین‌ابلیس ستراً ، وکان **آدم** له شفیعاً یوم‌القیامة ». این‌سورة‌الاعراف بعدد کوفیان

۱ـ ج : مگر اقرار که .

دویست وشش آیت است ، وسه هزاروهشتصد وبیست و پنج‌کلمه ، وسیزده هزاروهشتصد وهفتاد وهفت حرف . جمله بمکه فروآمد بروایت **جویبر** از **ضحاك** . **مقاتل** گفت: مگر پنج آیت که در مدنیات شمرند : « و اسئلهم عن‌القریة » تا بآخر پنج‌آیت . گفت: این پنج آیت به **مدینه** فروآمد باقی همه به **مکّه** فروآمد .

ودرین سورة منسوخ نیست مگر یك آیت ، وهی قوله تعالی: « خذالعفو وأمر بالعرف » . گفته‌اند که : اول این آیت منسوخ است ، ومیانهٔ آیت محکم ، وآخر آیت منسوخ . اول گفت : « خذالعفو » یعنی الفضل من اموالهم ، واین آن بود که در ابتداءِ اسلام کسی که صاحب مال بود ، هزار درم از بهر خویش بنهادی ، یا ثلث مال ، و باقی بصدقه‌دادی. و اگرصاحب‌ضیاع و زرع بودی ، یك‌ساله نفقهٔ خود وعیال بنهادی ، و باقی بصدقه‌دادی. اگر پیشه‌ور بودی، قوت یك روزه بنهادی ، وباقی بصدقه دادی . پس زکوة فرض‌آنرا منسوخ کرد. ومیانهٔ آیت ، « وأمربالعرف » یعنی بالمعروف، این‌محکم‌است ، « و أعرض عن‌الجاهلین » منسوخ است بآیت سیف .

« المص » ـ نامی‌است ازنامهای **قرآن** بقول **حسن** . آنکه گفت : « کتاب انزل الیك» تامعلوم شود که نام قرآن است . میگوید : قرآن نامه‌ای است فروفرستاده بتو. **ابن‌عباس** گفت: اناالله الصادق. بروایتی دیگرهم‌ازوی : اناالله افصل. **زیدبن علی** گفت : اناالله الفاصل. **عکرمه** گفت : اناالله اعلم وأصدق . **عطاءبن ابی رباح** گفت : ثنائی است که الله بر خویشتن کرد بسزای خویش و بقدر خویش . **ابن‌عباس** گفت : سوگند است که الله یاد کرد بنام خویش وصفت خویش . قومی گفتند : معنی این‌همانست که گفت : « الم نشرح لك صدرك »؟ وشرح این‌کلمات درصدر سورةالبقره مستوفی‌رفت .

« کتاب انزل الیك » ـ ای : هذا کتاب انزل الیك ، « فلا یکن فی صدرك حرج منه » ای‌شك منه، ای من‌الکتاب أنه من‌الله . نگر که بگمان نباشی که این کتاب

از نزدیك خدا است ، و گفتهٔ اوست ، و صفت و علم اوست . معنی دیگر : فلا یضیقن صدرك بابلاغ ما ارسلت به . باین قول « منه » این « ها » با انذار شود ، میگوید : یا **محمد** ! نگر تا دلت بتنگ نیاید ، واز دشمن نترسی بپیغام رسانیدن ، وایشان را بیم نمودن ، واین از بهر آن گفت که **مصطفی** (ص) در ابتداء وحی از دشمنان میترسید و میگفت: « ای ربّ انّی اخاف ان یثلغوا رأسی» . پس رب‌العزة خبرداد که وی در امان و زینهارحق است، واز کید دشمنان‌معصوم ، وذلك فی قوله تعالی: « والله یعصمك من‌الناس». پس گفت : « لتنذربه »ـ یعنی : ایمن باش و مترس ، و بقوت دل پیغام برسان ، وایشان را بیم نمای ، وآ گاه کن که این قرآن بآن فرو فرستادیم تاتو بوی انذار کنی، وایشانرا از عذاب ما بترسانی . « وذکری للمؤمنین » یعنی : مواعظ للمصدقین .

« اتّبعوا ما انزل الیکم من ربکم » ـ این خطاب با اهل **مکه** است . ایشانرا اتباع دین حق میفرماید ، و برطاعت خدا ورسول میخواند ، واز مخالفت دین وپرستیدن بتان باز میزنند . میگوید : دین آنست که رسول آورد ، و کتاب خدا بآن فروآمد . برپی آن روید ، و برپی باطل مروید ، و فرود از الله این بتانرا بخدائی مگیرید ، و ایشانرا دوستان و یاران مگیرید ومپسندید .

« قلیلا ما تذکّرون » ـ یعنی : قلیلا یا معشرالمشرکین اتعاظکم ! و قیل : معناه ، قلیلامن یتذکرمنکم ! **حمزه** و **کسائی** و **حفص** از **عاصم**« تذکّرون»بتخفیف ذال خوانند . باقی بتشدید ذال ، مگر **ابن عامر** که بیاء و تاء خواند : « یتذکّرون » علی الغیبة .

« و کم من قریة اهلکناها » ـ« کم» دومعنی را گویند : کثرة را واستفهام را ، واینجا بمعنی کثرت است ، والقریة المدینة سمّیت قریة، لانها تقری الناس ای تجمعهم. « اهلکناها » ای : اهکنا اهلها بالعذاب ، یعنی الامم‌الماضین الذین کذّبوا الرسل. خبر

میدهد رب العالمین که مردمان شهرها بسی هلاك کردیم، و بایشان انواع عذاب فرو گشادیم، ونشان ایشان از زمین برداشتیم چون **عاد** و **ثمود** و **قوم لوط** و**قوم صالح** و **قوم نوح** و **قوم تبّع** و امثال ایشان. رب العزّة میگوید: «کلّ کذب الرسل فحقّ وعید» ـ اینان همگان رسولان ما را دروغ زن گرفتند، تا واجب گشت وسزا، رسانیدن بایشان آنچه بیم داده بودیم ایشانرا بآن. آنگه بیان کرد که ایشانرا چون کشتیم و چون هلاك کردیم، گفت:

«فجاءها بأسنابیاتاً اوهم قائلون» ـ بأس و بطش ما وعذاب ما فرا سرایشان نشست ناگاه، و ایشان درخواب و غفلت. وقت شبیخون و وقت قیلوله بذکر مخصوص کرد، که باین دو وقت مردم درخواب شوند، و از حوادث و طوارق غافل باشند. یعنی که ایشان توقّع نداشتند، و غافل بودند که ناگاه بایشان عذاب آمد. آنگه چون عذاب معاینه بدیدند، بظلم خود و کفرخود اقرار دادند. اینست که رب‌العالمین گفت:

«فماکان دعویهم» ـ ای: قولهم ودعاؤهم وتضرعهم، «اذجاءهم بأسنا الا ان» اقروا علی انفسهم بالشرك، و «قالوا انّا کنا ظالمین». ظلم ایدر (۱) بمعنی شرك است. همانست که در سورة **الانبیاء** گفت: «یا ویلنا انا کنا ظالمین. فما زالت تلك دعویهم حتی جعلناهم حصیداً خامدین». پشیمان شدند و بجرم خود اقرار دادند لکن بوقت معاینهٔ عذاب ندامت و اقرار سودندارد، و تضرع و ابتهال بکار نیاید.

«فلنسئلنّ» یعنی فی‌الاخرة «الذین‌ارسل‌الیهم» یعنی‌الامم الخالیة الذین‌اهلکوا فی‌الدنیا، ما اجابوا الرسل؟ «ولنسئلن‌المرسلین» ماذا اجیبوا فی‌التوحید؟ ونسألهم هل بلغوهم؟ وقیل: لنسألنّ الذین ارسل الیهم عن قبول الرسالة والقیام بشروطها، ولنسألن المرسلین عن اداءِ الرسالة و الامانة فیها، و قیل: لنسألنّ الذین ارسل الیهم عن حفظ

۱ـ ج: اینجا.

حرمات الرسل ، و لنسألن المرسلين على الشفقة على‌الامم . رب العزة جل جلاله خود داناتر که ایشان چه گفتند ؟ وچه جواب شنیدند ؟ اما درقیامت از ایشان بپرسد تا حجت آرد برکافران که از توحید سروا زدند ، وحق نپذیرفتند، وایشانرا درآن عذر نماند ، و حجّت نبود . آنگه درشرح بیفزود ، واین معنی را بیان کرد ، گفت :

« فلنقصّنّ علیهم » ـ یعنی اعمالهم بعلم منا « و ما کنا غائبین » عن اعمالهم من‌الخیر والشر فی‌الدنیا ، فلا یخفی‌علیه‌منها صغیر ولا کبیر ، و لا سر، ولا علاینة. خبر میدهد جل جلاله که : سؤال ما ازیشان نه ازآنست که می ندانیم که چه گفتند ؟ وچه جواب شنیدند ؟ که ما کردار و گفتار و انفاس و حرکات خلق همه دانسته ایم ، وشمرده ایم . بر ما هیچ (۱) پوشیده نیست ، و بعلم ما هیچ فرو شده نیست ، اما سؤال میکنیم از روی توبیخ وتقریع ایشان ، و اقامت حجّت بر ایشان . و آنجا که گفت جل جلاله : « ولایسأل عن ذنوبهم المجرمون » یعنی : لایسألون سؤال استرشاد و استعلام ، انما هو سؤال توبیخ وتبکیت ، و قیل : انه فی وقت انقطاع المسئلة عند حصولهم علی العقوبة ، کما قال تعالی : « فیومئذ لایسئل عن ذنبه انس ولا جانّ » ، و قیل : استشهاد الرسل کاستنطاق الجوارح ، وروی عن النبی (ص) انه قال : « ان الله یسأل کل احد بکلامه ، لیس بینه و بینه ترجمان» .

« والوزن یومئذ الحق » ـ میگوید : وزن اعمال روز رستاخیز بودنی است در ترازوئی که آنرا عمود است و دو کفه و زبان . مردی از **ابن‌عباس** پرسید که : ترازوی قیامت برچه صفت است ؟ گفت : طول‌العمود خمسون الف سنة ، و هومن نور شطره ، و شطره من ظلمة. اما الظلمة ففیها السیئات ، و الشطرالذی هو من‌نور ، ففیه الحسنات ، فویل للمکذبین بهذا ایها الرجل ! و روی انّه قال : الکفّة التی توزن بها الحسنات

۱ـ ج : هیچیز .

من نور ، وموضعها عن یمین العرش ، والتی توزن بها السیئات من ظلمة ، و موضعها عن یسارالعرش . وروی ان **داود** النبی (ع) سأل ربه ان یریه المیزان ، فأراه ، فاذا کل کفة من کفتیه مثل‌السماءِ و الارض. فلما رآه خرّ مغشیّاً علیه ، ثم افاق ، فقال : الهی ! من یقدر علی ان یملأها حسنات ؟ فقال الله سبحانه : یا **داود** ! انی اذا رضیت عن عبدی ملأتها بتمرة .

اگر کسی گوید : عمل از جملهٔ اعراض است نه از جملهٔ اجسام که در ترازو توان نهاد ، یا وصف‌آن بثقل وخفة توان کرد ، پس سختن‌آن در ترازو چون درست‌آید؟ واعتقاد درآن چگونه توان داشت ؟ جواب‌آنست که : مقتضی خبر **مصطفی** (ص) آنست که‌این‌سخن بصحف‌آن بازمیگردد، یعنی که‌آن‌صحیفها که‌اعمال بنده درآن نوشته‌اند(۱) در ترازو نهند ، و این قول **عبدالله‌بن‌عمرو** است ، یدل علیه قول النبیّ (ص) : « یؤتی بالرجل یوم القیامة الی المیزان ، ثم یخرج‌له تسعة وتسعون‌سجلاً ، کل سجل‌منها مثل مدّ البصر ، فیها خطایاه و ذنوبه ، فیوضع فی کفّة ، ثم یخرج له کتاب مثل الأنملة ، فیها شهادة ان لا اله الا الله ، و أن محمداً عبده و رسوله ، فیوضع فی‌الکفة الاخری ، فترجح خطایاه و ذنوبه » . و قیل : یوزن الانسان کما قال **عبیدبن‌عمیر** : یؤتی بالرجل العظیم الجثة ، فلایزن جناح بعوضة . و قیل : یجعل الله فی کفةالحسنات‌ثقلاً وفی کفة السیئات خفّة یراها الناس یوم القیامة .

اگر کسی گوید : اعمال واحوال بندگان همه بعلم خدا است . همه میداند . خُرد وبزرگ‌آن می‌بیند. کمیت و کیفیت‌آن و اندازهٔ‌آن میشناسد ، پس سختن آن در ترازوچه معنی دارد؟ جواب‌آنست که :رب‌العزة با خلق می‌نماید که بندگان رابنزدیك وی‌چیست‌جزاءِ کردار از خیر و شر ، وتا اهل سعادت را از اهل شقاوت بآن علامت باز دانند . گرانی کفّهٔ حسنات گروهی‌را نشان نجات است ، یعنی که الله نجات وی‌خواسته

۱ـ ج : نبشته‌اند .

و ویرا آمرزیده ، و گرانی کفهٔ سیئات گروهی را نشان هلاك است ، یعنی که الله هلاك وی خواسته ، واو را از درگاه خود رانده . ونیزتا الله را بر خلق حجّت باشد بر جزاء کردار (۱)، ودانند که الله مجازات کهمیکند بحق میکند ، وایشان سزای آنند ،و نظیره قوله : « هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعلمون » .

« فمن ثقلت موازینه » ـ میزان یکی است ، اما بجمع گفت ، از بهر آنکه اعمال که بدان می سنجند بسیار است ، و کثرت در آن است ، پس بحکم جوار اعمال موزونه میزان را نیز بجمع گفتند، همچنانکه **ابراهیم** (ع) یك مرد است در ذات خود، اما کثرت اتباع را ویرا امت نام نهادند : « ان ابراهیم‌کان امة قانتاً لله » . ورروا باشد که بلفظ جمع باشد وبمعنی‌واحد ، چنانکه گفت : « یا ایها الرسل» و المراد به‌الرسول(ص) وحده . جای دیگر گفت : « الذین قال لهم الناس »، و المراد به **نعیم بن مسعود** ، « ان الناس » یعنی **ابا سفیان** واصحابه ، و گفته‌اند : میزان مشتمل است برچند چیز : عمود ولسان و کفتین ، وتا این اجزاء مجتمع نبود ، سختن بوی راست نیاید ، پس جمع آن اشارت باجتماع این اجزاست ، و قیل : لأن لکل عبد یوم القیامة میزاناً ، یوزن به عمله ، فلذلك ذکره علی الجمع .

قال **ابوبکر الصدیق** حین حضره الموت فی وصیته **لعمر بن الخطاب** : انما ثقلت موازین من ثقلت موازینه یوم القیامة باتّباعهم للحق فی الدنیا ، و ثقله علیهم ، و حق لمیزان یوضع فیه‌الحق غداً ان یکون ثقیلاً ، وانما خفت موازین من‌خفّت‌موازینه یوم القیامة باتّباعهم الباطل فی‌الدّنیا و خفّته علیهم ، و حق لمیزان فیه الباطل غداً ان یکون خفیفاً . وقیل : الموازین ثلاثة : میزان یفرق به بین‌الحق والباطل ، و هوالعقل ، و میزان یفرق به بین‌الحلال والحرام ، وهوالعلم ، ومیزان یفرق به بین‌السعادة والشقاوة

۱ـ ج : کرد گار .

وهو المشية والارادة ، والله اعلم .

« فمن ثقلت موازینه » ـ یعنی : رجحت حسناته‌علی سیّئاته و لو وزن ذرّة، «فأولئك هم المفلحون» ـ افلحوا وسعدوا وخلّدوا فی‌الجنة .

« و من خفّت موازینه » ـ ای رجحت سیئاته علی حسناته، « فأولئك الذین خسروا انفسهم » صاروا الی العذاب . « بما کانوا بآیاتنا یظلمون »ـ ای یجحدون بما جاء به محمّد (ص). این « با » از بهرآن درآمد که مراد باین ظلم کفر و تکذیب‌است ، چنانکه جای دیگر گفت : « فظلموابها » ای‌فکفروا بها .

« ولقد مکناکم فی‌الارض» ـ این‌خطاب بامشرکان **مکّه** است. یقول : مکناکم فیمابین **مکّة** الی **الیمن** و الی **الشام** . میگوید : شما را درین دیار **حجاز** از مکه تا یمن تا بشام دست رس دادیم ، وتمکین کردیم تا درآن می‌نشینید ، و این راهها برشما گشادیم ، تا بتجارت درآن می‌روید ، ومال ونعمت دردست شما نهادیم ، تاازآن روزی خود می‌خورید . المعایش جمع‌المعیشه ، و هو ما یتعیشون به ، و قیل : ما منه العیش من مطعم و مشرب . آنکه گفت : « قلیلا ما تشکرون » ـ ای ما اقلّ شکرکم ! و قد فعلت بکم هذه کلها ، وقیل : معناه ، قلّ من‌یشکر منکم !

النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحیم » ـ اسم یشیر الی سموّه فی ازله ، اسم یدلّ علی علوه فی‌ابده . سموّه فی ازله نفی‌البدایة ، وعلوّه فی‌ابده نفی‌النهایة ، فهو الاول‌لاافتتاح لوجوده‌الاخر، لاانقطاع لثبوته الظاهر، لاخفاء لجلال عزه‌الباطن، لاسبیل الی ادراك‌حقّه.

نام خدای کریم ، جبّار ، نام دار ، عظیم ، اول بدانائی و توانائی ، و آخر بکار رانی وکار خدائی ، ظاهر بکردگاری وپادشاهی ، باطن از چون و چرائی . اول هر نعمت ، آخر هر محنت ، ظاهر هرحجت ، باطن هر حکمت . اول که نبودها دانست ،

آخر که میداند آنچه دانست. ظاهر بدانچه ساخت در جهان، باطن از وهمهای پنهان، فراخ بخشایش است ومهربان، یگانه ویکتاست از ازل تا جاودان، واحد و وحید در نام و در نشان، رازها شنود چه آشکارا وچه نهان، مایهٔ رمیدگان، وپناه مضطران، و یادگار بی‌دلان:

بریـاد تو بی تو روزگاری دارم . در دیده زصورتت نگاری دارم!

جنید گفت: بسم‌الله هیبته، و فی‌الرحمن عونه، وفی‌الرحیم مودته ومحبته. الله اشارت است بجلال الوهیت و عزت احدیت. رحمن اشارت است بکمال نعمت و حسن معونت و عموم رحمت برکافهٔ بریّت. رحیم اشارت است بمهر ومحبت خصوصاً بااهل کرامت. **حسین منصور** گفت: « بسم‌الله » از بنده چنان است که کاف ونون از حق. چون حق گوید جل جلاله: « کن »، پیش ازآنکه کاف بنون پیوندد، بفرمان الله عالمی دروجود آید. همچنین بنده چون بصدق گوید: « بسم‌الله »، برهرچه خواند راست آید، و آنچه خواهد یابد بگفتار « بسم الله ». قومی حروف « بسم الله » تفسیر کرده‌اند که « با » برّ خدا است با پیغامبران بالهام نبوت و رسالت. سین‌سرّ خدا است با عارفان بالهام انس وقربت. میم منت خدا است بر مریدان بدوام نظر رحمت. الف آلاءِ اوست. لام اول‌لطف او. لام دوم لقاءِ او. هاء تنبیه و ارشاد او. میگوید: بآلاء الله و لطفه وصل من وصل الی لقاءِ الله فانتبهوا.

دراخبار **موسی**(ع)آورده‌اند که‌رب‌العزة درمقام‌مناجات‌با وی گفت: یا موسی! انالله الرحمن الرحیم. الکبریاء نعتی، والجبروت صفتی، والدیّـان اسمی، فمن‌مثلی؟ زهی سخن پرآفرین، وبردلها شیرین، نظم پاك، وگفت پاك، ازخداوند پاك. نظم بسزا، وگفت زیبا، و علم پاك، ومهر قدیم، آئین زبان، وچراغ جان، وثنار جاودان. همی گوید: ای **موسی**! منم خداوند همگان، بارخدای مهربان، کریم ولطیف، نوازندهٔ

بندگان، دارندهٔ جهان، ونعمت بخش‌آفریدگان ، ونوبت‌ساز جهانیان . الکبریاء نعتی.
ای **موسی** ! برتری وبزرگواری نعت من ، جباری و کامگاری(۱) صفت من ، دیّان و مهربان نام من ، درعالم خود که چون من؟ امید عاصیان بمن، درمان بلاها ازمن ، شادی درویشان بفضل من، آرام ایشان بوعدمن، منزلشان بردرگاه من، نشستن ایشان بامّید وصل من ، بودن ایشان در بند عهد من ، آرزوی ایشان سلام و کلام من ، شادی ایشان بدیدار من .

« المص » ـ گفته اند که : علم همه چیز در قرآن است ، و علم قرآن در حروف اوائل سور است ، وعلم حروف در لام الف است ، وعلم لام الف در الف است ، و علم الف در نقطهٔ حقیقی است ، وعلم نقطه در معرفت اصلی است ، و علم معرفت اصلی در مشیت ازلی است ، وعلم مشیت در غیب هویت ، وغیب هویت را غایت نیست ، و آنرا دریافت نه (۲) ، که ویرا مثل ومانند نیست : « لیس کمثله شیء و هوالسمیع‌البصیر ».
حسین‌منصور گفت : الف الف ازل است ولام لام ابد ، ومیم مابین‌الازل والابد ، و صاد اتصال قومی وانفصال قومی. صد هزار مدعی را بسموم‌آتش قهر بسوزند، ودر وهدهٔانفصال افکنند ، تایك جوانمرد را بنعت لطف دردائرهٔ اتصال‌آرام دهند ، وتشنگی ویرا بشربت طهوریت بنشانند . سر های سروران **قریش** را بسی در خاك مذلت بریدند ، چون **بوجهل** و **بولهب** و **عتبه** و **شیبه** و **ولید مغیره** و امثال ایشان ، تا نقطهٔ در دل(۳) **سلمان** و **بلال** و **بودرداء** سر ازمطلع دولت‌خویش برزد ، ودرحمایت‌عنایت سیداولین وآخرین **محمّد** مرسل شد . آری عقدی است که دراول بسته اند ، وعطری است که در ازل سرشته‌اند، وخلعتی‌است که در کارگاه ازل بافته‌اند ، و کس را برآن‌اطلاع نداده‌اند. صد هزارجان مقدس فداءِ آن یك ذره عنایت باد که روز میثاق برجانهای عاشقان تجلی

۱ـ ج : کامرانی . ۲ـ ج : نیست . ۳ـ ج : درد دل.

نمود ، عناية الازليّة كفاية الا بدية .

« كتاب انزل اليك » ـ عهد خصصت به من بين الانبياء انك خاتم الرسل ، وعهدك خاتم العهود ، تشرح به صدراً ، وتقرّ به عيناً . يا **محمد** ! چشم روشن دار، ودل شاد وجان خرّم (۱) ، كه ازميان پيغامبران گوی سبق تو بردی ، ودولت مواصلت درعين مشاهدت تو يافتی . پيغامبران همه بر خبر اند ، و تو باعيان . شراك نعلين توآمد تاج همگان .

« فلا يكن فی صدرك حرج منه » ـ يا **محمد**! نگرتا رگ غيرت نينگيزی، وحرج در دل خود نياری ، بدان سبب كه ما با **موسی** بر طور سخن گفتيم ، كه آنچه گفتيم همه دركار تو گفتيم ، و حديث تو كرديم . همانست كه آنجا گفت : « و ما كنت بجانب الطور اذ نادينا ». يا **محمد**! و اگر با **موسی** سخن گفتيم ، ازپس پرده گفتيم ، و با تودر خلوت « اوأدنی » بر بساط انبساط خود دانی كه چه رفت وچه بود ؟ !

زان گونه پيامها كه او پنهان داد يك ذره بصدهزار جان نتوان داد.

« فلا يكن فی صدرك حرج منه » ـ اينجا لطيفه‌ای نيكوست. « فی صدرك » گفت ، و « فی قلبك » نگفت ، از آنكه حرج را بصدر راه است ، و بقلب راه نيست . جای ديگر گفت : « و لقد نعلم انك يضيق صدرك » . اضافت ضيق با صدر كردند نه با قلب ، ازآنكه قلب درمحل شهود است ، و لذّة نظر، و دوام انس ؛ و با لذت نظر وانس شهود حرج نبود . **مصطفی** (ص) ازينجا گفت : « تنام عيناى ولاينام قلبی » .

« اتّبعوا ما انزل اليكم من ربكم » الاية ـ ای شما كه خلائق ايد ! عقلهای مدخول را وبصائرمعلول‌را دربوتهٔ اتباع فرو گذاريد ، وخود رايی و خود پسندی درباقی كنيد، كه خود رايی را نوائی نيست ، وخود پسندی‌را روی نيست . نقادان دين اسلام و

۱ـ ج : وجان شاد و دل خرم .

خازنان‌حضرت نبوت دیر است تا نافهای هدایت بر گشادند، وصبای دولت دین رافرمودند که نسیم این نافها بودیعت بتو دادیم. گرد عالم طواف همی کن، و احوال هر قومی مطالعت می کن. هر کجا دماغی بینی عاشقانه، وهر کجا دلی بینی بر مجمرهٔ قهر عشق سوخته، نسیمی ازوی بدان دل وبدان خاطر رسان. آن بیچارگان و بیمایگان کفرهٔ **قریش**، آن راندگان حضرت، و مطرودان قطیعت، دماغهای‌ایشان در قهرخذلان بود. نسیمی نسیم تدبیب دماغ ایشان نیامد، تا رب‌العزة بحکم حرمان ایشانرا میگوید: «قلیلاً ما تذکرون». «و کم من قریة اهلکناها» - کم من اهل قریة رکنوا الی الغفلة، و اغتروا بطول المهلة، فباتوا فی‌خفض‌الدعة، وأصبحوا وقد صادفتهم البلایا بغتةً، وأدرکتهم القضیة الازلیة. تلك سنة الله فی‌الذین خلوامن الکافرین وعادته فی‌الماضین من‌الماردین.

ای مسکین! نگر که بروزگار امن و صحت و نعمت فریفته نگردی، و اگر روزی مرادیت بر آید، از دنیا ایمن ننشینی، که زوال نعمت وبطش جباری بیشتر بوقت امن آید. یقول‌الله تعالی: «حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة»، «حتی‌اذا اخذت الارض زخرفها» الایة. «وظنوا أنهم مانعتهم حصونهم من‌الله» الایة، «یحسب أن ماله اخلده، کلاّ»، «کم ترکوا من جنات و عیون» الایة، «اولم تکونوا اقسمتم» الایة، «انی اریکم بخیر» الایة. هر که درین آیات تدبر کند داند که این بساط لعب و لهو در نوشتنی است، واین خانهای بنقش ونگار گذاشتنی است، واین جهانیان وجهانداران که‌خستهٔ دهر اند، ومست شهوت، درسفینهٔ خطر اند، ودر گرداب‌هلاك:

در جهان شاهان بسی بودند کز گردون ملك

تیرشان پروین گسل بود وسنانشان جان گذار

بنگرید اکنون بنات النعش وار ازدست‌مرگ

نیزها شان شاخ شاخ و تیرهاشان تار تار!

یکی از بزرگان دین بیناهای نعمان منذر بر گذشت ، آنجا که خورنق و سدیر گویند ، گفت : آن بناهای عظیم دیدم ، و ایوانهای بر کشیده خراب گشته ، و دودی و گردی از آن بر آمده ، همه بی‌کار و بی کس مانده . بدیدهٔ عبرت در آن می‌نگرستم ومی گفتم : این سکّانك ؟ این جیرانك ؟ ما فعل قطّانك ؟ گفتا : هاتفی آواز داد که :

افناهم حدثان الدهـر و الحقب و غالهم زمن فی صرفه نوب

گفتا : و بر دیواری دیدم که خطی بدین صیغه نوشته که(١) :

هـذی منـازل اقـوام عهـدتهم فی خفض عیش و عزّ ما له خطر

صاحت بهم نائبات الدهر فانقلبوا الی القبور فلا عین ولا اثـر

« فلنسئلن الذین ارسل الیهم »ـ سؤال تعنیف است وتعذیب. «ولنسئلنّ المرسلین» سؤال تشریف است وتقریب . روز قیامت سؤال متفنن است، از آنکه احوال خلق متفاوت است . سؤال هر کس بر اندازهٔ روش او. قومی را از کردار پرسند . قومی را از نعمت. قومی را از صدق و صفاوت . قومی را سؤال کنند از روی سیاست و هیبت ، قومی را از لطف و کرامت . سؤال کردار آن است که : « فوربّك لنسألنهم اجمعین عمّا کانوا یعملون » . سؤال نعمت : « ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم». سؤال صدق وصفاوت: « لیسأل الصادقین عن صدقهم. سؤال هیبت وسیاست : « این شرکاؤ کم الذین کنتم تزعمون» ؟ وسؤال لطف و کرامت سؤال پیغامبران است ، وهو قوله تعالی : « ولنسئلن المرسلین » .

« والوزن یومئذ الحق » ـ وزن اعمال بمیزان اخلاص حقّ است ، و وزن احوال بمیزان صدق عدل. بیچاره و محروم کسی که عمل وی بریا آلوده ، وحال وی بعجب آمیخته ! که درمقام ترازو نه آن حال را قدری بود ، نه این عمل را وزنی . یقول الله تعالی : « فلا نقیم لهم یوم القیمة وزناً » ، ودر اثر عمر است : حاسبوا انفسکم قبل أن تحاسبوا،

١ ــ ج : گفتا و بردیواری دیدم نوشته .

و زنوها قبل أن توزنوا ، و تهيئوا للعرض الاكبر. ميگويد: اعمال خويش‌را وزن کنيد پيش از آنکه برشما وزن کنند ، وشمار خويش بر گيريد ، و در کار خود نظر کنيد، که عرض اکبر را وانجمن قيامت را چه ساخته‌ايد ؟ اينست که رب‌العالمين گفت : « ولتنظر نفس ما قدّمت يداه » ، ودرخبر است که عاقل را چهار ساعت بود که سعادت خويش در آن طلب کند ، و روزگار خويش بآن بيارايد : ساعتی که در آن حساب خويش کند، و اعمال و احوال خود سنجد ، و ساعتی که وی را در آن با حق‌رازی بود ، و نيازی نمايد، وساعتی که درآن تدبير معاش خويش بجای‌آرد ، وساعتی که درمناجات وبدانچه اورا دادند ازدنيا بياسايد .

« والوزن يومئذ الحق » ـ پيران طريقت و ارباب معرفت گفتند : موازين مختلف‌است: نفس وروح را ميزانی‌است وقلب وعقل را ميزانی؛ ومعرفت وسر را ميزانی. نفس وروح را ميزان امرونهی است ، وهردو کفهٔ آن کتاب وسنت . قلب وعقل راميزان ثواب است ، وهردو کفهٔ آن وعد و وعيد است. معرفت وسر را ميزان رضا است ، وهر دو کفهٔ آن هرب و طلب . هرب از دنيا بگريختن است ، ودر عقبی آويختن ؛ وطلب عقبی بگذاشتن‌است ، ومولی‌را جستن. همه چيزی تا نجوئی نيابی ، وحق را تا نيابی نجوئی. از آنست که طالبان حق عزيز اند .

پير طريقت گفت: الهی ! اگر کسی ترا بطلب يافت ، من خود طلب از تو يافتم . ار کسی ترا بجستن يافت ، من بگريختن يافتم . الهی ! چون وجود توپيش از طلب وطالب است ، طالب ازآن در طلب است که بی قراری برو غالب‌است. عجب آنست که يافت نقد شد وطلب برنخاست . حق ديده ورشد ، وپردهٔ عزت بجاست !

ای جمالی کز وصالت عالمی مهجور و دور

برميانشان از غمت جز حيرت و زنار نيست

دیدنیها هست آری گفتنیها روی نیست
در میان کام افعی صورت گفتار نیست.

۲ - النوبةالاولی

قوله تعالی: **و لقد خلقناکم** » شما را بیافریدیم « **ثمّ صوّرناکم** » آنکه شما را چهرها نگاشتیم « **ثمّ قلنا للملائکة** » آنکه فریشتگان را گفتیم: « **اسجدوا لآدم** » سجود کنید آدم را « **فسجدوا الاّ ابلیس** » سجود کردند مگر ابلیس « **لم یکن من السّاجدین** (۱۱) » که وی از سجود کنندگان نبود.

« **قال ما منعك ألاّ تسجد** » الله گفت ویرا: چه باز داشت ترا که سجود نکردی؟ « **اذ أمرتك** » آنکه که فرمودم ترا « **قال انا خیر منه** » ابلیس گفت من به‌ام ازو « **خلقتنی من نار** » مرا که بیافریدی از آتش بیافریدی « **وخلقته من طین** (۱۲) » و ویرا از گل آفریدی.

« **قال فاهبط منها** » گفت: اکنون پس فروشو ازآسمان « **فمایکون لك ان تتکبّر فیها** » که نیاید ترا ونرسد که گردن کشی کنی و درآسمان باشی « **فاخرج انّك من الصّاغرین** (۱۳) » از بهشت بیرون شو تو ازکم آمدگانی خوار و از پسان (۱).

« **قال انظرنی** » ابلیس گفت: درنگ ده مرا « **الی یوم یبعثون** (۱۴) » تا آنروزکه آدم و فرزندان را بر انگیزانند پس مرگی (۲).

« **قال انّك من المنظرین** (۱۵) » الله گفت تو از درنگ دادگانی.

« **قال فبما اغویتنی** » ابلیس گفت: پس اکنون بآنچه مرا بی راه کردی « **لأقعدنّ لهم صراطك المستقیم** (۱٦) » ایشان‌را در راه راست تونشینم‌و در گذرایشان.

« **ثمّ لآتینّهم** » آنکه درآیم بایشان (۳) « **من بین ایدیهم ومن خلفهم** »

---

۱ ـ ج: و از بازپسان. ۲ـ ج: مرگ. ۳ـ ج: بریشان.

از پیش ایشان و از پس ایشان «**وعن ایمانهم وعن شمائلهم**» واز راست ایشان واز چپ‌ایشان«**ولا تجد اکثرهم شاکرین**(١٧)» وبیشترایشانرا سپاس‌دار ومنعم‌شناس‌نیابی.

«**قال اخرج منها**» الله گفت: بیرون شو از بهشت و آسمان «**مذؤماً**» نکوهیده وناشایست کرده «**مدحوراً**» رانده ودور کرده. «**لمن تبعك منهم**» هر که بر پی تو بیاید از ایشان«**لأ ملأنّ جهنّم منکم اجمعین** (١٨)» ناچاره پر کنم دوزخ را از شما همگان [از کفرهٔ جن وانس] .

النوبة الثانية

قوله تعالی: «ولقد خلقناکم ثم صوّرناکم» الایة ـ اقوال مفسران درین آیت مختلف است. قومی گفتند: این خلق **آدم** است وتصویر وی، یعنی: خلقنا اباکم و صوّرنا اباکم، یعنی آدم (ع)، بحکم آنکه فرزندان همه ازاجزاء او اند، ومنفصل ازو. خلق آدم را منزلت خلق همگان داد، و مضاف الیه بجای مضاف نهاد. و قول جمهور مفسران درخلق وتصویرآدم (ع) آنست که: رب‌العزة چون خواست که آدم‌را بیافریند، بزمین وحی آمد که: «انی خالق منك خلقاً، منهم من یطیعنی، و منهم من یعصینی، فمن اطاعنی ادخلته‌الجنة، ومن عصانی ادخلته‌النار». گفت: من ازتو خلقی‌خواهم‌آفرید. ازیشان هست که فرمان برداری کند، وهست که نافرمان شود. هر که فرمان بردار بود، اورا ببهشت فروآرم، وهر که نافرمان بود اورا بآتش بسوزم.

پس **جبرئیل** را فرستاد، تاقبضه‌ای خاك بردارد. زمین بفریادآمد: انی‌اعوذ بعزة‌الذی ارسلك‌أن تأخذ منی‌الیوم شیئاً یکون فیه غداً للنّار نصیب. زمین بزنهارآمد. **جبرئیل** اورا زنهارداد، وبازگشت. **میکائیل** آمد بفرمان حق‌تاقبضه‌ای بردارد، همان شنید و بازگشت. ملك الموت آمد بفرمان حق جل جلاله. زمین همان گفت. ملك ـ

الموت جواب داد که : و أنا اعوذ بعزته ان اعصی له امراً . قبضه‌ای بر گرفت از چهار گوشهٔ زمین ، ازروی آنکه درآن هم‌شور بود وهم خوش ، هم سرخ وهم سیاه وهم‌سپید، هم هامون وهم شکسته . لاجرم فرزندان آدم مختلف آمدند چنانکه قبضهٔ خاك مختلف بود ، فمنهم‌الطیّب والخبیث والصالح‌والجمیل والقبیح. ازآن است که رنگهاشان‌مختلف است، وصورتها ولونها وخلقها مختلف. قال‌الله تعالی: « ومن آیاته خلق‌السموات والارض واختلاف السنتکم وألوانکم ان فی‌ذلك لآیات للعالمین » .

ملك‌الموت آن خاك بآسمان برد ، و فرمودند تا آن خاك بآب خوش و آب شور تر کردند . ازینجاست که طبایع (۱) و اخلاق فرزندان آدم متفاوت است : بعضی خوشخوی اند ، و بعضی بدخوی . پس جبرئیل را فرمود تا از روضهٔ مدینه آنجا که قبر مصطفی است صلوات‌الله علیه ، قبضه‌ای سپید برداشت ، قبضهٔ نورانی که نور زمین ازآن بود ، وبحوض کوثر وتسنیم وسلسبیل تر کردند ، وبیالودند(۲) ، وازآن شمامه‌ای بساختند همچون دانهٔ مروارید روشن ، و بآسمانها بگردانیدند ، تا آسمانیان و جملهٔ کروبیان و قدیسان محمّد را صلی‌الله علیه بشناختند ، و فضل و کرامت وی بدیدند ، پیش‌ازآنکه آدم را شناختند. پس‌آن شمامه درطینت‌آدم نهادند، ومایهٔ خمیروی کردند، و روزگاری چنین فرو گذاشتند ، طیناً لازباً ، گلی دوسنده (۳) . پس‌روزگاری برآمد تا صلصال گشت گلی خشك . صلصل ای صوّت ، وحکمت درین گل خشك آن بود تا عالمیان بدانند که کار وی بصنع وقدرت بود نه بطبع وحیلت ، فان‌الطین الیابس لاینقاد ولایتأتی تصویره . پس رب‌العزة بکمال‌قدرت خویش ، وجلال عزت خویش‌آنرا جسدی ساخت افکنده میان مکّه و طائف بر طریق فریشتگان چهل سال . اینست که رب العالمین گفت : « هل‌اتی علی‌الانسان حین من‌الدهر لم‌یکن شیئاً مذکوراً » .

---

۱ ـ ج : طباع . ۲ ـ ج : بپالودند . ۳ ـ دوسنده بروزن دوزنده بمعنی چسبنده و گل چسبنده (برهان قاطع) .

قال : و کلّما مرّ به ملأ من‌الملائکة عجبوا من حسن صورته وطول قامته، ولم یکونوا رأوا قبل‌ذلك مثله ، و مرّ به ابلیس، فقال : لامر ما خلقت ؟ ثم ضربه بیده ، فاذا هو اجوف ، فدخل من فیه وخرج من دبره ، وقال لاصحابه‌الذین معه من‌الملائکة : هذا خلق اجوف ، لایثبت ولایتماسك . و قال‌النبی (ص) : « خلق الله **آدم** مما قد وصف لکم من طین، وخلقت‌الملائکة من نور ».

و درست آنست که الله تعالی قبضه ای خاك که آدم را از آن آفرید از روی زمین خود گرفت ، یدل علی ذلك ما روی **ابوموسی الاشعری** أن النبی (ص) قال : « ان‌الله تعالی خلق **آدم** من قبضة قبضها من جمیع‌الارض ، فجاء بنوآدم علی قدرالارض، منهم‌الاحمر والابیض والاسود و بین ذلك ، والسهل والحزن والخبیث والطیّب » ، و قد اورد هذا الحدیث **ابو داود سلیمان بن‌الاشعث السجستانی** رحمه‌الله‌فی‌سننته. وعلیه اهل‌السنة والجماعة .

قومی گفتند : « و لقد خلقناکم » باآدم شود ، « ثم صورناکم » با فرزندان . یعنی: خلقنا اباکم ثم صورناکم فی‌ظهره، وفی‌ذلك ما روی : ان‌النبی(ص) قال : «خلق‌الله آدم ، ثم مسح ظهره بیمینه ، فاستخرج منه ذریة » و ذکرالحدیث . این آفرینش اول است که فرزندان آدم را نگاشتند ، وایشانرا از صلب وی بیرون آوردند ، و برو عرض کردند . میان **ابی کعب** و **عبدالله عباس** در آن خلاف است . عبدالله عباس گفت : نطف بودند ، ابی کعب گفت : ارواح بودند . قومی گفتند : « خلقناکم ثم صورناکم » هردو بافرزندان شود ، یعنی : خلقناکم فی‌اصلاب الاباء ، ثم‌صورناکم فی‌بطون‌الامهات، وفی‌ذلك ما روی : ان‌النبی(ص) قال : « اذا اراد‌الله خلق عبد ، فجامع الرجل المرأة طار ماؤه فی کل عرق‌وعضو ، فاذا کان یوم‌السابع جمعه‌الله عزوجل ، ثم احضره کل عرق له فی‌ایّ صورة ماشاء رکبه » ، وقیل : خلقناکم نطفاً وعلقاً ومضغاً ، ثم‌صوّرناکم بالوجوه

والعیون والاعضاء .

وفی ذلك ما روی ان النبی (ص) قال : « ان خلق احدکم یجمع فی بطن امه اربعین لیلة ، ثم یکون علقة مثل ذلك ، ثم یکون مضغة مثل ذلك، ثم یبعث الله عزوجل الیه ملکاً بأربع کلمات، فیقول: اکتب اجله و رزقه . وشقیّ او سعید » ، وفی بعض الاثار: «ان الله عزوجل خلق الارض والسماء والجامدات اظهاراً لقدرته، وخلق الملائکة والشیاطین والجن اظهاراً لسلطانه و هیبته ، و خلق بنی آدم اظهاراً لمغفرته و رحمته . »

« ثم قلنا للملائکة » ـ برقول اوّل « ثم » بموقع خویش افتاده ، وسخن بر یك نظم راست است بترتیب خویش ، که خلق وتصویر وخطاب هرسه با آدم شود . اول خلق وی بود از گل، پس تصویر ، پس خطاب، واگر خلق و تصویر بافرزندان شود پس « ثم » معنی آنست که : ثمّ اخبرکم انّا « قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس لم یکن من الساجدین » لآدم مع الملائکة ، و فی علم الله (۱) . و در بعضی تفسیر آورده‌اند که رب العزة دو بار فریشتگان را سجود فرمود : آدم را یکبار آنگه که خلقت وی تمام گشته بود ، و ذلك قوله : « فاذا سوّیته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین » ، و یکبار آنگه که گفت : « انبئونی بأسماء هؤلاء ان کنتم صادقین ». و این قول بر خلاف اجماع مفسران است . قومی گفتند : بیست و اند فریشته بودند که ایشانرا سجود فرمودند . قومی گفتند : فریشتگان زمین را فرمودند ، و قول درست آنست که همهٔ فریشتگان بودند ، که رب العزّة گفت : « فسجدوا الملائکة کلّهم اجمعون » ، و این نهایت توکید است . « کلّهم » دلیل است که همه سجود کردند نه بعضی ، و « اجمعون » دلیل سرعت طاعت است یعنی که همه بهم بودند در یك وقت نه در اوقات مختلفه ، وتمامی شرح این قصه درسورة **البقرة** رفت .

۱ـ الف : ولا فی علم الله.

« قال ما منعك ألا تسجد اذ امرتك » ـ این سؤال توبیخ وتعنیف‌است ، و «لا» زیادة است ، یعنی : ما منعك ان تسجد اذ أمرتك ؟ این دلیل است که علی‌الانفراد او را سجود فرمودند ، پس با فریشتگان درخطاب شد ، ورب العالمین دانست که چه چیز او را بازداشت ازسجود ، لکن خواست که ویرا درین سؤال توبیخ کند ، وتا آنچه دردلدارد بزبان بگوید، وباخلق نماید ، که وی معاند است، تا این معنی موعظتی باشد فرزندآدم را ، و زجری باشد ایشانرا از نافرمانی .

« قال انا خیر منه »ـ یعنی‌منعنی من‌السجود له انی خیر منه، اذ کنت ناریاً و کان طینیاً ، والنّار تغلب الطین . قال ابن‌عباس : اول من قاس ابلیس ، فأخطأ القیاس ، فمن قاس الدین بشیء من رأیه قرنه الله مع ابلیس ، و قال ابن سیرین : اوّل من قاس ابلیس ، وما عبدت الشمس والقمر الا بالمقاییس . ابلیس قیاس کرد ، ودر قیاس خطا کرد گفت : من ازآتشم ، وآدم از گل ، و آتش به از گل ، پس‌من به‌ام از آدم . قیاس کرد ودر قیاس خطا کرد ، که بعضی جواهر بر بعضی تفضیل نهاد ، بی‌آنکه ویرا درآن علمی بود . جوهر آتش بپسندید ، وجوهر گل بنکوهید ، وندانست که این دو جوهردوخلق‌اند ازخلق خدا ، که منافع عباد را آفریده‌اند ، و ازآنجا که جوهریت است همه‌یکسان‌اند اگر اختلافیست در اعراض واوصاف‌است ، و اگر ناچار است تفضیل بعضی بر بعضی ، پس گل فضل دارد بر آتش . ازوجوه یکی‌آنکه در جوهر گل رزانت است و سکون و وقار وحلم وحیا وصبر ، واین داعیهٔ توبه و تواضع وتضرع است و موجب مغفرت ، و در جوهرآتش خفّت وطیش وحدّت است وارتفاع واضطراب ، واین داعیهٔ تمرد و استکبار است وموجب لعنت . دیگر وجه آنست که گل سبب جمع است ، وآتش سبب تفریق . سوم : آتش سبب عذاب است ، و گل سبب عذاب نیست . چهارم خبر ناطق است که : « تراب‌الجنة مشك اذفر »، ودرهیچ خبر نیامد که در بهشت آتش است ، یا درآتش خاك

است . چون درست شد که آتش را بر گل فضل است ، وتفضیل جواهر بعضی بر بعضی وجه نیست ، معلوم کشت که قیاس ابلیس خطا بود وعین معصیت و موجب لعنت ، اما قیاس صحیح روا باشد وعین طاعت بود ، چنانکه ابراهیم (ع) کرد : چون غروب کواکب و شمس وقمر دید دلیل گرفت برحدوث آن ، و دانست که آنرا محدثی ومدبری است . از آن بر کشت ، وروی درطلب حق نهاد ، گفت : « انی و جهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً » الایة. لاجرم رب العزة اورا از آن باز نزد ، وازوی طاعت شمرد. و گفته‌اند: جواب این سخن که ابلیس گفت : « انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین » آنست که اینجا گفت : « ویقول الکافر یالیتنی کنت تراباً » . فردا که کرامت آدم آشکارا گردد ابلیس گوید : کاشکی من ازآن خاك بودمی(۱) که آدم را از آن آفریده‌اند .

« قال فاهبط منها » ـ یعنی من الجنة . وقیل : من السماء . « فما یکون لك ان تتکبر فیها » ـ یعنی فی الجنة . معنی آنست که از بهشت بیرون شو ، واز آسمان بزیر شو . آنکس که برتری جوید و فرمان را مخالف بود ، ویرا نرسد و نسزد که در بهشت نشیند، یا در آسمان. والفرق بین النزول والهبوط ان النزول یقتضی انه منزلة بعدمنزلة، ولیس کذلك الهبوط،لانه کالانحدارفی المرور الی جهةالسفل دفعةواحدة. و گفته‌اند: «منها» و«فیها» هر دو با زمین شود، ای : فاهبط من الارض الی جزائر البحور ، فما یکون لك ان تتکبّر فی الارض علی آدم‌وولده ! میگوید: ترا نرسد که در زمین تکبر کنی ، وبرتری جوئی بر آدم وفرزندان . اکنون وطن ابلیس در جزائر است ، و عرش او بربحر است ، وسلطان وعظمت او آنجاروان است . کس ویرا در زمین نبیند مگر بصورت پیری شکسته ، بروی جامه‌ای کهنه ، برهیئت دزدان ترسان ولرزان . و قیل : « فاهبط منها » یعنی من المرتبة التی انت فیها ، « فما یکون لك ان تتکبّر فیها » ای تترفع وتمتنع عمّا امرت به . « فاخرج انّك من الصاغرین » الأذلاء بترك الطاعة .

۱ـ الف : بودید .

« قال أنظرنی »ـ ابلیس تا بروز قیامت زمان خواست ، و درین زمان خواستن مراد وی آن بود تا مرگ نچشد، گفت : « أنظرنی » ای : امهلنی، « الی یوم یبعثون » من قبورهم ، وهوالنفخة الاخرة عند قیام‌الساعة . رب العزة گفت : « انّك من المنظرین» روکه ترا زمان دادم . قومی گفتند : این انظار تا بنفخهٔ اولی است . قومی گفتند : تا بروز قیامت . ودرست آنست که وقت آن معین نیست ، که رب العزّة بجواب‌وی نگفت: انك من المنظرین الی یوم یبعثون ، و لا الی یوم القیامة ، و آنجا که گفت : « الی یوم الوقت المعلوم، » در آن تعیین وقت نیست ، و این تعیین در حق هیچ کس مقتضی حکمت نیست ، که هر که داند که تا کی میزید ، نفس خود فرا پی مرادات وشهوات و ارتکاب محظورات دارد ، وتوبه وعذرخواستن همیشه در تأخیر می‌نهد ، تا بآن وقت‌معیّن نزدیك گردد ،آنگه توبه کند ، پس درتعیین وقت مرگ اغراء است برمعاصی ودلیری، واین در دین روا نیست، و بحکمت راست نیست .

« قال فبما اغویتنی »ـ ای فبما اضللتنی‌ولعنتنی وخیّبتنی وأهلکتنی. گفته‌اند: این « ما » مصدری است ، یعنی باغوائك ایای « لأقعدن لهم صراطك المستقیم» ، ای اترصد لهم فأصدهم‌عن‌سلوك الصراط المستقیم ، وهوالدین القیم ، وقیل : هوطریق‌الجنة ، وقیل: طریق **مکّة**. قال‌النبی (ص) : « انّ الشیطان قعد لابن‌آدم بطرقه ، فقعد له بطریق الاسلام ، فقال‌اتسلم وتذر دینك ودین‌آبائك؟ ! فعصاه ، فأسلم . ثم قعدله بطریق‌الهجرة ، فقال : اتهاجر وتذر أرضك و دیارك؟ فعصاه ، وهاجر . ثم قعدله بطریق الجهاد ، و هو جهد النفس‌والمال، قال : تقاتل فتقتل ، فتنکح‌المرأة ، و یقسم‌المال ؟ ! فعصاه ،فجاهد .

یکی از علماءِ دین و اصحاب حدیث درمسجد حرام نشسته بود نام وی**طاوس**. فقیهی‌قدَری در پیش وی شد . طاوس بچشم انکار دروی نگرست ، واورا ازمسجد بیرون کرد. یکی گفت طاوس را که : این مردی فقیه است ، بروی می استخفاف کنی ؟! طاوس

گفت : ابلیس افقه منه ، یقول ابلیس : « رب بما اغویتنی»، وهذا یقول : انا اغویت‌نفسی، یعنی که ابلیس اغواء و اضلال از حق دید ، و قدری از خود می بیند ، پس ابلیس ازو فقیه‌تر بود .

« ثم لآتینهم » ـ آنگه درآیم برایشان «من بین ایدیهم» ازپیش ایشان ، یعنی از سوی دنیای ایشان بأمل‌درازنمودن،«ومن خلفهم» وازسوی آخرت‌ایشان بفراموش کردن آن برایشان ، «وعن ایمانهم» وازسوی دین ایشان ، چنانکه‌آنجا گفت : « انکم کنتم تأتوننا عن‌الیمین» ای من قبل‌الدین ، « وعن شمائلهم» من قبل دنیاهم وامانیهم، ویقال من بین ایدیهم من‌قبل‌الاخرة، فأزین لهم التکذیب بالبعث وبالجنة والنار، ومن خلفهم ، یعنی من‌قبل‌الدنیا فأزینها فی‌اعینهم، فأرغّبهم فیها، فلایعطون فیهاحقاً، وعن ایمانهم ، یعنی من قبل دینهم ، فان کانوا علی هدی شبهته علیهم ، حتی یشکّوافیه ، وان‌کانواعلی ضلالة زیّنتهالهم، وعن‌شمائلهم، یعنی من‌قبل‌الشهوات‌واللذات‌من‌المعاصی وأشتهیهاالیهم، ویقال : من‌بین ایدیهم مکابرة، ومن‌خلفهم مخاتلة ، وعن ایمانهم من طریق الهدی ، وعن شمائلهم الاحتجاج بحجج‌المضلین.

قال **ابن‌عباس** : ولم یقل من‌فوقهم ، لان رحمة الله تنزل علیهم من فوقهم، ولم یقل‌من تحتهم، لان‌الاتیان منه موحش. وقال‌فی‌الاولیین«من» لابتداءِ الغایة ، وفی‌الاخریین «عن»، لان «عن» یدل علی‌الانحراف. «ولاتجد اکثرهم شاکرین» موحدین مطیعین . قال **الحسن** : لما اغوی **آدم** (ع) علم أن ذریته اضعف منه ، فقال الله : « ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه » .

« قال اخرج »ـ ای قال‌الله‌لابلیس اخرج منها. این امر اهانت‌است نه‌امر تکلیف، واگر نه امر اهانت بودی امتناع نمودی، چنانکه در « اسجدوا لآدم » کرد. « قال اخرج منها » ای‌من‌الجنة، «مذؤما» ای‌مذموماً معیباً بأبلغ‌الذم والعیب. الذأم والذیم والذم،العیب.

«مدحوراً» ای مطروداً مبعّداً من رحمة الله، وقیل : مطروداً من السماء . « لمن تبعك منهم » این لام ایدر(۱) لام قسم است، و «لأملأنّ» این لام جواب قسم است ، ای لمن تبعك منهم علی دینك من اولاد آدم «لأملان جهنم منكم اجمعین» یعنی من الكافرین وقرنائهم من الشیاطین. كرر الخروج فی هذه الایات ثلاث مرات ، لان الاول خروج مطلق ، والثانی خروج بصفة صغار وذل ، والثالث بصفة طرد وذم شدید. قال **سعید بن المسیب** : ابلیس ابو الشیاطین، و هم ذكور واناث، یتوالدون ولایموتون ، والجانّ ابو الجن ، وهم ذكور واناث ، یتوالدون و یموتون ، والملائكة لیسوا بذكور ولااناث ، ولایتوالدون ولایموتون.

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و لقد خلقناكم ثم صوّرناكم » الایة ـ خداوند حكیم ، جبار نام دار عظیم ، كردگار رهی دار علیم ، جل جلاله و عظم شأنه ، منت می‌نهد بر فرزند آدم، ونیك خدائی ونیك عهدی خود درياد ایشان می‌دهد. میگوید : شمارا من آفریدم ، وچهرهای زیباتان من نگاشتم . قد وبالاتان من كشیدم. دوچشم بینا و دو گوش شنوا و زبان گویاتان من دادم. ومن آن خداوندم كه از نیست هست كنم، وز(۲) نبود بود آرم. وز آغاز نوسازم. نگارندهٔ رویها منم. آرایندهٔ همه نیكوئیها منم. جفت سازندهٔ هرچیز بایار منم. كنندهٔ هرهست چنانكه سزاوار منم. آسمان و زمین وجمادات آفریدم اظهار قدرت را ، ملائكه وشیاطین وجن آفریدم اظهار هیبت را. آدم وآدمیانرا آفریدم اظهار مغفرت ورحمت را. هفتصدهزار سال **جبرئیل و میكائیل و اسرافیل** و كروبیان و حافّین و صافّین گرد كعبهٔ جبروت طواف كردند، وسبوح قدوس گفتند. هرگز بنام ودودی ومهربانی ودوستی ما راه نبردند، وخودنشناختند. هرگز زهره نداشتند كه دعوی دوستی ما كنند، ما خود

۱ـ ج : اینجا . ۲ ـ = و از .

دعوی دوستی خاکیان کردیم که : « نحن اولیاء کم »، «یحبهم». چندین نام‌خودازدوستی ومهربانی برایشان مشتق کردیم که: «هوالغفورالودودالرؤف الرحیم». فریشتگان‌را همه قهاری وجباری نمودیم،درحجب هیبتشان بداشتیم. خاکیان راهمه رؤفی ورحیمی‌نمودیم، بربساط انبساطشان بداشتیم. درمیان فریشتگان جبرئیل مقدم ومحترم بود، وبتخاصیص قربت مخصوص بود، ونامش خادم‌الرحمن بود. پیوسته بربساط عدل بنعت هیبت ایستاده بود. هرگز بساط‌فضل‌وانبساط ندیده بود. تاآدم صفی(ع) نیامد فراق‌ووصال و رد وقبول نبود. حدیث دل ودلارام ودوستی نبود. این عجائب وذخائر همه درجریدهٔ عشق است، و جزدل‌آدم صدف در عشق نبود. دیگران همه‌ازراه خلق‌آمدند. اوازراه عشق‌آمد:«یحبهم ویحبونه ». ازآدم تسبیح و تقدیس بیش نبود. کارایشان یك‌رنگ بود . عجائب خدمت و آداب صحبت و ذخائر مودت و لطائف محبت بآدم پیدا گشت ، که بوقلمون تقدیر بود .

این رسم قلندری و آئین قمار   در شهرتو آوردی ای زیبا یار!

« ثم‌قلنا للملائکةاسجدوا لآدم » ـ فریشتگانرا فرمودند که‌آدم‌راسجود کنید. سرش‌آنست که‌فریشتگان بچشم تعظیم درآن عبادت بی‌فترت خود می‌نگرستند،وتسبیح وتقدیس خویش را وزنی تمام مینهادند، ولهذا قالوا : « ونحن نسبح بحمدك‌ونقدس‌لك». جلال احدیت وجناب جبروت عزت استغناء لم‌یزل با ایشان نمود ازطاعت همه‌مطیعان وعبادت همه‌آسمانیان، گفت: روید، وآدم راسجود کنید، وآن‌سجود خودرا بحضرت‌عزت مابس وزنی منهید. هنوز رقم وجود برموجودات نکشیده بودیم، که جمال ما شاهد جلال مابود ماخود بخود خودرا بسنده بودیم. امروز که خلق‌آفریدیم،همان عزیزیم که‌بودیم. ازایمان وطاعت حدثان جلال لم‌یزل راپیوندی می درنباید :

ولوجهها من وجهها قمر   ولعینها من‌عینهـا کحل.

لطیفهٔ دیگرشنو ازاسرار «ولقدخلقناکم ثم صورناکم ثم‌قلنا للملائکة اسجدوا

لآدم» : آدمی جسم است وجان ، و آنچه ورا جسم وجان‌است ، از آن عبارت نتوان :
مکن درجسم وجان‌منزل، که این دونست و آن والا

قدم زین‌هر دو بیرون نه، مه اینجا باش ومه آنجا.

جسم را گفت : « ولقد خلقنا کم». جان‌را گفت : «ثم صورنا کم». همانست که جای دیگر گفت : «ولقد خلقنا الانسان من سلالة من‌طین». باز گفت : «ثم انشأناه خلقاً آخر». وبدان که این‌خانهای خلائق‌ازهفتاد هزارپرده برآورده‌اند، پردهای نور وظلمت، وخبر بدان ناطق‌است: « ان الله تعالی‌سبعین الف حجاب من نور وظلمة ». هرچه‌نوراست، تخم کلمهٔ طیبه است، وهرچه ظلمت تخم کلمهٔ خبیثه ، وآنکه همه بخاك بپوشیده،وخاك پردهٔهمه کشته. کوئی درین‌جمله‌خزینهٔ‌اسرار کیست؟ وآن درمکنون تعبیه دربار کیست؟

با هر جانی بغمزه رازی داری برشارع هر دلی جوازی داری!

در دور **آدم** صفی‌آفتاب عزت‌دین‌ازبرج شرف‌خود بتافت. هر کسی بنقدخویش بینا شد. آدم محك بود ، «وعصی‌آدم» سیاهی محك بود، هر کسی نقد خویش برمحك‌زد، تا نقد هاشان بیان افتاد که چیست. ملاءاعلی بنقد پندار«ونحن نسبح بحمدك» بینا شدند. ابلیس‌مهجور بنقد «انا خیر» بینا شد. آنجاخاری بود محقق، و کلی بود مزور، کل بکند وبینداخت، وخار بماند در دیدهٔ پنداشت :

کلها که من از باغ وصالت چیدم
درها کـه من از نوش لبت دزدیدم
آن کل همه خار کشت در جان رهی
وان در همه از دیده فـرو باریـدم

آن مهجور مطرود هفتصد هزارسال مهمان پندار بود. با خود درست کرده که‌در معدن او زر است، وخود کبریت احمراست ! چون نقد خویش بر محك صفوت‌آدم زد ،

نقدش قلب آمد. درمعدن خود نفط و قیر دید، وبجای زر سبج سیاه دید (۱) :

در دیده رهی ز تو خیالی بنگاشت
بر دیدن آن خیال عمری بگذاشت
چون طلعت خورشید عیان سر برداشت
در دیده هوس بماند و در سرپنداشت.

گفته‌اند که : ابلیس به پنج چیز مستوجب لعنت ومهجور درگاه بی‌نیازی شد، وآدم بعکس آن به پنج چیز کرامت حق یافت ونور هدی وقبول توبه. یکی از آن آنست که ابلیس «لم یقر بالذنب»، بگناه خویش معترف نشد. کبر وی اورا فرا اعتراف نگذاشت، وآدم بصفت عجز باز آمد، وبگناه خویش مقر آمد. دیگر «لم یندم علیه»، ابلیس از کرده پشیمان نگشت، وعذر نخواست، وآدم از کردهٔ خود پشیمان شد، وعذر خواست، وتضرع کرد. سوم «لم یلم نفسه»، ابلیس درآن نافرمانی باخود نیفتاد، وملامت نفس خودنکرد، وآدم روی باخود کرد، وخودرا درآن ذلت ملامت کرد. چهارم «لم یری التوبة علی نفسه واجباً». ابلیس توبه برخود واجب ندید. ازآن عذر نخواست، وتضرع نکرد، وآدم دانست که توبه کلید سعادتست، وشفیع مغفرت، برخود واجب دید، بشتافت، وتاروی قبول ندید بازنگردید. پنجم آنست که: «قنط من رحمة الله»، ازرحمت خدا نومید شد ابلیس. ندانست آن بدبخت که نومیدی ازلئیمان باشد، ورب العزة لئیم نیست، وچنانکه نومیدی نیست، ایمنی هم نیست، که ایمنی ازعاجزان باشد، والله عاجز نیست. پس چون نومیدشد آن شقی درتوبه بوی فروبسته شد، وآدم نومیدنگشت. دل در رحمت ومغفرت بست. بردرگاه بی‌نیازی میزارید ومی نالید، تا برحمت ومغفرت رسید.

پیر طریقت گفت : میدان راه دوستی افراد است. آشمندهٔ (۲) شراب دوستی از دیدار برمیعاد است. برسد هر که صادق روی به آنچه مراد است.

---

۱ ـ ج : بود . ۲ ـ ج : آشامندهٔ .

۳- النوبة الاولی

قوله تعالی : « **و یاآدم اسکن انت وزوجك‌الجنّة** » ای‌**آدم** ! آرام‌گیر وبنشین تو و جفت تو در بهشت « **وکلا من حیث شئتما** » ومیخورید هردو ازهرجائی که خواهید « **ولاتقربا هذه‌الشّجرة** » و نزدیك این یك درخت مگردید « **فتکونا من‌الظّالمین**(۱۹) » که آنکه از ستمکاران بید(۱) برخود

« **فوسوس لهماالشّیطان** » در دل داد ایشانرا دیو وبایست گشت درایشان وبرایستاد کرد براندیشهٔ ایشان « **لیبدی لهما** » تاایشانرا بآن روز آورد که پیدا کرد ایشانرا « **ما ووری‌عنهما من سوآتهما** » آنچه پوشیده بود از عورتهای ایشان « **وقال** » وگفت ابلیس ایشانرا هردو « **مانهیکما ربّکما** » باز نزد خداوند شما « **عن هذه‌الشّجرة** » از خوردن این درخت « **الاّ ان تکونا ملکین** » مگر که تاشما دو فریشته نبید (۲) که مرگی(۳) نچشید « **او تکونا من‌الخالدین**(۲۰) » و ایدر (٤) جاوید نبید (۵) .

« **و قاسمهما** » وسوگندخورد ایشانراهردو« **انّی لکمالمن‌النّاصحین**(۲۱) » که من شما را از نیك خواهانم .

« **فدلّیهما بغرور** » فرو هشت ایشانرا از بالای بهشت درزمین بفرهیب (٦)

« **فلمّا ذاقا الشّجرة** » چون بچشیدند از درخت « **بدت لهما سوآتهما** » پدید آمد ایشانرا عورتهای ایشان « **وطفقا یخصفان علیهما من ورق‌الجنّة** » و درایستادند و برهم می‌نهادند برعورت خویش ازبرگ درخت بهشت « **و نادیهما ربّهما** » بازخواند

۱- ج : باشید. ۲- = نباشید. ۳- ج : مرگ. ٤ - ج : اینجا . ۵- ج : نباشید .
٦ - ج : بفریب .

الله ایشانرا: « **الم انهکما** » نه شما را باززدم « **عن تلکماالشّجرة** » از آن‌یك درخت « **وأقل لکما** » و گفتم شمارا « **انّالشّیطان لکما عدوّ مبین** (۲۲) » که دیو شما را دشمنی است آشکارا ؟!

« **قالا** » گفتند هر دو آدم و حوا: « **ربّنا** » خداوند ما ! « **ظلمنا انفسنا** » ستم کردیم بر خود « **وان لم تغفرلنا** » و اگر نیامرزی ما را « **و ترحمنا** » و بنه‌بخشائی برما « **لنکونّن من الخاسرین**(۲۳) » ناچاره از زیان‌کاران بیم(۱) .

« **قال اهبطوا** » الله گفت فرو روید از آسمان « **بعضکم لبعض عدوّ** » یکدیگر را دشمن « **ولکم فی‌الارض مستقرّ** » و شما را در زمین آرامشگاهی و روز گار گذاشتی « **و متاع الی‌حین**(۲۴) » و برخورداری تا روز رستاخیز .

« **قال فیها تحیون** » گفت درزمین زنده می‌بید(۲) « **وفیها تموتون** » ودر زمین می‌میرید « **و منها تخرجون**(۲۵) » و شما را از زمین بیرون آرند

« **یا بنی‌آدم** » ای فرزندان آدم ! « **قد انزلنا علیکم لباساً** » برشما فرو فرستادیم پوشیدنی « **یواری سوآتکم** » که پوشیده دارد عورتهای شما « **وریشاً** » و جامه‌ای که آسای هر کس بآن بدانند « **ولباس التّقوی ذلك خیر** » و لباس پرهیز از همه لباسها به ، « **ذلك من آیات‌الله** » این [بخشش لباسها لباس ضرورت و لباس مروت ولباس‌دیانت] ازنشانهای نیك خدائی‌خدا است، [وازشگفتهای لطیف که‌اوساخت] « **لعلّهم یذّکّرون**(۲۶) » تا مگر دریاوند(۳) خدائی وی و پند پذیرند از وی .

« **یا بنی‌آدم** » ای فرزندان آدم ! « **لایفتننّکم‌الشّیطان** » شما را فتنه مکناد دیو ، و تباهی میفکناد « **کما اخرج ابویکم من‌الجنّة** » چنانکه پدر و مادر شمارا بیرون آورد از بهشت « **ینزع عنهما لباسهما** » می‌بر کشید بر سرایشان جامهٔ

---

۱ - ج : باشیم . ۲ - ج : می باشید . ۳ - ج : دریابند .

ایشان « **لیریهما سوآتهما** » تاباایشان نماید عورتهای ایشان «**انّه یریکم هو و قبیله**» دیو می‌بیند شمارا ، اوو گروه او « **من حیث لاترونهم** » ازآن جای که نمی بینیدشما اورا وجوک(۱) اورا « **انّا جعلنا الشّیاطین** » ما شیاطین را کردیم « **اولیاء للّذین لایؤمنون (۲۷)** » هام‌کاران (۲) ویاران ودوستان ایشان که نمی گروند .

« **واذا فعلوا فاحشة** » وچون(۳)بدی کنند«**قالوا وجدنا علیها آباءنا**» گویند که پدران خود را برین یافتیم « **والله أمرنا بها** » و الله ما را برین فرمود « **قل ان الله لایأمر بالفحشاء** » گوی الله بهیچ زشت و ناپسند نفرماید « **اتقولون علی الله مالاتعلمون (۲۸)** » چیزی میگوئید برالله که ندانید ؟!

النوبة الثانیة

قوله‌تعالی : « ویاآدم اسکن » - ای: و قلنا له بعد اخراج ابلیس من‌الجنة : « یاآدم‌اسکن انت وزوجك الجنة » ای اتخذاها مسکناً تسکنان فیه. پس ازآنکه‌ابلیس نا فرمانی کرد ، و او را از بهشت بیرون کردند، باآدم (ع) این خطاب رفت که : « یا آدم اسکن‌انت وزوجك الجنة ». ای‌آدم ! درجنة الخلدآرام گیر تو وجفت تو**حوا**،وآنرا مسکن خویش سازید. سکون ضد، حرکت است، وساکن منزل اگرچه حرکت کند، اورا ساکن گویند ، که سکون برحرکت غلبه دارد دربیشترین اوقات شبانروز. و این بهشت که‌آدم رافرمودند تادرآن نشنید جنةالخلد است، که رب العزة مؤمنان راآفریده، وایشانرا وعده داده که درآن شوند ، وذلك فی قوله : « قل اذلك خیرام جنة الخلد التی وعد المتقون » ؟ « مثل الجنة التی وعدالمتقون » ، « تلك الجنة التی نورث من عبادنا من‌کان تقیاً » . قومی ازاهل بدعت گفتند : آن بهشتی بود در آسمان که**آدم** و **حوا** را

۱-ج : جوق. ۲-ج : هم کاران . ۳- الف: و که .

بود علی‌الخصوص، نه‌آن جنة‌الخلد که مؤمنان‌را وعده داده‌اند، وقومی گفتند: درزمین‌بود آن بهشت، واین هردوقول باطلست، وقول درست‌آنست که اول گفتیم .

« فکلا من حیث شئتما » ـ متی شئتما ، وأین شئتما و کیف شئتما. «ولاتقربا هذه‌الشجرة »ـ یقال:قرب‌الشیء ، لازم، وقربته متعدّ، والشجرة هی‌شجرة العلم، من اکل منها علم الخیر والشر ، وقیل : شجرة الخلد التی تأکل منها الملائکة ، وقیل : شجرة من‌اکل منها احدث، ولاینبغی أن یکون فی‌الجنة حدث. وعن اهل‌الکتابین انها شجرة الحنظل، ای لیستدلا علی‌مرارة احوال‌الدنیا ، وقیل : هی‌الکرم . قال **سعید بن المسیب** : والله ما اکل منها و هویعقل ، و لکن **حوا** عصرت‌الکرم فسقته حتی سکر، ثم قادته .

« فتکونا من‌الظالمین » ـ موضعه من‌الاعراب نصب علی‌الجواب ، وقیل‌جزم علی‌النهی .

« فوسوس‌لهما‌الشیطان» ـ ای وسوس الیهما. قیل :کان‌وسواساً و الهاماً، وقیل: کان کلاماً، لقوله‌عقیبه : « و قال‌ما نهیکما » ، و قیل: اصل‌الوسوسة‌الدعاء الی‌امر بصوت خفیّ کالخشخشة والهینمة. « لیبدی‌لهما » این‌لام لام‌عاقبت گویند ، یعنی: ان عاقبة تلک الوسوسة ادّت الی ان بدت لهما سوآتهما . سوآة‌نامی است‌آن موضع را ازعورت که پوشیدن‌آن فرض است،آنکه‌آنرا نام نهادند هر چیزراکه آدمی آنرا پوشیده خواهد از افعال فواحش . یقال : وجدت فلاناً علی سوآة، ای علی فاحشة ، و **قابیل** گفت برادر خویش را : « سوأة اخی » . جیفهٔ **هابیل** را سوأة خواند از بهرآنکه نمیخواست که او راکشته بینند ، که درظهور او سوأة فعل **قابیل** می پیداشد (۱). **قتاده** گفت : هما کانا لایریان سوآتهما قبل المعصیة، و قیل : لم یکن یری کل‌واحد منهماعورة صاحبه قبل المعصیة، فلماعصیا بدت عوراتهما .

« وقال مانهیکما » ـ این « قال » تفسیروسوسه است، « عن‌هذه الشجرة » یعنی

۱ـج : پیدا می‌شد .

عن اکلها ، « الا ان تکونا ملکین » یعنی : ان لاتکونا ملکین لاتموتان کما لاتموت الملائکة ، وقیل : ان‌لاتکونا ملکین بکسر اللام من الملك، اخذ من قوله : « هل ادلك علی شجرة الخلد وملك لایبلی » . «اوتکونا من‌الخالدین» ـ ای‌الباقین الذین‌لایموتون .

« وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین » ـ اول کسی که سوگند بدروغ خورد ابلیس‌بود، وایشانرا فریفته بسوگند کرد. ندانسته بودند که کسی‌باشد که به‌الله سوگند بدروغ خورد. ازینجا گفته‌اند که : مؤمن‌را بالله توان فریفت ، ومنه قول بعضهم: من‌خادعنا بالله خدعنابه . قال‌النبی (ص) : « المؤمن غر کریم و الفاجر خب لئیم » . ابلیس گفت : مرا پیش ازشما آفریدند، وآن دانم که‌شما ندانید. نصیحت من بپذیرید . وآنکه‌سوگند یاد کرد به‌الله که من‌شما را نیکخواهم . این درخت درخت خلد است . ازین بخورید تا ابدر(۱) جاوید بمانید. رب‌العالمین گفت :

« فدلّیهما بغرور »ـ حطّهما الی‌المعصیة، وجرّاهما علی‌المخالفة ، وزیّن‌لهما الباطل، وغرّهما بهذه‌الیمین. ومعنی‌الغرور اظهار‌النصح مع‌ابطان‌الشر.«فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوآتهما » ـ ظهرت عورة بعضهما لبعض، و نزع عنهما لباسهما ، وکان‌من نور لم یبق منه علیهما شیء الا ما فی الاطراف وهی‌الاظافیر.

قال **ابن‌عباس** : کانت کسوتهما من النور ، و قیل : کانت حلّة ، وقال **قتادة** : کان لباس **آدم** و **حوا** ظفراً کله ، فلما وقعا فی‌الذنب بدّل بهذاالجلد، و ابقیت منه بقیة فی اناملهما، لیتذکّرا بذلك‌اول حالهما . روی **ابی بن کعب** عن‌النبی(ص)، قال: «ان آدم کان رجلا طوالا، کأنه‌نخلة سحوق کثیرشعر الرأس، فلما وقعا فیما وقع من‌الخطیئة بدت له سوآته ، وکان لایراها قبل ذلك ، فانطلق هارباً فی‌الجنة ،فتعلقت به شجرة من شجر الجنة. قیل هی‌شجرة‌العناب، وقیل: شجرة‌التین، فحبسته بشعره، فقال‌لها: ارسلینی. فقالت: لست بمرسلتك ، فناداه ربه : یا **آدم** : امنّی تفر؟ قال: رب استحیی منك. قال : یاآدم !

۱ ـ ج : اینجا .

الم يكن لك بما ابحتك من الجنة مندوحة عن الشجرة؟! فقال : بلى وعزتك ، ولكن ماظننت ان احداً من خلقك يحلف بك كاذباً. قال : فبعزتي لأهبطنك الى الارض، ثم لاتنال العيش الا كداً . قال: فعلّم صنعة الحديد، وأمر بالحرث، فحرث، و زرع ، ثم سقى، حتى اذا بلغ حصد، ثم نقّاه ، ثم طحنه ، ثم خبزه ، ثم اكله .

« وطفقا يخصفان عليهما» ـ اى اقبلا يرقّعان الورق و يلصقان بعضه على بعض كهيئة الثوب ليستترا به . قيل : هو ورق التين ، وقيل : ورق الموز. «خصف» برهم ساختن است تویهای نعل را ، و آنچه بدان ماند، وآنكس را خصاف گويند، وآن چيز را خصيف. اين آيت دليل است كه كشف عورت ازعهد آدم باز قبيح است، واظهار آن معصيت ، وفى قوله : « فلما ذاقا الشجرة» ردّ على من زعم انه اذا ذاق الخمر لم يعص الله «وناديهما ربهما الم انهكما عن تلكما الشجرة » ـ اى عن اكلها ، «وأقل لكما ان الشيطان لكما عدو مبين» ظاهر العداوة. روى أن آدم وابليس التقيا معاً عند رب العالمين ، فقيل لآدم : انك لن تلقاه بعد هذا المجلس ابداً ، و كل شيء حدثتك نفسك خلاف طاعتى فهو من امر هذا .

«قالا ربنا ظلمنا انفسنا» ـ اسأنا اليها بالمعصية، «وان لم تغفرلنا ذنوبنا وتجاوز عنا لنكونن من الخاسرين » في العقوبة . گفته‌اند : روز عاشورا بود ، روز آدينه كه الله ويرا توبه داد، وتوبهٔ وى قبول كرد.

« قال اهبطوا بعضكم لبعض عدو ولكم فى الارض مستقر ومتاع » ـ شرح اين آيت درسورة البقره مستوفى رفت. روى عن السدى، قال : اخرج آدم من الجنة ومعه حجر فى يده اليمنى، وورق فى الكف الاخرى، فبث الورق فى الهند، فمنه ما ترون من الطيب ، و أما الحجر فكان ياقوتة بيضاء ، يستضيء بها ، فلمّا بنى ابراهيم البيت، فبلغ موضع الحجر، طلب حجراً ليضعه هناك ، فجاءه جبرئيل بالحجر من الهند الذى اخرج به آدم من الجنة ، فوضعه .

وعن **ابی بریدة** ، قال : لما خلق‌الله **آدم** و جرت الروح فیه عطس ، فقال : الحمد لله، فقال‌الله تعالی : رحمك ربك یا آدم ! سبقت رحمتی غضبی. من ربك ؟ قال: انت. قال : من تعبد ؟ قال . ایّاك . فدعی بالحجر، فمسح یده علی‌الحجر کالبیعة . وروی : ان **آدم** لماهبط بارض **الهند** ، بکی علی‌الجنة مائتی سنة حتی جری من عینه الیمنی مثل **دجلة** ، ومن عینه الیسری مثل **فرات** ، فخلق‌الله ممّا سال من‌عینه‌الیمنی‌الطیر والسباع، وممّا سال من عینه‌الیسری الدر والیاقوت والألنجوج و هوالعود ، وعن‌**ابن عمر** ، قال : قال رسول‌الله(ص): دخل ابلیس **العراق** ، فقضی منها حاجته ، ثم دخل **الشام** فطردوه ، ثم دخل **مصر** فباض فیها و فرّخ و بسط عبقریه .

« قال فیها تحیون و فیها تموتون » - یعنی : فی‌الارض عند منتهی آ جالکم ، « و منها تخرجون » فی‌القیامة للبعث والحساب ، همانست که جای دیگر گفت : « منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری » . و عن **وهب‌بن منبه** ، قال : اوحی‌الله تعالی الی‌**آدم** بعد ما تاب : یا آدم! انی‌اجمع لك‌العلم‌کله فی‌اربعة‌کلمات، واحدة لی، وواحدة لك ، و واحدة فیما بینی و بینك، و واحدة فیما بینك و بین‌الناس . فأمّاالتی لی فتعبدنی لا تشرك بی شیئاً ، و أماالتی لك فأجزیك بعملك احوج ما تکون الیه ، و أماالتی فیما بینی و بینك ، فمنك الدعاء و منی‌الاجابة ، و أماالتی بینك و بین‌الناس ، فأن ترضی لهم ما ترضی لنفسك . فقال آدم : یارب ! شغلت بطلب الرزق والمعیشة عن التسبیح والعبادة ، و لست اعرف ساعات التسبیح من ایام الدنیا . فأهبط‌الله تعالی دیکاً و أسمعه اصوات الملائکة بالتسبیح ، فهو اول داجن اتخذه آدم من‌الخلق . فکان الدیك اذا سمع‌التسبیح من‌السماءِ سبّح فی‌الارض فسبّح آدم بتسبیحه .

و روی أن الله تعالی اوحی الی آدم (ع) لما ارادأن یهبطه الی‌الارض : یاآدم! انی انزلك و ذریتك داراً مبنیة علی اربع قواعد : اماالاولی فانی اقطع ما تصلون، والثانیة

افرق ما تجمعون ، والثالثة اخرب ما تبنون ، والرابعة اميت ما تلدون ، و لذلك قيل :

لدوا للموت و ابنوا للخراب فكلّكم يصير الى التراب.

« یا بنی‌آدم قد انزلنا الیکم‌لباساً » ـ چون ذکر برهنگی **آدم وحوا** رفت، و اضطرار ایشان بلباس و ستره، منت نهاد بر ایشان در آفرینش لباس ایشان ، گفت : « یا بنی آدم قد أنزلنا الیکم لباساً » یعنی: خلقنا ، لقوله : « و أنزل لکم من‌الانعام ثمانیة ازواج » ای خلق ، و قیل : « انزلنا علیکم لباساً » یعنی الماء الذی هوالسبب لکل ملبوس انزله من‌السماءِ فأسکنه الارض ، فنبت به‌القطن والکتان وغیره ممّا یکون لباساً للخلق من الثیاب ، و تعیش به الدواب والانعام ، فیخرج بذلك اوبارها و اشعارها و اصوافها . فالماء حیاة الابدان ، والدین حیاةالقلوب ، و ذلك‌كله من‌السماءِ ، وقیل : اصل کل نبات فی‌الارض انزل مع **آدم** من‌الجنة ، وقیل : « انزلنا علیکم لباساً » ای‌الهمنا کم کیفیة صنعته ، میگوید : شما را الهام دادیم و درآموختیم جامه بافتن ، و ساز آن راست کردن ، و عورت بآن پوشیدن .

و اول کسی که جامه بافت **آدم** بود : چون از آسمان بزمین آمد از برهنگی بنالید . **جبرئیل** آمد ، و او را فرمود تا یکی نر میش را بکشت ، و آنرا پوست کند ، و پشم آن برچید ، و به **حوا** داد تا برشت ، و**آدم** از آن جامهٔ صوف بافت بتعلیم جبرئیل . ازینجا گفت مصطفی (ص) : « اول من سبح آدم ، وکان جبرئیل معلّمه ، و آدم تلمیذه ثلاثة ایام » . روی **ابوأمامة** قال ، قال‌رسول‌الله (ص) : « علیکم بلباس الصوف تعرفون به فی‌الاخرة ، فان‌النظر فی‌الصوف یورث فی‌القلب التفکر ، والتفکر یورث‌الحکمة، والحکمة تجری فی‌الجوف مجری‌الدم ، فمن کثر تفکره قلّ طعمه ، و کلّ لسانه ، و من قلّ تفکره کثر طعمه ، و عظم بدنه ، و قسا قلبه ، والقلب القاسی بعید من‌الله ، بعید من‌الجنة ، قریب‌من‌النار» . وعن **جابر** ، قال : جاء رجل‌الی النبی(ص) فقال: یا رسول‌الله!

ما تقول فی حرفتی؟ فقال : رسول‌الله (ص) : « حرفتك حرفة ابینا **آدم** ، و ان‌الله یحب حرفتك ، و ان حرفتك یحتاج الیها‌الاحیاء والاموات ، فمن انف منکم فقد انف من‌آدم ، و من آذاکم‌فقد آذی آدم» .

قوله تعالی : « و ریشاً » ـ ریش جامه ای باشد که هرقومی‌را زیّ ایشان بود ، تا از دیگران پیدا شوند ، چون طیالس اصحاب آنرا ، و قلانس اصحاب آنرا ، و أقبیه اصحاب‌آنرا ، و أعبیه اصحاب‌آنرا . **ابن‌عباس** گفت‌و **مجاهد**: الریش هوالمال ، یقال تریّش‌الرجل اذا تموّل **ابن زید** گفت : ما یتجمّلون به من‌الثیاب‌الحسنة ، و قیل : هوالاثاث ، و ما ظهر من‌المتاع والثیاب والفرش . و در شواذّ خوانده‌اند : « و ریاشاً »، فقیل : هو جمع ریش کقدح و قداح و ذئب و ذئاب ، و قیل : الریش اسم للمال و ما فیه‌الجمال ، والریاش الخصب والسعة فی‌المعاش .

« و لباس‌التقوی ذلك خیر » ـ یعنی‌الحیاء . شرم را لباس‌التقوی خوانند از بهر آنکه تا شرم بجای است تقوی بجا است و تا تقوی بجا است ایمان بجا است :

اما والله ما فی‌الدین خیر ولاالدنیا اذا ذهب الحیاء
یعیش المرء ما استحیا بخیر و یبقی العود ما بقی اللحاء .

و قیل: لباس‌التقوی هوالتشمیر فی‌الثوب . درخبراست که **مصطفی** (ص) عم‌زادهٔ خویش راگفت **ربیعة بن الحارث بن عبدالمطلب** : « نعم‌الفتی **ربیعة** لوقصّر من شعره و شمّر من ثوبه » ! و **عبدالله عمر** پسر خود راگفت : شمّر ذیلك فانه انقی لثوبك و اتقی لربك . و قیل : لباس التقوی العمل الصالح والعفة والورع ، ای العمل الصالح والعفة والورع خیر من‌الثیاب والمال ، و قیل : هوالسلاح و آلة‌الحرب ، وقیل: هوالسمت الحسن فی‌الدنیا .

قال **الحسن** فی قوله ؟ « ذلك من آیات‌الله » : الورع والسمت‌الحسن من‌آیات

الله علی‌المؤمن. یعنی: من علامات‌الخیر‌التی البس‌الله المؤمن فی‌الدنیا. و قال **ابن‌عباس** فی‌هذه‌الایة : أماللباس فهوالثیاب ، وأماالریاش فهوالمتاع‌والمال ، وأماالتقوی فالعفاف. ان‌التقیّ العفیف لاتبدوا له عورة وان‌کان عاریاً من‌الثیاب، و ان‌الفاجر بادی‌العورة وان‌کان کاسیاً من‌الثیاب ، وان فجوره یبدی عورته للناس، لاتنزال تطّلع منه علی شر، و به قال النبی(ص): « والذی نفس**محمّد** بیده ماعمل‌احد قط سوءاً الا البسه‌الله رداء عمله علانیة، ان خیراً فخیر وان‌شراً فشرّ». ثم تلا هذه‌الآیة: « و لباس التقوی ذلك خیر » ، و قال **وهب بن منبه** : الایمان عریان ، و لباسه التقوی ، و زینته الحیاء ، و ماله‌العفة ، و ثمرته‌العمل الصالح .

اما سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان عرب از **ثقیف** و بنی **عامر بن صعصعه** و **خزاعه** و **بنی مدلج** و جماعتی‌آن بودند که برهنه طواف خانه‌می کردند، مردان بهمه وقت و زنان بشب ، و آن برهنگی و جامه بر کندن عبادتی می‌شناختند و میگفتند: جامه‌ای که درآن‌معصیت میکنیم نه روا باشد که بآن طواف خانهٔ **کعبه** کنند، و رب‌العالمین این آیت فرستاد ، و ایشان را از آن باز زد ، یعنی که عورت پوشیدن و پرهیزکاری کردن و سمت نیکو داشتن به است شمارا از این جامه بر کندن(۱) و برهنه گشتن . **نافع و ابن‌عامر و کسائی** « ولباس» بنصب خوانند معطوف بر « ریشاً». باقی برفع خوانند برابتدا ، و خبره « ذلك خیر » . « ذلك من آیات الله » ـ قال بعضهم ای من فرائضه‌التی‌اوجبها بآیاته، یرید سترالعورة . « لعلهم یذّکّرون » ای یتعظون .

« یا بنی‌آدم لایفتننّکم الشیطان »ـ این فتنه ایدر (۲) فضیحت‌است ، یعنی : لایفضحنّکم . اصل فتنه آزمایش است وبر رسیدن ، و آنچه نهان است در چیزی بیرون آوردن، چنانکه بآتش نقره گذارند تاآنچه درآن است بیرون‌آید، « کما اخرج ابویکم

۱ـ ج : بر کردن . ۲ـ ج : اینجا

من‌الجنة ینزع عنهما لباسهما ». این« ینزع » تفسیر اخراج است ، چنانکه‌آنجا گفت : « لاتتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة » . این القاء تفسیر اتحاد است . « لیریهما سوآتهما »ـ این‌دلیل است که ایشان عورتهای یکدیگر ندیده بودند . **عائشه** گفت(۱) : ما رایت سوأة رسول‌الله (ص) قط .

« انه یریکم هو وقبیله من حیث لاترونهم »ـ یبلغونکم من حیث لاتبلغونهم. و یأتونکم من حیث لاتأتونهم . و فی‌الخبر : ان‌الشیطان یجری من ابن‌آدم مجری‌الدم. ان‌الشیطان یحضر ابن‌آدم علی کل احیانه . وعن مجاهد، قال : یقول ابلیس : نحن نری ولانری ، و نخرج من تحت‌الثری ، و یعود شیخنا فتی. قال **مالك بن دینار** : ان عدواً یراك ولا تراه لشدیدالمؤنة الا من‌عصمه‌الله . و قال **ذوالنون** : ان‌کان هو یراك من حیث لاتراه ، فان‌الله یراه من حیث لایری‌الله ، فاستعن بالله علیه ، فان کیدالشیطان‌کان ضعیفاً.

« و قبیله» ـ یعنی : و جنوده ، من قوله تعالی : « و جنود ابلیس » ، وقیل: خیله ورجله، من‌قوله‌تعالی :«بخیلك ورجلك»،و قیل: ذریته ، من‌قوله تعالی : « افتتخذونه و ذریته » ؟

« من حیث لا ترونهم »ـ لاترون اجسادهم ، و لاتعلمون مکانهم ،لان اجسامهم رقیقة ، و فی‌ابصارنا ضعف عن‌ادراك الرقیق اللطیف. وعن **محمدبن اسحق**، قال : بلغنی ان ابلیس‌تزوج‌الحیة‌التی‌دخل‌فی‌جوفها حین کلّم **آدم** بعد ما اخرج‌الجنة ، فمنها ذریته .

« انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لایؤمنون » ـ سلّطناهم علیهم لیزیدوا فی غیّهم. میگوید : ما شیاطین‌را مسلط کردیم برکافران ، تا دربیراهی و کفرشان بیفزایند. همانست که جای دیگر گفت: «ارسلناالشیاطین علی‌الکافرین تؤزّهم ازّاً » ای : تحملهم علی‌المعاصی حملا شدیداً ، اماالمؤمن فلایقبل قولهم ولایجیب دعوتهم .

« واذا فعلوا فاحشة»ـ فاحشه اینجا کشف عورت است درطواف ، و گفته‌اند:

---

۱ ـ ج :گوید .

تحریم بحیره وسائبه ووصیله است ، و گفته‌اند : عام است در همهٔ معاصی ، و درین آیت اضمار است، یعنی : و اذا فعلوا فاحشة عبادة فنهوا عنها ، « قالوا وجدنا علیها آباءنا » - میگوید : چون‌کاری زشت کنند ، و آنرا از خود عبادتی شناسند ، وایشان را از آن نهی کنند ، جواب دهند و گویند : « وجدنا علیها آباءنا » ، ما پدران واسلاف خودرا برین یافتیم . چون ایشانرا گویند : پدران شما این ازکجا گرفتند ؟ و ازکجا برساختند ؟ جواب‌دهند که : « الله امرنا بها ». رب العالمین گفت : یا **محمّد** ! بگوی : « ان‌الله لا یأمر بالفحشاءِ » . الله بهیچ زشت و ناپسند نفرماید . « فحشاء » و « فاحشه »آن زشتها است از فعل و از قول که مروت را خراب کند ، و مرد را بد نام کند ، و ازینجاست که بخیل را فاحش خواند ، از بهر آنکه بخل بهر زبان و در هر کیش و بنزدیك هرقوم نکوهیده است و بخیل بدنام . و درخبر است از **مصطفی** (ص) : « ان‌الله یبغض‌الفاحش المتفحش البذی » . الله زشت دارد هربخیل بد گوی از شرم تهی .

و درخبرست که مردی بار خواست بدرحجرهٔ **عا ئشه** مادرمؤمنان. رسول خدا (ص) سه بار گفت : بد مرد که اوست .آنگه گفت که : ویرا بارده . چون بار داد ، ویرا بنواخت ، و با وی سخنان خوش گفت. چون بیرون شد **عا ئشه** گفت : یارسول‌الله ! این مردرا آن گفتی که گفتی، وچون درآمد با وی چنان کردی ! جواب داد رسول‌خدا(ص): « ان ابغض‌الناس الی‌الله من یکرم اتقاء فحشه » . بترینهٔ مردم(١) ، بنزدیك الله آنکس است که مردمان اورا نیکو دارند از بیم فحش زبان‌وی .

و بدان که « فاحشه » در قرآن بر چهار وجه آید : یکی بمعنی زنا است ، چنانکه در سورة **النساء** گفت : « واللاتی یأتین الفاحشة » ، یعنی الزنا . همانست که درین سورة **اعراف** گفت : «قل انما حرم ربی‌الفواحش ما ظهرمنهاو ما بطن» . بیك قول

١ـ ج : مردمان .

این فواحش زنا است ، یعنی : حرم‌الزنا فی‌السر والعلانیة ، ودر سورة **الاحزاب** گفت : « من یأت منکن بفاحشة مبیّنة » یعنی الزنا . وجه دوم فاحشه نشوز است زنانرا ، چنانکه در سورة **النساء** گفت : « ولا تعضلوهن‌لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن الا أن یأتین بفاحشة مبینة» یعنی‌العصیان ، وهوالنشوزالبین من‌المرأة علی‌زوجها ، در سورة **الطلاق** گفت : «ولایخرجن‌الاان یأتین‌بفاحشة» مبینة . وجه سوم آنست که درحق قوم **لوط** گفت در **عنکبوت** : «انکم لتأتون‌الفاحشة» یعنی‌اتیان‌الرجال فی‌ادبارهم ، ونظیر این در سورة **النمل** است و درین سورة اعنی سورة **الاعراف** . چهارم‌فاحشه معصیت‌است درشرکت ، چنانکه رب‌العزة گفت : «واذا فعلوا فاحشة»یعنی‌ماحرم‌اهل‌الجاهلیةعلی‌انفسهم‌فی‌الشرك ، « قالوا وجدنا علیها آباءنا والله امرنا بها قل‌ان‌الله لایأمر بالفحشاءِ » یعنی‌بالمعاصی وهو تحریم‌الحرث‌والانعام وغیرذلك. «اتقولون‌علی‌الله مالاتعلمون» ؟ استفهام انکاریتضمن‌نهیاً.

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی : «ویاآدم‌اسکن‌انت وزوجك‌الجنة» **آدم**را چهار نام است : آدم و خلیفت وبشروانسان .آدم نام کردند اورا که ازادیم‌زمین‌آفریده‌اند ، وازهربقعتی کشیده ، چنانکه گفت جل‌جلاله: « من‌سلالة من‌طین» ای‌سلّت‌من کل‌بقعةطیبةوسبخة سهل ووعر. درخاك‌آدم‌هم شوربود وهم‌خوش، هم‌درشت‌بود وهم‌نرم . لاجرم‌طباع فرزندان‌مختلف‌آمد . درایشان‌هم خوشخوی‌است وهم بدخوی ، هم گشاده هم گرفته ، هم سخی هم بخیل ، هم سازگار هم‌بدساز ، هم‌سیاه هم‌سفید (١) .

جای‌دیگر گفت : «من صلصال‌کالفخار» فخار گلی‌خشك باشد که ویرا آواز و پرخوان‌بود ، یعنی که‌آدمی باشغب‌است . درسر آشوب وشوردارد ، و دربند گفت و گوی باشد . جای دیگر گفت : « من‌طین‌لازب» ازگلی دوسنده (٢)، بهر چیز درآویزد ، وبا

١ ـ ج : سپید. ٢ ـ دوسنده بروزن‌دوزنده بمعنی‌چسبنده (برهان‌قاطع) .

هر کس درآمیزد. جای دیگر گفت: «من حماء مسنون» از گلی سیاه تیره. عرفه قدره لئلا یعدو طوره. اصل وی باوی نمود، تا اگر کرامتی بیند نه از خود بیند، وداند که شرف در تربیت است نه در تربت. از تربت چه خاست؟ ظلومی و جهولی و سیاست: «وعصی آدم ربه». از تربیت چه آمد؟ کرامت هدایت وقبول توبه ونواخت: «ان الله اصطفی آدم». نتیجهٔ تربت است که گفت: «خلق الانسان من عجل». ثمرهٔ تربیت است که گفت: «یحبهم ویحبونه».

محمود درسرای **ایاز** شد. آن مال و نعمت و زروسیم و جواهر و دیباهای رنگارنگ دید. از آن خلعتها که **محمود** اورا داده و بخشیده، بگوشه‌ای نگه کرد قبایکی دید کهنه و پاره‌پاره برهم بسته ازمیخی در آویخته. محمود گفت: این یکی باری چیست؟ **ایاز** جواب داد که: این یکی منم بدین بیچارگی و بدین خواری، و آن همه جمال وآرایش وآن عزوناز همه توئی. درین نگرم عجز خود بینم. قدر خود بدانم. در آن نگرم ترا بینم، وازتودانم، بنازم و سربیفرازم:

جز خداوند مفرمای که خوانند مرا سزد این نام کسی را که غلام تو بود

درخبر است که کالبد **آدم** از گل ساخته چهل سال میان **مکه** و **طائف** نهاده بود. وابلیس هربار که بوی برگذشتی، گفتی: لأمرما خلقت؟ ورب العزة بافریشتگان میگفت: «اذا نفخت فیه من روحی فاسجدوا له». پس چون روح بسروی در آمد، چشم باز کرد تن خودرا همه گل دید. حکمت درین آن بود تا اصل خود داند، ونفس خودرا شناسد، و بخود فریفته نگردد. لطایفی که بیند ازحق بیند، پس چون روح بسینهٔ وی رسید تاریکئی دید. قومی گفتند: تاریکی زلت بود. قومی گفتند: تاریکی خاك بود، که اصل خاك ازظلمت است، و اصل روح ازنور. روح خواست که باز گردد، نسیم وی بـه خیاشیم رسید. عطسه زد(۱). گفت: الحمدلله. رب العزة گفت: رحمك ربك. روح ذکر حمد و رحمت حق شنید ساکن

۱– ج: داد.

گشت. گفت: او که حمدخدا ورحمت‌را شاید، جای من نیز شاید. چون بناف رسید اشتهاءِ طعامش‌پدید آمد. میوهٔ‌بهشت‌دید. آرزوش‌خاست. خواست که برخیزد‌نتوانست. رب‌العزة گفت: «خلق الانسان‌من عجل».

دیگر(۱)نام‌وی«خلیفه» بود، که بجای فریشتگان‌نشست. نخست‌ساکنان‌زمین فریشتگان‌بودند. پس‌بآدم‌دادند. سرش‌آنست که تاآدمیان‌را عذرباشد بمیلی وآرامی که ایشانرا بادنیابود، یعنی که فریشتگان که نه‌دنیوی بودند، و نه از خاکشان آفریدند، چون‌در دنیانشستند بادنیا بیارمیدند، وبیرون کردن برایشان دشخوار آمد، تا میگفتند: «اتجعل فیها من‌یفسد فیها»؟ پس‌چه عجب اگرفرزندآدم را بدنیا میل باشد، که خود از آن‌آفریده‌اند، و ایشانرا ساخته‌اند، وفی‌الخبر: «اذا مات المؤمن علی‌الاسلام تقول الملائکة: کیف نجا هذا من دنیا فسد فیهاخیارنا»؟!

سدیگر (۲) نام وی «بشر» است، وسمّاه بشراً لمباشرته الامور.

چهارم نام وی «انسان» است که عهدالله فراموش کرد، چنانکه گفت: «فنسی ولم نجد له عزماً»،ای‌لم‌نجد له عزماً فی‌القصد علی‌الخلاف،بل‌کان‌ذلك بمقتضی النسیان. آنجا که عنایت را بود نواخت را چه نهایت بود! آن نافرمانی ازوی درگذاشت، و عذرش بنهاد، گفت: نه بقصد کرد آن مخالفت، ونه برآن عزم‌بود که کند، لکن‌فراموش کرد عهد ما، ودرگذاشت ازوی کرم ما. و گفته‌اند: انسان از انس‌است، یعنی که ویرا باجفت خود انس بود، ودر دل وی‌مهر داشت، چنانکه‌الله گفت: «وجعل بینکم مودة و رحمة». ازینجا گفت رب‌العزة:

«یاآدم‌اسکن‌انت‌وزوجك الجنة»ـ‌ای‌آدم! باجفت‌خود درین‌بهشت‌آرام گیروساکن باش. جنس باجنس‌داد، وخلق درخلق بست، وشکل درشکل ساخت، که صفت حدثان

۱ ـ ج: دگر. ۲ ـ ج: سدگر

جز با شکل خود نسازد، و جز بجنس خود نگراید، و جز با همچون خودی آرام نگیرد. آن جلال قدم است و عزت احدیت که از اشکال و امثال واجناس پاکست، و مقدس‌متفرد بجمال وجلال‌خود، متعزز بصفات کمال خود. همیشه هست، وازهمه چیز نخست‌بخود بزرگوار، وباهمه‌نیکوکار، وببزرگواری‌ونیکوکاری سزاوار. آنکه گفت: «و کلا من‌حیث‌شئتما ولاتقربا هذه‌الشجرة» آنچه خواهید، چنانکه خواهید درین‌بهشت میخورید، ومی‌نازید، و گرد این‌یك درخت‌مگردید. ایشانرا ازخوردن‌آن نهی کرد، و در علم غیب خوردن آن پنهان کرد، وآن قضا برسر ایشان روان کرد، تا ایشان عجز وضعف خود بدانند، و عصمت ازتوفیق الهی‌بینند نه‌از جهد بندگی.

«فوسوس لهما الشیطان» - این هم از امارات عنایت است و دلائل کرامت، که گناه ایشان کردند، و حوالت بر وسوسهٔ شیطان کرد که: «فوسوس لهما الشیطان». آنکه‌درعنایت بیفزود، گفت: «لیبدی‌لهما ما ووری عنهما من‌سوآتهما» - گفتا: عورت ایشان‌هم برایشان پیدا کرد نه بردیگران. گفته‌اند که: **آدم** و **ابلیس** پس از آن هر دو بهم (۱) رسیدند. آدم گفت: یاشقی! وسوست الیّ و فعلت مافعلت. ای شقی دانی که چه کردی تو بامن؟! وچه گرد انگیختی در راه من؟! ابلیس گفت: یا آدم! هب انی کنت ابلستك، فمن‌کان ابلسنی؟ گیرم که ترا من‌ازراه بردم، بامن بگوی که‌مرا ازراه که‌ببرد؟ و گفته‌اند که: ایشان‌هردو فرمان بگذاشتند، لکن‌فرقست میان‌ایشان. زلت‌آدم از روی شهوت بود، و زلت ابلیس‌از راه کبر، و کبر آوردن صعب‌تر از شهوت راندن. گناهی که ازشهوت خیزد عفو درآن گنجد. گناهی که از کبر خیزد ایمان درسرآن شود. در خبراست که: «الکبریاء ردائی، والعظمة ازاری، فمن نازعنی‌فی واحد منهما قصمته».

«فلما ذاقا الشجرة بدت‌لهماسوآتهما» -هر که برخلاف‌فرمان‌حق برپی‌شهوت‌نفس

۱ - ج: برهم.

رود ازحق درماند ، و بآن شهوت نرسد . آدم صفی هنوز از آن درخت منهی جز ذواقی نچشیده بود که‌تازیانهٔ عتاب برسرش‌فرودآمده بود، وحالش بگشته ، نه‌آن شهوت‌بتمامی رانده ، ونه‌رضاء حق باوی بمانده. چون باز نگرست ، نه‌تاج برسر دید ، نه حله دربر! از اول خودرا دید برسریر اصطفا نشسته، پشت‌بمسندخلافت بازنهاده ، بحلل‌وحلی بهشت آراسته، وبآخر ازهمه‌درمانده، برهنه و گرسنه، محتاج‌یك برگ‌درخت شده :

لله درّ هـم مـن فتيـة بكـروا

مثـل الملـوك و راحوا كالمفاليس!

وأنشدوا :

لا تعجبـوا لمـذلتى فأنـا الـذى

عبث الـزمـان بمهجتـى فـأذلّهـا

فرمان‌آمد که: ای‌آدم ! آن چنان نعمت بی‌رنج وبی کد ندانستی خورد، اکنون رو بسرای‌محنت وشدت ،کار کن ، و تخم‌کار ، ورنج بر ، وصبر کن . **آدم** گفت : این‌همه خوار است، اگر روزی‌مارا برین درگه باز بارست ، همی بدرد دل بنالید ، ونیاز وعجز خود بر کف حسرت‌نهاد ، ودر زارید و گفت: « ربنا ظلمنا انفسنا وان‌لم‌تغفرلنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین » الهی! اگر (۱) زاریم ، درتو زاریدن خوش‌است، ور نالیم برتو نالیدمان درخوراست . الهی ! ازخاك چه‌آید مگرخطا ، واز علت چه زاید مگر جفا ، و ازکریم چه‌آید جز وفا . الهی! و ازآمدیم (۲) با دو دست تهی ، چه باشد اگر مرهمی برخستگان نهی ! الهی ! گنج درویشانی، زاد مضطرانی ، مایـهٔ رمیدگانی ، دستگیر درماندگانی. چون می‌آفریدی جوهرمعیوب می‌دیدی،می‌برگزیدی، وباعیب میخریدی، برگرفتی و کس نگفت که بردار . اکنون که برگرفتی بمگذار ، و در سایهٔ لطفت(۳) میدار ، و جز بفضل‌خود مسپار :

۱ـ ج: گر . ۲ـ ج : بازآمدیم . ۳ ـ ج : لطف .

گر آب دهی نهال خود کاشته ای
ور پست کنی بنا خود افراشته ای
من بنده همانم که تو پنداشته ای
از دست میفکنم چو بر داشته ای .

٤- النوبة الاولى

قوله تعالی : « **قل امر ربّی بالقسط** » گوی ای **محمّد** ! خداوند من بداد میفرماید « **و اقیموا وجوهکم** » و روی خویش را و دل خویش را و آهنگ خویش را راست دارید « **عند کلّ مسجد** » بنزدیك هر نماز و سجود که کنید « **و ادعوه** » و در بیم و امید او را خوانید « **مخلصین له الدّین** » پرستش و خواندن ویرا پاك دانید « **کما بدأکم تعودون** » که وی آنست که شمارا نخست اوآفرید ، و کرد، وبآخر(۱) باز فردا دیگر بار پدید آئید چنانکه اول کرد ، و بآن (۲) گردید که خواست « **فریقاً هدی** » گروهی را راه نمود « **و فریقاً حقّ علیهم الضّلالة** » و گروهی را چنان کرد که برایشان درعلم‌وی ضلالت واجب گشت که آنرا سزابودند « **انّهم اتّخذوا الشّیاطین اولیاء من دون الله** » ایشان شیاطین را فرود از خدای معبودان و یاران گرفتند « **و یحسبون انّهم مهتدون(۲۹)** » و می‌پندارند که برراه راست اند .

« **یا بنی آدم** » ای فرزندان **آدم** ! « **خذوا زینتکم** »آرایش گیرید وجامه پوشید « **عند کلّ مسجد** » نزدیك هر نماز وسجود وطواف که کنید«**و کلوا واشربوا**» و میخورید و میآشامید « **ولاتسرفوا** » و بگزاف مروید و اندازه در مگذرانید « **انّه لایحبّ المسرفین (۳۰)** » که او دوست ندارد گزاف کاران را .

---

۱ ـ ج : و آخر . ۲ ـ ج : و با آن .

« **قل من حرّم زینة‌الله** » گوی که حرام کرد و در بند آورد آرایش این جهانی؟ « **الّتی اخرج لعباده** » که الله بیرون آورد رهیگان خویش را « **والطّیّبات من‌الرّزق** » و این شیرینیها و خوشیها از روزی که ساخت « **قل‌هی‌للّذین آمنوا فی‌الحیوة‌الدّنیا** » گوی این زینت درین جهان مؤمنانرا است [بانبازی دشمنان خدای] « **خالصة یوم‌القیمة** » و زینت آن جهانی باز مؤمنان را است تنها بی‌انبازان « **کذلك نفصّل‌الایات** » چنین‌هن(۱)می‌باز گشائیم پیدا و روشن‌سخنان‌خویش « **لقوم یعلمون(۳۱)** » گروهی دانایان را [که سخن دانند و فحوی آن خطاب دریابند و مقتضی آن] .

« **قل انّما حرّم ربّی‌الفواحش** » گوی : خداوند من حرام کرد زشتیها « **ما ظهر منها وما بطن** » آنچه از آن آشکارا است ، و آنچه از آن پنهان است « **والاثم** » و دروغ وخیانت و بزها « **والبغی بغیرالحقّ** » وافزونی جستن بی‌حق(۲) « **وأن تشرکوا بالله** » وآنکه انباز گیرید با خدای « **مالم ینزّل به‌سلطاناً** » چیزی که الله در آن هیچ کس را عذری نفرستاد [نه معبود را سزاواری نه عابد را عذر] « **وأن تقولوا علی‌الله مالاتعلمون(۳۳)** » و آنچه برخدای آن گوئید که ندانید .

« **ولکلّ امّة اجل** » وهرامتی را درین‌جهان درنگی‌است وانجامی واندازه‌ای [که کی درآیند و تا کی بمانند] « **فاذاجاء اجلهم** » چون هنگام سر انجام ایشان در رسید « **لایستأخرون ساعة ولا یستقدمون(۳۴)** » نه یك ساعت باپس مانند نه فراپیش شند (۳) .

« **یا بنی آدم** » ای فرزندان آدم ! « **امّا یأتینّکم** » اگر بشما آید از من « **رسل منکم** » پیغام رسانان هم از شما « **یقصّون علیکم آیاتی** » بر شما میخوانند

۱ - ج : چنین‌است . ۲ - ج : بناحق . ۳ - ج : شوند .

سخنان من « **فمن اتّقی** » هر که باز پرهیزد از عذاب من « **و أصلح** » و دین خود و کردار خود (۱) راست کند « **فلاخوف علیهم ولاهم یحزنون(۳۴)** » بر ایشان بیم نیست و نه هرگز اندوهگین باشند.

« **والّذین کذّبوا بآیاتنا** » وایشان که دروغ شمردند سخنان ما « **واستکبروا عنها** » و گردن کشیدند از نیوشیدن و پذیرفتن آن « **اولئك اصحاب النّار هم فیها خالدون(۳۵)** » ایشان اند که آتشیان اند جاوید در آن اند.

« **فمن اظلم** » کیست ستمکار تر بر خویشتن « **ممّن افتری علی الله کذباً** » از آنکس که دروغ سازد بر خدای « **اوکذّب بآیاته** » یا دروغ شمرد سخنان او « **اولئك ینالهم** » ایشان‌اند که بایشان رسد « **نصیبهم من الکتاب** » بهرهٔ ایشان از آن تهدید که درقرآن گفته‌ام « **حتّی اذاجاءتهم رسلنا** » تاآنکه بایشان آید فرستادگان ما « **یتوفّونهم** » که‌می‌میرانند ایشانرا « **قالوا** » ایشانرا گویند: « **اینما کنتم تدعون من دون‌الله** » کجا اند آنچه خدای میخواندید فرود ازالله؟ « **قالوا** » گویند ایشان: « **ضلّوا عنّا** » گم گشتند از ما « **و شهدوا علی انفسهم** » و گواهی دهند بر تنهای خود « **انّهم کانوا کافرین(۳۶)** » که اندرین جهان‌کافران بودند.

« **قال ادخلوا فی امم** » ایشانرا گوید الله که: در روید در گروهانی « **قدخلت من قبلکم من الجنّ والانس فی النّار** » که پیش از شما بودند از پری و آدمی درآتش « **کلّما دخلت امّة** » هر که در رود گروهی در آتش « **لعنت اختها** » لعنت کنند بر هام فعلان و هام راهان(۲) خود که درآتش باشند « **حتّی اذا ادّارکوا فیها جمیعاً** » تا آنگه که با هم آیند و فراهم رسند در آتش « **قالت اخریهم لأولیهم** » پسینان پیشینان راگویند فرا خدای عزوجل : « **ربّنا هؤلاء اضلّونا** » خداوند ما اینان

---

۱ ــ ج : وکرد خود. ۲ ــ ج : هم فعلان و همراهان.

ایشان اند که ما را بی راه کردند « **فآتهم عذاباً ضعفاً من‌النّار** » ایشان را عذاب دو چندان کن که ما را « **قال لکلّ ضعف** » جواب دهند ایشان را که هر یکی را هم چندان که چشید هست، وهر یکی‌راچندان که دیگرراهست‌هست « **ولکن لاتعلمون(۳۷)** » لکن این نمی‌دانید .

« **وقالت اولیهم لأخریهم** » و پیشینان گویند پسینان را: « **فماکان لکم علینا من فضل** » نه‌شما را برما افزونی‌است« **فذوقوا العذاب بماکنتم تکسبون(۳۸)** » عذاب می‌چشید بآنچه میکردید .

« **انّ‌الّذین کذّبوا بآیاتنا** » وایشان که‌دروغ‌شمردندسخنان ما« **واستکبروا عنها** » و گردن کشیدند از نیوشیدن‌آن « **لاتفتّح لهم ابواب‌السّماء** » درهای‌آسمان ایشان را باز نگشایند « **ولایدخلون‌الجنّة** » و در بهشت نشوند « **حتّی یلج‌الجمل فی‌سمّ‌الخیاط** » تاآنکه که شتردرسوراخ‌سوزن‌در گذرد « **وکذلك نجزی المجرمین** » و چنین پاداش کنیم مجرمان را .

« **لهم من جهنّم‌مهاد** » ایشان را ازدوزخ تابوتهای‌آتشین است بجای بستر « **ومن فوقهم غواش** » و ازبالای ایشان طبقها ازآتش « **وکذلك نجزی‌الظّالمین** » و پاداش ستمکاران برخویشتن ، چنین کنیم .

النوبة الثانیة

قوله‌تعالی : « قل‌امرربی بالقسط » ـ این‌جواب‌ایشان است که‌کارهائی دیدند ورسمهائی که درجاهلیت پدران ایشان‌نهاده‌بودند، و گمان‌بردند که‌آنراآغاز راست‌است، وازآسمان بآن فرمان‌است، گفتند : « واللّه امرنابها » رب‌العالمین آن برایشان رد کرد ، یعنی‌آن فحشاءاست ، واللّه‌بفحشاء نفرماید ، بلکه‌بعدل فرماید . «امرربی بالقسط» ای :

بالعدل. میگوید: الله بداد میفرماید ، بدانستن‌هرچیز برآن‌جای که هست، و نگرستن بهر چیز بآن سزا که هست . آفریدگار بخدائی دانی ، و آفریده ببندگی دانی ، و حرام بحرامی دانی، وحلال بحلالی دانی، و مردار پلید دانی .

«وأقیموا وجوهکم‌عند کل مسجد»ـ مسجد ایدر سجوداست. یك‌قول آنست که هرجا که‌باشد درنماز روی فرا کعبه کنید ، و گفته‌اند : معنی آنست که دل‌خویش درنماز ودرسجوددراست‌دارید آنکس‌را که سزای‌سجود شماست. «وادعوه‌مخلصین‌له‌الدین» ـ ای: وحّدوه ولاتشرکوا به شیئاً. آنکه خطاب‌بامنکران بعث کردانید، گفت: «کما بدأکم» ولم‌تکونوا شیئاً «تعودون» خلقاً جدیداً . چنانکه‌نبودید وشمارا بیافرید ، همچنان بآخر شمارا بازآفریند ، یعنی‌هم برآن‌صورت اول چنانکه بودید، و گفته‌اند که : ازشکم مادر برهنه بیرون(۱) آمدید بی‌هیچ‌چیز (۲) ، فردا از خاك برهنه برآئید بی‌هیچ چیز (۲) .

و منه قول النبی (ص) : « یحشرالناس حفاة عراة عرلا ، و اول من یکسا ابراهیم(ع)» ثم قرأ : «کمابدأنا اول‌خلق نعیده وعداً علینا» . **مجاهد و مقاتل** گفتند: کما بدأکم فی‌الخلق‌شقیاً وسعیداً فکذلك تعودون‌سعداء وأشقیاء ، یعنی که در ازل شما را دوفرقت‌آفرید : « فریقاً هدی» یعنی هداهم لدینه ، « و فریقاً حق » ای وجب « علیهم الضلالة » لما سبق من‌علمه فیهم ، ودردنیا همان دوفرقت باشد ، چنانکه گفت : « فمنکم کافر ومنکم مؤمن »، وفردا درقیامت همان دوفرقت برآن‌صفت که بودند ازخاك برآیند، المؤمن‌علی ایمانه والمنافق علی‌نفاقه ، ومنه قوله (ص) « یموت الرجل علی ماعاش‌علیه ویحشر علی‌مامات علیه ». **محمد بن کعب** گفت هرکه درازل درخلقت اول سعید آمد در ابد درخلقت‌آخرهم سعیدآید ، واگر چه عمل وی عمل اهل شقاوت بود ، چنانکه سحرهٔ فرعون ، وهرکه درخلقت اول شقی‌آمد ، درخلقت آخرهم شقی‌آید اگر چه عمل

۱ـ ج : برون . ۲ـ ج : بی‌هیچیز .

وی عمل اهل‌سعادت باشد همچون ابلیس.

قال‌النبی (ص): «ان‌العبد لیعمل عمل اهل‌النار، وانه من اهل الجنة، و یعمل عمل اهل‌الجنة، وانه‌من‌اهل النار، وانماالاعمال بالخواتیم»، وروی: «ان‌الرجل لیعمل بعمل اهل‌النار حتی مایکون بینه و بینها الا ذراع، فیسبق علیه‌الکتاب، فیعمل بعمل اهل‌الجنة فیدخل الجنة، وان‌الرجل لیعمل بعمل اهل الجنة حتی مایکون بینه وبینها الا ذراع، فیسبق علیه الکتاب، فیعمل بعمل اهل‌النار فیدخل النار».

قتاده گفت: بدأهم من التراب، و الی‌التراب یعودون. نظیره قوله: «منها خلقناکم و فیها نعیدکم». قال **ابن‌عباس** فی هذه‌الایة: اذا امات‌الله الخلق فی النفخة الاولی انزل من‌السماءِ ماء فأنبت بذلك الماءِ اجسامهم، کما خلقهم من‌الماءِ کذلك یعید خلقهم‌بالماءِ، وهو قوله: «کما بدأنا اول‌خلق نعیده وعداً علینا». «انهم‌اتخذواالشیاطین اولیاء من دون‌الله ویحسبون انهم مهتدون» ـ فیه دلالة علی ان‌من‌کان‌کافراً وهو لا یعلم انه‌کافر فهوکافر، لان‌الله تعالی اعلمنا انهم یحسبون انهم مهتدون، وهم مبطلون.

«یا بنی آدم‌خذوا زینتکم عند کل مسجد» ـ الزینة الثیاب، وقیل: النعال، و قیل: المشط، وقیل: التخشع والسکینة والوقار، لقول‌النبی(ص) «ایتوها وعلیکم‌السکینة والوقار»، وقیل: رفع الایدی فی الصلوة لقول النبی (ص): «ان لکل شیء زینة، و ان زینة الصلوة رفع الایدی فیها فی‌ثلاث مواطن: عندالاحرام، وعندالرکوع، و عند رفع الرأس من الرکوع. وگفته‌اند: درین‌آیت فرمان‌است بستر عورت درنماز و درطواف، که در **عرب** قومی طواف میکردند برهنه، هم‌زنان وهم مردان، اما زنان دوالکها در یك نظم باهم‌میکردند، وبعورت خود فرومی‌آویختند، وگویند: زنی برین صفت‌طواف میکرد ومیگفت:

اليوم يبدوا بعضه او كله و ما بدا منه فلا احله

و تعظیم خانه را چنین میکردند . رب‌العالمین ایشانرا ازین نهی کرد درین آیت، و ستر عورت در طواف و در نماز واجب کرد ، گفت : « خذوا زینتکم عند کل مسجد » یعنی عندالطواف، وانما سمی‌الطواف‌مسجداً لانه یختص به .

« وکلوا واشربوا»ـ اهل جاهلیت درایام حج گوشت وچربش‌وشیر نمی‌خوردندتعظیم حج را. مسلمانان گفتند : ما سزاوار تریم که تعظیم‌حج‌را چربش‌نخوریم، وریاضت کنیم: رب العالمین‌آیت فرستاد : «کلوا واشربوا » ای :کلوا اللحم والدسم واشربوا اللبن ،و « لاتسرفوا بحظر کم‌علی انفسکم ما احللت‌لکم من‌اللحم والد سم.

« انه‌لایحب‌المسرفین»ـ قال سفیان: ماقصرت به‌عن حق الله فهواسراف، وماجاوزت به حِق‌الله فهو اسراف : وقال: « لوأنفقت مثل احد فی طاعةالله لم‌تکن مسرفاً، ولوأنفقت درهماً فی معصیةالله لکان‌اسرافاً ، وقال الکلبی لاتسرفوا ای لاتحرموا طیبات ما احل الله لکم، « انه لایحب المسرفین» المجاوزین الحلال الی الحرام فی‌الطعام والشراب .

درمجلس‌هرون الرشید طبیبی ترسا از واقدی پرسید که میگویند: علم دو است: علم ادیان وعلم ابدان ، در کتاب شما ازین علم طب چیزی هست ؟ واقدی گفت : رب العزة دریك نیمه آیت علم طب جمع کرد ، و ذلك قوله : « کلوا واشربوا ولا تسرفوا ». نصرانی گفت : و از پیغامبر شما هیچ چیز (۱) روایت کنند ازین علم ؟ گفت : آری ، روایت کنند که گفت : « المعدة بیت‌الداءِ ، والحمیة رأس کل دواء ، وأعط کل بدن ماعوّدته ». نصرانی گفت : ما ترك کتا بکم ولا نبیکم لجالینوس طباً .

« قل‌من‌حرم‌زینةالله »ـ این اضافت ملك‌وتملیك‌است. « التی اخرج لعباده » یعنی خلقه وأظهره. «والطیبات من‌الرزق» ـ گفته‌اند: این‌زینت‌و رزق که الله بندگانرا بیرون آورد ابریشم‌است ازکرم، وعسل است ازنحل ، وجوهر از خاك ، ودر از صدف ، وبوی

۱ ـ ج : هیچیز .

ازعود، ومیوه‌از زمین. « والطیبات‌من‌الرزق» قیل‌هی‌الشاء والبانها ، لأنهم‌حرموه فی‌حجهم، وقیل: هی‌البحائر والسوائب. « قل‌هی‌للذین آمنوا فی‌الحیوة الدنیا » یعنی مباحة لهم مع اشتراك‌الکافرین معهم فی‌الدنیا ، « خالصة یوم القیمة » ای‌لا یشارکهم فیها یوم‌القیامة من لیس بمؤمن ، وقیل: هی للمؤمنین‌فی‌الدنیا مشوبة بالکد والحزن، خالصة یوم القیامة من التعب والنصب والحزن. « خالصة » قراءت عامه نصب‌است برحال مگر **نافع** که برفع خواند ، ومعناه : قل هی خالصة یوم القیامة. « کذلك نفصل الایات » ـ نفسر ما احللت وما حرمت ، « لقوم یعلمون » انی اناالله لا شریك لی . این آیت ردّاست بر دو گروه از مجرمان : یك گروه از **عرب** که ازانعام وحرث حرامها ساختند ؛ چون بحیره و سائبه ووصیله وحامی واولادآن ، ودیگر(۱) گروه رهبان‌اند ، ومن نحا نحوهم، که حلالهای مطاعم و ملابس‌ومعایش برخویشتن حرام کردند بترّهب. الله آن تحریم برهر دوگروه رد کرد ، وآنکه ازحرام کردهای‌خود بعضی‌برشمرد ، گفت: «قل انما حرم ربی‌الفواحش ماظهر منها وما بطن » ـ فواحش آشکارا محرمات مطاعم‌اند وملابس ، چون ابریشم آزاد برمردان، ودرمکروهات‌چون‌فراش پوست سباع، و اشربهٔ حرام چون‌مسکرات ، ومکروه چون عصیرهای نشیش‌آورده ، وآنچه ازین باب است چون میاثر ارجوان و میاثر حمر ومیاثر نمور وقبایع حمائلها از زر ، وتدخن بمجامر سیمین وزرین ، واکل‌وشرب بأوانی وملاعق سیمین وزرین ، وتزیّی مردان بزی زنان‌وتزیی زنان بزی مردان ، چون وشم و تفلیج‌وتنمص‌وخضاب سیاه مردان‌را ، ووصل موی‌زنان‌را، وفواحش زبان چون‌لقب کردن وغیبت کردن ، ودرنسب مسلمانان‌عمص کردن ، وآنچه ازین‌باب‌است فرقعة الاصابع که این همه ازمناهی‌اند. وباطن‌فواحش فروج‌اند وسرقات وتخلیطهای نهانی وغش‌دربضاعات وبخس در کیل ووزن و امثال‌آن .

---

۱ ـ ج : دگر.

« والاثم »ـ یعنی الذنوب کلها ، و قیل : هو مادون‌الحد ، و قیل : هوالخمر .

«والبغی بغیرالحق »ـ بغی‌نامی‌است‌دوچیز را: بیداد جستن‌را وحسد بردن را ، اماآنچه بیداد است وافزونی جستن ،آنست که گفت: « ولوبسط‌الله الرزق‌لعباده لبغوا فی‌الارض»، « ان قارون کان من قوم موسی‌فبغی‌علیهم » ، « اذا هم یبغون فی الارض بغیر الحق » ، « بغی بعضنا علی بعض» ، « و ینهی عن‌الفحشاءِ والمنکر والبغی» ، « والاثم والبغی بغیر الحق » ـ این همه بمعنی بیداد است وافزونی جستن بچیزی که آدمی را آن نرسد ، یا بدلیری باری برخود نهادن که باآن نتاود ، یاکاری درگرفتن که علم‌آن نداند ، یا خود را بی‌کردار چیزی بیوسیدن که آن نیرزد، وگذارهٔ حق خود طلب کردن از گفت یاکرد که ویرا نرسد و نسزد .

وآنچه حسد است درقصهٔ جهودان‌است که در **مصطفی** (ص) ودر نبوّت‌وی و در امت وی حسد بردند . آنست که گفت : « بغیاً ان ینزل الله من فضله علی من یشاء من‌عباده». وجای دیگر گفت : « الا من بعد ما جاء هم العلم بغیاً بینهم » . جای دیگر این بغی را تفسیر کرد ، گفت : « حسداً من عند انفسهم » . وگفته‌اند : آنچه در دل‌آید آدمی‌را حسدآنست ، چون کرد وگفت‌آن حسد بغی گشت . ودرخبراست ازمصطفی(ص) که گفت : « اذا ظننتم فلاتحققوا ، و اذا حسدتم فلا تبغوا ، واذا تطیرتم فلاترجعوا » . میگوید : چون شما را پنداشتی در دل آید ، و در مسلمانی بیدی ظنی برید ، آن پنداشت وآن ظن فرا درستی مبرید ، وکه (۱) شما را ازکسی بدی در دل آید ، برآن کس بیرون میائید، وکه (۲) شما را فال بدافتاد ، درآن کارکه میروید ، یا برآن راه، برمگردید .

۱ـ که بمعنی چون است چنانکه در موارد دیگر نیز بهمین معنی مکرراً آمده است و در نسخهٔ الف غالباً در مفهوم چون ، « که » دیده میشود . ۲ـ ج : چون .

« و أن تشركوا بالله مالم ينزل به‌سلطاناً » ـ ای: حجة و برهاناً، لانهم‌زعموا ان‌الله امرهم بعبادة الاوثان . « و أن تقولوا على‌الله مالا تعلمون » من أنه حرّم الحرث والانعام ، وأن الملائكة بنات‌الله . وگفته اند : « و أن تقولوا على‌الله مالا تعلمون » این برقصاص است وبر گویندگان بی‌علم . درین‌آیت جامعه همه ناپسند های ظاهر و باطن حرام کرد ، وآنگه‌آنرا ختم کرد بردانشمندی بی‌علم،وخبردرست‌است از**مصطفی**(ص): « ليس‌احد اغير من‌الله ، من اجل ذلك حرّم‌الفواحش ما ظهر منها وما بطن ، وليس احد احب اليه العذر من‌الله عزوجل ، من اجل ذلك انزل‌الكتاب و أرسل‌الرسل .

« و لكل امة اجل »ـ این جواب قومی است که از رسول خدا (ص) تعجیل عذاب میخواستند ، چنانکه گفت : « يستعجلونك بالعذاب » . رب العزة گفت : هر گروهی را وقتی است نامزد کرده، که ایشانرا درآن وقت عذاب و هلاك آید که در آن تقدیم و تأخیر نبود (١) .

« یا بنی‌آدم » ـ این‌مشرکان عرب‌اند، « اما ياتينّكم رسل منكم» رسل‌اینجا مصطفی است صلی‌الله علیه وسلم ، « يقصون‌عليكم آياتي» یعنی القرآن . « اما ياتينّكم » این سخن معقب است برفرو فرستادن **آدم و حوا** بزمین ، و« ما » صلت است ، یعنی: ان يأتيكم رسل منكم. این شرط است ، وجواب‌آن : « فمن اتّقى وأصلح » ، وگفته‌اند که : «ان» ایدر (٢) نه شرط است « ان » در موضع تاریخ است چون « اذ» و « اذا » . « فمن اتّقى » يعنى اتّقى الشرك بالله‌والوثوب على الحق‌والاستعصاء على الرسول والاباء على النّذير ، وأصلح دينه وعمله، « فلا خوف عليهم» اذا خاف الخلق في‌القيامة « ولاهم يحزنون » اذا حزنوا ، وقيل: فلاخوف عليهم اى‌لايخافون في‌الاخرة ذهاب ثوابهم، ولاهم يحزنون على‌ما فاتهم من العمل بها في‌الدنيا، كما يحزنون من ترك العمل بها .

١ ـ ج : نیفتد . ٢ ـ ج : اینجا .

« والذین کذبوا بآیاتنا واستکبروا عنها »ـ این استکبار استکبار تکذیب است همچنانکه آنجا گفت : « استکباراً فی‌الارض» ، « واستکبر هو و جنوده » ، « و من یستنکف عن عبادته و یستکبر » . این‌استکبار کفراست. « اولئك‌اصحاب‌النّار هم فیها خالدون » لایموتون .

« فمن‌اظلم »ـ ای: لا اجد اظلم ممّن‌افتری‌علی‌الله کذباً، بأن معه‌شریك وأنّه امر بتحریم الحرث والانعام‌والالبان والثیاب، « او کذّب بآیاته» یعنی بآیات القرآن فأنکر النبوة و ردّ الرّسالة، « اولئك ینالهم نصیبهم من‌الکتاب » یعنی ما کتب‌لهم من‌العذاب فی‌القرآن ، وهو سواد الوجه وزرقة العیون لمن یفتری علی‌الله ، وذلك فی قوله : « و یوم القیمة تری الذین کذبوا علی‌الله وجوههم مسودة». باین‌قول کتاب‌قرآن‌است، و گفته‌اند: کتاب لوح محفوظ است ، و معنی آنست که بایشان رسد آنچه ایشانرا نوشته وحکم کرده درلوح محفوظ از عمر ورزق وعمل و شقاوت وسعادت . قال رسول‌الله (ص) : « ما منکم من‌احد الا و قد کتب مقعده من‌النّار ، و مقعده من‌الجنّة » . قالوا : یارسول الله ! افلا نتکل علی کتابنا وندع‌العمل ؟ قال: « اعملوا فکل میسّر لما خلق‌له ، اما من‌کان اهل السعادة فییسر لعمل‌السعادة، وأما من‌کان من‌اهل الشقاوة فییسّر لعمل الشقوة» ، ثم قرأ : « فأما من‌اعطی واتّقی وصدّق بالحسنی » الایة . و قال (ص) : « ان خلق احدکم یجمع فی بطن امّه اربعین یوماً ، ثم یکون علقة مثل ذلك ، ثم یکون مضغة مثل ذلك، ثم یبعث‌الله الیه ملکاً بأربع کلمات ، فیکتب عمله و اجله و رزقه ، و شقی او سعید ، ثم ینفخ فیه‌الرّوح» .

و گفته‌اند : کتاب اینجا کلمات حفظه‌است ، یعنی جریدهٔ کردار بنده نیك و بد طاعت ومعصیت . میگوید : جزاءِ آن بایشان رسد لامحاله ، خیراً کان اوشرّاً ، وذلك قوله تعالی: « لیجزی الذین اساؤا بما عملوا و یجزی‌الذین احسنوا بالحسنی » . « حتی

اذا جاءتهم رسلنا یتوفونهم »- یعنی ینالهم ما کتب لهم من الارزاق والاعمال والاعمار ، فاذا فنیت وفرغوا منها جاءهم ملك‌الموت و اعوانه یقبضون ارواحهم. « قالوا این ما کنتم تدعون من دون‌الله قالوا ضلوا عنا» بطلوا وذهبوا. این سؤال تبکیت وتقریع است ، یعنی فریشتگان با ایشان گویند : « این ما کنتم تدعون » ای تعبدون من دون‌الله ؟ «قالوا ضلوا عنا » بطلوا و ذهبوا .

روا باشد که این سخن با ایشان خزنهٔ جهنم گویند درقیامت ، یعنی قال لهم خزنة جهنم قبل دخول النّار فی الاخرة: این ما کنتم تعبدون من دون‌اللّٰه من الالهة؟ هل یمنعونکم من النّار؟ قالوا ضلّوا عنا ، یعنی ضلت الالهة عنا فلانراهم. یقول‌اللّٰه تعالی: « وشهدوا علی انفسهم أنهم کانوا کافرین » ، معترف شوند بگناه خویش و اقرار دهند بر کفر خویش .

و گفته اند : این آنگه باشد که کافران گویند : « واللّٰه ربنا ما کنا مشرکین » ، وجوارح ایشان بر ایشان گواهی دهند ، چنانکه رب العزة گفت : « شهد علیهم سمعهم و ابصارهم وجلودهم بما کانوا یعملون» .

« قال ادخلوا »- ای : قال‌اللّٰه، وقیل: قال خزنة جهنم: «ادخلوا فی امم » ای ادخلوا النّار مجتمعین مع امم ، « قدخلت من قبلکم من الجن والانس » . این دلیل است که جن میرند همچون انس ، و قول حسن آنست که نمیرند . و دلیل است این آیت که جن و انس در کفر یکسان‌اند . «کلما دخلت امّة » النّار « لعنت اختها » التی ادخلت قبلها . آن قوم که هام فعلان وهام راهان (۱) ایشان بوده باشند ، وپیش از ایشان درآتش شده، پسینان که ایشانرا بینند برایشان لعنت کنند ، تلاعن تحیّة دوزخیان است ، بر پیشینان لعنت کنند ، و پیشینان پسینان را بینند، گویند : «لامرحباً بکم» .

گفته‌اند که:مشرکان‌مشرکان‌را لعنت کنند، وجهود جهودرا وترسا ترسارا و گبر گبر

۱ - ج : هم فعلان وهم‌راهان.

را وصابی صابی‌را . وپس روان پیش روان‌را ، گویند: لعنکم‌الله انتم غررتمونا والقیتمونا هذاالملقی. « حتی‌اذا ادّارکوا » ای‌تدارکوا وتلاحقوا واجتمعوا جمیعاً فی‌النّار ، «قالت اخریهم» ـ **مقاتل** گفت : اخریهم دخولا ، وهم‌الاتباع «لاولیهم» و هم القادة . **ابن‌عباس** گفت: «اخریهم»، یعنی آخرالامم‌ «لاولیهم» یعنی‌اول الامم. **سدی** گفت: « اخریهم»یعنی الذین‌کانوا فی‌آخر الزمان ، « لاولیهم» یعنی الّذین شرعوا لهم ذلك الدّین . این لام لام نسب‌است، می گوید: پسینان‌پیشینان‌را گویند فرا خداوندعزوجل : ربّنا هؤلاءِ اضلونا، زیّنوه لنا وسنّوا الضلالة، واقتدینا بهم. « فآتهم عذاباً ضعفاً من‌النار » ـای‌عذاباً ذا زیادة مثله علیه. قال **ابن‌عباس**: زیادة حیّات وأفاع .

وقیل: معناه اضعف علیهم‌العذاب بأشد مما تعذبنا به ، قال‌الله تعالی : « لکل ضعف » للتابع والمتبوع عذاب مضعّف ، للمتبوع بکفره و اغوائه ، و للتابع بکفره و تقلیده والاقتداء به ، ای: کفیتم ماتسألون . « ولکن‌لایعلمون »ـ بیا قرأت **ابوبکر** است از **عاصم** ، حمل برلفظ است نه برمعنی، زیرا که کل اسمی‌استظاهر غیبت را موضوع. مرادآنست که : لایعلم کل فریق مقدارعذاب الفریق الاخر. باقی« تعلمون » بتاء خوانند برخطاب ، ومعنی آنست که : لکلّکم ضعف من‌العذاب، والخطاب للتابعین والمتبوعین، و هم‌المضلّون ، ای : ولکن لاتعلمون ما لکل من‌العذاب .

« و قالت اولیهم لأخریهم فماکان‌لکم‌علینا من‌فضل »ـ لانّکم کفرتم کما کفرنا، فنحن و أنتم فی‌الکفرسواء . « فذوقوا العذاب بما کنتم تکسبون » ـ ای فذوقوا بکسبکم و کفرکم، و لاتحیلواالذنب علی‌غیرکم .

« ان‌الّذین کذّبوا بآیاتنا »ـ یعنی‌القرآن، « واستکبروا عنها » ای عن‌الایمان بها، «لاتفتح لهم ابواب‌السماءِ »ـ این گشاد درآسمان‌درین موضع‌آنست که : هیچ‌آدمی نیست مگر او را درآسمان دو در است: یکی کردار وی برند بآن ، و دیگر روزی وی

فرستند ازآن ، و اگرمرد کافر است ،آن یك در کردار خود بسته است ، که کردار وی به‌آسمان نبرند ، وچون مرگ آمد آن در روزی دربندند ، هردو در برکافر بسته بماند.

و قیل : لاتفتح لهم ابواب السماء » ای ابواب الجنة ، لان‌الجنة فی‌السماء ، و لهذا قال : « ولا یدخلون الجنة » . و قیل : لاتفتح لهم ابواب السماء یعنی لارواحهم و اعمالهم، لانها خبیثة ، فلایصعد بها بل یهوی بها الی سجّین تحت‌الارضین.

و فی ذلك روی **ابوهریرة** عن رسول الله (ص) ، قال : « ان‌المیّت تحضره الملائکة ، فاذاکان الرجل الصالح ، قالوا اخرجی ایتهاالنفس المطمئنة الطیبه‌التی کانت فی‌الجسد الطیب . اخرجی حمیداً و أبشری بروح من‌الله و ریحان ، و رب غیر غضبان ، فیقولون ذلك حتی یعرج بها الی‌السماء ، فیستفتح لها ، فیقال: من هذا؟ فیقولون : فلان. فیقال مرحباً بالنفس‌المطمئنّة الطیبة‌التی‌کانت فی‌الجسدالطیب . ادخلی حمیداً و أبشری بروح و ریحان ، و رب غیرغضبان . فیقال‌لها ذلك حتی یسری بها الی‌السماءِ السابعة ، واذا کان الرجل السوء قالوا : اخرجی ایتها النفس الخبیثة التی‌کانت فی‌الجسد الخبیث . اخرجی ذمیماً و أبشری بحمیم و غساق ، و آخر من شکله ازواج . فیقولون ذلك حتی یخرج(۱) ثم یعرج بها الی‌السمآءِ فیستفتح‌لها ، فیقال : من هذا؟ فیقولون: فلان. فیقال : لامرحباً بالنفس الخبیثة کانت فی‌الجسد الخبیث . ارجعی ذمیماً ، فانه لاتفتح لك ابواب السماءِ ، فترسل بین‌السماءِ والارض ، فتصیر الی‌القبر .

وفی‌أخبارالمعراج انه قال صلی‌الله علیه و سلم :« ثم‌انتهی بی‌الی‌السماءِ الدنیا ، واذا انا برجل کهیئته یوم خلقه الله ، لم یتغیر منه شیء ، و اذا هو یعرض علیه ارواح ذریته ، فاذاکان روح مؤمن ، قال: روح طیب ، و ریح طیبة . اجعلوا کتابه فی علیین ، و اذاکان روح کافر ، قال : روح خبیث ، وریح خبیثة . اجعلوا کتابه فی‌سجین . فقلت : یا

۱ ـ ج : تخرج .

جبرئیل : من هذا ؟ قال : هذا ابوك **آدم** (ع).

« لاتفتح » ـبتاء وتخفیف قراءت **بوعمرو** است ، و تأنیث‌تأنیث ابواب راست که جمع است ، و اما تخفیف از آن است که فعل مخفف کثرة فائده دهد ، چنانکه فعل مشدد ، و حجة این قراءت آنست که در سورة **القمر** گفت : « ففتحنا ابواب السماءِ بماء منهمر » ، و بیاء و تخفیف قراءت **حمزه وکسائی** است . وجه یاء آنست که فعل متقدم است ، وتأنیث ابواب نه حقیقی است ، و وجه تخفیف گفته آمد . « و تفتّح » بتاء و تشدید قراءت باقی‌است ، تاء تأنیث ابواب را است ، چنانکه گفتیم ، و تشدید کثرت ابواب‌را ، لانه یقتضی‌فتحاً بعد فتح، وقیل: معنی‌التشدید انّه لیس‌حالهم کحال‌المؤمنین فی‌التفتیح مرة بعد مرة.

« ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی‌سمّ الخیاط » ـ ای یدخل البعیر فی‌ثقب‌الابرة . وجمّل، بضمّ جیم و تشدید میم درشواذ خوانده‌اند ، وآن رسن غلیظ باشد که کشتی بآن بندند ، واین سخن برآن تأویل‌است که عرب گویند : ما فعلت ذلك(۱) ولاافعله حتی یشیب‌الغرابو یسودّ اللبن و یبیضّ القار و ما ذرّ شارق ، وبر تعارف است ونه آنست که اهل کلام گفتند که الله برمحال نه قادر است. « و کذلك نجزی‌المجرمین» ای : وهکذا نجزی المجرمین لایدخلون‌الجنة .

« لهم من جهنم مهاد » ـ ای‌توابیت من نار قد سمّروا فیها بالمسامیر مع‌قرناء من‌الشیاطین ، « و من فوقهم غواش » اطباق من نار اطبقت علیهم ، فلا یدخل علیهم فیها روح ، ولایخرج‌منهم نفس. « المهاد » الوطاء الّذی یفرش، ومنه مهد الصبی، و«الغواشی» اللباس المجلل مثل‌اللحاف ، و منه غاشیة‌السرج، و غشی‌المریض، والغشاوة‌التی تکون علی‌الولد، ونظیرالایة قوله: «یوم یغشیهم العذاب من فوقهم ومن‌تحت ارجلهم» ، وقوله:

۱ ـ ج : ذاك .

« لهم من‌فوقهم ظلل من‌النار و من تحتهم ظلل ». ثم قال : « و کذلك نجزی الظالمین » الذین اشرکوا بالله نجزیهم جهنم وما فیها من‌العذاب.

قال رسول‌الله (ص) : «نارکم‌جزء من سبعین جزءاً من‌نارجهنم» . قیل : یارسول الله ! ان‌کانت لکافیة، قال: « فضّلت علیها بتسعة وستین‌جزء کلّهن‌مثل‌حرّها » ، وقال(ص): « اشتکت‌النار الی ربها، فقالت: رب اکل بعضی‌بعضاً ، فأذن لها بنفسین : نفس فی‌الشتاء ، و نفس فی‌الصیف، اشدّ ما تجدون من‌الحر ، وأشد ماتجدون من‌الزمهریر» .

و در اخبارمعراج است که **مصطفی** (ص) مالك را دید خازن‌دوزخ ، ترشروی و خشمگین ، از خشم روی درهم کشیده . کس نماند در آسمان از فریشتگان که نه آن شب شادی نمود ، و تازه روی و خندان به **مصطفی** (ص) نگرست مگر مالك وخزنهٔ دوزخ که‌درایشان‌همه‌خشم‌دید وترشی و ناخوشی . **جبرئیل** گفت : ای **محمّد** ! عجب مدار که رب العالمین در ایشان خود شادی و تازه روئی و خنده نیافرید ، آنگه رسول (ص) گفت : «یا مالك ! صف لی جهنم» . مرا صفت کن که دوزخ چون‌است؟ گفت: یا **محمّد** ! والذی بعثك بالحق لو أن حلقة من‌السلسلة التی ذکرالله وضعت علی جبال الدنیا لذابت حتی تبلغ تخوم‌الارضین السّفلی . یامحمد ! ان فی‌جهنم وادیاً تستعیذ بالله جهنم منه فی کل یوم سبعین مرة ، و ان فی‌الوادی بئراً تستعیذ بالله ذلك‌الوادی و جهنم سبعین مرة منها ، و ان فی البئر جباً تستعیذ بالله تلك البئر و ذلك الوادی و جهنم منه سبعین مرة ، و ان فی‌ذلك الجبّ حیة یستعیذ بالله ذلك الجب وتلك‌البئر و ذلك الوادی و جهنم فی کل یوم سبعین مرة منها ، اعدها الله للفسقة من حملة‌القرآن من‌امتك .

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «قل امر ربی بالقسط»ـ الایة ـ خداوند زمین وآسمان ، کردگار جهان و جهانیان ، بخشنده و بخشاینده و مهربان بر بندگان ، جلّ جلاله ، و تقدست

اسماؤه، و تعالت صفاته، درین آیت مبانی خدمت و معالم معاملت و حقائق معرفت جمع کرد، و مؤمنان را از پسندیدهٔ اخلاق آگاه کرد، و نیکو پرستیدن خود ونیکو زیستن با خلق ایشان را تلقین کرد، و بشناخت اسباب رضاءِ خود گرامی کرد. و این آیت از جوامع‌الکلم است که **مصطفی**(ص) گفته: «بعثت بجوامع‌الکلم، و اختصرلی العلم اختصاراً».

ودر قرآن ازین نمط فراوان است. یکی از آن باز گویم: «ان‌الله مع‌الذین اتّقوا والذین هم محسنون» آیتی بدین کوتاهی نگر که درزیر آن چنداست ازین معانی. هرچه نواخت است از اکرام وافضال حق جل جلاله مر بندمرا، همه درزیر آنست که: «ان‌الله مع»، وهرچه خدمت است از انواع عبادت وابواب معاملت که بنده کند الله را همه در زیر این شود که «اتقوا»، وهرچه حقوق خلق‌است بریکدیگردرفنون معاملات همه در زیر این‌است که «محسنون». همچنین هرچه ارکان دین‌است و وجوه شریعت و، ابواب حقیقت در زیر این‌کلمات است که: «امر ربی بالقسط و أقیموا وجوهکم عند کل مسجد وادعوه مخلصین له الدین». معنی قسط داداست، میگوید: الله مرا بداد میفرماید، یعنی در معاملات‌هم باحق وهم باخلق وهم بانفس، باحق درامر ونهی بکار داشتن ودرهمه حال بقضاء وی رضا دادن، و با خلق بخلق زیستن، و در وجوه معاملات انصاف ایشان دادن و انصاف خود نخواستن، و با نفس مخالف بودن، و او را درمیدان مجاهدات و ریاضات کشیدن، و در شهوات و راحات بروی بستن. و نظیر این آیت درقرآن آنست که گفت جل جلاله: «**ان الله یأمر بالعدل والاحسان**». میگوید: الله بعدل میفرماید وباحسان، عدل انصاف است، واحسان ایثار است. عدل آنست که چنان کنی که باتو کردند، و احسان‌آنست که به ازآن کنی که باتو کردند. عدل‌آنست که از واجب بنکاهی، ومکافات فرو نگذاری، وآن عقوبت نیفزائی و آنچه نتواند بود

نه بیوسی. احسان آنست که بجای آنکه با تو نیکوئی کرد ازآنچه وی کرد بیش کنی، و بجای آنکس که با توبد کرد نیکوئی کنی. اینست طریق جوانمردان وسیرت مردان.

و گفته اند: عدل آنست که در معاملت راست ستانی، و راست دهی. احسان آنست که خشك ستانی و چرب دهی. عدل آنست که در جواب سلام گوئی: وعلیکم السلام احسان آنست که: ورحمةالله درافزائی. عدل آنست که گفت: « و جزاء سیئة سیئة مثلها »، « و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به »، « و أخرجوهم من حیث اخرجوکم ». احسان آنست که گفت: « فمن عفا و أصلح فأجره علی‌الله ». عفو بدکار نیکوست، و نیکوتر آنست که برعفو بیفزائی، و نیکوئی کنی، چنانکه رب‌العزة گفت: « ادفع بالتی هی احسن السیئة »، « واتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم »، « فبشر عبادی‌الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه »، « و أمر قومك یأخذوا بأحسنها ».

ثم قال تعالی: « و أقیموا وجوهکم عندکل مسجد » ـ **جنید** گفت: امرنا بحفظ السر، و علوّ الهمة، و أن نرضی بالله عوضاً عمّا سواه. میگوید: سر خود صافی دارید، تا حق بشناسید. خوی فراوی کنید تا بستاخ گردید. همه لطف وی بینید تا مهر بروی نهید، برمرکب خدمت نشینید، تا بمنزل حرمت رسید. بحرمت بیش آئید تا بصحبت رسید. همت عالی دارید تا با وی بمانید.

در وصف **مصطفی** (ص) گفته‌اند که: الله باوی دو کرامت کرد که باهیچ کس از فرزند آدم نکرد: یکی آنست که بزرگ همت بود. دیگرآنکه متواضع بود. علو همت وی بدان جای بود که در خبر است که: « ما مدّ یده الی‌طمع قط »، و در تواضع چنان بود که گفت: « لو دعیت الی کراع لأجبت، ولوأهدی الیّ ذراع لقبلت ». چون با خود نگرستی از همه ضعیفان خود را ضعیف‌تر دانستی از متواضعی که بود. ازینجا گفتی: « لا تفضّلونی علی **یونس‌بن متی**. چون با حق نگرستی کونین و عالمین در

چشم وی نیامدی از بزرگ همتی که بود. ازینجا گفتی: «انا سید ولد آدم ولافخر».

قوله: «کما بدأکم تعودون» ـ یجری علیکم فی‌الابد ما قضینا علیکم فی‌الازل، و «فریقاً هدی و فریقاً حق علیهم الضلالة»، و قیل: کما بدأکم تعودون علماً و مشیة و تقدیراً. چنانکه ابتداء کرد بآفرینش شما بدانش و تقدیر وخواست، بآخر چنان شوید که اول خواست. **جنید** را ازین آیت پرسیدند، جواب داد که: اولِ کل انسان یشبه آخره، و آخره یشبه اوله. آنکه گفت: نهایت هر کار رجوع است با بدایت آن‌کار، و راه بحق حلقه‌ای است ازو درآید باز وا او (۱) گردد. **شیخ‌الاسلام انصاری** گفت قدس‌الله روحه: چون نیك ماند آخر این‌کار باول این کار! یعنی که اول همه لذتست و راحت و زندگانی باروح و با شادی، تا مرد پای در دام نهد، و طوقش در گردن آید، آنکه بهر راحتی که دید محنتی بیند، وبا هرفرازی نشیبی بود. اینست حقیقت آن کلمه که **بوبکر کتانی** گفته که میان بنده و حق هزار مقام است ار نور و ظلمت، نه همه نور است، که با هر نوری ظلمتی است، و با هر نشیبی فرازی، یعنی یکی روح است و آسایش و زندگانی، یکی ناکامی و رنج و بی مرادی. یکی تجلی یکی استتار، یکی جمع یکی تفرقت، و اگر نه آن روح و راحت در بدایت ارادت در پیش بودی، بنده را با آن بلاها و رنجها طاقت نماندی. پیوسته باآن مینگرد، و دلش باآن میگراید، و بشاهد آن این بار محنت میکشد، تاآخر که او را بر گذرانند و مدت تمام شود، و پوشیده آشکاره گردد، و در آخرهم با آن شود که در اول بود. اینست سر آیت که الله گفت: «کما بدأکم تعودون» برذوق ارباب معارف و اصحاب حقائق، والله اعلم.

«یا بنی‌آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد» ـ بزبان علم ستر عورت است در نماز، و بزبان کشف زینت مر بنده در مقام مشاهدت حضور دلست و لزوم حضرت و

۱ـ یعنی: با او.

استدامت شهود حقیقت. گفته اند: زینت نفس عابدان آثار سجود است، و زینت دل عارفان انوار وجوداست. عابد بنعت عبودیت درسجود، وعارف بر بساط قربت درروح‌شهود.

«قل من حرم زینة‌الله» الایة ـ زینت زبان ذکراست، و زینت دل فکراست. هر چیزی را آرایشی است، و آرایش نفس در حسن معاملت است بنعت مجاهدت، و آرایش دل دوام مواصلت است بوقت مشاهدت، وآرایش‌سر حقایق قربت است درمیدان معاینت. وآنچه‌رب العزة گفت: «من‌حرّم زینة‌الله» اشارتست که‌این زینتها وآرایشها دریغ نیست‌ازطالبان، وممنوع نیست ازحاضر دلان. گنج خانهٔ نعمت پراز نعمت است، طالبان می‌دربایند.خوانچهٔ لطف و رحمت آراسته وساخته است، خورندگان می‌دربایند.

پیر طریقت گفته در مناجات: ای طالبان! بشتابید که نقد نزدیك است. ای‌شبروان! مخسبید که صبح نزدیکست. ای شتابندگان! شاد شوید که منزل نزدیك است. ای تشنگان! صبر کنید که چشمه نزدیك‌است. ای غریبان! بنازید که‌میزبان نزدیك‌است. ای دوست جویان! خوش باشید که اجابت نزدیك‌است. ای دلگشای رهی! چه‌بود که دلم را بگشائی! و از خود مرهمی برجانم نهی! من سود چون جویم! که دو دستم از مایه تهی! نگر که بفضل خود افکنی مرا بروز بهی.

۵ـ النوبة الاولی

قوله تعالی «**والذین آمنوا وعملوا الصالحات**» و ایشان که بگرویدند و نیکیها کردند «**لانکلّف نفساً الاّ وسعها**» بر کس ننهیم‌مگر توان او«**اولئك اصحاب الجنّة**» ایشانند که بهشتیان‌اند «**هم فیها خالدون (۴۱)**» جاویدی‌جاویدان درآن.

«**و نزعنا**» و بیرون کشیدیم «**مافی صدورهم**» آنچه در دلهای ایشان بود «**من‌غلّ**» از ناراستی با یکدیگر و ناحق شناسی «**تجری من تحتهم الانهار**» میرود

زیر ایشان‌در بهشت جویهای روان « **وقالوا الحمد لله** » وسخن ایشان دربهشت آنست که گویند: حمد وستایش نیکو خدای را « **الّذی هدانا لهذا** »او که راه نمود مارا باین جای وباین کار وباین روز « **وما کنّا لنهتدی** » ونه‌آنیم‌ما که‌باین روز وباین‌جای راه خواستیم دانست و توانست « **لولا ان هدانا الله** » اگر نه آن بودی (۱) که راه نمود الله ما را « **لقدجاءت رسل ربّنا بالحق** » فرستادگان خداوند ما براستی بما آمده بودند « **و نودوا** » وآواز دهند ایشان را « **ان تلکم الجنّة** » که آنك این بهشت « **اورثتموها** » آنرا بشمامیراث دادند [باز گرفته ودریغ داشته از دشمنان] « **بما کنتم تعملون** (۴۲)» بآن کردارهای نیکو که میکردید.

« **و نادی اصحاب‌الجنّة اصحاب النّار** »وآواز دهنداهل بهشت‌اهل آتش‌را [و ایشان‌را گویند]: « **أن قد وجدنا ما وعدنا ربّنا حقّاً** » که آنچه خداوندما مارا وعده کرده بود راست یافتیم «**فهل وجدتم ما وعد ربّکم حقّاً** » آنچه شما را بآن می تهدید کرد و وعده داد راست یافتید ؟ « **قالوا نعم** » جواب دهند که آری، یافتیم « **فأذّن مؤذّن بینهم** » تا درین سخن باشند آواز دهد آواز دهنده ای بیانگك بلند از میان ایشان « **ان لعنة الله علی الظّالمین**(۴۳) » که لعنت خدا و راندن وی بر آن ستمکاران بر خود.

« **الّذین یصدّون عن سبیل الله** » ایشان که می بر گردانیدند از راه خدای « **و یبغونها عوجاً** » و آنرا عیب میجستند و در آن کجی می بیوسیدند « **و هم بالاخرة کافرون** (۴۴) » وایشان بروز رستاخیز کافران.

« **و بینهما حجاب** » و میان اهل آتش و اهل بهشت پرده ای است « **و علی الاعراف رجال** » و برسر آن‌سور بر کنگرها آن‌مردانی‌اند« **یعرفون کلاً**

---

۱ ـ الف : بودید.

بسیماهم » که می‌شناسندهم بهشتیان‌را بسیمای ایشان، وهم دوزخیان‌را بسیمای ایشان « **و نادوا اصحاب الجنة** » و آواز دهند از آن بالا باهل بهشت « **ان سلام علیکم** » گویند: سلام بر شما باد « **لم یدخلوها** » در نرفته اند در بهشت انیز (۱) « **و هم یطمعون** (۴۵) » اما امید میدارند.

« **و اذا صرفت ابصار هم** » و هر گاه که چشمهای ایشان بگردانند « **تلقاء اصحاب النار** » بسوی اهل‌آتش« **قالوا ربّنا** » گویند خداوند ما! « **لاتجعلنا مع القوم الظّالمین** (۴٦) » مارا با این ستمکاران مکن.

« **و نادی اصحاب الاعراف** » وآواز دهند اصحاب‌اعراف« **رجالا** » مردانی‌را از اهل آتش « **یعرفون بسیماهم** » که می شناسد ایشان را بنمون و آساءِ ایشان « **قالوا ما اغنی عنکم جمعکم** » گویند: چه بکارآمد و چه سود داشت شما را جمع دنیای شما « **و ما کنتم تستکبرون** (۴۷) » و آن گردنکشی که می کردید از پذیرفتن حق.

« **ا هؤلاء** » اینان که در بهشت اند « **الّذین اقسمتم** » ایشان اند که سو گند میخوردند در دار دنیا « **لا ینالهم الله برحمة** » که الله هر گز بخشایش خویش بایشان نرساند « **ادخلوا الجنة** » ای اصحاب اعراف! در روید در بهشت « **لا خوف علیکم ولا انتم تحزنون** (۴۸) » نه بیم برشما ونه‌هر گز اندوهگن‌بید(۲).

« **و نادی اصحاب النّار اصحاب الجنّة** » و آواز دهند دوزخیان اهل بهشت را « **أن أفیضوا علینا من‌الماء** » که بر ما ریزید و ما را دهید لختی ازین آب بهشت · « **او ممّا رزقکم‌الله** » وطعام دهید ما را از آنچه الله شما را روزی کرد « **قالوا** » بهشتیان گویند [در جواب ایشان] « **انّ‌الله حرّمهما علی‌الکافرین** (۴۹) » که الله

---

۱ ـ انیز بمعني هر گز، بی‌الف‌هم آمده‌است. ۲ـ ج ـ باشید.

حرام کرده است طعام و شراب بهشت برکافران.

« **الّذین اتّخذوا دینهم لهواً و لعباً** » ایشان که دین خویش به بیکاری و بازی گرفتند « **وغرّتهم الحیوة الدّنیا** » و زندگانی این جهان ایشانرا بفرهیفت(۱) و مشغول داشت « **فالیوم ننسیهم** » امروز آن روز است که ایشانرا فروگذاریم در آتش چون فراموش کردگان « **کما نسوا لقاء یومهم هذا** » چنانکه ایشان فراموش کردند دیدار این روز که ایشان را بود فراموش « **وما کانوا بآیاتنا یجحدون(۵۰)** » و بآنچه بسخنان ما جحود آوردند و نا استوار گرفتند.

« **ولقد جئناهم بکتاب** » و آوردیم بایشان نامه‌ای « **فصّلناه علی علم** » آنرا تفصیل دادیم و روشن باز نمودیم بر دانشی « **هدی ورحمة** » راهنمونی و بخشایشی « **لقوم یؤمنون (۵۱)** » قومی‌را که استوار میگیرند و می‌پذیرند.

« **هل ینظرون** » چشم نمیدارند « **الّا تأویله** » مگر پیدا شدن حقیقت آنکه مراد الله بفرستادن این کتاب است « **یوم یأتی تأویله** » آنروز که تأویل این نامه در رسد « **یقول الّذین نسوه من قبل** » ایشان که آنروز فراموش کردند، [و از نادانی روی گردانیدند، و کار آن بنساختند آنروز گویند] : « **قد جآءت رسل ربّنا بالحقّ** » فرستادگان خداوند ما براستی آمده بودند « **فهل لنا من شفعآء** » هست ما را بازخواهندگان؟ « **فیشفعوا لنا** » تا ما را باز خواهند « **او نردّ** » یا باز گذارند ما را با دنیا « **فنعمل غیر الّذی کنّا نعمل** » تا جزاز آن کنیم که می کردیم «**قد خسروا انفسهم** » در خویشتن زیانکار و نومید آمدند « **وضلّ عنهم** » و گم گشت و ناپدید از ایشان « **ما کانوا یفترون(۵۲)** » آنکه بدروغ خدای را میخواندند.

۱ـ ج: بفریفت.

النوبة الثانية

قوله تعالی : « والّذین آمنوا و عملواالصالحات » ـ بدان که معنی ایمان تصدیق است ، و حقیقت آن از روی شرع استوار داشتن است بدل ، و اقرار است بزبان ، و کردار است بتن و بمال ، و تا این هرسه خصلت بهم مجتمع نشوند ، نام ایمان بر وی نیفتد ، و نه نام اسلام ، که مؤمن مسلمان است و مسلمان مؤمن .

ایمان و اسلام دو نام اند دین حنیفی را ، که مشتمل است بر اعمال ظاهر و باطن . بلی چون‌مفرد کنند، اعمال ظاهر را اسلام گویند چون نماز و زکوة و حج وصوم، و اعمال باطن را ایمان گویند چون معرفت و تصدیق و یقین ، و همه درهم بسته است ، که این بی‌آن بسر نشود ، وآن بی‌این بکار نیاید ، چون همه بهم آمده خواه آنرا اسلام خوان و خواه ایمان .

مصطفی (ص) اعمال ظاهر را ایمان نام نهاد در آن خبر صحیح که : وفد **عبدالقیس** آمدند بر رسول خدا، و گفتند: یا رسول‌الله ! مرنا بأمر نخبر به من‌وراءنا ، و ندخل به‌الجنة، فأمرهم رسول‌الله‌بالایمان بالله‌وحده، قال: «اتدرون‌ماالایمان‌بالله وحده» ؟ قالوا: الله و رسوله‌اعلم. قال: « شهادة ان لا اله الا الله و ان‌محمداً رسول‌الله ، واقام‌الصلوة و ایتاء الزکوة ، وصیام رمضان، «وان تعطوا من‌المغنم الخمس» ، وهم این اعمال ظاهر را اسلام نام نهاد در آن خبر اعرابی که گفت : یا محمد ! اخبرنی عن الاسلام . قال : «الاسلام أن‌تشهد ان لا اله الا الله وأن محمداً (ص) رسول الله ، و تقیم الصلوة ، و تؤتی الزکوة ، وتصوم رمضان، وتحج البیت ان استطعت الیه سبیلا » .

و فائدهٔ اسلام عصمت است در خون ومال و ذمت ، احکام شرع بروی روان و مسلمانان درین یکسان . و فائدهٔ ایمان نجاة است از مقت خدا و خلاص از عذاب وی،

ومؤمنان درآن متفاوت، هر که‌عمل وی نیکوتر، و یقین وی بیشتر، وعهد وی راست‌تر ایمان وی تمامتر ، و ثواب وی بیشتر . ورب العزة جل جلاله خود بر بنده آن ننهد که برنتابد ، بلکه بروی آن نهد که طاقت دارد ، و آن فرماید که توان دارد . اینست که گفت جل جلاله : « و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لا تکلف نفساً الا وسعها اولئك اصحاب الجنة هم فیها خالدون » . میگوید : ایشان که بگرویدند ، و نیکیها کردند، بر کس ننهیم مگرتوان آن ، یعنی ایشان اجابت کردند ، و کوشیدند ، و ما بر ایشان ناتاوست ننهادیم ، با پاسخ زاست و بارسبك بهشتیان اند جاویدی جاویدان .

« ونزعنا ما فی‌صدورهم من غل » ـ امیرالمؤمنین **علی** (ع) گفت : « فینا اهل بدر نزلت هذه الایة » ، وبروایتی دیگر **علی** (ع) گفت : « انی لأرجو أن اکون انا و **عثمان** و **طلحه** و**زبیر** من‌الذین قال‌الله : و نزعنا ما فی‌صدورهم من‌غل» . **سدی** گفت: بهشتیان به در بهشت رسند ، درختی بینند از ساق آن دو چشمه روان . از یك چشمه بیاشامند ، هرچه غل وحسد وحقد وعداوت است که در دنیا درنهاد وسرشك ایشان بود، چون آن شراب بیاشامند ازآن همه پاك شوند ، و از چشمهٔ دیگر غسل کنند تنهای ایشان پاکیزه و روشن گردد ، وخوشبوی شوند ! ازآن پس نه تن ایشان شوخ پذیرد، نه در دل ایشان وسواس و خواطر ردی آید .

« تجری من تحتهم‌الانهار » ـ این آنکه بود که هر مؤمنی در بهشت در غرفهٔ خویش و منزل خویش آرام گیرد ، و پیوسته در آن چشمهای روان مینگرد ، تا لذت نظرشان می افزاید ، ودر آن حال گویند : « الحمد لله الذی هدانا لهذا » ای هدانا لما صیرنا الی هذا الثواب من العمل الذی ادی الیه ، آنکه اقرار دهند که هدایت از خدا است، و راست راهی بتوفیق است نه بجهد بنده ، گویند : « و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا‌الله»لدینه . و قرأ **ابن عامر** : « ما کنّا » بلاواو « لنهتدی لولا ان هدانا الله ».

و در خبر است از رسول خدا (ص) که هیچ بهشتی در بهشت نرود، تا آنکه که پیشتر دوزخ با وی نمایند تا آنرا بیند و گوید: «ما کنّا لنهتدی‌لولا ان‌هدانااللّه»، وهیچ دوزخی در دوزخ نرود، تا پیشتر بهشت باوی نمایند تا بیند و گوید: «لو ان‌اللّه هدانی لکنت من المتّقین»، تا شادی‌آن بیش بود وحسرت این بیش.

«لقد جاءت رسل ربّنا بالحقّ» ـ ای بأن هذا الیوم حق فصدّقنا هم، این سخن بر در بهشت گویند، چنانکه ایشانرا دیدار در بهشت افتد، وتا درین سخن باشند ودرین ثنا «نودوا ان تلکم‌الجنة» خزنهٔ بهشت ایشانرا استقبال کنند، و گویند: اینك آن بهشت که شما را در دنیا وعده داده بودند. «اورثتموها» اورثتم منازل اهل النّار فیها لو عملوا بطاعةاللّه «بما کنتم تعملون» توحّدون اللّه وتطیعونه.

روی **ابوسعید الخدری**، قال: قال رسول‌اللّه(ص): «یخلص‌المؤمنون‌من‌النّار، فیحسبون علی قنطرة بین الجنة و النّار، فیقتصّ لبعضهم من بعض مظالم کانت بینهم فی الدنیا، حتی‌اذا هذّبوا ونقّوا اذن‌لهم فی‌دخول الجنة، فوالذی نفس **محمد** بیده لأحدهم اهدی الی منزله فی‌الجنة منه بمنزله‌کان فی‌الدّنیا»، و قال (ص): «ما من احد الا وله منزل فی‌الجنّة‌ومنزل فی‌النّار، فأما الکافر فیرث‌المؤمن منزله من‌النّار، والمؤمن‌یرث الکافر منزله‌من‌الجنّة».

«و نادی» یعنی: وینادی، لأن کل ما اخبراللّه انه یکون فماضیه و مستقبله و دائمه واحد. روز رستاخیز روز تنادی است، چون بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ آرام گیرند، واصحاب اعراف بر اعراف، هر قومی دیگر را می‌باز خوانند واز آنچه در ابتداءِ سخن میگویند، و دوزخیان درین حال کری و گنگی ونابینائی که‌در آن آیت گفت: «ونحشرهم یوم‌القیمة علی وجوههم عمیاً وبکماً وصماً»، درایشان‌آن نماند، وسخن توانند، وشنوند، وآواز دهند اهل بهشت اهل‌دوزخ را: «ان قد وجدنا

ما وعدنا ربّنا حقّاً »، همان گویند که روز **بدر**، **مصطفی** گفت اهل (۱) **قلیب** را: « فهل وجدتم ما وعد ربّکم حقّاً »، هذا سؤال تقریر یتضمّن تخسیر الکفّار. « قالوا نعم »ـ **کسائی** « نعم» بکسرعین خواند، وهما لغتان.

« فأذّن مؤذّن بینهم » ـ قیل هو صاحب الصور. تا ایشان درین سخن باشند منادی ندا کند بآواز بلند: « أن لعنة الله علی الظّالمین » ای الکافرین. که لعنت خدا بر کافران. آنکه اعمال خبیثهٔ ایشانرا وصف کرد:

« الّذین یصدّون عن سبیل الله » ـ ایشان که از دین اسلام باز گشتند، و دیگران‌را می‌باز گردانیدند، « یبغونها» ای:و یبغون‌لها عوجاً، و از راه راست‌خداوند کژی می‌بیوسیدند، وازآن کژی میجستند. کژی در چیزی دیدنی چون چوب ودیوار عوج است بفتح عین، و در چیزی نادیدنی چون سخن و پیمان عوج است بکسر عین. « وهم بالاخرة » یعنی بالبعث الذی فیه جزاء الاعمال «کافرون».

« وبینهما حجاب »ـ یعنی اهل‌الجنة واهل النّار حجاب. این حجاب‌آن‌سور است که اینجا گفت: « فضرب بینهم‌بسور له باب». دیواری‌است بلند در باطن، واندرون آن بهشت است. از سور تا درگاه بهشت صدساله راه، همه جویها وچشمها وحیاض و ریاض و درختان سدر بهشتی بوی وروشنائی بهشت درآن‌تابان، و ازظاهر دیوار وبیرون آن دوزخ است، از دیوار تا در دوزخ صد ساله راه پردود وتف و شرار، وگزندگان، و از بیرون سوی دیوار در اندرون دیوار البته از دوزخ هیچ اثر نه، و از اندرون دیوار بیرون آن از بهشت البته هیچ اثر نه.

« و علی‌الاعراف رجال »ـ عرف شاخ سر دیوار است وسر خروه (۲)، اعراف جمع آن، « وعلی الاعراف » ای علی السور « رجال یعرفون کلا » یعنی الفریقین

۱ـ ج: اصحاب. ۲ ـ بمعنی خروس.

« بسیماهم » یعنی اهل الجنة ببیاض وجوههم ، و اهل النّار بسواد وجوههم ، وذلك لأن موضعهم عال مرتفع یرون الفریقین . از بالا بااهل بهشت نگرند بر ایشان سلام کنند. رب العالمین گفت : « لم یدخلوها و هم یطمعون » انیز (۱) در بهشت نرفتند اصحاب اعراف ، اما طمع میدارند که در روند ، و این طمع از آن کنند که نور روی خویش ودست‌وپای‌خویش برجای بینند ، نه چون منافقان که برصراط نور از ایشان بربایند و درتاریکی‌بمانند .

« واذا صرفت ابصارهم »ـ قلبت وجوههم تجاه اصحاب‌النار. چون روی ایشان بدوزخ گردانند ، واهل‌آن بایشان نمایند ، تا ازآن بالا بایشان نگرند ،گویند « ربنا لاتجعلنا مع‌القوم الظالمین » ـ یعنی المشرکین فی‌النار .

« و نادی اصحاب الاعراف رجالا » وهم فی‌النار « یعرفونهم بسیماهم » بسواد الوجوه وهم‌القادة والکبراء . مفسّران گفتند : این رجال **ولیدمغیره** است و **بوجهل هشام** و **عاص‌وائل** و امثال ایشان ،که دردنیا چون **بلال** و **سلمان** و **عمار** وامثال ایشان دیدند ، گفتند : الله اینان را ببهشت فرستد وما را بآتش! کلا، والله ان‌الله لایفضّل خدمنا و رعاتنا علینا ! سوگند خوردند که : الله ایشانرا ببهشت نفرستد فردا . اصحاب اعراف ایشان را گویند :

« اهؤلاءِ الذین اقسمتم » ؟ اینان ایشان اند که شما سوگند خوردید که الله ایشانرا ببهشت نفرستد ؟ واین پیش ازآن باشد که ایشان دربهشت شوند .آنکه گویند: « ادخلوا الجنةلاخوف علیکمو لا انتم تحزنون » ، و روا باشد که در بهشت شده باشند آنکه این خطاب رود ، و معنی آنست که : اقسمتم‌لاینالهم‌الله برحمة ، و قدقال‌الله لهم: ادخلوا الجنة لاخوف علیکم و لاانتم تحزنون .

وقیل : اقسمتم اهل النار لا یدخل اصحاب‌الاعراف الجنة ، فقال‌الله : « اهؤلاءِ

---

۱ ـ یعنی هرگز .

الذین اقسمتم لاینالهم‌الله برحمة‌ادخلواالجنة » ، و قیل : « اهؤلاءِ » من کلام‌الملائکة . یعنی‌فریشتگان گویند اهل‌آتش را که : اینان اند یعنی اصحاب اعراف که شما سوگند خوردید که در بهشت نشوند. آنگه این فریشتگان روی باصحاب اعراف کنند ، گویند: « ادخلوا الجنة لاخوف علیکم ولاانتم تحزنون » .

و در اصحاب اعراف سخن فراوان گفته اند که ایشان که اند ؟ قومی گفتند: پیغامبران‌اند واهل معرفت، ایشان‌را برزبر بهشتیان برند ، تا برهردو گروه مشرف باشند. قومی گفتند : فقها و علماءِ اسلام اند ، که زندگانی بعلم و عمل بسرآوردند ، و در راه سنت و طریق حق راست رفتند . در دنیا برتر از خلق بودند بمنزلت ، و در عقبی برتر باشند برتبت و درجة . و قیل : هم قوم استوت حسناتهم و سیّآتهم . در دیوان ایشان نیکی و بدی‌برابرآید ، تا از اهل بهشت فروترآمدند و از اهل آتش برتر.

روی ان‌النبی (ص) قال : « هم قوم خرجوا الی‌الجهاد فی‌سبیل‌الله ، و هم عصاة لآبائهم ، فقتلوا ، فأعتقهم‌الله من‌النار ، لانهم قتلوا فی‌سبیله ، و حبسوا عن‌الجنة بمعصیة آبائهم » . وقیل : هم‌قوم رضی‌عنهم آباؤهم دون امهاتهم ، او امهاتهم دون آبائهم . وقیل: هم‌اولاد الزنا، وقیل: هم‌الذین‌کانوا فی‌الفترة ولم یبدلوا دینهم، وقیل: هم‌اولادالمشرکین. و روی أن‌النبی(ص) قال : « انهم آخر اهل‌الجنة دخولا » ، و قال **مقاتل** : اصحاب‌الاعراف من امة محمّد (ص)خاصة ، فحبسوا من اجل ذنوبهم ، ثم أدخلوا بعد ذلك الجنة بشفاعة **محمّد** (ص) . قال **سالم مولی ابی‌حذیفة** : وددت أنی بمنزلة اصحاب الاعراف .

« و نادی اصحاب النار اصحاب الجنة أن افیضوا علینا » ـ ای صبّوا علینا من‌الماءِ مقدار ما یبرد ابداننا ، ویزیل عطشنا. « او مما رزقکم‌الله » من‌الطعام . این آنگه باشد که رب العزة حجاب میان دوزخیان و بهشتیان بردارد ، تا دوزخیان ناز و نعیم بهشتیان بینند ، و از ایشان طعام و شراب خواهند . این دلیل است که ایشان در آن

عذاب هم تشنه باشند و هم گرسنه، و آدمی از طعام و شراب مستغنی نیست اگرچه در عذاب بود.

« قالوا ان‌الله حرّمهما » ـ ای ماءالجنة و طعامها تحریم منع « علی‌الکافرین». قال **ابوالجوزاء** : سألت **ابن‌عباس** : ایّ الصدقة افضل؟ فقال : قال رسول‌الله (ص) : « افضل الصدقة الماء . اما رأیت اهل النار لمااستغاثوا بأهل‌الجنة ، قالوا افیضوا علینا من‌الماء ».

قوله: « الّذین‌اتخذوا دینهم لهواً و لعباً » ـ قیل : اکلاً و شرباً ، و قیل : ما زیّن لهم‌الشیطان من تحریم البحیرة والسائبة والوصیلة والحامی والمکاء والتصدیة حول البیت، و سائر الخصال‌الردیئة التی‌کانوا یفعلونها فی‌جاهلیتهم . قال **ابوروق** : « دینهم » ای عیدهم . « لهواً و لعباً و غرّتهم الحیوةالدنیا » ای اغترّوا بطول البقآء . **اینجا** سخن تمام شد . پس گفت : « فالیوم ننساهم » ـ نترکهم فی‌جهنّم کما ترکوا الایمان، بلقاء یومهم هذا ، یعنی بالبعث . و قیل : « کما نسوا لقاء یومهم هذا » ای کما ترکوا العمل لهذا الیوم . « وکانوا بآیاتنا یجحدون » ای : وکما جحدوا بآیاتنا ولم یصدقوها .

« و لقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم » ـ معنی تفصیل تبیین است ، یعنی که وجوه آن و ابواب آن از امر و نهی و از قصه مثل همه از یکدیگر گشاده و روشن باز نمود ، و نظیر این در قرآن فراوان است : « موعظة و تفصیلا لکل شیء » ، « ثم فصلت من لدن حکیم خبیر » ، « و کل شیء فصلناه تفصیلا » ، « انزل الیکم‌الکتاب مفصلا » . این همه از یك باب است . و در قرآن تفصیل است بمعنی بینونت ، چنانکه گفت : « آیات مفصلات » یعنی بائنات بعضها من بعض . بین کل عذابین شهر ، و در سورة **یوسف** گفت : « و لما فصلت العیر » ای بانت الرفقة من **مصر** ، و در **مرسلات** گفت : « لیوم‌الفصل » یعنی یوم یبان فیه بین‌الناس ، « هذا یوم‌الفصل و ما ادریك ما

یوم الفصل » ، « **ان یوم الفصل کان میقاتاً »** . **این همه از یك باب است** ، یعنی یبان بین **الخلائق بالقضاء ، فریق فی الجنة وفریق فی السعیر** .

« **و لقد جئناهم بکتاب فصّلناه علی علم »** ـ **ابن محیصن «فضّلناه»** بضاد معجم خواند . میگوید : این نامه را یعنی قرآن افزونی دادیم درشرف ، و افزونی شرف قرآن بر دیگر کتابهای منزل باختصار است و بتأخیر وبحفظ از تبدیل و تحریف . اما اختصار آنست که کتب دیگر با طول عظیم است، و قرآن جوامع الکلم است ، واما تأخیر آنست که قرآن برهمهٔ کتب قاضی است بنسخ و احکام ، و اما حفظ از تبدیل و تحریف آنست که گفت : « **و انا له لحافظون »** ، و در کتب پیشین تبدیل و تحریف کردند ، چنانکه گفت : « **فبدّل الّذین ظلموا قولاً »** ، « **یحرفون الکلم عن مواضعه »** .

آنکه گفت : « **علی علم»** ای بعلم منا ، یقول: فصّلناه و نحن عالمون بتفصیله، و قیل : **علی علم فی الکتاب** ، یعنی ما اودع من العلوم و بیان الاحکام . « **هدی »** ای هادیاً من الضلالة « **و رحمة »** ای ذا رحمة من العذاب، « **لقوم یؤمنون »** ای لقوم ارید به هدایتهم و ایمانهم . پس بصفت جاحدان باز گشت و تخویف ایشان ، و ایشان کفّار زمان **مصطفی** اند، گفت :

« **هل ینظرون »** ـ عرب « **هل »** در جای نفی نهد گاه گاه ، و این از آن است. و هرجای که پس آن « **ینظرون »** است ، معنی « **ما ینظرون »** است ، واین « **ینظرون »** بمنی « **ینتظرون »** است ، همچون« **فنظرة الی میسرة»**، « **فناظرة بم یرجع المرسلون»** و انشدوا :

و ان یك صدر هذا الیوم ولّی فان غداً لناظره قریب .

« **الا تأویله »** ـ تأویل نامی است حقیقت چیزی را ، ومراد بلفظ تأویل مأوّل است همچون تنزیل بمعنی منزل . مصدر است اسم ساخته همچون « **فالق الاصباح »** .

«هل ینظرون الا تأویله» - این «ها» با کتاب‌شود یعنی: الی مایؤل الیه‌مراد الله عزّ وجلّ فی‌تفصیل هذا الکتاب و تنزیله . میکوید: چشم نمیدارند این کافران درین باز نشستن از ایمان و تصدیق مکر پیدا شدن حقیقت آنکه مراد الله بفرستادن این کتاب است ، یعنی بپا شدن رستاخیز ، و وقوع شأن آن ، و شمار با خلق ، و پاداش دادن ایشان .

«یوم یأتی تأویله» - **مقاتل** کفت ، در کتاب **نظائر** که: تأویل در قرآن برپنج وجه تفسیر کنند :

یکی بمعنی عاقبت ، چنانکه درین آیت کفت : «هل ینظرون الا تأویله ، یوم یأتی تاویله» - یعنی یوم‌القیمة یأتی عاقبة ما وعدالله عزّ وجلّ فی‌القرآن علی‌السنة الرسل ، انه کائن من‌الخیر و الشر. همانست که در **یونس** کفت : «بل کذّبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولمّا یأتهم تاویله» یعنی ولمّا یأتهم عاقبة ما وعدالله‌عزّ وجلّ فی‌القرآن انه کائن فی‌الاخرة من الوعید .

وجه دوم تأویل است بمعنی منتهی کمیت ملك امت **محمد** (ص) ، چنانکه در سورة **آل عمران** کفت : «ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله»، و ذالك‌ان **الیهود** ارادوا ان یعلموا من قبل حساب الجمل کم یملك **محمد** وأمته ، ثم ینقضی ملکه‌ویرجع‌الی‌الیهود، فقال الله تعالی : «و ما یعلم تأویله الا الله» ای ما یعلم منتهی کم یملك محمد (ص) و امته الا الله ، ای لا یعلم ذلك الا الله انهم یملکون الی یوم القیامة و لا یرجع الملك الی الیهود ابداً .

وجه سوم تأویل است بمعنی تعبیر رؤیا ، چنانکه کفت : «و کذلك یجتبیك ربك و یعلمك من تأویل الاحادیث» ، وهم در سورة **یوسف** کفت : «مکنّا لیوسف فی الارض و لنعلّمه من‌تأویل الاحادیث» یعنی تعبیرالرؤیا ، «نبئنا بتأویله»، «وعلّمتنی من

تأویل الاحادیث ». این همه بمعنی تعبیر است .

وجه چهارم تأویل بمعنی تحقیق است ، چنانکه گفت : «هذا تأویل رؤیای من قبل » یعنی تحقیق رؤیای .

وجه‌پنجم تاویل بمعنی الوان است : چنانکه گفت: « لایأتیکما طعام ترزقانه الا نبأتکما بتأویله » یعنی بألوانه ، ای الوان الطعام قبل ان یأتیکم الطعام .

« یقول‌الذین نسوه من قبل » ـ یعنی غفلوا عنه و ترکوا التأهّب له والایمان به من قبل اتیانه ، « قد جاءت رسل ربنا بالحق » بالصدق والبیان ، اقروا حین‌لاینفعهم الایمان . « فهل لنا » من‌الملائکة والنبیین وغیرهم « من شفعاء فیشفعوا لنا » ؟ « هل » ایدر (۱) بمعنی استفهام است ، چنانکه در سورة الروم گفت : « هل لکم مما ملکت ایمانکم من‌شرکاء » ؟ و در یونس گفت : « هل من‌شرکائکم من یبدؤا الخلق» ؟ اما آنجا که گفت : « هل ادلّك علی شجرة الخلد » ، « هل ادلّکم علی تجارة تنجیکم » ، « هل انبّئکم علی من تنزل الشیاطین » ، « هل ننبّئکم بالاخسرین‌اعمالا » ، این همه تنبیه است بمعنی « الا » .

« هل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا او نردّ » ـ الی الدنیا « فنعمل » من الخیر « غیرالذی کنا نعمل » من الشرك والتکذیب . طلب شفیع کنند یا خواهند که ایشانرا وا دنیا(۲) فرستند تا ایمان‌آرند ، و نیکیها کنند . ربّ العالمین‌جای دگر گفت : «ولو ردّوا لعادوا لما نهوا عنه » اگرشان وادنیا فرستند هم بکفر وشرك‌خویش باز گردند.
« قد خسروا انفسهم » ـ ای نقصوا انفسهم حظّهامن طاعةالله فصاروا الی‌النار ، « وضلّ عنهم ما کانوا یفترون » ـ ای : لم ینفعهم عبادتهم الاصنام .

۱ ــ ج : اینجا . ۲ ــ ج : با دنیا .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « والذین آمنوا و عملواالصالحات » الایة ـ گفته‌اند که : ایمان برچهار قسم است : ایمانی که در دنیا بکارآید و در عقبی نه، چون‌ایمان‌منافقان . دیگر ایمانی که در عقبی بکارآید و در دنیا نه ، چون ایمان سحرهٔ **فرعون** . سوم ایمانی که نه در دنیا بکار آید نه در عقبی ، چون ایمان **فرعون** در وقت معاینهٔ عذاب و هلاك . چهارم ایمانی که هم در دنیا بکارآید هم درعقبی ، وآن ایمان موحدان است ومخلصان ، که ایشانرا خدمت‌است بر سنت ، و معرفت است برمشاهدت ، و یادکار استدرحقیقت. در معاملت صدق بجای آوردند ، و در عبادت سنت ، ودر صحبت امانت . ایشان اند که رب العالمین گفت : « والذین آمنوا و عملوا الصالحات لا نکلف نفساً الا وسعها » ـ میگوید جل جلاله : ما مؤمنان را ونیك مردان را بار گران ننهیم ، و بهشت باقی ونعیم جاودانی از ایشان دریغ نداریم . هم در دنیا ایشانرا بهشت عرفان است ، هم در عقبی ایشانرا بهشت رضوان . امروز در حدائق مناجات و ریاض ذکر می‌نازند ، و فردا در حقائق مواصلات بربساط مشاهدت می‌آسایند .

پیر طریقت گفت : الهی ! نسیمی دمید از باغ دوستی ، دلرا فدا کردیم . بوئی یافتیم ازخزینهٔ دوستی بپادشاهی برسرعالم ندا کردیم . برقی تافت ازمشرق حقیقت آب کل کم انکاشتیم. الهی ! هرشادی که بی‌تو است‌اندوه‌آنست. هر منزل که نه در راه تو است زندان است . هردل که نه در طلب تو است ویران است . یك نفس باتو بدو گیتی ارزان است . یك دیدار از آن تو بصد هزار جان رایگان است : صد جان نکند آنچه کند بوی وصالت .

« و نزعنا ما فی صدورهم من غل » ـ صفت جوانمردان طریقت و سالکان راه

حقیقت است که رب‌العزة اول دلهای ایشان از هواها و بدعتها پاك کرد ، تا قدم برجادهٔ سنت نهادند ، و بنصوص کتاب خدا و سنت **مصطفی** (ص) پی بردند . وهم و فهم خود در آیات صفات گم کردند ، و صواب دید خرد خود معزول کردند ، و باذعان کردن نهادند ، و بسمع قبول کردند ، و راه تسلیم پیش گرفتند ، تا ازتعطیل و تشبیه برستند. باز دلهای ایشان از دنیا و آلایش دنیا پاك کرد ، تا نور معرفت در دل ایشان تافت ، و چشمهای حکمت در دلهاشان پدید آمد . باز نظر خود ایشانرا گرامی کرد ، و دوستی خلائق از دلهاشان بیرون کشید ، تا بهمگی با وی گشتند ، و در حقیقت افراد روان شدند ، و از اسباب وا مسبب‌آمدند . یکی دیدند ، و یکی شنیدند ، و بیکی رسیدند . زبان باذکر ، و دل بافکر ، و جان با مهر ، زبان در یاد ، و دل در راز ، وجان در ناز :

تا دلم فتنه بر جمال تو شد   بندهٔ حسن ذوالجلال تو شد

ای‌عزیز آن کسی که‌روی‌تودید   وای‌شکرف آنکه‌درجوال‌تو شد

اما می دان تا عهد ازلی‌دامن تو نگیرد ، دل تو این کار بنپذیرد، و تا حق به تو نپیوندد این‌طریق باتو بنسازد ، و تا حق بتو ننگرد دل تو اورا نخواهد .

« ونودوا ان‌تلکم‌الجنة اورثتموها بما کنتم‌تعملون »ـ این که گفت« بما کنتم تعملون » تسکین دل بنده را گفت ، و زیادت نواخت که بروی می‌نهد ، و اگر نه بنده داند که عمل‌باتقصیروی سزای‌آن درگاه نیست، وآن‌منازل و آن‌درجات جزاءِ این عمل نیست ، اما بفضل‌خود ناشایسته می‌شایسته کند ، و ناپسندیده می‌آراید ، و نیك خدائی و مهربانی خود درآن بابنده مینماید .

« وعلی الاعراف رجال »ـ چه مردانند ایشان که رب العزة ایشانرا مردان خواند ، مردانی که باد عنایت ونسیم رعایت از جانب قربت ناگاه بر ایشان گذر کرد:

شمالی باد چون بر گل گذر کرد   نسیم گل بباغ اندر اثر کرد.

چون باد عنایت بر ایشان گذر کرد دلهاشان بنور معرفت زنده کرد. جانهاشان بعطر وصال خود خوشبوی کرد. سرهاشان بصیقل عنایت روشن کرد. بجمع همت و حسن سیرت ایشانرا بر خوردار کرد، تا همت از خلق یکبارگی بر داشتند، و با مهر حق پرداختند:

مشتاق تو در کوی تو از شوق تو سر گردان
از خلق جدا گشته خرسند بخلقانها
از سوز جگر چشمی چون حلقهٔ گوهر ها
وز آتش دل آهی چون رشته مرجانها.

لا جرم رب العزة در دنیا ایشانرا براسرار و احوال بندگان اشراف داد، و در عقبی بر منازل و درجات مؤمنان اشراف داد، و مقام ایشان زبر خلائق کرد، تا همه را دانند، و کس ایشانرا نداند. همه‌را شناسند، و کس ایشانرا نشناسد. اینست که گفت: «یعرفون کلاّ بسیماهم». هر کسی را نشانی است، و بی نشانی ایشانرا نشان است. هر کسی بصفتی‌درخود بمانده، و بیخودی ایشانرا صفت است. دوزخیان در قید مخالفت از حق باز مانده، و بهشتیان در بهشت بحظوظ خودآرمیده، وایشان را ازهردو بر کران داشته، وبرهمه مشرف کرده. **پیر طریقت** گفت: الهی! چه زیبا است ایام دوستان‌تو باتو! چه نیکوست معاملت ایشان در آرزوی دیدار تو! چه خوش است گفت و گوی ایشان در راه جست و جوی تو! چه بزرگوار است روزگار ایشان در سرکارتو!

«و نادی اصحاب النار اصحاب الجنة ان افیضوا علینا من الماء» الایة ـ فکما لم یرزقهم الیوم من عرفانه ذرة لا یسبقهم غداً فی تلك الاحوال قطرة، و انشدوا فی معناه:

و أقسمن لا یسقیننا الدهر قطرة و لو زخرت من ارضهنّ بحور.

و يقال: انما يطلبون الماء ليبكوا به، لأنه نفدت دموعهم ، وفي‌معناه انشدوا :

نزف البكاء دموع عينك فاستعر عيناً لغيرك دمعها مدرار

من ذا يعيرك عينه تبکی بها أرأيت عيناً للبكاء تعار

٦ـ النوبة الاولى

قوله‌تعالی: « **انّ ربّكم الله** » خداوند شما الله است « **الّذی خلق السموات والارض** » او كه بیافرید آسمانها و زمینهارا « **فی ستّة ایّام** » درشش روز « **ثمّ استوی علی العرش** » پس مستوی شد برعرش « **یغشی اللّیل النّهار** » در میکشد شب تاریك را درسر روز روشن « **یطلبه حثیثاً** » تا آنرا می جوید بشتاب « **و الشمس و القمر والنجوم** » وآفتاب وماه و ستارگان « **مسخّرات** » نرم کرده و روان « **بأمره** » بفرمان خدای « **الا له الخلق والامر** » آگاه بید(۱) که‌او راست آفریده و فرمان درآفریده « **تبارك الله** » برتر وبزرگوارتر، پاك‌تر وبابركت‌تر كسی‌الله‌است « **ربّ العالمین(٥٤)** » خداوند جهانیان .

« **ادعوا ربّكم** » خداوند خویش را خوانید « **تضرّعاً وخفیةً** » بزاریدن آشكارا و پنهان « **انّه لایحبّ المعتدین(٥٥)** » او دوست ندارد اندازه در گذارندگان‌را.

« **ولا تفسدوا فی‌الارض** » و به‌تباهكاری مروید درزمین « **بعداصلاحها** » پس آنكه الله آنرا بر صلاح نهاد بسزا و در خور « **وادعوه خوفاً و طمعاً** » وخدای خویش‌راخوانید وپرستید ببیم واومید « **انّ رحمة الله قریب من المحسنین(٥٦)** » كه بخشایش خدای نزدیك است از نیكوكاران .

« **وهوالّذی یرسل الرّیاح** » الله او است كه می گشاید بادها را در هوای

۱ ــ ج : باشید .

جهان « **بشراً** » بشارت دهان « **بین یدی رحمته** » پیش‌باران فا (۱) « **حتّی اذا اقلّت** » تا آن باد بر گیرد « **سحاباً ثقالا** » میغهای گران « **سقناه** » میرانیم ما آنرا « **لبلد میّت** » بسوی زمینی یا مردم و جانور از تشنگی مرده « **فأنزلنا به‌الماء** » تا فرو فرستیم بآن میغ در زمین آب « **فأخرجنا به من کلّ الثمرات** » تا بیرون آریم باآن‌از هر میوه‌ها « **کذلك نخرج الموتی** » چنین هن(۲) بیرون آریم فردا از خاك مردگانرا ببانگی « **لعلّکم تذکّرون**(۵۶) » . این باز نمودیم تا با این آن دریابید و بدیدار این آن را در یاد آرید .

« **والبلد الطّیّب** » و زمین پاك ، تربت خوش خاك « **یخرج نباته** » بیرون آید از آن نبات « **باذن ربّه** » بخواست خدای چنانکه خواهد « **والّذی خبث** » وآن زمین باز که خاك آن ناپاك است وناخوش « **لایخرج الّانکداً** » پس بیرون نیاید نبات آن مگر اندکی دژورد « **کذلك** » همچنین « **نصرّف‌الایات** » از روی بروبی میگردانیم و ازراه براه سخنان خود و بازنمودهای خود « **لقوم یشکرون**(۵۷) » گروهی راکه سپاسداری کنند .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « ان ربکم‌الله الذی خلق‌السموات والارض فی‌ستة ایام » ـ ای فی مقدار ستة ایام . خلاف است میان علما که این شش روز روزگار کوتاه است چنانکه درعهد ما است، یا روزگار دراز که الله میگوید : « و ان یوماً عند ربك کألف سنة مما تعدّون » .حسن گفت : روزگار کوتاه است ، ونقلهٔ اخبار و بیشترین مفسران بر آنند که روزگار دراز است ، روزی هزار سال .

۱ ـ یعنی پیش‌از باران. ۲ـ نسخهٔ ج « هن »را ندارد .

و نیز خلاف است که ابتداءِ آفرینش خلق کدام روز بود؟ **محمد بن اسحق** صاحب المغازی گفت: اهل **تورات** گفتند: ابتداءِ آفرینش روز یکشنبه بود تا بآخر روز آدینه، و روز شنبه روز فراغ بود، و روز استواء الله بر عرش. ازین جهت شنبه را تعظیم نهادند، و عید ساختند، و **اهل انجیل** گفتند: ابتداءِ آفرینش روز دوشنبه بود، و روز یکشنبه روز فراغ بود و استواء الله برعرش، و آنرا بزرگ داشتند، اما مذهب اهل اسلام و سنت و اصحاب‌حدیث آنست که ابتداءِ خلق روز شنبه بود، تا بآخر پنج‌شنبه، قالوا: وکان السابع یوم‌الجمعة الذی استوی الله فیه عرشه، و فرغ من خلقه، و عظّمه، و شرّفه و جعله عیداً للمسلمین، و فیه دلالة علی تشریف یوم‌الجمعة. و بعضی اصحاب سنت گفته‌اند: خلق روز یکشنبه بود، قالوا: لایبطل شرف‌الجمعة لان‌الله عزوجل فیهاخلق **آدم**، وأسجد لهُ‌الملائکة وأدخله‌الجنة.

«ان ربکم الله‌الذی خلق السموات والارض فی‌ستة ایام» ـ میگوید: خداوند شما اوست که هفت آسمان و هفت زمین و هرچه در آن بشش روز بیافرید. زمین و هرچه درآن بچهار روز بیافرید، وآسمانها بدو روز، وبیان این درخبر **ابن‌عباس** است که گفت: خلقت الارض و ما فیها من شیء فی اربعة ایام، و خلقت السّماء فی یومین، و این آنکه بود که سائلی از وی پرسید که بر من مشکل شده است آنچه رب العزة گفت: «رفع‌سمکها فسوّیها و اغطش لیلها و اخرج ضحیها. والارض بعد ذلك دحیها». آن سائل گفت: این دلیل است که نخست آسمان آفرید، و پس زمین، و جای‌دیگر گفت: «خلق‌الارض فی‌یومین و تجعلون له انداداً» الی‌قوله: «ثم‌استوی الی‌السماءِ»، و این دلیل است که نخست زمین آفرید. ابن عباس جواب داد آن سائل راکه: خلق الارض فی‌یومین‌ثم‌استوی الی‌السمآءِ‌فسوّیهن فی‌یومین‌آخرین، ثم‌نزل الی‌الارض فدحیها. و دحیها ان اخرج منهاالمآء والمرعی، و شق فیهاالانهار، و جعل‌السبل، و خلق‌الجبال

والرمال والآکام وما بینهما فی یومین آخرین ، فذلك قوله :

« والارض بعد ذلك دحیها » . بشش روز گفت ، و اگر خواستی بیك لحظه بیافریدی، لکن مراد بآن تعلیم بندگان است برفق و تثبت درکارها. قال **سعید بن جبیر**: قدرالله تعالی خلق السموات والارض فی لمحة او لحظة ، و انما خلقهن فی ستة ایام تعلیماً لخلقه الرفق والتثبت فی الامور ، قال : و علّمنا بالستة الحساب الذی لاسبیل الی معرفة شیء من امر الدنیا والدین الا به ، کما قال : « لتعلموا عدد السنین والحساب » . ثم ان اصل جمیع الحساب من ستة ، و منها یتفرع سائر العدد بالغاً مابلغ . و قیل : خلق هذه الاشیاء فکان خلقه سبحانه لشیء منها فی کل یوم من الایام الستة کلمح بالبصر، وفی بعض التفاسیر انه جل جلاله قال للسموات والارض : کونی فی ستة ایام ، فکانت فی المدة التی امرها ان تکون فیها .

« ثم استوی علی العرش » ـ وجدت فی تفسیر **ابی بکر النقاش**، یروی : ان الله عزوجل کان عرشه علی المآء قبل ان یخلق شیئاً غیرما خلق قبل الماء ، فلما اراد ان یخلق السمآء اخرج من المآءِ دخاناً ، فارتفع فوق المآءِ فسما علیه، فسمّاه سماء ، ثم ایبس الماء فجعله ارضاً واحدة ، ثم فتقها فجعلها سبع ارضین فی یومین فی الاحد والاثنین، فخلق الارض علی حوت ، و خلق الجبال فیها و اقوات اهلها وشجرها وما ینبغی لها فی یومین یوم الثلثاءِ والاربعاء . ثم استوی الی السمآءِ و هی دخان فجعلها سبع سموات فی یومین یوم الخمیس والجمعة . و انما سمّی یوم الجمعة لانه جمع فیه خلق السموات والارض . فلمّا فرغ من خلق ما احب استوی علی العرش ، فذلك قوله : « خلق السموات والارض فی ستة ایام» .

« ثم استوی علی العرش » ـ استواء در لغت عرب که بر پی آن « علی » آید استقرار است ، چنانکه الله گفت : « اذا استویتم علیه » ، و « استوت علی الجودی » ، « لتستووا علی ظهوره » ، « فاذا استویت انت و من معك علی الفلك » . و بیشتر درجلوس

گویند ، و در قیام روا دارند ، چنانکه : استوی رسول‌الله (ص) علی‌المنبر. و « استواء » در لغت که بر پی آن « الی » آید صعود است و عمد ، چون « استوی الی السّماءِ » در سورة **البقرة** و در **حم** یعنی عمد و صعد، اما استواء بمعنی استیلاء و غلبه از ترهات **جهمیان** است ، و این کفر است از دو وجه : یکی آنکه استیلاء و غلبه پس از عجز و ضعف گویند ، و این استواء برعرش فعلی است که رب‌العالمین خود را اثبات کرد بوقتی مخصوص ، یعنی پس ازآفرینش آسمان و زمین . آنکس که استواء براستیلاء نهد صریح بگفت که پس از خلق آسمان و زمین بر عرش مستولی‌شد ، و غلبه کرد ، یعنی که پیش ازآفرینش آسمان و زمین مستولی نبود ، وعاجز بود ، و این کفر محض است .

و دیگر وجه آنست که استیلاء درست نباشد مگرمیان دو کس ، دو پادشاه، مثلا که با یکدیگر خصومت گیرند درملکی یا در شهری ، پس بآخر چون یکی بر آن دیگر غلبه کند ، گویند : استولی فلان علی بلد کذا ، و معلوم است که خدای را جل‌جلاله هرگز منازع نبود و نیست در عرش و درغیرآن . پس کسی که« استولی » میگوید خدایرا منازعی پدید میکند ، که بعد از خلق آسمان و زمین الله بر وی غلبه کرد ، بر عرش مستولی شد ، و این سخن محض شرك است و عین کفر ، تعالی الله عن قول‌الجهمیة الضّلاّل وتأویلهم‌المُحال علواً کبیراً . ودرست است از **ام سلمه** که گفت : الاستواء ایمان ، والجحود به کفر ، و همچنین روایت کرده‌اند از **مالك وانس** . واگر لفظ استواء را بتأویل حاجت بودی نگفتی که الاستواء غیر مجهول ، و اگر بظاهر آن برفتن روا نبودی نگفتی که : الاقرار به ایمان ، که از ظاهر برگشتن انکار است نه اقرار ، و اقرار تسلیم است و ترك تأویل .

و عرش در لغت عرب سریر است ، و مذهب اهل سنت و جماعت اینست ، و **مصطفی** (ص) عرش‌را فوق وتحت ویمین وساق گفت ، وآنرا حاملان اند ازفریشتگان،

و بالای هفت آسمان است ، و در آن خبرهای درست است درصحاح آورده ، وائمهٔ دین آنرا پذیرفته ، و بر ظاهر برفته ، و گردن نهاده ، و زبان و دل از معنی آن خاموش داشته ، و از دریافت چگونگی آن نومید نشده ، که خود را فرا دریافت آن بتکلف راه نیست، وجز اذعان و تسلیم روی نیست .

روی **جبیر بن محمد بن جبیر بن مطعم** عن ابیه عن جده، قال : جاء اعرابی الی النبی (ص) ، فقال : یا رسول‌الله جهدت الانفس ، و جاع العیال ، و هلکت الاموال ، فاستسق لنا ربك ، فانّا نستشفع بالله علیك ، و نستشفع بك علی‌الله . فقال النبی (ص) : « سبحان‌الله سبحان الله » ! فما زال یسبح حتی عرف ذلك فی وجوه اصحابه ، ثم قال : «ویحك اتدری الله انّ شأنه اعظم من‌ذلك انه لایستشفع به علی احد من‌خلقه ، انّه لفوق سماواته علی عرشه ، وأن‌سماواته علی‌ارضیه کهکذا مثل القبة وانّه لیئطّ به اطیط‌الرجل بالراکب » ، و قال (ص) : « ان فی‌الجنة مائة درجة اعدّالله للمجاهدین فی‌سبیله . بین کل درجتین کما بین‌السمآءِ والارض ، فاذا سألتم‌الله فسئلوه الفردوس ، فانه وسط الجنة و اعلی‌الجنة ، و فوقه عرش الرحمن و منه تفجر انهارالجنة ». این دو خبر دلیل اند که عرش بالای هفت آسمان است، و بالای بهشت است وآنرا حاملان است .

مصطفی (ص) گفت : « ان‌الله اذا قضی امراً سبّحت حملة‌العرش، ثم سبّح اهل السمآءِ الذین یلونهم ، ثم‌سبّح اهل السماءِ الذین یلونهم‌حتی یبلغ التسبیح اهل‌السماءِ الدنیا ، ثم یقول‌الذین یلون حملة‌العرش : ماذا قال ربکم ؟ قال : فیستخبر اهل‌السموات بعضهم بعضاً ، حتی یبلغ‌الخبر اهل سماءِالدنیا ، فتخطف الجن ، فتلقونه الی اولیآئهم ، و یرمون بالشهاب ، فما جاؤا به علی وجهه فهوالحق ولکنهم یقرفون فیه ویریدون » . و قال (ص) : « اذن لی ان احدّث عن ملك من‌الملائکة من حملة‌العرش انّ ما بین شحمة اذنه الی‌عاتقه مسیرة سبع‌مائة سنة» ، او قال: سبعین سنة خفقان الطیر .

و فوق عرش آنست که **مصطفی** (ص) گفت : « لما خلق‌الله الخلق کتب فی کتابه فهوعنده فوق العرش : أن رحمتی‌سبقت غضبی » ، و تحت عرش آنست که **بوذر** گفت : سألت النبی (ص) عن قوله : « والشمس تجری لمستقر لها » ، قال : «مستقرها تحت‌العرش» و ساق عرش آنست که مصطفی (ص) گفت **ابی کعب** را : « لیهنّئك العلم اباالمنذر ! انّ لها یعنی لایةالکرسی لساناً وشفتین تقدس الملك عند ساق‌العرش » .

و روی عن **علی** (ع) قال: « اول من یکسا یوم‌القیامة **ابراهیم** قبطیتین، والنبی (ص) ، حلة حبرة ، وهو عن یمین العرش » . و قال **ابن‌عباس** : العرش لایقدّر قدره احد.

« یغشی‌اللیل النهار » یعنی : یغشی ظلمة اللیل ضوء النهار . این همچنان‌است که گفت : « یکوّر اللیل علی النهار ».« یطلبه حثیثاً » ای سریعاً . این مثلی است، یعنی در بر یکدیگر میروند چون شتابندهٔ در پی گریزنده ، وآخر یکدیگر را در می‌یابند، دریافتن دیدار، نه دریافتن آمیغ . « یغشی» مشدد قراءت **حمزه‌وکسائی** است و**بوبکر** از **عاصم** .

« والشمس والقمروالنجوم مسخرات » ـ یعنی: وخلق‌الشمس والقمر والنجوم. و«مسخرات» نصب‌است برحال‌برقراءت **شامی** . بر«حثیثاً» عمل خلق تمام کرد ، آنکه بر سبیل‌ابتدا گفت: «والشمس‌والقمر والنجوم» هرسه بر رفع‌اند، و «مسخرات» رفع است برخبر ، و معنی مسخرات ای : مذلّلات جاریات مجاریهن . و قیل : مسخرات للخلق ، کقوله:«وسخّر لکم‌ما فی‌السموات و ما فی‌الارض‌جمیعاً منه» . « بأمره »ـ ای کل‌ذلك کان بأمره ، ای : بارادته . و گفته اند : امر آنست که‌آنرا گفت: کونی مسخرة ، فتسخرت بأمره . و گفته اند که : آفتاب و ماه و ستارگان در گردونی بسته است ، و فریشتگان آنرا در فلك میکشند . و گفته اند : برون ازین سیارات معروف هفتگانه بعضی ازین ستارگان روان اند ، وآفرینش‌آن مصالح بندگان راست ، که حقیقت وعلم‌آن بنزدیك

الله است، و بعضی ثوابت اند که آفرینش آن راهنمونی خلق راست در بر و بحر، چنانکه گفت: « و بالنجم هم یهتدون ». و بعضی آنست که آفرینش آن زینت آسمان راست، چنانکه گفت: « زیّنّا السمآء الدنیا بمصابیح »، « و زیناها للناظرین ». وبعضی شهب اند که آفرینش آن رجم شیاطین راست، چنانکه گفت: « و جعلنا ها رجوماً للشیاطین »، و بر جمله الله داند غایت مصالح بندگان که در آن بسته، و تدبیر کار عالم که در آن نهاده: « ذلك تقدیر العزیز العلیم ».

« الا له الخلق والامر تبارك‌الله رب العالمین » ـ خلق و امر از هم جدا کرد تا معلوم شود که امر خلق (۱) نیست. امر دیگر است و خلق دیگر، و رب العزة قرآن را امر گفت: « ذلك امرالله انزله الیکم » و هو القرآن. پس بآنچه گفت: « الا له الخلق والامر »، دلالت روشن است که قرآن مخلوق نیست. **سفیان بن عیینه** گفت درین آیت: ما یقول هذه الدویبّه، یعنی **بشرالمریسی**، فکلامه بالخلق فی‌القرآن؟ اوما یقرأ: « الا له الخلق و الامر »؟ فالخلق غیر الامر، و الامر غیر الخلق. میگوید: آگاه شید (۲) و بدانید که خدایراست جهان وجهانیان وآفریدگان همگان، و ویرا فرمان بر بندگان روان، چنانکه خواهد بایشان فرمان دهد، نه کس او را منازع، نه دیگری بروی غالب.

قال رسول الله (ص): « من لم یحمد الله علی عمل صالح، و حمد نفسه قلّ شکره، و حبط عمله، و من زعم أن الله جعل للعباد من الامر شیئاً فقد کفر بما انزل الله علی انبیآئه، لقوله: الا له الخلق والامر ». « تبارك الله » ـ ای تعظم و ارتفع علی کل شیء، و تعالی بالوحدانیة، و عظم بدوام البقاء. و العالمون، الخلق‌اجمعون. و قیل: معناه أن ذکر رب العالمین برکة علیکم و علی من ذکره منکم.

---

۱ ـ ج: مخلوق. ۲ ـ ج: شوید.

قتاده گفت : چون از قدرت و عظمت و جلال خود خبر داد ، خلق را در آموخت که او را چون خوانند ، گفت :

« ادعوا ربّكم تضرعاً و خفية » ـ اى تذللا علانية . يقول : اذا دعوتموه فتذلّلوا له . ميگويد: چون او را خوانيد خودرا بيفكنيد، و بزارى اورا خوانيد بآشكارا و نهان . و « خفية » بكسر خا قراءت **بوبكر** است از **عاصم** ، اى : سراً و سكوناً ، و منصوب است برحال يا برمفعول له .

« انه لا يحب المعتدين » ـ گفته اند : اعتداء در دعا آنست كه خود را در درجهٔ انبياء و مرسلين خواهد ، و گفته اند : آنست كه بر مؤمنان دعاء بد كند : اللهم العنه ، اللهم اهلكه ، اللهمأخره، و گفته‌اند : بر داشتن آواز بلند است در دعاء ، و فى ذلك ما روى **ابوموسى الاشعرى** ، قال : كان النبى (ص) فى غزاة ، فأشرفوا على واد، فجعل الناس يكبرّون، و يهلّلون ، و يرفعون اصواتهم ، فقال(ص) : « ايها النّاس اربعوا على انفسكم ، انكم لا تدعون اصم ولا غائباً ، انكم تدعون سميعاً قريباً ، انه معكم » .
و قيل : هوالسجع فى الدعاءِ ، وقال رسول‌الله (ص): « يكون فى آخرالزمان اقوام يعتدون فى الدعاء والطهور » .

« ولا تفسدوا فى‌الارض» ـ بالشرك و المعاصى‌وسفك‌الدماءِ ، « بعد اصلاحها » ببعث الرسل و بيان الشرائع ومنع النّاس عن المعصية والظلم . لولا الأنبيآء والشرائع لأكل الناس بعضهم بعضاً، و كل ارض قبل ان‌يبعث اليهانبى فاسدة ، حتى تبعث الرسل اليها ، فتصلح الارض بالطاعة . ميگويد : در زمين همه تباهى ونا راستى و ناشايست بود، تا رب العزة پيغامبران را فرستاد ، و خلق را از شرك و معاصى و ظلم باز داشتند ، و بر اسلام و طاعت وصلاح داشتند . رب العزة ميگويد : پس از آنكه بفرستادن پيغامبران آن فسادها بصلاح بازآوريم، ديگر باره تباهكارى مكنيد ، وبه بدمردى در زمين‌مرويد؟

قال **الضحاك** یقول: لاتغوّروا الماء المعین ، ولاتقطعوا شجرة مثمرة ضراراً ، ولا تفسدوا طریقاً معلوماً ، ولا تفرضوا الدّرهم و الدینار بالمقراض و لا تکسروه . و قال **عطیة** : لا تعصوا فی الارض فیمسك الله المطر ، ویهلك الحرث لمعاصیکم .

« وادعوه خوفاً و طمعاً » ـ ای خوفاً من عقابه وطمعاً فی ثوابه ، وقیل : خوفاً من الرّد عدلا ، و طمعاً فی الاجابة فضلا . و نصبهما علی الحال او علی المفعول له ، و نظیره قوله : «ویدعوننا رغباً و رهباً » . « ان رحمة الله »ـ یعنی : ثواب‌الله ، وقیل: هی المطر . « قریب من المحسنین » یعنی : الذین یدعونه خوفاً و طمعاً . در قریب تأنیث نیست، ازبهر آنکه‌آن قرب مکان‌است نه‌قرب نسب. قال **ابو عمرو بن العلاء** : القریب فی اللغة علی ضربین : قریب قرب ، وقریب قرابة. تقول العرب: هده المرأة قریبة منك اذا کانت بمعنی المسافة والمکان .

« و هو الذی یرسل الرّیاح بشراً » ـ درین حرف چهار قراءت است : بضم باء و اسکان شین قراءت **عاصم** است ، یعنی: انها تبشر بالمطر. یدل‌علیه قوله: « و من آیاته ان یرسل الریاح مبشرات » ، و بنون مضمومه وضم شین قراءت **ابن کثیر** و **نافع** و **ابوعمرو** است ، وبنون مضمومه واسکان شین قراءت **ابن عامر**، وبفتح نون واسکان شین قراءت **حمزه** و **کسائی** ومعنی آنست که : لها نشر ، ای رائحة طیبة ، یعنی آن بادها نرم است ، وآنرا بوی خوش است ، در هوا فرو گشاده ، و در پیش باران داشته . و روا باشد که نشر از انتشار بود ، یعنی آن باد های متفرق که ازهر سویی در آید ، و میغ فراهم آرد ، تا ازآن باران‌آید ، کقوله: « والناشرات نشراً ». عن **ابی بکر بن عیاش** قال: لاتقطر من السماءِ قطرة حتی‌تعمل فیها اربع ریاح ، فالصبا تهیج السحاب ، والشمال تجمعه ، والجنوب تدرّه ، والدبور تفرقه .

« حتی اذا اقلّت » الریاح «سحاباً» ای‌رفعته . یقال : اقلّ الشیء ، اذا رفعه،

واستقل به ، اذا اتى به « سحاباً ثقالا » اى حملت الرّيح سحاباً ثقالا بالماء ، فاذا فرغت الماء فصبّته كانت خفافاً ، وذلك أن الله عزوجل يرسل الرياح فتنشىء السحاب ، فتثيره، وينزل الماء من السماءِ الى السحاب فيقسمه كيف يشاء ، فيكون السحاب هو يمطره بعد ما ينزله الله من السماءِ ، فيسكنه السحاب ، لقوله عزّ و جلّ : « و نزّلنا من السماءِ ماء مباركاً » . و سحاب درين آيت جمع است ، و سمّى السحاب سحاباً لانه يمرّ منسحباً .

« سقناه لبلد ميت » اى الى بلد ليس فيه نبات ، وقيل لبلد ميت ، اى: يا بس. **نافع و حمزه و كسائى و حفص** ميّت بتشديد خوانند ، و هما فى المعنى ، احد «فأنزلنا به » يعنى بذلك السحاب «الماء » على الارض الميتة ، «فأخرجنا به» يعنى بالماءِ « من كل الثمرات » انواع حمل الاشجار. « كذلك » اى كما احيينا هذا البلد باخراج الثمرات و حياة الارض خروج نباتها ، « نخرج الموتى » من الاجداث . « لعلكم تذكرون » فتعتبرون بالبعث فتعرفون قدرة الله بما نصرّف لكم من الايات و نضرب لكم من الامثال .

روى عن **ابى هريرة و ابن عباس** : اذا مات الناس كلهم فى النفخة الاولى امطر عليهم اربعين عاماً كمنى الرجال، من ماء تحت العرش، ويدعى ماء الحيوان ، فينبتون فى قبورهم بذلك المطر ، كما ينبتون فى بطون امهاتهم ، و كما ينبت الزرع من الماءِ ، حتى اذا استكملت اجسادهم نفخ فيهم الروح ، ثم يلقى عليهم نومة ، فينامون فى قبورهم، فاذا نفخ فى الصور الثانية عاشوا وهم يجدون طعم النوم فى رؤسهم وأعينهم ، كما يجد النائم اذا استيقظ من نومه ، فعند ذلك يقولون : « ياويلنا من بعثنا من مرقدنا»؟ فيناديهم المنادى: « هذا ماوعد الرّحمن وصدق المرسلون» . آنكه مثل زد رب العزة مؤمنان را و كافران را، كفت :

« والبلد الطيب »ـ میگوید: خاك خوش وتربت پاك که در آن آمیغ نمك و سنگ وناخوش نبود ، « یخرج نباته باذن ربه» بیرون آید نبات آن باذن خدا، چنانکه خدا خواهد. ازمقادیر ومواقیت وازالوان وطعوم نباتی‌نیکو ، وطعامی خوش، وریعی‌تمام، چنانکه مردم را بکارآید، وبآن منتفع شوند . این مثل مؤمن‌است که درقرآن بشنود ، و اثر ایمان وقرآن و اعتقاد داشتن بآن بروی پیدا بود ، ونفع آن بوی رسد . « والّذی خبث » من‌البلدان ، یعنی الارض السبخة اصابها المطر ، فلم تنبت الا نکداً .وزمین شور ناخوش اگرچه باران بدان رسد نبات‌ازآن بیرون نیاید مگر اندکی ضعیف بی‌حاصل بی‌ریع ، که هم‌برجای بخوشد ، و کس بآن منتفع نشود . این‌مثل کافر است که ایمان و قرآن بشنود ، اما در وی اثر نکند ، و بدان منتفع نگردد ، و گفته‌اند : این مثل آدم و ذریت وی‌است ، فمنهم طیب مؤمن ومنهم خبیث‌کافر .

« کذلك نصرف‌الایات لقوم یشکرون » ـ شکر درین‌آیت نامی‌است ایمان و تصدیق را، « یشکرون» یعنی یؤمنون ، کقوله تعالی : « وسیجزی الله الشاکرین».

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی: « ان ربّکم الله الّذی خلق السّموات والارض» ـ ربّ نام‌خداوند است، نورنام نور پیغام ومهر و پیوند‌است، پرورد کارجهانیان ، ودارندهٔ خلقان ، و دیّان مهربان ، پاکست و بی‌همتا ، وداور چون‌وچرا ، وناآلوده بهیچ ناسزا ، پیداست خود را بدرستی، پیداست خود را بهستی، پیداست دل‌را بدوستی، یگانهٔ بسنده ، وبداشت‌هر کس رسنده ، و با راست داشت‌دلها تاونده ، هرچیزی‌را خداونده ،وهرهستی‌را بدارنده ،وهر فرا رسیدنی‌را پرورانده .

اول رب گفت نصیب عامهٔ خلق را ، پس الله گفت نصیب عارفان وصدیقان را.

رب است آرام دهندهٔ دل نیکمردان، الله است غارت کنندهٔ جان عارفان. رب است دهندهٔ نعمت بخواهندگان، الله است او کنندهٔ (۱) مهر بدل دوستان. رب است که نعمت دیدار برمؤمنان ریزد، الله است که عارفان را بادیدار چراغ مهر افروزد.

پیر طریقت گفت: مهر و دیدار هردو برهم رسیدند. مهر دیدار را گفت: تو چون نوری که عالم افروزی. دیدار مهر را گفت: تو چون آتشی که عالم سوزی. دیدار گفت: من چون جلوه کردم غمان ازدل بر کنم. مهر گفت: من باری غارت کنم دلی که برو رخت افکنم. دیدار گفت: من تحفهٔ ممتحنانم. مهر گفت: من شورندهٔ جهانم. دیدار بهرهٔ اوست که او را بصنایع شناسد. از صنایع باو رسد مکوّنات و مقدرات و محدثات از خلق زمین وسماوات وشمس وقمر ونجوم مسخرات. مهر بهرهٔ اوست که اورا هم باو شناسد، ازو بصنایع آید نه ازصنایع بدو.

پیر طریقت گفت: مسکین او که اورا بصنایع شناخت! بیچاره او که او را از بهر نعمت دوست داشت! بیهوده او که او را بجهد خود جست! او که بصنایع شناسد، به بیم وطمع پرستد. او که وی را ازبهر نعمت دوست دارد، روز محنت بر گردد. او که بخویشتن جوید نایافته یافته پندارد. اما عارف اوراهم بنور او شناسد. از شعاع وجود عبارت نتواند. در آتش مهر می‌سوزد، وازناز باز نمی‌پردازد.

« ثم استوی علی العرش » ـ عرش او بر آسمان معلوم است، وعرش او در زمین، دل دوستان است. عرش آسمان را گفت: « و یحمل عرش ربّك فوقهم یومئذ ثمانیة ». فریشتگان آنرا می‌بردارند، و عرش زمین را گفت: « و حملناهم فی البر والبحر ». ما آنرا خود برداشتیم، وبفریشتگان باز نگذاشتیم. عرش آسمان منظور فریشتگان است. عرش زمین منظور خدای جهان است. عرش آسمان را گفت: « الرّحمن علی العرش

۱ـ ج: افکنندهٔ.

استوی » . عرش زمین را گفت : « انا عند المنکسرة قلوبهم ، قلب المؤمن بین‌اصبعین‌من اصابع الرحمن ».

« ادعوا ربّکم تضرعاً وخفیة » ـ **مصطفی** (ص) گفت : « الدعاء هوالعبادة » . دعا عین عبادتست. دعاء خواندن است یا خواستن . اگر خواندن است عین ثناء است ، ورخواستن است بنده را سزا است ، و هر دو عبادتست و نجاة را وسیلت. **یحیی معاذ** گفت : عبادة الله خزینه‌ای است . کلید این خزینه دعا ، و دندانهای این‌کلید لقمهٔ‌حلال. و شرط دعاء تضرع است و زاری ، و بردرگاه عزت خود را بیفکندن بخواری . اینست که میگوید : « تضرعاً و خفیة ».

و درخبر است:آدم صلوات‌الله علیه‌صدسال برآن زلّت‌خویش نوحه کردبزاری، وتضرع نمود ، تا **جبرئیل** گفت : بار خدایا ! خود می بینی تضرع آدم ، می شنوی زاریدن وی . هیچ روی آن دارد که عذرش پذیری ؟ و خستگی ویرا مرهمی بر نهی ؟ فرمان آمد که ای **جبرئیل** ! آدم را بما گذارکه اگر نه این تضرع و زاری از وی دانستی، خود زلّت بر وی قضا نکردمی. زلت بروی قضا کردم که دانستم از وی که چون درماند ، زبان بدعا و تضرع بگشاید ، و من دوست دارم که بنده بنالد ، و در من زارد ، انین المذنبین احب الیّ من زجل المسبحین . نظیره : « وقال ربکم ادعونی استجب‌لکم» میگوید : مرا خوانید تا اجابت کنم . مرا دانید تا آمرزم . از من خواهید تا بخشم . جای دیگر گفت : « امّن یجیب المضطر اذا دعاه » آن در ماندهٔ فرو مانده ، در بلا بیطاقت گشته، که پاسخ کند خواندن او مگر من؟ که نیوشد دعاءِ او مگرمن ؟ که فریاد رسد درماندگی‌ویرا مگر من؟ مضطر آنست که خود را دست آویزی نداند ، وروزگار بر باد دادهٔ (۱) خود برابر چشم خویش دارد. دوست ازهمه وسائل و طاعات تهی بیند . دعاءِ

۱ـ ج : باد بردادهٔ .

چنین کسی همچون تیر بود، که‌سوی نشانه شود.

و ازشرایط دعاء یکی لقمهٔحلالست. **مصطفی** (ص) گفت: «أطب طعمتك تستجب دعوتك». دوم بیداری و هشیاری است بدل حاضر و ازغفلت دور. مصطفی(ص) گفت: «ان الله لایستجیب دعاء من قلب لاه». سوم خوف و طمع است، که رب العزة گفت: «و ادعوه خوفاً و طمعاً». این خوف و طمع بمعنی خوف و رجاء است، و آن تضرع وخفیه بمعنی اخلاص و صدق، برمثال چهار جوی اند در دل گشاده، تا این‌جویها روان اند و روشن، دل آبادان است، و ایمان بر جای، و دعا مستجاب. باز اگر این چهار جوی از دل وا ایستد، و چشمهای آن خشك گردد، دل مرده گردد، و اشك از چشم وا ایستد، وذکر از زبان، و مهر ازدل، نیز از وی طاعت نروید و ایمان نیاید، چنان شود که گویند:

آن دل کـه تو دیـدی همه دیگر گون شد
وآن حوض پر آب مـا همه پر خـون شد
وآن بـاغ پر از نعمت چـون هامون شد
وآن آب روان ز باغ مـا بیرون شد.

«ان رحمةالله قریب من المحسنین» ـ **مصطفی** (ص) گفت: «الاحسان ان تعبدالله کأنك تراه فان لم تکن تراه فانه یراك». این‌خبر اشارتست بملاقات دل باحق، و معارضة سر با غیب، و مشاهدهٔ جان با الله. و درین خبر حث است بنده‌را بر اخلاص عمل، و قصر امل، و وفا کردن به پذیرفتهٔ روز میثاق و عهد بلی، چون میدانی که او ترا می بیند دل وا اودار، و ازغیر او بردار. در اعمال مخلص باش، و در احوال صادق.

پیر طریقت گفت: آن دیده که او را دید بملاحظهٔ غیر او کی پردازد؟آن جان که با او صحبت یافت با آب و خاك چند سازد؟ خو کرده در حضرت مشاهدت

مذلت حجاب چند برتابد؟ والی بر شهر خویش در غربت عمر چند بسر آرد؟ « کأنك تراه » اشارتست که حق دیدنی است ، « فانه یراك » از حق دیده وری است.

پیر طریقت گفت: چون هیبت دیده وری حق موجود است ، ازملامت منکر چه باك ! در خدمت سزای معبود کوش ، نه بهرهٔ آب و خاك ، که هیبت اطلاع حق سیل‌است و پسند خلق خاشاك .

« و هوالذی یرسل‌الریاح بشراً بین یدی رحمته » ـ اذا تنسّمت القلوب نسیم القرب هام فی‌ملکوت الجلال وانمحی عن کل مرسوم و معهود . چون نسیم ازل ازجانب قربت دمد ، و باد کرم از هوای فردانیت وزد ، بندگی آزادی شود ، و غمان همه شادی گردد. خائف در کشتی خوف بساحل امن رسد . راجی در کشتی‌طمع بساحل عطا رسد. عاصی در کشتی ندامت بساحل نوبت رسد . موحد در کشتی توحید بساحل تفرید رسد.

« سقناه لبلد میت فأنزلنا به‌الماء فأخرجنا به من کل‌الثمرات » ـ از آسمان باران آمد ، زمین مرده بوی زنده گشت ، نبات و ازهار و انوار پدید آمد · از خزینهٔ قدرت باران رحمت آمد ، دلهای پژمرده بوی زنده گشت . یکی را تخم ندامت کشتند ، آب توفیق دادند ، زاهد گشت . یکی را تخم عنایت کشتند ، آب رعایت دادند ، تائب گشت. یکی را تخم هیبت کشتند آب تعظیم دادند عارف گشت .

پیر طریقت گفت : ملکا ! آب عنایت تو بسنگ رسید. سنگ بار گرفت . از سنگ میوه رست . میوه طعم و خوار گرفت . ملکا ! یاد تو دل را زنده کرد ، و تخم مهر افکند . درخت شادی رویانید ، و میوهٔ آزادی داد . چون زمین نرم باشد ، و تربت خوش ، و طینت قابل، تخم جز شجرهٔ طیبه از آن نروید ، وجز عبهر عهد بیرون ندهد. اینست که الله گفت : « والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه » . قال بعضهم : طیبها بدوام الامن و عدل السلطان ، و طاعة المطیعین . و قال **ابوعثمان** : « هو قلب المؤمن یظهر

على الجوارح انوار الطاعات .«والذى خبث لايخرج الانكداً» قلب الكافر لايظهر على الجوارح الاالمخالفات .

۷- النوبة الاولى

قوله تعالى : « **لقد أرسلنا نوحاً الى قومه** » فرستاديم نوح را بقوم خويش « **فقال يا قوم اعبدوا الله** » گفت : اى قوم خدايرا پرستيد « **مالكم من اله غيره** » نيست شما را خداى جز ازوى « **انّى اخاف عليكم** » من مى ترسم برشما « **عذاب يوم عظيم(٥٨)** » از عذاب روزى بزرگ .

« **قال الملأ من قومه** » سران قوم وى گفتند: « **انّا لنراك فى ضلال مبين(٥٩)** » ما ترا در گمراهى آشكارا مى‌بينيم .

« **قال ياقوم** » نوح گفت : اى قوم! « **ليس بى ضلالة** » بمن هيچ گمراهى نيست « **ولكنّى رسول من ربّ العالمين(٦٠)** » لكن من فرستاده اى ام از خداوند جهانيان .

« **ابلّغكم رسالات ربّى** » ميرسانم بشما پيغامهاى خداوند خويش « **و أنصح لكم** » و شما را نيك ميخواهم « **و أعلم من الله مالا تعلمون(٦١)** » و از خداى آن دانم كه شما ندانيد .

« **او عجبتم** » شگفت ميداريد « **أن جآءكم ذكر من ربّكم** » كه بشما آمد يادكردى از خداوند شما « **على رجل منكم** » برمردى هم ازشما، آدمى همزبان شما « **لينذركم** » تا آگاه كند و بيم نمايد شما را « **ولتتّقوا** » وتا پرهيزيد ازعذاب و خشم خداى « **و لعلّكم ترحمون (٦٢)** » و تا مگر برشما ببخشايند .

« **فكذّبوه** » دروغ زن گرفتند ويرا « **فأنجيناه** » برهانيديم اورا « **و الّذين**

معه فی الفلك » و ایشانرا که با او بودند در کشتی « **فأغرقنا الّذین کذّبوا بآیاتنا** » وبه آب بکشتیم ایشانرا که بدروغ‌فرا میداشتند سخنان مارا « **انّهم کانوا قوماً عمین** (٦٣) » که قومی بودند ایشان از شناخت حق نابینایان .

« **والی عاد اخاهم هوداً** » و فرستادیم به **عاد** مرد ایشان **هود** « **قال یا قوم‌اعبدوا الله**» ایشانرا گفت : ای قوم ! الله را پرستید « **مالکم من اله غیره** » نیست شما را خدائی جز از وی « **افلا تتّقون**(٦٤) » از خشم و عذاب وی بپرهیزید .

« **قال الملأ الّذین کفروا من‌قومه** » سران و سروران کافران از قوم وی گفتند: « **انّا لنریك فی‌سفاهة** » ما ترا درسست خردی ونادانی می‌بینیم« **وانّا لنظنّك من‌الکاذبین**(٦٥) » و ترا از دروغ زنان می‌پنداریم .

« **قال یاقوم لیس بی‌سفاهة** » گفت: ای قوم! بمن هیچ سست خردی نیست « **ولکنّی رسول من‌ربّ‌العالمین**(٦٦) » لکن من فرستاده ای ام ازخداوند جهانیان .

« **ابلّغکم‌رسالات ربّی** » میرسانم بشما پیغامهای خداوند خویش « **و أنا لکم ناصح امین** (٦٧) » و من شما را نیکخواهی استوارم .

« **او عجبتم** » شگفت میدارید « **أن جآءکم ذکر من ربّکم** » که بشما آمد یاد کردی از خداوند شما « **علی رجل منکم** » بر مردی از شما ، آدمئی همزبان شما « **لینذرکم** » تا آگاه کند و بیم نماید شما را « **فاذکروا اذ جعلکم خلفآء** » یاد کنید که شما را خلیفتان و پس نشینان زمین کرد « **من بعد قوم نوح** » از پس قوم نوح « **و زادکم‌فی‌الخلق بسطة** » و شما را در آفرینش و قوام و صورت بسطت افزود زیادت کرد« **فاذکروا آلاءالله** » یاد کنید نیکوکاریهای الله برخویشتن « **لعلّکم تفلحون** (٦٨)» تا مگر پیروز آئید .

« **قالوا** » گفتند قوم وی : « **اجئتنا لنعبد الله وحده** » بما آمدی تا

فرمائی ما را و گوئی ما را که خدائی پرستید یگانه « **ونذر** » و فرمائی ما را تا فرو گذاریم « **ماکان یعبد آباؤنا** » آنچه پدران ما می پرستیدند « **فأتنا بما تعدنا** » آن عذاب که مارا بآن تهدیدمیکنی بما آر «**ان کنت من الصّادقین**(٦٩)» اگر از راستگویانی.

« **قال هود** » **هود** گفت ایشانرا : « **قد وقع علیکم من ربّکم** » واجب گشت شما را از خداوند شما « **رجس و غضب** » عذابی و خشمی « **اتجادلوننی** » با من پیکار میکنید « **فی اسماء** » درکار این پرستیدگان و نامهائی « **سمّیتموها انتم و آباؤکم** » که شما و پدران شما آنرا نام نهادید « **ما نزّل الله بها من سلطان** » فرو نفرستاد الله آن پرستیدگان را هیچ حجت [و پرستندهٔ آنرا هیچ عذر] « **فانتظروا** » چشم میدارید [آن عذاب را که میخواهید] « **انّی معکم من المنتظرین**(٧٠) » من با شما از چشم دارندگانم بودنی را .

« **فأنجیناه** » برهانیدیم **هود** را « **والّذین معه** » و ایشان که با وی بودند « **برحمة منّا** » ببخشایشی از ما « **و قطعنا دابر الّذین کذّبوا بآیاتنا** » و بریدیم بیخ ایشان که دروغ می‌شمردند پیغامهای ما « **وما کانوا مؤمنین**(٧١) » وایشان گرویدگان نبودند .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « لقد ارسلنا نوحاً الی قومه » ـ و هو **نوح بن لمك بن متوشلخ بن اخنوخ** ، وهو **ادریس بن برد بن مهیائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم**، و هو اول نبی بعد **ادریس** ، ارسله الله تعالی الی ولد **قابیل** و من تابعهم من ولد **شیث**. و کان **نوح** نجاراً ، بعثه‌الله الی قومه ، و هو ابن اربعین سنة ، و بقی فی قومه یدعوهم الف سنة الاخمسین عاماً ، ثم عاش بعد الطوفان ستین سنة حتی کثر الناس و نشوا . و نام

وی سکن بود و از بس که برقوم خود نوحه کرد او را نوح نام کردند ، و نهصد وپنجاه سال قوم را دعوت کرد . هرروز که برآمد شوخ تر ومتمردتر و عاصی‌تر بودند ، وآخر از اول صعب‌تر وکافرتر بودند . همی گفتند : این آن مرد است که پدران ما او را خوار داشتند ، و ازوی هیچ نپذیرفتند ، وهرروز ویرا چند بار بزدندی ، چنانکه بیهوش‌شدی. چون بهش بازآمدی ، گفتی : « اللهم اغفر لقومی فانهم لایعلمون » . امید میداشت که ایمان آرند ، از آن همی گفت : « اغفر لقومی » تا آنکه او را گفتند : « لن یؤمن من قومك الا من قد آمن » . پس از ایمان ایشان نومید شد ، گفت : « رب لاتذر علی‌الارض من‌الکافرین دیّاراً » . چون ایشان را دعوت کردی ، گفتی :

« یا قوم اعبدوا الله مالکم من‌اله غیره»ـ کسائی «غیره» بجرّ خواند بر نعت «اله» . باقی برفع‌خوانند برتقدیر: مالکم غیره من اله، او مالکم اله غیره . «انی اخاف علیکم» ان لم تؤمنوا « عذاب یوم عظیم » یعنی یوم القیامة . این خوف ایجاب است نه خوف شك .

« قال‌الملأ من قومه »ـ الملا الاشراف و الکبراء یملؤون العین و القلب عند المشاهدة . قال ثعلب: الملا القوم و النفر و الرهط لیس فیهم امرأة . « انالنریك‌فی‌ضلال مبین» ـ ای‌بیّن، لانه‌ضلال و باطل.

« قال یا قوم لیس بی ضلالة » ـ این باء لزوم است ، تأویله لیس فیّ ضلالة ، « ولکنی رسول من رب العالمین» ـ ارسلنی الیکم .

« ابلغکم » ـ بتخفیف قراء ت بوعمرو است، لقوله تعالی « ابلغکم رسالات ربی » ، « قد ابلغوا رسالات ربهم » . باقی همه بتشدید خوانند ، و اختیار بو عبیدة و بو حاتم اینست، لانها اجزل‌اللغتین ، و لقوله: « بلغ ما انزل‌الیك من ربك »، « وانصح لکم » النصح خلاف الغش ، ومعنی « انصح لکم» ای ادعوکم الی ما دعانی الله الیه ، «و

اعلم من الله» فی نزول العذاب بکم « ما لاتعلمون » انتم. این سخن از بهر آن گفت که قوم **نوح** هرگز هلاك هیچ قوم و عذاب هیچ امت ندانسته بودند، و نشنیده، و امتهای دیگر همه آن بودند که هلاك قوم نوح شنیده بودند، وهمهٔ پیغامبران قوم خود را بآن ترسانیدند، چنانکه **هود** قوم خودرا گفت: « اذ جعلکم خلفآء من بعدقوم نوح»، و **صالح** قوم خود را گفت: « اذ جعلکم خلفآء من بعد عاد »، و **شعیب** قوم خود را گفت: « ان یصیبکم مثل ما اصاب قوم نوح او قوم هود او قوم صالح »، و یقال: «و اعلم من الله ما لا تعلمون » من انه غفور لمن رجع عن معاصیه، و أن عذابه الیم لمن اصرّ علیها

و گفته‌اند: مهینان قوم نوح کهینان را گفتند: ما هذا الا بشر مثلکم فتتبعونه؟ این بشری، همچون شما است چرا بر پی او روید؟ **نوح** ایشان را جواب داد:

« او عجبتم ان جآءکم ذکر من ربکم » ـ تعجب استنکار است و استنکار و انکار متقاربند، و در قرآن بیشتر تعجب بر معنی انکار است. « ذکر من ربکم » ـ این ذکر بمعنی رسالت است، و در قرآن این را نظایر است: « علی رجل منکم » من جملتکم، تعرفون نسبه، لینذرکم العذاب فی الدنیا، و لتتقوا» عبادة الاصنام، و لکی ترحموا فلا تعذبوا، فکذبوه یعنی نوحاً.

«فأنجیناه» یعنی من الطوفان، « والذین معه » فی الفلك. خلاف است میان علما که عدد ایشان که با نوح در کشتی بودند چند بود؟ **ابن‌اسحق** گفت ده کس بودند از مردان: نوح و سه پسر و شش کس دیگر، که بوی ایمان آورده بودند، وزنان ایشان. **قتاده** گفت و **ابن‌جریج** و **محمدبن کعب القرظی** که هشت کس بودند: نوح وزن وی وسه پسر: **سام** و **حام** و **یافث** و زنان ایشان. **ابن‌عباس** گفت: هشتاد کس بودند چهل مرد و چهل زن. پس رب العالمین همه را عقیم کرد که از ایشان نژاد نه پیوست

مگر سه پسر نوح، **سام** و **حام** و **یافث** و خلق همه از نژاد ایشان‌اند. **زهری** گفت: **عرب** و اهل **فارس** و **روم** و **شام** و **یمن** از فرزندان **سام**، و **ترك** و **صقالبه** و **یأجوج** و **مأجوج** از فرزندان **یافث**، و **سند** و **هند** و **زنج** و **حبشه** و **بربر** و **نوبه** و همهٔ سیاهان از فرزندان **حام**. و سیاهی ایشان ازآن بود که **حام** در کشتی با اهل مباشرت کرد، و **نوح** دعاء کرد تا رب‌العزة نطفهٔ وی بگردانید.

تاریخیان گفتند: ولد **یافث** هفت برادر بودند: **ترك** و **خزر** و **صقلاب** و **تاریس** و**منسك**و**کماری** و**الصین**، ومسکن ایشان ازحد مشرق تا جهت شمال بود. و ولد **حام** نیز هفت برادر بودند: **سند** و **هند** و **زنج** و **قبط** و **حبش** و **نوبه** و **کنعان**، و مسکن‌ایشان‌ازحد جنوب تا دبور وتاصبا بود، و **سام** را پنج پسر بود: **ارم** و **ارفخشد** و **عالم** و **یفر** و **اسود**. و **عالم** پدر **خراسان** بود، وهو **خراسان‌بن‌عالم بن سام بن نوح**. و **اسود** پدر **فارس** بود، و هو **فارس بن الاسود بن سام**، و **یفر** پدر **روم** بود، وهو **الروم بن الیفربن سام** و میگویند: **سام** را پسری بود نام وی**تارخ**، واین تارخ پدر**کرمان** و **ارمین** بود، **کرمان‌بن تارخ بن‌سام**. و**ارمین بن تارخ‌بن سام**صاحب **ارمینیه** این دیار و بلاد معروف همه بنام ایشان بازخوانند.

و **ارم** مهینهٔ پسران **سام** بود، وهفت پسر داشت: **عاد** و **ثمود** و **صحار** و **طسم** و **جدیس** و **جاسم** و **وبار**.

مسکن **عاد** بزمین **یمن** بود، و **ثمود** ازحد **حجاز** تا به**شام**، و **طسم** به **عمان** و**بحرین**، و **جدیس** بزمین **یمامه**، و **صحار** ازحد **طائف** تا بجبال **طییء**، و **جاسم** از حد **حرم** تا به **صفوان**، و **وبار** بزمین **وبار**، واین‌اولاد **ارم** بزبان‌عربی مخصوص بودند، وایشان‌عرب‌اول بودند که نسل‌ونژاد ایشان هم درآن‌عهد بریده گشت.

«فکذبوه فأنجیناه و الذین معه فی الفلك فأغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا انهم

کانوا قوماً عمین »ـ ای‌عموا عن‌الایمان والهدی ، وعمیت قلوبهم عن معرفة‌الله و قدرته .

« و الی عاد اخاهم هوداً »ـ« اخاهم » منصوب است به‌ارسال ، یعنی : وأرسلنا الی عاد اخاهم ، این برادری در نسب است نه در دین ، و **هود** از صمیم قوم **عاد** بود و اشراف ایشان ، وهو **هود بن خالدبن الخلودبن عیص بن عملیق‌بن عاد**، وایشان را **عمالقه** از بهر آن گویند که فرزندان **عملیق** اند ، وهو **عملیق بن عاد بن ارم‌بن سام بن نوح** ، هود ایشانرا گفت : « یاقوم اعبدوا الله مالکم من اله غیره افلا تتقون» تقوی نامی است همه هنرهارا ، و درقرآن بیشتر بمعنی توحیداست .

« قال الملأ الذین کفروا » من قومه « انا لنریك فی سفاهة »ـ السفاهة خفّة العلم والرأی ، یقال : ثوب سفیه ، اذا کان خفیفاً . « و انا لنظنك من الکاذبین » ـ فیما تدّعی من الرسالة .

« قال یا قوم لیس بی سفاهة » ـ این دلیل است بر حسن ادب وی و نیکوئی جواب درمخاطبه، که‌آن سفاهت که باوی نسبت کردند ازخود نفی کرد ، وبرآن نیفزود آنگه‌کفت : « ولکنی رسول من ربّ العالمین » ـ دلیل است که مردم بوقت ضرورت‌و حاجت روا باشد که‌صفت خود باز کند ، واز خصال حمیدهٔ خود خبر دهد بر وجه اخبار نه بوجه تمدح . « ابلغکم رسالات ربی » ـ التی ارسلنی بها الیکم ، « و أنا لکم ناصح » فیما ادعوکم الیه ، مخلص فیما اؤدّی الیکم ، « امین » عندالله علی ما ابلغکم عن‌الله . و یقال : امین عندکم ای کنت فیکم اميناً فکیف تکذبوننی ؟

« او عجبتم ان‌جاءکم ذکرمن ربکم علی رجل منکم لینذرکم »ـ سبق تفسیره.

« و اذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد قوم نوح»ـ میگوید : یادکنید این نعمت که الله با شما کرد که شمارا ساکنان زمین کرد از پس قوم **نوح** ، و مساکن و منازل و اموال ایشان بشما داد . و کان مساکنهم فی الاحقاف من رمل عالج من **حضر موت** الی

بحر (۱) عمان.

« **و زادکم فی الخلق بسطة** »- این خلق‌را دو معنی گفته‌اند: یکی آنکه بمعنی خلقت است. میگوید: شمارا در خلقت و صورت افزونی داد که بالای ایشان دوازده گز بود بیك قول، و هفتاد گز بیك قول، و هشتاد گز بیك قول، و از منکب ایشان تا بانگشتان دوازده گز بود. **کلبی** گفت: دراز ترین ایشان صد گز بود، و کوتاه ترین ایشان شصت گز. **وهب** گفت: سر ایشان چند قبه‌ای بودعظیم، و چشم خانهٔ ایشان ددان بیابانی در آن رفتندی، و آنرا مسکن ومأوی گرفتندی(۲) معنی دیگر. « وزادکم فی‌الخلق بسطة» ای: فی‌الناس قوة وغلبة علیهم. میگوید: شمارا افزونی داد تا برمردمان تطاول کردید، و بر ایشان غلبه کردید. واین آن بود که عادیان در عهد خویش بر همهٔ اولاد **سام** و **حام** و **یافث** غلبه کردند، و مستولی گشتند، و این در عصر **شدید بن عملیق** بود، که‌پسر برادر را **ضحاك بن علوان بن عملیق** بر فرزندان **سام** انگیخت تا ایشان را مقهور کرد، و ولایت و دیار ایشان بگرفت، و برادر **ضحاك** را **غانم بن علوان** بر فرزندان **یافث** انگیخت، و ایشانرا مقهور کرد، وابن عم خویش را **الولید بن الریان بن عاد بن ارم** بر فرزندان **حام** انگیخت، تا مهینان ایشانرا کشت، و بر ملك ایشان مستولی شد، ومهینهٔ فرزندان **حام** درآن‌عصر **مصر بن القبط بن‌حام** بود که در زمین مصر وی بنا کرد، و بنام وی باز خوانند. و گفته‌اند: **ریان بن‌الولید** که در روزگار **یوسف** (ع) ملك **مصر** بود، و **ولید بن مصعب** که **فرعون موسی** بود، و **جالوت** جبار که **داود** او را کشت، این همه از فرزندان **ولید بن ریان بن عاد** بودند. اینست که رب العالمین گفت: « زادکم فی الخلق بسطة ».

۱- در هر دو از نسخه الف وج، شجر ضبط شده‌است.

۲ - الف: رفتندید ... گرفتندید.

«فاذ کروا آلاء الله»ـ ای: انعم الله علیکم ، فوحدوه «لعلکم تفلحون» ـ لکی تفلحوا فلا تعبدوا غیره.

«قالوا اجئتنا لنعبدالله وحده»ـ یعنی اجئتنا لتأمرنا وتقول لنا ؟ عادت عرب است که قول در نظام سخن فراوان فرو گذارند ، از بهر آنکه مخاطب را بآن دانش بود ، آن را مختصر فرو گذارند ، چنانکه گفت : « واذ یرفع ابراهیم القواعد » الی قوله : « ربنا » یعنی و هما یقولان : «ربنا» ، «یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا » یعنی یقولون ربنا. « فأتنا بما تعدنا» من العذاب «ان کنت من الصادقین» فی العذاب الذی تعدنا به. عرب وعد گویند در خیر و در شر ، و وعید نگویند مگر در شر ، و بشارت گویند در خیر و درشر ، و نذارت نگویند مگر در شر.

«قال قد وقع» ـ **هود** گفت ایشانرا : « قدوقع» ای وجب ، چنانکه آنجا گفت «فقد وقع اجره علی الله» ای وجب ، میگوید : واجب گشت شمارا از خدای عذاب و خشم. رجز و رجس نام عذاب است . « اتجادلوننی فی اسماء سمیتموها » ـ یقول : اتخاصموننی فی اصنام سمیتموها « انتم و آباؤکم» اسماء لاتستحقها . « ما نزل الله بها من سلطان » ای سمیتوها آلهة من غیر کتاب فیه حجة و بیان . این مجادله درین موضع همان محاجه است که در سورة **البقره** باز گفت از خصم **ابراهیم** : « الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه » ؟ و در سورة **الانعام** گفت : « و حاجه قومه» . این محاجه و این مجادله آنست که پیکار میکردند ، و داوری میجستند بر حق خدائی بتان را درست کردن و ایشان را بحق خدائی سزاتر دیدن . « فانتظروا » ان یأتیکم ما اعدکم . « انی معکم من المنتظرین» مواعیدالله.

« فأنجیناه » یعنی : **هوداً** عند نزول العذاب ، « والذین معه » یعنی من آمن به « برحمة منا » ای بنعمة منا علیهم ، و کذلك حکم الله ان ینجی الانبیاء والمؤمنین.

« و قطعنا دابر الذین کذبوا بآیاتنا » ـ ای اهلکناهم هلاك استیصال . قطع دابر درین موضع و در سه جایگاه دیگر در قرآن در موضع بیخ بریدن نهاده است . دابر هرچیز آخر آنست .. « واللیل اذا ادبر » یعنی اذا تأخر . معنی « و قطعنا دابر » آنست که هلاك کردیم پسینهٔ ایشان، چنانکه جای دیگر گفت : « فهل تری لهم من باقیة » . « وماکانوا مؤمنین» یعنی لو بقوا ما کانوا لیؤمنوا .

اما قصهٔ قوم **عاد** و هلاك شدن ایشان بباد عقیم بقول **سدی** و **ابن اسحق** و جماعتی مفسران آنست که : ایشان قومی بودند بت پرستان و گردنکشان ، و در زمین بتباهکاری میرفتند ، و بر خلق عالم بر تری میجستند ، و مسکن ایشان دیار **یمن** و **حضرموت** بود تا بحد **عمان** ، و برسر کوههای بلند خود را خانها ساختند و قصرها و مصانع ، چنانکه الله خبر داد از ایشان : « و تتّخذون مصانع لعلکم تخلدون » ، و چون کسی را عقوبت میکردند ، از بالای آن قصرها بزیر می افکندند ، و عالمیان را مقهور ومأسور خود کرده بودند ، و سر به‌بیراهی و بت پرستی وشوخی در نهاده تاآنکه که رب العزة بایشان **هود** پیغامبر فرستاد ، و ایشان در طغیان و تمرد بیفزودند ، و پیغام خدای نشنیدند ، و پیغامبر خدای را حرمت نداشتند . چون تمرد و بی حرمتی و بیباکی ایشان بغایت رسید ، باران از ایشان وا ایستاد ، و نبات از زمین برنیامد ، وسه سال درین قحط و رنج و بلا بماندند . پس قومی‌را ازوجوه و اعیان خود اختیار کردند ، و بزمین حرم فرستادند به **مکه** ، خانهٔ خدا، و **کعبهٔ** معظم مقدس ، تا آنجا دعا کنند، و باران خواهند ، و ایشان در زمان خویش **کعبه** را معظم و مشرف و محترم داشتندی ، و آنجا دعا کردندی ، و از خدای حاجتها خواستندی(۱) .

وسکان حرم در آن روزگار **عمالقه** بودند هم از نسب ایشان و قوم ایشان،

۱ـ الف : داشتندید ... کردندید ... خواستندید .

پس چون آن قوم بیامدند ، و ایشان هفتاد مرد بودند ، سران و مهتران ایشان سه کس بودند : **قیل بن عنز** و **لقمان بن العاد الاصغر** و **مرثد بن سعد** . این قوم آمدند و بیرون از **مکه** به **معاویة بن بکر** فرو آمدند ، مردی بود از نسب ایشان .

و سید **عمالقه**، **معویه** ایشان را یك ماه مهمان داری کرد . پس ازیك ماه در حرم شدند تا دعا کنند . **مرثد بن سعد** در میان ایشان مسلمان بود . ایمان خویش پنهان میداشت . آن ساعت که ایشان عزم کردند تا در حرم شوند ، گفت : ای قوم ! بدعاءِ شما کاری بر نیاید ، و شمارا باران نفرستند . باز گردید ، و نخست بپیغامبر خویش ایمان آرید ، تا کار شما راست شود ، و در بسته گشاده گردد . ایشان چون از ایمان وی خبر بیافتند او را از میان قوم خود بیرون کردند ، و در حرم نگذاشتند . پس جمله بحرم درآمدند، و رئیس ایشان **قیل بن عنز** دست برداشت و دعا کرد ، گفت : الهنا ! ان كان **هوداً** صادقاً فاسقنا فانّا قد هلکنا . و گفته اند : دعا این بود که : اللهم انی لم اجیء لمریض فأداویه ولا لأسیر فأفادیه . اللهم اسق عاداً ما كنت تسقیه . وآن عادیان که باوی بودند بمتابعت وی دست برداشته که : اللهم اعط **قیلا** ماسألك واجعل سؤلنا مع سؤله . مگر **لقمان عاد** که خود را از آن دعوت وا بیردن برد ، گفت : اللهم انی جئتك وحدی فی حاجتی فاعطنی سؤلی .

پس رب العزة جل جلاله سه پاره میغ فرستاد بسه رنگ : یکی سیاه ، یکی سرخ ، یکی سفید ، ندائی شنید از میان میغ که : یا **قیل** ! اختر ایها شئت . ای **قیل** ! ازین سه آن یکی که خواهی اختیار کن **قیل** ابر سیاه اختیار کرد ، گفت : آن را آب بیشتر بود ، پس ندائی شنید ازهوا که: اخترت رماداً رمداً لایبقی من آل **عاد** احداً.
پس رب العالمین آن ابر سیاه بدیار **عاد** فرستاد . عادیان چون آنرا بدیدند خرم گشتند ، و شادی نمودند ، و از آن شادی خمر و زمر بر عادت خویش پیش نهادند ، و

طرب کردند. این است که رب العزة گفت: «فلمّا رأوه عارضاً مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا». تا زنی‌از میان ایشان نام وی **مهدد** درآن میغ‌نظر کرد. پاره‌های آتش دید که از پیش‌آن می‌افتاد ومردانی را دید درآن میغ که آنرا میراندند» وآتش ازایشان میافتد،آن زن فریاد برآورد، وا ویلاه کرد، و قوم خود را خبرداد که چه‌دید درآن حال. رب‌العزة باد عقیم بر ایشان فرو گشاد، چنانکه گفتا: «فأما عاد فأهلکوا بریح صرصر عاتیة»، «وفی عاد اذ أرسلنا علیهم الریح العقیم».

روی **عمرو بن شعیب** عن ابیه عن جده، قال: اوحی‌الله تعالی الی‌الریح‌العقیم أن تخرج علی قوم عاد فتنتقم‌له منهم. فخرجت بغیر کید علی‌قدر منخر ثور، حتی‌رجفت الارض ما بین المغرب و المشرق، فقال الخزّان لن نطیقها، و لو خرجت علی حالها لأهلکت ما بین مشارق الارض ومغاربها. فأوحی‌الله الیها ان ارجعی و اخرجی علی قدر خرت الخاتم، فرجعت، فخرجت علی قدرخرت الخاتم.

و روی أن الله امرالریح فأهالت علیهم الرّمال، فکانوا تحت الرمل‌سبع‌لیال و ثمانیة ایام، لهم انین تحت‌الرمل. ثم‌امرالریح فکشفت عنهم الرمال، فاحتملتهم فرمت بهم فی البحر. **سدی** گفت: باد فرو گشادند بایشان، و ایشان را با آن شخصهای عظیم بر میگرفت، و بر هوا می‌برد، و چنانکه پر مرغ را گرداند، اندر هوا ایشان را میگردانید، و نیست میکرد، و از بیم در خانها می گریختند، و آن‌باد همچنان در خانهای ایشان را بر دیوار میزد، و پست میکرد، و بیرون می افکند. پس رب العزة مرغانی را پدید آورد، مرغهای‌سیاه، و ایشان را بر گرفت و بدریا افکند. و روی‌زمین از ایشان پاك شد، و **هود** پیغامبر در آن وقت عذاب اندرحظیره‌ای نشسته بود، و از آن باد جز نسیمی خوش بوی نمیرسید.

و آن‌قوم که در **مکه** دعا کردند، هنوز از **حلهٔ معاویة بن بکر** بنرفته

بودند که خبر هلاك **عاد** بایشان رسید ، و ایشانرا گفتند : هر یکی خود را اختیاری کنید ، و حاجتی خواهید ، تا حرمت **کعبه** را اجابت یابید . **مرثد بن سعد** گفت : «اللهم ! أعطنی براً و صدقاً . بار خدایا ! نیکی و راستی و پاکی خواهم . رب العالمین دعاءِ وی اجابت کرد ، و آنچه خواست بوی داد . **قیل بن عنز** را گفتند : تو چه خواهی ؟ و چه حاجت داری ؟ گفت حاجت من آنست که با من همان کنند که با **عاد** کردند ، که پس از ایشان مرا زندگانی بکار نیست ، و بی ایشان مرا روزگار نیست ، در آن‌حال اورا عذاب رسید و هلاك شد . **لقمان بن عاد** را گفتند : توچه خواهی ؟ گفت : مرا عاد بکار نیست . من خویشتن را آمده‌ام ، و از بهر خود حاجت می‌خواهم . مرا عمر درازی باید عمر هفت کرکس . قال:فعمّر عمر سبعة انسر، فکان یأخذ الفرخ حین یخرج من بیضه ، حتی اذا مات اخذ غیره ، فلم یزل یفعل ذلك حتی اتی علی السابع ، فکان کل نسر یعیش ثمانین سنة ، فلما لم یبق غیر السابع قال ابن اخی **لقمان** یا عم ! ما بقی عمرك الا هذا النسر . فقال له : یا ابن اخی ! هذا لبد ، ولبد بلسانهم الدهر . فلما انقضی عمر لبد ، طارت النسور غداة من رأس الجبل ، ولم ینهض لبد فیها ، وکانت نسور **لقمان** لا تغیب عنه ، انما هی بعینه . فلما لم یر لقمان لبد نهض مع النسور ، و قام الی الجبل ، لینظر ما فعل لبد . فوجد لقمان فی نفسه وهناً لم یکن یجده قبل ذلك . فلما انتهی الی الجبل ناداه : انهض یالبد! فذهب لینهض ، فلم یستطع، فسقط و مات، و مات **لقمان** معه ، و فیه جری المثل : اتی امد علی لبد .

وهب گفت : پس ازآنکه رب العزة **عاد** را هلاك کرده بود ، **هود** پیغامبر ازآنجا بمکه شد باجماعتی مؤمنان که بوی ایمان آورده بودند، وبمکه همی بودند، تا ازدنیا بیرون شدند. اینست که رب العالمین گفت : « فأنجیناه والذین معه برحمة منّا » یعنی حین نزل العذاب ، « وقطعنا دابر الّذین کذبوا بآیاتنا» ای استأصلناهم، و أهلکناهم

عن آخرهم بالريح ، « وماكانوا مؤمنين » .

قال **عبدالرحمن بن سابط** بين **الركن والمقام و زمزم** قبر تسعة وتسعين نبياً ، و ان قبر **هود** و **شعيب وصالح** و **اسمعيل** فی‌تلك البقعة . و روی‌عن‌**علي** : و ان قبر هود **بحضرموت** فی کثيب احمر.

النوبةالثالثة

قوله تعالى : « لقد ارسلنا نوحاً الی‌قومه » الاية ـ ميگويد : نوح را بقوم وی فرستاديم وامت‌وی همان بودند، و درزير علم رسالت وی بيش ازآن نيامدند، وآنگه در هزار، کم پنجاه سال، که‌ايشانرا دعوت کرد، ازهشتاد کم‌يك‌مرد که مؤمن‌بودندعقدهشتاد تمام نشد، و**نوح** همچنان دعوت همی کرد ، واميد همی داشت ، تا آيت‌آمد که : « لن يؤمن من‌قومك الا من قدآمن » . **نوح** چون ازايشان نوميد گشت ، گفت: « ربّ لاتذر علی‌الارض من‌الكافرين دياراً » .

باز **مصطفی** عربی رسول قرشی (ص) که‌فرستادند، بكافهٔ خلق فرستادند ، و جهانيان‌راهمه از روی دعوت زيرعلم نبوت ورسالت وی درآوردند ، وفرمان‌آمد که : يا **محمد** ! نوميد مشو که تو رحمت جهانيانی ، و امان بندگانی ، تا نه بس روزگار بينی گروه گروه ازعالميان روی بعزت اسلام‌نهاده، وبساط ايمان درعالم گسترده ، وخورشيد شرع مقدّس ازافق‌دولت نبوت تو برآمده ، و بمكان عز تو وجاه و منزلت تو اين دين اسلام قوی گشته، ورشتهٔ دولت‌آن بادامن ابد پيوسته : « ورأيت‌الناس يدخلون فی‌دين‌الله افواجاً ». **نوح** همی گفت: بارخدايا ! از كافران ديّار مگذار ، و **مصطفی** قرشی (ص) همی گفت : بارخدايا ! درعالم كفر مگذار. چون **سيد** (ص) اين‌دعا کرد، از حضرت‌عزت ندا آمد که: يا **محمد** ! دل خوش دار ، که اگر از دور فلك يك روز بيش نماند ، وآن

روز بوقت نماز دیگر رسیده باشد، جبرئیل را فرمایم، تا شاخ آفتاب درین میدان عُلی بگیرد، ونگذارد که شب آید، تادرآن باقی روز شادروان شرع ترا بشرق وغرب باز کشم، نه درهند وثنی گذارم، نه در روم چلیپائی، نه درهیچ سینهٔ ظلمت شرکی، نه درهیچ دل زحمت شکی، نه درپنجهٔ شیری قهری، نه درنیش ماری زهری، واین کار درنیمهٔ آخر خواهد بود که **مصطفی** (ص) گفته: «خیر هذه الامة اولها وآخرها».

نوح را بقوم خود فرستادند، گفتند: «أنذر قومك من قبل أن يأتيهم عذاب اليم» **مصطفی** را بخلق فرستادند، گفتند: «بشّر المؤمنين بأن لهم من الله فضلا كبيراً». از بهر آنکه **نوح** را بعقوبت فرستادند، و **مصطفی** را برحمت. نه بینی که درحق نوح بیم فرا- پیش داشت، ومغفرت باپس(۱) داشت، گفت: «ان يأتيهم عذاب اليم»، پس بآخر گفت: «يغفر لكم من ذنوبكم»، ودرحق **مصطفی** بشارت و رحمت فرا پیش داشت و بیم واپس داشت: «انا ارسلناك شاهداً ومبشراً ونذيراً». چون **نوح** دعا کرد که: «رب لاتذر على الارض من الكافرين دياراً»، **جبرئیل** آمد، گفت: یا نوح! بر دشمنان دعا کردی! دوستانرا دعا کن. گفت: ازخود بدیگری نپردازم: «رب اغفر لی». گفت: یانوح! سلطان رحمت دست کرم فرو گشاده بیفزای. **نوح** گفت: «ولوالدی» **جبرئیل** گفت: عقوبت بدان فراوانی خواستی، ورحمت بدین اندکی! گفت: «ولمن دخل بيتي مؤمناً». **جبرئیل** گفت: بیفزای که هنوز اندك است، گفت: «والمؤمنين والمؤمنات». **سید** را گفتند. یا **محمد**! تو چه میگوئی؟ گفت ما را در بدایت این کار این ادب در آموختند که: «واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين»، همی گویم: «اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات»، لاجرم چون بود **مصطفی** (ص) همه نصیب خلق بود و همه بامت مشغول بود. رب العالمین ویرا نیابت داشت، وبی وی کار وی راست کرد، وخصم ویرا جواب داد.

۱- ج: واپس.

چون دشمنان گفتند : مجنون‌است وضال ، رب‌العزة گفت : « ما انت بنعمة ربك بمجنون»، « ماضل صاحبکم وما غوی»، و نوح که بخود مشغول بود، چون اورا گفتند: « انالنریك فی‌ضلال مبین » ، جواب هم خود داد که : « یا قوم لیس بی ضلالة ولکنی رسول من رب العالمین » . فشتّان بین من‌دفع عن‌نفسه، و بین من‌دفع عنه ربه.

و همچنین فرق‌است میان کسی که گوید : « لکنی رسول من رب العالمین » ، و کسی که حق جلّ جلاله از بهر وی گوید : « یس و القرآن الحکیم . انك لمن المرسلین » ، آن تفرقت است و این جمع. آن صفت مرید است ، و این نعت مراد ، و بینهما بون بعید..

« ابلّغکم رسالات ربی » - هر چند پیغام میرسانم ، و نصیحت میکنم ، لکن میدانم که خستهٔ قهر ردّ ازلی را لطف نصح ما بکار نیاید، و گفت‌ما در وی‌اثر نکند : من اسقطته القسمة لم تنعشه‌النصیحة .

قوله : «او عجبتم ان جآء کم‌ذکر من ربکم » - عجب آنست که شخص‌رسول را برسولی شگفت میداشتند ، و دست تراشیدهٔ خود را بخدائی می پسندیدند ،وشگفت نمی‌داشتند . اینست کمال جهالت وغایت ضلالت ! و از این عجب‌تر آنست که رب‌العزة جل جلاله با آن‌تمادی وطغیان ایشان ، و آن گفت نا سزای ایشان نعمت این جهان بایشان روان میدارد ، وهیچ بازنگیرد ، و نیك خدائی‌خود با یاد ایشان‌میدهد که: « و اذکروا اذجعلکم خلفآء من بعد قوم نوح و زادکم فی الخلق بسطة» - میگوید:منتهای من بر خویشتن یاد کنید ، که شما را ساکنان زمین کردم ،وپس از گروهی که گذشتند شما را جهانداران کردم ، و شما را نعمت و دسترس تمام دادم ، وآنکه بر خلقت‌وقوت شما را بر جهانیان افزونی دادم . از حق نعمت بدین تمامی ! وازایشان کفر بدان‌صعبی !

مصطفی (ص) گفت : «ما احد اصبر علی‌اذی یسمعه من‌الله عزوجل . یدعون

له ولداً و هو يرزقهم و يعافيهم ». آنکه دیگر باره بر سبیل تأکید گفت : « فاذکروا آلاء الله»، لکن چه سود که دیدۀ حق بین وسمع صواب شنو نداشتند : « انهم عن‌السمع لمعزولون» ، «ام تحسب أن اکثرهم یسمعون اویعقلون» ؟! چون پذیرد پند دلی که مهر شقاوت درآن زده‌اند ؟! وچه بیند دیده‌ای کش از بینائی محروم کرده‌اند ؟!

و ما انتفاع اخی الدنیا بمقلته اذااستوت‌عنده الانوارو الظلم !

۸- النوبة‌الاولی

قوله تعالی : « **و الی ثمود اخاهم صالحاً** » و فرستادیم به **ثمود** مرد ایشانرا و کس ایشانرا صالح « **قال یاقوم** » ایشانرا گفت : ای قوم ! « **اعبدوا الله** » خدایرا پرستید « **مالکم من اله غیره** » نیست شما را خدائی جز از او « **قدجآءتکم بیّنة من ربّکم** » بشما آمد از خداوند شما نشانی روشن « **هذه ناقة الله** » آنك این ماده شتر خدای است « **لکم آیة** » تا شما را نشانی بود [باز نمودن قدرت را و معجزت بود درست کردن نبوت صالح را]. « **فذروها** » گذارید آنرا « **تأکل فی ارض‌الله** » تا می‌خورد درزمین خدای « **ولا تمسّوها بسوء** » وبآن هیچ بدی مرسانید « **فیأخذکم عذاب الیم**(۷۲) » که فراگیرد شما را عذابی درد نمای .

« **واذکروا اذجعلکم خلفآء من بعد عاد** » و یاد کنید که شما را پس‌نشینان جهان کرد پس **عاد** « **وبوّأکم فی الارض** » و شما را در زمین جای داد « **تتّخذون من سهولها قصوراً** » میکنید هرجای که اززمین‌خاك نرم است کوشکها « **و تنحتون الجبال بیوتاً** » و می تراشید هر جای که سنگ است وکوه ، خانها « **فاذکروا آلاءالله** » نعمتهای‌الله‌برخودیادمیکنید« **ولاتعثوا فی الارض مفسدین**(۷۳)» و در زمین بتباهکاری و فساد مروید .

« **قال الملأ الّذین استکبروا من قومه** » سران‌قوم‌او که گردنکشان بودند از حق ، گفتند : « **للّذین‌استضعفوا** » بیچارگان و زبون گرفتگان قوم صالح را « **لمن آمن منهم** » ایشان را که گرویدگان بودند از ایشان « **اتعلمون** » شما چنان می‌دانید « **أنّ صالحاً مرسل من ربّه** » که **صالح** فرستاده ایست از خدای خویش؟ « **قالوا** » آن مستضعفان جواب دادند « **انّما بما ارسل به مؤمنون**(۷۴) » ما بآن پیغام که ویرا بآن فرستاده‌اند مصدقان و گرویدگانیم .

« **قال الّذین استکبروا** » گردنکشان قوم گفتند : « **انّا بالّذی آمنتم به کافرون**(۷۵) » ما بآنچه شما بآن گرویده‌اید کافر وناگرویدگانیم .

« **فعقروا النّاقة** » پی‌زدند وبکشتند ماده شتر را « **وعتوا عن امر ربّهم** » و گردن کشیدند از فرمان خداوند خویش « **وقالوا** » و گفتند : « **یاصالح ائتنا بما تعدنا** » ای صالح بما آر آنچه ما را وعده می‌دهی ازعذاب « **ان کنت من‌المرسلین**(۷۶) » اگر از فرستادگان اوئی .

« **فأخذتهم الرّجفة** » فراگرفت ایشانرا بانگ و جنبش « **فأصبحوا فی دارهم** » بامداد کردند درسرایهای خویش« **جاثمین**(۷۷) » برروی‌درافتاده وبرجای‌مرده.

« **فتولّی عنهم** » برگشت **صالح** از ایشان [که ایشان را مرده دید] « **وقال یاقوم** » و گفت : ای قوم ! « **لقد ابلغتکم رسالة ربّی** » بشما رسانیدم پیغام خداوند خویش « **ونصحت لکم** » و شما را نیك خواستم و بنیکی فرمودم « **ولکن لاتحبّون النّاصحین**(۷۸) » لیکن شما نیکخواهان را دوست نداشتید .

النوبة الثانية

قوله تعالی : «والی ثمود اخاهم صالحاً» ـ **ثمود** ایدر (۱) نام قبیله است و

۱- ج : اینجا .

ایشانرا **عاد** آخر گویند، که از پس عاد اول درآمدند، و جد ایشان **ثمود بن عادبن ارم بن سام بن نوح** بود، وهو **اخو جدیس**، درعصر خویش جهانداران بودند ازین طاغیان ومتمردان وجبّاران. بت پرستیدند وبازار کفر برساختند، وآنرا تعظیم نهادند، و بآیات و وحدانیت الله جلّ جلاله کافر گشتند، تارب العالمین هم ازنسب وقوم ایشان بایشان پیغامبر فرستاد، و ایشانرا بدین اسلام و ملت حق، و عبادت الله دعوت کرد. اینست که رب العالمین گفت: « والی ثمود » یعنی: وارسلنا الی ثمود « اخاهم » یعنی فی النسب لا فی الدین « صالحاً »، و هو **صالح بن عبید** اشرفهم نسباً و اوسطهم داراً، و اکرمهم نفساً.

چون **صالح** بایشان آمد بپیغامبری، جوان بود. روزگار دراز ایشان رادعوت کرد. تا پیر گشت، واز ایشان جز طائفه‌ای اندك نگرویدند، پس ایشانرا روز عیدی بود همه بهم آمدند درآن عید خویش، و**صالح** با ایشان، همه گفتندصالح را: « ما انت الا بشر مثلنا فأت بآیة ان کنت من الصّادقین ». تو بشری همچون مائی. اگر آنچه میگوئی و دعوی میکنی که پیغامبر خدایم، راست است که میگوئی، پس نشانی بیاور وآیتی بنمای. رئیس ایشان **جندع بن عمرو صالح** را گفت، و ازو درخواست که ازین سنگ ناقه‌ای برون‌آر اگرمی راست گوئی که پیغامبرم، تا بتو ایمان‌آریم. وآن سنگی بود عظیم، تنها، بهیچ کوه نپیوسته، از زمین برآمده، در آن ناحیت **حجر**، و این **حجر** مسکن و دیار **ثمود** است، میان **حجاز** و **شام**. **صالح** رفت، و بحکم درخواست ایشان دو رکعت نماز کرد، و بتضرع و زاری دعا کرد، تا آن‌سنگ همچون شتری‌آبستن شکم باز کرد، و فرا جنبش‌آمد، و شکافته گشت، و ناقه‌ای نیکوآبستن بوقت زادن رسیده ازآن سنگ بیرون‌آمد، و هم در آن حال بزاد، و بچه ای همچون خود ببزرگی و تمامی بنهاد. **صالح** گفت: «قدجاءتکم بینة من ربکم» آنك آیت که

خواستیدآمد، نشانی آشکارا ، حجتی روشن از خداوند شما ، که دلالت میکند بر صدق نبوت من . آنگه تفسیر کرد، گفت : «هذه ناقه الله‌لکم آیة» ـ نصب علی‌النعت ، و«ناقة الله» برسبیل تخصیص گفت همچون بیت‌الله ، وگفته‌اند اضافت با خود کرد که خلق را درآن سعی و تصرف نیست ، و صلب نرینه و رحم مادینه در میان نیست ، و جز بتکوین وقدرت‌الله حدوث آن نیست . چون ناقه از آن‌سنگ بیرون‌آمد درصحرا با بچهٔ‌خویش میچرید ، در تابستان بکوه و در زمستان بهامون ، و چهارپایان و مواشی ایشان ازآن می‌ترسیدند ، و می‌رمیدند ، و آبشخور برایشان تنگ کرده ، که یك روز ناقه و بچه را بود ، و یك روز ایشان را ، چنانکه‌الله گفت : « هذه ناقةالله لها شرب ولکم شرب یوم معلوم» . پس **جندع بن‌عمرو** از میان قوم ایمان آورد . دیگران همه بر گشتند ، ودر طغیان بیفزودند .

«فذروها تأکل فی ارض الله» ـ ای خلّوا عنها ، فلتأکل حیث شاءت من عشب الارض وخلاها ، ای‌سهل‌الله لکم امرها فلیس‌علیکم منها مؤنة . « و لا تمسوها بسوء » ـ ای لاتقربوها بنحر و عقر «فیأخذکم عذاب الیم» وجیع فی‌الدنیا .

«واذکروا اذ جعلکم خلفآء من بعد عاد»ـ ای من بعدهلاکهم. « و بوأکم فی الارض»ـای : و انزلکم فی‌الارض بعدالهالکین من القرون قبلکم . یقال : بوأتك فی هذه الدار ، و بوأتُ هذه‌الدار لك . آنگه تفسیر « وبوأکم فی‌الارض» کرد ، گفت : «تتخذون من سهولها قصورا» ـ کوشکهای عظیم میساختند در زمین هامون ، اما عمرهای ایشان دراز بود ، و آن کوشکها که از گل ساخته بودند وفاء عمر ایشان نمی کرد . بروزگار دراز خانهاشان خراب گشت ، و ایشان هنوززنده . پس درمیان کوه سنگ بریدند ، و تراشیدند ، و خانها ساختند ، فذلك قوله : «و ثمودالذین جابوا الصخر بالواد » . جای دیگر گفت : « تنحتون من‌الجبال بیوتاً فارهین »، آنگه گفت : «فاتقوا الله و أطیعون .

ولا تطيعوا امرا المسرفين» .آن خداوند که شما را این نعمت و قوت داد از خشم‌عذاب وی بپرهیزید ، و او را فرمان‌بردار باشید و گزافکاران و مفسدان را فرمان مبرید .
همانست که درین آیت گفت : « فاذکروا آلاء الله و لاتعثوا فی‌الارض مفسدین » ـ عثی یعثی و عاث یعیث در معنی هر دو یکسان است ، ای : لاتسیروا فی‌الارض مفسدین .

«قال الملأ» ـ وهم‌الکبرآء و العظماءُ من قوم **صالح** «الذین استکبروا » یعنی الذین تکبروا عن‌الایمان، «للذین استضعفوا » یعنی المؤمنین.آنکه تفصیل داد، و گفت: «لمن آمن منهم» سروران و گردنکشان ایشان گفتند مؤمنان مستضعفان را : «اتعلمون أن صالحا مرسل من ربه » الیکم ؟ شما میدانید که **صالح** فرستادهٔ خدا ست بشما ؟ مستضعفان جواب دادند : «انا بما ارسل به» ای بالتوحید و بالعذاب « مؤمنون » . ما بآنچه ویرا فرستادند بآن ، از توحید که فرمود و از عذاب که خبرداد ، گرویدگانیم و استوار دارانیم .

«قال الذین استکبروا انا بالذی آمنتم به‌کافرون» ـ گردنکشان گفتند : ما باری‌کافر شدیم بآنچه شما بآن ایمان آوردید .

«فعقروا الناقه» ـ لیلة‌الاربعاء «وعتوا عن‌أمرربهم» ـ ای تولوا عن قبول‌امرربهم. این «عن» همان «عن» است که بر عقب استکبار گویند : « ان‌الذین یستکبرون عن عبادتی». وعاقر ناقه اشأم **عاد** بود : **قدار بن‌سالف** اشقر بود و ازرق . او را اشأم **عاد** خوانند از بهر آنکه سبب هلاك قوم او بر دست او بود ، و او از **ثمود** است ، و ثمود نیازادگان **عاد** اند ، از آن اورا اشأم عاد خوانند .

مفسران گفتند در بیان این‌قصه که : **قدار بن‌سالف و مصدع بن‌دهر** دومرد طاغی بودند ، و هریکی زنی میخواست ازقوم خویش ، و دوزن بودند در آن عصر یکی **صدوف** و دیگر **عنتره** . **قدار** در **صدوف** رغبت کرد ، و **مصدع** در **عنتره** ، و

این دو زن سخت حریص بودند در کشتن ناقه، از بهر آنکه صاحب مواشی بودند، و آبشخور برایشان تنگ شده بود، که هر بدو روز ایشان را نوبت آب بود. یك روز نوبت ناقه بود وبچه. وآب چاه بود، وناقه و بچه آن را همه می بازخوردند درنوبت خویش، که یك قطره آب در چاه نماندی، و دیگر روز نوبت قوم بودی ومواشی ایشان، وبه این سبب کارآب بر ایشان تنگ شده بود، ونیز چرندگان ایشان از آن ناقه می ترسیدند، و می‌رمیدند. پس آن زنان باین سبب **قدار** و **مصدع** را بر عقر ناقه داشتند، وخویشتن را بر ایشان عرضه کردند، که اگر ناقه را بکشید ما زنان شما باشیم. ایشان بطمع زنان رفتند، و خمر خوردند، تا خمر درایشان کار کرد، آنکه رفتند، وهفت کس دیگر را از غاویان قوم خویش خبر کردند، تا با ایشان متفق شدند. اینست که رب‌العالمین گفت: «وکان فی‌المدینة تسعة رهط یفسدون فی‌الارض ولایصلحون». پس رفتند و برراه ناقه مترصد نشستند. چون ازآبشخور باز گشت، **مصدع** نخست تیری در وی انداخت و او را پی زد. پس **قدار** او را بشمشیر ضربت زد، و تمام بکشت. پس قوم همه فراهم آمدند، وگوشت آن قسمت کردند.

اما قول **سدی** درین قصه آنست که: رب العزة وحی فرستاد بصالح که قوم تو ناقه‌را بکشند. **صالح** قوم خویش را از این وحی خبرداد. ایشان گفتند: ما نکشیم، وهرگز بخاطر ما نگذشت که آنرا بکشیم. **صالح** گفت: کشندهٔ آن درین‌ماه از مادر در وجود آید، وهلاك شما بر دست‌وی بود. ایشان گفتند: درین ماه هرپسر که‌ازمادر در وجود آید او را بکشیم. پس درآن ماه نه‌پسر زادند، وهمه را کشتند، ودهمین‌پسر که زاد زنده بگذاشتند. پسری بود اشقر ازرق، شخصی تمام نیکو قد برآمد. آن نه مرد که پسران خود را کشته بودند، گفتند: لوتر کنا ابناءنا لکانوا مثل ابن العاشر. پس بر **صالح** خشم گرفتند، وسوگندخوردند که‌صالح را بکشیم، فذلك قوله: «تقاسموا

بالله لنبيتنه و أهله »، و صالح هرشب بمسجد رفتيد (۱) بمحراب عبادت. ايشان در راه وی آمدند ، و درآن غاری کمین ساختند. رب‌العالمین‌آن غار را بر سر ایشان فرودآورد ، وهمه را هلاك كرد. دیگر روز مردمان بانگ بر آوردند که : اما رضی صالح ان‌امرهم بقتل اولادهم حتی‌قتلهم ؟! پس همه فراهم آمدند ، و بکشتن ناقه متفق گشتند.

پس چون ناقه را بکشتند ، آن بچهٔ وی بگریست چنانکه اشك از چشم وی روان گشته بود ، و میدیدند . آنگه بچه بکوه برشد . خبر به **صالح** رسید که ناقه را کشتند ، و قومی عذر میدادند که ما را درین گناه نیست ، که بی‌خبر بودیم . صالح گفت : مگر بچه را درتوانید یافتن ، که اگر در یابید امید بود که عذاب وقت مندفع شود . ایشان رفتند تا بچه را دریابند. بچه بسر کوه برشد و بفرمان الله کوه بالا گرفت چندانکه هیچ مرغ پرنده بر سر آن نرسید ، و آن بچه بر سر آن کوه بآواز آمد ، بفرمان الله که : این امّی ؟ این امّی ؟ آنگه سه بانگ کرد ، و سنگ شکافته گشت ، و در میان سنگ فرو شد ، و ناپدید گشت . **صالح** گفت : همی‌دانید که آن سه بانگ چه اشارت بود ؟ هر بانگی اشارت است بر روزی که شما را ازو عمر مانده، و پس عذاب اللّهدر رسد ، و دمار از شما بر آرد. اینست که الله گفت : « تمتّعوا فی‌دارکم ثلثة ایام ذلك وعد غیر مکذوب ».

پس دیگر روز پنجشنبه بود. برخاستند رویهاشان زرد گشته ، و روز آدینه برخاستند رویهاشان سرخ گشته برنگ خون . روز شنبه برخاستند رویهاشان سیاه گشته برنگ قیر . و **صالح** از میان ایشان بیرون آمد با مؤمنان قوم خویش و سوی

(۱)چنین است در نسخ موجود ، و مراد «رفتی» است . و در نسخهٔ الف افعال شرطی غالباً بافزودن دالی در آخر آنها دیده میشود .

شام رفتند بناحیت فلسطین ، و ایشان روز شنبه منتظر عذاب نشستند، و دل برمرگ و هلاك نهادند. پس روز یك شنبه بوقت چاشتگاه از آسمان صاعقه و صیحه آمد ، و از زمین زلزله و رجفه ، همی بیکبار از بیم و فزع بروی در افتادند مرده و کشته ، و چون خاکستر گشته . اینست که رب‌العزة گفت :

«فأخذتهم الرجفة» ای الصیحة و الزلزلة، وأصلها الحركة مع الصّوت، و منه قوله تعالی و تقدس: « یوم ترجف الراجفة» «فاصبحوا فی دارهم» ـ ای فی ارضهم و بلدهم «جاثمین» ای میّتین صرعی. میگویند زنی بود در میان ایشان مقعد نام وی ذریعه، وکافر دل و سخت خصومت بود با صالح. آن ساعت که عذاب معاینه دید ، رب‌العزة او را درستی داد و پای روان ، تا ازمیان ایشان بیرون شد به وادی القری سرحد دیار ثمود ، ومردمان را خبر کرد از آنچه دید از هلاك ثمود. آنگه همان جای بر دیدار مردم بر جای بمرد ، و هلاك گشت . پس از هلاك ثمود، صالح از شام به مکه بازگشت ، و کان یعبدالله فیها حتی مات ، و قیل توفّی صالح و هو ابن ثمان و خمسین سنة ، و کان قد اقام فی قومه عشرین سنة .

« فتولّی عنهم »ـ ای اعرض عنهم صالح حین کذبوه وعقروا الناقة ، « و قال یا قوم لقد أبلغتکم رسالة ربی و نصحت لکم »ـ و قیل اعرض بعد نزول العذاب بهم ، و قال هذا القول کما خاطب النّبی قتلی بدر حین القوا فی القلیب، فجعل ینادیهم بأسمائهم و اسماءِ آبائهم ، و یقول : هل وجدتم ما وعد ربکم حقاً ؟ فانا قد و جدنا ما وعدنا ربنا حقّاً ». « و نصحت لکم » یعنی فیما بینکم و بین ربکم و حذّرتکم عذابه . « و لکن لاتحبون الناصحین » ـ ای لاتحبون من نصح لکم ، و دعاکم الی ما لکم فیه السلامة .

روی جابر بن عبدالله ، قال : لما مرّ النبی (ص) بالحجر فی غزوة تبوك ، قال لاصحابه : « لایدخلنّ احد منکم القریة ، و لا تشربوا من مائهم ، و لاتدخلوا علی هؤلاءِ المعذبین ، الا ان تکونوا باکین ، ان یصیبکم مثل الذی اصابهم »، و روی ان النبی(ص)

قال : « يا علی ! اتدری من اشقی الاولین »؟ قال: قلت الله و رسوله اعلم . قال : « عاقر الناقة . قال : « اتدری من اشقی الاخرین ؟ » قال : قلت الله و رسوله اعلم. قال : «قاتلك».

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی : « و الی ثمود اخاهم صالحاً » الایة ـ خداوند عالم ، کردگار جهان، و دیّان مهربان ، جل جلاله و تقدست اسماؤه ، درین آیات صالح پیغامبر را برادر ثمود خواند . معلوم است که این برادری از روی صورت و نسبت است ، نه از روی دین و دیانت و موافقت ، و همچنین در حق پیغمبران گفت : « اخاهم هوداً » ، «اخاهم شعیباً » ، « اخوهم لوط » ، « اخوهم نوح » . چون از روی نسبت بود این برادری لاجرم در قیامت بگسلد ، و آنرا هیچ اثر نماند ، که الله میگوید ، جل جلاله : «لا انساب بینهم یومئذ » ، و گفت: «یوم یفرّ المرء من اخیه» . باز مؤمنان‌را برادر یکدیگر خواند، گفت: « انّما المؤمنون اخوة » ، « فأصبحتم بنعمته اخواناً » ، و این برادری از روی دیانت و موافقت است ، نه از روی نسبت ، لاجرم فردا در قیامت بیفزاید و بپیوندد ، چنانکه الله گفت سبحانه و تعالی : «اخواناً علی سرر متقابلین » .

لطیفة اخری: پیغامبران‌را برادر امت خواند، وبرادر اگرچه مشفق ومهربان باشد از وی هم فرقت بود هم عداوت آید. نه بینی که یوسف از برادران چه دید؟! وچه شنید؟! هم فرقت دید ، وهم ذکر عداوت شنید . تا بدانی که دربرادری این همه گنجد . چون حکم الهی وسابقهٔ ازلی در صفت اخوت این رفت ، رب العالمین مصطفی عربی را برادر امت نخواند ، بلکه تن وجان ایشان خواند : « لقد جاءکم رسول من انفسکم » ، و ازتن وجان خودهرگز نه عداوت آید نه فرقت ، نه امروز دشمنی، نه فردا بریدنی . ازینجا بود که پیغامبران هلاك قوم‌خودخواستند، مصطفی (ص) رحمت ومغفرت خواست. نوح

میگفت: «رب لاتذر». **مصطفی** میگفت: «و اعف عنا».

لطیفة اخری: پیغامبر را برادر ایشان خواند، و ایشانرا قوم وی خواند نه برادر، ازبهر آنکه ایشان نه‌آن کردند و گفتند که برادران کنند و گویند. همه‌دشمنی نمودند. همه ناسزا گفتند وتکذیب کردند. قوم**صالح** گفتند: «انما انت من‌المسحرین» «ما انت الا بشر مثلنا». قوم **هود** گفتند: «و ما نحن بتارکی آلهتنا عن قولك و ما نحن لك بمؤمنین». قوم **نوح** گفتند: «لئن‌لم تنته یانوح لتکونن من المرجومین». قوم **لوط** گفتند: «لئن‌لم تنته یا لوط لتکونن من المخرجین». قوم **شعیب** گفتند: «و ان نظنك لمن الکاذبین». اما پیغامبر را برادر ایشان خواند، که همه آن کرد که برادران کنند. بیراه بودند، براهشان بازخواند. گفت: «یاقوم اعبدوالله». از ایشان شفقت باز نگرفت، گفت: «انی‌اخاف علیکم عذاب یوم الیم». درشفقت بیفزود ونصیحت کرد، گفت: «ونصحت‌لکم‌ولکن لاتحبون الناصحین». ای قوم! من شمارا نیك‌خواهم پند پذیرید، وسخن بنیوشید، کەمن‌استوارم، هرچه گویم سعادت شما درآن‌خواهم. اما شما خود نصیحت می‌نپذیرید، وبصلاح خود راه نمی‌برید، وسر رشتهٔ خودبازنمیدانید. دلی که قفل نومیدی برو زدند از وی چه طاعت آید؟ چشمی که برمص کفر آلوده بود بعبرت چون نگرد. حبلی گسسته چه بار بردارد؟ بندهٔ نبایسته و رانده کوشش وی چه سود دارد؟ آه از پای بندی نهانی! فغان از حسرتی جاودانی! زینهار از قهری‌سلطانی!

٩ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**و لوطاً**» وفرستادیم **لوط** را «**اذ قال لقومه**» گفت قوم خویش‌را «**اتأتون الفاحشة**» می زشتی کنید وناخوب وناسزابدست دارید؟ «**ما سبقکم بها**» پیشی نکرد بآن‌کار برشما «**من احد من‌العالمین** (٧٩)» هیچ کس ازجهانیان.

« **انّکم لتأتون الرّجال شهوة** » بمردان میرسید بوایست(۱) « **من دون النساء** » فرود از زنان « **بل انتم قوم مسرفون**(۸۰) » آری که شما قومی اید گزافکاران .

« **وماکان جواب قومه** » نبود پاسخ قوم وی « **الاّ أن قالوا** » مگر آنکه گفتند: « **اخرجوهم** » بیرون کنید ایشانرا « **من قریتکم** » از شهر خویش « **انهم اناس** » که ایشان مردمانی‌اند « **یتطهّرون**(۸۱) » که ازکارما پاکیزگی جویند .

« **فأنجیناه وأهله** » برهانیم‌اورا و کسان‌او را « **الا امرأته** » مگر زن اورا « **کانت من‌الغابرین**(۸۲) » ازجملهٔ هالکان بودآن زن .

« **و امطرنا علیهم‌مطراً** » وببارانیدیم برایشان بارانی « **فانظر** » در نگر « **کیف‌کان عاقبة المجرمین**(۸۳) » که چون بود سرانجام جرم داران !

« **و الی‌مدین اخاهم شعیباً** » وفرستادیم‌بمدین‌مرد ایشان را **شعیب** « **قال یا قوم اعبدوا الله** » گفت ای‌قوم ! الله را پرستید « **ما لکم من اله غیره** » نیست شما را خدائی‌جز از او « **قد جاءتکم بیّنة من ربّکم** » آمد بشما نشانی وپیغامی روشن از خدای شما « **فأوفوا الکیل والمیزان** » تمام پیمائید و سنجید « **ولاتبخسوا الناس اشیاءهم** » و چیزهای مردمان بمکاهید « **و لاتفسدوا فی‌الارض بعد اصلاحها** » ودرزمین تباهی مکنید پس‌آنکه الله‌آنرا باصلاح‌آورد [بانصاف و اسباب عدل] « **ذلکم خیرلکم ان‌کنتم مؤمنین**(۸۴) » شما را آن به است اگر گروید گان‌اید .

« **ولاتقعدوا بکلّ صراط** » وباژ ستدن(۲) رامنشینید بهرراهی « **توعدون** » می ترسانید مردمانرا « **وتصدّون عن‌سبیل‌الله** » و از راه خدای باز میدارید « **من آمن به** » [برمیگردانید ازراه خدای] آن کس که بگرویده‌بود « **و تبغونها عوجاً** » ودین خدائی را بی عیب جوئید که آنرا کژی می‌نمائید « **واذکروا اذ کنتم قلیلا** »

۱- دربرهان قاطع «وایست» بمعنی حاجت‌ومراد ومقصد آمده‌است، ودراینجاچنانکه‌ملاحظه میشودمترادف شهوت استعمال شده‌است . ۲- باژبمعنی‌باج وخراج است (برهان‌قاطع).

ویاد کنید که اندکی بودید « **فکثّرکم** » فراوان کرد الله شما را وانبوه « **وانظروا** » ونگرید « **کیف کان عاقبة المفسدین(۸۵)** » چون بود سرانجام مفسدان‌پیش ازشما ؟

« **وان کان طائفة منکم آمنوا** » واگرچنان بود که گروهی ازشما استوار گیرد مرا و بگرود « **بالّذی ارسلت به** » بآن چیز که مرا بآن فرستاده‌اند « **وطائفة لم یؤمنوا** » و گروهی بنگروند « **فاصبروا** » شکیبائی کنید « **حتی یحکم الله بیننا** » تا الله بر گزارد میان ما کار [تا چون بر گزارد!] « **و هو خیر الحاکمین (۸٦)** » وبهتر بر گزارندگان اوست.

الجزء التاسع

« **قال الملأ الّذین استکبروا من قومه** » سران قوم او که گردنکشان بودند از حق، گفتند او را «**لنخرجنّك یاشعیب**» که ترا بیرون کنیم ای **شعیب** ! « **والّذین آمنوا معك** » و این گرویدگان با تو « **من قریتنا** » از شهر خویش « **اولتعودنّ فی ملّتنا** » یاباز گردید ازدین با دین‌ما « **قال** » گفت شعیب: « **او لو کنّا کارهین (۸۷)** » وهرچند که ما خواهان آن نیستیم.

« **قد افترینا علی الله کذباً** » بزرگ دروغی نهاده باشیم برخدای « **ان‌عدنا فی ملّتکم** » اگرما بادین(۱) شما گردیم « **بعد اذ نجّینا الله منها** » پس‌آنکه‌خدای باز رهانید ما را از آن « **وما یکون لنا** » و نباید ما را و نسزد « **ان نعود فیها** » که باز گردیم باملت شما « **الّا ان یشآء الله ربّنا** » مگر که چیزی خواهد اللّه‌خداوند ما « **وسع ربّنا کلّ شیء علماً** » رسیده است خداوند ما بهر چیز بدانش خود « **علی الله توکّلنا** » بر خدای کردیم توکل خویش، [و بوی باز گذاشتیم پشت خویش] « **ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحقّ** » خداوند ما ! بر گزار میان ما و میان قوم ما

۱-ج : باز دین.

کاری بسزا « **و أنت خیر الفاتحین**(۸۸) » و بهتر کار بر گزارندگان توئی .

« **قال الملأ الّذین کفروا من قومه** » کافران قوم **شعیب** یکدیگر را گفتند « **لئن اتّبعتم شعیباً** » اگر شما اتباع **شعیب** کنید و پس روی او « **انّکم اذاً لخاسرون**(۸۹) » پس آنگه شما زیانکاران اید .

« **فأخذتهم الرّجفة** » فرا گرفت ایشانرا زلزله « **فأصبحوا فی دارهم جاثمین**(۹۰) » تا بامدار کردند در سرایهای خویش مرده برروی افتاده .

« **الّذین کذّبوا شعیباً** » ایشان که **شعیب** را دروغ زن گرفتند « **کأن لم یغنوا فیها** » گوئی که هر گز در زمین خود نبودند « **الّذین کذّبوا شعیباً** » ایشان که **شعیب** را دروغ زن گرفتند « **کانوا هم الخاسرین**(۹۱) » ایشان زیان کاران اند .

« **فتولّی عنهم** » باز گشت از ایشان که مرده دید ایشانرا « **وقال یاقوم** » و گفت ای قوم ! « **لقد ابلغتکم رسالات ربّی** » بشما رسانیدم پیغامهای خداوند خویش « **و نصحت لکم** » وشمارا نیك خواستم وپنددادم « **فکیف آسی علی قوم کافرین**(۹۲) » پس اکنون برقومی نا گرویدگان اندوه چون خورم !

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « و لوطاً » - ای : و ارسلنا لوطاً ، و هو اسم اعجمی کابراهیم و اسحق . و قیل : هو اسم عربی . و انما سمّی لوطاً لانه حبّه لاط بقلب **ابراهیم** ، ای : تعلق به ولصق . و هو **لوط بن هاران بن آزر** برادر زادهٔ **ابراهیم** بود ، باعم خویش ابراهیم از زمین **بابل** برفت . بسوی **شام** . ابراهیم به **فلسطین** فروآمد ، **ولوط** به **اردن** ، پس رب العالمین لوط را به پیغامبری فرستاد باهل **سدوم** و **عمورا** و **صعورا** و **صامورا** . این چهار شارستان **مؤتفکات** خوانند ، یعنی : أنتفکت بهم ،

ای انقلبت. و مسکن وی به **سدوم** بود. ایشانرا بیست واند سال دعوت کرد، و یکی از ایشان ایمان نیاورد، و بآن فاحشه و فعل بد حریص گشته بودند، و **لوط** بایشان انکار می نمود، و می **گفت**: «ائنکم لتأتون الرجال»، قرأ اهل **المدینة** و **حفص** «انکم» بکسرالالف علی‌الخبر، و قرأالاخرون: «ائنکم» بالاستفهام.

«أتأتون الفاحشة» ـ یعنی اتیان الذکران، «ما سبقکم بها من احد من‌العالمین» ـ قال **عمر بن دینار**: مانزا ذکر علی ذکر فی‌الدنیا حتی کان قوم **لوط**. این فعل‌لواطه پیش از قوم لوط در هیچ امت نبوده، و هرگز تا آن روزگار کس نشناخته، و این فعل **ابلیس** ایشانرا بآن راه نمود، که درصورت کودکی زیبا روی بمیان ایشان‌برآمد و ایشانرا بخود دعوت کرد، بآن عمل خبیث، و ایشان عادت گرفتند، و علی‌الخصوص با غربا و ابناءالسبیل میکردند، و با قوم خود البته نکردندی و روا نداشتندی (۱). اینست که الله گفت. «اتأتون‌الذکران من العالمین» ـ یعنی بالعالمین هیهنا الغرباء. آنگه تفسیر کرد:

«ائنکم لتأتون الرجال» ـ در قرآن نامها است مجامعت‌را افزون از ده، اتیان از آنست. «شهوة» ـ ای کشهوةالجماع التی‌حقها ان‌تنال من‌النساءِ. «من دون‌النساء» ـ ای لا من‌النساءِ. «بل انتم قوم مسرفون» ـ ای مجاوزون امرالله. الاسراف و الجهل توأمان، و لهذا قال فی سورة **النمل** «تجهلون». قال‌النبی (ص) «لا ینظرالله الی رجل اتی رجلا اوامرأة فی‌الدبر».

فصل

بدان که لواطت حرام است، و از جملهٔ کبائر است. همچون زنا موجب حد. و ثبوت آن هم از آن طریقست که ثبوت زنا: بگواهان عدول، و لفظ صریح، که

۱ـ الف: نکردندید... نداشتندید.

چهار مرد عدل گویند بلفظ صریح مفسر و مفسّر که : رأینا فرجه غاب فی فرجه . پس چون ثابت گشت و درست شد حد واجب شود . و **شافعی** را در حدّ لائط دو قول است: بیك قول مستوجب قتل گردد ، لقول النبی (ص) : « من عمل عمل قوم **لوط** فاقتلوه » .

و روی **ابن عباس** : ان النبی(ص) قال : «من وجدتموه یعمل عمل قوم لوط فاقتلوا الفاعل والمفعول به» . باین قول بکر و ثیّب و فاعل و مفعول به درآن یکسانند ، وبقول دیگر حدّ زنا واجب شود ، ان کان بکراً جلّد و ان کان ثیّباً رجم ، لقول النبی : « اذا اتی الرجل الرجل فهما زانیان ، و اذا اتت المرأة المرأة فهما زانیتان » .

و روی عن **علی** (ع) قال : « هذه معصیة ما عصی الله تعالی بها الا امة واحدة فأهلکهم ، و انی اری ان یحرق بالنار » . و سئل **ابن عباس** عنه ، فقال : یرمی من اعلی شاهق فی تلك القریه . ثم یتبع بالحجارة حتی یموت. و روی ان **عبدالملك بن مروان** کتب الی **حبیب** قاضی **حمص** یسأله کم عقوبة اللوطی ، فکتب : ان علیه ان یرمی بالحجارة کما رجم قوم **لوط** ، فان الله تعالی یقول: « و أمطرنا علیهم حجارة من سجیل»، فقبل عبدالملك ذلك منه و حسّنه .

« وما کان جواب قومه الا أن قالوا اخرجوهم من قریتکم » ـ چون **لوط** ایشانرا نصیحت کرد ، و بر توبه و بر ترك معصیت و لواطت دعوت کرد ، نبود ایشانرا جواب بصواب و راستی، با سفاهت و استهزاء گشتند و گفتند : « اخرجوهم من قریتکم » ـ در همهٔ قرآن قریه نیست مگر بمعنی شهر ، سمیّت قریة لانها تقری السکن ، ای تجمعهم ، و تحتوی علیهم . بطریق استهزاء و سفاهت گفتند : ایشانرا از شهر بدر کنید یعنی لوط را و دودختروی **زعورا** و **ریثا**، و قیل: **ریثا** و **عیشا** ، «ومن آمن معه» ـ میگوید: ایشانرا بدر کنید، که ایشان مردمانی پاکیزه‌اند. ازآنچه ما می کنیم تحرج میکنند ، وپاکیزگی میجویند . «یتطهرون» یعنی یتقززون عن اتیان ادبار الرجال وادبار النساء . قال **ابن بحر**:

معناه یرتقبون اطهار النساء فیجامعوهن فیها. قال **ابن عباس** : عابوهم بما یتمدّح به.

« فأنجیناه وأهله » ـ ای من آمن به، « الاامرأته » و اسمها **واهلة** ، فانها کانت تسرّ الکفر « کانت من الغابرین » ای من الباقین فی عذاب الله. و قیل: من الغائبین عن النّجاة.

« وأمطرنا علیهم مطراً » ـ جای دیگر ازین کشاده‌تر گفت : « اُمطرت مطرُ السوء ». جای دیگر آنرا بیان کرد، گفت: « وأمطرنا علیهم حجارة من سجیل ». این سنگ باران قومی‌را بود از ایشان که ازشارستان بیرون بودند، بوقت عذاب سنگها بارانیدند بر ایشان، که در دیدار گل مینمود، و در زخم سنگ، و اندرون وی بآتش آگنده. اما شارشتان را و اهل آن درهوا بردند، و در گردانیدند، ودر زمین کوفتند، و آب سیاه بر ایشان برآوردند، و آنکه ایشانرا در آتش کردند. و آنکه در آخر قصه گفت: « فانظر کیف کان عاقبة المجرمین » ای الکافرین. در نگر که سرانجام کافران چه بود؟ و بچه روز رسیدند؟

« و الی مدین اخاهم شعیباً » ـ ای و اُرسلنا الی **مدین** اخاهم **شعیباً**. یعنی: اهل مدین. میگویند: مدین نام آن زمین است که خانه و مسکن **مدین بن ابراهیم الخلیل** بود، بوی باز خوانند، و گفته اند: نام قبیله است، و ایشان **اصحاب ایکه** بودند. و گفته اند: « الی مدین » ای: و ارسلنا الی ولد **مدین بن ابراهیم**.

قتاده گفت: **شعیب** را بدو قوم فرستادند: یك بار به **مدین** و یك بار به **اصحاب ایکه**، و مدین دیگراند، و اصحاب **ایکه** دیگر. « اخاهم شعیباً » هو **شعیب بن نویب بن مدین بن ابراهیم**، وقیل: ان نسبته فی التوراة **شعیب بن حدی بن شجر بن لام بن یعقوب بن اسحق**، و قیل هو **شعیب بن میکائیل**، کان یقال له خطیب الانبیاء، لحسن مراجعته قومه. « اخاهم شعیباً » ـ عرب هرچیزی‌را که منوط بود بچیزی،

و مداوم بود ، آنرا اخ گويند ، اگر چه جماد بود و جانور بيرون از مردم ، يقال اخو البغلة و اخوالناقة و اخوالسفر. قال **ابن ابي ربيعه** :

اخا سفر جوّاب ارض تقاذفت   بـه فلوات فهو اشعث اغبر

« قال يا قوم‌اعبدوا الله » ـ اى وحّدوا الله ، « مالكم من اله غيره » ليس‌لكم رب غيره .

« قد جاء تكم بيّنة من ربكم » ـ اين دليل است كه ويرا معجزه بود بخلاف ايشان كه گفتند: پيغامبر بود، و اورا معجزه نبود. قال**الزجاج** : لاتقبل‌نبوة بغيرمعجزة. « قد جآءتكم بينة من ربكم » ـ يعني ما اوتى من‌المعجزة . **بوبكر نقاش** گفت : او را آيت و معجزات بود ، اما ذكر معجزهٔ وى در قرآن نيست ، و نه معجزهٔ هر پيغامبرى درقرآن كرده‌اند . نه بينى كه **مصطفى** را صلوات‌الله عليه معجزات وآيات بسيار بود ، ونه همه در قرآن است ، بل بعضى در قرآن است ، و بعضى نه .

« فأوفوا الكيل والميزان » ـ قوم وى‌كافر بودند اهل بخس وخيانت درپيمانه و ترازو ، و **شعيب** ايشانرا نصيحت كرد ، و باتمام پيمانه وترازو فرمود ، گفت : پيمانه و ترازو راست ميداريد ، و در آن گزاف كارمباشيد ، و بر ديگران ظلم وحيف مكنيد . « ولاتبخسوا الناس اشيآءهم » ـ اشياء گفت تا حزر و عدّ و ذرع و مساحت همه در آن شود . « ولا تفسدوا فى‌الارض » يعنى بالكفر « بعد اصلاحها » بعد بعث الانبيآء والامر بالعدل والاحسان . و قيل : لا تفسدوا بالظلم والعدوان فى‌الكيل والميزان . « ذلكم » اى الّذى ذكرت لكم وأمرتكم به « خير لكم ان كنتم مؤمنين » ـ اى مصدقين ماأقول .

« ولا تقعدوا بكل صراط توعدون » ـ اين خطاب با اصحاب مكس است . عشار را ميگويد كه برسرراه نشينند ، و مردم‌را ترساند ، و باج(۱) ستاند . « و تصدون

۱ ـج : باژ .

عن سبیل‌الله » . این صدّ از سبیل از بهر آن گفت که در مکس که عشّار ستاند قطع‌افتد سبیل را ، و صدّ از آن ، و چون چیزی چنین بود حرج افتد برحاج و معتمر و زائرو طالب علم و واصل رحم و مجاهد . نه بینی که ابلیس روز طرد چه گفت : « لأقعدن لهم صراطك المستقیم » که آن همه در تحت آنست . و گفته اند : این‌خطاب باقطّاع طریق است ، ایشان که راه به بیم دارند ، و کاروان زنند ، و قتل و غارت کنند . و حکم این در موضع خویش گفته ایم . و گفته اند این آیت در شأن آن کافران است علی‌الخصوص که برسر راه می‌نشستند تا کسی که قصد **شعیب** داشت تا با وی ایمان آرد ، از وی باز دارند . وبترسانند . همی گفتند : **شعیب** مردی دروغ‌زن است فتان . نگر که بوی ایمان نیارید ، و بر وی نروید ، که بباطل وی فریفته گردید ، و از دین خویش بیفتید ، ربّ العالمین گفت ایشانرا: چنین مکنید ، ومؤمنان را ازوی بازمدارید، وایشانرا مترسانید .

« و تصدون عن سبیل‌الله » ـ این سبیل ایدر (١) دین است میگوید : دین خدائی را می‌عیب جوئید که‌آنرا کژی می‌نمائید « تبغونها عوجاً » ای تبغون لها عوجاً . عوج بکسر عین کژی بود در چیزی نادیدنی ، چون دین و عهد و نسب و جز از آن . اما در چیزی دیدنی عوج است بفتح عین چون دیوار و چوب و جز ازآن . و گفته‌اند: صراط در همهٔ قرآن بدو معنی آید : یکی بمعنی طریق ، چنانکه درین آیت گفت : «بکل صراط توعدون»، ای‌بکل طریق. همانست که درسورة **الصافات** گفت : « فاهدوهم الی صراط‌الجحیم » یعنی الی‌طریق‌الجحیم . وجه دوم صراط است بمعنی دین ، چنانکه گفت: « اهدنا الصراط المستقیم » ای‌الدّین المستقیم، و درسورة **الانعام** گفت : « فانّ هذا صراطی‌مستقیماً» ، « وهذا صراط ربك مستقیماً » ، ونظیراین درقرآن فراوان است.

« واذکروا اذ کنتم قلیلا فکثّرکم» ـ ای فأکثرعددکم بعدالقلة ، وأعزّکم

---

١ ـ ج : اینجا .

بعد الذلة. ذلك أن **مدين بن ابراهيم** تزوّج **ريثا بنت لوط** فولدت حتى کثر عدد اولادهما . و قيل : کنتم فقراء فأغنا کم ، وقيل : کنتم عجزة فجعلکم ذوی مقدرة . نعمت خود در یاد ایشان داد ، و آنکه پند داد و نظر عبرت فرمود ، گفت : « وانظروا کیف کان عاقبة المفسدين » فی‌الارض بالمعاصی مثل قوم **نوح** و **عاد** و **ثمود** وقوم **لوط** . «عاقبة» نامی است‌سرانجام‌را ، و عقبی همچنان ، اما آنجا که گفت : « والعاقبة للتقوی»، « والعاقبة للمتقين » يعنی والعاقبة المحمودة والعقبی المحمودة .

« و ان کان طائفة منکم آمنوا بالذی ارسلت به » من العذاب « و طائفة لم يؤمنوا » ای‌لم يصدقوا بالعذاب « فاصبروا حتی يحکم الله بيننا » - **ابن عباس** گفت و **مقاتل بن حيان** : این‌خطاب بامؤمنان است ، وتسلیت ایشان است ، میگوید : صبر کنید بر دین‌خویش ، وبر اذی و رنج کافران ، تا آنکه که الله کار بر گزارد وحکم کند در عذاب فرستادن . **مقاتل بن‌سليمان** گفت : این‌خطاب‌کافران‌است برسبیل‌تهدید، همی گوید : ای‌کافران صبر کنید تا بینید آنچه شمارا در پیش است از عذاب و عقوبت، «وهوخيرُ الحاکمين» - لأنه‌لايجوز عليه الحور ولاالمحاباة فی الحکم .

« قال الملأ الذين استکبروا من قومه » - يعنی الذين استکبروا عن‌الله و عن رسوله فلم يؤمنوا ، « لنخرجنك يا شعيب و الذين آمنوا معك من قريتنا اولتعودن فی ملتنا» - ای ديننا الذی نحن عليه ، و تترکون دينکم. عظماء و رؤساءِ قوم **شعيب** گفتند ، ایشان که ازحق گردن کشی کردند(۱) و برخدا ورسول‌عصیان آوردند که: از دو کار بیرون نیست ای شعیب ! یا ترا و مؤمنان که با تو اند از شهر بیرون کنیم ، یا بدین ما باز گردید ، وبآن‌آئید . **شعيب** گفت : اتجبروننا علی‌العود و ان کرهنا ؟ و هر چند که ما دین شما نخواهیم ، و آنرا کراهیت داریم ، ما را باجبار بر آن میدارید و

۱-ج: گردن کشیدند.

میخوانید ؟! ایشان گفتند : آری ، چنین میکنیم. پس **شعیب** گفت :

« قد افترینا علی‌الله کذباً » ـ برالله پس دروغ ساخته باشیم اگر بملت شما درآئیم ، و با دین‌شما گردیم ، پس ازآنکه الله ما را از آن برهانید ، و در آن نیاورد . آنگه گفت: «ومایکون لنا ان نعودفیها الا ان یشآء الله ربنا» ای: الّا ان‌یکون‌قد سبق فی‌علم الله وفی مشیته ان نعود فیها » . میگوید: نسزد ما را که با دین‌وملت شما گردیم، مگر که درعلم‌الله و درمشیت‌وی رفته در ازل که ما باز گردیم ، که پس‌ناچارعلم وی‌برما برود ، و قضای وی درحکم وی روان گردد ، و الله دانسته است آنچه خواهدبود ، پیش ازآنکه باشد . اینست که گفت: « وسع ربنا کل‌شیء علماً».و قیل: الا ان یشاء الله‌اهلا کنا، فان‌الله یسعد من‌یشاء بالطاعة ، و یُشقی من‌یشآء بالمعصیة .

اگر کسی گوید: **شعیب** پیغامبر بود ، و هر گز بر دین ایشان و بر کفر نبوده ، چونست که میگوید : « وما یکون لنا ان نعود فیها » ؟ « عود » باز گشتن است بچیزی که یکبار درآن بوده. جواب آنست که « عود » بمعنی ابتدا نیز استعمال کنند بمعنی صیرورت ، عاد ، ای : صار ، وعاد، ای: لحق. یقال : عاد علیّ من فلان مکروه ، و ان‌لم‌یکن سبق مکروه قبل ذلك ، و تأویله : لحقنی منه مکروه ، فعلی‌هذا معنی‌قوله: «لتعودن فی‌ملتنا» ای: لتدخلن و لتصیرن فی ملتنا . «و مایکون لنا ان نعود فیها» ای: ندخل‌ونصیر فیها . ومعنی‌قوله : « اذ نجانا الله منها» ای‌فی‌سابق علمه وعنداللوح و القلم، و قیل: « اذ نجانا الله منها» لم یجعلنا من اهل ملتکم.

معنی دیگر گفته‌اند در جواب این‌مسئله که : این‌خطاب باقوم **شعیب** میرود که در ابتدا کافر بودند ، و پس‌ایمان‌آوردند ، و رواباشد ، که مسلمانان بابتدا در تقیه بودند ودین خود پنهان میداشتند . پس بآخر اظهار کردند ، وایشان‌آن سخن‌از سر ظن خویش گفتند ، که می‌پنداشتند که ایشان در ابتداء بر کفر بودند .

«علی‌الله توکلنا» ـ این جواب ایشان است که گفتند : «لنخرجنك یاشعیب» ای : فوّضنا اُمورنا الیه . پس شعیب چون از ایمان و از صلاح ایشان نومید گشت، رب‌العزة او را دستوری داد تا برایشان دعا کرد، گفت : « ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق» ای : اقض بیننا ، ای بیّن لنا مصیرنا و مصیرهم ، « وانت خیر الفاتحین » ای الحاکمین ، ای : اظهر امرنا بانزال العذاب علیهم ، حتی ینفتح ما بیننا و بین قومنا و یظهر انا علی‌الحق ، ففتح‌الله بینهم فنجی المؤمنین وأهلك الکافرین .

« و قال الملأ الذین کفروا من قومه لئن اتبعتم شعیباً » علی دینه «انکم اذاً لخاسرون» لعجزة جاهلون .

« فأخذتهم‌الرجفة» ـ ای العذاب . امرالله الارض فتحرکت بهم . جای‌دیگر گفت : «فأخذتهم الصیحة» ای صیحة‌جبرئیل . جای‌دیگر گفت : «فأخذ هم عذاب یوم الظلة» . مفسران گفتند : چون‌الله تعالی خواست که ایشان را هلاك کند ، دری‌ازدرهای دوزخ برایشان‌ کشاد ، تا گرمای عظیم برایشان تافت، چنانکه نفسهای‌ایشان باز گرفت. در اندرونها گریختند ، و درآب شدند ، وهیچ سود نداشت ، وآن گرمی هوا و باد گرم ایشان را گرفته ، و قرار و آرام از ایشان برده ، تا رب العزة در آن صحرا پارهٔ میغ برانگیخت،آنرا سایهٔ خنك بود ، ونسیم خوش ، و باد سرد ، ایشان همه در زیرآن‌میغ مجتمع‌شدند، مردان و زنان‌و کودکان. پس رب‌العالمین از بالا آتش فرستاد ، و از زمین زلزله پدیدآورد ، وجبرئیل بانك برایشان زد . یکبارهمه‌بسوختند ، وچون خاکستر گشتند . اینست که رب‌العزة گفت : «فأصبحوا فی‌دارهم» یعنی فی‌قریتهم«جاثمین»یعنی امواتاً خامدین .

«الذین کذّبوا شعیباً کأن‌لم یغنوا فیها»ـ ای کأن‌لم‌یقیموا فیها ، ولم‌یتنعموا ، وأصله من‌المغنی ، والمغانی هی‌المنازل. یقال غنینا بمکان کذا ، ای اقمنا به .قال‌بعضهم:

اهلك **مدين** بالزلزلة، و **اصحاب‌الایکة** بالحرّ، وکان **شعیب** مبعوثاً الیهما. « الذین کذبوا شعیباً کانواهم الخاسرین» الهالکین لاالمؤمنین کما زعموا.

«فتولّی عنهم» ـ ای اعرض عنهم **شعیب** بعد أن نزل بهم العذاب، و قیل: حین رأی اوائل‌العذاب. « و قال یا قوم لقد أبلغتکم رسالات ربی » فی نزول العذاب، « و نصحت لکم ». ثم عزی نفسه عنهم، و قال: « کیف آسی » ای احزن بعدالنصیحة « علی قوم کافرین » اذ عذّبوا. این سخن برسبیل انکار بیرون داد، یقول: کیف یشتدّ حزنی‌علیهم؟! ای لا احزن. میگوید. چون غم خورم بر ایشان ؟! یعنی که نخورم، که در ایشان جای غم خوردن نیست، و بر ایشان جز عذاب وغضب الله نیست.

قال **ابوعبدالله‌البجلی**: کان **ابوجاد** و **هوز** و**حطی** و**کلمون** و**سعفص** و**قرشت** ملوك **مدين**، وکان‌ملکهم فی زمن **شعیب** ،**کلمون**، فلمّا هلك‌قالت‌ابنته تبکیه:

کلمون هدّ رکنی هلکه وسط المحلة سید القوم اتاه الحتف نار تحت ظلة

جعلت نارعلیهم دارهم کالمضمحلة

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی: « و لوطاً اذ قال لقومه اتأتون الفاحشة » الایة ـ فاحشهٔ هر کس لایق روزکار واحوال وی‌است. بنکر که مقام مرد در راه بردن کجاست؟ فاحشهٔ وی بقدر بشریت وی هم ازآنجاست.

خلق عالم سه کروه بیش نه‌اند: عام‌اند و خاص اند و خاص الخاص‌اند. فاحشهٔ عام آنست که زبان شریعت‌آنرا بیان کرد و حدّآن پدید کرد: امّاالجلدو امّاالرّجم، و فاحشهٔ خاص بزبان کشف بچشم‌سرنکرستن‌است بملاذّ و شهوات‌دنیا، و تنعم و زینت آن دیدن و بخود راه دادن،اکر چه حلالست و از شبهت دور، که‌آفت حلال‌از نعیم دنیا

در حقّ خواص بیش از آن است که آفت حرام در حق عوام ، و حد این‌فاحشه از زبان صاحب شرع صلوات‌اللهوسلامه‌علیه آنست که گفت : «غضّوا ابصارکم و کفّوا ایدیکم»، و فاحشهٔ خاص الخاص آنست که باندیشهٔ دل بیرون از حق با غیری نکرد، و از حق جلّ جلاله این خطاب می آید که : « قل‌الله ثمّ ذرهم».میگوید: بندهٔ من! خودرا منکر، همه فعل مابین. بکردخود منت برما منه ، توفیق مابین. ازنشان خود بگریز، یکبارگی‌مهر مابین. گرفتارمهر اورا با غیر او چه‌کار! دل واسوی(۱) او دار وغیراوبگذار:

آشوب همه جهان حدیث من و تو

بگذار من و همه جهان گلشن تو .

یقول‌الله تعالی : عجباً لمن‌آمن بی کیف یتّکل‌علی غیری؟! لونظروا الی‌لطائف برّی ماعبدوا غیری .

«و الی‌مدین اخاهم‌شعیباً » الایة- دون‌همّت وبی‌حاصل قومی بودند قوم **شعیب** که در محقرات پیمانه و ترازو باین حبّات و ذرّات اندازهٔ فرمان حق‌در گذاشتند، واز حد راستی بنعت مخالفت قدم بیرون نهادند تا آن بلاءِعظیم و عذاب الیم بسر ایشان فروآمد . عوام خلق مثل این گناه بکوچك دارند، وآن کوچك نیست که نه اعتباربعین گناه است بلکه اعتبار بمخالفت و معصیت خداوند جبّار است ، و بی حرمتی بر شرع مقدّس آوردن ، و اندازه و حدودآن در گذاشتن ، وتحسبونه هیّناً و هو عندالله عظیم. این تعظیم جلال شریعت وتوقیرجمال حقیقت کاریست که امت محمّدرا بیامده ، ودولتی که از راه توفیق روی بایشان نهاده ، تا دقائق ورع دریافتند ، و اندازه های شریعت و خرده‌های دیانت بحکم فرمان بزرگ داشتند ، وازآن قدم فراتر ننهادند .

عبدالله‌مبارك درعنفوان‌شباب که‌طالب‌علم‌بود در **مرو** حدیثمی‌نوشت. قلمی

---

۱ ـج : باسوی.

بعاریت خواست از دانشمندی، و بآن حدیث نبشت. پس در مقلمه نهاد و فراموش کرد. از آنجا بعراق رحلت کرد، چون بعراق رسید قلم عاریتی در مقلمه یافت و دلتنگ شد و در وی اثرعظیم کرد، تا ازآنجا بمرو باز گشت و آن قلم بصاحب بازداد. آنگه بعراق بازشد.

بوعبدالله کهمس گفت: وقتی گناهی کردم، اکنون چهل سال است تا بدان میگریم. گفتند: ای شیخ! آن چه گناه است؟ گفت دوستی بزیارت من آمد. بدانگی سیم او را ماهی بریان خریدم. چون خواست که دست شوید از دیوار همسایه پاره‌ای گل بگرفتم تا وی بدان دست شوید. اکنون چهل سالست تا بدان مظلمه میگریم و آن مرد نمانده تا از وی حلالی بخواهم

و **حسین بن علی بن ابی طالب** (ع) روزی یك خرما از مال صدقه در دهن نهاد رسول خدا صلوات‌الله علیه حاضر بود وحسین کودك بود، رسول گفت: «القها یاحسین» بینداز ای حسین! که این مال صدقه است.

و **عمر بن عبدالعزیز** خلیفهٔ روزگار بود. وقتی مال غنیمت آورده بودند و در میان آن مشك بود، بینی خویش استوار بگرفت و گفت: منفعت مشك در بوی است، و این حق مسلمانان است. هرچند که این قدر در شرع بمحل مسامحت است امّا در کمال ورع روا نمیداشتند، وتعظیم فرمان شرع را این اندك ببزرگ میداشتند، ازآنکه بیدار و هشیار بودند، و شریعت و حقیقت گرامی داشتند، و بچشم تعظیم و توقیر در آن نگرستند، لاجرم برخوردار گشتند و بسعادت ابد رسیدند.

۱۰ ـ النوبة الاولى

قوله‌تعالی: «**وما ارسلنا فی قریة من نبیّ**» نفرستادیم درهیچ شهر پیغامبری «**الّا اخذنا**» مگر که فرا گرفتیم «**اهلها**» مستکبران آنرا «**بالباسآء**» بنا ایمنی

« **و الضّرّاء** » وتنگی« **لعلّهم يضّرّعون(۹۴)** » مگر که ایشان در من زارند.

« **ثمّ بدّلنا** » پس آن ایشانرا بدل دادیم « **مكان السّيّئة الحسنة** » بجای آن‌بدیها ایمنی و فراخی « **حتّى عفوا** » تا انبوه شدند«**وقالوا**» و گفتند : « **قدمسّ آباء نا الضّرّاء والسّرّاء** » این همیشه بوده است و بپدران ما هم رسیده روزگار بدو روزگارنیك. درآن‌عتاب نیست که نه‌خود جز با ما نیست «**فأخذناهم بغتة**» فراگرفتیم ایشانرا ناگاه « **وهم لايشعرون(۹۵)** » از آنجا که ندانستند .

« **ولو أنّ اهل‌القرى** » و اگر این مردمان که در شهرها اند « **آمنوا واتّقوا** » ایمان‌آوردندی واز نافرمانی بپرهیزیدندی«**لفتحنا عليهم**» ما بر(۱) ایشان بازگشادیمی « **بركات من‌السّماء والارض** » برکتهائی از آسمان و زمین « **ولكن كذّبوا**» لکن‌دروغ زن گرفتند فرستادگان‌مرا«**فأخذ ناهم بماكانوا يكسبون(۹۶)** » فراگرفتیم ایشانرا بآنچه میکردند .

« **افأمن** » ایمن نشستند « **اهل القرى** » این مردمان که در شهرها اند « **أن يأتيهم بأسنا** » که بایشان‌آید زورگرفتن ما « **بياتاً و هم نائمون (۹۷)** » و ایشان در خواب.

« **او أمن اهل‌القرى** » یا ایمن نشستند این‌مردمان که‌درین‌شهرها اند« **أن يأتيهم بأسناضحى**» تاآنکه بایشان‌آید زورگرفتن ماچاشتگاه « **وهم يلعبون (۹۸)** » و ایشان در بازی خویش .

« **افأمنوا** » ایمن اند ایشان « **مكرالله** » از ساز نهانی‌الله که کاری سازد پنهان از ایشان « **فلا يأمن مكرالله** » ایمن نه نشیند از ساز نهانی الله « **الّاالقوم الخاسرون (۹۹)** » مگر گروه زیان‌کاران .

« **اولم يهد** » پیدا نکرد و باز ننمود«**للّذين يرثون‌الارض** » این مردمانرا که درشهر نشسته‌اند « **من بعداهلها** » پس‌هلاك کردن پیشینان‌جهانیان را«**ان لو نشاء**»

۱ــ الف : ور.

که ما اگر خواهیم « **اصبناهم بذنوبهم** » ایشان را بگیریم بگناهان ایشان « **ونطبع علی قلوبهم** » و مهر نهیم بردلهای ایشان « **فهم لا یسمعون (١٠٠)**» تا حق و پند نشنوند.

« **تلك القری** » آن شهرها که اهل آن هلاك کردیم « **نقصّ علیك من انبائها** » بر تو میخوانیم خبرها و قصّه‌های آن « **ولقد جاءتهم رسلهم بالبیّنات** » و بایشان آمد رسولان ما بایشان به پیغامهای راست ومعجزه‌های روشن « **فما کانوا لیؤمنوا** » وبدان نبودند که ایمان آرند « **بما کذّبوا من قبل** » بآنچه دروغ شمرده بودند پیش از آن « **فکذلك یطبع الله علی قلوب الکافرین (١٠١)**» همچنان برمینهد الله بردلهای کافران.

« **وما وجدنا لأکثرهم من عهد** » و بیشتر ایشان را عهدی نیافتیم « **وان وجدنا اکثرهم لفاسقین (١٠٢)** » ونیافتیم بیشتر ایشانرا مگر فاسقان و ازطاعت بیرون آمدگان.

« **ثم بعثنا من بعدهم موسی** » پس از ایشان فرستادیم موسی را « **بآیاتنا** » بسخنان خویش « **الی فرعون وملائه** » بفرعون وکسان وی « **فظلموا بها** » منکرشدند آنرا و ستم کردند « **فانظر کیف کان عاقبة المفسدین (١٠٣)**» در نگر چون بود سرانجام کار مفسدان.

« **وقال موسی یا فرعون** » و موسی گفت ای فرعون! « **انّی رسول من ربّ العالمین (١٠٤)** » من فرستاده‌ای‌ام از خداوندجهانیان.

« **حقیق علی ان لا اقول علی الله الاّ الحقّ** » سزاوارم من و استوار داشته که نگویم برالله مگر راستی « **قد جئتکم ببیّنة من ربّکم** » آوردم بشما پیغامی راست و نشانی درست و معجزه‌ای پیدا از خداوند شما. « **فأرسل معی بنی اسرائیل (١٠٥)** » رها کن با من بنی اسرائیل را

« **قال ان كنت جئت بآية** » فرعون گفت: اگر نشانی آورده‌ای « **فأت بها ان كنت من الصّادقين**(۱۰۶)» بیار آن نشان اگر از راستگویانی.

« **فألقى عصاه** » بیوکند(۱) عصای خویش « **فاذا هي ثعبان مبين** (۱۰۷) » چون بدید ثعبانی گشته بود آشکارا.

« **ونزع يده** » و دست خود بیرون کشید از زیر بازوی خویش « **فاذا هي بيضاء للنّاظرين** » که (۲) در نگرستند آنرا دیدند سفید (۳) تابنده نگرندگان را.

النوبة الثانية

قوله تعالى : « وما ارسلنا في قرية من نبي » ـ اینجا ضمیری محذوف است یعنی: وما ارسلنا في قرية من نبي فكذبه اهلها ، «الا اخذناهم بالبأساءِ والضّرّاءِ» ـ بأساء فقر است وضراء گرسنگی، و گفته‌اند: بأساء زیان تن است وضراء زیان مال. میگوید: هیچ پیغامبر نفرستادیم بشهری که مستکبران و گردن کشان آن شهرها پیغامبر را دروغ زن گرفتند واذی نمودند مگر که آن مستکبران را بدرویشی و گرسنگی وقحط و بلا فرو گرفتیم، بآن گرفتیم تا مگر در زارند و توبه کنند، وبحق تن در دهند. نکردند توبه ، و تن در ندادند بحق ، پس ما باز گردانیدیم آن بلا وشدت، و بجای درویشی توانگری دادیم ، و بجای بلا تندرستی، وبجای محنت نعمت. تا در آن نعمت بنازیدند و بیفزودند هم در مال وهم در فرزند . اینست که گفت : « حتى عفوا » اى كثروا و كثرت اموالهم واولادهم. يقال : عفا شعره اى : كثر، ومنه قوله صلى الله عليه وسلم: « احفوا الشوارب واعفوا اللّحى». پس ایشانرا در آن نعمت بطر بگرفت ودر طغیان بیفزودند و تمرد بیشتر نمودند . و از سر نادانی وغمری گفتند : « قد مس آبآءنا الضراء والسراء» اى: قدأصاب آباءنا في الدّهر مثل ما

۱ـ ج : بیفکند. ۲ـ « که » دراین‌مورد بمعنی « چون » است ۳ـ ج : سپید .

اصابنا،و تلك عادة الدهر،ولیست هی عقوبة من الله فکونوا علی ما انتم علیه. با یکدیگر گفتند: عادت روزگار اینست، یك چند نعمت و یك چند محنت. و آن محنت وشدت نه عقوبتی است از الله برما ، و نه چیزی است که علی الخصوص فرو آمد بما، باری برسر کار خویش و بر دین خویش باشید ، و از آنچه بودید هیچ بمگردید، فلمّا فسدوا علی الامرین جمیعاً اخذهم الله بغتة و هم لایشعرون بنزول العذاب ، اینست که رب العالمین گفت : « فأخذناهم بغته و هم لایشعرون» . چون در هر دوحال نعمت و شدت روی از فساد بنگردانیدند ، و در نعمت شکر نکردند ، بلکه در طغیان بیفزودند ، ما ایشانرا فرا گرفتیم بعذاب ناگاه ، از آنجا که ندانستند و گوش نداشتند . این آیت تخویف مشرکان قریش است و تهدیدی که ربّ العالمین ایشانرا میدهد، که اگر شما همان معاملت کنید که ایشان کردند، شمارا همچنان گیریم که ایشانرا گرفتیم ، آنگه از ایشان خبر داد که :

« ولو أنّ اهل القری »ـ التی عذبت من قوم نوح وعاد و ثمود و امثالهم، « آمنوا» بتوحیدالله « واتّقوا » الله بحقّه الّذی فرضه علیهم ما قحط عنهم المطر و «لفتحنا علیهم » ای نزّلنا علیهم. یقال : فتح علی بنی فلان اذ ا اصابوا خیراً . و بر قراءت شامی لفتّحنا مشدّد برمعنی مبالغت، « برکات من السّماء » یعنی المطر «والارض» یعنی النّبات « ولکن کذّبوا » الرسل « فأخذناهم بما کانوا یکسبون » من الشّرك والتکذیب و اعمالهم الخبیثة، فأهلکناهم بها. این آیت دلیل است که خصب دیار و نعمت فراخ و روزی فراوان در آب آسمان و نبات زمین بسته، و آب آسمان و نبات زمین در ایمان و تقوی بندگان بسته . چون بر عموم شعار مسلمانی نگه دارند ، و دین و شریعت را بزرگ دارند و شرائط ایمان و تقوی بجای آرند ربّ العزّة نعمت و معاش بر بندگان فراخ دارد، واگر بعکس این بود قحط و بلا و شدّت پدید آید . و گفته اند : برکات آسمان قبول دعا است و برکات زمین تسهیل حاجات، چون ایمان و تقوی بود دعا مستجاب باشد

و حاجتها روا و روان .

« افأمن اهلُ القری ». یعنی اهل مکة و ما حولها . این سخن بر مخرج استفهام بیرون داد و معنی تحذیر است. « أن یأتیهم بأسنا » ای عذابنا «بیاتا» ای لیلا « وهم نائمون ».

«او أمن» قراءت حجازی و شامی بسکون واو است ، ومعنی همانست، « أن یأتیهم بأسنا ضحی » ای نهاراً « وهم یلعبون » ای ساهون لاهون فی غیر ما یجدی علیهم . معنی دیگر هر دو آیت آنست که کفرهٔ قریش بعد از آنکه مصطفی را تکذیب کردند نه رواست ایشانرا که ایمن نشینند از عذاب و بأس حقّ، نه در شب و نه در روز ، که عذاب ما ناگاه ایشانرا گیرد بوقت غفلت یا درشب یا در روز. این همچنان است که گفت: « اتاها امرنا لیلا او نهاراً ».

ثم قال: «افأمنوا مکرالله» مکرالله آنست که باطاعت خواند وفرا نگذارد، یا ازمعصیت باز زند ودرافکند، یا بنده را برطلب چیزی دارد که ویرا آن نداد یاپندارهای در وی افکند، وجز از آن کند. «فلایأمن مکرالله الاالقوم الخاسرون» الّذین لایؤمنون به.

« اولم یهد» ای اولم یبیّن « للّذین یرثون الارض » یسکنون فیها و ینالون من ثمارها «من بعد اهلها » ای الامم الخالیة الّذین اهلکوا بقبیح فعلهم، فعمل هؤلاءِ اعمالهم وعتوا علی ربّهم، «ان لونشآء اصبناهم بذنوبهم» ای اهلکناهم کما اهلکنا من قبلهم .

خلاصهٔ سخن اینست که : اولم یبیّن لهم اهلا کنا اهلها ان لونشآء اصبناهم .

میگوید: باز ننمود ایشانرا که درزمین نشسته‌اند هلاك کردن ما پیشینان(١) را، که اگر خواهیم اینانرا هلاك کنیم چنانکه ایشانرا کردیم. وخوانده‌اند درشواذّ: «اولم نهد» بنون، و معنی آنست که پیدا نکردیم وبازننمودیم اینانرا که درین شهرها نشسته‌اند، باهلاکنا اولهم، بهلاك کردن ما پیشینان را(١) که اگرخواهیم ایشانرا بگیریم بگناهان ایشان.

١ــج: پیشینیان .

اینجا سخن تمام شد، پس گفت: «و نطبع علی قلوبهم»ـ این امت را میگوید که ما ایشانرا عذاب نکردیم چنانکه پیشینیان را کردیم از قوم **نوح** و قوم**هود** و **صالح** و **لوط** و**شعیب**، اما مهر نهیم بر دلهای ایشان تاحق نشنوند و پند نپذیرند، «فهم لا یسمعون» الایمان والهدی للطبع الّذی طبع علی قلوبهم، و قیل: لایسمعون ای لایجیبون، من قولهم سمع الله لمن حمده، ای:اجاب، و به یقول الشاعر:

دعوت الله حـتی خفت ان لا یکون الله یسمع ما اقول

«تلك القری»ـ اشارتست فرا دیار قوم **لوط** و **عاد** و **ثمود** و **مدین**، «نقصّ علیك من انبائها» ای نتلوا علیك من اخبارها کیف اهلکناهم و دمّرناهم و کیف بعثنا الیهم الرّسل ندعوهم الی الهدی. «ولقد جآءتهم رسلهم بالبیّنات» یعنی بالمعجزات والدلالات والامر والنّهی، وقیل ببیان العذاب بأنّه نازل بهم فی الدّنیا، «فماکانوا لیؤمنوا بما کذّبوا من قبل» اینجا اقوال مفسّران مختلف است:

ابن عباس و سدی گفتند: فما کانوا اولئك الکفار الذین اهلکناهم لیؤمنوا عند مجیء الرّسل، بما کذّبوا من قبل یوم المیثاق، فأقروا کرهاً باللّسان و اضمروا التّکذیب. میگوید: آن کافران پیشینه که ایشانرا هلاك کردیم قومی را بآب بکشتیم و قومی رابباد و قومی را بزلزله وصیحه، ایشان بر آن نبودند که آنچه روز میثاق دروغ شمرده بودند و بدل نپذیرفته اگر چه بزبان اقرار داده بودند (۱) بکره، امروز پس ارسال رسل بدان ایمان آرند و پذیرند.

مجاهد گفت: فماکانوا لو احییناهم بعدهلاکهم و رددناهم الی الدّنیا لیؤمنوا بما کذّبوا من قبل هلاکهم. میگوید: اگر پس از آنکه ایشان را هلاك کردیم زنده گردانیم ایشانرا و بدنیا باز آریم، بر آن نه اند که ایمان آرند، و از آن تکذیب که پیش از هلاك

۱ـج: اقرار کرده بودند.

کردند باز گردند. این همچنان است که آنجا گفت: «ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه»، وقیل: ماکانوا لیؤمنوا بما کذّب به اوائلهم من الامم الخالیة بل کذّب اوّلوهم. نظیره: «کذلك ما اتی الّذین من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون. اتوا صوا به»؟

وقیل: «جآءتهم رسلهم بالبیّنات» ای المعجزات الّتی سألوهم، «فماکانوا لیؤمنوا» بعد ما رأوا العجائب «بما کذّبوا من قبل» رؤیتهم تلك العجائب. نظیره: «قد سألها من قبلکم ثمّ اصبحوا بها کافرین». ثم قال: «کذلك» ای مثل ما طبع الله علی قلوب کفّار الامم الخالیة المهلکین «یطبع الله علی قلوب الکافرین» الّذین کتب علیهم ان لا یؤمنوا ابداً من قومك. «و ما وجدنا لأکثرهم من عهد» یعنی الوفاء بالعهد الذی عاهدهم الله یوم المیثاق. روز میثاق که ربّ العزّة بر فرزند آدم عهد گرفت، و از ایشان پیمان ستد بر معرفت خویش، ایشان اقرار دادند و عهد بستند که بر وفق اقرار عمل کنند وطاعت دارند. پس چون بعمل رسیدند نقض عهد کردند، و بوفاءِ عهد باز نیامدند، و عمل نکردند، ربّ العالمین از ایشان باز میگوید که: «وما وجدنا لأکثرهم من عهد» بیشترین ایشانرا وفادار نیافتیم.

و معنی عهد وصیّت است و فرمان، و قیل: هو ما عهد الیهم فی الکتب، و قیل: «من عهد»، ای: من طاعة. «و ان وجدنا اکثرهم لفاسقین» ای ما وجدنا اکثرهم الا فاسقین، ای ناقضین للعهد.

اگر کسی گوید: چه معنی را «اکثرهم» گفت؟ و معلوم است که کافران همه فاسقان اند. جواب آنست که همچنانکه در ملّت اسلام کس بود که عدل بود و کس که فاسق، در ملّت کفر همچنین هست که عدل بود وهست که فاسق و متهتك و مرتکب فواحش دین خویش. معنی آنست که: اکثرهم مع کفره فاسق فی دینه غیر لازم لشرائع دینه، قلیل الوفاء، ناقض لعهده، کاذب فی قوله. وفیه دلالة علی انّ من الکفّار من یفی بوعده.

«ثمّ بعثنا من بعدهم» - یعنی من بعد قوم **شعیب** وقوم **لوط** وغیرهم ممّن تقدّم

ذ کرهم، « موسی بآیاتنا » یرید ماکان‌معه‌من‌المعجزات‌الواضحات وهی‌العصا والیدالبیضاء وغیرهما. وقیل: «بآیاتنا» ای‌بدیننا، «الی‌فرعون»واسمه**الولید بن مصعب بن ریان**،وقیل : اسمه**قابوس**، « وملائه »اکابر من‌قومه. «فظلموا بها»- این « با » ازبهر آنست که‌این ظلم بمعنی جحداست یعنی : فجحدوا بها، چنانکه جائی دیگر گفت: « وآتینا ثمود النّاقة مبصرة فظلموا بها» . جائی‌دیگر گفت: « بآیاتنا یظلمون » ای: یجحدون ، وقیل : ظلموا انفسهم بتکذیبهم بها. « فانظر » بعین قلبك« کیف‌کان عاقبة » فسادهم ؟ و کیف فعلنا بهم من الاهلاك والاستیصال ؟

« وقال موسی یافرعون » -چون **موسی** بر **فرعون** در شد که‌الله‌او را فرستاده بود، بوی گفت: « یا فرعون‌انّی رسول من‌ربّ العالمین » من رسول‌خداوندجهانیانم بتو.

«حقیق علی‌ان‌لا اقول علی‌الله الا الحق»- ای انا حقیق‌جدیر بأن لا اقول علی‌الله الا ما هوالحق ، و هو انّه واحد لاشریك له . و برقراءت **مدنی** « حقیق علیّ »مشدّد، یعنی: حق واجب علیّ ان لااقول. میگوید : حقی است واجب بر من که نگویم بر خدا مگر راستی. « قد جئتکم ببیّنة من ربّکم » وهی العصا والیدالبیضاء، « فأرسل‌معی بنی اسرائیل» ای اطلقهم ولاتستعبدهم و خلّهم یرجعوا معی الی‌الارض المقدّسة .

وهب‌منبه گفت: فرعون **موسی** همان **فرعون** بود که بروزگار **یوسف** خاسته‌بود. چون‌یوسف(ع) از دنیا بیرون شد واسباط برسیدند وهیچ نماندند، ونسل و نژاد ایشان بسیار شد ،فرعون بر ایشان مستولی گشت، و ایشانرا بیندگی و خواری برخدمت و برکارخود داشت،و برایشان خراج وجزیت نهاد؛ وازآن‌روز باز که یوسف در مصرشد و این **ولیدمصعب**در **مصر** فرعون بود، تا آن روز که موسی برسولی‌درمصر شد چهارصد سال بود، وفرعون همان فرعون بود برایشان‌غالب گشته و قوت گرفته و دعوی خدائی کرده. چون‌موسی گفت: من رسول‌خداام بتو، وبیّنت ومعجزت‌دارم بدرستی نبوت

خویش ، فرعون جواب داد: «ان کنت جئت بآیة فأت بها ان کنت من الصّادقین» فی دعوتك. اگر راست میگوئی که پیغامبرم نشانی بیار. موسی را عصا در دست بود، گفت: ماهذه بیدی؟ این چیست که بدست دارم؟ فرعون گفت: هذه عصا . چوبی است. موسی از دست بیفکند عصا چنانکه الله گفت: «فألقی عصاه فاذا هو ثعبان مبین» ماری نر گشت آن عصا اژدهائی بزرگ آشکارا و روشن، که در آن هیچ گمان نبود که مار است دهن باز کرده ، وروی بفرعون نهاده ، و بنهیب همی رود تا قصر و تخت وی فرو برد . فرعون چون آن بدید از سریر خویش بخواری و بیم بیفتاد و بگریخت، و به پلیدی خود آلوده گشت. و آن مار قصد مردمان همی کرد که خدمتکاران وی بودند. همه بفریاد آمدند. قومی هم برجای بمردند از بیم، وقومی بگریختند. آخر فرعون گفت: یا موسی! خذها وأنا اومن بك وارسل معك بنی اسرائیل. موسی بر گرفت وعصا گشت چنانکه بود.

پس فرعون گفت: هل معك آیة اخری؟ هیچ آیت دیگر هست باتو که نشان صدق تو باشد؟ موسی گفت: آری نشان دیگر دارم . دست زیر بازوی خود گرفت وآنکه بیرون کشید، اینست که الله گفت: « و نزع یده » اینجا درسخن اختصار است، که این نزع پس از ضمّ بوده است ، که اوّل ضمّ بود چنانکه گفت: « و اضمم یدك الی جناحك » چون دست از زیر بازوی خود بیرون کشید ، آنرا دید سفید (۱) تابنده و روشن ، یقول الله تعالی: «فاذا هی بیضاء للناظرین » ای لها شعاع یغلب الشمس. ثم ردّها الی جیبه او تحت ابطه فعادت یده کما کانت، فدلّ علی انه آیة و معجزة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و ما ارسلنا فی قریة من نبی » الآیة. بدان که سرّ رسالت پیغامبران وحکمت فرستادن ایشان بخلق آنست که رب العالمین جل جلاله و عظم شأنه خلق را

۱- ج : سپید .

بیافرید، وایشانرا بدوصنف بیرون داد : صنفی اهل سعادت سزای رحمت و کرامت، و صنفی اهل شقاوت سزای عقوبت و نقمت. پیغامبران را فرستاد بایشان بشارت و نذارت را ، چنانکه گفت: « رسلا مبشرین و منذرین لئلا یکون للنّاس علی الله حجة بعد الرّسل ». بشارت سعدا راست اظهار مغفرت و رحمت را ، و نذارت اشقیا را اظهار عزت و قدرت را . سعدا را گفت: « و بشّر المؤمنین بأن لهم من الله فضلا کبیراً». اشقیا را گفت: « بشّر المنافقین بأن لهم عذاباً الیماً». و اگر الله خواستندی خلق ایمان آوردندی بی پیغامبران و بی سفیران و رسولان ، لکن خواست که از بندگان خود لختی را گرامی گرداند برسالت خویش ، و برفرق ایشان نهد تاج کرامت خویش. نه بینی که هریکی را از ایشان شرفی دیگر داد و نواختی و تخصیصی دیگر؟! **خلیل**(ع) را گفت: دوست من است: « واتخذ الله ابراهیم خلیلا » . **آدم**(ع) را گفت: صفیّ من است : « ان الله اصطفی آدم ». **موسی**(ع) را گفت: کلیم من است: « و کلم الله موسی تکلیماً ». **عیسی**(ع) را گفت: « و روح منه. » **مصطفی**(ص) را گفت : حبیب من است: « ما ودّعك ربّك وما قلی ».

هرآئینه این تخصیص و تشریف عز و مرتبت ایشان راست نه نظام ملك خویش را ، که ملك او بجلال احدیت و کمال صمدیّت او خود راست است، ازخلق پیوندی نباید:

ولوجها من وجهها قمر ولعینها من عینها کحل .

« ثم بدّلنا مکان السیّئة الحسنة » الایة ـ قومی را درسّراء و ضّراء آزمایش کردند بهردوحال کفور آمدند. نه قدر نعمت شناختند و نه بامحنت درساختند، تا روز نعمت ایشان بسر آمد، وشب محنت را خودصبح برنامد. ایشان را میگوید : « فأخذناهم بغتة و هم لایشعرون». باز قومی دیگر بمحنت صبر کردند ، و درنعمت شکر، تا بصبر درجات اعلی یافتند، و بشکر قربت و مواصلت دیدند.

فضیل عیاض میگوید : مردی ازین پارسایان روزگار و نیك مردان وقت درمی

سیم برداشت، ببازارشد تاطعام خرد. دومرد را دید بهم‌درآویخته ، و با یکدیگر جدالی‌و خصومتی‌در گرفته ، گفت : این‌خصومت‌شما از بهر چیست؟ گفتند ازبهر یك درم سیم. آن یك درم که داشت بایشان داد، ومیان‌ایشان‌صلح افکند. بخانه بازآمد وقصه باعیال خود بگفت. عیال‌وی گفت: اصبت واحسنت‌و وفّقت. و در همهٔ خانهٔایشان برداشتنی و نهادنی هیچ نبود مگر اندکی ریسمان. آن بوی داد تا بآن طعام خرد. ریسمان ببازار برد و هیچ کس‌نخرید. بازگشت تا بخانه بازآید، مردی‌را دید که‌ماهی میفروخت، و ماهی‌وی کاسد بود، کس نمیخرید همچنانکه ریسمان‌وی . گفت: ای‌خواجه ! ماهی تونمیخرندو ریسمان من نمیخرند . چه بینی اگر با یکدیگر معاملت کنیم ؟ ریسمان بوی داد و ماهی بستد . بخانه‌آورد ، شکم وی‌بشکافتند دانهٔمروارید پرقیمت ازشکم وی بیرون آمد. بجوهریان برد، بصد هزار درم‌آنرا بر گرفتند . بخانه باز آورد . مرد وزن هردو خدای را شکر وسپاسداری کردند ، و درعبادت و تواضع بیفزودند . سائلی بر درسرای ایشان بایستاد ، گفت : رجل مسکین محتاج ذوعیال. مردی‌ام در مانده و درویش دارندهٔ عیال . با من رفق کنید . زن با مردمینگرد ومیگوید : هذه والله قصتنا الّتی کنّا فیها . ماهمچنین بودیم تا الله مارا نعمت‌داد ، وآسانی و فراخی. شکر نعمت‌را بادرویش قسمت کنیم آنچه داریم. پس‌آنرا بدوقسم نهادند یك قسم بدرویش دادند ویك قسم از بهرخود بگذاشتند .آن درویش پاره‌ای برفت و بازگشت گفت : من سائل نه‌ام که من فرستادهٔ خدا ام بشما . الله شما را آزمایش کرد در سرّا و در ضرّا. در سرّا شکور دید شما را و در ضرّا صبور . در دنیا شما را بی نیاز کرد و فردا در عقبی آن بینید که: « لا عین‌رأت و لا اذن سمعت ولاخطرعلی قلب بشر» .

« ولو أن‌اهل القری‌آمنوا » الایة ـ لو أنهم صدقوا وعدی، «واتّقوا» مخالفتی لنوّرت قلوبهم بمشاهدتی ، وهو برکة‌السماء ، و زیّنت جوارحهم بخدمتی ، وهو برکة

الارض. مشاهدهٔ دل بر کت‌آسمان خوانده که دل‌از عالم علوی است، و اصل آن از نور، و خدمت جوارح بر کت زمین خواند، که جوارح از عالم سفلی‌است، و اصل‌آن‌از خاك.

«لفتحنا علیهم برکات»ـ از روی اشارت میگوید: اعتبار نه بکثرت‌است که اعتبار ببر کت است. نگفت ایشانرا نعمت مضاعف کنیم بلکه گفت: بر کت درنعمت کنیم.

روز خندق هزارمرد از یاران رسول صلوات‌الله و سلامه‌علیه کارمیکردند. همه گرسنه‌شدند وطعامی‌نبود جابر بن‌عبدالله گفت: یارسول‌الله! مارا یك‌صاع‌جو نهاده‌و یك سر گوسفند، چه‌فرمائی؟ گفت: رو آن‌جو آرد کن‌وخمیرساز، و گوسفند بکش و پاك کن‌و دیگ‌برسر آتش‌نه. مصطفی رفت و دست مبارك خویش برسر آن‌خمیر نهاد، و انگشت خویش بدهن خویش تر کرد، و بسر دیك فراز آورد. آنگه یاران را گروه گروه میخواندند، و از آن خمیر نان می‌پختند، و ازآن‌دیگ میخوردند، تا هزارمرد ازآن بخوردند، وآن نیز چیزی برسر آمد، تا بدانی که‌کار بر کت دارد نه کثرت.

«افأمن اهل‌القری أن یأتیهم بأسنا بیاتاً»ـ مالك‌دینار پدرخویش را گفت: یا ابت! ان الناس ینامون، مالك لاتنام؟! پدرجواب داد: ان اباك یخاف‌البیات. گفت: ای پدر! چرا بشب نخسبی و تن را در خواب آسایش ندهی؟! گفت‌جان بابا! پدرت از شبیخون میترسد: «افأمنوا مکرالله»الایة. من عرف‌علوّ قدره خشی‌خفیّ مکره، ومن امن خفیّ مکره نسی عظیم قدره.

قال النصراباذی: کیف یأمن‌الجانی المکر؟! وایّ جنایة اکبر من‌جنایة من شاهد شیئا من‌افعاله؟! هل‌هو الا متوثب‌علی‌الرّبوبیة ومنازع للوحدانیة؟ وقال الجنید: احسن العباد حالا من وقف مع الله علی‌حفظ الحدود والوفاء بالعهود، و الله عزّ وجلّ یقول: «و ما وجدنا لأکثرهم من عهد و ان وجدنا اکثرهم لفاسقین».

١١- النوبة الاولى

قوله تعالى : « **قال الملأ من قوم فرعون** » سالاران قوم فرعون گفتند: « **انّ هذا لساحر عليم** (١٠٩) اينست بدرستی جادوئی دانا استاد .

« **يريد أن يخرجكم من ارضكم** » ميخواهد که بيرون کند شما را از زمين شما « **فماذا تأمرون** (١١٠) » [فرعون گفت ايشان‌را :] چه چيز فرمائيد؟

«**قالوا**» ايشان گفتند فرعون‌را : « **ارجه و أخاه** » باز دار ويرا و برادر ويرا « **و أرسل في المداين** » و بفرست در شهر های زمين مصر « **حاشرين** (١١١) » فراهم کنندگان و جادو جويندگان .

« **يأتوك بكلّ ساحر عليم** (١١٢) » تا بتو آرند هرجادوئی دانا که هست .

« **و جآء السّحرة فرعون** » جادوان آمدند بفرعون ، « **قالوا** » گفتند او را : «**انّ لنا لأجراً**» مارا برين جادوئی که ميخواهی مزدی هست؟ «**ان كنا نحن الغالبين** (١١٣)» اگر ما موسی را و برادر ويرا غلبه کنندگانيم باز مالندگان و کم آورندگان.

« **قال نعم و انكم لمن المقرّبين** (١١٤) » گفت : آری ، و شما پس از آن از نزديك کردگان‌ايد بمن .

« **قالوا ياموسی** »جادوان گفتند [آنوقت که روی بروی آوردند]. ای **موسی!** « **امّا أن تلقی** » توعصای خويش بيوکنی پيش « **و امّا ان نكون نحن الملقين** (١١٥)» ياما آن‌خود بيفکنيم ؟

« **قال القوا** » گفت : شما پيش بيفکنيد « **فلمّا القوا** » چون بيفکندند « **سحروا اعين الناس** » چشم مردمان بربستند وفرا ديدار چشم مردمان جادوئی نمودند « **واسترهبوهم** » و مردمان را بترسانيدند « **وجاؤا بسحر عظيم** (١١٦) » و جادوئی آوردند بزرگ .

« **وأوحينا الى موسى** » وپیغام فرستادیم بموسی « **ان الق عصاك** » که عصای خود بیفکن « **فاذا هی تلقف ما یأفکون(۱۱۷)** » که آن عصا فرو برد هرچه ایشان بدروغ ساخته‌اندو بجادوئی نموده .

« **فوقع الحق** » حق آشکارا شد و هست « **و بطل ما کانوا یعملون(۱۱۸)** » و آنچه ایشان میکردند تباه گشت و نیست .

« **فغلبوا هنالك** » ایشانرا باز شکستند آنجا « **وانقلبوا** » وباز گشتند [جادوان] « **صاغرین (۱۱۹)** » خوارمانده و کم آمده .

« **وألقی السحرة ساجدین (۱۲۰)** » وجادوان را بسجود افکندند .

« **قالوا** » گفتند همه : « **آمنّا بربّ العالمین(۱۲۱)** » بگرویدیم بخداوند جهانیان .

« **ربّ موسی وهرون (۱۲۲)** » خداوند موسی و هرون .

« **قال فرعون** » فرعون جادوان را گفت : « **آمنتم به** » بگرویدید باو « **قبل أن آذن لکم** » پیش از آنکه دستوری دادم شما را « **انّ هذا لمکر** » شما درنهان با موسی سازی ساخته‌اید « **مکرتموه فی المدینة** » و این ساز نهانی بهم کرده‌اید درین شارستان « **لتخرجوا منها اهلها** » تا اهل آن از آن بدر بیرون کنید « **فسوف تعلمون (۱۲۳)** » آری آگاه شید .

« **لأقطّعنّ ایدیکم وأرجلکم** » ببرم وپاره پاره کنم دستها وپایهای‌شما « **من خلاف** » از یکی‌چپ وازیکی راست « **ثم لأصلّبنّکم اجمعین (۱۲۴)** » وآنکه شما را دست و پای زده بیاویزم همگان .

« **قالوا** » جواب دادند جادوان « **انّا الی ربّنا منقلبون(۱۲۵)** » ما باخدای خویش گشتیم .

«وما تنقم‌منّا» نیست چیزی که ازما نپسندی **«الّا أن آمنا»** مگرآنکه ما بگرویدیم **«بآیات ربّنا»** پیغامهای خداوند خویش و نشانه‌های او **«لمّا جآءتنا»** آنگه که بماآمد. **«ربّنا»** خداوند ما! **«افرغ علینا صبراً»** فروریز بر ماشکیبائی فراخ **«وتوفّنا مسلمین»** و مارا برمسلمانی بمیران.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «قال الملأ من قوم فرعون» ـ چون **موسی** (ع) بیّنت خویش آشکارا کرد، وحجت خود بنمود ازید بیضا وعصا، و **فرعون** را گفت: «ارسل معی بنی‌اسرائیل»، فرعون درآن‌کارفرو ماند. همت قتل موسی کرد. سالاران ومهتران قوم ویرا گفتند: کشتن را روی نیست که باین معنی شبهتی در مردم آری. پندارند که وی راستگوی بود چون اورا بکشتی، بگذار تا کذب وی و سحر وی آشکارا شود و مردم بدانند که این مرد جادو است جادوی دانا حاذق. میخواهد که باین جادوئی واستادی خویش‌شما را یعنی فرعون و **قبطیان** از زمین **مصر** بیرون کند و ملك شما را زیر زبر کرداند، یعنی که چون میخواهد که بنی اسرائیل را بیرون برد، آن بیرون کردن‌شما است، که‌معاش شما ازخراج وجزیت‌ایشان‌است، ونیز دشمنان‌شما اند. چون معاش شما بریده گردد و دشمن دست یابد ناچار شما را بیرون کرده باشند. پس‌فرعون گفت: «فما ذا تأمرون» ـ اینجا اضماراست، یعنی: قال فرعون.: فما ذا تأمرون؟ معنی «تأمرون» تشیرون است، که فرعون ملأ خودرا بر خود امرندیدید(۱). اکنون شما چه اشارت کنید چه بینید و رأی شما در این‌کار چیست؟ «قالوا ارجه» ـ بهمزه قراءت **مکی‌و بصری** و **شامی** و **یحیی**، اما «هاء» **مکی** باشباع ضمّه خواند متّصل بواو چنانکه اصل اوست.

۱ـ چنین است در الف و ج، ومراد «ندیدی» است.

ابن عامر باختلاس کسره. **بصری و یحیی** باختلاس ضمه، باقی «ارجه» بی‌همزه خوانند، امّا «هاء» باین قراءت **حمزه** و **حماد** و **حفص** بسکون خوانند، و **قالون** باختلاس کسره، **ورش** و **کسائی** و **اسمعیل** باشباع کسره. ودرهردوقراءت بهمز وبی‌همز معنی آن تأخیراست، تقول: ارجیت‌الامر و أرجأته، اذا اخّرته. والامرمن «ارجی» «ارج» ومن «ارجأ» «ارجأ». معنی آنست که اخّره ولا تعجل. و قیل: معناه‌احبسه ولاتقتله، «واخاه» یعنی هرون، ای اخّر امره و امراخیه حتی یظهر کذبهما. وگفته‌اند: «ارجه» بی‌همزه از رجاء است یعنی‌اطمعه. میگوید: اورا طامع کن‌و وعده می‌ده تا فرو ایستد. «وارسل‌فی‌المدائن» ای فی‌مدائن ملکتك حاشرین، ای الشرط الّذین یجمعون‌السحرة. والحشرالجمع، و منه یوم الحشر.

گفته‌اند که: در ممالك وی و نواحی مصر مدینه‌هائی بود که جادوان درآن مسکن داشتند. هر که ویرا حادثه‌ای رسیدی و کاری صعب پیش آمدی کس فرستادی بجادوان، و ایشانرا جمع کردی، تا ایشان‌تدبیرکارها ومکرها ساختندی. «یأتوك بکل ساحر علیم» - **حمزه و کسائی** «سحارعلیم» خوانند، وسحار بناءِ مبالغت است یعنی ازین هرجادوی حاذق پرحیل بجادوی مشهور ومعروف، وقیل: الساحر الّذی یعلم ولا یعلّم، والسّحّار الذی یعلم ویعلّم.

خلاف است میان علماءِ تفسیر که عددجادوان‌چند بود. **مقاتل** گفت: هفتاد و دو کس بودند، دو کس سران و مهتران ایشان بودند از **قبط** وهفتاد از **بنی‌اسرائیل**. **کعب** گفت: دوازده هزار بودند. **سدی** گفت سی‌و اند هزارمردبودند. **عکرمه** گفت: هفتاد هزار. **ابن‌المنذر** (۱) گفت: هشتاد هزار. با هر یکی از ایشان حبلی و عصائی بود، و نام مهتر ایشان **شمعون**. آمدند این جادوان بحضرة فرعون، چنانکه رب العالمین گفت:

---

۱ - ج: ابن‌المنکدر.

« وجاء السحرة فرعون » ، و گفتند « انّ لنا لأجراً » بیك همزه قراءت مکی ومدنی وحفص است بر معنی خبر، یعنی: ما را لا بد برین جادوی مزدی است. باقی بدو همزه خوانند بر طریق استفهام بمعنی تقریر . چون ایشان جعل و مزد خود را بروی تقریر کردند ، فرعون گفت : نعم ، آری ، چنان است که میگوئید ، و شما را آنست که میخواهید، « و انکم لمن المقربین» ای: ولکم من الاجر المنزلة الرفیعة عندی. کلبی گفت: یعنی انتم اول من یدخل علیّ و آخر من یخرج .

« قالوا یا موسی » ـ اینجا اختصاری است عظیم که: آنکه ترتیب بدادند و آنرا موعدی ساختند چنانکه الله گفت: «موعدکم یوم الزّینة ». این روز زینت روز عید ایشان بود ، و گفته‌اند : روز نوروز موافق روز عاشورا ، همانست که رب العزة گفت : « فجمع السّحرة لمیقات یوم معلوم» . میگوید : فراهم آوردند جادوان را هنگام روزی را دانسته ونامزد کرده .

جای دیگر گفت: « فاجمعوا کیدکم ثم ائتوا صفّاً ، » فرعون گفت ایشانرا: همه هام سخن وهام دل وهام آهنگ باشید درسازخویش. پس همه بهم بهامون آئید بیکبار بر کنار . همه بیامدند و گفتند : « یا موسی امّا ان تلقی » یعنی عصاك « و امّا ان نکون نحن الملقین » لعصیّنا وحبالنا . چون روی بروی آوردند ، بموسی(۱) گفتند: یا موسی تو پیشتر عصای خود بیفکنی یا ما پیشتر بیفکنیم آنچه با ما است ؟

موسی گفت: « القوا » ان کنتم محقّین . القوا ما یصح و یجوز. بیو کنید(۲)، اگر شما برحق اید آنچه راست است و درست و روا . ایشان آن چوبها ورسنهای فراوان بیو کندند (۳) در آن هامون ، می‌نمودند بموسی از جادوی ایشان که آن همه مارها اند زنده، که نهیب می‌بردند بموسی ودرو می‌یازیدند.

۱ـج : باموسی . ۲ـج : بیفکنید . ۳ـج : بیفکندند .

و معنی سحر چیزی نمودن است که‌آن چیز نبود، و آنکه آنرا مثل سازند چیزی را که‌آن درشگفتی بغایت بود ، چنانکه **مصطفی** (ص) گفت : « انّ من‌البیان لسحراً » .

« فلمّا القوا سحروا اعین‌النّاس و استرهبوهم »ـ این سین زیادة است، یعنی : ارهبوهم وافزعوهم. « وجاؤا بسحرعظیم»ـ میگوید: جادوئی آوردند عظیم ، یعنی درچشم آنکس که می‌دیدعظیم می‌نمود، که‌آن دشت وصحرا همه‌مار می‌نمودند از زمین خیزان ، بموسی یازان .

«وأوحینا الی‌موسی»ـ القینا فی‌قلبه، و قیل جاءه **جبرئیل**. جبرئیل گفت : ای موسی‌عصا بیوکن(۱) . « فألقا ها فاذا هی تلقف»ـاصلهٔ تتلقف‌ای تبتلع ، وقراءت **حفص** بسکون‌لام‌است، «فاذا هی‌تلقف» ای: تبلع ما یأفکون‌ای‌یکذبون فیه. میگوید:آن‌عصا فرو برد هرچه ایشان بدروغ ساخته بودند وبجادوئی نموده . میگویند : چهل شتر وار بود آنجا بیوکنده (۲). وعصای موسی‌آن‌همه بیکبار فرو برد. «افك» بر گردانیدن است‌در لغت‌عرب. ودروغ‌را ازبهرآن افك گویند که‌از راستی‌بر گردانیده باشند، یعنی که‌ایشان گفتند : این چوبها و رسنها ماران (۳) اند ، و دروغ میگفتند ، که مار نبودند . پس **موسی**عصا بر گرفت‌و بحال خود باز شده چوب گشت .

«فوقع‌الحقّ »ـ ای‌ظهر الحقّ بأنه لیس‌بسحر، و قیل: علا و غلب.کارموسی بالا گرفت وغلبه کرد بر ایشان، وپیدا شد بدرستی و راستی که‌آنچه موسی کرد نه‌سحراست وموسی نه‌ساحر، بلکه‌کار الهی‌است ، وعصای موسی که‌مار گشت بحقیقت‌مار گشت بفرمان حق واظهار معجزهٔ موسی ، « وبطل ماکانوا یعملون » و آنچه ایشان کرده بودند باطل بود وبی‌حاصل. سحرهٔ فرعون که‌آن‌حال‌چنان دیدند گفتند: اگرفعل موسی سحر بودی

۱ـج : بیفکن . ۲ـج : بیفکنده . ۳ـ ج : مارهااند .

آن چوبها و رسنهای ما بحال خود بازشدی ، و اصل آن بنماندی ، اکنون که ازآن‌هیچ نماند، ودرعصای موسی پیدا نگشت ، جزار حق و راستی‌نیست وکار وی سحر نیست .

« فغلبوا هنالك »ـ ای: عند ذلك. « وانقلبوا صاغرین»ـای: رجعوا الی‌منازلهم بالذلّ قد فضحهم الله و ادحض حجتهم . صاغر و داخر نامی است بنزدیك عرب کم آمده را از کسی دیگر .

« و ألقیالسحرة »ـ این‌القاء ایدر نامی‌است هدایت وتوفیق‌را «ساجدین» ای: خرّوا لله عابدین سامعین مطیعین .

گفته اند که : چون حق ظاهر گشت و باطل نیست شد ، و **موسی** غلبه کرد برایشان ، **موسی** و **هارون** هر دوخدایرا سجود شکر کردند ، وسحره بموافقت موسی سجود کردند ، آنکه گفتند :

« آمنّا بربالعالمین»ـ فرعون گفت : ایّای تعنون ؟ انا ربّ العالمین.چون **فرعون**این ظن‌خطا برد، ایشان گفتند: «رب‌موسی‌وهرون». « قال فرعون‌آمنتم»ـ برخبر بی استفهام قراءت **حفص** است ، و بدو همزه بمعنی استفهام قراءت **حمزه وکسائی وبو بکر**. باقی‌بمدتمام‌خوانند. یعنی که **فرعون** ایشانرا توبیخ کرد وانکارنمودبتصدیق موسی‌وایمان‌ایشان بی‌دستوری و بی‌فرمان‌فرعون، وگفت: ایمان‌آوردید بموسی پیش از آنکه شما را دستوری دادم .

مقاتل گفت:موسی بمهترجادوان **شمعون** گفت: تؤمن بی‌ان‌غلبتك ؟ اگرمن بر توغلبه کنم و ترا کم آرم بمن ایمان آری ؟ شمعون گفت : من جادوئی بیارم که هیچ جادوی بآن نرسد وغلبه نکند ، پس‌اگر تو غلبه کنی ناچار ایمان‌آرم، که‌آن نه سحر باشد که بر سحر ما غلبه کند ، و **فرعون** در ایشان می نگرست که ایشان این سخن میگفتند ، از این‌جهت گفت : « ان‌ّهذا لمکر مکرتموه فی‌المدینة » ای صنیع وخدیعة

صنعتموه فیما بینکم و بین‌موسی‌فی‌مصر قبل خروجکم الی‌هذا الموضع ، « لتخرجوا منها اهلها » ای : لتستولوا علی‌مصر فتخرجوا منها اهلها ، وتتغلبوا علیها بسحر کم . آنگه ایشان را تهدید کرد : « فسوف تعلمون » ما افعل بکم .

« لأقطّعن ایدیکم و ارجلکم من خلاف »ـ علی مخالفة و هو أن یقطع من کل شقّ طرف و هو اوّل من فعل هذا . واحتمال کند که معنی‌آنست : « من خلاف» ای من‌اجل‌خلاف ظهرمنکم. « ثمّ لأصلّبنّکم اجمعین» ـ ای: اعلّقکم علی‌خشب منصوب . جای دیگر گفت : « ولأ صلّبنّکم فی جذوع النّخل » .

« قالوا انّا الی ربّنا منقلبون » ـ یعنی بالموت فیثیبنا الله ولا نبالی بوعیدك .

«وما تنقم منّا»ـ یقال‌نقمت انقم‌ونقمت انقم‌لغتان ای ماتکره منّا امراً، وقیل: ما تطعن‌علینا ، وقیل: ما تنکرمنّا منکرا الا ایماننا بربّنا ، و قیل : الا ان‌آمنّا بآیات ربّنا : ما اتی به موسی من‌العصا والید . « ربّنا افرغ علینا صبراً » ـ اصبب علینا الصّبر عندالصّلب والقطع حتّی‌لانرجع کفّاراً ، « و توفّنا مسلمین » علی دین موسی وهرون .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « قال الملأ من قوم فرعون» الایةـ اذا اراداللہ هوان عبد لا یزید للمحق حجّة الّا و یزید بذلك للمبطل فیه شبهة. حجتها روشن است و معجزه پیدا و کرامت ظاهر، لکن‌چه سود دارد کسی را که راندهٔ ازل گشت و خستهٔ ابد! هر چند که موسی آیت و معجزه بیش نمود ایشانرا حیرت و ضلالت بیش فزود . موسی در حق و حقیقت ید بیضا می‌نمود و ایشان‌اورا رتبت ساحری برترمی‌نهادند که : «انّ هذا لساحر علیم» ، اینت‌جادوی‌استاد، اینت ساحر دانا . همانست که کفّار قریش‌از **مصطفی** (ص) انشقاق‌قمرخواستند، چون بدیدندآنرا چنانکه خواستند ، گفتند: « هذاسحرمستمرّ » ،

تابدانی که‌کار نمودن دارد نه دیدن. ازآن ندیدند که شان ننمودند ، و ازآن‌راه نبردند که‌شان بر راه نداشتند . سحرهٔ فرعون‌را بنمودند، لاجرم ببین که چون دیدند ؟! و کجا رسیدند ؟! انوار عزت دین ناگاه دردل خود بدیدند ، و بمقام شهدا و صدیقان رسیدند. عهد نامهٔ ازل دیدند و بدولت خانهٔ ابد رسیدند . کلید گنج اسرار دیدند و در فردوس با ابرار بجوار جبّار رسیدند . چون درآن میدان حاضر شدند واسباب جادوئی بغایت بساختند، ومیمنه ومیسره راست کردند، مهتر ایشان گفت : بنگرید تا عدد لشکرموسی چند برآید؟ گفتند اورا لشکر نیست، مردی می‌بینیم تنها، عصائی‌در دست. گفت:آه ازآن تنهائی و یکتائی‌او. مرد یکتا هرگز تنها نبود گر چه تنها رود بی یار نبود . دانید چه باید کرد؟ او را حرمتی بباید داشت وخود راکاری بباید ساخت.

«امّا ان‌تلقی و امّا ان نکون نحن الملقین »ـموسی چون از ایشان این شنید گفت : از اینان‌بوی‌آشنائی‌می‌آید که‌حرمت می‌شناسند. پس‌چون‌جمال‌ارادت بر دلهای ایشان کمین کشاد ، وجلال عزت دین برقع تعزز فرو کشاد، و جمال خود بایشان نمود خورشید دولت دین‌ازافق‌عنایتشان‌برآمد. ماهروی‌معرفت ناگاه‌از در درآمد. پیك‌سعادت دررسید واز دوست خبرآمد که: خیز بیا جانا که خانه آراسته‌ام، بسی ناز و راز که من ازبهر توساخته‌ام. شکر این نعمترا بسجود در افتادند و گفتند: «آمنّا بربّ العالمین».

فرعون گفت: «لأقطّعنّ ایدیکم و أرجلکم من‌خلاف»ـاکنون که‌سرازچنبروفای‌مابیرون برید وبرمخالفت‌قدم نهادید، ماسیاست‌قهرخودبردستها وپایهای‌شمامستولی کنیم. گفتند: ای‌فرعون! قصّهٔ‌عشق‌ما دراز است، ودیدهٔ فرعون‌درآن‌دقیقه نبیند:«آمنّا بربّ العالمین». ای فرعون! اگر سر تن را ببری، سر دل را چه کنی ؟آن دستی که بچون تو بدبختی برداشته‌ایم بریده به، و آن پائی که بر بساط چون تو مدبری نهاده‌ایم پی‌آن بر کشیده به، و آن زبان که‌برتعظیم‌شأن‌چون‌توی ثنا گفته گنگ ولال به . آن مدبر سیاست قهر

خود بر وجود آن عزیزان همی‌راند، ونعت قدم بحکم کرم میگفت : اگر دست و پای وزبان و سمع شما درین دعوی برفت باك مدارید که من شما را سمعی دهم به ازآن و بصری به ازآن که : بی یسمع وبی یُبصر، چنانکه درخبراست : «کنت له سمعاً یسمع بی،وبصراً یبصر بی، ویداً یبطش بی» ، ودرقرآن مجیداست «فلنحیینّهُ حیوةً طیّبةً» . روایت کنند از **مصطفی** صلوات‌الله و سلامه علیه که شب قرب و کرامت چون بآسمان چهارم رسیدم آوازی حزین بسمع ما رسید که : «آمنّا بربّ العالمین». جبرئیل گفت: یا سیّد ! این آواز امّت موسی است که درعشق این حروف فرو شده ، و در این حدیث بمانده، وتا ابد هم برین‌صفت باشند.

۱۲ـ النوبة الاولی

قوله‌تعالی: «**و قال الملأ من قوم فرعون**» سران قوم‌فرعون گفتند فرعون را: «**اتذر موسی وقومه**» موسی‌را وقوم‌اورامی‌بگذاری‌زنده؟ «**لیفسدوا فی الارض**» تاتباهی کنندد‌ر زمین« **و یذرك وآلهتك**» وگذاردترا وخدایان‌ترا؟ «**قال** »جواب‌داد فرعون، گفت:«**سنقتّل ابناء هم**»آری‌پسران ایشانرامی کشیم«**و نستحیی نساء هم**» و زنان ایشان زنده‌میگذاریم « **و انّا فوقهم قاهرون**[۱۲۷]» وپادشاهان آخر ما ایم و خداوندان زمین، و برزبر ایشان بقهر فروشکنند گان .

قال موسی لقومه» موسی گفت‌قوم‌خویش‌را: «**استعینوا بالله**»یاری‌خواهید از الله « **واصبروا** » و شکیبائی کنید « **انّ الارض لله** » بدرستی که زمین خدایرا ست « **یورثها من یشاء من‌عباده** » میراث دهد آنرا که خود خواهد از بندگان خویش « **والعاقبة للمتّقین**[۱۲۸] » و سرانجام پسندیده نیکوکاران راست.

« **قالوا** »جواب دادندقوم موسی‌موسی‌را : «**اوذینا من قبل ان تأتینا**» ما را

رنج مینمودند پیش از آنکه تو بما آمدی «**ومن بعد ما جئتنا**» وپس آنکه بما آمدی.

«**قال عسی ربّکم ان یهلك عدوّکم**» جواب داد موسی مگر که خداوند شما هلاك کند دشمن شما «**ویستخلفکم فی‌الارض**» و شما را در زمین خلیفت نشاند پس ایشان «**فینظر کیف تعملون** (۱۲۹)» و مینگرد تا چون کنید [در اداءِ شکر و رؤیت منت].

«**و لقد اخذنا آل فرعون**» و فراگرفتیم کسان فرعون را «**بالسنین**» بقحطها «**و نقص من الثّمرات**» وبکاست میوه ها «**لعلّهم یذّکّرون** (۱۳۰)» تامگر پند پذیرند.

«**فاذا جاءتهم الحسنة**» چون نیکوئی بایشان آمدی(۱)«**قالوا لنا هذه**» گفتند: حق ما و سزای ما و بهرهٔ ما اینست «**و ان تصبهم سیّئة**» و چون بایشان رسیدی(۲)از آن عذابها بدی «**یطّیّروا بموسی ومن معه**» بموسی و قوم او فال بد میگرفتند «**الا**» آگاه شوید(۳) و بدانید «**انّما طائرهم عندالله**» آن بد که بایشان رسد آن از نزدیك خدا ست «**ولکنّ اکثرهم لایعلمون** (۱۳۱)» لکن بیشتر ایشان نمیدانند.

«**و قالوا مهما تأتنا به من آیة**» وگفتند: هر که بما آری از نشانی یا پیغامی «**لتسحرنا بها**» تاما راچشم بر بندی وبما کژ راست نمائی «**فما نحن لك بمؤمنین** (۱۳۲)» مابنخواهیم گروید بتو.

«**فأرسلنا علیهم**» فروکشادیم وپیوستیم وریشان(٤)«**الطّوفان**» طاعون وغرق«**والجراد**» وملخان پرنده«**والقمّل**» وملخ پیاده«**والضّفادع**»ومکلان(٥)

۱ـ الف :آمدید. ۲ـالف : رسیدید. ۳ـ الف: شید. ٤ ـ = برایشان.
٥ـ مکل بفتح اول بمعنی وزغ وغوك است (از برهان‌قاطع).

« **و الدّم** » و خون « **آیات مفصّلات** » نشانهای پیدا نموده از یکدیگر گسسته و مهلت‌در میان افکنده « **فاستکبروا** » گردن کشیدند « **و کانوا قوماً مجرمین**(۱۳۳) » وقومی بد کرداران بودند .

«**ولمّا وقع علیهم الرّجز** »وهر که که‌عذابی‌دیگر بر ایشان‌افتادی، «**قالوا**» گفتندی: « **یا موسی ادع لنا ربّك** » ای‌موسی خدای‌خویش‌را خوان، ازو ی خواه « **بما عهد عندك** » بآن پیمان که‌اوراست‌بنزدیك‌تو مارا « **لئن کشفت عنّاالرجز** » اگر بازبری از ما این عذاب « **لنؤمننّ لك** » ما بگرویم و ترا براست داریم « **ولنرسلنّ معك بنی اسرائیل** (۱۳۴) » وگسیل کنیم باتو بنی اسرائیل .

« **فلمّا کشفنا عنهم الرّجز** » چون باز بردیم از ایشان آن عذاب « **الی اجل هم بالغوه** » تا بآن درنگ که‌ایشان‌درخواسته بودند، و بآن رسند « **اذا هم ینکثون** (۱۳۵) » آن پیمان‌می‌شکستند واز پذیرفتن می‌باز آمدند .

« **فانتقمنا منهم** »کین کشیدیم از ایشان «**فأغرقناهم فی‌الیمّ** » غرق کردیم‌ایشانرا در دریا « **بأنّهم کذّبوا بآیاتنا** » بآنك ایشان‌بدروغ فرا داشتندسخنان ما « **و کانوا عنها غافلین** (۱۳٦) » واز آن ناآگاه نشستند .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « و قال‌الملأ من قوم فرعون» ـ پس‌از آنکه سحرهٔ فرعون ایمان آوردند موسی یك‌سال درمصر بود، وایشان را دعوت میکرد، وآیات ومعجزات می‌نمود. سران ومهتران قوم فرعون اغرا کردند برموسی مر فرعون را که: « اتذر موسی و قومه»؟ موسی وقوم ویرا زنده می‌بگذاری؟ «لیفسدوا فی‌الارض» تا درمصر تباهی‌میکنند؟ مردمانرا برمخالفت تودعوت میکنند؟ ودیگری‌را نه ترا پرستند وآنچه تو وا بنی‌اسرائیل کردی

۵ـ ج : بر .

که‌پسران‌ایشانرا کشتی، ایشان باقوم‌توهمان کنند؟و گفته‌اند که: این‌فساد ایدرشورانیدن رعیت است بر سلطان‌ونا ایمن کردن، و این را درقرآن نظایر است، «ما جئنا لنفسد فی الارض» ، «ولاتفسدوا فی‌الارض»ازآن‌است. «لیفسدوا»ـ این‌لام بدل«حتی» است.عرب لام‌در موضع حتّی‌نهند، و در موضع «أن» نهند، چنانکه‌آنجا گفت: «ما یریدالله لیجعل‌علیکم» یعنی:ان‌یجعل ، « یریدالله‌لیبین‌لکم » یعنی‌ان‌یبین. « و یذرك» ای: و لیذرك. بیشتر اهل عربیت ورآن‌اند که عرب‌ازین نه ماضی گویند و نه فاعل، و در«دع» همچنین. و « یذرك وآلهتك»ـ قیل: ان‌فرعون کان یعبدحنّـانة والحنانة الصّنم الصغیرةکان یعبده فی‌السرّ .

ابن‌عباس گفت که: **فرعون** گاوپرست بود وقوم‌خودرا بگاوپرستی‌فرمودی، و **سامری** ازینجا گوساله ساخت، و ایشانرا برعبادت‌آن داشت . و گفته‌اند که: فرعون بتانرا ساخته بود قوم‌خود را ، وایشانرا عبادت بتان می‌فرمود و می گفت: انا ربّـکم ورب هذه‌الاصنام، و لذلك قال: « انا ربّـکم‌الاعلی»، وقیل:کان یعبد تیساً. وکان‌ابن‌عباس یقرأ : «ویذرك والاهتك » ای‌عبادتك، وکان‌یقول: ان‌فرعون‌کان‌یعبد ولا یُعبد. و این‌درمعنی‌ظاهر تراست. افسادرا فراموسی‌دادندوقوم‌او، گفت:«لیفسدوا»و«ذر»را فرا موسی دادندتنها، گفت: «ویذرك» ،وعرب‌این‌را روادارند، چنانکه‌آنجا گفت: «استجیبوا لله للرّسول‌اذا دعاکم» نگفت: دعواکم . پس فرعون جواب داد ملأ خود را که : «سنقتّـل ابناء هم» ، من قتّـل یقتّـل‌علی‌التکثیر، و قراء تحجازی تخفیف‌است : « سنقتل‌ابناءهم» ، « ونستحیی نساء هم» یعنی‌للمهنة و الخدمة . «و انّا فوقهم قاهرون » غالبون و علی ذلك قادرون .

«قال‌موسی‌لقومه‌استعینوابالله و اصبروا ». و گفته‌اند که **فرعون** پیش‌ازموسی و مبعث وی‌آن همه فرزندان‌بنی‌اسرائیل‌را بکشت بگفت منجمّان‌وکاهنان که‌می گفتند: زوال ملك تو بدست یکی‌از ایشان خواهد بود. و ایشانرا عذاب میکرد. روزگاری بس فرا گذاشت تاآنکه که موسی‌برسالت‌بوی‌آمد و پیغام بگزارد ومعجزات بنمود. فرعون

از خشم موسی آن عذاب و قتل باز بنی اسرائیل نهاد و رنجانیدن بیفزود. ایشان از آن عذاب و رنج بموسی نالیدند، موسی گفت: « استعینوا بالله و اصبروا » علی دینکم و البلاء یعنی علی فرعون وقومه، « ان الارض » ای ارض مصر « لله یورثها من یشاء من عباده ». ایشانرا باین سخن که موسی گفت طمع افتاد در ملك و مال فرعون، و قبطیان دل در آن بستند که بعاقبت با ایشان افتد، یقول الله تعالی: « و العاقبة للمتقین » یعنی النصر والظفر. و قیل: الجنّة للمؤمنین الموحدین.

«قالوا اوذینا» ـ بنی اسرائیل دیگر باره بنالیدند بموسی از رنج وعذاب فرعون، گفتند: اوذینا بالقتل الاول من قبل ان تأتینا بالرّسالة و من بعد ما جئتنا بالرّسالة باعادة القتل و بالاتعاب فی العمل و اخذ المال. و این آن بود که فرعون ایشانرا فرا کارهای دشخوار داشته بود. قومی را فرمود که از کوه سنگ می آرند بپشت و گردن خویش، و از آن سنگ ستونها میسازند و میتراشند، و از آن قصرها و بناها ازبهر فرعون می سازند، و قومی را فرمود تا خشت میزدند و آنرا می پختند و در بناهای آن خشت پخته بکار می بردند. وقومی را نجّاری فرمود، وقومی را آهنگری. و ضعیفانی که طاقت عمل نداشتند بریشان ضریبه نهاد هرروز بردوام، اگر روزی بسر آمدی و ایشان ضریبهٔ آن روز نگزارده بودندی یکماه بعقوبت آن غل بر گردن ایشان نهادی. وزنان را فرمود تا ریسمان می ریسند وازبهر فرعون جامه می بافند. موسی که ایشانرا چنان دید گفت:

«عسی ربّکم ان یهلك عدوّکم» ـ این «عسی» درموضع رجاء نهاده اند، و «عسی» و «سوف» ازخدا واجب است. یقول: عسی ربّکم ان یهلك فرعون و قومه، «و یستخلفکم» بعد هلاکهم « فی الارض» ای: ارض مصر. موسی این وعده که ایشانرا داد از قول الله داد که میگوید جلّ جلاله: « و نرید ان نمنّ علی الّذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمّة و نجعلهم الوارثین»، ثمّ قال: «فینظر کیف تعملون» ـ ای: یری ذلك بوقوعه منکم، لأنّ الله

لایجازی علی ما یعلمه منهم من خطیآتهم الّتی یعلم انّهم عاملوها لامحالة وانّما یجازیهم علی ما وقع منهم. پس ربّ العالمین ظنّ موسی تحقیق کرد، وفرعون را وقبطیان را بآب بکشت، و زمین **مصر** و ملک مصر بنی اسرائیل را مسلم شد تا بروزگار **داود** و **سلیمان** علیهما السّلام.

«و لقد اخذنا آل فرعون بالسّنین» ای بالقحط والجدب. یقال: اسنت القوم اذا اجدبوا. قال الشاعر:

عمروا العلی هشموا الثّرید لقومه و رجال مکة مسنتون عجاف

عرب قحط را سَنة خوانند که بیشتر آن بود که از سالی کمتر نبود و در دعاء مصطفی است علیه الصّلوة والسّلام برمشرکان **مکه**: «اجعلها علیهم سنین کسنی **یوسف**». و در ین آیت بجمع گفت: «بالسّنین» از بهر آنکه ایشان سالها درآن قحط بودند. قیل: کان سبع سنین. «و نقص من الثّمرات» یعنی حبس المطر عنهم فنقص ثمارُهم.

قال **قتاده**: «بالسّنین» لأهل البوادی واصحاب المواشی، و «نقص من الثّمرات» لأهل القری والامصار. «لعلّهم یذّکّرون» فینتبهون و یرجعون. عن **عبدالله بن شداد** قال: فقد **معاذ بن جبل** او **سعد بن معاذ** رسول الله صلّی اللهُ علیه وسلم، فوجده قائماً یصلّی فی الحرّة، فتنحنح، فلمّا انصرف قال: یارسول الله! رأیتک صلّیت صلوة لم تصلّ مثلها. قال: «صلّیت صلوة رغبة و رهبة. سألت ربّی فیها ثلاثاً فأعطانی ثنتین ومنعنی واحدة. سالته ان لایهلک امّتی جوعاً ففعل. ثمّ قرأ: «ولقد اخذنا آل فرعون بالسّنین» الایة، وسالته ان لایسلّط علیهم عدواً من غیرهم ففعل، ثم قرأ: «هو الذی ارسل رسوله بالهدی» الایة، وسألته أن لایجعل بأسهم بینهم، فمنعنی، ثمّ قرأ «قل هو القادرُ علی ان یبعث علیکم عذاباً من فوقکم» الایة، ثمّ قال: لایزال هذا الدّین ظاهراً علی من ناوأهم».

«فاذا جاءتهم الحسنةُ» ای الخصب والنّعمةُ والعافیة والامن، «قالوا لنا هذه» ونحن

اهلها ومستحقوها، «و ان‌تصبهم سیّئة» ای‌قحط والم وخوف «یطّیّروا» ای یتشاءموا «بموسی و من‌معه». **سعید بن جبیر** گفت: چهارصدسال درملك فرعون بود وتا موسی نیامد ویرا هیچ رنج واندوه نبود، وهیچ گرسنگی و بی‌کامی وهیچ درد و بیماری نبود، و اگر بودی همانا که دعوی خدائی نکردی. پس‌چون موسی آمد وآن‌رنجها وبیمها دید، و بوی قحطرسید گفت: این‌ازشومی‌موسی‌استوقوم‌او. و گفته‌اند: «فاذاجاءتهم الحسنة»ـ این‌حسنه مهلت است که میان‌هردو عذاب میخواستند، وایشانرا مهلت میدادند، که‌باز کفر گشتند اللهباعذاب گشت. همانست که گفت: «و بلوناهم بالحسنات والسّیّئات»سیئات‌طوفان‌است وجراد و قمّل و ضفادع ودم، و حسنات‌مهلت‌ها است در میان‌آن. «قالوا لنا هذه»ـ هر که که‌ایشانرا مهلت‌دادند، گفتند:حق‌ماوسزای‌ما اینست. «وان تصبهم سیّئة»ـ وچون‌بایشان رسیدی ازآن عذابهای بد از طوفان، جراد وغیرآن، «یطّیّروا بموسی ومن معه»ـ تشدید بر طا از بهر تاءِ نهانی است که اصل «یتطیّروا» است. وطیرة فال بدگرفتن‌است و آن آن بود که فال بد میگرفتند بموسی و قوم او، می گفتند: تا موسی بما آمد دو گروهی پدیدآمد، وآن‌طوفان و غیرآن همه از شومی موسی‌میدیدند. ربّ العزّة گفت: «الا انّما طائرهم عندالله»ـ این‌را دومعنی‌است یکی آنست که: السّیّئة الّتی یطّیّروا بها هی کانت من عندالله. آن بد که‌به ایشان رسیدآن‌از نزدیك خدای بود، از شومی موسی نبود.

دیگر معنی: آنچه ایشان آنرا شوم می‌شمارندآن شومی ایشان نزدیك خدای بجای‌است، یعنی عذاب‌آتش وعقوبت‌جاودان، وقیل: شومهم جاءهم بکفرهم‌بالله، «ولکن اکثرهم‌لایعلمون» ان‌الّذی‌اصابهم من‌الله. یقال: تطیّر به ای‌تشاءم به، و اصله‌ان‌الرّجل اذا خرج‌فی‌طلب‌امر تفأّل بالسانح من‌الطیر وغیره والبارح، وسمّی‌ذلك الطیرة. قال‌رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلّم: «الطیرة شرك» قاله ثلاثاً وقال: «العیافة والطرق‌والطیرة من‌الجبت».

وعن ابن عباس قال : کان رسول الله یتفأل ولا یتطیر و کان یحب الاسم الحسن ، و یروی انّه قال : « (ص) لاطیرة و خیرها الفال» . قالوا : وماالفال ، قال : « الکلمة الصالحة یسمعها احد کم ».

« و قالوامهما » ای کلما ومتی ما تاتنا به من آیة . قبطیان گفتند بموسی: هر که که بما آری وهر چه آری بما از نشانی یا پیغامی « لتسحرنا بها » تامارا بفریبی بآن و درما شبهت افکنی تاازدین فرعون بر گردانی،ما بنخواهیم گرویدن . واین آن بود که از موسی آیات میخواستند چون آیات بیاوردی ومعجزات بنمودی ایشان گفتندی : « هذا سحر» این جادوئی است که تو آوردی، خواهی که باین سحر ما را از دین خود بر گردانی.

و فی «مهما» قولان : احدهما ان اصله ماما ، فأبدل من الالف الاول الهاء لیختلف اللفظ فیکون ماالاولی للجزاءِ والثانیة لتأکیدالجزاءِ ، ولیس شیء من حروف الجزاءِ الاّ و«ما» یزاد فیه، مثل ان ما، ومتی ما، والقول الثانی اصله مه بمعنی کفّ،ضمّت الیها «ما» الجزاءِ کانّهم قالوا : اکفف ما تأتنا به من آیة. یقول: ایّ شیء جئتنا به لتسحرنا بها فما نحن لك بمؤمنین. پس موسی برایشان دعا کرد، و رب العالمین عذاب طوفان و غیر آن برایشان فرو کشاد ، اینست که رب العالمین گفت :

« فأرسلنا علیهم الطوفان» ـ ابن عباس گفت: طوفان باران عظیم است که از آن سیل صعب خیزد و دیار و وطن خراب کند و مردم را غرق کند . وهب گفت: طوفان طاعون است و وبا که بر ابکار آل فرعون فرو کشادند تا یکی از ایشان نماند ، و به قال عطاء و مجاهد . و روت عائشة انّ النّبی صلّی الله علیه وسلم قال : الطوفان الموت . ابو قلابه گفت : آبله بود که در ایشان پدید آمد وپس ایشان درخلق بماند. «والجراد» هوالمعروف. ذکر انّ الله عزّ وجلّ خلق آدم بعدالخلق کله، فلم یخلق الله بعد آدم الاالجراد، خلقه من فضلة فضلت من طینه، «والقمّل» وهوالسوس الذی یخرج من الحنطة وقیل هوالبرغوث وقیل هو الدّبا

و هوصغار الجراد، لااجنحة لها ، و قيل نوع من القراد وقيل هوالقمل ، وكذلك قرآءة **الحسن** . « والضفادع » جمع ضفدع وهوالمعروف .

روی **عكرمة** عن **ابن عباس** قال :كانت الضّفادع برّيّة فلمّا ارسلها اللّه تعالی علی آل فرعون سمعت و اطاعت فجعلت تقذف نفسها فی القدر و هی تغلی، و فی التنانير و هی تفور، فأثابها اللّه تعالی بحسن طاعتها برد الماء وجعل نقيقها التسبيح. قال النبی صلی اللّه عليه و سلّم : «لا تقتلوا الضّفادع فان نقيقها الّذی تسمعون تسبيح»، و روی انّها كانت تنقل الماء الی **ابراهيم** حين القی فی النّار . و قال **سليمان** عليه السلام : ان الضفدع يقول : سبحان المذكور بكل مكان، المعبود فی لجج البحار. «والدّم» فكانوا لايتناولون الطعام ولايشربون شراباً الا كان فيه دم ، و قيل هوالرّعاف ، « آيات مفصلات » ای مبيّنات متتابعات بعضها علی اثر بعض، و قيل منفصلات بين كل آيتين ثلاثون يوماً .

اما صفت تنزيل اين آيات و تفصيل آن بقول **ابن عباس و ابن جبير و قتاده و ابن يسار** آنست كه: چون سحره ايمان آوردند و **فرعون** مقهور ومغلوب گشت ، قبطيان و كسان فرعون با فرعون ازحق سروا زدند و جز طغيان و كفر نيفزودند، و **موسی** معجزهٔ خويش در عصا و يد بيضا بايشان نمود و ايشان نپذيرفتند، وآن دو آيت ديگر سنين و نقص ثمرات روزگاری برايشان گماشتند و در ايشان اثر نكرد ، و از باطل و بيهودهٔ خود برنگشتند . موسی پس از آن دعا كرد، گفت : بارخدايا اين فرعون گزاف كار و تباه كار در ضلالت و غوايت و كفرخويش سر درنهاده و نقض عهد كرده و از حق برگشته، برگمار بر وی عذابی وعقوبتی كه ويرا و قوم ويرا نقمت بود، و بنی اسرائيل را موعظت، وجهانيان را تا بقيامت عبرت . رب العالمين دعاءِ موسی اجابت كرد وطوفان فروگشاد بر ايشان . از روز شنبه تا بشنبه باران ازآسمان می آمد، درخانه ها و كشتزار ايشان می شد. كشتها تباه ميكرد ، وخانه ها خراب ، و از آن يك قطره درخانه های بنی اسرائيل نيفتاد ، و

موسی و قوم ویرا از آن هیچ رنج نبود.

اما فرعونیانرا چندان آب در خانه‌ها جمع آمد که خانه‌ها و هرچه در آن بود همه‌خراب گشت وتباه، و آنکه آب‌تا بسینه‌ها و گردنهاشان بر آمدوبرشرف‌هلاك بودند، بموسی‌نالیدند و فریاد کردند که: یاموسی! اگر این‌طوفان‌ازما باز داری بتو ایمان‌آریم. موسی دعا کرد تا باران‌وا ایستاد، و زمین خشك گشت، و هوا خوش شد، و کشت زار را ریع بیفزود، وصحرا مرغزار پر گیاه و پر نعمت گشت، ایشان آن راحت و نعمت دیدند گفتند: این خود در خور ما بود، و تمامی کار ما، و ما خود نمیدانستیم. همچنان سر به بی‌راهی و شوخی در نهاده، و از حق اعراض کرده تا یك ماه بر آمد. پس ربّ العالمین لشکر ملخان بایشان فرستاد تا هرچه بود از درختها و میوه‌ها و کشتها همه بخورد، و آنکه‌روی بخانه‌های ایشان باز کرد وهرچه بود ازچوبها درسقفها و درخانه ها و جامه‌ها پاك بخورد، تا مسمارهای‌آهنین و حلقه‌ها که بردرها بودهیچ بنگذاشت ، و ازآن‌ملخان یکی درخانه‌های بنی‌اسرائیل‌نشد و ازایشان هیچیز نخورد ، هفت روز درین عذاب بودند از شنبه تا بشنبه ، پس بانگ بر آوردند و زینهارخواستند ، موسی‌را گفتند: اگر این ملخان‌ازما باز کنی بتو ایمان‌آریم. موسی‌دعاء کرد تا ربّ العزّة بادی عاصف فرو گشاد تا آن ملخان به یکبار بر گرفت و بدریا افکند چنانکه یك ملخ در زمین **مصر** بنماند. ایشان‌درنگرستند بقایای زروع وثماراندکی برجای‌دیدند بقدر کفایت یك ساله، گفتند: امسال ما را این تمام است باری دین‌خود بنگذاریم و ازآنچه بودیم بنگردیم. یك ماه در عافیت بودند.

پس فرمان آمد بموسی از حق‌جلّ جلاله و عمّ نواله: روبآن تل ریگ عظیم درآن صحرا که‌آنرا **عین الشمس** گویند، و عصا در آن زن تاعجائب بینی. موسی رفت و عصا بر آن تل ریگ زد چندان‌قمّل ازآن ریگ برخاست که زمین و در و دیوارپوشیده

گشت. در آمدند وهر چه‌دیدند پاك بخوردند، ودرمردمان‌ایشان‌افتادندموی‌ایشان میخوردند و پوست ایشان میکندند، تا بر سرهاشان موئی نماند ونه بر روی ونه ابرو ونه مژگان چشم، و یکی از ایشان‌چون‌خواست که‌لقمه‌ای در دهن نهد تابدهن رسیده بودی هزاران قمّل درآن‌افتاده، وهمچنان‌در دهن‌می‌افتادند. یك‌هفته درین بلا وعذاب بماندند، وآنکه بنالیدند بموسی که: انّا نتوب و لا نعود. این یك بار از کفر باز گردیم و توبه کنیم و نیز شوخی نکنیم. موسی دعا کرد تا ربّ العزّة آن عذاب از ایشان برداشت، وآن قمّل همه بیکبار مرده گشتند، و بادی عظیم برآمد و آن زمین از ایشان پاك کرد. فرعونیان همچنان بسرعمل‌خبیث خود باز شدند و گفتند: عظیم جادوئی که موسی است که ازمیان ریگ جانوران وخورندگان بیرون می‌آرد.

چون یك ماه برآمد ضفادع در میان ایشان پدید آمدند چنانکه همه سرای و خانه و کوی ایشان‌ازآن پر گشت. یکی از ایشان بخفتی، چون‌از خواب درآمدی در میان ضفادع‌چنان‌بودی که نتوانستی برخاستن وحرکت کردن دیگ برآتش نهادندی دیگ پرشدی، چون یکی‌خواستی که سخن گوید پیش‌ازآنکه سخن گفتی ضفدع دردهن وی جستی. هفت روز درین بلا بودند از شنبه تا بشنبه، پس دیگر بار بموسی‌آمدند و فریاد کردند وعهد بستند که این‌بار وفا کنند وعهد نشکنند. موسی دعا کرد تاربّ العزة باران فرستاد، و ازآن سیلی عظیم برخاست، وآن‌ضفادع را همه فراپیش گرفت و بدریا راند. ایشان گفتندبخشم که: موسی بیش‌ازاین که کرد با ما چه‌تواند کرد؟ وبیش‌ازین چه تواندخواست ؟ نه‌ایمان‌آوردیم بوی‌و نه هرگزبرآنیم که‌بوی‌ایمان‌آریم. یك‌ماه برآمد پس ربّ العالمین آبهای ایشان‌خون گردانید چنان شد که یکی از ایشان آب در دست میکرد بر دست وی خون میشد ، و مرد قبطی و مرد اسرائیلی هر دو از یك کوزه آب میخوردند، اسرائیلی‌میخورد آب بود ، قبطی‌میخوردخون بود . اسرائیلی آب‌در دهن خود

کرفتی از دهن‌خود در دهن‌قبطی ریختی، تا در دهن اسرائیلی بودآب‌بود، چون در دهن قبطی‌شدی خون کشتی. چون رنج وعذاب و بلاء ایشان بغایت رسید بفرعون نالیدند و فرعون موسی را کفت : « ادع لنا ربّك»، فذلك قوله عزّ وجل :

« و لمّا وقع علیهم الرّجز » ـ ای العذاب من الطوفان وما بعده ، « قالوا یا موسی ادع لنا ربك بما عهد عندك » ای بما امرك وتقدّم الیك ان تدعوه فنجیبك کما اجابك فی آیاتك ، و قیل بما جعل لك من النبوّة . ای‌موسی! خداوند خود را خوان چنانکه تو را فرموده که‌او را خوان‌ترا اجابت کند. و کفته‌اند : معنی‌آنست که ای‌موسی خداوند خود را خوان و از وی‌خواه بآن پیمان که‌اورا است‌بنزدیك‌تو ازبهرما. وآن پیمان آن‌بود که‌هر که که‌ایمان آرید من عذاب باز برم. یعنی که اکنون میخواهیم که عذاب باز بردتا ایمان‌آریم.اینست که کفت: « لئن کشفت‌عنّا‌الرجزلنؤمننّ‌لك‌ولنرسلنّ معك بنی‌اسرائیل» . پس ربّ العالمین کفت :

« فلمّا کشفنا عنهم الرّجز» چون باز بردیم از ایشان‌آن‌عذاب ، «الی اجل‌هم بالغوه اذاهم ینکثون» یعنی‌ضربوا اجلا لایمانهم، فلمّاجاءالاجل‌نکثوا عهودهم‌ولم‌یؤمنوا. و قیل : الی اجل هم بالغوه الغرق و قیل‌الموت .

عن **عامر بن سعدبن‌ابی وقاص**،عن‌ابیه‌انّه‌سمعه‌یسأل‌**اسامة بن‌زید**:اسمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلّم فی الطاعون ؟ فقال **اسامةبن‌زید** : قال رسول‌الله(ص): «الطاعون رجز ارسل علی بنی‌اسرائیل اوعلی من‌کان قبلکم فاذا سمعتم به بأرض فلا۔ تقدموا علیه، واذا وقع بأرض وانتم‌بها فلا تخرجوا فراراً منه ».

«فانتقمنا منهم» ـ انتقام درصفات خداوندجلّ جلاله رواست، اما درانتقام‌ازحقد پاك است بخلاف مخلوق، چنانکه درغضب از ضجر پاك است، و درصبراز عجز پاکست. «فانتقمنامنهم» ای‌انتصرنا وسلبنا نعمتهم بالعذاب، وعاقبناهم‌علی‌سوءِ فعلهم، «فأغرقناهم‌فی

اليم» وهوالبحر، «بأنـّهم كذّبوا بآياتنا» ای بسبب تكذيبهم آياتنا وحملهم ایـّاها على العادات وعلى السـّحر، «و كانوا عنها غافلين» ای عن النـّقمة ، و قيل عن الايات اذ كانوا لايعتبرون بها .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : «وقال الملأ من قوم فرعون» الاية -آن مهجور مملکت، ومطرود درگاه عزّت ، وزخم خوردهٔ عدل ازل، فرعون بی عون، چون خود را برمقام عجز بدید، ودر کار ملك خود وهن دید ، و قبطیان زیادة تمکین از وی طلب میکردند تا بر موسی و قوم وی تطاول جویند وقهر کنند همی گفتند: «اتذر موسی و قومه ليفسدوا فی الارض و يذرك وآلهتك» ؟! آن مدبر را ننگ آمد که قصور قدرت خود بایشان نماید یا بضعف وعجز خود معترف آید، همی زبان تهدید بگشاد که : «سنقتّل ابنآءهم و نستحيى نسآءهم». وی تدبیری همی ساخت بباطل، والله تقدیری همی کرد بباطن. تدبیر وی این بود که: «سنقتّل ابنآءهم ونستحيى»، نسآءهم و تقدیر الله این بود که: «فانتقمنا منهم فأغرقناهم فی اليمّ»

آوردند که روزی جبرئیل آمد برصورت مردی، و پرسید از وی که: چه گوئی بمردی که بنده‌ای دارد، و او را مال و جاه و نعمت دهد، آنکه برخواجهٔ خویش عصیان آرد، و خواهد که بر وی مهتر شود؟ فرعون گفت: جزاءِ وی آنست که او را بآب کشند. از حضرت عزّت فرمان آمد: ای جبرئیل این فتوی گوش دار تاآن روز که گوئی: «آلآن وقد عصيت قبل ؟!»

«قال موسی لقومه استعينوا بالله و اصبروا» - موسی قوم خودرا ارشاد کرد که: شما دست درحبل عصمت الله زنید، و از نصرت و نعمت وی نومید مباشید، و برضمان وی تکیه کنید، که وی گفته: «وكان حقاً علينا نصر المؤمنين»، ودرهمه حال یاری‌دهنده اوست

یاری ازوی خواهید، و غمها را فرج آرنده و درها را گشاینده اوست ، و بر بلاءِ فرعون صبر کنید تا روزی بسر آید و دولت شما در رسد، ماه وی در خسوف افتد، و آفتاب عز شما از برج شرف شما بتابد .

«عسی ربّکم ان یهلك عدوّکم ویستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون»- بر ذوق اهل معرفت عدوّ اینجا اشارت است بنفس امّاره که **مصطفی** (ص) گفت : «اعدی عدوّك نفسك الّتی بین جنبیك» ، و زمین اشارت است بجوارح که اصل آن خاك است ومرجع آن باخاك، و«یستخلفکم» اشارت است بدل، که تانفس نمیرد دل زنده نگردد. میگوید: ازلطف الهی و کرم بی نهایت گوش دارید، که شما را برنفس امّاره نصرت دهد تا آنرا مقهور کنید، وراه شهوت وهواءِ باطل بوی فرو بندید. مصطبهٔ نفس خراب دارید، و کعبهٔ دل آبادان نفس اسیر گردد ، و دل برجوارح امیرشود . نفس درخود بمیرد و دل بحق زنده شود. دشمن برود ودوست بنازد. هرگز که دید که آشنا با بیگانه بسازد؟ این چنان است که گویند : والله معطی المسئولات :

آمد بر من کارد کشیده بر من   گفتا که درین شهر تو باشی یا من

ثم قال: «فینظر کیف تعملون»- ای: کیف معرفتك بشکر ماانعم علیك؟ «ولقد اخذنا آل فرعون بالسّنین» ـ عقوبتشان رنگارنگ آمد ، که مخالفتشان لونالون بود . عقوبت بقدر خیانت باشد و مؤاخذت باندازهٔ مخالفت .آن چندان بلیّات ونکبات از آن آیات مفصّلات برظواهر ایشان گشادند، و ایشانرا درآن محنت وشدت بگردانیدند وصعب تر عقوبتی آن بود که دیدهٔ باطن نداشتند تا دریافتندی که از که باز مانده‌اند؟ و چه گم کرده‌اند ؟

اندر همه عمر من شبی وقت بناز   آمد بر من خیال معشوقه فراز
برداشت نقاب مرمرا گفت بناز   باری بنگر که از که ماندستی باز

اگر ایشانرا بصیرتی بودی یا از حقیقت شمه‌ای آشنائی داشتندی بجای آنکه گفتند: «ادع‌لنا ربّك»، ادع لنا ربّنا گفتندی، وبدیدهٔ عبرت نگرستندی، تا آن‌عقوبات سبب طهارت ایشان بودی، لکن چه سود که رقم آشنائی در ازل بر ایشان نکشیدند، وجز داغ مهجوری بر ایشان ننهادند! هرچند که آیات قدرت بیش دیدند از جادهٔ حقیقت دورتر افتادند. عهدی که کردند بسر نبردند، و از خود بیوفائی و بیگانگی نمودند. ربّ العالمین گفت: «فلمّا کشفنا عنهم الرجز الی اجل هم بالغوه اذاهم ینکثون» ابرموا العهد ثمّ نقضوه، و قدّموا العهد ثمّ رفضوه، کما قیل:

اذا ارعوی عـاد الی جهله کذی الضّنا عاد الی نکسه

۱۳ـالنوبة الاولی

قوله تعالی: «**و اورثنا القوم الّذین کانوا یستضعفون**» و میراث دادیم بآن مستضعفان که ایشانرا زبون میگرفتند «**مشارق الارض و مغاربها**» مشرقهای زمین و مغربهای آن «**الّتی بارکنا فیها**» آن زمین که درآن برکت کردیم «**و تمّت کلمة ربّك الحسنی**» و تمام شد آن وعدهٔ نیکوی خداوند تو «**علی بنی‌اسرائیل**» بر بنی اسرائیل «**بما صبروا**» بآنکه شکیبائی کردند «**ودمّرنا**» و تباه کردیم «**ماکان‌یصنع فرعون و قومه**» آنچه فرعون میکرد و میساخت و قوم او «**وماکانوایعرشون**(۱۳۷)» وآنکه می‌ساختند ازجفتهٔ رزان و سایه‌وان(۱).

«**وجاوزنا**» و فرو گذارانیدیم «**ببنی‌اسرائیل‌البحر**» بنی‌اسرائیل‌را بدریا «**فأتوا علی قوم**» بر گذشتند بر قومی «**یعکفون علی‌اصنام لهم**» که بر بتانی ازآن‌خویش مقیم نشسته بودند «**قالوا یاموسی**» گفتند: ای‌موسی «**اجعل لنا الهاً**»

۱ـ ج: سایوان.

ما را خدائی کن [ازین حلی که از آل فرعون‌ستده ایم] « **كما لهم آلهة** » چنانکه ایشانرا خدایان اند « **قال انّكم قوم تجهلون** (۱۳۸) » موسی گفت شما قومی اید که هیچ ندانید.

« **انّ هؤلاء متبرّ** » اینان‌هن تباه کرده اند(۱) و نفریده(۲) « **ماهم فيه** » آن‌کار که ایشان درآن اند « **و باطل ما كانوا يعملون**(۱۳۹) » و نا کردنی‌است آنکه میکنند ، و کژ است‌آنچه در آن‌اند.

« **قال اغير الله ابغيكم الهاً** » موسی گفت: شما را بجز الله خدائی جویم؟ « **و هو فضّلكم على العالمين** (۱۴۰) » و اوست که شما را فزونی داد در نواخت بر جهانیان روزگار شما .

« **واذ انجيناكم من آل فرعون** » و یاد کنیدآن نیز که شما را رهانیدیم از کسان فرعون « **يسومونكم سوءالعذاب** » بشما می رسانیدند عذاب « **يقتّلون ابنآءكم** » میکشتند پسران شما « **و يستحيون نسآءكم** » و زنده میگذاشتند زنان شما « **وفي ذلكم بلاء من ربّكم عظيم**(۱۴۱) » و در آن آزمایشی بود از خداوند شما آزمایشی بزرگ .

« **وواعدنا موسى ثلثين ليلة** » ووعده دادیم‌موسی‌را سی‌شب « **و أتممناها بعشر** » و آن وعده سپری کردیم بده شب دیگر « **فتمّ** » تا سپری شد « **ميقات ربّه اربعين ليلة** » آن هنگام نام زد کردۀ خداوندی چهل شب « **وقال موسى لأخيه هرون** » و موسی گفت برادر خود را هرون « **اخلفني في قومي** » خلیفت باش مرا [و از پس من کاران] درقوم من « **و أصلح** » و نیك کن [و مهربان باش و دلها گوش دار وقوم‌رافراهم‌دار] « **ولاتتبّع سبيل المفسدين**(۱۴۲) » وراه تباه‌کاران‌را پی‌مبر.

۱ـ ج : ایناناند تباه کرده. ۲ـج : نفریدن بکسراول بمعنی نفرین کردن(برهان‌قاطع).

« **ولمّا جآء موسی** » وچون موسی آمد « **لمیقاتنا** » هنگامی را که نام‌زد کرده بودیم « **وکلّمه ربّه** » و سخن گفت خدای او با او[بی ترجمان] « **قال ربّ** » موسی گفت: خداوندمن! « **ارنی انظر الیك** » بامن نمای تانگرم « **قال لن ترانی** » خداوند گفت اکنون‌نه‌بینی‌مرا « **ولکن انظر الی‌الجبل** »لکن‌بکوه نگر« **فان استقرّ مکانه** » اگر کوه آرمیده بماند برجای خویش « **فسوف ترانی** » پس آنکه مرا بینی « **فلمّا تجلّی ربّه للجبل** » چون پیدا شد خداوند او کوه را « **جعله دکّاً** » کوه را خرد کرد « **و خرّ موسی صعقاً** » و موسی بیفتاد بیهوش « **فلمّا آفاق** » چون با هوش خود آمد « **قال سبحانك** » گفت: پاکی و بی عیبی‌ترا « **تبت الیك** » من بتو بازگشتم « **وأنا اوّل المؤمنین** (۱۴۳) » و من نخستین گرویدگانم.

« **قال یا موسی** » اللّٰه گفت ای‌موسی « **انّی اصطفیتك علی‌النّاس** » من برگزیدم ترا بر مردمان « **برسالاتی و بکلامی** » بپیغام خویش و سخن گفتن خویش با تو « **فخذ ما آتیتك** » گیر این که ترا دادم « **وکن من‌الشّاکرین** (۱۴۴) » وازسپاسداران باش.

النوبة الثانية

قوله تعالی : « وأورثنا القوم»ـ ای ملّکناهم، فذکر بلفظ المیراث‌لانّـه اورثهم ذلك بهلاك‌اهلها من‌**العمالقة** . ربّ العالمین‌جلّ جلاله قبطیان‌وعمالقه که ساکنان زمین **قدس** بودند از آن زمین برداشت، وایشان را هلاك کرد، و بنی اسرائیل را بجای ایشان نشاند، و دیار واموال ایشان بدست اینان باز داد، ومنت خود در یاد ایشان داد که: پس از آنکه مستضعفان و زبون گرفتگان ایشان بودند خلیفتان ایشان گشتند ، وبسرای ووطن ایشان فروآمدند، ودر میان ناز و نعیم ایشان نشستند، فذلك قوله تعالی: «و نعمة

کانوا فیها فا کهین کذلك و اورثناها قوماً آخرین».

مشارق‌الارض نواحی **فلسطین** است وزمین **قدس** وعرانین **شام**، ومغارب‌اخریات غرب است وشیب زمین **مصر**. «الّتی بارکنا فیها» این‌ها و الف در «فیها» با مشارق شود زمین **شام**، که جای دیگر گفت: «بارکنا حوله»، امّا مغارب دارالفاسقین‌است ودر تحت آن نشود. و روا باشد که «مشارق الأرض و مغاربها» بعموم برانند وجملهٔ زمین درتحت‌آن شود، که در روز کار **داود وسلیمان** ملك‌ایشان بهمه‌زمین برسید، وایشانرا دسترس بود بهمهٔ جهان. «الّتی بارکنا فیها» یعنی باخراج الزّرع والثمار و الانهار والعیون.

«وتمّت کلمة ربك الحسنی» ـ ای: صدقت العدة الحسنة من‌الله لهم، و هی ما وعدالله بنی‌اسرائیل بقوله: «ونرید ان نمنّ علی‌الّذین استضعفوا فی‌الارض و نجعلهم ائمّة» الایة، وقیل: هی‌قول‌موسی: «عسی ربّکم أن یهلك عدوّکم» الایة. «بماصبروا» ای بصبرهم علی الایمان والشّدائد، «و دمّرنا» همانست که تبّرنا. در لغت تدمیر و تتبیر تباه‌کردن است. «ما کان یصنع فرعون و قومه» یعنی ما عملوا فی‌ارض **مصر** من القصور و الابنیة و انواع العمارات، و قیل: ما کان یصنع فرعون، ای یدبّر فی ابطال امر موسی، «و ما کانوا یعرشون» ای یبنون. قال **الحسن**: هی‌عرش الکروم. **شامی وابوبکر** «یعرشون» خوانند بضمّ راء. باقی «یعرشون» بکسر راء، و معنی همانست.

«وجاوزنا ببنی‌اسرائیل» ـ ای: عبرنا بهم‌البحر وهو **قلزم**، «فأتوا علی قوم یعکفون» **حمزه‌وکسائی** بکسر کاف خوانند. باقی بضمّ کاف خوانند، و هما لغتان. و معنی عکوف مواظبت است و ملازمت، وکسی که مسجد را لزوم گیرد او را معتکف گویند. بنی‌اسرائیل چون بدریا بازگذشتند، واز فرعون باز رستند، بدهی فروآمدند

قوم آن ده **عمالقه** بودند، و بت می پرستیدند. و گفته‌اند که: تماثیل گاوساخته بودندو آنرا می پرستیدند، و اصل گوساله پرستی ایشان از اینجا خاست. بنی‌اسرائیل چون ایشانرا چنان دیدند موسی را گفتند: « اجعل لناالهاً کمالهم الهة ». این بگفتند و در دل همی‌داشتند تا آن روز که **سامری** ازآن پیرایه گوساله ساخت و آنرا پرستیدند. **موسی** ایشان را جواب داد: انـّکم قوماً تجهلون عظمةالله ونعمته علیکم، و ما صنع بکم، حیث توهمتم انـّه یجوز عبادة غیره.

روی ان‌النبی صلّی‌الله‌علیه وسلم لمّا خرج الی **خیبر** مرّ بشجرة یقال لها ذات انواط، یعنی ینوط المشرکون، ای یعلّقون علیها اسلحتهم، فقالوا: یا رسول‌الله! اجعل‌لنا ذات‌انواط کماکانت‌لهم. فقال‌النبی(ص): «الله اکبر، هذا کما قالت بنو اسرائیل: اجعل لنا الهاً کما لهم الهة. والّذی نفسی‌بیده لترکبنّ سنن‌من‌کان قبلکم».

« انّ هؤلاءِ » ـ یعنی القوم الذین عکفوا علی اصنامهم « متبّر ماهم فیه » ای مهلك، من‌التّبار، وأصله الکسر ومنه‌التبر. « وباطل» ای زائل، « ماکانوا یعملون» ای عملهم‌للشیطان، لیس لله فیه نصیب. « و باطل ماکانوا یعملون » خواهی‌ازقول موسی نه، خواهی‌مستأنف از الله. قراءت **ورش**: « و بطل ماکانوا یعملون ». میگوید: آنچه‌ایشان درآن بودند همه نیست وتباه گشت.

« قال اغیرالله ابغیکم الهاً » ـ یعنی ابغی لکم الهاً، عرب جای جای در سخن این لام بیفکنند، چنانکه در سورة التّطفیف است: « و اذا کالو هم او وزنوهم» یعنی کالوا لهم اووزنوا لهم، و از عرب شنیده‌اند: صد نی‌ظبیاً. ربّ اغفرنی هم ازین باب است. صد نی، ای‌صد لی. اغفرنی ای: اغفرلی. « وهوفضّلکم علی‌العالمین » ای: عالمی زمانکم بما اعطاکم من الکرامات.

« و اذ انجیناکم من‌آل فرعون » ـ **شامی** انجاکم خواند یعنی: انجاکم

الله من آل فرعون. تفسیر این آیت در سورة البقرة رفت.

«و واعدنا» قراءة مصری «وعدنا» است. می گوید: وعده دادیم موسی را «ثلثین لیلة». و این وعده دادن آن بود که پس از غرق فرعون، موسی کتاب خواست از الله که بر آن دین گیرد. الله او را وعده داد که پیشتر سی شب خویشتن را بپالای و ریاضت کن. گفته‌اند: سی شبانروز در روزه بود پیوسته مواصل، وچنین گفته‌اند که: ماه ذی القعده بود، وعرب باشب مضاف کنند چیزی که آن بروز بود، از بهر آنکه شبانروز هموار دراین چیز داخل بود.

«وأتممناها بعشر» ـ یعنی اتممنا المواعدة بعشر من ذی الحجّة. «فتمّ میقات ربّه» ای الوقت الّذی قدّره الله لصوم موسی. «اربعین لیلة»، وآنجا که گفت: «واذ وعدنا موسی اربعین لیلة» اشارت است بآن سی روز وبآن ده روز که فراسر آن برده. موسی سی روز روزه داشت. از ناخوردن بوی دهن وی متغیر گشت. بچوب خرّوب مسواك کرد، تا آن بوی دهن وی بگشت. فریشتگان بگفتند: ای موسی! از دهن تو بوی مشك می‌دمید، اکنون بتباه بردی بمسواك. پس ربّ العالمین ویرا ده روز دیگر روزه فرمود و گفت: اما علمت انّ خُلوف فم الصّائم اطیب عندی من ریح المسك؟! و گفته‌اند که: فتنهٔ قوم موسی از گوساله پرستی درین ده روز افتاد.

«وقال موسی لأخیه هرون» ـ یعنی عند انطلاقه الی الجبل. چون موسی خواست که بجانب کوه رود بوعده گاه فرا هرون گفت: کن خلیفتی فیهم، وأصلحهم بحملك ایّاهم علی طاعة الله. وقیل: ارفق بهم، ولاتطع من عصی الله ولا توافقه، فذلك قوله: «ولا تتّبع سبیل المفسدین».

«ولمّا جآء موسی» ـ ای حین جآء موسی، «لمیقاتنا» ای فی وقت الّذی وقّتنا له، فالمیقات مفعال من الوقت کالمیعاد والمیلاد، فانقلبت الواو یاء لسکونها وانکسار ماقبلها.

« و کلّمه ربّه » یعنی من غیر واسطة ولا ترجمان.

مفسّران گفتند: موسی خویشتن را طهارت داد وجامه را نظافت، ومیعادی را که ساخته بودند بیرون شد، چون بطور سینا رسید، الله بی واسطه و بی‌ترجمان بخودی خود با وی سخن گفت. در خبراست: فکان الکلام من الله والاستماع من موسی. ودرست است از **ابن‌عباس** که گفت: الخلّة لابراهیم والکلام لموسی والرؤیة لمحمّد صلّی الله علیه و سلّم. وعن **حذیفة بن الیمان** قال: قال اصحاب رسول الله صلّی الله علیه وسلم: یارسول الله! **ابراهیم** خلیل الله و**عیسی** کلمة الله و روحه و**موسی** الّذی کلّمه تکلیماً. ماذا اعطیت انت؟ قال. «ولد آدم کلّهم تحت لوای یوم القیامة، وانا أول من یفتح له باب الجنة». و روی **ابوهریرة** قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: « لمّا و عدالله **موسی بن عمران** الطور، ضرب بین یدیه صواعق و برق اربعة فراسخ فی اربعة فراسخ، فأقبل موسی فی زرمانقة موثقاً وسطه بحبل ینادی لبّیك لبّیك و سعدیك. انا عبدك انی (۱) لدیك، حتی صار الی **الطور** وهو یمیل یمیناً و شمالا ینادی: مالی ولك یا ابن‌عمران؟ یالیتنی لم اخلق. فأوحی الله الیه ان قف فی سفح الجبل حتی یمرّ بك جنودی، فانّی لا اکلّمك وفی السّموات احد، فنزل اهل السماءِ الدّنیا بمن فیها من الملائکة، ثمّ نزل اهل السّماءِ الثّانیة بمن فیها من الملائکة، ثمّ نزل اهل السّمآء الثالثة بمن فیها من الملائکة، ثمّ نزل اهل السّمآء الرّابعة بمن فیها من الملائکة، ثمّ نزل اهل السّمآءِ الخامسة بمن فیها من الملائکة، ثمّ نزل اهل السّمآءِ السّادسة بمن فیها من الملائکة، ثمّ نزل الکروبیون و حملة العرش، اقدامهم من ثلج و شدقهم من نار و أوساطهم من برد. فقال الله له: سل. « قال رب ارنی انظر الیك ». قال انّك لن ترانی ولن یرانی شیء الا مات. قال: ربّ فأراك وأموت. قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و ذلك قول الله تعالی: « فلمّا تجلّی

۱ ـ ج: انی.

ربّه للجبل جعله دکاً و خرّ موسی صعقاً» .

وبروایتی‌دیگرچون موسی بمقام‌قرب رسید ندا آمد ازجلیل‌وجبّار که یا **میشا!** موسی آن سخن بشنید گفت : ما هذا الصوت العبرانی یکلّمنی ؟ حق او را جواب داد که : لست بعبرانی انّی اناالله ربّ العالمین. پس مصطفی (ص) گفت که : الله در آن مقام با موسی بهفتاد لغت سخن گفت ، که هیچ لغت بآن دیگر ماننده نبود ، گفتا : و درآن مقام تورات از بهر وی نوشت، وکان یسمع صریف القلم . پس موسی گفت : الهی ارنی‌انظر الیك ، قال : یا موسی انّه لن یرانی‌احد الا مات . قال موسی : الهی ارنی انظر الیك و اموت ، قال : فأجاب موسی جبل طور سینآء : یا موسی ابن عمران ! لقد سألت امراً عظیماً ! لقد ارتعدت السّموات السّبع و من فیهنّ ، والارضون‌السّبع و من فیهن ، و زالت الجبال و اضطربت البحارتعظیم ما سألت یا ابن عمران! قال : فقال یاموسی‌انظر الی‌الجبل فان استقرّ مکانه فانّك ترانی . قال : فلمّا تجلّی ربّه للجبل جعله دکاً وخرّ موسی‌صعقاً » تااینجا خبر**مصطفی** است باسناد درست .

رجعنا الی‌التّفسیر.« قال‌ربّ ارنی‌انظر الیك » ـ بسکون را قراءت **مکی**است و **یعقوب** ، و باختلاس قراءت **ابوعمرو** ، و عرب « ارنی » در موضع «هات » گویند یعنی بیار . «ارنی انظر » ای : ارنی نفسك انظر الیك . و قیل مکّنّی من رؤیتك . « قال لن‌ترانی »ـ عرب در نفی« لن » کم گویند ، معنی‌آنست که : اکنون نبینی مرا یعنی در دنیا ، و قیل : لن ترانی یعنی بعین فانیة ، و انّما ترانی بعین باقیة ، و قیل : لن ترانی بالسّؤال والدّعاء ، انّما ترانی بالنّوال والعطآء، وقیل : لن ترانی قبل محمّد و امّته .

« ولکن انظر الی الجبل » ـ آن کوهی بود به **مدین** نام‌آن کوه **زبیر** ، برابر **موسی** بود ، وتجلّی آنرا افتاد نه طوررا . گفت : بآن کوه نگر ای موسی! اگر آرمیده برجای خود بماند تو مرا بینی و اگر برجای خود بنماند پس بدان که تو طاقت رؤیت

من نداری ، چنانکه آن کوه ندارد . « فلمّا تجلّی ربّه » ای ظهر و بان . خبر در ست است از **انس‌مالك** رضی‌الله عنه که رسول‌خدا ابهام خود بر انملهٔ خنصر نهاد ، و اشارت کرد که : تجلّی منه عزّوجلّ قدر هذه ،فساخ‌الجبل فی‌الارض . فهویهوی فیها الی یوم القیامة . میگوید : تجلّی‌حق بآن کوه رسید بزمین فروشد ، هنوزمیرود تا بقیامت .

سدی گفت: حف‌حول الجبل بالملائکة، وحف‌حول‌الملائکة بنار ، وحف‌حول النار بملائکة وحول الملائکة بنار. ثمّ تجلّی ربّك للجبل، قال : وما تجلّی منه الا قدر الخنصر. وعن **معاویة بن‌قرة** عن **انس**عن‌النّبی صلّی‌الله علیه وسلّم فی‌قوله «فلمّا تجلّی ربّه للجبل جعله دکّاً» صار لعظمته ستّة اجبل، فوقعت ثلاثة بالمدینة: **احدوزرقان و رضوی**، و وقعت‌ثالثة بمکّة: **ثوروثبیروحراء**.«جعله دکّا» ای:جعل‌الله‌الجبل‌دکّاً قطعاً تراباً و رملا . میگوید : کوه را خرد کرد و جایگاه از وی خالی . از آن بعضی کوهها باز جست و بشام افتاد و یمن ، و بعضی خرد گشت چون ریگ وبیرا کند در پیش‌نور. **حمزه‌وکسائی** دکاء خوانند ممدود و مفتوح بی تنوین، وهی صفة موصوف محذوف ، والتقدیر جعله ارضاً دکّاء ای ملساء مستویة . باقی قرّا دکّاً خوانند مقصوراً منوّناً والوجه انه‌علی حذف المضاف ، ای ذا دكّ ، او مصدر بمعنی المفعول ، ای جعله مدکوکاً .

قال **ابوبکرالوراق**: فعذب اذ ذاك كلّ ماء ، وأفاق کلّ مجنون ، وبرأ کلّ مریض، و زالت الشّوك عن‌الاشجار، واخضرت‌الارض وازهرت، وخمدت نیران المجوس، وخرّت‌الاصنام‌لوجوهها. « وخرّ موسی‌صعقاً» ای‌مغشیّاً علیه. **کلبی** گفت: خرّ موسی‌صعقاً یوم‌الخمیس یوم عرفة ، وأعطی التّوراة یوم‌الجمعة یوم النّحر .

واقدی گفت:چون‌موسی‌بیفتاد وبی‌هوش شد فریشتگان گفتند: مالابن‌عمران وسؤال الرّویة؟ وما للتراب و ربّ الارباب؟ یاابن النّساء الحیّض! اطمعت فی رؤیة رب

العزّة؟ فلمّا افاق چون بهوش باز آمد، «قال سبحانك» تنزيهاً من السّوء «تبت اليك» من مسئلة الرؤية في الدّنيا «وأنا اوّل المؤمنين» انّك لاترى في الدّنيا. اللّه تعالى درقرآن ازچند كس توبه یاد کرد بی‌هیچ جرم، چنانکه از ابراهیم و اسمعیل ومحمد علیهم السّلام. ومعنی توبه بازآمدن است هرچند که هیچ گناه نبود. موسی گفت: خداوندا پاکی وبی‌عیبی ترا بتوباز گشتم، ومن نخستین گرویدگانم که بگرویدند، که‌ترا اهل زمین در دنیا نه‌بینند.

معتزلی گوید: «لن ترانی» دلیل است که حق دیدنی نیست. جواب آنست که: «لن» درنفی هرجا که آید توقیت‌را آید نه‌تأبید‌را، چنانکه‌اللّه گفت جهودان‌را: «ولن یتمنّوه ابداً» ایشان هرگز آرزوی مرگ نکنند. پس خبرداد از ایشان که وقتی کنند آرزوی مرگ، و ذلك في‌قوله: «و نادوا يا مالك ليقض علينا ربّك»، وقال تعالى: «ياليتها كانت القاضية» يعني الموت. جای دیگر گفت، «لن تنالوا البرّ حتّى تنفقوا ممّا تحبون» وقد يدخل الجنّة من لاينفق مايحبّ. پس معنی آیت برتوقیت است نه برتأبید، یعنی که مرا در دنیا نه‌بینی، امّا درآخرت بینی، واللّه را جلّ جلاله در دنیا نبینند اما درآخرت بینند. وموسی که دیدار میخواست در دنیا میخواست نه در آخرت، و جواب وی بقدر سؤال وی آمد و سؤال وی آنست که گفت: « فان استقرّ مكانه فسوف ترانی » . رؤیت در استقرار کوه بست ، و این جائز است نه مستحیل ، و اگر رؤیت مستحیل بودی در چیزی مستحیل بستی نه در چیزی جائز . نبینی که دخول کافران در بهشت چون مستحیل بود و نابودنی ، درچیزی مستحیل بست و نابودنی ، و ذلك قوله تعالى : « ولا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سمّ الخياط » .

دلیل دیگر برجواز رؤیت ، سؤال **موسی** است ، دانست که حق را جل جلاله بینند و دیدنی است ، از آن طلب کرد و خواست ، و اگر دیدنی نبودی سؤال رؤیت محال بودی، و بر پیغامبران سؤال محال روا نباشد .

و روی أن **موسی** کان بعد ما کلّمه ربه لایستطیع احد ان ینظر الیه لمّا غشی وجهه من‌النور، و لم یزل علی‌وجهه برقع حتی مات، وقالت له امرأته: انا ایّم منك منذ کلّمك ربك، فکشف لها عن وجهه فأخذها مثل شعاع‌الشمس، فوضعت یدها علی‌وجهها و خرّت لله ساجدة، و قالت: ادع الله ان یجعلنی زوجتك فی‌الجنة، قال: ذاك ان لم تتزوّجی بعدی، فان‌المرأة لآخر ازواجها.

« قال یاموسی انّی اصطفیتك » ـ ای اخترتك و استخلصتك واتّخذتك صفوة علی‌الناس، « برسالاتی » بوحیی‌و بکلامی‌من‌غیرواسطة. **ابن کثیر و نافع و روح** از **یعقوب** « برسالتی » خوانند علی‌الوحدة، والوجه أنه اسم یجری مجری المصدر، والمصدر یفرد فی‌موضع الجمع، لان المصادر لاتثنی و لاتجمع لکونها جنساً. باقی قرّاء « برسالاتی » خوانند علی الجمع والوجه أن المصدر قد یجمع اذا اختلفت انواعه، والرّسول یرسل بأنواع من الرسالات فلهذا جمع، و هذا کما قال‌الله تعالی: « ان انکر الاصوات لصوت الحمیر »، فجمع‌الصوت وهو مصدر لمااختلفت انواعه. کلام از رسالت جدا کرد تا دلیل کند که آن سخن بی‌ترجمان بود، و از جملهٔ آن کلمات این چهار سخن نقل کرده اند که گفت: ای **موسی**! بردرگاه من ملازم باش که مقیم منم. دوستی بامن کن که باقی منم. حاجت از من خواه که مفضل‌منم. صحبت بامن دار که وافی‌منم. « فخذ ماآتیتك » من الشّرف والفضیلة، و قیل: اعمل بما فیه بجدّ و اجتهاد، « و کن من الشّاکرین » علی ذلك.

روی **ابوهریرة**، قال: قال‌رسول‌الله(ص): احتجّ **آدم** و **موسی** عندربّهما فحجّ آدم موسی، فقال موسی: انت آدم الّذی خلقك الله بیده و نفخ فیك من روحه، و اسجد لك ملائکته، و اسکنك جنته، ثمّ اهبطت الناس بخطیئتك الی‌الارض، فقال‌آدم: انت **موسی** الّذی اصطفاك الله برسالاته و بکلامه و أعطاك الله الالواح فیها تبیان کل

شيء وقرّبك نجيّاً . فى كم وجدت‌الله كتب التّوراة قبل‌ان يخلقنى ؟ قال موسى بأربعين عاماً . قال آدم : فهل وجدت فيها « و عصى آدم ربّه فغوى » ؟ قال : نعم، فتلو منى على ان عملت عملا كتبه‌الله علىّ ان‌أعمله قبل‌أن يخلقنى بأربعين سنة؟! وفى رواية: فهل‌وجدت فى كتاب الله انّ ذلك كائن فى كتابه قبل ان اخلق ؟ قال : بلى . قال : فلم تلومنى على شيء سبق‌القضاء فيه قبلى ؟! قال رسول‌الله (ص) : « فحجّ آدم موسى » .

النوبةالثالثة

قوله تعالى: « و أورثنا القوم » الاية ـ من صبر على مقاساة الذلّ فى‌الله وضع الله على رأسه قلنسوة العزّ . هر که را روزى از بهرخدا خاك مذلت برسر آيد ، عن‌قريب اورا تاج كرامت برفرق نهند . هر كه رنج برد روزى بسر كنج رسد. هر كه غصهٔ محنت كشد شراب محبت چشد. آن مستضعفان **بنى اسرائيل** كه روزگارى دردست قهرفرعون كرفتار بودند ، ببين تا سرانجام كار ايشان چون بود ؟! و برولايت و نواحى فرعونيان چون دست يافتند ، و بسراى و وطن ايشان نشستند ؟!. اينست كه ميكويد جلّ جلاله : « و أورثنا القوم الّذين كانوا يستضعفون مشارق الارض و مغاربها » . آنكه كفت : « بما صبروا » اين بآن داديم ايشانرا كه در بليّات و مصيبات صبر كردند . دانستند كه صبر كليد فرج است ، و سبب زوال ضيق و حرج است ، صبر ترياق زهر بلا است ، وكليد كنج و مايهٔ تقوى ومحل‌نور فراست . صبرهمه خير است، كه ميگويد عزّ جلاله : « وان تصبرواخيرلكم » صبرازحق است وبحق‌است كه ميگويد : «واصبر و ماصبرك الا بالله » . « واصبر» فرمان‌است‌بعبوديت « وما صبرك‌الابالله » اخباراست از حق ربوبيت. « و اصبر » تكليف است « و ما صبرك الا بالله » تعريف است . « واصبر » تعنيف است « و ما صبرك الا بالله » تخفيف است .

« و واعدنا موسی ثلثین لیلة » ـ چه عزیز است وعده دادن در دوستی ! و چه بزرگوار است نشستن بوعده‌گاه دوستی ! چه شیرین‌است خلف وعده در مذهب دوستی!

پیر طریقت گفت در رموز این آیت : مواعید الاحبّة ان اخلفت فانها تونس. ثمّ قال :

امطلینی و سوّفی	و عدینی ولا تفی

وعده واپس داشتن و روزها درپیش وعده افکندن نپسندیده‌اند الا در مذهب دوستی ، که در دوستی بی وفائی عین وفاست ، و ناز دوستی. نبینی که رب العالمین با **موسی کلیم** این معاملت کرده او را سی روز وعده داد. چون بسر وعده رسید ، ده روز دیگر در افزود. ازآن در افزود که موسی‌در آن خوش می‌بود. موسی آن سی روزسرمایه شمرد و این ده روز سود ، گفت : باری نقدی یکبار دیگر کلام حق شنیدم چون آن می افزود :

رقیّ لعمرك لا تهجرینا	و منّی لقاءك ثمّ امطلینا
عدی‌وامطلی ما تشائین انّا	نحبّك ان تمطلی العاشقینا
فان تنجزالوعد تفرح و الا	نعیش بوعدك راضین حینا
رقّی شعفتنا لا تهجرینا	و منّینا المنی ثم امطلینا
عدینا من غد ما شئت انّا	نحب وان مطلت الواعدینا
فاما تنجزی نفرح و الا	نعیش بمانؤمّك منك حینا (۱)

موسی (ع) درین سفر سی روز در انتظار بماند که طعام وشرابش یاد نیامد ، و از گرسنگی خبر نداشت ، از آن که محمول حق بود ، در سفر کرامت ، در انتظار مناجات. باز درسفر اول که‌اورا به طالب‌علمی بر**خضر** فرستادند یك نیم روز در گرسنگی

۱ ـ سه بیت اخیر تنها درنسخهٔ ج بود .

طاقت نداشت، تا می گفت: «آتنا غدائنا»، از آنکه‌سفر تأدیب ومشقت بود، ودربدایت روش بود متحملا لا محمولا. از رنج خود خبر داشت که با خود بود، و از گرسنگی نشان دید که در راه خلق بود.

«و قال موسی لأخیه‌هرون اخلفنی فی‌قومی» - چون قصد مناجات حق داشت **هرون** را در قوم بگذاشت، و تنها رفت، که‌در دوستی مشارکت نیست، وصفت دوستان در راه دوستی جز تنهائی ویکتائی نیست:

گر مشغله ای نداری و تنهائی با ما بوفا درآ که ما را شائی

پس چون بر **فرعون** میشد، صحبت **هرون** بخواست، گفت: «اشر که فی امری»، از آنکه رفتن بخلق بود، و باخلق همه وحشت است و نفرت، و در کشش‌بار وحشت نگریزد از رفیق و صحبت. پس چون **موسی** از مناجات باز گشت، و **بنی اسرائیل** را دید سر از چنبر طاعت بیرون برده، وگوساله پرست‌شده، عتابی که کرد با هرون کرد نه با ایشان که مجرم بودند، تا بدانی که نه هر که گناه کرد مستوجب عتاب گشت. عتاب‌هم کسی را سزد که از دوستی بر وی بقیتی مانده بود، از بیم فراق کسی سوزد که عز وصال شناسد:

عشق جانان باختن کی در خور هردون بود

مهر **لیلی** داشتن هم بابت **مجنون** بود

«ولمّا جاء موسی لمیقاتنا» - موسی را دو سفر بود: یکی سفر طلب، دیگر سفر طرب. سفر طلب لیلة النار بود، و ذلك فی قوله تعالی: «آنس فی جانب الطور ناراً»، و سفر طرب این بود که: «و لمّا جاء موسی لمیقاتنا»، موسی آمد از خود بیخود گشته، سر درسرخود گم کرده، ازجام قدس‌شراب محبت نوش کرده، درد شوق این حدیث در درون وی تکیه زده، واز بحار عشق‌موج «ارنی» بر خاسته. برمحلتهای

بنی اسرائیل می گشت ، وکلمتها جمع میکرد از پیغام و رسالت و مقاصد ایشان، تا چون بحضرت شود سخنش دراز گردد :

حرام دارم با دیگران سخن گفتن کجا حدیث تو گویم سخن دراز کنم

پس چون بحضرت مناجات رسید مست شراب شوق گشت . سوختهٔ سماع کلام حق شد . آن همه فراموش کرد . نقد وقتش این برآمد که : « ارنی انظر الیك ». فریشتگان سنگ ملامت در ارادت وی میزدند که : یا ابن‌النّسآءِ الحیّض! اتطمع أن تری رب‌العزة ؟ ما للتّراب‌ولرب‌ّالارباب ؟! خاکی وآبی‌را چه رسد که حدیث قدم کند! لم یکن ثم‌ّکان را چون‌سزد که وصال لم یزل و لا یزال جوید ! موسی از سر مستی و بیخودی بزبان تفرید جواب می‌دهد که : معذورم دارید که من نه بخویشتن اینجا افتادم. نخست او مرا خواست نه من خواستم . دوست بر بالین دیدم که از خواب برخاستم . من بطلب آتش میشدم که اصطناع پیش آمد که : « واصطنعتك لنفسی » ، بی‌خبر بودم که آفتاب تقریب برآمد که : « و قرّبناه نجیّاً » :

ز اوّل تو حدیث عشق کردی آغاز اندر خور خویش کار ما را می‌ساز

فرمان آمد بفریشتگان که : دست از موسی بدارید که آنکس که شراب « واصطنعتك‌لنفسی » از جام « و القیت علیك محبّة منّی» خورده باشد ، عربده کم‌ازین نکند . موسی در آن حقائق مکاشفات از خم خانهٔ لطف شراب محبت چشید . دلش در هوای فردانیّت بپرید . نسیم انس‌وصلت از جانب قربت بر جانش دمید . آتش مهر زبانه زد ، صبر ازدل برمید ، بی‌طاقت شد ، گفت : « ارنی انظر الیك »،آخر نه کم‌از نظری :

گرزین دل سوخته بر آید شرری در دائرهٔ ثری نماند اثری

گر پیش توام هست نگارا خطری بردار حجاب هجر قدر نظری

پیر طریقت گفت : هر کس‌را امیدی ، و امید عارف‌دیدار. عارف‌را بی‌دیدار

نه بمزد حاجت است نه با بهشت‌کار . همگان برزندگانی عاشق اند و مرگ برایشان دشخوار . عارف بمرگ محتاج است بر امید دیدار ، گوش بلذت سماع برخوردار ، لبِ حقّ مهر را وام‌گزار ، دیده آراسته روز دیدار، جان از شراب وجود مستی بی‌خمار :

دل زان خواهم که برتو نگزیند کس — جان زانکه نزد بی غم عشق تو نفس

تن زانکه بجز مهر توأش نیست هوس — چشم از پی آنکه خود ترا بیند و بس

« قال لن ترانی » ـ گفته اند که **موسی** آن ساعت که « لن ترانی » شنید ، مقام وی برتر بود از آن ساعت که میگفت : « ارنی انظر الیك » . زیرا که این ساعت در مراد حق بود ، وآن ساعت در مراد خود ، و بود موسی در مراد حق او را تمامتر بود از بود وی درمراد خود ، که این تفرقه است ، وآن جمع ، و عین جمع لامحاله تمامتر ، « قال لن ترانی » موسی را زخم « لن ترانی » رسید امّا هم در حال مرهم بر نهاد که « ولکن». گفت : ای موسی زخم « لن ترانی » زدیم « لکن » مرهم نهادیم ، تا دانی که که‌آن نه قهری است، که آن عذری است .

« فلمّا تجلّی ربّه للجبل » ـ چون‌ازآیات جلال وآثار عزت‌احدیت شظیه‌ای بآن کوه رسید بحال نیستی باز شد ، و از وی نشان نماند ، گفت : پادشاها ! اگرسنگ سیاه طاقت این حدیث داشتی ، خود در بدو وجود امانت قبول کردی ، و بجان و دل خریدار آن بودی .

اینجا لطیفه ای است که کوه بدان عظیمی بر نتافت ، و دلهای مستضعفان و پیرزنان امّت **احمد** برتافت ، یقول‌الله تعالی : « و أشفقن منها و حملها الانسان » .

« و خرّ موسی صعقاً » ـ چون هستی **موسی** در آن صعقه از میان برخاست، و بشریت وی با کوه دادند ، نقطهٔ حقیقی را تجلّی افتاد که اینك مائیم . چون تو ازمیان برخاستی ما دیده وریم .

پیر طریقت گفت : الهی ! یافته میجویم ، با دیده‌ور میگویم . که دارم ؟ چه جویم ؟ که می‌بینم ؟ چه گویم ؟ شیفتهٔ این جست وجویم. گرفتاراین گفت و گویم. الهی! بهای عزّت تو جای اشارت نگذاشت ، قدم وحدانیت تو راه اضافت برداشت تا گم کرد رهی هرچه در دست داشت ، و ناچیز شد هر چه می پنداشت . الهی ! زان تو میفزود ، و زان‌رهی میکاست ، تاآخر همان ماند که اول بود راست :

گفتی کم و کاست باش خوب آمد و راست

تو هست بسی رهیت شاید کم و کاست

« فلمّا افاق قال سبحانك تبت الیك » ـ چون باهوش‌آمد ، گفت : خداوندا ! پاکی ازآنکه بشری بنیل صمدیت‌تو طمع کند ، یا کسی بخودترا جوید ، یادلی وجانی امروز حدیث دیدار تو کند ؟ خداوندا ! توبه کردم . گفتند : ای موسی ؟ چنین بیکبار سپر فرو نهند که نهادی ، چنین بیکبار جولان کنند که تو کردی ؟ وبدین زودی‌وآسانی بر گشتی ؟ وزبان حال **موسی** می گوید :

ارید وصاله و یرید هجری فأترك ما ارید لما یرید

چکنم چون مقصودی برنیامد ، باری بمحل خدمت و بمقام عجز بند گی باز گردم ، وبا ابتداءِ فرمان شوم :

آنکس که بکار خویش‌سر گشته شود به زان نبود که با سر رشته شود

چون بعجز بند گی بمحل خدمت ومقام توبه باز شد ، رب العالمین تدارك دل وی کرد ، وبرفق باوی سخن گفت : «یاموسی انی‌اصطفیتك علی‌الناس‌برسالاتی‌وبکلامی» یا موسی انی‌منعتك‌عن‌شیء واحد، وهوالرؤیة، فلقدخصصتك بکثیرمن‌الفضائل، اصطفیتك بالرسالة وأکرمتك بشرف الحالة ، فاشکر هذه الجملة واعرف هذه‌النعمة. « وکن من الشاکرین » ولا تتعرض لمقام الشکوی ، وفی معناه انشدوا :

ان اعرضوا فهم الذین تعطفوا کم‌قد وفوا فاصبر لهم‌ان‌اخلفوا

۱۴-النوبة الاولی

« **وكتبنا له في الواح** »نبشتيم موسی‌را در تخته‌ها«**من كل شيء موعظة** » از همه چیزی پندی « **وتفصيلا لكل شيء** » و تفصیل دادن هر چیز از حلال و حرام « **فخذها بقوّة** » گیر آنرا بزور « **وأمر قومك** » وفرمای قوم‌خویش را «**يأخذوا بأحسنها** » تا بگیرند بنیکوتر فرمان که درآن‌اند « **سأريكم دار الفاسقين** (۱۴۵) » آری نمایم شمارا فردا سرای ومنزل ایشان که ازفرمان وطاعت بیرون‌شدند.

« **سأصرف عن آياتي** » آری باز گردانم از سخنان خویش « **الذين يتكبرون في الارض** » ایشانرا که گردن میکشند در زمین « **بغير الحق** » بیی حق [که‌ایشانرا آن نیست] « **وان يروا كلّ آية** » واگر ببینندهر نشانی که نمائیم [وپیغامی که فرستیم] « **لايؤمنوا بها** » بنگروند بآن « **وان يروا سبيل الرشد** »واگر راه راستی بینند « **لايتخّذوه سبيلا** » آنرا راه نگیرند « **وان يروا سبيل الغيّ** »واگر راه بی‌راهی بینند « **يتّخذوه سبيلا** » آنرا راه گیرند « **ذلك بأنهم كذّبوا بآياتنا** » آن بآن است که ایشان سخنان ما دروغ شمردند « **وكانوا عنها غافلين** (۱۴۶) » و از آن چونا آگاهان غافل نشستند.

« **والّذين كذّبوا بآياتنا** » وایشان که سخنان ما دروغ شمردند وبآن‌دروغ زن گرفتند « **ولقاء الاخرة** » و بدیدار آخرت کافر شدند « **حبطت اعمالهم** » تباه گشت کردار ایشان که درین جهان کردند « **هل يجزون الا ما كانوا يعملون** (۱۴۷)» و پاداش دهند ایشانرا مگر آنچه میکردند؟

« **واتّخذ قوم موسى** » وقوم موسی ساختند و کردند « **من بعده** » از پس غائب شدن موسی به طور « **من حليّهم** » از آن پیرایه های ایشان که از **آل**

فرعون بعـاریت خواسته بودند « **عجلا** » گوساله ای «**جسداً**» کالبدی بیجانی « **له خوار** » بانگی درو « **الم یروا انه لا یکلّمهم**» نمی بینند که او با ایشان سخن نمیگوید ؟ « **و لا یهدیهم سبیلا** » و ایشانرا بهیچ راه نمی‌نماید ؟ « **اتّخذوه و کانوا ظالمین** (۱۴۸)» بخدائی گرفتندآنرا ودرآن ستمکار بودند برخود .

«**و لمّا سقط فی ایدیهم**» و چون پشیمان گشتند از پرستیدن گوساله « **ورأوا انّهم قدضلّوا** » و دیدند کـه از راه بیراه گشتند « **قالوا**» گفتند : « **لئن لم یرحمنا ربنا ویغفر لنا** » اگر نبخشاید بر ما خداوند ما و نیامرزد ما را « **لنکوننّ من الخاسرین** (۱۴۹)» ناچار که از زیانکاران باشیم (۱) و از نو میدان .

« **ولمّا رجع موسی الی قومه** » و چون **موسی** از **طور** با قوم خویش آمد [آگاهی یافته ازگاو پرستی ایشان] « **غضبان اسفاً** » و وی خشمگن و بغایت اندوهگن« **قال** » گفت [برادرخویش‌را]: « **بئسما خلفتمونی من بعدی** » بد خلیفتان بودید مرا از پس غیبت من ! « **اعجلتم امر ربّکم** » دیرآمد شما را وعده‌ای که خداوند شما نهاده بود شما را[که من بازآیم با شما]« **وألقی الالواح** » وتخته ها بیفکند « **و أخذ برأس اخیه یجرّه الیه** » او را فراخود کشید موی و محاسن گرفته « **قال** » گفت [هرون]: « **ابن اُمّ** » ای پسرمادر من! « **انّالقوم استضعفونی** » قوم‌مرا بیچاره واندك دیدند وبیچاره گرفتند«**و کادوا یقتلوننی** » وکاستندی [اگرمن سخن افزودمی] مرا بکشتندی« **فلا تشمت بی الاعدآء** » دشمنان بمن‌شاد مکن« **ولاتجعلنی مع القوم الظّالمین**(۱۵۰) » و مرا درعداد مجرمان منه و با گناهکاران یکسان مکن .

« **قال ربّ اغفرلی و لأخی** » گفت : خداوند من ! بیامرز مرا و برادر مرا

---

۱ ـ الف : بیم .

« **وأدخلنافی رحمتك** » ودرآر مارا در بخشایش خویش« **وأنت ارحم الرّاحمین**(۱۵۱)» و تو مهربانتر مهربانانی .

« **انّ الّذین اتّخذوا العجل**» ایشان که گوساله راخدای گرفتند «**سینالهم**» آری بایشان رسد « **غضب من ربّهم** » خشمی ازخداوند ایشان« **وذلّة فی الحیوة الدّنیا**» و خواری درین جهان « **و کذلك نجزی المفترین**(۱۵۲) » و همچنین پاداش دهیم نو آورند گانرا در دین رسول پس مرگ او .

« **والّذین عملوا السّیآت** » وایشان که گناهان کردند« **ثمّ تابوا من بعدها**» و باز گشتند پس ازآن « **وآمنوا**» وبگرویدند[که الله گناهان ایشان می دید، وآمرزش ایشان دارد وتواند] « **انّ ربّك** » خداوند تو« **من بعدها** » پس گناهان ایشان « **لغفور رحیم** (۱۵۳) » حقّا که آمرزگار است و بخشاینده

« **ولمّا سکت عن موسی الغضب** » و چون خاموش ایستاد از **موسی** خشم و بیارامید « **اخذالالواح** » تخته ها بر گرفت « **و فی نسختها هدی ورحمة** » ودر نسخت آن راهنمونی است و بخشایشی « **للّذین هم لربّهم یرهبون** (۱۵۴) » ایشان را که از خداوند خویش میترسند .

النوبة الثانیة

قوله تعالی: « و کتبنا له فی الالواح » ـ ای : کتب بالقلم الّذی کتب به الذّکر واستمدّ من نهر النّور، و کتب به الالواح، واهل السّموات یسمعون صریر القلم فی الالواح. درست است خبر **بوهریره** از**مصطفی** (ص) که **آدم** ، **موسی** را گفت: وخط لك التّوراة بیده . بروایتی دیگر : و کتب له التّوراة فی المقام الّذی کلّمه ربّه ، وکان موسی یسمع صریف القلم . و روی : خلق الله آدم بیده ، و کتب التّوراة بیده، وغرس شجرة طوبی بیده .

الواح جمع لوح است ، و هومایلوح المکتوب فیه فوق غیره . میگویند: ده بودند این الواح ، و بقولی هفت ، وباندازهٔ قد و بالای موسی بودند . و روی **علی بن ابی طالب**(ع)قال: قال‌رسول‌الله(ص): «الالواح‌الّتی انزلت علی**موسی**کانت من‌سدرة‌الجنّة . کان طول اللّوح اثنی‌عشر ذراعاً» **وهب منبّه** گفت : الواح از سنگ بود که الله تعالی بدست موسی سنگ ساخت ، نرم کرد ، تا چنانکه خواست تخته ها از آن بساخت . **بوجعفر رازی** گفت :کانت الواح موسی من برد .آن‌لوحها از برد بود که رب العالمین معجزهٔ موسی را و کرامت ویرا آفریده بود ، وبدست وی داده، تاعالمیان را اعجوبه‌ای بود، وبرصحت نبوت‌وی دلیل و گواه بود .

قال **سعید بن جبیر** : کانت‌الالواح من یاقوت احمر ، و قیل من زمرد ، امرالله **جبرئیل** حتی جآء بها من‌**عدن** . **مقاتل** گفت: درآن‌لوحها نبشت : انّی اناالله الرّحمن الرّحیم ، لا تشرکوا بی شیئاً من‌اهل السّماءِ ولامن اهل‌الارض ، فان کلّ ذلك خلقی، ولا تقطعوا السبل ، ولا تحلفوا باسمی کاذباً ، فانّ من حلف باسمی کاذباً فلا اذکّیه ، ولا تزنوا ، ولا تعقوا الوالدین. **جابر بن عبدالله** گفت : سمعت رسول‌الله (ص) یقول : «کان فیما اعطی الله موسی فی‌الالواح : یاموسی لاتشرك بی شیئاً ، فقد حق القول منی لتلفحنّ وجوه المشرکین النّار ، و اشکرلی و لوالدیك اقك‌المتألف وأنساك فی عمرك و أحیك حیوة طیبة، و لا تقتل النّفس الّتی حرّمت الا بالحق ، فتضیق علیك الارض برحبها ، والسّمآء بأقطارها ، وتبوء بسخطی والنّار ، ولا تحلف باسمی‌کاذباً ولا آثماً ، فانّی‌لااطهر ولا ازکّی من‌لم ینزّهنی ویعظّم اسمائی ، ولا تحسد النّاس علی ما اعطیتهم من‌فضلی ، فانّ الحاسد عدوّ لنعمتی ، رادّ لقضائی، ساخط لقسمتی التی‌اقسم بین عبادی ، ومن‌یکن کذلك فلست منه ولیس منی».

و عن **معقل بن یسار** ، قال : قال رسول‌الله(ص) : « الا انّی اعطیت سورة‌بقرة

من الذّكر الاول، وأعطيت طه والطواسين من الواح موسى». **حسن** گفت درین آیت: «و کتبنا له فی الواح» گفت: این آیت در تورات هزار آیت است، یعنی والله اعلم که آنچه درین آیت جمع است از فرائض و فضائل در تورات بهزار آیت جمع است، تا بدانی که قرآن جوامع الکلم است، چنانکه **مصطفی** (ص) گفت: «بعثت بجوامع الکلم». وعن **ابن عباس** قال: قال رسول الله (ص): «لمّا اعطی الله موسی الالواح فنظر فیه، قال یارب! لقد اکرمتنی بکرامة لم‌تکرم بها احداً قبلی».

«قال یاموسی اصطفیتك علی النّاس برسالاتی وبکلامی فخذ ما آتیتك و کن من الشاکرین» - ای: بجد ومحافظة ان تموت علی حب **محمد**. قال **موسی**: یارب و من محمد؟ قال: **احمد** الذی اثبت اسمه علی عرشی من قبل ان اخلق السّموات والارض بألفی عام، انّه نبیّی وحبیبی وصفیّی وخیرتی من خلقی، وهواحبّ الیّ من جمیع خلقی، وجمیع ملائکتی. قال **موسی**: یارب! ان کان محمّد احب الیك من جمیع خلقك، فهل خلقت امة اکرم علیك من امتی؟ قال الله: یاموسی! انّ فضل امّة اکرم علیك من امتی؟ قال الله: یاموسی! انّ فضل امّة **محمد** علی سائر خلقی کفضلی علی جمیع خلقی. قال: یارب! لیتنی رأیتهم، قال یاموسی! انّك لن تراهم، ولو اردت ان تسمع کلامهم لسمعت. قال: یارب! فانی ارید ان اسمع کلامهم. قال الله تعالی: یا امة محمّد؟ فاجبنا کلّنا من اصلاب آبائنا و ارحام امهاتنا: لبیك، اللّهمّ لبّیك، لبّیك، ان الحمد والنعمة لك، والملك لاشریك لك. قال الله تعالی: «یا امّة محمد! انّ رحمتی سبقت غضبی، وعفوی عقابی، قد اعطیتکم من قبل ان تسئلونی، وقد اجبتکم من قبل ان تدعونی، وقد غفرت لکم من قبل ان تعصونی. من جاءنی یوم القیامة بشهادة ان لا اله الاالله و انّ محمّداً عبدی ورسولی، دخل الجنة، وان کانت ذنوبه اکثر من زبد البحر». وقال **الربیع بن انس**: نزلت التوراة وهی سبعون وقر بعیر، یقرأ الجزء منها فی سنة، لم یقرأها الا اربعة نفر: **موسی** و **یوشع** و **عزیر** و **عیسی** علیهم السلام.

« و کتبنا له فی الالواح » ـ میگوید جل جلاله وتقدست اسماؤه : ما بنوشتیم **موسی**را درآن تخته‌ها ، من کلّ شیء احتاج الیه فی بیان‌الدین . هرچه موسی‌را وقوم ویرا بدان حاجت بود ازکار دین و روشن داشتن راه دین ، « موعظة وتفصیلا لکل شیء » من الحلال والحرام والاوامر والنواهی والقصص و الاخبار و ماکان و سیکون . و قیل : « من کلّ شیء » ای من کل مکروه منهاة ، ولکلّ حکم تفصیلا ، ولکل مندوب بیاناً ، یعنی ازهرناشایستی باز زدن ، وهرحکمی را تفصیل دادن، و هرچه پسندیدهٔ شرع است ایشانرا نمودن ، وبرایشان روشن داشتن .

« فخذها بقوة »ـ ای‌بقوة نفس‌وتسلیم‌واذعان . ای **موسی**! بقوت نفس وصحت عزیمت وتن فراکار دادن ، وخویش‌را بحق سپردن ، وبرطاعت مواظبت نمودن بگیراین الواح را ، و درخود پذیر این‌احکام‌را ، وکاربند باش . قال : فأعطاه یداً بید .

« وأمر قومك یأخذوا بأحسنها »ـ گفته‌اند که : « احسن » ملت‌است ، والمعنی یأخذوا بها ، بفرمای قوم خود را تابگیرندآنرا ، ودر پذیرند ، وآنرا کاربند باشند . و قیل : بأحسنها ، ای : بحسنها ، و کلّها حسن ، کقوله : « احسن‌مقیلا » ، وکقوله: « و لذکرالله اکبر ». وقیل فیها الفرض والمندوب‌والمباح، والفرض‌احسنها. وقیل: المأموربه احسن من‌المنهی عنه ، وقیل : کانت فیها فرائض ولایجوز ترکها و فضائل مندوب الیها ، والاحسن ان تجمع بین‌الفضائل‌والفرائض . **زجاج** گفت: این‌همچنان‌است که الله گفت: « ولمن انتصر بعد ظلمه فمن عفا وأصلح فأجره علی‌الله و لمن صبر و غفر » . قصاص نیکو است اماعفو نیکوتر. انتصار نیکوست ، صبر نیکوتر.

« سأریکم دار الفاسقین » ـ یعنی سأورثکم وأعطیکم ارض **مصر** . این دلیل آنکس‌است که گفت : « ارنی » درموضع « هات » است . میگوید :آری بشما دهم‌زمین **مصر** وسرای **فرعون** و قوم وی، وهمچنین کرد رب العزه که گفت جل جلاله : « کم

ترکوا من جنات و عیون »، الی قوله : « کذلك و اورثناها قوماً آخرین »، و در سورة **الشعراء** گفت : « فأخرجنا هم من جنات و عیون » الی قوله « کذلك و اورثنا ها بنی اسرائیل ». و گفته‌اند : « دار » ایدر(۱) بمنی هلاك است ، و جمعه ادوار ، ای : اریکم هلاك الفاسقین. فأراهم ذلك حین قذف البحر اجسادهم علی الساحل ، وقیل : هو من الدوار ای : مادار الیه امرهم . **کلبی** گفت : « دارالفاسقین » مامرّوا علیه اذا سافروا من منازل **عاد** و **ثمود** والقرون المهلکة. **مجاهد** : گفت: « دارالفاسقین » ای مصیرهم فی الاخرة الی النّار .

« سأصرف عن آیاتی الّذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق »ـ قومی گفتند: حکم این آیت مخصوص است بر اهل **مصر** و کسان **فرعون** ، و اراد بالایات الایات التسع الّتی اعطاها الله **موسی** ، وذلك فی قوله تعالی : « ولقد آتینا موسی تسع آیات بینات » ، و بیشترین مفسّران بر آنند که حکم این آیت بر عموم است ، و آیات دلائل وحدانیت است درخلق آسمان وزمین . کافران ومشرکان را میگوید برعموم، که بردین حق تکبر آوردند، و از ایمان و اسلام روی گردانیدند ، ما درجزاءِ آن تکبر ایشانرا از راه تفکر و اعتبار بر گردانیدیم ، تابراه هدی راه نبردند، وبدبخت بماندند! و قیل : « سأصرف عن آیاتی » ، ای : عن فهم خطابی و معرفة کلامی . قال **ذوالنون** : ابی الله ان یکرم البطالین بمکنون حکمة القرآن، و قال **سهل** : هو أن یحرمهم فهم القرآن و الاهتداء بالرسول (ص) .

« وان یروا کلّ آیة »ـ ای کل معجزة، « لایؤمنوا بها ». هذه کقوله: « و ان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر »، « وان یروا سبیل الرّشد » ای : طریق الهدی والبیان لا یتخذوه طریقة و دیناً. **حمزه** و **کسائی** « سبیل الرّشد» بفتح را وشین خوانند

---

۱ ـ ج : اینجا .

باقی بضم راء وسکون شین . « سبیل الرّشد » و رُشد و رَشد هر دو یکسان‌است همچون سُقم و سَقم و حُزن و حَزن و بُخل و بَخل . **ابوعمر** فرق کرد ، گفت : الرّشد الصلاح فی الامر ، دلیله : « فان آنستم منهم رشداً » ، والرشد الاستقامة فی‌الدین . حلال زاده را گویند : هذا عن‌رشدة ، و حرام زاده‌را گویند : هذا عن غیر رشدة. « و ان یروا سبیل الغی » ـ ای : طاعة الشیطان، « یتخذوه سبیلا » . غیّ از راه بیفتادن است ، غیّ و غوایت یکی‌است . « ذلک بأنهم » ای بسبب أنهم، « کذبوا بآیاتنا وکانوا عنها غافلین » غیر ناظرین فیها ، ولا یتّعظون بها .

«والذین کذّبوا بآیاتنا» ـ جحدوا بالایمان « ولقاءِ الاخرة » الثّواب والعقاب والبعث والحساب ، وقیل: « کذبوا بالاخرة » ای بلقاءِ الله فی الاخرة ،.«حبطت اعمالهم» ای بطلت . « هل یجزون » فی‌العقبی « الا ماکانوا یعملون » یعنی جزاء ماکانوا یعملون فی‌الدنیا . این ونظائراین در قرآن هرجائی که مقیداست‌کافر است ، چنانکه گفت : « و هل نجازی الاالکفور » ، مگرجائی که‌مبهم‌است ، چنانکه «وأن لیس للانسان‌الاماسعی» الی قوله : « ثمّ یجزاه » .

«واتّخذ» ای صنع وصاغ « قوم موسی» یُرید **السامری** ومن اعانه علی‌ذلك و من رضی‌به ومن‌صدّقه ، « من‌بعده » ای من‌بعد انطلاقه للمیقات وهو العشر الّذی تمّم الله به‌المیقات، « من‌حلیهم » بفتح حا وسکون لام وتخفیف یا قراءت **یعقوب** است بر لفظ واحد، وهوالواحد الحلیّ ککعب‌و کعوب وفلس‌وفلوس. **حمزه** و **کسائی** «حلیّهم» بکسر حا و لام وتشدید یاء خوانند ، باقی بضمّ حا و کسر لام وتشدید یا خوانند ، و حلیّ و حلیّ بضمّ و کسر هر دو یکسانست بمعنی جمع ، همچون صُلیّ و صلیّ و بُکیّ و بکیّ . « عجلا » ای‌تمثال عجل‌مجوّف کأحسن مایکون .

درقصه آورده اند که : **بنی اسرائیل** از **قبطیان** پیرایه های ایشان بعاریت

خواستند روز عید را که در پیش بود ، و این بنی‌اسرائیل در دست قبطیان همچون اهل جزیت بودند درمیان اسلامیان ، پس رب العالمین فرعون را و قبطیان را هلاك کرد ، و آن پیرایه‌ها و زرّینه‌ها در دست بنی‌اسرائیل بماند ، وبرایشان حرام بود خرج کردن آن . هرون بفرمود تا ندا کردند ، وهر کس که از آن پیرایه چیزی داشت بیرون داد ، وهمه بسامری سپردند ، و **سامری** زرگر بود ، از آن گوساله ای بساخت ، جسد بیروح، تمثالی‌مجوّف، چون ساخته بود از وی یك بانگ بیامد، ونیزهیچ بانگ نکرد. **وهب** گفت : کان یسمع منه الخوار الا انه لایتحرك . **سدی** گفت : کان یخور ویمشی فکلّما خار سجدوا له ، و اذا سکت رفعوا رؤسهم. و گفته‌اند: جسد از جساد است ، وهو الزّعفران، یعنی عجلا اصفرله خوار. قومی گفتند : جسد لحم ودم است، وبانگ دروی ظاهراست، وبعید نیست . قومی گفتند : تمثالی بود از زر برنگ زر مجوف، وبانگ در وی ازروی تلبیس بود وحیلت، والاول اصح .

« الم‌یروا » نمی‌بینند این گوساله پرستان « انه لایکلّمهم » که این گوساله با ایشان سخن‌نمیگوید ؟! این دلیل‌است که خدای ناگویا نبود . « ولا یهدیهم سبیلا » یعنی لایأمرهم ولاینهاهم

« اتخذوه » ای عبدوه و اتخذوه الهاً « و کانوا ظالمین » واضعین العبادة غیر موضعها .

« ولمّا سقط فی ایدیهم »ـ جمهور مفسّران بر آنند که این کلمه عبارت است از پشیمانی ، وهرچند پشیمانی دردل باشد ، اما نسبت آن با دست ازآن جهت است که نسبت ملك ومحبوب ومکروه با دست کنند ، یقال : فی‌یده ملك، وفی یده محبوب ، و حصل فی‌یده مکروه ، و گفته‌اند : هر کس که ازکاری پشیمان شود دست برسر می‌نهد و برآن تحسرمیخورد ، از این‌جهت نسبت ندم با ید کرد ، وقیل: انّ الانسان اذا حزبه

امر عظیم مسح کفّه بکفّه و حولق. « و رأوا » این رؤیت بمعنی علم‌است، ای علموا « انهم قد ضلوا » بعبادة العجل. میگوید: چون **موسی** از میقات باز آمد، و ایشانرا برآن صفت دید، و خشم راند، و با ایشان سخن درشت گفت، ایشان از آن کرده پشیمان شدند، و بدانستند که از راه راستی بیفتادند، گفتند: « لئن لم یرحمنا ربّنا و یغفر لنا » ـ **حمزه** و **کسائی** « ترحمنا و تغفر لنا » بتا خوانند، و « ربّنا » بنصب بر معنی دعا، یعنی: یا ربّنا. « لنکوننّ من‌الخاسرین » بالعقوبة وفوت الثواب.

« ولمّا رجع موسی » من **الطور** « الی قومه غضبان‌اسفاً» ای غضبان حزیناً. اسف غایت خشم است ایدر(۱) وآنجا که گفت: « فلمّا آسفونا انتقمنا منهم »، وغایت اندوه است‌آنجا که گفت: « یا اسفی علی یوسف ». الآسف والاسف والاسیف یکی‌است. « قال بئسما خلفتمونی من بعدی » ـ ای بئس ما نبتم عنّی و قمتم مقامی بعد انطلاقی! « اعجلتم » ای ترکتم « امر ربّکم»؟ وقیل تجاوزتم امر ربّکم، و قیل: استبطأتم‌موعد ربّکم. **موسی**چون بمیقات می‌شد ایشانرا وعده‌داد که‌تاچهل‌روز بازآیم. چون‌بیست‌روز برآمد**سامری** گفت: بیست روز وبیست شب گذشت، این‌چهل باشد تمام، وظن بردند که **موسی**خود نمانده‌است. پس‌چون موسی‌واز(۲) آمد گفت: اعجلتم وعد ربّکم‌الّذی و عدنیه من الاربعین لیلة؟ **زجاج** گفت: عجلته ای سبقته. « وألقی الالواح » الّتی‌فیها التوراة غضباً علی قومه حین عبدوا العجل. عن **سعید بن جبیر عن ابن عباس**، قال: قال رسول الله(ص): « لیس الخبر کالمعاینة، اخبر الله موسی ان قومه قد ضلّوا بعده فلم یلق الالواح، فلمّا عاینهم القاها فتکسر منها ما تکسر »، و روی انه قال: « یرحم الله اخی موسی ما المخبر کالمعاین، لقد اخبر الله بفتنة فعرف انّ ما اخبره ربه حق، و

۱ ـ ج: اینجا ۲ ـ ج: باز.

انّه علی ذلك لمتمسّك بما فی یده، فرجع الی قومه و رآء هم فغضب وكان شدید الغضب فألقی الالواح ».

مفسّران گفتند : **تورات** هفت سبع بود . چون **موسی** الواح بر زمین زد و بشکست، اثر مکتوب ازآنکه بشکست نا پیدا شد. شش سبع ازآن بر داشتند ، وبآسمان باز بردند ، و یك سبع بماند ، و كان فیما رفع تفصیل كلّ شیء و فیما بقی الهدی و الرّحمة . و روی عن **ابن عباس** ، قال : اوتی رسول الله (ص) السبع و هی المثانی الطّول ، و اوتی موسی ستاً فلمّا القی الالواح رفعت اثنتان وبقیت اربع .

قتاده گفت : انّما القی الالواح لكثرة ما سمع من فضائل امّة محمّد(ص) ، فألقی الالواح وقال: ربّ اجعلنی من امّة **محمد** (ص) . از بس که فضائل امّت محمّد شنید از حق جلّ جلاله ، الواح بیفکند و گفت : خداوندا مرا از امّت محمّد کن ، « و اخذ برأس اخیه یجرّه الیه » ای اخذ بشعر رأسه و لحیته ، تقول العرب : فلان حسن الرّأس ای الشعر . جای دیگر گفت : « لاتأخذ بلحیتي ولا برأسي». **هرون** از **موسی** بسنّ مهتر بود بسه سال . **بني اسرائیل** او را دوست‌تر داشتندی که لیّن الغضب بود . خشم بسیار نراندی ، و موسی گرم وتیز بود و بسیار خشم، چون بازآمد برادررا بخشم فرا خود کشید، موی گرفته، که چرا از پس من نیامدی و مرا ازحال بنی‌اسرائیل وفعل ایشان خبر نکردی ؟ ! همانست که جای دیگر گفت : « ما منعك اذ رأیتهم ضلّوا الّا تتّبعن افعصیت امری » ؟ !

« قال ابن‌اُمّ » ـ قرآءت اهل **کوفه** « ابن اُمّ » بکسر میم است و اصله ابن امّی ، فحذف یاء الاضافة لأنّ مبنی‌النّداءِ علی‌الحذف ، و بقیت الکسرة فی‌المیم لتدلّ علی الاضافة ، کقوله تعالی : « یا عباد » . باقی بفتح میم خوانند ، یعنی : یا ابن امّاه ، فحذف الالف مقصوراً علی نیة‌الترخیم . چون بکسرخوانی، میگوید : ای پسر مادر من !

و چون نصب خوانی : ای پسر مادرا ! و **هرون** و **موسی** از یك مادر و یك پدر بودند، اما ذکر مادر کرد تنها ، لیرقّقه علیه . گفته‌اند که : موسی حق مادر عظیم گزاردی ، و دل وی نیکو نگه داشتی تاآن حدّ که هر که خشمگین بودی ، کسی نام مادر وی بردی از آن خشم ساکن شدی ، و خوش گشتی ، گفتی : مادر بهشت است ، و در بهشت رنج و خشم نبود . هرون ازین جهت نام مادر برد بنزدیك وی در حال خشم .

« ان القوم استضعفونی » ـ ای : وجدونی ضعیفاً لوحدتی، « وکادوا یقتلوننی » ای هموا وقاربوا ان یقتلونی لانکاری علیهم ، « فلا تشمت بی الاعداء » ـ شماتت نامی‌است شادی کردن را ببد کسی ، و در خبراست : « نعوذ بك من شماتة الاعداء » . میگوید : دشمنانرا بمن‌شاد مکن بدانکه مرا خوار کنی یا بزنی. « ولاتجعلنی‌مع‌القوم الظالمین » الّذین عبدوا العجل ، و مرا باایشان یکسان مکن که این جرم ایشان کرده‌اند نه من. پس چون موسی عذر برادر دانست وبیگناهی وی ، گفت :

« ربّ اغفرلی» ما صنعت بأخی، وقیل بالقاءِ الالواح، «ولاخی» حین لم‌یمنعهم ولم یلحق بی « وأدخلنا فی‌رحمتك » انعم علینا بفضلك « و انت ارحم الرّاحمین » ارحم بنا منّا بأنفسنا وارحم بنا من‌الابوین.

« انّ الّذین‌اتّخذوا‌العجل» الهاً یعنی فی‌ایّام **موسی**، « سینالهم‌غضب من‌ربّهم» فی‌الاخرة « و ذلّة فی‌الحیوة الدّنیا » وهی ما امروا به من قتل انفسهم ، فکان الاب یقتل ابنه والابن اباه. **عطیّه** گفت : « سینالهم » ای سینال اولادهم وهم الّذین کانوا فی عهد النّبی(ص)، «غضب من ربّهم» فی‌الاخرة «و ذلة فی‌الحیوة الدّنیا» وهی‌ما‌اصاب **بنوقریظة والنضیر** من‌القتل والجلاءِ ، و قیل الجزیة ، « و کذلك نجزی المفترین » ای‌الکاذبین .

قال **ابوقلابه** : هی‌والله جزآء کلّ مفتر الی یوم‌القیامة ان یذلّه‌الله عزّ وجلّ .

فضیل عیاض گفت: « و کذلك نجزی المفترین » ای‌المبتدعین. **مالك بن انس** گفت :

ما من‌مبتدع‌الا وتجد فوق رأسه ذلة ، ثمّ قرأ : « انّ الّذين اتّخذوا العجل‌سينالهم » الاية.

« والّذين عملوا السّيّئات » و هی الشّرك « ثمّ تابوا من بعدها » ای من بعدالسّيّئات « وآمنوا » صدّقوا انّه لااله غيره « انّ ربّك من بعدها » ای‌من بعدالتّوبة « لغفور رحيم » .

« ولمّا سكت » يعنی سكن . زر و سيم را صامت خوانند ازآنكه بی‌جانست ، « و لمّا سكت عن موسی‌الغضب » چون خاموش ايستاد از **موسی** خشم ، يعنی بيارامید وخشم از وی بازشد ، بسبب آنكه **هرون** عذر داد ، و **بنی اسرائيل** از كفر توبه كردند آن تخته‌ها كه بيفكنده بود بر گرفت . شش‌سبع ازوی برفته ، « وفی‌نسختها » ای وفيما نسخ‌منها ، وقيل فيما بقی‌منها ولم يذهب: « هدی ورحمة» . وقيل : اراد بها الالواح لانّها نسخت من‌اللوح المحفوظ ، و قيل : انّ موسی لمّا القی الالواح تكسّرت فنسخ منها نسخة اخری فهی المراد . **ابن‌عباس** گفت : **موسی** چهل روز روزه داشت . چون الواح بيفكند و بشكست ، چهل روز ديگر روزه داشت ، تا آن باوی دادند در دو لوح بجای آن شكسته. « هدی ورحمة » ای‌هدی من الضلالة ورحمة من‌العذاب. « للّذين‌هم لربّهم يرهبون » يخشون فيعملون بها .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « وكتبناله فی الالواح من كلّ شیء موعظة » الاية ـ در آثار آورده اند ازآن موعظتها كه رب العزّة در الواح نبشت از بهر موسی ، وبوی داد ، اين بود كه : يا **موسی** ! اگر خواهی كه بدرگاه عزّت ما ترا آب روئی بود ، و بقربت و زلفت ما مخصوص باشی، يتيمانرا نيكو دار ، و درويشان را خوار مكن . ای موسی ! من يتيمان را نوازنده‌ام و نيك خواه ، و بر درويشان مهربان و بخشاينده ، بنواز آنكس‌را

که من نوازم. مران آنکس را که من خوانم.

مصطفی (ص) درویشانرا گفت: « الفقراء الصبر هم جلساءالله عزّ وجلّ یوم القیامة » ، ویتیمانرا گفت : « اذا بکی الیتیم اهتزّ عرش الرّحمن لبکائه ، فیقول‌الله عزّ وجلّ من ارضاه ارضیته » . ای موسی ! خواهی که من برای تو با فریشتگان مباهات کنم بی‌آزار باش ، و سنگ و خار از راه مسلمانان دور کن . الایمان بضع و سبعون شعبة ، اعلاها شهادة أن لااله الاالله ، وأدناها اماطة الاذی عن‌الطریق . ای‌موسی ! خواهی که دعاءِ ترا اجابت کنم خلق نیکو گیرو علم آموز ، و دیگرانرا علم درآموز ، که من علما را گرامی کردم که ایشانرا علم دادم، وخاك بر ایشان خوش کنم ، و گور بر ایشان منوّر کنم، وموسع کنم، وفردا ایشانرا درزمرهٔ انبیا حشر کنم. **مصطفی** گفت: « تدرون ما قال لی **جبرئیل** ؟ قال : یا محمّد ! لاتحقرنّ عبداً آتاه الله علماً، فانّ الله عزّ وجلّ لم یحقّره حین‌علّمه . انّ الله جامع‌العلماء فی بقیع واحد ، فیقول لهم : انّی‌لم استودعکم علمی الا لخیر اردته بکم . قد غفرت لکم علی ما کان منکم » .

« و کتبنا له فی‌الالواح » ـ از آن نواختها و لطفها که الله با موسی کرد یکی آن بود که : بر مقام مناجات او را بداشت ، و تورات از بهر وی بر آن الواح نبشت ، چنانکه پرخوان(۱) روش‌قلم برلوح بر گوش **موسی** میرسید . ای موسی! امروز بنام ما قناعت کن ، و در نبشتهٔ ما نظر کن ، تا ترا تسلی بود ، من منع من‌النّظر تسلّی بالاثر. ای موسی من بکمال‌حکمت خود چنین‌حکم کرده‌ام که تامحمّد مرا نبیند، وامت محمّد مرا نبینند، دیدار بکسی‌ننمایم، ومن حکم‌خود نگردانم ودرآن تبدیل نیارم : « ما یبدّل القول لدیّ » . **موسی** گفت : بارخدایا ! ومن امّة محمّد ؟ این امة محمّد که اند ؟ قال: خیرامّة اخرجت للنّاس‌یأمرون بالمعروف وینهون عن‌المنکر، ویؤمنون بالکتاب الاوّل

۱ــ دربرهان قاطع «برخان» آمده بمعنی آواز وصدا .

والكتاب الآخر، ويقاتلون اهل الضلالة حتى يقاتلوا الاعور **الدجال** ، وهم المستجيبون والمستجاب بهم، والشافعون والمشفوع لهم،مصاحفهم‌فی‌صدورهم يصفون فی‌صلوتهم‌صفوف الملائكة ، اصواتهم فی مساجدهم كدوی النّحل ، كرّ مناهم و اصطفيناهم فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات باذن‌الله . قال موسی: يارب ّ فاجعلهم امتی. قال : هی امّة **احمد** .

« فخذها بقوّة » ـ اشارتی عزيز است كه گرفتن بغايت دليل قربت است ، پس گفت: « وأمر قومك يأخذوا بأحسنها » فرق است ميان اين گرفتن وآن گرفتن. آن گرفتن از حق و اين گرفتن از خلق ، آن گرفتن موسی از مولی ، و اين گرفتن قوم از موسی . آن گرفتن از روی تحقيق زلفت و تأكيد وصلت ، و اين گرفتن از روی قبول خدمت و التزام طاعت .

« سأريكم دارالفاسقين » ـ اين دار الفاسقين بر لسان اهل معرفت اشارت است بنفس‌امّاره ودل خراب . نفس‌امّاره منبع‌شهوات است ودل خراب معدن‌غفلت ، چنانكه درمنزل خراب كس‌ننشيند وآرام نگيرد، در دل خراب طاعت منزل نكند، ودرآن خير نگيرد ، وازوی عبادت نيايد ، نعوذبالله من‌درك الشقاء .

« سأصرف عن آياتی الّذين يتكبّرون فی الارض بغير الحق » ـ تكبر بر دو قسم‌است: يكی بحق يكی به‌بی‌حق ،آنچه بحق‌است تكبّر درويشان است برتوانگران. عالی همت باشند ، وبحق توانگر دل ، و از عرش و مادون‌آن همت بر گذاشته ، دل از خلق بريده، وبامهرحق پرداخته ، همتی مه ازدنيا ومرادی به‌ازعقبی ، واشتياقی باديدار مولی . قال **الواسطی** : التكبّر بالحقّ هوالتكبر علی الاغنياء والفسقة وعلی‌الكفّار و اهل‌البدع ، فقد روی فی‌الاثر: القوا الفساق بوجوه مكفهرّة. وآنچه به بی‌حق است تكبر توانگران است و جهانداران بر درويشان ، و هو المراد بقوله تعالی : « يتكبرون فی الارض بغيرالحق » .

و قال **ابن عطاء** فی‌هذه الایة : سأمنع قلوبهم واسرارهم‌وارواحهم عن‌الجولان فی‌ملکوت القدس ، گفت: دلها وسرهای ایشان ازروش بر بند آرم ، وهستی ایشان‌حجاب ایشان گردانم ، وراه خود برایشان فرو گیرم، تاهیچ نتوانند که درعالم قدس وملکوت اعلی درسرّ جولان کنند، از دیدن عجائب ملکوت باز مانده ، وبا نفس وخلق دنیا انس گرفته ، ذوق طعم وجود نیافته، واز کرائم احوال اهل‌خصوص بی‌خبرمانده ، هر کزخود را روز دولتی نادیده، ونه گل وصلتی اورا شکفته . بیچاره کسی که او را از این حدیث بوئی‌نه، اورا از دریا کسان چیست که اورا جوئی‌نه .

« و ان یروا سبیل‌الرّشد لایتخذوه سبیلا »ـ ازروی اشارت‌میگوید : نه‌هر که راه دیدبراه رفت، ونه‌هر که بشناخت توفیق عمل یافت. رب العزة خبرمیدهد ازبیگانگان میگوید : «وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلماً وعلوّاً». پس‌هر که حق‌را بحقی‌بشناخت تاتوفیق نیابد وبدان‌عمل‌نکند بکار نیست ، وهر که باطل‌را بباطلی بشناخت تا ازاتباع آن باطل او را عصمت نبود در آن شناخت فائده نیست . مصطفی (ص) ازینجا گفت : « اللّهمّ ارنا الحقّ حقاً وارزقنا اتباعه، وارناالباطل باطلا وارزقنا اجتنابه» .

« واتخذ قوم‌موسی‌من‌بعده من‌حلیّهم عجلا» الایة ـ **سهل بن عبدالله** گفت: هرچه در دنیا بنده را از حق بر گرداند ، و از طاعت وی باز دارد ، آن عجل اوست ، و او پرستندهٔ آن . عبدهٔ عجل دربنی‌اسرائیل تخلص آنگه یافتند که خویشتن را بفرمان بکشتند ، چنانکه گفت جل جلاله : « فاقتلوا انفسکم». همچنین تخلص بنده در راه حقیقت آنگه حاصل شود که. از حظوظ واسباب پاك گردد ، لابل که هرچه دون حق بیزار شود ، چنانکه گفته‌اند :

بیزار شو از هر چه بکون اندر تا باشی یار غار آن دلبر .

« الم یروا انّه لا یکلّمهم » الایة ـ هذا یدل علی استحقاق الحقّ ، النعت

بأنّه متكلم جل جلاله يخاطب الخلق و يكلم العبد ، وأن ملوك الارض اذا جلّت رتبتهم استنكفوا ان يخاطبوا خدمهم بلسانهم، و بخلاف هذا اجرى الحق سنّته مع عباده المؤمنين. اما الاعداء فيقول لهم: «اخسئوا فيها ولا تكلمون» ، واما المؤمنون فقال النبي: «مامنكم من احد الا يكلّمه ربّه ليس بينه وبينه ترجمان» ، وفى معناه انشدوا :

و ما يزد هينا الكبرياء عليهم اذا كلّمونا أن يكلّمهم نزراً

« وألقى الالواح وأخذ برأس اخيه » الى قوله « رب اغفرلى و لاخى » - فى هذا اشارة الى وجوب الاستغفار على العبد فى عموم الاحوال و التحقق بأن له سبحانه تعذيب البرىء اذا الخلق كلّهم ملكه ، وتصرف المالك فى ملكه نافذاً . بنى اسرائيل گناه كردند وعذر موسى و هرون دادند ، و استغفار ايشان كردند . اينست طريق جوانمردان و راه صوفيان، كه پيوسته گناه سوى خود مى نهند ، و نا كرده گناه عذر ميخواهند :

اذا مرضنا اتيناكم نعودكم و تذنبون فنأتيكم فنعتذر

« والّذين عملوا السّيئات ثم تابوا من بعدها و آمنوا » - الايمان الّذى هو بعد التّوبة، يحتمل انهم آمنوا بانّه يقبل التّوبة وآمنوا بانّه لايضرّه عصيان، او آمنوا بانّه لاينجون بتوبتهم من دون فضل الله ، اوآمنوا يعنى استداموا الايمان وكانت موافاتهم على الايمان ، اوآمنوا بانّهم لو عادوا الى ترك العهد وتضييع الامر لسقطوا من عين الله اذ ليس كل مرة تسلم الجرة .

۱۵- النوبة الاولى

قوله تعالى: « **واختار موسى قومه** » بر گزيد موسى ازقوم خود « **سبعين رجلا** » هفتاد مرد « **لميقاتنا** » هنگامى را كه نامزد كرده بوديم « **فلما اخذتهم الرّجفة** » چون زلزله وصيحهٔ جبرئيل ايشانرا گرفت ومردند « **قال رب** » موسى

گفت خداوند من ! « **لوشئت** » اگر خواستی تو « **اهلکتهم من قبل** » ایشانرا در خانه‌ها هلاك کردی پیش ازاین ، « **وایّای** » ومرا با ایشان [تا کفن یافتندی وجای دفن] « **اتهلکنا** » می هلاك کنی ما را « **بمافعل السّفهاء منّا** » بآنچه نادانی چند کردند از ما « **ان هی الا فتنتك** » نیست این بودنیها که می بود مگر آزمایش تو « **تضلّ بها من تشاء** » گمراه کنی بآن اورا که خواهی « **وتهدی من تشاء** » وراه نمائی بآن‌اورا که خواهی « **انت ولینّا** » [رسد ترا هرچه کنی] خداوند مائی‌مهربان و یار مائی « **فاغفر لنا** » بیامرز ما را «**وارحمنا** » و ببخشای بر ما « **و انت خیر الغافرین** (۱۵۵)» و تو بهتر آمرزکارانی .

« **واکتب لنا** » وبنویس مارا و واجب کن «**فی هذه الدنیا حسنة** »درین گیتی نیکوئی « **و فی الاخرة** » و در آن گیتی هم « **انّا هدنا الیك** » ما بتو باز گشتیم و بر تو باز آمدیم « **قال** » خداوند گفت : « **عذابی اصیب به من اشاء** » عذاب من آنست که می رسانم آن بآنکه خود خواهم « **و رحمتی وسعت کل شیء** » وبخشایش من خود رسیده است بهر چیز « **فسأکتبها** » فراهم آرم فردای قیامت آن رحمت و واجب گردانم « **للّذین یتّقون** » ایشانرا که از شرك می‌پرهیزند و از خشم و عذاب من می‌پرهیزند « **ویؤتون الزّکوة** » و زکوة مال می‌دهند « **و الّذین هم بآیاتنا یؤمنون** (۱۵۶)» وایشان که بسخنان میگروند .

« **الّذین یتّبعون الرّسول** » ایشان که پی می‌برند باین فرستاده « **النّبی الامّی** » پیغامبر امّی نادبیر « **الّذی یجدونه مکتوباً** » اوکه میبابند اهل کتابین « **مکتوباً** » نبشته صفت نام وی « **عندهم فی التّوریة والانجیل** » بنزدیك ایشان در توراة و انجیل « **یأمرهم بالمعروف** »ایشانرا میفرماید بمعروف« **وینهیم عن المنکر** » می باز زند ایشانرا از منکر « **و یحلّ لهم الطّیّبات** » و حلال وگشاده میکند

ایشانرا پاکیها « **ویحرّم علیهم الخبائث** » و حرام و بسته میکند بر ایشان پلیدیها « **و یضع عنهم اصرهم** » و از ایشان فرو مینهد از آن بار های گران [و عهد های گرانمایه ای که بر بنی‌اسرائیل بود] « **والاغلال التی کانت علیهم** » و آن غلّها و کار های سخت که بر بنی‌اسرائیل بود پیش ازین (۱) « **فالّذین آمنوا به** » ایشان که بگرویدند باو « **وعزّروه** » و آزرم دارند او را و بزرگ « **و نصروه** » و یاری دهند اورا « **واتّبعوا النّور الّذی انزل معه** » و پی‌برند بآن نور که فروآمد با او « **اولئك هم‌المفلحون** (۱۵۷) » پیروزآمدگان ایشانند.

« **قل** » بگوی رسول من ! « **یا ایّها النّاس** » ای‌مردمان! « **انّی‌رسول‌الله الیکم جمیعاً** » من‌فرستادهٔ خداام بشما همگان « **الّذی له ملك‌السّموات والارض** » فرستادهٔ آن خدائی که او راست پادشاهی آسمان وزمین « **لااله‌الاّ هو** » نیست خدائی مگر او « **یحیی و یمیت** » مرده را زنده میکند و زنده را می‌میراند « **فآمنوا بالله و رسوله** » بگروید بخدای وبرسول او « **النّبیّ الامّیّ** » پیغامبر اُمّی « **الّذی یؤمن بالله** » او که بگرویده است بخدای « **و کلماته** » وبسخنان وی « **واتّبعوه** » و بر پی او ایستید « **لعلّکم تهتدون** (۱۵۸) » مگر برراه راست مانید.

النوبة الثانية

قوله تعالی: « و اختار موسی قومه » ـ این نصب میم در قوم خواهی بنزع خافض نه، یعنی: من قومه ، فحذف « من »، کقول الفرزدق :

و منّاالّذی اختیرالرّجال سماحة

وجوداً اذا هبّ الرّیاح الزّعازع

---

۱ ـ الف : پیش‌فا .

وخواهی کنایت نه از مختاران، وسبعین بدل آن. میگوید: بر گزید **موسی عمران** از قوم خویش هفتاد مرد، و آن آن بود که **موسی** چون با قوم خویش آمد و گفت: کلّمنی ربّی، طائفه‌ای از ایشان گفتند: «لن نؤمن لك حتّی نری‌الله جهرة»، فیکلّمنا جهاراً و یشهد لك بتکلمه ایّاك. **موسی** ازین گفت ایشان بحق نالید. ربّ‌ـ العزّة گفت: ای **موسی**! از ایشان هفتاد مرد بر گزین که خیار ایشان باشند تابطور آیند، و سخن ما بشنوند، و وعده ای بر آن نهادند که کی روند. پس **موسی** هفتاد مرد بر گزید، و با خویشتن به **طور** برد، و **هرون** با وی، و **یوشع بن‌نون** را بر **بنی اسرائیل** گماشت، و خلیفهٔ خود کرد، تا بازآید. پس چون بطور رسیدند، موسی بفرمان حق بر کوه شد، و میغ گرد کوه در گرفت، چنانکه موسی ناپدید شد، وموسی هر که که با حق سخن گفتی، نور بر پیشانی وی افتادی، چنانکه هیچ کس طاقت آن نداشتی که در وی نگرستی. چون حق جل جلاله باموسی در سخن آمد، ایشان همه بسجود افتادند، و می‌شنیدند کلام حق که باموسی میگفت، وامر ونهی که می‌فرمود که این کن و آن مکن. پس چون فارغ گشت، آن میغ از سر وی باز شد، و موسی پیش ایشان بازآمد، گفتند: «یاموسی لن‌نؤمن‌لك حتّی نری‌الله‌جهرة». فصاح بهم **جبرئیل**، فموّتوا عن‌آخرهم ثمّ احیاهم‌الله.

گفته اند که: این هفتاد مرد بسن بالای بیست سال بودند، و بچهل سال برنگذشته، ازآنکه هرچه کم ازبیست‌سال بود هنوز باوی جهل‌صبی بود ونقص کودکی، و هرچه بالای چهل است با وی ضعف پیری بود و نقصان عقل. **کلبی** گفت: از آن هفتاد، شصت مرد پیر بودند و بیش از آن پیر بدست نمی آمد. ربّ‌العزّة وحی کرد بموسی که ده جوان بر گزین ازایشان. موسی ده جوان بر گزید، بامداد که برخاستند همه پیران بودند، و گفته اند که: ازهر سبطی شش کس بر گزیدند، جمله هفتاد و دو

بودند. **موسی** گفت: هفتاد مرد مرا فرموده اند دو کس بجای مانید، تا هفتاد راست شود، هیچ کس رغبت نکرد که ازایشان واپس بود وبماند، و باین معنی خلاف کردند و جدال در گرفتند. موسی گفت: هرآن کس که نشیند بفرمان و نیاید، ثواب وی هم چندان است که آید و موافقت کند. **کالب بن یوفنا ویوشع بن نون** هردو بیستادندو نرفتند، وموسی ایشانرا فرمود که روزه دارید، و پاك شوید، وغسل کنید، و جامه ها بشوئید. پس ایشانرا بفرمان حق بر آن و عده‌ای که از حق یافته بود بطور سینا برد. اینست که رب‌العالمین گفت: «واختار موسی قومه سبعین رجلاً لمیقاتنا».

ابن‌عباس گفت: آن هفتاد مرد که بمیقات اول رفتند وگفتند: «لن نؤ من لك حتی نری‌الله‌جهرة» دیگر اند، واین هفتاد مرد «و اخذتهم الرجفة» دیگر. روایت کنند از**علی بن ابی طالب** (ع)، قال: «انما اخذتهم الرجفة من اجل دعویهم علی موسی قتل هرون، وذلك أن موسی وهرون وشبروشبیرا ابنی**هرون** انطلقوا الی سفح جبل،فنام **هرون** علی سریر، فتوفاه‌الله، فلمّا مات دفنه **موسی**، فلمّا رجع موسی الی **بنی‌اسرائیل** قالوا این هرون؟ قال: توفاه‌الله. فقالوا له: بل‌انت قتلته حسداً علی‌خلقه ولینه. قال: فاختاروا من شئتم. فاختاروا منهم سبعین رجلا، وذهب بهم، فلمّا انتهوا الی‌القبر، قالوا: یا **هرون**! قتلت ام مت؟! فقال هرون: ماقتلنی احد، ولکن توفانی الله، فقالوا: یا موسی! لن‌تعصی بعدالیوم. «فأخذتهم الرجفة» وهی‌الموت، وقیل الزلزلة. وقیل‌النار، وهی‌الصاعقة. فقال موسی: یا رب! ما اقول لبنی اسرائیل اذا رجعت الیهم؟ یقولون انت قتلتهم. فأحیاهم الله وجعلهم انبیاء.

وعن **علی بن ابی طالب**(ع) قال: قال‌رسول‌الله(ص): «اذا کان‌یوم‌الجمعة نزل امین‌الله **جبرئیل** الی‌المسجدالحرام فرکز لواءه بالمسجدالحرام، و غدا سائرالملائکة‌الی المساجد الّتی یجمع فیهایوم‌الجمعة، فرکزوا الویتهم و رایاتهم بأبواب المساجد. ثمّ

نشروا قراطيس من فضّة وأقلاماً من‌ذهب ، ثم كتبوا الاول‌فالاول‌من بكر الى‌الجمعة. فاذا بلغ من‌فى‌المسجدسبعين‌رجلاً قدبكروا طووا القراطيس، فكان اولئك‌السبعون‌كالذين هم اختارهم موسى‌من قومه، والّذين‌اختارهم موسى من‌قومه‌كانوا انبياء » .

وعن **انس**، قال: قال رسول‌الله (ص): « اذا راح منّا الى الجمعةسبعون رجلاً كانوا كسبعين من قوم موسى، الذين وفدوا الى ربّهم اوأفضل » . **قتاده** گفت : «اخذتهم الّرجفة» لانّهم لم يزايلوا فوقهم حين عبدوا العجل، ولم يأمروهم بالمعروف ولم ينهوهم عن المنكر . **ابن‌عباس** گفت : اختارهم موسى ليدعوا ربهم ، فكان فيما دعوا ان قالوا : اللّهم اعطنا مالم تعط احداً بعدنا ، فكره‌الله ذلك من دعائهم .

« فأخذتهم الّرجفة قال رب لوشئت اهلكتهم » ـ گفته‌اند که «لو» بمعنی‌ليت است. میگوید :کاشکی چنان خواستی تو که ایشانرا ومرا بیکبار در خانه هلاك کردی . سخنی ضجرانه است . موسی به تنگدلی همی گفت . وقيل : « لوشئت اهلكتهم من‌قبل » اى قبل خروجنا للميقات ، فكان بنواسرائيل يعاينون ذلك ولايتهمونى . **زجاج** گفت: ان شئت امتّهم من‌قبل‌ان تبتليهم بما اوجب عليهم الرجفة ، وقيل : ان شئت اهلكتهم‌عند اتخاذالعجل ولم تمهلهم‌الى‌المصير الى‌الميقات، «و اياى» اى: وأهلكتنى‌حين قتلت‌القبطى بمصر. «اتهلكنا بمافعل‌السفهاء منّا »ـ **فراء** گفت : ایشان در آن رجفه بنمردند، و رجفه نه مرگ است بلکه زلزله است درزمین ، ورعده وقلقله درتن، یعنی که‌از آن هیبت واز آن بیم لرزه براندام‌ایشان افتاد ، ونزدیك بود که مفاصل ایشان ازهم جدا گشتی.موسی چون ایشانراچنان دید برایشان‌رحمت کرد، وازبیم مرگ ایشان برخاست ، و گریستن در گرفت ،وهمی نالید ، ودعا همی کرد وهمی گفت: « اتهلكنا بمافعل‌السفهاء منّا » ؟ ! این استفهام بمعنی‌دعا است ، ای: لاتهلكنا بمافعل‌السفهاء منّا . ما را هلاك مکن بآنچه تنی چند ازین نادانان کردند. **موسی** میدانست که الله تعالی عادلتر از آن است که

کسی را بجنایت دیگری گیرد ، اما این سخن چنان است که **عیسی** گفت : «ان تعذبهم فانّهم عبادك» الایة . وقیل: هذا استفهام یتضمن‌معنی قوله: « واتقوا فتنة لاتصیبنّ الذین ظلموا منکم خاصّة » ، والسفهاء هم‌الّذین عبدوا العجل. موسی ظن برده بود که‌آن‌عقوبت رجفه که بایشان رسید از پرستش گوساله بود ، ونه چنان‌بود، که‌آن از گفت قوم بود که گفته بودند : « لن نؤمن لك حتی‌نری‌الله جهرة » ، یا ازآن دعاءِ مکروه که گفته‌بودند: «اللّهم اعطنا مالم تعط احداً بعدنا ». باین قول «فعل السفهاء» بمعنی‌قال است.

«ان‌هی الافتنتك» یعنی‌ان الکائنات الا اختبارك . نیست این بودنیها که می‌بود مگر آزمایش تو، وقیل: تلك‌الفتنة الّتی وقع فیها السفهاء لم تکن الااختبارك وابتلاؤك . وروا باشد که«هی» کنایت‌ازعقوبت نهند، یعنی‌ماهی‌الا عذابك. «تضل بهامن‌تشاء و تهدی من‌تشاء »ـ من سلم منها فهو سعید ، و من بقی فیها فهو شقی. « انت ولیّنا » مدبر امرنا «فاغفرلنا» ذنوبنا، « وارحمنا وانت خیر الغافرین » .

« واکتب لنا فی‌هذه الدّنیا حسنة »ـ ای: اوجب لنا فی‌هذه‌الدّنیا توفیق‌الطاعة واسباغ‌النعمة، «وفی‌الاخرة»الجنة والرؤیة والثواب . موسی خیر دوجهانی‌خواست درین آیت. همانست که‌**مصطفی** (ص) گفت:«سلوا‌الله‌الیقین والعافیة». وصیتی‌جامع‌است، خیر دنیا وآخرت درضمن‌آن ، فان‌ملاك امرالاخرة‌الیقین، وملاك امرالدّنیا العافیة ، فکل‌طاعة لایقین معها هدر، وکل‌نعمة لم تصحبها العافیة کدر. «انا هدنا الیك» ای تبنا و رجعنا و ملنا الیك. من هاد یهود، اذا مال، وقیل: من‌التهود فی‌السیر وهوالتمکث . « قال‌عذابی » ای قال‌الله: عذابی، «اصیب به من اشاء» یعنی‌الکفار، «ورحمتی وسعت کل‌شیء» ای عمّت فی‌الدنیا الکفّار والمؤمنین، وخص‌بهاالمؤمنون فی‌العقبی، وهذا معنی‌قوله : « فسأکتبها » ای‌فسأوجبها ، «للّذین یتّقون»، فیجب‌له‌الثواب للمتقین من‌الله، ولایجب‌لاحدشیء علی‌الله، یجب‌منه لصدقه فی‌قوله، ولایجب علیه شیء لغیره فی‌ذاته .

عطیه گفت: وسعت کل شیء لکن لاتجب الا للذین یتقون میگوید: رحمت وی بهرچیز رسیده است امّا واجب نگشت مگر متقیان را، که کافران بطفیل مؤمنان دردنیا روزی میخورند، وببرکت مؤمنان بلاها ازایشان مندفع میشود، وفردا در قیامت رحمت همه مؤمنانرا باشد علی الخصوص، وایشانرا واجب گردد، وکافر درعذاب بماند، این‌چنان باشد که کسی بچراغ دیگری میرود، وبآن روشنائی منفعت میگیرد، چون صاحب‌چراغ آن چراغ ببرد طفیلی درظلمت بماند.

ابوروق گفت: «وسعت کل شیء» یعنی الرحمة الّتی قسمها بین الخلائق، یعطف بها بعضهم علی بعض. وعن **سلمان الفارسی**، قال: قال رسول‌الله (ص): «ان الله تعالی خلق مائة رحمة یوم خلق السموات و الارض، کل رحمة منها طباق ما بین السماء والارض، فأهبط منها رحمة الی الارض فبها یتراحم الخلائق، وبها تعطف الوالدة علی ولدها، وبها یشرب الطیر والوحوش من الماء، وبها یعیش الخلائق، فاذا کان یوم القیامة انتزعها من خلقه، ثمّ افاض بها علی المتقین، وزاد تسعاً وتسعین رحمة». ثم قرأ: «ورحمتی وسعت کل شیء فسأکتبها للّذین یتقون» ـ ای: أجمعها وأضمّ جزءها المنزل بین الخلق الی التسعة والتسعین جزءاً عنده للذین یتقون «کتب» نزدیك عرب ضم است، و الکتیبة الجیش المتضامة. قال **ابن‌عباس**: فسأکتبها للّذین یتقون. جعلها الله لامة محمد (ص).

وعن **ابوسعید الخدری** انّ النّبی (ص) قال: «افتخرت الجنّة والنار، فقالت النّار: یاربّ! یدخلنی الجبابرة والملوك والاشراف، وقال الجنّة: یا ربّ! یدخلنی الفقراء والضعفاء والمساکین. فقال الله للنار: انت عذابی اصیب بك من اشاء، و قال للجنّة: انت رحمتی وسعت کلّ شیء، ولکلّ واحدة منکما ملؤها».

ابن‌جریج گفت و **بوبکر هذلی** که: چون این آیت فروآمد که: «ورحمتی وسعت کل شیء» ابلیس سربرآورد وشادی نمود و نشاط کرد، گفت: انا من ذلك الشیء.

رب‌العالمین ابلیس‌را وابیرون کردبآنچه گفت: «فسأکتبها للّذین یتقون ویؤتون‌الزکوة والّذین‌هم بآیاتنا یؤمنون». جهودان وترسایان طمع کردند، گفتند: نحن نتّقی و نؤتی الزکوة و نؤمن ربّنا. ربّ العالمین‌از ایشان بستد و ایشانرا محروم کرد به‌آنچه گفت: «الّذین یتّبعون‌الرّسول‌النّبی الأمی» ـ امّت محمد را بآن مخصوص کرد، و بایشان داد. قال **نوف‌البکالی الحمیری**: لمّا اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقات ربّه قال‌الله لموسی: اجعل لکم‌الارض مسجداً وطهوراً، تصلون حیث‌ادرکتکم الصّلوة الا عندمرحاض‌او حمّام او قبر، و أجعل‌السکینة فی‌قلوبکم، وأجعلکم تقرؤن‌التوراة عن ظهور قلوبکم، یقرأها الرجل منکم والمرأة والحرّوالعبد والصغیر و الکبیر، فقال ذلك **موسی** لقومه، فقالوا: لانرید أن‌نصلّی الا فی‌الکنائس، ولانستطیع حمل السّکینة فی قلوبنا، ونرید ان‌نکون کماکانت فی‌التابوت، ولانستطیع أن نقرأالتوراة عن ظهر قلوبنا، و لانرید أن نقرأها الا نظراً. فقال الله تعالی: «فسأکتبها للّذین یتقون» الی قوله: «المفلحون»، فجعلها لهذه‌الامّة. فقال‌موسی: یا رب! اجعلنی نبیّهم. فقال: نبیّهم‌منهم. قال: یا رب! اجعلنی‌منهم. فقال: انّك لن‌تدرکهم. فقال‌موسی: یارب‌اتیتك بوفد بنی‌اسرائیل، فجعلت وفادتنا لغیرنا، فأنزل‌الله: «ومن قوم موسی امّة یهدون بالحق و به یعدلون». فرضی موسی، فقال **نوف**: الاتحمدون ربّاً حفظ غیبکم وأجزل‌لکم سهمکم، و جعل وفادة بنی‌اسرائیل لکم.

«الّذین یتّبعون الرسول‌النبی الامّی» ـ یعنی‌محمداً(ص). امّی نا دبیر است که نه خواند ونه‌نویسد، وکان نبیّنا(ص) امّیّاً لایکتب‌ولایقرأ ولایحسب. قال‌الله‌تعالی: «وما کنت تتلوا من قبله من کتاب‌ولاتخطه بیمینك»، وقال (ص): «انّا امّة‌امیة لانکتب ولانحسب»، وقیل: منسوب الی ام‌القری‌وهی مکّة. بعضی مفسران گفتند که: رسول(ص) از دنیا بیرون نشد تا بنوشت.

«الّذی یجدونه مکتوباً» - ای : وصفه و اسمه مکتوباً عندهم فی‌التوراة والانجیل. **عمر خطاب** از **ابومالك** پرسید که: صفت و نعت رسول‌خدا در تورات چیست؟ و کان ابومالك من علماءِ **الیهود** ، فقال : صفته فی کتاب بنی هرون الذی لم یبدّل ولم یغیر، **احمد** من‌ولد **اسمعیل بن ابراهیم** ، وهو آخر الانبیاء ، و هو النّبیّ العربی الذی یأتی بدین **ابراهیم** الحنیف. یأتزر علی‌وسطه، ویغسل‌اطرافه ، فی‌عینیه‌حمرة و بین کتفیه‌خاتم النبوة ، مثل زرالحجلة ، لیس بالقصیر و لا بالطویل ، یلبس‌الشملة ، ویجتزیء بالبلغة ، و یرکب‌الحمار، ویمشی‌فی الاسواق ، معه حرب وقتل وسبی ، سیفه علی عاتقه ، لایبالی من لقی من‌النّاس ، معه صلوة لوکانت فی قوم **نوح** ما اهلکوا بالطوفان ، و لوکانت‌فی**عاد** ما اهلکوا بالرّیح، ولوکانت‌فی**ثمود** ما اهلکوا بالصیّحة. مولده بمکّة ، ومنشأه بها، وبدو نبوته بها، ودارهجرته بیثرب بین‌حرة و نخل وسبخة. هو امّی‌لایکتب بیده، و هو الحمّاد یحمدالله علی کلّ شدّة ورخاء. سلطانه بالشام. صاحبه من‌الملائکة **جبرئیل** . یلقی من قومه اذی‌شدیداً، ثمّ یدال‌علیهم فیحصدهم‌حصد الجرین ، تکون‌له وقعات بیثرب منها له ومنها علیه، ثمّ تکون له العاقبه .

و فی‌الانجیل ان المسیح(ع) قال للحواریّین : انا اذهب‌وسیأتیکم **الفارقلیط** روح‌الخلق الّذی لایتکلّم‌من‌قبل نفسه، انّه یدبّرلجمیع الخلق، ویخبرکم بالامورالمزمعة ویمدحنی‌ویشهد لی.

«یأمرهم بالمعروف وینهیهم عن‌المنکر» - میگوید : این پیغامبر امّی‌ایشانرا باسلام وشریعت ومکارم الاخلاق میفرماید، وازمنکر وفساد ومساوی الاخلاق باز میزند .

«ویحل لهم‌الطیبات» - و آن‌حلالها که اهل‌جاهلیت برخود حرام کرده بودند چون‌بحائر وسوائب ووصائل وحوامی، وی‌حلال و گشاده میگرداند، وقیل : «یحل‌لهم الطیبات» ای: ما حرم علیهم فی التوراة من‌لحوم‌الابل وشحوم البقر والغنم ، «ویحرّم علیهم الخبائث» -

وآنچه خبائث است چون گوشت خوك ومردار وخون وربا وجملهٔ محرّمات برایشان بسته میدارد وحرام میکند، یعنی که شریعت وی براین صفت است .

« ویضع عنهم اصرهم والاغلال الّتی کانت علیهم » - برقراءة **شامی** « آصارهم » علی الجمع، عرب مواثیق را اواصر خوانند ، یکی ازآن اصرة ، معنی آنست که از ایشان فرو نهند آن عهدهای گران وبارهای عظیم که بربنی اسرائیل بود که در تورات بایشان فرموده بودند چون قتل نفس درتوبه وبریدن اعضاء که بوی گناه کردند ، وجامه که پلید شد از میان جامه برآوردن وبریدن ، ودرقتلها که کردند قصاص نه دیت و نه عفو . این تشدید ها باغلال مانند کرد ، یعنی : للزومها کلزوم الغل فی العنق ، چنانکه غلّ در گردن آویخته بود، و ازآن جدا نبود، این مواثیق و عهود بر ایشان نهاده بودند و لازم کرده ، و گفته اند : « اغلال » اینجا(١) محرّمات اند ومناهی که بر **بنی اسرائیل** بود، که **عیسی مریم** گفت: « و لأحلّ لکم بعض الّذی حرّم علیکم » من آنرا آمده ام که بعضی ازحرام کرده ها بر شما حلال کنم ، و این غل همان است که عجم میگویند دست فلان کس فرو بستند . دست فلان کس بر گردن بسته ، یعنی که او را از تصرف منع کردند ، واز مراد محروم ، « فالّذین آمنوا » من الیهود « به » ای بمحمّد « وعزّروه » ای عظّموه « ونصروه » . وأصل التعزیر المنع ، یعنی نصروه بمنعهم کلّ من اراد کیده، « واتّبعوا النّور الّذی انزل معه » ای القرآن. وسمّاه نوراً لانّه یبین للنّاس امور دینهم و دنیاهم و آخرتهم وعقباهم ، و «مع » یدلّ علی البقاءِ ، ای انزل علیه وبقی معه ، « اولئك هم المفلحون » الظّافرون بالامانی ، الباقون فی النعیم .

« قل یا ایّها النّاس انی رسول الله الیکم جمیعاً » - این خطاب باعرب است، و اهل کتاب و عجم داخل است در جمیع. میگوید : ای جهانیان ! من رسول خدا ام بشما

١- الف : ایدر .

همگان . قال **ابن عباس** : بعث الله محمداً الى الاحمر و الاسود ، فقال « ياايهاالنّاس انى رسول الله اليكم‌جميعاً »، و قال رسول الله (ص) : « بعثت‌الى‌النّاس‌كافة » ، وكان النبىّ يبعث الى قومه خاصة . و عن **ابى ذر** ، قال : قال رسول الله (ص) : « اعطيت خمساً لم يعطهنّ احد قبلى : نصرت بالرّعب من مسيرة شهر ، وجعلت لى‌الارض مسجداً وطهوراً، و احل‌لى المغنم ولم يحلّ لاحد قبلى ، و بعثت الى الاحمر و الاسود ، وقيل لى سل تعطه ». « الذى له‌ملك السموات و الارض » ـ اى سلطانها و ما فيها، و تصريف ذلك و تدبيره، « لااله الا هو » لا ينبغى ان تكون الالوهيّة و العبادة الا له ، دون‌سائر الانداد والاوثان. « يحيى ويميت » يقدرعلى انشاء خلق كلّ مايشاء واحيائه و افنائه اذا يشاء. « فآمنوا بالله و رسوله النبىّ الامىّ‌الذى » ينبىء عن‌الله ماكان و مايكون . « يؤمن بالله وكلماته» **التوراة و الانجيل** ، وسائر كتب الله ، « واتبعوه لعلّكم تهتدون».

روى **عبد الله بن‌عمرو بن العاص** ، قال : خرج علينا رسول الله (ص) يوماً كالمودّع ، فقال : « انا محمد النبىّ الامىّ . انا محمد النّبى الامىّ . انا محمد النّبى الامىّ ولا نبى بعدى. اوتينا فواتح‌الكلم وخواتمه ، وعلّمتكم خزنة‌النّار و حملة العرش، فاسمعوا و أطيعوا ما دمت فيكم، فاذا ذهب بى فعليكم كتاب الله، احلّوا حلاله و حرّموا حرامه » .

النوبة‌الثالثة

قوله تعالى : « و اختار موسى قومه » الاية ـ فرق است ميان امت موسى (ع) و ميان امت **محمد** (ص). امت **موسى** بر گزيدۀ موسى، كه‌ميگويد عز جلاله : « واختار موسى قومه » ، وامت محمد بر گزيدۀ خدا ، كه ميگويد جل‌جلاله : « ولقد اخترناهم على عام على‌العالمين » . آنكه بر گزيدۀ موسى را گفت : « فقالوا ارناالله جهرة فأخذتهم

الصّاعقة بظلمهم » ، اینجا گفت : « اخذتهم الرّجفة » و بر گزیدهٔ خود را گفت : « وجوه یومئذ ناضرة الی ربّها ناظرة ». خواست خواست حق است، واختیار اختیارحق، یقول‌الله تعالی: « وربّك یخلق مایشاء و یختار ماکان‌لهم الخیرة ». موسی بر بساط قربت برمقام مناجات بستاخی کرد بنعت‌تحقیق ، درحالت انکسار و افتقار، ازسرضجر وحیرت. این تحاسر نمود که : « ان‌هی الا فتنتك ». آنکه خویشتن را دریافت ، و بنعت عجز و شکستگی باز گشت ، از در هیبت واجلال درآمد. حکم بکلیت باحق افکند که : « تضل بها من تشاء وتهدی من‌تشاء ». بدین قناعت نکرد که زبان ثنا بگشاد. تضرع و زاری‌در آن پیوست که : « انت ولیّنا فاغفر لنا وارحمنا ». نیاز و خواری‌خود برو عرضه کرد ، ورحمت ومغفرت خواست ، گفت : « فاغفر لنا وارحمنا وانت خیرالغافرین » .

درآثار آورده‌اند که: **موسی** روز مناجات تا بکنار **طور سینا** رسید. بهر کامی که بر میگرفت، خدایرا ثنائی همی کرد ، و دعائی‌همی گفت ، و نیازی مینمود .

پیر طریقت گفت : نیازمند را رد نیست ، و در پس دیوار نیاز مکر نیست ، و دوست را چون نیاز وسیلتی نیست . **موسی** چون بمقام مناجات رسید درخت امیدش ببرآمد ، واشخاص‌فضل بدرآمد. شب جدائی فرو شد ، و روز وصل برآمد، و موسی را شوق در دل وذکر برزبان ومهر درجان و عصا در دست ، ندا آمد ازجبارکائنات که : ای **موسی** ! وقت راز است ، و هنگام نازاست ، و روز باراست . یا موسی ! سل تعطه . چه داری حاجت ؟ چه خواهی از عطیّت ؟ ای موسی ! می خواه تا می بخشم . می گوی تا می نیوشم .

پیر طریقت گفت: بنده که وایستهٔحق بود وشایستهٔ مهر،اورا بعنایت‌بیارایند وبفضل باردهند ، وبمهر خلعت پوشانند، وبکرم بنوازند، تابستاخ گردد. آنکه‌میان‌غیرت ومهرمیگردانند، گهی‌غیرت در دربندد، تازبان رهی‌درخواهش‌آید. گهی مهر در بگشاید تا رهی‌بعیان می‌نازد.

« انّا هدنا الیك »ـ ای : ملنا الی دینك، وصرنا لك بالکلیة من غیرأن نترك لأنفسنا بقیة. میگوید : خداوندا ! بهمگی بتو باز گشتیم ؟ و ازحول و قوة خویش متبری شدیم، وخویشتن‌را بتوسپردیم، وبهرچه حکم کردی رضا دادیم. مارا بما باز مگذار، و مائی ما ازپیش مابردار. همانست که **مصطفی**(ص) گفت : «لاتکلنی الی نفسی طرفة عین و لا اقل من ذلك». وقال صلی‌الله علیه‌وسلم : « واقیة کواقیة الولید» . به **داود** وحی‌آمد که: ای **داود** ! دوستان مرا بااندوه دنیا چه‌کار، اندوه دنیا حلاوت مناجات ازدل‌ایشان ببرد. ای **داود** ! من ازدوستان خویش‌آن دوست‌دارم که روحانی باشند، غم هیچ‌نخورند، و دل در دنیا نبندند ، وکار وشغل خود بهمگی با من افکنند ، وبقضاء من رضادهند.

رسول خدا گفت : «الرضا بالقضاء باب‌الله الاعظم». در بنی **اسرائیل** عابدی بود، روز گار دراز درعبادت بسر آورده. بخواب نمودند اورا که : رفیق تو در بهشت فلان است. وی بطلب‌آنکس برخاست تا ببیند که عبادت وی چیست ؟ ازوی نه نمازشب دید نه روزهٔ روز مگر فرائض . گفت : مرا بگوی تا کردار توچیست ؟ گفت : نکرده‌ام‌عبادتی فراوان، بیرون ازآنچه دیدی. امّا یك خصلت است درمن، چون دربلا و بیماری باشم ، نخواهم که درعافیت باشم، ور درآفتاب باشم نخواهم که درسایه باشم، وبهرچه الله حکم کند رضا دهم، وبرخواست الله خواست خود نیفزایم، عابد گفت : اینست که ترا بدین منزل رسانید .

« الذین یتبعون‌الرسول النبی الامّی» ـ این‌آیت وآنچه بدان پیوسته تاآخر ورد، اظهار شرف مصطفی است و بیان خصائص وفضائل وی. رب‌العزة او را بستود ، وبر جهانیان بر گزید، ونبوت ورسالت‌را بپسندید، وخاتم پیغامبران ومقتدای‌جهانیان کرد، وهرچند که امی بود کتابها نخوانده و ننوشته، علم اولین و آخرین‌دانست، و شرایع و احکام دین و مکارم اخلاق را بیان کرد ، واخبار پیشینیان و آئین رفتگان و سر گذشت

ایشان، ازآن جهانداران که بودند وخواهند بود تا بقیامت، ازهمه‌خبرداد، وبلفظ شیرین وبیان پرآفرین بهمه اشارت کرد . صد وبیست‌واند هزار پیغامبر که بخاك فروشدند در آرزوی‌آن بودند که ایشانرا بر اسرارفطرت آن مهتر عالم اطلاع بود، وهرگز نبود، و ندانستند، و عزت قرآن خبر میدهد که : « فأوحی الی عبده ما اوحی » آن خزینهٔ اسرار فطرت محمد مرسل را مهری بر نهادیم وطمعها از دریافت آن ببریدیم ، «وعنده مفاتح الغیب » :

زان گونه شرابها که او پنهان‌داد یك ذره بصد هزارجان نتوان داد

یکی از جوانمردان طریقت وصف وی‌میکند که : سراج من نور الغیب بدا وغار ، وجاوزالسرج وسار، کان‌اسمه‌مذکوراً قبل‌الحوادث و الاکوان ، و ذکره‌مشهوراً قبل‌القبل و بعدالبعد والجواهر والالوان . جوهره صفویٌ ، کلامه نبویٌ ، حکمه علویٌ ، عبارته عربی، لامشرقیٌ ولا مغربیٌ ، حسبه ابویٌ ، رفیقه ربوی ، صاحبه امویٌ ، ماخرج خارج من‌میم محمّد، ومادخل فی‌حائه‌احد. آفرینش همه درمیم محمّد متلاشی شد.هرکجا درعالم دردی وسوزی بود ، درمقابل سوز وی ناچیزشد . انبیا و اولیا وصدّیقان چندکه توانستند مرکبها دوانیدند ، بآخر باوّل قدم وی رسیدند. آن‌مقام که زبرخلائق‌آمد زیر قدم خود نپسندید . طوبی وزلفی که غایت رتبت صدّیقان است بدان ننگرید: « مازاغ البصر وماطغی » . دروصف وی گفته‌اند : قمرتجلی من بین الاقمار، کوکب برجه فی‌فلك الاسرار. طلع بدره‌من غمام الیمامة ، و اشرقت شمسه من‌ناحیة التّهامة ، و أضاء سراجه من معدن الکرامة . العلوم کلّها قطرة‌من بحره ، والحکم کلها غرفة من نهره، والازمان کلّها ساعة من‌دهره. هوالاوّل‌فی‌الوصلة ، والاخرفی‌النبـوّة ، والظاهر بالمعرفة ، والباطن بالحقیقة .

آن روزکه از مکّه هجرت کرد و روی سوی مدینه نهاد ، بخیمهٔ **ام معبد**

رسید. امّ معبد چون روی مبارك رسول دید در وی متحیر شد. گفت: ای مرد! تو کیستی که اینجا آمده‌ای؟ حوری که ازخلد بیرون آمده‌ای؟ ماهی که از آسمان بزیر آمده‌ای؟ رضوانی که ازفردوس آمده‌ای؟ قندیل عرشی که دنیا افروخته‌ای؟.. توقیع‌لوحی که عیان گشته‌ای؟ شمع طرازی که روان گشته‌ای؟ صورت بختی که نقاب بر داشته‌ای؟ کمند دلهائی که خانه‌فروش زده‌ای؟ بندجانهائی که گوی جمال ربوده‌ای؟ کیمیاء جمالی که‌جهان نگاشته‌ای؟ نورشمس وقمری که پدیدآمده‌ای؟

امروز گذشت بر من آن سرو روان پوشیده ز من روی فرو بسته لبان

ابر ار چه رخ مهر بپوشد ز جهان کی گردد نور روز بر خلق نهان

سیدی که درتواضع چنان‌بود که یك‌قرص از درویش قبول کردی، و دنیاجمله بیك درویش‌دادی، و منت بر ننهادی. بایتیمی راز کردی، وبر **جبرئیل** ناز کردی. با غریبی بنشستی، وبا بهشت ننگرستی. بمهمان عجوز رفتی، و ازعرش ومادون‌آن همت‌بر گذاشتی. زن بیوه‌را ردا بیفکندی، وبساط درسدرهٔ‌منتهی‌نیفکندی. با مسکینی‌هم‌زانو(۱) بنشستی. رحیم دلی، خوش سخنی، نیك مردی، نیك عهدی، راست عهدی، تیمار داری، عزیزقدری، **محمد** نامی، **ابوالقاسم** کنیتی، **مصطفی** لقبی، صد هزاران هزارصلوات وسلام خدای برروح پاك وروان مقدس‌او باد:

وأنت‌لما و لـدت اشرقت‌الا رض وضاءت بنـورك‌الافق

فنحن فی ذلك الضیاءِ وفی‌الـ ـنور و سبل‌الرّشاد نحترق

١٦- النوبة الاولی

قوله‌تعالی: « **ومن قوم موسی امّة** » ازقوم‌موسی گروهی است « **یهدون بالحقّ** » که با راستی میخوانند « **و به یعدلون(۱۵۹)** » وبآن راستی میروند.

١- الف: هام‌زانو.

« **وقطّعناهم** » وایشانرا گروه گروه بر گسستیم « **اثنتی عشرة اسباطاً** » دوازده گروه « **امماً** » امّت امّت جوك جوك (۱) با پیغامبر پیغامبر « **و أوحینا الی موسی** » وپیغام دادیم بموسی «**اذ استسقیه قومه** » آنکه که آب خواست ازوقوم او[در تیه] « **أن اضرب بعصاك الحجر** »[سنگی با وی نمودیم] که بعصا این سنگ را میزن « **فانبجست منه اثنتا عشرة عیناً** » [موسی عصا رابدان سنگ زد] بگشاد از آن دوازده چشمه « **قد علم کلّ اناس مشربهم** » هر گروهی از ایشان میدانستند که آبشخور ایشان کدام است «**و ظلّلنا علیهم الغمام** » [که (۲) آفتاب زور کردی] ایشانرا میغ فرستادیم تاسایه کردید(۳) برایشان « **وانزلنا علیهم المنّ والسلوی** » وفروفرستادیم برایشان ترنجبین ومرغ سلوی «**کلوا من طیّبات مارزقناکم** » گفتیم میخورید ازین خوشها که شما را روزی دادیم « **وماظلمونا** » وستم نه بر ما کردند « **ولکن کانوا انفسهم یظلمون (۱٦۰)** » لکن ایشان ستم برخویشتن کردند .

« **واذا قیل لهم اسکنوا هذه القریة** » و ایشانرا گفتند که در زمین **بیت المقدس** نشینید وآنرا مسکن گیرید « **وکلوا منها حیث شئتم** »و میخورید از آن هرجای که خواهید « **وقولوا حطّة** »ومیگوئید چون می درشوید(٤) : گناهان ما ازما فرو نه « **وادخلوا الباب سجّداً** » و پشت خم داده از در در روید « **نغفر لکم خطیئاتکم** » تا بیامرزیم شما را گناهان شما « **سنزید المحسنین (۱٦۱)** » آری نیکوکاران را بر پیوس (۵) بیفزائیم [درین جهان وهم در آن جهان].

« **فبدّل الّذین ظلموا منهم** » بدل کردند آن ستمکاران آن سخن که گفته بودند ایشانرا « **قولا غیر الّذی قیل لهم** » دیگر گفتند جز از آنکه ایشان

۱ـ ج : جوق جوق . ۲ـ « که» بمعنی چون است . ۳ـ چنین است در الف وج ؛ = کردی . ٤ ـ الف : می درشید . ۵ ـ پیوس یا بیوس بمعنی امید و توقع وطمع وانتظاراست (برهان قاطع).

گفته بودند ، « **فأرسلنا علیهم رجزاً من السّمآء** » فرو گشادیم برایشان از آسمان عذابی « **بما کانوا یظلمون** (١٦٢) » بآن ستم که کردند .

« **واسئلهم عن القریة** » وپرس ایشانرا ازآن شهر« **الّتی کانت حاضرة البحر** » بنزدیك دریا « **اذ یعدون فی‌السّبت** » که از اندازه در میگذشتند وبشنبه کسب میکردند [و پای بنهی فرا مینهادند] « **اذ تأتیهم حیتانهم** » که بایشان میآمد ماهیان ایشان « **یوم سبتهم** » آنروز که شنبه میکردند « **شرّعاً** » در آب بر روی آب روان هموار « **و یوم لایسبتون لاتأتیهم** » و آن روز که شنبه نکردندی ماهی نیامدی بایشان « **کذلك نبلوهم** » ایشانرا چنان می آزمودیم « **بما کانوا یفسقون** (١٦٣) » بآنکه قومی فاسق بودند وازطاعت داری بیرون .

« **واذ قالت امّة منهم** » گروهی گفتند از ایشان [فرا پنددهان]: « **لم تعظون قوماً** » چرا می‌پند دهید قومی را « **اللّه مهلکهم** » که الله ایشانرا هلاك میخواهد که کند «**او معذّبهم عذاباً شدیداً** » یا میخواهد که ایشانرا عذاب کند عذابی سخت « **قالوا** » جواب‌دادند و گفتند: «**معذرة الی ربّکم** »[این پند دادن ما ایشان‌را] عذر ما است‌بنزدیك‌خدا درکار ایشان « **ولعلّهم یتّقون** (١٦٤)» وتا مگر هم ایشان بپرهیزند .

« **فلمّا نسوا** » چون بگذاشتند « **ماذکّروا به** » پند گرفتن بآن پند که ایشان‌رادادند « **انجینا الّذین ینهون عن‌السّوء** » رهانیدیم ایشانرا که‌می‌باز زدندی از بدی « **و اخذنا الّذین ظلموا** » و فرا گرفتیم ایشانرا که بر خویشتن ستم کردند [وپند فرو گذاشتند] « **بعذاب بئیس** » بعذابی سخت « **بما کانوا یفسقون** (١٦٥) » بآن که قومی فاسق بودند .

« **فلمّا عتوا** »چون ناپاکی کردند و گردن کشیدند « **عن ما نهوا عنه** »

از آنچه ایشانرا باز زدند از آن « **قلنا لهم** » ایشانرا گفتیم « **کونوا قردة** » کپیان گردید « **خاسئین (۱۶۶)** » خوار و بی‌عذر و بی‌سخن و نومید .

« **واذ تأذّن ربك** » و آگاهی بداد خداوند تو « **لیبعثنّ علیهم** » که بر جهودان می‌انگیزاند « **الی یوم القیمة** » تا بروز رستاخیز پیوسته « **من یسومهم سوء العذاب** » کسی که‌ایشانرا می‌رنجاندوعذاب‌می‌چشاند« **انّ ربك لسریع العقاب** » خداوند تو زود توان‌استعقوبت کردن را « **و انه لغفور رحیم (۱۶۷)** » وآمرزگار و بخشاینده است تائب‌را .

« **وقطّعناهم فی الارض امماً** » وایشانرا پاره پاره کردیم‌در زمین پر کنده گروه گروه « **منهم الصّالحون** » هست از ایشان که‌مسلمانان اند و نیکان « **ومنهم دون ذلك** » و هست از ایشان که فرود از آن اند و جز از آن « **و بلوناهم** » و بیازمودیم‌ایشانرا« **بالحسنات و السّیئآت** » بنیکیهاو بدیها«**لعلّهم یرجعون (۱۶۸)**» تا مگر بازآیند بتوبه .

« **فخلف خلف من بعد هم** » از پس در رسید ایشان را پس آمدگان بد « **ورثوا الکتاب**» تورات وعلم‌آن میراث بردند از پیشینیان « **یأخذون عرض هذا الادنی** » عرض این جهان میگیرند بآن علم « **و یقولون سیغفرلنا** » و با اینهمه میگویند که‌خداوندما مارا بخواهدآمرزید « **وان یأتهم عرض مثله** » واگر آیدبایشان عرض همچنان‌از حرام « **یأخذوه** » میگیرند آنرا[که‌ایشان بر گناه مصر اند]. « **الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب** » نه پیمان درنامهٔ من بر ایشان گرفته‌اند «**أن‌لایقولوا علی‌الله‌الّاالحقّ** » که برالله جز راست نگویند « **ودرسوا مافیه** » وآنچه‌درتورات است خوانده‌اند ودانسته« **والدّار الاخرة‌خیر** » وسرای‌آخرت به « **للّذین‌یتّقون** » ایشانرا که ازخشم وعذاب‌من می‌پرهیزند « **افلا یعقلون(۱۶۹)** » در نمی‌یاوند؟! .

« **والذّین یمسّکون بالکتاب** » وایشان که دست‌در کتاب‌زدند «**وأقاموا الصلوة**» ونماز بپای داشتند « **انّا لانضیع اجر المصلحین**(۱۷۰)» ما ضایع نکنیم‌مزد نیکوکاران .

«**واذ نتقنا الجبل فوقهم**»و یاد کن بر ایشان آنگه که ما کوه بکسستیم و بهوا بردیم ودرهوا پهن باز داشتیم بالای ایشان «**کأنّه ظلّة**» کوئی راست چتری بود «**وظنّوا أنّه واقع بهم**» بدانستند که اگر تورات نپذیرندآن بر سر ایشان فرو افتد «**خذوا ما آتینا کم بقوة**» بستانید این کتاب که بشما دادیم بقوة [ویقین وتسلیم] « **و اذکروا مافیه** » ویاد کنیدآنچه‌درآن‌است [ازمنت‌وفرمان‌خدای]« **لعلّکم‌تتّقون**(۱۷۱)» تا مگر پرهیزیده آئید.

النوبة الثانیة

قوله تعالی : «ومن قوم موسی امّة یهدون بالحق » ـ وهی الفرقة الناجیة من الاحدی و سبعین ، و ذلك فیما روی انّ النّبیّ (ص) قال : « تفرّقت امّة موسی علی احدی و سبعین ملة ، سبعون منها فی‌النّار و واحدة فی الجنة » ، و کان **علی بن ابی طالب** (ع) اذا حدّث بهذا الحدیث قرأ : «ومن قوم موسی امّة یهدون بالحق » . این همان قوم‌اند که‌آنجا کفت: « من اهل الکتاب‌امّة قائمة » ، وآن **عبدالله‌سلام** است و **ابن صوریا** ویاران وی .

قول **سدی** و **ابن جریج** وجماعتی‌مفسران‌آنست که: این قومی‌اند که‌مسکن ایشان سوی‌مغرب است ازاقلیم **صین** بر کذشته. روی بقبلهٔ اهل اسلام دارند، ومسلمانان اند ، وازقوم **موسی**‌اند از **بنی‌اسرائیل**. رسول خدا شب‌معراج ایشانرا دیده و با ایشان سخن کفته . **جبرئیل** کفت ایشانرا : هل تعرفون من تکلمون ؟ هیچ میدانید که با که

سخن میگوئید ؟ ایشان گفتند : نمیدانیم. **جبرئیل** گفت : هذا **محمد** النبی الامّی ، فآمنوا به. پس ایشان گفتند : یارسول الله ! **موسی** مارا وصیت کرده که هر که از مابتو در رسد سلام موسی برساند. **مصطفی** (ص) گفت : « علی موسی وعلیکم السلام». آنگه ده سورة ازقرآن بر ایشان خواند ، از آن سورتها که به ابتداءِ اسلام بمکه فروآمد ، و آنکه ازاحکام وشرائع فریضهٔ نماز وزکوة آمده بود ایشانرا فرمود، تاهردو بپا میدارند ، وبرآن باشند . وسبب افتادن ایشان بآن جایگه آن بود که بنی اسرائیل پیغامبران را میکشتند ، واین یك سبط بودند ازجملهٔ دوازده سبط ، وطاقت دیدن آن نداشتند ، و بر فعل ایشان منکر بودند . ازایشان بیزاری کردند، بر گشتند ودعا کردند ، تا ربّ العزّة میان این قوم و **بنی اسرائیل** جدائی افکند . ربّ العالمین در زیر زمین راهی بر ایشان گشاده کرد، تا درآن راه برفتند، و بدیار مغرب بیرون آمدند، و آنجا مسکن گرفتند .

« و قطعنا هم »- یعنی : **بنی یعقوب** من بنی الاثنی عشر. و الاسباط فی بنی‌اسرائیل کالقبائل فی **بنی اسمعیل**. واشتقاق سبط از سبط است، نام درختی که شتران‌را علف است ، و همچنین قبیله نام درختی است ، یعنی که **اسمعیل و اسحق** چون اصل درخت‌اند ، واولاد چون اغصان . **زجاج** گفت : معناه قطعناهم اثنتی عشرة فرقة اسباطاً، کأنّه قال : فرقناهم اسباطاً ، فیکون« اسباطاً » بدلا من قوله «اثنتی عشرة»، و «امماً» من نعت اسباطاً .

« وأوحینا الی موسی اذ استسقیه قومه » فی التیه « ان اضرب بعصاك الحجر » کان للحجر اربعة اوجه ، لکلّ وجه ثلاث اعین، لکل سبط عین لایخالطهم سواهم . «فانبجست» اینجا درسخن اختصار است، یعنی فضرب موسی بعصاه الحجر فانبجست ، ای فانصبّت وانفجرت، الّا ان الانفجار اوسع من الانبجاس فی فیضان الماءِ . تفسیر این درسورة البقره رفت، الی قوله :

«نغفرلکم» ـ **مدنی وشامی ویعقوب** تغفر بتاءِ مضمومه وفتح فا خوانند، باقی بنون مفتوحه و کسر فا خوانند. «خطایاکم» بی همزو بی تا قراءت **ابوعمرو** است «خطیئتکم» برفع تا بی الف قراءت **شامی** است. «خطیئاتکم» بالف وضمّ تا قراءت **مدنی و یعقوب** است. «خطیئاتکم» بالف و کسر تا قراءت **مکی وکوفی** است.

«فبدل الذین ظلموا» الایة ـ مضی تفسیره فی **البقرة**.

«و اسئلهم عن القریة» ـ میگوید: پرس ازین جهودان. سؤال توبیخ و تقریع است تا کفر قدیم ایشان بشناسد، و«قریه» **ایلة** است، قریة بین **مدین والطور**، وقیل: هی **الطبریة**، وقیل: **اریحا**. «حاضرة البحر» ـ ای عندالبحر، شهریست بقرب دریا. میگوید: سلهم عمّا وقع بأهلها. ازایشان پرس که چه افتاد باهل آن شهر؟ «اذ یعدون فی السبت» ای جاوزوا الحقّ یوم السّبت، «اذ تأتیهم حیتانهم» جمع حوت است، وهو السّمك، و اضافها الیهم لانّهم ارادوا صیدها، «یوم سبتهم» ـ روز شنبه است واضافت با ایشان ازآن است که ایشان باحکام این روز مخصوص اند، ویوم سبتهم یعنی یوم یسبتون، که برعقب گفت: «ویوم لایسبتون». یقال: سبت یسبت سبتاً وسبوتاً، اذ اعظّم السّبت، واسبت اذا دخل فی السبت، وقیل: «یوم سبتهم» ای یوم راحتهم بترك اعمالهم. کان الکسب یوم السّبت محرماً علی بنی اسرائیل، وکانوا امروا أن یتفرغوا فیه لعبادة الله. «شرّعاً» ای واردة، و قیل: ظاهرة علی الماءِ، وقیل: رافعة رؤسها، وقیل: متتابعة. «ویوم لایسبتون لاتأتیهم» الحیتان.

سئل **الحسین بن الفضل**: هل تجد فی کتاب الله الحلال لایأتیك الا قوتاً، و الحرام یأتیك جرفاً جرفاً؟ قال: نعم، فی قوله تعالی: «اذ تأتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرّعاً ویوم لایسبتون لاتأتیهم». «کذلك» قیل متصل بالاوّل، علی تقدیر لاتأتیهم شرعاً، مثل اتیان یوم السّبت، وقیل: متصل بما بعده، وهوقوله: «نبلوهم» ای نختبرهم مثل هذا الاختبار، ای نعاملهم معاملة المختبر، «بماکانوا یفسقون».

قال **ابن زید** : کانوا قد قرموا لحم‌الحیتان ، وکان فی‌غیریوم السّبت‌لایأتیهم حوت واحد، فأخذ رجل منهم‌حوتاً ، فربط فی‌ذنبه‌خیطاً ، ثم ربطه الی خشبته‌فی‌الساحل، ثمّ ترکه‌فی‌الماءِ الی‌یوم الاحد، فأخذه وشواه، فوجد جار له ریح‌الحوت، فقال‌له:یافلان! انّی‌اجد فی‌بیتك ریح‌الحوت. قال : لا. فیطلع فی تنوره فاذا هو فیه ، فقال : انی‌اری الله سیعذبك ، فلمّا لم‌یره عذب ، ولم یعجّل علیه‌العذاب اخذ فی‌السّبت‌الاخر حوتین‌اثنین فلمّا رأوا ان‌العذاب‌لایعاجلهم اخذوا وأکلوا وملحوا وباعوا و کثر اموالهم، فقست‌قلوبهم وتجرّوا علی‌الذنب ، وقالوا : مانری السّبت‌الا وقد أحلّ لنا ، وکان‌اهل‌القریة نحواً من سبعین الفاً ، فصاروا ثلاث فرق : فرقة صادت و أکلت ، و فرقة نهت و زجرت ، و فرقة امسکت عن‌الصید، وهم‌الذین قال تعالی :

« و اذقالت امّة منهم لم تعظون قوماً » یعنی : قالواللفرقة الناهیة لاموهم‌علی موعظة قوم یعلمون انهم غیرمقلعین. میگوید : جملهٔ آن قوم سه گروه بودند : یك گروه گنهکاران، ویك گروه‌ناهیان که پندمیدادند ، ویك گروه که فرا پنددهان‌میگفتند: «لم تعظون قوماً الله مهلکهم » ؟ فرقهٔ ناهیه جواب دادند: « معذرة الی‌ربّکم» یعنی معذرةلنا الی ربکم فیه ، **ابوعمرو** گفت : ای هذه معذرةالی ربکم ، ومعناه: الامر بالمعروف‌واجب علینا ، فعلینا موعظتهم و نصحهم حتی یکون لنا عذراً عند ربّکم ان لم ینتهوا . قراءة **حفص** از **عاصم** « معذرة » بنصب است ، ای: نعظهم معذرة الی ربکم ، ای من‌اجل‌ذلك، کما قال : « حذرالموت » ای من اجله ، و قیل : نعتذر معذرة ای اعتذاراً الی ربکم .

« ولعلهم یتقون »ـ این اعذار همانست که‌آنجا گفت : « فلولاکان من القرون من قبلکم اولوا بقیّة ینهون‌عن‌الفساد فی‌الارض‌الاّ قلیلا ممن‌انجینا منهم ». درین هردوآیت‌مصداق سخن **مصطفی** است که گفت : « مامن قوم یعمل بین ظهرانیهم بمعاصی الله فلم یغیروا الا عمّهم الله بعذاب » . وهم مصداق اینست‌آنجا که گفت : « کانوا لایتناهون عن منکر

فعلوه»، «لولاینهیهم‌الرّبّانیّون» الایة.

« فلمّا نسوا » یعنی‌ترکوا ، والنّسیان فی‌اللغةالترك، « ما ذکروا به» ای: ما وعظوا به من‌العذاب‌علی‌صیدالحیتان ، « انجینا الذین ینهون عن‌السّوء » ای عن‌العذاب الشدید، فیکون«عن» متّصلا بأنجینا،ویحتمل‌ان یکون‌متّصلا بـ«ینهون» ای‌عن‌المعصیة. «وأخذناالذین‌ظلموا» ای‌صادوا فی‌السّبت وخالفوا امرالله، «بعذاب بئیس» شدید. **مدنی وشامی** بیس بوزن بیرخوانند . **ابن عامر** «بئیس» مهموز خواند. **ابو بکر** «بیئس» بر وزن فیعل خواند . باقی «بئیس» بروزن فعیل ، یقال بؤس یبؤس بأساً ، اذا اشتدّ، والبأس الشدة. «بعذاب بئیس» - ای‌وجیع شدید، وهوأنهم صاروا قردة .

والفرقة الاخری مختلف فیها ، قال **الحسن** : نجت فرقتان ، و هلکت فرقة ، و قال بعضهم : هلکت فرقتان ، و قال بعضهم بالتوقف فی امرهم، والروایات الثلاث عن **ابن‌عباس** .

« فلمّا عتوا عمّا نهواعنه »- استکبروا و مردوا علی‌المعصیة، « قلنا لهم کونوا قردةخاسئین » مبعّدین مطرودین. قال‌بعضهم: خوطبوا بهذاالقول، فیکون‌ابلغ فی‌النازلة، وقال بعضهم : صیّروا قردة ، وهذه‌القصة ذکرناها مشروحة فی‌سورةالبقرة .

« و اذ تأذن ربّك » - ای: آذن ، ومعناه : اعلم . تفعل وأفعل بیك معنی‌آید، چون توعّده و أوعده. ترضّاه وأرضاه ، تیقنه وأیقنه ، وقیل : تأذّن‌امر من‌الاذن، وقیل : حکم ، وقیل‌اخبر ، و قیل : وعد ، وقیل: حلف . « لیبعثن علیهم الی یوم‌القیمة » - نظم آیت چنین است: لیبعثن علیهم من یسومهم سوءالعذاب الی یوم‌القیمة . برانگیزاند بر جهودان و برگمارد برایشان کسی که ایشانرا رنجاند تا بروزقیامت ، وهومحمد (ص) و امته. « یقاتلونهم‌حتی یسلمواویعطوا الجزیة » . **سعید بن جبیر** گفت : هم‌اهل‌الکتاب، بعث الله علیهم العرب ، یجبونهم الخراج الی یوم‌القیامة . « ان ربّك لسریع العقاب »

لمن استحق تعجیله ، « وانه لغفور » للمؤمنین «رحیم» بهم.

« وقطعناهم فی‌الارض امماً » ـ بنی اسرائیل را درزمین پر کنده کردیم گروه گروه ، یعنی نژادا نژاد ، وجوك جوك(۱) ، واین از آن است که ایشان یك قوم بودند یك جوك (۲) دریك اقلیم . اول **بمصر** ، باز به **بیت‌المقدس** وبنواحی **مدینه** ، اکنون پراکنده‌اند و گسسته درجهان ، وقیل : جعلناهم علی ادیان مختلفة . « منهم‌الصالحون » یعنی من آمن‌منهم **بعیسی‌ومحمد**علیهماالصلوة والسلام ، «ومنهم دون ذلك» یعنی‌الکفار، وقیل : منهم الصالحون الذین رآهم رسول‌الله(ص) لیلة المعراج ، و منهم دون ذلك ، ای عاصون مفسدون. « وبلوناهم بالحسنات‌والسیّئات» ـ وایشانرا بیازمودیم بشادیها وغمها ، بنیکها وبدها . امّا حسنات آنست که : « و اذفرقنا » ، « وظلّلنا » ، « و انزلنا » ، « و جاوزنا » ، « فأنجینا » ، وسیئات چون حبس ایشان درتیه چهل سال ، و قتل نفس توبه را ازعبادت گوساله وجز از آن. «لعلّهم یرجعون» کی یتذکروا ویعودوا الی‌الطاعة.

« فخلف من بعدهم خلف » قوم سوء . اشتقاقه من خلف‌اللّبن اذ اطال مکثه‌فی السقاء ، فتغیر، ومنه‌الخلوف. این خلف جهودان ایّام **مصطفی** اند و هر که پس ایشان آمد، تورات میراث بردند از پیشینان . « یأخذون عرض هذا الادنی » ـ ادنی تذکیر دنیا است ، یعنی : عرض هذه‌الدّنیا ، والعرض مایعرض لك من منافع‌الدنیا ، او تعرض لك الحاجة الیه ، و قیل العرض بفتح الرّاءِ متاع الدّنیا اجمع ، و باسکان الراءِ ماکان من‌المال سوی‌الدراهم والدّنانیر، میگوید : عرض این جهانی میگیرند بآن علم ، یعنی میفروشند وبها می‌ستانند ، ودرسورتهای پیش بچند جایگه شرح این اشتراء رفت « و یقولون سیغفرلنا » وان لم نستغفر . این تمنی محال است، چنانکه جای دیگر گفتند : « لن یدخل الجنّة‌الا من‌کان هوداً اونصاری » ، و گفتند : «نحن ابناء الله و احبّاؤه » ،

۱ـ ج: جوق جوق.	۲ـ ج: جوق.

«لن تمسنا النار الا ایاماً معدودة». «وان یأتهم عرض مثله یأخذوه» ای: ولو اوتوا عرضاً مثل‌العرض الّذی کفروا من اجله بمحمّد، لیکفروا بموسی لکفروا به ارتشوا من سادتهم‌فکفروا بمحمد، و لو رشوا لیکفروا بموسی لکفروا. وقیل: ان یأت یهود یثرب الّذین‌کانوا فی‌عهد رسول‌اللّه(ص) عرض من‌الدّنیا مثله یأخذوه کما اخذ اسلافهم، و قیل: ان یأتهم عرض مثله من‌الحرام یأخذوه، ای‌هم مصرون علی‌الـذنب، ولایشبعهم شیء.

«الم یؤخذ علیهم‌میثاق الکتاب ان لایقولوا علی‌اللّه الّاالحقّ» ـ این‌همانست که گفت: «و لاتقولوا علی‌اللّه الاالحقّ»، پیمان گرفتند بر ایشان که بر خدا دروغ و باطل نگویند، و باطل گفتند آنچه گفتند: «سیغفرلنا»، اذلیس فی التوراة میعاد المغفرة مع‌الاصرار، و گفته‌اند: «الم یؤخذ» استفهام است بمعنی تقریر، ای: امروا ان لایصفوا الحق الا بنعت الجلال و استحقاق صفات‌الکمال، وان لا یتحکموا علیه بمالم یأت منه خبر، ولم یشهد بصحـتّه برهان ولانظر. «ودرسوا مافیه» ای وقرأوا مافی‌الکتاب، ای‌لم یفعلوا عن‌جهل. «والدّار الاخرة» الجنة «خیرللذین یتـّقون» الشرك والمعصیة. «افلا یعقلون» انـّها خیر من‌العرض‌الادنی.

«والّذین یمسـّکون بالکتاب» ای‌التوراة، ویحتمل‌القرآن. **ابو بکر** از **عاصم** «یمسکون» بتخفیف‌خواند. باقی‌بتشدیدخوانند، وهما فی‌المعنی واحد، ای:یتمسـّکون به فیعلمون بما فیه، **عبداللّه سلام** است و اصحاب وی که در کتاب تحریف و تبدیل نیاوردند، وشرایع و احکام‌آن پذیرفتند، وبپای‌داشتند. **عطا** گفت: امـّت **محمد** اند. «وأقاموا الصلوة» الّتی‌شرعها **محمد** (ص). «انـّا لا نضیع‌اجر المصلحین» یعنی منهم، کقوله: «انـّا لانضیع‌اجرمن‌احسن‌عملا» ای‌اجر من‌احسن منهم عملا. والمصلح المقیم علی الایمان المؤدی فرایضه اعتقاداً وعملا، لانّ من‌کان غیر مؤمن‌وأصلح فأجره ساقط. و قیل: المصلحون هم‌الّذین یمسکون، والخبر فیه محذوف، و معناه: نعطیهم اجورهم

« انّـا لانضیع اجر المصلحین ».

« واذ نتقنا الجبل فوقهم» ـ النتق فی اللغة یکون قلعاً ، ویکون رفعاً ، ویکون بسطاً ، و کل ذلك قدکان من الله عز وجل یومئذ بذلك الجبل ، قلعه جبرئیل و رفعه و بسطه فی الهواءِ فوقهم. میگوید : یاد کن برین جهودان که ما کوه بر کندیم، یعنی جبرئیل را فرمودیم تا از بیخ بر کند و در هوا برد و برسر ایشان پهن بداشت ، « کأنّـه ظلّة » ای سقیفة ، وهی کل ما اظلّك، « وظنّـوا » ایقنوا « انّـه واقع بهم » أن خالفوا . «خذوا» ای، قلنا لهم خذوا ما آتیناکم بقوة » گفتیم بستانید این کتاب را ، یعنی جبرئیل گفت ایشانرا که این کتاب بستانید و بپذیرید بجهد و قوت و قدرت که دارید بگرفتن و پذیرفتن آن ، « واذکروا مافیه » ای اعملوا بما فیه ولاتنسوه. « لعلّکم تتّقون» لکی تتّقوا النّـار ، وسبق شرحه فی سورة البقرة .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « ومن قوم موسی امة یهدون بالحق ـ» قصهٔ دوستان است ووصف الحال جوانمردان وسیرت سالکان . رب العالمین ایشانرا راه سعادت نموده ، وبتخاصیص قربت وزلفت مخصوص کرده ، وبجذبهٔ کرامت گرامی کرده . نسبت تقوی بایشان زنده ، و منهج صدق بثبات قدم ایشان معمور ، ونظام دولت دین ببرکات انفاس ایشان پیوسته. رسول خدا میگوید صلوات الله علیه : « لوقسم نور احدهم علی اهل الارض لوسعهم ». اگر نور دل ایشان راه باز دهند، وتلألؤ شعاع آن برعالم وعالمیان افتد ، متمردان همه موحد گردند . زنّـارها بکمر عشق دین بدل شود، لکن عزیز اند و ارجمند بکس شان ننماید ، بدنیا وعقبی شان ندهد ، متواری وار ایشان را درحفظ خویش میدارد ، و بنعت محبت در قباب غیرت می‌پرورد . بموسی (ع) وحی آمد که : ای کلیم مملکت ! نگر تاصدف درّ

درد خویش پیش هر بی‌دیده‌ای نشکافی، و آیت صورت عشق جلال ما برهیچ نا محرمی نخوانی که از حقیقت سمع و سماع معزول بود. ای **موسی**! اگر خواهی که راز ما آشکارا کنی باری بر کسانی کن که‌محل‌عهد اسرار ما باشند، بلیل ونهار با خدمت‌درگاه ما پرداخته، ودر مشاهدۀ جلال ماخیمۀ عشق زده، و بردرگاه ربوبیت این داغ احقّیت یافته که: «امّة یهدون بالحق وبه یعدلون». این داغ احقیت سری است‌از اسرار الهی، لطیفه‌ای ازلطائف ربّانی، که از عالم غیب روان شد، وجز در پردۀاطوار طینت درویشان منزل نکرد. خواهی تاشمه‌ای ازآن بیابی درپرده‌های نفس برو تابدل رسی، و آنکه در پرده‌های دل برو تابجان رسی، وآنکه در پرده‌های جان برو تا بوصال جانان رسی، کان تعبیه جز درمیان جان دوستان نبینی:

گفتم کجات جویم ای ماه دلستان گفتا قرارگاه منست جان دوستان

گفتم قرارگاهت در جان چرا کنی گفتا که تا نیابد از من کسی نشان

گفتم که‌رهنمون رهی باش‌پیش‌خویش گفتا زچپ وراست تو بنگر بکشتگان

داود پیغامبر هر وقتی که درویشی دیدی ازین سوخته خرمنی، غارتیده عشقی، دانستی که محل عهد اسرار ازل‌است، با وی بنشستی و آرام گرفتی، گفتی: آنچه مقصود است و آرام دل من، درو تعبیه‌است. **یعقوب** پیغامبر که در بیت الاحزان نشست، و بدرد فراق یوسف چندان بگریست که بینائی در سر آن‌شد، تو گوئی در بند صورت یوسف بود، و از روی‌حقایق آن بقیت نقاوۀ صفاوت خلّت بود که در ناصیۀ **یوسف** تعبیه بود، و **یعقوب** را زیر و زبر همی‌داشت. **رویم بغدادی** گوید: العارف مرآة، من نظر فیها تجلی له مولاه، و الیه الاشارة بقوله عزّ وجلّ: «سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتّی یتبیّن‌لهم انّه الحق».

«و قطعنا هم اثنتی‌عشرة اسباطاً امماً» - **جعفر بن محمد** (ع) میگوید در

حقائق این آیت که : از چشمهٔ معرفت دوازده جوی روان کرده ، هر یکی شرب فرقتی ساخته ،واستقاء دولت دین هر یکی را از آن منهل پدید کرده ، همانست که جای دیگر بروجه‌اجمال برمز و اشارت گفت: « وأن‌لو استقاموا علی‌الطریقة لاسقیناهم‌ماء غدقاً » ای: جعلنا لهم‌سقیاً علی‌الدوام . دوازده نهراند : اول‌آن‌آشنائی و آخردوستی ، وده میان این وآن :یکی‌صدق‌اعتقاد ، دیگر اخلاص‌در اعمال، سدیگر رضا دادن بحکم ، چهارم عین الیقین ، پنجم سرور وجد ، ششم برق کشف ، هفتم حیرت‌شهود ، هشتم استهلاك شواهد ، نهم مطالعهٔ جمع ، دهم حقیقت افراد . بنده چون ذوق این شربتها بجان وی رسد ، و حلاوت آن‌بیابد ، وجذبهٔ الهی‌درآن پیوندد ، خود عین‌الحیوة گردد، وهر که‌ازدست وی شربتی خورد مقبل ابدشود.

پیرطریقت گفت : الهی! مشرب میشناسم اما واخوردن نمی‌یارم، دل‌تشنه ودر آرزوی قطره‌ای میزارم . ستایه مرا سیری نکند، من‌درطلب دریا ام. برهزارچشمه‌وجوی گذر کردم تا بو که دریا دریابم . درآتش‌عشق‌غریقی دیدی؟ من چنانم . در دریا تشنه‌ای دیدی ؟ من‌آنم. راست بمتحیری‌مانم که‌در بیابانم . فریادم رس که‌از دست بیدلی بفغانم .

« وقطعناهم فی‌الارض امماً » ـ ازروی تحقیق بر ذوق اهل مواجید اشارت‌است بسیّاحان امّت ، و غرباءِ طریقت ، که پیوسته گرد عالم میگردند ازین دیار بدان دیار، وازین غار بدان غار، تاوقت خویش ازخلق بپوشند ، ودین خویش‌ازآفات اغیاربکوشند. **ومصطفی** (ص) بدین معنی اشارت کرده که : روزگاری بمردم درآید که دین دینداران بسلامت نماند، تا ازخلق نفرت نگیرند. بسان سیاحان بینی‌ایشانرا ازخلق گریزان، که در کوه که دربیابان :

پویان و دوان اند غریوان بجهان	در صومعهٔ کوهان در غار بیابـان
یـکسر همه محو اند بدریای تـفـکر	برخوانده بخود برهمه‌لاخان و لا مان

ویشهدلذلك قصة اصحاب الکهف وقصة الغار للنبی مع **ابی بکر** ، یقول الله تعالی: «ثانی اثنین اذ هما فی الغار» .

معنی دیگر گفته‌اند سیاحت وغربت ایشانرا یعنی که مشتاق‌اند ، ومشتاق در اغلب روزگار وعموم احوال بی قرار وبی آرام بود. گرد عالم میگردد تا مگر جائی رسد که آنجا نشان دوست بیند، یا از کسی خبردوست پرسد، وفی معناه انشدوا :

ان آثار نا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الاثار.

پیر طریقت گفت : الهی! غریب ترا غربت وطن است، پس این کار را کی دامن است ؟ چه سزای فرج است او که بتو ممتحن است؟ هرگز کی واخانه رسد او که غربت اورا وطن است . الهی! مشتاق کشتهٔ دوستی است ، و کشتهٔ دوستی را دیدار تو کفن است.

« وبلوناهم بالحسنات والسیئات »۔ بیازمائیم ایشانرا درکام و درناکام ، نه درکام فریفته شوندنه درناکام . ازمابر کردند، شغلی دارند درپیش مهم‌تر ازکام وناکام خویش. با خلق عاریت‌اند و با خودبیگانه ، و از تعلق آسوده . دلهاشان با مولی پیوسته ، وسرها باطلاع وی آراسته. همی گویندبزبان افتقار بنعت انکسار: خداوندا ! وا درگاه آمدیم بنده وار ، خواهی عزیز دارخواهی خوار .

« والذین یمسکون بالکتاب»۔ ایمان، « وأقاموا الصلوة » احسان ، فبالایمان وجدواالامان، وبالاحسان وجدوا الرضوان ، فالامان مؤجّل والرضوان معجّل ، ویقال : یمسّکون بالکتاب سبب النجاة ، و أقاموا الصلوة تحقیق المناجات ، فالنجاة فی المآل ، و المناجات فی الحال. و افراد الصلوة بالذکر اعلام انها افضل العبادات بعد معرفة الذات و الصفات .

۱۷-النوبة الاولی

قوله تعالی : «**واذ أخذ ربّك** » گرفت خدای تو «**من بنی آدم**» ازفرزندان

آدم «**من ظهورهم**» از پشتهای ایشان «**ذریّتهم**» فرزندان ایشان «**وأشهدهم علی انفسهم**» و ایشانرا گواه گرفت بر ایشان «**الست بربّکم**» [وگواه بر آن گرفت که ایشانرا گفت] نه‌ام من خداوند شما ؟ «**قالوا بلی**» ایشان پاسخ دادند آری توئی خداوند ما «**شهدنا**» گواه بودیم برایشان «**ان یقولوا یوم القیمة**» تا نگویند روز رستاخیز «**انّا کنّا عن هذا غافلین (۱۷۲)**» که ما ازین اقرار و گواهی ناآگاه بودیم.

«**اویقولوا**» یا گویند پسینان ایشان «**انّما اشرك آباؤنا من قبل**» که پدران پیشینان ما انبازان گرفتند با تو پیش از ما «**وکنّا ذرّیّة من بعدهم**» و ما فرزندان ایشان بودیم [برپی ایشان رفتیم] پس ازایشان «**افتهلکنا**» پس اکنون ما را می هلاك کنی و عذاب کنی ؟ «**بما فعل المبطلون (۱۷۳)**» بآنچه کج‌کاران (۱) کردند و نابکاران پیش ازما .

«**وکذلك نفصّل الایات**» چنین تفصیل میدهیم و می باز گشائیم و راست و درست وپیدا می باز نمائیم گفتها و کرده های خویش «**و لعلّهم یرجعون (۱۷۴)**» و تا مگر ایشان بازآیند ازراه کج(۲) با راه راست.

«**واتل علیهم**» وبرایشان خوان «**نبأالّذی آتیناه آیاتنا**» خبرآن مرد که اورا دادیم سخنان خویش «**فانسلخ منها**» بیرون‌شد او از آن چو مار ازپوست «**فأتبعه الشّیطان**» پس‌خود فرا کرد اورا دیو «**فکان من الغاوین (۱۷۵)**» تا ازبیراهان گشت. «**ولوشئنا**» واگرخواستیم (۳) [ما آن مردرا] «**لرفعناه بها**» برداشتیمی(٤) با آن آیات وعلم «**ولکنّه اخلد الی الارض**» لکن‌آن مرد بازمین بنشست وبا این جهان گرائید «**واتّبع هویه**» وبرپی‌بایست‌خویش‌رفت «**فمثله کمثل الکلب**» مثل‌او راست چون مثل سگ است «**ان‌تحمل علیه**» اگر بروی حمله بری و وی را بر تاختن داری

۱ـ ج: کژکاران. ۲ـ ج: کژ. ۳ـ الف: خواستید. ٤ـ الف : برداشتیمید .

«**یلهث**» زبان ازدهن بیرون افکند «**اوتترکه**» یا ازوی بازشوی «**یلهث**» هم زبان از دهن بیرون افکند «**ذلك مثل القوم**» این مثل آن مرداست ومثل آن کسان «**الذین کذّبوا بآیاتنا**» ایشان که سخنان ما بدروغ فراداشتند «**فاقصص القصص**» و بر ایشان خوان قصه‌هائی [که در قرآن بتو فرستادند و مثلها که ترا در آن شنوانیدند] «**لعلّهم یتفکّرون**(۱۷۶)» تا مگر ایشان دراندیشند .

«**ساء مثلا**» بدسان وبدمثل‌اند «**القوم الّذین کذّبوا بآیاتنا**» آن گروه که بدروغ فرا داشتند سخنان ما «**وانفسهم کانوا یظلمون**(۱۷۷)» و برخویشتن می‌ستم کردند .

«**من یهدی الله**» هر که راه نمود الله اورا «**فهو المهتدی**» بر راه راست اوست «**ومن یضلل**» و هر که بیراه کرد الله ویرا «**فأولئك هم الخاسرون**(۱۷۸)» ایشان‌اند که زیانکاران‌اند .

«**ولقد ذرأنا لجهنّم**» و آفریدیم ما دوزخ را «**کثیرا من الجنّ والانس**» فراوانی از پریان و آدمیان «**لهم قلوب**» ایشانرا دلهائی است «**لایفقهون بها**» که بآن حق درنیابند «**ولهم اعین**» وایشانرا چشمهائی است «**لایبصرون بها**» که حق بآن نه بینند «**ولهم آذان**» وایشان راگوشهائی است «**لایسمعون بها**» که بآن‌حق بنشنوند «**اولئك کالانعام**» ایشان‌همچون ستوران‌اند «**بل هم اضلّ**» نه راست‌چون ستور بلکه گمراه ترازستور «**اولئك هم الغافلون**(۱۷۹)» ایشان‌اند که از حق وراه آن غافلان اند .

النوبة الثانية

قوله تعالی : «واذأخذ ربّك» ـ هذه قصة القضیة ، ویشتمل علیها اخبار صحاح

و آثار حسان ، فنبدأ بها و نقول : روى **مسلم بن يسار:** ان **عمر بن الخطاب** سئل عن هذه‌الاية : فقال عمر: سمعت رسول‌الله(ص) يسأل‌عنها ، فقال صلّى‌الله عليه وسلم : « ان الله خلق آدم ثمّ مسح ظهره بيمينه، فاستخرج‌منه ذرّيّة، فقال : خلقت هؤلاءِ للجنة، و بعمل اهل‌الجنة يعملون، ثمّ مسح ظهره فاستخرج منه ذرّيّة، فقال: خلقت هؤلاءِ للنار وبعمل اهل‌النّار يعملون » . فقال رجل : يا رسول‌الله ! ففيم العمل ؟ فقال رسول‌الله (ص): « ان الله اذا خلق العبد للجنّة استعمله بعمل اهل الجنّة حتى يموت على عمل من‌اعمال اهل الجنّة ، فيدخله بالجنّة، و اذا خلق العبدللنّار استعمله بعمل اهل‌النّار حتى‌يموت‌الى عمل من اعمال اهل النار فيدخله به‌النّار » .

وعن**هشام بن حكيم** : انّ رجلا اتى‌النّبىّ(ص)فقال: ايبتدأ الاعمال‌امقدقضى القضاء ؟ فقال رسول‌الله(ص) : « انّ الله اخذ ذرية‌آدم من ظهورهم ثمّ اشهدهم على انفسهم ثمّ افاض بهم فى كفّيه ، فقال : هؤلاءِ فى‌الجنّة و هؤلاءِ فى‌النّار، فأهل الجنّة ميسّرون لعمل اهل الجنّة، و اهل‌النّار ميسّرون لعمل‌اهل النّار » . و عن **ابى امامة** قال : قال رسول‌الله (ص) : « لمّا خلق‌الله الخلق وقضى القضية اخذ اهل‌اليمين بيمينه، واهل‌الشمال بشماله ، فقال : يا اصحاب اليمين ! قالوا : لبيك و سعديك . قال : الست بربّكم ؟ قالوا بلى. قال : يا اصحاب‌الشمال ! قالوا : لبيك و سعديك . قال : الست بربّكم ؟ قالوا بلى . ثمّ خلط بينهم ، فقال قائل : يا ربّ ! لم خلطت بينهم ؟ قال : لهم اعمال من دون ذلك هم لها عاملون ، ان يقولوا يوم‌القيمة‌انّا كنّا عن هذا غافلين ، ثمّ ردّهم فى‌صلب‌آدم».

و روى أن‌الله عزّوجل لمّافرغ من‌خلق آدم مسح كتفه اليمنى ، فاستخرج‌منها كلّ نسمة طيّبة ، ثمّ مسح كتفه‌اليسرى فاستخرج منها كل نسمة خبيثة. ثم جمعهم فى قبضتيه ، ثمّ قال لآدم : اختر ايتها شئت . فقال‌آدم : اخترت يمين ربّى يميناً مباركة ، ففتحها له ، فعرضهم عليه ، وسمّاهم‌له وعلى‌الانبياءِ من ولده نور هم ، ثم فتح يده الاخرى

فعرضهم علیه وسمّاهم له . ثم قال لمن فی یمینه : هؤلاءِ للجنّة ولاابالی ، وقال لمن فی یده الاخری : هؤلاءِ للنّار ولاابالی ، ثم خلط بعضهم ببعض، ثم اخذ منهم المیثاق ، و أشهد بعضهم علی بعض ، ثم ردّهم فی صلبه.

وعن ابی صالح عن ابی هریرة، قال: قال رسول الله(ص): « لمّا خلق الله آدم مسح ظهره فسقط من ظهره کل نسمة هو خالقها من ذریته الی یوم القیامة ، و جعل بین عینی کل انسان وبیضاً من نور ، ثم عرضهم علی آدم ، فقال : یارب ! من هولاءِ ؟ قال : هؤلاءِ ذریتك. فرآی رجلا منهم یعجبه وبیض مابین عینیه . فقال یا رب ! من هذا ؟ قال : هذا رجل من آخر الامم من ذریتك یقال له داود . قال: ای رب ! کم جعلت عمره ؟ قال: ستّین سنة . قال : ای رب ! زده من عمری اربعین سنة . فلمّا انقضی عمر آدم، جاء ملك الموت، فقال : اولم یبق من عمری اربعون سنة ؟ قال : اولم تعطها ابنك داود ؟ فجحد، فجحدت ذریته، فنسی فنسیت ذریته ، وخطیء فخطِئت ذریته». وفی روایة اخری: فرجع ملك الموت الی ربّه ، فقال : انّ آدم یدّعی من عمره اربعین سنة . قال : اخبر آدم انّه جعلها لابنه داود، والاقلام رطبة فأثبتت لداود » .

وعن ابی بن کعب فی قوله تعالی « و اذ أخذ ربّك » الایة ، قال : فجمع له یومئذ جمیع ماهو کائن الی یوم القیامة، فجعلهم ارواحاً ، ثم صوّرهم ، ثم استنطقهم فتکلموا ، وکلمهم قبلا، وأخذ علیهم العهد والمیثاق،وأشهدهم علی انفسهم : الست بربّکم ؟ قالوا: بلی ، شهدنا ، ان تقولوا یوم القیمة انّا کنّا عن هذا غافلین. قال : فانّی اشهد علیکم السموات السّبع والارضین السبع ، وأشهد علیکم آباؤکم آدم أن تقولوا یوم القیامة : لم نعلم بهذا . اعلموا انّه لااله غیری، و أنا ربکم لاربّ لکم غیری، فلاتشرکوا بی شیئاً و انّی سأرسل الیکم رسلی یذکرونکم عهدی ومیثاقی ، وأنزل علیکم کتبی ، قالوا : نشهد انك ربنا و الهنا لاربّ لنا غیرك ، ولااله لنا غیرك ، فأقروا یومئذ طائعین ، وطائفة علی وجه التقیة ،

فأخذ بذلك ميثاقهم ، ثم كتب آجالهم و ارزاقهم ومصائبهم ، ورفع عليهم آباءهم آدم،فنظر اليهم ، فرآى فيهم الغنى والفقير وحسن الصورة ودون ذلك. قال : رب ؟ لو سويت بين عبادك! قال : انى احببت ان أشكر. ورأى فيهم الانبياء مثل السّرج،عليهم النور، وخصّوا بميثاق آخر فى الرسالة والنبوة ، فهوالذى يقول: « واذ اخذنا من النبيين ميثاقهم ومنك ومن نوح» الاية ، وهو قوله : « فطرة الله التى فطر النّاس عليها » ، و فى ذلك قال : « هذا نذير من النّذر الاولى» ، قال : فلما قرّرهم بتوحيده ، وأشهد بعضهم على بعض ، اعادهم الى صلبه ،فلاتقوم الساعة حتى يولد كل من اخذ ميثاقه لايزاد فيهم ولاينقص منهم ، فذلك قوله :

« و اذ اخذ ربّك من بنى آدم» ـ «اذ» كلمتى است در گرفتن قصه‌ای گذشته را ، وآنرا گه گه درمستقبل نهند « و «اذا» كلمتى است در گرفتن قصه‌ای مستقبل را، وآنرا گاه گاه درقصهٔ ماضى نهند. « اخذ ربّك من بنى آدم من ظهورهم »ـ نظم آيت چنين است: و اذ أخذ ربّك من ظهور بنى آدم ذريتهم . اهل مكه و كوفه « ذريّتهم » خوانند. باقى «ذريّاتهم» بجمع. معنى آنست كه: آنچه از آدم زاد ازپشت وى گرفت، وآنچه ازفرزندان زادند از پشتهای ایشان گرفت ، چنانكه خواهند زاد واحداً بعد واحد ، على مايكون عليه الى يوم القيامة. ازين جهت نگفت: من ظهر آدم، لانّهم لم يخرجوا كلهم من ظهر آدم، بل بعضهم من بعض، على مايتوالد الاباء من الابناءِ الى يوم القيامة . واين عهد گرفتن و پيمان ستدن پيش ازآن بود كه آدم در بهشت شد ، يعنى ميان **مكه وطائف** بقول **كلبى**. **ابن عباس** گفت: **ببطن نعمان** بود ، واد الى جنب **عرفة** . قومى گفتند : در بهشت بود. **سدى** گفت : درآسمان بود ازبهشت بدرآمده و بزمين نارسيده . قومى گفتند: به **دهنا** بود زمينى است در **هند**، آنجا كه آدم از آسمان فروآمد، وآن فرزندان كه ازپشتهای ایشان بيرون آمدند برمثال ذر بودند، روى زمين ازايشان پر، برهيئت مردان وزنان وبرصورت ایشان، عقل وفهم ونطق درايشان آفريده . **زجاج** گفت : جاز أن يجعل سبحانه لامثال الذر فهماً

تعقل به امره، کما قال تعالی: «قالت نملة»، و کما قال: «وسخرنا مع داود الجبال یسبحن والطیر»، و کلّ مولود یولدعلی‌الفطرة، ای: یولد وفی‌قلبه توحیدالله، وقیل:کانوا کالذّرّ کثرة لا صغراً، وکانوا علی‌اشخاصهم‌الّتی یکونون علیها، والاوّل اصح، اذ لا ننکر قدرةالله علی‌ان‌یجعل‌الذّرّ عاقلا یفهم‌الخطاب، ویسمع، ویجیب. پس‌رب‌العالمین باایشان خطاب کرد بی واسطه، کفت: «الست بربّکم»؟ این «الست» تقریر است نه‌استفهام، به اقرارآوردن است چنانکه جریر کفت:

الستم خیر من رکب‌المطایا و اندی العالمین بطون راح؟

ایشانرا کفت: نه‌ام من خداوند شما؟ همه پاسخ دادند: بلی انت ربّنا. توئی خداوند ما. همه اقراردادند، امّا قومی بطوع‌ازمیان جان، وقومی برتقیه از بن دندان، مؤمنانرا تقریربود، وبیکانکان را تهدید. مؤمنانرا کفت بلطف: نه من‌خداوندشما ام؟ وبیکانکان را کفت بقهر: من خداوند شما نیستم؟ همه کفتند: بلی، وربّ العزة جلّ جلاله خود دانست، ودرعلم قدیم وی بود که ازایشان کیست که تصدیق کند دردنیا، و برآن عهد و اقرار بماند، ومؤمن باشد؟ و کیست که آنرا تکذیب کند وکافر کردد؟

«قالوا بلی شهدنا» ـ روا باشد که «شهدنا» با «بلی» پیوسته بود حکایت از آدمیان که ایشان کفتند: «بلی‌شهدنا». آری خداوندمائی، کواهی بدادیم، وبریکدیکر کواه بودیم، و تقدیره: و أشهدهم علی انفسهم الست بربّکم لئلا یقولوا یوم القیمة انّا کنّا عن‌هذا غافلین؟ «او یقولوا انّما اشرك آباؤنا»، «اویقولوا افتهلکنا بما فعل المبطلون»؟

«قالوا بلی‌شهدنا» ـای: علمناانّك ربّنا. و اکر «شهدنا» کسسته خوانی‌از «بلی»، رواست، چنانکه «بلی» وقف کنی آنکه کوئی: «شهدنا». «أن یقولوا» حکایت‌ازالله که وی کفت جل جلاله کواه بودیم برایشان تا نکویند روز رستاخیز که ما ازین اقرار

ناآگاه بوديم، واين « أن تقولوا » و «اوتقولوا» درهردو «لا» مضمراست ،واين درقرآن روان است ، ودرلغت مشهور وجائز چنانكه در سورة النساء گفت : « يبين الله لكم ان تضلوا » اى: لاتضلّوا ، و درسورةالزّمر گفت : « ان تقول نفس »، « اوتقول» ، « اوتقول » و«لا»درهرسه مضمراست، و ابو عمرو « ان يقولوا »، « اويقولوا » بياخواندخبر ازغائب. باقى بتاءِ مخاطبه خوانند ، ومعنى هر دو ظاهراست، و گفته‌اند : « او تقولوا انّما اشرك آباؤنا من قبل و كنّا ذرّيّة من بعدهم افتهلكنا بما فعل المبطلون » دليل است كه تقليد درتوحيد كفراست ، وشرح مسئلهٔ تقليد درسورة البقرة رفت .

واعلم أن المعتزلة والقدرية ينكرون الميثاق الاوّل، و يتأولون الاية تأويلا باطلا مظلماً ، فيقولون المراد بأخذالذرية وجودهم فى الدنيا قرناً بعد قرن الى يوم القيامة، ويتأوّلون الاشهاد على وجهين: احدهما بماركّب فيهم من العقل ، والثّانى ببعث الرسل، وهذاخلاف مذهب اهل السنة والجماعة ، وفى الاخبار والاثار الّتى ذكرناها مقنع وكفاية لابطال مذهبهم و رد مقالتهم . « والله يقول الحقّ وهويهدى السبيل » .

« و كذلك نفصّل الايات » ـ اين « كذلك» درجايهاى فراوان درقرآن آفرين است كه الله ميكند بر گفت خويش ، يا بر كرد خويش، اى: كبيان هذه القصة نبين سائر الايات لقومك يا محمد ! «ولعلّهم يرجعون» عن كفرهم .

«واتل عليهم نبأ الّذى آتيناه آياتنا» ـ علما درين مرد خلاف كرده‌اند كه كيست؟ قومى گفتند : بلعم استمردى ازبنى اسرائيل ازكنعانيان، و در زمين شام مسكن داشت. قومى گفتند ازعمالقه بود ودر مدينهٔ جباران مسكن داشت. ودرنام پدر اين بلعم خلاف كرده‌اند، گفتند كه : باعورا . و گفتند كه باعر، و گفتند كه :آبر. مقاتل گفت : ملك بلقا باين بلعم گفت: ادع الله على موسى . دعاءِ بد كن برموسى ، واين بلعم نام اعظم دانست ومجاب الدعوة بود. بلعم گفت : من نتوانم كه بر موسى دعاءِ بد كنم ، كه وى

پیغامبر است، وبردین حق‌است، ومن همان دین دارم که وی دارد. پس چون توانم که بروی دعاءِ بد کنم؟ آن ملك بفرمود که ویرا بردار کنید اگرفرمان نبرد. وی بترسید بیرون‌آمد. برماده خری نشسته بود، و روی برلشکر گاه موسی نهاده. آن بهیمه چون نزدیك لشکر گاه رسید بایستاد برجای‌خویش، ونمی‌رفت. آخر آن بهیمه بسخن‌آمد که: **یا بلعم!** لم تضربنی، انّی مأمورة، فلاتظلمنی، فهذه نار امامی، قد منعتنی ان امشی. ای بلعم! مراچه زنی؟ مرا می‌فرمایند که مرو. اینك‌آتش درپیش‌من، اگرفرا روم‌بسوزم. بلعم باز گشت وآنچه‌دید باملك بگفت. ملك‌نشنید، وخشم گرفت، گفت: اگردعا کنی و گرنه بفرمایم تا ترا بردار کنند. پس‌بنام‌اعظم خدای را خواند ودعا کرد، تارب‌ّ العزة راه بموسی فرو گیرد، ونتواند که درمدینهٔ ایشان‌شود، وقصد ایشان کند، وموسی وبنی‌ـ اسرائیل در تیه بماندند بدعاءِ وی. موسی گفت: یارب‌ّ! بکدام گناه بچه سبب ما درین تیه گرفتار آمده‌ایم؟ رب‌العزة گفت: بدعاءِ **بلعم**. **موسی** گفت: فکما سمعت‌دعاءه علی‌ّ فاسمع دعائی علیه. فدعا موسی علیه ان ینزع عنه الاسم الاعظم و الایمان، فسلخه الله مماکان علیه، ونزعت‌منه المعرفة، فخرجت‌من صدره کحمامة بیضاء، فذلك قوله: «فانسلخ منها» الایة.

عبدالله بن عمرو بن العاص وجماعتی گفتند: این آیت‌درشأن **امیة بن ابی الصلت الثقفی** آمد، مردی بود دانشمند، کتب خوانده و دانسته که‌الله پیغامبری خواهد فرستاد درآن روز گار، وامید همی داشت که‌آن پیغامبر وی خواهد بود. پس چون دید که رب‌ّ العالمین‌**محمد** را به پیغامبری فرستاد، بر وی حسد برد، و طعن کرد. روز **بدر** بر کشتگان **بدر** بگذشت، ازحال ایشان پرسید، گفتند که: محمد ایشانرا کشت، گفت: اگر پیغامبر بودی خویشانرا نکشتی. پس چون **امیه** بمرد، خواهر وی **فارعه** پیش مصطفی آمد. رسول‌خدا(ص) اورا گفت که: قصهٔ وفات برادرت‌بگوی. گفت: بینا هو راقد

اتاه آتیان، فکشطاسقف‌البیت، ونزلا، فقعد احدهما عند رجله والاخرعند رأسه. فقال‌الّذی عند رجله للّذی‌عند رأسه : ا وعی . قال وعی . قالا زکی . قال : ابی. قالت : فسألته عن ذلك ، قال : خیر ارید بی فصرف عنی ، ثم غشی علیه ، فلمّا افاق ، قال :

کلّ عیش و ان تطاول دهراً صائر مرّة الی ان یزولا
لیتنی کنت قبل ما قد بدا لی فی قلال الجبال ارعی الوعولا
انّ یوم الحساب یوم عظیم شاب فیه الصغیر یوماً ثقیلا

ثمّ قال لها رسول‌الله(ص) : انشدینی شعر اخیك فأنشدته :

لك الحمد والنعماء والفضل ربّنا و لاشیء اعلی منك جدّاً و أمجد
ملیك علی عرش السّماءِ مهیمن لعزّته تعنو الوجوه و تسجد

ثمّ انشدته قصیدته الّتی فیها :

عند ذی العرش یعرضون علیه یعلم الجهر و السّرار الخفیّا
یوم یأتی الرّحمن و هو رحیم انّه کان وعده مأتیّاً
یوم یأتیه مثل ما قال فرداً ثمّ لابدّ راشداً او غویّاً
اسعیداً سعادةً انا ارجوا او مهاناً بما کسبت شقیّاً
ربّ ان تعف فالمعافاة ظنّی او تعاقب فلم تعاقب بریّاً

فقال‌رسول‌الله (ص) : « آمن شعره و کفر قلبه » ، فأنزل‌الله فیه : « و اتل‌علیهم» الایة .

و گفته‌اند : این آیت درشأن مردی‌آمد که ویرا بنزدیك خدا سه‌دعا مستجاب بود ، و زنی داشت‌نام‌آن زن **بسوس** ، و اورا از آن زن فرزند بود . شوهر خودرا گفت: اجعل لی منها دعوة واحدة. ازآن سه دعا یکی درکار من کن . گفت‌چه خواهی ؟ گفت : ادع الله ان یجعلنی اجمل امرأة فی بنی اسرائیل . دعا کن تا مرا جمالی دهد چنانکه

در بنی اسرائیل هیچ زن بجمال من نبود. همچنان کرد، و ربّ العزّة او را جمالی بکمال داد. چون خود را چنان دید سر کشی کرد، و از مرد خویش بر گشت. مرد خشم گرفت. یك دعاءِ دیگر درکار وی کرد، گفت: بار خدایا! او را سگی گردان. آن زن درحال سگی گشت. پسران وی بیامدند، و تضرع کردند که: مردم ما را سر زنش میکنند که مادرشان سگ گشته، وبانگ سگان میکند. پدر دعاءِ سوم‌هم درکار وی کرد، گفت: بار خدایا! اورا باآن صفت بر که اوّل بود. هرسه دعا درکار وی‌شد، و در شأن وی این‌آیت فروآمد.

سعید مسیب گفت: نزلت فی **ابی عامر بن النعمان الراهب** الّذی سمّاه النّبی(ص): الفاسق، وکان قد ترهب فی الجاهلیة، ولبس‌المسوح، فقدم المدینة، فقال للنّبی (ص): ما هذاالّذی جئت به؟ قال: «جئت بالحنیفیة دین **ابراهیم**»، فقال: انا علیها. فقال النّبی (ص): «لست علیها ولکنك ادخلت فیها مالیس منها». فقال**ابوعامر:** امات الله الکاذب منّا طریداً وحیداً، فخرج الی **الشام** و أرسل الی المنافقین ان اعدّوا القوّة و السلاح، و ابنوا لی‌مسجداً و هو مسجد الضّرار. ثمّ اتی‌الرّاهب الی **قیصر** و أتی بجند لیخرج **محمداً** و اصحابه من **المدینه**،فذلك قوله: «وارصاداً لمن حارب الله و رسوله» یعنی انتظاراً لمجیئه، فمات **بالشام** طریداً وحیداً.

و قال **الحسن**: نزلت فی منافقی اهل الکتاب الّذین‌کانوا یعرفون النّبی (ص) کما یعرفون ابناءهم. «واتل علیهم نبأالّذی آتیناه آیاتنا» یعنی علّمناه اسم‌الله‌الاعظم و استحفظناه. «فانسلخ منها» خرج من علمها کانسلاخ الشاة من جلدها، و الانسلاخ التعری من‌الشیءِ حتی‌لایعلق به‌منه شیء. «فأتبعه‌الشیطان» استتبعه. «فکان‌من‌الغاوین» ای‌صار من الهالکین. قال عدی‌بن زید:

ایّها الرّکب المخبّو ن علی الارض المجدّون

كأنتم نحن كنّا و كما كنّا تكونون

يعنى كما صرنا تصيرون .

« ولوشئنا لرفعناه بها » ـ يعنى لمتّعناه بها و لهديناه ، و قيل : لرفعنا عنه الكفر بالايات وعصمناه . « ولكنّه اخلد الى الارض » اى اطمأن اليها و ركن و تقاعس الى الدّنيا والبقاء فيها . خلد و أخلد واحد ، من الخلود ، و هوالدّوام و المقام . لكن آن مرد با زمين نشست ، و با دنيا گرائيد، و با دير زيستن آسود ، يقال لمن يتقاعد عن الحركة فى‌الامور مخلد . « و اتّبع هويه » ـ اى : اتبع مسافل الامر و ترك معاليه ، و اختارالدّنيا عن الاخرة ، و اطاع الشيطان . « فمثله كمثل الكلب ان تحمل عليه يلهث اوتتركه يلهث » معنى آنست ـ والله اعلم ـ كه : اگر مضطر يابى اورا دنيا جوى يابى، و اگر بى‌نياز يابى هم دنياجوى يابى . معنى ديگر: اگر وى را آزموده يابى‌ضجر يابى، واگر معافى يابى هم ضجر يابى . سديگر معنى : ان تعلمه الحقّ لفظه و أباه و رده ، اولم تعلمه و لم تبلّغه وجدته‌جاهلا عاصياً . واين لائق تر است بقصه و نيكوتر. ميگويد: اگر اورا آگه كنى از حق حق نپذيرد ، و اگر آگاه نكنى خود حق نشناسد ، واز بهر آن مثل زد : «يلهث» كه در دهن لاهث هيچ چيز بنماند ، كه زبان ازدهن بيرون جنباند و بيرون‌افكند . هرچه در دهن‌دارد بيرون افكند. چيزى نگاه ندارد و نپذيرد، و«لهث» از صفات سگ است برعادت بى‌سبب براستدامت ، كلّ حيوان يلهث عند عطش‌او اعياء الاالكلب ، فانّه لاهث فى‌الاحوال كلها . شبهه‌الله بأخسّ حيوان فى‌اخسّ احواله. «ذلك مثل القوم الّذين كذبوا بآياتنا فاقصص القصص » اتل عليهم خبرهم « لعلّهم يتفكرون » كى يتأملوا فيتعظوا ، و قيل : لعلّهم يتفكرون فيعرفون انّه لم يأت بهذالخبر عمّا مضى الا نبى يأتيه وحى‌من‌السّماء .

« ساء مثلا القوم » ـ اى ساء مثلا مثل‌القوم ، فحذف المضاف و أقيم‌المضاف اليه

مقامه فرفع . و انتصاب مثلا علی التمییز . « و أنفسهم كانوا یظلمون » بذاك التكذیب ، یعنی انّما یخسرون حظهم .

« من یهدی الله فهو المهتدی » - ای : من هداه الی الایمان ووفّقه فهو المهتدی الثّابت علی الایمان ، ومن اضلّه عن الایمان، و خذله ، فقدخسر نفسه و منزله من الجنة. وكان النبیّ (ص) یقول فی خطبته : « من یهدی الله فما مضل له ، ومن یضلل فلاهادی له»

« ولقد ذرأنا » ای : خلقنا ، « لجهنّم كثیراً من الجنّ والانس » و هم الكفار من الفریقین .كافران را كه آفرید كافر آفرید، وبرای دوزخ آفرید . این لام دلیل است كه دوزخی آن را آفریده‌اند تا كار دوزخیان كند ، و بدوزخ رود ، وكردار ایشان بر علم خدایست و برخواست او، واین آیت منافی آن نیست كه گفت : « وما خلقت الجنّ والانس الا لیعبدون»، ازبهر آنكه گفت : « كثیراً منهم » ، و هذا الكثیر. وقیل : هذه اللام یعنی «لجهنم» لام العاقبه ، ای : خلقنا للعبادة ، مآل امرهم الی جهنم . هذا كقوله : « لیكون لهم عدواً وحزناً » ، وقال الشاعر :

اموالنا لذوی المیراث نجمعها و دورنا لخراب الدّهر نبنیها

وقیل : هذا من المقلوب ، وتقدیره : ولقد ذرأنا جهنم لكثیر من الجنّ والانس. روی **عبدالله بن عمرو** عن النبیّ(ص) : « ان الله تعالی لمّاذرأ لجهنّم ماذرأ كان ولد الزنا ممّن ذرأ لجهنّم » .

« لهم قلوب لایفقهون بها ولهم آذان لایسمعون بها » - ای : لاینتفعون بأعینهم و آذانهم فهم كالفاقدین السمع و البصر . « اولئك كالانعام » فی قلة انتفاعها بالمعقولات و المرئیات و المسموعات ، « بل هم اضلّ » لأنّ الانعام تعرف الله ، و الكافر لایعرفه . و فی الخبر كلّ شیء اطوع لله من ابن آدم، وقیل لان الانعام تبصر منافعها و مضارّها، فتلتزم بعض ما تبصر، والكافر لایعلم مضارّها حیث اختار النّار. یقول الله تعالی : « فما اصبرهم

على النّـار » ! و قيل : لانّ الكفّـار لقبيح فعلهم يصيرون الى النّـار، و الانعام لا تصير الى النّـار .

وعن **ابى الدرداء** ، قال: قال رسول‌الله (ص) : «خلق الله الجنّ على ثلاثة اصناف: صنف حيّـات و عقارب وخشاش الارض، وصنف كالرّيح فى الهواء ، وصنف كبنى آدم، عليهم الحساب والعقاب ، وخلق الله الانس على ثلاثة اصناف: صنف كالبهائم ، لهم قلوب لا يفقهون بها ، ولهم اعين لا يبصرون بها، ولهم آذان لا يسمعون بها، اولئك كالانعام بل هم اضلّ ، وصنف اجسادهم كأجساد بنى آدم وأرواحهم ارواح الشياطين، وصنف فى ظل الله يوم لا ظل الاّ ظلّه » .

« اولئك هم الغافلون » - اين «غافل» و آنكه درين معنى آيد در قرآن، آن متغافل است : نه آنست كه ايشان ناگاه‌اند ، آن آنست كه ايشان آگاه كردگان اند ، امّـا از آن غافل نشستگان اند ، و در تهاون بآن و اعراض از آن چون نا آگاهان اند ، و أنشدوا :

ايا سيّـدى مالى من الهجر ناصر سواك و مالى من هواك مجير
احين رمتنى اعين النّـاس بالهوى اشارت يد الواشى الىّ تشير
وشاركتنى فى سرّ امرى و جهره تغافلت عمّا بى و انت خبير

النوبة الثالثة

قوله تعالى: « واذ أخذ ربّـك من بنى آدم » الاية - از روى فهم برلسان حقيقت اين آيت رمزى ديگر دارد و ذوقى ديگر. اشارتست ببدايت احوال دوستان ، و بستن پيمان و عهد دوستى با ايشان روز اول در عهد ازل كه حق بود حاضر ، وحقيقت حاصل:

سقياً لليلى و الليالى الّتى كنّـا بليلى نلتقى فيها

چه خوش روزی که روز نهاد بنیاد دوستی‌است! چه عزیز وقتی که‌وقت گرفتن پیمان دوستی است ! مریدان روز اول ارادت فراموش هر گز نکنند . مشتاقان هنگام وصال دوست تاج عمر وقبلهٔ روزگار دانند:

سقیاً لمعهدك الّذی لولم یکن ماکان قلبی للصبابة معهداً

فرمان‌آمد که یا سیّد ! « وذکّرهم بأیّام الله » . این بندگان ما که عهد ما فراموش کردند ، وبغیری مشغول گشته ، با یاد ایشان ده‌آن روز که روح پاك ایشان با ما عهد دوستی می‌بست، و دیدهٔ اشتیاق‌ایشانرا این‌توتیا می کشیدیم که: «الست بربّکم»؟ ای مسکین ! یادکن آن روز که ارواح و اشخاص دوستان در مجلس انس از جام محبت شراب عشق ما می آشا میدند ، و مقربان ملأ اعلی میگفتند : اینت عالی همّت قومی که ایشانند! ما باری ازین شراب هر گزنچشیده‌ایم ، ونه شمه‌ای یافته‌ایم ، وهای وهوی(۱) آن گدایان در عیوق افتاده که : « هل من مزید » ؟

زان می که حرام نیست درمذهب ما تا باز عدم خشك نیابی لب ما

روزی‌آن مهترعالم و سیّد ولدآدم(ص) میگفت: « انّ حراء جبل یحبّنی و أحبّه » . این کوه حرا مرا دوست است و من او را دوستم . گفتند : ای سیّد کوه را چنین می گوئی؟ چیست این رمز؟ گفت :آری شراب مهرازجام ذکرآنجا نوش کرده‌ایم. سید صلوات‌الله علیه دربدایت‌کار که‌آثارنبوّت وأمارات وحی بروظاهر گشت، روزگاری با کوه حرا میشد ، و درد این حدیث درآن خلوتگاه اورا فروگرفته ، و آن کوه اورا چون غمگساری شده :

جز گرد دلم گشت نداند غم تو در بلعجبی هم بتو ماند غم تو
هر چند بر آتشم نشاند غم تو غمناك شوم گرم نماند غم تو

۱- الف : هایا هوی.

ساعتی در قبض بودی ، ساعتی در بسط . وقتی در سکر بودی وقتی درصحو. لختی در اثبات بودی ، لختی درمحو. هر کس که ازابتداءِ ارادت مریدان خبردارد داند که آن چه حال بودست وچه درد ؟ این چنان است که گویند :

اکنون باری بنقد دردی دارم کان درد بصد هزار درمان ندهم

پیر طریقت گفته در مناجات : الهی! چه خوش روز گاریست روز گار دوستان تو با تو ! چه خوش بازاریست بازار عارفان در کار تو ! چه آتشین است نفسهای ایشان در یاد کرد و یادداشت تو ! چه خوش دردیست درد مشتاقان در سوز شوقِ ومهر تو! چه زیباست گفت و گوی ایشان در نام و نشان تو !

« الست بربّکم قالوا بلی » ـ فرّقهم فرقتین : فرقة ردّهم الی الهیبة فهاموا ، و فرقة لاطفهم بالقربة فاستقاموا ، وقیل : تجلی لقلوب قوم فتولّی تعریفهم. فقالوا بلی عن صدق یقین وتعزّز علی آخرین ، فأثبتهم فی اوطان الجحد. فقالوا بلی عن ظن وتخمین. روز میثاق بجلال عزّ خود و کمال لطف خود بر دلها متجلی شد ، قومی را بنعت عزت و سیاست ، قومی را از روی لطف و کرامت . آنها که اهل سیاست بودند ، در دریای هیبت بموج دهشت غرق شدند ، و این داغ حرمان برایشان نهادند که : « اولئك کالانعام بل هم اضلّ » ، و ایشان که سزای نواخت و کرامت بودند بتضاعیف قربت و تخاصیص محبّت مخصوص گشتند ، و این توقیع کرم بر منشور ایمان ایشان زدند که : « اولئك هم الرّاشدون » . « الست بربّکم » ـ اینجا لطیفه‌ای نیکو گفته‌اند ، و ذلك انّه قال تعالی : « الست بربّکم » ؟ ولم یقل الستم عبیدی ؟ نگفت: نه شما بندگان من اید بلکه گفت : نه من خداوند شما ام ؟ پیوستگی خود را بنده درخدائی خود بست نه دربندگی بنده ، که اگر دربندگی بستی ، چون بنده بندگی بجای نیاوردی ، درآن پیوستگی خلل آمدی . چون درخدائی خود بست ، وخدائی وی بر کمال است ، که هرگز در آن

نقصان نبود، لاجرم پیوستگی بنده بوی هرگز گسسته نشود، ونیز نگفت که: من که ام؟ که آنگه بنده درو متحیّر شدی. ونگفت که: تو که‌ای؟ تا بنده بخود معجب نشود و نه نومید گردد، ونیز نگفت: خدای تو کیست؟ که بنده درماندی بلکه سؤال کرد با تلقین جواب، گفت: نه منم خدای تو؟ اینست غایت کرم و نهایت لطف.

شیخ‌الاسلام انصاری گفت قدس الله روحه: کرم گفت: «الست بربّکم» برّ گفت: «بلی». چون داعی و مجیب یکی‌است دو تعرض چه معنی. ملك رهی را با خود خواند، او را بخود نیوشید، بی او خود جواب داد و جواب بینده بخشید. این همچنان‌است که **مصطفی** را گفت: «ومارمیت اذ رمیت». درین آیت دعوی بسوخت‌و معنی بنواخت، تا هر که بخود بازآید، او را نشناخت، سیل ربوبیت بر گرد بشریت گماشت، او را ازو بربود، پس او را نیابت داشت. میگوید: نه تو انداختی آنکه که میانداختی، و یداً تبطش بی‌اینست گر بشناختی.

«و اتل علیهم نبأالّذی آتیناه‌آیاتنا فانسلخ منها» ـ همی تا باد تقدیراز کجا درآید؟ اگر ازجانب فضل‌آید لاحقان را بسابقان در رساند، زنار گبر کی کمر عشق دین گرداند، واگر از جانب عدل آید، توحید **بلعم** شرك شمارد، و با سگ خسیس برابر کند: «فمثله کمثل الکلب». آری‌کار رضا و سخط دارد، اگر یك لمحت‌ازلمحات نسیم رضای او بدرك اسفل بر گذرد، فردوس‌اعلی گردد، ور یك باد از بادهای‌سخط او بفردوس‌اعلی بگذرد، درك اسفل شود. سحرهٔ فرعون چندین سال کفر ورزیدند، وفرعون را پرستیدند، یك باد رضا برایشان‌آمد، نواختهٔ لطف کرامت گشتند. بلعم هفتاد سال شجرهٔ توحید پرورده، وبا نام اعظم صحبت داشته، و کرامتها بخود دیده، و بعاقبت در وهدهٔ سخط حق افتاده، وز درگاه او برانده که: فارقت من تهوی فعزّ الملتقی! زینهار ازین قهر! فریاد ازین حکم! کار نه‌آن دارد که از کسی کسل آید وازکسی عمل، کارآن

دارد که تا شایسته که آمد در ازل :

گفتم که براز اوج برین شد بختم　　　و ز ملك نهاده چون سلیمان تختم
خود را چو بمیزان خرد بر سختم　　　از بنگه لولیان کم آمد رختم

فرمان آمد که: ای **محمد** !ما روز میثاق بندگان‌را دو گروه کردیم: گروهی نواخته ، ودل بآتش مهرما سوخته . گروهی گریخته ، و با دون ما آمیخته. ایشان که ما را اند شیطان‌را با ایشان‌کار نیست : « انّه لیس له سلطان علی الّذین آمنوا » ، وآنان که شیطان را اند ، ما را عمل ایشان و بود ایشان بکار نیست : « انّما سلطانه علی الّذین یتولّونه ». ای سید ! درسپاه دیو چه رنج بری؟ عاقبت کار ایشان اینست که : « فکبکبوا فیها هم والغاوون و جنود ابلیس اجمعون » . ای ابلیس ! گرد دوستان ما چه گردی ؟ ایشان « حزب الله » اند ، ترا بر ایشان دسترس نیست ، و تحفهٔ روزگار ایشان جز رستگاری وپیروزی نیست : « الا انّ حزب‌الله هم المفلحون » .

« ولقد ذرأنا لجهنّم کثیراً » الایة ــ من خلقه لجهنّم متی یستوجب‌الجنان؟! ومن‌اهله للسّخط انّی یستحق الرّضوان ؟ فهم‌الیوم فی جحیم الجحود ، معذبین بالهوان والخذلان ، ملبّسین ثیاب الحرمان ، وغداً فی‌جحیم الحرقة مقرّنین فی‌الاصفاد، سرابیلهم من قطران . « لهم قلوب لایفقهون بها » ــ معانی‌الخطاب کما یفهمها المحدّثون، ولیس لهم‌تمییز بین‌خواطرالحق ، و هواجس‌النفس، ووساوس‌الشیطان . « ولهم اعین‌لایبصرون بها» ــ شواهد التّوحید و علامات الیقین ، فلاینظرون الاّ من حیث الغفلة ، و لایسمعون الا دواعی‌الفتنة ، و قیل: «لهم قلوب لایفقهون بها» شواهدالحق ، « ولهم اعین لایبصرون بها » دلائل الحقّ ، « و لهم آذان لایسمعون بها » دعوة الحق . « اولئك کالانعام بل هم اضلّ » ــ لان الانعام رفع عنها التکلیف، فان لم یکن لها وفاق الشرع فلیس منها ایضاً خلاف الامر :

نهارك یا مغرور سهو و غفلة ولیلك نوم والردی لك لازم
وتشغل فیما سوف تکره غبّه کذلك فی الدّنیا تعیش البهائم

۱۸- النوبة الاولی

قوله تعالی : « **ولله الاسماء الحسنی** » خدایرا است نامهای نیکو « **فادعوه بها** » خوانید او را بآن « **وذروا الّذین یلحدون فی اسمائه** » و گذارید ایشانرا که کژمیروند در نامهای او « **سیجزون ما کانوا یعملون** (۱۸۰) » آری پاداش دهند ایشانرا بسزای آنچه میکردند .

« **وممّن خلقنا امّة** » و از آفریدهٔ ما گروهی است « **یهدون بالحقّ** » که راه نمایند بحق « **وبه یعدلون** (۱۸۱) » وداد میکنند بآن .

« **والّذین کذّبوا بآیاتنا** » و ایشان که بدروغ فرا داشتند سخنان ما « **سنستدرجهم** » بر ایشان در آییم ببی راه کردن و کین کشیدن پاره پاره بی شتاب « **من حیث لایعلمون** (۱۸۲) » از آنجائی که ندانند .

« **وأملی لهم** » و درنگ دهم ایشانرا « **انّ کیدی متین** (۱۸۳) » که ساز من درواخ(۱) است .

« **اولم یتفکّروا** » نیندیشند « **ما بصاحبهم من جنّة** » باین مرد ایشان از دیوانگی هیچ چیز نیست « **ان هو الاّ نذیر مبین** (۱۸۴) » نیست او مگر بیم نمائی آشکارا .

« **اولم ینظروا** » درننگرند « **فی ملکوت السّموات والارض** » درآنچه از نشانهای پادشاهی خداست در آسمانها و زمینها ؟ « **وماخلق الله من شیء** » و آنچه

۱- ج : محکم و استوار.

خدای آفرید از هر چه آفرید « **وأن عسی ان یکون قد اقترب اجلهم** » و در ننگرند باندیشهٔ خویش که مگر چنان است که اجل ایشان وهنگام سرانجام ایشان نزدیك آمد « **فبأیّ حدیث بعده یؤمنون (۱۸۵)** » بکدام سخن پس سخن خدای می بخواهند گروید؟!

« **من یضلّ الله** » هر کس که الله ویرا گمراه کرد « **فلاهادی له** » راهنمائی نیست ویرا « **و نذرهم فی طغیانهم** » و گذاریم ایشان را در گزافکاری ایشان « **یعمهون (۱۸۶)** » تا بی سامان می‌روند و درناشناخت می باشند .

« **یسئلونك عن السّاعة** » می پرسند ترا از رستاخیز « **ایّان مرسیها** » کی است بپای کردن آن و پدید آوردن آن ؟ « **قل انّما علمها عند ربّی** » بگوی دانستن هنگام آن بنزدیك خداوند من است « **لایجلّیها لوقتها الّا هو** » پیدا نکند آنرا بر هنگام آن مگر او « **ثقلت** » [دانستن هنگام آن] گران شد «**فی السّموات والارض**» بر دانایان آسمان و زمین «**لایأتیکم الّا بغتة**» [رستاخیز] نیاید بشما مگر ناگاهی «**یسئلونك**» می پرسند ترا [چندین از هنگام رستاخیز] «**کأنّك حفیّ عنها**» گوئی که پس دانائی بکنی آن « **قل انّما علمها عندالله** » گوی دانش آن بنزدیك خدای است « **ولکنّ اکثر النّاس لایعلمون(۱۸۷)** » لکن بیشتر مردمان نمی دانند .

« **قل لااملك لنفسی** » گوی ندارم من و بدست من نیست ونتوانم خویشتن را « **نفعاًو لاضرّاً** » نه سود و نه زیان « **الّا ماشاءالله** » مگر آنچه خدای خواست « **ولو کنت اعلم الغیب** » و اگر من غیب دانستمی و بودنی نابوده انیز « **لاستکثرت من الخیر** » پذیرهٔ نیکی باز شدی تا بآن رسیدی « **وما مسّنی السّوء** » و از پای بلا بر خاستی تا بمن نرسیدی « **ان انا الّا نذیر و بشیر** » نیستم من مگر بیم نمای شادی رسان « **لقوم یؤمنون (۱۸۸)** » گروهی را که بپیغام الله می گروند .

النوبة الثانية

قوله تعالی : «ولله‌الاسماء الحسنی» - **مقاتل** گفت : سبب نزول این آیت‌آن بود که مردی مسلمان نماز میکرد ، ودرنماز الله را میخواند ، ورحمن را میخواند.مردی ازمشرکان **مکه** این از وی بشنید ، گفت : الیس یزعم محمد و أصحابه انّهم یعبدون ربّاً واحداً ؟ فما بال هذا یدعو ربین‌اثنین ؟! گفت : **محمد** و اصحاب وی میگویند که: ما یك خدای می‌پرستیم ، چون است که این مرد دو خدای را میخواند ؟! **جبرئیل** آمد بجواب وی‌آیت آورد : « ولله الاسماء الحسنی » خدایرا نامهاست، وآن‌نامها همه پاك و نیکو وبسزاست ، وبروفق این **مصطفی** (ص) گفت : « ان‌الله تبارك وتعالی تسعةوتسعین اسماً ، مائة غیر واحد ، انّه وتر یحبّ الوتر ، من احصاها کلها دخل الجنّة » . و روی « من حفظها ومن احصاها دخل‌الجنّة » . نامهای خدا همه صفات وی‌اند، وفرق اینست میان نام وصفت، مگر آنکه دراسم دلالت اشارت است ، ودرصفت دلالت فائده .

و گفته‌اند : این آیت دلیل است که اسم و مسمی یکی است نام و نامور، که میگوید : « لله الاسماء »، واگرهردویکی‌نبودی‌اسماء غیرالله‌را بودی نه الله را ،وفائدۀ لله باطل شدی ، واین نامها بربندگان خویش‌اظهار کرد ، وایشانرا درآموخت تابرخوانند اورا بدان نامها ، وبدانند اورا ، وبشناسند ، چنانکه گفت تعالی و تقدس : «فادعوه بها» اوراکه خوانید بآن نامها خوانید که خود گفت، وخودراآن نام نهاد. چون‌خودرا جواد نام نهاد، بگو یا جواد ! مگو یا سخیّ ! اگرچه بدان‌معنی است، که جواد خودرا گفت و سخی نگفت . وبناءِ این برتوقیف است . رحیم میگوی ، رفیق مگوی . قوی میگوی ، جلد مگوی ، وعلی هذا هرنام وصفت ونعت که خودراگفت میگوی ، وبآن در مگذر ، وزیادت و نقصان در آن میار . اینست که میگوید : « فادعوه بها و ذروا الّذین یلحدون

فی اسمائه ». «ذر» آنست که گذار، سخن مستهینان است وخوار دارندگان وبی‌نیازان. هرجای که در قرآن آید برمعنی بی‌نیازی نمودن است ازآن کس، نه پیغام و تهدید باز گرفتن است ازو. میگوید: گذار ایشانرا که کار کژ میدانند، و سخن کژ میگویند در نامهای‌او، و آن‌الحاد آن بود که در نام‌الله زیادت‌ونقصان آوردند. **لات** از الله شکافتند، و بربت نهادند، و**عزی** از عزیز، و**مناة** از منّان، همنامی‌الله را، وآفرینها کردندبر بتان که‌آن‌آفرین نامهای الله راست. و گفته‌اند: الحاد آنست که‌بتانرا خدایان می‌خواندند، و الهیّت صفت خداست، وبآن یگانه و یکتاست، وگفته‌اند: الحاد آنست که ویرا فرزند و جفت گفتند، ونامی که نه ازنامهای‌اوست‌واورا نه سزاست برو نهادند. کتسمیة النّصاری ایّاه اباالمسیح.

قراءت **حمزه** « یلحدون » بفتح یاوحا، وباقی بضّم یا و کسر حا خوانند، و بمعنی هردو یکسان است. یقال: لحد وألحد، اذا جار ومال عن‌القصد الی‌الجور، وعن الحقّ الی‌الباطل « سیجزون ماکانوا یعملون ».

« و ممّن‌خلقنا امّة یهدون بالحقّ و به یعدلون » ـ قال رسول‌الله(ص): «انّها امتی‌و قد أعطی‌القوم بین‌ایدیکم مثلها» یعنی قوله: «ومن قوم موسی امّة یهدون بالحقّ» الایة، و گفته‌اند: این حق که درین آیت گفت کتاب خداست و فرمان او، و این امّت ایدر(۱)آن فرقت ناجیه است از هفتاد وسه فرقت از امت محمّد (ص)، چنانکه درخبر است **ربیع انس** گفت: **مصطفی** (ص) این آیت بر خواند، آنکه گفت: « انّ من امتی قوماً علی‌الحقّ حتی نزل **عیسی بن مریم** ».

وقال صلّی‌الله علیه وسلّم: « لاتزال من امّتی امّة قائمة بأمرالله لایضرّهم من خذلهم ولا من‌خالفهم، حتی یأتی‌امر الله عزّ و جلّ، و هم ظاهرون علی‌النّاس ». قال

۱ـ ج: اینجا.

عطاء : هم المهاجرون والانصار والتّابعون لهم باحسان .

« والّذين كذّبوا بآياتنا »ـ ای: بالقرآن والرّسول ومعجزاته، « سنستدرجهم» ای نأخذهم قليلاً قليلا حتی بلغوا الغاية ، نأخذهم بالعقوبة « من حيث لايعلمون » انّهم يؤخذون . **كلبی** كفت : استدراج آنست كه عمل بد برايشان آرايد ، پندارند نيكی است ، وهمی كنند ، تا آنكه كه شومی آن عمل بايشان رسد وهلاك شوند ، وذلك قوله: « ا فمن زيّن له سوء عمله فرآه حسناً »، جای ديگر كفت: « وهم يحسبون انّهم يحسنون صنعاً ». **ابن عباس** كفت:كلما احدثوا خطيئة جدّد لهم نعمة، و أنساهم الاستغفار، هر كه كه كناهی كنند نعمتی برايشان تازه كند و بيفزايد ، و در آن غرّه شوند ، از فعل بد وا نايستند واستغفار نكنند، وعذرنخواهند ، تا ناكاه عقوبت رسد بايشان، وهلاك شوند. روی **عقبة بن عامر** عن النّبی (ص) قال : « اذا رأيت الله تعالى يعطی العبد من الدّنيا علی معاصيه ما يحبّ فانّما هو استدراج »، ثمّ قرأ : « فلمّا نسوا ماذكروا به فتحنا عليهم ابواب كلّ شیء » الآية .

« وأملی لهم » الاملاء الامهال، اخذ من الملوين، وهما اللّيل و النّهار ، و يقال: ملّاك الله ای عمّرك الله. قال الشاعر :

بعلوا لجدّ و الرّفعة والطير السعيد   عشت حتی تتملّی الف نيروز و عيد

« انّ كيدی متين » ـ ای : اخذی قوی شديد. همانست كه كفت : « انّ اخذه اليم شديد ». كيد ساز نهانی است واين صفت آدميان است ، وربّ العزّة اضافت آن باخود كرد ، وفرق آنست كه : كيد آدمی با حيلت است ، و كيد الله پاك ازحيلت ، چنانكه غضب آدمی با ضجر است ، وغضب الله پاك ازضجر. ومنع آدمی ازبخل است ، وربّ العالمين مانع است از بخل پاك، وصبر آدمی از عجز است ، ورب العزة صبور ازعجز پاك ، و علی هذا صفات آدمی قرين عيب است ، والله را صفات بر كمال است ، ونعوت بسزا ، ازعيب پاك،

و از شبهت دور، و از نقص منزّه، و ازآفات مقدّس، « تعالی عما یقول الظّالمون علوّاً کبیراً ». « وأملی لهم انّ کیدی متین » ـ این درشأن مستهزیان آمد. ربّ العزّة ایشان را روز کاری دراز فرا گذاشت، تا در گزاف‌کاری وتباه‌کاری بغایت رسیدند، و بعمر دراز غره شدند، و کفر و شرك پروردند، و بعاقبت رب العزة ایشانرا ناگاه گرفت، و بیك شب همه را هلاك کرد، وقصّهٔ ایشان درآخر سورة **الحجر** گفته شود ان شاءالله.

« اولم یتفکّروا ما بصاحبهم » ـ **قتاده** گفت: آنروز که: این آیت آمد که « وأنذر عشیرتك الاقربین »، رسول خدا بر کوه صفا شد، و بآواز بلند قوم قوم و قبیله قبیله میخواند که: یا **بنی عبدالمطلب**! یا **بنی عبدمناف**! یا بنی فلان! یا بنی فلان! ایشانرا میخواند، و بعذاب ونقمت الله می‌ترسانید، و بیم میداد از اوّل شام تا بامداد. کافران گفتند: انّ صاحبکم هذا لمجنون. این مرد مگر دیوانه‌است، که همه‌شب چون دیوانگان بانگ میداشت. ربّ العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: « اولم یتفکّروا ما بصاحبهم » ای ما بمحمّد « من جنّة » ای جنون، « ان هوالانذیرمبین » یخوّفهم حلول النقمة والعذاب.

ابن‌عباس گفت: مردی آمدبه **مکه** از **ازدشنوه** نام وی **ضماد**، وافسونگر بود، و در **مکه** این آواز درافتاده که **محمد** دیوانه گشته است. **ضماد** برخاست، و بر **مصطفی** شد، گفت: انّی رجل ارقی و اداوی، فان‌احببت داویتك. گفت: من مردی ام افسونگر، رقیها دانم، و دردها را مداوات‌شناسم، اگرخواهی تانرا مداوات کنم. رسول خدا این تحمید در گرفت، وبرخواند: الحمدلله نحمده ونستعینه ونتوكّل علیه، ونؤمن به، ونعوذ بالله من‌شرور انفسنا ومن سیّئات اعمالنا. من یهدالله فلامضلّ له، ومن یضلل فلا هادی‌له. وأشهد ان لااله الاالله وأنّ محمّداً عبده و رسوله. **ضماد** چون بشنیدازوی شیفتهٔ آن سخن گشت، گفت: اعد علیّ، فأعاد. پس گفت: و الله لقد سمعت قول الکهنة

والسّحرة والشعراءِ والبلغاءِ ، فما سمعت مثل هذاالکلام قط ! هات یدك ابایعك ، فبایعه علی الاسلام. فقال: وعلی قومی ، فقال: وعلی قومك .

وعن **الربیع بن انس**، قال:قدم **ابوالعراف الیمانی** وکان من اشرافاهل الیمن، فرأی رسول‌الله (ص) فی حلّة حمراء ، وهویقول : «ایّهاالنّاس قولوا لااله الّاالله تفلحوا»، و اذا خلفه شیخ ، یقول : ایاکم و ایّاه ، فانّه مجنون کذّاب . فسأل **ابوالعراف** عن الشیخ ، فقیل : عمّه **ابولهب** ، فقال : ما تقول فی‌ابن اخیك ؟ قال : لم نزل نداویه من الجنون . فقال له : تبّاً لك سائر دهرك، انّ کلام‌المجانین‌متفاوت ، غیرمستقیم، ومایشبه ابن اخیك‌المجانین بوجه من الوجوه . فقال له **ابولهب** : فما هذا الّذی یقول ؟ قال : وحی و رسالة وحق وصدق، اشهد ان‌لااله الاالله ، و أنّه‌عبده ورسوله . ثمّ اتی‌النّبی‌بعد ما اظهر دعوته ، و استفحل امره‌فی ثمانین فارساً من قومه مسلمین.

« اولم یتفکّروا » استفهام‌است بمعنی تقریع ، و گفته‌اند : استفهام است‌بمعنی تحریض ، یعنی : اولم یتفکّروا بقلوبهم فیعلموا ما بصاحبهم من جنون ؟. و اگر « اولم یتفکّروا » وقف کنی نیکوست ، پس‌آن «ما» نفی است براستیناف گوئی . « ما بصاحبهم من جنّة ان هو الانذیر» منذر من‌الله، « مبین » موضح‌انذاره. «مبین» درین‌آیت **مصطفی** است . جای دیگر صفت سحرنهاد ، گفت : « قال الکافرون انّ هذا لسحر مبین» .جای دیگر نام خداوند است جلّ جلاله : « ویعلمون ان‌الله هوالحقّ المبین » . این‌دلیل‌است که همنامی همسانی(۱) واجب نکند ، وازین نمط درقرآن فراوان است .

« اولم ینظروا فی‌ملکوت‌السّموات والارض» ـالملکوت الملك، و لایستعمل الا فی‌حق‌ّالله عزّ وجلّ ، « وماخلق‌الله من‌شیء » ای: وفیما خلق‌الله من‌شیء من‌الاشیاء. میگوید : تفکر کنید ودلیل گیرید بآنچه خلق را خبردادم ازملکوت‌آسمان وزمین ، و

۱ـ الف : هام نامی هام سانی.

درآنچه آفریدم ازهرچه آفریدم. یعنی که درهرچه آفرید دلالت روشن است بروحدانیت و فردانیت الله. «وأن عسى أن يكون قد اقترب اجلهم» - ای. ان كانوا يسوّفون بالتّوبة فعسى ان يكون قد اقترب اجلهم، فالمعنى. اولم ينظروا فيما دلّهم الله عز و جل به على توحيده، فكفروا بذلك، ولعلهم قد قربت اجالهم فيموتون على الكفر، وهو قوله: «فبأىّ حديث بعده» ای: بعدالقران «يؤمنون»؟ «و أن عسى» فى محلّ جرّ، و تقديره: فى ملكوت و فيما خلق الله وفى أن عسى. «و أن يكون» اسم عسى، و اسم كان مضمر فيه يفسره اجلهم، و يحتمل أن يكون اسمه مضمراً، اى يكون الامر والشّأن، اى لاتأمنوا انقضاء العمر، و بادروا الى التوبة. ثمّ بيّن العلّة فى اعراضهم عن القرآن و تركهم الايمان. فقال عزّ من قائل:

«من يضلل الله» ای: من خذله فسلك غير الطّريق المستقيم، «فلاهادى له» اى لا مرشد له، «ويذرهم» بيا قراءة **بوعمرو** و **عاصم** و **حمزه** و **كسائى** است، و از ايشان **حمزه** و **كسائى** بجزم راء خوانند، مردوداً على «من يضلل». باقى بنون وضم راء خوانند، برمعنى استيناف. «فى طغيانهم يعمهون» - الطغيان الغلوفى الكفر و «يعمهون» يتحيرون.

«يسئلونك عن السّاعة ايّان مرسيها» - الساعة هيهنا السّاعة الّتى يموت فيها الخلق، ومعنى مرسيها مثبتها. يقال: رسا الشّىء يرسو اذا ثبت، فهوراس، و كذلك «جبال راسيات» اى ثابتات، و ارسيته اذا اثبته، و المعنى: يسئلونك عن السّاعة متى وقوعها؟ ميگويد: ازتومى‌پرسند ای **محمد**! كه قيامت كى خواهد بود؟ وآن **قريش** بودند كه مى پرسيدند، و بقولى جهودان پرسيدند. ربّ العالمين گفت: قل يا محمّد! «انّما علمها عند ربّى» لايعلمها غيره. همانست كه آنجا گفت: «ان الله عنده علم الساعة»، و **مصطفى** را گفتند: اخبرنى عن السّاعة. جواب داد كه: «ما المسؤل عنها بأعلم من

السّائل». «لایجلیها» ای‌لایظهرها و لایقیمها، ولایرسیها، «لوقتها» ای‌لمعرفة وقتها «الّاهو» جلّت‌عظمته. «ثقلت فی‌السموات و الارض» یعنی ثقل علم وقتها فی‌السموات والارض، فلم‌یحمله علم عالم غیرالله. میگوید: دانستن هنگام رستاخیز براهل آسمان و زمین گران شد. علم هیچ کس ازآفریدگان بدان نرسید، وهیچ آفریده برنتاوست آنرا، نه فریشتهٔ مقرّب نه پیغامبرمرسل. وقیل: ثقل وقوعها و کبر علی اهل‌السّموات والارض لما فیها من‌الاهوال‌من‌الحساب‌والعقاب‌والقصاص، و قیل: ثقلت‌فی‌السّموات والارض‌لانّها سبب‌خرابهما وفسادهما، من‌قوله: «اذا السّماء انفطرت»، «واذا السّماء انشقّت» و امثالها.

«لا تأتیکم الّا بغتة» ـای: فجأة علی غفلة منکم. قال رسول الله (ص): «انّ السّاعة تهیج بالنّاس، والرّجل یصلح حوضه، والرّجل یسقی ماشیته، والرّجل یقیم سلعته فی‌سوقه، والرّجل یخفض میزانه ویرفعه». وعن **عائشة**، قالت: سمعت رسول‌الله (ص) یقول: «لایذهب اللّیل والنّهار حتی‌یعبد **اللّات و العزّی**»، فقلت یا رسول‌الله! ان کنت لأظنّ حین انزل‌الله «هوالّذی ارسل رسوله بالهدی» الایة، انّ ذلک تامّ، قال: «انّه سیکون من‌ذلک ماشاءالله، ثمّ یبعث الله ریحاً طیّبة، فتوفّی کلّ من‌کان فی‌قلبه مثقال حبّة من خردل من‌ایمان فیبقی من لاخیر فیه، فیرجعون الی‌دین آبائهم، و لاتقوم السّاعة علی احد یقول الله الله، ولا تقوم الساعة حتّی تکلّم السّباع الانس، وحتی‌یکلم الرّجل عذبة سوطه وشراك نعله، ویخبره فخذه بما احدث اهله بعده».

وجاء اعرابی، فقال: یا رسول‌الله! متی‌السّاعة؟ قال: «اذا ضیّعت‌الامانة فانتظر السّاعة». قال: کیف‌اضاعتها؟ قال: «اذا وسّدالامر الی‌غیراهله‌فانتظرالسّاعة. «یسئلونك کأنّك‌حفیّ عنها»ـ الحفی‌العالم بالشّیء، المعنی‌به. تقول: حفی‌عن‌الشّیء سأل، و حفی بالشیء عنی‌به، وحفی بالشّیء حفاوة فرح به. وقوله «عنها»، فیه قولان: احدهما فیه تقدیم وتأخیر، تقدیره: یسئلونك عنها کأنّك حفیّ ای عالم، والثانی واقع‌موقعه بمعنی

الباءِ، ای کأنّك حفیّ بها، ای عالم بها. وقیل: «کأنّك حفیّ» ای فرح بسؤالهم، وقیل: معناه کأنّك تحفّیت ای اکثرت و استقصیت السّؤال عنها، فوقفت علی میقاتها. «قل انّما علمها عندالله ولکنّ اکثر النّاس لایعلمون» کرّر لأنّ المراد بالاوّل علم وقتها، وبالثانی علم کونها.

«قل لا املك لنفسی»ـ **کلبی** گفت: اهل **مکّه** گفتند که: یا **محمّد**! الا اخبرك ربّك بالسعر الرّخیص قبل ان یغلو فتشتری وتربح؟ وبالارض الّتی ترید ان تجدب فترتحل عنها الی ما قد اخصب؛ فأنزل الله هذه الآیة. معنی آیت آنست که من بر خود پادشاه نه‌ام، ونتوانم هیچ چیز، نه جلب منفعت نه دفع مضرت از خود، مگر آنکه الله خواهد که توانم؛ یعنی آن توانم که الله توانائی آن درمن آفریند. این تبرؤاست ازحول و قوّة وملك وحکم. گفته‌اند که: این نفع وضرّ هدایت وضلالت است. میگوید: لااملك هدی ولاضلالة.

«ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر»ـ کافران گفتند: چرا خداوند تو ای **محمّد**! ترا خبر نکند درروزفراخی نعمت ازروزقحط وشدّت؟ تا تو ذخیره نهی، وکار روز قحط وشدّت بسازی؟ بجواب ایشان گفت: «لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر» یعنی المال، وهیّأت لسنة القحط مایکفیها، «وما مسّنی السّوء» ای: وما اصابنی الضرّ و الفقر. گفت: اگر من غیب دانستمی، در روزفراخی من کفایت بدست آوردمی تادر روزتنگی وقحط بدی بمن نرسیدی. و گفته‌اند: «غیب» ایدر (۱) مرگ است، و «خیر» عمل صالح یعنی: لو کنت اعلم متی اموت لاستکثرت من العمل الصالح، «وما مسّنی السّوء» ای اجتنبت مایکون من الشّرّ، واتّقیته، و گفته‌اند: غیب علم رستاخیزاست، ومعنی آنست که اگر من آن غیب که ازمن می‌پرسید دانستمی «لاستکثرت من الخیر»، ای لأخبرتکم

۱ ـ ج: اینجا.

عمّاسئلت، « و ما مسّنی‌السّوء » ای لم یلحقنی تکذیب. « ان انا الّانذیر » للکافرین « وبشیر لقوم یؤمنون » .

النوبةالثالثة

قوله تعالی : « وللّه الاسماء الحسنی فادعوه بها » ـ خدای‌را جلّ جلاله نامها است ، وآن نامها اورا صفات است، بآن نامها نامور وستوده وشناخته، نامهای پرآفرین، وبردلها شیرین ، نظم پاك وگفت پاك ازخداوند پاك . نظم بسزا وگفت زیبا ازخداوند یکتا . آئین زبان و چراغ جان وثناءِ جاودان . خود میگوید جلّ جلاله وعزّ کبریاؤه: نوری هدای ، ولا الهاّلاالله کلمتی، وأنا هو. بنده که راه یافت بنور من یافت، پی که برد بچراغ من برد، چراغ‌سنّت، چراغ معرفت، چراغ محبّت. چراغ سنت دردلش افروختیم، چراغ معرفت در سرش افروختیم ، چراغ محبّت درجانش افروختیم . ای‌شادباد بنده‌ای که میان این سه چراغ روان است ! عزیزترازو کیست که نوراعظم دردلش‌تابان است؟ ودیده وری دوست دل اورا عیان‌است؟ آنکه گفت جلّ جلاله: لا اله الا الله گفت من است وصفت من است، والله نام من است، ومن‌آن نامم که هستم ، که نامم دیّان ومهربان ، و خدای همگان، دارندۀ جهان، ونوبت سازجهانیان .

پیرطریقت کلمه‌ای چند گفته لائق این‌موضع ، گفت: ای‌سزاوار ثنای‌خویش! ای‌شکر کنندۀ عطاءِ خویش ! ای شیرین نماینده بلاءِ خویش! رهی بذات خود ازثناءِ تو عاجز، وبعقل خود ازشناخت‌منّت توعاجز، وبتوان خودازسزای توعاجز، کریما! گرفتار آن دردم که تو دوای‌آنی. بندۀآن ثناأم که توسزای‌آنی. من درتوچه دانم‌تودانی! توآنی که خود گفتی ، وچنانکه خود گفتی‌آنی . همانست که **مصطفی**(ص) گفت : « لااحصی ثناء علیك‌انت کما اثنیت علی نفسك ».

« وذروا الّذین یلحدون فی‌اسمائه » ـ الحاد درنامهای الله از راه راستی وصواب

بر گشتن‌است ، واین بر دو وجه‌است: یا زیارت‌آرد درآن یا نقصان . نامی وصفتی که‌الله خود را نگفت بگوید، یا آنچه خود را گفت نگوید .آن تمثیل است واین‌تعطیل . اهل التّمثیل زادوا فألحدوا ، واهل‌التعطیل نقصوا فألحدوا .

شیخ الاسلام انصاری گفت قدّس‌الله روحه: آنچه الله ازخود نشان دادآنست، وصفت وی چنان است . الله ازخود بربیان است ، و**مصطفی** ازوبر عیان است ، خود را میگوید: « فسئل‌به خبیراً ، » و**مصطفی** را میگوید : « و ماینطق عن الهوی ». الله را صفت اثبات کردن نشاید بخویشتن، ونه تنزیه کردن بخویشتن . گوش فرا کتاب وسنت دار،آنچه گوید تو‌بگوی که‌آنست . الله گفت که صفت هست، ونام هست، توآن میگوی که هست ، آنچه نگفت که نیست تو مگوی که نیست. الله نگفت که من چونم، اگر بگفتی که‌چونم ما بگفتیمی. الله گفت که هستم چونی بنگفت ، تو هست میگوی چونی مگوی . هر که را دو آیت از قرآن معلوم گشت از تشبیه برست : « افمن یخلق کمن لایخلق » ؟ «لیس کمثله شیء وهوالسّمیع‌البصیر». اثبات اسم نه تشبیه‌است، و تقدیس در نفی مذهب ابلیس است ، او که می‌تشبیه کند ازحظیرهٔاسلام بیرون است، و او که صفت رد میکند زندیق است .

و بدان که خالق را جلّ جلاله نامها است و مخلوق را نامها . هر چه نامهای مخلوق است‌آن مصنوع است عاریتی و ساخته ومجازی . وآنچه نامهای‌خالق است همه قدیم‌اند و ازلی، وبسزای او وحقیقی.هیچ نام ازنامهای‌اومحدث نیست. قومی گفتند: مخلوق باید تاخالق بود ، مرزوق باید تا رازق بود . ونه چنان است که ایشان گفتند، که هیچ حدث رابانام الله راه نیست ، که هیچ مخلوق نبود وخداوند ما خالق‌بود. هیچ مرزوق نبود وخداوند ما رازق بود . الله را نود ونه نام است که بآن‌نامها ناموراست، ونه بموسومات مسمّی است ، که خود متسمي است بازل. درآسمان وزمین اوست ، که چنانکه در اوّل

آخراست درآخراو ّل است، نه اوهام‌را مدرك، نه افهام راعلل. هومعلّ الاشیاء ولایعتلّ. درچرا افکنندهٔ هرچیز، وخود درچرا ناید. پس‌هر که درچرا وچون شد ازطر ق سنت بیرون شد، ازآنکه ربّ العزّة نه متخائل است درظنون، نه محاط در افهام، نه متقسم درعقول، نه مدرك در اوهام. شناخته‌است امّا بصفت ونام. همه ازو بر نشانند و برپیغام. بنورمعرفت و کتاب وسنت والهام.

«و ممّن خلقنا امّة یهدون بالحقّ» ـ صفت و نعت دوستان است، «والّذین کذّبوا بآیاتنا سنستدرجهم من حیث لایعلمون» حاصل کار بیگانگان است. ایشان نواختگان فضل‌اند، واینان راندگان عدل. ضامن‌ایشان خداست، **مصطفی** پیشوا، والله رهنمای است. ضامن اینان‌رای است، وابلیس پیشوا، ودوزخ سرای. مذهب ایشان «وما ینطق عن‌الهوی»، ومذهب اینان «ما اریکم الّا ما اری». ایشانرا میگوید: «یهدون بالحقّ وبه یعدلون»، واینان را میگوید: «سنستدرجهم من‌حیث لایعلمون». بنگرتا چندفرق است. میان این دوفریق؟ «فریقاً هدی وفریقاً حقّ علیهم الضّلالة».

«اولم یتفکّروا مابصاحبهم‌من جنّة» ـ چرا دیدهٔ فکرت باز نکنند، واندیشهٔ عقل بر نگمارند درکار**محمّد** (ص)، وتأمل نکنند درمعجزات ودلائل نبـّوت‌ودرشاهد خلقت و کمال خلق او، تابدانند که وی دیوانه‌نیست وکاهن نیست وشاعرنیست. فرمان‌آمد که یا **محمّد**! توخاموش باش، وایشانرا جواب مده که‌منزلت توبنزدیك مابرتر ازآن‌است که ترا بخود باز گذاریم، یا فرو گذاریم. ماخود ایشانرا جواب‌دهیم، وترا نیابت‌داریم: «ما انت بنعمة ربّك بمجنون»، «ماهو بقول شاعر قلیلا ما تؤمنون‌ولابقول‌کاهن»، «وما علّمناه الشعر وما ینبغی له»، «ماضلّ صاحبکم وماغوی. وما ینطق عن‌الهوی»، «فما أنت بنعمة ربّك بکاهن ولامجنون». ترا چه زیان ای **محمّد**! که **بوجهل و بولهب و عتبه و شیبه** گویند تودیوانه‌ای! من که ملکم ترا می‌پسندم ومیگویم: «ما انت بنعمة

ربك بمجنون» . دوست‌دوست‌پسند باید نه‌شهرپسند. ای **محمد!** تودیوانه نه‌ای ، توزین عالمی ، سیّد ولدآدمی ، رسول کونین وصاحب قاب قوسینی. اسلام را صفائی، شریعت را بقائی ، رسول خدائی. این عزّ ترا بس که ما آن تو، تو آن مائی، اسلام راه منست، تودلال آن راهی. امت تو سپاه درگاه من‌اند ، توسالار آن سپاهی. جملهٔ خلایق جهان لشکر اند ، تو آن لشکر را شهنشاهی . درنام ونسب **محمّد بن عبدالله** ای . در عزّ ومرتبت **محمد رسول الله** ای . بآن منکر که دشمن ترا ساحر گوید ودیوانه ، بآن نگر که‌من‌میگویم: « وسراجاً منیراً » ، « بشیراً و نذیراً » ، « و کفی بربك هادیاً ونصیراً » « و ینصرك الله نصراً عزیزاً » « انّ فضله کان علیك کبیراً ».

« اولم ینظروا فی ملکوت السّموات والارض »- اطّلع الله سبحانه اقمار الایات، وأمات عن ضیاءِها سحاب الشبهات ، فمن استضاء بها ترقی الی شهود التقدیر ، و من لم یعرج فی اوطان التقصیر انزلته مواکب السّیر بساحات التحقیق.

۱۹- النوبة الاولى

قوله تعالی : « **هو الّذی خلقکم من نفس واحدة** » الله او است که بیافرید شما را ازیك تن « **وجعل منها زوجها** » وآن یك تن را جفت آفرید هم‌ازوی «**لیسکن الیها** » آنرا تا آرام گیرد با او « **فلمّا تغشیها** » چون بآن زن رسید آدم « **حملت حملا خفیفاً** » بر گرفت آن زن باری سبك « **فمرّت به** » برفت آن زن باآن آب [بر دوام وسبکبار] « **فلمّا اثقلت** » چون آن زن [بآن بار که در شکم داشت] گران شد « **دعوا الله ربّهما** » [آدم وحوّا] خواندند خداوند خویش را و گفتند: « **لئن آتیتنا صالحاً** » اگرما را فرزندی دهی راست [همچون ما] « **لنکونن من الشاکرین**(۱۸۹)» ناچار ازسپاسداران باشیم

« **فلمّا آتیهما صالحاً** » چون الله ایشانـرا آن فرزند بداد پاك صورت راست اندام « **جعلاله شرکاء** » ویرا انبازنهادند « **فیما آتاهما** » درآن فرزند که الله ایشانرا داده بود « **فتعالی الله عمّا یشرکون(۱۹۰)** » خدای برتر و پاك تر از آن است که آن انباز که ایشان میگویند در وی رسد .

« **ایشرکون** » انبازان میگیرند با خدای « **ما لایخلق شیئاً** » آنکه هیچ چیزنیافریند « **وهم یخلقون (۱۹۱)** » وآن انبازان خود آفریدگان‌اند .

« **و لایستطیعون لهم نصراً** » وآن پرستیدگان ایشان نتوانند که ایشانرا [روزی دهند و] یاری کنند « **ولا انفسهم ینصرون(۱۹۲)** » و نتوانند که خویشتن را یاری دهند .

« **وان تدعوهم الی الهدی** » واگراین انبازگیران را با راه راست خوانید « **لایتّبعوکم** » ازپی شما نیایند « **سواء علیکم** » یکسان است برشما « **ادعوتموهم** » که خوانید ایشانرا « **ام انتم صامتون(۱۹۳)** » یاخاموش باشید .

« **انّ الّذین تدعون من دون الله** » اینان که میخوانید فرود از الله بخدائی « **عباد امثالکم** » همه رهیگان اند چـون شما « **فادعوهم** » خـوانید ایشانـرا « **فلیستجیبوا لکم** » تا پاسخ کنند شما را « **ان کنتم صادقین(۱۹۴)** » اگر می راست گوئید [که ایشان خدا اند وخدائی‌را سزا اند] .

« **الهم ارجل** » ایشانرا پایهاهست « **یمشون بها** » که روندبآن؟ « **ام لهم اید** » یا ایشانرا دستها هست « **یبطشون بها** » که‌دست زنندبآن؟ « **ام لهم اعین** » یا ایشانرا چشمها است « **یبصرون بها** » که بینند بآن؟ « **ام لهم آذان** » یا ایشانرا گوشها است « **یسمعون بها** » که شنوند بآن؟ « **قل ادعوا شرکاءکم** » بگو این انبازگرفتگان خویش را خوانید « **ثمّ کیدون فلاتنظرون(۱۹۵)** » آنگه با من کوشید و مرا درنگ ندهید .

« **انّ وليّی اللّه** » خدای من الله است « **الّذی نزّل الکتاب** » او که فرو فرستاد نامه « **وهو يتولّی الصّالحين** (۱۹۶) » واوست کارپذیر و کارساز نیکان.

« **والّذين تدعون من دونه** » و ایشان که خدای میخوانید فرود ازو « **لايستطيعون نصركم** » نتوانند یاری دادن شما و نه روزی‌دادن شما « **و لا انفسهم ينصرون** (۱۹۷) » ونتوانند که تنهای خویش را یاری‌دهند.

« **وان تدعوهم الی الهدی** » واگر شما که گرویدگان‌اید ایشانرا که مشرکان‌اند با راه خوانید « **لايسمعوا** » نشنوند « **وتريهم ينظرون اليك** » وایشانرا بینی می‌نگرند در تو « **و هم لايبصرون** (۱۹۸) » و بنمی‌بینند.

النوبة الثانية

قوله تعالی : « هوالّذی‌خلقکم من نفس واحدة » - یعنی **آدم** (ع)، « وجعل » ای خلق « منها » ای من‌تلك النّفس « زوجها » **حواء**، « لیسکن‌الیها » لیستأنس بها. ربّ العالمین جلّ جلاله وتقدّست اسماؤه **آدم** را که آفرید از گل آفرید، چنانکه گفت **تعالی و تقدس**: « انّی خالق بشراً من طین ». جای دیگر گفت : « انّی خالق بشراً من صلصال من حماء مسنون »، وخبر درست است که روز آدینه آفرید بعد از نماز دیگر

قال **ابن‌عبّاس** : خلق‌الله آدم من بعدالعصر یوم‌الجمعة، وخلقه من‌ادیم الارض، فسجدوا له، ثمّ عهد الیه، فنسی، فسمّی‌الانسان، فوالله ان غابت‌الشّمس حتی‌خرج منها.

پس **آدم** در بهشت ازتنهائی مستوحش شد، ربّ العزّة خواست که مونسی هم ازشکل او وهم ازجنس او پدیدآرد تا با وی آرام گیرد. **حوّا** را بیافرید از استخوان پهلوی وی، وذلك فی قوله (ص): « لما خلق الله آدم انتزع ضلعاً من اضلاعه فخلق منه حوّاء ».

گفته‌اند : حکمت درآنکه از استخوان آفرید نه ازگوشت، نه آنست که تا

فرمان دار بود وزیردست، واز پهلو آفرید تا پوشیده ونهفته و در ستر بود، و از استخوان کژ آفرید تا دروی طمع راستی نکنی. قال رسول الله (ص): «ان المرأة خلقت من ضلع لن تستقیم لك علی طریقة، فان ذهبت تقیمها کسرتها، و ان استمتعت بها استمتعت و فیها عوج».

«فلمّا تغشّیها» واقعها وجامعها. چون آدم بحوّا رسید چنانکه مرد بزن رسد، «حملت حملا خفیفاً» یعنی النطفة، وکانت خفیفة علیها، برداشت حوّا باری سبك یعنی نطفه، «فمرّت به» ای استمرت بذلك الحمل الخفیف، قامت وقعدت و لم یثقلها، ولم تکترث بحمله. آن زن بآن حمل گرانبار نشد، وازخاست ونشست وآمد شد باز نماند. **قتاده** گفت: «فمرّت به» ای استبان حملها. آن حمل در وی پیدا شد وظاهر گشت، «فلمّا اثقلت» ای صارت ذات ثقل بحملها، کما یقال: اثمر، اذا صار ذا ثمر. چون آن کودك بزرگ شد درشکم وی، و فرا جنبش آمد، «دعوا الله ربّهما» یعنی **آدم** و **حوّاء** «لئن آتیتنا» یا ربّنا! «صالحاً» ای ولداً سویّاً یشبه ابویه. **حسن** گفت: «صالحاً» یعنی غلاماً ذکراً، «لنکوننّ من الشّاکرین» لك علی نعمتك، واین دعا از آن گفتند که می‌ترسیدند که اگر آن فرزند نه برصورت ایشان باشد ونه مردم بود. واین ترس ایشان از آنجا افتاده بود که ابلیس بر صورت مردی پیش حوّا رفته بود و گفته: مایدریك فی بطنك لعله کلب اوخنزیر اوبقرة اوحمار؟ ومایدریك من این یخرج من اذنك ام من عینك ام من فیك ام ینشق بطنك فیقتلك؟ گفت: چه دانی تو که در شکم تو چیست؟ سگی یا خوکی یا بهیمه‌ای ازبهائم؟ وچه دانی که در کجا بدرآید؟ از گوش یا ازچشم یا ازدهن؟ یا باشد که شکم تو از بیرون آمدن وی شکافته شود و تو کشته شوی. پس حوّا از آن حال بترسید، ابلیس گفت: اطیعینی وسمّی ولدك عبدالحارث تلدی شبیهکما مثلکما. وابلیس را درمیان فریشتگان نام **حارث** بوده، **وحوّا** ویرا نشناخت که ابلیس است. پس حوّا

با آدم گفت که : مردی آمد و مرا چنین گفت . آدم گفت : لعله صاحبنا الّذی قد علمت . مگر آن مرد است که میدانی یعنی ابلیس ، که یکبارما را فریفته کرد . **مصطفی** (ص) گفت : « خدعهما مرّتین ، خدعهما فی الجنّة و خدعهما فی الارض » . پس ابلیس پیاپی بایشان میآمد ، و میفریفت ایشانرا ، تا آنکه که فرزند را **عبدالحارث** نام کردند ، و این قصّه بقول **سعیدجبیر** در زمین رفته است نه در بهشت ، که ابلیس پس ازآنکه اورا ازبهشت بیرون کردند وا بهشت نشد .

ابن‌عبّاس گفت : کانت‌حوّاء تلد لادم فیسمّیه عبیدالله و عبدالله وعبدالرّحمن، فیصیبهم‌الموت، فأتاهما ابلیس ، وقال : ان سرّکما ان یعیش لکما ولد فسمّیاه عبدالحارث ، فولدت ابناً فسمّیاه عبدالحارث ، وقال **آدم** : لعلّه لایضرّ التسمیة ، ویبقی لنا ولد ، نأنس به فی حیاتنا و یخلفنا بعد مماتنا ، و قیل سمّیاه عبدالحارث،لا لانّ الحارث ربّهما لکن قصدا الی انّه سبب سلامة الولد ، فسمّیاه به کما یسمّی ربّ المنزل نفسه عبد ضیفه علی جهة الخضوع له، لا علی‌انّ الضیف ربّه . قال **حاتم** :

و انّی لعبد الضّیف مادام ثاویاً و ما فیّ الّا تیك من‌شیمة العبد

وهذا معنی قوله : « جعلا له شرکاء فیما آتاهما » وهو شرك فی‌التسمیه لا فی العبادة ، و شرك فعل لاشرك دین .

و گفته‌اند که : ابلیس بحوّا آمد در آن حمل اوّل که داشت ، و گفت : انا الّذی اخرجتکما من‌الجنّة ، فاقبلا منّی والّا قتلت ما فی بطنك . من آنم که شما را از بهشت بیرون کردم اگرسخن من نپذیریدآنچه در شکم داری بکشم . آنگه گفت : لئن ولدت بشراً سویاً ولم تلدی بهیمة لتسمیانه باسمی . اگر آنچه در شکم داری فرزندی بود راست‌اندام همچون‌شما ، ونه بهیمه باشد، او را بنام من بازخوانید . گفت : نام تو چیست ؟ گفت **عبدالحارث**. حوّا از بیم آنکه شیطان را بروی و برفرزند وی دست بود

و اورا هلاك كند ، نام وى عبدالحارث نهاد ، اينست شرك ايشان كه ربّ العزّة گفت :
« جعلا له شركاً فيما آتيهما » - بر قراءة **نافع و بوبكر** ، يقال شركت
الّرجل اشركه شركاً . باقی قرّاء « جعلا له شركاء » خوانند بجمع ، وابن جمع بموضع
وحدان نهاده ، وآن ابليس است . همچنانكه گفت : « ءاتّخذ من دونه الهة » يعنى الهاً ؟
ومنه قول الشّاعر :

ا ربّ يبول الثعلبان برأسه لقد ذلّ من بالت عليه الثّعالب!

يعنى الثعلب . قال **ابوعلى النحوى** : يجوز أن يكون سمّته **حواء** وحدها
عبدالحارث بغير اذن **آدم**، بتقدير جعل احدهما له شركاً فيما آتاهما ، فحذف المضاف ،
و أقام المضاف اليه مقامه كما حذف من قوله : « يخرج منهما اللّؤلؤ » والمعنى من احدهما ،
لأنّ اللّؤلؤ يخرج من الماءِ الملح ، فعلى هذا التفسير تمّ الكلام عند قوله : « فيما آتاهما » ،
ثمّ قال : « فتعالى الله عمّا يشركون » اخباراً عن مشركى مكّة ، وهو على الانفصال من الاوّل ،
تقديره : فتعالى الله عمّا يشرك المشركون من اهل **مكّة** ، ويحتمل فى قوله : « جعلا له
شركاء » أنّ الهاء تعود الى الولد على تقدير جعلا للولد الصالح الّذى آتاهما شركاً ، اى
حظّاً ونصيباً فيما آتاهما الله من الرّزق فى الدّنيا ، وكانا قبله يأكلان ويشربان وحدهما ،
ثمّ استأنف ، فقال : « فتعالى الله عمّا يشركون » يعنى الكفّار . ومن قرأ شركاء ، فالمعنى
صارا له اى معه شركاء فيما آتاهما ، و هذا قول حسن، لأنّه تنزيه لادم وحوّاء عن الشّرك
و ثناء عليهما ، والله اعلم .

« ايشركون مالا يخلق شيئاً » - يعنى ايعبدون مالا يقدر ان يخلق شيئاً « وهم
يخلقون » يعنى الاصنام . وانّما جمع جمع السّلامة لأنّ فيما يعبد، الشّياطين والملائكة
والمسيح . ومحتمل است كه : « وهم يخلقون » ضمير عابدان نهد نه ضمير اصنام ، ومعنى
آنست كه مشركان بتانرا عبادت ميكنند كه قدرت آفرينش ندارند، چرا نه اللهرا پرستند

که قدرت آفرینش دارد ، وایشان همه آفریدهٔ اواند ، « ولا یستطیعون لهم نصراً ولا انفسهم ینصرون » هذه صفة الاصنام . آنگه خطاب با مؤمنان برد:

« و ان تدعوهم » یعنی وان تدعوا المشرکین، « الی الهدی لایتبعوکم » لأنّ فی علم الله أنّهم لایؤمنون . « سوآء علیکم ادعوتموهم ام انتم صامتون » همچنان است که آنجا گفت : « سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لایؤمنون » ، و اگر خواهی « و ان تدعوهم » خطاب بامشرکان بر، وهاومیم با معبودان ایشان . و معنی آنست که اگر این خدای خواندگان خویش را خوانید با راه ازپی شما بنیایند، ازبهر آنکه ایشانرا نه دانش است ونه دریافت ، لاتعقل ولاتفهم . آنگه گفت : « سواء علیکم ادعوتموهم » یکسان است برشما که پرستگاران ایشانید که ایشانرا خوانید یا خاموشان باشید .

« ان الّذین تدعون من دون الله » ـ ای الاصنام « عباد » ای مخلوقة مملوکة مقدّرة مسخّرة. « امثالکم » ای اشباهکم فی کونها مخلوقة لله . وقال **الازهری** : ای انّها تعبدالله کما تعبده ، وتلك العبادة منها لایعلمها الّاالله ، دلیله « و ان من شیء الّا یسبّح بحمده »،« الم تر انّ الله یسجد له »الایة ، ونظائرها . « فادعوهم » امر انکار « فلیستجیبوا لکم » ای فلیجیبوا ، امر تعجیز، « ان کنتم صادقین » أنها الهة. ثمّ بیّن أنّ من عدم الصّفات لا یستحق الالهیّة ، فقال :

« الهم ارجل یمشون بها ام لهم اید یبطشون بها ام لهم اعین یبصرون بها ام لهم آذان یسمعون بها » ـ این آیت حجّتی روشن است بر اهل بدعت در اثبات صفات حق جلّ جلاله، که بتانرا نایافت این صفات عیب شمرد، همچنانکه گوسالهٔ بنی اسرائیل را بنا گویائی عیب کرد ، گفت : « الم یروا أنّه لا یکلّمهم » ؟! و **ابراهیم خلیل (ع)** پدرخودرا گفت : « لم تعبد مالا یسمع و لایبصر» ، وقوم خود را گفت: « فسئلوهم ان کانوا ینطقون» ، « هل یسمعونکم اذ تدعون اوینفعونکم اویضرّون»؟! چون طواغیترا بنایافت

این صفات عیب کرد و گفت : سزای خدائی نه‌اند که این صفات ندارند، بدانستیم که این صفات خدایرا عزّ وجلّ بر کمال‌اند ، واو را سزا اند ، و دروی حقائق اند نا مخلوق ونا مفعول ، ازشبه ومثل منزّه ، وازعیب وعارمقدّس، و ازحدوث ومنقصت‌متعالی . **فرعون و نمرود** دعوی خدائی کردند ، وباین صفات موصوف بودند ، امّا همنامی بود همسانی نه، که‌ایشان مخلوق بودند، وصفات‌ایشان‌مخلوق. ومجعول‌و مصنوع ، قرین عیب وعار ، و محتاج خورد و خواب ، نابوده‌ای دی، بیچاره‌ای امروز ، ونایافته‌ای‌فردا . این صفات بدان صفات چه ماند ! کرده با کردگار کی برابر بود ! اینست که ربّ‌العزّة گفت: « افمن یخلق کمن لایخلق » ؟ « لیس کمثله شیء وهوالسّمیع البصیر » . ثمّ قال‌تعالی :

« قل‌ادعوا شرکاء کم » ـقل یا **محمد** ! ایّها المشرکون! « ادعوا شرکاء کم ». و اضاف الیهم لأنّهم یزعمون‌انّها شرکاء الله. « ثم کیدون » ای بالغوا انتم‌وشرکاء کم فی مکروهی سرّاً وجهراً. « فلا تنظرون » لاتؤخّروا عنّی ما تقدرون علیه من‌المکروه .

« انّ ولیّی الله »ـ اصله « ولیّ » علی‌فعیل ، کقوله : « الله ولیّ الّذین آمنوا » . فدخلته یاء الاضافة کمادخلت فی‌قوله : « انت ولیّی فی‌الدّنیا والاخرة » ، ثمّ فتحت یاء الاضافة لما لقیها الف الوصل ، کما فتحت‌فی‌قوله: « ربّی‌الله » فاذا وقفت‌علیها قلت ولییّ بسکون یاءِ‌الاضافة کما تقول ربّی. « انّ ولیّی‌الله » ای انّ الّذی یتولّی حفظی‌ونصرتی الله الّذی أیدّ لی بانزال‌الکتاب‌علیّ ، وهویتولّی نصرة الصّالحین ویحفظ المؤمنین الّذین لایشرکون .

« والّذین تدعون من دونه لایستطیعون نصرکم ولا انفسهم ینصرون »، « وان تدعوهم » یعنی الاصنام « الی الهدی لایسمعوا و تریهم ینظرون‌الیك» یقابلونك ، من قولهم: داری تنظر الی دارك، ای‌تقابلها ، و قیل تراهم کأنّهم ینظرون‌الیك ، و تحسبهم یرونك ، « و هم لایبصرون» ، هذا کقوله: « وتری النّاس سکاری » یعنی کأنهم سکاری و

تحسبهم سکاری، و قیل فاتحة اعینها فعل النّاظر. « وهم لایبصرون » لأنّها لاحیاة لها، وانّما اخبر عن الاصنام بالهاءِ والمیم لانّها مصوّرة علی صورة بنی آدم، مخبرة عنها بأفعالهم. وقیل: تراهم یعنی الکفار ینظرون الیك بأعینهم وهم لایبصرون، لأنّهم لایقرّون بنبوّتك، من قوله: « وعلی ابصارهم غشاوة ».

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « هوالّذی خلقکم من نفس واحدة » ـ بزرگ است و بزرگوار، خداوند مهربان، نیکونام، رهی دار، آفرینندهٔ جهانیان، و دارندهٔ همگان. پاك و بی عیب در نام و نشان. پاك از زاده وخود نزائیده، پاك از انباز و یاری دهنده، پاك ازجفت و هم‌مانند. خلق که آفرید، جفت آفرید قرین یکدیگر، نرینه ومادینه هردو درهم ساخته، وشکل درشکل بسته، و جنس با جنس آرمیده، چنانکه گفت: « وجعل منها زوجها لیسکن الیها ». خداست که یکتاست، و در صفات بی‌همتاست، و از عیبها جداست. آفریننده و دارنده و پرورانندە. چون خواهد که در آفرینش قدرت نماید، از یك قطرهٔ آب مهین صد هزار لطائف وعجائب بیرون آرد. اوّل خاکی، آنگه آبی، آنگه علقه‌ای، پس مضغه‌ای، پس استخوانی وپوستی، پس جانوری. چون چهارماهه شود زنده شود در آن قرارمکین « فی ظلمات ثلث » درین شخص سه حوض آفریده یکی دماغ، یکی جگر، یکی دل. ازدماغ جویهای اعصاب برهمه تن گشاده، تاقدرت حسّ وحرکت در وی میرود. ازجگر رگها آرمیده، برهمه تن گشاده، تا غذا دروی میرود. ازدل رگها جهنده، برهمه تن گشاده، تاروح دروی میرود. دماغ برسه طبقه آفریده: در اول فهم نهاده، دردوم عقل نهاده، در سوم حفظ. چشم بر هفت طبقه آفریده. روشنائی و بینائی در آن نهاده. عجب‌تر ازین حدقه است براندازهٔ عدس دانه‌ای، وآنگه صورت آسمان

وزمین بدین فراخی دروی پیدا گشته. طرفه‌تر پیشانی که سخت‌آفرید باصلابت، تاموی نرویاند که آنکه جمال ببرد. پوست‌ابرو میانه‌آفرید تاموی برآید اند کی، ودراز نگردد. گوش بیافرید، آبی تلخ دروی نهاده، تاهیچ حیوان بوی فرو نشود ' ودر وی پیچ وتحریف بسیارآفریده، تا اگرخفته باشی وحشرات زمین قصدآن کند راه بروی درازشود، تا تو آگاه شوی. زبان درمحل لعاب نهاد تا روان باشد، وازسخن گفتن بازنمانی. چشمهٔ آب خوش از زیرزبان روان کرد، تا بادرار آب میدهد، وطعام بوی‌تر میشود، واگرنه طعام بحلق فرونشود. برسرحلقوم حجابی آفرید تا چون طعام فروبری، سرحلقوم بسته شود، تا طعام بمجری نفس فرونشود. جگربیافرید تا طعامهای رنگا رنگ را همه یك صفت گرداند برنگ خون، تا غذای هفت اندام شود.

پاکست وبی‌عیب خداوندی که ازیك قطرهٔ آب مهین این همه صنع پیدا کرد، و چندین عجائب و بدائع قدرت بنمود، چون اندیشه کنی بگوی: «فتبارك الله احسن الخالقین»! زهی(۱) نیکوکار زیبا نگارآفریدگار! تن‌نگاشت و دل نگاشت. چون تن نگاشت خود را ستود، گفت: «فتبارك الله احسن‌الخالقین». چون دل‌نگاشت ترا ستود، گفت: «اولئك هم‌الراشدون». در علم ازلی وقضاءِ ابدی و رفتهٔ قلم است که رویهائی بخواهد گردانید، چون بنگاشتن روی رسید گفت: نیکونگارید. نگارگرستود نه‌نگار، که اگرنگار ستودی نه روا بودی که بزدودی، که کریم ستودهٔ خویش محونکند، برداشتهٔ خویش رد نکند. چون‌بدل رسید نگارستود نه نگارگر، تابدانی که نگاردل را هرگزنخواهد زدود.

«ولایستطیعون‌لهم نصراً ولا انفسهم ینصرون» ـبیك قول مراد باین‌مشرکان‌اند که پرستندهٔ اصنام بودند. جای دیگر گفت: «وکانوا لایستطیعون سمعاً»، «ما کانوا

۱ـ ج: زه‌ای.

یستطیعون السّمع». حجت است بر اهل قدر که بنده را استطاعت نهادند، وقدرت برمباشرت فعل پیش ازفعل ، و ازین آیت بی‌خبر اند وبی نصیب که ملك میگوید جلّ جلاله : نه استطاعت دارند و نه قدرت . نه خودرا بکار آیند نه دیگران‌را . نه جلب‌منفعت توانند نه دفع مضرت ، مگر آنچه الله خواهد که توانند. که خواست خواست اللّٰه‌است ، وتوان توان او. بنده بخودهیچ نتواند ، همه بتقدیر اللّٰه‌است. نیکی و بدی، سود و زیان، عطا و منع، غنا وفقرهمه بتقدیر وخواست‌الله است. خیربتقدیر او ورضاءِ او، شربتقدیر او ، نه برضاءِ او . درعالم چیست‌مگر بخواست او؟ موی نجنبد برتن هیچ کس‌مگر بمشیت او. خطرت ناید در دل هیچ خلق‌مگر بعلم او. آدمی ازخاك آفریدهٔ او، و اسیر درقبضهٔ او. هیچ چیز بروی نرود مگر بحکم او و بمشیت او. هرچه خواهد کند بر بندهٔ او. اگر سوزد یا نوازد خواند یا راند ، اورا رسد ، و کس را نیست اعتراض براو : « لا یسئل عمّا یفعل و هم یسئلون ». چنانکه در بدایت آفرینش‌خلق بمشیت وی بود ، ودرحکم وی، امروز حکم بمشیت‌واختیار هم اوراست : « ما کان لهم الخیرة » خلق که باشند که ایشانرا حکم و اختیاربود؟ ! جبلت‌حدثان‌واختیار انسان جه مرغ(۱)حضرت عزّت‌است ؟ ! « سبحانه و تعالی عمّا یشر کون » پاکست ومتعالی از آنکه دیگری را با وی حکم واختیار بود ، که خدائی شر کت‌نپذیرد .

« وتریهم ینظرون الیك وهم لایبصرون»۔آن زخم خوردگان عدل ازل ، ونا بایستگان حضرت عزّت از مصطفی (ص) انسانیت دیدند ، نبوت ندیدند .آدمیت دیدند عبودیت ندیدند . لاجرم میگفتند : « انّ هذا لساحرمبین » ، « ائنّا لتار کوا آلهتنا لشاعرمجنون » ؟ آن دیده‌های شوخ‌ایشان برمص کفر آلوده بود ، وسزای دیدن جمال نبوّت نبود ، از آن ندیدند . **موسی** علیه السلام از **خضر** بندگی دید آدمیّت ندید ، لاجرم میان بخدمت دربست ، و بر در گاه شاگردی و مریدی وی مجاور گشت . دیری

۱ــ چنین است درنسخ موجود، ودرنسخهٔ ج میم مرغ ضمه دارد .

بیاید تا توازخلق وآدمی بیرون از تن ظاهرچیزی بینی. تولیلی می‌بینی معشوقی نمی بینی. مجنون میدانی‌عاشقی نمیدانی. لاجرم از کوی حقائق وراه مردان دورافتادی. ای هفتاد سال درمنزل خاك بمانده! و هر گز قدم در ولایت عشق ننهاده! پای بند صورت گشته، وهرگز عالم صفت ندیده:

تا تو مرد صورتی از خود نبینی راستی

مرد معنی باش و گام ازهفت گردون در گذار.

۲۰- النوبة الاولی

قوله تعالی: «**خذالعفو**» آسان فرا گیر کار مردمان «**وأمر بالعرف**» و بنیکوکاری‌فرمای ایشانرا [و برد باری کن] «**وأعرض عن الجاهلین**(۱۹۸)» و روی گردان وفرو گذار نادانان [وسفیهان ایشان]

«**و امّا ینزغنّك من الشّیطان**» وهرگه که بسر بردارا از دیو ترا «**نزع**» بسربرداشتنی وسبکسار کردنی «**فاستعذ باللّه**» فریاد خواه بخدای «**انّه سمیع علیم** (۱۹۹)» که او شنوائی است دانا.

«**انّ الّذین اتّقوا**» ایشان که گرویدگان اند و آزرم دارندگان از خدای «**اذا مسّهم**» که(۱) بایشان رسد «**طائف من الشّیطان**» دیو گرفتنی ازدیو «**تذکّروا**» حق را یاد کنند و دریادآرند «**فاذاهم مبصرون**(۲۰۰)» تا از آن حیرتی که دیو نمود بیرون‌آیند وحق بینند وبا صواب آیند.

«**و اخوانهم**» وبرادران ایشان «**یمدّونهم فی‌الغیّ**» ایشانرا در گمراهی میکشند و درآن میرواننند و میدارند «**ثمّ لایقصرون** (۲۰۱)» وهیچ فرونایستند.

۱ - یعنی چون.

« **و اذا لم تأتهم بآية** » وهر که که پیغامی که ازتوخواهند نیاری ،« **قالوا** » میگویند « **لولا اجتبیتها** » چرا آخرسرسخن نگزینی ونه آری « **قل انّما اتّبع مایوحی الیّ من ربی** » گوی من پی بآن می‌برم که پیغام دهند بمن ازخدای من « **هذا بصائر من ربّکم** » این نامه دیده وریها است ازخداوند شما « **وهدی ورحمة** » وراهنمونی و بخشایشی « **لقوم یؤمنون(۲۰۲)** » ایشانرا که میگروند بآن.

« **واذا قری‌ء القرآن** » وهر که که قرآن‌خوانند« **فاستمعوا له وأنصتوا** » خاموش ایستید و گوش بآن‌دارید « **لعلّکم ترحمون(۲۰۳)** » تا مگر برشما ببخشایند.

« **و اذکر ربّک فی نفسك** » خداوند خویش را یاد کن دردل خویش « **تضرّعاً وخیفة** » بزاری و بیم « **ودون الجهرمن القول** » و یاد کن خداوند خویش بآوازی فروتراز بانگ « **بالغدوّ والاصال** » بیامدادها وشبانگاهها «**ولاتکن من الغافلین(۲۰۴)**» و نگر ازغافلان نباشی.

« **انّ الّذین عند ربّك** » ایشان که بنزدیك‌خداوند تو اند « **لایستکبرون عن عبادته** » گردن نمیکشند ازبندگی کردن اورا « **ویسبّحونه** » ومی‌ستایند بپاکی وبی عیبی اورا « **وله یسجدون(۲۰۵)** » و ویرا یگانه سجود می کنند.

النوبة الثانية

قوله تعالی : « خذالعفو »ـ علماءِ دین وائمّهٔ شرع متفق‌اند که در قرآن‌آیتی نیست مکارم الاخلاق را جامع تر ازین‌آیت . آنروز که این‌آیت فروآمد **مصطفی** (ص) گفت : « یا جبرئیل ! ما هذا » ؟ قال : لا ادری حتی اسأل . فذهب ثمّ رجع ، فقال : یا **محمّد** ! انّ ربّك یأمرك ان تصل من قطعك ، وتعطی من حرمك ، وتعفو عمّن ظلمك .
آنکه **مصطفی** (ص) گفت : « بعثت لیتمّم بی مکارم الاخلاق » . وفی معناه انشدوا :

مکارم الاخلاق فی ثلاثة من کملت فیه فذلك الفتی
اعطاء من یحرمه ، و وصل من یقطعه ، و العفو عمن اعتدی .

وقال رسول‌الله (ص): « اوصانی ربّی بتسع: اوصانی بالاخلاص فی‌السرّ والعلانیة، والعدل فی‌الرّضا والغضب ، والقصد فی‌الغنی والفقر ، وأن اعفو عمّن ظلمنی ، وأصل من حرمنی، و أن یکون صمتی تفکراً ، ومنطقی ذکراً و نظری عبراً ». « خذالعفو » قیل هوالعفو عن‌المذنب، ای اترك‌عقوبته . باین قول عفو عفو گنهکار است، فراگذاشتن گناه ازوی وعقوبت ناکردن، واین درابتداءِ اسلام بود پس بآیت قتال منسوخ شد. وقیل: معناه خذ العفو من‌اموالهم. ای‌مافضل‌من‌العیال ، وطاب وسهل و أتوك به عفواً بغیرکافة فخذه ، ولاتسئلهم ما وراء ذلك . من‌قوله تعالی: « یسئلونك ماذاینفقون‌قل‌العفو »، وهومنسوخ‌بآیة الزّکوة. **مجاهد** گفت : « خذالعفو » ای ما عفا لك وظهر و تیسّر من‌اخلاق‌الناس ، ولاتستقص علیهم ، ولاتبحث عنهم . میگوید : سرسری فراگیرکارمردمان، وآسان‌فرارو با ایشان، فراگذار برنهان ایشان ، و مجوی پوشیده‌های ایشان . « وأمر بالعرف » ای بالمعروف . والمعروف و العارفة و العرف کل خصلة حمیدة ترتضیها العقول ، وتطمئنّ الیه النّفوس. قال النّبیّ (ص) : « صنائع المعروف تقی مصارع السّوءِ ، واهل المعروف فی‌الدّنیا هم اهل‌المعروف فی‌الاخرة » .

قال **عطاء** : « وأمر بالعرف » یعنی بلااله الّا الله ، « و أعرض عن الجاهلین » ای جهل واصحابه . ثم نسختها آیة السّیف ، وقیل : أعرض عنهم بترك مقابلتهم وترك موافقتهم . چون‌این‌آیت فروآمد **مصطفی** (ص) گفت: « کیف یاربّ والغضب» ؟ بارخدایا چون توانم ؟ و این‌غضب را چه کنم که در سرشت ما است ؟ **جبرئیل** آمد وآیت‌آورد.

« و امّا ینزغنّك من‌الشّیطان نزغ »ـ ای یعتریك و یعرض‌لك من‌الشّیطان عارض من وسوسة وفساد وغضب ، « فاستعذ » ای فاستجر، « بالله من الشّیطان‌الرّجیم »

من‌مکائده، واستغث به. **زجاج** گفت: النزغ بأدنی‌حرکة تکون، تقول: نزغته‌ای‌حرّکته. یقول: ان نالك‌من‌الشیطان ادنی وسوسة. معنی آیت آنست که: اگرشیطان‌ترا خلاف آن گوید ونماید که ما فرمودیم دراین آیت ازمکارم الاخلاق، تو ویرا دفع کن باستعاذت، بگوی: اعوذ بالله منه، که‌الله شنوا ست، واز ضمیرتو آگاه‌ودانا. قال **سعید بن المسیّب**: شهدت **عثمان** و **علیّاً** وکان بینهما نزغ من‌الشّیطان، فما ابقی واحد منهما لصاحبه شیئاً، ثمّ لم یبرحا حتّی یستغفر کل‌واحد منهما لصاحبه.

« انّ الّذین‌اتّقوا» یعنی‌المؤمنین، « اذا مسّهم» اصابهم، « طیف» بی‌الف قراءت **مکی** و **بصری** و **کسائی** است. باقی «طائف» خوانند، والطیف مایتخیّل فی‌العقل ممّا لاتلحقه‌العین، اویری فی‌المنام، و قیل: اللّمم والوسوسة والخیل. تقول: طاف الخیال یطیف طیفاً، وطاف‌الرّجل‌یطوف طوفاً، اذا اقبل وأدبر، وطیف، من طاف الخیال، ویجوز ان یکون من‌طاف الرّجل، فیکون اصله طیّفا بالتّشدید، فخفّف کمیّت ومیت، وطائف اسم الفاعل من‌احدهما، ویجوز أن یکون طائف مصدراً کالطیف، کقولهم مالفلان‌طائل، ای‌طول. « تذکّروا» ای تذکّروا عقوبة الله، وقیل استعاذوا بالله. قال **سعید بن جبیر**: هوالرّجل‌یغضب‌الغضبة‌فیذکرالله، فیکظم‌الغیظ. قال **ابن‌عباس** و **السّدی**: اذا زلّوا تابوا، کقوله تعالی: « ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم». « فاذاهم مبصرون» ای: علی بصیرة. والمبصر صاحب البصیرة. و قیل مهتدون، و قیل منتهون.

« واخوانهم» - این‌اخوان شیاطین‌اند، و« هم» ضمیرمشرکان‌است، وروا باشد که اخوان مشرکان‌اند، و « هم» ضمیرشیاطین نهند. « یمدّونهم» من‌المدد، و هوالزّیادة، ومن‌المدّ وهوالجذب. قراءت **مدنی** « یمدّونهم» بضمّ یا و کسرمیم‌است. هرچه درقرآن آید از پسند « امددت» گوید، چنانکه « انّما نمدّهم به من مال وبنین»، « وأمددناهم بفاکهة»، « اتمدّوننی بمال»، وهرچه آید از ذم وناپسند « مددت» گویند، چنانکه « و

یمدّهم فی طغیانهم یعمهون ». ودرقرآن، اند جای الله کافران‌را برادران **دیو** خواند‌بمعنی همسازان، و معنی الایة : أنّ الشیاطین یزینّون لهم الکفر و المعاصی، و یغرونهم و یعینونهم فی الضّلال والهلاك. « ثمّ لایقصرون » لایقلعون ولا ینتهون. یقال : اقصر یقصر وقصّر یقصّر، اذا کفّ.

« واذا لم‌تأتهم » یا **محمّد** ! یعنی المشرکین « بآیة » ممّا اقترحوا علیك. وقیل : بآیة من‌القرآن، « قالوا لولا اجتبیتها » ای‌هلاّ تقوّلتها من نفسك ؟ واخترعتها من عندك ؟ تقول : اجتبیت الشّیء واخترعته و اختلقته بمعنی. مشرکان این بمصطفی ازبهر آن میگفتند که ایشان چنین میگفتند که : این سخن **محمّد** ازخویشتن میسازد ومینهد، چنانکه جای دیگر گفت : « ان هذا الاّ افك افتریه »، « ام یقولون تقوّله ».

حسن گفت: هی‌الایة‌من‌القرآن اذا جاءت کذّبوا بها، و اذا تأخّرت طلبوها استهزاء. پس ربّ العالمین گفت : یا **محمّد** ! ایشانرا جواب ده، گوی : « انّما اتّبع ما یوحی الیّ من ربّی »، آنچه شما میخواهید نه ازقبل منست ونه بخواست من، که آن زقبل خدا است وبخواست خدا، تا ازالله پیغام بمن‌نیاید من‌بشما نگویم. ربّ العالمین تصدیق وی کرد آنجا که گفت : « و ماینطق عن الهوی ان هو الاّ وحی یوحی ». جای دیگر گفت : « وما هو علی‌الغیب بضنین ». « هذا بصائر » ـ ای هذا القرآن‌الّذی‌اتیت به بصائر « من ربّکم » بیان ظاهر وبرهان واضح، وأی آیة اعظم منه ؟ « وهدی و رحمة لقوم یؤمنون ».

« واذا قرئ القرآن‌فاستمعوا له»ـ این‌آیت بقول‌سه گروه ازمفسران‌درسه‌سبب است:قومی گفتند: این‌جواب آنست که‌مشرکان‌قریش یکدیگر را گفتند: « لاتسمعوا لهذا القرآن‌والغوا فیه » هر که که **محمّد** قرآن خویش را خواندن گیرد، شما دربرابر وی شنعت ونابکار گفتن در گیرید، تابآن خویش ویرا بازشکنید. این‌آیت جواب آنست.

قومی گفتند: این در نماز آمده، که مسلمانان درنماز پس رسول خدای با وی قرآن میخواندند بآواز. رسول خدا گفته بود ایشانرا : « لاتنازعونی فی القرآن فاذا قرأت فأنصتوا »، وفی روایة : « فلا تقرؤا خلفی الّا بأمّ القرآن »، وقومی گویند : این درخطبه است. این قرآن خواندن اندرخطبه خواهد ، وازبهر آن خطبه را قرآن خواند که خطبه بی چیزی ازقرآن نه روا است، مردمانرا باستماع خطبه فرمود وبخاموشی. ودرست است خبر از **مصطفی** (ص) که گفت : « من قال لصاحبه والامام یخطب یوم الجمعة انصت فقد لغا ».

و روی عن **عثمان بن عفان** : اذا قام الامام ان یخطب یوم الجمعة فاستمعوا و أنصتوا، فان للمنصت الّذی لایسمع من الحظّ مثل ما للسامع المنصت. وقال النّبی (ص) : « من توضّأ فأحسن الوضوء، ثمّ أنصت للامام یوم الجمعة حتی یفرغ من صلوته ، کفّر له مابین الجمعة الی الجمعة، وزیادة ثلاثة ایّام ».

عمر بن عبد العزیز گفت : « فاستمعوا له وأنصتوا » معنی آنست که هر واعظ که ازخدا و رسول سخن گوید، وخلق را پند دهد ، بنیوشید ، و گوش بآن دارید ، وتا آن می شنوید هیچ سخن مگوئید . **ابن مسعود و ابوهریره** گفتند : در ابتداء اسلام سخن گفتن درنماز روا بود ، چنانکه یکدیگررا سلام میکردند ، وجواب می دادند ، و یکی میگفت: کم صلّیتم ؟ دیگری جواب می‌داد که: صلّینا کذا و کذا . پس این آیت فرو آمد وسخن گفتن درنماز حرام گشت مگر تسبیح وتحمید و دعا و ذکر . **زجاج** گفت : « استمعوا وأنصتوا » معنی آنست که: اعملوا بمافیه ولاتجاوزوه ، من قول القائل : سمعت دعاك ای اجبت دعوتك.

« واذکر ربّك فی نفسك » ـ **ابن عبّاس** گفت: ذکر اینجا قراءت است درنماز ، « فی نفسك » ای فی صلوتی الاسرار، الظهر والعصر. « ودون الجهر من القول بالغدوّ والاصال» یعنی الفجر والعشائین ، ای: ارفع الصوت وسطاً. « ولاتکن من الغافلین » بقلبك ولسانك .

خطاب با **مصطفی** است، ومراد بآن همهٔ مؤمنان‌اند. ایشانرا درین آیت بپنج نمازه‌میفرماید، نمازی با خضوع وخشوع و ترك غفلت، همچنانکه جای دیگر گفت: «اقم الصّلوة لذکری».

و **مصطفی** (ص) گفت بروایت **ابن‌عباس** ازو: «انّ الله تبارك وتعالی یقول: انما اتقبل صلوة من تواضع لعظمتی، و قطع نهاره بذکری، و کفّف نفسه من الشهوات ابتغاء مرضاتی، ولم یتعاظم علی خلقی، ولم یبت مصرّاً علی خطیئته، یطعم الجائع و یؤوی الغریب، ویرحم الضعیف، ویکسو العاری، فذلك الّذی یضیء نور وجهه کمایضیء نورالشّمس. یدعونی فألبّی، و یسألنی فأعطی. مثله عندی کمثل الفردوس فی الجنان، لایشتا ثمرها ولایتغیرحالها».

وقیل معناه: و اذکر ربّك بقلبك، ولاتنسه، واذکره بالتّسبیح والتحمید، «تضرّعاً وخیفة» خاشعاً متذلّلا، خائفاً فرقاً، «ودون الجهرمن‌القول» یعنی من‌الصّوت، ای: اذکره بقلبك وبلسانك غیرمجهور به و لامرفوع بصوتك. «بالغدوّ والاصال» یعنی بکرة و عشیّاً. الاصال العشیات، وهی جمع‌الجمع، فالاصال جمع‌اصل، والاصل جمع اصیل، وهو اسم لمابین العصرالی‌المغرب. معنی غدوّ بامداد کردن بود، امّا اینجامراد بامداد است، چنانکه گفت: «فالق الاصباح» اصباح با مداد کردن بود، و مراد بامداد است، ودرقرآن جایها تنزیل گفت بمعنی‌منزل، همچنین مراد باین غدو غدوات است.

«انّ الّذین عند ربك» یعنی الملائکة فی‌السّماء. و «عند» للقربة والزّلفة «لایستکبرون» ای لایتعظّمون «عن عبادته ویسبّحونه» ینزّهونه عمّا لایلیق به، و یقولون سبحان الله. وقیل: یسبّحونه یصلّون له، من‌السّبحة وهی‌الصّلوة. این آیت آنگه فروآمد که‌کافران گفتند: «وما الرّحمن‌انسجد لما تأمرنا»؟ سروا زدند وخدایرا

عزّوجلّ سجود نکردند، و گردن کشیدند. معنی آنست که: فریشتگان ومقرّبان ملأ

اعلی بامنزلت ورتبت ودرجهٔ ایشان خدای‌را می‌سجود کنند، وعبادت بی‌فترت می‌آرند.
«یسبّحونه» ینزّهونه‌عن‌السّوءِ ویذکرونه، «وله یسجدون» ای: یصلّون.

روی ابو هریرة، قال: قال رسول‌الله (ص): اذا قرأ ابن‌آدم السجدة فسجد، اعتزل الشّیطان یبکی. فیقول: یا ویله! امر بالسّجود، فسجد، فله‌الجنّة، وأمرت بالسّجود فعصیت، فلی‌النّار». و **عن ربیعة بن کعب الاسلمی**، قال: کنت‌ابیت مع‌النّبیّ (ص) وأتیته بوضوئه، فقال: «سلنی». فقلت: مرافقتك فی‌الجنّة. قال: «او غیر ذلك»؟ فقلت. هو ذاك. قال: «فأعنی علی‌نفسك بکثرة السّجود». و قال صلّی‌الله علیه و سلّم: «اکثرمن‌السّجود فانه لایسجد عبد للّه‌سجدةً الارفعه الله بها درجة، وحطّ بها عنه خطیئة».

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «خذ العفو» ـ فرمان آمد از خداوند کریم مهربان، بار خدای همه بارخدایان، کریم و لطیف در نام و درنشان، بمحمّد خاتم پیغامبران، و مقتدای جهانیان، که: ای سیّد! در گذار گناه از گناهکاران، و بپوش عیب ایشان، وبر کش قلم عفوبرجریدهٔ بدکاران. ای سید! ازما گیرخلق پسندیده، وفعل‌ستوده، گفتاربراستی و با خلق آشتی. در صحبت یار نیکان، و درخلوت تیماربر ایشان. ای سیّد! من که خداوندم بردبارم، و بردباران را دوست دارم. از دشمن ناسزا میشنوم، وشوخی وی‌در خلوت‌می‌بینم، وپرده بروی میدارم، وبعقوبت نشتابم، وتوبه وعفو بروی عرضه میکنم، وبدرگاه خود بازمیخوانم که: «ان ینتهوا یغفرلهم ماقد سلف».

و فی بعض الاثار: یقول الله تعالی: «نادیتمونی فلبّیتکم، سألتمونی فأعطیتکم، بارزتمونی فأمهلتکم، ترکتمونی‌فرعیتکم، عصیتمونی فسترتکم. فان رجعتم الیّ قبلتکم، و ان ادبرتم عنّی‌انتظرتکم». بندگان من! رهیگان من! مرا بآواز

خواندید، بلبیك جواب دادم. ازمن نعمت خواستید عطا بخشیدم. به بیهوده بیرون آمدید مهلت دادم. فرمان من بگذاشتید رعایت ازشما بر نداشتم. معصیت کردید ستر بر شما نگه داشتم. با این همه گر بازآئید بپذیرم، وربر گردید باز آمدن را انتظار کنم. انا اجود الا جودین واکرم الاکرمین.

و فی‌الخبر: اذا تاب الشیخ یقول الله عزّ وجلّ: «الان! اذ ذهبت قوّتك، و تقطعت شهوتك. بلی انا ارحم‌الرّاحمین، بلی انا ارحم‌الرّاحمین». چون این آیت فرو آمد که «خذالعفو»، رسول خدا دانست که عفو ازخصائص سنت‌حق است جل جلاله، وخود گفته بودعلیه‌الصلوة‌والسلام که: «المؤمن یأخذمن‌الله خلقاًحسناً». این خلق نیکو ازحق گرفت، واین سنت پسندیده بردست گرفت تابحدی رسید که روز احُد آن‌چندان رنج و اذی‌دید ازمشرکان، و با این‌همه میگفت: «اللّهمّ اهد قومی‌فانّهم لایعلمون».

«وامّا ینزغنّك من الشّیطان نزغ فاستعذ بالله» ـ مصطفی (ص) گفت: «رأیت عدوّ الله ابلیس ناحلا مهموماً، فقلت: یاعدوّ الله! ممّ نحولك؟ قال من‌صهیل فرس الغازی، واذان المؤذّنین، و کسب درهم من‌الحلال، وقول‌العبد: اعوذ بالله من‌الشّیطان الرّجیم. آن مهترعالم‌وسیّد ولدآدم صلوات‌الله وسلامه علیه گفت: وقتی آن سر اشقیا، مهجورمملکت، ابلیس‌را دیدم نزار وضعیف ودرمانده، سر بجیب مهجوری‌فروبرده، گفتم یا عدوّ الله! این ضعف ونحافت تواز چیست؟ گفت: ای‌محمّد! این‌ضعف و گداختگی و درماندگی من ازچهار چیزاست. هر گه که از آن چهار چیز یکی‌روی نماید چنان گداخته شوم که نمك درآب گدازد، وشمع درآتش: یکی آواز اسب غازیان در صف جهاد باکافران. دوم‌آواز مؤذنان در وقت اذان. سوم کسب کردن‌حلال بشرط شریعت و مقتضی ایمان، چهارم گفتار بندهٔ مؤمن که گوید: اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم. فرمان‌آمد که ای سیّد! هر که‌بادشمن‌حرب کند، زره باید وخفتان، جوشن وبر گستوان،

خود و مغفر ، خیل ولشکر. ای سید ! امت تودر معرکهٔ شیطان قرار گرفته‌اند ، « واذا قرأت القرآن فاستعذ بالله » زره ایشان، « اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله» جوشن ایشان ، « قل اعوذ برب الفلق» خود ایشان ، « قل اعوذ برب النـاس» بر گستوان ایشان . چون بازین سلاح و عدت بحرب ابلیس آیند ، لاجرم از وساوس و نزغات وی ایمن شوند: « انـه لیس له سلطان علی الذین آمنوا » .

ودرخبر است : « ان لکل ملك حمی، وان حمی الله محارمه ». هر پادشاهی را در دنیا حمایتگاهی است، وخداوند عالم را جل جلاله سه حمایتگاه است : یکی توحید و شهادت ، چنانکه گفت : « لا اله الا الله حصنی» . دیگرحرم مکه : « و من دخله کان آمناً » . سه دیگر گفتار « اعوذ بالله من الشیطان الرجیم » . آهوی دشتی ومرغ هوائی که سایهٔ حرم برفرق وی افتاد ازخصمان ایمن گشت ، قال النبی (ص) : « مکة حرام بتحریم الله ، لایختلی خلاها ولایعضد شوکها و لاینفر صیدها » . توحید و شهادت محل حصن وامن پادشاه است عز جلاله . اگر زنـار داری، بت پرستی ، هزارسال بت راسجود برده و آتش پرستیده ، چون یك قدم بر بساط توحید و شهادت نهاد ازآتش عقوبت ایمن گشت ، ومستحق رضوان اکبرشد . قال النبی (ص) : « اذا قالوها عصموا منی دماءهم و اموالهم » . « اعوذبالله » حصاروحمایتگاه مولی است. هر بنده‌ای که فتنهٔ دیو است وسخرهٔ شیطان ، و در بند همزات و غمزات ابلیس ، چون چنگ نیاز و افلاس درین عروهٔ وثقی زد که : اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، ابلیس را بطاعت و ایمان وی کار نه ، وهیچ دشمن را در حمایتگاه اوقرار نه .

« ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان » الایة ـ چون توفیق در راه مرد آید کید شیطان دروی اثر نکند. درروزگار عمرخطاب جوانی ازنمازخفتن باز گشته، زنی براه وی آمد ، خود را بروی عرضه کرد . اورا درفتنه افکند ورفت . جوان براثرزن

میرفت تا بدرسرای آن زن رسید. آنجا ساعتی توقف کرد. این آیت فرا زبان وی آمد: «ان الّذین اتّقوا اذا مسّهم طائف من الشّیطان تذکّروا فاذا هم مبصرون». چون این آیت برخواند، بیفتاد وبیهوش‌شد. آن زن دروی نگرست، اورابر آن حال دید، دلتنگ شد. کنیزك خود را برخواند، وهردو اورا بر گرفتند، وبدرسرای آن جوان بردند، و اورا بخوابانیدند، وخود باز گشتند. این جوان پدری پیرداشت، بیرون‌آمد از سرای خویش، اورا چنان دید بر گرفت اورا، و در خانه برد. چون بهوش بلزآمد، پدر از حال وی پرسید، گفت: یا ابت لاتسئلنی. مپرس که مرا چه حال افتاد. آنگه قصه در گرفت. چون اینجا رسید که‌آیت برخواند شهقه‌ای زد، درآن حال از دنیا بیرون شد کالبدخالی کرده. پس‌آنگه **عمرخطاب** را ازین قصّه خبر کردند بعد ازدفن وی، گفت: چرا خبرنکردید پیش‌ازین تا من اورا بدید می. آنگه برخاست و رفت تا بسرخاك وی، فنادی: یافلان! «ولمن خاف مقام ربّه جنّتان». سه بار گفت‌چنین، وازمیان خاك جواب آمد سه‌بار: قد اعطانیهما ربّی یا عمر!

«و اذا قریء القرآن فاستمعوا له» ـ سماع حقیقت استماع قرآن است، و سماع روزگار مرد را بیش ازآن زندگی دهد که روح قالب دهد. سماع چشمه ایست که ازمیان دل برجوشد، وتربیت او از عین‌صدق است، و صدق مرسماع را چنان است که جرم‌آفتاب مرشعاع را، وتاظلمات بشریّت ازپیش دل برنخیزد، حقیقت‌آفتاب‌سماع روا نبود که برصحراءِ سینهٔ مرد تجلی کند. و بدان که سماع بر دو ضرب‌است: سماع عوام دیگراست وسماع خوّاص دیگر. حظّ عوام ازسماع صوت است ونغمت‌آن، وحظّ خواص ازسماع لطیفه‌ایست میان صوت ومعنی واشارت‌آن. عوام سماع کنند بگوش سر وآلت تمییز وحرکت طباع، تا ازغم برهند، و از شغل بیاسایند. خواص‌سماع کنند بنفسی مرده ودلی تشنه و نفسی سوخته، لاجرم بار آورد ایشانرا نسیم انسی و یادگار ازلی وشادی جاودانی.

و گفته‌اند : حقیقت سماع یادگار نداءِ قدیم است که روز میثاق از بارگاه جبروت و جناب احدیت روان گشت که : « الست بربکم » ؟ سمع بندگان پیوست ، وذوق آن بجان ایشان رسید . ندائی که مستودع آن درجهان است ، ومستقر آن در جان است . آنچه شاهد است نشان است ، وآنچه عبارت است عنوان‌است. آنچه درخبر گمان است ، در وجود عیان است ، هفت اندام رهی بنداءِ دوست نیوشان است ، نداءِ دوست نه اکنونی است که جاودان‌است.

« واذکر ربّك فی نفسك »ـ یاد کنند گان الله سه مرد اند : یکی بزبان یاد کرد دل از آن بی‌خبر، یکی بزبان ودل یاد کرد امّا کارش برخطر، که گفته‌اند : « والمخلصون علی خطرعظیم » . یکی بزبان‌خاموش ودل درو مستغرق ، چنانکه **پیر طریقت** گفت: الهی! چه یاد کنم که خودهمه یادم ! من خرمن نشان‌خود فرا باد نهادم ! و کیف اذکره من لست انساه ؟! ای یادگارجانها ! ویادداشتهٔ دلها ! ویاد کردهٔ زبانها ! بفضل‌خود ما را یاد کن ، وبیاد لطفی ما را شاد کن .

« انّ الّذین عند ربّك » اشارت است بنقطهٔ‌جمع، « لایستکبرون عن‌عبادته » خبراست ازنعت تفرقه . عندیت کرامت ایشانرا اثبات کرده، واحکام عبودیت بر ایشان نگه داشته، تابنده روان باشد میان جمع و تفرقت . جمع حقیقت‌را نشان‌است و تفرقت شریعت را بیان است . « و لکلّ جعلنا منکم شرعة و منهاجاً » اشارت بآن‌است، والله اعلم بالصّواب .

فهرست سور و آیات

از

ترجمه و تفسیر و تأویل

مجلد سوم

جزء ششم و هفتم

۵ـ سورة المائدة (۱۲۰ آیه)

صفحه

۸ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية :

النوبة الثالثة :

۹ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية :

صفحه

النوبة الثالثة :

۱۰ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية :

بقیهٔ جزء هفتم

٦ = سورة الانعام (۱٦۵ آیه)

صفحه

النوبة الثالثة :

١٢ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية :

النوبة الثالثة :

صفحه

١٣ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية :

النوبة الثالثة :

الجزء الثامن

١٤ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية :

بقیهٔ جزء هشتم

٧- سورة الاعراف (٢٠٦ آیه)

صفحه

صفحه